



۲۳۵

گنبدان بزر

۱ - ۲

شیخ حرب

آیا الله علامہ عاصم شیخ



دفتر انتشارات اسلامی
دانش بنیاد اسلامی پژوهانه اسلام

فهرست مطالب

« برای رفتن به صفحه مورد نظر روی عناوین کلیک کنید »

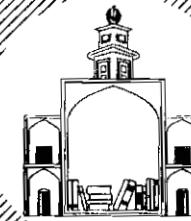
	مقدمه
کمک به ستمگران	۲۹
یاری نکردن ستم دیدگان	۳۰
سحر	۳۱
اسراف	۳۲
تکبیر	۳۳
جنگ با مسلمانان	۳۴
خوردن مردار و خون و گوشت خوک	۳۵
ترک نماز عمداً	۳۶
زکات ندادن	۳۷
استخفاف حج	۳۸
ترک یکی از واجبات	۳۹
اصرار بر گناه	۴۰
غیبت	۴۱
نمیمه	۴۲
ریختن آبروی مومن	۴۳
مکروه	۴۴
احتکار	۴۵
حسد	۴۶
دشمنی کردن با مومن	۴۷
مساحقه	۴۸
قیادت و دیاثت	۴۹
استمناء	۵۰
بدعت	۵۱
حکم ناحق	۵۲
کارزار در ماه حرام و بازداشت از راه خدا	۵۳
کفران نعمت	۵۴
فتنه	۵۵
فروختن اسلحه به کفار	۵۶
بهتان	۵۷
هتك حرمت مقدسات	۵۸
توبه	
حکایت های بیدار کننده	
شرک به خدا	۱
یأس	۲
القنوط من رحمت الله	۳
الامن من مكر الله	۴
آدم کشی	۵
عقوق والدین	۶
قطع رحم	۷
خوردن مال یتیم	۸
رباخواری	۹
زنا	۱۰
لواط	۱۱
قذف	۱۲
شرابخواری	۱۳
قمار	۱۴
اشتغال به ملاهي	۱۵
غنا	۱۶
دروغ	۱۷
سوگند دروغ	۱۸
گواهی دروغ	۱۹
گواهی ندادن	۲۰
پیمان شکنی	۲۱
خیانت به امانت	۲۲
دزدی	۲۳
کم فروشی	۲۴
حرام خواری	۲۵
حبس الحقوق	۲۶
فرار از جهاد	۲۷
تعرب بعد از هجرت	۲۸

شابک دوره: ۸ - ۰۲۲ - ۴۷۰ - ۹۶۴

ISBN 964 - 470 - 022 - 8

شابک: ۳ - ۱۱۴ - ۴۷۰ - ۹۶۴

ISBN 964 - 470 - 114 - 3



گناهان کبیره (ج ۱)

- مؤلف: شهید محراب آیت الله سید عبدالحسین دستغیب □
- موضوع: معارف اسلامی □
- قطع: وزیری □
- نوبت چاپ: هجدهم □
- چاپ و نشر: دفتر انتشارات اسلامی □
- تعداد مجلدات: دو جلد در یک جلد □
- تعداد صفحات: ۴۰۸ □
- زمان: ۱۲۸۲ □
- شمارگان: ۴۰۰ □

دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیہ قم

بسم الله الرحمن الرحيم

سرآغاز

پیشوای متین امیر المؤمنین علی علیه السلام در خطبه ای میرماید:

«اعلموا عباد الله ان التقوى دار حصن عزیز و الفجرور دار حصن ذلیل لا یمنع اهله ولا یحرز من لجأ اليه»^۱: یعنی ای بندگان خدا بدانید که همانا تقوی و پرهیز از گناه، حصاری محکم و جایگاهی منبع است که در آن حصار زیانی بکسی نمی رسد، اما بی پروائی و گنه کاری حصاری است پست که نمیتواند اهل خودش را از آفات و بلایائی که با آنان رو آورد نگهدارد و پناهندۀ خود را حفظ کند . محدث عالیمقام مجلسی رضوان الله علیه فرماید: کلمة تقوى ریشه اش و قایة است و در لغت بدانمعنا است که آدمی در نگهداری خویش فراوان بکوشد و در عرف معنایش آنکه آدمی خود را از آنچه با خرت او زیان دارد نگهدارد و تنها بکارهای سودمند جهان آخرت پردازد و آن را سه مرتبه است: مرتبه اول آنکه با درست کردن عقاید ایمانی خود، جان خود را از عذاب جاودان نگهدارد.

مرتبه دوم آنکه: از هر چه گناه است، اجتناب جوید و همین معنا است که در نزد اهل شرع معروف است و مرتبه سوم نگهداری دل است، از هر چه آنرا از حق مشغول کند و این درجه مخصوص بندگان خاص خدا است بلکه درجه خاص الخاصل است. (پایان) عابدی را پرسیدند تقوی را برای ما توصیف کن گفت: اگر در زمین خارستان قدم

گناهان کبیره ج ۱

«اگر از گناهان بزرگی که نهی کرده شده اید دوری کنید گناهان شما را درگذزیم و اجتنابتان را از گناهان کبیره کفاره گناهان صغیره قرار دهیم و شما را در جای بزرگ و شریفی که بهشت است در آوریم»^۱.

درهای بهشت بروی پرهیزگاران باز است: از رسول خدا(ص) مرویست که فرمود: قسم به آن خدائیکه جان من در قبضه قدرت او است هیچ بندهای نیست که پنج نوبت نمازهای واجب را بجای آورد و روزه ماه رمضان را بگیرد و از گناهان کبیره دوری کند مگر اینکه درهای بهشت را بروی او بگشایند. سپس آیه‌ای که گذشت تلاوت فرمود^۲.

کسی که گناه کبیره از او سرزند و توبه ننماید فاسق است و نمی‌شود در نماز به او اقتداء کرد و شهادتش پذیرفته نیست و پس از مرگ مستحق عقوبت الهی است مگر اینکه فضل الهی شامل حالت شده که از آن جمله شفاعت محمد صلی الله علیه و آله است، چنانچه خودش فرموده که شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره از امتحن ذخیره کرده‌ام^۳ و نیز فرمود: شفاعت من برای صاحبان گناهان کبیره از امتحن می‌باشد اما نیکوکاران، یعنی ترک کنندگان کبائر، برایشان راه مؤاخذه نیست^۴؛

شفاعت نباید موجب جرأت بر معصیت شود: در اصل شفاعت هیچگونه شکی نیست که خداوند برای اظهار عظمت شان و جلالت قدر پیغمبر(ص) و ائمه اطهار و سایر شافعین، صاحبان گناهان کبیره را بایشان خواهد بخشید بلکه به برکت شفاعت ایشان مقام و درجه سایر دوستان آنها رفیعت خواهد شد و این مطلب از قرآن مجید و اخبار صحیحه و متواتره مسلم و روشن است و ذکر آنها موجب خروج از وضع کتاب می‌باشد. چیزی که تذکر آن لازم است این است که نباید موضوع شفاعت سبب جرأت بر معصیت یا مسامحة در توبه گردد.

۱- ان تجتبوا كبار ماتهون عنك نكفر عنكم سيئاتكم و ندخلكم مدخلًا كريماً (سورة ۴ آية ۳۱).

۲- تفسير منهج الصادقين.

۳- ادخلت شفاعتى لاهل الكبار من امتى . (جلد ۳ بحار الانوار- عدة الداعى).

۴- انما شفاعتى لاهل الكبار من امتى فاما المحسنون فما عليهم من سيل . (جلد ۳ بحار الانوار- عدة الداعى).

خودکشی با مید نجات!: مثل توبه نکردن یا گناه کردن با مید شفاعت مثل سم خوردن یا دست در دهان افعی کردن است با مید رسیدن طبیب و مداوا کردن، که البته برخلاف حکم عقل است. زیرا پس از خوردن سمت اولاً یقینی نیست که دست رسی به طبیب و دوا پیدا شود ثانیاً تأثیر مداوا قطعی نیست شاید سم داخل خون گردیده و قلب را از کار انداخت همچنین کسی که گناه میکند از کجا یقین دارد که پس از مرگ بلا فاصله بشفاعت شافعین میرسد؟.

مرگ با یکی از سه چیز: از حضرت امیر المؤمنین(ع) از وصف مرگ پرسیده شد؟ حضرت فرمود: بر شخص دانا و با اطلاعی وارد شدید، با یکی از این سه چیز، مرگ وارد میگردد یا بشارت بنعمت همیشگی است یا عذاب همیشگی یا سبب هول و ترس است و کارش مفهم و مردد میباشد و نمی‌داند از چه طائقه خواهد بود، پس دوست ما که اطاعت کننده مابوده، یعنی معصیتی نداشته، بنعمت همیشگی بشارت داده می‌شود؛ و اما دشمن ما که با ما مخالفت می‌کرده پس به عذاب همیشگی بشارت داده می‌شود؛ و اما آنکه کارش مفهم است و نمیداند بر سرش چه می‌آید او مؤمنی است که بر خودش اسراف و ظلم میگردد یعنی گناهکار بوده است. او را مرگ فرامی‌رسد اما با ابهام و خوف و حزن، پس از آن خدا او را با دشمنان ما مساوی قرار نخواهد داد بلکه او را بشفاعت ما از آتش بیرون خواهد آورد، پس عمل کنید و اوامر الهیه را الطاعت کنید و عذاب خدایرا کوچک نشمارید، بدرستیکه از جمله گناهکاران کسی است که شفاعت ما باونمی‌رسد مگر بعد از سیصد هزار سال عذاب^۱.

عمرو بن یزید گفت: به حضرت صادق(ع) عرض کردم از شما شنیدم که فرمودید: تمام شیعیان ما در بهشتند با هر گناهی که داشته باشند. حضرت فرمود: راست

۱- عن أبي جعفر الجعواد(ع) عن أبيه قال قيل لامير المؤمنين(ع) صرف لنا الموت فقال ع على الخبر

سقطتم. هواحد ثلاثة امور يرد عليه اما بشارة بنعم الابد واما بشارة بعد اب الابد واما تحزين وتهليل واما بهم لايذرى من اى الفرق هو، فاما ولينا المطیع لامرنا فهو المبشر بنعم الابد واما عدونا المخالف علينا فهو المبشر بعد اب الابد واما المبهم امره الذى لا يلديرى ما حاله فهو المؤمن من المسرف على نفسه لا يلديرى ما يلديى الله حاله يأتي الخبر مبهماً مخوفاً ثم لن يسويه الله عزوجل باعد اثنائنا لكن يخرج من النار بشفاعتنا فاعملوا واطيعوا ولا تتكلوا ولا تستصرفو واعقوبة الله عزوجل فان من المسرفين من لا تلحظه شفاعتنا الا بعد ثلثمائة الف سنة. (جلد ۳ بحار الانوار-

۲- بحار الانوار نقل از معانی الاخبار ص ۲۸۸).

گناهان کبیره ج ۱

گفتم، بخدا قسم! تمام آنها در بهشتند. گفتم: فدایت شوم، بدرستیکه گناهان زیاد و بزرگ است. فرمود: اما در قیامت، پس تمام شما در بهشت خواهید بود، بشفاعت پیغمبر یا وصی او لیکن بخدا قسم! بر شما در برزخ می ترسم. گفتم: برزخ چیست؟ فرمود: برزخ قبر است، از هنگام مرگ تا روز قیامت!^۱

فردا بجای اشک خون میگریند: و در وصایای پیغمبر اکرم به ابن مسعود است که میفرماید: گناه را کوچک مشمار و از گناهان کبیره پرهیز، چون روز قیامت وقتی بنده بگناهش مینگرد از چشمانش چرک و خون بیرون میآید. خداوند میفرماید: قیامت روزی است که هر کس عمل نیک و بد خود را نزد خودش حاضر میباشد، آرزو میکند که میان او و گناهانش مسافتی دور بود.^۲

و از رسول اکرم(ص) نیز مرویستکه، بنده ای برای یک گناه از گناهانش یکصد سال نگهداشته میشود.^۳

شفاعت به سبک شمارندگان نمازنمیرسد: و بعضی از گناهان کبیره است که در بعضی از روایات تصریح شده، صاحبی از شفاعت محروم است؛ مانند سبک شمردن نماز، چنانکه حضرت صادق(ع) فرمود: شفاعت ما به کسی که نمازش را سبک شمارد نمیرسد.^۴

واز پیغمبر اکرم(ص) مرویست که فرمود: از من نیست کسی که نماز را سبک گیرد و بر من نزد حوض کوثر وارد نمی شود. نه، بخدا قسم! که بمن نمیرسد.^۵

مقدمه

بنابراین واضح شد که نترسیدن از گناهان و جرأت کردن بر آن و تأخیر در توبه به امید شفاعت ناشی از جهل و غرور است.

گناه زیاد ایمان را می برد و دل را سیاه می کند: و آنچه از موارد شفاعت ذکر شده راجع به وقتی است که شخص با ایمان از دنیا برودوگاه میشود که بسبب گناهان زیاد و تأخیر در توبه، نور ایمان از قلب بیرون رفته مبتلا بظلمت شک و تردید بلکه انکار می گردد و به همین حال میمیرد، مثل کسی که سم خورده و بقدرتی تأثیر کرده که قبل از رسیدن طیب هلاک میگردد، طیب با مرده چه میتواند بکند؟ پس شفاعت شافعین ایشانرا سودی نمیدهد^۱. برای اثبات این مطلب فقط بذکر یک آیه و دو روایت اکتفاء میشود. در سوره مبارکه روم می فرماید: «عاقبت کسانیکه بد کردن و مرتکب گناه شدند اینکه تکذیب و انکار آیات ما نموده و با آنها استهزاء نمایند».^۲

حضرت باقر(ع) فرمود: نیست بنده ای مگر اینکه در قلبش نقطه سفیدی است، هر گاه گناهی کرد نقطه سیاهی از آن سفیدی بیرون میآید، اگر توبه کرد آن سیاهی بر طرف میشود و اگر در گاه فرو رفت و ادامه داد سیاهی قلب زیاد میشود تا اینکه تمام سفیدی قلب را میگیرد، هر گاه چنین شد صاحب چنین قلی هیچوقت رجوع بخیر نخواهد کرد این است معنی فرمایش پروردگار عالم که می فرماید: نه چنین است بلکه غلبه کرده و بر دلهای ایشان زنگها نهاده آنچه را که انجام داده اند.^۳

دیگر موعظه اثر نمی کند: یعنی دلهایشان بسبب ظلمت گناه زنگ زده و تاریک شده و جهت دیدن و معرفت حق برایشان پوشیده گشته و راه خیر و قبول کردن نصیحت بر دلهایشان بند شده است. و نیز حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که اراده گناهی کرد، پس آنرا به جای نیاورد، بدرستی که بنده ای گناهی می کند و خدا او را می بیند می فرماید بعزم و جلال خودم سوگند، پس از این ترا هرگز نمی آرمز.^۴

۱—فماتنفعهم شفاعة الشافعین. (سوره ۴۷ آیه ۴۸).

۲—ثم كان عاقبة الذين اساوا السوأي ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزئون. (سوره روم آیه ۹).

۳—ما من عبد الا وفى قلبه نكتة بيضاء فإذا اذنب ذنبًا خرج في النكتة سوداء فان تاب ذهب ذلك

السواد وان تمادي في الذنب زاد ذلك السواد حتى يغطي البياض فإذا غطى البياض لم يرجع صاحبه الى خير

ابداً وهو قول الله عزوجل: كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسيون. (کافی ج ۲۰ ص ۲۰۹ بباب الذنبون ج ۲۰).

۴—قال ع من هم بسيئة فلا يعملها فانه رب بما عمل العبد السيئة فيراه الرب تبارك وتعالى فيقول

۱—قلت لا يعبد الله انى سمعتك وانت تقول كل شيعتنا فى الجنة على ما كان فيهم قالع صدقتك كلهم والله فى الجنة قال قلت جعلت فداك ان الذنوب كثيرة كباقي قالع امامي القيمة فكلكم فى الجنة بشفاعة النبي المطاع او وصى النبي ولكنى والله اتخوف عليكم فى البرزخ—قلت وما البرزخ قالع القبرمنذ حين موته الى يوم القيمة (كتاب کافی، ج ۳ ص ۲۴۲).

۲—لا تحررن ذنبًا ولا تصرفنه واجتب الكبار فإن العبد إذا نظر إلى ذنبه دمعت عيناه دمًا وقبحًا يقول الله تعالى يوم تجد كل نفس ماعملت من خير محضرًا وما عملت من سوء تولد لأن ينتها وينتهي أبدًا بعيدًا. (جلد ۱۷ بحار الانوار).

۳—ان العبد ليحبس على ذنب من دون به مأة عام... (كتاب اصول کافی ج ۲۷۲ ص ۲۷۲).

۴—قال لا تعال شفاعت امن استخف بصلوته (بحار الانوار ج ۸۲ ص ۲۲۷).

۵—ليس من استخف بالصلة لا يرد على العوض لا والله. (بحار الانوار ج ۸۲ ص ۲۲۴).

گناهان کبیره ۱

یعنی بسبب این گناه سزاوار و مستحق محرومیت از الطاف حق می‌گردد و موفق به توبه نشده و در نتیجه آمرزیده نمی‌گردد.

علامه مجلسی علیه الرحمه در شرح این حدیث می‌فرماید: در این فرمایش امام(ع) امر بترسیدن از تمام گناهان است زیرا هر گناهی محتمل است از این قسم باشد.

ترس از گذشته‌ها: باید اهل ایمان برگذشته‌های خود ترسناک و گریان باشند زیرا چه اطمینان دارند که این قسم گناه از آنها سرنزده باشد. امام(ع) که تعیین نفرموده چه قسم گناهی است، که صاحبی از نظر لطف پروردگار عالم میافتد و از بخشش و مغفرت الهی محروم میگردد. نشانه این قسم گناه پیدا نشدن حالت توبه و انبابه است، پس باید در تصرع وزارتی بدرگاه الهی کوشید و از باب توبه وارد شده از گناهانیکه بیاد دارد بخصوص و از گناهانیکه از یاد برده بطورکلی توبه کرده آنها را تلافی نماید. و طریق توبه کردن از گناهان بعد از این ذکر خواهد گردید انشاء الله.

شفاعت موجب امید است نه غرور؛ از آنچه گذشت معلوم گردید که موضوع شفاعت نه تنها موجب غرور و جرأت بر معصیت نمی‌گردد بلکه سبب قوت رجاء و تشویق شخص بتوبه و انبابه است که سعی کند از راه توبه و انبابه و اعمال صالحه با امید بشفاعت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بدرجات رفیعه نائل گردد و به مقامات قرب رب العالمین برسد.

از آن طرف، این مطالب موجب بی باکی هم نمی‌شود و منافاتی با خوف ندارد، به عبارت واضحتر، چنین کسی که به شفاعت و لطف پروردگار عالم امیدوار است در عین حال، ترسناک هم میباشد که مبادا از شفاعت آقایان پس از مدت زمانی، بس طولانی استفاده نماید یعنی مدتی در برخ معدب بوده آنوقت به شفاعت برسد. و در عین حال همین خوف و ترس هم موجب زیاد شدن و شدت توسل به اهل بیت می‌باشد.

شیعیان اهلیت: نسبت به روایاتی که در مقام شیعه و نجات دوستان اهلیت(ع) رسیده که از آن جمله نسوختن ایشان باشند است، پس آنها هم موجب قوت رجاء و اطمینان به محبت آقایان است و نباید موجب غرور و جرأت بر معصیت گردد.

زیرا موضوع این اخبار، دو عنوان است، یکی شیعه و دیگری دوست و محب

مقدمه

أهلیت(ع).

عنوان شیعه مقام بس شامخی است چه آنها ائمه که گوی سبقت را در میدان علم و عمل ربوده اند خود را قابل نمیدیدند که به آنها شیعه اهلیت بگویند...

مثلاً جناب محمد بن مسلم ثقیل که از اجله اصحاب حضرت باقر(ع) و حضرت صادق(ع) است و آن بزرگواران، شیعیان را در مسائل به او رجوع میدادند و در علم رجال مذکور است که هیچگاه از محمد بن مسلم در شیعه فقیه تربویه است.

وقتی این بزرگوار باتفاق ابوکریبة الازدي، نزد شریک قاضی حاضر شدند، شریک نگاه تندی به آنها کرد و گفت: این دونفر، جعفری و فاطمی هستند یعنی شیعه اهلیت اند. ایشان هر دو گریه کردند، قاضی سبب گریه ایشان را پرسید گفتند: ما را به بزرگی نسبت دادی (یعنی جعفر بن محمد الصادق(ع)) که راضی نیست شخص کم ورع شیعه او باشد، پس اگر لطف فرموده ما را پنذیرد، بر ما منت گزارده است.

شیعیان حقيقة پیروان اهامتند: البته کسی را می‌توانیم شیعه حقیقی بنامیم که در جمیع کردار و گفتارش پیرو ایشان باشد چنانچه حضرت موسی بن جعفر(ع) می‌فرماید: «جز این نیست که شیعه ما کسی است که پیروی ما کند و آثار ما را متابعت نماید و به اعمال ما اقتداء کند».^۱

شبی حضرت امیر المؤمنین(ع) از مسجد بیرون میرفت و هوا بواسطه ماهتاب روش بود، جماعتی پشت سر آن حضرت همراحت می‌آمدند با آنها نگریست و فرمود: شما کیستید؟ گفتند ما شیعه تو هستیم، حضرت نظری به صورت‌هایشان انداخت و فرمود: پس چرا در شما نشانه شیعه را نمی‌بینم؟ گفتند: یا امیر المؤمنین علامت شیعه چیست؟ فرمود: از زیادتی بیداری شب زرد رو یاند، چشم‌شان ضعیف شده و آب از آن خارج می‌گردد (بواسطه زیادتی گریه)، بواسطه ایستادن به عبادت پشت ایشان خمیده شده، شکم‌هایشان بواسطه روزه به عقب چسبیده، از زیادتی دعا لبهای آنها خشکیده.^۲

۱- انما شیعیان من شیعیان و اتبع آثارنا و اقتدى با اعمالنا. (بحار الانوار).

۲- قال ع صفر الوجه من السهر عمش العيون من البكاء حدب الظهور من القيام خمحص البطنون من الصيام ذبل الشفاعة من الدعاء عليهم غيره الخاشعين. (بحار الانوار نقل از امامی شیخ طوسی و ارشاد شیخ مفید).

برای مزید اطلاع به سه روایت اکتفا می شود.

ادعای شیعه گری کافی نیست: ۱— جابر از حضرت باقر(ع) نقل می کند که فرمود: آیا کفایت می کند کسی که خود را به تشیع نسبت می دهد به اینکه بگوید دوست اهل بیت هستم، به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که از خدا بترسد و امرش را اطاعت نماید.^۱

شیعه از همه پرهیز گاردن خدا ترس تراست: ۲— حضرت صادق(ع) به مفضل بن عمر فرمود: اگر می خواهی اصحاب مرا بشناسی به کسی بنگر که از گناهان زیاد پرهیز می کند و از آفریدگار خود زیاد می ترسد و ثوابش را امیدوار است پس ایشان اصحاب منند.^۲

۳— حضرت صادق(ع) می فرماید: از ما نیست و کرامتی نزد ما ندارد کسی که در شهر یکصد هزار نفری باشد و در آن شهر (از غیر شیعه) از او باور تر باشد^۳ یعنی شیعه اهلیت باید از همه در ایمان و عمل و تقوی و ورع بهتر باشد. چنانچه خدای تعالی از ایشان تعییر به خیر البریة می فرماید، در آنجا که می فرماید: کسانی که ایمان آورند و عمل صالح نمودند پس ایشان بهترین خلقند^۴. و از رسول خدا(ص) مرویست که خیر البریة شیعیان علی(ع) هستند، بدین مضمون که: «یا علی خیر البریة تو و شیعیانت هستید، تو و شیعیانت در روز قیامت می آید در حالی که به آنچه خدای تعالی به شما داده است راضی هستید و پسندیده شده خداید»^۵.

ولایت: شکی نیست که هر کس دارای ولایت اهل بیت(ع) باشد اهل نجات

۱— عن جابر عن ابي جعفر قال: قال لى يا جابر ايكتفى من انت حل التشيع ان يقول بعثنا اهل الیت

قول الله ما شيعتنا الا من اتقى الله و اطاعه (كتاب كافي ج ۲ ص ۶۰).

۲— عن مفضل بن عمر قال— قال ابو عبد الله ع اذا اردت ان تعرف اصحابي فانظر الى من اشتدور عليه و خاف خالقه و رجأ ثوابه واذا رأيت هؤلاء فهو اصحابي . (كتاب كافي).

۳— ثم قال ياعيسى بن عبد الله ليس منا— ولا كرامته— من كان في مصرفه مائة ألف او يزيدون وكان في ذلك المصر احدا وربع منه . (كافي ج ۱۰ باب الورع).

۴— ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية . (سورة ۹۸ آية ۸).

۵— قال (ص) هم انت و شیعتك تأتی انت و شیعتك يوم القيمة راضین مرضین . (تفسير طبری) — مناقب خوارزمی — الصواعق تأليف ابن حجر).

است، بلکه با انبیاء(ع) و ائمه اطهار خواهد بود، چنانچه حضرت رضا(ع) می فرماید: «برخداست دوست ما را در قیامت برگزیند، در حالی که صورتش نور افسانی میکند و دلیلش روش و حجتش نزد خدا آشکار می باشد. حق است برخدا صاحب ولایت ما را با پیغمبران و صدیقان و شهداء و نیکان محشور گرداند و ایشان دوستان خوبی هستند».^۱ لیکن باید دانست که معنی ولایت چیست؟.

در کتاب مجمع البحرين در لغت ولایت می گوید: «ولایت دوستی اهلیت(ع) و پیروی کردن ایشان در اوامر و اقتداء نمودن بایشان در اعمال و اخلاق است».^۲ پس ولایت عبارتست از محبت و اطاعت.

و شاهد این معنی حدیث زراره از حضرت باقر(ع) است که در آن از ولایت به اطاعت از امام(ع) تعییر می فرماید.^۳

ولایت علی(ع) قلعه محکم خدا است: همین معنی هم از حدیث شریف سلسلة الذهب که صدق از حضرت رضا(ع) نقل نموده است، استفاده می شود، به این بیان:

«ولایت علی بن ابیطالب قلعه من است و هر که در قلعه من داخل گردید از عذاب من در امان است».^۴ شکی نیست که دخول در حصن ولایت اهل بیت عصمت و طهارت عبارت است از فرار از شیطان و پیروی نفس و هوی و دوری از تبعیت دشمنانش و پناهنه شدن به آن بزرگوار، خلاصه در جمیع افعالش پیرو او باشد و بدیهی است که تحصن امر لفظی نیست بلکه عملی و فعلی است و هر کس پیرو از هر که کرد یقیناً متحصن در حصن او است پس کسی که معصیت میکند در حال معصیت از حصن علی(ع) خارج است و داخل در دام شیطان و نفس است.

۱— حق على الله ان يبعث ولينا مشرقاً وجهه نيراً برها ن ظاهرة عند الله حجته حق على الله تعالى ان يجعل ولينا ملائكة الشفاعة والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا . (بحار الانوار).

۲— الولاية بالفتح معبة اهل البيت(ع) واباعهم في الدين وامثال اومرهم ونواهیهم والتأسی بهم في الاعمال والاخلاق واما معرفة حقهم واعتقاد امامتهم فذلك من اصول الدين لامن فروع العملية . (مجمع البحرين).

۳— ذرورة الامر و سنته و مفتاحه و باب الاشياء و رضا الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته .

۴— ولایة علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی (عيون اخبار الرضا).

گناهان کبیره ج ۱

شیر درنده و پناه به قلعه: لذا بعضی از بزرگان فرموده اند: مثل کسی که به زبان می گوید به خدا پناه می برم «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و به عمل پیروی شیطان را می کند مثل کسی است که شیری درنده در کمین او است و نزدیک این شخص قلعه ای باشد آنوقت بگوید: ای شیر اگر بیائی به این قلعه پناهنه می شوم در حالی که از جای خود اصلاً حرکت نمی کند و در قلعه نمی رود، یقیناً این حرف اثری ندارد و شیر کار خودش را می کند مگر اینکه سعی کند خودش را به قلعه برساند.

پس کسی که می خواهد از جمیع خطرات محفوظ باشد باید داخل در قلعه محکم الهی که متابعت از امیر المؤمنین است گردد، پس اگر به حسب عمل در دام شیطان است هرچه می خواهد به زبان بگوید: من دارای ولایت علی هستم، نتیجه ای ندارد.

آیا گفتار تنها کافی است؟: پس از اینکه حضرت باقر(ع) صفات شیعیان را ذکر فرمود چنین گفت: آیا همینقدر که شخص به زبانش بگوید علی را دوست می دارم و دارای ولایت او هستم کافی است در حالی که به آنچه که مقتضای اعتقاد او است از متابعت اهل بیت در او نباشد، پس اگر مخالف شیعه بگوید من دوست محمد(ص) هستم و محمد(ص) از علی(ع) افضل است پس من از شیعه افضل هستم شیعه را چه حجتی بر او است؟ زیرا اگر بگوید دوستی محمد(ص) که به زبان تنها نیست بلکه به پیروی او است و او هم امر به پیروی اهلیت(ع) فرموده در جواب می گوید: دوستی علی(ع) هم به زبان نیست و در پیروی اولمر او است پس چنانچه دوستی محمد(ص) مخالف را بواسطه متابعت نکردنش نتیجه ای نمیدهد، دوستی علی(ع) با مخالفت طریقه او نتیجه ای ندارد. بعد می فرماید بین خدا و کسی خویشاوندی نیست محبوب ترین بندگان و گرامی ترین ایشان کسی است که از همه با تقوی ترباشد و بیشتر اورا اطاعت کند.

و در صورتی که شیعیان ما عملی نداشته باشند با ما برات و حکمی به آزادی آنها نیست و اینکه بگوید شیعه هستم حجتی بر خدا نمی شود اگر بخواهد او را عذاب فرماید زیرا که خدا و عده نداده است که مدعی تشیع را بیامزد هر کس خدای را اطاعت کننده باشد پس ولی ما است یعنی دارای ولایت ما است و هر کس معصیت کننده باشد پس او دشمن ما است و ولایت ما به کسی نمی رسد مگر به ورع و عمل^۱.

۱- فقال(ع) یا جابر لا تذهب بنك المذاهب حسب الرجل ان يقول احب علياً واتولا ه ثم لا يكون مع

است:

۱- ورع تابعین و آن پرهیز از محرمات است.

۲- ورع صالحین و آن پرهیز از مشتبهات است که در حرام واقع نشود.

۳- ورع متین و آن ترک مباحث است که در حرام واقع نشود مانند ترک سؤال از حال مردم از ترس اینکه مبادا در غیبت بیفتند.

۴- ورع سالکین و آن اعراض از غیر خدا است از ترس ضایع شدن عمر عزیز در کارهای بیهوده، هر چند منجر به حرام هم نشود.

محبت: بشارات زیادی از طریق اهلیت و همچنین از طرق عامه راجع به دوستان علی(ع) رسیده و سبب رجاء و قوت امید هر صاحب ایمانی است که به برکت این محبت از هوای پرستی و متابعت شیطان دوری کند زیرا اگر کسی بزرگی را دوست داشت لازمه دوستیش این است که دوستان او را دوست و دشمنانش را دشمن بدارد دوستی شیطان و متابعت هوا نفسمانع خدا پرستی و دوستی اهل بیت است دوستان علی به برکت محبتان از شیطان دورند.

بنابراین معلوم گردید که محبت مانند ولایت سبب جرأت بر معصیت نمی باشد بلکه بر عکس است اگر محب راستی و درستی شد دیگر گرد هوای پرستی نمی رود.

برای توضیح این مطلب به چند حدیث مختصر اشاره می شود.

محبت ثبات قدم می دهد: حضرت باقر(ع) فرمود: خداوند دوستی علی(ع) را در قلب کسی که جاداد پایش به معصیت نمی لغزد؛ مگر اینکه خدا نگه می دارد قدمش را و برای او حفظ می فرماید قدم دیگر را.^۱

ذلك فعالاً فلوقاً انی احباب رسول الله ص فرسول الله ص خیر من علی ثم لا يتبع سیرته ولا يعمل بسته مانفعه جبه ایاه شیئاً فاتقوا الله واعملوا ما عند الله ليس بين الله وبين احد قرابة احب العباد الى الله عزوجل واکرمهم عليه اتقیهم واعملهم بطاعته یا جابر و الله ما يتقرب الى الله تبارك وتعالى الا بالطاعة وما معنا براة من النار ولو على الله لا احد من حجة من كان لله مطیعاً فهو لنا ولی ومن کان لله عاصیاً فهو لنا عدو ما تزال ولایتنا الا بالعمل والروع. (كتاب کافی، ج ۲ ص ۶۰ حدیث ۳).

۱- مثبت اللہ حب علی فی قلب احد فزلت له قدم الا ثبّتها اللہ وثبت له قدم اخری (بحار الانوار).

یا زیاد ماندن در عذاب تابع شد و ضعف محبت اهلیت است. اگر محبت زیاد باشد زودتر به شفاعت خواهد رسید بلکه در حال احتضار به فریاد او خواهند رسید چنانچه در حالات جناب سید حمیری است.^۱

گاه هم می شود که بواسطه زیادتی حب مال و شهوات و کمی یا نبودن محبت، موقع مرگ آل محمد را فراموش می کند و فقط آنچه را که مورد علاقه شدیده او است در

۱- سید اسماعیل حمیری علیه الرحمه، مداع اهلیت(ع) در سال ۱۷۳ هجری وفات نموده و در هر یک از فضائل علی(ع) قصیده‌ای انشاء فرموده است و در مجلسی قرآنی گرفت مگراینکه فضیلتی از فضائل آل محمد(ص) باید ذکر شود. در حال وفاتش کرامت عظیمه‌ای برای آن بزرگوار پیش آمد که در کتب شیعه و سنی ذکر شده چنانچه در جلد ۳ الغیر، کتاب الاغانی و مناقب سروی و کشف الغمہ و امامی شیخ وبشاره المصطفی و رجال کشی نقل فرموده و خلاصه آن اینست که در حال وفات سید، جماعتی از همسایگانش که مخالف مذهب شیعه بودند نزدش حاضر شدند، سید خوش منظر بود در آن حال اظهار حسرت زیادی می‌کرد ناگاه در صورتش نقطه سیاهی مانند مرکب نمودار گردید، پس زیاد شد بقسمی که تمام صورت مثل قیرسیاه گردید و تمام دشمنانش شاد شدند و شماتت می نمودند، سید، حرف نمی زد تا اینکه بهوش آمد و چشم ان خود را باز نمود و روابنچه اشرف کرده گفت یا امیر المؤمنین آیا دوست تو اینطور معامله می شود؟ و سه مرتبه این جمله را تکرار نمود. پس بخداقسم نوری سفید در پیشانی او ظاهر شد و زیاد گردید تا تمام صورتش را گرفت مانند ماشه شب چهارده گردید، سید شاد و خندان شده این اشعار را انشاء فرمود:

لَنْ يَنْجِي مُحَبِّه مِنْ هَنَّثَاتِ
كَذْبِ الرَّازِعِمُونَ إِنْ عَلَيَّاً
وَعْفَا لِي الَّهُ عَنْ سِيَّئَاتِ
قَدْ وَرَبِّي دَخْلَتْ جَنَّةَ عَدْنَ
وَتَوَلَّوْا عَلَىٰ أَوْلَيَاءِ عَلَىٰ
فَابْشِرُوا الْيَوْمَ أَوْلَيَاءِ عَلَىٰ
ثُمَّ مَنْ بَعْدَهُ تَوَلَّوْا بَنِيهِ
وَاحْدَأْ بَعْدَهُ تَوَلَّوْا بَنِيهِ

يعنى «دروغ گفت کسی که گمان کرد علی(ع) دوستش را از سختیها نجات نمی دهد، بخداقسم که ببهشت داخل شدم و خدامرا از گناهانم بخشید، پس شارت باد شما را ای دوستان علی(ع)، و دوست بدارید علی راتا هنگام مرگ، از بعد او اولادش را یکی پس از دیگری دوست بدارید که دارای صفات امامتند». پس ازان اقرار به وحدانیت خدا و رسالت خاتم الانبیاء و ولایت امیر المؤمنین(ع) کرد و چشم برهم گذاشت و از دنیا رفت.

و نیز در الغیر نقل نموده که جناب کمیت، مداع اهلیت در حال مرگ گفت: اللهم آل محمد اللهم آل محمد(ص) و از دنیا رفت، و در بخار الانوار نقل نموده که جناب عبد الله بن عباس در حال احتضارش گفت: پروردگارا من بد دوستی علی بن ابیطالب بتوقرب پیدا می کنم.

و در وصیت جابر بعظیه کوفی است که می فرماید: اگر دوستان اهلیت پایشان بلغزد بواسطه زیادتی گناهانشان، بسبب محبتیان، برایشان قدم دیگری ثابت خواهد ماند.^۲

استغفار ملانگه برای دوستان علی(ع): و در روایات کثیره است که ملانگه برای دوستان اهلیت(ع) استغفار می نمایند، چنانچه در بخار از طریق عامه نقل کرده که: خدا از نور صورت علی(ع) هفتاد هزار ملک خلق فرموده که برای او و دوستانش تا روز قیامت استغفار می نمایند.^۳

بلکه صریح روایت است که دوستی علی(ع) بخودی خود پاک کننده گناهان است، چنانچه پیغمبر(ص) فرموده که دوستی علی(ع) گناهان را می سوزاند چنانچه آتش هیزم را.^۴

چنانکه ماه برد ظلمت شب دیجور زدب اولست بروز جزانه از اطاعت امید مغفرت از حی لا یزال غفور بلاء گناهکاران را پاک می کنند: و در روایات است که خداوند دوستان اهلیت را که گناهکارند در دنیا به انواع بلاها مبتلا می فرماید، تا قبل از مرگ پاک شده باشند و اگر زیاد باشد بسختی جان دادن و اگر زیادتر باشد به سختی ها و شکنجه های باشند تا برخ تا وقتی که وارد محشر می شود پاک بوده و اگر برفرض آنقدر گناهکار باشد که تا آنوقت هم هنوز پاک نشده باشد بواسطه کثرت گناه، به آتش دوزخ می رود و پس از پاکی بیرون خواهد آمد و نمی ماند در جهنم کسی که در قلب او ذره ای ایمان و محبت اهلیت باشد و ماندن همیشگی در دوزخ مخصوص کفار و دشمنان اهلیت سلام الله عليهم است.

بهره برداری به اندازه دوستی است: ضمناً این نکته هم یادآوری شود که کم

۱- ان تزل لهم قدم بكثرة ذنوبهم ثبت لهم اخری بمحبتهم (سفينة البحار جلد ۱).

۲- عن انس عن رسول الله (ص) قال (ص) خلق الله من نور وجهه على بن ابیطالب سبعین الف ملك يستغفرون له والمحبیه الى يوم القيمة. (بحار الانوار).

۳- في البحار عن ابن عباس عن النبي ص حب على بن ابیطالب يأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب—وفي الاخرى—حب على يحرق الذنوب كما يحرق النار الحطب. (بحار الانوار).

نظر دارد^۱.

شواهد این مطلب بسیار است و چون ذکر آن موجب طول کلام و خروج ازوضع این کتاب است به همین مقدار اکتفا می شود.

سودا چنان خوش است که یک جا کند کسی: نتیجه ای که از این مطلب به دست می آید این است که اهل ایمان باید در ازدیاد محبت اهلیت^(ع) سعی کنند و دوستی چیزهای دیگر را از قلب خود بیرون نمایند و از هر گناهی مخصوصاً گناهان کبیره پرهیزند تا انشاء الله از سوء خاتمه محفوظ بمانند.

حضرت صادق^(ع) برای بعضی از دوستان خود نوشتند: اگر می خواهی پایان عمرت بخیر باشد و بر بهترین اعمال و حالات بمیری، پس بزرگ بدان خدا را، مبادا نعمت های او را صرف در معصیت هایش کنی و از حلم خدا بخدوت مغور گردی، یعنی نعمت خدا را وسیله معصیت قرار مده، و گرامی بدار هر کس را که یاد ما اهلیت می کند یا اظهار دوستی ما را می نماید. خواه راست بگوید یا دروغ چون تو بنت خود پاداش می بینی و وزر دروغش برای خود او است^۲.

۱- شیخ بهائی نقل می فرماید شخصی در حال احتضار هرچه باومی گفتند بگولا الله الا الله، در جواب این شعر رامی خواند:

یار بقبائلة يوماً وقد تعبت این الطريق الى حمام منجاب

که جریانش این بود روزی زن زیبائی بقصد رفتن بهمامی بنام منجاب از خانه بیرون می آید و راه حمام را گم می کند تا اینکه خسته می شود، این مرد درب خانه خود ایستاده بود، زن ازاومی پرسد حمام منجاب کجاست؟ آن مرد هم خانه خود را نشان می دهد، که این درب حمام است، زن بیچاره هم باور می کند، تا داخل می شود مرد از عقب در رامی بندد، زن می فهمد که دردام این شیاد گرفتار شده است در صدد حیله برآمده اظهار خوشحالی و موافقت نموده می گوید، ای مرقداری از بازار بی خوش و خوار اکی بگیروز ود بیاتا امروز خوش باشیم. مرد باور کرده و بیرون می رود، زن هم فرار کرده و بسلامت خارج می شود. بسیندیک گناه چگونه مانع اقرار شهادتین می شود که در هنگام مرگ می گوید افسوس از آن روزی که آن زن بزحمت افتاده بود راه حمام منجاب رامی پرسید. با اینکه زنا ازاوسن زد و فقط زن اجنیه را داخل خانه کرد که با او این فعل حرام را مرتكب گردد.

۲- ان اردت ان يختتم عملک بخير حتى تقبض وانت في افضل الاعمال فعظم الله حقه ان تبذل نعماته في معاصيه و ان تفتر بحلمه منك و اكرم كل من وجدته يذكرنا او يتحل مودتنا ثم ليس عليك صادقاً كان او كاذباً

تاریکی گناه و نور توبه: در تفسیر آیه «خداوند سر پرست کسانیست که ایمان آورندن، ایشانرا از تاریکی بیرون کشانده بروشنائی می برد»، از حضرت صادق^(ع) چنین رسیده که فرمود: «یعنی ایشان را از تاریکیهای گناهان به نور توبه و بخشایش می کشاند چون دوستدار (پیرو) هر پیشوای عادل و به حقی (ائمه هدی^(ع)) که از طرف خداوند منصوبند هستند». و در معنی آیه بعد «و کسانیکه کافر شدند سر پرست ایشان طاغوت است، آنها را از نور بیرون آورده به تاریکیها می کشانند» می فرماید: جزو این نیست که به این آیه اراده فرموده کسانی را که بر نور اسلام بودند (تا خارج کردن از نور به تاریکی ها صدق کند) پس چون پیروی کردند هر پیشوای غیر حقی را که از جانب خدا نبودند، از نور اسلام به سوی تاریکی های کفر بیرون رفتند، پس خداوند برای ایشان واجب فرمود آتش را با کفار^۱.

معنی کبیره و صغیره

از مطالب گذشته واضح گردید که گناه بر دو قسم است: کبیره و صغیره، و خواص و آثار ترک کبیره یا ارتکاب آن دانسته گردید.
اینک به بیان مراد از گناه کبیره و عدد آن می پردازیم:

در این موضوع، علماء دارای اقوال مختلفی هستند که ذکر آن و نقض و ایرادهایی که شده است از وضع این رساله بیرون است، چون غرض اختصار و نفع عمومی است طالبین به کتاب «شرح کافی» و «اربعین شیخ بهائی» مراجعه کنند و چون قول جامع در این مسئله که موافق با تحقیق و تصویب نوع علماء اعلام و مراجع تقليد است، فرمایش مرحوم سید در «عروة الوثقی» در باب شرائط امام جماعت است به همین جمله اکتفا می شود، خلاصه فرمایش سید این است که برای تعیین گناه کبیره چهار راه است.

گناه کبیره چیست؟ ۱- هر گناهی که در قرآن و حدیث به کبیره بودن آن

انما لک نیتک و علیه کذبه. (بحار الانوار).

۱- عن الصادق^(ع) فی تفسیر قوله تعالیٰ: «الله ولی الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور» قال^(ع) يعني من ظلمات النّوْب الی نور التّوْبَة و المغفرة لولايّتِهِمْ كُل امام عادل من الله عزوجل وقال^(ع) «والذين كفروا اولياهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات» انما يعني بهذا انهم كانوا على نور الاسلام فلما ان تلو اكل امام جائز ليس من الله خرجوا بولايّتِهِمْ من نور الاسلام الى ظلمات الكفر فاوجب الله لهم النار مع الكفار. (تفسیر صافی ج ۱ ص ۲۱۶ نقل از اصول کافی).

گناهان کبیره ج ۱

تصریح شده باشد (این قسم متجاوز از چهل گناه است که در اخبار اهلیت(ع) تصریح شده و ما هم مطابق روایات بشرح آن می پردازیم).

۲— هر معصیتی که در قرآن مجید یا سنت معتبره وعده آتش بر ارتکاب آن رسیده باشد^۱.

یا اینکه ضمناً وعده عذاب باشد، مثل فرمایش پیغمبر(ص): «من ترك الصلة معتمداً فقد برئت منه ملة الاسلام»^۲ که وعده عذاب در این روایت به گناهی است نه به صراحت و دلیل این مطلب روایات کثیره ای است که حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام فرموده اند:^۳ گناه کبیره هر گناهی است که خدای تعالیٰ وعده آتش بر آن داده باشد. و از صحیحه حضرت عبدالعظیم که بعداً ذکر می شود معلوم می گردد که وعده عذاب چه در قرآن باشد یا در سنت و اخبار فرقی نمی کند.

۳— هر گناهی که در قرآن یا سنت معتبره از گناهی که کبیره بودنش مسلم است بزرگتر شمره شود آن هم کبیره است. مثلاً قتل نفس از جمله گناهانی است که کبیره بودنش بهر دو راه گذشته ثابت گردیده است. در حدیث صحیح ابن محبوب به کبیره بودنش تصریح شده و در قرآن مجید، در آیه ای که به آن اشاره گردید و وعده عذاب بر آن داده شده است پس اگر در قرآن مجید یا سنتی که معتبر است تصریح شود که فلان گناه از قتل نفس بزرگتر است آن گناه هم کبیره می شود مانند فتنه کردن که در قرآن مجید می فرماید از قتل نفس بزرگتر است: «والفتنة اكبر من القتل»، پس یقیناً فتنه هم از گناهان کبیره است^۴.

۴— هر گناهی که نزد متدينین و متشرعين، بزرگ شمرده شود بطوری که یقین حاصل شود که بزرگی آن منتهی به زمان معموم می گردد، مانند نجس نمودن مسجد از روی علم و عمد و بقصد هتك احترام خانه خدا، یا پرتاپ کردن و انداختن قرآن مجید، بقصد هتك آن، وغیره. بنابراین اول گناهان کبیره منصوصه یعنی آنهایرا که تصریح به

۱— وعده صریح، مانند: ومن يقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فيها. (سوره ۴، آیه ۹۳).

۲— جامع احادیث ج ۴ ص ۷۴.

۳— الكبائر كل ما ا渥د الله عليه النار. (وسائل کتاب جهاد ج ۱۱ ص ۲۵۰).

۴— سوره بقره آیه ۲۱۷.

مقدمه
کبیره بودنش شده ذکر نموده و بعد گناهانی که به یکی از سه راه دیگر کبیره بودنش ثابت است تذکر داده می شود.

عبارت سید در عروة الوثقی چنین است:

«المعصية الكبيرة هي كل معصية وردى النص بكونه كبيرة كجملة من المعاصي المذكورة في محلها او ورد التوعيد بالنار عليها في كتاب او السنة صريحاً او ورد في الكتاب او السنة كونه اعظم من احدى الكبائر المنصوصة او الموعود عليها بالنار او كان عظيمة في النفس اهل الشّرع».

اینک برای تبرک و همچنین بیان مدرک گناهانی که می خواهیم ذکر کنیم روایات چند تذکر داده شده و شرح و ترجمه آن در ضمن کتاب می آید.

قال الصدق في عيون الاخبار:

۱— عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني(ع) قال: «حدثني أبو جعفر الثاني قال: سمعت أبي يقول: سمعت أبي موسى بن جعفر(ع) يقول: دخل عمرو بن عبيد على أبي عبد الله(ع) فلما سلم وجلس تلا هذه الآية: الذين يجتبيون كبار الإثم والفواحش. ثم امسك، فقال: له أبو عبد الله(ع) ما أسكتك؟ قال: أحب أن أعرف الكبار من كتاب الله عزوجل فقال: نعم يا عمرو أكبّر الكبار؛^۱ الاشراك بالله يقول الله. ومن يشرك بالله فقد حرّم الله عليه الجنة.^۲ و بعدة يائس من روح الله لأن الله عزوجل يقول: لا يأس من روح الله إلا القوم الكافرون.^۳ ثم الامن من مكر الله لأن الله عزوجل يقول: فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون.^۴ ومنها عقوق الوالدين لأن الله سبحانه جعل العاق جباراً شقياً.^۵ وقتل النفس التي حرّم الله إلا بالحق لأن الله عزوجل يقول: فجزاؤه جهنم خالداً فيها إلى آخر الآية.^۶ وقدف المحصنة لأن الله عزوجل يقول: لعنوا في الدنيا والآخرة ولهم عذاب عظيم.^۷ وأكل مال اليتيم لأن الله عزوجل يقول: إنما يأكلون في بطونهم ناراً وسيصلون سعيراً.^۸ والفرار من الزحف لأن الله عزوجل يقول: ومن يولهم يومئذ ذرها الامتحنها لقتال اوتتحيزاً إلى فتة فقد باء بغضب من الله و مأويه جهنم وبئس المصير.^۹ وأكل الربا لأن الله عزوجل يقول: الذين يأكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخطبه الشيطان من المس.^{۱۰} وال술حر لأن الله عزوجل يقول: ولقد علموا من اشتراه ما له في الآخرة من خلاق.^{۱۱} والزنلالن الله عزوجل يقول: ومن يفعل ذلك يلق أثاماً يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهاناً.^{۱۲} واليمين الغموس الفاجرة لأن الله عزوجل يقول: ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلاً اولئك لا لخلق لهم في

الآخرة ۱۳) والغلو لان الله عزوجل يقول: ومن يغلل يأت بما غل يوم القيمة ۱۴) ومنع الزكوة المفروضة لان الله عزوجل يقول: فنکوی بها جاهم وجنوبهم وظهورهم. ۱۵) وشهادة الزور. وکتمان الشهادة لان الله عزوجل يقول: ومن يکتمها فانه آثم قلبه. ۱۶) وشرب الخمر لان الله عزوجل نهى عنها کمانه عن عبادة الاوثان ۱۷) وترك الصلوة متعمداً او شيئاً مما فرض الله عزوجل لان رسول الله(ص) قال من ترك الصلوة متعمداً فقد برع من ذمة الله وذمة رسوله. ۱۸) ونقض العهد وقطيعة الرحم لان الله عزوجل يقول: لهم اللعنة ولهم سوء الدار. ۱۹) قال: فخرج عمرو وله صراغ من بکائه وهو يقول: هلك من قال برأيه ونازعكم في الفضل والعلم، انتهى»، كتاب وسائل جهاد ص ۲۵۲ – اصول کافی ج ۲ ص ۲۸۵ باب الكبائر.

۲ – في صحيح ابن محبوب قال: «كتب معى بعض أصحابنا الى ابى الحسن(ع) يسئل عن الكبائر کم هي؟ وما هي؟ فكتب: (ع) الكبائر، من اجتنب ما وعد الله عليه النار كفر عنه سیئاته اذا كان مؤمناً والسبع الموجبات: قتل النفس الحرام، وعقوق الوالدين، واكل الربا و التعرّب بعد الهجرة، وقدف المحسنة، واكل مال اليتيم، والفارار من الزحف،انتهى» (وسائل الشیعه کتاب جهاد) باب تعیني الكبائر ص ۲۵۲ حديث ۱ اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۶ .

۳ – وفى رواية ابى الصامت عن ابيعبدالله(ع) قال: «اكبر الكبائر سبع الشرك بالله العظيم وقتل النفس التي حرم الله الا بالحق واكل اموال اليتامي وعقوق الوالدين وقدف المحسنات والفارار من الزحف وانكار ما انزل الله عزوجل: وفي رواية عبد الرحمن بن كثير عنه: (ع) وانكار حقنا وفي رواية ابى خديجة عنه(ع) قال(ع): الكذب على الله وعلى رسوله وعلى الاوصياء عليهم السلام من الكبائر وفي مرسلة الصدوق عدمته العيف في الوصية وفي مرسلة كنز الفوائد عدمتها استحلال بيت الله الحرام. (وسائل کتاب جهاد ص ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹).

۴ – وفي عيون الاخبار باسانیده عن الفضل بن شاذان عن الرضا(ع) فيما كتب الى المؤمنون واجتناب الكبائر وهي: «قتل النفس التي حرم الله تعالى ۱) والزنا ۲) والسرقة ۳) وشرب الخمر ۴) وعقوق الوالدين ۵) والفارار من الزحف ۶) وأكل مال اليتيم ظلماً ۷) واكل الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به من غير ضرورة ۸) واكل الربا بعد البينة ۹) والسحت ۱۰) والميسر و هو القمار ۱۱) والبخس في المكيال والميزان ۱۲) وقدف المحسنات ۱۳) واللواط ۱۴) واليأس من روح الله ۱۵) والامن من مكر الله ۱۶) والقنوت من رحمة الله ۱۷) و معونة الطالمين ۱۸) والركون اليهم ۱۹) واليمين الغموس ۲۰) وجنس

الحقوق من غير عشر ۲۱) والكذب ۲۲) والكبیر ۲۳) والاسراف ۲۴) والتبذير ۲۵) والخيانة ۲۶) والاستخفاف بالحج ۲۷) والمحاربة لاولياء الله ۲۸) والاستغال بالملاهی ۲۹) والاصرار على الذنوب ۳۰)» وسائل، ج ۱۱، ص ۲۶۰، حدیث ۳۳.

ترجمه و شرح این اخبار و همچنین سایر روایات در ضمن کبائر ذکر خواهد شد، انشاء الله تعالى.

حل اشکال

موضوعی که در بعضی اذهان میآید این است اولاً چرا مطلب به این مهمی در قرآن مجید بیان نشده و تعداد گناهان کبیره را تعیین ننموده، و ثانیاً آنکه چرا در اخبار این مسئله اختلاف است؟.

در بعضی تعداد آنرا پنج و در برخی هفت و در پاره‌ای نه و در بعضی بیست و یک و در پاره‌ای سی و یک تا اینکه در روایتی از ابن عباس است که، کبائر به هفت‌صد نزدیکتر است تا بهفت.

برای پاسخ بسؤال اول دو جواب ذکر میگردد:

حکمت‌های بسیار: ۱ – در ابهام گناهان کبیره و تعیین نکردن آن در قرآن مجید حکمتی عظیم و لطفی بزرگ از طرف پروردگار عالم بیندگانش میباشد زیرا که هر گاه تعیین میگردد مردم سعی میکرند فقط از آنها اجتناب کنند و از روی جهالت و هواي نفس بر اقدام به سایر گناهان جرأت مینمودند به خیال اینکه سایر گناهان به ایشان صدمه‌ای نمی‌زند آنگاه در مفاسد کبیره‌ای که از آن جمله جرأت نمودن بر مخالفت نواهی الهی است می‌افتادند.

چه بسیار بدبنده‌ای است کسی که بر مولای خود جری شود و اموری را که امر به ترک آن فرموده، مخالفت کند بلکه این جرأت و بیحیائی سبب می‌شود که جرأت بر کبائر هم بنماید زیرا کسی که نسبت به نواهی پروردگارش بصفائر بی‌پروا شد کم کم نسبت به گناهان کبیره هم بی‌باک می‌گردد. عيون الرضا ج ۱ ص ۱۷۸ باب ۴۴ فی ذکر اخلاق الرضا (ع).

اصرار بر صغیره هم کبیره است: از آن جمله است ابتلاء به تکرار گناه صغیره که موجب کبیره شدن آن می‌شود چون مسلم است که در اثر تکرار، گناه صغیره در حکم کبیره می‌شود و انشاء الله در بحث اصرار بر صغائر مفصلأً ذکر می‌شود پس حکمت و

گناهان کبیره ج ۱

رحمت الهی، در ابهام کبائر است تا بلکه به سبب ابهام و اجمال کبائر بندگان از سایر گناهان نیز پرهیز کنند که مبادا در گناه کبیره واقع شوند. و از آن جمله است مبتلا شدن به تحریر گناه صغیره که موجب کبیره شدن آن می شود چنانچه بیاری خداوند متعال ذکر می شود.

وقوع در مفسده و محرومیت از ثواب: و از آن جمله است وقوع در مفاسد کثیره ای که در گناهان صغیره است و محرومیت از خیرات زیادی که بر ترک کردن صغائر مترتب است زیرا هر عملی را که خداوند، از آن نهی فرموده، بسبب مفسده ای است که در ارتکاب آن می باشد و هر گاه بنده ای مرتکب گناه صغیره گردد هر چند به برکت دوری کردن از کبائر گناهش بخشیده میگردد لیکن دچار مفسده آن گناه شده و قلبش به همان اندازه تیره گردیده است مگر اینکه بعداً تلافی و تدارک کند و نیز هر گاه شخص گناه صغیره ای را از جهت اینکه مورد نهی پروردگار است ترک نماید البته مستحق ثواب می گردد.

پس معلوم شد که مرتکب گناه صغیره هم دچار مفسده آن گناه است و هم محروم از ثواب ترک آن و شاید همین مطلب مراد آن بزرگی است که فرمود، گیرم خدا گناهان گناهکاران را بیامرزد، ثواب نیکوکاران از آنها فوت شده است^۱.

با هلیست باید مراجعه کرد: ۲— این مطلب مانند بسیاری از مطالب دیگر در قرآن مجید به نحو اجمال ذکر شده و بیان شرح آنرا به پیغمبر اکرم و ائمه اطهار که قلویشان خزینه علم و مهبط وحی او است واگذار فرموده و خلق را به ایشان ارجاع داده است چنانچه خودش در قرآن می فرماید^۳: «فرستادیم بتورانی که ذکر است تا اینکه برای مردم آنچه را به ایشان نازل شده بیان نمائی».

و همچنین نسبت به اهل بیت و لزوم رجوع خلق به ایشان در بیان قرآن شریف، می فرماید^۴: «از اهل ذکر بپرسید اگر شما نمی دانید».

چرا اهل الذکر اهل بیتد؟: و اخبار کثیره ای در این مورد داریم که منظور از

مقدمه

اهل الذکر اهل بیت می باشند از آن جمله در مجلس مأمون پس از آنکه حضرت صادق(ع) فرمود ما اهل الذکر هستیم، علمای عame که در مجلس حاضر بودند گفتند منظور از اهل الذکر، یهود و نصارا هستند و مراد از ذکر توره و انجیل است، حضرت در جواب ایشان فرمود: ^۱ چطور می شود و چگونه جایز است که خداوند به مسلمین امر بفرماید که به علماء یهود و نصارا مراجعه کنید و حال آنکه اگر کسی به آنها رجوع کند خواهد گفت دین ما حق است و افضل از دین اسلام است و ما را بدین خود می خوانند، پس مأمون به حضرت عرض کرد برای اثبات فرمایش خود آیا دلیلی از قرآن مجید دارید؟ فرمود آری ذکر رسول خدا است و ما اهل او هستیم در قرآن این موضوع آمده در آنجا که می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا بسوی شما ذکر فرمیست که آن رسولی است که آیات ما را در حالی که آشکار و بیان کننده است برشما می خواند.^۲

از جمله علمای عame شهرستانی است که از حضرت صادق(ع) و از حضرت امیر المؤمنین(ع) نقل می کند که فرمودند ما اهل ذکریم. و در بعضی روایات رسیده که خداوند مطالب مهمه را در قرآن مجید مجملاً بیان فرمود و خلق را با هلیست در شرح آن ارجاع داد که خود را از ایشان بی نیاز ندانند بلکه خود را بعلوم ایشان محتاج بینند و به ایشان متهم می گردیده به سعادت حقیقی که ولایت اهل بیت است نائل گردند.

جواب اشکال دوم

پس از مراجعه به اخباری که ذکر گردید و سایر روایاتی که در این مورد رسیده است معلوم می گردد که ائمه ما علیهم السلام در مقام شماره گناهان کبیره نبوده اند یعنی بنا نداشتند در جواب پرسش کنندگان تمام کبائر را بیان بفرمایند، به سبب حکمت و سری که بیان گردیدو لذا گاهی بطور اجمال مانند صحیحه حلی (حضرت صادق(ع)^۳) می فرماید، گناهان کبیره آنهایی است که خدای تعالی بر آن وعده آتش داده است)

۱— سبحان الله و هل يجوز ذلك اذا يدعونا الى دينهم و يقولون انه افضل من دين الاسلام.
(عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۸۷ باب ۲۳).

۲— فقال (ع) نعم الذکر رسول الله (ص) ونحن اهله و ذلك بين في كتاب الله عزوجل حيث يقول في سورة الطلاق فاتقوا الله يا اولى الالباب الذين آمنوا قد انزل الله اليكم ذكرًا رسولًا يتلوع عليكم آيات الله مبينات فالذکر رسول الله (ص) ونحن اهله. (عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۸۷ باب ۲۳)
۳—(وسائل ج ۱۱ ص ۲۴۹ حدیث ۲).

۱— هب غفر الله دنوب المیئین فقد فاتهم ثواب المحسنين.
۲— وانزلنا اليك الذکر لتبین للناس ما نزل اليهم و لعلهم يتذکرون (سورة ۱۶ آیه ۴۴).
۳— فاستلوا اهل الذکر ان كنتم لا تعلمون. (سورة ۱۶ آیه ۴۳).

گناهان کبیره ج

کبائری که بزرگتر است: و گاهی در جواب سائل، چند گناه کبیره را که از سایر گناهان بزرگتر بوده است بیان می فرموده اند مانند روایت ابی الصامت و روایت عبدالله بن سنان از حضرت صادق(ع) که می فرماید: بزرگترین گناهان کبیره شرک به خدا است تا آخر^۱ و گاهی گناهانیکه در نظر سؤال کننده کبیره نبوده، یعنی آنرا از جمله کبائر نمیدانسته بیان فرموده و از ذکر آنچه را خود شنونده مسلم می دانسته خودداری می فرموده اند.

گناه کبیره ای در عنوان دیگر: و گاهی هم از ذکر بعضی از گناهان کبیره خودداری می کردند چون در ضمن گناه کبیره دیگری افتاده که آنرا ذکر کرده یا کبیره بودنش مسلم است مانند روایت عبیدین زراره که از حضرت صادق(ع) نقل نموده است پس از اینکه حضرت فرمود، کبائر در کتاب علی(ع) هفت است و آنها را شماره فرمود، پرسید یک درهم مال یتیم را از روی ظلم خوردن بزرگتر است یا ترک نماز؟ فرمود: ترک نماز گفت پس چرا آنرا از کبائر نشمردید؟

فرمود اولین کبیره را که برایت گفتم چه بود عرض کرد کفر، فرمود ترک کننده نماز کافر است.^۲

که چون تارک الصلوٰة در عنوان کافر داخل میشدۀ آنرا به خصوصه ذکر نفرموده. بنابراین معلوم گردید که اخبار واردۀ در مقام بیان مشروح و کامل کبائر نیست و هیچیک مفید حصر نمی باشد، یعنی در مقام نفی غیر آن نیست که فقط و فقط کبائر همین است. و از تأمل در صحیحۀ عبدالعظیم که نقل گردید دانسته می شود که پس از شمردن امام صادق(ع) نوزده گناه کبیره از قرآن مجید عمرو بن عبید طاقت شنیدن بیش از آن را نداشت و ناله کنان از نزد امام بیرون شد و شاید اگر طاقت می‌آورد و صبر می کرد، باز امام

۱- وسائل الشیعه کتاب الجهاد ج ۱۱ ص ۲۵۴ و ۲۵۸.

۲- فقال هن في كتاب على (ع) سبع: الكفر بالله وقتل النفس وعقوق الوالدين وأكل الربا بعد البينة و أكل مال اليتيم ظلماً و الفرار من الزحف و التعرّب بعد الهجرة، قال: قلت: هذا اكبر انتهاي فتى: نعم قلت: فأكل الدرهم من مال اليتيم ظلماً اكiram ترك الصلوة؟ قال: (ع) ترك الصلوة قلت: فما عدلت ترك الصلوة في الكبائر قال: اي شيء اول ما قلت: لك قلت: الكفر قال: (ع) فان تارك الصلوة كافر يعني من غير علة. (كتاب كافي ج ۲ ص ۲۷۸ باب الكبائر - وسائل الشیعه دباب جهاد ج ۱۱ ص ۲۵۴ حدیث ۴).

مقدمه

(ع) برایش بیان می فرمود. ناگفته نماند، غرض ما در این کتاب بیان و شرح گناهانیست که کبیره بودنش ثابت و مسلم است نه انحصر کبائر است با آنها، و به عبارت دیگر سایر گناهانیکه در این کتاب کبیره بودنشان ثابت نشده به حالت ابهام و اجمال باقیست یعنی صغیره بودنشان هم مسلم نیست و بر اهل تقوا لازم است پرهیز از تمام آنها، شاید واقعاً کبیره باشد و بر ما ثابت نگردیده پس از دانستن این مقدمه، اینک شروع به بحث در باره گناهان کبیره ای که به کبیره بودنش تصریح شده است می کنیم.

و نیز می فرماید: «به خداوند شرک نیاور بدرستیکه شرک هر آینه ستم بزرگی است».^۱

و نیز می فرماید: «کسی که به خدا شرک بیاورد هر آینه دروغ بسته و گناه بزرگی را مرتکب شده است».^۲

و چون کبیره بودن گناه شرک نزد هر مسلمانی بدیهی است ذکر مایر آیات شریفه و روایات واردہ در بزرگی این گناه لزومی ندارد، چیزی که مهم است دانستن معنی شرک و مراتب آن است تا اینکه از جمیع مراتب آن پرهیز کرده شود چنانچه پروردگار عالم در قرآن مجید می فرماید: هیچ بخدا شرک نیاور.^۳

شرک در مقابل موحد و ضد آنست چنانچه توحید که اولین اصل و رکن دین است دارای مراتبی است همچنین شرک هم دارای مراتب و اقسامی است:

- ۱— توحید و شرک در مقام ذات.
- ۲— توحید و شرک در مقام صفات.
- ۳— توحید و شرک در مقام افعال.
- ۴— توحید و شرک در مقام اطاعت.
- ۵— توحید و شرک در مقام عبادت.

اینک به توفیق الهی به شرح هریک می پردازیم:

۱— توحید در مقام ذات — عبارت است از یکی دانستن ذات مقدس رب الارباب که قدیم و ازلی است و مبدأ و علت ایجاد جمیع عوالم امکانیه از محسوس و غیر محسوس است و شرک در این مقام متعدد دانستن است، چنانچه طائفة ثنویه می گویند که عالم دارای دو مبدأ متساوی است که هر دو قدیم و ازلی هستند یکی مبدأ خیرات و آن یزدان است و دیگری مبدأ شرور و آن اهریمن است و بطلان عقیده سخیفه ایشان از آیات قرآن واضح می گردد.^۴

۱— لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم. (سوره ۳۱ آیه ۱۳).

۲— ومن يشرك بالله فقد افترى اثما عظيماً. (سوره ۴ آیه ۴۸).

۳— و اعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً. (سوره ۴ آیه ۳۶).

۴— قل كل من عند الله (سوره ۴ آیه ۷۸).



باب اول

کبائر منصوصه (گناهانيکه کبیره شمرده شده)

۱- شرک به خدا

اولین گناه کبیره شرک به خدای تعالی است و به کبیره بودن آن، حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و صادق و کاظم و رضا وجود علیهم السلام تصریح فرموده اند بلکه از حضرت صادق(ع) مرویست که از هر گناه کبیره بزرگتر شرک به خدا است.^۱

و دلیل بر اینکه بزرگترین گناهان کبیره است، فرمایش پروردگار است، می فرماید: «خدا نمی آمرزد شرک آورده شده به او را وغیر شرک را از هر که بخواهد می آمرزد»^۲ یعنی اگر کسی مشرک از دنیا برود آمرزیده شدنی نیست، وغیر از شرک قابل آمرزش می باشد.

و نیز می فرماید: «کسی که به خدا شرک آورد خدا بهشت را برابر او حرام فرموده و جایگاهش دوزخ است و برای ستم کنندگان یاری کنندگانی نیست».^۳

۱— اکبر الكبائر الشرك بالله (وسائل الشیعه کتاب جهاد) ج ۱۱ ص ۲۵۴ — اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۸.

۲— ان الله لا يغفران يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء... (سوره ۴ آیه ۴۸).

۳— انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و ما في النار وما للظالمين من انصار. (سوره ۵ آیه ۷۲).

گناهان کیره ۱

و برای جواب بذکر یک جمله اکتفا می شود و آن این است که شر محض در عالم نیست هر چه که بوده و هست و خواهد بود یا خیر محض است یا اینکه خیر آن غالب و جهت شر مغلوب و مقهور است و شرح این مطلب از وضع این رساله خارج است.

نصارا هم مشرکند؛ و نیز مانند طایفه نصارا که قائل بسه اصل قدیم هستند و به اقانیم ثلاثة (اب، ابن، روح القدس) قائلند و برای هر کدام خواص و آثاری معتقدند.

در سوره مائدہ می فرماید: «بدرستیکه کافر شدند آنهائیکه گفتند «الله» یکی از این سه است (و الوهیت مشترک بین خدا و عیسی و روح القدس است) و حال آنکه نیست خدائی مگر خدائی یگانه که مبدأ جمیع موجودات است».^۱

و این عقیده تثیلیت مذهب براهمه و بوداییان نیز می باشد.^۲

بت پرستی شرک به خدا است؛ و نیز از این قسم شرک است آنچه از بعضی فرقه های بت پرستان نقل گردیده که برای هر نوعی از مخلوقات رب النوعی قرارداده اند و می گویند آب را خدائی است جدا و هوا را خدائی است جدا و هکذا که می فرماید: آیا خدایان متفرق بی حقیقت بهترند یا خدای یکتای قاهر؟^۳

۲- توحید در مقام صفات – توحید در مقام صفات آنست که صفات حقیقیه ذاتیه الهیه مانند حیات و علم وقدرت و اراده و امثال آن را عین ذات حضرت احادیث و در غیر او زائد و عارض بداند و به این معنی که هر یک از این صفات را در غیر او «جل و علی» از موهبات و افاضات حضرتش بداند.

شرک در این مقام این است که صفات را زائد بر ذات حق بداند که لازمه آن تعدد قدم است و این مذهب منسوب با شاعره است و بطلان این قول در محل خودش ثابت گردیده و بیان آن از محل بحث خارج است.

صفات نیک خلق همه از خدا است؛ اگر هر مرتبه از مراتب صفات حسنی را در مخلوقی معتقد شود لیکن اتصاف او را به این صفت از خدا ببیند عین توحید است

شرک به خدا
چنانچه عقیده ما نسبت به مراتب دانائی و توانائی و سایر صفات کمالیه ائمه هدی و سایر انبیاء همین است یعنی تمام را از خدا و افاضه های حضرتش میدانیم هیچ یک به حسب ذات از خود هیچ نداشتند بالجمله جمیع موجودات چنانچه در اتصاف بصفات حسنی که محتاج به پروردگار عالم هستند که آنها را بیافریند همچنین در اتصاف بصفات حسنی که کمالات ثانویه است نیز محتاج برب الارباب می باشند که آنها را به این صفات متصف فرماید البته هر کس را به حسب اراده و مصلحت!^۱

ترکیه نفس از غفلت است؛ و این مطلب که جمیع صفات کمالیه منحصر بذات پروردگار است برای هر عاقل موحد و منصفی بدیهی و روشن است هر چند بعضی از موحدین البته در موقع غفلت از این معنی حرفهای مشرکانه از دهانشان خارج می شود چنانکه در هنگام سایش خود می گوید علم من، قدرت من، اراده من، غنای من، فهم من، وغیر اینها بلی اگر بگوید علمی که خدا به من داده، وقدرتی که خدا به من داده و هکذا صحیح است و عین توحید می باشد البته در صورتیکه صادق باشد یعنی حالت هم مانند زبانش باشد و نشانه آن شدت تواضع برای حق تعالی است و ترس از زوال نعمت در اثر کفران و نشانه دیگرگش این است که به مدح کسی خوشوت نمی گردد.

پرهیز گاران از ستوده شدن می ترسند: چنانچه امیر المؤمنین(ع) در صفات متفقین در خطبه همام می فرماید: «چون یکی از ایشان سایش کرده شوند از آنچه درباره او می گویند می ترسد می گوید من به خودم از دیگران داناترم و خدای من از من به خودم داناتر است. سپس روی بدرگاه خدای آورده و می گوید خداوندا مرا یانچه می گویند مگیر و مرا از آنچه می نگرند بالا ترقارده و بیامرز گناهانیکه نمی دانند».^۲

خداوند در صفات هم شریک ندارد: چگونه شخص موحد خود یا دیگری را برای خدا در استحقاق حمد و ثناء شریک قرار میدهد و حال آنکه شبانه روزی چندین بار می گوید: سبحان الله، یعنی منزه و پاک می دانم خدا را از شریک و انبیا داشتن. و نیز

۱- انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعاً بصيراً (سورة ۷۶ آية ۲).

۲- اذا ذکری احد منهم خاف مما يقال له فيقول: انا اعلم بنفسی من غيري و ربی اعلم بی منی بنفسی اللهم لا تؤاخذنی بما يقولون و اجعلنی افضل مما يظنون و اغفرلی مالا يعلمنون.

نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۹۳ ص ۴۰۴.

۱- لقد كفروا أن الله ثالث ثالثة وما من الله الا الله واحد (سورة ۵ آية ۷۳).

۲- تفصیل این عقیده و بیان ابطالش در کتاب شریف ائیس الاعلام موجود است طالبین با آنجا رجوع نمایند.

۳- ءار باب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار (سورة ۱۲ آية ۳۹).

مکرر می‌گوید: «الحمد لله يعني جنس و تمام مصاديق حمد و سطایش مختص و منحصر پروردگار عالم است و غير او کسی استحقاق سطایش ندارد وبالجملة چون موحدین بیقین دانسته اند که غير او خداوند هیچکس از خود هیچ ندارد و هر که هر چه دارد از او است و همه ذاتاً وصفتاً محتاج او يند^۱، لذا از سطایش خود وغیره در حذرند.

چنانچه حضرت امیر المؤمنین(ع) در صفات ایشان بیان فرموده. بلکه از الفاظ و کلماتیکه موهم استقلال و بی نیازی و خودیت است پرهیز می‌نمایند مثل اینکه من دارای فلان صفت کمالیه هستم، من دارای فلان کمال هستم.

^۲ فرمایش پیغمبر اکرم (ص): مردی خدمت حضرت رسول(ص) آمد درب خانه ایشان را کویید، آن حضرت از داخل خانه فرمود کیستی؟ گفت من، پس رسول خدا(ص) از این سخن خشنماناک از منزل بیرون آمد در حالیکه می‌فرمود: کی بود گوینده من و حال آنکه اطلاق نمی‌شود و سزاوار نیست گفتن من، مگر برای خداوند عالم که می‌فرماید: منم جبار، منم قهار^۳.

قارون هم مشرک شد: ولذا فرموده اند که قارون مشرک شد وقتی که گفت: «این مالی که من دارم به سبب علم و دانشی است که در نزد من است^۴» و در جوابش پروردگار عالم می‌فرماید: «آیا ندانست که خدا هلاک فرمود پیش از او کسانی را که قوّه آنها بیشتر و مالشان هم زیادتر بود» پس اگر از خود چیزی داشتند چرا از هلاکت خود جلوگیری ننمودند؟! بدیهی است که هر چه دانشی و توانائی است و همچنین سایر کمالات همه از خدا است^۵.

۱- يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى الحميد (سورة ۳۵ آية ۱۵).

۲- فقال أنا فقضب (ص) من قوله أنا فخرج (ص) وهو يقول من القائل أناوهى لا يطلق إلا بالله الذى يقول أنا الجبار و أنا القهار (أنوار عما نبه ج ۳ ص ۴۳ باب كبر- تأليف سيد جزائرى).

۳- قال إنما اوتته على علم عندي أولم يعلم إن الله قد أهلك من قبله من القرون من هو أشد منه قوة و أكثر جمعاً (سورة ۲۸ آية ۷۸).

۴- و از آنچه گفته شد بزرگی کلمه مبارکة الحمد لله واضح می‌گردد و همچنین سُر ثوابهای عظیمی که بر این کلمه مقدس مترب است از قبیل آنکه حضرت رسول (ص) فرمود کسی که بگوید الحمد لله درختی در بهشت برای او غرس می‌شود و کسی که صد مرتبه بگوید از کسی که صد بندۀ در راه خدا آزاد کند افضل است و نیز فرمود الحمد لله در میزان اعمال از آسمانها هفتگانه و زمینهای

^۳- توحید و شرك در افعال: حقیقت توحید در افعال آن است که بداند در جمیع عوالم ملک و ملکوت مالک و مدبّر و متصرف تنها خدا است و یقین بداند برای خدا در جمیع شؤون ربویت و الوهیت شریک و انبازی نیست و جهت ربویت او را در آسمان و زمین و اهل آن و سایر عوالم یکسان بداند^۱ و اورا خالق آسمانها بشناسد و بداند خالق ستارگانی است که شماره آنها تاکنون برای بشر کشف نگردیده است و تاکنون توسط آلات و ادوات جدیده یکصد هزار میلیون ستاره کشف کرده اند که هر یک عالمی جداگانه اند و دارای نور مخصوص به خود می‌باشند و هر یک از آنها در مدار معینی در گردشند بدون اینکه بیکدیگر بر خود نمایند^۲. یکی از آنها آفتاب است که حجم آن یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین ما است و نور او از سی و هفت میلیون فرسخ راه در مدت هشت دقیقه به زمین ما میرسد و آنرا سبب روشنائی زمین و تربیت موجودات آن قرار داد.

ز آب بیزنگ صد هزاران رنگ: او است خدائی که زمین را میشکافد و از آن انواع گلها و ریاحین که دارای بوهای گوناگونند بیرون می‌آورد، چنانچه هم او است که قوّه شامه را در انسان آفرید که این بوها را استشمام نماید، و نیز انواع و اقسام رنگها را در آنها قرار داد چنانچه قوّه باصره را در انسان خلق فرمود تا آنها را بینند و خدایرا به بزرگی و یکتائی بشناسد.

«فالق الحب و النوى» (سوره انعام آیه ۹۵): و او است خدائی که می‌شکافد هسته را و نصف آنرا ریشه کرده به زمین فرو می‌برد و نصف دیگر را از زمین بیرون آورده و

هفتگانه سنگین تر است و کسی که بگوید «الحمد لله كما هو اهل» ثبت کنندگان اعمال می‌گویند پروردگارا ما ثواب و اجر او را نمی‌دانیم، (از زیادتی) می‌فرماید همان کلمه مبارکه را ثبت نمائید، اجرش با خودم و نیز فرمود کسی که بگوید «سبحان الله و بحمده» خدا برای او هزار هزار حسته می‌نویسد و هزار هزار گناه از نامه عملش محظوظ فرماید، و هزار هزار درجه برای او بالا می‌برد و شکنی نیست که اختلاف روایاتی که در مقدار ثوابها است باعتبار اختلاف حالات گویندگان این کلمات شریف است و نسبت بمراتب ایمان و یقین و توحید، و همچنین متحقق شدن و متصف شدن باثار آن می‌باشد.

۱- الله الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثليهن يتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله على كل شيء قادر و ان الله قد احاط بكل شيء علماً (سورة ۶۵ آیه ۱۲).
۲- و النجوم مسخرات بامرها (سوره ۱۶ آیه ۱۲).

آنرا تربیت می فرماید و از آن انواع میوه ها که دارای مزه های مختلفند بیرون می آورد با اینکه آب و زمین یکی است، چنانچه به انسان قوّه ذاته مرحمت فرمود تا این طعامهای گوناگون را بچشد و خدای خود و همه موجودات را به حکمت و عظمت بشناسد.

(فی ظلمات ثلاث) (سورة زمر آیه ۶) : او است خدائی که حیوانات گوناگون را آفریده از نطفه گندیده، انسان را در ظلمت شکم و رحم و مشیمه خلق کرد بعداً به قدرت خود چه ترکیب بندی عجیبی که فرمود، چنانچه چشم عقل به انسان داد تا آثار صنع اورا بیند و دست تربیت او را با خود و سایر موجودات بنگرد.

شیر لطیف از خون کثیف : او است خدائی که شیر پاک گوارا از میان چرک و خون کثیف بیرون آورده و از راه پستان به حلقوم شیر خوارگان از حیوان و انسان می رساند^۱. در هنگامی که از خوردن سایر غذاها نتوانند، او است که زندگی می دهد و می میراند، هر خیر و نفعی که بهر کس می رسد از او است و هر شر و ضرری از هر کس صادر شود و به هر کس برسد به اذن و مشیت او است «قل کل من عند الله» سوره نساء آیه ۷۸. روزی می دهد – اجابت می کند: او است خدائی که تمام مخلوقات را روزی می دهد و تقسیم آن و کمی و زیادتی آن تماماً به دست او است.

او است که دعای هر خواننده ای را اجابت می فرماید و مطلب هر خواننده ای را می دهد و هر بدی را از هر که بخواهد بر طرف می کند. در حقیقت معنی توحید در افعال فهمیدن و بیقین دانستن «لا حول ولا قوّة الا بالله» است که شعبه و رشتہ ای از معنی کلمه «لا الا الله» می باشد.

موئر خدا است: چنانچه حیات هر موجودی از خدا است آثار حیات او هم از خدا است و ظهور آن آثار هم از خدا است کما و کیفا و علاوه بر جهت حدوث و امکان اشیاء به تجربه و وجودان ثابت گردیده است که بسیاری از موئرات آثار مترتبه از آنها صادر نگردیده است بلکه اثر ضد از آنها دیده شده.

از قضا سرکنگیین صفرا فزود روغن بادام خشکی می فزود
و این مطالب در اقسام شرک در افعال بعد از این روشن خواهد شد.

شوّون ربویت بی انتها است: او است فریاد رس هر بیچاره ای و نجات دهنده

۱- نسیکم معا فی بطنونه من بین فرش و دم لبنا خالصا مائغا للشاربين (سورة ۱۶ آیه ۶۶).

هر گرفتاری و غیر اینها از صفات حمیده، بلکه هر چه خوبی و نیکی است از او است. «هو الله الخالق الباري المصوّر الرّزاق المعين المحيي النافع الضار المجبوب المعطي المنعم»^۱ و غير ذلك از اسماء و افعال شریف او «جل وعلی» که همه شوّون ربویت او است و مرجع تمام آنها به کلمه مبارکه «رب العالمین» است اگر دریاها مرکب شود و بخواهند شوّون ربویت را ثبت نمایند دریاها تمام خواهد شد پیش از آنکه مراتب تربیت های او در تمام عالم تمام شده باشد^۲.

توانائی انسان: اصل وجود انسان از خدا است قدرتی هم که در افعال خود دارد از خدا است یعنی خدا او را توانا قرار داده که از روی دانش و توانائی و اراده بتواند کار خیر یا شری را انجام دهد.

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار یا که داند که برآرد گل صدرنگ از خار ماه و خورشید منور کند ولیل و نهار نقشبندي نه به شنگرف کند یا زنگار انگبین از مگس نحل و دراز دیبا بار همه گویند و یکی گفته نیاید زهار (سعدي)

قدرت انسان مقید به مشیت خدا است: لیکن این قدرت هم محدود به مشیت خدا است چه بسیار اموری را که انسان بر انجام آن قادر و اراده کردنش را می کند اما بواسطه فسخ شدن اراده اش یا از بین رفتن قدرتش آن امر واقع نمی شود چنانچه حضرت امیر المؤمنین(ع) در حکم نهج البلاغه می فرماید: خداوند را به از بین بردن تصمیم ها و شکستن همت ها شناختم.^۳

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۸۷ باب حدوث الاسماء.

۲- قل لو كان البحر مداد الكلمات ربى لنفال البحر قبل ان تنفذ كلمات ربى ولو جئنا بمدداً (سورة کهف آیه ۱۰۹).

۳- عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم (نهج البلاغه صبحی حکم ۲۵۰ ص ۵۱۱).

گناهان کبیره ج ۱

و به راستی رسیدن به این مرتبه از توحید که فقط خدای را منشأ اثر بداند و بس و جمیع آثار را تنها از او بداند، مقامی بس عزیز است و برای کمتر کسی این مرتبه از توحید پیدا می شود.

لازمهٔ یقین کردن به اینکه در عالم امکان، محسوس و غیر محسوس را مؤثّری جز خدا نیست اموری چند است که به بعضی از آنها اشاره می شود. از آن جمله مقام خوف است.

ترس از خدا: مؤمن از هیچ چیزی نباید بترسد غیر از عظمت پرورگارش و گناهانی که مرتکب شده است، چون به یقین داشته است که جمیع خلائق از پرندۀ و چرنده و خزنده و بنی آدم با اختلاف مراتب آنها، همه، لشکر خدایند و بدون اذن اوجل و علی هیچ نفع و ضرری از آنها به کسی نمی رسد دیگر از چه بترسد؟.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای از خدا دان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست و در حدیث است که حد یقین آن است که با خدا از چیزی نترسی^۱. و در دعای سجدۀ حضرت رسول(ص) است که پروردگارا اگر خشم تو بر من نباشد من از هیچ چیزی باک ندارم.^۲.

امید هم به خدا: از آن جمله مقام رجاء است، شخص مؤمن موحد به غیر از خدای خود نباید به کسی یا چیزی امیدوار باشد.

حضرت امیر المؤمنین(ع) می فرماید: نباید هیچیک از شما جز به پروردگارش امید داشته باشد^۳، همانطوری که اشاره شد، چنانچه اصل هستی هر فردی از خدا است و تحقیق و پیدا شدن هر خیری نیز از خدا است، همچنین رسانیدن هر خیری از هر فردی به دیگری نیز از خدا است و بس چنانکه در قرآن مجید می فرماید: «بیده الخیر» فقط به دست پروردگار نیکی است و بس، (چون جار و مجرور در اینجا مقدم شده مفید حصر است).

در آخر سوره یونس هم می فرماید: اگر خدا بخواهد به تو ضرری برسد کسی نیست

شرک به خدا

که جلویش را بگیرد^۱، و در جای دیگر می فرماید: آنچه نعمت به شما می رسد همه از خداست^۲، پس از اینکه دانسته شد که هر چه در عالم ملک و ملکوت است، همه مخلوق خدا و عاجزند^۳، اگر کسی در کارهای خود به غیر خدا امیدوار بود، از روی لطف و کرم، امیدش را نامید می فرماید تا دیگر به خدای خود امیدوار باشد چنانچه در حدیث است^۴.

سپاس منعم: از آن جمله مقام مدح و ثناء و شکر منعم است.

پس از آنکه موحد یقین کرد جمیع موجودات ذاتاً و صفتاً، همه مخلوق حضرت احادیثند هر خیری از هر که باشد از خدا می داند، و فقط او است که به دیگران خیر می رساند، پس خدا را سزاوار و مدح و ستایش میداند و بس، و از روی علم به این موضوع می گوید: الحمد لله.

ثنای وسائل هم لازمست: و اگر مدح و شکر وسائل را می کند البته نه از روی استقلال است که آنها را مصدر خیر بداند، بلکه از جهت این است که مجرای خیر الهی هستند خصوصاً از این جهت که مورد امر خود پروردگار عالم است^۵ و شکی نیست که اگر کسی موجودی را مستقل در رسانیدن خیر بداند به مرتبه ای از مراتب شرک مبتلا گردیده است.

شرک پنهان در مقام مدح خلق: حضرت صادق(ع) در تفسیر آیه شریفه «ایمان نیاورده اند بیشتر ایشان مگر اینکه شرک آورده اند»^۶ فرموده از اقسام شرک کسانی که بخدا ایمان آورده اند این است که شخص بگوید اگر فلان کس نبود من هلاک شده بودم، اگر فلان شخص نبود به من فلان چیز می رسید ، اگر فلان نبود عیال من ضایع

۱— و ان يمسك الله بضر فلا كاشف له الا هو و ان يرده بخير فلا راد لفضلة. (سوره ۱۰ آیه ۱۰۷).

۲— وما بكم من نعمة فمن الله (سوره ۱۶ آیه ۵۳).

۳— ان كل من في السموات والارض الآتي الرحمن عبداً (سوره ۱۹ آیه ۹۳).

۴— لاقطعن اهل كل اهل غيري. (عدة الداعي ص ۱۲۳).

۵— من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عزوجل. (بحار جلد ۷۱ ص ۴۴ باب شکر). و در روایت دیگر اشکر کم الله اشکر کم للناس. (سفينة البحار جلد اول صفحه ۷۰۹، اصول کافی ج ۲ ص ۸۱ باب الشکر).

۶— وما يؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشركون. (سوره ۱۲ آیه ۱۰۶).

۱— وحد الیقین ان لا تختلف مع الله شيئاً (اصول کافی ج ۲ ص ۴۷ باب فضل الیقین حدیث ۱).

۲— الهی ان لم يكن غضبك على فلا ابابی (جلد ۱۵ بحار الانوار).

۳— لا يرجون احد منكم الاربه (نهج البلاغه صحیح حکم ۸۲ ص ۴۸۲).

گناهان کبیره ج ۱

می شد، تمام این عبارتها شاهد براین است که اگر عقیده اش هم همین باشد مشرك است آنوقت حضرت می فرماید: ولی در صورتیکه بگوید اگر خدا به وجود فلان شخص بر من منت نگذارد بود هر آینه هلاک شده بودم این عین توحید است و هیچ مانعی ندارد.

حضرت صادق(ع) و سائل شکور: از مسمع بن عبد الملک مرویست که حضرت صادق(ع) در منی بودند سائلی نزد آن جناب آمد، حضرت امر فرمود خوشة انگوری به او بدهند، سائل گفت مرا به این حاجتی نیست اگر پولی باشد بدهید، پس حضرت فرمود خدا به تو وسعت دهد و چیزی به او نداد، پس سائل دیگری آمد، حضرت سه دانه از انگور گرفت و به او مرحمت فرمود، سائل گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمين الذي رزقني»، فرمود باش و دوکف مبارک خود را از انگور پر فرمود و به او داد سائل باز شکر خدا را کرد حضرت باز فرمود: بجای خود باش و به غلام خود فرمود چقدر پول همراه داری؟ قریب بیست درهم به او داد، سائل گرفت و گفت شکر خدای را که اینها همه از او است «الحمد لله رب العالمين هذا منك وحدك لا شريك لك»، پس حضرت فرمود بجای خود باش، پیراهن خود را در آورد و به او داد فرمود پیوش، سائل آنرا پوشید و شکر خدای را کرد که او را پوشانیده و شاد فرموده، آنگاه رو را بحضرت کرد و گفت ای بندۀ خدا، خداوند بتپاداش نیک دهد آنگاه رفت.

مسمع گفت گمان می کردیم که اگر متوجه آنحضرت نشده بود و فقط حمد الهی را بجا می آورد حضرت هم پیوسته به او عطا می فرمود^۲

توحید و توکل

اسباب به دست مسبب الاسباب: شخص موحد باید در جمیع امور از جلب منفعت یا دفع مضرت تکیه و امیدش فقط به پروردگارش باشد، جمیع اسباب را مسخر اراده او بداند که اگر جمیع اسباب خیر برایش فراهم شود و خدا نخواهد محال است خیری به او برسد چنانچه اگر جمیع اسباب از او بریده گردد و خدا بخواهد هر گونه خیری

به او خواهد رسید و اگر جمیع اسباب ضرر موجود باشد ولی خدانخواهد هیچ شری به او نخواهد رسید.

متوکل کیست و توکل چیست؟: توکل یعنی به یقین دانستن اینکه مخلوق نمی تواند پیش خود به کسی ضرری برساند یا نفعی بدهد و نمی تواند عطائی نماید و نه جلوگیری از عطائی کند و اینکه از خلق مأیوس باشد، هر بندۀ ای که چنین شد برای غیر خدا عملی انجام نمی دهد و از غیر خدا نه امیدی دارد نه ترسی و نه طمعی این است توکل.^۱

و خلاصه اگر شخص در رسیدن به نفعی یا نجات از ضرری امید به آفریده شده ای داشته باشد و آنرا مستقل در تأثیر پندارد و به آن اعتماد نماید آن سبب را شریک خدا در ربویت قرار داده و اگر سبب را مسخر خدا داند و به امید به خدا به دنبال سبب رود و انتظار گشایش کار خود را از خدا داشته باشد این توکل و عین توحید است.

توحید و تسلیم: شخص موحد باید در برابر جمیع مقدرات الهیه تسلیم محض باشد و در هیچ امری در امور تکوینیه (مانند: عزت و ذلت، صحت و مرض، غنا و فقر، موت و حیات) و امور تکلیفیه^۲ (مانند: واجبات و محramات) اعتراض و انکاری نداشته باشد، نه به زبان و نه به قلب، زیرا اگر در کار خدا اعتراض نماید و اظهار نظر کرده تعیین اصلاح کند و بگوید چرا چنین شد یا باید چنان شود، خود را در شؤون ربویت و الوهیت شریک پروردگار عالم بلکه داناتر قرار داده است، مثل اینکه بگوید چرا باران نیامد؟ چرا هوا گرم شده؟ چرا خدا به من مال یا فرزند نداده؟ چرا فلانی در سن جوانی بمیرد و فلانی در سن پیری بماند؟ و هکذا. یا اینکه بگوید چرا خدا فلان چیز را واجب کرد یا فلان چیز را نباید حرام کند. حضرت صادق(ع) فرمود اگر چنانچه مردمی خدای یگانه و بی شریک را پرستند و نماز را بر پا دارند و زکات را پردازند و خانه خدا را حج کنند و ماه رمضان را روزه دارند و سپس بدان چیزی که خدا ساخته یا پیغمبر(ص) ساخته اعتراض کنند و

۱— ان النبي (ص) قال لجبرئيل وما التوكل على الله عزوجل فقال العلم بان المخلوق لا يضرو ولا ينفع ولا يعطي ولا يمنع واستعمال اليأس من الخلق فإذا كان العبد كذلك لم يعمل لاحظ سوى الله ولم يرج ولم يخف سوى الله ولم يطمع في احد سوى الله فهو التوكل. (عدة الداعي صفحه ۸۴ وسفينة البحارج ۲ ص ۶۸۳).

۲— مانند اعتراض ابلیس در امر خداوند بسجده آدم.

۱— من ذلك قول الرجل لولافلان لهلكت ولو للافلان لاصبت كذا وكذا ولو لا فلان لصاع عيالي ولا يأس بان يقول لولان الله من على بفلان لهلكت تفسير برهان ج ۲ ص ۲۷۴ حدیث ۱۰ و سفينة البحارج ۱ ص ۶۹۷.

۲— كتاب سفينة البحارج ۱ ص ۵۸۵.

بگویند چرا بر خلاف آن نساخته یا در دل خود چنین تصوری بکنند (گرچه به زبان نیاورند) به همین اعتراض خود مشرک گردند. سپس این آیه را خواند (النساء آیه ۶۴): «سوگند به پروردگارت مؤمن نباشند تا ترا در اختلاف و نزاعی که میان آنها است حکم و قاضی سازند و سپس در دل خود از آنچه قضاوت کنی و حکم بدھی حرجی و ضيقی و اعتراضی در نیابند و به خوبی تسليم باشند و پذیرند» سپس امام صادق(ع) فرمود بر شما لازم است که تسليم باشید. مجلسی (ره) در شرح کافی گوید این حدیث دلالت دارد که نارضایتی بدانچه خدا کرده است و تسليم نشدن بدانچه از طرف ائمه(ع) بر سد شرک است.^۱

بنابراین بر اهل توحید هنگام رسیدن بلا یا مصیبت به آنها نگاه داری زبان و دل خود از اعتراض بقضاء الهی واجب است بلی گریه و ناله در مرگ بستگان و دوستان بر مفارق آنها جایز بلکه ممدوح می باشد لیکن اعتراض به کار خدا که چرا چنین شد نباید چنین شود حرام است.

توحید و محبت: شخص موحد که به یقین داشت منعم او و تمام آفریده شدگان، خداوند است و بس و هر چیزی از هر آفریده ای به او رسید همه از خدا است و اسباب مسخر او هستند پس باید علاقه قلبی و دوستی او تنها خداوند باشد و هیچ آفریده ای را بالاستقلال دوست ندارد و دوستی او به غیر خدا باید از جهت اینکه آن آفریده محبوب خدا است (حب محبوب خدا حب خدا است) و دوستی او مورد امر خداوند است مانند ملائکه و پیغمبران و امامان و مؤمنان و سرای آخرت و بهشت، بوده باشد یا از جهت اینکه آن آفریده نعمت و عطای پروردگار است و بوسیله شکر آن می تواند رضای پروردگار و قرب به او را به دست آورد مانند زن و فرزند و مال بلکه اصل حیات دنیوی را که می تواند در آن معرفت و عبودیت را تحصیل کند دوست دارد و هر گاه آفریده ای را بالاستقلال یعنی نه به جهت خدائی دوست دار شود به مرتبه ای از شرک مبتلا گردیده لیکن مستفاد از آیات

۱- قال ابو عبدالله عليه السلام لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شريك له و اقاموا الصلوه و آتوا الزكوه و حجوا البيت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشئ صنعه الله او صنعه النبي (ص) الا صنع خلاف الذي صنع او وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين ثم تلا هذه الاية «فلا وربك لا يؤمنون حتى يعكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما» ثم قال ابو عبدالله عليه السلام فعليكم بالتسليم (اصول کافی ج ۲ ص ۲۹۸ کتاب الایمان و الكفر بباب الشرک حدیث ۶).

و روایات آنست که دوستی غیر خدا اگر بیشتر و شدیدتر باشد از دوستی خدا به طوری که هنگام تراحم غیر خدا را ترجیح میدهد این حد از دوستی شرک حرام است و مستحق عقوبت می باشد مانند کسی که مال را بیش از خداوند دوست دارد بطوری که حاضر نیست آنرا در مواردی که واجب فرموده صرف کند.

و این مطلب در بحث حب دنیا از کتاب قلب به تفصیل نوشته شده خواننده عزیز به آنجا مراجعه فرماید. چیزی که در این مقام تذکر شن لازم است آنکه طالب سعادت باید سعی کند که در دل او دوستی استقلالی هیچ آفریده ای نباشد و شواهد این مطلب بسیار است و به نقل سه روایت قناعت می شود:

۱- از حضرت صادق علیه السلام از معنی آیه «روز قیامت مال و فرزندان سودی نمی دهد مگر کسی که خدای را با دل سالم بیاید» پرسیده شد امام فرمود دل سالم آن دلی است که نزد خدا آید و جز خدا در آن نباشد فرمود هر دلی که در آن شرک یا شک باشد پس آن ساقط و هلاک است.^۱

۲- حضرت صادق(ع) فرمود: ایمان شخص به خدا خالص نمی شود تا اینکه خدا را دوست تر دارد از خودش و از پدر و مادر و فرزند و زن و مالش و از تمام مردمان.^۲

۳- در زمان حضرت سلیمان(ع) روزی گنجشک نری با ماده خود گفت چرا نمی گذاری با توجف شو姆 اگر خواهم قبئه سلیمان را به منقار خود می توانم بکنم و به دریا افکنم چون باد سخن گنجشک را به گوش سلیمان رسانید تبسیم نمود و هر دو را حاضر کرد پس به گنجشک نر فرمود آیا این دعوی که کردی میتوانی به عمل آورد گفت نه ای رسول خدا و لیکن شخص خود را نزد زنش زینت می دهد و بزرگ جلوه می دهد و عاشق را بر آنچه بگوید نباید ملامت کرد سلیمان با ماده فرمود چرا از او روگردانی و با او بی اعتنای می کنی در حالی که دعوی محبت با تومی کند گنجشک ماده گفت ای رسول

۱- سأله عن قول الله عزوجل «الامن اتي الله بقلب سليم» قال: (ع) القلب السليم الذي يلقى ربه وليس فيه احد سواه قال: (ع) وكل قلب فيه شرك او شرك فهو ساقط... (اصول کافی باب الاخلاص حدیث ۵ ص ۱۴).

۲- قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: لا يمحض رجل الایمان بالله حتى يكون الله احباب اليه من نفسه و ابيه و امه و ولده و اهله و ماله و من الناس كلهم. (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۲۰۱).

گناهان کبیره ج ۱

خدا او دروغ می گوید و دوست من نیست و دعوی باطل می کند زیرا که با من دیگری را دوست می دارد پس سخن آن گنجشک در دل سلیمان(ع) اثر کرد و بسیار گریست و چهل روز از عبادتخانه خود بیرون نشد و دعا می کرد که خداوند دل اورا از محبت غیر او پاک گردداند و مخصوص محبت خود گرداند.^۱

۴- توحید و شرك در اطاعت: شخص مؤمن پس از آنکه به یقین دانست که خالق و رازق و مدببر و مربی او و سائر مخلوقات یکی است و در هیچ مرتبه ای از مراتب الوهیت و شیوه ربوبیتش شریک ندارد به حکم عقل و ایمان در مقام اطاعت و فرمانبرداری، غیر او کسی را فرمانده خود قرار نخواهد داد و فقط او را لازم الاطاعه می داند و بس و سایر مخلوقات را با خود در این جهت یکسان می داند که همه مخلوق و عاجزو ضعیفند و از خود هیچ ندارند.^۲

و چون منع او و سایر مخلوقات، حضرت احادیث است و بس، پس ولی و آقای بر او و سایر خلق هم خدا است و بس، غیر او حاکم نمی بیند، ولايت برای خدا است و لاغیر.

بلی هر کس را که خداوند تعیین فرموده و ولايت به او داده، و امر خلق را به او ارجاع کرده قهرآ واجب الاطاعه خواهد بود چون خدا تعیین فرموده است.

فرماندهان الهی: صاحبان ولايت الهیه منحصر به سلسله جلیله انبیاء و ائمه هدی و نواب خاصه در مرتبه اولی و نواب عامه در مثل زمان غیبت امام(ع) است، که در قرآن مجید می فرماید «کسی که اطاعت پیغمبر(ص) می کند خدا را اطاعت کرده است».^۳

و نیز می فرماید: آنچه را که رسول (ص) به شما امر می کند آنرا بگیرید و از آنچه شما را نهی می کند باز داشته شوید.^۴ و باز می فرماید: ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت نمائید خدای را و رسول (ص) را و صاحبان امر را.^۵

۱- سفينة البحار جلد ۲ صفحه ۲۰۰.

۲- ولا يملكون لأنفسهم ضرأ ولا نفعا ولا يملكون موتاً ولا حياة ولا نشوراً — سوره فرقان آیه ۳.

۳- من يطع الرسول فقد اطاع الله. (سوره ۴ آیه ۸۰).

۴- وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانهروا. (سوره ۵۹ آیه ۷).

۵- يا ايها الذين آمنوا، اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم. (سوره ۴ آیه ۵۹).

اولی الامر کیست؟: در بیان مراد از «صاحبان امر»، عامه دارای اقوالی هستند، از آن جمله می گویند: مراد، حکامند و این قول بدون علم و ادعائی بدون حجت و دلیل است، چون علاوه بر مفاسد کثیره ای که بر آن مترب است و از محل بحث خارج می باشد، اجتماع ضدین یا نقیضین لازم می آید.

متنه به حکم پیغمبر حلال و به حکم عمر حرام شد: مثلاً عمر بن الخطاب می گفت^۱ دومتنه (متنه حج و متنه نساع) ای که در زمان رسول خدا (ص) حلال بود من حرام کردم، پس کسی که عمر را اولو الامر بداند باید متنه راهنم حلال بداند به حکم رسول خدا و اعتراف خود این شخص وهم حرام بداند به حکم عمر.

دوستی علی(ع) به امر پیغمبر یا به نظر معاویه: یا مثلاً، معاویه علیه الهاویه جنگ با امیر المؤمنین(ع) را واجب می دانست در حالی که رسول خدا (ص) حرام فرموده و فرموده بود جنگ با علی جنگ با من است، و نیز آن ملعون امر به بعض علی(ع) می کرد در حالیکه پیغمبر اکرم(ص) دوستی او را واجب بلکه خدای تعالی مودت او و سایر اهلبیت را اجر رسالت قرار داده است.^۲

پس لازمه اطاعت خدا و رسول، محبت آنحضرت و سلم به او است و لازمه اولو الامر دانستن معاویه، بعض آن حضرت و جنگ با او است.

تخصیص در اولو الامر: تخصیص دادن «اولو الامر» به بعضی از امراء و حکام، خلاف آیه شریفه است زیرا که خدای تعالی اطاعت آنها را در این آیه در ردیف اطاعت خود و رسول قرار داده است بلکه عین اطاعت رسول است چنانچه این معنی از تکرار نکردن «اطیعوا» استفاده می شود و با واو عطف ذکر فرموده یعنی هر دو یکی است پس چنانچه اطاعت رسول قابل تخصیص نیست و نسبت به جمیع اوامر اوعام است، کذلک اطاعت اولو الامر هم در جمیع اوامر آنها واجب است و این امر عقلا درست نخواهد شد مگر اینکه اولی الامر مانند خود رسول الله(ص) از هر خطای منزه و معصوم باشند تا در اطاعت آنها محظوری پیش نیاید.

آیا مراد از اولو الامر علمایند؟: و از این مطالبی که گفته شد بطلان قول بعضی

۱- متعنان محلتان فی عهد رسول الله و أنا احرهمها. (جلد ۸ بحار الانوار).

۲- قل لا استلکم عليه اجرًا الا المودة فی القربي. (سوره ۴۲ آیه ۲۲).

بنابر این معلوم شد که اطاعت اهل بیت(ع) هم اطاعت خدا است.

اطاعت از مجتهد عادل: اینک گوئیم، در زمان غیبت امام(ع) فقیه جامع الشرائط هم لازم الاطاعة می باشد و اطاعت او اطاعت امام(ع) است زیرا که از طرف امام منصوب است چنانچه در توقع حضرت حجت(ع) است که ایشان حجت امام(ع) بر خلقند از حضرت صادق(ع) مرویست^۱ نظر نمایند به کسی که از شما است یعنی شیعه دوازده امامی است و تابع اهلیت(ع) است، و احادیث ما را روایت می نماید و در حلال و حرام ما می نگردد و احکام ما را می شناسد، پس به حکم اوراضی شوید به درستیکه من او را بر شما حاکم کردم، هر گاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود پس حکم خداوند سبک شده و بر ما رد گردیده، و رد کننده بر ما رد کننده بر خدا است و رد بر خدا در حد شرك به او است.^۲

و سایر دلیلهای وجوب اطاعت از فقیه عادل که در کتب فقهیه است.

فقیه وارسته سزاوار پیروی است: از جمله شرائط فقیه آنست که حریص به دنیا نباشد، طالب جاه و شهرت نباشد و تعصب باطل نداشته باشد که هر کس تابع او شد اورا بر دیگران هر چند تقوی و ورعشان بیشتر باشد ترجیح دهد چنانچه این مطلب در ضمن خبری است که شیخ انصاری در باب حجت خبر واحد از کتاب احتجاج، از حضرت امام حسن عسکری(ع) نقل می نماید و بالجمله هر گاه فقیه، علاوه بر فقاوت، هواي نفس نداشته باشد و به تمام معنی مطیع مولاي خود باشد اطاعت او اطاعت از امام(ع) و واجب است.^۳.

باب ۱۴۰ در اثبات امام دوازدهم مهدی (ع) و سایر امامان از طریق عامه ۱۶۰ حدیث و از طریق خاصه ۲۷ حدیث نقل کرده.

۱— واما الحوادث الواقعه فارجعوا الى روات احاديثنا فانهم حجتى عليكم. (جلد ۱۳ بحار الانوار).

۲— انظروا الى من كان منكم قد روى حديثنا ونظروني حلانا وحراما وعرف احكامنا فارضوا به حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما بحكم الله استخف و علينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله. (فروع كافي ج ۷ ص ۴۱۳).

۳— من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفًا على هوا مطیعاً لامر مولاه فللعلم ان

دیگر از عامه واضح می شود که می گویند مراد از اولوالامر علمایند، در حالی که علماء هیچکدام معصوم نبوده بلکه همه جایز الخطاء می باشند روی همین اصل است که اقوال ایشان مختلف است، علاوه بر محظورات دیگر بالجمله چون عصمت امری باطنی است و از خلق پوشیده و پنهان است باید تعیین آنها، خصوصاً از جانب خدا و پیغمبر(ص) شود که به باطنها اشخاص بهتر از خود آنها آگاهند.

اولوالامر دوازده امام شیعه اند: و در احادیث کثیره از طریق عامه و خاصه اولوالامر تعیین شده و آنها را در دوازده نفر ائمه اثنی عشر منحصر فرموده اند. فقط برای تبرک بیک روایت مشهوره که نزد عامه و خاصه متواتر است اکتفاء می شود.

پیغمبر اولوالامر را بیان می فرماید: «از جابر بن عبد الله انصاری منقول است که گفت از رسول خدا پرسیدم که من خدای و رسولش را می شناسم و می دانم و اولوالامر رانمی دانم فرمود ای جابر ایشان خلیفه های متند و امامان مسلمانانند بعد ازمن نخستینشان علی بن ابیطالب(ع) است و بعد از او حسن و بعد از او حسین و از عقب او علی بن الحسین و از عقب او محمد بن علی است که در تورات به باقر ملقب است و تو او را ذرک می نمائی چون او را دیدی سلام مرا به او برسان، بعد از او جعفر و بعد از او موسی و بعد از او علی و بعد از او محمد و بعد از او علی و بعد از او حسن و چون به اسم حجه بن الحسن رسید فرمود او مردی است که نام او نام من است و کنیه او کنیه من، در میان بندگان، حجه خدا است و بقیه الله است در میان خلق و حق تعالی مشارق و مغارب زمین را بر دست او بگشاید و از شیعه خود غائب می شود؛ بطوری که از زیادی پنهان شدنش کسی بودن او را تصدیق نمی کند مگر مؤمنی که حق تعالی دلش را به ایمان امتحان کرده باشد.

جابر گوید گفتم يا رسول الله شیعه را در غیابش از او بهره ای هست؟ فرمود آری مانند بهره بردن خلق از آفتاب در روزی که ابری است و ابرین مردم و آفتاب، حائل شده باشد».^۱

۱— تفسیر منهج الصادقین.

برای مزید اطلاع می توانید بكتاب غایة المرام مراجعه بفرمائید. از آنجلمه در باب ۵۹ از طریق عامه ۴ حدیث و از طریق خاصه ۱۴ حدیث نقل کرده در اینکه اولوالامر دوازده امام است و در

اطاعت والدین هم اطاعت خدا است: از جمله کسانی که اطاعت آنها، اطاعت خدا است والدین آند که در قرآن مجید اذیت به آنها را تحریم فرموده است و پس از امر به اطاعت خود، امر به احسان به آنها می فرماید «حکم کرد پروردگارت که پرستش نکنید مگر او را و پدر و مادر خود نیکی کنید؛ اگریکی از ایشان را پیری برسد یا هر دو پیر شوند، و محتاج خدمت تو گردند پس به ایشان کلمه اف مگو» (که به معنی اظهار انجار و تفر است) وزجر مکن ایشان را و به ایشان از روی ادب و نیکوئی سخن گوی و فرو گیر برایشان بال تذلل و تواضع را یعنی برایشان از روی شفقت فروتنی کن».^۱

امر به حرام و نهی از واجب مؤثر نیست: ضمناً باید دانست که جمیع اوابه و نواهی ایشان واجب الاطاعة نیست بلکه مشروط است که امر به حرامی و نهی از واجبی نباشد که در این صورت اطاعت خدا و رسول مقدم است چنانچه صریح قرآن مجید است.^۲ و نیز قدر مسلم از وجوب اطاعت آنها در مواردی است که مخالفتشان موجب اذیت و ناراحتیشان گردد زیرا اذیت آنها بنص قرآن مجید حرام است پس اگر امر به چیزی نمودند یانهی از چیزی کردند که در مخالفت آنها اذیت است البته در این صورت اطاعت ایشان واجب می باشد.

اذیت در مخالفت: اما در صورتیکه امر به چیزی می کنند یا از چیزی نهی می نمایند به قسمی که اگر اولاد عمل نکند اذیت نمی شوند مثل جاهائیکه در نظرشان مهم نیست در این صورت مخالفت آنها حرام نیست. مانند اینکه والدین، فرزند خود را از مسافرت منع می کنند لیکن حال آنها جوری است که اگر مسافرت کند ایشان ناراحت نمی شوند در اینصورت سفر مباح است ولی اگر جوری است که مسافرت موجب ایذاء ایشان می گردد البته سفر معصیت و نماز در چنین سفری تمام و روزه هم ساقط نیست.

اطاعت زن از شوهر: از جمله کسانیکه اطاعت امرشان، اطاعت خدا و رسول

است چون مورد امر ایشان می باشد اطاعت زن از شوهر است، چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «مردان قیام کنندگان و کارگذاران بر امور زنانند و این به سبب زیادتی است که خدا به مردان نسبت به زنان داده است: (که آن عبارت است از زیادتی عقل و حسن تدبیر و زیادتی قوه و فهم و غیر اینها)، و بواسطه آن چیزی که نفقه می نمایند بر زنه، (از مهر و خوراک و مسکن و لباس)، پس زنهای صالحه اطاعت کنندگان خدایند در قیام نمودن به حقوق شوهران خود، در غیاب شوهر نگاه دارنده آند، (عفت و عصمت و حفظ خود از مرد اجنبي و در ضبط و حفظ مال شوهر)».^۳

و از پیغمبر اکرم (ص) مروی است که جایز نیست برای بشری که بشر دیگری را سجده نماید و اگر جایز بود هر آینه زن را امر می کردم که شوهر خود را سجده نماید.^۴ تمکین در امر زناشوئی واجب است: اخبار واردہ در لزوم اطاعت زن از شوهر بسیار است ولی باید دانست هر چند تحصیل خشنودی شوهر در جمیع امور مستحب و مرغوب و برای زن بهترین عبادات است لیکن قدر مسلم از وجوب اطاعت شوهر در آنچه راجع به بهره برداری های زنا شوئی و با اجازه او از خانه بیرون رفتن است هر چند برای دیدن یا عبادت والدین باشد و اگر بدون رضایت شوهر از خانه بیرون رود تاویتکه بر می گردد ملائكة آسمان و زمین و ملائكة رحمت و غضب، اورا لعنت می نمایند.^۵ باید اتفاق مستحبی به اذن شوهر باشد: و نیز تحصیل اذن شوهر در اتفاقهای مستحبی که از مال خودش می کند لازم است و در نذر زن بطور کلی، شرط صحبت اذن شوهر است، بلی در اتفاقهای واجب از قبیل حج واجب و زکات و خمس و نیکی بوالدین و ارحام، اذن شوهر لازم نیست بلکه اگر نهی هم بکند؛ به نهیش لازم نیست ترتیب اثر بددهد.

- ۱— الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بهن بعض وبما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله. (سورة ۴ آیه ۳۴).
- ۲— فقال رسول الله (ص) لوامرت احداً ان يسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها. (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۸۱ ص ۱۱۵).
- ۳— عن ابی جعفر(ع) عن النبی (ص) قال ولا تخرج من بيتها الا باذنه و ان خرجت بغير اذنه لعنتها ملائكة السماء و ملائكة الارض و ملائكة الغضب و ملائكة الرحمة حتى ترجع الى بيتها. (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۷۹).

یقلادوه. (تفسیر امام حسن عسکری – احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۶۳ حالات عسکری (ع) – مستند).
۱— و قضى ربک ان لا تعبدوا الاياده و بالوالدين احساناً اما يبلغن عنك الكبر احدهما او كلها ما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما و قل لهم قولاً كريماً و اخفض لهم جناح الذل من الرحمة. (سورة ۱۷ آيات ۲۴ و ۲۵).
۲— و ان جاهدالله لشريك بي ماليش لك به علم فلا تطعمهما (سورة ۲۹ آية ۷).

گناهان کبیره ج ۱

و بالجمله هر گاه زن؛ برای اطاعت امر پروردگارش؛ از شوهرش اطاعت نماید، در اموری که گذشت، واجب یا مستحب قطعاً از خدا و رسول پیروی کرده و بهترین عبادتش می باشد.

به حاکم جور نباید مراجعه کرد: پس از اینکه دانسته شد باید فقط از خدا اطاعت کرد و هر که او معین بفرماید و عرض شد بدلیل نقلی و عقلی فقط پیروی پیغمبر(ص) و امام(ع) و نواب امام با شرائطش، و بعض افرادی که اطاعت‌شان در شرع مقدس لازم شمرده شده است؛ بنابراین کسانیکه در دعاوی و قضاوتهای خود رجوع به حکام جور کرده و از آنها پیروی می کنند مثل این است که رجوع به طاغوت (بت و بت پرستی) نموده و آنچه را می گیرند (سحت) و حرام است هر چند صاحب حق باشد چنانچه صریح فرمایش حضرت صادق(ع) است^۱ و در قرآن مجید هم در این موارد امر به رجوع به خدا و رسول فرموده نه به حاکم ظلم.^۲

عالی بی عمل سزاوار پیروی نیست: همچنین اند کسانیکه دریاد گرفتن احکام دینیه و تعیین وظائف شرعیه خود به عالمی که مبتلا به حب جاه و مال و ریاست است؛ رجوع می نمایند چون نسبت به عالمی که شرایط ذکر شده را دارا نباشد نهی صریح رسیده؛ که کسی حق رجوع باوراندارد برای نمونه بدوروایت اشاره می شود.

علمای دنیا پرست راههنزان راه خدایند: از حضرت صادق(ع) مرویست «هر گاه عالمی را دیدید که دنیا دوست است؛ او را از دین خود ندانید بدرستیکه هر کس دوست هرچه هست مواطن همانست؛ کسی که محب دنیا است آخرت کاری ندارد؛ و خدای تعالی بذاود وحی فرمود که بین خودت و من عالمی را که محب دنیا است واسطه قرار مده که ترا از دوستی من باز میدارد (یعنی تراهم مانند خودش دوستدار دنیا می کند).

بدرستیکه ایشان دزدان راه بندگان متنند، کمتر معامله ای که با ایشان می کنم این

است که شیرینی مناجات خودم را از دلهای شان می گیریم^۱.

فقط برای خدا باید فقیه شد؛ و نیز از حضرت باقر(ع) روایت شده، کسی که برای مباحثات کردن با علماء یا مجادله کردن با سفهاء یا جلب توجه خلق (برای ریاست!)، طلب علم نماید، نشستنگاه او از آتش پر خواهد شد بدرستیکه ریاست برای اهلش سزاوار است^۲.

عوام هم مقصرونند: در حقیقت جمیع کسانی که از اهلیت(ع) و علماء ربانی که از طرف ایشان منصوبند، کناره گرفته و از روی هوا نفس به دیگران مراجعه می نمایند مصدق قطعی این آیه شریفه اند که می فرماید: «آیا دیدی آن کسیکه هوا نفس خود را خدای خود گرفته؟»^۳.

۵— توحید و شرك در مقام عبادت: پروردگار عالم برای اظهار فضل عظیمش، بندگانش را دعوت فرموده که بر باسط قربش وارد شده و از برکات و آثار عظیمه جوار آنحضرت بهره مند گردند و به درجاتی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به خاطر کسی خطور نکرده نائل گردند^۴.

بشر خاکی کجا و قرب رب العالمین؛ و چون، به مضمون «ماللرتاب و رب الارباب» بندگان بدون واسطه و آماده شدن و استعداد، نمی توانند بر باسط قربش قدم گذارند پس به حکمت بالغه اش خاتم الانبیاء و ائمه هدی را واسطه، و بوسیله ایشان عباداتی را تشریع فرموده است.

چنانچه کیمیا را در تغییر دادن مس به طلا موثر فرموده، همچنین این عبادات را در تزکیه نفوس کدر و منور کردن دلهای تاریک موثر کرد تا اینکه پس از ترکیه و تحصیل

۱— اذا رأيتم العالم محبًا للدنياه فاتهموه على دينكم فان كل محب لشيء يحوط ما احب و اوحى الله الى داود لا تجعل بيني وبينك عالماً مفتوناً بالدين فصدقك عن طريق محبتي فان اولئك قطاع طريق عبادي المربيين ان اذني ما انا اصنع بهم ان انزع حلاوة مناجاتي عن قلوبهم. (اصول کافی ج ۱ ص ۳۷ حدیث^۴).

۲— عن أبي جعفر(ع) من طلب العلم ليهابي به العلماء او يماري به السفهاء او يصرف به وجوه الناس اليه فليتبوء مقعده من النار، ان الریاسة لا تصلح الا لهلاها. (كتاب کافی ج ۱ ص ۳۷ حدیث^۶).

۳— اورایت من اتخاذ الهه هواه (سوره جاثیه آیه ۲۲).

۴— فلا تعلم نفس ما اخضى لهم من قرابة اعين. (سوره آیه ۱۷).

۱— قال ابو عبدالله (ع) من تحاکم اليهم في حق او باطل فانما تحاکم الى الطاغوت وما يحکم له فانما يأخذ سحتاً و ان كان حقاً ثابتاً له لانه اخذنے بحکم الطاغوت وما امر الله ان يکفر به قال الله تعالى يریدون ان يتحاکموا الى الطاغوت وقد امروا ان يکفروا به. (وسائل الشیعه کتاب قضاء باب ۱۱ ص ۹۹).

۲— فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول (سورة ۴ آیه ۵۹).

گناهان کبیره ج ۱

جمعیع مراتب طهارت و نورانیت به برکت عبادات بربساط قرب او وارد و بهره مند گردد.
خلوص در نیت: برای عبادات شرائطی را مقرر فرموده که اهم و اعظم آن،
اخلاص در نیت است بلکه اخلاص را مقوم عبادات قرار داد به قسمی که عمل بی
اخلاص نه تنها مقرب نیست یعنی شخص را به خدا نزدیک نمی نماید بلکه مبعداست و
موجب دور شدن از بساط قرب ربوی جل و علی است. و آیات شریف قرآنی در این
موضوع بسیار است از آن جمله می فرماید^۱ «و امر کرده نشند مگر اینکه خدای را از روی
اخلاص پرستش نمایند» و همچنین آیات دیگر^۲.

ریاکار مشرک است: و مستفاد از روایات آن است که شخص ریاکار مشرک و
منافق و مفضوب پروردگار عالم و اهل عذاب است، خواه ریایش در واجبات یا
مستحبات، و خواه بطور استقلال یا تشریک باشد یعنی عبادتی که می خواهد بکند فقط
منظورش تحصیل قرب و منزلت و آبرونزد خلق است و بس یا اینکه منظورش هم امثال امر
الله است و تحصیل رضایت و قرب او، و همچنین تحصیل آبرو و منزلت نزد خلق، برای
مزید اطلاع به بعضی از آیاتی که در این مورد است اشاره می شود از آن جمله در سوره نساء
می فرماید «به درستیکه منافقین با خداوند مکر و نیزگ می کنند و خداوند جزاء دهنده
است مکر و فریب ایشان را، و چون برای نماز بر می خیزند، از روی کسالت و کراحت
هستند خود را به مردم می نمایانند و ریاء می کنند و یاد نمی کنند خدا را مگر کمی، مردد
بین کفر و ایمانند، نه با گروه مؤمنین اند، چون باطن ایشان کفر است و نه با گروه کفارند
چون ظاهر آنها اسلام است و به مؤمنین شبیهند»^۳.

و در سوره الماعون می فرماید: «عذاب سخت برای نمازگزاران ریائی است
آنانکه از نماز خود غافل و بی خبراند و آن را وقوعی نمی نهند، آنانکه در کارهای خود ریا

می کنند تا مردم مدحشان نمایند»^۱.

ریاء شرك اصغر است: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: بیشتر چیزی که بر شما
می ترسم، شرك کوچکتر است، پرسیده شد ای پیغمبر گرامی شرك کوچکتر چیست؟
فرمود ریاء، روز قیامت وقتی که خدای تعالی جزای بندگانش را داد به اهل ریاء
می فرماید به آن کسانی که برایشان عمل می کردید مراجعه کنید و پاداش خود را از ایشان
بگیرید^۲.

ریاکار به خودش نیزگ می زند: از رسول خدا در باره نجات روز قیامت
پرسیدند، فرمود: نجات در این است که با خدا نیزگ ننماید به درستیکه کسی که با
خدا خدعا و نیزگ نماید خدا هم به او خدعا می کند یعنی جزای خدعاش را به او
می رساند و ایمان را از او می گیرد و اگر بهم خود را فریب داده است نه خدا را پس از
ریا پر هیزید به درستیکه ریاء شرك به خدا است روز قیامت به چهار اسم ریاکارخوانده
می شود، یا کافر یا فاجر یا غادر (مکار) یا خاس (زیانکار)، عمل توباطل و اجر توضیع
است پاداش خود را از کسی که برایش این عمل را کرده ای بخواه^۳.

جهنم از آتش ریاکاران می نالد: از حضرت باقر(ع) و حضرت صادق(ع)
مرویست اگر بنده ای عملی به جای آورد و قصدش رضای خدای و ثواب آخرت باشد پس
در آن کارنیت رضایت مخلوقی را وارد نماید مشرک خواهد بود^۴.
و از پیغمبر اکرم (ص) مرویست که فرمود آتش جهنم و اهل آن از ریاکاران

۱— فویل للملصلین الذين هم عن صوتهم ساهون و الذين هم يرأون. (سوره ۱۰۷ آیات ۴ تا ۷).

۲— قال (ص) ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الاصغر قالوا وما الشرك الاصغر قال: (ص)
الرياء يقول الله تعالى يوم القيمة اذا جازى العباد بما عملاه اذهبا الى الذين كنتم تراؤن فى الدنيا فانفروا
هل تجدون عندهم الجزء محجة البيضاء ج ۶ ص ۱۴۰ باب الرياء.

۳— سئل رسول الله فيما النجاة غدا فقال (ص) انما النجاة في ان لا تتخاذل عن الله فانه من
يتخاذل الله يخدعه ويخلع من الإيمان ويخدع نفسه لويشعر فقيل له و كيف يتخذ الله، قال فيعمل
بما أمر الله به ثم يريد به غيره فاتقوا الله و اجتنبوا الرياء فانه شرك بالله، ان المرائي يدعى يوم القيمة
بارعة اسماء يا كافر یا فاجر یا غادر یا خاس! حبط عملك و بطل اجرك ولا خلاق لك اليوم فالتمس
اجرك من کنت تعمل له. (محجة البيضاء ج ۶ ص ۱۴۱).

۴— و ان عبد اعمل عملا يطلب به وجه الله و الدار الآخرة ثم ادخل فيه رضا احد من الناس
كان مشركا. (بحار الانوار).

۱— وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حفقاء (سوره ۹۸ آیه ۴).

۲— قل اني امرت ان اعبد الله مخلصا له الدين (سوره ۳۹ آیه ۱۱).

وادعوه مخلصين له الدين. (سوره ۷ آیه ۲۸).

قل الله اعبد مخلصا له ديني. (سوره ۳۹ آیه ۱۴).

فمن كان برجولفاء ربه فليعمل عملاً صالحًا ولا يشرك بعبادة ربه أحداً (سوره ۱۸ آیه ۱۱۰).

۳— ان المنافقين يخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الى الصلوة فاموا كسالى يرأون الناس
ولا يذكرون الله الا قليلاً، مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء. (سوره ۴ آیات ۱۴۱ و ۱۴۲).

گناهان کبیره ج ۱

می نالند پرسیده شد چگونه آتش ناله می کند فرمود از شدت و گرمی آتشی که ریا کاران بدان معذبند^۱.

امیر المؤمنین(ع) فرمود: که خدای تعالیٰ محمد(ص) را برگزید تابندگانش را از پرستش مردمان باز داشته به پرستش خدا راهنمائی فرماید!

عبادتی که صاحبیش را به آتش می کشد: و ابوبصیر از حضرت صادق(ع) روایت نموده که روز قیامت بنده ای را می آورند که اهل نماز بوده، به او می گویند در دنیا که نماز می خواندی قصدت این بوده که مدحت کنند و بگویند چه خوب نماز می خواند پس او را به آتش می بزنند، بنده دیگری را می آورند که اهل قرآن بوده و به او می گویند قصدت این بوده که بگویند فلانی نیکوقرآن می خواند، پس او را هم به آتش می بزنند؛ دیگری را می آورند که جهاد کرده و کشته شده می گویند قصدت این بوده که بگویند فلانی شجاع بوده، پس او را به آتش می بزنند، دیگری را می آورند که اهل انفاق بوده و می گویند قصدت این بوده که مردم بگویند فلانی با سخاوت است، پس او را به آتش می بزنند^۲.

و در اخبار کثیره بلکه متواتره است که مراثی مشرك می باشد، و همین مقدار کافی است.

فضیلت اخلاص و پستی ریاء: از روایات کثیره اینطور استفاده می شود، ریاء علاوه بر زیان اخروی و محرومیت از اجر و ثواب الهی و سوختن به آتش، در دنیا هم به مقصد نخواهد رسید یعنی منزلت و آبروئی در نزد مخلوقی که مورد نظرش بوده پیدا نخواهد کرد بلکه بیشتر اوقات رسوا و مفتضح خواهد گردید^۳.

و بالعكس شخص مخلص علاوه بر اجرهای آخرتی در دنیا هم نزد خلق محترم خواهد بود چنانچه حضرت صادق(ع) در ضمن تفسیر آیه «فمن کان يرجو لقاء ربہ»

۱- عن النبي(ص) ان النار و اهلها يعجرون من اهل الرياء فقيل يا رسول الله(ص) كيف يتع
النار قال (ص) من حر النار التي يعذبون بها. (سفينة البحار جلد اول ص ۵۰۰).

۲- ان الله بعث محمداً (ص) ليخرج عباده من عبادة عباده الى عبادته. (جلد ۱ سفينة البحار ۵۰۰).

۳- لثالي الاخبار باب ۸.

۴- خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبين. (سورة حجج آیه ۱۱).

شرک به خدا می فرماید شخص کارنیکی می کند که در آن رضای خدا را نخواسته بلکه منظوش مدح و ثنای خلق است و میل دارد که مردم عملش را بشنوند این کسی است که در عبادت پروردگارش شریک قرار داده سپس فرمود نیست بنده ای که عمل خیر خود را پنهان بدارد (یعنی عمل خود را فقط برای خدا انجام دهد) تا اینکه بالأخره خدا آنرا آشکار می فرماید و نیست بنده ای که شر خود را پنهان نماید به اینکه در باطن قصدش مدح خلق باشد، مگر عاقبت، خدای تعالیٰ شرش را ظاهر می فرماید.

عمل خالص جلوه گر می شود: حضرت صادق(ع) می فرماید هر کس نیتش فقط رضای پروردگارش در عمل کمی که بجا می آورد باشد خداوند ظاهر می سازد و جلوه می دهد برای بندگانش بیش از آنچه را که انجام داده است و هر که قصدش از عمل زیادی که کرده، از مشقت بدنش و بیداری شبیش، مدح خلق باشد خدای تعالیٰ کوچک می فرماید عملش را در نظر هر که بشنود^۱.

ریاء از نظر فقهی: اگر کسی مبتلا به این گناه کبیره یعنی شرک در عبادت گردیده و بخواهد توبه نماید، پس از پشمیمانی حقیقی و تصمیم بر ترک آن و سعی در اخلاص نیت در آتیه، واجب است اولاً استغفار کرده از خدای خود نسبت به گذشته ها پوزش بخواهد و ثانیاً تمام عباداتی که در آن ریاء نموده تکرار نماید خواه ریاء تمام داعی او بوده یا جزء آن، یعنی در این عمل فقط غیر خدا را در نظر داشته یا اینکه، قصد پروردگار

۱- قال (ع) الرجل يعمل شيئاً من الشواب لا يطلب به وجه الله إنما يطلب تزكية الناس يشتهي ان يسمع به الناس وهذا الذي اشرك بعبادة ربه ثم قال ما من عبد اسر خيراً فذهبت الايام ابداً حتى يظهر الله له خيراً وما من عبد يسر شراً فذهبت الايام ابداً حتى يظهر الله له شراً. (كتاب كافي ص ۲۲۲ باب الرياء حديث ۴).

۲- من اراد الله عزوجل بالقليل من عمله اظهر الله له اكثر مما اراد و من اراد الناس بالكثير من عمله في تعب من بدن و سهر من ليله ابي الله عزوجل الا ان يقلله في عين من سمعه. (كتاب كافي ج ۲ حدیث ۱۳) مروی است که مرد ریاکاری در بنی اسرائیل بوده، که اول همه بمسجد می آمد و آخر همه بیرون می رفته، همیشه مشغول ذکر و دعا یا نماز و روزها روزه بود، در این مدت هر کس باو می رسید، می گفت ای ریاکار، تا آنکه متوجه زیانکاری خود گردید، که از آخرت محروم شده بمقصد دنیو یه اش هم نرسیده، از گذشته ها پشمیمان شد و سعی در اخلاص نمود و همان اعمال را برای خدا بجانی آورد، از آن بعد هر کس او را ملاقات می کرد زبان بمدح و ستایش می گشود و از او طلب دعا می کرد. (عدة الداعی ص ۲۱۶).

گناهان کبیره ج ۱

هم در بین بوده است. مثل اینکه زکات واجب را به مستحق آن داده هم برای امتحان امر الهی و هم برای جلب منفعت از گیرنده یا دفع مضرتی ازاو، یا اینکه مورد تعظیم و تکریم گیرنده قرار گیرد بنابراین پس از توبه واجب است، زکات را دو باره فقط برای خدا اداء نماید.

و نیز فرقی نیست در وجوب اعاده بین اینکه در تمام عمل ریاء نموده یا در جزئی از اجزاء آن، حتی بنابر احتیاط نسبت به اجزاء مستحبی هم همین است مثل اینکه قنوت را به ریاء انجام دهد، حتی اگر در خود نماز ریاء نمی کند اما در کیفیت آن مانند با جماعت بودن یا در مسجد یا در صفحه مقدم یا در اول وقت، و نظائر اینها ریا باشد، بطور کلی نماز باطل است.

ریای در غیر عبادت: امور دنیویه که جنبه عبادتی نداشته باشد ریاء در آن، تصریحی به حرمتش نشده است و لهذا فقهاء هم فتوائی به حرمت آن نمی دهند اما طریقة احتیاط آن است که اهل ایمان از جمیع مراتب ریاء پرهیز نمایند حتی ریای در امور دنیوی و مباح زیرا که منشأ ریاء حب جاه و دنیا است و به پیروی کردن آن در امور دنیویه، این مملکة رذیله قوی و شدید می گردد و کم کم مبتلا به ریای در عبادت هم می گردد.
مرحوم فیض در محجۃ البیضاء در بیان ریای در عبادات و غیر آن چنین می فرماید: اموری که ریا کاران به آن ریاء می کنند، پنج چیز است: بدن، زی، قول، عمل، اتباع و سایر اشیاء خارجیه و هر یک از اینها یا به وجهه اخرویه و معنوی و یا دنیویه و مادی است.

۱— ریای در بدن به وجهه اخرویه و عبادت به این است که بدن خود را ضعیف و نحیف نشان دهد که برساند از خوف خدا و کم خوردن و بیداری شب اینطور شده، یا به خشکی لب تا بفهماند که روزه است و به تست و زولیدگی موهای بدن که برساند مستغرق در امر آخرت است به قسمی که به این امور توجهی نداشته مجالی پیدا نمی کند که به اینها پردازد.

و اما ریای در بدن به وجهه دنیویه، به جلوه دادن فربهی و زیبائی و نظافت و قوّه اعضای بدن است نزد اهل دنیا.

۲— ریای به زی و هیأت به وجهه اخرویه، به این است که مثلاً شارب را بتراشد تا شدت اهتمام خود را به آداب و سنت برساند یا در موقع راه رفتن سر را به زیر بیندازد آهسته

شرک به خدا

راه بروم و آثار سجده در پیشانی ظاهر نماید و لباس خشن بپوشد و به حال پارگی و ترس تنظیف آنرا بپوشد.

اما ریای به زی بوجهه دنیویه، به این است که برای نمایش به اهل دنیا، لباسهای نفیس و پر قیمت که جلب توجه خلق را کند بپوشد.

۳— ریای به قول به وجهه اخرویه، مثل اینکه در حضور خلق لبها را حرکت دهد و مشغول ذکر گردد، موعظه و نصیحت نماید و برای اظهار فضیلت، تحقیق علمی کند و ذکر قرآن و حدیث نماید و در حضور خلق امر به معروف و نهی از منکر نماید و اظهار حزن و غصه کند که مردم در گناه جری و بی باک شده اند.

و اما ریای به قول بوجهه دنیویه، به اظهار کمالات نزد خلق است که خلق برایش ارزشی قائل شوند، در هر موضوعی که در مجلسی عنوان شود اظهار عقیده و نظر می کند تا مردم بدانند از همه چیز با اطلاع است، به زبانش اظهار دوستی به خلق کرده، چاپلوسی می کند تا مردم شفته او گردند.

۴— ریای به عمل به وجهه اخرویه، مثل اینکه در حضور خلق، در نماز سوره های طویله بخواند، رکوع و سجود را طول دهد و اظهار خشوع و خضوع نماید و به روزه های واجب یا مستحبی و حج و زیارت و اطعم و سایر صدقات خود را متدين و متبعد جلوه دهد. ریای به عمل به وجهه دنیویه، مثل اینکه برای اظهار صفت سخاوت، مبلغی از مال خود را در موردي که رغبت خلق در آن است در حضور ایشان مصرف نماید، یا برای اظهار ثروت و دارائی و اینکه در مال از دیگران بالاتر است میهمانیهای فوق العاده کند.

۵— اما ریای به اتباع و سایر امور خارجیه، بوجهه اخرویه، مثل اینکه به مجلس علماء و اهل دین حاضر می شود و به دیدن عباد و زهاد می رود و آنها را به منزل خود دعوت می نماید به قصد اینکه به خلق بفهماند با بزرگان سر و کار دارد و من کسی هستم که علماء و زهاد به خانه من می آیند و لذا در آن مجلس عده دیگری را جمع می کند تا شهرت پیدا کند و مثل کسی که می کوشد شاگردان خود را زیاد کند تا در نظر خلق ارزش بیشتری داشته باشد.

و به وجهه دنیویه، مثل اینکه با حکام و ملوک زیاد آمد و رفت می نماید تا به خلق نفوذ خود را برساند و بدین وسیله مقاصد خود را اعمال کند.
ریاء مربوط به قصد است: پنهان نیست که ریا از عنوان قصده است یعنی

گناهان کبیره ج ۱

هر عملی که به قصد نمایش به مردم و تحصیل منزلت نزد آنها به جا آورده شود ریاء است خواه آن عمل به صورت دنیوی باشد یا اخرویه و مثالهایی که در امور پنجگانه ذکر گردیده نفس این اعمال ریا نیست بلکه به نیت و قصد عامل، ریاء می‌شود مثلاً تنظیف بدن به قصد امثال امر شرع عبادت است و به قصد نمایش به خلق ریاء است و همچنین لباس خوب و مسکن خوب، به قصد پیروی امر شارع و اظهار نعمت الهیه عبادت و به قصد جلوه دادن به خلق ریاء است و هکذاء^۱.

۲ - یأس

دوم از گناهان کبیره نامیدی از رحمت الهی است. «الیأس من روح الله» روح در لغت نسیمی را می‌گویند که انسان از آن لذت و راحت می‌برد.

چون سبب یأس از پروردگار عالم اعتقاد نداشتن به قدرت و کرم و رحمت بی‌پایان او است در قرآن مجید آن را از صفات کفار قرار داده و می‌فرماید «نا امید از رحمت الهی نمی‌شود مگر کسی که کافر است»^۱.

حضرت صادق(ع) و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام آن را جزء گناهان کبیره شمرده اند چنانچه ضمن احادیث واردہ در اول همین کتاب ذکر گردید.

از هر گناهی بزرگتر؛ پس از شرک هیچ گناهی بزرگتر از یأس نیست زیرا هر گناهی که از شخص سر می‌زند تا وقتی که مأیوس نباشد ممکن است در صدد توبه بر آمده و با استغفار آمرزیده شود ولی شخص مأیوس آمرزیده شدنی نیست زیرا امیدی به آمرزش و مغفرت خدا ندارد تا توبه نماید.

از این گذشته یأس سبب جرأت بر جمیع گناهان می‌گردد چون می‌گوید من که معذب خواهم بود چرا خودم را از شهوت دنیا محروم نمایه؟.

چون یأس از اکبر کبائر است سزاوار است که اقسام و بزرگی گناه آن و چاره

۱- انه لا یأس من روح اند الا القوم الكافرون (سوره ۱۲ آیه ۸۷).

۱- برای دانستن سایر مطالب راجع بشرک بکتاب قلب سلیمانی بحث شرک مراجعه شود.

برضف شدنش مشروحأ بیان شود.

گناهان کبیره ج ۱

اسباب و مسبب الاسباب: خدای تعالی به قدرت کامله و حکمت بالغه اش دنیا و آخوند، امور صوریه و معنویه را بر علی و اسبابی مترب فرموده مانند اینکه سیر شدن را بر خوردن مأکولات مترب کرده علاج مرض را به مراجعة به طبیب و استعمال دارو معین فرموده دفع فقر و جلب غناه را به کسب و سعی قرار داده و هکذا. و همچنین امور معنویه را مانند مغفرت و نجات از عذاب شخص گناهکار را بر توبه و ایمان، و رسیدن به مقام یقین را بر تبعیت از معصوم، و تفکر و سعی در مراتب تقوی و همچنین قرب به خود و ارتقاء درجات اخرویه را بر سعی در اخلاص عمل و از دید آن قرار داد و هکذا. و بین ترتیب مسبب الاسبابی خود را ظاهر ساخت. چون غرض از ایجاد خلائق، معرفت حضرت آفریدگار است و ممکن است که اسباب بشر را فریب داده خیال کند که اسباب مستقل در تأثیرند و مسبب را فراموش نماید، آنگاه با بودن اسباب دلشاد و بانبودن آن اندوهناک گردد غافل از اینکه اگر خدا نخواهد هیچ سببی مؤثر و مفید واقع نمی گردد و اگر خدا بخواهد بدون هیچ سببی شيء معدوم را موجود می فرماید.

سبب کار نمی کند: پروردگار عالم برای جلوگیری از این اشتباہ و اینکه بندگان در موقع بودن اسباب، به فضل او شاد و به قدرتش تکیه داشته باشند نه به بودن اسباب، و در هنگام نبود آنها به کرم و رحمت او امیدوار باشند و در هیچ حال دلتگی به خود راه ندهند، دو کار فرمود: یکی اینکه گاهی اسباب موجوده را بی تأثیر قرار داد تا مؤمنین اسباب را مستقل در تأثیر ندانند، و دیگر آنکه گاهی با نبودن اسباب شيء معدوم را موجود فرمود تا اینکه هیچ وقت اهل ایمان دلتگ نشوند، و این دو معامله را در امور مادی و دنیوی فرمود و هم در امور اخروی و معنوی، برای زیادتی بصیرت و توضیح مطلب برای هریک از این چهار قسم مثالی ذکر می شود:

۱- آتش نمی سوزاند - کارد نمی برد: از جمله مواردی که اسباب موجوده را در امور مادی بی تأثیر قرار داد، آتش نمروdiان بود، که برای سوزانیدن حضرت ابراهیم(ع) بر افروخته بودند؛ چنان بر افروخته شده بود که تا حدود یک فرسنگ راه پرنده نمی توانست عبور و پروازنماید که خود آن حضرت را هم به توسط منجنیق بد میان آتش پرتاب کردند. با اینکه اثر آتش سوزانیدن است مع الوصف خدای تعالی آنرا غوفرمود بلکه اثر خد آن یعنی سردی و خنکی را بآن داد بطوریکه اگر امر «سلاما» نفرموده بود بیم آن

می رفت که از شدت سرما؛ حضرت ابراهیم هلاک گردد.

و مثل اینکه کارد تیز که شائش بریدن است هنگامیکه آنحضرت اراده ذبح فرزندش اسماعیل را داشت پروردگار عالم اثر آن را لغو فرمود که آن حضرت کارد را پرتاب کرد و صدائی از آن بلند شد که خدا می فرماید نبر! اما تو می گوئی بیرم؟!؟!

موسی و فرعون: و از آن جمله است موارد کثیره ای که سلاطین و حکام صاحبان نفوذ با جمع بودن اسباب در صدد کشتن و از بین بردن انبیاء و مؤمنین و آثار آنها برآمدند ولی پروردگار عالم آن اسباب را ملغی فرمود؛ چنانچه از قضایای فرعون و حضرت موسی(ع) از اول تا آخر مشاهده می شود.

از همان ابتدا فرعون می خواست که نطفه موسی(ع) منعقد نشود و بعد کوشید که پس از ولادتش اورا بکشد. خوب معلوم می شود که چطور خدای تعالی سعی او را به نتیجه نرسانید و اسبابی را که فراهم می ساخت ملغی فرموده؛ بلکه موسی را در خانه خود فرعون و در دامن خودش پرورش داده او را متكلّم موسی قرار داد.

ابره و خراب نشدن کعبه: چنانچه در سال ولادت حضرت خاتم الانبیاء(ص)، ابره از طرف نجاشی با فیل سواران و لشکر انبوی همه مجهز، برای خراب کردن خانه کعبه به سمت مکه عظممه حرکت کردند. در اثر مهیا بودن جمیع اسباب همه اطمینان داشتند که این امر واقع خواهد گردید؛ ولی خداوند اسباب شانرا ملغی فرموده هر چه کردند که فیلها وارد مسجد الحرام شوند، نشند، از آن طرف مرغان کوچکی که جثه آنها به اندازه پرستو بود و با هر یک سه دانه ریک به اندازه عدسی بود آنها را به مقفار و پاهای خود گرفته بودند، بالای سر لشکر سایه انداختند و بر سر هریک از آنها یک دانه از همان ریگها می انداختند سرشانرا سوراخ می کرد و مستقیماً داخل بدنشان می شد تا اینکه از دبرشان خارج می گردید و به زمین فرو می رفت؛ تمام لشکر هلاک شدند^۲ به جزیک نفرکه برگشت و به سلطان خبر داد، پس از گزارش جریان لشکر یکی از همان مرغان بالای سرش پیدا شد و از همان ریگهای کذائی به او انداخت و هلاکش نمود. در اثر اهمیت این قضیه مبدأ تاریخ عرب گردید چنانکه می گویند: ولادت خاتم

۱- الخلیل یامنی والجلیل ینهانی.

۲- سوره فل.

الابیاء (ص) در سنه عام الفیل و بعثت آن بزرگوار در سال چهمنم عام الفیل بوده است و هکذا سایر امور ...

نگهداری حضرت خاتم الانبیاء(ص): از آیات عظیمه الهیه، حفظ وجود مبارک خاتم الانبیاء در مکه معظمه و در غزوات است؛ با اینکه جمیع مشرکین از همان اول در صدد قتل آن حضرت بودند و از لحاظ اسباب صوری هم هیچ کمی نداشتند از حیث اسلحه و جمعیت قبیله ای همه قسم موجبات پیشرفت فراهم بود. چون شرح بیش از این، خروج از محل بحث است به همین اندازه اکتفاء می شود!

۲- بی سبب پیدا می شود: قسم دوم از امور مادیه دنیویه که با نبودن اسباب صوریه آنها پروردگار عالم به قدرت قاهره خود آنها را موجود فرموده است، بسیار و خارج از حد شمار است مانند اینکه آدم ابوالبشر را بدون پدر و مادر آفرید، و مریم بدون اینکه مردی او را لمس کند به حضرت مسیح آبستن شد، به حضرت زکریا در سن پیری و زاده ای، یعنی را داد، و به حضرت ابراهیم خلیل در هنگام که هوت از زوجه اش ساره که عقیم و پیر هم بود، اسحاق را عنایت فرمود.

دانش محمدی (ص) و مکتب نرفن: حضرت خاتم الانبیاء را با اینکه مکتب نرفته و معلمی ندیده بود او را معلم بشر قرار داد و قرآنش را حاوی علوم کرد. بلکه تمام معجزات انبیاء و کرامات اولیاء از همین قبیل است، یعنی خرق عادت طبیعت است که

۱- جالینوس را در آخر عمر، مرض اسهال عارض شد و مدتها هر چند در علاج خود جد و جهد می نمود آن مرض بیشتر میشد، مردم طعن بسیار می کردند که با وجود کمال در معالجه امراض خصوصاً در آن مرض عجب درمانده است! آخر الامر از طعن مردم بتنگ آمد و ایشانرا بخواند و بفرمود خمی بیاورند و پر آب کنند و اندک داروئی بر آب زندند و بعد از این فرمود آنرا شکستند: آن آب بسته شده بود. فرمود که از این دارو بسیار خورده ام نفعی نبخشیده است بدانید که در جین قضاۓ الهی هیچ امری نفعی نمی بخشند، و عاقبت بهمان مرض از دنیا رفت.

اولافاطون مدقوقاً ضيلا
مضى بقراط مسلولاً ذليلاً
 یعنی ارسضو، بمرض تب لازم مبتلا شد و از دنیا رفت. اولافاطون بمرض فلیح گرفتار شد و مرد. بقراط سل گرفت و هلاک شد، و جالینوس بمرض اسهال در گذشت. با اینکه هر یک از این چهار نفر از بزرگان حکماً و اضاء بودند و از عجائب اینکه در همان مرض مورد ابتلای خودشان هم متخصص بودند تا اینکه خلق بدانند «و هو القاهر فوق عباده». (بحر الجواهر).

چیزی را بدون اسباب معمولی آن ایجاد می فرماید.

حاجتها روا می کند: از همین قبیل است احابت دعوات و کشف کربات الهیه

نسبت به بندگانش، چه بسیار اشخاصی که مضطرب و از اسباب بریده بودند و پروردگار عالم امر آنها را اصلاح فرموده حاجت آنها را اعطاء فرموده. چه بسیار مريضهایی که از اسباب عادیه منقطع بوده و از شفا یافتن مأیوس، در اثر صدقه و دعا شفا یافتدند. چه بسیار فقیرهاییکه بدون سبب های معمولی ثروتمند گردیدند. چه مبتلاهاییکه به بلاهای عجیبه مبتلا بوده و پروردگار عالم آنها را از راهی که گمان نمی کردند نجات داد، و کتب روایات و سیر و تواریخ از این داستانها پر است^۱.

۲- عاقبت بشری: امور معنویه اخزویه که با جمع بودن اسباب آنها پروردگار عالم آنها را لغو و بی اثر فرمود مانند اشخاصی که به سبب مجاهدات نفسانیه، اسباب سعادتشان فراهم گردید بلکه به درجات عالیه نیز رسیدند و بعد در اثر خارج شدن از تعییت انبیاء یا ارتکاب بعضی از گناهان کبیره، سعیشان باطل و آنچه را که از اسباب سعادت تحصیل کرده بودند بر عکس سبب شقاوت و انحطاط آنها بدرکات گردید.

یدق خفاه عن فهم الزکی
وفرج كربة القلب الشجوى
وتأتیک المسرة بالعشی
فشق بالواحد الفرد العلی

۱- و کم لله من لطف خفى
و کم يسراتی من بعد عسر
و کم امر تساء بها صباحاً
اذا ضاقت بك الاحوال يوماً

این چهار شعر بحضرت امیر المؤمنین(ع) منسوب است و ترجمه آن چنین است: چه بسیار اطهای پنهانی، خدای تعالی را است و پنهانی آن از فهم شخص زیرک و تند فهم دقیق است. و چه بسیار آسانی که پس از دشواری و سختی باید و خداوند اندوه اندوهان را برطرف فرماید. و چه بسیار کاری که با آن در بامداد محظون شوی ولی در شامگاه شادی و سور ترا در یابد. چون بر تو کارهای دنیا و حالات تنگ گردد پس بخداییکه تنها و بزرگ است تکیه نمایم با و مطمئن باش. خواندن این اشعار مخصوصاً در هنگام فشار و گرفتاری مؤثر است و بتجربه ثابت شده است.

در شرح دیوان میبدی نقش از اداء یافعی در (روض اثیراحین) پادشاهی گوهری بملازم خود سپرد و طفل او آن گوهر را بشکست و ملازم اضطراب عقبیه داشت. مؤمنی باو گفت: این چهار بیت را بصدق و اخلاص بخوان! چون بخواند شخصی آمد و گفت: جاریه پادشاه مريض شده و طیبیان گفته اند که آن گوهر را صلاحیه کنند و باو دهن و پادشاه می فرماید که گوهر را زود بشکن و صلاحیه کرده زود بیاور.

گناهان کبیره ج ۱

بلعم باعور و بد بختی جاودانی

مانند بلعم باعور، با اینکه دارای کمالات و مقامات عالیه بود، در اثر پذیرفتن خواهش سلطان زمانش، بر پیغمبر وقت خود مخالفت نمود و پیروی هوای نفسش کرد و به اسفل السافلین ملحق گردید، و در قرآن مجید اورا به سگ تشبیه می فرماید^۱: ولذا اهل معرفت و ایمان با داشتن مقامات عالیه معنویه هیچوقت بر عمل و حال خود اعتماد ندارند و همیشه از سوء خاتمه ترسناک و تمام تکیه آنها خدا است، و آنچه را از اسباب سعادت دارا هستند مستقل در تأثیر نمی دانند.

۴— حسن خاتمت: امور معنویه اخزویه که با نبودن اسباب، آنها را پروردگار عالم تفضلًا عنایت فرموده مواردش بسیار است، چه بسیار اشخاصی که اسباب شقاوت آنها فراهم و در قعر چاه طبیعت گرفتار، و از خدای خود دور بودند ولی در بدترین حالات آنها بارقه لطف الهی جهید و نسیم فضل و رحمتش وزید و آنها را نجات و به سوی خود کشانید؛ که سبب حیرت هر عاقلی می گردد!^۲

سحره فرعون: مانند سحره فرعون که با استغالت به کثیفترین کارها که سحر باشد و برای شقاوت و بد بختی صاحبیش کافی است در بدترین حالات آنها که سحر در مقابل پیغمبر خدا حضرت موسی (ع) باشد، ناگاه لطف پروردگار عالم شامل حالشان گردیده و حقیقت بر آنها آشکار شد و یکدفعه به قسمی منقلب شدند که با اینکه فرعون به ایشان وعده مال فراوان و ملک و ریاست، در صورت غلبه داده بود اعتماء نکردند بلکه تهدیدش را هم به هیچ گرفتند. به ایشان گفت: شما را به دار خواهیم آویخت! اما آنها نترسیدند و گفتند: ما به پروردگارمان باز گشتم.^۳

آسیه از بهترین زنان بود: همچنین قضیه عجیبۀ مخدره آسیه، زوجة فرعون؛ که در کمال عیش و تنعم بود ناگاه نور ایمان در قلبش روشن و به فضل الهی چنان قوى دل گردید که از کشته شدن و به انواع عقوبتهای فرعون مبتلا گردیدن باکی ندادست، و با کمال جرأت اظهار ایمان به خدا و موسی (ع) کرد، و در موقع کشته شدنش گفت: پروردگارا برای من خانه ای در بهشت قرار ده و مرا از فرعون و تابعینش نجات ده.^۴

۱— فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث. (سوره ۷ آيه ۱۷۶).

۲— قالوا لا ضيرانا على ربنا منقلبون. (سوره ۲۶ آيه ۵۰).

۳— رب ابن لي عندك بيتأفي الجنة ونجني من فرعون وعمله. (سوره ۶۶ آيه ۱۱).

اصحاب کهف: و همچنین اصحاب کهف که هفت نفر شمرده شده اند و شش نفر از آنها علی المشهور، از وزراء و بزرگان دولت دیقیانوس بودند و در دعوی خدائی کردنش با او موافق بودند که ناگاه چشم دلشان روشن و رسوانی دیقیانوس و فساد عقیده خود را فهمیدند؛ از تمام تجملات صرفظیر و از همه شهوات گذشتند و از آن شهر فرار نموده و در غاری مسکن گزیدند، و شرح حال آنان در سوره مبارکه کهف مذکور و برای همیشه نامشان را زنده نگهداشت.

بیداری پیش از مرگ: و نیز چه بسیار گناهکارانی که اسباب شقاوت و سوء خاتمه آنها بواسطه گناهان کبیره فراهم بود، بطوطی که کسی امید نجات و سعادت به آنها نداشت؛ ناگاه فضل الهی شامل حالشان شده از گناه خود پشیمان شدند و با حسن خاتمه از دنیارفته جزء سعداً محشور می گردند.

مسلمان می شود و می میرد: از آن جمله مخربی یهودی است، روز جنگ احد به قبیله خود گفت: آیا نمی دانید که محمد(ص) همان پیغمبر موعود و به حق است؟ گفتند چرا، گفت: پس چرا یاریش نمی کنید؟ گفتند: امروز شنبه است! گفت: شنبه در دین موسی (ع) بوده و آن منسخ شده است. از او قبول نکردند؛ خودش تنها خدمت پیغمبر آمده ایمان آورد و اموال بسیاری داشت همه را تسلیم آن حضرت نمود و به میدان جنگ رفت، تا آخر جزء شهدا گردید، و بیشتر صدقات آن حضرت از مال همین شخص است.

خوشبخت جاودانی: نظیر او جناب حر بن یزید ریاحی است، با آنکه سر راه را بر حضرت سید الشهداء(ع) بست و آن حضرت را مجبور نمود که نتواند به مکه و مدینه باز گردد و ناچار وارد زمین کرbla شود، و با این گناه بزرگ ظاهرًا امید نجاتی برای او باقی نبود ولی روز عاشورا در آن لحظه ای که خطبه و استغاثه آن حضرت را شنید فضل الهی شامل حالش شده تائب و از گذشته ها پشیمان گردید؛ و در آخر هم که جزء شهداء کرbla شده به سعادت ابدی نائل شد.

آیا عاقل نومید می شود؟: پس از ملاحظه حالات اشخاص مزبور و هزاران افراد نظیر آنها آیا عاقلی می تواند از پروردگار کریم خود مأیوس و از رستگاری خود یا دیگری نا امید گردد؟.

روی همین اساس است که علمای اعلام فرموده اند: شخص مسلمان نباید بطوط قطع، خود را از کفار و فساق بهتر بداند و خود را سعید و آنها را شقی ببیند، بلکه باید

موحد پس از اینکه به خدای عالم ايمان آورد، اگر در امری از امور بواسطه غفلت، از فرج و رحمت پروردگارش مأیوس باشد در آن حال به صفت ذمیمه‌ای از صفات کافران متصرف گردیده و در قرآن مجید هم می‌فرماید که: به درستیکه از رحمت الهی نا امید نمی‌گردد مگر کسانیکه به خدا کافرنده.

فطرت هر کسی بر امید استوار است: و تا شخص پا بر فضلت اویه نگذارد و چشم دلش می‌کند نگردد از خدای خود مأیوس نخواهد گردید، و تا نور ايمان در دلش روش باشد بطور کلی از مبدأ خود قطعه امید نمی‌کند^۲ و به او اميدوار خواهد بود و اگر در اثر

۱— انه لا يأس من روح الله الا لقوم الكافرون. (سورة ۱۲ آیه ۸۷).

۲— در کتاب عبیون اخبار ارض(ع) مروی است که عبدالله بن زنمشبورت گفت: بین من و حمید بن قحطبه (معنوں) دعایم، بی بود وقتی از امساق فوت مراجعت نموده بوده من احضار کرد با نیاس مسافرتهم بمقاتلش رفته، وقتی فیهر مهارک رمضان بود بر او وارد شده: نشست و ابریق آوردن و دو دست خود را شست و بمن هم مرنسود کد، دست خود را بشویم و من هم شسته و فراموش کردم که ماه رمضان است و روزه هستم چون خنده حاضر گردند متذکر شده و عقب نشستم.

حمدیگفت: چرا نهار نمی خورت؟ گفته ای امیر ماه مبارک است و من مریض نیستم و عذر دیگری برای افطار ندارم و شاید امیر عذری دارد، پس گریه کرد و گفت: من هم عذری ندارم و مریض نیستم: آنگاه اشکش جاری شد.

پس از فراغت از طعام سبب گریداش را از او پرسیدم؟ گفت: در زمانیکه هارون الرشید در طویل بود شی دنبال من فرستاد وقتیکه بر او وارد شد دیده در نزد او شمعی روشن و تشمیزی سبز رنگ و برهنه جلو است. چون مرا دید پرسید: املاع تو از امیر المؤمنین چگونه است؟

گفته با جان و مال: پس مرا مخصوص نمود. طویل نکشید مرا احضار نمود و همان سوال را تکرار نمود، گفته با جان و مال و اهن و اوزاد: پس مرا مخصوص نمود. برای سومین مرتبه احضار کرد

و همان سوال را تکرار کرد، گفته با جان و مال و اهن و اوزاد و دین، پس خندهید و گفت: این شمشیر را بردار و هر کس را که این خادم بتوشان داد باید بکشی! شمشیر را برداشت، همراه خدم بیرون شدم، مرا بخانه ای که درب آن قفل بود آورد پس از باز کردن قفل وارد شدیم دیدم و من آن چاهی است، و در آن خانه سه حجره است و هر سه مغلول است پس یکی را باز نمود دیدم، بیست نفر پیرو جوان همه از اولاد علی و زهراء در زنجیرند! خادم گفت: باید اینها را گردان بزنی او یکی یکی جلو

مبارور و من گردن می‌زدم و بدن و سر آنها را در چاه می‌انداختم تا بیست نفر کشته شدند. آنگاه در حجره دوم را باز نمود و در آن هم بیست نفر علوت در زنجیر بودند همه را باشاره خدم رشید کشتم و در چاه انداختم، سپس در حجره سوم را باز نمود و در آن هم بیست نفر علوت بود مانند آن دو دسته هم

حالش اینطور باشد که اگر لطف و توفیق الهی درباره من مستمر باشد و به همین حالی که هستم و بهتر از آن از دنیا بروم و فلان کافر یا فاسق هم اگر همینطور خذلان خدا شامل حالت بوده و با این حال فعلی از دنیا بروم آنوقت من از او بهتر خواهم بود.

پیری و ترقی در روحانیت: نا امیدی از ترقی و تعالی و سیر در معراج انسانیت هر چند از مصاديق یأس محرم نیست ولی مؤمن نباید گمان کند که برای ترقی انسان در مقامات روحانیت اسبابی مؤثر است، مانند قوه جوانی و ذکاوت و مجاهده و غیر اینها و من فاقد اینها هم چه اشخاصی که هیچیک از اینها را نداشتند و به فضل الهی به درجات عالیه رسیدند مانند فضیل بن عیاض و عمران صابی و برهم نصرانی و صاحب ریاض که همه هنگام تنبهشان پیرمرد و از کار افتاده بودند مع الوصف لطف الهی شاملشان شد.

بزرگی گناه یأس: یأس از لوازم و آثار خبیثه کفر و انکار شوون رب العزة است زیرا کسی که خدا را به قدرت و کرم و علم شناخت و دانست که او آفریننده جمیع عالم و تربیت کننده شرasher عالم وجود است، قدرتش نامحدود و حکمتش نا متناهی است و هر فردی از ممکنات هرچه لازم داشته به او داده است.

نظری به نوزاد انسان: چنانچه در رحم مادر از بچه غفلت نفرموده، مواد غذائی به او رسانید و پس از بیرون آمدن از رحم چون معده اش اطیف و طاقت هضم غذاهای مرکبة این عالم را نداشت، اطیف ترین غذاهای این عالم که متناسب حال او است از راه پستان مادر به او رسانید و بعد که قوه هضم غذاهای مرکبه را پیدا نمود دندانهایش را رو یانید و هکذا، چون در ابتدا سخت ناتوان و محتاج به تربیت کننده ای بود تا مراقب و مواظیش باشد چنان مهرش را در دل مادر قرار داد که با کمال شوق یک آن او غفلت ننماید، و هکذا و هکذا.

پس باید اميدوار بود: پس از التفاتات به این امور و هزاران امر دیگر آیا سزاوار است که از پروردگار عالم و خدای مهریان خود قطعه امید کند و امید اصلاح فلان امر جزئی یا آسان شدن فلان کاری که برایش مشکل شده است، از حلآل مشکلات نداشته باشد؟ زهی بی حیائی و شرم‌ساری!

یأس از کفر یا بی خبری است: بالجمله یأس ناشی از کفر پنهانی است که باید شخص در مقام اصلاح خود ببرآید یا در اثر غفلت و بی التفاتی به شوون ربویست اوجل جلاله است و یأسی که از گناهان کبیره شمرده شده هر دو قسم است.

گناهان کیره ۱

غفلت یائسی عارضش گردد. پس از تذکر و توجه و التفات پشمیمان گردیده و از حال خود طلب پوزش می کند و دل خود را به پروردگار خویش قوی و مطمئن می نماید؛ خدای کریم و رحیم هم اورا خواهد آمرزید و کارش را اصلاح خواهد فرمود:

چاره یائس

اول – چاره یائس در امور مادیه دنیویه

۱ – قدرت خدا: فکر کند که حاجت او و جمیع خلق در جنب قدرت غیر متنه حضرت آفریدگار هیچ و ناچیز است، خدای قادری که کره زمین با این وسعت و سایر کرات با آن عظمت را به گردش در آورده – با آن نظم معین، و در هر یک از آنها آنقدر آثار عظمت و قدرت خود را ظاهر فرموده که عقول حیران می گردد! آیا عاجز است که حاجت جزئیه بندۀ اش را برآورده؟

۲ – تجربه‌های شخصی: تفکر نماید در معامله‌هایی که خدای عالم با او فرموده، خدای قادری که شخص را در ظلمات ثلث یعنی: مشیمه، رحم، شکم مادر حفظ فرمود و به این عالم آورده، یک لحظه از حال او غفلت نفرمود، هر وقت هر چه لازم

را کشتم، نفر آخری پیرمردی بود. بنم فرمود: وای بر تو؛ فردای قیامت چه عذری داری و قیتیکه ترا حضور جد ما رسول‌خدا(ص) حاضر کنند و حال آنکه تو شست نفر از اولاد او را بدون گناهی کشته‌ای؟ پس بدنم لرزید؛ خادم از روی غصب نظری بنم نمود و مرا ترسانید! آن پیرمرد را هم کشتم و در آن چاه افکنید. پس کسیکه شست نفر از اولاد رسول خدا(ص) را کشته باشد روزه و نماز اورا چه نفعی است؟ و من یقین دارم که مخلد در آتش هستم ولذا ماه رمضان را روزه نمی گیرم.

مرویست که پس از ورود حضرت علی بن موسی الرضا(ع) بخراسان، عبدالله نیشابوری، داستان آن ملعون و یائس او را از پروردگار عالم برای حضرت نقل نمود، فرمود: وای بر او؛ آن یائسی که حمید از رحمت الهی داشت گناهش از قتل آن شست نفر علوی بیشتر است.

بلی اگر آن ملعون، پس از قتل این سادات بی گناه و پس از ارتکاب این گناه بزرگ بکلی از خدای خود بربیده نشده بود و راستی از کرده خود پشمیمان و از روی اخلاص توبه نموده از در عجز وزاری برحمت الهی ملتجمی شده بود؛ خدای کریم توبه او را قبول می فرمود. چنانچه توبه وحشی قاتل حضرت حمزه سید الشهداء، عمومی پیغمبر(ص) را پذیرفت با اینکه دل رسول خدا را فوق العاده بدُرد آورده بود با آن حرکت وحشیانه مثله که با جنازه آن بزرگوار مرتكب شده بود مع الوصف پیغمبر خدا(ص) توبه اش را پذیرفت.

و انشاء الله قریباً شواهدی برای سمعه باب توبه ذکر خواهد گردید.

داشتم عنایت فرمود بدون اینکه، از او سؤال نمائیم، چه خطراتی که ما را نجات داد. چه مرضهایی که ما را شفا داد، چه مشکلاتی که بر ما آسان فرمود آیا پس از این عاجز است یا بخیل شده یا از ما بی خبر شده؟ استغفار اللہ العظیم.

۳ – نمونه‌های خارجی: ملاحظه نماید حالات کسانی که به مثل گرفتاری او

گرفتار و به نظری درد او مبتلا بودند و از پروردگار کریم خود مأیوس نشدند و خداوند هم مشکل آنها را حل و دردشان را دوا و حاجتشان را روا فرمود. بلکه چه بسیار مبتلا یانی که بدون مسئلت، آنها را فریاد رسی کرد مثلاً اگر حاجتش، اولاد است و در اثر عقیم بودن یا کبر سن مأیوس گردیده، سر گذشت اشخاصی که در سن پیری و اواخر عمر خدای قادر به آنها اولاد عنایت فرموده است یادآور شود.

ابراهیم پیر، و فرزند: حضرت ابراهیم عليه السلام که به سن ۱۱۲ یا ۱۲۰ رسیده و زوجه اش ساره ۹۰ یا ۹۹ ساله بود، و تا این سن از او اولاد نشد؛ خدای تعالی ملائکه را فرستاد و آن حضرت را بشارت داد که: خداوند از ساره پسری به تو عنایت می فرماید؛ زوجه اش چون این سخن را شنید تعجب کرد و از روی شگفتی ایتمده به صورت زد و گفت: ای عجب آیا من بزایم در صورتیکه پیرزنی عقیم هستم و شوهرم هم پیرمردی است؟ به درستی که این چیزی که می گوئید عجیب است! (سوره ۱۱ آیات ۷۷ تا ۷۲ و سوره ۵۱ آیات ۲۸ تا ۳۰).

ملائکه در جوابش گفتند: آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ یعنی هر چند به حسب جریان عادت این امر عجیب است ولی نسبت به قدرت و مشیت الهی سهل است و بالجمله خدا اسحاق را به آنها داد.

زکریا و فرزندش یحیی: یا مانند حضرت زکریا(ع) که سن شریف‌ش بنا بر اشهر نود و نه سال بود و سن زوجه اش نود و هشت سال و تا آن زمان اولادی از ایشان بوجود نیامده بود، لیکن از قدرت و رحمت پروردگار عالم مأیوس نبود با خدای خود راز و نیاز کرد و گفت: ای پروردگار من، استخوانم سست شده (جائیکه استخوان که ستون بدن است سست شده باشد حال سایر اعضاء معلوم است) و در اثر پیری تمام موهات سرم سفید گردیده و با این حال نا امید نیستم و به درستیکه من از وارثانم می ترسم (پسر عمومه‌ای که از بنی اسرائیل بوده و ترکه مرا در جاهائیکه خلاف رضای تو است مصرف می نمایند)، و زنم نازا و در کبر سن فرو رفته، پس مرا فرزندی مرحمت فرما که اولی بترکه ام باشد و ولیعهد و

متولی در امور دین من باشد و میراث از آل یعقوب برد، و او را شایسته و پسندیده گردان (آیات اول سوره مریم) خدای تعالی هم دعای او را مستجاب فرموده و حضرت یحیی را به او مرحمت فرمود، به تفصیلی که در کتب تاریخ و تفاسیر موجود است.
و اگر حاجتش نجات ابتلاء به مرض است که در اثر طول کشیدن و علاج نشدن مأیوس گردیده باید بداند که اولاً، مرض کفاره گناهان و سبب پاکی و موجب ارتقای درجه او است و ثانیاً حالات کسانی را که پس از مدت زیاد، از شفا یافتن مأیوس گردیده وئی در اثر دعاء یا صدقه و التجاء به پروردگار شفا یافتند^۱ متذکر شود.

۱- این قبیل اشخاص بسیارند برای نمونه و تنوع در مطالب کتاب چند داستان جالب تذکر داده می شود و پنهان نیست که معمولاً نقل سرگذشت اثر بیشتری در بردارد.

داستان لبیب عابد: در کتاب فرج بعد الشدة از لبیب عابد نقل می نماید. که در اوقات جوانی روزی در خانه ام ماری را دیدم که بسوراخی فرو رفته، دنبال اورا گرفتم و بقوت کشیدم تا اورا ببرون آورده بکشم؛ مار سر خود را ناگهان بپرون آورد و دست مرا گزید و بالاخره یک دستم شل شد و از کار بازماند، چون مدتی گذشت دست دیگم نیز شل گردید پس از چندی پاهایم خشک شد و از کار افتادم طولی نکشید که هر دو چشمم نایینا شد و زبانم هم گنك گردید مدتی بدین حال بودم و از شنوازی من باقی بود که آن هم بلاشی بود تا هر حرف رشت و ناگواری را می شنیدم و برپاسخ دادنش توانایی نداشتم. چه بسیار اوقاتی که تشنه بودم و کسی بمن آین نمی رسانید، چه اوقاتی که سیراب بودم و بزور در گلویم آب می ریختند و نمی توانستم حتی اشاره کنم. و همچنین بسا بود که گرسنگی بمن سخت فشار می آورد و کسی طعامی بمن نمی رسانید و بسا بود که سیراب بودم و بزور در گلویم غذا می ریختند چون سالی بدین منوال از این زندگی که مرگ بمراتب از آن بهتر بود گذشت زنی بنزد زوجه من آمد و پرسید: لبیب چگونه است؟ گفت نه خوب می شود که راحت گردد و نه می میرد که ما از دست او راحت گردیم و حرفهای دیگری زد که دانستم از من بتنگ آمده اند و راحتی خود را در مرگ من می بینند؛ پس بی نهایت داشکسته گردیدم و به اخلاص تمام از سریچارگی و درماندگی، با خضوع و خشوع تمام در اندرون دل با خدای خود مناجات کردم و نجات خود را از موت یا حیات از او خواستم پس در آن حال فوراً ضرباتی در تمام اعضاء من پدید آمد و درد شدیدی عارض من گردید تا شب داخل شد و درد ساکن گردید خوابم برد، چون بیدار شدم دستم را روی سینه ام دیدم با اینکه یکسال بود که بزمین افتاده بود و اصلاً حرکتی نداشت مگر اینکه کسی آنرا بجذبند و حرکت دهد تعجب کردم که چه شده؟ در دام افتاد که دستم را بجذبایم. دستم را حرکت دادم بند کردم بر سینه گذاشتم، دست دیگم را هم حرکت دادم پاهایم را امتحان نمودم و بالاخره از جای خود بلند شدم و از ←

ایوب پیغمبر و بلاهای بسیار؛ برای زیادتی بصیرت کافی است که انسان حالات حضرت ایوب را مطالعه کند، پس از هفت یا هیجده سال ابتلاء به فقر و مرض، عرض کرد: پروردگارا «انی مسنی الضروا نت ارحم الراحمین» خدای تعالی هم دعايش را مستجاب فرمود، بدنش را شفا داد و اموالش را باورد فرمود چنانچه در قرآن مجید ذکر فرموده.

فقر هم حکمتها دارد: اگر مبتلای به فقر باشد و در اثر طول مدت و بسته شدن ابواب فرج، مأیوس گردیده، باید بداند اولاً فقرش دارای حکمتها و مصلحتهایی است که اگر می دانست خودش آنرا اختیار نمی نمود و به همین بلا راضی می گردید، ثانیاً در حالات کسانی که صبح کردن در حایی که در نهایت فقر و مسکنت بودند ولی وقتی که شام کردن غنی و در کمال رفاه و آسایش بودند دقت کند و شواهد این موضوع بسیار است.
ثروت پس از تهیdestی: برای نمونه داستان عجیبی از کتاب «فرج بعد الشدة» ذکر می شود:

از مردی از اکابر تجار نقل نموده که گفت: در سفر حج بودم و همیان محتوى سه هزار دینار زر و جواهر همراهم بود آن را به کمر بسته بودم، در یکی از منازل راه برای قضای حاجت نشستم، ناگهان همیان از کمرم باز شد و افتاد، و پس از آنکه چند فرسخ از آن منزل رفته بودیم به یادم آمد و برگشتن ممکن نبود، و چون مال فراوان داشتم گم شدن این مال هنگفت در من اثری ننمود، چون به وطن باز گشتم ابواب بلا بر من گشوده شد و متدیراً جمیع اموالم از کفم خارج شد و روزگار عزت به ذلت مبدل گردید و از خجالت نزد دوستان و شماتت دشمنان و زوال مال و ظهور اختلال از وطن آواره شدم. در اثنای مسافت شبی به دهی رسیدم و از مال دنیا یک دانگ و نیم نقره داشتم، شی تاریک و بارانی بود با عیالم به کار و انسای خرابی که در آن ده بود رفیم، و در همان جا وضع حمل عیالم شده به من گفت: قوتی به من برسان و گزنه همین لحظه هلاک خواهم شد! با نهایت سختی و هم بسیار به دکان بقالی رفتم و تصرع نمودم تا در را باز نمود آن یک

تحت بزر آمدم در صحن خانه چشمم به آسمان افتاد پس از یکسال ستاره های آسمان را مشاهده می کردم نزدیک بود که از شادی هلاک گردم و بی اختیار زبانه باین کلمه گویا گشت که (یا قدیم الاحسان، لک الحمد).

گناهان کبیره ج ۱

دانگ و نیم نقره را دادم و مقداری روغن زیست و حلبه جوشانیده و در کاسه گلی کرده به من داد. چون نزدیک کاروانسرا رسیدم پایم لغزید و افتادم، ظرف گلی شکست و آنچه در آن بود ریخت؛ پس از شدت رنج و غصه، از زندگانی سیر شدم و همانجا ایستاده طبیعه به صورت می زدم و بی اختیار به صدای بلند گریه و زاری می کردم، در آن نزدیکی خانه ای بود با دیوارهای بلند و منظره عالی، مردی از دریچه، سر بیرون کرد و بانگ بر من زد، که این چه غوغای است که در این نیمه شب بر پا نموده ای و خواب را از چشم من گرفته ای؟ من شرح قصه خود را برایش گفتم، گفت: این همه گریه و فریاد برای یک دانک و نیم نقره است؟ تو بیخ او بیشتر مرا سوزانید گفتم: خدا می داند اینقدر مال نزد من ارزشی ندارد اما بر خود وزن و فرزندانم که از گرسنگی هلاک خواهند شد رحمم می آید و به خدا قسم است که در فلان سال به حج رفته بودم و روزگار بر من فراخ بود، در فلان منزل همیانی داشتم که سه هزار دینار زر و جواهر در آن بود از من گم شد و در من اثری نمود، از خدا بترس و مرا سرزنش مکن! چون این سخن شنید پرسید: نشانه همیان چیست؟ گریه را از سر گرفتم گفت: این چه پرسش بی جا است که در این موقع از من می نمائی؟ از خانه خود بیرون آمد و گفت: دست از تو برندارم تا اینکه نشانه همیان خود را بازگوئی. پس ناچار برای او شرح دادم، دست مرا گرفت و به خانه خود برد و پرسید: عیال تو کجا است؟ نشانه دادم، به غلامان خود امر نمود رفتند و عیال و اولاد مرا آوردند و به حرم‌سرای او بردنده و سفارش کرد که هر چه لازم دارند برایشان تهیه نمایند، پس پیراهن و لباس برای من آوردنده و مرا پوشانید و به حمام فرستاد و به بهترین وجهی آن شب گذشت. چون بامداد برخاستم خود را در آسایشی هر چه کاملترا یافتم، گفت: چند روز همینجا باش تا عیالت رو به صحت رود. مدت ده روز از ما پنیرایی کرد و هر روز ده دینار می داد و من از بسیاری نطف او پس از آن سرزنش و استهانی که اول کرد متغير ماندم! بعد از آن به من گفت: چه پیشه داری؟ گفتم مردی باز رگانم و در داد و ستد واردم. گفت: سرمایه به تو می دهم تا با شرآکت من خرید و فروش کنم، دو یست دینار زر آورد و به من داد و گفت: در همین جایع و شراء کن خوشوقت شدم و مشغول تجارت گردیدم و بعد از چند روزی که سودی حاصل می شد نزدش می آوردم، روزی به داخل خانه رفت و همیانی آورد و نزد من گذشت دیدم، همیانی است که در سفر حج از من گم شده بود. از نهایت شادی غش کردم چون به هوش آمدم گفتم الله الله این همان همیان است که در

پا

راه مکه افتاده بود گفت: چند سال است که به رحمت نگهداری این همیان مبتلا هستم، در همان شیء که تو وصف آنرا گفتی خواستم به تور نمایم ترسیدم که از شادی به مرگ ناگهانی یافتی لهذا به تدریج مال به تورساندیم اینک همیان خود را بگیر و مرابحل کن پس همیان را گرفت، آنچه قرض نموده بودم برداشته اداء کردم و از خدای خود سپاسگزاری کرده، پس از تشکر از آن مرد به وطن خود بازگشتم و از آن روز درهای فرج و فرانخی دو باره بر من گشوده شد.

بلی، «آن مع العسر يسرا = با هر سختی آسایش است».

چاره پا در مشکلات: اگر مبتلا به حادثه سختی از حوادث روزگار گردیده: ۱— باید بداند که زندگانی دنیا با حوادث و ابتلائات فراوان همراه است و هیچکس از آن بر کنار نیست. ۲— حالات کسانی را که ابتلا و گرفتاری ایشان از او شدیدتر است در نظر آورد تا تسکین بیشتری برایش فراهم گردد.

۳— بهر اندازه ای که ابتلا و گرفتاریش شدید باشد از رحمت الهیه نباید مأیوس گردد، چه اشخاصی به حوادث عجیب روزگار مبتلا بوده و اسباب نجاتی برای ایشان تصور نمی شده و خداوند عالم آنها را نجات داده است. در کتاب فرج بعد الشدة تأليف حسین بن سعید دهستانی بیش از پانصد حکایت از موارد فرجهای الهیه را نقل نموده است. و نیز کتب روایات مملو از مواردی است که در اثر دعاء و صدقه و توصل به بزرگان دین؛ از شدت، خلاصی یافته اند^۱.

۱— برای نمونه چند مورد از کتاب خزانه مرحوم نراقی نقل می گردد:
(۱)

شخصی پنجهزار تومان بخزانه شاه سلیمان صفوی بدهکار شد و از او سند گرفتند که در موعد معین پردازد بهر زحمتی بود در رأس مدتی که قرار داده بودند پول را تهیه کرد و قبض رسید گرفت، ولی سندی که داده بود موجود نبود که باو بدهند. پس از چندی مأمور وصول از دنیا رفت و دیگری بجای او منصب شد، آن شخص سند بدهکاری و مدتی که باید پول را پردازد بیرون آورده، بعرض سلطان رسانید؛ مرا طلبیدند گفت: وجه را پرداخته ام و قبض رسید گرفته ام. گفتند: قبض را پایور یا حتماً باید وجه را پردازی! بخانه رفت تم تمام اسباب خانه را زیر و رو کردم قبض را نیافتم تا یک هفته تفحص می نمودم و اثری از قبض نبود؛ پس محصل شدیدی بر من گماشتند. بازیکهفته دیگر مهلت طلبیدم و خانه همسایه ها و هر جاییکه احتمال می رفت گشتم و اثری ظاهر نشد، هفته سوم محصلین

گناهان کبیره ج ۱

دوم: چارهٔ یأس نسبت به امور اخرویه معنویه: اگر در اثر گناهان بسیار آمرزش خود را بعيد دانسته و مأیوس گشته توبه کردن خود را بی نفع شمرده است، باید بداند:

غلاظ و شدادی معین نمودند که یا وجه را بگیرند یا مرا بقتل برسانند و بهیچوجهه مرا امکان پرداخت آن وجه نبود، بالآخره مأمورین مرا از خانه بیرون کشیدند که در چهار سوق تعذیب نمایند تا وجه وصول شود یا من هلاک شوم، در اثنای راه بخمسه طیبه(ع) متول شدم همینطوری که می رفتم، چون معتاد باقیون بودم و در آن روز میسر نشده بود بیحال شده بودم بدکان عطاری رسیده قدری معجون افیون خواستم مقداری در کاغذی پیچیده بنم داد، در عرض راه معجون را خوردم و کاغذ را افکندم، پس کاغذ بدامانم چسبید دو سه دفعه جامه را حرکت دادم نیفتاد، عاقبت کاغذ را از جامه جدا کردم خواستم بیفکنم دیدم مهر بر آن زده اند با دقت تأمل کردم دیدم همان قبض رسیدی است که از من مطالبه می کنند؛ از شادی از پای در آمده و همانجا سجده شکر بجای آوردم، قبض را داده و خلاص گردیدم...

(۲)

در سنّة ۱۲۲۹ در کاشان، محصلی از تحصیلداران دیوان از سید فقیری مطالبة وجه دیوانی می نمود و شند می کرد هر چه آن سید عجز و الحاج می نمود که فعلاندارم و مرا مهلت بده، چاره اش نشد آخر گفت: ای مرد از جد من شرم کن! آن ملعون گفت: اگر جدت می تواند کاری کند یا شرمرا از سر تو کوتاه نماید یا برایت کار سازی نماید، و از آن سید ضامن معتبر گرفت که اگر تا فردا اول طلوع آفتاب وجه رانده نجاست بحلقت خواهم ریخت، بجدت بگوهر کاری می تواند بکند!

چون شب شد آن مرد ک در پشت بام خوابیده بود، نیمه شب بران بول کردن بلند شد لب بام آمد، چون هوا تاریک بود پا را بر زنادان گذاشت و بانادان بزیر افتاد از حسن اتفاق در زیر ناودان هم چاه مستراحی بود که مستقیماً با سر در آن چاه سرنگون گردید و در آن نیمه شب نفهمیدند، صبح که آمدند دیدند که سرش تا ناف بنجاست فرو رفته و آنقدر بحلقش فرو رفته که شکمش ورم نموده و مرده است.

(۳)

در همان کتاب یکی از بزرگان مدینه منوره نقل نموده که وقتی روزگار با من ناسازگاری کرد پس از آنکه مشمول نعمت و ثروت بودم بغيرمتلا شدم؛ نزد امام جعفر صادق(ع) مشرف شدم بر من رقت فرمود و این ابیات برخواند: «جزع ممکن اگر روزی در فشار واقع شدی بدرستی که روزهای بسیاری هم در آسایش بوده ای، پس از هر شدت آسایش خواهد بود و فرمایش پروردگار در قرآن که «ان مع العسر يسراً = با هر سختی آسانی است» از هر سخن دیگر راست تراست نا امید مباش که آن کفر است، امید است خدایتعالی در این نزدیکی ترا غنی فرماید، پس گمان بدپروردگار خود مبر بدرستی

۱— یأس از جمیع گناهان گذشته اش بدتر است^۱ زیرا که یأس کلی شاهد بر اجتناب و انقطاع ازپروردگار و دلیل بر مستور شدن فطرت اولیه است زیرا وقتی که نور ایمان در دل شخص باشد محال است انقطاع و یأس مستمر داشته باشد بلی ممکن است در اثر غفلت، مختصر یأسی عارضش گردیده، پس از تذکر بسعة رحمت الهیه امیدوار و بتوبه و ازابه مشغول گردد.
همه گناهان قابل آمرزش است. ۲— ادلۀ عامّة قبول توبه که در قرآن مجید و سنت متواتره رسیده هیچ قابل تخصیص و استثناء نیست تا اینکه گفته شود گناهی هست که به سبب توبه آمرزیده شدنی نیست.

در قرآن، خودش را به قبول کننده توبه توصیف می فرماید.^۲
و نیز از اسماء شریفه خود تواب، غفار، غفور، غافر الذنب، قابل التوب را قرار داده است. بطور عموم گناهکاران را بسوی خود دعوت فرموده و آنها را امر به توبه کرده و

که او وفا کننده تراست بنیکی».

فقد ایسرت فی الدھر الطویل
وقول اللہ اصدق کل قیل
لعل اللہ یغنى عن قلیل
فان اللہ اویی بالجمیل
لکان الممال عند ذوی العقول
بما تھواه من فرج فریب
فکم فی الغیب من عجب عجیب
چون این اشعار را از آن بزرگوار شنیدم خدایتعالی چنان تسلی و خرسندي بنم داد که وقتی از آنجا بیرون آمدم گمان بردم توانگرترین مردم هستم و طولی نکشید که خدایتعالی مرا از آن محنت خلاصی داد و فرج یافتم و قال الآخر:

فعسر بین یسرین اذا فکرته فافرح
اذا اشدت بك العسری ففكري الم نشرح
قابل توجه: در همین کتاب از حضرت رسول(ص) روایت نموده که برای دفع هر هم و غم و شدتی این آیه مبارکه را بخوانید «الله انت سبحانک انی کنت من الظالمین» و نیز این جمله را از همان حضرت روایت کرده «الله ربی لا شرك به شيئاً» و دعاهای دیگری هم در آنجا و کتابهای ادعیه موجود است سزاوار است از آن استفاده شده تا در شدائند انسان خود را گم نکند.
۱— پاورقی صفحه ۷۷ در باره روایت حمید بن قحطبه مراجعه شود.
۲— وهو الذي یقبل التوبه عن عباده و یغفو عن السیئات. (سوره ۴۲ آیه ۲۴).

گناهان کبیره ج ۱

برای علاج یأس در این مورد رجوع کردن و تأمل نمودن در مفاد آیه ۵۴ از سوره زمر کافی است که ترجمه آن چنین است: «بگوای محمد(ص) خدای تعالی می فرماید: ای بندگان من که اسراف کرده‌اند به ارتکاب گناهان کبیره و خطاهای کثیره، بر نفس‌های خود (یعنی افراط نموده‌اند و از حد گذرانیده‌اند معاصی را) از رحمت خدا نومید مشوید بدستی که خدا همه گناهان را می آمرزد بدستی که خدای تعالی آمرزنده گناهان و به بندگان مهربان است».^۱

لطف در خطاب: در این آیه شریفه چند لطیفه است: اول اینکه فرمود: «یا عبادی» که متنضم لطف خطاب است و نفرمود «یا ایها العصاة» ای گناهکاران. دوم آنکه فرمود: «اسرفوا» که باز مشتمل بر رفق در خطاب است و نفرمود «اخطلوا».

نومیدی حرام است: سوم آنکه فرمود: «لا تقطروا» که صریحاً دلالت بر نهی از نومیدی و حرام بودن یأس از آمرزش دارد. چهارم آنکه مؤکد فرمود آنرا به جمله: «ان الله يغفر الذنوب» و عمومیت داد آمرزش خود را به تمام گناهان و پنجم اینکه فرمود: «جمیعاً» و آنرا مخصوص به بعضی نکرد. ششم آنکه ثانیاً آنرا مؤکد فرمود به جمله: «انه هو الغفور الرحيم».^۲

توبه کشندہ پیغمبر هم پذیرفته می شود: و مرویست از جابر که زنی خدمت رسول خدا(ص) آمد، عرض کرد زنی بچه خود را به دست خود کشته، آیا برای او توبه است؟ فرمود قسم به خدائی که جان محمد در قبضه قدرت او است اگر آن زن هفتاد پیغمبر را کشته باشد و پیشمان شود و توبه نماید، و خدای تعالی صدق او را بداند که دیگر به هیچ گناهی رجوع نمینماید توبه‌اش را قبول می فرماید و از گناهانش عفو می کند بدستی که توبه کشندہ از گناه مثل کسی است که) گناه نکرده^۳ (النائب من الذنب کمن

۱- قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقطروا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميماً انه هو الغفور الرحيم. (سوره ۳۹ آیه ۵۴).

۲- تفسیر منهج الصادقین.

۳- عن جابر انه قال جاتت امرأة النبي (ص) فقالت يا نبى الله ان امرأة قتلت ولدها بيدها هل لها من توبة؟ فقال لها: و الذى نفس محمد بيده لو أنها قتلت سبعين نبياً ثم ثابت وندمت و يعرف الله من قبلها أنها لا ترجع إلى المعصية أبداً لقول الله توبتها وعفى عنها فان باب التوبة مفتوح ما بين المشرق والمغارب وان النائب من الذنب كمن لا ذنب له (ثلاثى الاخباراج ۱ باب ۳ ص ۳۶۴).

لاذنب له).

یأس از استجابت دعا هم غلط است: و اگر در اثر حاجتی از حوائج شرعیه و مطلبی از مطالب اخزویه که در نظر داشته و از خدای تعالی خواسته ولی حاصل نشده است؛ مأیوس شده و از رسیدن به مقصود نا امید شده است پس باید بداند که اولاً وعده الهیه حق است و تخلف ندارد، بطور عموم امر بدعاء فرموده و وعده اجابت هم داده است در قرآن مجید می فرماید: هنگامی که بندگانم ازمن، از تو می پرسند، پس بدستی که من نزدیک هستم، دعای خواننده را اجابت می نمایم وقتی که مرا بخواند.^۱

و در جای دیگر می فرماید «مرا بخوانید، شما را اجابت می کنم».^۲

ثانیاً تأخیر در اجابت، در اثر حکمت‌هایی است که به بعضی از آنها اشاره می شود. گناه مانع استجابت دعا: گاهی در اثر گناهانی که نموده است دعايش محجوب^۳ شده و نشانه اینکه تأخیر در اجابت دعا لطف درباره او است توفیق استمرار در دعا است و نفس همین نعمت، بزرگترین شاهدی است که اولاً نمود عنایت است و ثانیاً حاجتش روا خواهد گردید و گزنه توفیق در استمرار دعا پیدا نمی کرد.

تأخیر استجابت موجب قربت: گاهی هم به سبب تأخیر در اجابت، رسیدن خیرات زیادی به بندگ است زیرا که دعا از بزرگترین عبادات است و استمرار آن موجب زیادتی قرب بندگ به پروردگارش می باشد. و لذا آنها که نمود عنایت و لطف پروردگارند اجابت دعواشان بیشتر به تأخیر می افتد.

علامه مجلسی در حیوة القلوب گوید: به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر(ع) مرویست که ابراهیم خلیل(ع) در بیانها و شهرها می گشت که از مخلوقات خدا عبرت بگیرد، روزی در بیان شخصی را دید که مشغول نماز است و صدایش به آسمانها بلند شده و جامه‌هایش از مو است، ابراهیم(ع) از نمازش متعجب شد نزدش نشست تا از نماز فارغ شد؛ ابراهیم(ع) به او گفت: روش تو مرا خوش آمد و دوست دارم با تو دوستی

۱- و اذا سألك عبادي عنى فاني قریب اجيب دعوه الداع اذا دعاع فليستجبوا لي (سورة ۲ آیه ۱۸۶).

۲- وقال ربكم ادعوني استجب لكم (سورة ۴۰ آیه ۶۲).

۳- اللهم اغفر لى الذنب الذى تحبس الدعاء دعائى كمیل.

گناهان کبیره ج ۱

کننم، بگو منزلت کجا است تا هر وقت بخواهم بیایم، گفت تونمی توانی به خانه من بیانی زیرا که در میان دریائی است که نمی توانی از آن بگذری، فرمود تو چگونه عبور می کنی؟ عرض کرد من به روی آب می روم، فرمود آن خدائی که ترا از آب می گذراند توانا است که آب را برای من نیز مسخر فرماید برخیز تا برویم و امشب نزد تو باشم! چون نزدیک آب رسیدند آن مرد بسم الله گفت و از آب گذشت، ابراهیم(ع) هم بسم الله گفت و از آب عبور فرمود آن مرد تعجب کرد تا هردو وارد منزل شدند.

ابراهیم(ع) از او پرسید کدام روزها از تمام روزها سخت تر است؟ عابد گفت: روزی که خدا بندگانش را جزا می دهد بر کردارهایشان، ابراهیم(ع) فرمود: بیا تا دعا کنیم تا خدا ما را از شر چنین روزی در امان نگهدارد، و در روایت دیگر دارد که فرمود: بیا دعا کنیم برای گنهکاران مؤمنین.

عبد گفت: من دعا نمی کنم زیرا سه سال است که حاجتی از خدا خواسته ام و برآورده نشده است و تا آن روانشود حاجتی از او نمی طلبم ابراهیم(ع) فرمود: ای عابد هر گاه خدا بنده ای را دوست بدارد دعايش را حبس می کند تا او مناجات کند و از او بخواهد و چون بنده ای را دشمن بدارد دعايش را زود مستجاب می فرماید یا در دلش نامیدی می افکند تا دعاء نکند.

آنگاه از عابد پرسید: که حاجتی چه بود؟ گفت روزی در آن محلی که نماز می خواندم طفلی در نهایت حسن و جمال که نور از جبینش طالع بود، گاوی چند را می چرانید و گوسفندانی چند همراه داشت، از او پرسیدم این گوسفندها از کیست گفت از من است گفتم: تو کیستی؟ گفت: اسماعیل پسر ابراهیم(ع) خلیل خدا، پس دعا کردم و از خدا خواستم که ابراهیم دوست خود را به من نشان دهد.

ابراهیم(ع) فرمود: اینک دعايت مستجاب شده، منم ابراهیم. پس عابد شاد گردید و دست در گردن ابراهیم(ع) انداخته آن حضرت را می بوسید و شکر خدا را می کرد پس با یکدیگر درباره مؤمنین و مؤمنات دعا کردند.

۳- القنوط من رحمة الله

در حدیثی که از حضرت رضا(ع) در تعداد گناهان کبیره ذکر شد پس از یأس، قنوط را ذکر می فرماید.

قنوط نومیدی از رحمت الهی است که در قلب رسخ نموده و قباحت آن کم شده است؛ و در بیان فرق یأس و قنوط چنین فرموده اند که قنوط اخص است زیرا یأس تنها نومیدی قلب است هر گاه این نومیدی شدید شود بطوریکه به ظاهر هم سرایت نماید و از کلماتش نومیدی تراوش کند که اگر شخص باهوش اورا ملاقات نماید آثارنا امیدی را از ظاهرش درک می کند این حال، قنوط نامیده می شود، پس قانط کسی است که آثار نومیدی از کلماتش هویدا باشد.

یأس نومیدی از دعا است: بعضی هم گفته اند یأس عبارت از نومیدی از دعا است؛ امیدی ندارد که اگر دعا کند به مقصد می رسد و قنوط عبارت است از بذگمانی به پروردگار عالم به اینکه خدا به او رحم نمی کند و توبه او را قبول نمی فرماید؛ او را عذاب می کند؛ و آنچه بر او از شر و مصیبت وارد می گردد عقوبت است.

مؤید این معنی فقرات دعای ۳۹ از صحیفه سجادیه است در آنجا که می فرماید: «لان یکون یأسه قنوطاً» یعنی نا امیدی من از نجات نه از روی سوء ظن به تو است بلکه کمی حسنات و زیادتی سیئات است و گرنه تو سزاواری که هیچ گنهکاری از تو مأیوس نگردد. شکی نیست که سوء ظن به پروردگار عالم از گناهان کبیره و از صفات مشرکین

و يأس نوميدی از رحمات اخرویه است مانند فرمایش پروردگار «قد يئسوا من الآخرة» لیکن وجه اولی که قبلاً ذکر شد به نظر نزدیکتر است.

قتوط از يأس بدر است: قتوط از رحمت الهیه علامت زائل شدن استعداد سعادت بند و ساقط شدن از فطرت اولیه است به سبب بریده شدن از خدا زیرا اگر از نور فطرت چیزی در بند باشد اثرش که امید به پروردگار است باقی است هر چند اسراف و تغیریط کرده باشد اما يأس، پس دلیل بر محجوب بودن از پروردگار است نه سقوط و بریدگی؛ و حجاب قابل برطرف شدن است بنابراین يأس قابل مغفرت ولی قتوط قابل آمرزش نیست و در عنوان شرک داخل است، پس قتوط اعظم مصائب می باشد.^۱

١

و منافقین است چنانچه در سورة فتح تذکر می فرماید.^١

بدگمانی سبب عقوبت است: رسول خدا(ص) روی منبر فرمود: قسم به خدائی که شریک ندارد؛ به مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشده مگر به سبب حسن ظن او به پروردگارش و امیدش به او و حسن خلقش و نگهداری خود از غیبت کردن مؤمنین و قسم به خدائیکه شریک ندارد خدا مؤمنی را عذاب نمی فرماید بعد از توبه و استغفارش مگر به سبب سوء ظنیش به خداوند و تقصیرش در امید به پروردگارش و به سبب بد خلقی و غیبت نمودنش از مؤمنین و قسم به خدائیکه جزا خدائی نیست نیکونمی شود گمان بندۀ مؤمنی به خدا مگر اینکه خدا نزد گمان او است: بدرستیکه خدا کریم است حیاء می فرماید که بندۀ مؤمن ظن خود را به او نیکونماید و خدا برخلاف گمان و امیدش رفتار نماید پس گمان خود را به خدا نیکونماید و به سوی او راغب شوید.^٢

امید به آمرزش و اجابت دعا: معنی حسن ظن به پروردگار آن است که امید داشته باشد که اگر از گناه توبه کند او را می آمرزد و اگر او را بخواند اجابت می فرماید اگر عمل خیری برای او بجا آورد امید داشته باشد که قبول فرموده ثواب عنایت خواهد فرمود، اما ظن به مغفرت در هر حال نافع بلکه لازم است و امید به ثواب های الهی بدون قدام به اعمال خیر، جهل و غرور است.

نومیدی در امر دنیوی و اخروی: بعضی در بیان فرق بین يأس و قتوط فرموده اند قتوط نومیدی از رحمات دنیویه است چنانچه در آیه شریفه «او است خدائی که باران را می فرستد پس از اینکه خلق نا امید شده بودند»^۳ می باشد.

۱— و يعذب المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات الظالمين بالله ظن السوء (سورة ٤٨ آیه ٦).

۲— و ان رسول الله(ص) قال: و هو على منبره الذي لا اله الا هو ما اعطي مؤمن قط خير الدنيا والآخرة الابحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الكف عن اغتياب المؤمنين و الذي لا اله الا هو لا يعذب الله مؤمناً بعد التوبة والاستغفار الابسوء ظنه بالله و تقصیره من رجائه و سوء خلقه و اغتيابه للمؤمنين و الذي لا اله الا هو لا يحسن ظن عبد مؤمن بالله الا كان الله عند ظن عبده المؤمن لان الله كريم بهذه الخيرات يستحبى ان يكون عبده المؤمن قد احسن به الفتن ثم يخلف ظنه و رجائه فاحسنتوا بالله ظن و ارغبو اليه (أصول كافى ج ٢ ص ٥٨).

۳— و هو الذي ينزل الغيث من بعد ما قطعوا (سورة ٤٢ آیه ٢٧).

در این سه آیه شریفه از ایمن بودن و نترسیدن از عذاب الهی نهی فرموده و در آخر آیه ایمنان از عذاب را زیان کاران خوانده است و لازمه آن وعده عذاب در آخرتست زیرا اهل نجات و بهشت را زیان کار نمی گویند و در قرآن مجید جز به کفار و فجار که اهل عذابند زیان کار گفته نشده و خلاصه پس از تصریح ائمه علیهم السلام به کبیره بودن گناه امن از مکر الهی و وعده عذاب بر آن در قرآن مجید، کبیره بودن آن مسلم است و نیز ایمن بودن از مکر الهی و آرامش خاطر از عقوبت و مجازات خداوندی و بی باکی از گناهکاری جرأت و جسارت بر پروردگار عالم است و وعده های عذاب بر گناهانرا منکر شدن و جلالت و عزت و عظمت خدا را سبک شمردن و بی اعتنای کردن است و هر یک از جرأت بر خدا و انکار و عیدهای او و استخفاف به شأن او و کوچک و خوار گرفتن امر و نهی او گناه کبیره قطعی است. (توضیح مطلب آنکه در عرف چنین است که هر گاه یک نفر لشکری یا کشوری از روی قلدری و نترسی و بی باکی فرمان ما فوق را مخالفت کند پس در آن حال انتقام او را منکر گردیده و او را کوچک و خوار دانسته و فرمان او را لازم الاطاعة نشناخته است و گناه او بهر کوچکی که باشد همان قلدری او گناه بزرگیست که قابل بخشش نیست) بنابراین اگر انسانی از روی قلدری و نترسی فرمان خدای جهان آفرین را که سلطان حقیقی و مالک و صاحب و مولای واقعی او است مخالفت کند همان حالت نترسی او گناه کبیره و غیر قابل عفو است مگر اینکه به توبه از آن موفق گردد.

و از اینجا دانسته می شود که نشانه قابل آمرزش بودن گناه و غیر قابل بودنش حالت امن و خوف گنه کار است یعنی هر اندازه ترس بیشتر باشد به مغفرت نزدیکتر است و هر چه از نترسی بیشتر است از مغفرت و رحمت دورتر خواهد بود.

از آنچه گفته شد دانسته گردید که مکر الهی عقوبت ناگهان الهی به بندۀ گنه کار است در حالت غفلت او مانند حالت خواب یا سرگرمی او بناز و نعمت دنیا و شهوت و لذات و مقدمات آنها که در اینحالات عقوبت الهی به خاطره اش اصلاً نمی گذرد و غافلگیر می شود.

۱- اؤمن اهل القرى ان يأتیهم بأسنا ضحى و هم يلعبون (۹۸).
۲- اؤمنوا مكر الله فلا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون (۹۹).



۴- الامن من مكر الله

چهارم از گناهان کبیره امن از مکر الهی است به اینکه انسان از انتقام پنهانی و ناگهانی و قهر خفی خدا ایمن و راحت نشیند و از سرعت در انتقام ناگهانی او نیندیشد و در دل از اینکه بواسطه صدور گناه، دچار عذاب گردد، ترسی نداشته باشد.

در حدیثهای که از حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد (علیهم السلام) در بیان گناهان کبیره رسیده، امن از مکر الهی را از جمله کبائر شمرده اند و به کبیره بودنش تصریح فرموده اند.

و نیز در قرآن مجید سوره ۷ آیه ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ می فرماید: آیا مردم قریه ها و آبادیها ایمنند از اینکه عذاب ما شبانه هنگامی که در خوابند به ایشان برسد یعنی از شبیخون قهر و انتقام الهی به جزای گناهانشان هنگامیکه در خوابند که یک نوع از مکر است باید بترسند.

آیا مردم قریه ها ایمنند که عذاب ما نیم روز هنگامی که سرگرم کارهای دنیوی هستند ایشان را دریابد؟ یعنی گنه کاران باید از رسیدن عذاب الهی به آنها هنگامی که در غفلت و سرگرم شهوت نفسانی و کارهای دنیوی هستند بیمناک باشند.

مگر از مکرو تدبیر خدا ایمن شده اند پس (بدانند) که از عذاب ناگهانی و غافلگیری خداوند ایمن نمی شوند جز زیانکاران.^۱

۱- اؤمن اهل القرى ان يأتیهم بأسنا ضحى و هم يلعبون سوره ۷ آیه (۹۷).

از انواع مکر الهی املاء است.

سنت الهی در برابر طغیان و عصیان بشر بر مهلت دادن و تعجیل در عقوبت نکردن است زیرا اگر تعجیل در عقوبت فرماید همه هلاک می شوند و کسی باقی نمیماند^۱ چون جز معمول کسی نیست که گناه ازاو سر نزند. دیگر آنکه مهلت می دهد تا بندگان بوسیله توبه و انباهه گذشته خود را اصلاح کنند و این مهلت الهی به سود اهل ایمان و تقوی است چنانکه برای اهل کفر و طغیان که بر گناهان خود افزوده می کنند به زیانشان تمام می شود و این مهلت مکروه کید الهی می شود برای آنها و در قرآن مجید می فرماید «و ایشانرا مهلت می دهم جز این نیست که کید (عقوبت نهانی) من سخت محکم است»^۲ و به عبارت دیگر مهلت دادن کفار و فجار در دنیا که در نتیجه بسوء اختیار خودشان طغیان و عصیانشان زیاد می گردد و استحقاق عقوبت بیشتری پیدا می کند مکروه کید الهی است زیرا طول عمر کافر و فاجر و رسیدن به مراد و مقصد خود از انواع فسق و فجور؛ هر چند به حسب ظاهر خوب و موجب خوشی او است و خود را کامیاب می بیند ولی در حقیقت یک نوع قهر و انتقام الهی است که تعبیر از آن به مکرمی شود زیرا که این طول عمر و موقیت و رسیدن به آرزو در حقیقت شر و به ضرر او تمام خواهد شد چون سوجب زیادتی عذابش می شود.

مهلت دادن بدکاران به ضرر شان است: در قرآن مجید هم می فرماید: «پندارند کسانی که کافرند؛ آنچه را به ایشان مهلت می دهیم برایشان بهتر است بدرستیکه ما به ایشان مهلت می دهیم در زندگی دنیا و تعجیل در عقوبتشان نمی کنیم که در نتیجه گناهشان زیاد شود و مرا ایشانرا عذابی خورد و خوارکننده و رسوا سازنده است»^۳.

از حضرت رضا(ع) مروی است «قسم به خداوند که عذاب تفرومود ایشان را به چیزی که از املاء سخت تر باشد»^۴ (املاء همان مهلت دادن در دنیا است).

۱— ولو يواخذن الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة (سوره ۱۶ آیه ۶۱).

۲— واعلى لهم ان كيدى متين (سوره ۷ آیه ۱۸۳).

۳— ولا يحببن الذين كفروا انما نملى لهم خير لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثما و لهم عذاب مهين (سوره ۳ آیه ۱۷۲).

۴— والله ما عذبهم الله بشيء اشد من الاملاء (سفينة البحارج ۲ ص ۵۵۱).

حضرت سجاد(ع) می فرماید «مرا عمر ده مادامیکه عمر من صرف بندگی و اطاعت تو می شود و هر گاه عمر من چرا گاه شیطان باشد مرا از دنیا ببرپیش از آنکه مورد سخط و غضب تو واقع شوم».^۱

استدرج هم مکر است: از اقسام مکر الهی استدرج است یعنی بعضی از بندگان که در اثر طغیان و عصیان مستحق قهر و غضب الهی شده اند هر وقت گناه تازه ای می کنند خدا نعمت تازه ای به آنها می دهد پس به جای اینکه خجل شوند و از گناه خود پشمیان و توبه کرده در مقام شکر نعمت بر آیند؛ گناه را فراموش کرده بلکه بر عصیان خود می افزایند. در قرآن مجید می فرماید «زود باشد که آنها را درجه به بگیریم از آنجا که ندانند».^۲

چنانچه از حضرت صادق(ع) مروی است که فرمود: هر گاه پروردگار به بندگی اراده خیر بفرماید، پس آن بندگانه کند خداوند او را به بلا و معصیتی مبتلا می فرماید تا بفهمد که در اثر گناه مبتلا شده؛ متذکر استغفار می شود و توبه می نماید و هر گاه بد بندگی اراده شر بفرماید بواسطه رشتی عملش هر گاه آن بندگانه می کند نعمت تازه ای به او می دهد که لازمه آن فراموشی استغفار و مشغول شدن به نعمت است و این است معنی فرمایش پروردگار که می فرماید «زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و مرتبه مرتبه» یعنی اندک و آهسته ایشان را می گیریم از آنجا که هر گاه گناه کنند ما نعمت را برایشان می افزاییم گمان می کنند این نعمت الطیفی است که به

۱— و عمرنی ما کان عمری بذلة فی طاعتك فإذا کان عمری مرتعأ للشیطان فاقبضنی اليك (دعای مکارم اخلاق).

۲— سنت درجه من حيث لا يعلمون (سوره ۷ آیه ۱۸۲):

استدرج در لغت معنای این است که کسی در صدد برآید پله پله و بتدریج از مکانی یا امری بالا رود و یا پائین آید و یا نسبت بآن نزدیک شود و لیکن در این آیه قرینه مقام دلانت دارد بر اینکه مراد نزدیک شدن بهلاکت است یا در دنیا یا در آخرت و اینکه استدرج را مقید کرد براحتی که خود آنان نفهمند برای این بود که به فهماند این نزدیک کردن آشکارا نیست بلکه در همان سرگرمی به تمعتع از مظاهر زندگی مادی مخفی است و در نتیجه ایشان با زیاده روی در مقصیت پیوسته بسوی هلاکت نزدیک می شوند پس می توان گفت استدرج تجدید نعمتی بعد از نعمت دیگریست تا بدین وسیله التذاذ بآن نعمت ها ایشان را توجه بوبال کارهایشان غافل سازد. (ترجمه المیزان).

آنها شده؛ بر عصیان خود می افزایند^۱.

ترک استدراج است: و نیز از حضرت صادق(ع) پرسش شد از معنی استدراج فرمود: هر گاه بنده‌ای گناهی کند و او را مهلت دهند و نعمت تازه‌ای به اوداده شود، پس اورا از استغفار بازدارد این استدراج است (مکر الهی است)^۲.

و نیز از حضرت امیر المؤمنین(ع) مرویست که فرمود: بدرستیکه کسی که توسعه داده شود در دارائی او؛ پس احتمال ندهد که این توسعه استدراج است (از مکر الهی اینم شده است) از امر ترسناکی اینم شده است^۳.

امن از مکر ره چه می شود: همانطوری که خدای تعالی دارای صفات جمالیه و لطفیه است؛ غفور، حليم، شکور، کریم؛ همچنان دارای صفات جلائیه و قهریه است مانند منتفق و مذل؛ متکبر و شدید العقاب.

چنانچه می فرماید: آگاه نمایند گانم را که من بسیار آمرزند و صاحب رحمت هستم و عذاب من عذابی سخت و دردناک است^۴.

بخشنده گناه، و پذیرنده توبه، سخت گیرنده در عقوبت^۵. و خلاصه چنانچه ارحم الرحمین است «فی موضع العفو والرحمة» همچنین اشد المعقابین است «فی موضع النکال والنقمۃ».

بیم و امید لازمه معرفت است: کسی که او را به این صفات کمالیه شناخت لازمه آن قوت رجاء و امید به پروردگارش می باشد که اگر توبه کند او را خواهد آمرزید و اگر طاعتنی از او سرزد باید هم امید به فضل خدا در قبول شدنش داشته باشد و هم بترسد که خداوند بعد از با او مطالبه نمایند.

ترس در روا شدن حاجت: اگر دعائی کرد و مستجاب نشد بترسد از اینکه شاید گناهانش مانع استجابت شده، و اگر مستجاب شد بترسد از اینکه شاید صدایش مبغوض

۱— قال ابو عبدالله(ع) من هم بسیة فلایعملها فانه ربما عمل العبد السیئة فیراه الرب فيقول و عزتی و جلالی لا اغفر لك بعد ذلك ابدا. (اصول کافی).

۲— قال ابو عبدالله(ع) اتقوا المحرمات من الذنب فانها لا تغفر قلت وما المحرمات قال (ع) الرجل يذنب الذنب فيقول طوبی لی لولم يكن لی غير ذلك (وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۴۲ کافی ج ۲ باب استصغار الذنب).

۳— انشاء الله در آخر کتاب در باره محرمات ذنب اشاره می شود.

۱— اذا اراد الله بعد خيراً فاذب ذنباً تبعه بنعمة و يذكره الاستغفار و اذا اراد الله بعد شرًا فاذب ذنباً اتبعه بنعمة لينسيه الاستغفار و يتمادي به و هو قوله تعالى مستدرجهم من حيث لا يعلمون. (کافی و سفينة البحار ج ۱ ص ۴۴۲).

۲— سئل ابو عبدالله(ع) عن الاستدراج فقال هو العبد يذنب الذنب فيملئ له و يجدد له عندها النعم فيلهي عن الاستغفار فهو مستدرج من حيث لا يعلم (وسائل الشیعه کتاب جهاد — باب ۸۸).

۳— انه من وسع له في ذات يده فلم يرذنك ادراجاً فقد امن مخوفاً. (جلد ۱۵ بحار الانوار ص ۱۶۲).

۴— نیع عبادی انى انا الغفور الرحيم و ان عذابی هو العذاب الاليم (سوره حجر آيه ۴۹).

۵— غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب (سوره ۴۰ آیه ۲).

گناهان کبیره ج ۱

بوده زود حاجتش را داده اند و از درگاه خود او را رانده اند و در حقیقت این استجابت، مکری در باره او بوده است.

درد فراق سخت تر است: اگر بابی از ابواب معرفت و مقامات معنوی بر او گشوده شد از غرور و تکیه به فهم و کسب خود و بترسد از اینکه لطف الهی را فراموش کرده در ادای شکر او جل جلاله کوتاهی و سستی نماید آنگاه از فضل خدا محروم و بخیلان مبتلا گشته و به بلا حجاب و فراق که نزد اهل معرفت اشد عذاب است دچار گردد. چنانچه حضرت امیر المؤمنین(ع) می فرماید^۱ گیرم که بر عذاب شکیبائی کنم، چگونه می توانم بر دوری و فراق تو صبر نمایم؟.

تا آخر عمر چه باشد: و نیز باید از خاتمه عمر سخت ترسناک باشد زیرا که میزان سعادت و شقاوت آخر کار است چه اشخاصی که تمام عمر، ظاهرآ رو به خیر و سعادت بودند و آخر کار با شقاوت مردند.

همه آزمایش می شوند: و نیز باید از پیش آمدن امتحانات شدیده الهیه ترسناک باشد چون همه اهل ایمان در هر مرتبه ای که هستند در معرض این خطرند چنانچه می فرماید: «آیا گمان کردند مردمان که بازداشت می شود به اینکه بگویند ایمان آوردم و حال آنکه امتحان کرده نشوند»^۲.

حضرت ابراهیم و آتش: چون ابراهیم خلیل را در منجنیق گذاردند تا به آتش افکند گفت: «حسبي الله» یعنی خدا مرا بس است در هر حال و به هیچ چیز دیگر اعتناء ندارم چون این ادعای بزرگی بود پروردگار عالم او را آزمایش فرموده جبرئیل را فرستاد گفت ای ابراهیم اگر حاجتی داری بگو تا بر آورم! فرمود: اما بتو، نه گفت: از آنکه داری بخواه و طلب کن! فرمود: با دانش او به حال من، احتیاج به گفتن نیست^۳.

آزمایش نیکوئی داد: زهی بزرگوار شخصی که درنهایت احتیاج حتی به جبرئیل هم اعتناء نکرد و از بونه امتحان بیرون آمد از این جهت... نزد ازند می فرماید: «و ابراهیمی که به

۱- فهیمی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذاب فکیف اصبر علی فراق (دمع کمیل).

۲- احسب الناس ان يترکوا ان يقولوا آمنا و هم لايفتون. (سورة ۲۹ آیه ۲).

۳- معراج السعاده نراقی.

پس بنده مؤمن باید در هیچ حالی از آزمایش و امتحان خداوند غافل ننشیند و مؤاخذه و عذاب الهی را فراموش ننماید، همچنانکه ملائکه و انبیاء ایمن نبودند. و نیز از پیش آمدن فتنه ها و شدتها و امور مشتبه در اوقات غفلت ازیاد حق بترسد که مبادا از آنچه رضای خدای تعالی است بیرون رود و در خطر عظیم واقع شود چنانچه حضرت سجاد(ع) در اول دعای ابو حمزه می فرماید: «ولا تمکری فی حبلک».

كمی ایمان و زیادی غفلت: از آنچه گذشت دانسته گردید که هر کس در هر مقامی است، باید از مکروه و قهر و عذاب الهی ترسناک باشد زیرا نترسیدن از مکروه و عذاب الهی یا در اثر نداشتن ایمان به خدا و روز جزا است مانند کفار و یا در اثر ضعف ایمان و کثربت غفلت و مغور شدن به آیات رحمت است مانند ایمن بودن فجار و معصیت کاران از اهل ایمان.

جهل به عظمت و عجب در عمل: یا در اثر جهل به عظمت و غنای خدا و عجب به عمل خود و تکیه به آن است مانند ایمن بودن بعضی از اهل طاعت و عبادت که چون خدای را به عظمت و بی نیازی و خود را به عجز و حقارت و نیازمندی نشناختند به عمل خود دلخوش گردیده ترس را از دل بیرون کردند غافل از اینکه چه عملهای بزرگی که در نزد صاحبیش بزرگ است ولی بواسطه نداشتن شرایط قبول نزد خدای تعالی به اندازه ذره ای وزن ندارد. و برفرض قبول باز هم باید بترسد که مبادا به حکم عدل مطابق عملش پاداشش بدهد نه آنچه مقتضای فضل بی پایان او است.

نیکی به توفیق خدا است: و نیز غافل از اینکه عمل خیرش جز به توفیق و عنایت حق از او سرنزده و شاید در آتیه بواسطه ترک شکر گذاری دیگر او موفق نفرماید بلکه شاید مورد خذلان واقع شود و گناهی از او سرنزند که سبب ضایع نمودن اعمال گذشته اش شود. دانایان از خدا می ترسند: خلاصه هر کس که دانایر است به عزت و عظمت و بی نیازی حق، و به حقارت و ذلت و نیازمندی خود آگاه تر است، بیشتر می ترسد. چنانچه در قرآن مجید هم می فرماید: «فقط دانایان از خدا می ترسند».^۲ و از

۱- و ابراهیم الذى وفى (سوره ۵۳ آیه ۳۹).

۲- انما يخشى الله من عباده العلماء (سوره ۳۵ آیه ۲۶).

گناهان کبیره ج ۱

حضرت رسول (ص) مروی است که فرمود: حقیقت حکمت و دانائی ترسیدن از خدا است.^۱ سخنان پیغمبر با ام السلمه: ام السلمه گفت: در نصف شبی رسول خدا (ص) را دیدم که در گوشه خانه ایستاده و دستها را به دعاء بلند نموده نالان و گریان، این جملات را می خواند: خدایا نعمتی را که به من عطا فرمودی باز مگیر، خدایا مرا دچار شمات دشمن و حسود مفرما، خدایا مرا به بدیهائیکه از آنها بیرونم آوردی باز مگردان، خدایا مرا یک لحظه به خودم وامگذار،^۲ ام السلمه می گوید: من از دیدن حال آنحضرت و شنیدن این کلمات گریان شدم. آنحضرت فرمود چرا گریانی؟ عرض کردم چگونه گریان نشوم و حال آنکه شما با آن مقامی که دارید اینگونه سخن می گویند؟ فرمود: چگونه نترسم و حال آنکه یونس(ع) را خدا یک آن به خودش واگذار فرمود پس شد آنچه شد (مورد تنبیه خدا گردید و مدتی مديدة در شکم ماهی زندانی بود).^۳

انبیاء و ائمه از همه ترسناکترند: و در قرآن مجید در وصف انبیاء می فرماید: «ما را از روی شوق و ترس می خواندند و برای ما خاشع بودند».^۴ و در شان اهل بیت عصمت و طهارت می فرماید: «ومی ترسند روز قیامتی را که شر آن همه گیر است».^۵

و تفصیل خوف هر یک از انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام، خصوصاً غشوه های حضرت امیر المؤمنین(ع) از ادراک عظمت حق تعالی و ناله های حضرت سجاد(ع) در صحیفه سجادیه، چون موجب تطویل کلام و خارج ازوضع این رساله است به همین مقدار قناعت می شود.

مؤمن بین بیم و امید است: از روایات متعدده اینطور استفاده می شود که مؤمن باید همیشه بین خوف و رجاء باشد یعنی از عذاب خدا بترسد و به رحمت و فضل او

الامن من مکر الله

امیدوار باشد در قرآن مجید می فرماید: «از من بترسید اگر ایمان آورنده اید»^۱ و این خوف بر هر مسلمانی لازم است تا اینکه از عذاب الهی بترسید ترسیدنی که او را از گناه بازدارد و در قرآن مجید خطاب به پیغمبر (ص) می فرماید: «بگو من می ترسم که اگر گناه کنم عذاب روز قیامت مرا در گیرد».^۲

امید سبب غرور نمی شود: و نیز باید امیدی به لطف و کرم خدا داشته باشد که او را به طاعت و عبادت وا دارد نه اینکه موجب غرور و نترسیدن از عذاب شود در سوره فاطر می فرماید: «شیطان شما را به خدا نفریبد»^۳ و در سوره حید ضمن خطاب به مشرکین می فرماید: «شیطان شما را به خدا فریب داد»^۴. در تفسیر منهج می نویسد: یعنی به اینکه خدای کریم و حلیم است و شما را عذاب نمی کند شما را فریفت.

از حضرت باقر(ع) مروی است که نیست بندۀ مؤمنی مگر اینکه در قلب او دو نور است نور خوف و نور رجا و هیچ یک بر دیگری زیادتی ندارد بلکه هر دو مساوی هستند.^۵ بیم و امید در عمل ظاهر می شود: در حدیث دیگر از حضرت صادق(ع) مروی است که مؤمن اهل ایمان نخواهد بود مگر وقتیکه دارای خوف و رجا هر دو باشد، و دارای خوف و رجا هر دو نیست مگر وقتی که به آنچه امید دارد و از آنچه می ترسد، عمل نماید.^۶

بلکه سزاوار است که هر یک از خوف و رجا در مؤمن به حد کمال و قوت باشد چنانچه از حضرت صادق(ع) مروی است که لقمان حکیم در ضمن وصیت به فرزندش فرمود از خدا بترس ترسیدنی که اگر با عبادت جن و انس بر او وارد شوی، گوشی که مرا عذاب می کند و به خدا امیدوار باش امیدی که اگر با گناهان جن و انس بر او وارد شوی

۱- و خافون ان کنتم مؤمنین. (سوره ۳ آیه ۱۷۵).

۲- قل انى اخاف ان عصيت ربى عذاب يوم عظيم. (سوره ۶ آیه ۱۶).

۳- ولا يغرنكم بالله الغرور. (سوره ۳۱ آیه ۳۳ و سوره ۳۵ آیه ۵).

۴- وغركم بالله الغرور(سوره ۵۷ آیه ۱۳).

۵- انه ليس من عبد مؤمن الا وفق قلبة نوران نور خففة و نور رجاء لوزن هذا لم يزد على هذا ولو وزن هذا لم يزد على هذا. (اصول کافی ج ۲ ص ۵۵).

۶- لا يكُون المؤمن مؤمناً حتى يكون خافقاً راجياً ولا يكون خافقاً راجياً حتى يكون عاملاً لما يخاف ويرجو (اصول کافی ج ۲ ص ۵۷).

۱- رأس الحكمة مخافة الله (وسائل کتاب جهاد باب ۱۴).

۲- اللهم لاتزع مني صالح ما اعطيتني اللهم لا تشمت بي عدواً ولا حاسداً ابدا اللهم لا تردنی في سوء استنقذنى منه ابدا اللهم لا تكلنى الى نفسى طرفة عين ابدا. (جلد ۶ بحار الانوار باب مکارم الاخلاقه ص).

۳- بحار الانوار.

۴- يدعونا رغباً و رهباً و كانوا لنا خاشعين. (سوره ۲۱ آیه ۹۰).

۵- ويحافون يوماً كان شره مستطيراً (سوره ۷۶ آیه ۷).

گوئی که مرا به رحمت خود می آمرزد^۱.

اندرز: اینک نویسنده و خواننده اندکی به خود آئیم و در خود تأملی نمائیم: آیا از خوف صادق و رجای حقیقی اثری در ما هست؟ یا اینکه جز ادعای چیزی درین نیست؟ اگر راستی از عذاب الهی ترسناکیم پس فرار ما از گناهان کجا است؟ آه و ناله و بی قراری ما چه شده؟ و اگر به درستی به رحمت الهی امیدواریم سعی ما در تحصیل اسباب مغفرت کو؟ میل و رغبت ما به انواع طاعات و عبادات کجا است؟

بلی خوف صادق و رجای حقیقی داریم اما در امور دنیوی یه چنانچه اگر پیش آمد ما به حسب قرائی، مکروه دنیوی و ناملایمات طبیعیه باشد چگونه در قلق و اضطراب قرار می گیریم و دائمآ در صدد دفاع از آن هستیم مانند خوف فقر و مرض و غلبه دشمن و غیر اینها، و فارغ و آرام نمی نشینیم تا وقتی که به امنیت برسمیم چنانچه اگر انتظار مطلوب دنیوی و محبوب طبیعی داشته باشیم چگونه سعی های خستگی ناپذیری می کنیم تا اینکه به مقصد برسیم، آیا یک صدم این حال را در امور آخرت داریم که اگر گناهی از ما سر زد پیش آمد خود را عذاب الهی بینیم و آسایش و قرار را از ما بگیرد همیشه گریان و نالان باشیم تا آن ساعتی که ندای رحمت پروردگار را بشنویم که ترسید و اندوهناک نباشد^۲. البته این ندا ساعت اختضار به گوش می رسد پس این حالت خوف باید تا آخر عمر باشد.

همیشه بین دو ترس: از حضرت صادق(ع) مرویست که مؤمن همیشه بین دو ترس می باشد یکی ترس از گناهی که کرده و نمی داند خدا با او چه معامله ای می فرماید و دیگری تهمه عمرش را که نمی داند چه کارهایی از او صادر می شود که موجب هلاکتش خواهد شد پس مؤمن صبح نمی کند مگر اینکه ترسناک است و اصلاح امرش هم به همین خوف خواهد شد^۳.

آیا یک صدم سعی و جدیتی که برای امر دنیا داریم در کار آخرت خود داریم یا

۱— خف الله عزوجل خيفة لوجهه ببرالثقلين لعذبك و ارج الله رجاء لوجهه بذنب الثقلين
لرحمك (كتاب كافى ج ۲ ص ۵۵).

۲— الا تخافوا ولا تخزنوا (سوره ۴۱ آیه ۳۰).

۳— قال: المؤمن بين مخافتین ذنب قد مضى لا يدرى ما صنع الله فيه و عمر قد بقي لا يدرى ما يكتسب فيه من المهالك فهو لا يصبح الاخائفاً ولا يصلحه الا الخوف. (كافى ج ۲ ص ۵۷).

اینکه می گوئیم در امر آخرت خدا کریم است، آیا در امر دنیوی خدا کریم نیست؟^۱. برای آخرت باید کوشید: با اینکه به صریح قرآن مجید رزق حیات دنیوی را خدای تعالیٰ ضامن شده^۲، اما امر آخرت را مربوط به سعی و عمل بندگان قرار داده، چنانچه می فرماید: «و نیست از برای انسان در سرای آخرت مگر آنچه را که سعی نموده و به درستی که نتیجه سعی خود را زود است که ببیند».^۳

مذکور باید ظاهر باشد: حضرت امیر المؤمنین در خطبه نهج البلاغه می فرماید: ادعا می کند و به زبان می گوید من به رحمت خدا امیدوارم، دروغ می گوید قسم به خدای بزرگ، اگر راست می گوید چرا اثر امیدش در عملش هویدا نمی شود^۴? آری اثر بیم و امید در عمل ظاهر می شود که فرموده اند نشانه ترس فرار کردن و نشانه امید طلبست^۵.

پس کسیکه از گناه، فرار نمی کند معلوم می شود که ترسی ندارد و کسی که سعی و جدیت در تحصیل اسباب مغفرت نمی کند معلوم می شود به رحمت الهی امیدوار نیست و این جمله ای را هم که می گوید: «خدا کریم است» شیطان بر زبانش جاری ساخته و او را معروف ساخته است.

از خدا بترس مثل اینکه او را می بینی: حضرت صادق(ع) می فرماید: از خدا بترس مثل اینکه او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند، اگر گمان کنی که او ترا نمی بیند پس کافر شده ای و اگر می دانی که ترا می بیند پس در حضور او معصیت کنی، او را پست ترین نگاه کنندگان قرار داده ای^۶ چون در موقع معصیت اگر کسی ترا ببیند و از معصیت توبا خبر شود حیا می کنی و ترک گناه می نمایی اما از خدا

۱— وما من دابة في الأرض إلا على الله رزقها (سورة ۱۱ آیه ۶).

۲— وَإِنْ لَيْسَ لِلْأَنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَإِنْ سَعَيْهُ سُوفَ يُرَى. (سوره ۵۳ آیه ۴۱ و ۴۲).

۳— يَدْعُ بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ كَذْبَ الْعَظِيمِ مَا بَالَهُ لَا يَتَبَيَّنُ رَجَاهُ فِي عَمَلِهِ... (نهج البلاغه خطبه ۱۵۸).

۴— قال الصادق (ع) دليل الخوف الهرب و دليل الرجاء الطلب. (بحار الانوار).

۵— خف الله حتى كأنك تراه و ان كنت لا تراه فانه يراك و ان كنت ترى انه لا يراك فقد كفرت و ان كنت تعلم انه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من اهون الناظرين عليك (أصول کافی ج ۲ ص ۵۵).

نجاالت نمی کشی ۱.

نمونهٔ کامل خوف و رجا : برای اینکه میزان خرابی حالمان بر خودمان روشن شود قدری در حالات امیرالمؤمنین(ع) که میزان اعمال است دقت کنیم «السلام على میزان الاعمال» برای نمونه اشاره ای به خوف و رجای آنحضرت نموده و مطلب را به همین جا خاتمه می دهیم.

با اینکه عبادات آنحضرت مطابق عمل جن و انس بوده بلکه یک عمل آنحضرت به نص خاتم الانبیاء(ص) افضل از عبادات ثقلین است^۲ لیکن در اوقاتیکه متوجه عظمت الهی می گردید و خود و جمیع شوونش را بندۀ خدا ملاحظه می فرمود و تمام مقامات و کمالات و اعمال خیریه اش را از مبدع فیاض جل و علی مشاهده می فرمود و از خود غیر از نقص و عجز چیزی نمی دید چه ناله ها و غشه هائی که داشت؟! چنانچه ابودرداء نقل نموده که در مناجات آنحضرت پس از آنکه کلمات جانگذاری از آقا شنید^۳ صدایش خاموش شد به بالینش رقمم، حرکتش دادم دیدم مانند چوب خشک شده، گمان کردم از دنیا رفته است!.

و نیز ضرار بن ضمره گوید: قسم به خدا دیدم على(ع) را در شب تاریکی، هنگام سحر، ریش خود را به دست گرفته و مثل مار گزیده به خود می پیچد و ناله می کند و از بزرگی مصیبت سرای دیگر و کمی زاد و توشه و بدی حال می نالد.^۴

امیرالمؤمنین سر مشق است: نسبت به رجا آنحضرت هم همه می دانید که از اول عمر تا آخر یک لحظه فارغ نبود همیشه مشغول عبادتی از عبادات و طاعتی از طاعات بوده و در بعضی از اوقات شبانه روزی هزار رکعت نماز می خواند تا آخر عمرش روزه ماه

۱- آن زمانی که کنی قصد گناه
شرم داری ز گنه در گذری
شرم بادت ز خداوند جهان

۲- ضربة على يوم الخندق افضل من عبادة الثقلین. (جلد ۹ بحار الانوار ص ۳۴۷).

۳- الهی لان طال فی عصیانک عمری فما أنا مؤمل غير غفرانک ولا أنا براج غير رضوانک الهی
افکر فی عفوک فتهون على خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذك فیعظم على بلیتی.

۴- آه من قلة الرزاد للسفر و وحشة الطريق و عظيم المورد. (ج ۹ بحار الانوار ص ۵۱۰) اللهم
عظم بلائی و افطرت بی سوء حالی و قصرت بی اعمالی (دعای کمیل).

شعبان از او فوت نشده؛ هیچ وقت تهجد در شب را ترک نفرمود، حتی در لیله الهریر در جنگ صفين.

سه شب متوالی با آب افطار نموده و نان خود را به فقیر و يتیم و مسکین داد. تخلستانی که به دست خود غرس کرده بود فروخت و در راه خدا اتفاق فرمود. در بحار الانوار در باب صدقات و اوقاف آنحضرت صورت وصیت نامه آقا را ذکر کرده و جملاتی از آن برای تأیید مطلب نسبت به خوف و رجای آن بزرگوار اینجا نقل می شود.

قسمتی از وصیت نامه امیرالمؤمنین(ع): می فرماید: این چیزی است که به آن وصیت نمود بندۀ خدا علی بن ابیطالب (ع)، در مالش برای خدا، به امیدی که خداوند به این عمل او را داخل بهشت فرماید و آتش جهنم را از او دور نماید در روزی که بعضی از رویها سفید و بعضی سیاه است به درستی که آنچه مال من است درینبع و اطراف آن تماماً صدقه (وقف) قرار دادم...!

با وجود این همه اعمال نیک وقتی که از جنگ باز می گشت گریان بود و می فرمود: می ترسم آخر به فیض شهادت در راه خدا که سعادتی از آن بالاتر نیست نرسم. تا اینکه رسول خدا(ص) او را بشارت داد که تو عاقبت شهید می شوی.

از علی پیروی کنیم: ممکن است بعضی بگویند معرفت و مقام یقین امیرالمؤمنین کجا و ما کجا، ما که دوریم چگونه مانند آنحضرت از عظمت و عذاب الهی ترسناک و به رحمت او امیدوار باشیم؟ بلی چنین است لیکن طفل کوچکی که هنور افعی را نشناخته و اگر تها باشد ممکن است فریب زنگ و نرمی پوستش را بخورد و دست در دهانش کرده خود را هلاک سازد اگر همراه پدرش باشد و ببیند پدرش از دیدن افعی مضطرب و لرزان گردیده و فرار را بر قرار اختیار نموده قطعاً بجهه هم می فهمد که خطر بزرگی است او هم قهرآ لرزان و گریان رو به فرار می گذارد.

ای کسی که خبر از سختی عذاب الهی و شدت حاجت خود به رحمت او نداری مگر نه علی(ع) را پدر روحانی و مقتدای حقیقی خود می دانی و خود را مربوط و متصل به ولایت او می خوانی چرا از قلق و اضطراب آقا ازیاد قیامت و سختی عذاب آخرت

۱- هذا ما اوصى به و قضى به فی ماله عبدالله على ابتلاء وجه الله ليوجنی. به الجنة و يصرفني به عن النار ويصرف النار عنی یوم تبیض وجوه وتسود وجوه ان ما کان منی... (بحار الانوار)

گاهان کبیره ۱

مضطرب نمی شوی؟ چرا از سعی آنحضرت در تحصیل توشہ سفر آخرت به فکر خود نمی افتقی و جدیت نمینمائی که فردا گدا وارد محشر نشوی سعی در اعمال نیک نمی کسی؟.

اعلان خطر: اگر در قافله، رئیس اعلان خطر کند منزلی که در پیش است بسیار طولانی و خالی از آب و آبادی و مشحون به درندگان است و بر همه لازم است هر چه بتوانند آب و آذوقه همراه خود برداشته و مراقب خود هم باشندو خود آن قافله سالار هم با کمال وحشت و اضطراب از این منزلی که در پیش است با عجله مشغول جمع آب و آذوقه برای خود است آیا حال تو در این قافله چگونه است؟ آیا از پریشانی رئیس قافله که می دانی کاملاً براه وارد است پریشان نمی شوی؟ آیا از سعی او در تحصیل توشہ، توهمند مشغول تدارک نمی شوی؟.

سالار قافله می ترسد: ای قافله اهل ایمان و تقوی، امیر و قافله سالار شما علی بن ابی طالب(ع) از سفر آخرت سخت مضطرب بوده و به همه اعلان خطر فرمود. شبها در مسجد کوفه به صدای بلند می فرمود: ای مسافران، بار سفر خود را بیندید و مهیا باشید به درستیکه گردنه های سخت و منزله های وحشتاک بسیاری در پیش است که ناچار باید از آنها گذشت، آنگاه می فرمود: آه از کمی توشہ و دوری راه و بزرگی فروندگاه.

بلی کثرت مشاغل دنیویه و فرو رفتن در شهوت فانی نفسانیه بین ما و ائمه ما جدائی انداخته و ربط ما را با ایشان ضعیف نموده است. از حالات شریفه ایشان کم متأثر می شویم و از ملکات فاضله و اخلاق شریفه حضرات کم بهره ایم. خدا نخواهد که از ولایت ایشان خارج و داخل در ولایت شیطان شویم مبادا صفت خبیثه غرور که از صفات شیطان است در ما ظاهر گردد و ثابت بماند چون اثر بعضی از گاهان آنستیکه صاحبیش را از ولایت خدا و اهل بیت خارج و بولایت شیطان داخل می کند و پس از آن حاکم در وجود او شیطان خواهد بود.

از حضرت صادق(ع) مرویست کسی که بر علیه مؤمنی مطلبی رائق نماید که

۱- نجهزوا رحمکم اللہ... فان امامکم عقبة کوؤدا و منازل مخوفة مهولة لا بد من انورد عليها و الوفوف عندها (نهج البلاعه صبحی خلیفه ۴۰).

۲- اه من فیذه ابزاد و طول العلریق و بعد السفر و عظیم المورد. (نهج البلاعه صبحی حکم ۷۷).

الامن من مکر الله

بخواهد عیبی بر او بگذارد و آبروی او را بین خلائق بریزد خداوند او را از یاری نمودن خود خارج و واگذار به شیطان می فرماید و شیطان هم از او بیزاری می جوید^۱ چنانچه در قرآن مجید هم می فرماید.^۲

۱- من روی على مؤمن رواية يزيد بها شينه و هدم مروته ليسقط من اعين الناس اخرجه الله من ولايته الى ولاية الشيطان، فلا يقبله الشيطان (اصول کافی ج ۲ ص ۲۶۷).
۲- فلما كفر قال اني بري منك (سورة ۵۹ آیه ۱۶).

محقق خوانساری در شرح جمله ای از فرمایشات امیرالمؤمنین که می فرماید: (من امن مکر الله بطل امانه) در صفحه ۱۷۵ جلد ۵ غرر و در رچاپ دانشگاه تهران چنین ذکر می فرماید: «هر که این شود از مکر خدا باطل می شود امان او، مراد به مکر خدا کاری است که حق تعالی با کسی مکر کند با او بصورت مکر او و شیوه با آن بکند یا اینکه با گنه کاری بصورت مکر یا شیوه آن بکند هر چند مکر نباشد مثل اینکه هر چند کسی گناه کند حق تعالی او را واگذار و سلب نعمت خود از او نکند بلکه عمر واگذار و مؤاخذه اورا با خرط اندازد. و مراد از حدیث آنست که هر گناهکاری، هر گاه نعمتهاي خدا را بر خود کامل بیند و بسبب گناهان او زائل نگردد باید که ترس این داشته باشد که این مبادا از راه مکر با او باشد واگذاشتن او تا اینکه یکبار مواجهه عظیم در دنیا و آخرت بشود که اگر این ترس نداشته باشد و اینم گردد از این بگمان اینکه حق تعالی قادر بر این نیست یا اینکه نسبت باو هر چند گناه کند، لطف دارد و چنین نکند یا اینکه گناهان او متضا این نمی شود پس باطل شود امان او، یعنی دیگر حق تعالی او را امان ندهد و بیلانی عظیم گرفتار سازد تا ظاهر شود بر او بطلان گمان او. و در بعضی نسخه ها ایمانه بجای امانه است و بنابراین ترجمه اینست که باطل شود ایمان و از ایمان بدر رود نعوذ بالله منه.

آدمکشی

باشد و شکنی نیست که قاتل در این حال کافر و اهل خلود است.

یا اینکه مؤمن را کشته در حالیکه خونش را حلال دانسته و چون حرمت خون مؤمن از ضروریات دین است، پس در این حال منکر ضروری دین شده و کافر است.

خون و مال مسلمان محترم است: در حجۃ الوداع رسول خدا(ص) فرمود: ای مردم ریختن خون مسلمان حلال نیست و همچنین بردن مالش جایز نیست مگر به رضایت خاطرش، پس بر خودتان ظلم نکنید و بعد از من به کفر بر مکررید!^۱.

وجه دیگر آنکه این پنج تهدید که خلود یکی از آنها است عذاب استحقاقی این گناه بزرگ است هر چند اگر با ایمان از دنیا برود تفضلًا او را مخلد در آتش نفرماید. وجه دیگر اینکه خلود در این آیه شریفه مدت دراز و طولانی است نه ابدی و همیشگی.

انتخار هم قتل است: در آیه دیگر می فرماید: خودتان را بنا حق نکشید (چون همه مؤمنین از روی حقیقت در حکم نفس واحدند؛ این است که می فرماید: نفشهای خودتان را نکشید) یا اینکه نفس خود را نکشید و خود را برای بتان قربانی نکنید. یا اینکه در هنگام غصب خود را انتخار نکنید، به درستی که خداوند به شما اهل ایمان مهر بان است، و کسی که از روی تعدی و تجاوز به غیر و ستم بر خود قتل نفس نماید، زود باشد که او را در آتشی سخت در آوریم و این بر خدا سهل و آسانست^۲.

کشن همه مردمان: در جای دیگر می فرماید: هر کس دیگری را بکشد بی آنکه کسی را کشته باشد یا در زمین فسادی کرده باشد (مانند قاطع طریق یا زانی محسنه و نظیر آن از مواردی که کشتنش مانع ندارد) پس مانند این است که همه مردمان بوا کشته باشد^۳ زیرا هتك حرمت خونها را کرده است و طریقه سیئه وضع کرده و مردم را بر قتل نفس جری نموده است ولذا عذابش با کشن جمیع خلق برابر است و اگر دونفر را بکشد

۱- ایها الناس: لا يحل لهم امرء مسلم ولا ماله الابطية نفسه ولا نظلموا انفسكم ولا ترجعوا بعدی کفارا. (وسائل الشیعه کتاب قصاص باب ۱ حدیث ۳ ص ۳).

۲- ولا تقتلوا انفسكم ان الله كان بكم رحيماً ومن يفعل ذلك عدواً و ظلماً فسوف نصليه ناراً و كان ذلك على الله يسيرا. (سوره ۴ آیه ۳۳).

۳- انه من قتل نفساً بغير نفس اوفساد في الارض فكائنا قتل الناس جميماً و من احياناً فكائنا احيا الناس جميماً. (سوره ۵ آیه ۳۵).



۵ - آدمکشی

پنجم از گناهان کبیره کشن کسی است که خدا و پیغمبر(ص) اذن در کشن او نداده اند.

دلیل بر کبیره بودن آن، در روایاتی که از حضرت رسول و حضرت امیر و حضرات صادق و کاظم و رضا و جواد علیهم السلام وارد شده به کبیره بودن آن تصریح فرموده اند. بعلاوه از گناهانی است که خدای تعالی در قرآن مجید صریحاً بر آن وعده عذاب داده از آن جمله می فرماید: «هر کس مؤمنی را از روی عمد و قصد بکشد پاداشش دوزخ است، در حالی که در آن جاودان می باشد و خشم خدا بر او است و او را از رحمت خود دور ساخته و عذاب بزرگی را برایش آماده ساخته است»^۱.

در این آیه شریفه پنج تهدید بر قتل نفس فرموده و جزای آن قرار داده است، جهنم، خلود و همیشگی بودن در آن، غصب، لعن، عذاب بزرگ.

عذاب جاودانی و لعنہ کفار است: چون از مسلمیات مذهب؛ اختصاص خلود به کفار است یعنی اگر کسی با ایمان از دنیا برود همیشه در عذاب نخواهد بود هر چند قتل نفس و سایر کبائر از او سرزده باشد، لذا در معنی آیه شریفه وجوهی ذکر شده است. یکی اینکه خلود در عذاب برای وقتی است که مؤمنی را به جهت ایمانش کشته

۱- و من يقتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالداً فيها و غضب الله عليه و لعنه و اعدله عذاباً عظيماً. (س ۴ آیه ۹۳).

آن مرتبه از عذابی که ذکر شد مضاعف است.

زنده کردن همه مردمان: چنانچه هر گاه کسی سبب بقای نفسی گردد (به عفو یا ترک قصاص یا جلوگیری از قتلش یا رهانیدن از مهالک) مانند این است که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی همه را از مهالک نجات داده و ثواب چنین کاری برای او است و مستفاد از این آیه شریقه آن است که قتل نفس از اکبر کبائر و نزد پروردگار عالم خیلی بزرگ و سخت است چنانکه حمایت از نفوس از بزرگترین عبادات است.

قاتل، مسلمان نمی‌میرد: اخباری هم که دلالت بر کبیره بودن قتل نفس دارد بسیار و برای نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

۱- از حضرت ابی عبدالله(ع) مرویست که فرمود: کسی که مؤمنی را بکشد، هنگام مرگ به او گفته می‌شود: به هر قسم که می‌خواهی بمیر، یهودی یا نصرانی یا مجوسي، (یعنی از اسلام بهره‌ای نداری).^۱

۲- و نیز فرمود: همیشه مؤمن از دین خود در وسعت است مدامی که خون حرامی را نریخته باشد. و فرمود: کشندۀ مؤمن از روی عمد موفق به توبه نخواهد شد.^۲

تمام شرکاء، قاتلنده: ۳- و نیز از حضرت صادق(ع) روایت نموده که فرمود: به رسول خدا(ص) عرض شد که یک نفر مسلمان کشته شده و جسدش در جهینه افتاده است، حضرت حرکت فرمود و مردم هم خبر شدند و به اتفاق آنحضرت آمدند تا به آن کشته رسیدند، حضرت فرمود: قاتل او کیست؟ عرض کردند یا رسول الله(ص) ما نمی‌دانیم، پس از روی تعجب فرمود: کشته‌ای در بین مسلمانان افتاده باشد و قاتلش معلوم نباشد؟ قسم به آن خدایی که مرا به پیغمبری برگزید اگر اهل آسمانها و زمین در خون یک نفر مسلمان شرکت نمایند و به آن راضی باشند هر آینه خداوند همه آنها را عذاب خواهد فرمود و به آتش جهنم خواهد انداخت.

۱- عن ابیعبدالله فی رجل قتل رجلاً مؤمناً قال (ع) یقال له مت ای میته شست ان شست یهودیا و ان شست نصرانیا و ان شست مجوسيا (کافی).

۲- لایزال المؤمن فی فسحة من دینه مالم يصب دماً حراماً قال: (ع) ولا يوفق قاتل المؤمن متعمداً للتوبه. وسائل الشیعه کتاب قصاص صفحه ۵ ح ۸).

شرکت در قتل هر چند کم باشد: از این حدیث شریف استفاده می‌شود که فرقی در حرمت قتل نفس بین قاتل و سایر شرکت کنندگان نیست به هر نوع شرکتی که شد چنانچه از حضرت باقر(ع) است؛ که در قیامت شخصی می‌آید که با او مقدار خون حجامتی است، می‌گوید: به خدا قسم من کسی را نکشم و شرکت در قتل کسی هم نکردم، می‌گویند: بلی یاد نمودی بنده مؤمن ما را و آن یاد سبب کشته شدن او گردید پس خون او به عهده توهم هست!^۱.

و نیز از آنحضرت مرویست: کسی که بر ضرر مؤمن کمک کند هر چند به پاره کلمه‌ای باشد روز قیامت وارد می‌شود در حالی که روی پیشانیش نوشته شده است این شخص از رحمت الهی محروم است.^۲

و از حضرت رضا(ع) مرویست: اگر کسی در مشرق زمین کشته شده پس به کشته شدن او دیگری که در مغرب زمین است راضی شود هر آینه شریک کشته است نزد خداوند عالم.^۳.

کشن محلم، عامر را: در سال هشتم هجری، رسول خدا(ص) ابو قتاده انصاری را با هشتصد نفر از لشکر اسلام بجانب اضم فرستاد در راه عامر بن اضیط به ایشان رسید و به طریق مسلمانان سلام کرد یعنی اظهار اسلام نمود و مسلمین به همین مقدار حکم به اسلام او نموده متعرضش نشدند ولی محلم بن جثامه بواسطه عداوتی که در جاهلیت با او داشت این معنی را بر ترسش حمل کرده به او حمله کرد و او را کشت، و شترومالش را تصرف نمود پس از اینکه خدمت حضرت آمد آیه شریقه درباره اش نازل شد که «به آن کسی که به شما سلام کرده اظهار مسلمانی می‌کند نگوئید مسلمان نیستی»^۴ پس محلم

۱- ان الرجل ليأتی يوم القيمة ومعه قدر محجنة من دم فيقول: والله ما قلت ولا شرکت فى دم فيقال: بلی ذکرت عبدی فلا نأ فرقی ذلك حتى قتل فاصابك من دمه. (وسائل کتاب قصاص باب ۲ ص ۸).

۲- من اعان على مؤمن بشرط الكلمة جاء يوم القيمة مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله. (کافی - وسائل الشیعه کتاب قصاص باب ۲ ص ۹).

۳- ولو ان رجالاً قتل بالشرق فرضي بقتله رجال بالغرب لكان الراضى عند الله شریک القاتل. (وسائل الشیعه کتاب امر بمعرفت باب ۵ ص ۴۱۰).

۴- ولا تقولوا لمن ألقى اليکم السلام لست مؤمناً (سوره ۴ آیه ۹۶).

گناهان کبیره ج ۱

خدمت رسول خدا(ص) آمد و در برابر آنحضرت زانوزد و التماس کرد که آنحضرت برایش طلب آمرزش کند، رسول خدا(ص) چون از شنیدن معامله اش با عامر و کشتنش بدون جرم، سخت غمناک بود فرمود: خدا ترا نیامرزد. محلم گریان از خدمت پیغمبر(ص) بیرون آمد و اشک چشم خویش را به عبا پاک می کرد و تأسف می خورد و بعد از هفت روز از دنیا رفت.

زمین قاتل را پذیرفت: چون او را دفن کردند زمین او را بیرون انداخت، خدمت رسول خدا(ص) عرض کردند که زمین محلم رانمی پذیرد، فرمود به درستی که زمین آنهای را که از محلم بدتر بودند پذیرفت ولیکن خداوند می خواهد شما را موعظه فرموده به احترام بنده مؤمن آشنا سازد و به روایت دیگر، فرمود: به شما بزرگی گناه کشنن بنده مؤمن را بفهماند!.

خودکشی هم حرام است: در قتل نفس که از گناهان کبیره بلکه از اشد کبائر است فرقی بین کشنن خود یادیگری نیست؛ پس کسی که انتحار و به سبی از اسباب خودش را هلاک می سازد تمام عقوباتهای که بر قتل نفس مترب می شود برای او هم هست چنانچه در آیه: «ولا تقتلوا انفسکم» در ضمن یکی از جووه آن ذکر گردید و نیز عرض شد که کلمه «عدوانا» اشاره به کشنن غیر است و «ظلمما» به خودکشی است.

خود کشی به هر وسیله حرام است: و نیز فرقی در اقسام خودکشی نیست به اینکه با حربه ای خود را مقتول سازد و یا ستم بخورد یا خود را از بلندی پرتتاب کند یا ترک خوردن و آشامیدن کند تا بمیرد یا اگر مريض شد مداوا نکند تا بمیرد یا مثلًا دیگری قصد کشنن او را دارد با اینکه می داند و می تواند در صدد دفاع بر نیاید تا کشنن شود.

مؤمن خود کشی نمی کند: از حضرت امیر المؤمنین(ع) مروی است که فرمود: مؤمن ممکن است به هر نوع مرگی بمیرد اما خودکشی نمی کند پس کسی که بتواند خون خود را حفظ کند و از قاتل خود جلوگیری ننماید تا کشنن شود قاتل خود خواهد بود.

حضرت باقر(ع) فرمود: به درستیکه مؤمن به هر بلائی مبتلا می شود و به هر قسم

۱— بحار الانوار.

۲— ان المؤمن يموت بكل ميته غير انه لا يقتل نفسه فمن قدر على حقن دمه ثم خلى عن قتله فهو قاتل نفسه. (وسائل الشيعه کتاب قصاص باب ۵).

مردنش می میرد مگر اینکه خود را نخواهد کشت!.

و در صحیحه ابی ولاد است که حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که عمدآ خود را بکشد همیشه در آتش جهنم خواهد بود!.

آدمکشی کوچک و بزرگ ندارد: فرقی در حرمت قتل نفس بین کشنن کوچک و بزرگ نیست و در این حکم بزرگسالان و خردسالان یکسانند چنانچه در قرآن مجید می فرماید: و فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی نکشید ما به آنها و شما روزی می دهیم به درستیکه کشنن آنها خطای بزرگی است!.

و در جای دیگر می فرماید: «بچه ای که زنده بگور و در خاک کشته شده (چنانچه عادت بعضی از قبائل عرب پیش از اسلام بوده که دخترانشان را زنده بگور می کردند) در روز قیامت پرسیده خواهد شد که به چه گناهی این طفل کشته شده؟!

سقط جنین نیز حرام است: حتی بچه ای که در رحم مادر باشد و کشته شود در این حکم با دیگران مساوی است و دیه قتل او مانند بزرگسالان است هر چند کشند پدر یا مادر باشد مثل اینکه مادر دوائی بخورد یا کاری بکند که بچه بیندازد در این صورت تمام عقوباتهای مزبور برای او خواهد بود و دیه قتل نفس یعنی هزار مثقال طلا باید پردازد البته خودش به سبب جنایتی که مرتکب شده از این پول سهمی نمی برد و به سایر ورثه طفل می رسد.

از بین بردن نطفه هم حرام است: از آنچه ذکر شد دانسته می شود که در شرع مقدس اسلام چقدر در باره زندگی و حیات انسانی ارزش و اهمیت قاتل شده که در باره هیچ موضوعی اینقدر سفارش نفرموده و تأکید نکرده حتی از بین بردن ماده تکوین انسانی را — یعنی نطفه — پس از استقرار در رحم حرام فرموده و برای آن دیه معین کرده به این

۱— ان المؤمن يتلى بكل بلية ويموت بكل ميته الا انه لا يقتل نفسه (وسائل کتاب قصاص باب ۵ حدیث ۳).

۲— سمعت ابا عبدالله(ع) يقول من قتل نفسه متعمداً فهو في نارجهنم خالداً فيها. (وسائل کتاب قصاص باب ۵).

۳— ولا تقتلوا اولادكم خشية املاق نحن نرزقهم و اياكم ان قتلهم كان خطأ كبيراً. (سوره ۱۷ آیه ۳۳).

۴— واذا المؤدية سئلت باى ذنب قتلت. (سوره ۸۱ آیه ۹ و ۱۰).

تفصیل کد اگر نطفه باشد ۶۰ مثقال طلا و اگر استخوان بندی شده باشد ۸۰ مثقال و اگر جنین شده یعنی گوشت آورده ولی روح هنوز در او دمیده نشده ۱۰۰ مثقال و اگر روح در او دمیده شده باشد و پسر بوده هزار و اگر دختر بوده پانصد مثقال طلا بر کسی که سبب سقط گردیده هر چند پدر یا مادر باشد واجب می شود.

بچه از شکم مادر مرده باید بیرون آورده شود؛ و در صورتی که زن آبستن بمیرد و بچه اش زنده باشد واجبست فوراً پهلوی او را شکافته، بچه را بیرون آورند و مسامحه کردن حرام است و اگر بواسطه تأخیر در بیرون آوردن بچه تلف شود بر کسی که سبب تأخیر شده دیه واجب است^۱.

توبه آدمکشی: اگر کسی عمدآ قتل نفس نموده و بخواهد توبه کند باید خود را تسلیم اولیای مقتول نماید و آنها اختیار دارند که قصاص کنند یا اینکه دیه بگیرند و عفو نمایند، و هر گاه از قصاص صرفنظر نمودند یعنی او را نکشند بر قاتل سه چیز واجب می شود، آزاد کردن بنده، سیر کردن شصت نفر فقیر و روزه گرفتن شصت روزپی در پی، و اگر بنده یافت نگردد دوتای دیگر ساقط نمی شود.

قتل غیر عمد: اگر قتل نفس خطائی باشد پرداختن دیه به اولیای مقتول بر او واجب می گردد مگر اینکه عفو شد بعلاوه یکی از سه امر مزبور یعنی، آزاد کردن بنده و اطعم و روزه بطور ترتیب به وجوب خود باقی است و تفصیل هر یک در کتب

۱- با اینکه در شیع مقدس اسلام سقط جنین و خودکشی حرام و در حکم کشتن دیگران و بزرگسالان است در اثر سرایت توحش جدید از اروپا و آمریکا، رو بازدید و افزایش است خصوصاً در طبقه جوان بواسطه ضعف ایمان و نداشتن تکیه معنوی و فقد جنبه روحانی، در اثر برخورد بمحرومیت یا ناملایمی، خود کشی می کنند.

برای جلوگیری از این عمل فجیع یگانه راه علاج تقویت جهات معنوی و روحانی و دینی جوانان است که آن هم باید توسط فرهنگ در دستانها و دیستانتها و دانشگاهها انجام گیرد. متأسفانه از اموریکه منشأ و سرچشمۀ این مقاصد است جلوگیری نمی شود مانند نشاندادن فیلمهای جنائی و غیر اخلاقی در سینماها و تلویزیونها و انتشار نفمه های شیطانی و مهیج از رادیوها و نشر مقالات و داستانها و حوادث جنائی در مطبوعات و اگر باین رویه ادامه داده شود شکنی نیست که اجتماع ما رو بزوال می رود و عاقب و خیمه ای در پیش خواهد داشت. برای توضیح این مطلب و مطالب مهمۀ دیگر بکتاب «بلاهای اجتماعی» که بقلم چند نفر از فضلا نوشته شده مراجعه شود.

فقهی موجود است.

باید دانست چنانکه قتل نفس محترمه از بزرگترین گناهان کبیره است چنانکه دانسته شد همچنین جنایت نسبت به اطراف بدن یعنی قطع یکی از اعضاء رئیسه بدن مسلمان همان گناه را دارد و هر یک از قتل نفس یا جنایت به اطراف از سه حال بیرون نیست یا عمدی است یا شبه عمد یا خطای محض. قتل عمدی آنستکه به قصد کشتن دیگری کاری انجام دهد و آن شخص به سبب آن کار کشته شود یا اینکه قصد کشته شدن او را نداشت لیکن کاریکه غالباً موجب قتل است انجام دهد، مانند اینکه او را آنقدر بزند و دست برندارد تا بمیرد یا خوارک به او ندهد تا جان دهد یا اینکه به قصد اذیت کردن راه نفس او را بگیرد تا خفه شود.

شبه عمد آن است که قصد کشتن نداشته و کاریکه غالباً کشته است انجام نداده لیکن اتفاقاً و تصادفاً به سبب کاریکه از روی عمد انجام داده آن شخص کشته شود مانند اینکه با چیزیکه غالباً موجب قتل نیست کسی را به قصد تأدیب و تربیت بزند و مضریوب بمیرد یا دوایی به کسی بخوراند و قصدش کشتن او نباشد ولی کشته شود.

خطای محض آنستکه نه قصد قتل را داشته و نه قصد فعل آن را نموده بلکه کاری را به قصد دیگری انجام داده تصادفاً آن کار به دیگری رسیده و کشته شده مانند اینکه تیری به طرف پرندۀ ای پرتاب کند و به انسانی بخورد و کشته شود و مانند شخصی که در حال خواب کاری انجام دهد و دیگری از آن کار کشته شود.

حکم قتل نفس: هر گاه قتل عمدی بوده بر قاتل واجب است پس از توبه خود را در اختیار ولی دم (صاحب خون) قرار دهد تا اینکه اگر خواست قصاص کند اورا بکشد، و اگر از قصاص صرفنظر کرد به شرط دادن دیه و قاتل قبول کرد دیه دادن بر او واجب می شود؛ و دیه کامله یکی از شش چیز است صد شتریا دو یست گاو یا هزار گوسفند یا دو یست حله یا هزار مثقال طلای سکه دار (هر مثقالی ۱۸ نخود) یا ده هزار درهم نقره سکه دار (هر درهمی ۱۲/۶ نخود) و تعیین یکی از آنها با قاتل است ولی دم می تواند به کمتر از آنچه ذکر شد دیه بگیرد چنانکه می تواند هیچ نگیرد و قاتل را عفو کند و در هر صورت با عفو ولی دم کفاره قتل عمد بر قاتل واجب است یعنی باید یک بنده آزاد کند و شصت روز متوالیاً روزه بگیرد و شصت فقیر را اطعم کند.

و اگر قتل خطائی یا شبه عمد بوده ولی دم حق قصاص ندارد و تنها حق گرفتن

دیه را دارد و کفاره آن یکی از سه چیز است: بنده آزاد کردن و اگر نشود شست روز رو زه متواالیاً بگیرد و اگر نتواند شست مسکین را اطعم کند.

و اما جنایت به اعضای بدن آن هم سه قسم عمدو شبه عمد و خطای محض . اگر جنایت عمدی بوده آنکه بر او جنایت شده مخیر است بین قصاص یا گرفتن دیه یا عفو کند و اگر شبه عمد یا خطأ بوده قصاص نمی تواند کرد تها حق گرفتن دیه دارد و تعیین مقدار دیه هر عضوی به تفصیل در کتاب دیات از فقه ذکر شده است.

ناگفته نماند در بزرگی گناه قتل نفس فرقی نیست بین قاتل یک نفر باشد یا چند نفر شرکت داشته باشند که برای هر یک گناه قتل نفس است چنانکه فرق بین سبب و مباشر نیست یعنی اگر کسی دیگری را وادارد به کشن مسلمانی گناه قتل نفس برای هر دو است و اگر دیگری را مجبور کند یا بگوید او را نکشتی خودت را می کشم باز حلال نمی شود کشن آن مسلمان و نمی تواند اقدام به قتل او نماید و ولی دم حق قصاص یا گرفتن دیه از مباشر قتل دارد و سبب و آمر را باید حبس ابدی نمایند.

۶ - عقوق والدین

ششم از گناهان کبیره عقوق والدین است چنانچه حضرت رسول(ص) و حضرت امیر(ع) و حضرت صادق و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام در روایاتی که در شماره کبائر از ایشان رسیده به کبیره بودنش تصريح فرموده اند بلکه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین رسیده است که از هر گناه کبیره بزرگتر شرک به خدا و عقوق والدین است و نیز از گناهانی است که در قرآن مجید و احادیث صحیحه بر آن وعده عذاب داده شده است.

در قرآن مجید از قول عیسی بن مریم حکایت می فرماید « که خداوند مرا نیکو کار به مادرم قرار داد و مرا ستمکار و بد عاقبت قرار نداد به سبب ترک نیکی به مادرم»^۱ و سبب اینکه ذکر پدر نکرده این است که آنحضرت پدر نداشت و لذا قبل از این آیه در حکایت حضرت یحیی(ع) ذکر پدر و مادر هر دو شده است.^۲

و در این دو آیه شریفه عاق والدین را به سه صفت یاد فرموده:

جبار (گردنکش و ستمگر) شقی (تیره بخت)، عصی (نافرمانی کننده و گنه کان) و به هر یک از آنها وعده عذاب سخت داده شده، چنانچه در باره جبار می فرماید «و نومید شد هر گردنکش کینه ورزی پشت سر او است دوزخ و توشانیده شود از آب چرک خون

۱- و برا بوالدتی و لم يجعلنى جبارا شقىا. (سوره ۱۹ آیه ۳۴)

۲- و برا بوالديه ولم يكن جبارا عصيا. (سوره ۱۹ آیه ۱۵).

گناهان کبیره ج ۱

آلود، جرעה ای از آن به دهان می برد ولی نتواند فرو برد (او را گوارا نباشد) و مرگ از هر سوی به او رو آورد لیکن مردنی نیست و از پس او است عذابی سخت و انبوه^۱. و در باره شقی می فرماید: «اما آنها که بد بختند در آتشند و ایشان را در آتش ناله ای زار و خوشی سخت باشد، در آن آتش همیشه تا آسمانها و زمین بر پا است جاویدانند مگر آنچه که پروردگارت خواهد»^۲ و در باره عصی می فرماید: «و آن کس که نافرمانی خدا و پیغمبرش کند و بگذرد از مرزهای خدا (واز حدود خویش تجاوز کند) فرو بردش در آتش که جاودان در آن باشد و عذابی خوار کننده برایش باشد»^۳.

عقوب والدین و اخبار پیغمبر اکرم (ص) فرمود: از آزردن والدین پرهیزید به درستیکه بُوی بهشت از هزار سال راه استشمام می شود ولی عاق والدین و قاطع رحم آنرا نمی یابند.^۴

از همان حضرت مرویست که فرمود: کسیکه پدر و مادر خود را به خشم درآورد خدای را به غصب درآورده است.^۵

و همچنین فرمود: کسیکه والدین خود را بیازارد مرا اذیت کرده و کسی که مرا بیازارد خدای را آزرده و آزار کننده خدا ملعون است.^۶

و همچنین فرمود: عاق والدین هر عملی که می خواهد بجا آورد، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.^۷

۱— و خاب کل جبار عنید من و رانه جهنم و یسقی من ماء صدید یتجرعه ولا یکاد یسیغه و یائیه الموت من کل مکان و ما هو بیت ومن و رانه عذاب غلیظ (سوره ۱۴ آیه ۱۷۶ و ۱۵).

۲— فاما الذين شقوا فقى النار لهم فيها زفiro شهيق خالدين فيها ما دامت السموات والارض الاماشء ربک ان ربک فعال لما یرید (سوره ۱۱ آیه ۱۰۶ و ۱۰۷).

۳— ومن يعص الله و رسوله وي تعد حدوده يدخله ناراً خالداً فيها وله عذاب مهين (سوره ۱۴ آیه ۱۴).

۴— ایا کم و عقوب والدین فان ریح الجنة يوجد من مسيرة الف عام ولا یجدها عاق ولا قاطع رحم. (وسائل الشیعه).

۵— من اسخط والدیه فقط اسخط الله ومن اغضبهما فقط اغضب الله. (مستدرک).

۶— من آذى والدیه فقد آذانی و من آذانی فقد آذى الله و من آذى الله فهو ملعون (مستدرک کتاب نکاح باب ۷۵).

۷— ولیعمل العاق ماشاء ان یعمل فلن یدخل الجنة (مستدرک کتاب نکاح باب ۷۵).

عفو والدین

و نیز پیغمبر اکرم (ص) فرمود: سه طایفه اند که در روز قیامت خداوند با ایشان سخن نمی فرماید و نظر رحمت به آنها نمی کند و ایشان را پاک نکرده و از برای آنها عذاب دردناکی است ایشان شرابخواران و تکذیب کنندگان به قدر الهی و عاق والدین اند.^۱

عاق والدین آمرزیده شدنی نیست: و کافی است در شقاوت عاق والدین که جبرئیل (ع) بر او نفرین فرمود: هر که پدر و مادر یا یکی از آنها را درک کند و او را از خود خشنود نسازد آمرزیده مباد رسول خدا (ص) بر نفرین جبرئیل آمن گفت.^۲ و از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود: ملعون است ملعون است کسی که والدینش را بزند و کسیکه آزار به آنها رساند.^۳

نمای عاق پذیرفته نیست: از حضرت صادق (ع) است کسی که به پدر و مادرش از روی غیظ بنگرد در حالیکه والدین بر او ستم کرده باشند خداوند نماز او را نمی پذیرد.^۴ (پس چگونه است در صورتی که به او نیکو کار باشند؟).

جوان محترض و شفاعت پیامبر: رسول خدا (ص) بر بالین جوانی که در حال احضار بود حاضر گردید، آنحضرت کلمه شهادت را به او تلقین فرمود لیکن جوان نتوانست بگوید، پرسید: آیا مادر دارد؟ زنی که نزد او بود عرض کرد بلی من مادر او هستم. فرمود: آیا بر او غصبا کی؟ گفت آری شش سالست به او حرف نزدہ ام، پس آنحضرت خواهش فرمود از او راضی شود مادر به خاطر آنحضرت از جوان در گذشت زبان آن جوان به کلمه توحید باز شد حضرت به او فرمود: چه می بینی؟ گفت مردی سیاه و زشت روی بد بُوی، مرا رها نمی کند حضرت جمله ای یادش دادند^۵ خواند و عرض کرد: می بینم مردی سفید رنگ خوشروی، خوشبوی و خوش منظر و به من آورد و هیولای مهیب

۱— ثلثة لا يكلهم الله يوم القيمة ولا يزكيهم ولا ينظر اليهم و لهم عذاب اليم و هم المكذب بالقدر والمدمن للخمر والعاق لوالديه. (مستدرک کتاب نکاح باب ۷۵).

۲— من ادرك والدیه ولم یؤدحهما فلا غفر الله له فقلت آمین (بحار الانوار).

۳— ملعون ملعون من ضرب والدیه ملعون ملعون من عق والدیه. (مستدرک ص ۶۳۱).

۴— من نظر الى ابويه نظر ماقت و هما ظالمان له لم یقبل الله له صلوة (کافی).

۵— يا من یقبل البیسر و یعفو عن الكثیر اقبل من البیسر واعف عن الكثیر. (بحار الانوار— مستدرک).

اولی از من دور شده، فرمود: همان جمله را تکرار کن پس از آن گفت آن هیکل موحشه به کلی محو گردید.

پس آنحضرت شاد شد و فرمود: خدا او را آمرزید آنگاه جوان از دنیا رفت.^۱

از این حديث شریف استفاده می شود که یکی از آثار عقوق والدین سوء خاتمه عاقبت به شری است که شخص بی ایمان از دنیا می رود و در نتیجه همیشه در عذاب خواهد بود. با اینکه تلقین کننده جوان رسول خدا (ص) بود تا مادرش از او راضی نگردید نتوانست شهادت را بگوید و پس از رضایت مادر و خواندن آن کلمات به برکت رسول خدا (ص) پروردگار هم از او راضی شده او را آمرزید.

عقوق چیست: مجلسی در شرح کافی گوید: عقوق والدین به این است که فرزند حرمت آنها را رعایت نکند و بی ادبی نماید و آنها را به سبب گفتاری یا رفتاری برجاند و آزار و اذیت کند و در چیزهایی که عقلاء و شرعاً مانع ندارد نافرمانی از آنها نماید و این عقوق گناه کبیره است و دلیل بر حرمت آن کتاب و سنت و اجماع خاصه و عامه است. از حضرت صادق (ع) مرویست کمترین عقوق (ناسیاسی والدین) گفتن اف است (بروی پدر یا مادر) و اگر خدا چیزی را از آن آسانتر می دانست از آن نهی می کرد. و نیز از عقوق است به پدر یا مادر نگاه خیره و تند کردن.^۲ و از امیر المؤمنین مرویست از عقوق است محزون ساختن پدر یا مادر^۳ و از موارد قطعی عقوق که گناه کبیره است ترک بر واجب مانند نفقة (مخارج روزانه و لباس و مسکن) در صورت احتیاج پدر یا مادر می باشد و بطور کلی آزرن خاطر والدین و رنجاندن و ناراحت ساختن آنها عقوق و حرام مسلم است. روایات در این مقام بسیار و به آنچه ذکر شد اکتفا می شود.

وجوب نیکی به پدر و مادر: از آیات قرآن مجید و اخبار اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که نه تنها عقوق والدین^۴ یعنی آزرن و رنجاندن آنها حرام و از گناهان

۱— بحار الانوار.

۲— کافی باب العقوق

۳— مرآت العقول مجلسی

۴— قال المجلس: المراد بعقوق الوالدين ترك الادب لهم والا تيان بما يوذيهما قوله و فعله و مخالفتهما في اغراضهما الجايزه عقلاء و نفلا.

کبیره است بلکه احسان و نیکی کردن و اداء حق آنها واجب است و ترک آن حرام می باشد.

اینک به بعضی از آیات اشاره می شود:

۱— در سوره البقره می فرماید: «و بالوالدين احساناً».

۲— «سفراش نمودیم انسان را که به والدین خود نیکی نماید».^۱

۳— «به انسان امر نمودیم که مرا و والدینش را سپاسگزاری نماید».^۲

شکر از والدین را همراه شکر خود ذکر می فرماید و شکی در وجود شکر پروردگار عالم عقلانیست، پس شکر والدین هم واجب است.

۴— «حکم کرد پروردگارت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود نیکی نماید»^۳ در اینجا نیکی به پدر و مادر را ردیف عبادات خود قرار داده است و چنانچه عبادت خدا واجب است احسان بوالدین هم واجب می باشد.

بعد می فرماید «اگر پیری به پدر یا مادر یا هر دو بر سد؛ و محتاج خدمت تو گرددن به ایشان اف مگو (در حال انزجار و به تنگ آمدن از کسی این کلمه استعمال من شود و حضرت صادق (ع) می فرماید: اگر لفظی کمتر از کلمه اف در ترک عقوق والدین بود آن را ذکر می فرمود و از آن نهی می کرد) و زجر مکن و بانگ برایشان مزن و سخن ایشان را پاسخ درشت مده و به آنها سخن نیکو از روی حرمت و ادب بگو (یعنی آنها را بنام مخوان بلکه بگو یا بایه یا امهه یا سیدی یا سیدتی) و بال تذلل و فروتنی را برایشان فرو آورو به ایشان تکبر منما بلکه از روی رحمت و بخشش برایشان تلطف کند (چون تا دیروز تو محتاج ایشان بودی و امروز آنها به تو نیازمندند که خدمت ایشان را بنمائی و دعا کن در باره ایشان و بگو پروردگارا رحم کن و بخششی پدر و مادرم را همچنانکه مرا در خردی پرورانیدند.

۱— و وصينا الانسان بوالديه حسنا (سوره ۲۹ آیه ۷).

۲— ان اشکرلى ولوالدىك. (سوره ۳۱ آیه ۱۳).

۳— و قضى ربک ان لا تعبدوا الاياه و بالوالدين احساناً اما يبلغن عندهك الكبر احدهما او كلها فلما تقل لهم اف ولا تنههما وقل لهم قولاً كريماً و اتحضن لهم جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما كما ربياني صغيراً (سوره ۱۷ آیه ۲۴ و ۲۵).

تفسیر آیه از حضرت صادق(ع): ابی ولاد از حضرت صادق(ع) از معنی «و بالوالدین احسانا» پرسید فرمود: به اینکه در مصاحبت ایشان نیکو کار باشی و اگر چیزی لازم داشتند پیش از آنکه از توبخواهند به آنها بدهی و ناگفته رفع احتیاجشان را بنمائی هر چند بی نیاز باشد.

و در معنی «قل لها ما قولا كريماً» فرمود: اگر ترا بزنند بگو خدا شما را بیامرزد و در معنی «واخفض لهم» فرمود: نگاه تند به آنها مکن و صدای خود را بلندتر از صدای ایشان منما و در راه رفتن بر ایشان پیشی مگیر و در مجالس بر آنها مقدم مشو و دست خود را بالای دستشان قرار مده^۱.

علامه مجلسی می فرماید: یعنی در موقع عطا به آنها دست خود را بگیر تا آنها از دستت بردارند.

برتر از جهاد: وهم از حضرت صادق(ع) است که: مردی در خدمت حضرت رسول آمده و عرض کرد: من مشتاق جهاد در راه خدایم. آن حضرت فرمود: پس جهاد کن در راه خدا به درستی که اگر کشته شوی نزد خداوند زنده ای و رزق داده می شوی و اگر بمیری اجر تو بی خدا است و اگر به سلامت برگردی از گناهان پاک می گردی مثل روزی که از مادر متولد شدی! عرض کرد: یا رسول الله پدر و مادری دارم که هر دو پیر شده اند و با من انس دارند و دوست ندارند که از نزد آنها بیرون روم. آن حضرت فرمود: پس نزد ایشان بمان قسم به خدائی که جان من به دست او است هر آینه انس پدر و مادر به تو در یک شبانه روز، از جهاد یک سال بهتر است.^۲

و نیز از رسول خدا(ص) است که فرمود: نیکی کننده بوالدین باش، جایت در بهشت است و اگر عاق شوی جایت در آتش خواهد بود.^۳

نیکی به والدین کفاره گناهان است: و از این حدیث شریف معلوم می شود که نیکی به والدین کفاره بسیاری از گناهان است چنانچه مروی است که مردی خدمت حضرت رسول(ص) آمد عرض کرد: کار رشته نبوده مگر اینکه من انجام داده ام آیا برای من توبه ای هست؟ حضرت فرمود: برو به پدرت نیکی کن تا کفاره گناهانت گردد. چون

آن شخص رفت فرمود: اگر مادرش زنده بود نیکی به او بهتر بود.^۱
نگاه شفقت به پدر و مادر: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: نیست فرزند نیکو کار به پدر و مادرش مگر اینکه هر گاه از روی رحمت و محبت به والدین خود بنگرد بهرنظری ثواب یک حج مقبوله برایش می باشد. گفتند: یا رسول الله هر گاه در روز صد مرتبه چنین کند؟ فرمود: بلی به هر نظری ثواب حجی دارد.^۲

خشنوودی والدین خشنودی خدا است: و نیز فرمود: خشنودی خداوند با خشنودی والدین است و خشم او با خشم ایشان است.^۳

یعنی کسی که والدین از او راضی باشند خدا هم از او راضی است و کسی که والدین از او ناراضی باشند خدا هم بر او غضبناک است.
و فرمود: نیکی کننده به والدین به یک درجه در بهشت از انبیا پائین تر است و عاق والدین در جهنم با فرعونیان یک درجه فاصله دارد.^۴

دعای هلاانگه به نیکی کننده به پدر و مادر: و از حضرت امیر المؤمنین(ع) است که نیکی به والدین بزرگترین واجب از واجبات الهیه است.^۵
رسول خدا(ص) فرمود: خدای را دو ملک است که یکی از آنها می گوید خدای از هر شری و آفتی نیکی کننده به والدین رانگهدار، و دیگری می گوید: خدای هلاک کن عاق والدین ها را به سبب غصب فرمودنت به آنها^۶ و البته دعای ملک هم مستجاب است.

اثر دنیوی عاق شدن: عقوبت عقوق والدین منحصر به آنچه از عقوبات های اخرویه که ذکر شد نیست بلکه از گناهانی است که آثار وضعیه دنیویه دارد چنانچه حضرت رسول(ص) فرمود: سد گناه است که خداوند عقوبت آنها را در دنیا تعجیل می فرماید: عقوق والدین،

۱- قال (ص) فاذهب فبره فلما ذهب قال (ص) لوکانت امه. (بحار الانوار).

۲- ما من ولد بار نظر الى ابويه برحمة الاكان له بكل نظرة حجة مبرورة. (بحار الانوار).

۳- رضي الله مع رضي الوالدين وسخط الله مع سخط الوالدين. (جلد ۱۶ بحار الانوار صفحه ۲۴).

۴- بين الانبياء والبار درجة وبين العاق والفراغنه درجه. (مستدرک)

۵- عن علي(ع) برالوالدين اكبر فريضة (مستدرک)

۶- اللهم احفظ البارين بعصمتك، اللهم اهلك العاقين بغضبك (مستدرک الوسائل كتاب نکاح

باب ۸۶ ص ۶۲۷).

۱- کافی، باب البر بالوالدين

۲- کن باراً و اقتصر على الجنة و ان كنت عاقاً فاقتصر على النار. (کافی)

ظلم به بندگان خدا، بدی کردن در مقابل احسان^۱. شاید حکمت در تعجیل این عقوبتها برای عبرت دیگران است؟!

نیکی به والدین و طول عمر: حضرت باقر(ع) فرمود: صدقه نهانی آتش قهر خدا را خاموش می کند و نیکی کردن به والدین و صلة رحم عمر را زیاد می کند^۲.

و در حدیث دیگر فرمود: بخشش پنهانی و نیکی به پدر و مادر، تهیدستی را برطرف می کند و عمر را دراز می نماید و هفتاد قسم مردن بد را دور می کند^۳.

زیادتی مال و آبرو: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: کسی که برای من ضمانت کند، صلة رحم و نیکی به والدین را من هم ضامن می شوم که مال و عمرش زیاد شود و در قبیله اش محبوبیت پیدا کند^۴.

از حضرت هادی(ع) است که فرمود: عقوق والدین کمی مال و آبرو و عمر را در پی دارد و به نکبت ذلت در دنیا می کشد^۵.

عقوق، گدائی و بد بختی می آورد: جوانی از ثروتمندان مدینه پدر پیری داشت، احسان به او را ترک نمود و از مال خود او را محروم کرد؛ پس خدای تعالی اموالش را از او گرفت و فقر و تنگدستی و مرض در بدن به او روی نمود و بیچاره شد.

پس پیغمبر(ص) فرمود: ای کسانیکه پدرها و مادرها را آزار می رسانید از حال این جوان عبرت بگیرد و بدانید چنانچه دارائیش در دنیا از کفش رفت غنا و ثروت و صحتش به فقر و مرض مبدل گشت، همچنین در آخرت هر درجه ای که در بهشت داشت بواسطه این گناه از دست داده و در مقابلش از درکات آتش برایش آماده شده

۱- صدقة السرطعفی ء غضب الرب و برالوالدين و صلة الرحم يزيدان في الاجل (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۵).

۲- ثلاثة من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخر الى الاخرة عقوق الوالدين و البغى على الناس و كفر الاحسان (جلد ۱۶ بحار الانوار).

۳- البر و صدقة السرطعفیان الفقر و يزيدان في العمرويد فعإن عن سبعين ميئه سوه (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۴).

۴- من يضمن لى برالوالدين و صلة الرحم اضمن له كثرة المال و زيادة العمر والمحبة في العشيرة (مستدرک).

۵- العقوق يعقب القلة و يؤذى الى الذلة (مستدرک).

است!

از حضرت صادق(ع) مرویست: که چون یعقوب برای ملاقات فرزندش یوسف وارد مصر گردید، یوسف هنگام ملاقات، رعایت مقام سلطنت ظاهری را کرد و برای احترام پدر از مرکب پیاده نشد: جبرئیل نازل شد به یوسف فرمود دست خود را باز کن، نور روشی از دستش بیرون شد به آسمان رفت، یوسف پرسید: این نور چه بود که از کف من خارج شد؟ جبرئیل فرمود: نور نبوت از صلب تو بیرون رفت به سبب آنکه رعایت احترام پدر پیرت را نکرده پس از فرزندانست کسی پیغمبر نخواهد شد^۱.

شکی نیست که پیاده نشدن یوسف از روی تکرویی اعتنای به پدر نبوده و انبیاء از هر گناهی منزهند، بلکه برای رعایت شوکت مقام سلطنتی بوده که برای اداره کردن امور خلق و بسط عدل و ترویج دین قبول فرموده بود، لیکن چون رعایت احترام پدر اولی بود برای همین ترک اولی مورد عقوبت واقع شد.

عاقبت به شری عاق: دیگر از آثار وضعیه عقوق والدین سوء خاتمه است، چنانچه نیکی به آنها موجب حسن خاتمت و عاقبت به خیری است. حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که بخواهد خداوند سختیهای جان دادن را بر او آسان فرماید پس صله رحم کند و به والدین نیکی نماید، چون چنین کرد؛ خداوند سختیهای مرگ را بر او آسان می فرماید و هیچ وقت مبتلا به تهیدستی نخواهد شد^۲.

دعای والدین مستجاب است: نیکی به والدین سبب دعای آنها در باره اولاد است چنانچه بدی کردن به ایشان سبب نفرین آنها است و از دعاها دعاها مستجاب بلکه سریع الاجابة، دعا و نفرین والدین نسبت به اولاد است.

چنانچه اخبار کثیره ای در این مورد رسیده است.

۱- فقال (ص) يا ايها العاقون للآباء والامهات اعتبروا و اعلموا انه كما طمس فى الدنيا على امواله فكذلك جعل بدل ما كان اعدله فى الجنة من الدرجات معدله فى النار من الدركات (سفينة البحار ج ۲ ص ۲۱۳).

۲- فقال جبرئيل نزعت النبوة من عقبك عقوبة لمالم تنزل الى الشیخ یعقوب فلا يكون من عقبك نبی. (کافی)

۳- من احب ان يخفف الله عنه سكرات الموت فليكن لقرباته وصولا و بوالديه باراً فإذا كان كذلك هون الله عليه سكرات الموت ولم يصبه في حبيته فقراراً. (سفينة البحار جلد ۲ صفحه ۶۸۷).

گناهان کبیره ج ۱

جوان عاق و دعای مشلول: در باب فضیلت دعای مشلول رسیده که این دعا را حضرت امیر المؤمنین(ع) به جوانی که عاق پدر شده تعلم فرمود، این جوان، در اثر نفرین پدر دست راستش شل شد و سه سال مبتلا بود پس از فوت پدرش در مسجد الحرام شبها به خداوند استغاثه می کرد، پس آنحضرت بر او ترحم فرمود و این دعا را به او یاد داد و از برکات آنحضرت خداوند او را شفا داد.

مادر به نیکی سزاوارتر است: مستحب است در نیکی کردن، جانب مادر را بیشتر رعایت نماید و رسول خدا(ص) سه مرتبه امر به نیکی به مادر فرموده در مرتبه چهارم امر بیز به پدر کرد، و از آنحضرت سؤال شد: که حق کدامیک از والدین بزرگتر است؟ فرمود: آنکه نه ماه ترا در شکم گرفت و بعد به سختی ترا زاید و بعد از پستان خود ترا غذا داد.^۱

ادای حق پدر و مادر: نیز از آنحضرت پرسیده شد که حق پدر چیست؟ فرمود اینکه او را اطاعت نمائی تا زنده است سؤال کردند: حق مادر چیست؟ فرمود هیهات هیهات اگر بعد ریگهای بیابان و قطراهای باران در خدمت مادر بایستد معادل با یک روزی که در شکم او بوده نخواهد بود.^۲

جوان و مادر زمینگیر: نیز مروی است که مردی خدمت آنحضرت آمده عرض کرد: مادر پیری دائم که از حرکت افتاده او را به دوش می کشم و لقمه در دهانش می گذارم و کثافت او را پاک می کنم و در آنوقت برای احترامش رویم را برمی گردانم، آیا حقش را ادا کرده ام؟ آنحضرت فرمودند: نه زیرا شکمش مدتی جای تو بود و از پستانش غذا و شراب تو آماده می شد و دست و پایش نگهدار و نگهبان توبود و در تمام این حالات آرزوی دوام حیات ترا داشت و تو در این حالات خدمت به او آرزوی مرگش را داری که زودتر راحت شوی.^۳

۱- کافی

۲- مستدرک کتاب نکاح باب ۷۰ صفحه ۶۲۸.

۳- جوانی سرازرای مادر بتافت

دل دردمندش باذر بتافت
که ای سست مهر فراموش عهد
چوبیچاره شد پیشش آورد مهد
مگس راندن از خود مجالست نبود
نه در مهد نیرو و حالت نبود
تو آنی که از یک مگس رنجه ای سعدی

عقوق والدین

اجابت مادر در نماز مستحبی: نیز از آنحضرت مروی است که فرمود: اگر در نماز مستحبی باشی و پدر ترا بخواند نماز را قطع مکن، ولی اگر مادر ترا بخواند نماز را رها کن! آری فرمایش پیغمبر است که بهشت زیر پای مادران است.^۱

نیکی به والدین، مسلمان و کافر ندارد: فرقی در حرام بودن عقوق و واجب بودن نیکی به والدین نیست بین اینکه مؤمن باشند و اهل عبادت و طاعت یا اینکه کافر باشند و معصیتکار. چنانچه در سورة المان می فرماید: «اگر کوشش کنند پدر و مادر که برای خدا آنچه که نمی دانی، شریک قرار دهی یعنی از روی تقليد کورکوانه ترا امر به شرک کنند، پس ایشان را فرمان مبر در این دستور ولی با ایشان در دنیا به نیکی و خوبی مصاحبت کن که پسندیده شرع و مقتضای کرم باشد».^۲

دعا برای پدر و مادر سنی: معمربن خلاد از حضرت رضا(ع) پرسید: آیا جایز است در باره پدر و مادرم که شیعه وتابع حق نبوده اند دعا نمایم؟ حضرت فرمود: بلى در باره آنها دعا کن و برای آنها صدقه بده و اگر زنده باشند با ایشان مدارا کن بدرستی که رسول الله فرمود: خداوند مرا به رحمت فرستاد نه به عقوق.^۳

جابر گفت شنیدم شخصی از حضرت صادق(ع) پرسید: که پدر و مادرم مخالف حقند، یعنی شیعه اهلیت نیستند. آنحضرت فرمود: در باره ایشان نیکی کن چنانکه نیکی میکنی در باره کسانی که شیعه مایند، یعنی با آنها مثل وقتي که اهل ولايت هستند معامله کن!^۴.

استثنای پذیر نیست: حضرت باقر(ع) فرمود: سه چیز است که خداوند استثنائی در آن قرار نداده است رد امانت به صاحبیش، مؤمن باشد یا کافر، وفاتی به عهدی که با کسی نموده مؤمن باشد یا کافر، نیکی به والدین مؤمن یا کافر.^۵

۱- الجنة تحت اقدام الامهات. (منهج الصادقين).

۲- و ان جاهدك على ان تشرك بي ما ليس لك به علم فلاتطعمها و صاحبها في الدين معرفة. (سورة ۳۱ آية ۱۵).

۳- ان الله بعثني بالرحمة لا بالعقوبة. (أصول کافی ج ۲ باب برالوالدین ص ۱۲۷).
۴- عن جابر قال سمعت رجلاً يقول لا يعبد الله ان لم ابوبن مخالفين فقال (ع) برهما كما تبر المسلمين مني يتولانا. (أصول کافی ج ۲ ص ۱۲۹).
۵- عن ابي جعفر (ع) ثلث ائم يجعل الله عزوجل واحد فيهن رخصة: اداء الامانة الى البرو

در ضمن مکتوب حضرت رضا(ع) برای مأمون که در آن شریع اسلام را نوشته است: و نیکی به والدین واجب است هر چند مشرك باشند و اطاعت از آنها در معصیت نباید کرد.^۱

دستور حضرت صادق(ع) به زکریابن ابراهیم: زکریابن ابراهیم که نصرانی بود مسلمان شد و مشرف خدمت حضرت صادق(ع) گردید. به حضرت عرض نمود: ما در پیر و کور نصرانیه ای دارم. حضرت فرمود: مادرت را ملاحظه کن و به او احسان نما و چون مرد جنائزه او را به دیگری واگذار مکن و خودت مباشر کارهای او باش!^۲. در این دو جمله حضرت به دو امری که بعداً واقع شد خبر داد یکی مردن مادرش و دیگر، مسلمان شدن او.

رفتار زکریا به مادرش: پس از برگشت به کوفه، به مادرش خیلی مهربانی نمود و لقمه دردهانش می گذاشت و لباس در بدنش می کرد او را تنظیف و خدمتگزاری می نمود، مادر گفت ای فرزند قبل^۳ که بر دین نصرانیت بودی اینطور با من سلوک نمی کردی چه شده اینطور به من رفتار می نمائی؟

زکریا گفت: آقائی از اولاد پیغمبر(ص) به من این چنین امر فرموده که خدمتگزار توابشم، مادر پرسید: آیا این مرد پیغمبر است؟ گفت: نه، لیکن پسر پیغمبر است.

مادر گفت: ای فرزند این شخص باید پیغمبر باشد زیرا امری که به تو نموده وصیت و سفارش پیغمبران است در باره مادر. **زکریا گفت:** پس از پیغمبر اسلام، محمد بن عبدالله(ص) نبوت به او ختم شد و دیگر پیغمبری نخواهد بود، بلکه او پسر پیغمبر است.

مسلمان می شود و می میرد: مادر گفت: ای فرزند دین اسلام بهترین ادیان است که تو اختیار نمودی بر من عرضه بدارتا من هم مسلمان شوم! پس شهادتین را به او

تلقین کرد و سایر عقاید حقه و نماز را تعلیمیش داد، پس از اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند در همان شب حالت احتضار به او دست داد، گفت ای فرزند آنچه را که امروز یاد من دادی دو باره تکرار کن آنگاه عقائد حقه را مجدداً تکرار کرد و از دنیا رفت.

نیکی به والدین در زندگی و مرگ: فرقی در حرمت عقوق و وجوب نیکی به والدین بین حال حیات و ممات آنها نیست یعنی به مرگ حق آنها ساقط نمی شود و هر گاه پس از مرگ فراموش گردند و نیکی به ایشان ترک شود عاق والدین محسوب می شود هر چند در حال حیات اداء حق ایشان شده و نیکی به آنها ترک نگردیده باشد.

حقوق والدین پس از مرگ: حق والدین پس از مرگ آن است که: اولاً— واجباتی که از آنها در حال حیات فوت شده از قبیل حج، نماز، روزه و همچنین اگر بدهی داشته اند اولاد ادا نماید.

ثانیاً— به آنچه وصیت نموده اند عمل کند.

ثالثاً— آنها را تا آخر عمرش نباید فراموش نماید باید برایشان طلب آمرزش و رحمت کند و به نیابت آنها صدقه دهد و اعمال مستحبه را به قصد ایشان انجام دهد و بالجمله آنچه می تواند از هدایا و تحف معنویه برای آنها بفرستد.

عقوق والدین پس از مرگ: از حضرت باقر(ع) مرویست که بنده ای در حال حیات پدر و مادرش به آنها نیکو کار است، چون مردن آنها رافراموش کرد و بدهی آنها را نپرداخت و طلب رحمت برای آنها نکرد پس خدای تعالی او را عاق والدین ثبت خواهد فرمود، و بنده دیگری عاق والدین است در حال حیات آنها، چون مردن قرض آنها را ادا می نماید و به دعا و استغفار آنها را یاد می کند پس خدای تعالی او را بار (نیکی کننده) به والدین ثبت خواهد فرمود.^۱

یک عمل و ثوابهای متعدد: حضرت صادق(ع) فرمود: چه مانع است مردی از شیعیان را که در حال حیات و مرگ والدین به آنها احسان کند؟ آنوقت کیفیت نیکی به والدین پس از مرگ آنها را بیان می فرماید به اینکه از طرف آنها نماز بخواند

۱— ان العبد ليكون باراً بوالديه في حيوتها ثم يموتان فلا يقضى عنهمما دونهما ولا يستغفر لهمما فيكتبه الله عاقاً و انه ليكون عاقاً لهمما في حيوتها غير باربهمما فإذاً ماتا قضى دينهما واستغفر لهمما فيكتبه الله عزوجل باراً... (أصول کافی ج ۲ ص ۱۳۰).

الفاجر و الوفاء بالعهد للبر والفاجر و برالوالدين بربن کانا اوفاجرین. (أصول کافی ج ۲ ص ۱۲۹).
۱— و برالوالدين واجب وان کانا مشرکین ولاطاعة لهمافی معصیة الخالق. (عيون اخبار الرضا).

۲— فقال (ع) لابأس فانظر امك فبرها فإذا ماتت فلاتتكلها الى غيرك كن انت الذى تقوم بشأنها. (کافی ج ۲ ص ۱۲۸).

گناهان کبیره ج ۱

(نماز قضاء یا نافله اگر قضاء بر عهده نداشته باشند، خودش بخواند یا استیجار نماید) و صدقه دهد از طرف آنها و روزه بگیرد و حج کند از طرف آنها پس آنچه را بجا آورده به والدینش خواهد رسید و مثل همان ثوابی که به آنها می دهنده برای او هم خواهد بود و علاوه خداوند اجرش را به سبب نیکی و صله ای که نموده دو چندان عنایت می فرماید، یکی برای اصل عملی که کرده و دیگری برای نیکی به آنها^۱.

استغفار و دعا برای والدین: از رسول خدا(ص) مرویست که در جواب مردی که از آنحضرت پرسید آیا پس از مرگ والدین؛ چیزی از حقوق آنها باقی است یا نه؟ فرمود: بله نماز و استغفار و دعا برای ایشان و گرامی داشتن دوستان آنها و صله نمودن رحم آنها^۲.

و نیز فرمود: کسی که به پدرش در حال حیاتش نیکی کند و پس از مردنش فراموشش کند و برایش دعا ننماید خداوند او را عاق می نامد^۳.

موارد وجوب اطاعت والدین: امر و نهی والدین در واجبات عینیه و محرمات الهیه هیچ تأثیری ندارد و لغو است مثل اینکه اولاد را امر به شرب خمر کنند، یا او را از نماز یا روزه واجب نهی کنند فایده ندارد چنانچه در آیه شریفه گذشته تصریح می فرماید.^۴ و در حدیث شریفی که می فرماید: طاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست^۵. به این مطلب تصریح می شود.

در غیر این دو صورت یعنی در مستحبات و مکروهات و مباحات بلکه واجبات کفایه، قدر مسلم از وجوب اطاعت امر و نهی ایشان مواردی است که مخالفت نمودن آنها موجب اذیت و ناراحتی ایشان گردد و خاطر آنان آرده و قلبشان شکسته شود در این

۱— ما يمنع الرجل منكم أن يبر والديه حيين و ميتين يصلى عنهما و يتصدق عنهما ويحج عنهما ويصوم عنهما فيكون الذى صنع لهما و له مثل ذلك فيزيد الله عزوجل ببره و صله خيراً كثيراً.
(اصول کافی ج ۲ باب برالوالدین ص ۱۲۷).

۲— ووالديك فاطمهما و برهما حيين كانا اوميتين — قال (ص) نعم الصلة عليهما والاستغفار لهمما و اكرام صديقهما وصلة رحمهما. (کافی)

۳— من برأباه في حال حيّته ولم يدع له بعد وفاته سماه الله تعالى عاقاً (کافی)

۴— وإن جاهداك على ان تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما (سورة ۳۱ آية ۱۵).

۵— لاطاعة لمخلوق في معصية الخالق. (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۵ نقل از نهج البلاغة).

عقوق والدين

صورت است که مخالفت کردن ایشان حرام و گناه کبیره است چون مصدق حقیقی عقوق است، مثلاً هر گاه فرزند بخواهد سفر غیر واجبی برود والدین در اثر ترس از رسیدن ضرری به او، یا در اثر شدت علاقه و نداشتن طاقت دوری فرزند؛ او را از این مسافرت نهی کنند بطوری که اگر مخالفت کند و به این سفر برود سخت ناراحت و آرده خاطر می شوند در این صورت سفر، حرام و معصیت خواهد بود و نماز در چنین سفری تمام بخواند و اگر ماه رمضان باشد روزه اش را هم باید بگیرد و بالجمله هر موردی که مخالفت والدین سبب اذیت و خشمناکی و آرده گی ایشان گردد حرام است، مگر اینکه اطاعت ایشان موجب عسر و حرج بر فرزند شود یا متضمن ضرر فوق العاده دینی یا دنیوی گردد مانند اینکه پسر را از گرفتن عیال منع کنند در حالی که زن نگرفتن برایش مشکل و حرج است یا دختر را از شوهر کردن نهی نمایند در صورتی که ترک شوهر برایش حرج یا ضرر است، یا مانند اینکه پسر را امر کنند زنش را طلاق دهد که مستلزم زیان فاحشی برای او است و نظائر آن؛ که در جمیع این موارد اطاعت ایشان واجب نیست اما سایر امرهای که میکنند و از مخالفت اولاد هیچگونه اذیت و ناراحتی برای آنها نیست حرمت مخالفت و وجوب اطاعت معلوم نیست بلی بهتر بلکه احتیاط آن است که تا بشود اولمر ایشان را پیروی و از مخالفت کردن آنها پرهیزد خصوصاً در مواردی که والدین به مصلحت اولاد امر و نهی کرده اند نه به ملاحظه مصلحت شخصی خودشان!.

تعارض امر و نهی والدین: هر گاه بین امر والدین تعارض واقع شود مثلاً پدر می گوید فلان کار را بکن و مادر می گوید نکن در صورتی که بشود جلب رضایت هر دو را کرد بایستی این کار را بکند ولی اگر رعایت هر دو میسر نمی شود، جانب مادر را ترجیح دهد زیرا اولاً مادر بیش از پدر استحقاق برو نیکی دارد چون رنج و ناراحتی برای اولاد بیشتر دیده خصوصاً موقع حمل و زاییدن و ایام شیر دادن، چنانچه در روایات گذشته بیان گردید.

ثانیاً، چون مادر احساساتی و عاطفه ای است در اثر لطفت و کثرت عاطفه، اندک خلاف توقع و میلی که از اولاد بینند افسرده خاطر و دلشکسته می گردد ولی پدر در اثر قوت عقلی که بانتسبه به مادر دارد ممکن است هیچ متأثر نشود خصوصاً به ملاحظه اینکه، می بینند فرزند برای رعایت خاطر مادر مخالفتش کرده نه از روی عناد و سر پیچی از امر پادر.

گناهان کبیره ج ۱

لزوم تحصیل اذن والدین: در شرع مقدس اسلام امر شده که فرزند باید از پدر و مادر یا هر دو در بعضی از امور اذن بگیرد برای ادائی بعضی از واجبات کفایه مانند جهاد و بعضی از مستحبات مانند روزه مستحبی و بعضی از عقود مانند عهد و یمین باید تحصیل اذن نماید!.

شهید اول علیه الرحمه در کتاب قواعد در بیان حقوق والدین ده فرع عنوان نموده برای تتمیم این بحث خلاصه و ترجمة آن ذکر می‌گردد.

فرمایش شهید در سفر مباح و مستحب فرزند: ۱— سفر مباح و سفر مستحب بدون اذن والدین حرام است اما سفر تجارت و علم، پس اگر به دست آوردن سود و تحصیل علم در شهری که والدین هستند ممکن نباشد بعضی از فقهاء قائل به جواز این سفر شده اند!

۲— بعضی از فقهاء فرموده اند: بر فرزند واجبست اطاعت والدین کند در همه جا، هر چند شبیه ناک، اشد پس اگر فرزند را امر کنند که همراه آنها غذا بخورد و فرزند شبیه ناکی آن طعام را میداند واجبست اطاعت کند و با آنها هم خوراک گردد چون اطاعت والدین واجب و ترک شباهت مستحب است.

۳— اگر فرزند را برای انجام کاری بخواند وقت نماز واجب داخل شود باید امر آنها را مقدم بدارد که نماز در اول وقت مستحب و اطاعت والدین واجب است.

منع از نماز جماعت: ۴— اقرب آن است که والدین نمی‌توانند فرزند را از نماز جماعت منع نمایند مگر در صورتیکه حاضر شدن فرزند به جماعت برای ایشان اسباب زحمت و ناراحتی گردد مانند اینکه در تاریکی شب بخواهد به نماز عشا یا صبح برود در حالیکه والدین بر او ترسانند.

۵— در صورتی که سفر جهاد بر فرزند واجب عینی نباشد والدین می‌توانند او را از آن سفر نهی کنند.

۶— در صورتی که انجام گرفتن واجبات کفایه توسط دیگران معلوم یا مظنون باشد والدین می‌توانند فرزند خود را از جمیع واجبات کفایه منع نمایند.

عقوف والدین

۷— بعضی از فقهاء فرموده اند که اگر فرزند در نماز مستحبی باشد والدین او را بخوانند باید نماز را قطع نماید.

۸— همانطوری که بر فرزند واجب است که به والدین اذیت نرساند همچنین واجب است که مانع از اذیت رسانیدن دیگران به ایشان گردد و به مقدار قوه اش باید آنها را از آزار دیگران حفظ نماید.

۹— روزه مستحبی را بدون اذن پدر ترک نماید.^۱

۱۰— قسم و عهد را بدون اذن پدر ترک نماید.^۲

رعایت احترام والدین: چون از نیکی به والدین و ادائی حقوق ایشان رعایت ادب و احترام در مصاحبت است اموری در روایت اهل بیت رسیده که باید در معاشرت با ایشان رعایت شود که به بعضی اشاره می‌شود:

۱— هر گاه صدای والدین می‌زند آنها را به نام نخواند بلکه لقب یا کنیه ایشان را ذکر کند، یا بگوید بابا، آقا، خانم و مانند اینها.

۲— جلو آنها راه نرود و پیش از ایشان نتشیند.

۳— قبل از آنها شروع به خوردن طعام ننماید.

حضرت سجاد با مادر خود هم خوراک نمی‌شد و می‌فرمود می‌ترسم برای لقمه‌ای دست دراز کنم که مادرم قصد آن را داشته پس به این عمل رعایت حرمت و ادب او را ترک کرده باشم.

۴— در مجلس روی خود را از ایشان بر نگرداند.

۵— در سخن گفتن صدای خود را بلندتر از ایشان نکند.

۶— دست خود را بالای دست آنها قرار ندهد.

۷— کاری نکند که مردم پدر یا مادرش را بد بگویند و سب و لعن نمایند مثل اینکه پدر کسی را سب کند که او هم بر گردد پدرش را دشنام گوید.

۱— مشهور بین فقهاء کراحت است نه حرمت و در لزوم تحصیل اذن مادر در روزه مستحبی نصی یافتد.

۲— برای توضیح این مسئله و دانستن فتوای مراجع فعلی برساله عروة الوشقی در صلاة مسافر مسئله «آن لا یکون السفر حراماً» مراجعه شود.

عَمُوقُ الدِّين -

به او رجوع نمایند که اولاد در اثر سختی آن از زیر بار اطاعت‌شان شانه خالی کرده و در نتیجه عاق والدین شود یا مثلاً ایراد زیاد گرفتن در گفتار و کردار فرزند که غایب به ترک ادب نسبت به والدین منتهی می‌گردد و همچنین ترک محبت به او که در نتیجه فرزند هم عکس العمل نشان می‌دهد باید ترک گردد.

بلکه وظیفه والدین است که فرزندشان را به انجام این واجب مهم الهیه یعنی نیکی و ادب نسبت به والدین کمک و همراهی نمایند و از روی مهر و شفقت او را از عاق شدن باز دارند؛ مثل اینکه لغزشها یا اش را ندیده بگیرند و احسان و اطاعت شن را هر چند ناچیز باشد پذیرفته و سپاسگزاری نمایند و درباره اش حضوراً و غیاباً دعا نمایند. تفصیل حقوق فرزند بر والدین در کتب فقهی موجود و خلاصه آن به قسمی که متنافی با وضع این کتاب نباشد از این قرار است.

نفسه فرزند بر پدر واجب است: پسر از هنگام ولادت تا وقتی که به حد رشد رسیده از عهده کسب و کار برآید و بتواند معيشت خود را فراهم نماید نفعه اش، یعنی خوراک و لباس و مسکن او بر پدرش واجب است دختر هم همین است تا وقتی که به خانه شوهر رود یا بواسطه دارائی، به نیاز گدد.

سعی در ازدواج فرزند: از حقوق پسر سعی در ازدواج نمودنش پس از رشد و بلوغ است چنانچه از حقوق دختر رسانیدنش به خانه شوهر است و والدین نمی توانند مانع شهر کردند. گردنده حنانچه در قرآن محمد صریحأ بیان می فرماید.

آموزش و پژوهش دینی: از حقوق اولاد سعی در تعلیم و تربیت آنها است که به اصول و فروع دین آشنا گردند خصوصاً خواندن قرآن مجید را یاد بگیرند و در تأذیب آنها مسامحه ننمایند با رعایت شرائط آن هر چند منجر به زدن گردد به شرحی که انشاء الله در شرائط امر به معروف و نهی از منکر ذکر می‌شود. روایات کثیره‌ای در امر به مهربانی و محبت و اکامه، فتنه، سلنه دای، نعمته به بعض از آن اشاره می‌شود:

باید به فرزند مهر بانی کرد: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: فرزندان خود را دوست بدارید و به آنها رحم کنید هر گاه و عده‌ای به ایشان دادید وفا کنید چون امید فرزند تنها به نیزه و مادر است به درستگاه خدا تعالیٰ غصب ننم، فرماید به حینی مانند غصب

– مروی است که حضرت سجاد پسری را دیدند که در راه رفتن تکیه به دست پدر نموده پس آنحضرت بر آن پسر غضبناک شده تا آخر عمرش با او سخن نفرمود.^۱

ناگفته نماند آنچه گفته شد از وجوب بر والدین قدر مسلم آن برقی است که در ترکش والدین رنجیده خاطر می‌شوند، مانند اینکه نفقه آنها را ابتدا ندهد تا ناچار شوند مطالبه کنند، آنگاه بددهد، چون این مسامحه موجب رنجش آنها می‌شود؛ واجب است پیش از مطالبه کردن به آنها برساند. و مانند اینکه در مجلس ضیافت خود به آنها اعتنا نکند و دعوت ننماید چون رنجیده می‌شوند ترک این بر حرام است و همچنین در موارد تحفه و هدیه دادن. و اما ترک کردن برقی که آنها را نرنجاند حرمت آن معلوم نیست. و نیز آنچه گفته شد از تروم اکرام و احترام آنها قدر مسلم آن اکرامی است که ترک آن موجب آزار و رنجش آنها شود مانند اینکه برای اهانت و خوار کردن والدین پشت به آنها کند، صدای خود را بلندتر از صدای آنها نماید، جلو آنها راه رود البته تمام آنها حرام است لیکن ترک بعضی از موارد اکرام بدون قصد اهانت بطوری که موجب رنجش آنها نشود حرمت آن معلوم نیست، بلکه پاره‌ای از موارد اکرام والدین از مستحبات شمرده شده است.

رعایت اولاد هم بر والدین واجب است: همانطوری که نیکی و احسان و رعایت ادب و احترام به والدین بر اولاد واجب است، همچنین حقوقی که برای اولاد بر عهده پدر و مادر واجب است اگر رعایت نکنند قطع رحم کرده‌اند، زیرا پس از والدین نزدیکترین ارحام به شخص اولاد او است و قطع رحم از بزرگترین گناهان کبیره است که پس از این مم آید.

چنانچه اولاد در اثر ترک اداء حقوق والدین به آثار و خیمه عقوق مبتلا می شود همچین والدین هم در اثر ترک حقوق اولاد به آثار و خیمه آن مبتلا خواهند گردید چنانچه از پیغمبر(ص) روایتی بذین مضمون رسیده است^۲.

از جمله امور مهمه که رعایت آن بر والدین فوق العاده لازم است آن است که سعی کنند کاري نکنند که اولادشان مبتلا به حقوق آنها گردد! مثل اينکه کارهای سخت

۱- کافی.

٢— قال رسول الله(ص) يلزم الوالدين من العقوق مايلزم الولد لهما من عقوبهمـاـ (وسائل الشيعة).

فرمودنش در باره زنها و بچه‌ها.

نگاه شفقت و بوسیدن فرزند: و نیز فرمود: کسی که فرزند خود را ببود حسن‌های برایش ثبت می‌شود، و در حدیث دیگر فرمود: به هر بوسه‌ای درجه‌ای در بهشت برایش خواهد بود.

و نیز مروی است هر گاه پدر از روی مهر و شفقت به فرزند خود بنگرد و او را مسرور نماید ثواب بندۀ آزاد کردن در نامۀ عملش نوشته می‌گردد.

نیکی به فرزند پس ازوالدین: و نیز در روایت رسیده که ما در فرزند خود را اکرام نمائید و به او بدی نکنید زیرا فرزند شما در اثر علاقه‌ای که به مادرش دارد دلگیر و افسرده می‌شود. و باز در روایت است که مردی از انصار از حضرت صادق(ع) پرسید: نیکی چه اشخاصی بر من لازم است؟ فرمود: والدینست. گفت: هر دو از دنیا رفته‌اند، فرمود: به فرزندانت نیکی کن!.

دختر به نیکی سزاوارتر است: در باره نیکی به فرزند، نسبت به دختر سفارش بیشتری شده است و مستحب است هدیه‌ای را که پدر به خانه می‌آورد دختر را بر پسر مقدم بدارد، خصوصاً دختری که اسمش را فاطمه گذاشته است و نیز لعن و نفرین در باره اولاد نهی شده هر چند بدرفتاری و مخالفت والدین کنند بلکه از موجبات فقر شمرده شده است.

پدر روحانی به نیکی سزاوارتر است: آنچه از حرمت عقوق و وجوب نیکی در باره پدر و مادر ذکر شد راجع به والدین جسمانی است که واسطه پیدایش فرزند در این عالمند و سبب تربیت و رشد و نمو جسمانی او یند اما والد روحانی یعنی کسی که سبب اصل خلق‌لت انسان و رسیدنش به سعادت حقیقه و تأمین کننده حیات باقیه او است حضرت رسول(ص) و ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشند که هر کس تابع و پیرو و وابسته به آنها شد، و به روحانیت آنها اتصال یافت از جمیع آفات محفوظ و به جمیع خیرات باقیه نائل خواهد گردید چنانچه رسول خدا(ص) فرمود: من و علی(ع) دو پدر این امت هستیم.

مزیت و شرافت و اهمیت پدر روحانی بر پدر جسمانی مثل مزیت و شرافت روح به بدن و همچنین مزیت آخرت نسبت به دنیا است و آنچه از عقوب عقوق والدین جسمانی و آثار و خیمه آن ذکر گردید هزاران مرتبه بالاتر نسبت به عقوق والدین روحانی می‌باشد.

ثواب زیادتر—عقوب شدیدتر: همچنین ثوابهای که برای بر بوالدین جسمانی

ذکر گردید هزاران درجه راجع به نیکی به والدین روحانی است شاید بعضی از مراتب شدیده عقوب عقوق مانند اینکه بهشت بر او حرام خواهد گردید و هیچ عمل از او پذیرفته نخواهد شد (به تأیید روایاتی که نسبت به تارکین ولایت رسیده که هرچند «قائم اللیل وصائم النهار» باشد از ایشان پذیرفته نیست). ناظر به عقوق والد روحانی باشد چنانکه بعضی از مراتب عظیمه ثواب، بر بوالد روحانی است.

آیات عام است: در اخبار واردۀ در مقام از اینکه آیات شریفه راجع به نیکی به والدین را به والدین جسمانی، تخصیص دهنده نهی شده است بلکه آیات شریفه عام است و مراد هر دو است هم والد جسمانی و هم والد روحانی. و قرینه‌ای که در این مورد است همراه ساختن اطاعت والدین و شکر از ایشان است به اطاعت و شکر پروردگار عالم.

سپاسگزاری از محمد(ص) و علی(ع): در آیه شریفه «ان اشکرلی ولوالدیک» روایات کثیره‌ای رسیده که مراد از والدیک در این آیه شریفه محمد(ص) و علی(ع) می‌باشد، نه اینکه والدین جسمانی مراد نیست بلکه این روایات بیان اشرف و افضل و اکمل افراد والدین را می‌نماید چنانچه در اصول کافی در باب صلة رحم دو حدیث از حضرت صادق(ع) روایت نموده، در حدیث اول عمرو بن یزید از آنحضرت از معنی آیه شریفه «کسانیکه می‌پیوندند آنچه را که خداوند امر به پیوند آن فرموده»^۱ سؤال نمود حضرت فرمودند منظور نزدیکان و بستگانت می‌باشد.

هم والدین جسمانی و هم روحانی: در حدیث دیگر فرمودند آیه شریفه در باره صلة رحم محمد(ص) و آل محمد نازل شده و به تحقیق در رحم و اقرباء توهم شامل است^۲ پس فرمود: از کسانی مباش که آیه شریفه را منحصر در یک معنی بداند بلکه باید هر گاه می‌شنود فلاں آیه در باره فلاں چیز نازل شده آن را در نظر ائمّه تعمیم دهد.

عقوق والدین روحانی: عقوق والد روحانی عبارت است از ترک اطاعت اوامر و بیرون رفتن از تعییت و تسلیم شدن نسبت به او و پاره کردن رشته ربط و اتصال

۱— والدین يصلون ما امر الله به ان يوصل (سوره ۱۳ آیه ۲۱)

۲— قال على نزلت في رحم محمد(ص) وقد تكون في قرباتك فلا تكون من يقول للشء انه في شيء واحد. (أصول کافی).

گناهان کبیره ج ۱

معنوی با او، حضرت رضا(ع) می فرماید: آیا شما را بد نیست که والدین جسمانی در اثر عقوق شما را از خود نفی کنند یعنی بگویند این فرزند ما نیست؟ گفتند چرا، فرمود: پس سعی کنید والدین روحانی شما که افضل از والدین جسمانی هستند شما را از خود نفی نکنند و شما را به فرزندی پذیرنده!.

محمد و علی دوپدر امت: رسول خدا (ص) فرمود: یا علی من و تو دو پدر این امیم هر کس ما را ترک کند و بیازارد و از اطاعت ما خارج شود پس لعنت خدا بر او باد، و هر آینه من و تو دو مولای این امیم هر کس از ما بگریزد لعنت خدا بر او باد، و هر آینه من و تو اجر این امیم هر کس پاداش ما را ندهد لعنت خدا بر او باد! پس فرمود: خدایا این نفرین را مستجاب فرمای!

نیکی به والدین روحانی: نیکی به والد روحانی عبارت است از کمال تسليم و انقياد و اطاعت جمیع اوامر ایشان و نهايیت تعظیم و تجلیل از مقام شامخ ایشان، و اینکه همیشه خود را در اداء حق آنها مقصراً بداند.

در حال حیات از حضور در محضر شریف آنان و در حال ممات از تشرف به قبور متبرکه ایشان دریغ ندارد و از یادشان غافل نگردد و بداند که هر چه به والد روحانی بیشتر متمسک شده و به یاد آقایان بیشتر باشد خودش بهره برده است زیرا که در حقیقت ضرر عقوق و نفع نیکی به پدر روحانی عاید خودش خواهد شد چنانکه در قرآن مجید می فرماید: «بگو ای پیغمبر، آنچه را از مزد رسالت که دوستی اهلیت(ع) است از شما طلب نمودم برای خود شما است^۱» یعنی نفع آن عاید خودتان می گردد!.

از نیکی به پدر روحانی، گرامی داشتن ذریه طيبة او است بلکه جمیع وابسته های به او را اعم از روحانی و جسمانی چنانچه در بحث صلة رحم ذکر می شود و نیز فرستادن هدایا و تحف در حال حیات و دادن صدقه و انجام اعمال خیر به نیابت آنها در حال ممات و نیز از موارد بر بوالد روحانی آن است که هر گاه نامش را ببرد یا بشنود صلووات بر او فرستد و ارتفاع درجه اش را بخواهد.

۱- یا علی الا وانی و انت ابوا هذه الامة فمن عقنا فلعنة الله عليه الا وانی و انت مولیا هذه الامة فعلی من ابی عقنا فلعنة الله عليه الا وانی و انت اجریا هذه الامة فمن ظلمتنا اجرتنا فلعنة الله عليه ثم قال (ص) آمين. (بحار الانوار).

۲- قل ما سئلتم من اجر فهولکم (سورة ۳۴ آیه ۴۶)

۷ - قطع رحم

هفتم از گناهان کبیره قطع رحم است چنانچه حضرت صادق و کاظم و رضا و جواد علیهم السلام به گناه کبیره بودنش تصريح فرموده اند و نیز هم در قرآن مجید وعده آتش بر آن وارد شده و مورد لعن پروردگار عالم است و او را خاسر نامیده است. از حضرت سجاد(ع) مروی است که فرمود: از مصاحب قاطع رحم به پرهیز که او را در سه جای قرآن ملعون یافتم.

۱- در سوره بقره می فرماید: «آنهائیکه عهد الهی را پس از بستن پیمان می شکنند و می بزنند آن چیزی را که خداوند امر به پیوستن آن فرموده (قطع رحم می کنند) و در روی زمین فساد می کنند، ایشان زیانکارانند».^۱

خاسر در قرآن مجید بر کسی که در آخرت معدب است اطلاق می شود و به قرینه دو آیه بعد معلوم می شود خاسر در قاطع رحم ملعون می باشد.

۲- در سوره رعد می فرماید: «آنکه پیمان خدای را پس از محکم شدن می شکنند و می بزنند آنچه را که خدا به پیوند آن امر فرموده و در زمین فساد می کنند برایشان لعنت و محرومیت از رحمت خدا است و برای ایشان جایگاه بدی است^۲ یعنی

۱- الذين ينقضون عهده الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يصل ويفسدون في الأرض اولئك هم الخاسرون (سوره ۲ آیه ۲۵).

۲- والذين ينقضون عهده الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يصل ويفسدون في الأرض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار (سوره ۱۳ آیه ۲۶).

جایشان در دوزخ است»).

۳— در سوره محمد(ص) می فرماید «آیا از شما توقع است و غریب و بعید نیست که اگر متولی امور مردم شوید در زمین فساد کنید و از خویشان خود ببرید، آن گروه مفسد و قاطع رحم، کسانی اند که خدای تعالیٰ آنها را از رحمت خود دور فرموده و کر کرده و چشمانشانرا کور فرموده»؟^۱.

قطع رحم در روایات: اخبار زیادی هم در این موضوع وارد است که به بعضی اشاره می شود پیغمبر اکرم(ص) فرمود: به درستیکه در دشمنی با خلق (خصوصاً ارحام) زائل کننده است نه زائل کننده مو، بلکه زائل کننده دین.^۲

و حضرت صادق(ع) فرمود: از زائل کننده به پرهیزید به درستیکه آن هلاک کننده است مردان را — پرسیدند: منظور از (حالقه) برطرف کننده چیست؟ فرمود: قطع رحم.^۳

بدترین اعمال نزد خدا: مردی به پیغمبر(ص) عرض کرد: کدام عمل نزد خداوند بدتر و مبغوضتر است؟ فرمود: شریک قرار دادن برای او، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: قطع رحم، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: قطع رحم، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف.^۴

نیکی به رحم در مقابل بدی او: مردی خدمت حضرت صادق(ع) آمده از بستگان خود شکایت نمود. حضرت به او فرمودند: خشم خود را فرو ببر و کظم غیظ کن، (و به آنها نیکی کن!) عرض کرد: به من چنین و چنان می کنند؛ از انواع بدیها و ستمها فرو گذار نمی کنند. حضرت فرمود: آیا تو هم می خواهی مثل آنها قطع رحم کنی و ترک احسان به

۱— فهل عسيتم ان توليتم ان تقدساوا في الارض و تقطعوا ارحاماكم. أولئك الذين لعنهم الله فاصهم و اعمى ابصارهم. (سوره ۴۷ آیه ۲۴ و ۲۵).

۲— الا ان في الباغض الحالقة لا يعني لحالقة الشعر ولكن حالقة الدين (کافی ج ۲ باب قطعية الرحم ص ۲۵۸).

۳— اتقوا الحالقة فإنها تميت الرجال قلت وما الحالقة؟ قال: قطعية الرحم (کافی باب قطعية الرحم ص ۲۵۹).

۴— جاء رجل الى النبي (ص) فقال اى الاعمال ابغض الى الله فقال الشرك بالله قال ثم ماذا فقال (ص) قطعية الرحم قال ثم ماذا فقال (ص) الامر بالمنكر والنهي عن المعروف. (کافی)

رحم نمائی؟ اگر چنین کنی، خدای تعالیٰ در دنیا و آخرت نظر لطفش را از تمام شما خواهد برداشت^۱. مجلسی گوید ممکن است اگر تقطع نمائی وصله کنی آنها هم پشیمان شده وصله نمایند، پس رحمت الهی همه شما را خواهد گرفت و اگر پشیمان نشوند فقط رحمت الهی شامل حال تو خواهد بود.

پس باید در مقابل قطع رحم اقارب، انسان صله نماید و لذا رسول خدا(ص) فرمود: قطع رحم نباید کنی هر چند رحم هم از تو ببرد!^۲

حضرت باقر(ع) فرمود: سه خصلت است که صاحب آن نمی میرد تا اینکه آثار وخیمه آن را ببیند ظلم، قطع رحم، قسم دروغ.^۳.

هرگ را نزدیک می کنند: و حضرت امیر(ع) در خطبه اش فرمود: به خداوند پناه می برم از گناهانی که نیستی را نزدیک می کند^۴. یک نفر گفت آیا گناهانی هست که فناء را نزدیک کند؟ فرمود بلی قطع رحم، به درستیکه خانواده ای که با هم جمع شوند و مواتات نمایند با یکدیگر، خداوند رزق آنها را زیاد می فرماید و خانواده ای که از هم جدا شوند و از یکدیگر ببرند خداوند ایشان را از توسعه در رزق و طول عمر محروم می فرماید هر چند اهل تقوی باشند.

همه دست جمعی میمیرند: یکی از اصحاب حضرت صادق(ع) شکایت پسر عموهایش را به آنحضرت کرد و گفت: برادران و پسر عموهایم مرا سخت در فشار گذاشته اند و سهمی که از خانه داشتم از من گرفته اند فقط یک اطاق برای من باقی گذارده اند اگر بخواهم شکایت آنها را نزد حکومت وقت بنمایم هر چه در دست آنها است می توانم بگیرم.

حضرت فرمودند: صبر کن خداوند به زودی برای تو فرج خواهد فرمود، این شخص پذیرفت و برگشت، در سال صد و سی و یک و بائی آمد و تمام آنها مردند و یک

۱— جاء رجل فشكى الى ابيعبد الله(ع) اقاربه فقال له (ع) اكظم غظلك و اغفل؛ فقال: انهم يفعلون و ي فعلون فقال اتريد ان تكون مثلهم فلا ينظر الله اليكم (کافی ج ۲ ص ۲۵۹).

۲— لا تقطع رحمك و ان قطعتك (کافی ج ۲ ص ۲۵۹).

۳— ثلات خصال لايموت صاحبهن ابداً حتى يرى وبالهن البغي و قطعية الرحم واليمين الكاذبة (کافی ج ۲ ص ۲۵۹).

۴— اعوذ بالله من الذنب التي تعجل الفناء (کافی ج ۲ ص ۲۶۰).

نفر هم از ایشان باقی نماند، پس خدمت حضرت صادق(ع) آمده حضرت فرمود: حال خانواده تو چگونه است؟ عرض کرد بخدا قسم که همه مردند. حضرت فرمود: هلاک شدن آنها برای این است که با توبد کردند و حق ترا نشناخته و قطع رحم خود نمودند همه نابود شدند^۱.

رحمت خدا را می برد: و از حضرت صادق(ع) است که رسول خدا(ص) فرمود: هر گاه در مردم دانش باشد ولی عمل به آن نباشد و الفت و محبت فقط به زبان باشد نه به دل و رحمنها قطع شود، در این هنگام خداوند رحمت دنیویه و اخرویه خود را از آنها بریده، پس گوش دل ایشان کرو چشم دل آنها را کور خواهد فرمود^۲.

رسول خدا(ص) فرمود: ظلم و قطع رحم از هر گناهی سزاوارتر است که خدا زودتر صاحبیش را در دنیا عقوبت کند، با آنچه، در آخرت برایش از انواع عذابها ذخیره کرده است^۳.

و نیز فرمود: قاطع رحم داخل بهشت نمی شود^۴. بوی بهشت از هزار سال راه به مشام میرسد ولی عاق والدین و قاطع رحم بوی آن را هم نخواهد شنید^۵. و نیز فرمود: قطع رحم مانع استجابت دعا است. در باب فضیلت شب قدر از آنحضرت مرویست: که خداوند در آن شب همه را می آمرزد مگر چهار طایفه را، شرابخوار، عاق والدین، قاطع رحم، دشمنی کننده به مؤمنین.

صله رحم واجب است: خداوند در سوره نساء می فرماید «بترسید از مخالفت امر

۱- کافی.

۲- اذ اظهر العلم و احترز العمل و اختلفت الالس و اختلفت القلوب و تقاطعت الارحام هنالك لعنهم الله فاصهم و اعمى ابصارهم (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۲۸).

۳- ما من ذنب اجدران يجعل الله لصاحب العقوبة في الدنيا مع ما ادخله في الآخرة من البغي وقطيعة الرحم (مستدرک).

۴- لا يدخل الجنة قاطع رحم (مستدرک)

۵- عن جابر عن أبي جعفر(ع) قال (ع) قال رسول الله (ص) أخبرني جبرئيل أن ريح الجنة توجد من مسيرة ألف عام ما يجدها عاق ولا قاطع رحم ولا شيخ زان — و إن ريحها ليوجد من مسيرة ألف عالم ولا يجد ريحها عاق ولا قاطع رحم. (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۸).

خداوندی که از یکدیگر به نام او حاجت می طلبید (یعنی چنانچه خدا را بزرگ می دارید که یکدیگر را به او قسم می دهید که چنین و چنان کن یا نکن، پس مخالفت امر اور را نکنید) و بترسید از بریدن خویشان^۱ و سعی کنید در پیوند با ایشان» در این آیه والارحام عطف به اسم جلاله پروردگار است و در مجمع البیان این معنی را از حضرت باقر(ع) روایت نموده، و در کافی از حضرت صادق(ع) در معنی این آیه شریفه اینطور نقل نموده که ارحام در اینجا تمام خویشاونداند نه طایفة خاصه به درستی که خداوند امر به وصل نمودن تمام خویشان فرموده و صلة رحم را بزرگ فرموده که همراه با خود آن را ذکر کرده «الله والارحام»^۲.

نماز و زکات - تقوی و صلة رحم: از حضرت رضا(ع) مرویست که خداوند در قرآن مجید سه امر فرموده و مورد هر امری را هم دو چیز قرار داده که اطاعت کردن آن امر به اطاعت نمودن هر دو است.

۱- امر فرموده به نماز و زکات با هم، پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد نمازش هم پذیرفته نیست.

۲- امر فرموده به سپاسگزاری از خودش و والدین، پس کسی که شکر خدا را بکند ولی از والدین سپاسگزاری نکند شکر خدا را هم نکرده.

۳- امر فرموده به تقوی از خودش و صلة رحم پس کسی که صلة رحم نکند امر به تقوی را هم اطاعت نموده است^۳.

عطای به رحم - آسانی حساب: در سوره نحل می فرماید «خداوند امر می فرماید به میانه روی در جمیع امور و انصاف و تفضل کردن و عطای به خویشان، هر چه را که به آن نیازمندند»^۴.

۱- و اتقوا الله الذى تسألون به والارحام ... (سوره ۴ آیه ۱).

۲- هي ارحام الناس ان الله عزوجل امر بصلتها و اعظمها الا ترى انه جعلها منه. (کافی باب صلة الرحم ص ۱۲۰ ج ۲)

۳- ان الله تعالى امر بثلثة مفرون بها ثلاثة اخرى امر بالصلة والزكوة فمن صلى ولم يزك لم قبل منه صلوته و امر بالشكر له ولوالديه فمن لم يشكروالديه لم يشكير الله و امر باتقاء الله و صلة الارحام فمن لم يصل رحمه لم يتق الله عزوجل. (عون الاخبار).

۴- ان الله يأمر بالعدل والاحسان وابداء ذى القربى (سوره ۱۶ آیه ۹۳).

گناهان کیره ج ۱

و در سوره رعد می فرماید «آنها کیکه به رحم خود پیوند می کنند و از عذاب پزوردگار خود می ترسند و از سختی و بدی حساب خود بینا کند،^۱ تا در آخر آیه شریفه می فرماید: برای ایشان سر انجام نیک و دخول در بهشت جاودانی است».

از جمله «یخافون سوء الحساب» در این آیه شریفه فهمیده می شود که صلة رحم موجب آسان شدن حساب است چنانچه از پیغمبر اکرم (ص) و حضرت صادق (ع) مرویست که صلة ارحام حساب را آسان می کند.^۲

بخشن حضرت صادق(ع) به حسن افطس: حضرت صادق(ع) هنگامی که نزدیک وفات شان شد وصیت فرمود: که هفتاد دینار به حسن افطس که پسرعموی ایشان بود پردازند! به آنحضرت گفته شد آیا به کسی عطا می فرمائید که باشمیریه شما حمله کرد؟.

حضرت فرمود: نمی خواهی از کسانی باشم که خدای تعالی در باره آنها می فرماید «و کسانی که می پیوندند آنچه را که خداوند امر به پیوند آن فرموده» به درستیکه خداوند بهشت را آفرید و پاکیزه و خوشبو کرد، بوی آن از دوهزار سال راه درک می گردد، ولی عاق والدین وقطع کننده رحم آن را نمی یابد.^۳

صلة رحم در روایات: اخبار زیادی در باره وجوب صلة رحم رسیده از آن جمله حضرت باقر(ع) می فرماید: رسول خدا(ص) فرمود: وصیت وسفرش می کنم حاضرین و غائبین از امتنم راو کسانی که هنوز به دنیا نیامده اند تا روز قیامت که صلة رحم نمایند هر چند فاصله میان ایشان و رحم یک سال باشد به درستی که صلة رحم از اموری است که خدای تعالی آن را جزء دین قرارداده است.^۴

از صراط نخواهد گذشت: و از حضرت باقر مرویست که ابوذر گفت: از پیغمبر (ص) شنیدم: که فرمود: صراط (پلی) که روی جهنم است و روز قیامت همه باید از روی

۱- والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويغافون سوء الحساب (سوره ۱۳ آیه ۲۲).

۲- قال الصادق (ع) صلة الرحم تهون الحساب يوم القيمة وهي منسأة في العمروتفى مصارع السوء (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۲۸).

۳- بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۱۰۶.

۴- عن ابيجعفر (ع) قال رسول الله (ص) اوصى الشاهد من امتى والغائب منهم ومن فى اصلاح الرجال و ارحام النساء الى يوم القيمة ان يصل الرحم و ان كانت منه على مسيرة سنة فان ذلك من الدين (كافى باب صلة الرحم ج ۲ ص ۱۲۱).

قطع رحم

آن عبور نمایند) دو طرفش ، رحم و امانت خواهد بود، هر گاه کسی که صلة رحم می کرده و امانت را هم رد می کرده از آن بگذرد به سلامت گذشته به بهشت خواهد رفت و هر گاه خیانت کننده به امانت وقطع کننده رحم از روی آن بگذرد اور ابا این دو گناه هیچ عملی سودی نمی رساند و صراط اور امیان آتش خواهد انداخت.^۱

اثار دنیوی صلة رحم: روایات کثیره ای رسیده است که از آثار صلة رحم طول عمر و تأخیر در اجل و دفع بلاء و زیادتی رزق و برطرف شدن فقر و زیاد شدن نسل می باشد.

حضرت صادق(ع) در مجلس منصور دوائقی سه حدیث در باره صلة رحم از قول رسول خدا(ص) نقل فرمود:

۱- شخصی صلة رحم می کند و از عمرش سه سال بیشتر نمانده، پس خدای تعالی به سبب این عمل عمرش را سی سال قرار می دهد و شخصی قطع رحم می کند و از عمرش سی سال نمانده، پس خدای تعالی آن را سه سال قرار می دهد آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود «خدا هر چه را بخواهد محویا ثبت می فرماید».^۲

۲- پیوند برحم خانه ها را آباد می کند و عمرها را دراز می نماید هر چند پیوند کننده از نیکان نباشد.^۳

۳- صلة رحم سبب آسان شدن حساب روز جزا است و از مردم بدعنتی عاقبت بشری نگه می دارد.^۴

و نیز مرویست که حضرت صادق(ع) به میسر فرمود چندین مرتبه مرگت رسید و خدای تعالی به سبب صلة رحمی که کردی و احسانی که به خویشاوندان نمودی آن را

۱- عن ابيجعفر(ع) قال ابوذر سمعت رسول الله(ص) يقول: حافظ الصراط يوم القيمة الرحم و الامانة فاذامر الوصول للرحم المؤدى للامانة نفذ الى الجنة و اذا مرت الخائن للامانة القطع للرحم لم ينفعه معهما عمل و تکفاء به الصراط في النار (كافی ج ۲ باب صلة الرحم ص ۱۲۲).

۲- قال رسول الله (ص) ان الرجل ليصل رحمه وقد بيقي من عمره ثلث سنين فيصيره الله ثلثين سنة ويقطعنها وقد بيقي من عمره ثلثون سنة فيصيره الله ثلث سنين ثم قال (ص) يمحوا الله ما يشاء و يثبت. (بحار الانوار).

۳- صلة الرحم تهون الحساب وتقى ميتة السوء (بحار الانوار).

۴- صلة الرحم تهون الحساب وتقى ميتة السوء (بحار الانوار).

به تأخیر انداخت!۱.

سبب طول عمر: و نیز مرویست که آنحضرت فرمود: ای میسر، چه کرده‌ای که عمرت زیاد شده است؟! گفت در جوانی، کارگر بودم و مزدم پنج درهم بود، اجرت خودم را به دائم می‌دادم.۲

یعقوب مغربی بر حضرت موسی بن جعفر(ع) وارد شد، حضرت به او فرمود: در فلان منزل بین تو و برادرت نزاعی (شری) در گرفت و از یکدیگر بریدید تا اینکه به یکدیگر دشنام دادید، این از دین من نیست و نه از دین آباء من، پس از عذاب خدا بترس؛ بدترستی که این عمل شما به مرگ جدائی بین شما خواهد افتاد و برادرت در این سفر خواهد مرد و زود است که از کرده خود پیشمان شوی!.

یعقوب عرض کرد: مرگ من چه وقت خواهد رسید؟ فرمود: مرگ توهمند رسیده بود لیکن در منزل دیگر به عمهات صله و احسان نمودی؛ پس مرگ تو تا بیست (سال یا ماه) تأخیر افتاد «فزید فی اجلک عشرون»، پس آن برادر قبل از رسیدن به وطن و اهلش مرد و در راه او را دفن کردند...۳

آثار معنوی و اخروی صله رحم: حضرت صادق(ع) فرمود: صله رحم سبب دارا شدن صفت جميله حسن خلق و سخا و کرم می‌شود (زیرا برای انجام این تکلیف مهم الهی ناچار است که در معاشرت ارحام رعایت حسن سلوک را بنماید و پس از تمرین و

۱— قد حضر اجلک غیرمرة کل ذلك يؤخر الله بصلتك لرحمك و برك قرابتك (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۹).

۲— قال ابوعبد الله (ع) يا میسر لقد زید فی عمرک فای شیء تعمل قلت كنت اجيراً وانا غلام بخمسة دراهم فكنت اجريها على خالي. (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۸).

۳— قدمت امس و وقع بينك وبين أخيك شرفی موضع كذا و كذا حتى شتم بعضكم بعضاً وليس هذا ديني ولا دين آبائی ولا نأمر بهذا احداً من الناس فاتق الله وحده لا شريك له فانكما ستفترقان بمorts اما ان اخاك سيموت في سفره قبل ان يصل الى اهله وستندم انت على ما كان منك و ذلك انكما تقاطعتما فيبت لله اعماركما فقال له الرجل فانا جعلت فداك متى اجلني فقال (ع) اما ان اجلك قد حضر حتى وصلت عمتك بما وصلتها به في منزلك كذا و كذا فزید فی اجلک عشرون — قال شعيب فاخبرنى الرجل ولقيته حاجاً ان اخاه لم يصل الى اهله حتى دفنه في الطريق. (سفينة البحار جلد اول صفحه ۵۱۶).

مارست دارای ملکه حسن خلق می‌شدحتی نسبت به دیگران و همچنین به برکت صله رحم و تکرار آن دارای ملکه سخا وجود می‌شد و از مرض مهلك بخل نجات پیدا می‌کند) و نیز نفسش از مرض کینه و حسد پاک می‌شد و از بلای دشمنی با خلق راحت می‌شد (چون به سبب صله رحم محیوب نزدیکان بلکه سایر خلق شده و از شر آنها در امان خواهد بود).۱.

قبول سایر اعمال: از حضرت باقر(ع) است: که صله رحم اعمال نیک صاحبیش را پاکیزه می‌کند یعنی ناقص آن را برطرف می‌کند و به درجه قبول می‌رساند مال را زیاد کرده و شدائند و مصیبیتها را دفع می‌کند و حساب روز قیامت را آسان می‌کند و اجل را تأخیر می‌اندازد.۲

بهترین گام برداشتها: حضرت سجاد(ع) می‌فرماید محبوترین گام برداشتها نزد خدای تعالی دو گام برداشتن است، یکی گامی که برمی‌دارد و به آن به صفت مسلمین ملحق می‌شود مانند صفت جهاد و صفت نماز جماعت، دوم گامی که برمیدارد و حرکت می‌کند برای صله رحمی که ازاوبریده است.۳ رسول خدا(ص) فرمود: به درستی که در بهشت مقامی است که به آن نمی‌رسد مگر سه طایفه: امام عادل، صله کننده رحم و فقیر عیال و انصابر!.

ثواب صله رحم: و نیز فرمود: کسی که برای صله به جان و مال به طرف رحم خود حرکت کند خداوند اجر یکصد شهید در نامه اعمالش می‌نویسد و به هر قدمی که بر می‌دارد چهل هزار حسنة برای او است و چهل هزار گناه ازا و محو شده و چهل هزار درجه برایش بلند می‌شود و مثل این است که یکصد سال بندگی خدا کرده.۴

۱— صلة الارحام تعسн الخلق وتسمح الكف وتطيب النفس... (کافی باب صله الرحم ص ۱۲۱).

۲— صلة الارحام تزكي الاعمال و تنمی الاموال و تنفع البلوى و تيسير الحساب و تنسی الاجل. (کافی ج ۲ ص ۱۲۱).

۳— ما من خطوة احب الى الله من خطوتين خطوة يسدها المؤمن صفا في الله و خطوة الى ذي رحم قاطع. (بحار الانوار).

۴— ان في الجنة درجة لا يبلغها الامام عادل او ذو رحم وصول او ذوي عيال صبور (بحار الانوار).

۵— من مشي الى ذي قربة بنفسه و ماله ليصل رحمه اعطاء الله تعالى اجرمة شهيد و له بكل خطوة اربعون الف حسنة و يمحى عنه اربعون الف مسيئة و ترفع له من الدرجات مثل ذلك و كائنا عبد الله تعالى مأة سنة. (بحار الانوار)

گناهان کبیره ج ۱

و باز از همان حضرت است: که صدقه دادن در راه خدا ده درجه ثواب دارد و قرض دادن هیجده درجه (زیرا به قرض دادن آبروی قرض گیرنده محفوظ می‌ماند) و صلة برادران دینی و پیروان اهل بیست درجه و صلة رحم بیست و چهار درجه.^۱

معنی صله و قطع رحم: چون در شرع مقدس معنی خاصی برای رحم ذکر نگردیده پس مراد همان معنی عرفی آن است که عبارت از مطلق اقارب است به معنی خویشاوندان پدری و مادری هر چند به چند واسطه باشد و همچنین خویشاوندی از طریق اولاد.

عروة بن یزید از حضرت صادق(ع) از معنی آیه: و کسانیکه می‌پیوندد آنها را که خدا امر به پیوندشان فرموده^۲ پرسید؟ حضرت فرمودند: «هی قرابتک»^۳ یعنی صلة رحم پیوند به تمام خویشاوندان است، محروم باشد یا نامحرم، دور باشد یا نزدیک یعنی واسطه بخورد یانه.

رحم فقیر و غنی ندارد: هر چند عادت اهل دنیا بر این است که در بین بستگان، آنکه صاحب مال و اعتبار باشد او را وابسته نزدیک خود می‌دانند و اگر فقیر و بی اعتبار باشد او را از خود جدا می‌دانند هر چند نزدیک هم باشد ولی در شرع مقدس هیچ فرقی در حکم صله و قطع رحم بین اقارب نیست، بلی هر چه نزدیک تر باشد و واسطه کمتر بخورد این حکم شدیدتر می‌باشد.

شهید ثانی علیه الرحمه این معنی عرفی را که برای رحم ذکر گردید باکثراً فقهاء نسبت داده است.

صلة کدام است؟: هر کاری که در عرف پیوند را برساند صله است هر چند در کوچکی مانند اول سلام کردن یا نیکو جواب دادن سلام باشد.

حضرت صادق(ع) می‌فرماید: صلة رحم و نیکی به برادران روحانی و ایمانی حساب را در روز قیامت آسان می‌کند و از گناه نگه می‌دارد پس به نزدیکان خود صله

۱- الصدقة بعشرة والقرض بثمانى عشرة و صلة الاخوان بعشرين و صلة الرحم باربع و عشرين. (بحار الانوار)

۲- والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل. (سورة ۱۳ آیه ۲۲)

۳- کافی.

قطع رحم

کنید و به برادران خود نیکی نمائید هر چند به نیکی سلام کردن و پاسخ دادن باشد.^۱ در حدیث دیگر فرمود: صلة رحم کنید هر چند به جرعة آبی برح دادن باشد^۲ و این مرتبه نازله صله است.

مراتب صله رحم: شهید ثانی علیه الرحمه در بیان مراتب صله رحم فرمود: اعظم مراتب آن صله به نفس (به جان) است که در آن اخبار زیادی رسیده است پس از آن به دفع ضرر است یعنی اگر ضرری متوجه رحم گردد آنرا دفع نماید، پس از آن رساندن نفع به او است پس از آن صله نمودن به کسی که واجب التفقه رحم است مانند زن پدر و زن برادر و کمترین مراتب صله، سلام کردن به رحم است و کمتر از آن پیغام سلام برایش فرستادن می‌باشد و همچنین در نبودنش برایش دعاء کردن و در حضورش نیایش گفتن است.

قطع رحم عرفی است: چنانچه صله امر عرفی شد قطع رحم هم عبارت از هر امری است که در عرف بریدگی از آن فهمیده شود مانند سلام نکردن یا روتورش کردن یارو برگرداندن یا ترک احترام و ادب نمودن یا در سفر جواب نامه ندادن یا در حضر، ترک دیدار یا مثلاً عیادت نکردن اگر مريض شود یا از سفر باز گردد و نظائر اينها.

قطع نسبت بارحام مختلف است: شکی نیست که صدق عرفی قطع و صلة رحم به حسب زمان و مکان و مراتب ارحام و خصوصیات آنها فرق می‌کند ممکن است عملی نسبت به رحم نزدیک قطع باشد ولی نسبت به رحم دور قطع نباشد یا ممکن است نسبت به رحم شریفی که دارای مقامی است قطع و نسبت به دیگری نباشد البته در موارد شک باید جانب احتیاط را مراقبات نمود که مبادا در گناه کبیره قطع رحم واقع شد.

تکبر به رحم فقیر قطع است: ارزشترین اقسام قطع رحم آن است که شخص بواسطه داشتن مال و ثروت و اعتبار دنیوی، اعتنایی به رحم فقیر یا بی اعتبار خود نکند و او را رحم خود ندانند و برا او تکبر نمایند و اگر رحم غنی و معتبر خود را بینند احترام کنند، این در حقیقت نسبت به رحم غنی صلة رحم نکرده بلکه به مال و جیفه دنیا اعتناء نموده

۱- ان صلة الرحم والبرليهو نان الحساب و يعصمان من الذنوب فصلوا ارحاماكم و بروا اخوانكم ولو بحسن السلام ورد الجواب. (کافی ج ۲ ص ۱۲۵)

۲- صل رحmk ولو بشربة من ماء (وسائل کتاب نکاح باب ۱۹ صفحه ۱۴۱).

است نه به شخص رحم به عنوان رحم زیرا که از رحم فقیر رو بر می گرداند.

حد و جوب صله رحم: قدر مسلم از وجوب صله، مقداری است که در ترک آن قطع رحم عرفًا صدق نماید، پس هر عملی که صله رحم بر آن صادق باشد بطوری که اگر بجا نیاورد می گویند قطع رحم کرده آن عمل شرعاً واجب است، مثلاً هر گاه شخص ثروتمندی رحم فقیری داشته باشد که محتاج مخارج ضروریه مانند نفقة روزانه یا معالجه مرض یا ادائی دین شده و از رحم ثروتمند و متمكن خود مطالبه وجهی برای رفع ضرورت کند، اگر ازا او مضایقه کرد قطع رحم نموده، پس دادن این مال به مقداریکه رفع حاجتش گردد صله رحم و شرعاً هم شکی در واجب بودنش نیست.

همچنین هر نوع حاجت ضروری که داشته و به رحم خود عرضه بدارد او هم از عهده بر می آید و طوری است که اگر اعتنائی نکند در عرف قاطع رحم شمرده می شود، این قسم کار، صله واجب است.

مگر اینکه انجام حاجتش موجب عسر و حرج باشد یا اینکه حاجتش غیر مشروع باشد یا اینکه در راه انجام حاجتش در معصیت واقع می شود که در این مورد هم واجب نخواهد بود، مثل اینکه رحم شخص از سفر آمده و اگر ازا دیدن نکند در عرف قطع رحم است لیکن اگر صله کند و به خانه اش رود گرفتار معصیت می گردد، شکی نیست که این قسم صله واجب نیست.

میزان وصل و قطع عرف است: در هر موردی که شک دارد آیا این مقدار از صله واجب است یا نه به عرف رجوع نماید اگر ترک آن را قطع رحم دانستند واجب خواهد بود و گاه می شود که ترک سلام یا ترک احسان کمی، یا بر نیاوردن حاجت مختصراً یا ترک دیداری در عرف قطع رحم شمرده می شود.

اگر واجب نشد مستحب است: گاهی بعضی از این امور در برخی از ارحام و پاره‌ای موضع عرفًا قطع رحم نیست پس اگر قطع رحم نبودنش مسلم شد انجام دادن آن صله که عدم وجودیش معلوم است، مستحب خواهد بود و اگر واجب نبودنش مسلم نیست باید رعایت احتیاط را کرد و حتی الامکان کاری کرد که یقین داشته باشد که این گناه بزرگ ازا سرنزده است.

قطع قاطع هم حرام است: در صورتیکه بعضی از ارحام نسبت به شخص قطع رحم نموده، نمی شود با او معامله به مثل کرد یعنی او هم کاری کند که در عرف قطع

رحم باشد و به عبارت دیگر قطع رحم نسبت به جمیع ارحام حرام است حتی آنهاییکه به او قطع رحم نموده اند چنانچه در اخبار گذشته به آن اشاره شد.

رسول خدا(ص) فرمود: نباید قطع رحم کنی هر چند رحم از تو ببرد.^۱

فرمایش حضرت صادق(ع): عبدالله بن سنان گفت: به حضرت صادق(ع) عرض کردم پسر عمومی دارم که من به او صله می نمایم و او از من می برد، پس من صله می کنم او می برد تا اینکه می خواهم من هم بدین سبب از او بیرم حضرت فرمودند: هرگاه صله خود را از او نبری (ممکن است حیاء کند و دیگر از تو قطع ننماید) پس خداوند رحمت خود را به تو و پسر عمومیت متصل خواهد فرمود و اگر قطع خود را ادامه داد و توهم قطع نمودی، خداوند رحمت خود را از هر دوی شما قطع می فرماید.^۲

نیکی به پاداش بدی: رسول خدا(ص) فرمود: با کسی که به تو خیانت نموده خیانت نکن که اگر کنی مثل او خیانتکار خواهی بود و نیز از رحمی که از تو بريده نبر که اگر بريده مثل او قطع کننده رحم خواهی بود.^۳

و نیز فرمود: بهترین اخلاق پسندیده که آثار دنیوی و اخزویه بر آنها مترب است سه خصلت است، صله نمودن با کسی که ازا او قطع نموده، عطا کردن به کسی که ازا او درین داشته، عفو کردن از کسی که به او ستم کرده.^۴

قطع رحم مسلمان و کافر فرقی ندارد: ظاهر اطلاقات واردہ در مقام آن است که فرقی در حرمت قطع رحم نیست بین این که رحم مسلمان باشد یا کافر، شیعه دوازده امامی باشد یا از سایر فرقه های مسلمان، عادل و پرهیزگار باشد یا فاسق و فاجر، اجمالاً کفر و فسق سبب سقوط حق رحمیت نمی شود. ابن حمید به حضرت صادق(ع) عرض کرد: بستگان من بر غیر دین من هستند آیا باز برای ایشان حقی بر عهده من است یا نه؟

۱- لا تقطع رحmk و ان قطعك (کافی ج ۲ باب صله الرحم).

۲- عن عبدالله بن سنان قال قلت لا يبعـد الله (ع) ان لـي اـبن عم اـصلـه فـيـقـطـعـنـى وـاـصـلـه فـيـقـطـعـنـى حتـى لـقـطـعـهـ اـيـاـنـى اـنـ قـطـعـهـ اـتـاـذـنـ لـىـ قـطـعـهـ، قال (ع) انـكـ اذا وـصـلـهـ وـقطـعـكـ وـصـلـكـمـ اللهـ عـزـوجـلـ جـمـيعـاـ وـانـ قـطـعـهـ وـقطـعـكـ قـطـعـكـمـ اللهـ. (کافی باب صله الرحم ص ۱۲۴).

۳- لا تخن من خانك ف تكون مثله ولا تقطع رحmk و ان قطعك. (بحار الانوار)

۴- الاـدـلـكـمـ عـلـىـ خـيـرـ الدـنـيـاـ وـالـآخـرـةـ قالـواـ بـلـىـ ياـ رـسـوـلـ اللهـ قالـ (ص)ـ مـنـ وـصـلـ منـ قـطـعـهـ وـاعـطـيـ مـنـ حـرـمـهـ وـعـفـاعـعـمـنـ ظـلـمـهـ (بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۲۹).

گناهان کبیره ج ۱

حضرت فرمودند: بلی حق رحم به هیچ چیز ساقط نمی شود. اگر بستگانت بر دین توبومند دو حق بر تو داشتند حق رحم و حق همکیشی و برادری دینی^۱.

صله داود رقی و مرگ رحم: داود رقی گفت: خدمت حضرت صادق(ع) نشسته بودم که ناگاه ابتداء فرمود: ای داود! روز پنجم شنبه اعمال شما شیعیان بر من عرضه داشته شد، در بین کارهای تو صله کردن به پسر عمومیت مرا شاد کرد، به درستیکه می دانم این پیوند تو در برابر بریدن او سبب نزدیک شدن مرگ او است^۲.

داود گوید: مرا پسر عمومی معاند و خبیث بود گرفتاری و پریشانیش را متوجه شدم پیش از حرکت کردنم به مکه معمظمه، مبلغی برایش فرستادم تا معیشتش تأمین شود. چون به مدینه آمد حضرت مرا از این موضوع خبرداد.

رفتار حضرت صادق(ع) با حسن و عبدالله: از اموریکه مؤید مطلب است نبریدن ائمه ما علیهم السلام است از بعضی از اقارب خود که از حق منحرف بودند بلکه در مقام دشمنی و ضدیت با آنان بودند با اینکه دشمنی با امام در مرتبه شرک و کفر است، چنانچه حضرت صادق(ع) وصیت فرمود: که هفتاد دینار به حسن افطس به جهت حق رحم بدهند با اینکه به روی آقا شمشیر کشیده بود.

و نیز عبدالله بن الحسن از کسانی بود که با آنحضرت مخاصمه و مجادله می کرد و از آنحضرت مطالبه بیعت با پرسش محمد می کرد مع الوصف در کتب روایات و تواریخ دیده نشده که حضرت صادق(ع) کوچکترین جسارتی یا کاری که از آن بُوی بریدگی بیاید انجام داده باشدند.

گفتگوی حضرت صادق(ع) با عبدالله حسنی: عبدالله روزی در کوچه مدینه با آنحضرت مجادله زیادی کرد و مردم بسیاری اطراف ایشان جمع شدند، در مقابل این قطعی که از او سرزد آنحضرت فردا صبح بخانه اش تشریف آوردند و برای اینکه عبدالله از

۱- عن الجهم بن حميد قال قلت لابيالله (ع) تكون لى القرابة على غير امرى الهم على حق؟ قال: (ع) نعم حق الرحم لا يقطعه شيء وإذا كانوا على أمرك كان لهم حقان حق الرحم و حق الاسلام. (كافی باب صلة الرحم ص ۱۲۵).

۲- كنت جالساً عند ابيالله (ع) اذ قال لى مبتده من قبل نفسه يا داود لقد عرضت على اعمالكم يوم الخميس فرأيت فيما عرض على من عملك صلتک لابن عمك فلان فسرني ذلك انى علمت ان صلتک له اسرع في فناء عمره وقطع اجله (بحار الانوار).

قطع رحم

کرده دیروز خود پشیمان شود و توبه نماید فرمود دیشب آیه شریفه «والذین يصلون ما امر الله به ان يوصل» را خواندم و سخت ترسناک شدم، عبدالله متنه شده و گریان گردید و گفت مثل اینکه این آیه را فراموش کرده بودم و هر دو دست در گردن یکدیگر انداختند^۱.

تأثر حضرت بر سادات حسنی: زمانی که منصور دوانقی علیه اللعنه، عبدالله محض وعده دیگر از سادات حسنی را که بر او خروج کرده بودند اسیر و در زندان کوفه جای داد با اینکه ایشان مخالفت حضرت صادق(ع) را نموده بودند آنحضرت از مصیبت آنها سخت ناراحت و بیست روز بستری شدند و نامه مفصلی مشتمل بر تعزیت و تسلیت ایشان به زندان کوفه فرستادند و مکرر جویای حالات آنها بودند و مکرر بر حالتان می گریستند.

صله رحم با بعض کافر منافقی ندارد: آنچه از وجوب صله رحم و حرمت قطع آن ذکر شد که فرقی بین کافر و مسلمان، فاسق و پرهیزگار ندارد، این موضوع با حرمت دوستی با کفار و فجار و وجوب بعض و دشمنی ایشان (چنانچه در بحث حرمت اعانت به ظالم ذکر خواهد شد) منافقی ندارد زیرا صله، حسن سلوک و معاشرت با رحم است به مقداری که در عرف بگویند قطع رحم نکرد و این حسن سلوک با بعض او منافقی ندارد زیرا که آن امر قلبی و باطنی است.

اگر تأیید کفر نشود: بلی اگر صله باو سبب جرأتش در کفر یا فسق شود، به طوریکه اگر از او ببرد ممکن است ترک کفر یا فسق نماید، در این صورت از باب نهی از منکر مانعی ندارد و با اطمینان به اینکه قطع از او موجب ترک آن می شود آنوقت بریدن از او واجب می گردد چنانچه در بحث خودش ذکر می شود و در غیر مورد یقین و احتمال به ترک کفر یا فسق، قطع رحم به حرمت خود باقی است.

دشمن دین باید طرد شود: در صورت دیگر هم بریدن از رحم کافر یا فاسق واجب است و آن در وقتی است که در مقام ضدیت و دشمنی و جنگ با دین باشد، چنانچه خداوند در سوره مجادله می فرماید، کسانی را که ایمان به خدا و روز جزا آورده اند نمیابی که با کسانی که با خدا و رسول دشمنی می کنند، دوستی نمایند هر

چند پدران یا پسران یا خویشاںشان باشند^۱ یعنی مؤمن با کافر معاند دوستی نمی کند هر چند از بستگان نزدیکش باشد.

اگر دشمنی نکند صله واجب است: و باز می فرماید: «خداؤند شما را باز نمی دارد از کسانی که با شما جنگ نمودند و شما را از خانه هایتان بیرون نکردند، که با ایشان نیکوئی کنید و به عدل با آنها حکم کنید و با ایشان ستم ننمایید به درستی که خداوند عدالت کنندگان را دوست می دارد، تنها شما را از دوستی کسانی بازمی دارد که با شما جنگ نمودند و از خانه هایتان بیرون تان کردند و هم پشت با دشمنان تان در بیرون کردن شما شدند، و کسی که با ایشان دوستی کند، پس ایشان گروه ستمکارانند.^۲

سفر کردن برای صله رحم: در شرع مقدس اسلام سفر کردن برای صله رحم و دیدار از اقارب مستحب است چنانچه از رسول خدا(ص) مرویست که به امیرالمؤمنین(ع) فرمود: یا علی(ع) راه دو ساله را برای نیکی به والدین بپیما! یعنی اگر فاصله تو با پدر و مادرت دو سال راه باشد این مسافت را طی کن و آنها را ملاقات نما، و فرمود یک سال راه را برای دیدار و پیوند با اقارب طی کن و یک میل راه برای دیدار مریض و دو میل راه برای تشییع جنازه و چهار میل راه برای زیارت و ملاقات برادر دینی.^۳

و در اخبار گذشته نقل گردید که هر کس برای دیدار ارحام حرکت کند به هر قدمی چهل هزار حسنے برایش ثبت و چهل هزار گناه از او محو و چهل هزار درجه به درجاتش افزوده می گردد.

دوری و دوستی: در مکاتبه منسوب به امیرالمؤمنین(ع) به عمال خود چنین است: «مروا الاقرب ان يتزاوروا ولا يتتجاوروا». مرحوم نراقی در معراج السعاده در شرح این جمله چنین می نویسد: امر کنید خویشاوندان را که به دیدن یک دیگر روند اما با هم

۱- لا تجدهنوا يؤمنون بالله و اليوم الآخر يوادون من حاد الله و رسوله ولو كانوا آباء هم او ابناء هم او اخوانهم او اخشرتهم (سوره ۵۸ آیه ۲۲).

۲- لا ينهيكم الله عن الذين لم يقاتلكم في الدين ولم يخرجوكم من دياركم ان تبروهם و تقسطوا اليهم ان الله يحب المقسطين انما ينهيكم الله عن الذين قاتلوكم في الدين و اخر جوكم من دياركم و ظاهروا على اخراجكم ان تولوهם و من يتولهم فاولئك هم الظالمون. (سوره ۶۰ آیه ۹ و ۱۰).

۳- يا على سرستين بروانديك؛ سر سنته مصل رحمن سر ميلاده مريضاً، سرميلين شيع جنارة، سر اربعه اميرال زرائخاً في الله. (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۳۰).

همسايگی نکنند، چه همسایگی باعث بعض و حسد و قطع رحم گردد، و این امری است مشاهد، همچنانکه در اکثر اهل روزگار می بینیم که چون خویشان از یکدیگر دور می باشند دوستی ایشان با یکدیگر بیشتر و شوق آنان به یکدیگر افزون تر است آری مثلی است مشهور، دوری و دوستی.

صلة ارحام روحانی: بر اهل بصیرت پوشیده نیست که انسان به حسب استعداد دارای دو جهت و جنبه است روحانی و جسمانی، برای پیدايش و تکمیل جهت مادی، سبیش پدر و مادر است و سبب تحقق و پیدايش جهت روحانیت و تأمین سعادت باقی و زندگانی حقیقه پدر روحانی یعنی محمد(ص) و علی(ع) می باشند که به برکت محبت و تبعیت و اطاعت از ایشان و کمال تسلیم و انقياد نسبت به آنها، خداوند ربط و اتصال به مقام شامخ روحانیت ایشان را عنایت می فرماید و در حصن محکم روحانیت آفایان داخل گردیده، جنبه روحانیت او که بالقوه بود فعلیت پیدا می کند و ابواب علوم و معارف برویش بازو و چشمها های حکمت و حقایق در قلبش جاری و حیات طيبة انسانی را درک خواهد نمود، اگر این بزرگواران نبودند هیچگاه انسان از جهت حیوانی و آثار حیاتی دنیو یه قدمی بالاتر نمی توانست گذاشت و از حیات انسانی برخوردار نمی شد.

نعمت بعثت بالا ترین نعمتها: تا شخص فرزند روحانی ایشان نگردد و از نعمت محبت و ولایت بهره مند نشود، بزرگی این نعمت را نخواهد دانست لذا در قرآن مجید در ذکر هر یک از نعمتها عظیمه الهیه تعبیر به منت گذاشتن خدا نشده مگر در نعمت بعثت این پدر روحانی، که می فرماید «هر آینه خداوند به مؤمنین منت گذارد که درین ایشان پیغمبری را برگزید که آیات خدا را برایشان می خواند و ایشان را پاکیزه می کند و کتاب و حکمت را یادشان می دهد هر چند پیش از این در گمراهی آشکاری بودند».^۱

ولایت قابل قیاس نیست: مرویست که یونس بن عبد الرحمن به حضرت صادق(ع) عرض کرد: ولایت شما اهل بیت و آنچه را که خداوند از حق شما به من شناسانید نزد من از دنیا و آنچه در آن است بهتر است پس آنحضرت خشنماک شد فرمود ما را درست قیاس نکردی، آیا دنیا غیر از اینکه چیزی بخوری و چیزی بپوشی، چیز دیگری

۱- اقْدَمْ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَذْبَعْتْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتَلَوَّ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَبِزَكِّيهِمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَغْيٍ ضَلَالٌ مُّبِينٌ (سوره ۳ آیه ۱۵۸).

است؟ دنیا چیست که بگوئی ولایت اهلیت از آن بهتر است، اما به سبب محبت ما زندگانی جاودان برای تو است^۱.

در بحث عقوق والدین مختصری از حق پدر روحانی ذکر شد هر چند کسی از عهده حق والد روحانی برخواهد آمد و چاره‌ای جز اقرار به عجز و اعتراف به قصور و تقصیر در مقابل آن حضرات نیست.

ارحام روحانی کیانند؟: نکته‌ای که در این مبحث تذکر لازم است صلة رحم روحانی است، چنانچه کسانی که از راه والدین جسمانی به شخص نسبت پیدا کنند مانند برادر، رحم است و صله‌اش واجب، و قطعش حرام است، همچنین هر کس از طرف والد روحانی به شخص نسبت پیدا کرد رحم روحانی، و صله‌اش واجب و قطعش حرام است، کسانی که از طریق پدر روحانی منسوبند دو طایفه‌اند: اول اولادهای جسمانی آنحضرت یعنی سلسلة جلیله سادات، دوم مؤمنین و شیعیان یعنی کسانی که فرزند روحانی آنحضرت شده باشند که همه با هم برادرند و در قرآن مجید می‌فرماید «به درستیکه مؤمنین برادریکدیگرند»^۲ زیرا که همه به یک پدر روحانی می‌رسند.

حقوق سادات: در این قسمت به ذکر آنچه علامه حلی در آخر کتاب قواعد الاحکام که برای فرزندش فخرالمحققین تألیف فرموده نوشته است اکتفاء می‌شود.

می‌فرماید بر تو باد به صلة ذریه طاهره علویه، به درستیکه خداوند تأکید فرموده سفارش در باره آنها را و دوستی ایشان را اجر رسالت و ارشاد رسول الله(ص) قرارداد، و در قرآن مجید فرمود: بگوای پیغمبر(ص) بر ارشاد و رسالت مزدی از شما نمی‌خواهم، مگر دوستی بستگانم را، و فرمود پیغمبر اکرم(ص) به درستیکه من شفاعت می‌کنم چهار طایفه را هر چند با گناه اهل دنیا باشند:

۱— مردی که ذریه مرا یاری کرده باشد.

۲— کسیکه در موقع شدت به آنها مالی داده باشد.

۳— کسیکه ذریه مرا به زبان و دل دوست داشته باشد.

۱— قستنا بغير قياس ما الدنيا وما فيها هل هي الاسد فورة اوستر عورة و انت لك بمحبتنا الحياة الدائمة (سفينة البحار جلد ۲ ص ۶۹۲).

۲— انما المؤمنون اخوة (سورة ۴۹ آیه ۱۰).

۴— کسیکه در انجام حوائج ایشان در وقتی که گرفتار دشمن و رانده و آواره شده‌اند، سعی کرده باشد.

آنانکه به پیغمبر حق دارند: و حضرت صادق(ع) فرمود: چون روز قیامت شود منادی ندا کند: مردم ساکت شوید! به درستیکه محمد(ص) می‌خواهد با شما سخن گوید. پس همه ساکت می‌شوند آنحضرت می‌ایستد و می‌فرماید: ای مردم هر کس خدمتی برای من انجام داده یا منتی بر من دارد یا خیری به من رسانیده برخیزد تا تلافی کنم پس می‌گویند پدران و مادران ما به فدای تو باد کدام خدمت، کدام منت؟ کدام خیر نزد ما است؟ بلکه منت و نعمت و خیر، برای خدا و رسولش بر جمیع خلق است.

خدمت به سادات تلافی می‌شود: می‌فرماید: بلی هر کس جای داده و در برگرفته یکی از ذریه مرا، یا به ایشان نیکی نموده یا ایشان را پوشانیده یا ایشان را سیر نموده، برخیزد تا تلافی کنم؛ جمعی که این اعمال از آنها سرزده بر می‌خیزند؛ پس ندا می‌رسد ای حبیب ما محمد(ص) تلافی اعمال آنها را به دست تو قراردادیم هر جای از بهشت می‌خواهی آنها را جای ده؛ پس آنحضرت ایشان را در وسیله که مقامی است در بهشت در همسایگی محمد(ص) بطوریکه بین ایشان و حضرت حجابی نیست، جای می‌دهد^۱.

حقوق برادران ایمانی:

خبراری که در باره حقوق برادران ایمانی رسیده بسیار و

۱— و عليك بصلة الذرية العلوية فإن الله تعالى قد أكمل الوصية فيهم و جعل مودتهم أجر الرسالة والارشاد فقال تعالى قل لآسليكم عليه اجرا الالهودة في القربي، وقال رسول الله(ص) اني شافع يوم القيمة لاربعة اصناف ولو جائوا بذنب اهل الدنيا، رجل نصروريتي، و رجل بذل ماله لذرتي عنده المضيق و رجل احب ذريتي باللسان و القلب و رجل سعى في حوائج ذريتي اذا طردوا او شردوا. وقال الصادق(ع) اذا كان يوم القيمة نادى مناد ايهال الخلايق انصتوا فان محمدآ يكلمكم فيinctet الخلايق فيقوم النبي(ص) فيقول: يا معاشر الخلايق من كانت له عندي يداو منه او معروف فليقم حتى اكافيه فيقولون بآبابنا و امهاتنا اي يدواي منه واي معروف لنابل اليه و المنة والمعروف لله و رسوله على جميع الخلايق فيقول: بل من آوى احداً من اهل بيتي او برهم او كسامم من عري او اشع جائعهم فليقم حتى اكافيه فيقوم اناس قد فعلوا ذلك فيأتي النساء من عند الله يا محمد يا حبیبی قد جعلت مكافاتهم اليك فاسکنهم من الجنة حيث شئت، فيسكنهم في الوسیلة حيث لا يحجبون عن محمد (ص) و اهل بيته.

به ذکر بعضی از آنها اکتفاء می شود:

معلی بن خیس از حضرت صادق(ع) پرسید: حقوق برادران ایمانی چیست؟
حضرت فرمودند: برای مؤمن هفت حق واجب است که اگر کسی یکی از آنها را اداء نکند
و ضایع سازد از ولایت و اطاعت خداوند خارج شده و از پروردگاری برهه خواهد بود.

معلی عرض کرد: آن هفت حق چیست؟ فرمود: می ترسم که یاد بگیری و به آن
عمل نکنی! عرض کرد «لا قوة الا بالله!» آنگاه فرمود: اول آنها که از همه آسان تر است
این است که آنچه را برای خود دوست می داری برای او هم دوست بداری و آنچه را برای
خود بد می داری برای او هم بد بداری.^۱

دوم اینکه پرهیزی از اینکه او را به سخط و غضب درآوری و طلب کن رضایتش
را و اطاعت کن امروز را. سوم اینکه او را به جان و مال و زبان و دست و پایت یاری کنی.
چهارم اینکه راهنمای خبر دهنده او به آنچه صلاح او است باش.

پنجم آنکه سیر نباش در حالی که او گرسنه است و با تشنجی او سیراب مباش و
با بر亨گی او پوشیده مباش. ششم آنکه اگر خادمی داری برای انجام حوائج او بفرستی.
هفتم آنکه قسم او را پنیری و دعوتش را اجابت نمائی اگر مرض شود او را
عيادت نمائی و اگر بمیرد تشییع جنازه اش کنی و هر گاه بفهمی حاجتی دارد پیش از
آنکه اظهار نماید بر انجام دادن آن پیشی بگیری.

زیارت مؤمن صالح زیارت امام است: حضرت رضا(ع) فرمود: کسی که
نمی تواند به زیارت ما اهل بیت(ع) باید پس زیارت کند نیکان از دوستان ما را، که
ثواب زیارت ما برایش ثبت می شود و کسی که بخواهد به ما صلح نماید و نتواند، پس به
یکی از نیکان از دوستان ما صلح نماید، که برایش ثواب صله ما ثبت می شود.^۲

و چون اکرام یا اهانت به برادران ایمانی اکرام و اهانت به پدر روحانی است،
آثار عظیمه ای بر اکرام یا اهانت به مؤمن ذکر شده که برای جلوگیری از اطباب کلام از
تفصیل آن خود داری می شود، خداوند ما را به ادائی حقوق موفق بدارد.

۱- ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك و تكره له ما تكره لنفسك. (کافی)

۲- من لم يقدر ان يزورنا فليزير صالحی موالينا يكتب له ثواب زيارتنا ومن لم يقدر على صلتنا
فليصل صالحی موالينا يكتب له ثواب صلتنا. (بحار الانوار)

۸- خوردن مال یتیم

هشتم از گناهان کبیره، خوردن مال یتیم یعنی طفلی که به حد بلوغ نرسیده و
پدرش مرده است می باشد.

حضرت رسول (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) و حضرات کاظم و رضا و جواد علیهم
السلام خوردن مال یتیم را از گناهان کبیره شمرده اند و از گناهانی است که خداوند وعده
آتش بر آن داده بلکه تصریح به کبیره بودن آن فرموده و می فرماید «به درستیکه آنان که با
جرأت می خورندو تلف می نمایند اموال یتیمان را از روی بیدادگری و ستم، جز این نیست
که در شکم های خویش آتشی را می خورند (یعنی پر می سازند شکم های خود را به چیزی
که ایشان را به آتش جهنم می کشاند) و زود باشد که در آتش افروخته شده اند اخته شوند»^۱
در تفسیر کبیر مذکور است که روز قیامت خورنده مال یتیم که به محشر وارد می شود
آتشی از درون او زبانه می کشد و دود از دهان و بینی و گوش و چشم بیرون می آید، به
این نشانه همه کس او را می شناسد که خورنده مال یتیم است. و جمله «سیصلون سعیراً»
نهایت تهدید است تا معلوم شود که خوردن مال یتیم سبب تام برای داخل شدن در آتش
جهنم است نه سبب ناقص ضعیفه، بلکه کبیره ای است از کبائر عظیمه.

و نیز می فرماید: «و مالهای یتیمان را ای اویاء و اوصیای آنها که به حکم ولایت

۱- ان الذين يأكلون اموال اليتامي فللمما انما يأكلون في بطونهم ناراً و سيصلون سعيراً. (سوره

۴ آیه ۱۲).

یا وصایت بر آنان سلط دارید، به ایشان بدھید، یعنی در حال کوچکی برایشان انفاق کنید و تنگ نگیرید، و بعد از بلوغ همه را به آنها تسليم نمائید، و بدل نگیریدن پاک را به پاک یعنی مال حرام را که ملک یتیمان است به مال حلال که متعلق به خود شما است بدل نگیرید، مراد آن است که نیک از مال یتیم را که در حق شما خبیث است فرا مگیرید، و رها مکنید مال پستی را که نسبت به شما طیب و پاکیزه است. خلاصه دست درازی به مال یتیم نکنید به اینکه مال پر قیمت او را بردارید و به جایش مال کم قیمت و پست خود را بگذارید.

و مخورید و منتفع نشوید به مال یتیمان در حالی که با مال خود، آنرا داخل کنید به درستیکه خوردن مال یتیم یا تبدل یا خیانت در آن نزد پروردگار گناهی بزرگ است»^۱.

و نیز می‌فرماید^۲ «و باید بترسند از خشم و انتقام الهی آنانکه اگر ذریه ناتوانی

۱- و آتوا الیتامی اموالهم ولا تبدوا الخبیث بالطیب ولا تأكلوا اموالهم الى اموالکم انه كان حوباً کبیراً (سوره ۴ آیه ۲).

۲- و لیخش الذين لوتراکوا من خلفهم ذریة ضعافاً خافوا عليهم فلیتقوا الله ولیقروا قولًا سدیداً (سوره ۴ آیه ۹) در تفسیر المیزان فرماید: آنکس که به یتیمی با خیانت درمال وی با او ظلم کند بزویدی همان ستم بفرزندانش خواهد رسید. این یکی از حقائق شگرفی است که قرآن از آن پرداخته و یک رشته از آیاتیست که وجود ارتباط مسلمی را بین اعمال نیک و بد انسان و بین رویدادهای خارجی بیان می کند و اینکه ثمره عمل خود را می بیند و خلاصه عمل نیک و بدیکنوع عکس العمل و برگشتی به عامل آن خواهد داشت و این آیه دلالت دارد که دائمه مكافات و بازگشت اعمال از این وسیع تر است یعنی کار بد و نیک انسان ممکن است حتی در بازماندگان و تبار او اثر بگذارد.

تا اینکه فرماید آنچه را از نیک و بد بر دیگران روا می دارد — و دیگران انسانی مانند خود او هستند — برخود روا دانسته و برای خودش پسندیده و خواسته، انسانیت است که آماج ناوک کردار او واقع شده است نه یک فرد و از اینجا است که انسان اگر بدیگری نیکی کرد از خداوند همان نیکی را برای خود خواسته است یک خواسته رد نشدنی و دعائی مستجاب، و اگر بکسی بدی رساند یا ستمی کرد همان را خواسته و برای خود پسندیده است و از برای فرزندان مردم و یتیمانشان چیزی را می پسندد و نیک و بدی را در خواست می کند که برای فرزندان خود خواستار است. همخون بودن و اشتراک در رحمه راعث می شود نسب که همان دودمان (سلامه) است بصورت واحدی در نیاید که بهر طرف آن خالی عارض شود و هر گوشه ای از آن چیزی روی دهد بتمام آن عارض گردیده و روی داده است با



پس از مرگ خود باقی گذارند بر ضایع شدن و بدون سر برست دل سوز ماندن آنها بترسند» پس باید در باره ظلم به یتیمان مردم از خدا بترسند و بر حذر باشند و به درستی در گفتار و کردار با آنها رفتار کنند، و خلاصه کسیکه بر فرزندانش بترسد که پس از مردنش ضایع و مورد ستم و پامال شدن حقوقشان گرفتار شوند پس باید در باره یتیمان مردمان از خدا بترسد و تقوق را رعایت کند و از ستم و تجاوز به حقوق آنها خودداری کند زیرا از آثار ظلم به یتیمان مردم رسیدن ظلم به فرزندان او است به اینکه هر بلائی بر سر یتیمان مردم در بیاورد و حقوق آنان را ضایع نماید همانگونه بر سر ایتمام و بازماندگان خودش خواهد آمد. در این آیه به کبیره بودن این گناه بزرگ تصریح شده است.

تلافی به مثل خواهد شد: از حضرت صادق(ع) مرویست که فرمود: خدای تعالی در خوردن مال یتیم و عده دو عقوبت داده است: اخرو یه و دنیو یه. اما عقوبت اخرو یه آتش جهنم است، اما عقوبت دنیو یه: هر کس به یتیمان مردم ستم نمود و مال آنها را تلف کرد به یتیمان او هم ظلم خواهد شد؛ چنانچه به این مطلب در قرآن مجید اشاره می‌فرماید که «باید بترسند از خدا در باره یتیمان آنانکه اگر بعد از خود فرزندان ضعیف و عاجز بگذارند از بیتوانی و ضایع شدن ایشان بترسند»^۱.

و این امری است به اوصیاء یتیمان که در کارشان بترسند و در حقوق آنان کاری کنند که بعد از آنان بخواهند به فرزندانشان انجام گیرد. بعد می‌فرماید «پر هیزید از مخالفت خداوند» و باید سخن راست و درست بگویند؛ یعنی با ایتمام مانند اولاد خود به شفقت و مهربانی حرف بزنند و به نیکی رفتار کنند.

این بیان روش شد که هر معامله‌ای انسان با کسی یا اولاد و تبار او کند ناچار عکس العمل آن بخود او یا تبار او و اخلاق او بازگشت خواهد کرد، مگر آنکه خدا نخواسته باشد. این استثناء برای این بود که در گیتی عوامل و اسبابی وجود دارند که از آنها خبردار نیستیم و در جبران کارما دخیل هستند چنانچه در آیه: و ما اصابکم من مقصیه فیما کسبت ایدیکم و یغفعون کشیر (سوره شوری آیه ۳۰) اشاره‌ای بدان نموده است.

۱ - قال: ابوعبدالله(ع) اوعده اللہ عزوجل فی اکل مال الیتیم بعقوبین احداها عقوبة الاخرة النار و اعقوبه الذین اغقوله عزوجل ولیحنش الذین لوتراکومن خلفهم ذریة ضعافاً خافواعلیهم (آلیه) وسائل کتاب تجارة باب ۷۰ ص ۱۸۱

شهر بود و در زیر آن گنجی از مال آن دو یتیم بود و پدرایشان مرد صالحی بود پس خدا خواست که ایشان به مرتبه بلوغ رسیده و گنج خود را بیرون آورند و این حفظ مال دو یتیم رحمت و تفضلی از پروردگاری بوده برای اینکه پدر آنها صالح بوده است»^۱.

پس صالح بودن پدر سبب تفضل الهی نسبت به فرزندانش می شود چنانچه ظالم بودنش سبب منع این تفضل است^۲.

خبر در باره این گناه: حضرت صادق(ع) فرمود: از جمله گناهان کبیره خوردن مال یتیم از روی ستم است.^۳

و حضرت باقر(ع) روایت می کند از جدش رسول خدا(ص) که فرمود: روز قیامت جمعی محشور می شوند در حالی که شعله آتش از دهان آنها خارج می شود! گفتند: یا رسول الله اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانیکه از روی ستم مال یتیمان را می خورند!^۴

از حضرت رضا(ع) پرسیده شد کمترین چیزی که به سبب آن خورنده مال یتیم داخل آتش جهنم می شود، چیست؟ حضرت فرمودند: اندک و بسیارش در این معنی که انداخته هر گاه قهقهه ای را که به آن از زانو نزدیک باشد^۵

و نیز از حضرت رسول(ص) مرویست که فرمود: در لیله المراج، جمعی را دیدم که شکمها یشان از آتش پر بود و از دیر ایشان آتش بیرون می آمد، از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت: خورندهای مال یتیم بنا حق!^۶

١— وَإِمَّا الْجَدَارُ فَكَانَ لَعْلَامِينَ يَتَسْبِّحُونَ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ نَحْنَ كَذَّابِهِمَا وَكَانَ ابْوَهُمَا صَالِحًا
فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَسْعَى إِمَّهُمَا وَيَسْتَخْرُجَا كَمَا هُمَا رَحْمَةٌ مِّنْ رَبِّكَ (سُورَةُ الْأَنْجَى ٨١-٨٢).

۲ - تفسیر علی بن ابراهیم قمی

٣- عن عمر بن زرارة عن الصادق(ع) قال سأله عن الحبائر قال (ع) منها أكل مال الآيتين
ظلمًا (بحار الأنوار).

٤- عن أبي حمizer (ع) قال: سمع الله (ص) يبعث ربيعاً على قبورهم يوم القيمة فأجمع أفاهم زيارتهم فلما ماتوا الله (ص) أذن لهم بالجنة بغير شرط . (بحاجة إلى تفصيل).

۵- مسئل برض (ع) که اندیشید من به شارمن آگی داشتم تا بخواهم (ع) کسره و فسیده واحد ادا کیان من بینه ای لایرد (بح راینوی)

٦—فَإِنْ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) أَعْلَمُ بِالْأَعْوَادِ فَمَا يَقْرَئُ فِيهَا يَقْرَئُ فِي أَجْوَافِهِمْ إِذَا رَأَوْهُمْ خَارِجًا

آنچه از معنی آیه ذکر شد از حضرات امیرالمؤمنین(ع) و صادق(ع) و رضا(ع) مرویست و وجوه دیگری هم در تفاسیر ذکر شده است.

از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که فرمود: به درستی که خورنده مال یتیم زود است که وبال کارش در دنیا به اولادش برسد و خودش به سزايش در آخرت هر بسدا.

و باز از همان حضرت مرویست که فرمود: در باره اولاد دیگران نیکی کنید تا به اولادتان پس از شما نیکی کرده شود؟

پس یکی از آثار ظلم به یتیمان مردم و خوردن مال آنها ظلم شدن به یتیمان ظالم است و کسی که از این موضوع می ترسد باید از ستم به یتیمان دیگران خودداری نماید.

از حضرت صادق(ع) مرویست که فرمود: کسیکه ظلم نماید؛ خداوند ستم کننده ای را بر او لادا ویا بر اولاد او لادا اولادش مسلط می فرماید.^۳

و بال ظالم بر اولادش با عدل منافاتی ندارد؛ اگر گفته شود کسی که ظلم نموده و یا مال یتیم را خورده؛ بچه های او چه تقصیری دارند که گرفتار نکبت عملش گردند؟ و به ظلم ظالم مبتلا شوند و این بر خلاف عدل است.

جواب آن است که معنی مسلط فرمودن خدا ظالم را بر اولاد این شخص آن است که خداوند مانع نمی شود و جلوگیری نمی نماید از کسی که بخواهد به فرزند آن ظالم ستم کند زیرا جلوگیری از ظلم به اولاد تفضل و احسانی است که خداوند به پدر می نماید و حون بدر ظالم به پیشمان بوده استحقاق این تفضل را ندارد.

حضرت صادق(ع) فرمود: اگر پدر صالح باشد خداوند اولادش را به سبب صلاح او محافظت می فرماید، (یعنی تفضلی است که به پدر می فرماید) چنانچه در سوره کهف فرمود «اما آن دیوار که حضرت خضر مشغول تعمیر آن شد؛ پس مال دو پسر یتیم از اهل

١— ان آكل مال ابيتيم سيدركه و بال ذلك في عقبه و يلحقه و بال ذلك في الاخرة (بحار الأنوار).

٢- احسنوا في عقب غيركم تحسنا في عقبكم (بحار الانوار).

^٣ من ظلم سلطان الله عليه من بظلمه او على عصيه او على عقب عقبه (كافي ج ٢ ص ٢٥٠).

گناهان کبیره ج ۱

مرگ طلبکار و بچه های کوچک: اگر طلبکار کسی بمیرد و دارای اولاد کوچک باشد، اگر آن بدھی را دروجه آنها کار سازی نکند البته به مقدار سهام صغار، از خورنده گان مال یتیم به شمار خواهد رفت زیرا به مرگ پدر اموالش به فرزندانش منتقل می شود.

چشم درد امیر المؤمنین (ع): حضرت امیر المؤمنین (ع) به چشم درد سختی مبتلا شدند، بطوطی که صدای ناله آنحضرت بلند شد، رسول خدا (ص) به عیادت ایشان آمده، فرمود: این ناله در اثر کم صبری است یا شدت درد است؟ عرض کرد: هیچ وقت به این شدت دردی عارض من نشده بود. حضرت خبر وحشتاکی ذکر فرمود که امیر المؤمنین (ع) چشم درد را فراموش کرد: آن خبر این است:

خبر وحشتاک: به درستیکه عزرائیل وقتی که برای گرفتن جان کافری می آید؛ سیخهایی از آتش همراه او است؛ پس با آنها جان او را می گیرد؛ پس جهنم صیحه می زند؛ امیر المؤمنین (ع) راست نشست و گفت: یا رسول الله حدیثی را که فرمودید تکرار فرمائید که در چشم را فراموش کردم از ترس این خبر! آیا از امت شما هم کسی هست که به این کیفیت معذب شده و بمیرد؟ فرمود: آری؛ سه طایفه از مسلماناند که این قسم جان می دهند؛ حاکم ظلم کننده؛ خورنده مال یتیم بنا حق: شهادت دهنده به دروغ^۱.

احسان به یتیم: چنانچه ظلم به یتیم عقوبتهای دنیوی و اخروی به دارد همچنین احسان به یتیم هم دارای اجرهای دنیوی و اخروی است مخصوصاً نسبت به نگهداری و تکفل یتیم هم روایات زیادی رسیده که به بعضی از آنها اشاره می شود:

از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود: کسی که کفالت و محافظت یتیم

من ادب از هم فقلت من هؤلاء یا جبرئیل فقال هؤلاء الذين يأكلون أموال اليتامى فلماً (وسائل الشيعة كتاب التجارة باب ۷۰ ص ۲۸۳).

۱- یا علی اهـ اموت اذا نزل عقبـ روح الكافـ نـلـ معـ سـفـودـ منـ نـارـ فـنزـ رـوحـ بهـ فـصـبـ جـهـنـهـ، فـاسـتوـیـ عـلـیـ (عـ) جـانـسـاـ قـالـ (عـ) بـاـ رـسـولـ الـلهـ (صـ) اـعـدـ عـلـیـ حدـیـثـ فـقـدـ اـنـسـانـیـ وـجـعـیـ ماـ قـدـتـ، ثـمـ قـالـ (عـ) هـلـ بـصـبـ ذـلـکـ اـحـدـاـ مـنـ اـمـتـكـ قـالـ (صـ) نـعـمـ حـاـكـمـ جـانـرـ وـ آـكـلـ مـالـ اـنـتـبـهـ فـلـتـلـأـ وـ شـاهـدـ زـوـنـ، (سفـيـنةـ ۷ـجـ رـجـلـدـ ۲ـ صـ ۱۷۳ـ).

خوردن مال یتیم

۱۶۵ - نماید خداوند بهشت را بر او واجب می فرماید: چنانچه جهنم را برای خورنده مال یتیم واجب فرموده.^۱

و رسول خدا (ص) فرمود: من و کفالت کننده یتیم با هم در بهشت خواهیم بود مانند این دو انگشت و اشاره به انگشت شهادت و انگشت وسط خود فرمود؛ یعنی بین من و او جدائی و حجابی نیست^۲.

و نیز فرمود کسی که ولی یتیمی شود و ولایت خود را درباره او خوب انجام دهد به او احسان کند و دست بر سرش بگذارد بعدد هر موئی که بر سر آن بچه است برایش حسن‌های نوشته می شود و گناهی از او محروم شود و درجه‌ای به درجاتش افزوده می گردد.^۳.

و نیز فرمود: هر گاه یتیم بگرید برای گریه اش عرش خدا بزرگ می آید، پس خداوند می فرماید «ای ملائکه شاهد باشید هر کس او را ساکت نمود و راضی و دلخوش کرد بر من است که او را در قیامت خشنود نمایم»^۴.

و از آثار دست کشیدن بر سر یتیم از روی ترحم، بر طرف شدن مرض قساوت قلب است چنانچه در چندین روایت ذکر شده است و احادیث واردہ در این باب بسیار و در آنچه گذشت کفایت است.

اولیای صغیره: پسری که پانزده سالش تمام نشده و دختری که نه سالش تمام نشده نسبت به مالش محجور عليه است یعنی هیچ نوع تصرفی در مال و ذمه اش نمی تواند انجام دهد و حق تصرف در اموالش و همچنین صلاح‌حديد کارش منحصر به ولی او است ولی

۱- من کفل یتیماً او جب الله له الجنة كما او جب جهنم على آكل ماله. (جلد ۱۶ بحار الانوار صفحه ۱۲۰).

۲- انا و كافل اليتيم كهاتين في الجنة اذا اتقى الله تعالى و اشار بالسبابه و انسطى (جلد ۱۶ بحار الانوار صفحه ۱۹۹).

۳- لا يلي احدكم يتيماً فيحسن ولايته و وضع يده على راسه الا كتب الله له بكل شرة حسنة ومحى عنه بكل شعرية ورفع له بكل شرة درجة.

۴- اذا بكى اليتيم اهتز بركاته العرش فيقول الله تعالى يا ملائكتي، هذا اليتيم الذى غيب ابوه فى التراب فيقول الملائكة انت اعلم فيقول الله تعالى يا ملائكتي انى اشهدكم ان لمن اسكنه و ارضاه ان ارضبه يوم القسمة.

شرعی صغیر در مرتبه اولی فقط و فقط پدریا جد پدری او است و مادریا جد مادری و برادر و عموها و دیگران شرعاً ولایتی ندارند.
در مرتبه دوم، یعنی در صورتیکه پدریا جد پدری مرده باشد، ولی شرعی کسی است که پدریا جد پدری او را بر صغار قیم فرار داده باشد.
در مرتبه سوم، یعنی با نبودن پدر و جد پدری و تعیین نکردن قیم، ولی او حاکم شرع است یا کسی که حاکم او را قیم بر صغار قرار دهد.
در مرتبه چهارم، یعنی در صورتیکه حاکم شرع هم نباشد پس امر صغیر به عدول مؤمنین است که در محل خودش ذکر شده.
باید در کاریتم دقت کرد: قیم بر صغیر هر نوع معامله و تصرفی که صلاح و صرفه صغیر در آن باشد می تواند انجام دهد.

نسبت به خوارک و لباسش نباید سخت گیری نماید البته زیاده روی هم حق ندارد بلکه میانه روی را از دست نداده با ملاحظه عادت و شأن طفل برایش تهیه کند.
لباسی را که برای صغیر تدارک می کند واجب است حساب آن راعلی حده از مال صغیر محسوب داشته و حق ندارد آنرا با لباس عائله اش مخلوط نماید.

ولی نسبت به خوارک یتیم واجب نیست که از مال خودش علی حده طعام تهیه نماید بلکه جایز است اورا جزء عائله خود و از جمله ایشان محسوب داشته به همان نسبت از مال یتیم بردارد مثلاً اگر طعامی که تدارک نموده ده تومنان شده و عائله اش نه نفرند و با صغیر ده نفر می شوند یک تومنان سهم صغیر را از مالش می تواند بردارد. و اگر سهم صغیر را کمتر حساب کند بهتر و به احتیاط نزدیک تر است.

و غالباً اختلاط صغیر در خوارک به نحوی که ذکر گردید به صرفه اش نزدیک تر است تا از مالش مستقلآ خوارک تهیه کنند.

بلی در صورتیکه از جهت خوارک تفاوت زیادی بین یتیم و عائله اش کما و کیفی باشد مانند اینکه خوارک صغير نصف خوارک عائله اش هست یا اينکه مثلاً صغير گوشت و برنج نمی خورد البته در این صورت اختلاط مشکل است و باید رعایت صرفه و صلاح صغیر را در هر حال بنماید.

چنانچه در قرآن مجید در آیه ۲۲۰ از سورة بقره تذکر می فرماید، در شان نزول آن گفته شده که پس از نزول آیه تحریم خوردن مال یتیم و شدت عقوبت آن مسلمانان سخت

بر خود ترسیدند و از بیم عذاب الهی نزدیک یتیمان و اموال ایشان نمی شدند و اگر کسی سر پرست یتیمی بود او را از عائله اش جدا می کرد و خوارکش را جداگانه تهیه می نمود و اگر از خوارکش چیزی زیاد می آمد به آن دست نمی زد تا فاسد می شد، پس در حرج و رحمت واقع شدند و از رسول خدا(ص) تکلیف خود را در باره ایتمام سوال نمودند، خدای تعالی این آیه را فرستاد که از کیفیت معیشت یتیمان از تو می پرسند بگو به صلاح آوردن حال ایشان و محافظتشان از پرهیز و دوری کردن از آنها بهتر است و اگر با آنها مخالفه کنید و طعام خود را با ایشان خلط کرده در خوردن با آنها شریک شوید، پس ایشان برادران دینی شما هستند (واز حق برادران دینی مخالفت است) و خدای تعالی تباہ کننده مال یتیمان را از اصلاح کننده آن می داند.

اگر قیم ثروتمند است مجاناً کار کنند: قیم صغیر اگر غنی و در معیشت خود بی نیاز است، احتیاط آن است که تبرعاً و مجاناً کارهای صغیر را انجام دهد و به همان اجر و پاداش اخروی که خدای تعالی وعده داده قناعت نماید چنانچه در قرآن مجید دستور می فرماید.^۲

اقل الامرين احوط و اولی است: اگر قیم فقیر باشد در مقابل زحمتی که برای یتیم می کشد اجری دارد، و در تعیین حق او سه قول است: بعضی از فقهاء فرموده اند اجرة المثل را حق دارد بردارد یعنی رجوع به عرف می شود هرقدر که عرف اجرت برای اوقار داد می تواند برداشت نماید.

بعضی دیگر فرموده اند به مقدار کفایت ورفع حاجتش می تواند بردارد نه زیادتر.
بعضی دیگر فرموده اند اقل الامرين را حق دارد، یعنی اگر اجرة المثل از رفع حاجتش کمتر است اجرة المثل و اگر رفع حاجتش کمتر از آن باشد به همان اکفاء نماید و این قول سوم احوط و اولی است.

تا به حد رشد نرسد نمی شود مالش را به او داد

صغری تا به سن بلوغ نرسد و دارای رشد نشود جایز نیست مالش را به تصرفش دهند

۱— و يسلونك عن اليماني قل اصلاح لهم خيراً و ان تخالفوهم فاخواونكم والله يعلم المفسد من المصلح... (سوره ۲ آیه ۲۲۰).

۲— ومن كان غنياً فليس عطف. (سوره ۴ آیه ۶).

و اگر قیم مخالفت این حکم را نمود یعنی مال صغیر را به تصرفش داد و احياناً مال تلف شد ولی طفل ضامن است، و پس از بلوغ و رشدش^۱ واجب است عوض آن را به یتیم بدهد و همچنین سایر اموالش را.

نشانه‌های بلوغ از نظر شرع: بلوغ به یکی از این سه چیز شناخته می‌شود:

۱— تمام شدن پانزده سال قمری در پسر و نه سال در دختر.

۲— روئیده شدن موی زبر بر عانه.

۳— خارج شدن منی به احتلام یا غیر آن.

رشد چیست؟: رشد عبارت از عقل معاشی است که یتیم خودش از عهده امور زندگی خود برآید و در معاملات فریب نخورد و در نگهداری مال خود و صرف کردنش در محل خود کاملاً مانند سایر عقلاً باشد؛ با این دو شرط یعنی بلوغ و رشد؛ واجب است ولی، مالش را به او مسترد دارد.

۹- رباخواری

نهم از گناهان کبیره‌ای که به کبیره بودنش تصریح شده ربا است، در احادیثی که از حضرت رسول(ص) و حضرت امیر المؤمنین(ع) و حضرت صادق(ع) و حضرت کاظم و حضرت جواد علیهم السلام رسیده تصریح به کبیره بودنش می‌فرمایند و نیز از جمله گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده بلکه تشید عذاب آنرا بیش از بسیاری از کبائر می‌فرماید.

در سوره آل عمران می‌فرماید «ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا محورید، چیزی که داده‌اید چند برابر باز مستانید و افزونی و زیادتی مطلبید و از مخالفت خداوند پرهیزید تا رستگارشوند و بترمید از آتشی که برای کافران آماده شده است».

یعنی آتشی که در اصل برای کافران است شما خودتان را بواسطه خوردن ربا، سزاوار آن نکنید.

در سوره بقره می‌فرماید «کسانی که ربا می‌خورند در قیامت از گورهای خود بر نمی‌خیزند مگر مانند کسیکه شیطان به سبب مس کردنش او را بیفکند».^۲

۱— یا ایها الذين آمنوا لَا تأكروا الرِّبُوا اضعافاً مضاعفة و اتقوا الله عَلَّمْ تَنْلُوحُون و اتقوا النَّارُ
الَّتِي أَعْدَت لِلْكَافِرِينَ. (سوره ۳ آیه ۱۳۰).

۲— الذين يأكلون الرِّبُوا لَا يَقْوِمُونَ إِلَّا كَمَا يَقْوِمُ الَّذِي يَتَخْبَطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمُسْ، ذَلِكَ بِإِنْهُم
قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبُوا وَ احْلَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَمَ الرِّبُوا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَبِّهِ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ

— فَإِنْ آتَيْتُمْ مِّنْهُمْ رِشَادًا فَادْفَعُوهُ إِلَيْهِمْ اموالهم (سوره ۴ آیه ۶).

انحراف از عقل و شرع: یعنی خورندها و گیرندها رباء در روز قیامت به شکل دیوانه‌ها از گوگر بر می‌خیزند و اهل محشر به این نشانه آنها را می‌شناسند و حشر رباخواران به این صورت برای این است که در دنیا از طریق عقل و شرع منحرف شده و از مقتضای حیات انسانی که مهربانی و عدالت و کمک به یکدیگر است دور گردیدند و در حقیقت رباخواران در همین دنیا مجنون و ممسوس شیطان و متحرك به حرکت او بیند.

آیا ربا مانند داد و ستد است؟: هر گاه به ایشان گفته شود چرا ربای خورید؟ می‌گویند: ربای هم یک نوع داد و ستد است و فرقی بین ربای و معامله نیست، پس چون بیع حلال است، ربای هم حلال است در حالی که این شخص مجنون ندانسته است که بین ربای و بیع خیلی فرق است زیرا بیع عبارت از عوض کردن مالی است که از آن بی نیاز است به مالی که به آن نیازمند است و این امری است عاقلانه و عادلانه و لازمه حیات اجتماعیه انسان است، اما ربای عبارت است از دادن مالی که از آن بی نیاز است به دیگری که نیازمند است به شرطی که در موقع پس دادن با زیادتی عوض دهد یا اینکه اگر سر موعد نداد با شرط زیادتی مهلت دهد.

ربای خلافات طبقاتی و انقلاب می‌سازد: شکی نیست که این معامله‌ای

امره اللہ و من عاد فاوئلک اصحاب النارهم فیها خالدون. (سوره ۲ آیه ۲۷۶).

در تفسیر المیزان می‌فرماید: خداوند متعال در این آیات، نسبت به ربای سخت گیریهای فرموده که مانند آنرا در هیچیک از فروع دین خود جزویتی با دشمنان دین، نفرموده و تعبیراتی که در مورد سایر کبائر مانند زنا، شرب خمر، قمار و حتی قتل نفس شده گرچه خیلی شدید اللحن است ولی پایه تشدیدهایی که در مورد این گناه بزرگ شده نمی‌رسد و این نیست مگر آنکه آثارشوم سایر گناهان از یک یا چند فرد تجاوز نمی‌کند آن هم در بعضی جهات و تنها در مرحله اعمال و افعال، ولی آثار شوم این دو گناه بسیار دین را ویران و اثر آنرا محو و نظام زندگی را فاسد کرده و روی فطرت انسانی پرده افکنده جلو چشم را می‌گیرد. جریان تاریخ، کتاب الهی را در این دو موضوع تصدیق کرده دوستی و مذاهنه با دشمنان دین، مسلمانان را پر نگاه خطرونا کی کشانید دین و آئین و عموم فضائل از میانشان رخت بر بست و کارشان بجایی رسید که دیگر مالک مال و آبرو و جان خودشان نباشد.

ربای خواری و ثروت اندوزی و تراکم اموال هم مردم را بدوسته ثروتمند و مستمند تقسیم کرد بالآخره کار بجنگ جهانی کشیده شد و فتنه‌ای برپا شد که کوهها را در هم فرو ریخت و زمین را بلزه در آورد و انسانیت را تهدید بنابودی کرد و سرانجام شد آنچه شد و بزودی روش خواهد گردید که بیانات قرآن در باره این دو گناه بزرگ از پیشگوئیهای این کتاب شریف بشمارهی روید...

است ظالمانه و غیر عادلانه و برخلاف و فطرت انسانی و برهم زننده نظام اجتماعی است؛ چون از طرف طلبکار هر روز ثروت، بدون هیچ عملی متراکم می‌شود از طرف بدھکار فقر و تنگدستی زیاد می‌گردد، از لوازم این فاصله، نفرت و بعض شدید فقرا به اغیاء است و ضرر شدید برای نظام اجتماعی بشر و انقلابهای خونینی که ناشی از اختلافات طبقاتی است پر ظاهر است چنانچه بعضی از دانشمندان و محققین همین موضوع را یکی از اسباب پیدایش جنگ جهانی دانسته‌اند.

فرض الحسنہ بدون سود: بالجمله مال و ثروت باید بدون ربح و سود برای نیازمندان پرداخت شود تا حقیقت دوستی و رأفت و مهربانی، و روح صمیمیت و همکاری اجتماعی در بین مردم تقویت یابد.
پس رباخواری برخلاف نظام اجتماعی و موجب بعض وعداوت و حسد و نفرت و منتهی به هلاکت خواهد شد.

ربای خوار از خیرات محروم است: مفاسد عظیمه معنوی رباخواری هم زیاد

۱— در کتاب اسلام و صلح جهانی می‌نویسد: اسلام می‌گوید پاداش و مزد فقط در برابر کار و کوشش است و چون سرمایه خود بخود کار و کوشش نیست بخودی خود نیاید سود بدھد و راه اصلی سود و ربح آن فقط کار و کوشش است و بنابراین فقط وجود مال و ثروت در نزد صاحب خود نمی‌تواند با اضافه سود در موقع قرض دادن وسیله زیاد شدن مال شود.

این قانون اساسی اسلام مانع بزرگی در راه از دیاد ثروت است چنانچه در سیستم سرمایه داری بهترین راه اضافه ثروت و سرمایه است، و بخاطر نیاز افراد بمال، شرائط و قوانین زیادی در راه عدم تراکم ثروت می‌گذارد چنانچه با تحریم ربا اساسی ترین عوامل استعماری و جنگهای جهانی را نیز از بین می‌برد و در میدان تولید و بهره‌برداری، قیمت کار و کوشش را می‌دهد و عداوت بین کوشش حقیقی و مزد و جزء، را برقرار می‌سازد و از اینکه مشتی بیکار و عاطل و باطل، صاحب آلاف و الوف شوند جلوگیری می‌کند در صورتیکه این گروه در جهان سرمایه داری بمجرد شرکت دادن اموال خود در بانکها و غیر بانکها سود حرام را بر ثروت خود می‌افزایند و در حالتی که خود مشغول عیش و نوش و شهوترانی و میگساری هستند ثروتهای آنها روز بروز بیشتر می‌شود و بتوازن اقتصادی و اجتماعی صدمه می‌زنند چنانکه در جهان گندیده سرمایه داری. شواهد زیاد آن بطور روز افزون دیده می‌شود.

(در باره ربا و مفاسد فراوان رباخواری که در اسلام بشدت تحریم شده کتاب جامع و جالبی بنام اثربا، از استاد سید علی مودودی پاکستانی چاپ شده که دارای، آمار و اطلاعات فراوانی در این زمینه است).

گناهان کبیره ج ۱

است، محرومیت از آثار خیر و برکات معنوی که در کسب و کار و در جنبش و سعی در تحصیل معاش است چنانچه رسول خدا(ص) فرمود: عبادت هفتاد قسم است، افضل اقسام آن طلب مال حلال است^۱.

و نیز فرمود: تاجر راست گفتار و درست کردار با انبیاء محشور می گردد و صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشد.^۲

محرومیت از توکل به خدا: از آن جمله محرومیت از صفت توکل بر خداوند و تضع والتبعاء به درگاه او و طلب برکت از او است زیرا که تمام امید ربانخوار همان سودی است که می خواهد از بدھکار بیچاره بگیرد و این شرک آشکاری است چنانچه در بحث شرک مفصل ذکر شد.^۳

ثوابهای زیاد برای قرض الحسن: از آن جمله محرومیت از پاداش بزرگی است که برای قرض الحسن قرار داده شده است، چنانچه صدقه (یعنی دادن مال به مستحق بدون عوض) ده حسن دارد ولی قرض دادن (یعنی دادن مال یا پس گرفتن آن پس از مدتی بدون زیادتی) هیجده حسن دارد و کسی که بدھکار را مهلت دهد بدون اینکه سودی مطالبه نماید به هر روزی ثواب صدقه دادن آن مال را در راه خدا برایش می نویسد و در حقیقت شخص ربانخوار و عده‌های الهیه را در باره صدقه و قرض الحسن تصدیق ننموده و به مرض بخل و حرص گفتار و شکی نیست که عاقبت بخل آتش و دوزخ است.

عذاب دردناک و جاودانی: و چون مفاسد عظيمة دنیویه و اخزویه ربانخواری، نسبت به خودش و اجتماع، بیش از سایر گناهان است در قرآن مجید و اخبار اهل بیت علیهم السلام تشديد بیشتری در باره آن شده و آن را از هر گناهی بزرگتر دانسته و عذابش را عظیم خوانده به طوری که اگر ربانخوار از کرده خود پشیمان نشود و به این عمل شنیع مصر

و حکم تحریم الهی را نپذیرد، از کسانی خواهد بود که همیشه در آتش جهنم معذب است، و هرگز نجاتی برایش متصور نیست چنانچه می فرماید: «وکسی که به او پندرورد گارش بر سد (نهی از ربانخواری) پس بپذیرد و آن را ترک نماید، پس برای او است عمل گذشته اش، یعنی بازخواست ندارد به سبب توبه عذابش ساقط می شود و امرش (در لزوم تدارک از گناه گذشته و عدم لزوم) با خداوند است^۱.

چنانچه در بعضی گناهان تدارکی معین نفرموده مانند شرک، هرگاه مشرك توبه نماید آمرزیده است و گذشته هایش بخشوده شده تدارکی هم نمی خواهد و در بعضی هم تدارک را لازم فرموده مانند لزوم قضای نماز و روزه، یعنی از توبه از ترک آن و مانند لزوم برگرداندن مالی که به عنوان سود در ربا گرفته است که باید پس از توبه به صاحبیش برگرداند. بعد می فرماید: «و کسی که ترک نکند آنچه را که خداوند نهی فرموده و برآن گناه باز گردد، پس ایشان ملازم دوزخ و در آن همیشگی خواهد بود^۲.

مال ربوی بی برکت است: سپس می فرماید «خدا مال ربارا کم و بی برکت می کند و صدقات را برکت می دهد و خدا دوست نمی دارد هر ناسیاسی را که محرمات الهیه را حلال دانسته مرتكب گردد»^۳.

آری مال ربائی هر چند بسیار و فراوان باشد عاقبتیش به کمی و بد بختی می کشد چنانچه تجربه ثابت کرده که مال ربائی دوام ندارد یا از دست خودش بیرون می رود یا از دست فرزندان و ورثه اش^۴.

۱— فمن جانه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره ائمۃ الہیه. (سوره ۲ آیه ۲۷۶).

۲— و من عاد فاویلک اصحاب النارهم فیها خالدون. (سوره ۲ آیه ۲۷۶).

۳— یمحق اللہ الربوا ویربی اصدقات واللہ لا یحب کل کفار ائمہ. (سوره ۲ آیه ۲۷۷).

۴— در این آیه نمودادن صدقات در برابر از بین بردن ربا قرار داده شده و این مطلب گذشت که نمو صدقات مختص با خرارت نیست بلکه این یک خاصیت عمومی آنست که هم در دنیا و هم در آخرت ظاهر می شود بنابراین از بین بردن ربا هم در برابر آن همین است یعنی چنانچه خاصیت صدقات اینست که مال را نمومی دهد و این خاصیت اثر قهرتی و انگکارک تا پذیر آنست، چون موجب نشر امنیت و رحمت و محبت می گردد و سبب حسن تفاهم و الفت گرفتن دنها شده و مردم را از غصب و دزدی و افساد منصرف می سازد و با تحداد و کمک و همکاری می خواند و بدبونی سیله بیشتر راههای فساد و آفاتی که موجب فناه مال می شود بسته می گردد و همذ اینها بنمو و افزایش مال کمک

۱— العبادة سبعون جزء افضلها طلب الحلال. (وسائل الشیعه کتاب تجارت باب ۴ ص ۱۱ ، ۶).

۲— التاجر الصدقوق يحضر يوم القيمة مع الصديقين والشهداء (محجة البيضاء جلد ۳ صفحه ۱۴۰).

۳— و از جمله وجوده اختلاف بین ربا و معامله آنست که در کسب تجارت احتمال سود و زیان هر دو هست و لذا بمقدار قوه سعی می کند و از خدا می خواهد که برکت دهد و امیدش به ربحی است که خداوند نصیبیش می فرماید ولی در رباء نظر به ربیع و سود مسلمی است که از مال مدیون بیچاره خواهد برداشت.

گناهان کبیره ج ۱

جنگ با خدا و پیغمبر: در جای دیگر می فرماید «ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت با خداوند پرهیزید و آنچه از مال ربانی نزد شما باقی مانده واگذارید اگر ایمان آورده اید».

«پس اگر فرمان نبردید و ربا را ترک نکردید پس به جنگ بزرگی با خدا و پیغمبرش آماده شده اید و اگر از گرفتن ربا توبه کنید پس برای شما سرمایه های شما است نه شما بر بدھکار ظلم کرده بیش از رأس المال بطیلید و نه آنها بر شما ستم کرده از رأس المال چیزی کمتر بدھند».^۱

در تفسیر منهج می فرماید «فاذنوا بحرب من الله و رسوله» جنگ با خدا همان جنگ با پیغمبر است که منظور دشمنی با خدا و پیغمبر (ص) می باشد و خبر دادن به بزرگی گناه ربا است، و یا مراد به حرب خدا آتش و به حرب رسول شمشیر او است و این مقتضی آن است که با ربانخوار باید جنگ کرد تا به حکم خدا برگردد، چنانچه مرویست که پس از نزول این آیات رسول خدا (ص) به عامل مکه امر فرمود: اگر بنی معیره از ربانخواری توبه نکنند با ایشان جنگ نماید.

و نیز در خطبه ای که در مکه معمظمه انشاء فرمود این جمله را بیان فرمود، بداینید هر

می کند، همچنین خاصیت ربا هم اینست که رفته رفته مال را از بین می برد یعنی باعث خسارت و قساوت و دشمنی و بدینی و نامنی شده نفس را بانتقامجویی تهییج می کند و باختلاف و پراکنده شدن می خواند و بدینوسیله بیشتر راههای فساد و آفاتی که موجب از بین رفتن مال می شود باز شده و کمتر مانی از آفت و بلایه عمومی سالم می ماند، سر همه اینها اینست که اتفاق و ربا با زندگانی طبقه مستمند و رنجبر سرو کار دارد و احساسات باطنی این طبقه بواسطه نیاز ضروری پیوسته در هیجان بوده و نفس ایشان که قرین نکبت شده برای دفاع از حقوق حیاتی آماده و برای برابری و نشاندادن عکس العمل تا هر جا رسید حاضر است در صورتیکه با وجود چنین شرائطی بایشان احسان و کمک بلاعوض شود احساساتان بر نیکی و حسن نیت انگیزش می باید ولی اگر در چنین حالی با اعمال خشونت آمیز و قساوت افزای طبقه ثروتمند و سود پرست رو برو شوند و مال و آبرو و جان خود را در خطر بینند یکی از ربا خواران از نتایج آن در امان بماند چنانکه هر کس سراجام ربانخواران و نابود شدن اموال و ویران شدن خانمان و بی اثر ماندن کوشش شان را دیده و دریافته است. (تفسیر المیزان).

۱— یا ایها الذين آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقى من اربوا ان كنتم مؤمنين و ان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتلم فلکن رؤس اموالكم لا تظلمون ولا تظلمون. (سوره ۲ آیه ۲۷۸ و ۲۷۹).

رباخواری

ربانی که در جاهلیت بود از بین برده شد و اول ربانی که آن را از بین بردم ربانی عمومی عباس است.^۱

ربا و اخبار: از حضرت صادق(ع) مرویست: یک درهم ربا گرفتن از هفتاد مرتبه زنا کردن به محروم خود نزد خداوند بدتر است.^۲

و حضرت رسول لعنت فرمود، ربا خورنده و خورانده و خریدار و فروشنده و نویسنده و دو شهودش را بر معامله.^۳

خدمت حضرت صادق(ع) عرض شد: مردی ربانخوار است و می گوید مثل اولین شیر مادر است (یعنی حلال و گوارا است مانند شیر مادر) پس آن حضرت فرمود اگر خداوند مرا قدرت می داد و مانع نبود هر آینه گردنش را می زدم.^۴

زیرا انکار کننده حرمت ربا، منکر ضروری دین اسلام شده و چنین شخصی مرتد و واجب القتل است.

تاکید در باره ربا در قرآن: سمعاه از حضرت صادق(ع) پرسید: علت اینکه خداوند در قرآن مجید زیاد حرمت ربا را تکرار فرموده؛ چیست؟ حضرت فرمود: برای اینکه مردم کارهای نیک را (که از آن جمله صدقه دادن و قرض الحسنة باشد) ترک ننمایند.^۵

و حضرت باقر(ع) فرمود: بدترین کسبها؛ معامله ربانی است.^۶

دین را از بین می برد: زراره گفت به حضرت صادق(ع) عرض کردم اینکه

۱— الا ان کان ربا فی الجahلیة موضع تحت قدمی هاتین و اول ربا اضعه ربا العباس بن عبدالمطلب.

۲— درهم ربا اشد عند الله من سبعين زنة كلها بذات محروم. (کافی — الفقيه — التهذيب).

۳— عن علي (ع) قال (ع) لعن رسول الله (ص) الربوا و آكله و بايشه و مشتريه و كاتبه و شاهديه. (وسائل كتاب التجارة ابواب الربوا باب ۴ ص ۴۳۰).

۴— عن ابن بکير قال بلغ ابا عبدالله (ع) عن رجل انه كان يأكل اربوا و يسميه اللباء فقال (ع) لئن امكتني الله تعالى منه للاضر بن عنقه. (کافی)

۵— عن سمعاه قال قلت لا يبعد الله (ع) انى رأيت الله عزوجل قد ذكر الربوا في غير آية و كرره قال (ع) او تدرى قلت لا، قال (ع) لئلا يمتع الناس من اصطناع المعروف. (وسائل الشيعه).

۶— عن ابي جعفر (ع) قال الحيث المكاسب كسب الربوا (وسائل الشيعه ج ۱۲ ص ۴۲۳).

گناهان کبیره ج

خداؤند در قرآن مجید می فرماید: خداوند کم می گرداند و برکت را می برد از مال ربانی و صدقات را زیاد می کند؛ در حالی که کسی را می بینم که ربا می خورد و مالش هم زیاد می شود؛ آن حضرت فرمود کدام کم شدن و بی برکتی بدتر از این است که یک درهم ربا، دین خورنده اش را از بین می برد و اگر هم از گناه خود توبه نماید؛ مالش رفته و گدا می شود.^۱

ربا خوار آتش می خورد: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: کسی که ربا بخورد خداوند شکمش را به مقدار آنچه خورد از آتش پر می کند؛ پس اگر از ربا مالی را به دست آورد عملش را نمی پذیرد و همیشه مورد لعن خدا و ملائکه است مدامی که قیراطی از مال ربانی نزدش باشد.^۲

نمونه عذاب برزخی رباخوار: و باز فرمود: در شب معراج جماعتی را دیدم که هر گاه یکی از ایشان می خواست برخیزد از بزرگی شکمش نمی توانست. از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی اند؟ گفت رباخوارانند که روز قیامت بر نمی خیزند مگر مانند جن زده ها، ناگاه ایشان را بر راه آل فرعون دیدم که با مداد و شامگاه آتش بر ایشان عرضه داشته می شود و می گویند خداوندا چه وقت قیامت بر پا می شود (بدیهی است که مراد از آتش در اینجا عذاب برزخی است).^۳

زیر دست و پای آل فرعون: و در حدیث دیگر چنین است: چون آل فرعون را می دیدند می خواستند برخیزند و از ایشان فرار نمایند ولی به واسطه بزرگی شکمشان نمی توانستند و می افتادند پس آل فرعون در آمد و رفت خود از رویشان می گذشتند.

۱- عن زرارة عن ابی عبدالله (ع) قال: قلت له انى سمعت الله تعالى يقول: يمحق الله الربا و يربى الصدقات و قدأرى من يأكل الربا يربوما له فقال (ع) اى محق امحق من درهم ربا يمحق الدين و ان تاب منه ذهب ماله و افقير. (وسائل الشیعه کتاب تجارت باب ۸ ص ۴۲۴).

۲- عن النبی من أكل الربا ملأ الله بطنه ناراً بقدر ما أكل منه فان كسب منه مالا لم يقبل الله من عمله ولم يزل في نعنة الله والملائكة مدام عنده منه قيراط (مستدرک).

۳- قال (ص) لما اسرى بي الى السماء رأيت قوماً يريد احدهم ان يقوم ولا يقدر عليه عظم بطنه فقلت من هؤلاء يا جبرئيل؟ قال هؤلاء الذين يأكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخطبه الشيطان من الناس و اذا هم بسيط آل فرعون يعرضون على النار غدوأ و عشاً يقوتون ربنا متى تقوم الساعة. (مستدرک الوسائل کتاب تجارت باب ۱ ص ۴۷۸).

رباخواری

و نیز از پیغمبر اکرم مروی است: که هر گاه زنا و رباخواری در قریه ای رواج یابد در هلاکت اهلش اذن داده می شود.^۱

و همچنین فرمود: هر گاه امت من ربا خوار شوند به زلزله و فرو رفتن در زمین مبتلا می شوند.^۲

ربا به مراتب بدتر از زنا است: و نیز فرمود: گناه ربا هفتاد بخش است کمترین آن مثل گناهی است که با مادر خود در خانه خدا زنا کند.^۳ و در روایات متعددی که از حضرت صادق (ع) مروی است می فرماید: یک درهم ربانزد خدا از بیست مرتبه و در روایت دیگر سی مرتبه و در روایت دیگر هفتاد مرتبه، زنا با محروم خود بدتر و سخت تر است.^۴ و شاید اختلاف اخبار مزبوره در شدت عقوبت ربا به سبب اختلاف مراتب گرفتن ربا است از جهت زمان و مکان و به حسب حالات و اشخاص.^۵

- ۱- اذا ظهر الزنا والربا في قريبة اذن في هلاكها. (مستدرک الوسائل).
- ۲- اذا أكلت امتی الربا كانت الزلزلة والخفف (مستدرک الوسائل).
- ۳- الربا سبعون جزء فايسرها مثل ان ينكح الرجل امه في بيت الله العرام. (وسائل کتاب تجارت باب ۸ صفحه ۴۲۶ حدیث ۱۲).

۴- عن الصادق (ع)، درهم الربا اشد عند الله من سبعين زنية کلها بذات محروم... عنه ايضاً: درهم الربا اشد عند الله من ثلثين زنية کلها بذات محروم مثل عممة و خالة، عنه ايضاً، درهم الربا اعظم من عشرين زنية بذات محروم. (وسائل الشیعه کتاب التجارة باب ۸ ص ۴۲۶).

۵- در ذیای کنونی باز هم شما بتحریم ربا اصرار دارید در صورتیکه امروز ربا یک ضرورت شکست ناپذیر اقتصادی است که هرگز جهان مترقی نمی تواند از آن بی نیاز بماند.

اما گفتار این گروه روشنفکر را دارای دو عنوان می توان فرض کرد: از طرفی صحیح و درست و از طرفی غلط و نادرست است باین ترتیب صحیح است که اسلام ربا را حرام کرده و یکن غلط است که ربا یک ضرورت شکست ناپذیر اقتصادی است. بر همگان واضح است که امروز در عالم دو نظریه بزرگ اقتصادی موجود است که سازمان خود را از اول بر بایه ربا پی ریزی نکرده اند و آنها عبارت از نظریه اسلام و نظریه کمونیستی است با آنهمه اختلافهای فاچش که در اصول و فروع با هم دارند با یک فرق بزرگ که نظام کمونیستی امروز همه نیرو و قادری که بتواند نظام اقتصادیات خود را اجرا کند در دست گرفته و برای پیشرفت مقاصد خود آنها را بکار اندخته و اسلام همه نیروی خود را بسیع نکرده است و با وجود این هر روز رو به تکامل می رود.

بدیهی است هنگامیکه اسلام حکومت رسمی خود را آغاز نماید در اوین فرصت اقتصادیات



ربای قرضی: ربای قرضی آن است که شخص مالش را به دیگری قرض دهد به شرطی که پس از مدتی، زیادتر از آنچه داده بگیرد خواه زیادتی از جنس باشد مثل اینکه ده تومان داده شرط کند که یازده تومان بگیرد یا ده من برنج قرض داده شرط می کند که یازده من پس بگیرد یا ده عدد تخم مرغ قرض بدهد که یازده عدد پس بگیرد^۱.

یا اینکه زیادتی به حسب کار باشد مثل اینکه ده تومان قرض می دهد و شرط می کند که همان ده تومان را پس بگیرد و لباسش را هم بشوید.

و همچنین است زیادتی نسبت به بهره و منفعت، مثل اینکه هزار تومان قرض دهد که همان را بگیرد به شرطی که یک سال مجاناً در خانه قرض گیرنده بنشیند^۲.

یا اینکه زیادتی از قبل وصف باشد مانند اینکه طلای نساخته را بوزن ده مثقال بدهد و شرط کند که ده مثقال طلای نساخته شده بگیرد.

حود را بر اساس غیر از ربا استوار خواهد کرد زیرا که ضروریتهای اقتصادی هرگز نمی تواند آنرا عاجز کند تا بتصویب قوانین ربا ناچار گردد، چنانکه امروز کمونیستها نظام خود را برای توأم نساخته اند و این ضرورتهای ضرورت نما آنها را از پیشرفت مقاصد خود عاجز ننموده است بنابراین ربا از اول یک امر ضرورتی نبوده که دنیا امروز نتواند از زیربار آن شانه خانی کند بلکه فقط ضرورتی است در عالم سرمایه داری، زیرا که این رژیم بخیال خود نمی تواند بدون ربا پایدار بماند و با وجود این داشتماندان بزرگ اقتصادی در دنیا سرمایه داری مانند دکتر شاخت، امروز بر علیه نظام ربا سخن می گوید و رسماً اعلام می دارد که نتیجه حتمی ربا در جهان این است که سرانجام و با مرور زمان ثروت در دست عده کمی از مردم ایشانه و رفته رفته، مجموع اجتماع بشر از آن محروم گردد و در اثر تورم ژئوت میلیونها نفر بشر بیندگی و بردگی طبقه ممتاز ثروتمند و سرمایه دار در آیند و ما بدون خواندن علم اقتصاد، مصدق این بردگی شوم را در دنیا سرمایه دار امروز بخوبی درک می کنیم.

آری یکی از بزرگترین معجزات اسلام اینست که اصل ربا و احتکار را که محکمترین پایه های سرمایه داری است هزار سال پیش از پیدایش نظام سرمایه داری قدغن کرده است... (نقل از کتاب اسلام و نا بسامانیهای روشنفکران بقلم سید قطب).

۱— در محدود، نسبت به ربای قرضی، ربای جاری است هر چند در معامله ربوی ربا در محدود نمی آید.

۲— فرقی که بارهن (گرو) دارد اینستکه در رهن فقط خانه به عنوان گروی نزد طلبکار است وی منافعش مال صاحبش می باشد بلی می تواند منافعش را بدیگری از آن جمله طلبکار و اگذار نماید و در حقیقت دو کار کرده یکی قرض و وثیقه و دیگر، بخشیدن منافع، و این غیر از ربای قرضی است که بیک کار هم قرض می دهد و هم شرط زیادتی می کند.

شکی نیست که تمام اقسام مذکور ربا و حرام است و در حرمت شرط زیادتی در قرض فرقی نیست که هنگام قرض دادن شرط کند یا قبل از شرط کرده باشد و بنابر آن قرض دهد.

چند نکته: ۱— چنانکه ربای گرفتن حرام است ربای دادن هم حرام می باشد و چون اصل ربای حرام است فاسد هم می باشد پس قرض گیرنده مالک آن مال نمی شود و اگر تصرفی کرد و منفعتی در آن پیدا شد مال قرض دهنده و مالک اصیلش می باشد مثلاً اگر گندم را به طور ربانی قرض کند و آن را بذر نماید حاصلی که به دست می آید مال صاحب گندم است بلی در صورتی که قرض گیرنده یقین دارد که اگر شرط زیادتی هم نشده بود قرض دهنده راضی بود که در آن مال تصرف نماید تا رفع حاجتش شود، تصرفش عیوب ندارد.

۲— اگر انسان مقدار پولی به تاجر بدهد که در شهر دیگری از طرفش کمتر بگیرد مثلاً در شیراز هزار تومان می دهد که در تهران نهصد و نود تومان از طرفش پس بگیرد، مانع ندارد و این را صرف برات می گویند و برعکس ربای حرام است زیرا که در این صورت پول دهنده بیشتر می دهد و کمتر می گیرد بلی اگر نهصد و نود تومان اینجا بدهد که در تهران هزار تومان پس بگیرد ربای حرام است.

۳— آنچه که گذشت در صورتی ربای حرام است که شرط زیادتی شده باشد، ولی اگر شرط زیادتی نشده و به عنوان قرض الحسن داده شده، اگر بدھکار به میل خود چیزی بر آن افزود مانع ندارد بلکه مستحب است که بدھکار سر موعد پیش از آنکه طلبکار مطالبه نماید بدھیش را پردازد و ثانیاً چیزی به عنوان هدیه به قرض دهنده بدهد^۱. از آن طرف هم بر طلبکار مستحب است چیزی را که به عنوان هدیه گرفته از اصل طلبش حساب کند.

ربای در معامله: هر داد و ستدی که در آن دو چیز زیر باشد ربای و فاسد و حرام است.

۱— ثمن و مثمن یعنی جنس و عوض، از یک جنس و یک طرف زیادتر از

۱— در صورتیکه مسلمانان باین احکام رفتار می کردند ربای شایع نمی شد و حس اعتماد عمومی هم از بین نمی رفت...

گناهان کبیره ج ۱

دیگری باشد مثل اینکه بزنج را به بزنج، روغن را به روغن معامله نماید با زیادتی.
پس اگر به جنس دیگری معاوضه شود ربا در آن نیست مثل اینکه روغن را به بزنج
مبادله نماید.

۲— آن جنس هم کشیدنی و پیمان کردنی باشد پس چیزهایی که با شماره
معامله می شود مانند تخم مرغ و گردو (در بعضی جاهای، که البته این حکم هم در باره
همان مکانها است) یا به متروززع مانند پارچه و زمین معامله می شود در آنها ربا نمی آید
مانند اینکه ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد بفروشد مانعی ندارد و معامله اش صحیح
است.

پس معامله ربوی آن است که جنسی که کشیدنی یا پیمان کردنی است به مثل
خودش با زیادتی مبادله شود مانند اینکه یک من گندم را به یک من و یک وقیه مبادله
کند و فرقی در حرمت این معامله نیست بین اینکه جنس و عوض که یکی است هر دواز
جمعیت جهات برابر یا یکی سالم و دیگری معیوب یا یکی اعلا و دیگری وسط یا تنها
اختلاف قیمت داشته باشد مثل اینکه یک من گندمی که قیمتش دو تومان است به یک
من و نیم گندمی بفروشد که قیمتش پانزده ریال است و مثل اینکه مس درست شده را به
هم وزن آن بفروشد با زیادتی.

و همچنین فرقی در حرمت این قسم معامله نیست بین اینکه زیادتی از همان
جنس باشد مثل یک من گندم به یک من و نیم، یا اینکه از غیر آن جنس باشد مثل اینکه
یک من گندم را بفروشد به یک من گندم و یک سیر بزنج.

و همچنین فرقی نیست بین زیادتی عینیه مانند همین مثال که از خود جنس زیاد
شده؛ و زیادتی حکمیه، مثل اینکه یک من گندم نقد را به یک من گندمی که دو ماه
دیگر می گیرد بفروشدو این در عرف زیادتی حساب می شود چون برای مدت قسطی از ثمن
است.

سه نکته: ۱— جو گندم در موضوع معامله ربوی یک جنس حساب می شود،
پس اگر یک من گندم را به یک من و نیم جو معامله کند ربا و حرام است.

و نیز اصل هر جنسی با فرعش یکی حساب می شود مانند شیر و روغن و پنیر و
ماست و کشک و دوغ، پس معامله هریک از اینها با دیگری اگر با زیادتی شد، باطل و
حرام می باشد و همچنین مانند انگور و شیره و سرکه آن، و مانند شکر و قند و نبات، که

رباخواری

معامله هریک با دیگری و زیادتی ربا و حرام است.^۱

۲— برای رهائی از ربا، اگر کسی که کمتر می دهد چیزی به آن جنس همراه
کند معامله درست است. مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم
معامله می کند، یا اینکه از هر دو طرف چیزی ضمیمه شود مانند اینکه هر کدام یک
دستمال به گندم علاوه کنند.

و نیز ممکن است دو معامله جداگانه اش کنند یعنی یک من گندم خود را به دو
تومان می فروشد و بعد یک من و نیم گندم دیگری را به دو تومان می خرد و در حقیقت فرار
از حرام است به حلال و از باطل به حق.

و نیز ممکن است زید یک من گندم خود را به عمر و بفروشدو عمر و نیم من گندم
خود را به زید صلح کند یا ببخشد.

اشخاصی که ربا ندارند: چهار طائفه اند که ربا چه قرضی و چه معامله ای
برای آنها صحیح است.

۱— پدر و فرزند، هریک می تواند از دیگری زیادتی بگیرد ولی بین مادر و فرزند
ربا ثابت است.

۲— زن و شوهر هریک می تواند از دیگری زیادتی بگیرد.

۳— مسلمان می تواند معامله ربویه و قرض ربوی با کافر حربی بکند به شرط
اینکه آنکه زیادتی می گیرد مسلمان باشد و زیادتی دهنده کافر حربی، و عکس آن یعنی
مسلمان زیادتی بدهد و کافر زیادتی بگیرد جایز نیست اما کافر ذمی یعنی کافری که در
پناه اسلام است ربا با او مطلقاً حرام است چه بدهد یا بگیرد.

۴— بین عبد و مولا ربانی نیست.

درستی که آن خصلتی زشت و کاری فجیع و بد راهی است.^۱

زیرا که زنا سبب قطع نسبها و هیجان فتنه‌ها و باطل کردن مواريث و صله رحم و حقوق پدران بر فرزندان و حقوق فرزندان بر پدران است.

بدترین راه دفع شهوت: در کتاب بلاهای اجتماعی در شرح این آیه شرife چنین می‌نوگارد:

يعنى كه گرد زنا نرويد زيرا اين کاريک گردار پليد و راه گمراه کننده‌اي است، شايد دقیق‌ترین تعبيري که در قرآن مجید از زنا شده همین جمله «واساء سبيلاً» باشد زيرا اين جمله‌اي است که اساسی ترین منطق اسلام را درباره مخالفت و مبارزة با فحشاء روش می‌كند. اين جمله می‌گويد: عمل شنیع زنا يك راه طبیعی و خالی از خطر برای اطفاء شهوت نیست. جامعه‌اي که شهوت خود را از طریق زنا اشاع می‌کند در يك جاده ناهموار و خطرناکی افتاده که عاقبت آن دوری از مقصد و افتادن در پرتگاه‌های هولناک است. نیروی خدادادی شهوت برای ابقاء نسل انسانی و ایجاد يك سلسله هیجانات روحی و عاطفی در مرد و زن است که این هیجانات ضامن تشکیل کانون خانواده و اطفاء شهوت از يك طریق محدود و قانونی است اما ارتکاب زنا نه تنها اجتماع را به مقصد ابقاء نسل نزدیک نمی‌کند بلکه اجتماع را در هزاران دره مخوف پرت می‌کند که دهها میلیون بیماران مقاربتی و میلیاردها دلار بودجه معالجه آنها و میلیونها کودکان بی سر پرست تنها گوشه‌ای از این پرتگاه را نشان می‌دهد. (بلاهای اجتماعی ص ۱۴۳) و در صفحه ۱۳۱ چنین می‌نوگارد:

هزاران مفاسد مختلفی که از توسعه فحشاء و روابط نامشروع به وجود آمده، راستی آن چنان حیرت انگیز و ناراحت کننده است که نسبت دادن آن به بشر قرن بیستم بی شباخت به تناقض نیست.

آدم فکر می‌کند بشری که دل ذره‌ها را با هزاران زحمت می‌شکافد تا از نیروی درون آن بهره‌مند شود چرا نیروهای خدادادی خود را درکثیف‌ترین وضعی به انواع فحشاء تباہ می‌کند و در حالی که از یک طرف قوای طبیعت را به کمک خود می‌طلبد از طرفی عوامل نیستی و اضمحلال خود را فراهم می‌سازد.

۱— ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشة و سوء سبيلاً. (سوره ۱۷ آیه ۳۴)

دهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده زنا است چنانچه حضرت صادق(ع) و حضرت کاظم(ع) و حضرت رضا(ع) و حضرت جواد(ع) فرموده‌اند و برای کبیره بودنش به آیه ۶۸ از سورة فرقان متمسک شده که می‌فرماید: «از جمله صفات بندگان خدا آن است که نپرستند و نخوانند با خدای به حق، خدای دیگری را (يعنى مشرک نباشند) و آن نفسی که خدا کشتش را حرام فرموده نکشند و زنانکنند، و کسی که اینها را به جا آورد (شرک، قتل، زنا) برسد و بیند جزای خود را که شکنجه اش در روز قیامت دو چندان است و همیشه به خواری در آتش است».^۲

معانی اثام وغى: و در منهج است که: «اثاماً» در این آیه شرife، نام يك وادي در دوزخ است که زناکاران را در آن عقوبت می‌کنند و گفته‌اند چیزی است که سیلان کند از جسام دوزخیان مانند چرک و خون.

و در روایات آمده که: اثام در این آیه وغى در آیه دیگر^۲ دو چاه در دوزخ است که اگر سنگی را زکنارش رها کنند در مدت هفتاد سال به قعر آن می‌رسد. و در سورة بنی اسرائیل می‌فرماید: و نزدیک زنا مشوید و گرد آن نگردید به

۱— والذين لا يدعون مع الله الها آخر ولا يقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا يزنون ومن يفعل ذلك يلق اثاماً يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهاناً (سوره ۲۵ آیه ۶۸).

۲— فسوف يلقون غيأً (سوره ۱۹ آیه ۶۰).

مثلاً امروز برای استفاده از یک سلسله اشعه سودمند و یا نیروی اتم در عالم پژوهشکارها دلار صرف می‌شود و صدھا هزار مغز متخصص فکر و فعالیت می‌پردازد و این تلاش‌های دسته جمعی نتیجه بخش شده در عالم بهداشت و پژوهشکاری واقعاً تحولات و پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی به وجود می‌آورد ولی به موازات این پیشرفت‌ها هر سال آمار بیماران مقاربتی و فدائیان این بیماریها میلیونها نفر بالا می‌رود و در نتیجه صدھا هزار نفر در هر کشور به گوشش های بیمارستانها پناه برده به صورت اعصابی معلول و فلجی بار دوش اجتماع می‌گردند یا مثلاً با هزاران کوشش‌های دامنه داری که برای بهبود بخشیدن به اوضاع اقتصادی هر کشوری بعمل می‌آید در نقطه مقابل میلیونها کودک بی‌سرپرست که همگی در نتیجه یک خوشگذرانی کوتاه و یک ملاقات موقتند در سراسر جهان چرخ اقتصادی کشورها را مواجه با مشکلات عظیم می‌کند و تازه پس از آنکه دولتها وسائل تربیت و نگهداری این کودکان را فراهم نمودند یک عده افراد شرور و خطرناکی می‌شوند که اجتماع را به انواع جرائم و جنایات مختلف تهدید می‌کنند و بالآخره دستگاه قضائی کشور از وجود این افراد دائماً هراسان است^۱.

۱- این تضاد گیج کننده چنانکه گفته شد از ناحیه توسعه فحشاء و انحرافات جنسی بوجود آمده و ما چند نمونه از این مفاسد را که مانند لکھای سیاهی بر پیشانی تمدن کنونی قرار گرفته نقل می‌کنیم:

در دائرةالمعارف بریتانیا جلد ۲۳ صفحه ۴۵ می‌نویسد: طبق تحقیقاتی که در ایالات متحده بعمل آمده، روئی همراه نزد درصد مردم این کشور به بیماریهای مقاربتی مبتلا می‌شوند از این رقم عده ای که در بیمارستانهای رسمی آمریکا معالجه می‌شوند بالغ بر (۳۶۰۰۰) نفر می‌باشد، از تمام بیمارستانهای ایالات متحده شصصد و پنجاه بیمارستان تنها با مراض مقاربتی اختصاص داده شده، در حالی که معادل یک و نیم برابر افرادیکه در این بیمارستانها معالجه می‌شوند به پژوهشگاهی خانوادگی و خصوصی مراجعه می‌نمایند.

و در کتاب قوانین جنسی صفحه ۳۰۴ می‌نویسد: هر سال در امریکا تعداد سی الی چهل هزار کودک، در اثر بیماریهای مقاربتی موروثی می‌میرند و میزان تلفاتی که از این بیماریها در ایالات متحده واقع می‌شود از مجموع تلفاتیکه از کلیه امراض مختلف غیر از سل حاصل می‌شود بیشتر است.

و در کیهان شماره ۵۳۵۶ می‌نویسد: دکتر مولنر که در ناحیه جنوبی لندن مشغول طبابت است در مقاله‌ای می‌نویسد: هر سال در لندن پنجاه هزار سقط جنین جنائی انجام می‌گیرد و از هر ←

آثار دنیوی و اخروی زنا: امام باقر(ع) فرمود: زنا شش اثر دارد: سه اثر در دنیا سه اثر در آخرت، اما آثار دنیوی زنا، آبرو را می‌برد، رزق را کم می‌کند و مرگ و نیستی را نزدیک می‌نماید اما آثار اخرویه آن پس غصب پروردگار و سختی حساب و دخول در آتش و جاودان ماندن آن را ایجاب می‌نماید.^۱

عذاب برزخی زناکار: و نیز فرمود: کسی که به زن مسلمانی یا یهودی یا نصرانی یا مجوسی، آزاد یا کنیز زنا کند پس توبه نکند و با اصرار به این گناه از دنیا برود، خداوند در قبرش سیصد در عذاب را باز می‌فرماید که از هر درمارها و عقرها و افعی هائی از آتش بیرون می‌آیند، پس می‌فرماید تا روز قیامت می‌سوزد.
بوی گند زناکار در صحرا محسوس: و چون از قبرش بیرون شود از بوی گندش مردم اذیت می‌شوند پس به این بوی زننده شناخته می‌شود و دانسته می‌گردد که زناکار است تا اینکه امر کرده می‌شود او را به آتش برد زینهار، به درستی که خداوند محرام را حرام فرموده و حدودی را تعیین فرموده، پس هیچ کس از خداوند غیر تمدنتر نیست و از غیرت الهیه است که فواحش را حرام فرموده.^۲

همه، زناکاران را در محشر لعنت می‌کنند: حضرت امیر المؤمنین(ع) فرمود: در

بیست کودکی که متولد می‌شود یکی از آنها نامشروع است. و در اطلاعات شماره ۱۰۴۱۴ می‌نویسد: در سال ۱۹۵۷ تعداد ۲۰۱۷۰۰ طفل نامشروع در امریکا بوده و در عرض بیست سال گذشته پنج درصد افزایش یافته، در همین سال مادرهایی که بدون تشریفات ازدواج آبستن شده بودند تعدادشان به ۴۴۰۰۰ نفر می‌رسد که سن اکثر آنها از ۱۸ سال کمتر بوده. در پاریس میان ۴۳۵۱۵ کودک ۴۱۴۵ کودک غیرقانونی هستند و در سوئیس ۱۷۰۰۰ کودک نامشروع هر سال متولد می‌شود. برای همیزد اطلاع می‌توانید بکتاب مزبور مراجعه فرمائید.

۱- عن ابیعبدالله(ع) قال نلزنی ست خصال ثلث فی الدنیا و ثلث فی الآخرة اما التي فی الدنيا فیذهب بنور الوجه و بیورث الفقر و یجعل الفنا و اما التي فی الآخرة فیخط الرب و سوء الحساب والخلود فی النار (فروع کافی باب الزنا ج ۵ ص ۵۴۱).

۲- الا ومن زنى بأمرأة مسلمة او يهودية او نصرانية او مجوسية، حرفة اومامة، ثم لم يتلب منه و مات مصراً عليه ففتح الله تعالى له في قبره ثلث مأة باب يخرج منها حيات و عقارب و ثعبان من النار فهو يحترق إلى يوم القيمة فإذا بعث من قبره تأذى الناس من نتن ريحه فيعرف بذلك وبما كان يعمل في دار الدنيا حتى يؤمر به إلى النار الا و ان الله حرم الحرام و حد الحدود فما أحد اغیر من الله، و من غيره حرم الغواش. (وسائل الشیعه، کتاب نکاح باب ۹ ص ۲۴۳).

گناهان کبیره ح ۱

روز قیامت به امر خدا، بُوی گندی وزیده می شود که تمام اهل محشر ناراحت می شوند، تا اینکه نفس کشیدن بر آنها مشکل می گردد، پس منادی ندا می کند آیا می دانید این بُوی گند چیست؟ گویند نمی دانیم و سخت ناراحتمن کرده، پس گفته می شود: این بُوی عورت زنا کاران است که بدون توبه از دنیا رفته اند پس آنها را لعنت کنید که خدا آنها را لعنت کرده پس نمی ماند در محشر کسی مگر اینکه آنها را نفرین می کند و می گوید خدایا زنا کاران را لعنت فرمای.^۱

زنا مرگ ناگهانی و فقر می آورد: حضرت رسول (ص) فرمود: هر گاه پس از من زنا زیاد شود مرگ ناگهانی زیاد خواهد شد.^۲

و فرمود: که زنا مورث فقر است و آبادیها را ویران خواهد نمود.^۳

فساد نسب و تربیت طفل: و در مکتوب حضرت صادق(ع) است: که خداوند زنا را حرام فرموده برای اینکه سبب فسادهایی مانند قتل نفس و از بین رفتن نسبها و ترک تربیت اطفال و بهم خوردن ارث می شود.^۴

زنای محضنه: اگر با زن شوهر دار زناشود حرمت و عقوبت آن شدیدتر خواهد بود چنانچه حد زنا صد تازیانه ولی حد زنای محضنه قتل و سنگسار کردن است.

حضرت صادق(ع) فرمود: روز قیامت سه طایفه اند که خداوند با ایشان سخن نمی گوید و ایشان را پاکیزه نمی فرماید و برایشان عذاب دردناکی است از این سه طایفه زنی است که بر فراش شوهرش زنا دهد.^۵

۱- عن على (ع) اذا كان يوم القيمة اهبا الله ربيعاً منتهية يتأنى بها اهل الجمع حتى اذا همت ان تمسك بانفاس الناس فاذاهم مناد هل تدركون ما هذه الرياح التي قد آذتكم فيقولون لا وقد آذتنا و بلغت منا كل مبلغ قال(ع) ثم يقال هذه ريح فروج الزناة الذين لقوا الله بالزنا ثم لم يتوبوا فالعنهم الله فلا يرقى في الموقف احد الا قال اللهم العن الزناة (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۱۰ ص ۲۴۳).

۲- اذا كثر الزنا من بعدى كثرة الفجأة (وسائل الشیعه کتاب نکاح ص ۲۲۱).

۳- الزنا يورث الفقر و يدع الديار بلاعنة. (وسائل کتاب نکاح باب ۱ ص ۲۲۲).

۴- حرم الله الزنا لذفيه من الفساد من قتل النفس و ذهاب الانساب و ترك التربية للأطفال و فساد المواريث. (وسائل کتاب نکاح باب ۱ ص ۲۲۳).

۵- ثلاثة لا يكلهم الله يوم القيمة ولا ينظر اليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم الشیعه زانی و الديوس و المرأة توطئي فراش زوجها (وسائل الشیعه کتاب نکاح ۱۴ باب ۱۶ ص ۲۴۷).

و از حضرت رسول (ص) مرویست که فرمود، کسی که با زن شوهر دار زنا کند پس در جهنم از عورت هر دو چرک خارج می شود به مقدار پانصد سال راه و اهل جهنم از بُوی گند آن دو در اذیت خواهند بود و عذابشان از همه شدیدتر است.^۱

پیش بینی همه جانبه اسلام: در کتاب برهان قرآن در این بحث چنین می نگارد:

در موضوع حد زنا اسلام نیروی جنسی و سرکشی این غریزه را در نظر گرفته و برای اقناع و اشباع آن طرق مشروع و سهله تعیین کرده و پیروان خود را به ازدواج در آغاز جوانی مأمور ساخته و پیغمبر اکرم (ص) در این باره فرموده است: نکاح سنت من است پس هر که از سنت من اعراض کند از من نیست.

به همین جهت مقررات شرع برای امر زناشوئی انواع تسهیلات را مقرر داشته و حکومت راموظف ساخته که در صورت عدم تمكن شخص، به وسیله اتفاق از بیت المال برای انجام این منظور به تهیستان مساعدت کند و بعلاوه دستور اکید داده تا محیط اجتماع از موجبات اغراء و علل انگیزش شهوت پاک و پیراسته شود آنگاه برای مصرف نیروی سرشار و قوای جبار جوانی هدف هائی عالی از قبیل مبارزة با فساد و تعلیم مردم بیساد و کمک به فقرا و بینوایان و کوشش در بالا بردن سطح زندگی و در راه عمران و آبادی جهان برقرار ساخته و از طرفی روزه های واجب و مستحب و نمازهای واجب و نافله، اعتکاف و امثال عبادات را برای فرو کاستن از طفیان غریزه و منصرف ساختن ذهن و خیال از اندیشه های شهوانی و وسوسه های شیطانی و توجه دادن فکر به اندیشه های عالی الهی مقرر دانسته تا با همگی این وسائل از پدید آمدن موجبات و علل گناه جلوگیری شود و با وجود این همه تدبیر که در این راه برای حفظ نفس و صیانت غریزه بکار برده باز در اجرای حد و کیفر گناهکار شتاب روانداشت و اجرای حد را برای موقعي گذاشته که کارعنان گسیختگی و بی اعتنایی به نظمات اجتماع و سقوط در منجلاب فساد و شهوترانی به جائی منتهی شود که شخص گناهکار بدون هیچگونه ملاحظه و آزمی در حضور جمعی که چهار نفر عادل در میانشان باشد به عمل منافي عفت مباردت

۱- من فجر بامرأة وإنها بعل انفجر من فرجهما من صبد جهنم وادمسرة خمسة عام يتأنى اهل النار من زن ربيها و کان من اشد الناس عذابا. (وسائل الشیعه)

نماید و مانند چهار پایان به کار وقوع و زنا پردازد و آن چهار نفر شاهد عادل از روی یقین و قطعی و با صراحة تمام گواهی دهنده که صدور آن عمل را آشکارا از او دیده اند در این صورت اسلام مقرر داشته است که هر گاه کسی مرتکب زنا شود و عفت عمومی را لکه دار کند حد شرعی در باره اش اجراء شود و حتی در این مرحله نیز جانب رافت را رعایت کرده و اوضاع و احوال شخص گناهکار را منظور نموده و مقرر داشته که هر گاه مرتکب زنا، مجرد و عرب باشد تنها به صد ضربه تازیانه در باره او اكتفاء شود و حد رجم (سنگسار کردن) در باره زنا کاری اجراء گردد که متأهل باشد و در عین تأهل و بدون هیچگونه ضرورت و حاجتی بلکه به صرف هوسبازی و شهوترانی چنین عمل نشست و ناروائی را مرتکب شده باشد.

در اینجا نخستین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند این است که اوضاع اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی موجود در عصر حاضر جوانان را از ازدواج گریزان و به ارتکاب فحشاء راغب بلکه مجبور می‌نماید.

البته این مطلب صحیح است ولی علت پدید آمدن این وضع ناهنجار این است که قولان و مقررات اسلامی بطور کامل رعایت و اجراء نمی‌شود و الا هر گاه این قولان و مقررات به طور شایسته اجراء می‌شود مسلماً از انتشار این همه عوامل فساد و موجبات انگیزش شهوت جلوگیری می‌کرد و وسائل ازدواج و شرائط رفاه و آسایش زندگی را فراهم می‌ساخت و جوانان را که قبله آمال آینده مملکتند از سقوط در این دره وحشتناک مصون می‌داشت.

هر گاه نظمات اسلامی بر خلق حکومت داشت این فیلم‌های شهوت انگیز و نشیوه‌های بی عفت و آهنگهای غیرت کش و شهوت پرور و میخانه‌ها و عرق فروشیها و کاباره‌ها و رقصانه‌ها و سایر موجبات و مظاهر فسق و فجور وجود نداشت و از طرفی فقر و تهییدستی جوانان را به تحمل عزویت مجبور نمی‌کرد و محیطی به وجود می‌آورد که من جمیع الجهات مردم را به پاکدامنی و تقوی بار می‌آورد و به همین جهت حد زنا در قانون کیفری اسلام نظر به ظروف ارتکاب گناه و اوضاع و احوال مرتکبین به هشت درجه طبقه بنده شده است:

سنگسار کردن، جمع میان تازیانه زدن و سنگسار کردن، صد ضربه تازیانه و تراشیدن موی سر و اخراج از شهر، پنجاه ضربه تازیانه، هفتاد و پنج ضربه تازیانه، ضغث

يعنى به دست گرفتن چند تازیانه و زدن به یکبار، جمع بین حد و تعزیرا.

- ۱- ضمناً در اینجا برای مزید اطلاع خواننده عزیز، اصول شرایطی را که در کتب فقه و حدیث در باره حد زنا ذکر شده استخراج و نقل می‌کنیم:
- ۱- برای اثبات وقوع زنا و لزوم اجرای حد باید چهار نفر شاهد عادل یا سه مرد و دو زن یا دو مرد و چهار زن عادل بر مشاهده آن گواهی دهنده و هر گاه شهود دو مرد و چهار زن باشند، هر چند زانی و زانیه متأهل باشند سنگسار نمی‌شوند و بزدن تازیانه اکتفاء می‌شود.
- ۲- باید مکان وقوع زنا در شهادت شهود یکی باشد.
- ۳- باید زمان وقوع زنا در شهادت شهود یکسان باشد.
- ۴- باید شهادت شهود در یک مجلس باشد.
- ۵- هر گاه چهار نفر عادل از چهار نفر دیگر حکایت کنند، کافی نیست.
- ۶- هر گاه چهار نفر شاهد عادل بوقوع زنا با زنی شهادت دهنده و آن زن را نشناختند، گواهی ایشان پذیرفته نیست زیرا ممکن است که آن زن همسر آن مرد باشد و ایشان او را نشناخته باشند.
- ۷- هر گاه سه نفر از چهار نفر متعدد گواهی دهنده و چهارمی از ادادی شهادت خودداری نماید یا بیان او با آن سه نفر مخاطفته داشته باشد باید حد قذف در باره آن سه نفر اجراء شود.
- ۸- هر گاه شخص زناکار تا سه بار بعمل خود اعتراف کند حد اجراء نمی‌شود و حتماً باید در چهار نوبت اعتراف کند.
- ۹- هر گاه چهار نوبت در یک مجلس اعتراف کند حد بر او اجراء نمی‌شود و حتماً باید این چهار نوبت در چهار مجلس واقع شود.
- ۱۰- قاضی حق ندارد متهم را تشجیع باعتراف کند و در ادادی جمله‌ها باو کمک دهد و باید کاری کند که برای حفظ حیاء و حجاب و عفت و طهارت عمومی و جلوگیری از تجربی، حتی الامکان گناه بشیوت نرسد و مکلف است که شباهات را بنفع متهم تعبیر و تفسیر کند و انکار گناه را بمتهم تلقین نماید.
- ۱۱- مرد متأهل هر گاه پس از چهار مرتبه اعتراف انکار کند حد رجم اجرا نمی‌شود و کیفرش تخفیف می‌باید.
- ۱۲- تازه مسلمان بی اطلاع از حدود و کیفرهای اسلامی مورد حد واقع نمی‌شود.
- ۱۳- در باره زناکار غیر متأهلی که مريض باشد حاکم شرع حق دارد که دسته‌ای از چوبهای جاروب یا خوش‌ای از خرم را بجای تازیانه بکار برد و هرشاخه از چوبهای جاروب یا خوشه خرم را بجای یک تازیانه بحساب آورد.
- ۱۴- در اجرای حد نباید تازیانه بگوشت بدنه صدمه وارد سازد و شرط اجرای حد بینه و عقل و عدم اکراه و اجبار متهم بر ارتکاب گناه است.

هوشیاری: چون زنا موجب فساد و اختلال نظام اجتماعی بشری و هلاکت اخروی است خداوند به حکمت بالغه اش چند امر را واجب فرموده که اگر مسلمانان این امور را رعایت نمایند هیچگاه به چنین گاه بزرگی مبتلا نخواهند شد.

۱- حجاب از ضروریات قرآن است: در چند جای قرآن مجید زنها را امر به حجاب فرموده از آن جمله در سورة نور آیه ۳۰ می فرماید «و باید بزند يعني فرواند از زنها مقننه های خود را بر گربیان هایشان (گردن خود را به مقننه سر پوشاند تا مو و بنا گوش و سینه شان پوشیده بماند) و زینت و جمال و آرایش خود را جز برای شوهران و محارمانش يعني پدر پدر شوهر و پسر، و پسر شوهر، و برادر و پسر برادر و پسر خواهر و سایر زنها مسلمان و کنیز ملکی و خدمتگزاری که میل به زنا ندارد که آنهاست هستند که پیرند یا ابلهانی که از شهوت مباشرت خبر ندارند و طفلی که هنوز به حد تمیز نرسیده و از حال مباشرت با زنان بی خبرند و نمی دانند عورت زنان چیست. و زنان آنطور پای به زمین نزنند که خلخال و زیور پنهان پاها یاشان معلوم شود»^۱.

۱۵- هر گاه کسی از روی اشتباه زن دیگری را بجانی زن خود گرفته باشد حدی برآورده است. این خلاصه شروط و قیود و آدابی است که از طرف قانونگذار رؤوف و رحیم و مصلح و حکیم اسلام در باره گناه بزرگ زنا مقرر شده و ضمناً ترجمه چند روایت نیز که از پیشوایان بزرگ دین در این باره رسیده نقل می شود تا ثابت و مدلل گردد که اولیای اسلام تا چه اندازه از پرده دری اجتناب داشته و در اجرای حد تا چه درجه رعایت احتیاط را می گردند.

در روز گار خلافت عمر زنی نزد او آمد و اقرار یزنا کرد و خواهان اجرای حد در باره خویش شد. عمر چون اعتراف او را شنید فرمان داد تا حد بر او بزنند على(ع) که در آن مجلس حضور داشت رو بعمر کرد و فرمود از این زن پرس که چرا و به چه کیفیت مرتكب زنا شده است؟

زن گفت من در بیانی سخت شده بودم و بامید تهیه اب بسیه چادری که از دور نمایان بود بشتابتم، در آن چادر عربی را دیدم و از او آب خواستم ولی او حاضر نشد که بدون کام گرفتن از من، آبی بکامم بریزد - من خواهش او را نپذیرفتم و از سرا پرده او بگریختم، ولی کارت ششگی بالا گرفت تا آنجا که دید گانم بکاسه سر فرو نشست و چون کارد باستخوانم رسید نزد او بازگشتم و در برابر جرمه آبی تن خود را در اختیار او نهادم تا کام از من بگرفت.

علی(ع) فرمود این همان مورد و معنی اضطرار است که خدا در قرآن بیان فرموده و این زن هیچ گناهی مرتكب نشده سپس فرمود تا او را رها کرددن. (برهان قرآن).

۱- ولیسر بن بخمره عنی جیوهن ولا بدین زینهنه الابعوتهن او آبائهن او آباء... سوره ۲۴ آیه ۳۰.

و در سورة مباركة احزاب می فرماید: ای پیغمبر گرامی، به زنان و دختران خود و زنان مؤمنین بگو تا فرو گذارند بر خود چادرهای خویش را و رویشان و کتفهای خود را با آن پوشانند که اینکار نزدیکتر است به اینکه به عفت و حریث شناخته شوند تا از تعزیض و جسارت هوسرانان آسوده باشند^۱.

و در آیه ۳۲ از سورة احزاب می فرماید: ای همسران پیغمبر(ص) شما مانند سایر زنها نیستید، اگر می خواهید تقوی نمائید پس با بیگانه با صدای نازک و مهیج سخن نگوئید تا آنانکه دلشان بیمار است در شما طمع نکنند و بگوئید گفتاری نیکو و پسندیده و دور از ریثت و تهمت و در خانه هایتان جایگزین شوید و خود نمائیها و حرکات دوران جاھلیت را کنار گذارید^۲.

و در آیه ۴۳ از همین سوره می فرماید: هنگامی که برای کاری با زنها پیغمبر(ص) سخن می گوئید در میان شما و ایشان حجابی باشد، این کار برای پاکی دلهای شما و آنها نیکوتر است^۳.

طبق این دستور زنها مسلمان موظفند خود را از مردان بیگانه که با آنها محروم ندارند پوشانند و در قیافه و لباسی در ملأ عمومی ظاهر شوند که اندام و تن آنها در معرض نگاههای مسموم و شهوت آمیز هوسرانان و تجاوز کاران نباشد، این وظيفة زن است که از این راه هم شخصیت و ارزش خود را حفظ کند و هم از پدید شدن منظره مهیجی که قهراً مردها را دچار تحریک و در نتیجه آلوه شدن به افکار خطرناک نا مشروع می کند مانع شوند بنا بر این نباید زن در همه جا در اختیار عابرین و چشم چرانان قرار بگیرد، چرا اینقدر ارزش اوناچیز باشد و چرا اینگونه علناً مبتلا به انحراف فساد شود پس از آنکه اندام لخت و نیمه لخت زنان در کوچه و بازار و خیابان در برابر دیدگان مردان قرار گرفت کار به یک نظر تمام می شود، دیگر هیچ فسادی پیش نمی آید و اصلاً کار به صدها جای باریکتر و

۱- یا ایها النبی قل لازواجك و بناتك و نساء المؤمنين يدینین علیهنهن من جلا بیهنهن ذلك ادنی ان یعرفن ... (سوره ۳۳ آیه ۵۹).

۲- یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقین فلا تخضعن بالقول فطعم الذي فی قلبه مرض و قلن قولًا معروفاً. (سوره ۳۳ آیه ۳۲).

۳- واذا سأتموهن متاعاً فاستلوهنهن من وراء حجاب ذلکم اطههر نقلوبکم و قلوبهنهن (سوره ۳۳ آیه ۵۴).

۲— نگاه به بیگانه: دیگر امر فرمود که زنان مسلمان چشمان خود را از نگاه به مرد بیگانه نگهدارند و مردان مسلمان را امر فرمود که از نگاه به زنان اجنبیه خودداری کنند. در سوره نور می فرماید: ای پیغمبر، مردان مؤمن را بگو که چشمان خود را از نگاه به اجنبیه پوشانند و زنان مؤمنه را هم بگو تا چشمهاخود را از مردان بیگانه پوشانند و فروج و اندامشان را (از عمل رشت و تماس نامشروع) نگهدارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهرآ ظاهر می شود بر بیگانه آشکار نسازند.

تیرهای زهر آلود شیطان: از حضرت صادق(ع) است: که نگاه ناروا تیری است

ولایق باشد و این دین بسیار بزرگ خود را که در برابر جامعه بعده گرفته بهترین وجهی اداء نماید. خانه داری و شوهر داری و تربیت فرزند را میدان جهاد خود بداند چنانچه پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «جهاد المرأة حسن ابتلعل».

و در بیان تحریب نگاه شهوت آمیز به بیگانه می نویسد: این اوین مرحله منع ساختن کلیه روابط جنسی میان یک مرد و زن بیگانه است، اسلام معقد است که باید روابط نامشروع از همین مرحله نخست کنترل شود و هیچ مرد و زن بیگانه ای دیگری را هدف نگاه شهوت آمیز خود قرار ندهد، زیرا چشم دریچه حساسی است که لذت جنسی حاصل از نگاه در آن متوقف نشده، و از این راه ت درون دل پیشوی می کند. وقتی نگاه تکرار شود این پیشوی سریعتر و عمیقتر می گردد و جیزی نمی گذرد که در برابر مناظر جنسی حالت تحریک شدن و حساسیت فوق العاده ای پیدا می کند و بالجمله اوین جدار سد عظیم حیاء و عفت با همین نگاههای ساده دریده می شود چه بسیار می شود که یک نگاه، یک طوفان بر پا می کند، عشقهای سوزان وی نامشروع و پرازد بختی بار می آورد که هزاران مفاسد را بدنیال خود دارد.

اسلام نگاه شهوت آمیز بیگانه را که منشأ انحراف و مفاسد است تحریم می کند ولی البته منظور از این قانون این نیست که انسان دائمًا چشمها را بزمین دوخته و با وضع ناراحت کننده ای در کوچه و بازار و خیابان یک حالت غیر عادی بخودش بگیرد. ما احادیث زیادی در دست داریم که بیان می کند مردم در ملاطفه عمومی حالت و وضع طبیعی و عادی خود را حفظ کنند ولی آنچه باید شدیداً مراعات کنند اینست که نگاههای سریع و لغزندۀ چشم، از منعطف شدن یک رشته مناظر نامشروع و بالآخره آوده شدن بنگاه شهوت آمیز بیگانگان مصون بماند و عفت این عضو گران قیمت دچار زوال نگردد. (بالهای اجتماعی)

۱— قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم ذلك ازکي لهم ان الله خبير بما يصنعون و قل للمؤمنات يغضبن من ابصارهن و يحفظن فروجهن ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها و ليضرن بخمرهن... (سوره ۲۴ آيه ۳۰ و ۳۱).

ناگفتنی نمی کشد؟ اگر چنین است پس این همه روابط نا م مشروع زنان شوهر دار و دختران که در سراسر جهان بی حجابی را گرفته از کجا است، عشقهای نا مقدسی که متصلاً کانونهای خانوادگی را از هم می پاشد چگونه تولید می شود؟ چرا مردم دنیا^۱ زنان دیگر می افتد و گاهی چندین نفر بر سر یک زن کارشان به کشت و کشتار می کشد؟ مگر در همین کشور ما از روزی که کشف حجاب شده کم فحشاء و فساد به وجود آمده را فرا نگرفته و هر روز دهها پرونده روابط نامشروع در دادگستری این مملکت مطرح نمی شود؟ هرماه دهها زن شوهردار و بچه دار از محیط خانواده فراری و بیزار شده و عاقبت سر از خانه های کثیف شهر نو در می آورند و بر تعداد ۵۰۰۰ نفر ساکنین این جهنم هول انگیز اضافه می کنند. از سند این وضع ننگین هزاران بچه های بی صاحب است که شهردار تهران در باره آنها می گوید: «روزانه بطور متوسط هفت کودک بی صاحب در تهران سر راه می گذارند». همه می دانند این کودکان بی صاحب نتیجه شوم خوشگذرانیهای موقت است که زنان اغفال شده به آن تن داده اند و غیر از این نیست که نخستین جرقه این همه آتش خانمانسوز از یک نگاه ساده تولید می شود و در چنان نقطه خطرونا کی که هزاران زن را فاحشه نموده و هزاران طفل بی سرپرست را انگل اجتماع ساخته است پایان می پذیرد، برای جلوگیری از چنین وضع شرم آوری استکه اسلام دستور می دهد زنها تن و اندام خود را از نگاههای مسموم هوسرانان و تجاوز کاران پوشانند و در قیافه ای که تمایلات مردان را تحریک می کند ظاهر نشوند.^۲

۱— خواننده محترم توجه دارد که این کلام مربوط به دوران ستمشاھی است که گناه رایج بود و خلاصه آنچه در معنی آیه شریفه «و قرن فی بیوتکن» بیان کرده آنستکه ملاحظه مدارک اسلامی و تفسیر صحیح آیات نشان می دهد که این دستور یک دستور عمومی است برای تمام بانوان مسلمان، از نظر قرآن، پایگاه میارزات زن محیط خانه و محفل خانوادگی است و باید در تمام شرایط مختلف بانوان این سنگر مهم را از دست ندهند. از نظر اسلام آراستن خانه و تربیت کودک اسلامی ترین وظيفة زن است و اشتغال زن بقسمتی از سایر مشاغل تا حدی است که وظیفه بزرگ او را تعطیل نکد، اسلام معتقد است بهترین موردى که نیروها و عواطف گراماییه زن باید در آنجا صرف شود محیط خانه و آراستن این کانون پر ارزش است.

زن باید پیش از آنکه بفعالیت‌های اجتماعی و سیاسی پردازد، در فکر تربیت فرزندان شایسته

زهر آلود از تیرهای شیطان که به قلب صاحبش می خورد و چه بسیار نظرهای ناروا که حسرت طولانی درپی دارد.^۱

زنای اعضای بدن: و نیز از حضرت باقر(ع) و حضرت صادق(ع) است که نیست کسی مگر اینکه بهره ای از زنا دارد، پس زنای چشم نگاه نارواست و زنای دهان بوسه حرام است و زنای دست، مس بیگانه نمودن است^۲. و نیز مروی است: کسی که چشمان خود را از حرام پر کند خداوند روز قیامت چشمانش را از آتش پر می فرماید.^۳

ابليس قرین آتشین: کسی که زن بیگانه ای را در بر بگیرد در قیامت با شیطان هم زنجیر است به زنجیر آتشین و با هم در دوزخ خواهد بود و کسی که چشمش به زن بیگانه ای بیفتند و برای خدا تکرار نظر نکند و چشم برهم گزارد یا به آسمان بنگرد خدا در دلش امن و ایمانی قرار می دهد که لذتش را می چشد و او را با حورالعین تزویج می فرماید.^۴.

و هر زنی که شوهر داشته باشد و چشمش را از نگاه به غیر شوهر و محremش پر کند خشم خدا بر او شدید است.^۵

و در چند روایت از نگاه کردن به پشت سر زنها، هر چند با حجاب باشند، نهی شده است که البته حمل بر کراحت می شود. اخباری که در این زمینه است بسیار و همین مقدار کافی است.

۱- النظر سهم من سهام ابليس مسموم و کم من نظره اورثت حسرة طولية (وسائل الشيعة كتاب نكاح ج ۱۴ باب ۱۰۴ ص ۱۳۸).

۲- عن ابيجعفر و ابيعبد الله عليهما السلام قالاما من احاديله و هو يصيّب حظاً من الزنا فزاء العين النظر و زناء الفم القبلة و زناء اليدين اللمس (وسائل الشيعة ج ۱۴ كتاب نكاح باب ۱۴ ص ۲۴۶).

۳- من ملأ عينيه من امرأة حراماً حشاها الله يوم القيمة بمسامير من نار وحشاها ناراً حتى يقضى بين الناس ثم يؤمر به إلى النار. (وسائل النكاح باب ۱۰۴ صفحه ۱۴۱).

۴- من نظر الى امرأة فرفع بصره الى النساء او غمض بصره لم يرتدا به بصره حتى يزوجه الله من الحور العين و يعقبه ايماناً يجد طعنه (وسائل النكاح باب ۱۰۴ ص ۱۳۹).

۵- عن النبي (ص) اشتد غضب الله على امرأة ذات بعل ملأت عينها من غير زوجها وغير محروم منها فانها ان فعلت ذلك احيط الله عروجل كل عمل عملت. (بحار الانوار).

۳- تحريم خلوت با بیگانه: خلوت با بیگانه را با احتمال و ترس وقوع در حرام، تحريم فرموده هر چند مشغول عبادت شوند.

از پیغمبر اکرم(ص) مروی است: کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد در جائی نمی ماند که نفس زن بیگانه را می شنود.^۱

وقتی که پیغمبر(ص) از زنهای مسلمان بیعت و عهد می گرفت شرط می فرمود که با مردان بیگانه در جای خلوت نشینند.^۲

و مراد از خلوت آن است که مکان جوری باشد که دیگری نتواند داخل شود مانند اطاقی که درسته باشد یا خانه ای که کسی به آن آمد و شد کند.

۴- حدود شدید: حدودی که در اسلام برای این عمل شنیع تعیین شده یکی از موجبات جلوگیری از شیوع آن است که مجملا در ضمن پنج فرع بیان می شود:

۱- اگر کسی با یکی از محارم نسبی خود مانند: «خواهر، دختر، عمه، خاله، دختر برادر، دختر خواهر» زنا کند باید او را کشت.

۲- اگر کسی شخصی را ببیند که با زنش زنا می کند و از ضرر ایمن باشد می تواند هر دو را بکشد (اگر ایمن نباشد یا باشد و نکشد آن زن بر او حرام نمی شود).

۳- هر گاه کافری با زن مسلمانی زنا کند یا مسلمانی که سه دفعه حد زنا خورده، در مرتبه چهارم باید کشته شود.

۴- مردی که زن عقدی دائمی حاضر دارد و او را در حال بلوغ و عقل وطی کرده و هر وقت هم بخواهد می تواند به او نزدیکی نماید با این وصف اگر با زن عاقله بالله ای زنا کند باید او را سنگسار نمود، و بعضی بر آنند که اول باید صد تازیانه به او ازد و سپس او را سنگسار کرد.

۵- هر گاه زنا کننده محسن نبوده (یعنی مرد زن دار با شرائطی که در فرع گذشته گفته شد) و بغير محروم خود زنا نموده حدش بکصد تازیانه است و همچنین زن

۱- من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يبيت في موضوع يسمع نفس امرأة ليست له بمحروم (وسائل الشيعة ج ۱۴ باب ۹۹ ص ۱۳۴).

۲- عن ابيعبد الله (ع) قال: فيما اخذ الرسول (ص) البيعة على النساء ان لا يحتبن ولا يقعدن مع الرجال في الخلاء (وسائل الشيعة كتاب نكاح باب ۹۹ ج ۱۴ ص ۱۳۳).

زایه‌ای که شوهر نداشته باشد حدش یکصد تازیانه است.

در مجموعه انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی چنین می‌نویسد:

در اینجا دو مطلب بزرگ علمی درباره زنا و دستور اسلامی آن یادداشت می‌شود: در سورة نور آیه دو می‌فرماید: زن و مرد زنا کار را هر کدام یکصد شلاق بزنید و در اجرای این دستور الهی به آنها محبت رواندارید اگر شما به خدا و روز جزا ایمان آورده‌اید. و باید در موقع شکنجه آنها گروهی از مؤمنین حاضر باشند.

اولین فلسفه که در این باره به نظر می‌رسد این است که شلاق زدن زانی و زانیه، یکی برای عبرت گرفتن سایرین است، که گرد این عمل رشت نگرددند که اگر چنان کنند گذشته از مجازات اخروی، مجازات دنیوی هم دارند و آخر آیه که تأکید می‌کند باید عده‌ای از مؤمنین در شکنجه آنها حاضر باشند این موضوع را تأیید می‌کند.

موضوع دیگری که به نظر ما رسیده ولی هنوز صحت علمی آن صددرصد واضح نشده این است که با شلاق زدن زانی و زانیه یک معالجه طبی در آنها انجام می‌گیرد، میکروباهای سفلیس و سوزاک خیلی دیر معالجه می‌شوند و مهمترین طریق معالجه آنها معالجه با حرارت است مخصوصاً وقتی که این میکروب تازه به بدن وارد شده و نمونکرده باشد، حرارت در کشتن آنها خیلی تأثیر دارد و شلاق زدن یکی از بهترین وسائل تولید حرارت در موضعی است که میکروبها بدانجا وارد شده ، و در اثر حرارت فوق العاده‌ای که پس از یکصد ضربه شلاق پدید می‌آید میکروبها به کلی کشته می‌شوند.

نکته دوم راجع به سرایت است از آنجا که بیشتر اعمال زنا تولید ناخوشیهای مسری مانند سفلیس و سوزاک می‌کند دین اسلام برای تحديد ضررها امراض مزبور دستور بزرگی می‌دهد که امروزه علمای فن نیز همین دستور را می‌دهند که هر کس می‌خواهد ازدواج کند باید از طرف طبیب معاینه شود و تصدیق گردد که عاری از امراض مقاربی مسری است و کسیکه امراض مقاربی مسری دارد نباید ازدواج کند مگر اینکه همسر آتیه او هم دارای این مرض باشد و تازه باید نسل نداشته باشند.

علت این کار این است که از عمومی شدن امراض خانمانسوز جلوگیری شود و نسلهای ناقص و خراب به وجود نماید، دین اسلام در این باره بزرگترین دستور را می‌دهد. دستور عملی که رعایت آن سلامت جامعه و مصون ماندن افراد و نسلها را تأمین می‌سازد.

در آیه سوم از سوره نور می‌فرماید:

الزانی لainکح الازانیه او مشرکه والزانیه لainکحها الازان او مشرک و حرم ذلك على المؤمنین^۱.

يعنى مرد زنا کار به زنی نگيرد مگر زن زنا کار يا مشرکه و زن زنا کار شوهر نکند مگر با مردی که زنا کار يا مشرک است و اين بر مؤمنین حرام است.

شرعًا باید ثابت شود: ضمناً باید متوجه بود که اجرای این حدود هنگامی است که شرعاً زنا ثابت شده باشد که آن هم دارای شرائط خاصی است که از آن جمله گواهی چهار نفر شاهد عادل مرد است به اینکه در یک وقت و یک جا مرد زنا کننده را با زن خاصی که او را می‌شناسند و در همان حال ارتکاب، مشاهده کرده‌اند.

دو نکته قابل توجه: ۱- اگر کسی با زنی که شوهر نداشته و در عده رجعیه (يعنى عده‌ای که شوهر می‌تواند بدون عقد برگردد) نبوده زنا کرد بعد می‌تواند با او ازدواج نماید ولی اگر شوهر داشته یا در عده رجعیه بوده بر او حرام همیشگی است، یعنی اگر شوهرش بمیرد یا او را طلاق دهد باز هم نمی‌تواند او را بگیرد.

۲- اگر کسی با زنی زنا کرد مادر و دختر آن زن بر او (بنابر اشهر) حرام می‌شود، یعنی نمی‌تواند با آنها ازدواج نماید و محروم هم نیستند، وهمچنین زن مزبور بر پدر زنا کننده حرام می‌شود^۲.

اینک نظر خوانندگان گرامی را به مطالب جالبی که در کتاب برهان قرآن تذکر داده است جلب و به همینجا خاتمه می‌دهیم:

موضوعی که در خور مناقشه است، اختلاط و آمیزش زن و مرد است، زیرا مخالفین اسلام در این باره جنجال و غوغای بسیاری پا می‌کنند، گاهی از اجتماع آزاد فرانسه سخن به میان می‌آورند و از آزادی کامرانی و عیاشی زن و مرد و حتی از آزادی بوس و کنار در معابر و شوارع آنها یاد می‌کنند و زمانی از تمدن آمریکا گفتگومی کنند و می‌گویند در آن سرزمین مردم با فکر و غریزه خود دور روئی و نفاق روا نمی‌دارند زیرا به

۱- سوره نور، آیه ۳.

۲- چون بعضی از این فروعات مورد اختلاف فقهاء عظام است در صورتیکه برای کسی مورد حاجت شد بمرجع خود رجوع کند.

خوبی دریافته اند که کامرانیهای جنسی از ضرورتها و احتیاجات حیاتی «بیولوژی» است و به همین جهت راه را برای اشیاع این غریزه باز گذاشته اند و هر جوانی دوست و رفیقی از دختران اختیار کرده و هر دوشیزه‌ای رفیقی از جوانان برگزیده است که در بیشتر ساعت روز و شب با هم به خوشی و شادی وقت می‌گذراند و در تفرجگاهها و گوشه‌های خلوت از یکدیگر کام می‌گیرند و بیکدیگر کام می‌دهند و از فشار غریزه جنسی آسوده و فارغ می‌شوند و هر بامداد به یاد عیش و نوش شب دوش با دلی شاد و روحی خرم از پی کارهای خود روان می‌شوند و در کارهای روزانه خود توفيق و پیروزی می‌یابند و به این وسیله ملت با گامهای بلند و سریع راه ترقی و تعالی طی می‌کند.

این خلاصه مقال و زبده گفتار سفسطه آمیز این گروه است ولی گویا این جماعت خاطرات تلخ و حزن انگیز جنگ گذشته را خیلی زود از یاد برده اند و فراموش کرده اند که چگونه همین کشور فرانسه که از بردن نامش آب در کام ایشان می‌گردد زیر اولین ضربت و نخستین هجوم سپاه آلمان به زانوی عجز و ذلت در آمده و با آنکه از نظر ساز و برگ جنگ مجهز بود بر اثر شهوت رانیها و به علت از کف دادن روح عزت و خشونت مقدس مردانگی، از خراب شدن عمارتهای فاخر و رفاصخانه‌های پاریس ترسید و شرف و تاریخ و مجد خود را وقاية آن قرار داد.

اکنون ما از این جماعت می‌پرسیم که آیا منظور ایشان این است که جوانان ما را به عنوان مبارزه با ارتیاع و طرفداری از تجدد و ترقی به چنین ورطه هولناکی در افکنند؟ آیا این گروه، خطبه حکیمانه مارشال پتن را از یاد برده اند که گفت بزرگترین علت شکست ما فرو رفتن در گردابهای شهوت و ابتلاء تن پروری و عیاشی بود.

آیا در کتاب «چرا فرانسه شکست خورد» نخوانده اند که «آندره مورا» نویسنده بزرگ فرانسه می‌نویسد: در آن موقع که هواییمهای بمب افکن دشمن شهرهای ما را زیر بمبهای آتش زا و مخرب خود به صورت جهنمی درآورده بود نخست وزیر وقت «پل رینو» می‌خواست به وسیله تلفن از مرکز ستاد مشترک نیروی هوائی متفقین برای مبارزه با دشمن تقاضای چند فروند هوایپما کند ولی با هر یک از سه تلفن روی میز خود می‌خواست صحبت کند، صدای مادام «دوبی» محبوبه اش بلند بود که با استفاده از عشه خود و دلباختگی نخست وزیر در شؤون سیاسی و لشکری دخالت و توصیه می‌کرد. آیا این اعترافات از طرف رجال شمشیر و قلم فرانسه برای پایان دادن بهرهزه

زنا دریهای این جماعت کافی نیست؟

و اما در خصوص آمریکا و تبلیغاتیکه این گروه در باره اوضاع آن کشور و آزادی زن و مرد در آن سرزمین می‌کنند شاید تذکر این نکته کافی باشد که اخیراً درنتیجه اجرای عملیه احصاء و تهیه آمار در یکی از شهرهای این مملکت معلوم شد که ۰/۳۸ از دختران مدارس متوسطه آبستن هستند و این نسبت در میان دختران دوره های عالی کمتر بود زیرا ایشان درنتیجه تجربه و ممارست طرق جلوگیری از حمل را دریافه بودند.

شک نیست که خلاصی و راحتی از فشار نیروی غریزه جنسی بر اعصاب هدفی صحیح و مطابق با حکم فطرت و مقتضای طبیعت است و به همین جهت اسلام این موضوع را مورد توجه و عنایت دقیق قرارداده، زیرا اسلام پیش از آنکه آمریکا به این موضوع توجه کند دانسته و متوجه بوده است که محرومیت از مسائل جنسی به علت تاثر و افسردگی از کار و انتاج صحیح بازمی‌ماند ولی البته برای میل به هدف صحیح و عقلائی اتخاذ وسیله و تدبیر صحیح و عقلائی لازم است نه آنکه به این بهانه اجتماع را به لوث بی‌عفتی بیالایند و دختران و پسران را آزاد و عنان گسیخته بگذارند که مانند چهار پایان با هم معاشرت و شهوت رانی کنند.

اما موضوع شادی و نشاطی که از تماشای زنان زیبا و معاشرت با گلچهرگان آراسته و طنز دست می‌دهد مسلمان جای انکار نیست، همانطور که استفاده از خوان و سفره‌ای که بالوان و انواع طعامها آراسته است بدون شک از سفره‌ای که بجز یک رنگ مکرر از غذا در آن نیست مطلوبتر و دلپذیرتر است ولی ما باید قبل از هر چیز هدفهای اساسی خود را تعیین کنیم و ببینیم آیا وظیفه ما در جهان زندگی این است که از حد اکثر شادی و کامرانی و بهجهت و مسرت استفاده کنیم و فکر سود و زیان و تبعات و عواقب آن را از مغز برانیم؟

آیا هیچکس در روزگار قدیم و عصر جدید منکر این معنی شده است که کامرانی و عیاشی لذت بخش و مسرت انگیز است؟ مسلمان موضوع گوارانی لذات و کامرانیها چیزی نیست که در قرن بیستم کشف شده باشد، بلکه قرنها پیش از این یونانیها و ایرانیان قدیم و رومیان آن را شناخته و تا گلوگاه در آن فرو رفته بودند. و در اثر همین کامرانیها قدرت و صلابت خود را از دست داده و سرانجام از کارهای سودمند و افکار روشن و همتهای عالی و روح سربازی و فدایکاری محروم ماندند و حکومت و استقلال خود را از

دست دادند.

جای تردید نیست که ملل اروپائی از نظر نیروی مادی و علمی و از جهت کار و کوشش و سعی در تولید و انتاج بسیار قوی و مجهز بوده و هستند ولی اندک اندک، کرمهای شهتوانی و عیاشی در پیکره درخت حیات اجتماعی ایشان رخنه کرده و بعضی را از پای در آورده و بعضی دیگر را ضعیف ساخته و همچنان در راه زوال و فنا پیش می برد ولی ما مردم مشرق که در اثر ناسازگاری اوضاع اجتماعی و ظروف سیاسی خاصه درد و قرن اخیر آن نیروها را فاقدیم، چگونه روا است که در گردابهای وحشتزای شهوت در افتنیم و اینگونه هرزگی ها را تمدن و ترقی بنامیم و اجتناب از اینگونه منکرات را جمود و ارجاع بخوانیم .

با توجه به این حقایق پیدا و هویدا است که هر تویسنده یا مصلح آزادی خواهی که ما را بفروگذاشتن آداب و اخلاق باستانی خود دعوت کند تحت هر عنوان که باشد او مبعوثی از دستگاه استعمار و فرمایه ای جیره خوار از خوان بیگانگان و دشمنی جانکاه و بدخواه ما است، معاشرت و آمیزش زن با مرد بیگانه بر دلربائی و قدرت نفوذ و تصرف در احساسات او افزوده است ولی اکنون جای این سؤال به میان می آید که آیا این دلربائی و طنازی شخصیت و حیثیت زن را از نظر وظائقی که در نظام طبیعت بر عهده دارد افزوده است یا به همین نسبت که بر این جهات افزوده از آن جنبه اش فروکاسته است؟ آیا این افزایش کفه حیثیت و آبرو و سعادت اجتماع را سنگین ساخته یا از منگینی وزن آن کم کرده است؟.

شک نیست که زن در دنیای غرب برای مرد «رفیقی» شایسته و برای مغازله و معاشره و اشباع کام جنسی او مجهز و آماده گشته و در حل بعضی از مشکلات مرد با او به کمک و معاونت برخاسته ولی در عین حال از انجام وظیفه یک همسر صالح و مادر شایسته، فرومانده است و جنجالها و مغالطه های مجتمع زنان و طرفداران ایشان قادر نیست که این حقیقت را انکار کند، زیرا آمارها و احصایه های مضبوط و دقیق آن را تأیید می کند و بهترین دلیل بر صدق این مدعای بالا رفتن نسبت طلاق در آمریکا به ۴۰٪ است و این بالا رفتن نسبت طلاق از خطیری عظیم و از انحلال وحشتتاکی در روابط زناشوئی و دلخواه خود از لذات حیات کامیاب شود و چنانکه پسند خاطر او است شخصیت و حیثیتش خانوادگی حکایت می کند.

اما در اروپا هر چند سطح طلاق به این درجه بالا نرفته ولی کارمعشوقه بازی در

آن سرزمین به روائی کشیده است و جای تردید نیست که هر گاه زن همسری شایسته می بود و می توانست در آشیانه مقدس خانواده استقرار بیابد و آن را از نور و حرارت قلب خود برخوردار سازد این روایتها هرگز به وجود نمی آمد.

اما در موضوع وظيفة مادری، اساساً اشتغال زن به کارهای خارج از منزل چه از نظر وقت و چه از نظر جهات روحی فرصت و مجال اشتغال به وظيفة مادری را از او سلب می کند، زیرا زنی که در اثر چند ساعت کار متواتی، خسته و فرسوده شده و در اثر معاشرت و برخورد با مردهای مختلف فکر و حواس او متشتت و پریشان گشته، نه در اعصاب خود طاقت و نیروی قیام به وظيفة مادری دارد و نه در فضای روح و دل خود محیط مساعد و مناسبی برای پذیرفتن طفل و پرورش عواطف و احساساتی متناسب با این وظیفه می یابد و اما می بینیم اجتماع بشری با صرف نظر از لذت مسرتی که بر اثر آمیزش با زنان آراسته و طناز برده چه نتیجه عقلایی و فایده در خور ذکری از این وضع برداشت کرده است؟ و آیا وجود این عده از زنان در پارلمانهای جهان و وزارتاخانه ها و ادارات کشورها و یا وجود چند میلیون زن در کارخانه ها و تجارتخانه ها و مراکز فسق و فجور، کدام مشکل از مشکلات بشریت را حل کرده است.

آیا قیام زن به این امور او را عنصری مفید و مؤثر در اجتماع می سازد؟ ولی قیام به تربیت فرزندان و پرورش مردان و زنان صالح و مفید و ایجاد افرادی خداشناس و متقی و با ایمان او را به وجودی بی فایده و عنصری بی خاصیت تبدیل می کند؟.

ممکن است زن در برابر کف زدنها شوندگان در پارلمان یا در مقابل شنیدن تملق و تحسین در سالنها و در معابر شاد و مسورو شود، ولی این مسرت و شادی موقت که نتیجه آن پدید آمدن نسلی بدون مادر و محروم از عواطف و تربیتهای عالی مادری باشد چه ارزشی دارد و آیا جز مادر کدام کس می تواند عنصر محبت را که جلوگیری از خوی سبیعت و خودخواهی بشریت است در روح و قلب فرزندان تزریق کند؟.

البته منظور ما از این بحث این نیست که زن را تحت فشار و مورد قسوت و آزار قرار دهیم و او را از لذتها زندگی و پابرجا ساختن شخصیت و حیثیتش محروم سازیم، ولی کسی و کجا عرصه زندگی به بشر چه زن باشد و چه مرد، مجال واجازه می دهد که بروفق دلخواه خود از لذات حیات کامیاب شود و چنانکه پسند خاطر او است شخصیت و حیثیتش را پابرجا سازد؟.

گناهان کبیره ج ۱

آیا در صورتیکه مادر اثر غلبه خودخواهی، هوای نفس و خواهش دل را عنان گشاده رها کنیم و در پی شهوت و لذات خود روان شویم، وضع اجتماعی و سرنوشت زندگی ما چگونه خواهد بود؟.

آیا نه چنین است که در اثر این افراط نسلهای بدبخت و ضعیف و ناقص ازما باقی خواهد ماند که مسؤولیت بدبختی و ضعف و نقص آن بر عهده وجدان ما خواهد بود.

آیا در میان آن نسل وظیفه شوربخت و تبه روزگار عده بیشماری از زنان نخواهند بود؟ و آیا برای زن از نظر جنس و نوع ثابت و دائمی که در جهان دارد شایسته و رواست که بعضی از افرادش در قسمتی از زمان در کامرانی افراط کنند و درنتیجه بقیه افراد را در نسلهای بعد و قرنهای آینده بدبخت و بینوا سازند و آیا برای اسلام عیب و نقصی است که نوع بشر را مانند یک زنجیر و حلقات متصل، قرنهای و نسلهای را پیوسته به یکدیگر می داند و روان نمی دارد که یک نسل سعادت و مصلحت نسل دیگر را فدای هوی و هوس خود سازد؟.

بلی در صورتی جای ایراد و انتقاد بود که اسلام کلیه انواع تمتع و لذت را مسدود ساخته و فطرت و غریزه را عاطل و باطل گذاشته، و غرایز و فطریات بشری را تحت فشار قرار داده باشد، ولی آیا اسلام چنین کاری را کرده است؟ (برهان قرآن).

۱۱ - لواط

یازدهم از گناهانیکه به کبیره بودنش تصریح شده لواط است چنانچه از حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السلام رسیده بلکه حرمت و عقوبت آن از زنا شدیدتر است. از حضرت صادق(ع) مروی است که:

«حرمت لواط از زنا بیشتر است، به درستی که خداوند قومی را برای عمل لواط هلاک فرمود (قوم لوط) ولی کسی را برای زنا هلاک نفرمود!».

از رسول اکرم(ص) مرویستکه فرمود: کسیکه با پسری جمع شود روز قیامت جنب وارد محشر می شود و آب دنیا او را پاک نمی کند و خشم خدا بر او است و او را لعنت فرموده، دوزخ را برایش آماده می فرماید و بد جایگاهی است.

سپس فرمود هر گاه کسی لواط کند، عرش خدا بلرژه در آید و خداوند او را لعنت و غضب فرموده و جهنم را برایش آماده می فرماید و ملوط (مفصول) را در کنار جهنم نگه می دارند تا خلایق از حساب فارغ شوند، پس او را در جهنم می اندازند و در طبقات دوزخ همیشه معذب خواهد بود.^۱.

۱- عن ابیعبدالله (ع) قال: سمعته يقول حرمة الدبر اعظم من حرمة الفرج و ان الله اهلك امة لحرمة الدبر ولم يهلك احداً لحرمة الفرج (وسائل کتاب نکاح باب ۱۷ ص ۲۴۹).

۲- قال رسول الله (ص) من جامع غلاماً جاء يوم القيمة جنباً ينقية ماء الدنيا وغضب الله عليه و لعنه و اعدله جهنم و ساخت مصيرأ ثم قال ان الذكر يركب الذكر فيهتر العرش لذلك و ان

لواط کفر است: امیرالمؤمنین(ع) فرمود لواط (که از گناهان کبیره است و این عقوبتها را دارد) مادامی است که دخول در مخرج نشود، اما حکم دخول در دربار اگر آنرا حلال بداند کفر است زیرا منکر ضروری دین گردیده و اگر آنرا حلال نداند، درشدت و طول عذاب مانند کفر است^۱.

حذیفة بن منصور گفت که از حضرت صادق(ع) از لواط که از گناهان کبیره است پرسیدم، حضرت فرمود ما بین دوران است، پرسیدم از کسی که در در دخول می نماید فرمود که این عمل کفر و انکار آنچه خدا بر پیغمبرش فرستاده، می باشد یعنی انکار قرآن است^۲.

سنگ عذاب هنگام مرگ: از حضرت صادق(ع) مرویست که: نیست بندۀ ای که عمل قوم لواط را حلال بداند (و در روایت دیگر کسی که بر لواط کردن اصرار داشته باشد) نمی میرد مگر اینکه در آن ساعت خداوند بر او سنگی از همان سنگهای عذابی که بر قوم لواط بارید، می اندازد و مرگ وی در خوردن همان سنگ است و برای اینکه رسوا نشود، خداوند آن سنگ را از نظر خلق پوشیده است^۳.

عذابهای قوم لواط بر ظالمنین: در قرآن مجید سه نوع عذاب برای قوم لواط بیان فرموده: صیحه باریدن سنگ عذاب بر آنها، زیر و رو شدن شهرهای آنها بعد می فرماید: عذابی که بر قوم لواط نازل شد از ظلم کنندگان دور نیست^۴.

الرجل ليوتى فى حقبة فيحبسه الله على جسر جهنم حتى يفرغ الله من حساب الخلاائق ثم يؤمر به الى جهنم فيعذب بطبقاتها طبقة طبقة حتى يرد اسفالها ولا يخرج منها (فروع كافى — وسائل كتاب نكاح باب ۱۷ و ۱۸ ص ۲۴۹ — ۲۵۳).

۱— اللواط مادون الدبر و الدبر هو الكفر (فروع كافى كتاب النكاح).

۲— عن حذیفة بن منصور قال: سئل اباعبدالله (ع) عن اللواط فقال: ما بين الفخذين، و سئلته عن الذي يوقب فقال (ع) ذاك الكفر بما «لما» انزل الله على نبيه(ص) (وسائل الشیعه كتاب نكاح باب ۲۰ ص ۲۵۷).

۳— عن أبي بصير عن أبيعبدالله (ع) في قوله تعالى و امطرنا عليها حجارة من سجيل قال ما من عبد يخرج من الدنيا يستحل عمل قوم لواط — وفي رواية الوسائل من مات مصرأ على اللواط لم يتم الارماء الله تعالى بحجر من ذلك الحجارة تكون فيه منيته ولكن الخلق لا يرونها. (تفسير قمي).

۴— و ماهي من الظالمين بعيد (سورة ۱۱ آيه ۸۵).

و این تهدید سختی است بکسانیکه عمل آنها را مرتکب شوند.

غلامی که مولایش را کشت: در زمان عمر، غلامی که مولای خودش را کشته بود پس از اقرار، عمر امر به کشتنش نمود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از غلام پرسید چرا مولای خودت را کشتب؟ عرض کرد به زور با من لواط کرد پس او را کشتم آن حضرت از اولیای مقتول پرسید آیا او را دفن کرده اید؟ گفتند: آری هم اکنون از دفنش می آئیم پس به عمر فرمود غلام راتا سه روز نگهدار و پس از سه روز اولیای مقتول حاضر شوند.

لاطی به قوم لواط ملحق می شود: پس از گذشتن سه روز آن حضرت به اتفاق عمر و اولیای مقتول بر سر قبرش آمدند از اولیایش پرسیدند این قبر صاحب شماست؟ گفتند آری، سپس فرمود قبر را بشکافید تا بلحد برسید، چون بلحد رسیدند و آنرا برداشتند جنازه را ندیدند، پس آن حضرت تکبیر گفت و فرمود: به خدا قسم دروغ نگفتم شنیدم از رسول خدا(ص) فرمود: هر کس از امت من، عمل قوم لواط را مرتکب شود و بدون توبه از دنیا برود پس در قبرش بیش از سه روز نمی ماند تا اینکه زمین او را فرومی برد و به جائی که قوم لواط هستند و هلاک گردیده اند ملحق می نماید پس در زمرة ایشان محشور می شود^۱.

لواط هم فاحشه و زشت است: حضرت رضا(ع) فرمود: بترس و ترک کن زنا و لواط را و لواط بدتر از زنا است و این دو گناه موجب هفتاد و دو گونه درد در دنیا و آخرت برای صاحبیش می شود^۲.

در قرآن مجید چنانچه از زنا به فاحشه تعبیر فرموده این عمل شنیع را هم فاحشه خوانده چنانچه در سوره اعراف می فرماید^۳:

«لوط به قوم خود گفت آیا کاری را می کنید که در نهایت زشتی است، پیش از

۱— معالم الزلفی

۲— واتق الزنا و اللواط وهو اشد من الزنا و همایورثان صاحبهمَا اثنين و سبعين داء في الدنيا والآخرة (فقه الرضا، «ع»).

۳— ولوطاً اذ قال لقومه اثأتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين انكم لثأتون الرجال شهوة من دون النساء... (سوره ۷ آیه ۷۸ تا ۷۹).

گناهان کبیره ح ۱

شما کسی از افراد بشر گرد چنین کار رشتی نگشته، آیا شما با مردان جمع می‌شوید در هنگام شهوت و زنان را رها می‌کنید بلکه شما اسراف کنند گانید».

چه اسرافی بدتر از اینکه نطفه‌ای که به منزله بذر است برای بقاء نوع و نسل انسان و باید در رحم زن قرار گیرد در غیر محلی که خدا قرار داده ب瑞زد.

برای تهدید دیگران از نزدیک شدن به این عمل خلاف انسانی در سوره‌های اعراف و هود و نمل و عنكبوت و قمر و نجم، قوم لوط را بادآوری و کیفیت عذاب ایشان را مذکر می‌شود باشد که دیگران اندرزی بگیرند.

برای جلوگیری از پیش آمدن چنین عمل شیعی چند چیز را که مقدمات قریبه و بعيده آن است تحریم فرموده:

نگاه شهوتی به پسر حرام است: ۱— نگاه کردن از روی شهوت به جوان امرد (پسری که هنور موبه صورتش در نیامده) حرام است و سوء اثر و شدت عقوبت نظر حرام در بحث زنا مفصلًا ذکر گردید بلکه از رسول خدا(ص) مرویست که: فتنه جوان زیبای امرد از فتنه دختر باکره بیشتر است.^۲

پس بر هر مسلمانی واجب است از چشمان خود نهایت مواظبت را بکند که به چنین گناه بزرگی مبتلا نشود.

لجام آتشین برای بوسة شهوت: ۲— بوسیدن جوانی از روی شهوت حرام است چنانچه از حضرت صادق(ع) است که پیغمبر(ص) فرمود: کسی که جوانی را از روی شهوت ببوسد خداوند او را در قیامت به لجامی از آتش لجام می‌فرماید.^۳

واز حضرت رضا(ع) مرویست که: هر گاه مردی جوانی را از روی شهوت ببوسد ملائکه‌های آسمان و ملائکه‌های زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب او را لعنت کنند و جهنم برایش آماده شود و مکان بدی جایگاهاش می‌باشد.^۴

۱— در ضمن تفسیر سورة قمر از بیانات مؤلف تحت عنوان: «حقائقی از قرآن» مفصلًا ذکر شده است.

۲— ایاکم و اولاد الاغنیاء و الملوك المرد فان فتنتهم اشد من فتنه العذاری فی خدورهن (نکاح وسائل باب ۲۱ ص ۲۵۸).

۳— من قبل غلاماً بشهوة الجمه الله تعالى بلجام من نار (اصول کافی).

۴— و اذا قبل الرجل غلاماً بشهوة لعنته ملائكة السماء و ملائكة الأرض و ملائكة الرحمة و

لواط

و نیز از پیغمبر(ص) مرویست: کسی که جوانی را از روی شهوت ببوسد خداوند او را در آتش جهنم، هزار سال معذب می‌فرماید.^۱

و اگر مسلم شد که کسی جوانی را از روی شهوت بوسیده باید حد بخورد و حدش از سی تا نود تازیانه است هر قدر که حاکم شرع صلاح بداند او را می‌زند.

خوابیدن دو مرد یا دوزن: ۲— خوابیدن دو مرد در یک بستر و زیر یک لحاف در صورتیکه هر دو عریان باشند، حرام است و همچنین است حکم دوزن، و فرقی بین محرم و بیگانه نیست.

و در چند روایت است که باید آنها را حد زد و برایش هم حد زنا معین شده یعنی آنها را یکصد تازیانه بزنند.^۳

و بعضی از علماء فرموده اند چون برای خوابیدن دو مرد عریان زیر یک لحاف حد معین شده، پس از گناهان کبیره است.

و از رسول خدا(ص) مرویست که: بستر فرزندان خود را از سن ده سالگی جدا سازید، یعنی دو برادر یا دو خواهر یا برادر و خواهر زیر یک لحاف از همان کوچکی نخوابند.^۴

حد لواط: چون حرمت و فساد لواط بیشتر از زنا است حدش شدیدتر است و آن کشنیدن می‌باشد، هر گاه لواط کننده و دهنده هر دو عاقل و بالغ باشند هر دو را باید کشت و فاعل را بوسیله شمشیر یا سنگسار کردن یا زنده به آتش سوزانیدن یا از بالای بلندی مانند کوه پرتاب کردن با دست و پای بسته شده، بایستی کشت و انتخاب نوع قتل به نظر حاکم جامع الشرائط است.

و از حضرت امیر المؤمنین(ع) مرویست که: پس از کشنیدن بدنش را به آتش

ملائكة الغضب واعده جهنم و سائب مصیرا (فقه الرضا «ع»).

۱— من قبل غلاماً بشهوة عذبه الله تعالى الف عام فی النار. (مستدرک کتاب نکاح باب ۱۷ صفحه ۵۷).

۲— در باب دوم این رساله ضمن گناه مساقطه ذکر می‌شود که بنابر مشهور پس از اثبات در نزد حاکم شرع باید تعزیر شود بکمتر از حد (حد تازیانه).

۳— قال رسول الله(ص) الصبي والصبي والصبي والصبيه والصبيه يفرق بينهم في المضاجع لعشرين (وسائل کتاب نکاح باب ۱۲۷ ص ۳۰).

بسوزانید و این گناه بزرگ مانند زنا به یکی از دو چیز ثابت می شود: یکی اقرار است به اینکه فاعل یامفعول یا هر دو به این گناه خود چهار مرتبه اقرار کند و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند حد بر او جاری نمی شود و تنها تعزیر (تأدیب) می شود و بعضی از فقهاء فرموده اند چهار مرتبه اقرار باید در چهار مجلس واقع شود و شرط است در اقرار کننده بلوغ (پس اگر نابالغ باشد تأدیب باید شود) و کمال عقل و حریت و اختیار (پس اگر به اجبار و اکراه بوده حد ندارد).

دوم شهادت چهار مرد عادل بالمعاینه است یعنی بگویند به چشم خود دیدیم که فلان با فلان لواط نموده و اگر گواهی دهنده گان کمتر از چهار نفر باشد گواهی آنها رد می شود و حد جاری نمی گردد بلکه حد قذف که بعداً ذکر می شود بر آنها باید جاری شود و اگر شخص لاطی پیش از گواهی شهود توبه کند حد بر او جاری نمی شود و هر یک از اقرار و گواهی اگر بر دخول در دربر باشد حد آن کشتن است و اگر بر تخفیذ یعنی دخول در آلیه و رانها باشد حد آن یکصد تازیانه است.

چرا حد لواط قتل است؟ ۱— دو نفری که شرم و حیاء را از دست داده و از عالم انسانیت سقوط کرده و در نتیجه انحراف جنسی در جلو چشم چهار مرد با تقتوی با هم جمع شوند جز جرثومة فساد چیز دیگر نیستند و اگر زنده بمانند جامعه ای را آلوهه و منحرف — به مانند خود خواهند ساخت چنانچه در قوم لوط در ابتداء شیطان یک نفر را به این گناه آلوهه ساخت سپس آن بدیخت دیگران را به این گناه وادر کرد تا جائیکه در برابر چشم یکدیگر مردان به مردان و زنان با زنان جمع می شدند و نیز کسیکه پس از چنین گناه بزرگی از کار خود پشیمان نشود و توبه نکند دانسته می شود کفر و انکارش به خدا و سرای آخرت وبالجمله چنین شخص جز کشتن و سوتختن او چاره دیگری نیست و نیز گوئیم:

۲— برای اینکه این گناه بزرگ در میان مسلمانان شایع نگردد که در اثر اشاعه اهمیت و قبح آن از نظرها محظوظ در دین اسلام، با اینکه برای اثبات هرموضوعی گواهی دو مرد عادل کافی است لیکن در موضوع اثبات زنا و لواط به گواهی دونفر یا سه نفر ثابت نمی شود بلکه بر آنها جایز نیست گواهی دادن و اگر گواهی دادند بر آنها حد قذف (نسبت زنا یا لواط به مسلمان دادن) جاری می شود بلی اگر چهار مرد عادل به چشم خود ببینند دخول یا تخفیذ رامی توانند گواهی دهند و به گواهی آنها ثابت می شود و حد فاعل و مفعول جاری می گردد به شرط اینکه پیش از گواهی از کردار خود پشیمان و تائب نشوند والا حد

ساقط می گردد.

و اما اقرار به اینکه در شرع اسلام هر انسان بالغ عاقل از روی اختیار و عمد به موضوعی که به زیان او است اگریک مرتبه اقرار و اعتراف صریح کند ثابت می شود لیکن در موضوع زنا و لواط تا سه مرتبه هم ثابت نمی شود مگر اینکه چهار مرتبه تکرار کند و احتمال مزاح یا بیماری روانی یا چیز دیگر داده نشود و این سخت گیری برای آنستکه از اقرار دست بردارد و حد بر او جاری نشود و دانسته شود که این گناه آنقدر بزرگ و مبغوض است که هیچ مسلمانی به آن آلوهه نمی گردد و اهمیت آن باقی بماند و از این بیان دانسته می شود سرکراحت اقرار توضیح مطلب آنکه اگر مسلمانی به گناه زنا یا لواط آلوهه شد فاش کردن کردار ناروای خود و اقرار به آن مکروه است هر چند اگر نزد حاکم شرع چهار مرتبه اقرار کند و حد بر او جاری شود عذاب آخرتی قطعاً ندارد و خداوند عادل جمع نخواهد فرمود بین عقوبت دنیوی و عذاب اخروی و گنه کار پس از اجرای حد بر او قطعاً از آن گناه پاک شده است لیکن بهتر آن است که سر خود را فاش نکند و تنها با پروردگار خود این راز را در میان گذارد و از در توبه و تضرع به سوی او در آید و براستی از کردار خود پشیمان و از شرمساری نزد پروردگار سوخته و گداخته و نالان باشد امید است که خداوند به ناله های او ترحم فرموده و از آن آلوهه گی پاکش فرماید و البته باید تا آخر عمر بین خوف و رجا باشد یعنی هم از عقوبت آخرت بترسد و هم امید به فضل و کرم الهی داشته باشد و به عبارت دیگر نه مغورو و بیدرد و بی باک باشد به مانند اینکه کاری نکرده و گناه خود را کوچک شمرده و خود را پاک پنداشته باشد و نه یأس و نامیدی او را بگیرد و خیال کند گناه او بزرگتر از آن است که آمرزیده شود و از این روی خدا رانخواند و از او طلب آمرزش نکند و بزرگی گناه یأس در اوائل این کتاب گفته شده است.

در خاتمه این بحث چند روایت ذکر می شود:

۱— امیر المؤمنین فرمود: اگر سزاوار بود که کسی دو بار سنگسار شود هر آینه لواط کننده این چنین سنگسار می شد.^۱

شريعت های آسمانی متفقاً با این خوی نکوهیده به مبارزه پرداخته اند زیرا اساس

۱— عن ابی عبدالله عن آبائه (ع) قال قال امیر المؤمنین توکان ینبغی لاحد ان یرجم مرتین لرجم الوطی (فروع کافی کتاب الحدود ص ۱۱۹).

بقاء اجتماع تناسل است و لواط مانع از آن است و در نتیجه این عمل منکر اجتماع را در معرض فساد و زوال قرار می دهد بعلاوه ارتکاب این عمل موجب آن می شود که روح مردانگی کودک از میان برود و سرانجام از قیام به وظائف حیاتی و اجتماع که مستلزم داشتن روح رجولیت حقیقی است عاجز ماند و صدمه ای عظیم از این راه متوجه اجتماع شود زیرا برای آنکه تناسل بر اساس صحیح انجام شود لازم است که مرد و زن در جهت رجولیت و اوثیت کامل و صحیح باشند و لواط یانسل را از میان می برد و یا آنرا ضعیف می سازد.

توبه می گند و نمی سوзд: در فروع کافی کتاب الحدود از حضرت صادق(ع) روایت می کند که: روزی حضرت امیرالمؤمنین(ع) در میان جماعت اصحاب بودند مردی آمد و گفت یا امیرالمؤمنین با پسری لواط نموده ام پاکم کن ، (یعنی بر من اجرای حد فرما) حضرت فرمود: برو به خانه ات شاید سودائی در طبعت حرکت کرده باشد (چون به سبب احتمال شبهه، حد ساقط می شود لذا فرمود شاید حواست حاضر نیست و اقرارت از روی کمال عقل و شعور نیست) روز دیگر آمد و همان اقرار را کرد و خواهش اجرای حد را تکرار نمود.

حضرت ثانیاً فرمود: به منزلت رو، شاید سودائی در طبعت حرکت کرده و چنین اقرارت می کنی تا آنکه سه مرتبه باز گشته و همان طور اقرار و سپس خواهشش را تکرار کرد.

در مرتبه چهارم حضرت فرمود: که پیغمبر(ص) در این واقعه سه حکم فرموده هر یک را می خواهی اختیار کن یکی اینکه دست و پایت را بینندن و از کوه پرتابت کنند یا اینکه با شمشیر ترا بکشند یا با آتش ترا بسوزانند؟.

عرض کرد یاعلی کدامیک از اینها دشوارتر است، فرمود سوزاندن با آتش، گفت آن را اختیار کردم.

حضرت فرمود: تهیه کار خودت را بکن، گفت چنین خواهم کرد، پس برخاست و دور گشت نمازخواند سپس گفت خدایا گناهی از من سرزده که تو با آن دانائی و من از گناه خود ترسیدم و به نزد وصی رسول تو آمدم و از او خواهش کردم مرا از گناه پاک کند، او مرا بین سه نوع عقوبت مختار فرمود خداوندا من آنرا که سختتر بود انتخاب کردم از تو می خواهم که این عقوبت را کفاره گناهان من گردانی و مرا در آخرت به آتش خود در

جهنم نسوزانی پس گریان برخاست و در گودالی پر از آتش که برایش آماده شده بود نشست آتش از اطرافش شعله می کشید.

حضرت امیرالمؤمنین(ع) بر حالت رقت فرمود و گریان شد و اصحاب همه به گریه در آمدند، پس از آن، حضرت فرمود: برخیز ای مرد که ملاٹکه آسمان و زمین را به گریه در آوردی به درستیکه خداوند توبه ات را پذیرفت، برخیز و به آن گناهی که کردی نباید برگردی.

نکته: مشهور بین فقهاء آن است که اگر گنه کاریس از اقرار و حاضر شدن برای اجرای حد، توبه نماید امام مخیر است که حد را اجرا کند یا نکند. چنانچه در حدیث مزبور امام(ع) از اجرای حد صرف نظر فرمود و این اختیار اجرای حد مخصوص موردی است که گناه با اقرار گنه کار ثابت شود نه به شهادت شهود که در اینصورت توبه گنه کار در اجرا نمودن حد تأثیری نداشته و حتماً باید حد اجرا شود.

حکم وضعی: باید دانست که مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده، حرام همیشگی است، یعنی پس از این عمل رشت دیگر هیچ وقت نمی تواند مادر و دختر و خواهر لواط دهنده را بگیرد.

سزاوار سوختن به آتش است از این جهت اعضاش به نص قرآن مجید بر ضدش شهادت می دهند.

حد — رد شهادت — فسق: و نیز در سوره نور می فرماید: آنانکه به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند سپس چهار نفر گواه بر آن نمی آورند پس آنها را هشتاد تازیانه بزنید و بعد از این در هیچ موردی گواهی آنها را قبول نکنید و ایشان فاسقانند.^۱

در این آیه شریفه برای قذف کننده سه حکم فرموده: یکی وجوب حد، دیگر پذیرفته نشدن گواهیش برای همیشه و سوم حکم به فاسق بودنش.^۲

و باید دانست که قذف مطلقاً حرام و گناه کبیره است خواه راستگو باشد یا دروغگو، پس اگر به چشم خود بینند زنا یا لواط دیگربرا و قذف کنند اورا شرعاً دروغگو فاسق و مستحق حد قذف است بلی اگر چهار مرد عادل به چشم خود زنا یا لواط را دیده

— والذين يرمون المحسنات ثم لم يأتوا باربعة شهداء فاجلوهم ثمانيين جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً و اولئك هم الفاسقون (سوره ۲۴ آیه ۴).

— منظور از تشریع این حکم حفظ عفت و عزت جامعه اسلامی و پرورش روح غیرت و بزرگواری افراد مسلمان است زیرا در اجتماعی که چنین دشنامه‌ای زننده و تهمه‌های گزنه شایع و رایج و بدون کیفر باشد روح عزت و غیرت خواهد مرد و پرده عرض و آبرو دریه خواهد شد و محتاج بتوضیح نیست که چون قومی در چنین ورطه انحطاط سقوط کرد هیچگاه قادر بر حفظ کیان ملی و استقلال قومی و دفاع از وطن خود نخواهد بود. (برهان قرآن)

و در کتاب اسلام و صلح جهان گوید: برای جلوگیری از تهمت‌های ناروا و شیوع افتراء اسلام کسی را که زنان پاکدامن را متهم سازد و نتواند چهار شاهد بیاورد با خوردن هشتاد تازیانه و محروم شدن از اطمینان مردم مسلمان باو و قبول شهادت او کیفرمی دهد چنانچه در سوره نور آیه ۴ و ۵ بیان فرموده است و این برای اینست که بازار تهمت و شایعه و دروغ گرم نشود و اضطراب و ناراحتی در میان مردم و خانه‌ها شایع نگردد و بجای اطمینان و اعتماد شک و ترس در اجتماع رونق باید و اگر مرد همسر خود را متهم سازد و شهودی هم نداشته باشد اسلام با در نظر گرفتن موقعیت خانه‌ها و عدم امکان حضور شهود مرد را از کیفر معاف می دارد ولی بشرط آنکه چهار بار خداوند را شاهد براستگوی خود آورد و شهادت پنجم برای آن باشد که اگر دروغگو باشد لمنت خدا بر او باد وزن را نیز از کیفر حفظ می کند اگر چهار شهادت از خدا بیاورد که مرد دروغ می گوید و شهادت پنجم برای آن باشد که خشم و غصب خدا بر او باشد اگر مرد راستگو باشد چنانچه در سوره نور آیه ۷ و ۸ بیان فرموده است.

۱۲- قذف

دوازدهم از گناهان کبیره، قذف است و آن نسبت زنا یا لواط به زن یا مرد مسلمان پاکدامن دادن است. در احادیث واردہ از حضرت رسول (ص) و حضرت صادق(ع) و حضرت کاظم (ع) و حضرت رضا(ع) و حضرت جواد (ع) به کبیره بودنش تصریح شده و نیز در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است، در سوره نور می فرماید: آنانکه بزنان پاکدامن نسبت زنا می دهند که از آنچه بایشان نسبت می دهند بیخبران و اهل ایمانند، دور کرده شده اند در دنیا (از نام نیک) و در آخرت (از رحمت) و برای ایشان شکنجه بزرگی است در روزی که زبانشان و دست و پایشان بر آنچه کرده اند گواهی دهند.^۱

در دنیا مطرودند: یعنی کسانی که بزنان و مردان پاکدامن نسبت زنا می دهند در دنیا مطرود و ملعون و مردود بندگان و در آخرت ملعون و مورد غصب پروردگارند یا اینکه در دنیا به عقوبت حد و رد شهادت و در آخرت بانواع و اقسام عذابها مبتلا خواهند بود.

شهادت بر علیه دوزخی است: از حضرت باقر(ع) مروی است که: روز قیامت اعضا مؤمنین بر علیه او شهادت نمی دهند و گواهی جواح بر پرسر صاحبیش و بیژنه کسی است که سزاوار داخل شدن در آتش باشد^۲ و حال قذف کننده چنین است، یعنی چون

— ان الذين يرمون المحسنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا والآخرة و لهم عذاب عظيم يوم تشهد عليهم السنتهم و ايديهم و ارجلهم بما كانوا يعملون. (سوره ۲۴ آیه ۲۲).

— ولیست تشهد الجوارح على مؤمن انما تشهد على من حققت عليه كلمة العذاب. (کافی).

باشدند می توانند با هم بر آن گواهی دهند و اگر از چهار نفر کمتر باشد نمی توانند آنچه را که دیده اند گواهی دهند و اگر گواهی دادند فاسق می شوند و هر یک را هشتاد تازیانه باید بزنند.

از مؤمنین بیرونست: از حضرت باقر(ع) مرویست که خداوند قذف کننده را از مؤمنین خارج فرموده، چون از او تعبیر به فاسق می فرماید و فاسق هم در مقابل مؤمن است چنانچه در جای دیگر می فرماید آیا کسی که مؤمن باشد مانند فاسق است^۱ برابر نیستند. و حضرت رسول(ص) فرمود کسی که نسبت زنا به مرد یا زن پاکدامنی بدهد خداوند کردار نیکش را از بین می برد و روز قیامت هفتاد هزار ملک او را از پیش و پس تازیانه می زنند، پس او را به آتش می اندازند^۲.

حد قذف: آنچه از آیه شریفه و اخبار کثیره و اتفاق فقهاء استفاده می شود آنستکه اجرای حد قذف که هشتاد تازیانه است مشروط به چند امر است:

۱— قذف کننده بالغ و عاقل باشد پس اگر طفل نا بالغ یا دیوانه قذف کرد نباید او را حد زد. و نیز با اختیار و قصد باشد پس اگر از روی سهو یا غفلت یا شوخی قذف کرده حد بر او جاری نمی شود.

۲— قذف شده (دشنام داده شده) پنج شرط در او باشد، بلوغ، عقل، حریت، اسلام، پاکدامنی، یعنی متباهر و مظاهر به عمل شنیع نباشد و از نسبت دادن زنا و لواط به او اباء و استنکاف داشته باشد، که اگر یکی از پنج شرط در او نباشد دشنام دهنده را حد نمی زنند.

۳— دشنام به زنا یا لواط باشد و نسبت هم صریح باشد نه کنایه مثل اینکه به مرد مسلمان بگوید ای لواط کننده یا دهنده یا ای زنا کننده یا به زن مسلمانی بگوید: ای زنا دهنده و هر لفظی که این معنی را صریحاً بفهماند از هر زبانی که باشد، در این صورت دشنام داده شده حق دارد اجرای حد را برای دشنام دهنده بخواهد.

۱— افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستون (سوره ۳۲ آیه ۱۸) — اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب ۱۷).

۲— من رمی. محضناً او محضنة احبط الله عمله وجلده يوم القيمة سبعون الف ملك من بين يديه ومن خلفه ثم يorum به الى النار (وسائل الشیعه کتاب الحدود).

در بعضی موارد حق مطالبه اجرای حد برای غیر مخاطب است یعنی مقدوف غیر از دشنام داده شده است مثل اینکه به کسی بگوید پدرت لواط می داده یا زنا می کرده در این صورت مقدوف، پدر مخاطب است و حق اجرای حد برای او است بلی مخاطب، چون هتك آبرو یش شده حق تعزیر دارد و تعیین مقدار تنبیه آن به نظر حاکم شرع است البته از هشتاد تازیانه کمتر است.

همچنین است اگر به کسی بگوید ای زنا زاده یا نطفه زنا یا خواهر فلان یا مادر فلان، در تمام این موارد حق اجرای قذف برای غیر مخاطب و حق تعزیر برای او است.

۴— دشنام دهنده نتواند نسبتی را که داده اثبات کند و اثبات زنا یا لواط باوردن چهار شاهد عادل مرد است که هر یک وقوع این عمل شنیع را به مشاهده خود در یک مجلس و یک وقت، گواهی دهنده در این صورت حد زنا یا لواط بدشنام داده شده زده می شود و اگر نتوانست چهار شاهد بطريق مزبور بیاورد او را حد قذف می زنند که هشتاد تازیانه است، و همچنین هر یک ازدواج سه نفر شاهدی که نسبت داده اند (وقتی که از چهار نفر کمترند).

هتك حرمات الهی نباید بشود: سبب اینکه در شرع اسلام اثبات زنا یا لواط را مشروط به چهار شاهد بکیفیت مزبور فرموده که اگر کمتر از چهار نفر شدند هر یک را هم حد قذف بزنند در حالی که در سایر موارد بدون نفر شاهد اكتفاء فرموده برای این است که کسی جرأت نکند مسلمانی را رسوا نماید باشد که در آینده توبه کرده کردار زشت خود را تلافی نماید.

بعلاوه حتی الامکان این عمل شنیع فاش نشود تا رعب و اهمیت و بزرگی گناهش در نظرها از بین نزود و به تعبیر دیگر هتك حرمات الهی کمتر شود و مردم در این کار زشت جری نشوند.

دیگر آنکه چون در بعضی از موارد زنا و لواط و همچنین لواط حدش کشتن و متضمن حکم شدیدی است لذا برای اثباتش چهار نفر باید باشد و نیز چون در بعض موارد زنا و لواط حد بر دونفر فاعل و مفعول جاری می شود باید شهود آن چهار نفر باشد دو گواه برای فاعل و دو شاهد برای مفعول.

۵— دشنام داده شده نسبت را انکار نموده و حد قذف را بر دشنام دهنده بخواهد پس اگر تصدیق کرد و اقرار به نسبت نمود یا اینکه دشنام دهنده را بخشید حد قذف ساقط

می شود.

روز قیامت تلافی می شود: (وسائل الشیعه کتاب الحدود) زنی نزد رسول خدا(ص) آمد و گفت یا رسول الله من به کنیزم گفتم ای زنا دهنده رسول خدا(ص) فرمود آگاه باش روز قیامت از تو تلافی خواهد شد پس زن آمد نزد کیزیش و تازیانه را به او داد و گفت مرا حد (هشتاد تازیانه) بزن، کنیز نپذیرفت پس کنیز را آزاد کرد سپس نزد رسول خدا(ص) رفت و کار خود را به آنحضرت خبر داد رسول خدا(ص) فرمود امید است به این کارت تلافی شده باشد یعنی در آخرت عذابی نداشته باشی.^۱

توبه از قذف: کسی که نسبت زنا یا لواط به مسلمانی دهد باید بداند که قذف او از گناهانیست که دو جنبه دارد: حق الناس و حق الله اما جهت اول چون آبروی مسلمان قذف شده را ریخته است مقتوف حق دارد که او را نزد حاکم شرع حاضر کند و پس از ثبوت قذف باقرار قذف کننده یا به گواهی دونفر عادل حاکم او را هشتاد تازیانه بزند بنابراین باید قذف کننده خود را تسليم مقتوف کند تا حد بر او جاری شود یا اینکه از مقتوف تقاضای عفو کند و رضایت اورا بدست آورد تا او را ببخشد و از اجرای حد صرفظر کند و اگر مقتوف او را عفو نکرد و حد هم جاری نشد تا اینکه مقتوف مرد این حق بورثه مقتوف منتقل می شود و باید تسليم آنها شود برای اجرای حد یا اینکه آنها او را ببخشنده و عفو کنند.

ساعه گوید از امام صادق(ع) پرسیدم مردی نسبت دهد مردی را بزن پس مرد قذف شده قذف کننده را عفو کند و او را حلال نماید میس از عفو خود پشمیان شود و بخواهد قذف کننده را حاضر سازد تا حد بر او جاری کند: امام (ع) فرمود پس از عفو حق او ساقط می شود دیگر برای او حد نیست گفتم اگر آن مرد بگوید «یابن الزانیه»: ای پسر زنا دهنده پس آن شخص قذف شده او را عفو کند و برای خدا از اجرای حد بر او صرفنظر

کند. امام فرمود اگر مادر قذف شده زنده باشد نمی تواند او را عفو کند زیرا حق عفو کردن با مادر او است (چون نسبت زنا بمادر او داده شده) هر وقت بخواهد می تواند حق خود را از قذف کننده مطالبه کند بلی اگر مادرش بمیرد چون ولی امرش فرزند او است می تواند قاذف را عفو کند.^۲

و نیز پس از اجرای حد بر او یا عفو کردن مقتوف او را باید نزد حاکم و نزد مسلمانان خود را تکذیب کند یعنی اقرار به کذب خود نموده و بگوید نسبت زنا یا لواط که بفلان دادم دروغ گفته ام بطوری که باخبر شوند. **«فی الصحیح عن ابن سنان قال سئلت ابا عبد الله(ع) عن المحدود اذا تاب اتقبل شهادته فقال(ع) اذا تاب وتوبته ان يرجع فيما قال و يكذب نفسه عند الامام و عند المسلمين فإذا فعل فان على الامام ان يتقبل شهادته بعد ذلك»^۳.** این سنان گوید از امام صادق پرسیدم از کسی که حد بر او جاری شده اگر توبه کند پس از آن آیا شهادت او پذیرفته می شود یعنی دیگر فاسق نیست امام فرمود زمانی که توبه کند و توبه اش به این است که از آنچه گفته برگرد و خود را تکذیب کند نزد امام و نزد مسلمانان و چون چنین کند بر امام است که پس از این گواهی او را پذیرد یعنی او را عادل بداند.

و چند روایت دیگر باین مضمون در تهذیب و کافی نقل شده است و بنابراین اگر به دروغ قذف کرده پس صحت تکذیب کردن آشکار است و اگر واقعاً دیده بوده زنا یا لواط را پس حال که باید خود را تکذیب کند تردید نماید یعنی معنای صحیحی در نظر گیرد مانند اینکه قصد کند حکم ظاهری شرع اسلام را زیرا کسی که قذف کند و چهار گواه عادل با او نباشد شرعاً دروغگو است هر چند واقعاً راست گفته باشد «فاذلم يأتوا بالشهداء فاولئك عند الله هم الكاذبون» سوره ۲۴ آیه ۱۲) و شیخ در نهایه فرموده توبه قاذف باین است که در اجتماع مسلمانان در مکانی که قذف کرده حاضر شود و خود را تکذیب کند یعنی

۱- عن سماحة قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقذف الرجل بالزنا فيعف عنه ويجعله من ذلك في حل ثم انه بعد ذلك يبدوله في ان يقدمه حتى يجلده فقال: ليس له حد بعد المغوفلة اريات ان هو قال يابن الزانية ففأعنه وترى ذلك لله؟ فقال: ان كانت امه حمية فليس له ان يغفوا لى امه متى شاءت اخذت بحقها قال: فان كانت امه قد ماتت فانه ولی امرها يجوز عفوه (وسائل الشیعه ج ۱۸ کتاب الحدود ابواب القذف باب ۲۰ روایت ۴۵۵ ص ۳).

۱- جائت امرأة الى رسول الله فقلت يا رسول الله اني قلت لامتي يا زانية فقال هل رأيت عليها زنا فقال اما انها ستقاد منك يوم القيمة فرجعت الى امتها فاعطتها سوطاً ثم قالت اجلديني فابت الامة فاعتقها ثم اتت الى النبي فأخبرته فقال عسى ان يكون به (وسائل الشیعه کتاب الحدود).

کسانی که قذف را از او شنیده‌اند تکذیب کردن او را نیز بشنوند و بدینوسیله سوء ظن مسلمان قذف شده از بین برود و اما جهت حق الله آن چون خداوند در قرآن مجید قذف را تحریم فرموده و از آن بشدت نهی نموده پس قذف کننده مخالفت نهی خدا کرده و از اینروی مستحق عقوبت و عذاب الهی است مگر اینکه براستی از گناه خود بجهت مخالفت نهی خداوند سخت پشیمان شود و از پروردگار خود پوزش طلبد و استغفار کند چنانچه فرموده: «الاذلین تابوا من بعد ذلك واصلعوا فان الله غفور رحيم» (سوره ۲۴ آیه ۵) مگر کسانی که بعد از گناه قذف بسوی پروردگار خود بازگشته و شایستگی گزینند خداوند آمر زنده مهر بانست. و در تعیین مراد از جملة «واصلعوا» که در آیه شریفه است بعض از فقهاء گفته‌اند مراد استمرار برتو به است بطوریکه دیگر جز خیر و نیکی در گفتار و کردارش دیده نشود. و شیخ در مبسوط فرموده پس از توبه باید عمل صالح از او دیده شود و محتمل است که مراد اصلاح بین خود و شخص قذف شده باشد یعنی پس از توبه و اصلاح بین خود و پروردگار باید با مقدوف هم اصلاح کند باینکه طلب عفو از او کند یا تسلیم اجرای حد شود و نیز تکذیب کند خود را در آنچه گفته بتفصیلی که دانسته شد و پس از توبه و اصلاح فاسق و کاذب نیست و شرعاً عادل است و گواهی او در موارد شهادت پذیرفته می‌شود.

وظيفة مسلمانان در برابر قذف: بر شنونده قذف چند چیز واجب و چند چیز حرامست: مسلمانیکه بشنود از دیگری که نسبت زنا یا لواط بمسلمانی میدهد حرام است بر او گوش دادن و پذیرفتن و باورداشتن این نسبت ناروا را در باره مسلمانی و نیز حرام است بدین شدن با مسلمان قذف شده و نیز حرام است نقل قذفی را که شنیده برای دیگری هر چند بطور مسلم نگوید بلکه بطور نقل و نسبت گوید مانند اینکه بگوید شنیدم از فلان که نسبت زنا یا لواط بفلان داد اینطور نقل هم حرامست زیرا اگر هر کس آنچه را که شنیده بدیگری بگوید بتدریج شهرت پیدا میکند و آن نسبت ناروا را مسلم میگیرند و بدینوسیله آبروی مسلمانی در بین اجتماع ریخته میشود و دیگر کسی تحقیق نمیکند تا دانسته شود که این شهرت مستند بیکثفر بعضی که نقل کرده است.

و اما واجبات: بر شنونده قذف واجبست قذف کننده را نهی کند و زجر نماید و چون بر نسبتی که بمسلمانی داده چهار گواه عادل ندارد او را فاسق و دروغگو بداند و دیگر گواهی او را در هیچ موردی نپذیرد مگر اینکه توبه و اصلاح او را بتفصیلی که گفته

شد بداند و باید باو بگوید آنچه را گفتش بهتان و افترا بمسلمان است و ما نمی‌توانیم از تو پذیریم و برای دانستن دلیل بر آنچه گفته شد در این چند آیه در سوره نور دقت نمائید: «لولا ذممتهم ظن المؤمنون والمؤمنات بأنفسهم خيراً وقالوا هذا أفك مبين(۱۲) لولا جاؤ عليه بأربعة شهداء فاذلم يأتوا بالشهداء فأولئك عند الله هم الكاذبون(۱۳) ولو لا فضل الله عليكم و رحمته في الدنيا والآخرة لم ينكروا افضليتهم فيه عذاب عظيم(۱۴) اذ تلقونه بالستكم و تقولون بافواهكم ما ليس لكم به علم و تحسبونه هيئاً و هو عند الله عظيم(۱۵) ولو لا ذممتهم قلت ما يكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان هذا عظيم(۱۶) يعظكم الله ان تعودوا لمثله ابداً ان كنتم مؤمنين(۱۷) وبين الله لكم الآيات والله عليم حكيم(۱۸) ان الذين بحبوبي ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب اليم في الدنيا والآخرة والله يعلم و انت لا تعلمون(۱۹)».

چرا آنگاه که این سخن (قذف) را شنیدید مردان و زنان با ایمان بهم دیگر گمان نیک نبرند و نگفته‌ند این تهمتی آشکار است؟ چرا بر آنچه گفته‌ند چهار گواه نیاورند اکون که گواهان را نیاورند نزد خداوند دروغگویانند اگر فضل و رحمت خداوند در هر دو جهان بر شما نبود میرسید بشما در آنچه فرو رفتید در آن عذابی بزرگ آنگاه که از زبان یکدیگر آن خبر را میگرفتند و دهان بدھان می‌گفتند چیزی را که با آن علم نداشتند و گمان میکردند که این سخن چیزی سیک و اندک است در حالیکه نزد خداوند بزرگ است چرا وقتی آن تهمت را شنیدید نگفته‌ید ما را نمیرسد که این سخنان گوئیم خداوندا این بهتان بزرگیست خداوند بشما پنداشترز میدهد که هرگز پیرامون چنین سخنانی نگردد اگر ایمان دارید و خداوند آیات را برای شما بیان می‌کند که او است دانا و با حکمت کسانیکه دوست دارند رشت کاری و رشت نامی در میان گروندگان آشکار و پدیدار شود آنان را عذابیست در دنیا و آخرت و خدا دانا است و شما نادانیست.

«عن ابی عبد الله(ع) قال: من قال في مؤمن مارأته عيناه و سمعته اذناه فهو من الذين قال الله تعالى ان الذين يعبون الى اخر الالاية» (اصول کافی باب الغيبة و البهت) امام صادق فرمود هر که آنچه را از مؤمن با دو چشم خود دیده یا بگوش خود از او شنیده بگوید و بدیگران برساند پس از او کسانیست که خداوند در این آیه و عده عذاب به آنها داده است و خلاصه روایت آنکه این آیه اختصاص به بهتان ندارد بلکه کسیکه بچشم خود اگر زنا یا لواط مسلمان را ببیند یا از او اقرار آنرا بشنود سپس آنرا برای بدیگران نقل و گزارش کند

مورد این آیه خواهد بود.

ضمناً باید داشت که اگر دشنام دهنده شوهر باشد و بزنش نسبت زنا بدهد حد قذف او هم بلغان ساقط می‌شود و تفصیل آن که از آیه شریفه و اخبار استفاده می‌شود در کتب فقهی موجود است و برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می‌شود و پس از اجتماع پنج شرط مذکور اگر قذف شده مطالبه اجرای حد کند و قذف هم بوسیله اقرار قاذف یا گواهی دو مرد عادل ثابت شود هشتاد تازیانه باو باید بزنند یکن خفیف تراز حد زنا و شرب خمر و او را نباید برهنه کرد بلکه با لباسی که برتن او است حد جاری می‌شود.

با فقد شرایط باز هم حرام است: هر چند بانبودن یکی از این پنج شرط که گفته شد حد قذف اینست ولی شکی هم در حرمت آن نمیباشد و در بعضی موارد حق تعزیر شرعاً ثابت است مثلاً اگر کسی بگوید حرامزاده چون معنی صریح آن زنا زاده بودن نیست بلکه در عرف بولد حیض هم حرامزاده میگویند و گاهی هم حرامزاده می‌گویند و از آن، خبیث النفس یا بدکردار، اراده میکنند حد قذف لازم نمی‌شود ولی حق تعزیر (تبیه) بواسطه هنک آبروی مخاطب ثابت است.

و همچنین است اگر غیر مسلمانی را قذف کند، در این صورت حد قذف نیست لیکن یقیناً حرام است و جائز نیست که بکفار نسبت زنا یا لواط بدنه صریحاً یا کنایه مدامی که شرعاً ثابت نشده که مطابق مذهب خود زنا کرده است.

قذف کفار هم جائز نیست: عمرو بن نعمان جعفی گفت که حضرت صادق(ع) را دوستی بود که هر جا حضرت میرفت از آقا جدا نمیشد و غلامی از اهل سند داشت روزی در بازار کفسدوزان همراه حضرت در حرکت بود و غلام پشت سرشان میآمد پس آن مرد سه مرتبه به پشت سرش نگاه کرد و غلام را که دنبال کاری می‌خواست بفرستد، ندید در مرتبه چهارم که او را دید گفت «یابن الفاعله» ای پسر زن زانیه کجا بودی آن حضرت دست به پیشانی مبارکش زد و فرمود سبحان الله مادرش را قذف میکنی من گمان می‌کردم تو صاحب ورع هستی و پیدا شد که هیچ ورعی با توانیست.

عرض کرد: فدایت شوم مادرش از اهل سند و از کفار است. حضرت فرمود: آیا نمیدانی که هر طایفه‌ای را عقد و نکاحی است (یعنی هر قومی باصطلاح خودشان نکاح صحیحی و زنائی دارند مدامی که شرعاً ثابت نشود که مطابق مذهب خودشان زنا

نموده اند نمی‌شود آنها را قذف کرد) پس فرمود از من دور شو، راوی حدیث می‌گوید دیگر تا حضرت زنده بود ندیدم که با او رفیق شود.^۱

ابی الحسن حذاء گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق(ع) بود مردی از من پرسید که یا ابالحسن، بدھکار توجه شد؟ گفت: «ابن فاعله» را میگوئی یعنی آن کس که مادرش زنا میداده؟ پس حضرت از روی تندي بمن نگریست.

گفتم فدایت شوم آن مرد مجوسی است مادر او خواهر او است حضرت فرمود: مگر نه نکاح خواهر در دین ایشان مانع ندارد.^۲

دشنام هم حرام است: غیر از قذف هر نوع فحش و دشنام که بمسلمان غیر متظاهر بفسق داده شود و موجب اذیتش شود، حرام است و تعزیرش با شرائطی واجب میشود، مثل اینکه بگوید: ای فاسق، ای شرابخوار، ای خوک، ای سگ، ومثل اینکه او را ببعضی از امراض سرزنش کند مثلاً بگوید ای کور، کچل، شل و نظائر اینها. و در مستدرک الوسائل است که حضرت امیر المؤمنین(ع) فرمود: اگر مردی به مرد دیگر بگوید فاسق یا خبیث یا کافر یا منافق یا حمار باید اوراسی و نه تازیانه بزنند. در حرمت دشنام فرقی بین رحم و اجنبی نیست و همچنین دشنام به خدمتگزار و شاگرد با دیگران فرقی ندارد.

دشنام و روایات: اخبار واردہ در این باب بسیار است از آنجمله امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «هرزه گوئی جفا کاریست و جفا کاری در آتش است».^۳

۱— ... قال: كأن لا يعبد الله (ع) صديق لا يكاد يفارقه اذا ذهب مكانا في بينما هو يمشي معه في الحذائين و معه غلام له سنتي يمشي خلفهما اذا التفت الرجل يريده غلامه ثلاط مرات فلم يره فلما نظر في الرابعة قال: يابن الفاعله اين كنت؟ قال: فرفع ابو عبدالله (ع) يده فصك بها جبهة نفسه ثم قال: سبحان الله تقدّف امه؟ قد كنت ارى ان لك ورعاً فاذا ليس لك ورع فقال: جعلت فداك ان امه سنتية مشركه فقال: اما علمت ان لكل امة نكاحاً تبع عنى قال: فمارأيه يمشي معه حتى فرق الموت بينهما وفي رواية اخرى ان لكل امة نكاحاً تبع عن الزنا. (أصول کافی باب البداء ص ۲۴۴ ج ۲).

۲— عن ابی الحسن الحذاء قال: كنت عند ابی عبد الله (ع) فسألني رجل ما فعل قرمیک؟ قلت ذاك ابن الفاعله فنظر الى ابو عبد الله (ع) نظراً شديداً قال: فقلت: جعلت فداك انه مجوسی امه اخته فقال اولیس ذلك في دینهم نکاحاً؟!... (وسائل الشیعه كتاب الحدود صفحه ۴۳۰).

۳— قال ابو عبد الله (ع) البداء من الجفاء والجفاء في النار (أصول کافی باب البداء ص ۲۴۵ ج ۲).

«چهار نفرند که دوزخیان از آنها در آزارند یکی از آنها کسی است که پیوسته از دهانش چرک و خون جاری است و آن کسی است که در دنیا دشنام دهنده بوده»^۱. و روایات دیگر در باب دوم این کتاب نقل شده است.

پاسخ دشنام: ضمناً باید دانست همانطوریکه ابتداء فحش دادن حرام است پاسخ دادن بفحش هم حرام میباشد بلی در صورتیکه قذف نکند و فقط با آنچه دشنام داده شده پاسخ گوید مانع ندارد مثلاً اگر کسی باو بگوید ای جاهل احمق ظالم در جوابش اگر بگوید جاهل توفی، احمق توفی، ظالم توفی مانع ندارد^۲ چنانچه در قرآن مجید تصریح می‌فرماید: «کسی که بشما ستم کرد آنچه کرده تلافی کنید»^۳.

و همچنین فرموده «اگر مظلوم در مقام تلافی برآید، مانع ندارد»^۴.
«و اگر می‌خواهید تلافی کنید بمثل آنچه بشما شده تلافی کنید»^۵.

شرطی که از حد نگذرد: حضرت موسی بن جعفر(ع) در باره دو نفری که یکدیگر دشنام دهنده فرموده آنکه اول دشنام داده ستمکارتر است و تاوقتی که ستم دیده از حد نگذراند و زرش بعده اوی است ولی اگر از حد گذرانید و زرو گناهش بعده خودش می‌باشد^۶. یعنی مانند اوی گنه کار است.

و گذراندن از حد در پاسخ مثل اینست که دشنام دهنده بگوید ای الاغ و در پاسخ گفته شود ای سگ یا مثلاً در جواب یکمرتبه دشنام دو مرتبه یا بیشتر همان لفظ را تکرار کنند. و باید دانست که جواز جواب دادن بمثل در صورتیست که دشنام دهنده عذرخواهی نکند پس اگر بلافصله معدرت طلبید و پوزش خواهی کرد باید عذرش را بپذیرد و جواب بدشنام ندهد. از حضرت موسی بن جعفر(ع) در باره دو مردی که بهم دشنام دهنده فرمود

۱- عن النبي (ص) أربعة يزيد عذابهم على عذاب أهل النار إلى أن قال ورجل يستلذ الرفث والفحش فيسل من فيه قبح ودم.

۲- مستدرک الوسائل ابواب جهاد النفس باب ۷۱

۳- فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم. (سورة ۲ آیه ۱۹۴)

۴- وَئِنْ انتَصَرْ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأَوْتَكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ. (سورة ۴۲ آیه ۳۹)

۵- وَ انْ عَاقَبْتَمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَاقَبْتُمْ بِهِ . (سورة ۱۶ آیه ۱۲۷)

۶- عن أبي الحسن موسى (ع) في رجلين يتسابان فقال الباقياً منها اظلم وزر ووزر صاحبه عليه ما لم يتعذب المظلوم (أصول كافى باب السفه).

آنکه آغاز بدشنام کرده ستمکارتر است و گناه او و گناه طرفش به عهده او است تا وقتیکه از ستم دیده عذرخواسته است.^۱

خاموشی بهتر است: ناگفته نماند، جواب بمثل با رعایت امور مزبوره هر چند جایز است لیکن سکوت اولی و افضل خواهد بود چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: و سزان بدی، بدی مثل آنست پس کسی که ببخشد و تلافی ننماید و کارش را اصلاح کند، پاداشش با خداست.^۲

در جای دیگر می‌فرماید: بخشیدن شما پرهیزکاری نزدیکتر است.^۳
دشنام دهنده را شکنجه میدهد: و مروی است که حضرت امیرالمؤمنین شنید مردی قنبر را دشنام میدهد قنبر خواست پاسخ گوید حضرت او را صدا زد که آرام باش بگذار تا این فحش دهنده خوار شود.

همانا بخاموشی خود خداوند بخشنده را خشنود میکنی و شیطان را به خشم میآوری و دشمن خود (دشنام دهنده) را شکنجه میدهی به خدائی که دانه را شکافت و مردم را آفرید موگند، که مؤمن خدا را بچیزی مانند بردباری خشنود و شیطان را بچیزی مانند خاموشی خشمناک نمیسازد و احمق را بچیزی مانند سکوت در پاسخش شکنجه نمیدهد.^۴

اگر بتواند در پاسخ دشنام و سخن ناروا، صحبت شیرین کرده و او را نصیحت کند یعنی در برابر بدی نیکی کند مقام ارجمندی را دارا گردیده چنانکه در قرآن مجید میفرماید «کردار نیک و بد با هم برابر نیست، بدی را به نیکی بران، (با کسی که بتو بدی کرد نیکی کن) در این هنگام دشمنت چنان با تو دوست می‌گردد که می‌پنداری

۱- الباقياً منها اظلم و وزر و زر صاحبه عليه ماله يعتذر الى المظلوم (أصول كافى باب أسباب حديث ۴ ص ۲۶۸)

۲- وجزاً وأسيئة سيئة مثلها فمن عفا و اصلح فاجره على الله (سورة ۴۲ آیه ۳۷)

۳- وَ انْ تَعْفُوا اقرب للتقى ... (سورة ۲ آیه ۲۳۸)

۴- عن جابر قال سمع اميرالمؤمنين رجلاً يشتم قنبراً و قدرام قنiran يرد عليه فناداً اميرالمؤمنين (ع) مهلا يا قنبراً (ع) شاتمك مهاناً ترضي الرحمن و تسخط الشيطان و تعاقب عدوك فوالذي فلق الجنة و برع النسمة ما ارضي المؤمن رب به بمثل الحلم ولا اسخط الشيطان بمثله اصمت ولا عاقب الا حمق بمثل الاسكتوت عنه. (سفينة البحار جلد اول ص ۳۰۰).

دوستی خویشاوند است. اما این خصلت پسندیده را ندهند مگر بکسانی که صبر کننده و صاحب بهره بزرگ از خیر و ثواب باشند در کتاب کشف الغمة نقل کرده مردمی از اهل شام وارد مدینه شد دید مردمی بر استرنیکوئی سوار است گفت نیکوتراز آنمرد ندیدم دلم باو مایل شد خواستم او را بشناسم پرسیدم این شخص کیست گفتند حسن بن علی(ع) است پس خشمناک شدم و حسد ورزیدم که چرا علی(ع) چنین فرزندی داشته باشد پس بسوی او رفتم و گفتم تو پسر علی بن ایطالب هستی فرمود بلی من پسر علی هستم گفتم توئی پسر کسی که مشترک بود و چنین و چنان بود تا توانستم ناسزا و دشمن بخودش و پیدرس گفتم و او ساکت بود تا اینکه خودم شرمنده شدم و چون سخن من تمام شد خندهد و فرمود گمانم غریبی و شامی هستی گفتم بلی فرمود اگر نیاز بمنزل داری ما ترا جای میدهیم و اگر بمال نیازمندی ما بتومیدهیم و اگر گرفتاری داری ما ترا یاری می کنیم پس از آنحضرت شرمنده شدم و از خلق کریم او بشکفت آدم و از نزد او برگشتم در حالیکه نزد من از همه محبوب تر بود^۱.

۱۳- شراب خواری

سیزدهم از گناهان کبیره شرب خمر است و حضرات کاظم و رضا و جواد علیهم السلام آنرا جزء کبائر ذکر فرموده‌اند و در قرآن مجید از آن به گناه بزرگ تعبیر فرموده در آنجا که می‌فرماید:

از می و قمار ترا می‌پرسند، بگو در آن دو گناه بزرگی است و سودهائی برای مردمان دارد ولی گناه آنها از آن بزرگتر است^۱.

در تفسیر المیزان می‌فرماید: اثم باذنب و امثال آن قریب المعنی است و آن حالتی است در عقل یا در موجودی از موجودات خارجی که موجب عقب افتادگی انسان از رسیدن بخیرات می‌شود بنابراین اثم گناهی است که عوقب سوئی مربوط به جهات زندگی داشته و موجب محرومیت از سعادتها و خوشبختیها می‌شود و زیانهای بهداشتی می‌گساري و آثار سوء آن در معده، روده‌ها، جگر، شش، سلسله اعصاب، شریانها، قلب و حواس انسان مانند قوه باصره و ذاته مسلم است^۲ و اطبای حاذق از قدیم و جدید

۱- یسئلونك عن الخمر والميسركل فيهما اثم کبیرو منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما (سوره ۲ آیه ۲۱۹).

۲- زیانهای جسمی الكل:
۱) اثر اکل در مغز:

الكل در اثر تأثیر در سلوهای مغز آنرا از کار می‌اندازد و چه بسا در اثر پاره شدن رگهای نازک

۱- لا تستوى الحسنة ولا السيئة ادفع بالتي هي احسن فإذا الذي يبيك و بيته عداوة كاته ولی حميم وما يليقيها الا الذين صبروا وما يليقيها الا ذو حظ عظيم. (سوره ۴۱ آیه ۳۳).
نمونه‌ای از عمل باین آیه شریفه رفتار حضرت ابا عبد الله الحسین ع باعصار بن مصطفی شامی است که چون در جزوء مید الشهداء صفحه ۵۵ و ۵۶ از بیانات مؤلف محترم چاپ شده تکرار نمی‌شود.

گناهان کبیره ج ۱

کتاب هائی در باره آن تصنیف و آمارهای شگفت انگیزی از مبتلایان با مراضی که از این خونی و یا لخته شدن خونها در مغز و جلوگیری نمودن از جریان عادی خون سکته (ناقص یا کامل) ایجاد می گردد و گاهی هم موجب تشنج و صرع و ورم مغز و فشار خون در سر گردیده تولید فالج در اعضای بدن می نماید.

(۲) اثر انکل در اعصاب:

الکل موجب تولید امراض مختلفی از قبیل بیماری رعش در دستها و پاها و توانایی نداشتن بر کنترل اعضاء و مورمور شدن بدن و ضعف حواس ظاهره و باطنی و دچار شدن به بیخوابی مفرط و دیدن خوبهای پریشان می گردد.

(۳) اثر انکل در معده:

الکل مخاط زبان و حس ذائقه را ضایع و بzac دهان را کم و ترشح آنرا از نظم میاندازد و نیز مخاط معده را تحریک و ترشی آنرا کم می کند و با انعقاد عامل هضم که پیشین نام دارد چه بسا موجبات استفراغ را که تأم با مایعی بنام بلغم که اغلب با لخته های خون همراه است، فراهم می سازد و امراض مختلف معده و روده و گشادگی زیاده از حد معده، تورم و خراشیدگی روده ها و التهاب جهاز هاضمه، اسهاهات سخت و یبوست شدید در اثر اطممه دیدن روده بزرگ، شخص انکلی را تهدید می کند.

(۴) اثر انکل در کبد:

الکل جگر را ناتوان و متورم می سازد و در اثر ضعف و خرابی کبد و صلابت آن با احساس درد و ناراحتی در طرف شکم آغاز می گردد و چه بسا ممکن است مرض مخصوصی بنام زردی در کلیه اعضای انکلی حتی در چشم هویدا می شود.

(۵) اثر انکل در گردش خون:

الکل چون قابل مصرف برای کارگاه تن نیست بمحض ورود به معده وارد خون گردیده گلوبهای سفید خون را از بین برده و در اثر فشارهای کم تولید سکته می نماید.

(۶) اثر انکل در دستگاه تنفس:

از مهمترین عوارض انکل در دستگاه تنفس بیماری خانمانسوز سل و تنگی نفس است زیرا که انکل همراه خون وارد ریه ها شده، مخاط ریه را تحریک کرده آنرا متورم می سازد و این تحریک، کلیسم بدن را از بین برده و عمل ریه را مختل و منجر بمرض سل خواهد گردید.

(۷) اثر انکل در کلیه ها:

طبق آمار موجوده، صدی نود امراض کلیه در اثر این ماده شوم است زیرا مشروبات انکلی در هنگام دفع، مجاری ادرار را تحریک و تولید عوارض بسیار ناراحت کننده ای از قبیل بیماری مسلسله انسول و غیره می نماید.



شراب خواری

۲۲۷

سم مهلک سرچشمه میگیرد تهیه کرده اند.

و همچنین مضرات اخلاقی آن مانند بد خلقی، بد زبانی، انواع و اقسام جنایات و خونریزیها، افشاء اسرار، هتك حرمتها، پشت پازدن بهمه قوانین و نوامیسی که پایه سعادت و مایه خوشبختی زندگی است و بخصوص بی عفتی نسبت باعراض و نفوس و اموال و روش است که شخص مست فاقد نیروی خرد و قوه تمیز است و از این رومانع و زاجرت از هیچ کار رشت و ناهنجاری ندارد و از این جنایاتی که جهان را پر کرده و زندگی را در کام بشر تلغخ نموده است کمتر جنایتی است که این مایه پلید بطور مستقیم یا

(۸) اثر انکل در قلب:

الکل چون در خون اثر می بخشد کم کم آنرا فاسد کرده، عمل تنفسی اعضاء مختلف می گردد و مقدار زیادی پنهان و چربی اطراف قلب را گرفته آنرا سنگین می نماید و حجمش را زیاد می گرداند در نتیجه، حرکات قلب ضعیف می شود و لذابی معتادین بالکل غالباً آهسته یا غیر منظم است.

(۹) اثر انکل در قوه عاقله:

مشروبات انکلی اولین عامل جنون است، آمار دقیق تیمارستانها نشان می دهد که اغلب دیوانگان کسانی هستند که سانهای دراز عمر خود را بمخوارگی بسیار بردند.

در کتاب بلاهای اجتماعی نقل از مجله تدریست می نویسد: در فرانسه بموجب تحقیقات اطباء دویست هزار نفر دیوانه مشروبات انکلی وجود دارد و نیز می نویسد هشتاد درصد دیوانگان و چهل درصد از بیماران آمیزشی در نتیجه استعمال انکل بوده است. و در انگلستان در اثر تحقیقات دانشمندان بثبوت رسیده که تقریباً نود درصد دیوانگان، دیوانه مشروبات انکلی می باشند.

(۱۰) اثر انکل در نسل:

در کتاب مزبور می نویسد: انکل در سلوهای نطفه اثر نامطلوبی نیز می گزارد چنانچه یکی از اطباء آلمان ثابت نموده که تأثیر سوء انکل تا سه نسل بطور حتم باقی است بشرطی که این سه نسل انکلی نباشدند.

نسل انکلی همواره رو بتفصیل بوده و بالآخره بکلی منقطع می گردد دکتر نالین آمریکائی می گوید از یک مرد سالم ممکن است یازده طفل بوجود بیاید در حالتی که از مرد معتاد بالکل از یک تا سه طفل (سامم) بوجود نمی آید تاشه این فرزندان هم در معرض بیماریهای مختلفی از قبیل سکته، صرع، غصه ایتیت، جنون، عدم رشد قوانی عاقله و کم خونی و غیره بوده دائماً دچار تشنجات سایر امراض روحی و ناراحت کننده می شوند.

برای اطلاع بیشتر بزیانهای جسمی و روحی و اخلاقی و اجتماعی انکل بمجموعه انتشارات انجمن ببلغات اسلامی، شیطان بعنوان، مراجعته شود.

غیر مستقیم در آن تأثیر نداشته باشد.

زیانهایکه نسبت بقوه عاقله و نیروی دراکه دارد و تصرفاتیکه در افکار و اندیشه های انسان میکند و مجرای ادراک را چه در حال مستی و چه بعد از آن منحرف مینماید برای احدي قابل انکار نیست و همه مفاسد دیگر از همین جا سرچشمه می گیرد. آئین اسلام پایه خود را برنگهداری و تقویت عقل سلیم قرار داده و هر چیزیکه عمل را باطل سازد مانند می، قمار، تقلب، دروغ و غیره اکیداً منوع نموده است و از چیزهاییکه بیش از هر چیز با حکومت عقل سلیم مخالف است درین افعال میگساری و درین اقوال دروغگوئی است.

اعمالیکه مخالف با حکومت عقل است و در رأس آنها سیاستهای مبتنی بر مستی و دروغ قرار گرفته بنیاد انسانیت را تهدید و کاخ سعادت را ویران میکند و از درخت ناپاکش هر روز بری تلختر و میوه ای زهرآگینتر نصیب جامعه می شود.

از اینجا است که هر چه بار مسؤولیت ها سنگین تر شود روش مسؤولین ناتوانتر میگردد و هر چه امید موفقیت ایشانرا بکار و کوشش وادرار کند نتیجه ای جز نومیدی و زبونی عایدشان نمی شود و اگر روش روشن و آئین تابناک اسلام جز همین طرفداری از عقل و پیروی از قانون خرد نداشت برای افتخارش بس بود.

و باید دانست که در قرآن مجید برای قتل و کتمان شهادت و افتراء و غیره اثبات ائم شده ولی در هیچ جا ائم کبیر گفته نشده مگر در باره خمر و قمار «قل فيها ائم کبیر» و بنابراین در دلالت این آیه بر کبیره بودن گناه میگساری جای تردید نیست.

اما جمله «و هنافع للناس» یعنی در می و قمار نفع هائی برای مردمانست مراد استفاده هاییست که از خرید و فروش و ساختن و سرگرمی با آنها حاصل می شود یعنی هر چند سود جویان و مال پرستان و عیاشان از آن استفاده های شیطانی و لذت های خیالی و حیوانی میبرند لیکن اینقدر از استفاده در برابر گناه بزرگ میگساری و قمار بازی و عذابهای آخرتی آن و زیانهای افزون از شمار جسمی و روحی و عقلی آن ناچیز است بطوریکه هیچگاه عقل سالم و شرع الهی که ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است اذن نخواهند داد که انسان عاقل با آنها نزدیک شود.

در سوره مائدہ می فرماید: ای کسانیکه ایمان آورده اید حز این نیست که شراب و قمار و بتها یا سنگینهایکه برای آنها نصب شده و ... بد هم ... آنها همگی بلند و از

عملیات شیطان است پس از آنها دوری کنید، باشد که رستگار شوید جز این نیست که شیطان میخواهد بوسیله شراب و قمار بین شما دشمنی و خشم بیندازد و شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد، پس آیا از آنها دست بردار هستید.^۱

این دو آیه که آخرین آیات تحريم شرابخواری است از چند جهت مشتمل بر تأکید و تشدید است:

- ۱— کلمه انما که برای تأکید و حصر است در اول آیه آمده.
- ۲— شراب را با بت پرستی همراه ساخته و آنرا پلید خوانده.
- ۳— میخواری و قمار بازی را از کارهای شیطان شمرده.
- ۴— امر صریح بدوري کردن از آنها فرموده.
- ۵— در دوری کردن از آنها، امید رستگاری قرار داده.
- ۶— مفسدة آنرا بیان فرموده یعنی عداوت و بغضه و انصراف از نماز و ذکر خدا.
- ۷— آنگاه می فرماید آیا این مقدار از بیان، مرتکبین این کار رشت را از عمل زشتستان باز می دارد یا نه؟.
- ۸— پس از این همه تأکید در آیه بعد امر باطاعت خدا و رسول می کند و از مخالفتش بر حذر میدارد و تهدید می کند باینکه اگر از فرمان خدا سرپیچی کنند بدانند که سرپیچی آنها بعد از اتمام حجت و بلاغ مین است.

در تفسیر المیزان می نویسد: خمر آنطوری که از لغت استفاده می شود هر مایع مست کننده ای است و سابقاً عربها خمر را از انگور و جو و خرما می ساختند ولی متدرج اقسام دیگری بر آن افزوده شد که امروز انواع و اقسام مختلفی از نوشابه های مسکر ساخته می شود که از لحاظ تاثیر در ایجاد مستی و شدت و ضعف آن تفاوت دارد ولی همه آنها خمر است و رجس مانند نجس هر چیز پلیدی را گویند و آن حالت و وصفی است که طبایع از هر چیزی که دارای آن حالت و وصف باشد از روی نفرت دوری میکند و پلید

-
- ۱— يا ايها الذين آمنوا انما الخمر و الميسر و الانصاب والازلام رحمٰن من عمل الشيطان فاجتنبوا علّكم تفلحون انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر و الميسر و يصدكم عن ذكر الله و عن الصنوة فهل انتهى. و اطعوا الله و اطعوا الرسول و احذروا فان تو ليتم فاعلمنا انما على رسولنا ابلغنا الحسين (سوره د آیه ۹۰ - ۹۱ - ۹۲)

بودن خمر و سایر مذکورات در آیه از همین جهت است که مشتمل بر وصفی است که فطرت انسانی نزدیک شدن با آنرا برای خاطر آن وصفش جایز نمیداند چونکه در او بهیچ خاصیت و اثری که در سعادتش دخیل باشد و احتمال دهد که روزی آن خاصیت از آن پلیدی جدا شود نمی بیند و شاید از همین جهت پلیدی های نامبرده را بعمل شیطان نسبت داده زیرا از شیطان جز شر چیزی صادر نمیشود و اگر در اینها جهت خیری یافت میشد آنها را بطور اطلاق نسبت به شیطان نمیداد تا اینکه گوید رجس و شیطانی بودن شراب و سایر مذکورات در آیه از این جهت است که اینها کار آدمی را به ارتکاب عملیات زشتی که بخصوص شیطان است می کشانند و شیطان هم جز این کارت ندارد که وسوسه های خود را در دلها راه داده و دلها را گمراه کند چنانچه در آیه بعد می فرماید شیطان هیچ غرضی از این عملیات خود یعنی خمر و قمار ندارد مگر ایجاد عداوت و بغضه بین شما و اینکه باین شراب شما را بتجاوز از حدود خدا و دشمنی با یکدیگر وادر کند و درنتیجه بوسیله همین شراب و قمار و انصاص و ازلام شما را از ذکر خدا و نماز باز بدارد و اینکه در این آیه دشمنی و خشم را تنها از آثار شراب و قمار دانسته از این جهت است که این اثر در آن دو ظاهرتر است، چه معلوم است که نوشیدن شراب باعث تحریک سلسله اعصاب شده و عقل را تخدیر و عواطف عصبی را بهیجان می آورد و این هیجان اعصاب اگر در راه خشم و غصب بکار رود معلوم است چه ثمرات تلخی بیار می آورد.

بزرگترین جنایت را، حتی جنایتی که در زندگان هم از ارتکاب آن شرم دارند برای شخص مست تجویز میکند و اگر در مسیر شهوت و بهیبت قرار گیرد معلوم است که سربه رسوانی در آورده هر فسق و فجوری را چه در باره مال و عرض خود و چه در باره دیگران در نظرش زینت داده او را بهتک جمیع مقدسات ذینی و اجتماعی و امیناراد.

در زدن و خیانت و دریدن پرده محارم خود و فاش کردن اسرار و ورود بخطرونا ک ترین و رطبه های هلاکت و امثال آن را در نظرش ناچیز جلوه میدهد چنانکه آمار ممالک متوفی که نوشیدن مشروبات الکلی در بینشان رواج دارد نشان داده است که بزرگترین ارقام جنایت و حوادث ناگوار فسق و فجورهای شرم آور و ننگین در اثر نوشیدن این آب آتشین است.

در سوره اعراف آیه ۳۳ می فرماید: (بگو جز این نیست که پروردگار من حرام کرده است کردارهای بسیار زشت را آشکار و نهان آنها را و گناه را و تجاوز بنا حق را و

اینکه چیزی را که خداش نیرو و سلطه ای نداده برای وی شریک آرید و اینکه بر خدا بگوئید و باو نسبت دهید چیزی را که نمی دانید)^۱ و خلاصه شریک قرار دادن برای خدا و نسبت دادن بخدا چیزی را که علم آن ندارید تحریم فرموده است. فواحش جمع فاحشه بمعنى کار بسیار زشت و شنیع است و در قرآن مجید زنا و لواط و قدف را فاحشه نامیده است و بنابراین فاحشه ظاهری گناه آشکار و مقصود از فاحشه باطنی گناه نهانی و روابط نامشروع در پنهانیست و اما اثم پس از جمله گناهانی که در قرآن مجید آنرا اثم یاد کرده خمر و قمار است «قل فیهمَا اثْمٌ كَبِيرٌ» (سوره ۲ آیه ۲۱۹) و چون در این آیه خمر را اثم دانسته و در آیه «قل انما حرم تا آخر» اثم را تحریم فرموده پس نتیجه این میشود که خداوند خمر را حرام فرموده است و خلاصه خمر اثم است و اثم هم حرامست پس خمر حرامست. در این روایت دقت کنید: در کافی از علی بن یقطین روایت کرده که گفت

مهدي عباسی از امام کاظم(ع) پرسيد آیا شراب در قرآن کریم تحریم شده مردم تنها نهی که از آن شده می دانند ولی تحریم آنرا نمی دانند حضرت فرمود بلکه تحریم شده است گفت در کجای قرآن تحریم شده امام فرمود در این آیه «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها، وما بطن ولا ثم و البغى بغير الحق» و مراد از ما ظهر تها زنای آشکار است و بیرقهانی که زنان فاحشه در جاھلیت برخانه هاشان نصب می کردند و ما بطن نکاح زنها پدر است چون مردم پیش از بعثت رسول خدا(ص) چنین بودند که هر گاه مردی می مرد و زوجه ای داشت پرسش که از زن دیگری بوده زن پدر خود را تزویج می کرد و اما اثم پس همان شراب است چنانچه در جای دیگر فرمود «بیسئونک عن الخمر والمیسر قل فیهمَا اثْمٌ كَبِيرٌ...» پس اثم در کتاب خدا همان خمر و قمار است^۲.

۱- قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن ولا ثم و البغى بغير الحق و ان تشرکوا بالله مالم ينزل به سلطاناً و ان تقولوا على الله مالا تعلمون (سوره ۷ آیه ۳۳).

۲- عن علی بن یقطین قال: سئل المهدی ابا الحسن(ع) عن الخمر هل هی محمرة فی کتاب الله عزوجل فان الناس ائما یعرفون النهی عنها ولا یعرفون التحریم لها فقال له ابوالحسن(ع) بل هي محمرة فی کتاب الله عزوجل يا امير المؤمنین فقال: له فی ای موضع هی محمرة فی کتاب الله جل اسمه يا ابا الحسن؟ فقال: قول الله عزوجل: (قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الا ثم و البغى بغير الحق) فاما قوله: (ما ظهر منها) یعنی الزنا المعلن و نصب الزیارات التي كانت نرفعها الفواجر للفواحش فی الجاهلية و اما قوله: (وما بطن) یعنی ما نکح من الاباء لأن الناس

گناهان کبیره ۱

میخواری و اخبار اهلیت(ع): روایات و اخباری که در این باره رسیده زیاد است از آنجمله رسول خدا(ص) فرمود شرابخوار فردای قیامت وارد محشر می شود در حالی که رویش سیاه و دهانش کج و زبانش بیرون افتاده و فریاد تشنگیش بلند است و به او از چاهی که در آن چرک زنا کاران ریخته شده میآشامند^۱.

و نیز فرمود: بخدا سوگند، بشفاعت من نمی رسد کسی که نمازش را سبک گیرد و کسی که مست کننده ای بخورد^۲.

و نیز فرمود: خداوند ده کس را در باره شراب لعنت فرموده: آنکس که درختش را کاشته و آنکه نگهبانیش را کرده و آنکسی که انگورش را فشرده و آنکه آنرا نوشیده و آنکسی که در جام ریخته و آنکه آنرا حمل کرده و آنکه از بار بر تحویل گرفته و آنکه خریده و آنکه فروخته و آنکه پولش را دریافت داشته است^۳.

حضرت صادق(ع) فرمود: شرابخواری بابت پرستی مساوی است و در قیامت کافر محشور خواهد شد. شراب اساس هر گناهی است.^۴

کانوا قبل ان یبعث النبی(ص) اذا کان للرجل زوجة و مات عنها تزوجها ابنه من بعده اذا لم تکن امه فحرم الله عزوجل ذلك واما الاثم فانها الخمرة بعينها وقد قال الله عزوجل في موضع اخر (يسئلونك عن الخمر والميسر قل فيما اثم كبير ومنافع للناس واثئهما اكبر من نفعهما) الى اخر الحديث (فروع کافی کتاب الاشر به بباب تحريم الخمر في الكتاب ص ۴۰۶ و ج ۶).

۱— قال ابو جعفر عليه السلام يأتي شارب الخمير يوم القيمة مسوداً وجهه مدلعاً لسانه يسيل لها على صدره وفي رواية اخرى ينادي العطش المطش و حق على الله ان يسقيه من طينة بئر خجال قال: قلت: وما بئر خجال؟ قال بئر سيل فيها صديد الزناة (وسائل ابواب الاشربة المحمرة باب ۹ ص ۲۳۷ ج ۱۷).

۲— قال رسول الله (ص) لا ينال شفاعتی من استخف بصلوته فلا يرد على الحوض لا والله ولا ينال شفاعتی من شرب المسكر لا يرد على الحوض لا والله. (وسائل الشیعه کتاب الاشربة ابواب الاشربة المحمرة باب ۱۵ ص ۲۶۱ ج ۱۷).

۳— عن رسول الله في الخمر عشرة: غارسها وحارسها وعاصرها وشاربها وساقيها وحاميها والمحمومة اليه وبايعها ومشتربيها وآكل ثمنها (وسائل کتاب التجارة باب ۵۵ حدیث ۴ ۱۶۵ ج ۶).

۴— قال الصادق عليه السلام: مدعن الخمر يلقى الله يوم يلاقاه كعادوثن وفي رواية اخرى يلقى الله يوم يلاقاه كافراً وفي رواية اخرى ان الخمر رأس كل اثم. (وسائل کتاب الاشربة ابواب المحمرة باب ۱۲ صفحه ۲۵۴ ج ۱۷).

شراب خواری

شراب مادر گناهانست: از حضرت باقر(ع) پرسیده شد که بزرگترین گناه کبیره کدام است فرمود شراب خواری، خداوند به چیزی مانند میخواری گناه نشده ممکن است شخص نماز واجب خود را ترک کند و با مادر و خواهر و دختر خود زنا کند در حالیکه مست و لا يعقل باشد^۱.

و نیز حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که یک جرعه شراب بیاشامد خدا و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت میکنند اگر بمقداری بخورد که مست شود روح ایمان از او دور می شود و بجایش روح کثیف شیطانی جایگزین می گردد پس نماز را ترک می کند و ملائکه او را سرزنش می کنند و خدای تعالی باو خطاب می فرماید ای بنده من کافر شدی بدا بحال تو پس امام(ع) فرمود بدا بحالش بدا بحالش بخدا سوگند یک سرزنش الهی از هزار سال عذاب سخت تر است. لعنت کرده شده خدا هستند هر جا بروند از پنهان خدا بیرونند و هلاک خواهند شد. پس فرمود ملعون است کسی که امر الهی را ترک میکنند اگر بصحرارود صحرا هلاکش می کند، اگر بدریا رود غرقش می کند پس او مغضوب بخشم خداوند بزرگ است^۲ و اینکه بعضی از گنهکاران مهلت می یابند، ترحمی است که خداوند بآنها فرموده تا بلکه توفیق یابند و توبه کنند یا از باب استدارج و غصب است، اگر اهل توبه نباشند که قهرآ گناه بیشتری کرده سزاوار عذاب دردنای شوند و حجت الهی در آن مهلت یافتن برایشان تمامتر باشد.

و نیز حضرت صادق(ع) فرمود: شرابخوار تشهی می میرد تشنگ سر از گور در می آورد و

۱— عن الباقر عليه السلام قال ما عصى الله بشيء اشد من شرب المسكران احدهم يدع الصلوة الفريضة ويثبت على امه وابنته و اخته وهو لا يعقل (وسائل ابواب الاشربة المحمرة باب ۹ ص ۲۵۰ حدیث ۱ ج ۱۷).

۲— قال ابو عبد الله عليه اسلام انه من شرب جرعة من خمر لعن الله عزوجل وملائكته ورسله و المؤمنون فان شربها حتى يسكن منها نزع روح الایمان من جسمه وركبت فيه روح سخفة خبيثة ملعونة فيترك الصلوة فإذا ترك الصلوة عبرته الملائكة وقال الله عزوجل له عبدى كفرت وغيرت الملائكة سوءة لك عبدي ثم قال ابو عبد الله عليه اسلام سوئه كما تكون السوئه والله لتوبیخ الجليل جل اسمه ساعة واحدة

للك عبدي ثم قال ابو عبد الله عالم قال: ثم قال ابو عبد الله (ع) ملعونين اينما ثقروا اخذوا وقتلوا تقتيلاثم قال: يا يومن اشد من عذاب الف عام قال: ثم قال ابو عبد الله (ع) ملعونين اينما ثقروا اخذوا وقتلوا تقتيلاثم قال: يا يومن ملعون ملعون من ترك امر الله عزوجل ان اخذ برآ دمرته وان اخذ بحرآ غرفته يقصب لغضب الجليل عز اسمه كافی کتاب الاشر به حدیث ۱۶ باب شارب الخمر ج ۶ ص ۳۹۹.

تشنه بدوزخ می رود^۱.

از خدا باکی ندارد: از حضرت امیر المؤمنین پرسیده شد آیا شما فرموده اید که شراب از دزدی و زنا بدتر است؟.

فرمود: بله، زنا کشند شاید گناه دیگری نکند لیکن شرابخوار چون شراب خورد، زنا می کند آدم می کشد نماز را ترک می کند^۲.

و نیز از حضرت صادق(ع) مرویستکه فرمود: شراب مادر گناهان است و سبب رسیدن خورنده اش بهرشی است. عقل او را می گیرد، پس خدای خود را در آن حال نمی شناسد و هر گناهی که پیش آید انجام میدهد و باکی از اعمال خلاف عفت ندارد. از آنچه ذکر شد دانسته گردید که حرمت میگساری در قرآن و سنت قطعی بلکه

جزء ضروریات اسلام است، که اگر کسی آنرا از لحاظ دیانت حلال بشمارد کافر است چنانچه از حضرت صادق(ع) مرویست که فرموده هر کس نبیذ بیاشامد در حالیکه آنرا حلال بداند همیشه در دوزخ خواهد بود و کسیکه آنرا بیاشامد با اعتقاد به حرام بودن آن در دوزخ عذاب می شود یعنی همیشگی نیست^۳ و نیز حضرت رضا(ع) فرموده شرابخوار کافر است^۴. بلکه در جمیع ادیان حرمتش مسلم است چنانچه از حضرت رضا(ع) مرویستکه خداوند پیغمبری را نفرستاد مگر اینکه در علم خداوند بود که چون دین او را تکمیل کند در آن تحریم خمر باشد و همیشه خمر حرام بوده است^۵.

۱— و فيه أيضاً عن أبيعبد الله عليه السلام قال: إن أهل الرى في الدنيا من المسكر بمتوتون عطاشاً و يحشرون عطاشاً و يدخلون النار عطاشاً. (حدیث ۱۷ ص ۴۰۰ ج ۶).

۲— قيل لامير المؤمنين عليه السلام انك تزعم ان شرب الخمر اشد من الزنا والسرقة فقال (ع): نعم ان صاحب الزنالله لا يعلمه الى غيره و ان شارب الخمر اذا شرب الخمر زنى و سرق وقتل النفس

التي حرم الله عزوجل و ترك الصلوة (فروع كافي باب ان الخمر اأس كل اثم وشر حدیث ۸ ج ۶ ص ۴۰۳).

۳— عن أبيعبد الله عليه السلام قال من شرب النبيذ على انه حلال خلق في الناز و من شربه على انه حرام عذب في النار (وسائل كتاب الاشربه بباب ۱۳ ج ۱۷ حدیث ۰۱ ص ۲۵۳).

۴— شارب المسكر كافر

۵— عن أبيعبد الله عليه السلام انه قال ما بعث الله عزوجل نبياً قط الا وفى علم الله تبارك و تعالى انه اذا اكمل له دينه كان فيه تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراماً (فروع كافي باب ان الخمر لم تزل محظمة ج ۶ ص ۳۹۵ حدیث ۲).

و نیز دانسته شد که در قرآن و سنت تصریح شده که از گناهان کبیره است در

اینجا لازم است بچند حکم و نکته اشاره شود:

کم و زیاد و خالص و ممزوج ندارد: ۱— در حرمت شرابخواری فرقی بین کم و

زیاد، خالص و ممزوج با چیز دیگر نیست، پس اگر قطره شرابی در ظرف پر از مایع ریخته شود تمام آن مایع آشامیدنش حرام است.

چنانچه در صحیحه بعلی از حضرت صادق(ع) است که فرمود: هر چیزی که مستی آورنده است پس کم آنهم حرام است، آن مرد گفت آنقدر آب برو یش میریزم تا مستیش برود. فرمود نه چنین است، چگونه آب، حرام خدا را حلال میکند از خدا بترس و آنرا نیاشام^۱.

شراب با داشتن آنمه مفاسدی که به بعضی از آن اشاره گردید بطورقطع از نظر تمام ادیان و کتب تعریف نشده آسمانی حرام می باشد زیرا خداوندی که می خواهد بشر را از گردداب مهالک نجات بخشد و به کمال مطلوب برساند مواد مسموم و خطناکی که جز اندهام و نیستی و روفق بازار فحشاء و جنایت، گسترش مفاسد و ضررهای فردی و اجتماعی نتیجه دیگری ندارد چگونه جایز شمرده، مردم را از ارتکاب آن جلوگیری ننماید؟.

تورات و انجلیل فعلی با آنمه تحریفاتی که در آنها شده مسئله تحریم مسکرات در آن دیده شده چنانچه در اصحاح ۲۳ از امثال سلیمان(ع) آیه ۲۰ می نویسد: «بین شرابخواران میاشر» و در آیه ۳۹

«برای کیست بدبحتی، برای کیست جنگ و نزاع، برای کیست سرخی چشم، یعنی در حال مستی خود یا کیست جراحت بدن بی سبب و بی جهت، برای کیست سرخی چشم، یعنی در حال مستی خود یا دیگری را زخمی سازد یا بکشد یا کارزشت دیگر از او سرزند، تمام این حالات و بدبحتیها و مفاسد برای کسانیست که باشامیدن شراب عادت کرده اند» و در همین اصحاح آیه ۳۱ و ۳۲ می نویسد:

«هنگامیکه شراب سرخ فام است و زنگ حیات خود را در جام ظاهر ساخته و صاف و رقیق است باو منگرچه آنکه عاقبت مثل مارمی گزد و مانند افعی نیش می زند».

و در اصحاح ۲۱ راجع بعد می گسار می نویسد: «و بیزرنگان شهر بگوئید این پسر ما یاغی و باعی شده و بقول ما گوش نمی دهد، پرخور و می خوار است پس تمامی مردمان شهرش او را بسنگ سنگسار نمایند تا بمیرد».

و در کتاب پولس باهل افس باب پنجم آیه ۱۸ چنین نوشته است «میست شراب نشوید که در آن فساد است».

۱— ان ما اسکر کثیره فقلیله حرام فقال له الرجل فاکسره بالماء فقال ابوعبد الله (ع) لا وما للماء بحل الحرام افق الله ولا تشربه. (مستند الشیعه کتاب المطاعم و المشابه).

و نیز مرویستکه عمر بن حنظله از آنحضرت پرسید از قدم شرابی که آب برویش بریزند بقسمی که دیگر مست کننده نباشد فرموده بخدا سوگند حلال نمی‌شود و قطره شرابی در خمرة پر از آبی ریخته نمی‌شود مگر اینکه باید تمام آب آن دور ریخته گردد.

و در صحیحه ابن وهب از آنحضرت مرویست که هر مست کننده‌ای حرام است پس چیزی که زیادش مست کننده باشد کمش نیز حرام خواهد بود، گفتم آیا بسبب خلط با آب زیاد آن شراب کم حلال می‌شود؟ پس دومرتیه با دست مبارک رد کرد و فرمود نه، نه.

مسکر مایع نجس هم هست: ۲— هر مست کننده‌ای که در اصل روان باشد علاوه بر اینکه آشامیدنش (مانند خوردن مست کننده غیر روان) حرام است بعلاوه نجس هم می‌باشد که با آن نمی‌شود نماز خواند ولی اگر مست کننده بالاصل جامد باشد مانند

۱— فقال لا والله ولا قطرة يقطر منه في حب الا هريق ذلك احباب. (فروع کافی).

۲— كل مسکر حرام فما اسکر کثیره فقليله حرام قال قلت: فقليل الحرام يحله كثير الماء فرد عليه بكفه مرتبين لالا (فروع کافی ج ۶ ص ۴۰۸ حدیث ۴).

بد، بداست چه کم باشد و چه زیاد — سه انکل که وارد بدن شد تأثیر می‌کند هر چند که باشد، شما در یک حوض آب اگر چند سطل جوهر قرمز بریزید آب حوض قرمز می‌شود وی اگر یک بیوان بریزید رنگش برنمی‌گردد وی آیا می‌توانید بگویند در آن تأثیری نکرده؟ خیر، زیرا وقتی آب حوض را تغییر کنید آثار جوهر خود را در آن خواهد دید، انکل هم هدینطور است، وقتی وارد بدن گردید بدون شک زیان می‌رساند، خواه اثر آن فوری دیده شود خواه تأخیر کند. نکته دیگر آنکه انکل کم بدید شک و تردید بالاخره بالانکل زیاد می‌کشاند فرض کنیم کسی مقدار خیلی که انکل استعمال کند و کشش حتمی او را وادر بزیاد کردن مقدار آن ننماید اما این که تکرار شود آیا بالاخره اثر بزرگ نخواهد داد؟ مگر نشینیده اید که قفره هاییکه از چشمہ بروی سنگ ریخته می‌شود، سنگ خارا را سوراخ می‌کند فرض کنید هر جرم انکل هر مرتبه نقطه سیاه کوچکی روی کنیه ها یا کبد انکلی بگارد، پس از صدمین جام حالت کلیه و کبد این بدیخت را در نظر بگیرید.

بنابراین انکل کم و زیاد ندارد و بد است کسی می‌پرسد که چون هر چیزی یک حد خوب دارد مثل اینکه سه ها که مضرند گاهی مقدار خیلی جزئی از آنها در طبع مورد استعمال است، حد خوب انکل انگور است تا وقتیکه صورت انگور یا مویز یا خرماء باشد خوب است وی بمحض تخمیر زیان بر آن مترب است. (مجموعه انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی).

حشیش و بنگ، نجس نیست ولی استعمالش نیز حرام است.

خورانیدنش هم حرام است: ۳— خورانیدن شراب هم بدیگری هر چند بچه کوچک باشد حرام است چنانچه در کتاب مستند الشیعه، سه حدیث نقل نموده که مضمون آنها اینست هر کس به بچه‌ای شراب بخوراند خداوند در قیامت بهمان اندازه از حمیم جهنم باو می‌خوراند.

شرکت در سفره میگساری: ۴— طعام خوردن از سفره‌ای که در آن مسکراست و دیگری می‌آشامد حرام است، هر چند این شخص از خوردن مسکر پرهیز نماید بطور کلی غذا خوردن از چنین سفره‌ای حرام می‌باشد چنانچه از حضرت صادق(ع) مرویست که پیغمبر اکرم(ص) فرمود: لعنت کرده شده کسی که بر سفره‌ای که از آن شراب خورده می‌شود بنشیند.

و نیز فرمود: کسی که بخدا و روز جزا ایمان آورده، پس نباید بر سر سفره‌ای که شراب از آن خورده می‌شود بنشیند^۱ و نیز از حضرت صادق(ع) است که فرمود با شرابخواران همنشین مشوی بدستیکه لعنت الهی چون نازل شود، بتمام مجلسیان میرسد.^۲

شراب برای مداوا: ۵— چون از اهل بیت علیهم السلام روایات زیادی در منع از استشفای بشراب رسیده و بطور کلی خوردن هر مست کننده‌ای را حتی در صورت مداوا منع فرموده‌اند لذا باید از هر مسکری حتی در صورت مرض و برای رفع دردهم پرهیز کرد زیرا خداوند شفا را از هر مست کننده‌ای برده است. و این قول مشهور بین فقهاست.

۱— قال (ص) ملعون معون من مجلس على مائدة يشرب عليها الخمر (وسائل الشیعه).

۲— من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يأكل على مائدة يشرب عليها الخمر (مسالك شهيد ثانی کتاب اطعمه و اشربه).

۳— لا تجعلوا شراب الخمر فإن العنة إذا نزلت عمت من في المجلس (وسائل الشیعه کتاب الاشربه باب ۳۳ ج ۱۷ ص ۲۹۹ حدیث ۲).

و بعضی از علماء فرموده‌اند سفره‌ای که نزد آن حرامی بجا آورده شود نشستن و خوردن از آن حرام است مثل اینکه بر سر سفره غیبت مسلمانی را نمایند یا ب المسلمانی اذیت کنند و شکی نیست اگر برخاستن شخص سبب ترک گناه شود و ترس رسیدن زیانی از آنها را نداشته باشد نشستنش حرام و برخاستنش واجب است چون نهی از منکر با اجتماع شرائط واجب است و فعلًا باین نحوی شود.

گناهان کبیره ج ۱
استشفاء به سه شرط عیی ندارد: بعضی هم فرموده اند با بودن سه شرط در

هنگام ضرورت مانعی ندارد اول اینکه بداند آن مرض قابل مداوا است، دوم ترک معالجه آن مرض منتهی بهلاکت و مرگ یا مثل آن از لحاظ زحمت می شود، سوم مسلم باشد که چاره منحصر بشراب است، پس اگر احتمال دهد که بغیر از می معالجه ممکن است این شرط موجود نیست و در این صورت که این سه شرط باشد چون ضرورت اقتضاء می کند فرموده اند به مقدار رفع ضرورت مانعی ندارد^۱ لیکن گذشت که شفا در حرام نیست و چنین موردی مجرد فرض است.

در شراب شفا نیست: ابن ابی یعقوب بحضرت صادق(ع) عرض نمود مبتلا به مرضی هست که هر وقت شدت می کند قدری نبیذ (شراب انگور) میآشامم درد ساکن می شود. پس حضرت فرمود «نیاشام، بدستیکه حرام است و جز این نیست که ازشیطان است، و می خواهد ترا بحرام بیاندازد، اگر از شراب خوردن نا امید شود درد برطرف می شود»^۲.

پس به کوفه برگشت و دردش بیشتر شد کرد، بستگانش برایش نبیذ آورده و اصرار بخوردنش کردند گفت بخدا سوگند قطره ای از آن را نخواهم آشامید. چند روزی بسختی ناراحت بود تا اینکه درد برطرف شد و تا آخر عمر با آن درد مبتلا نگردید.

هنگام مرگ اثرش هویدا می شود: و نیز ابو بصیر روایت نموده که گفت: ام خالدعبدیه خدمت حضرت صادق(ع) آمد و من در خدمت آنحضرت بودم عرض کرد، من دین خود را بگردن شما اندانخته ام هنگامیکه در قیامت خدایتعالی را ملاقات کنم می گویم ع鞠ر بن محمد(ع) مرا امر و نهی فرمود، فدایت شوم، دل درد سختی دارم و طبیبان گفته اند نبیذ را با آرد بوداده بخورم خواستم از شما بپرسم پس آنحضرت فرمود: یک قطره از آنرا نچش زیرا وقتی پشیمان میشوی که جانت باینجا برسد و با

- ۱- نظر مراجع تقليد فعلی هم نوعاً بر اينستكه در حال ضرورتیکه منجر بمرگ شده و علاج هم منحصر باشد بمقدار رفع حاجت مانعی ندارد.
 ۲- لا تشربه فإنه حرام إنما هذا شيطان موكل بك فلوقد يش منك ذهب (وسائل الشيعه - كتاب اشربه).

دست مبارک بگلویش اشاره فرمود و این کلام را سه مرتبه تکرار فرمود^۱ از این حدیث شریف معلوم می شود اثر سوء شراب ساعت مرگ ظاهر خواهد گردید.

شاگرد فضیل بن عیاض هنگام مردنش فضیل بر او وارد شد و نزد سرش نشست و سوره یس خواند شاگرد گفت ای استاد قرآن نخوان فضیل ساکت شد سپس او را تلقین کرد و گفت بگو «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شاگرد گفت این کلمه رانمی گویم چون از آن بیزارم و بر همین حال مرد فضیل سخت غمگین شده بخانه خود رفت و بیرون نشد سپس در خواب شاگرد را دید که در عذاب است از او پرسید بچه سبب بی ایمان مردی و معرفت از تو گرفته شد با اینکه داناترین شاگردان من بودی گفت بسه چیز اول آنها غیمه زیرا باصحاب خود می گفتم خلاف آنچه را که تو گفته بودی دوم حسد چون با اصحاب حسادت داشتم سوم بیماری داشتم بطیب مراجعه کردم. او دستور داد که در هر سال قدری از شراب بخور و اگر نخوری آن مرض میماند و من هر ساله قدری از شراب مینوشیدم. (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۴۲۸).

واحدادیث کثیره ای وارد است که شفا در حرام نیست بنابراین باید از معجونیکه مسکر جزء آنست هر چند بمقدار قطره ای باشد، پرهیز نمود و همچنین پاره ای شربتهای تقویت یا معالجی که الكل جزء آنست نباید آشامید.

در مجموعه انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی صفحه ۳۸۰ می نویسد:

امروز در جهان طبیبی پیدا نمی شود که بهیچ عنوان شراب را مفید بداند و آنرا حتی بمقدار کم تجویز کند اگر دیده شده شخصی که خود را بعنوان طبیب مینامد گاهی شراب را بعنوان دواتجویز کرده تھتماً باید دانست که معلومات طبی او بسیار ناقص

۱- عن ابی بصیر قال: دخلت ام خالد العبدیه علی ابیعبدالله(ع) و انا عنده فقالت: جعلت فداك انه یعتبرینی قرافر فی بطی (فسألته عن اعلال النساء و قال) وقد وصف لى اطباء العراق النبیذ بالسوق و قد وقفت و عرفت کراحتك له فاحبیت ان استلک عن ذلك، فقال: لهاو ما یمنعك عن شربه؟ قال: قد قلدتک دینی فالقی الله عزوجل حين القاه فاخبره ان ع鞠ر بن محمد (ع) امرنی و نهانی فقال يا ابا محمد الا تستمع الى هذه المرنة و هذه المسائل لا والله لا اذن لك في قطرة منه و لا تذوقی منه قطرة فانما تندعین اذا بلغت نفسك هيئنا و او مأیده الى حنجرته يقولها ثلاثاً: افهمت قالت نعم ثم قال ابوعبدالله (ع) ما يبل المیل ینجس حبا من ماء یقولها ثلاثاً (فروع کافی کتاب الاشربه باب من اضطر الی الخمر ج ۶ ص ۴۱۳ روایت ۱).

و خراب است و ذیلاً علت علمی این موضوع را گوشزد می کنیم.

تا صد سال قبل بعضی از اطباء تصور می کردند شراب برای برخی از امراض مفید است ولی اخیراً علماء فهمیده اند که نه تنها شراب استفاده ای به بدن مریض نمی رساند بلکه زیانهای بسیاری بر آن وارد می نماید بدین معنی که کوچکترین ذرات الكل عمل گلوبهای سفید خون را فلنج می سازد.

میدانید که گلوبهای سفید سلولهایی است که در خون انسان وجود دارد و به محض ورود میکروب ناخوشی به بدن، بدفع پرداخته و با میکروب جنگ می کند و آرا مغلوب می سازد، خلاصه گلوبول سفید حکم سرباز بدن را دارد و وقتی انسان مریض معالجه می شود که گلوبهای سفید او مقاومت کرده دشمن (میکروب) را مضمحل سازد، کسی که بدنش فاقد گلوبول سفید یا دارای گلوبهای ضعیف باشد مغلوب بیماری شده و اگر دو باره تولید گلوبول نکند خواهد مرد.

الکل اثر عجیبی دارد که تاکنون علماء علتش را نفهمیده اند و آن اینست که به محض داخل شدن در خون عمل گلوبهای سفید را متوقف می کند آنها را تنبیل و بیکار می سازد بطوری که اگر میلیونها میکروب ببدن وارد شود جزئی فعالیتی از خود بروز نمیدهد بنابراین تصدیق کنید که وقتی بعنوان دوا بریض بدبخث الكل بدھیم چه گناه بزرگی نسبت با انجام داده و چطور او را از دفعه طبیعی و وسائل خدادادی معالجه محروم ساخته و یرا بسوی مرگ کشیده ایم ضمناً متوجه باشید چگونه مسئله بزرگی را که اخیراً علماء کشف کرده اند پیشوايان ما میدانسته و کوچکترین ذره الكل را بعنوان معالجه تجویز ننموده اند.

شایعه غلط دیگری که بین مردم خام مشهور است که کمی الكل عمل هضم را سریع می کند این شایعه کاملاً بر عکس واقع است در فصل زیانهای جسمانی الكل گفتیم که الكل چه تأثیرهای بدی روی دستگاه گوارش می کند از همه اینها گذشته الكل مواد غذائی را سفت و سخت می سازد چنانچه اگر تکه گوشتی را در مقداری الكل بیندازیم چون چرم می شود معلوم است که معده با چنین صلابتی چگونه باید فداکاری انجام و چه عمل سختی بجا آورد بعلاوه الكل شیره های معده را کم و نامرتب و فاسد می سازد و اجازه نمی دهد روی غذا تأثیر کند و غذا همچنان هضم نشده سربار معده می شود و موجب اختلالهای بسیاری در این عضو می گردد، الكل اشتها را نیز از آدمی

یکی از زیانهای دیگری که در اثر تجویز الكل بعنوان دوا پیدا می شود آنست که مریض را معتاد می کند و چه بسا کسانی که در اثر تجویز طبیعی نادان بعنوان دوا خورده اند و بعد گرفتار آن شده با آن معتاد گردیده اند.

ممکن است برخی اشخاص ایراد کنند که این همه شرحی که از زیانهای جسمانی الكل داده شده در برخی اشخاص که سالها مشروب خوار بوده اند صدق نمی کند و اینها کاملاً صحیح هستند.

برای جواب به این حرف چند نکته را باید متذکر شویم اولاً اینکه سلامتی چیزی نیست که در پیشانی کسی نوشته شده باشد شرابخوارانی که به بنظر سالم می رسد بدون تردید در باطن دچار امراض و اختلالهایی هستند که همیشه آنها را بعل دیگر نسبت می دهند مثلاً اگر در دل به دردهای مزمن دچار شوند آنرا به سوء هاضمه نسبت می دهند یا اگر پا درد بگیرند به رماتیسم و جای مرتبط منسوب شوند می کنند.

بعلاوه اغلب اشخاص در زیر ظاهر سالم و خوب ناخوشی پنهان کرده اند چنانکه فربهی و سرخی گونه ها که در برخی از آنها دیده می شود جز علامت چاقی و اختلال جریان خون چیز دیگری نیست.

نکته دیگر اینکه بالآخره شخص الكلی هر چند بدنش قوی باشد و مقاومت کند روزی گرفتار بلاهای الكل خواهد شد و هر الكلی دیریا زود باید منتظر بد بختی خود باشد.

نکته دیگر اینکه ممکن است برخی اشخاص در اثر داشتن مزاج خیلی قوی دیرتر دچار عاقبتهاي سخت الكل شوند چنین اشخاص سالمی که نعمت بزرگ صحبت را برایگان در معرض خطر می گذارند اگر الكل نتوشند بمراتب سالمتر و مزاجشان قوی تر خواهد بود.

نکته دیگر اینست که بیشتر اشخاصی که الكل در آنها دبر تأثیر میکند کسانی هستند که نعمت سلامتی را از پدر و مادر خود بارث برده اند و شکرانه این نعمت آنست که آنرا حفظ کرده و بنسل خود منتقل سازند، در صورتیکه این اشخاص اگر الكل استعمال کنند ممکن است تأثیر زیان آور شراب در آنها دیرتر پیدا شود ولی بالآخره در نسل آنها اثرخواهد کرد نسلشان ضعیف و مریض و بیچاره و بی بنیه خواهد بود.

حد شرب خمر: ۶ - هر گاه شخص عاقل بالغ از روی علم و عمد و اختیار شراب بخورد هر چند یک قطره باشد (اگر بوسیله دو مرتبه اقرار خودش یا گواهی دو فرد عادل ثابت شود) باید بر او اجرای حد نمایند پس بر نابالغ و دیوانه و کسیکه حرام بودن شراب را نمی دانسته و کسیکه از روی اشتباه بعایع حلال شراب خورده و کسیکه از روی اکراه یا اضطرار شراب آشامیده حد جاری نمی شود و حد آن هشتاد تازیانه است و اگر این عمل تکرار شود حد هم تکرار می شود تا سه مرتبه در مرتبه چهارم حدش کشتن است و بعضی از فقهاء در مرتبه سوم حدش را کشتن دانسته اند. و اگر پیش از قیام بینه (شهادت دو مرد عادل بشرابخواری این شخص) از گناه خود توبه نماید حد ازاو ساقط می شود. و در حالت مستی حد بر او جاری نمی شود و باید پس از بهوش آمدنش حد جاری گردد و شرابخوار اگر مرد است باید بر همه شود و در حالیکه ایستاده باشد هشتاد تازیانه بر پشت و کتف و سایر بدنش زده می شود و بر سر و صورت و عورت او نباید زد و اگر زن باشد در همان لباسش پیچیده می شود و در حالیکه نشسته باشد حد بر او جاری گردد و اگر شرابخواری در مکان مقدسی مانند مکه معظمه یا زمان محترمی مانند ماه رمضان باشد علاوه بر هشتاد تازیانه چون هتك حرمات الهی کرده باید تعزیر هم بشود. در کافی روایت کرده که نجاشی شاعر در روز ماه رمضان شراب خورده بود و چون او را نزد امیر المؤمنین (ع) آورده و بوسیله بینه شراب خوردنش ثابت شد آنحضرت هشتاد تازیانه بر او زد سپس یک شب او را زندان کرد و فردایش او را طلبید و بیست تازیانه بر او زد نجاشی گفت یا امیر المؤمنین دیروز مرا حد زدی این بیست تازیانه برای چه فرمود برای اینکه جرأت کردی در ماه رمضان خمر خوردم.^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه داستان حد خوردن نجاشی را بتفصیل نقل کرده و خلاصه اش آنکه نجاشی شاعر نامی عراق و از اهل یمن و از مردان سرشناس کوفه بوده و در جنگ صفين از ياران امیر المؤمنین (ع) بود در روز اول ماه رمضان با غواص رفیقش

۱- اتنی امیر المؤمنین (ع) بالنجاشی الشاعر قد شرب الخمر فی شهر رمضان فضربه ثمانین ثم حبسه لیله ثم دعی به من الغد فضربه عشرين سوطاً فقال له: يا امير المؤمنين: فقد ضربتني في شرب الخمر و هذه العشرين ما هي؟ فقال: هذا لتجربك على شرب الخمر في شهر رمضان (فروع كافى كتاب الحدود باب ما يجب فيه الحد فى الشراب ص ۲۱۶ ج ۷ حدیث ۱۵).

ابوسماک بخوردن کباب و نوشیدن شراب سرگرم شدند بطوریکه مستی و عربده کشیدن و سرو صدای آنها همسایگان را سخت ناراحت کرد تا اینکه بامیر المؤمنین شکایت کردند و با مر آنحضرت آنها را احضار کردند ابوسماک گریخت ولی نجاشی دستگیر شد و به امر آنحضرت شب زندانی گردید و فردا صبح در برابر جمعیت مسلمانان پس از اثبات جرم بر همه اش کردند و هشتاد تازیانه بر بدنش نواختند سپس بیست تازیانه دیگر بر آن افزودند نجاشی گفت هشتاد تازیانه برای میگساری بوده بیست ضربه دیگر برای چه فرمود بخاطر اینکه این عمل رشت را در ماه مبارک رمضان مرتکب شده و احترام ماه خدا را نگاه نداشتی فامیل و قبیله نجاشی که همه یمنی و از دوستان و طرفداران همیشگی امیر المؤمنین (ع) بودند از این پیش آمد سخت ناراحت شدند و از آنحضرت نگران گردیدند یکی از آنها طارق بن عبدالله با نحضرت عرض کرد ما مردم یمن از دوستان و مخلسان با سابقه شما هستیم و انتظار نداشتم ما را با آنها که با شما دشمنی بکنند به یک چشم بنگری و امروز سابقه دوستی ما را نادیده گرفتی و نجاشی مرذاعی ما را تازیانه زدی و نزد دوست و دشمن خوار کردی اکنون یم آن داریم که راهی پیش گیریم که سر انجام آن جهنم باشد. امیر المؤمنین (ع) فرمود اجرای عدالت و دستور الهی برای گناهکاران سنگین است مگر من چه کردم نجاشی جرأت کرد و معصیت خدا را نموده منهم مطابق دستور شرع حد الهی که کفاره او است بر او جاری کردم و خداوند می فرماید: «ولا يحرمنك شئان قوم على ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوى»^۱ کدورت و بغض طافه ای شما را از اجرای عدالت باز ندارد عدالت پیشه سازید که بتوی نزدیکتر است تا اینکه گوید عاقبت نجاشی باتفاق طارق بخاطر اجرای حق و عدالت امیر المؤمنین از کوفه فرار نموده و در شام به معاویه بن ابوسفیان حکمران سوریه که پناهگاه مجرمین و خائنین بود پیوستند سپس تفصیل ملاقات آنها با معاویه و جسارت‌های معاویه بامیر المؤمنین و جواب آنها را نقل کرده و برای رعایت اختصار نقل نگردید (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول جزء ۴ صفحه ۳۶۶ طبع بیروت).

از اجتماع باید رانده شود: ۷ - شارع مقدس بمقداری در مقام جلوگیری از این گناه بزرگ برآمده که شرابخوار را مطرود اجتماع ساخته تاکسی گردیم خواری و عیاشی

که اساس خانواده فردی و اجتماعی را ویران می‌سازد نرود.

برای نمونه بترجمه چند روایت اکتفاء می‌شود:

بشرابخوار دختر نباید داد: از حضرت صادق(ع) مرویست که رسول خدا(ص) فرمود کسی که شراب را پس از آنکه خداوند بربان من حرام فرمود بنوشد شایسته نیست هنگامیکه به خواستگاری باید با او ازدواج شود و شفاعتش پذیرفته نیست و گفتارش نباید مورد تصدیق و گواهی واقع شود و نباید او را امین دانست و کسی که او را مورد اطمینان دانسته و چیزی بدستش بسپارد از خداوند برای اوضمانی یا عوض و پاداشی نیست^۱.

و فرمود کسیکه دخترش را بشرابخواری بدهد پس با دخترش قطع رحم کرده^۲.

و نیز فرمود کسیکه دخترش را بشرابخواری تزویج کند مثل این است که دخترش را برای زناددن از خانه بیرون کرده است^۳ و نیز فرمود اگر شرابخوار مریض شد بدیدنش نروید و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر نشوید.

نهی از منکر عملی: اگر باین دستورات عمل می‌شد نهی از منکر عملی بخوبی انجام می‌گرفت چون اگر شرابخوار میدانست که از اجتماع مسلمانان بدور افتاده، مسلمانان با او ازدواج نمی‌کنند، حرفش را نمی‌پذیرند، او را امین نمی‌دانند، پس با او معامله نمی‌کنند، کجا دیگر گرد شرابخواری می‌رفت؟.

باید مبارزه همه جانبه و پی گیر کرد: در کتاب برهان قرآن چنین می‌نگارد:

برای اشاره برسوانی مسکرات کافی است تذکر دهیم چندی پیش در کشور فرانسه که مهد فسق و فجور و مسکرات و منکرات است زنی از نمایندگان پیاحاست و با اصرار و تأکید فراوان خواهان تحریم مسکرات شد، شاید تذکر همین خبر مختصر برای جواب هرزوه دریهای مردان و زنان آزادی خواه کافی باشد ولی یاد آوری این نکته نیز در اینجا بیفایده نیست که عادت زبان آور و خانمانسوز شرب خمر بوسیله وضع قانون و دخالت حکومت از میان نخواهد رفت زیرا این عادت از عوارض بیماریهای اساسی

۱— قال (ص) من شرب الخمر بعد ان حرمها اللہ علی سانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب ولا شفع اذا شفع ولا یصدق اذا حدث ولا یوئمن على اهانة فعن ائتمنه بعد علمه فلیس للذى ائتمنه على الله ضمان وليس له اجر ولا خلف. (کافی)

۲— قال (ع) من زوج کریمه من شارب خمر فقد قطع رحمها (کافی).

۳— من زوجه کریمه من شارب الخمر فکائما ساقها ای الرزا (مستدرک الوسائل).

اجتماع است و جای تردید نیست که تاریخه مرض قلع و قمع نشود مبارزه با عوارض و آثار مرض بیهوده و برخلاف عقل و منطق است و روی همین قاعده مبارزه با شرب خمر در اجتماع و محیطی که بزندگی تجملی و کامرانی و عیاشی خوگرفته و بارآمده بی حاصل است زیرا شرب خمر نتیجه اجتناب ناپذیر شیفتگی و دلبختگی نسبت بلذتها و کامها است که کام و لذت را حتی در انواع سوم جستجو میکندو مال و جان خود را برای رسیدن آن قربان می‌سازد، و بدیهی است که وقتی کار لذت طلبی و کام جوئی باین مرحله رسید بوسیله تبلیغات و نشر کتب والقاء خطبه‌ها و بیان زیانهای طبی و مفاسد اخلاقی و همچنین با تسلیم بتشريع قوانین سخت و تعیین مجازاتهای شدید نمی‌توان با آن مبارزه کرد زیرا ترک این عادت در درجه اول محتاج بایجاد یک تحول عمیق روحی است و در غیر اینصورت هر گاه از این عادت بزور جلوگیری شود سوم خطرناکتری جای آنرا نخواهد گرفت.^۱

اجتماعی که اختلاف طبقاتی شدید بر آن حکومت بکند و یک طبقه آن در عیش و کامرانی مفرط و طبقه دیگر کش در محرومیت و ناکامی شدید بسر برند ناچار گرفتار مسکرات نخواهد بود زیرا طبقه اول در اثر کامرانی بی حد و حساب احساساتشان خاموش

۱— شاید بهترین گواه و متن برای تأیید این مطلب تاریخ مبارزه حکومت امریکا با مسکرات باشد.

حکومت آمریکا برای مبارزه با این عادت رشت و زیان آور بکلیه وسائل و اسلحه از قبیل مجلات و جرائد و سخنرانیها و فیلمهای سینما متوسا شده و برای تبلیغات بر ضد مسکرات مبلغ افزون از هشت میلیون دلار صرف کرد و باعث برده بیلیون صفحه کتاب و مجله و نشریه باین منظور منتشر ساخت و در ظرف چهارده سال مبارزه مبلغی در حدود دو بیست و پنجاه میلیون ییه برای تنفیذ و اجرای قانون تحریم مسکرات خرج کرد و سیصد نفر را در این جریان اعدام کرد و پانصد و سی و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر را بزندان افکند و در حدود شانزده میلیون ییه بایت جریمه مسکرات گرفت و برابر با چهار صد و پنجاه میلیون ییه املاک را مصادره کرد و نیز کلیه این مبارزه جز عشق و شیفتگی نسبت بمسکرات سود و حاصلی نداد تا آنچه که سر انجام در سال ۱۹۳۳ میلادی بنناچار آن قانون را نقض کرد و مسکرات را بکلی آزاد ساخت (نقل از کتاب تحقیقات تأییف سید ابوالعلی مودودی).

و پس از این همه تجربه تلغی، دریافت که علاج این بیماری با تسلیم بقانون و اعمال زور میسر نیست.

و محتاج بتحریک می شود و طبقه دوم برای تسکین آلام و ناکامیها محتاج به بی خودی و فرار از واقع زندگی هستند و هیچکدام از مسکرات بی نیاز نخواهند بود.

ولی با وجود این استعمال مسکرات را باین بهانه نمی توان روا و مباح دانست بلکه باید متوجه بود که وجود مسکرات دلیل بر وجود بیماری اجتماع و مستلزم کوشش در مبارزه با علل و موجبات شیوع وجود آنست. چنانکه اسلام وقتی عادت نکوهیده شرب خمر را تحریم کرد این موضوع را از حساب خود دور نداشت و نخستین بار در قلع ماده این موجبات و علل منتهای کوشش را بکار برد و آنگاه بتحریم آن اقدام کرد و بهمین جهت مدنیت جدید می باید بجای انتقاد بی مورد از اسلام در این راه و روش، از اسلام پیروی کند و در نظر داشته باشد که اولین شرط معالجه بیماریهای خطروناک روحی، تنظیم امور اقتصادی و اجتماعی و فکری و روحی و جسمی است.

۴۱- قمار

چهاردهم از گناهان کبیره‌ای که بکبیره بودنش تصریح شده قمار است چنانچه حدیتعالی در سوره بقره می فرماید: «حکم می و قمار را از تومی پرسند بگو در هر دو گناه بزرگی است»^۱

و تعبیر بگناه بزرگ در قرآن مجید تنها در باره شراب و قمار است.

در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) در باب شماره کبائر قمار را ذکر فرموده و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) بکبیره بودنش تصریح شده است.

از حضرت صادق(ع) است که فروش شترنج حرام و خوردن پول آن حرام و نگهداشتن کفر و بازی کردن با آن شرک و سلام کردن بر بازی کننده آن گناه و یاد دادنش کبیره هلاک کننده است و کسی که (برای بازی) دست در شترنج می کند مانند آنست که دست در گوشت خوک فرو برد و باید برای نماز دستش را بشوید و کسی که بشترنج می نگرد مثل کسی است که بفرج مادرش نگاه می کند و آنکه بازی می کند و آنکه باوسلام کند و آنکه در وقت بازی باو نگاه کند همه در گناه مساوی هستند و کسی که ببازی شترنج بنشیند جای خود را در دورخ مهیا می سازد و آن زندگی در روز و اپسین حسرت او خواهد بود، و از همنشینی قمار باز پیرهیز زیرا از جمله مجالسی است

۱- یستلونک عن الخمر و الميسرق فیهما اثم کبیر... (سوره ۲ آیه ۲۱۹).

که اهلش محل غضب الهی شده‌اند و هر ساعت منتظر غضبند و چون نازل شود ترا و ایشان را فرا خواهد گرفت^۱.

از حضرت صادق(ع) است که خداوند در ماه مبارک رمضان می‌آمرزد مگر سه طایفه را: شرابخوار، قمارباز و کسیکه با مسلمانی کینه ورزی نماید و دشمنی کند^۲. از شواهد کبیره بودن قمار اینست که خداوند در قرآن آنرا همراه بابت سازی و شراب ذکر فرموده است^۳.

میسر چیست و ازلام کدامست؟: میسر هر قسم قمار را شامل می‌شود و از کلمه «یسر» به معنی آسانی گرفته شده، چون قمار باز آسانی و بدون رنج کسب و کار، مال مردم را به چنگ می‌آورد.

ازلام، چوبهائی بوده که با آن بطرز مخصوصی قمار می‌کردند و اقلام هم نامیده می‌شده و ترتیب آن چنین بود که شتری را می‌خریدند و نحر می‌کردند و به ۲۸ قسمت تقسیم کرده بعد ده چوب تیر که هر یک نام مخصوصی داشت به اسم ده نفرمی زندند، هفت تای آن که فذ، توأم، رقیب، حلس، نافس، مسبل، معلی نام داشت دارای سهم بود و بنام هر کس بیرون می‌آمد یک یا چند سهم از شتر باو داده می‌شد شتر با این ترتیب که هر کس، فذ، بنامش می‌افتاد یک سهم و همچنین بترتیب تا هر کس معلی بنامش می‌افتاد هفت سهم از شتر می‌برد و سه تیر دیگر که منبع، سفیح، رغد نامیده می‌شد شانس نداشت و کسانی که اینها بنامشان می‌افتاد باید پول شتر را پردازند.

بنابراین در آیه شریفه، ذکر ازلام، پس از میسر ذکر خاص پس از عام است، چون ازلام قسمی از قمار و میسر است البته وجوده دیگری هم برای ازلام ذکر شده است. پس معنی آیه شریفه چنین می‌شود: جز این نیست که می و قمار و بتها و ازلام

۱- عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال (ع) بيع الشفريج حرام واكل ثمنه سحت و اتخاذها كفر و انبع بها شرك و اسلام على الالاهي بها معصية و كبيرة موبقة والخالق فيها يده كالخالق يده في حمه الخنزير... و در من لا يحضر پس از کلمه معصت چنین است. و تعليمها كبيرة موبقة (وسائل الشيعة كتاب تجارت ج ۱۲ ص ۲۴۱ حدیث ۴).

۲- في الكافي عن أبي عبد الله (ع) يغفر الله في شهر رمضان الاشيطة صاحب مسکر او صاحب شاهين او مشاحد قلت واي شيء صاحب شاهين فقال (ع) الشفريج.

۳- إنما الخمر والخيس والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان... (سورة ۵ آیه ۹۲).

همگی پلید و کار شیطان است که جز شر و زیان چیزی بر آن مترب نیست، پس از آنها دوری کنید باشد که رستگار شوید.

یعنی در نزدیک شدن بهریک از این چهار چیز امید رستگاری نیست و برای تأکید حرمت خصوص می و قمار در آیه بعد، یکی از مفاسد عظیمه این دو را بیان می فرماید که ای مردم گرد این دو گناه اصلاً نروید زیرا:

دشمنی درمی و قمار: جز این نیست که شیطان می خواهد بسبب می و قماربین شما دشمنی و کینه ایجاد کند و بدینوسیله شما را بتجاوز از حدود خدا و دشمنی با یکدیگر وا دارد^۱.

و این امر محسوس و مشاهد است، نسبت بشراب که خوب هویدا است که شخص میخوار پس از نوشیدن این آب آتشین و برطرف شدن عقل او، از هیچ جنایت و خیانتی باکی ندارد و مانند بدترین درندگان بدون جهت بدیگران حمله نموده از اذیت و آزار مردمان خودداری نمی تواند کرد، و گاه شده که در آن حال نزدیکترین بستگانش را کشته است. اما قمار بازیا می برد یا می بازد، اگر ببرد پس شکی نیست که کینه و بغض او در دل حریف که باخته است قرار می گیرد، زیرا می بیند مالی را که بزحمت اندونخته و سخت مورد علاقه اش بوده بدون هیچگونه عوضی از دستش می گیرد و اگر در آن مجلس نتواند تلافی کند تا آخر عمر کینه اش را بدل میگیرد و همیشه در مقام تلافی کردن است. اگر هم ببازد که معلوم است کینه حریفش را بدل گرفته و کمتر اتفاق میافتد که مجلس قمار بدون دشمنی و نزع بیان برسد.

قمار عیاشی و هرزگی میآورد: موضوع دیگر اینست که اگر قمار باز ببرد چون مالی بدون رحمت و فعالیت بدست آورده بفکر عیاشی میافتد و سر از میخانه و مراکز فحشاء و منكرات و فساد و هرزگی در میآورد و بنا بمثل مشهور باد آورده را باد میبرد باندک زمانی آن مال هدر خواهد رفت.

ثانیاً در اثر بردن، علاقه شدیدی باین عامل فساد یعنی قمار پیدا کرده روح فعالیت و کار و کوشش در طلب روزی حلال در او کشته می شود و درنتیجه آدمی مفت خوار، بیکار، تنبیل، تن پرور و عیاش بار می آید و دائمآ سعی او این است که خود را به مجلس

۱- انما ي يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والخيس (سورة ۵ آیه ۹۳).

قماری برساند، شاید باز از همان مال مفت نصیبیش شود.

و اگر بیازد، هیجان عصبی بر او مستولی شده و حس انتقامجوئی و درنده خوئی او بحرکت آمده، برای بدست آوردن مال رفته، بازخود را به مجلس قمار می‌رساند، گاه شده که در چند مجلس تمام هستی خود را از دست داده و چون از تلافی کردن عاجز شده، یا حریف را کشته یا خود را از بین برد است.^۱

دوری از یاد خدا و نماز: دیگر از مفاسد عظیمه می‌وقمار و بت پرستی، غفلت از یاد خدا و بیرون شدن از فرمانبرداری اوست چنانکه در همین آیه شریفه مورد بحث

می‌فرماید:

«شیطان می‌خواهد شما را بوسیله این گناهان از یاد خدا و نماز باز دارد»^۱ چنانچه شخص می‌خوار تمام وقت مستی از خدا غافل و هیچ تکلیفی از تکالیف الهیه را نمی‌تواند انجام دهد خصوصاً نماز که اهم و اعظم آنها است و همچنین است حال قمار باز در مجلس قمار که وقت نماز می‌گذرد و می‌خوار، در مستی گرفتار و قمار باز سرگرم بازی است.

سپس برای تأکید می‌فرماید: «ای اهل ایمان، آیا متبه شدید که دیگر گرد این گناهان نروید»^۲.

یعنی ای مؤمنین، پس از دانستن این مفاسد عظیمه و نهی صریح الهی آیا قبول کننده اید که دیگر به این دو گناه نزدیک نشوید؟ باز برای زیادتی تأکید در آیه بعد می‌فرماید:

«خدا و پیغمبر»^(ص) را پیروی کنید و از مخالفت ایشان بپرهیزید، پس از آنچه به شما تذکر داده شد اگر مرتكب (می‌خواری، قمار بازی و بت پرستی) شدید پس بدانید وظيفة پیغمبر ما رسانیدن آنچه باو وحی شده بطور آشکار است.^۳

یعنی پس از این، سر پیچی و مخالفت شما بعد از اتمام حجت بوده و هیچ عذری برایتان نیست.

از آنچه گذشت کبیره بودن قمار بازی دانسته شد اینک اقسام قمار در ضمن چهار نوع ذکر می‌گردد.

۱- بازی با آلات قمار و شرط بندی: اگر با وسائل و آلات مخصوصه قمار بازی کنند و شرط بندی و قرارداد نمایند که هر کدام بیاخد بدیگری که برند شده مبلغ معینی پول یا جنس پرداخت نماید، شکی در حرمت آن نیست و قدر مسلم از عنوان قمار و میسر که در قرآن شریف و اخبار رسیده این مورد است و بعضی از فقهاء حرمت آن را از

۱- و يصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة (سوره ۵ آیه ۹۳).

۲- فهل أنت من متهمون (سوره ۵ آیه ۹۳).

۳- واطيقو اللـهـ واطيقو الرـسـولـ واحدـرـ وـأـفـأـنـ تـولـيـتـ فـاعـلـمـواـ انـمـاـ عـلـىـ رـسـولـنـاـ الـبـلـاغـ اـنـمـيـنـ. (سوره ۵ آیه ۹۴).

۱- در کتاب بلاهای اجتماعی صفحه ۲۳۱ می‌نویسد، در یکی از شهرستانها مرد قمار بازی که پهلوی حریف خود را با سه ضربه چاقو، چاک نموده و وی را بقتل رسانده بود، ضمن باز پرسی گفته بود، مقتول در قمار خیلی پول از من برد و حاضر بیازی مجدد نشد و هر چه باو گفتم، بازی را ادامه نداد و فرار کرد، من هم او را تعقیب کردم و...^۱

و در صفحه ۳۲۵ می‌نویسد: نقل از مجله روشنفکر ۱۴ دیماه ۱۳۴۰ در شهر مونت کارلویک نفر آرژانتینی در مدت ۱۶ ساعت قمار بازی چهار میلیون تومان ثروت خود را از دست داد و وقتی که درهای قمار خانه بسته شد یکراست بجنگل رفت و با یک گله مغز خود را متلاشی نمود و بزندگی خود خاتمه داد.

یکی از مجلات در باره عاقبت این پاک باخته‌ها چنین نوشته بود: جنگلهای اطراف مونت کارلو، بارها شاهد خود کشی این پاک باخته‌ها بوده است از آنجا که عده‌ای از این پاک باخته‌ها در موقع مراجعت حتی هزینه برگشت بکشورشان را ندارند اغلب در این جنگل خود کشی می‌کنند ولذا شرکت قمار خانه تصمیم گرفت که هزینه مسافرت اینده را بعنوان قرض بانها پردازد. از اطلاعات هفتگی شماره ۱۰۶۰ چنین نقل نموده است:

امروز آمار خود کشیها ناشی از قمار رو بزرگ است چنانکه این موضوع از آماری که مؤسسه گالوپ منتشر نموده، بخوبی معلوم می‌شود، زیرا آمار مؤسسه مزبور نشان داد که در سال ۱۳۶۱ بیش از سالهای قبل قمار بازان دست بخود کشی زده‌اند بهمین جهت قمار بازان مونت کارلو این سال را سال (بد بیاری) نامیده‌اند در سال گذشته تنها در شهر پاریس ۱۲ نفر قمار باز خود کشی کرده‌اند.

در صفحه ۳۲۹ چنین می‌نگارد، نقل از اطلاعات هفتگی همین شماره، بطوریکه یکی از آمارگران امریکانی نتیجه گرفته است عامل قمار تقریباً درست از جنایات دخالت دارد، مصالحاتی که در باره علل وقوع پاره‌ای جرائم بعمل آمده، نشان می‌دهد که اغلب دزدها و جیب برهاي حرفه‌ای و چاقو کشان و دزدیخیمان فاسد تربیت شده و مولود همین مراکز و لانه‌های فساد (قمار) می‌باشد.

ضروریات دین اسلام دانسته اند.

ونیز شکی نیست که پولی را که برند می گیرد حرام و مالک آن نمی شود و نمی تواند در آن تصرف نماید و واجب است آنرا به صاحبش برگرداند چنانکه در قرآن مجید می فرماید: مال یکدیگر را به باطل نخورید او تصرف در مالی که از راه قمار بدست آمده یقیناً خوردن مال به باطل است.

و فرقی در حرمت قمار بین اقسام و انواع مختلفه آن خواه با وسائل مخصوصه قمار که از سابق مرسوم بوده مانند نرد و شترنج و آس و گجیفه وغیر آن یا آنچه که در این دوره از ورق وغیره با آن افزوده شده است نیست.^۲

حتی بازی کردن با تخم مرغ و گردو بشرط برد و باخت با سایر انواع قمار یکی است، چنانچه در صحیحه معاشرین خلاع، از حضرت موسی بن جعفر(ع) است فرمود: نرد و شترنج و چهارده، همه در حرمت یکی است؛ و هر چیزی که بر آن بازی قمار شود میسر و حرام است.^۳

حضرت باقر(ع) فرمود: میسری که در قرآن مجید تحریم شده، عبارت از نرد و شترنج است و هر نوع قماری میسر است.^۴

ونیز در مکتوب حضرت هادی(ع) در معنی آیه شریفه مذکور است که فرمود هر چه بازی شود آن میسر و حرام است و هر مستی آورنده ای حرام است.^۵

۱— ولا تأكلوا موالكم بينكم بالباطل (سوره ۴، آیه ۲۹).

۲— در کتاب بلاهای اجتماعی صفحه ۳۰۸ چنین می نگارد: بطوریکه مطلعین اظهار می دارند فعلا در حدود پنجاه مشخص نوع قمار رایج و معمول است، اینک چند نوع قمارهای عجیب و غریب بعنوان نمونه از مجله خواندنیها شماره ۱۰۵۹ نقل می کنیم:

مثلث در تهران بازیهای پوکر، اس، بانک، شمن دوفر، ریم، رامی، گنجفه، ورتوش، بیست و یک، پاسور، خروس قرمز، ایاز، طاس تخته نرد، بیقوط، بلوط، هشت و نه، هفت بالا، هفت پائین، سه قاب، چهار قاب، سنگ تلگراف و تلفن، گل بهار، ساقمه، بیلیارد... رواج دارد، نا گفته پیدا است که اینهمه قمار و وسائل آن خود نموداری از توسعه روز افزون این بلاخانمانسوز است.

۳— النرد و الشترنج والاربعة عشر بمئنة واحدة و كلما قمر عليه فهو میسر (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۴ ج ۱۲ ص ۲۴۲ حدیث ۱).

۴— اما المیسر فالنرد والشترنج و کل قمار میسر (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۳۹).

۵— کلمه فomer به فهر المیسر و گل میسر حرام (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۴ ج ۱۲ ص ۲۴۳).

و فرمود: چون آیه تحریم شراب و قمار نازل شد، گفتند یا رسول الله (ص) میسر چیست؟ فرمود هر آلتی که با آن قمار بازی نمایند میسر و حرام است، حتی کعب و گردو که قمار با آنها هم میسر و حرام است.^۱

اسحق بن عمار از حضرت صادق(ع) پرسید که بچه ها با تخم مرغ و گردو بازی کرده با آن قمار می بازند، فرمود از آن مخور که حرام است. اخبار واردہ در حرمت بازی با آلات قمار بشرط برد و باخت متواتر است و در آنچه گذشت کفایت است.

۲— سرگرمی به آلات قمار بدون شرط بندی: بازی کردن با آلات و وسائل مخصوص قمار بدون شرط برد و باخت و فقط به منظور سرگرمی و تفریح هم حرام است و حرمت آنهم مورد اتفاق فقهاء می باشد و در اول این بحث حدیث شریفی از حضرت صادق(ع) نقل شد که: بازی کردن با شترنج شرک بخداست و دست کردن در آن مانند دست کردن در گوشت خنزیر است و پیش از نماز باید دستها را بشوید، و نگریستن با آن مانند نگاه کردن بعورت مادر است.^۲

از حضرت صادق(ع) حکم شترنج پرسیده شد، فرمود کار مجوس را برای آنها واگذارید.^۳.

یعنی مسلمان نباید نزدیک بازی شترنج شود.

و ضمن روایت دیگر است که حضرت صریحاً از نزدیک شدن با آن نهی می فرمایند.^۴

و از فرع اول که قبلًا ذکر شد دانسته گردید که فرقی بین نرد و شترنج و سایر آلات قمار نیست بنابراین بکار بردن آلات قمار در قمار بازی، خواه بشرط برد و باخت، یا

۱— قال (ص) كلما تقومر به حتى الكعب والجوز (مستند ص ۳۳۷).

۲— واللعب بها شرك والسلام على اللاهي بها معصية و كبيرة موبقة، والخائن فيها يده كالخائن يده في لحم الخنزير لاصلة له حتى يغسل يده كما يغسلها من مس لحم الخنزير و التاظر اليها كالناظرف فرج امه. (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۳ حدیث ۴ ج ۱۲ ص ۲۴۱).

۳— انه (ع) سئل عن الشترنج فقال (ع) دعوا المجوسية لا هلهلا لعنها الله (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۳۷ باب ۱۰۲ حدیث ۷).

۴— انه (ع) سئل عن الشترنج والنرد فقال (ع) لا تقربوها (وسائل الشیعه همان آدرس حدیث ۱۰).

بدون شرط حرام است.

چنانچه در ضمن روایت تحف العقول، صریحاً هر گونه استعمالی را برای آلات مخصوصه قمار تحریم فرموده.^۱

از حضرت باقر(ع) در تفسیر آیه تحریم خمر و قمار چنین رسیده: اما میسر، پس نرد و شترنج و هر نوع قماری است و تمام آنها حرام است و خرید و فروش و بهره برداری از آنها (که از آنجلمه بازی کردن با آنهاست هر چند بدون شرط و فقط بمنظور سرگرمی باشد) حرامست.^۲

بالجمله جمیع آلات و وسائل مخصوصه قمار ساختن و گرفتن اجرت و فروختن و خریدن و پول آن تمام حرام است بلکه نگهداری آلات قمار نیز حرام و از بین بردنش واجب است.

۱- و جمیع التقلب فيه من جميع وجوه الحركات كلها (تحف العقول).

۲- و اما المیسر فالنرد والشترنج وكل قمار میسر «الى ان قال (ع)» و کل هذا بیعه و شرائه والانتفاع بشیء من هذا حرام محروم و هورجس من عمل الشیطان. (تفسیر قمی):

اسلام در مورد مبارزه با بلای بینان کن قمارتها بتحریم آن اکتفا ننموده بلکه بمنظور ریشه کن ساختن و از میان بردن این عامل فساد، وسائل و آلات قمار را نیز بطور کلی تحریم فرموده و نگهداری و خرید و فروش آنها راممنوع و گناه دانسته.

عده ای می پرسند بازی با شترنج و امثال آن که بدون برد و باخت باشد، چرا حرام است پاسخ این عده گفت از آنجا که اسلام بمنظور مبارزه اساسی با قمار و جلوگیری از رواج آن، تمام وسائل قمار را تحریم نموده تا بدینوسیله ریشه قمار از میان جامعه کنده شود و مردم از آن متنفر باشند، اگر وسائل قمار در میان مردم بطور آزاد خرید و فروش شده در خانه ها نگهداری شود و برای تفريح و سرگرمی و نبودن شرط بندی از آن استفاده شود قابل تردید نیست که این وضع زمینه را برای شیعه قمار آماده می سازد و در این صورت جلوگیری از قمار نیز خالی از اشکال نیست.

اینستکه اسلام مبارزه را اساسی تر و از ریشه گرفته و زمینه شیعه قمار را با تحریم قطعی و مطلق وسائل قمار از بین برده است. چنانکه اسلام در زمینه مبارزه با بت پرستی و شرک نیز همین راه را پیموده و روی این اصل اساسی هر نوع مجسمه و مجسمه سازی را و نواینکه روی مقاصد هنری باشد نه برای پرستش تحریم فرموده تا از این راه ریشه بت پرستی ازین مردم رخت بر بندد.

(نقش از کتاب بلاهای اجتماعی صفحه ۲۴۴)

نشستن در مجلس قمار و نظر کردن با آن نیز حرام است و بیرون رفتن از آن مجلس از باب نهی از منکر نیز واجب است.

و نیز اگر تصادفاً چشم او به آلات قمار افتاد مستحب است یاد کند حضرت سید الشهداء عليه السلام را و لعنت کند یزید پلید را چنانچه در کتاب عيون اخبار الرضا از فضل بن شاذان روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت رضا عليه السلام که فرمود چون سر مقدس حضرت سید الشهداء(ع) را بشام برداشت یزید امر کرد تا سر را گذاشتند و بر آن سفره طعام قرار دادند و با یارانش بخوردن طعام و آشامیدن فقاع مشغول شدند و چون فارغ شدند امر کرد تا سر آنحضرت را در طشت در زیر تخت او گذارند و بساط شترنج را بر آن پنهن نمودند و یزید ببازی شترنج مشغول شد و آنحضرت و پدر و جدش را یاد می کرد و استهzae و مسخره می نمود و هر وقت از هم بازی خود می برد سه جام فقاع می خورد و آنقدر از فقاع که در جام مانده بود نزدیک آن طشت بر زمین می ریخت پس هر کس از شیعیان ما باشد از خوردن فقاع باید پرهیز کند و از بازی شترنج دوری کند و هر که چشم او به فقاع یا به شترنج افتاد باید یاد حسین(ع) کند و یزید و آل زیاد را لعنت کند و اگر چنین کند خداوند گناهان او را پاک کند هر چند بشماره ستارگان باشد.^۳

۳- بازی با شرط بندی بغير آلات قمار: بازی با غير وسائلی که مخصوص قمار است با شرط بندی در غیر اسب دوانی و تیراندازی نیز حرام است مانند انواع بازیهای که بصورت مسابقات ورزشی از قبیل کشتی گیری، وزنه برداری و چوگان بازی و نظائرش اگر با شرط بندی باشد حرام است و آن کسی که برده پولی را که می گیرد، حرام و باید بصاحبش برگرداند.

۱- عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا(ع) يقول لما حمل رأس الحسين بن على عليهما السلام الى الشام امر یزید لعنه الله فوضع ونصبت عليه مائدة فاقبل هو لعنه الله واصحابه يأكلون ويشربون الفقاع فلما فرغوا امر بالرأس فوضع في طست تحت سريره وبسط عليه رقة الشترنج وجلس یزید عليه اللعنة يلعب بالشترنج و یذكر الحسين(ع) واباه وجده صلوات الله عليهم ويستهزئ یذکرهم فحتی قصر صاحبه تناول الفقاع فشربه ثلث مرات ثم صب فضله على ما يلي الطست فمن کان من شیعتنا فلیت勇ع عن شرب الفقاع و اللعب بالشترنج و من نظر الی الفقاع او الی اشترنج فلیذکر الحسين(ع) ولیعن یزید و آل زیاد یمحوالله عزوجل بذلك ذنوبه ولو کانت بعد النجوم (عيون اخبار الرضا باب ۳۰ حدیث ۵۰ ص ۲۱).

اسب دوانی و تیراندازی: اما نسبت بشرط بندی در اسب دوانی و تیراندازی شکی در حلال بودن آن نیست و پولی را که می‌برند گرفتن آن جایزو مالک هم می‌شوند و اسلام بمنظور تقویت نیرو و استعداد جنگی مسلمانان و تولید روح سلحشوری و مقاومت در ایشان این دو مورد را تجویز فرموده و برای آن احکامی قرار داده که در کتاب سبق و رمایه فقه موجود است.

پس غیر از این دو مورد، جمیع مسابقات اگر در ضمن قرارداد مالی بعنوان برد و باخت انجام گیرد حرام و پولی که از این راه برند می‌گیرد حرام و خوردن مال بباطل است. و شهید ثانی در مسائل بر این حکم دعوی اجماع فرموده است در کتاب وافی سه حدیث از حضرت صادق(ع) نقل نموده و مضمون آنها اینست که ملائکه در موقع گروندی منزجر می‌شوند و بر کسی که چنین کاری کند لعنت می‌فرستند مگر در اسب دوانی و تیراندازی.

و از رسول خدا(ص) روایت می‌کند که ملائکه در موقع گروندی نسبت باسب و شتر و تیر، حاضر می‌شوند و غیر از اینها قمار حرام است^۱.

و نیز روایت دیگر بطور کلی غیر از این دو مورد را تحریم فرموده است^۲.

در صحیحه محمد بن قیس از حضرت باقر(ع) است که فرمود حضرت امیر المؤمنین(ع) در باره مردی که با رفقاش گوسفندی را می‌خواستند بخورند و گفت اگر تمامش را خوردید چیزی بر شما نیست و گرنه فلان مبلغ را باید بدھید حضرت چنین حکم فرمود که این کاری باطل است، مسابقه در کم و زیاد خوردن لغو است و هیچ چیزی بر عهده ایشان نیست^۳.

یعنی چون مسابقه اصلاً در خوردن باطل است حالا که مثلاً نتوانستند تمام گوسفند را بخورند چیزی بدھکار نیستند.

۱- ان الملائكة تحضر الرهان في الخف والحاfer والريش وما عدا ذلك قمار محروم (وافي).

۲- لاسق الافی خف او حافر او نصل (وافي).

۳- قال (ع) قضى امير المؤمنين(ع) فى رجل آكل هو و اصحابه شاة فقال ان أكلتموها فهى نكم و ان لم تأكلوها فعليكم كذا قضى (ع) فيه ان ذلك باطل لاشيء می المؤكدة من الطعام قبل منه او كثرة ومن غرامة فيه (مکاسب محروم نقل از کافی و تهدیب).

و نیز در روایت جابر از حضرت باقر(ع) است که پیغمبر(ص) فرمود «آنچه که آن قمار شود حتی گردو و کعب میسر است» پس مثل تخم مرغ یا گردو هر چند آلت قمار هم نباشد بازی کردن آن به شرط بردو باخت یقیناً حرام است.

و بعضی از بزرگان احتمال داده اند که اینها از آلات قمار بشمار روند چنانچه بازی کردن با آنها در بین قمار بازان شایع و مرسوم است بنابراین داخل درفع اول می‌شود که بازی کردن با آنها هر چند برد و باختی هم در کار نباشد حرام است اما از جمله آلات قمار بودن این دو و مانند اینها معلوم نیست.

۴- بازی بغیر آلات و غیر شرط جایز است: بازیهای که بغیر از وسائل قمار و بدون شرط بندی بصورت مسابقه انجام می‌گیرد نظر فقهاء شیعه در آن مختلف است بیشتر فقهاء حکم بحرمت فرموده اند و از علامه در تذكرة نقل شده که جایز نیست مسابقه در کشتی گرفتن هر چند بدون برد و باخت باشد و این مسئله اجتماعی علماء است و نیز فرموده جایز نیست مسابقه بر سنگ پرانی بدست یا بچیز دیگر و نیز جایز نیست مسابقه بر مرکبها و کشتیها و طیاره‌ها هر چند بدون عوض باشد و نیز جایز نیست در بجنگ انداختن خروس یا شاخ زدن گوسفند و نیز جایز نیست مسابقه با آنچه را که نتیجه سلحشوری نداشته باشد مانند مسابقه در ایستادن روی یک پا و خبر دادن با آنچه در دست بسته است از طاق و جفت و مانند مسابقه در توقف زیر آب و سایر بازیها و بطور کلی جواز مسابقه را مطلقاً خواه با عوض یا بدون عوض منحصر دانسته در تیراندازی و اسب دوانی و آنچه را که مانند این باشد یعنی در تقویت نیرو و استعداد جنگی نافع باشد.

و جمعی دیگر از فقهاء مانند شهید ثانی حرمت مسابقه بغیر آلات قمار و بدون عوض را مسلم نمی‌دانند بلکه مایل بجواز آن شده اند و این قول خالی از قوت نیست خصوصاً در کارهایی که غرض عقلایی و مصلحتی در آن باشد مانند خط نوشتن و خواندن و دوزندگی و بنایی و درخت کاری و کشتی رانی و دویدن لیکن چون بیشتر فقهاء مطلق مسابقه را در غیر تیراندازی و اسب دوانی منع فرموده اند چنانچه نقل شد، رعایت احتیاط ترک شود.

ناگفته نماند: آنچه گفته شد از جواز مسابقه بدون عوض در صورتی است که خوف ضرری نباشد و اگر خوف ضرر باشد حرام قطعی است. برای توضیح چند مثال گفته می‌شود: ۱- مسابقه اتومبیل یا اتوبوس در جاده‌های باریک که خوف اصطکاک به

یکدیگر و تلف نفوس در آنست حرام است. ۲— مسابقه در خوردن چیزی که بحسب کیفیت یا کمیت (مقدار) خوف ضرر بیماری یا تلف شدن برای خورنده داشته باشد حرام است. ۳— مسابقه در بازی بکس و مقدار تلفات جانی و نقص‌های عضوی که از این مسابقه‌های شیطانی واقع شود و پاره‌ای از آنها در روزنامه‌ها و مجله‌ها بچشم می‌خورد براستی وحشت آور است.

تذکر: برد و باختی که بنام بلیط اعانه ملی^۱ نامیده می‌شود قمار مسلم و حرام قطعی است و بدینه در اثر تبلیغاتی که در این باره می‌شود رواج کامل پیدا کرده و آشکارا مردم مرتکب این گناه بزرگ می‌شوند و شکی نیست مالی که از این راه بدست می‌آید برنده‌اش مالک نمی‌شود و نمی‌تواند در آن تصرف کند و چنانچه تصرف کند خوردن مال بباطل است که مورد نهی پروردگار عالم در قرآن مجید است^۲ و شکی در حرام بودنش نیست.

۱۵- اشتغال بملاهي

سرگرمی بالات موسیقی: پانزدهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده،

سرگرمی بالات موسیقی و نواختن انواع سازها مانند تار و کمانچه و پیانو و طبرو و نظائر آن یا گوش دادن بآنهاست چنانچه در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) در ضمن شماره کبائر می‌فرماید: «والاشغال بالملاهي».

و باتفاق جمیع فقهاء ساختن و خرید و فروش آلات لهو و معامله اش باطل است و مانند آلات قمار، نگهداریش نیز حرام و از بین بودنش واجب است چنانچه در ضمن حدیث مفصلی که در کتاب تحف العقول از حضرت صادق(ع) نقل می‌کند و همچنین شیخ حر عاملی در فصول المهمه روایت می‌کند که حضرت فرمود: صنعتی را که هیچ جهت حلالی در آن نباشد و جز شروع فساد چیزی بر آن مترب نیست مانند بربط (آل) موسیقی است شیوه عود که با آن می‌نوازند) و مانند مزمارها (نی) و شترنج و هر آلت و وسیله لهوی و صلیب نصارا و بتها و هر چه شبیه اینها باشد پس یاد دادن و یاد گرفتن و عمل کردن با آن و اجرت گرفتن بر آن و جمیع تصرفات در آن حرام است.^۱

موسیقی و اخبار اهلیت(ع): و اخبار واردہ در حرمت استعمال آلات لهو بسیار

۱— انما حرم الله الصناعة التي هي حرام كلها التي يجيء منها الفساد محضاً نظير البرابط والحزامير والشترنج وكل ملهويه والاص bian والاحسان و ما اشيه ذلك الى ان قال (ع) فحرام تعليمه وتعلمه و العمل به وأحد الأجرة عليه و جميع الثقلات فيه من جميع وجود اجرکات، (تحف العقول).

۲— بلیط اعانه ملی مربوط به رژیم فاسد گذشته بود که از طرف طاغوت تبلیغ می‌شد.

۲— لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض. (سوره ۴ آیه ۲۹).

است از آنجلمه از حضرت صادق(ع) است که پیغمبر اکرم(ص) فرمود: شما را از رقص کردن و نواختن درنی و بربطها و طبلها نهی می کنم^۱.

و نیز فرمود خدای تعالیٰ مرا برای رحمت بر عالمیان فرستاد و برای اینکه بر طرف سازم و باطل کنم سازها و نایها و آنچه عادت اهل جاھلیت بود و بتها و ازلام ایشان را^۲.

و نیز از حضرت صادق(ع) مرویست که فرمود: کسی که خدای تعالیٰ باو نعمتی دهد و در وقت آن نعمت (مزمار) آلت موسیقی حاضر کند کفران آن نعمت کرده^۳.

موسیقی نفاق می آورد و غیرت را می برد: و نیز فرمود: استعمال عود یا گوش دادن با آن نفاق رادرد می رویان، چنانچه آب سبزه رامی رویاند^۴.

و نیز فرمود: کسی که چهل روز در خانه اش بربط نوازنده و مردمان بر او وارد شوند شیطان اعضای خود را تمام اعضای بدنش می نماید، پس غیرت از آنمرد بطرف می شود تا به حدی که با زنانش اگر فعل قبیحی کنند بدش نمی آید و در حدیث دیگر فرمود، صفت حیاء از او گرفته می شود و هر چه بگوید و هر چه باو بگویند پرواپی ندارد.

چنانچه مشاهد و محسوس است کسانیکه شبانه روز در خانه هایشان توسط رادیو، موسیقی نواخته می شود نوعاً بی حیاء و بی غیرتند.

از آنچه شنیده شده پرسیده می شود: مسعدة بن زیاد گفت در مجلس حضرت

۱- قال رسول الله (ص) انهاكم عن الزفون والمزارع عن الكوبات والكبارات. (كافی)

۲- ان الله تعالى بعثني هدى و رحمة للعامين و امرني ان امحوا المزامير والمعازف والآلات والآوان و امور الاجahلية. (تجارت مستدرک باب ۷۹).

۳- من انعم الله عليه بنعمة فجاء عند تلك النعمة بمزار فتقد كثراها (وسائل کتاب تجارت باب ۱۲ روایت ۷ ص ۲۳۳).

۴- ضرب العبدان ينبع النفاق في القلب كما ينبع الماء الخضراء. (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۰ ج ۱۲ حدیث ۳ ص ۲۲۳).

۵- من ضرب في بيته بربط اربعين يوماً سلط الله عليه شیطان يقال له القفتر فلا يقيض عضو من اعضائه الاقدع عليه فإذا كان كذلك نزع منه الحباء ولم يبال ما قال ولا ما قيل فيه (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۰ ج ۱۲ ص ۲۳۲).

ان شیطاناً يقال له القفتر اذا ضرب في منزل الرجل اربعين صباحاً بربط ودخل الرجال وضع ذلك الشیطان کل عضومنه على مثله من صاحب البيت ثم نفع فيه نفعه فلا يقدر بعدها حتى تغسل نسأوه فلا يغار. (کتاب تجارت وسائل باب ۱۰۰ ج ۱۲ حدیث ۱ ص ۲۳۲).

صادق(ع) بودم که مردی با تحضرت گفت: وقتی که در منزل بمستراح می روم کنیزان همسایه ام مشغول خوانندگی و نوازنده‌گی هستند و گاهی من بیشتر توقف می کنم که آواز آنها را بیشتر بشنوم.

حضرت فرمود: استماع لهورا ترک کن.

آنمرد گفت: ای مولای من، من که به مجلس آنها نرفتم فقط صدای آوازی را می شنوم، حضرت فرمود: آیا نخوانده‌ای آیه قرآن را، بدرستی که گوش و چشم و دل، در قیامت از آنچه شنیده و دیده و اعتقاد پیدا کرده، پرسیده می شود؟^۱ آنمرد گفت: این آیه را در نظر نداشتم و از عمل خود پشیمانم و دیگر چنین عملی نخواهم کرد و از گذشتۀ خود توبه می کنم و از خدای خود آمرزش می طلبم.

حضرت فرمود: برخیز و غسل توبه کن و هر چه بخواهی نماز بخوان زیرا مدام است بر گناه بزرگی می کردی، چه بسیار حالت بد بود اگر با این حال می مردی خدای را سپاسگزار باش که پیش از مرگ آگاه شدی و از او بخواه که هر چه بآن خشنود نیست توفیق توبه دهد زیرا هر چه خدا بآن راضی نیست جز بد نمی باشد و کارزشت را به اهله واگذار، زیرا هر چیزی اهلی دارد.^۲

موسیقی برکت را می برد: حضرت امیر المؤمنین(ع) فرمود: «ملائکه بخانه ای که در آن شراب، یا آلات قماریا ساز باشد داخل نمی شوند و دعای اهل آن خانه مستجاب نمی شود و برکت از آنها برداشته می شود».^۳

حضرت رضا(ع) فرمود: «گوش دادن بالات موسیقی از گناهان کبیره است».^۴

با روی سیاه محشور می شود: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: روز قیامت صاحب طنبور با روی سیاه محشور می شود و بدستش طنبوری از آتش است و بالات سرش هفتاد هزار

۱- ان انسیع والبصر و النجاد کل اوئلک کان عنہ مسؤولاً (سوره ۱۷ آیه ۳۸).

۲- فقال (ع) قم فاغتن ولصل ما بذلك فانك كنت مقیماً على امر عظیم ما كان اسوء حالك نومت على ذلك احمد الله و اسئلته انتویة: كل ما يكره فنه لا يكره الاكل قبيح والقبيح دعه لا لهله فان نحن اهلا. (کافی کتاب الاشربة بباب العذاء ج ۶ ص ۴۳۲).

۳- لا تدخل اسماكنك بتأفهيم خمر او دوف او طنبور او نزد ولا تستجاب دعائهم و ترفع عنهم البركة. (وسائل الشععه ج ۱۲ باب ۱۰۱ روایت ۱۳ ص ۲۳۵).

۴- انسیع لوئار من الكتاب (تحریث مستدرک ج ۱ ص ۷۹).

ملائکه عذاب است که بدست هر کدام عمودی از آتش بوده و بر سرو صورتش میزند و صاحب غناه محشور می شود در حالی که کوروکرو گنگ است و حشر زناکار و دارنده آلات موسیقی هم همین است (یعنی آنها هم کوروکرو گنگ وارد محشور می شوند).^۱

چهل روز با آلات موسیقی: حضرت رضا(ع) فرمود: کسی که چهل روز در خانه اش آلات لهویا آلات قمار باشد گرفتار خشم الهی است و اگر در این مدت بمیرد فاجر و فاسق از دنیا رفته و جایش دونخ است و بدرجایگاهی است.^۲

موسیقی علنی در آخرالزمان: ضمن روایتی که در باره نشانه های آخرالزمان است می فرماید: آلات لهو نواخته می گردد و یکنفر نیست که نهی از منکر کند و کسی جرأت بر نهی آن نمی کند (چنانچه در این زمان مشاهده می شود در خیابانها و بازارها و معازه ها و خانه ها بصدای بلند موسیقی نواخته می شود و کسی هم جرأت نمی ندارد)^۳ و نیز در شریفترین مکانها یعنی مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره، علناً آلات لهو نواخته می شود.^۴ از آنچه ذکر شد کبیره بودن این گناه و سختی عذاب آن دانسته گردید.

مفاد دنیویه اش هم زیاد وزیانهای بسیاری بر آن مرتب است که دانشمندان در تأثیفات خود متذکر شده اند برای مزید اطلاع با آنها مراجعه شود.^۵

کار اعصاب و تأثیر موسیقی در آن: علمای علم فیزیولوژی دستگاه عصبی انسان را بدو قسمت تقسیم کرده اند: سلسله اعصاب ارتیاطی و سلسله اعصاب نباتی – سلسله اعصاب ارتیاطی شامل ستون مرکزی عصبی از نخاع گرفته، نیمکره های مغز و نیز

۱- یحشر صاحب الطنبور يوم القيمة وهو اسود الوجه و يبيده طنبور من نار و فوق رأسه سبعون الف ملك ييدكل ملك مقمعة يضر بون رأسه و وجهه و يحشر صاحب الغناء من قبره اعمى و اخرس و ابكم و يحشر الزانى مثل ذلك و صاحب المزمار مثل ذلك و صاحب الدف مثل ذلك (مستدرک).

۲- من بقى فى بيته طنبور او عود او شىء من الملاهى من المعزفة والشطرنج واشباهه اربعين يوماً فقد باه بغضب من الله فان مات فى الأربعين مات فاجراً فاسقاً مأوى به جهنم و بئس المصير (مستند نراقى).

۳- لازم بتذکر است این مطلب مربوط به زمان طاغوت است که موسیقی های حرام نواخته می شد.

۴- و رأيت الملاهي قد ظهرت لا يمنعها أحد أحدا ولا يجتنء أحد على منعها و رأيت المعافف ظاهرة في الحرمين (مستند نراقى).

۵- كتابهای: مناظرة دکر و پر، بلاهای اجتماعی قرن ما، موسیقی و اسلام، و غرہ.

اعصاب محیطی می باشد و سلسله اعصاب نباتی شامل سیستم سمپاتیک و پاراسمپاتیک می باشد.

سیستم اعصاب سمپاتیک فقط از ابتدای ستون فقرات آغاز گردیده و دنباله آن به سایر اعضاء پخش می گردد اما سلسله اعصاب پاراسمپاتیک از مغز و دماغ شروع شده و بعد از ستون فقرات گذشته بموازی سمپاتیک بتمام بدن منقسم می گردد، عمل سمپاتیک عبارتست از تنگ کردن رگها، اتساع عضلات صاف، جلوگیری از ترشح، فشار خون؛ و کار پاراسمپاتیک؛ گشاد کردن رگها، انقباض عضلات صاف، ایجاد ترشح، تقلیل فشار خون می باشد.

پاراسمپاتیک پس از اینکه از دماغ و مخ جدا شد همینکه باستمپاتیک یعنی همان اعصابی که از ستون فقرات شروع می شود مصادف شد از همانجا این دو عصب به موازات یکدیگر در تمام اعضای بدن دوش بدوش و همراه یکدیگر حرکت می کنند و چون اعمال این دو عصب مخالف یکدیگر است تا هنگامی که تحریکاتی از خارج بر آنها وارد نیاید و هر دو بموازات یکدیگر کار کنند تعادل بدن را حفظ نموده و این تعادل در صحت و سلامتی روحی و جسمی انسان مدخلیت تام دارد ولی هر گاه یکی از این دو تعادل و توازن خود را از دست داد آنگاه به نسبت عدم تعادل هریک اختلال روانی و کالبدی (روحی و جسمی) برای شخص ایجاد می نماید.

کار حساسه اعصاب سمپاتیک ایجاد امور فعاله بدن است از قبیل بیداری و جدیت و فعالیت در کارها (که در اصطلاح طب قدیم؛ صاحب آنرا حرارتی مزاج و خونگرم می نامند) ولی کار حساسه اعصاب پاراسمپاتیک درست مخالف سمپاتیک است یعنی عمل آن ایجاد سستی؛ بیحالی؛ خواب؛ غفلت؛ سهو؛ نسیان؛ اندوه؛ حزن؛ بیهوشی؛ نزع و بالآخره مرگ است.

وقتی که از خارج تحریکاتی در روی اعصاب شروع می شود اعصاب سمپاتیک یا پاراسمپاتیک بمیزان تحریکات خارجی تعادل خود را از دست داده پائین یا بالا می روند، بدیهی است بهر اندازه که فاصله بین این دو سیستم اعصاب ایجاد شود، بهمان اندازه نگرانیهای روانی، اغتشاشات فکری و خلاصه عدم تعادل روحی آغاز می شود. از جمله علل تحریکات خارجی که عدم تعادل بین اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک ایجاد می کند ارتعاشات موسیقی است، موسیقی وقتی که با آنگهای نشاط

انگیز یا بانواهای حزن آمیز و مخصوصاً اگر با ارتعاشات عجیب و غریب موسیقی (سمفونیک) همراه گردد، بطور مسلم تعادل لازمی را که بایستی بین دو دسته عصب «سمپاتیک و پاراسمپاتیک» وجود داشته باشد بر هم زده و درنتیجه اصول حساس زندگی را اعم از هضم و جذب و دفع و ترشحات و ضربان قلب و وضع فشار مایعات بدن از جمله خون و غیره را مختل ساخته و رفته رفته شخص را به گرفتاریها و امراضی نزدیک می‌سازد که طب جدید با تمام پیشرفت‌های حیرت انگیز خود در اغلب موارد از معالجه آن عاجز می‌ماند.^۱

۱۶ - غناء

آوازه خوانی: شائزدهم از گناهانیکه بکثیره بودنش تصریح شده غناء است چنانچه در روایت اعمش از حضرت صادق بآن تصریح گردیده و نیز در موثیة محمد بن مسلم از حضرت باقر(ع) از گناهانی است که خداوند بر آن وعده عذاب داده است.^۱ و در احادیث کثیره وارد است هر گناهی که خداوند بر آن وعده عذاب داده باشد کثیره است و شواهد دیگر بر کثیره بودن آن بعداً نقل می‌گردد.

غناء چیست؟: مرحوم سید در رسالة وسیله اینطور می‌فرماید:

غناء حرام است و گوش دادن بآن و کسب کردن بآن حرام است و تنها صدای خوب غناء نیست بلکه عبارت است از کشیدن صدا و گردانیدن آواز در حلق بکفیت مخصوصه‌ای که طرب آور و مناسب مجالس الهه و لعب و محفل اهل معصیت و طرب باشد و نیز با آلات موسیقی ملایم و موافق باشد.^۲

و چون اهل لغت و اکثر فقهای امامیه در معنی غناء ترجیع صوت (کشیدن آوان) و

۱- قال (ع) الغناء مما وعده الله عزوجل عليه النار (فروع كافى كتاب الاشربة باب الغناء ج ۶ ص ۴۳۱).

۲- الغناء حرام فعله و سماعه و التکسب به و نیس هو مجرد تحسین الصوت بل هو مد الصوت و ترجیعه بكيفية خاصة مطربة تناسب مجالس اللهه و محفل الاستئناس و الطرب و يؤالم مع آلات الملاهي و اللعب.

۱- نقل از رسالت تأثیر موسیقی بر اعصاب صفحه ۳

و در صفحه ۶ چنین می‌نگارد:

امراض مختلف روانی، اغتشاشات فکری، عدم تعادل روحی، انواع و اقسام دیوانگیها، و فور سکته‌های قلبی و مغزی که در تمام دنیا روز بروز رو بفروزنی است و فکرپزشکان بزرگ را بخود جلب نموده است، صدی نود و پنج آثارهای ممتنع شوم جدید است که قسمت حساس آن تعیین موسیقی بوسیله رادیوها و از دیگر مجالس ساز و آواز و کنسرت می‌باشد، در اثر ایجاد سر و صداه، کنسرت‌ها، موسیقی‌های گوناگون و فیلم‌ها و کاباره‌ها و دانسینگها است که آمار دیوانگان و بیماران روانی در تمام کشورها رو به افزایش رفته و هر روز بر شماره تیمارستانهای کشورهای بزرگ جهان مخصوصاً اروپا و آمریکا افزوده می‌شود. (سپس مقداری آمار تیمارستانهای امریکا را ذکر می‌کند).

در صفحه ۱۰ می‌نویسد:

ای کاش بشر می‌فهمید که استعمارگران بمنظور تسلط بر اعصاب و نیروی فکری ملت‌ها چگونه از راه موسیقی و الكل در تخدیر و ضعف اعصاب و ایجاد اغتشاشات فکری و بیماریهای روانی فعالیت می‌کنند و ای کاش انسان عصر اتم بخود می‌آمد که برای ساعتی کیف و عیش و نوش چگونه نیروهای فعاله خویش را با دست خود در اختیار دشمنان خود گذاشته است.

پروفسور دانشگاه کلمبیا دکتر ول夫 آدلر ثابت کرده که بهترین و دلکش ترین نواهای موسیقی شومنترین آثار را روی سلسۀ اعصاب انسان می‌بخشد مخصوصاً اگر هوا گرم باشد این تأثیر مخرب خیلی بیشتر می‌شود و در مناطق حاره چون عربستان و بعض نقاط ایران منتهای سوء اثر را دارد.

دکتر آدلر رسالت مفصلی در بیان زیانهای موسیقی منتشر نموده و در امریکا هزاران تن از مردم پیرو او شده و موسیقی را بر خود حرام نموده و لا یحه مفصلی تهیه کرده به مجلس سنای امریکا تقدیم داشتند که برای نجات جامعه و جلوگیری از ضعف اعصاب که یکی از بدبهتیهای دنیا ممتدن امروزی است لازم است هر گونه کنسرت عمومی قلغن گردد.

طرب آور بودن را در آن ذکر کرده‌اند لذا توضیح معنی این دو جمله اینست بطوری که صاحب قاموس و صحاح گفته‌اند ترجیع، گردانیدن آواز در حلق است^۱ و صاحب نهایه ترجیع را تصویر نموده باینکه بگوید آآ آآ و سایر اهل لغت هم قریب بهمین مضمون گفته‌اند و خلاصه ترجیع همانست که در اصطلاح خواننده‌ها تحریرش گویند.
طرب را در صحاح اینطور معنی کرده^۲: طرب یک سبکی است که بسبب اندوه زیاد یا خوشحالی فوق العاده بانسان دست می‌دهد.

و قریب بهمین معنی را سایر اهل لغت ذکر کرده‌اند.

پس طرب حرکتی است که در طبع، از سرور یا اندوهی که ناشی از شنیدن سازها و آوازهای خوش است حاصل می‌شود.
و در رساله ذخیره العباد می‌فرماید:

غناء عبارت است از صوت لهویعنی آوازی که از روی لهو و التذاذ از قوه شهو یه بیرون آید اعم از اینکه در عرف عجم آترا سرود و خوانندگی بگویند مانند غنای در اشعار یا نگویند بواسطه آنکه کلمات آن قرآن یا مرثیه باشد اگرچه مشتمل بر طرب نباشد، پس در تحقیق غناء فرقی نیست بین اشعار و قرائت قرآن یا مرثیه و غیر اینها چون اذان بلکه حرمت غناء در مراثی و قرآن شدیدتر است و معصیت آن بیشتر و عقاب آن مضاعف است.

نکاتی چند در بارهٔ غناء

۱— غناء از کبائر است: حضرت باقر(ع) فرمود: غناء از چیزهایی است که خداوند بر آن وعده عذاب فرموده و این آیه شرife را تلاوت فرمود «از جمله مردمان کسی است که می‌خرد کلام باطل یا غافل کننده از ذکر الهی را تا مردمرا از راه خدا گمراه سازد از روی نادانی، و راه خدا را مورد استهzae قرار دهد ایشان گروهی هستند که برایشان عذاب خوارکننده مقرر است^۳».

۲— لهو و الحدیث در قرآن غناء است: آنچه گفته شد که غناء از انواع لهو

۱— الترجیع تردید الصوت فی الحلق.

۲— الطرب خفة يصيب الإنسان لشدة حزن أو سرور (صحاح – قاموس).

۳— ومن الناس من يشترى لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزواً اولئك لهم عذاب مهين. (سورة ۳۱ آیه ۶).

الحدیث می‌باشد در چند روایت بآن تصریح شده چنانچه از حضرت باقر(ع) نقل گردید و نیز لهو بمعنای گفتاریا کردار ناروائیست که آدمی را از امر مهم با نفعی باز دارد.
ولهه الحدیث هر سخن نادرستی است که انسان را از شنیدن و پذیرفتن سخن حق که کلام خدا و قرآن مجید است باز دارد و گمراه سازد مانند داستانهای خرافی و قصه‌هایی که شنونده را بفساد و فسق و فجور می‌کشاند و نیز مانند آواز خوانی و سرگرمی بالات موسیقی. و آشکار است که سرگرمی بهریک از این امور باطله آدمی را از شنیدن و پذیرفتن معارف اعتقادیه قرآن مجید و دستورات عملیه آن و داستانهای عبرت بخش آن و گزارشات عجیبیه عالم آخرت و بهشت و دوزخ که بیان فرموده باز می‌دارد و اگر این سخنان حق را بشنود مسخره کند و چنین آدمی هرگاه آیات قرآن مجید بر او خوانده شود کبر ورزد و از پذیرفتن آنها رو بگرداند مانند اینکه این آیات را اصلاً نشنیده است چنانچه در آیه بعد می‌فرماید: (و چون سخنان ما بر او خوانده شود با حالت گردنکشی برگردد گوئی که آن سخنان را نشنیده و گویا در دو گوش او سنگینی است یعنی کراست پس چنین کس را به عذاب دردنگاک بشارت ده^۱) و خلاصه کسیکه بساز و آواز و سایر اباطیل سرگرم شد و مشتری آنها گردید دیگر کجا بخدا و آخرت و حقائق قرآن مجید آشنا و مشتری می‌گردد و آنها را خواهان می‌شود و نتیجه گرویدن به اباطیل بی ایمانی و موهوم پنداشتن حقایق است و چنین شخص نادانی گمراه و گمراه کننده است و مورد وعده عذاب الهی در این دو آیه است. از آنچه گفته شد دانسته گردید که غناء لهه الحدیث است و بر آن وعده عذاب در قرآن مجید داده شده پس گناه کبیره است.

از حضرت صادق(ع) و حضرت رضا(ع) از معنی عناء پرسیدند. فرمودند: فرمایش پروردگار در قرآن مجید است آنجا که می‌فرماید:
از مردمان کسانی هستند که می‌خزند کلام باطل یا غافل کننده را^۲. و نیز یعنی بن عباده از امام صادق(ع) از این آیه پرسش کرد امام(ع) فرمود از لهه الحدیث است

۱— وإذا تلئى عليه آياتنا ولی مستكراً كان لم يسمعها كان في اذنه و قرأفيشه بعذاب اليم (سورة ۳۱ آیه ۷).

۲— كافى باب الغناء عن ابى الحسن الرضا (ع) قال سئل ابو عبدالله (ع) عن الغناء فقال هو قول الله عزوجل: ومن الناس من يشترى لهو الحديث الى آخر الآية (ج ۶ ص ۴۳۱).

۳— قول الزور بغناء تفسير شده: نکته دیگر تعبیر از غناء بقول زور است که در قرآن امر بدوري کردن از آن شده است ابو بصیر گفت از حضرت صادق(ع) از معنی آیه «از قول زور پرهیزید»^۲ پرسیدم حضرت فرمود قول زور غناء است یعنی نزدیک قول باطل که غناء است نشود.^۳

حضرت هادی(ع) در معنی آیه «و کسانیکه باطل را حاضر نمی شوند» فرمود: غناء است که مؤمنین برای آن حاضر نمی شوند.^۴

حضرت هادی(ع) در پاسخ کسی که از قول زور پرسیده بود فرمود از آن جمله است کسی که بخواننده غناء بگوید: آفرین خوب خواندی.^۵

۴— غناء لغو است: از حضرت صادق(ع) و حضرت رضا(ع) در معنی این دو آیه شریفه ای که در باره صفات مؤمنین است «وقتیکه بلغومی گذرند خود را از آلوده شدن با آن بر کنار می دارند و از روی بزرگواری می گذرند»^۶ «و کسانی که ایشان از لغوری گردانند»^۷ فرمودند لغوغناء است که بندگان خدا از آلوده شدن با آن منزهند.^۸

۵— غناء نفاق میآورد: حضرت صادق(ع) فرمود: گوش دادن بغناء نفاق را در قلب میرویاند چنانکه آب سبزه را!^۹

۱— عن يحيى بن عبادة عن أبي عبد الله (ع) قلت قوله عزوجل: و من الناس من يشتري ثهو الحديث قال (ع) منه الغناء (معانی الاخبار).

۲— واجتنبوا قول الزور (سورة ۲۲ آية ۳۱).

۳— كافى عن أبي بصير قال سئلت أبا عبد الله (ع) عن قول الله: واجتنبوا قول الزور قال الغناء.

۴— والذين لا يشهدون الزور (سورة ۲۵ آية ۷۲).

۵— امامى شيخ طوسى وفى الكافى عن أبي عبد الله (ع) قال فى قوله تعالى والذين لا يشهدون الزور قال الغناء.

۶— معانى الاخبار عن حماد بن عثمان عن أبي عبد الله (ع) قال سئلت عن قول الزور قال منه قول الرجل للذى يغنى احسنت.

۷— واذا مرروا باللغومروا كراماً (سورة ۲۵ آية ۷۲).

۸— والذين هم عن اللغو معرضون. (سورة ۲۳ آية ۳).

۹— كافى — عيون اخبار الرضا.

۱۰— كافى: عن أبي عبد الله (ع) قال استماع الغناء و المهوبيات النفاق فى القلب كما يثبت

و نیز فرمود: غناء آشیانه مرغ نفاق است.

۶— مجلس غناء: مجلس غناء محل غصب خداست. حضرت صادق(ع) فرمود داخل خانه هائیکه خداوند نظر رحمتش را از اهل آن برداشته (بواسطة نواختن موسیقی و خواندن غناء) نشود.^۱

در صحیحه شحام از همان حضرت است که خانه ای که در آن غناء خوانده می شود از مصیبت و بلای ناگهانی ایمن نیست و دعاء در آن مستجاب نمی شود و فرشته داخل آن نمی گردد.^۲

و چنانکه گذشت وقتیکه خشم خدانازل شود همه را فرامی گیرد.

۷— غناء مورث فقر است: از حضرت امیر المؤمنین(ع) مرویست که زیادگوش دادن بغناء نفاق و فقر میآورد.^۳

۸— عذاب غناء: از پیغمبر اکرم(ص) مرویست که خواننده غناء از قبر خارج می شود در حالی که کورو گنک و کرمی باشد و باین نشانه شناخته می شود.^۴

و نیز فرمود: هیچکس آواز خود را بغناء بلند نمی کند مگر اینکه خداوند دو شیطانرا می فرستد که بردوشهای اوسوار می شوند و پاشنه های پای خود را بر سینه او می زندتا وقتی که خوانندگیش تمام شود (کنایه از اینکه در تمام مدت خوانندگی ملعنة شیطان است).

نظر رحمت باو نمی فرماید: قطب راوندی از آنحضرت روایت نموده که فرمود صاحب غناء از کسانی است که در قیامت خداوند باو نظر رحمت نمی فرماید. و نیز فرمود کسی که بلهو گوش دهد در قیامت در گوشش سرب آب کرده ریخته می شود.^۵

استماع غناء پرستش شیطانست: حضرت باقر(ع) فرمود کسیکه بسخن

الماء الزرع وقال (ع) الغناء عش انفاق.

۱— لا تدخلوا بيوتاً الله معرض عن اهله. (كافی)

۲— بيت الغناء لا تؤمن فيه الفجيعة ولا تجاح فيه الدعوة ولا يدخله الملك (كافی و مستدرک باب ۷۸ فروع کافی ج ۶ ص ۴۲۳ حدیث ۱۵).

۳— والغناء يورث النفاق و يعقب الفقر (مستدرک باب ۷۸)

۴— يحشر صاحب الغناء من قبره اعمى و اخross وابكم. (جامع الاخبار).

۵— قال (ص) من استمع الى اللهو يذاب في اذنه الانك (تجارت مستدرک باب ۸۰).

گوینده‌ای گوش دهد و باو میل کند پس او را پرستیده است پس اگر ناطق از خدا اداء کند (رحمانی باشد) شوند خدا را پرستش کرده و اگر ناطق از شیطان برساند (شیطانی باشد) پس شوند شیطان را پرستش کرده است.^۱

درخت بهشتی و خوانندگی: حضرت رضا(ع) فرمود کسی که خود را از غناء نگهدارد در بهشت درختی است که خدای تعالی بادها را می‌فرماید آنرا حرکت دهنده پس آن شخص آوازی از آن درخت می‌شنود که هرگز مثل آنرا نشینید و کسی که خود را از غناء نگه ندارد آنرا نمی‌شنود.^۲

خوانندگان بهشت: حضرت رسول(ص) فرمود کسی که گوش خود را از غناء پر کند در قیامت آواز روحانیون را نخواهد شنید، گفته شد یا رسول الله(ص) روحانیون چه کسانی هستند؟ فرمود خوانندگان بهشت.^۳ و امیر المؤمنین(ع) فرمود: داود، آقا و بزرگتر خواننده‌های بهشت است.^۴ بنابراین نغمه‌های داودی را در بهشت کسی می‌شنود که در دنیا گوش خود را از شنیدن غناء نگاه داشته باشد.

نهدیدات سخت: و پیغمبر اکرم(ص) فرمود در امت من فرو رفتن در زمین و سنگباران ظاهر می‌شود گفته شد یا رسول الله(ص) چه وقت اینطور می‌شود؟ فرمود هر گاه آشکار شود آلات موسیقی و زنان خواننده و شرابخواری بخدا قسم هر آینه مردمانی از امت من در شب، خوش و با کیف و ناز و سرگرم بازی هستند پس در صبح آن شب می‌میون و خوک شده‌اند بسبب اینکه حرام خدا را حلال نموده و زنان خواننده را با خود جمع کرده و کار آنها شرابخواری و ربابخواری و پوشیدن حریر است.^۵

۱- عن ابی جعفر علیه السلام قال من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق يؤدى عن الله عزوجل فقد عبد الله و ان كان الناطق يؤدى عن الشيطان فقد عبد الشيطان (فروع کافی کتاب الاشربه باب الغناء ج ۶ ص ۴۳۴ روایت ۲۴).

۲- کافی: عن ابی الحسن (ع) قال من نزه نفسه عن الغناء فان في الجنة شجرة يأمر الله عزوجل الرياح ان تحرکها فيسمع لها صوتا لم يسمع بمثله ومن لم ينزع عنه لم يسمعه (فروع کافی باب الاشربه، ج ۶ ص ۴۳۴).
۳- مجمع

۴- داود سید قراء اهل الجنة (نهج البلاغه).

۵- يظهر في امتي الخف والقذف قالوا امتي ذلك قال (ص) اذا ظهرت المعازف والقيبات و شربت الخمور والله ليبيتن اناس من امتي على اشروع طرق لعب فيصيرون قردة و خنازير لا مستحلاتهم

۹- رابطة غناء و زنا: غناء مقدمه و سبب واقع شدن در زناست چنانچه پیغمبر اکرم(ص) فرمود^۱ چون غناء آواز لهوی است که از جهت شهوت و لذت حیوانی بیرون می‌آید، از آثار شوم آن تحریک شهوت خواننده و شنونده است و بطوری از خدا غافل می‌شود که مهیای ارتکاب فحشاء می‌گردد چنانچه حضرت صادق(ع) می‌فرماید از جمله گناهان کبیره لهوهایی است که انسان را از یاد خدا باز می‌دارد و بی پروا می‌نماید در ارتکاب محظمات مانند غناء و نواختن آلات موسیقی.^۲

الحرام و اتخاذهم القيبات و شربهم الخمور و اكلهم الربا و لبسهم الحرير. (وسائل الشيعه - کتاب التجارة باب تعريم الغناء ج ۱۲ ص ۲۳۱ حدیث ۳۰).

۱- فی كتاب التجارة من المستدرك عن النبي الغناء رقية الزنا.

۲- والملاهي التي تصد عن ذكر الله كالغناء و ضرب الاوتار:

یکی از بزرگترین اثر سوئی که شنیدن موسیقی دارد، سوق دادن افراد مخصوصاً دختران و پسران جوان بطرف شهوت و تحریک قوای حیوانی است، خلاصه دختر و پسری که ممکن بود قبل از شنیدن موسیقی تحت تأثیر شرم و حیا و عفت قرار داشته و راضی بیک رشته کارهای ننگین شهوي و حیوانی نشوند چنان باشنیدن موسیقی آماده ننگین ترین عمل می‌گردد که ابداً گویا درسی از عار و ننگ و عفت و حیاء در زندگی نخواهند و تأثیر سوئه موسیقی از این جهت بدوجه ای است که می‌توان گفت یک قسمت مهم از اشاعه فحشاء و تجاوزات بنوامیس در دنیا امروز مربوط پخش نواهای شوم و آهنجهای مهیج موسیقی است و نیز از آثار شوم نواهای موسیقی در هم شکستن عواطف انسانیت در شنونده است کسانیکه حس محبت و عواطف انسانیت آنها بدوجه ای بود که با دیدن کوچکترین منظره تأثیر انگیزی متاثر می‌شدند، پس از شنیدن موسیقی چنان عواطف خود را از دست داده اند که بزرگترین مناظر رقت بار و جگر خراش، کوچکترین تأثیری در آنها نکرده.

دکتر کارل فرانسوی می‌نویسد: اگر زندگی منحصر برقصیدن و بدور شهر با اتمویل چرخیدن و بسینما رفتن و رادیو شنیدن باشد چه سودی دارد؟.

بسیاری از کارگران جوان هفتہ‌ای سه یا چهار شب را در سینماها و موزیک‌الاها و دانسینکها می‌گذرانند. مطالعه رمانهای کم مایه و پر گوئیهای روزانه بقیه وقت آنرا پر می‌کند، گوش کردن به دروغ پردازیهای رادیو وسیله دیگری برای تلف کردن عمر است رادیو نیز مانند سینما و موزیک‌الاها کاهلی کامل بکسانی می‌بخشد که با آن سرگرم‌مند تفریح بازندگی می‌باشد زیرا زندگی عمل است، ورق بازی، ورقصیدن با سینما و رادیو وقت گذراندن هوش را بقهرا می‌برد.

دانشمندان اروپا لفت و فرنگ و بالن، کمانچه، ساز زدن، و موسیقی را با لفت بازی کردن، تقلید نمودن، وقت تلف کردن، بچیز پوج سرگرم شدن، بیهوده وقت گذراندن، زر زر کردن،

گناهان کبیره ج ۱

حرمت غناء از ضروریات است: بین فقهای شیعه در حرام بودن غناء اختلافی نیست و اجماع و اتفاق ایشان در حرمت غناء مسلم است و صاحب مستند حرمت غناء را از جمله ضروریات دین دانسته و صاحب ایضاح اخباروارده در حرمت غناء را بحد تواتر شمرده است.

بلی در معنی غناء و حقیقت آن مختصر اختلافی است و آنچه را که شیخ انصاری علیه الرحمه در معنی غناء بیان فرموده مورد تأیید و فتوای اکثر مراجع و علمای اعلام است چنانچه قبل از اشاره شد غناء عبارتست از آوازی که طرب آور بوده (یعنی بالقوه، هر چند بالفعل هم بسبب موانعی طرب آور نباشد) و مطابق بالحن فساق و فجار باشد و نیز مناسب با آلات موسیقی و رقص (مانند اقسام تصنیفها) باشد چنانچه در عرف آنرا آوازپایی تار، یا تنبک می‌گویند و از شنیدن آن جهت شهوت تحریک شده و شخص بالتلذذات شهواییه مایل می‌شود.

گناه غناء در قرآن شدیدتر است:

فرقی در حرمت خواندن باین کیفیت بین شعر و نثر نیست خواه مدح اهلیت و مرثیه و دعاء و قرآن باشد یا چیز دیگر بلکه خواندن دعاء و قرآن و مرثیه و اذان باین کیفیت گناهش بیشتر است. زیرا علاوه بر حرمت غناء موجب استخفاف و اهانت بقرآن مجید و خداوند متعال و اهلیت خواهد بود.

صدای خوب مانع ندارد: ولی اگر تنها صدای خوب و کشانیدن و گردانیدن در حلق بدون کیفیت مزبور باشد (طرب آور نباشد) مانع ندارد چنانچه رسول خدا(ص) فرمود قرآن را بالحن و لهجه عرب بخوانید و از خواندن و لهجه اهل فسق و گناهان کبیره پیروی نمایند، بدروستیکه مردمانی می‌آیند که در خواندن قرآن ترجیع می‌کنند مانند ترجیع غنائی (یعنی بکیفیت غناء قرآن را می‌خوانند) و مثل خواندن نوحه گر و رهبانیه (چنانچه بین نصارا متداول است) و قرآن از گلوی آنها نمی‌گذرد (یعنی مقصودشان تدبیر در معانی قرآن نیست بلکه آواز خوانی است) دلهای ایشان و کسانیکه کارشان را می‌پسندند و اروننه و از حق کچ است!

خوب خواندن و غناء دوتاست: در حدیث نشانه‌های نزدیکی قیامت می‌فرماید: مردمانی می‌آیند که قرآن را برای منظور دنیوی یاد می‌گیرند و قرآن را مانند خواندن و نواختن در آلات موسیقی و بطرز غناء می‌خوانند.^۱

احادیث واردہ در استحباب نیکو خواندن قرآن^۲ منافقانی با حرمت غناء در قرآن ندارد زیرا مجرد تحسین صوت و کشیدن و یا ترجیع و گردانیدن صدا که آواز رانیکو گرداند، غناء نیست چنانچه بیان گردید.

غناء در مجلس عروسی زنانه: عده‌ای از فقهاء غناء را در مجلس عروسی بسه شرط از موضوع حرمت غناء خارج کرده‌اند.

اول مرد، هر چند محرم باشد در آن مجلس نباشد.

دوم در خواندن نشان باطنی نگویند (مانند دروغ و فحش).

سوم آلات لهو و وسائل موسیقی استعمال نکنند.

جمعی از فقهاء استعمال دف (دایره) را در مجلس عروسی جائز دانسته‌اند و شهید و محقق ثانی فرموده‌اند بشرط آنکه حلقه نداشته باشد.

لیکن احتیاط در ترک هر دو است یعنی استعمال آلات لهو حتی در مجلس عروسی و آواز خواندن زنان در مجلس مزبور حتی با اجتماع شرائط سه گانه مزبور باید ترک شود. چنانچه شیخ انصاری علیه الرحمه در مکاسب و شهید در کتاب دروس و سید در رسائل وسیله فرموده‌اند و راه رستگاری در احتیاط است.

الرہبانی لایجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبة و قلوب من یعجه شأنهم. (وسائل الشیعه کتاب صلوة):

حدیثی راعامه نسبت پیغمبر (ص) داده و در کتابهای خود نوشته‌اند که فرمود: «من لم یتغیر بالقرآن فليس منا» بنابر صحت روایت گوئیم ابن اثیر که از جمله علمای عامه است در کتاب نهایه گفته است «تفنیت و تغایرت و استغایت» هرسه به یک معنی استعمال می‌شوند و معنی حدیث آنستکه «من لم یستغیر بالقرآن فليس منا» کسی که بسبب قرآن از غیر آن بی نیاز نشود از ما نیست پس برفرض صحت حدیث ربطی بمعنى غناء ندارد.

۱- قال (ص) ... فعندها یکون اقوام یتعلمون القرآن لغير الله و یتخذونه مزامير و ینتخون بالقرآن. (وسائل کتاب تجارت باب ۲۷).

۲- مانند روایت ابی بصیر از حضرت صادق(ع) «رجع بالقرآن صوتک فان الله يحب الصوت الحسن» و مانند مرسلة ابن ابی عمیر «ان القرآن نزل بالحزن فاقرئه بالحزن» (مستند کتاب شهادات صفحه ۴۶۵).

زادانی، احمدی، نودگی کردن، چرند، سخن بی معنی، گول زدن، مسخره کردن، عمل یاوه، حرف پوچ، فعل بی معنی، مترادف و برابر می‌دانند. (مناظرة دکترو پیر صفحه ۳۲۶).

۱- عن ابیعبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص) اقرؤا القرآن بالحن العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل الفسق و اهل الكبائر فانه سیجیء اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء والنوح و



بعرش می رسد و خداوند بسبب این دروغ گناه هفتاد زنا که کمترین آن زنای با مادر است برای او می نویسد^۱.

وشکی نیست گناهی که عقوبتش باین حد باشد از کبائر است^۲.

قرآن مجید و دروغ: در سورة نحل می فرماید: جز این نیست که میباشد دروغ را کسانی که ایمان نیاورده اند و تصدیق نکرده اند نشانه های خداوند را^۳ یعنی دروغگو ایمان بآیات خداوند ندارد.

و در سورة زمر می فرماید: بدرستیکه خداوند راهنمائی و لطف نمی فرماید در باره کسی که دروغگو و بسیار ناسپاس (نسبت بمنعم حقیقی) است^۴.
و از چند آیه قرآن استفاده می شود که دروغگو مستحق لعنت و سزاوار خشم پروردگار عالم است^۵.

آیات و اخبار واردہ در بزرگی گناه دروغ و شدت عقوبت و مفاسد و زیانهای متربه بر آن زیاد و مرحوم حاجی نوری علیه الرحمه برای اختصار و آسانی حفظ آن چهل مورد را شماره کرده بدینقرار:

۱- دروغ فسق است: چنانچه در سورة بقره می فرماید: جماع و فسوق (دروغ گفتن) و جدال کردن در موقع انجام وظيفة حج باید ترک شود^۶ که در این آیه شریفه از دروغ تعبیر به فسوق می فرماید.

۲- ان المؤمن اذا كذب بغیر عذر لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش و كتب الله عليه بذلك الكذبة سبعين زنة اهونها كمن زنى بامه. (مستدرک).

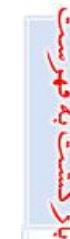
۳- محتمل است که این عقوبت برای دروغی باشد که ضرر و مفسده اش بیش از ضرر و مفسدة زنا است چنانچه بعضی از دروغها است که سبب برافروخته شدن آتش فتنه و از بین رفتن اموال و اعراض بلکه ریختن خونها می گردد و یا اینکه مراد دروغ بر خدا و رسول (ص) و ائمه باشد که اشد مراتب کذب است و یا مراد قسم دروغ یا شهادت دروغ است چنانچه محتمل است حدیث «الكذب شر من الشراب» و نظائر آن اشاره باین مراتب از دروغ باشد.

۴- انما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون بآيات الله (سورة ۱۶ آیه ۱۰۵).

۵- ان الله لا يهدى من هو كاذب كفار (سورة ۳۹ آیه ۵).

۶- فتجعل لعنة الله على الكاذبين (سورة ۳ آیه ۶۱) ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين (سورة ۴ آیه ۷).

۷- فلا رفت ولا فسوق ولا جدال في الحج (سورة ۲ آیه ۱۹۷).



۱۷- دروغ

هفدهم از گناهانیکه بکثیره بودنش تصریح شده دروغ گفتن است، شیخ انصاری علیه الرحمه در مکاسب محروم می فرماید، دروغ گفتن حرام است به حکم قطعی عقول بشری و جمیع ادیان آسمانی و در شرع مقدس اسلام حرمت آن به ادلله اربعه: کتاب، اجماع، سنت و عقل ثابت است و بکثیره بودنش از قرآن و احادیث استفاده می گردد.

در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) صریحاً کذب را از گناهان کثیره میشمارد و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) بکثیره بودنش تصریح شده است.

دروع از بزرگترین کبائر: رسول خدا(ص) فرمود: بزرگترین گناهان کثیره، شرك و عقوق والدين و قول باطل یعنی دروغ میباشد^۱.

از حضرت عسکری(ع) مرویستکه تمام بدیها در حجره ایست مقفل و کلید گشودن آن دروغ است^۲.

لعن ملک و بوی گند: رسول خدا(ص) فرمود: مؤمن هر گاه بدون عذر دروغی بگوید هفتاد هزار ملک او را لعنت میکنند و بوی گندی از قلبش بیرون می آید که تا

۱- الا اخبركم باكير الكبائر الا شراك بالله و عقوق الوالدين و قول الزور. (وسائل الشيعه).

۲- جعلت الخيانة كلها في بيت واحد وجعل مفاتحها الكذب. (مستدرک کتاب حج باب ۱۲۰).

و نیز در سورة حجرات از دروغگو تعییر بفاسق می فرماید که اگر بشما فاسقی خبری داد پیش از تحقیق و بررسی نپذیرید^۱ که در این مورد آیه از ولید دروغگو تعییر بفاسق شده است، پس از این دو آیه معلوم می شود که دروغ فسق و دروغگو فاسق است.

۲— دروغ قول زور است: دروغ قول زور است و بابت پرستی یک جا ذکر شده چنانچه فرموده از پلیدیها دوری کنید (که بت پرستی است) و از قول زور (دروغ) نیز پرهیزید^۲.

۳— دروغگو ایمان ندارد: چنانچه در آیه شریفه ای که گذشت فرمود دروغگو بآیات خدا ایمان ندارد.

۴— دروغ اثم و گناه است: در لسان اخبار دروغ اثم و گناه نامیده شده چنانچه از حضرت باقر(ع) است که دروغ تماش اثم و گناه است.

۵— دروغگو ملعون است: دروغگو مورد خشم و غضب خداست چنانکه در آیه لuan است^۳.

۶— دروغگو رو سیاه است: چنانچه پیغمبر اکرم(ص) فرمود از دروغ پرهیز زیرا که روی دروغگو را سیاه می کند^۴.

۱— ان جائكم فاسق بنبا افتینوا (سوره ۴۹ آیه ۶).

۲— فاجتبوا الرجس من الاوثان واجتبوا قول الزور (سوره ۲۲ آیه ۳۱).

۳— ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين (سوره ۲۴ آیه ۷).

۴— قال (ص) اياك والكذب فانه يسود الوجه (مستدرک):

در کتاب حبیب السیر مسطور است که سلطان حسین میرزا بایقرا که پادشاه خراسان وزابلستان بود امیر حسین ابیوردی را به ایلچی گرتی نزد سلطان یعقوب میرزا پادشاه آذربایجان و عراق فرستاد و هدایای بسیار با او همراه نمود و چند جلد کتاب که از آنجله کتاب کلیات جامی را که در آنوقت تازه و مرغوب بود امر کرد باو داده همراه ببرد کتابدار سهواً عوض کلیات جامی کتاب فتوحات مکی را باو داد و امیر حسین بدون بررسی بآنها کتابها را برداشته با سایر هدایا بحضور سلطان یعقوب وارد شد.

سلطان تفقد بسیار از او نمود و گفت: «در این مسافت بعد زحمت بسیار دیده ای و ملوان گشته ای» امیر حسین گفت در راه مصاحبه داشتم و آن کتاب کلیات جامی است که برای شما هدیه آورده ام و در هر منزل بواسطه مطالعه اورفع ملال از من میشد و با آن مأتوس می شدم.

سلطان از وفور اشیاق بكتاب مزبور گفت بگو بروند و کتاب را بیاورند. امیر حسین فرستاد و

- ۷— دروغ از شراب بدتر است:** حضرت باقر(ع) فرمود خداوند برای شرقلهای قرار داده و کلید آن شراب است و دروغ بدتر از شراب است^۱.
- ۸— بوی گند دروغ:** دروغگو، بواسطه دروغ بوی دهانش در قیامت گندیده است.
- ۹— فرار ملک:** ملائکه از بوی گندش فرار می کنند چنانچه مضمون حدیث نبوی(ص) است^۲.
- ۱۰— خداوند دروغگو را لعنت می فرماید** (چنانکه از آیات مباهله و لعان که گذشت استفاده می شود).
- ۱۱— بوی گند دروغگو تا بعرش می رسد.**
- ۱۲— حمله عرش (ملائکه مقریین) دروغگو را لعنت می کنند.**
- ۱۳— دروغ خراب کننده ایمان است** چنانچه حدیثی بهمین مضمون از حضرت باقر(ع) است^۳.
- ۱۴— دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است** از حضرت امیرالمؤمنین(ع) است

آوردنده چون گشودند معلوم شد که کلیات جامی نیست بلکه فتوحات مکی است و دروغ امیر حسین که گفت در راه مطالعه می کردم ظاهر گردید.

سلطان گفت آیا خجالت نکشیدی از گفتن چنین دروغی؟!.

ایبوردی حجالت زده نتوانست جواب بگوید و با شرمندگی از بارگاه خارج و بدون توقف بسمت خراسان حرکت کرد و برای گرفتن جواب نامه سلطان نتوانست صبر نماید.

می گفت در این وقت که دروغم فاش شد میل داشتم مرده بودم و آن پیش آمد رانمی دیدم.

۱— ان الله عزوجل جعل للشر اقفالاً و جعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب، و الكذب شر من الشراب. (اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب الکذب ص ۲۳۹ ج ۲).

هر چند شراب عقل و هوش شرایخوار را که برد ممکن است هر نوع شری از او صادر شود نیکن شروری که در بسیاری از موارد از دروغ پیدا می شود، بمراتب بیشتر خواهد بود و شاید مراد باقفال در حدیث شریفی که گذشت صفت کمالیه عاقله و حیاء و عفت و شرف و عزت نفس، طلب کمال و خوف از خدا باشد و ظاهر است که بنشیدن شراب تمام این صفات محو و صفات رذیله شهوت و غصب و شیطنت ظاهر شده و در آن حال هیچ شری از او مأمون نخواهد بود.

۲— ان العبد اذا كذب تباعد عن الملك من نتن ما جاء منه (مستدرک)

۳— عن ابی جعفر(ع) ان الکذب هو خراب الایمان (کافی باب الایمان والکفر ص ۲۵۴).

نمیچشد بنده ای طعم ایمانرا مگر اینکه انواع دروغ را ترک نماید جدی یا مزاح^۱.

۱۵- دروغگو تخم دشمنی و کینه را در دلهای میکارد.

۱۶- دروغگو مروتش از همه خلق کمتر است چنانچه از حدیث نبوی(ص) استفاده می شود^۲.

۱۷- دروغ کلید خانه ای است که همه خبائث در آنست.

۱۸- دروغ فجور و دروغگو فاجر است چنانچه از پیغمبر(ص) مرویستکه پرهیزید از دروغ که آن از فجور است و هر دو در آتش است^۳.

۱۹- بواسطه یک دروغ، هفتاد هزار ملک، دروغگورا لعنت می کنند.

۲۰- دروغ نشانه نفاق است چنانچه رسول خدا(ص) فرمود منافق را سه علامت است: دروغ گفتن، خیانت کردن، و خلف و عده نمودن^۴.

۲۱- دروغگو رأیش در مقام مشورت پسندیده نیست چنانچه از پیغمبر(ص) است^۵.

۲۲- دروغ زشت ترین مرضهای نفسانیه است چنانچه از امیرالمؤمنین(ع) است^۶.

۲۳- دروغ انگشت پیچ شیطانست همانطور که از پیغمبر اکرم(ص) روایتی در این زمینه رسیده است^۷.

۲۴- دروغ بدترین رباهاست (از حیث عذاب شدیدتر است)^۸.

۱- عن علی(ع) لا يجد عبد طعم الايمان حتى يترك الكذب هزله وجده (كافی باب الايمان والكفر ص ۳۴۰).

۲- أقل الناس مروءة من كان كاذبا. (مستدرک)

۳- اباكم و الكذب فانه من الفجور و هما في النار (مستدرک)

۴- مستدرک

۵- في المستدرک عنه (ص) لا رأى لكتذب (مستدرک)

۶- عن علی (ع) وعلة الكذب ابی علة. (مستدرک)

۷- ان لا بلیس کحلا ولعوقاً و سعوطاً فکحله النعاس و لعقة الكذب وسعوطه الكبر (وسائل الشیعه)

۸- عنه (ص) اربی الربا الكذب (وسائل الشیعه ۵ کتاب حج باب ۱۳۸ ص ۵۷۴ حدیث ۱۲).

دروع مورث کفر است: ۲۵- مردی از رسول خدا(ص) پرسید: چه عملی سبب دخول در آتش است؟ فرمود: دروغ زیرا دروغ سبب فجور و فجور سبب کفر و کفر سبب دخول در آتش است^۱.

دروع فراموشی می آورد: ۲۷- از حضرت صادق(ع) است که از مجازات دروغگو آنست که خداوند فراموشی را بر او مسلط می گرداند^۲ پس دروغی می گوید و آنرا فراموش می نماید و بعد خبری می دهد که منافق با دروغ اولی است و خود را نزد مردم رسوا می سازد.

۲۸- دروغ دری از درهای نفاق است.

عذاب ویژه دروغگویان: ۲۹- دروغگو بعذاب مخصوصی معذب می باشد چنانچه در کتاب دعوات راوندی، حدیثی طولانی از رسول خدا (ص) روایت نموده که آنحضرت مشاهدات خود را در معراج بیان نموده از آنجمله فرمود:

دیدم مردی را که بر پشت خوابانیده شده و دیگری بر سرش ایستاده و در دستش مانند عصائی از آهن که سرش کج باشد، بود پس بر یکطرفش می آمد و با آنچه در دستش بود بر رویش میزد، از طرف دهان تا قفاش را قطعه قطعه می کرد و همچنین به بینی و چشمی می زد تا قفای آن آنگاه بطرف دیگر می آمد و همین کار را تکرار می کرد و هنوز از این طرف فارغ نشده، طرف دیگر صحیح و بحال اول بر می گشت و با او همان کار اول را می کرد.

پرسیدم علت عذاب این شخص چیست؟ بمن گفته این مردی است که صبح که از خانه اش بیرون می رود دروغی می گوید که زیانش به آفاق می رسدو تار و زقیامت با او چنین عذابی می کنند.

۳۰- دروغگو، از نماز شب محروم است و در نتیجه از برکاتی که این عبادت بزرگ دارد محروم می ماند که از آن جمله از سعه رزق بی بهره است چنانچه روایت

۱- جاء رجل الى النبي(ص) فقال ما عمل اهل النار فقال (ص) الكذب اذا كذب العبد فجر اذا فجر كفر اذا كفر دخل النار (مستدرک)

۲- ان مما اعان الله به على الكذابين النسيان (وسائل الشیعه کتاب حج ص ۵۷۳ باب ۱۳۸ حدیث ۷).

شریفی از حضرت صادق(ع) باین مضمون مروی است^۱.

۳۱— دروغ سبب خذلان الهی است و خداوند دروغگو را هدایت نمیفرماید
چنانچه در قرآن مجید تذکر می فرماید^۲.

۳۲— بهاء و طروات انسانی از دروغگو گرفته می شود.

عیسی بن مریم(ع) فرمود «کسی که دروغگوییش زیاد شود حسن و جمال و
وقارش نزد خدا و خلق از بین می رود^۳ بطوریکه مردم از او متنفر و منزجر می شوند.

۳۳— دروغ بزرگترین خبائث است.

۳۴— دروغ از گناهان کبیره است چنانچه در اول بحث ذکر گردید.

۳۵— دروغ از ایمان دور بلکه ضد آنست چنانکه از پیغمبر اکرم است^۴.

۳۶— دروغگو از بزرگترین گنهکارانست چنانکه پیغمبر فرمود^۵.

۳۷— دروغ صاحبش را هلاک می کند چنانکه پیغمبر اکرم(ص) فرمود، از دروغ پرهیزید، اگر شما در آن رستگاری می بینید (اینطور نیست) بدرستیکه در آن هلاکت است^۶.

۳۸— دروغگو قابل رفاقت و برادری نیست حضرت امیر المؤمنین(ع) فرمود
مسلمان باید از دوستی و برادری دروغگو پرهیزد زیرا بسب دروغ گفتن اگر راست هم
بگوید باور کرده نمی شود^۷.

۳۹— خداوند او را هدایت نمیکند و راه حق را نشانش نمی دهد^۸.

۱— از الرجل لیکذب لیکذب فیحرم بها صلوة اللیل فإذا حرم صلوة اللیل حرم بها الرزق (بحار الانوار).

۲— ان الله لا يهدى من هو كاذب كفار. (سوره ۳۹ آیه ۵).

۳— من كثراً كذبه ذهب بهائه (کافی ج ۲ ص ۲۵۵).

۴— عنه (ص) المكذب مجانب الایمان. (مستدرک)

۵— عنه (ص) ايضاً — من اعظم الخطايا المسان الكذوب (مستدرک)

۶— واجتنبوا الكذب وان رأيتم في النجاة فان في الهمكة. (مستدرک)

۷— ينبغي للرجل المسلم ان يتجنب مواحة المكذب انه يكذب حتى يجيء بالصدق فلا يصدق. (وسائل الشیعه کتاب حجج باب ۱۳۸ ص ۵۷۳ حدیث ۶).

۸— ان الله لا يهدى من هو مسرف كذاب.

۴۰— دروغ سبب گرفتن صورت انسانی از دروغگو است یعنی صورت
برزخیه اش انسان نیست چنانچه رسول خدا(ص) بحضرت زهراء سلام الله علیها فرمود در
شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ بود و سبیش فته
— انگیزی و دروغگوییش بوده^۱.

مراتب دروغ: هر چند جمعی از فقهاء عظام مانند شهید ثانی علیه الرحمه دروغ
را بطور کلی و اطلاق از گناهان کبیره دانسته اند لیکن پس از مراجعة با خبار و روایات
وارده در مقام دانسته می شود که دروغ دارای مراتبی است که بعضی از آنها قطعاً کبیره و
برخی اکبر کبائر ولی پاره ای کبیره بودنش مشکوک است و برای مزید اطلاق مراتب
دروع ذکر می شود.

۱— **دروع برخدا و پیغمبر و امام:** بدترین مراتب دروغ، دروغ برخدا و پیغمبر و
امام است. در سوره نحل می فرماید: «و نگوئید چیزی را که بر زبانهای خود وصف
می کنید دروغ را و میگوئید این حلال است و این حرام، تا افتراء کنید برخدا دروغ را جز
این نیست آنانکه بخدا دروغ می بندند از عذاب خدا در دنیا و آخرت رستگاری نیابند، در
دنیا بهره قلیلی دارند و برای ایشان در آخرت عذاب دردناکی است^۲.

حضرت صادق(ع) فرمود دروغ برخدا و رسول از گناهان کبیره است^۳.
و نیز حضرت باقر(ع) به ابو نعمان فرمود: یک دروغ هم از قول ما مگو، زیرا که
آن دروغ ترا از دین حنیف اسلام خارج میکند^۴.

یعنی بواسطه این دروغی که بما بستی نور ایمان از دلت می رود و اگر این قسم
دروع در حال روزه باشد در صورت عدم موجب بطلان روزه هم می شود.

دروع بهرجه باشد: فرقی در حرمت دروغ نیست بین اینکه دروغ را بزبان
بگوید یا بقلم بنویسد یا باشاره بفهماند و نیز فرقی نیست بین اینکه دروغی را که

۱— عيون اخبار الرضا(ع).

۲— ولا تقولوا لما تصرف الستككم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب ان
الذين يفترون على الله الكذب لا يفلعون متعاق قليل و ا لهم عذاب اليم. (سوره ۱۶ آیه ۱۱۷).

۳— قال (ع) الكذب على الله وعلى رسوله من الكبائر. (کافی ج ۲ ص ۲۵۴).

۴— لا تكذب علينا كذبة فتسلب الحنيفة (کافی ج ۲ ص ۲۵۳).

می گوید در کتابی دیده باشد و خودش نسبت دهد یا اختراع خودش باشد.

ترجمه بخلاف هم دروغ است: معنی دروغ بر خدا و پیغمبر اینست که مطلبی را به دروغ بایشان نسبت دهد خواه در امر دین باشد یا دنیا مثلاً بگوید: خداوند بفلان پیغمبر چنین وحی فرستاده و مثل اینکه جمله ای که از قرآن نباشد بقرآن نسبت دهد یا اینکه آیه قرآن را ترجمه بخلاف نماید.

کار همه کس نیست: لذا کسانی که می خواهند روی منبر یا میز خطابه یا جای دیگر قرآن را ترجمه نمایند بدانند که در معرض خطر بزرگی هستند زیرا در ترجمه آیات اولاً لازم است قوانین عربی را کاملاً خوانده و فهمیده باشد و ثانیاً قوی فهم ظاهر آیات را داشته باشد و ثالثاً فقط آیاتی که دلالتش واضح است ترجمه کند (از معنی کردن مشابهات پرهیزد).

از موارد دروغ بر خدا: از جمله موارد دروغ بر خدا آنست که شخص دروغی بگوید و برای اثبات آن بگوید خدا شاهد است یا میداند که راست می گویم.

حضرت صادق(ع) فرمود در آن حال عرش الهی برای تعظیم جلال حق تعالیٰ بلزه در می آید^۱ و در حدیث دیگر فرمود که خداوند می فرماید آیا جز من کسی را پیدا نکردی که بر او دروغ بیندی؟^۲.

در بعضی روایات رسیده که چون بندۀ ای خدا را گواه گیرد بر امر خلاف واقعی، خداوند عالم می فرماید از من ضعیفتری نیافتنی که مرا بر این دروغ شاهد آوردم؟^۳.

دروغ بر پیغمبر و امام: اما دروغ بر پیغمبر و امام آنست که حدیثی را پیش خود اختراع کند و با آنها نسبت دهد یا حدیثی از کسی بشنوید یا در کتابی ببیند و با اینکه میداند دروغ است مع الوصف بامام یا پیغمبر(ص) نسبت دهد.

بلى اگر حدیثی را از روی قرائی موجوده یقین بصحتش کند که از امام رسیده، جایز است نقل کند و آنرا بمعصوم نسبت دهد.

۱- من قال علم الله ما لا يعلم اهتزله العرش اعظماماً لله عزوجل. (کافی)

۲- اذا قال العبد: علم الله و كان كاذباً قال الله تعالى: اما وجدت احداً تكذب عليه غيري. (وسائل الشیعه کتاب الایمان باب ۵ ج ۱۶ ص ۱۲۴ حدیث ۲).

۳- مراج العصاذه.

نقل اخبار بشرط استناد: اما احادیثی که در کتابها موجود است و علمی بصدق و کذب آنها نیست یعنی واقعاً نمیداند آیا قول امام است یا نه، در صورتی که آن حدیث مخالف ضرورت دین و مذهب نباشد و نیز موجب هتك مقام امام (ع) هم نباشد و غرابتی که موجب هتك اخبار می شود بقسمی که بواسطه سیکی آن، عقل سليم از پذیرفتنش اباء دارد نباشد نقل گردن چنین اخباری با استناد بكتابی که در آن دیده جایز است، یعنی بگوید در فلان کتاب از امام(ع) چنین رسیده یا فلان شخص چنین از امام(ع) روایت میکرد و علاوه بر آنچه ذکر شد، بنابر احتیاط از هر کتابی که می بیند نقل نکند بلکه از کتابهایی نقل کنند که به نوشته اش اعتماد و مؤلفش را بتقوی و ورع شناخته و کمال وثوق را با و داشته باشد.

حضرت باقر(ع) فرمود نقل حدیث مکن مگر از شخص ثقه و گرنه دروغگو خواهی بود و دروغ سبب ذلت و خواری نزد خدا و خلق است.^۱

و ضمن مکتب حضرت امیر المؤمنین بحارث همدانی است که: نقل مکن برای مردم هر چه را که شنیدی که همین (بی مبالاتی در نقل) کافی است در دروغگویی^۲.

علاوه بر آنچه ذکر شد باید کاملاً حدیث را مطابق آنچه ثبت شده نقل کند بدون اینکه کلمه ای بر آن یافزاید یا کلمه ای که موجب نقص یا عوض شدن معنی شود از آن بیاندازد و گرنه مشمول این حدیث شریف که از رسول خدا(ص) مرویست می شود که فرمود:^۳

کسی که دروغ گوید و از من چیزی را نقل کند که من نگفته ام پس نشیمنگاهش از آتش جهنم پر خواهد شد^۴.

۱- ولا تحدث الا عن ثقة ف تكون كاذباً والكذب ذل. (کشف المحبة).

۲- ولا تحدث الناس بكل ما سمعت فكفي بذلك كذباً. (نهج البلاغه رساله ۶۸).

۳- من قال على ماله أقل فليتبوء مقعده من النار. (وسائل الشیعه کتاب حجج باب ۱۳۹ ص ۵۷۶).

۴- در کتاب دارالسلام نوری است که در کرمانشاه شخصی خدمت عالم کامل آقا محمد علی صاحب مقامع رسید و عرض کرد در خواب دیدم بدندان خود گوشت بدن مبارک حضرت سید الشهداء را می کنم، تعبیرش چیست؟ آقا او را نمی شناخت سر بزر انداخت و متفرک شد پس باو فرمود شاید روضت خوانی می کنی عرض کرد بلی، فرمود - نرک کن یا از کتب معتبره نقل کن در

گناهان کبیره ج ۱

نقل بمضمون هم بشرطی جایز است: و اما نقل بمضمون حدیث نه الفاظ آن، در صورتی جایز است که نقل کننده دارای قوّه فهم قواعد عربی بوده و مزایای کلام را بهمدم، پس مضمون و خلاصه مراد حدیث را که دلالتش آشکار است نقل نماید با تصریح باینکه مضمون حدیث اینست.

اما زبان حال بصورت شعریاً نثر، اگر منافی با مقام امام (ع) نبوده و واقعاً زبان حال باشد یعنی حال امام (ع) در آن وقت طوری بود که ترجمان آن این کلمات یا این اشعار باشد، مانعی ندارد. ولی باید معلوم باشد که زبان حال است نه نقل قول امام (ع).

۲- سوگند و شهادت و کتمان: از مراتب دروغ که شباهه‌ای در کبیره بودنش نیست، قسم دروغ و شهادت دروغ و کتمان شهادت است که قریباً تفصیل هر یک در ضمن کبائر منصوصه بیان می‌شود انشاء الله تعالى.

۳- دروغ مفسدہ دار: از اقسام دروغ که مسلمان گناه کبیره است، هر دروغی است که در آن مفسدہ و زیان باشد و البته هر چه مفسدہ و زیان آن بیشتر باشد بزرگی گناهش و شدت عقوبتش شدیدتر است و گاه می‌شود دروغی سبب تلف شدن اموال و ریخته شدن آبروها و خونها می‌گردد.

۴- دروغ از روی مزاح و شوخی: از اقسام دروغ، دروغهای است که از روی هزل و مزاح و شوخی برای تفریح و خنده و غیره گفته می‌شود مثل اینکه بشخص ساده لوح و خوش باوری بگوید فلان زن مایل بازدواج با تو است یا فلان شخص امشب ترا بهمنانی دعوت کرده است یا فلان مال را بتحواله نموده و نظائر اینها.

مقتضای اخبار عامه‌ای که دلالت حرمت مطلق کذب دارد حرمت آنست و جمعی از فقهاء صریحاً فتوی بحرمت آن داده‌اند و بعضی از فقهاء تفصیل داده‌اند و فرق گذارده‌اند بین جائی که قرینه‌ای بر نبودن قصد جدی در کلام است و جائی که قرینه‌ای نیست، با بودن نشانه بر مزاح و شوخی، جایز و گزنه حرام خواهد بود.

كتاب شفاء الصدور و غير آن نقل شده که وقتی یکی از فضلاء با دیانت اهل منبر در محضر فقهی زاهد ساجح محمد ابراهیم کلباسی علیه الرحمه در ذیل قصه‌ای که حضرت سید الشهداء(ع) فرمود «یا زینب» دو مرتبه گفت «یا زینب یا زینب» آن فقیه بزرگ به آواز بلند فرمود. خدا دهنست راشکد امام(ع) دو دفعه «یا زینب» نفرمود بلکه یک دفعه فرمود.

هر چند این قول بسیار متین است لیکن طریق احتیاط آنست که حتی با بودن قرینه بر هزل هم از این قسم شوخيهای که متناسب کذب است خودداری شود مخصوصاً که از اخبار مستفیضه در مقام حرمت مطلقاً فهمیده می‌شود.

باید از هر گونه دروغ پرهیز کرد: حضرت سجاد(ع) می‌فرماید: از هر دروغ پرهیزید کوچک یا بزرگ هزل یا جدا.

و از حضرت امیر المؤمنین(ع) است که «مؤمن باثار عظیمه ایمان نمی‌رسد تا اینکه دروغ را ترک کند چه از روی هزل باشدو یه از روی جد»؟

و نیز از امیر المؤمنین(ع) است که فرمود صلاح نیست و باید ترک شود دروغ چه جد و چه هزل و نباید یکی از شما بفرزندش چیزی وعده دهد پس وفا نکند، جز این نیست که دروغ بفجور می‌کشد و فجور هم صاحب‌ش را با آتش می‌رساند.^۱

از ابی ذر در ضمن وصیتها پیغمبر(ص) منقول است که فرمود: کسی که عورتش را از حرام و زیانش را از حرام نگهاده داخل بهشت خواهد شد ابذر گفت آیا ما به آنچه بزبان می‌گوئیم پرسیده می‌شویم؟

فرمود آیا مردم را داخل آتش می‌کند جز نتیجه آنچه زبانهای آنها با آن گویا شده؟ ای ابادر تا حرفي نزدی سالم خواهی بود و چون کلمه‌ای گفتی، اگر خیر باشد بنفع تو نوشته می‌شود و گزنه بضررت ثبت خواهد گردید.

ای ابادر بدرسیکه شخص در مجلس کلمه‌ای می‌گوید که اهل آن مجلس را بخنداند یس بسب آن در طبقات جهنم فرومی‌رود، وای بر کسیکه سخن دروغ بگوید تا اجتماعی بخندند وای بر او وای بر او، ای ابادر هر که خاموش شد نجات یافت، بر توباد براستگوئی و هیچ وقت از دهان خود دروغی را بیرون می‌فکن.^۲

۱- اتفاقاً الکذب الصغير منه والكبير في كل جد و هزل (کافی ج ۲ ص ۲۵۳ حدیث ۲).

۲- لا يجد عبد طعم الايمان حتى يترك الكذب جده و هزله. (کافی ج ۲ ص ۲۵۵ حدیث ۱۱).

۳- لا يصلح من الكذب جد ولا هزل ولا ان يعد احدكم صبيه ثم لا يفني له ان الكذب يهدى الى الفجور والتغور يهدى الى الدار (وسائل الشيعة كتاب حجج باب ۱۴۰ ص ۵۷۷).

۴- عن ابی ذرفی وصیة النبی (ص) له قال (ص) یا ابادر من ملك ما بین فخذیه و ما بین احببه دخیل الجنة. ان الرجل یتکلم بالكلمة في المجلس یضحك کهمه یعنی فهونی فی جهنم ما بین السماء و الارض یا ابادر و یا نلذی یحدث و یکتاب یضحك به القوم و یین له و یکه یا ابادر من

ابوذر گفت یا رسول الله (ص) توبه کسیکه عمدآ دروغی بگوید چست؟ فرمود: استغفار، و نمازهای پنجگانه لوث این گناه را پاک می‌کند.

در بیان نشانه‌های نزدیکی قیامت ضمن حديث مفصلی می‌فرماید «پیش از چند از روی مزاح باشد»^۱

و نیز فرمود «من خانه‌ای در بلندترین درجات بهشت ضامن برای کسیکه جدال را ترک کند، هر چند حق با او باشد و ضامن خانه‌ای در وسط بهشت برای کسیکه دروغ را ترک کند هر چند از روی هزل و مزاح باشد و خانه‌ای در بوستان بهشت ضامن برای کسیکه اخلاق خود را نیکونماید»^۲.

و آنچه از حرمت دروغ هر چند از روی هزل و مزاح باشد ذکر شد، در صورتی استکه سبب شکسته شدن دل مؤمن یا آبروریزی و اذیت و آزارش نباشد و گرنه شکی نیست که آن دروغ از گناهان کبیره خواهد بود.

مبالغه گوئی دروغ نیست: آنچه در محاورات متعارف است که مبالغه گوئیها می‌شود مانند اینکه می‌گوید، صد مرتبه فلاں حرف را بتو گفتم، یا هزار مرتبه فلاں کار را از تو دیدم و حال آنکه این عدد واقع نشده است، این مبالغه دروغ نیست زیرا معلوم است که عدد مخصوص مورد نظر نیست بلکه مقصود بیان زیاد واقع شدن است و از باب مبالغه و تأکید این عدد را ذکر می‌کنند.

همچنین انواع معجازات و استعارات و کنایات که استعمال می‌شود خصوصاً در اشعار مانعی ندارد.

دروع کوچک و بزرگ ندارد: آنچه در بین خلق متعارف است در وقتی که

صمت نجی فلیک بالصمت ولا تخرج من فیک کذبة ابدأ قلت: یا رسول الله فما توبة الرجل الذي يکذب متعمداً قال: (ص) الاستغفار وصلوات الخميس تغسل ذلك (وسائل کتاب الحجج باب ۱۴۰ ص ۵۷۷).

۱- عن النبي (ص) فی بیان اشراط الساعۃ و یکون الکذب عندهم ظرافة فلעنة الله علی الکاذب ولو کان مازحاً (کتاب جهاد).

۲- عن رسول الله (ص) اذا زعيه بيت في أعلى الجنة و بيت في وسط الجنة و بيت في رياض الجنة فمن ترك أمراء و ان كان محقاً ومن ترك الکذب و ان کان هازلاً و من حسن حمله. (حصال)

طعامی نزد شخص می‌آورند با اینکه واقعاً می‌دارد می‌گوید میل ندارم، دروغی است آشکار هر چند اکثر خلق از روی جهالت آنرا سهل دانسته‌اند و بالجمله شکی در دروغ بودن آن نیست و اخبار مذمت و حرمت دروغ شامل آن می‌شود.

اسماء بنت عمیس گفت در شب زفاف عایشه، رسول خدا (ص) ظرف شیر را بمن داد و فرمود بزنها بده تا بخورند، پس زنها گفتند میل به شیر نداریم رسول خدا (ص) فرمود بین گرسنگی و دروغ جمع نکنید اسماء گفت یا رسول الله (ص) اگر چیزی را که باو میل داریم بگوئیم نداریم آیا دروغ شمرده می‌شود؟.

فرمود بدرستیکه دروغ در نامه عمل ثبت می‌شود هر چند کوچک باشد^۱ و اما دروغهایی که در مقام تعارف بیکدیگر گفته می‌شود مثل اینکه طعامی دارد و بدیگری می‌گوید بخور در حالیکه قصد جدی ندارد بلکه شاید میل نداشته باشد که آنشخص از طعام او بخورد یا اینکه می‌گوید بفرمائید منزل ما در حالیکه نمی‌خواهد او در خانه اش بیاید و مانند اینها چون خبر نیست تا دروغ بر آنها گفته شود و حرام باشد بلکه از قبیل انشاء است لیکن احتیاط در ترک این تعارفات است زیرا در حقیقت ظاهر و باطن شخص در اینحالات مخالفت دارد و این خود مرتبه ای از نفاق است.

روزی امام صادق(ع) با فرزندش اسماعیل در مجلسی بودند یکی از دوستان امام وارد شد سلام کرد و نشست و چون حضرت برخاستند او هم با تفاوت امام(ع) حرکت کرد و در راه با امام بود تا در خانه امام(ع) از امام جدا شد چون امام وارد خانه شدند اسماعیل گف ای پدر چرا بآن شخص تعارف نکردید و نفرمودید بیاید منزل حضرت فرمود آمدنش در خانه مورد نداشت اسماعیل گفت شما اگر تعارف می‌کردید او خودش نمی‌آمد حضرت فرمود فرزندم دوست ندارم که خداوند مرا از کسانیکه عرضه می‌دارد چیزی را که بدان قصد ندارد ثبت فرماید^۲.

رؤیای جعلی هم دروغ است: و نیز از اقسام دروغ رؤیای جعلی است باینکه بگوید در عالم خواب چنین و چنان دیدم در حالیکه ندیده باشد یا اینکه خوابی را بدیگری

۱- ان الکذب ئیکتب حتی تکتب الکذبیة کذبیة. (سفينة البحار جلد ۲ ص ۴۷۳ و محة البیضاء).

۲- بحار الانوار- جلد ۱۶- باب العرض على أخيك- صفحة ۲۴۱.

نسبت دهد در صورتیکه اساسی نداشته باشد.

حضرت رسول (ص) فرمود بزرگترین دروغها سه دروغ است:

۱— دروغ بستن بمن باینکه چیزی را که من نگفته ام بمن نسبت دهد.

۲— دروغ دررؤیا — باینکه خوابی را که ندیده بدروغ نقل کند.

۳— مردی را بغیر پدرش نسبت دهد.^۱

و نیز از اقسام دروغ، حکایتها ساختگی و رمانهاست که صرف جعل و اصلًاً اساسی ندارد.

از حضرت رسول (ص) مرویست که فرمود بدترین روایتها، روایت دروغ است.^۲

آیا امثال هم دروغ است؟: مثلهایکه برای فهماندن مطالب عقليه در ضمن امور محسوسه گفته می‌شود و حکایتهايی که از زبان حیوانات یا نباتات و جمادات ساخته می‌شود برای اینکه قدرت و حکمت الهی فهمانده بشود یا برای تعلیم اخلاق فاضله و آشکار ساختن آثار نیک صفات حسن و کردارهای نیک یا آثار شوم اخلاق رذیله و کردارهای رشت مانند مقاله حیوانات کتاب انواع الصفا و مانند کلیله و دمنه که برای تهذیب اخلاق تأليف شده، شکی در صحبت و جواز آن نیست بلکه بهترین کلمات حکمت و مؤثر ترین سخنان وعظ و نصیحت در قالب حکایت است چنانچه یک امر وجودانی است که موعظه و نصیحت در ضمن داستان بهتر و قویتر اثر می‌کند.

و از اهلیت علیهم السلام زیاد نقل شده که برای اثبات مطلبی مثل یا حکایتی بیان می‌فرمودند.

طعن و مثل زدن حضرت مجتبی(ع): حضرت مجتبی(ع) در آن مجلس می‌شوم معاویه علیه الهاویه که برای مفاسخره خود و طعن بر آن حضرت و پدر بزرگوارش آراسته بود و هر یک از حاضرین جسارتنهای نمودند آن حضرت جواب هر یک را بیان فرمود از آن جمله در پاسخ کلمات قبیحه پسر عثمان فرمود:

اما تو ای عمرو بن عثمان، با آن حمقی که در جبلت تو است که نتوانی در کشف

این امور بررسی کنی؛ مثل تو داستان آن پشه ایست که بر نخل (درخت خرما) نشست و نخل را گفت محکم باش که می‌خواهم از تو بزیر آیم — نخل گفت: من ندانستم که تو کنی بر من نشستی که برخاستن بر من گران باشد.

گوش دادن بدروغ هم حرام است: باید دانست همانطور که دروغ بر دروغ‌گو حرام است، نقل دیگری هم حرام و همچنین ثبت کردن و نوشتن یا خواندن و گوش دادنش هم حرام می‌باشد و در چند جای از قرآن در مذمت یهود و منافقان می‌گوید: «سماعون للکذب» و صدق از حضرت صادق(ع) روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند آیا گوش دادن بقصه گو حلال است؟ فرمود، نه، هر کس گوش بسخن گوینده‌ای بدهد او را پرسیده، پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید گوش کننده خدا را پرسیده و اگر از ابليس سخن گوید، یعنی دروغ و باطل بگوید، ابليس را پرسیده است.^۱

و حدیثی بهمین مضمون از حضرت باقر(ع) مرویست^۲ .

از شواهد حرمت استماع دروغ آیه شریفة «واجتبوا قول الزور» و آیه «والذين لا يشهدون الزور» می‌باشد و در اول بحث ذکر شد که قول زور بدروغ تفسیر شده است و نیز دلیلهای حرمت نشستن در مجلس معصیت و ادله و جوب اعراض از منکر و نهی از آن شاملش می‌باشد و پر ظاهر است که دروغ معصیت و منکر است، پس استماع کننده دروغ از قول زور پرهیز نکرده و در مجلس معصیت حاضر بوده و از منکر هم روی برنگردانیده است.

توریه چیست؟: توریه، گفتن سخنی است که دارای دو معنی است یک معنی آن راست و مطابق واقع و معنی دیگرش دروغ است و گویند معنی درست آنرا قصد می‌کند و مخاطب معنی دروغ آنرا می‌فهمد، مثل اینکه ظالمی بطلب شما در خانه می‌آید شما را طلب می‌کند، برای فرار ازاو و اینکه خود را باو نشان ندهید بکسیکه در خانه است

۱— سئل عن الصادق (ع) ایحل الاستماع لهم فقال (ع) لا قال (ع) من اصنعي الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبدالله و ان كان الناطق عن ابليس فقد عبدال وليس. (كتاب اعتقادات)

۲— كتاب کافی

۱— قال رسول الله (ص) ان من اعظم الذنوب ان يدعى الرجل اى غير ابيه او يرى عينيه في ائمداد ما لم تريا او يقول على ماله اقل. (جلد ۱۵ بحار الانوار صفحة ۴۲).

۲— قال رسول الله (ص) شر ارواية رواية الكذب (جلد ۱۶ بحار ص ۴۲).

می گوئید اشاره بجای مخصوصی بکن و بگو اینجا نیست، یعنی در این محلی که من اشاره کرده ام و این معنی صحیح و صدق است هر چند آن ظالم از این سخن می فهمد که شما در خانه نیستید.

یا اینکه جواب را جمله انشائی می دهید مثل اینکه ظالمی بسراغ مظلومی است و نشانی او را زشما می پرسد با اینکه محل او را می دانید برای فرار از جواب می گوئید بسراغ او در مسجد برو یا بفلان شخص مراجعه کن:

و مثل اینکه گناهی از شما سرزده و کسی از تان می پرسد آیا چنین گناهی مرتكب شده اید در جواب می گوئید استغفار الله یا بخدا پناه می برم اگر چنین گناهی کنم. یا مثل اینکه سخن ناروائی در حق کسی گفته اید و می خواهید بانکار آن رفع ملال و کدروت و مفسدہ بنمائید می گوئید احترام و شخصیت شما بیشتر از آنست که چنین سخنی در حق شما گفته شود.

حکم توریه: توریه برسه قسم است: قسم اول آنست که در آن مصلحتی یا دفع مفسدہ ای باشد مانند مثالهای که ذکر شد، شکی در صحت و جواز آن نیست چنانچه قریباً ذکر خواهد شد.

قسم دوم آنست که در آن مفسدہ ای باشد مانند اینکه بسبب آن توریه مال یا آبروی مسلمانی ضایع گردد یا سبب اذیت و آزار مسلمانی شود، پس شکی در حرمت آن نیست.

قسم سوم آنست که مصلحتی در آن نیست و سبب مفسدہ ای هم نمی گردد. بعضی از فقهاء فرموده اند حرام است زیرا توریه در حقیقت از اقسام کذب است و ادلة حرمت دروغ شامل آن هم می شود و مجوزی هم ندارد. و بعضی دیگر فرموده اند حرام نیست زیرا توریه از اقسام دروغ موضوعاً و حکماً خارج است. و چون ذکر ادلة طرفین و تحقیق در مسأله خارج از وضع این رساله است از بیان آن صرف نظر نموده و راه احتیاط آنست که توریه را تنها در همان مواردی که شارع مقدس اذن فرموده بکار بزند.

جاهاییکه دروغ جایز است: ۱- هر گاه ضرر مالی یا جانی یا عرضی متوجه خودش یا دیگری از افراد مسلمین بشود و بسبب دروغ گفتن دفع آن ضرر بشود، جایز است و اگر لازم شود قسم خوردن هم مانع ندارد بلکه در بعضی از موارد که ضرر فاحش مانند ضرر جانی در کار باشد واجب هم می شود.

مثل اینکه اگر ظالمی می خواهد مسلمانی را بگیرد و بکشد یا بزند و آبروی او را بریزد. مالش را ببرد یا زندانش کند و از شما محلش را می پرسد اگر شما بروز دهید مرتكب حرام شده اید و واجبست انکار نمائید و اگر لازم شد قسم یاد کنید که محلش را نمی دانید.

و مثل اینکه مال مسلمانی نزد شما امانت است و ظالمی آن مال را مطالبه می کند واجبست انکار نمائید و چنانچه دفع شرش بقسم میشود واجبست قسم یاد کنید.

قسم دروغ برای رهائی مسلمان: روایات واردہ در این مقام بسیار از آن جمله، شیخ انصاری علیه الرحمة در مکاسب نقل نموده از حضرت صادق(ع) از امیر المؤمنین(ع) که رسول خدا(ص) فرمود قسم دروغ بخداؤنده یاد کن و برادر مسلمانت رانجات ده.^۱

و در صحیحه اسماعیل بن سعد از حضرت رضا(ع) است که می گوید از حضرت(ع) پرسیدم راجع بکسی که برای نجات از شر شیطان قسم دروغ بخورد که فلان مال را ندارم، حضرت فرمود، ضرری ندارد و پرسیدم آیا قسم دروغ برای حفظ مال دیگری از مسلمانان چطور است؟ فرمود ضرری ندارد.^۲

و حضرت صادق(ع) فرمود قسم دروغی که کفاره ندارد بلکه برای صاحبین اجر و ثواب ثبت می شود، قسمی است که برای خلاصی جان یا مال مسلمانی از شر ظالمی مانند دزد و غیره یاد شود.^۳

برای مال کم ارزش ندارد: در این مقام دونکته را باید متذکربود یکی آنکه هر چند برای دفع ضرر مطلقاً دروغ جایز است لیکن اگر ضرر مالی و قابل تحمل باشد مستحب است آن ضرر را قبول کند و دروغ نگویید چنانچه از امیر المؤمنین(ع) است که از نشانه ایمان راست گفتن در موردی است که راستی ضرر داشته باشد و ترک کردن دروغ است

۱- عن السکونی عن جعفر(ع) عن ایه (ع) عن آبائه (ع) عن علی(ع) قال قال رسول الله(ص) احلف بالله کاذباً و نعْ اخاكَ من القتل. (وسائل الشیعه کتاب الایمان جلد ۳ باب ۱۲ ص ۱۳۶).

۲- قال سائله عن رجل يخاف على ماله من السلطان فيحلف له لينجوبه منه قال(ع) لا يأس وسئلته هل يحلف الرجل على مال اخيه كما يحلف على ماله قال (ع) نعم. (وسائل الشیعه کتاب الایمان جلد ۳ باب ۱۲ ص ۱۳۶).

۳- فاما اليمين الذي يوجر عليها الرجل اذا حلف كاذباً لم تلزمك الكفاره فهو ان يحلف الرجل في خلاص امرء مسلم او خلاص ماله من متعد يتعدى عليه من لص او غيره. (فقیه)

در جایی که منفعت داشته باشد^۱.

حتی الامکان توریه کند: نکته دیگر اینست که چون مشهور فقهاء در این مقام توریه را لازم دانسته اند احتیاط آنست که اگر بتواند و حرجی نباشد ضرر را بتوریه دفع نماید نه به دروغ صریح.

اصلاح ذات البین: ۲- از مواردی که دروغ گفتن جایز است مورد اصلاح است یعنی هر گاه بین دو نفر مسلمان مخاصمه و نزاع و جدال باشد و راه اصلاح بین ایشان منحصر بدروغ باشد دروغ گفتن جایز می شود، یا اینکه بسبب دروغ از پیدا شدن کینه و دشمنی بین دو نفر مسلمان جلوگیری می شود مثل اینکه بین زن و شوهری بی مهری پیدا شده و ممکن است بینشان جدائی افتاده بطلاق منجر شود جایز است بگویید مثلاً زن تو در فراقت سخت ناراحت است و شدت علاقه اش بتطوری است که شاید مریض شود، زن هم سخنانی بدین مضمون بگویید و بسبب این دروغ بین ایشان را التیام داده از جدائی جلوگیری کند.

پیغام تند را ملایم کند: حضرت صادق(ع) فرمود «کلام بر سه قسم است: راست، دروغ و اصلاح بین مردم» کسی پرسید، فدایت شوم – اصلاح بین مردم چیست؟ فرمود از مردمی کلامی میشنوی اگر آنرا بدیگری برسانی فاسد و کدر میکنی نفس او را پس باو می گوئی از فلانی شنیدم که درباره توازن خیر چنین و چنان گفت، خلاف آنچه را که از او شنیده ام^۲.

و حاصل کلام اینست که اگر کسی بشما پیغام تندی میدهد که بکسی برسانی و او را آزرده خاطر سازی و شما برای اصلاح بین ایشان خلاف آنچه شنیده اید باآن شخص می گوئید که فلانی تعریفت را کرد و چنین و چنان در خوبی تو گفت.

در صحیحه معاویه بن عمار از حضرت صادق(ع) است که می فرماید اصلاح کننده کذاب نیست^۳ و لفظ کذاب که صیغه مبالغه است ظاهرآ اشاره باین است که هر

۱- علامه الایمان ان توتّ الصدق حيث يضرك على الكذب حيث ينفعك. (نهج البلاغه حکم ۴۵۸).

۲- عن الصادق (ع) الكلام ثلاثة صدق و كذب و اصلاح بين الناس قيل له: جعلت فداك وما الاصلاح بين الناس؟ قال (ع): تسمع من الرجل كلاماً يبلغه فتخبث نفسه فقول: سمعت من فلان قال فيك من الخير كذا و كذا خلاف ما سمعت منه. (وسائل الشیعه—كتاب حجج باب ۱۴۱ ج ۸ ص ۵۷۹).

۳- في صحيحه معاویة بن عمار عن الصادق (ع) انصلح يس بکذاب.

چند برای اصلاح بسیار دروغ هم بگوید، دروغ نیست.

و در وصیت پیغمبر با امیر المؤمنین(ع) است که فرمود «بدرستیکه خداوند دوست می دارد دروغی که برای صلاح و اصلاح گفته شود و دشمن می دارد سخن راستی که موجب فساد باشد»^۱.

اصلاح عبادتی بزرگ است: از رسول خدا(ص) مرویست بجا نیاورده شخص عملی را بعد از بجا آوردن واجبات که بهتر باشد از اصلاح دادن بین مردم بگوید گفتار خوبی و افزوده کند کردار نیکی را^۲. و در ضمن وصیت امیر المؤمنین(ع) بحسن و حسین علیهم السلام فرمود: بر شما باد اصلاح دادن زیرا خودم شنیدم از جد شما رسول خدا(ص) که می فرمود: بصلاح اندیشیدن و اصلاح دادن در میان مردم و قطع منازعات ایشان نمودن از نماز و روزه افضل است^۳. مرویست از ابوحنیفه سائق الحاج که گفت بین من و شوهر دخترم بر سر میراثی نزاع بود و در گفتگو بودیم که مفضل وکیل امام صادق(ع) بر ما گذشت و ساعتی توقف نمود سپس ما را بخانه اش برد و بین ما بمبلغ چهار صد درهم اصلاح داد و از خودش این مبلغ را بمن داد و پس از اصلاح و تمام شدن نزاع گفت بدانید این مبلغ را که بشما دادم از خودم نبود بلکه مال مولایم امام صادق(ع) است و آنحضرت بمن امر فرموده که هر گاه بین دو نفر از اصحاب من نزاعی بود اصلاح ده بین آنها بمال من. و از آنچه ذکر شد که در مورد اصلاح دروغ جایز است اهمیت این عبادت بزرگ تا اندازه ای آشکار می شود زیرا دروغی که حرمت و شدت و عقوبت آن ذکر گردید در این

۱- فی وصیة النبي (ص) یا علی ان الله احب الكذب فی اصلاح وابغض الكذب فی غيرالاصلاح (وسائل الشیعه کتاب الحجج باب ۱۴۱ ج ۸ ص ۵۷۸).

۲- عن النبي (ص) ما عمل امرؤ عملاً بعد اقامۃ الفرائض خيراً من اصلاح بین الناس يقول خيراً و ينمی خيراً. (بحار الانوار جلد ۱۵).

۳- فانی سمعت جدکما (ص) یقول: صلاح ذات البین افضل من عامة الصلة والصیام (نهج البلاغه رساله ۴۷).

ظاهراً مراد از صلاة و صيام در این حدیث بقرينه حدیث نبوی که ذکر شد نماز و روزه مستحبی است. نه واجبی و شاید معنی حدیث چنین باشد اشتغال باصلاح بین مردم افضل است از اشتغال به هر نماز و روزه مستحبی یعنی آنقدر زمانی را که مشغول باصلاح است برای او بهتر است از اینکه آنقدر زمانرا تماماً در نماز و روزه باشد.

گناهان کبیره ج ۱

مورد جایز بلکه مستحب و در برخی موارد واجب می‌شود و سر مطلب آنست که سعادت دنیویه و اخرویه و برخورداری از حیات مادیه و روحانیه موقوف باجتماع و اتحاد قلوب است، هر گاه عده‌ای از بشر با یکدیگر یک دل و یک جان شدند و هر یک نفع دیگری را نفع خود و ضرر دیگری را ضرر خود دانست و هر چه برای خود خواست برای دیگری هم خواست شکی نیست که هم حیات دنیویه ایشان به بهترین وجهی تأمین می‌شود و هم سعادت باقیه اخرویه و کمالات معنویه و روحانیه خواهد رسید زیرا اتحاد و اتصال قلوب برای خدا سبب تقویت آنها در برابر حملات و وسوسه‌های شیطانی است و گاه من شود که راه شیاطین بر قلوبشان بکلی بسته می‌گردد.

آب قلیل و کر— تأثیر و تاثیر: مثل اجتماع و اتحاد قلوب در عالم معنی، نظری اجتماع آبهای قلیل در یکجا است آب کمتر از کر ملاقات نجس متاثر و نجس می‌شود اما اگر چند آب کم را در یک ظرف بزرگ بریزند که باندازه کر شود نه تنها بمجرد ملاقات با نجاست نجس نمی‌شود بلکه از مظہرات است.

و نیز اگر یکی از قلوب متعدد مورد عنایت و رحمت الهی واقع گردید قطعاً بحکم اتحاد بهمه خواهد رسید علاوه بر اثرهای وضعی که برای قوت و شوکت اسلام و مسلمین است.^۱

دروع در جنگ: در پاره‌ای از روایات دروغ را در مورد جنگ با کفار که بسب دروغ گفتن غلبه بر دشمن حاصل می‌شود تجویز نموده است.

وعده باهل: دیگر دروغ در مقام وعده باهل است مثل اینکه زوجه شخص، ازو چیزی مطالبه می‌کند، با وعده می‌دهد در حالی که قصد وفا کردن با آنرا ندارد.

تجویز مشکل: لیکن چون سند این قسم روایات ضعیف است حکم بجوز آن مشکل است مگر اینکه اکراه و اضطرار باشد.

مثل اینکه اگر وعده دروغی باو ندهد مزاحمش می‌شود و سخت ناراحتش

۱— از این مطلب سبب کثرت فضیلت و ثواب نماز جماعت و ثوابهای عظیمه‌ای که برای مراسات و ایشان برادران ایمانی و زیارت و ملاقات و مصافحه و تقییل و همچنین ثوابهایی که برای اصلاح دادن بین دونفر و دوستی در راه خدا با آنها است روشن می‌شود زیرا این امور و نظائر آن سبب عدم است قلوب و اتحاد دلهاست.

می‌کند تا اینکه خدای نکرده منجر بطلاق می‌شود.

دروعگوئی در مقام خوف و رجاء: حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: بترسید و پرهیزید از دروغ گفتن در مقام رجاء بثواب الهی و ترس از عذابش زیرا هر کس امید بچیزی دارد در تحصیل اسباب رسیدن به آن چیز کوشش می‌کند، پس لازمه رجاء به ثواب الهی، سعی در اعمال صالحه است و چنانچه در شما نباشد دروغگو خواهید بود و همچنین کسی که از چیزی ترسان باشد البته باید از آن فرار کند اگر شما راستی از عذاب الهی ترسانید باید از معصیت که سبب گرفتاری در عذاب است فرار نمایید و گرنه دروغگو خواهید بود^۱.

و نیز در خطبه‌ای که از آن حضرت در نهج البلاغه موجود است چنین می‌فرماید: ادعا دارد بگفته خود که بخدا امیدوار است، بخدای بزرگ قسم دروغ می‌گوید چه می‌شود او را که امیدش در مقام عملش ظهوری ندارد در حائل که هر کس امیدوار باشد البته امیدواریش در عملش شناخته خواهد شد مگر امیدی که بخدا دارد که هیچ اثری ندارد و در حقیقت رجاء نیست (بلکه غروری است که اسمش را رجاء گذارده است) و هر ترسی از هر کس و هر چه دارد محقق است یعنی براستی می‌ترسد و از آن فرار می‌نماید مگر در ترس از خداوند که براستی نمی‌ترسد و از معصیتش دوری نمی‌کند^۲.

و نظری ادعای دروغی نسبت بخوف و رجاء، سایر مقامات دینیه و روحانیه است مانند مقام صبر و شکر، رضا و تسلیم و تواضع و حلم و نظائر اینها.

پس کسیکه خود را اهل این مقامات می‌داند در صورتیکه اثری از این صفات در او نباشد دروغگو است.

گفت و حال باید یکی باشد: حضرت صادق(ع) فرمود هنگام گفتن الله اکبر باید جمیع مخلوقات را از عرش تا فرش در جنب بزرگی خداوند کوچک بدانی و اگر خداوند در آن وقت بداند که حال تو چنین نیست می‌فرماید: ای دروغگو آیا با من نیز نگ

۱— ایا کم و انکذب فان کل راج طالب و کل خائف هارب. (کافی ج ۲ ص ۲۵۶ حدیث ۲۱).
۲— یدعی بزعمه انه يرجو الله كذب واعظيم ما باه لا يتبيين رجائه في عمله؟ فكل من رجا عرف رجائه في عمله وكل رجاء الار جاء الله تعالى فانه مدخول و كل خوف متحقق الا خوف الله فانه معلول... (نهج البلاغه خطبه ۱۵۸).

گناهان کبیره ج ۱

می زنی بعزت و جلالم قسم البته ترا از حلاوت ذکر و سرور مناجاتم محروم خواهم نمود.^۱ و گاه می شود که شخص زبانش الله اکبر می گوید اما زبان حال و عمل و دلش الله اصغر است (پنهان بر خدا) مثل اینکه اگر باو بگوئی برای خدا فلان عمل خیر را انجام ده، یا برای خدا فلان شر را ترک کن اعتنائی نمی کند ولی اگر صد تومان باو بدھید فوراً اطاعت می نماید یا اگر بترسد که آن خیر را ترک کند یا آن شر را بجا آورد، ضرری باو می رسد یا مبتلا باذیت فلان شخص می شود فوراً انجام یا ترک می کند اما اگر فقط و فقط برای خدا بود نمی کرد.^۲

دروغگوئی در مقام اظهار بندگی: و از آنجلمه است دروغ گفتن در جملة «ایاک نعبد و ایاک نستعين» یعنی تنها ترا می پرستیم و فقط از تو یاری می جوئیم، و ظاهر است کسیکه شبانه روز در مقام پرستش درهم و دینار و شکم و فرج و سایر شهوتات است و نیز هر یک از اسباب ظاهریه را مستقل در تأثیر می داند و آن کمک می جوید و آنرا تکیه خود قرار می دهد در گفتن این جمله دروغگو خواهد بود.^۳

دروغگوئی در دعا و مناجات: و کذب در دعا و مناجات بسیار است و برای نمونه به یکی دو مورد اشاره می شود کسیکه در دعا می گوید «رضیت بالله ربنا» یعنی راضی و لخوش هستم بر بوبیت و پروردگاری خدا، که آنچه در تربیت و پرورش من و سایر مخلوقات کرده و می کند مورد رضای من است.

۱- اذا كبرت فاستصرح ما بين السموات العلي والثري دون كبرياته فإن الله تعالى اذا اطلع على قلب العبد وهو يكبر و في قلبه عارض عن حقيقة تكبيره قال: يا كاذب اتخاذ عنى و عزتى و جلالى لا حرمتك حلاوة ذكرى... (مصابح الشريعة ص ۹۲).

۲- يكى از شعرا در بيان کذب در مقام استعاده خوب سروده:

- | | |
|--|----------------------------|
| یک اعوذت اعوذ بالله نیست | تا زهر بد زبانت کوتاه نیست |
| نیست الا اعوذ بالشیطان | بلکه آن نزد صاحب عرفان |
| لیک فعلت بود مکذب قول | گاه گوئی اعوذ و گه لا حول |
| بر زبانست اعوذ می راند | سوی خویشت دو اسپه میراند |
| شده همراه صاحب خانه | طرفه حالی که دزد بیگانه |
| در بدر کوبکو که دزد بگیر | همچو او می کند فغان و نفیر |
| ۳- برای مزید اطلاع بكتاب اسرار الصلة شهید ثانی یا صلوة الخاشعین مؤلف مراجعه شود. | |

پس کسیکه بقضاء و قدر او واقعاً تسلیم نیست و در مواردیکه برخلاف میل او امری واقع می شود دلش پر از غیظ و زبانش بشکایت دراز است، دروغگوئیش در این کلمه ظاهر است.

دروغگوئی در افراز بامامان: و همچنین در کلمه «وبمحمد نبیاً وبالقرآن کتاباً وعلى اماماً» یعنی راضیم و پسندیده ام که محمد(ص) پیغمبر و علی(ع) امام من و قرآن کتاب و دستورالعمل من باشد در حالیکه نفس و هوی و شیطان را امام و پیشوای خود قرار داده و در مقام عمل از آنها پیروی می کند و بدستورات قرآن اعتنائی نکرده باآن عمل نمینماید.

آیا راست می گوید؟: یا کسیکه می گوید «هر گاه گناه را می بینم جزء و فرع می نمایم و هر گاه کرم ترا می بطعم میافقم»^۱ در حالیکه اصلاً بفکر گناه خود نمیافتد یا اگر احیاناً بنظرش باید باکی ندارد و حالت تغیرنی کند و نسبت بکرم الهی هیچ حال طلبی در او نیست دروغش آشکار است.

یا وقتیکه می گوید «ابکی لخروج نفسی...» یعنی گریه می کنم برای هنگام مرگم، دخول قبرم و قیامت، در حالیکه حالت بکاء در او نیست، دروغیست ظاهر و شاید اشاره باین قسم دروغها باخداؤند است در نماز و دعاء و مناجات آنچه را که حضرت سجاد(ع) در دعای ابو حمزه عرض می نماید: «پروردگارا، شاید مرا در مقام وجایگاه دروغگو یان یافته پس مرا ترک کردى و بخودم واگذاشتی»^۲ یعنی زمام نفس را بدست خودش دادی که ندانم مرا بکدام وادی هلاکت خواهد انداخت.

دروع با امام(ع): و اما دروغ در حضور امام(ع) مثل آنچه که در ضمن زیارت خوانده می شود «آخذ بقولکم عامل با مرکم مطیع لکم» یعنی قول شما را گرفته ام و امر شما را عمل کننده ام و از شما فرمانبردارم، پس کسیکه فرانگرفته است فرمایشات ایشانرا یا آنچه را که فرا گرفته و دانسته است عمل نکرده و مطیع نفس و شیطانست دروغش ظاهر است. یا در جمله «سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم» یعنی با هر که با شما سلم

۱- اذا رأيت مولاً ذنوبٍ فزعت و اذا رأيت كرمك طمعت.

۲- اوللعلك وجدتني في مقام الكاذبين فرفضتني. كتاب مفاتيح الجنان دعای ابو حمزه ثمالي.

است من هم با او سلمم و هر که باشما در جنگ است من هم با او در جنگ، در حالیکه با دشمنان دین دوستی و خلطه و آمیزش دارد و با مؤمنین و دوستان ائمه بعکس دشمن و مغرض است یا در جمله «التارك للخلاف عليكم» یعنی ترك کننده ام مخالفت با شما را در حالیکه در مقام عمل چنین نیست.

پس در دعاها چه باید گرد؟: اگر سؤال شود نسبت بذکر و دعا و کلماتیکه شخص مبتلا بدروغ با خدا و پیغمبر یا امام(ع) می شود چه کند؟

جواب از این سؤال شرح مفصلی لازم دارد که از وضع این رساله بیرون است لیکن مجملًا باید دانست غرض از این تذکرات جلوگیری از مرض عجب و غرور و از خود راضی بودن است که شخص مبادا بعمل خود دل خوش کند بلکه باید بسبب این تذکرات در اصلاح عمل و تزکیه نفس بکوشد تا بدرجات و مقامات صادقین نائل شود نه اینکه نعوذ بالله مأیوس شده دست از عمل بدارد ببهانه اینکه من اهل صدق نیستم شکی نیست که این حال از شیطان است و می خواهد او را از ثواب و درجات قرب الهی محروم سازد زیرا هیچکس ابتدا در صدق، کامل نیست بلکه در اثر سعی و طلب، در تحصیل صدق می کوشد و فیاض مطلق باو افاضه می فرماید و او را بمنزل مقصود می رساند.

برای جلوگیری از یأس در دعا جملاتی تذکر داده می شود:

کسانیکه معنی این کلمات را نمی دانند راحتند زیرا الفاظی را بعنوان قرآن مجید یا ذکر و دعائی که از امام رسیده تلاوت می کنند چون از امام رسیده که بخوانند شکی نیست که نورانیت این کلمات مبارکه اثر خودش را در آنها می گذارد و بعضی از مراتب ثواب خواهند رسید و بالجمله شبهه کذب در باره کسانیکه از معانی این قسم کلمات بی اطلاعند نخواهد بود.

مراتب نسبت بهر کس: اما کسانیکه معنی این کلمات را می دانند، باید دانست که این معانی را مراتب کثیره و درجات متفاوته است که مرتبه کامل و اعلای آن در معصومین است و اکثر مؤمنین از بعض مراتب آن محروم نیستند و لذا امید است کذبی در بین نباشد، مثلاً همه مؤمنین دارای مرتبه ای از مراتب خوف و رجاء هستند، زیرا لازمه ایمان بخداست.

۱— و خافون ان کنتم مؤمن (سوره ۳ آیه ۱۶۹).

لیکن در اثر عدم تزکیه نفس و قوت هوی و شهوت مبتلا بمعصیت و مسامحه در اطاعت اوامر الهیه می شوند چنانچه در دعای ابو حمزه ثمائی است که پروردگارا گناهی که کرده ام از روی انکار خدائی توبه نهاده و نه اینکه ترا کوچک و خوار شمرده یا اینکه خواسته باشم خود را در معرض عقوبت تو قرار دهم و نه اینکه وعده های عذاب ترا هیچ دانسته و از روی ترسی و بی باکی از عذابت گناه کرده باشم، بلکه سبب منحصر آن تسویل نفس و غلبة هوی و مساعدت مقاومت و مفروشدن بستاریت توبه نهاده است.^۱

یقین صادق و کاذب: و بالجمله ایمان بخدا و ترس از عذاب او منافاتی با ابتلاء بمعصیت در اثر غلبة هوای نفس ندارد چنانچه بیشتر مردم یقین دارند جسد مرده با جماد فرقی ندارد، حرکتی نمی تواند بکند و کاری از او ساخته نیست ولی در اثر غلبة قوه واهمه بر قوه عقلیه، شب تاریک در اطاق بی چراغ تنها نمی تواند با مرده بسر ببرد و می ترسد و لذا در دعا می خوانیم و یقیناً صادقاً خدایا یقینی و ایمانی بده که بلوای آن ملتزم و با آثار آن متاثر شوم و شکی نیست در اینکه کسی که مرتبه ای از مراتب خوف را دارد و از پروردگارش دائمآ خوف صادق را بخواهد یعنی ترسی که او را از معصیت و از هر گناهی بازدارد و از روی جد بخواهد که «اخافل مخافه الموقنین» البتہ با افاضه خواهد شد و همچنین نسبت بساایر درجات دینیه و مقامات عبودیت و اطاعت.

چنانچه وارد شده، هر کس بخواهد و درخواست کوشان و جدی باشد خواهد یافت.^۲

بلی صدق مطلق در جمیع مقامات منحصر بمقام معصوم(ع) است و لذا مراد بصادقین در آیه شریفه «با راستگویان باشید»^۳ اهل بیت عصمت و طهارتند.

۱— الهی لم اعصك حين عصيتك و انابر بوبتيك جاحد ولا بامرک مستخف ولا نعوقبتك متعرض ولا نوعيدهك متهاون لكن خطبته عرضت و سولت لى نفسی و غلبني هوای ... (دعای ابو حمزه ثمائی).

۲— من طلب شيئاً وجد وجود.

۳— و كونوا مع الصادقين. (سوره ۹ آیه ۱۲۰).

سوگند دروغ

پس از مرگ نیست» (زیرا با اختیار خود بهره دنیوی را بر نصیب آخرت برگزیدند) و روز قیامت خدا با ایشان سخن نمی‌گوید و بنظر رحمت بایشان نمی‌نگرد و ایشانرا پاک نمی‌گرداند (تا بتوانند بمحل پاکان که بهشت است وارد گردند) و برای ایشانست عذاب دردنگی^۱.

فرمایش رسول خدا(ص): امرؤالقیس و مردی از حضرموت نزد رسول خدا(ص) در باره زمینی با یکدیگر منازعه و مخاصمه نمودند حضرت به امرؤالقیس فرمود آیا بینه (دو نفر شاهد عادل) داری؟ عرضکردند از حضرت فرمود پس طرف تو باید قسم بخورد — عرض کرد او با سوگند دروغش زمین مرا خواهد برد حضرت فرمود: اگر او بدروغ سوگند یاد کند از آنهایی خواهد بود که فردای قیامت خدا باو بنظر لطف نمی‌نگرد و او را پاک نکرده برایش عذابی دردنگ خواهد بود — چون حضرت چنین فرمود آن مرد سخت ترسید و زمین را به امرؤالقیس رد کرد^۲.

حضرت صادق(ع) می‌فرماید کسیکه قسم بخورد در حالیکه میداند دروغ می‌گوید پس آشکارا با خداوند جنگیده است^۳.

و حضرت باقر(ع) می‌فرماید از قسم دروغ بترسید جز این نیست که آبادیها را خراب و صاحبیش را بیسامان می‌سازد^۴.
و در روایات دیگر چنین است که سوگند دروغ و قطع رحم آبادیها را ویران و از اهلش خالی می‌سازد و سبب قطع نسل می‌گردد^۵.

آثار سوء قسم دروغ: روایات چندی از حضرت صادق(ع) رسیده که می‌فرماید

— ان الذين يشررون بعهد الله و ايمانهم ثمناً قليلاً اولئك لاخلاق لهم في الآخرة ولا يكلهم الله ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم. (سورة ۳ آیه ۷۶).

— تفسير الميزان نقل از امامی شیخ.
— من حلف على يمين وهو يعلم انه كاذب فقد بارز الله تعالى (كافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۵).

— عن ابيعفر قال (ع) قال رسول الله (ص) اياكم و اليمن الفاجرة فانها تدع الديار من اهلها بلاق (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۶).

— ان في كتاب على (ع) ان اليمن الكاذبة وقطيعة الرحم تذران الديار بلاق من اهلها و تنغل الرحيم يعني انقطاع النسل (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۶ حدیث ۹).



۱۸- سوگند دروغ

هیجدهم از گناهان کبیره‌ای که در روایات گذشته بکبیره بودنش تصریح شده «الیمن الغموس» قسم دروغ است که شخص از گذشته یا حال بدروغ خبری می‌دهد و برای تأکید یا اثبات آن بخداؤند سوگند یاد می‌کند مثلاً می‌گوید والله روز گذشته چنین کاری را کردم در حالیکه نکرده است یا اینکه می‌گوید بخدا سوگند فلاں چیز مال منست در حالیکه میداند مال او نیست و این قسم سوگند در روایات یمین غموس خوانده شده یعنی صاحبیش را در معصیت یا در آتش فرو می‌برد و همچنین یمین کاذبه و یمین حلقه هم نامیده شده است یعنی چنانکه تیغ موی را از بدن می‌کند این نوع سوگند هم دین صاحبیش را از بین می‌برد.

در صحیحه عبدالعظیم گذشته قسم دروغ را از گناهان کبیره شمرده و در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) بکبیره بودنش تصریح فرموده و همچنین در روایت تحف العقول از حضرت صادق(ع) در شمار کبائر آورده شده و صریحاً می‌فرماید که سوگند دروغ فاسد کننده ایمانست^۱.

وعده عذاب در قرآن: حضرت صادق(ع) برای کبیره بودن قسم دروغ از قرآن مجید آیه ۷۶ از سورة آل عمران را دلیل آورده می‌فرماید «جز این نیست کسانیکه عهد خدائی و سوگندهای خود را در مقابل قیمت ناچیزی از دست بدھند برای ایشان بهره‌ای

۱- بحار الانوار جلد ۳ ص ۱۷۷.

گناهان کبیره ج ۱

قسم دروغ صاحبیش را فقیر می‌سازد و اثر سوء و نکبت آن تا چهل روز باو می‌رسد.^۱
و نیز فرمود سوگند دروغی که سبب دخول در آتش می‌شود آنست که مردی
بدروغ قسم یاد کند تا حق مسلمانی را ضایع و مالش را حبس نماید.^۲

و نیز فرمود هر گاه بنده خدایرا بر دروغ خود شاهد و گواه قرار دهد و بگوید خدا
می‌داند که راست می‌گویم و مطلب اینظور است که گفتم در حالیکه دروغ می‌گوید
خداآوند می‌فرماید آیا جز من نیافتنی کسی را که بر او دروغ بندی.^۳
و فرمود هر گاه کسی خدایرا بر دروغ خود گواه گیرد و بگوید خدا می‌داند که
راست می‌گویم عرش الهی برای عظمت حق بلزه می‌آید.^۴

اقسام سوگند

سوگند یا برای اثبات و تأکید است یا التزام امری در آینده: سوگند برای
اثبات یا تأکید مطلبی یا خبری که داده می‌شود بر چهار قسم است واجب، مستحب،
مکروه و حرام.

سوگند واجب: اگر حفظ جان یا آبروی خود یا مسلمانی و همچنین حفظ مالی
که نگهداریش واجب است متوقف بر قسم خوردن باشد، اینجا سوگند واجب می‌شود هر
چند بدروغ سوگند بخورد البته تا بشود توریه کرد بنابر احتیاط نباید ترک کند (یعنی از
لقطی که می‌گوید معنی صحیح قصد کند) چنانچه در بحث کذب گذشت.

سوگند مستحب: جائیکه نگهداری مال خود یا مسلمان دیگری از شر ستمگر
موقوف بر سوگند شود در صورتیکه مال واجب الحفظ نباشد و بسیار کم (از سی درهم
کمتر) هم نباشد سوگند خوردن مستحب است.

زراره بحضرت باقر(ع) گفت ما با اموال خود بخارج گیران و مأمورین مالیاتی

۱- عن ابیعبدالله(ع) قال الیمن الغموس ینتظرها اربعین لیلة (فروع کافی کتاب الایمان
ج ۷ ص ۴۳۶ حدیث ۷).

۲- الیمن الغموس التي توجب النار الرجل يحلف على حق امره مسلم على حبس ماله
(فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۶).

۳- اذا قال العبد علم الله و كان كاذبا قال الله عزوجل اما وجدت احداً تكذب عليه غيري
(کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۷ حدیث ۲).

۴- من قال الله يعلم ما لم یعلم اهتز لذلك عرش اعظم الله (فروع کافی ج ۷ ص ۴۳۷ حدیث ۱).

سوگند دروغ

می‌رسیم از ما می‌خواهند که سوگند بخوریم که چیزی نداریم تا خراجش را بدھیم و تا
سوگند هم تخوریم ما را رهانی کنند امام(ع) فرمود سوگند بخور که این سوگند از خرما و
کره شیرین تر است (چون سبب نجات از ظالم است).^۱

در صورتیکه مال کمی باشد خصوصاً کمتر از سی درهم، سوگند تخوردن مستحب
است چنانچه حضرت صادق(ع) می‌فرماید: کسیکه برای بزرگداشت خداوند بنام او
سوگند نخورد و نام او را بزرگتر از این بداند که برای مال دنیا برده شود خداوند با و بهتر از
آنچه از دستش رفته عطا می‌فرماید.^۲

و نیز می‌فرماید هر گاه بنا حق بر تو ادعائی کرده شود و مدعی بخواهد ترا سوگند
دهد اگر آن مال کمتر از سی درهم باشد سوگند مخور و آنرا باو و اگذار و اگر بیشتر باشد
پس سوگند بخور و آنرا باو مده.^۳

پیغمبر اکرم(ص) می‌فرماید کسیکه بدھکار خود را پیش حاکم برد تا سوگند
بخورد و می‌داند که سوگند خواهد خورد پس اگر برای احترام نام پروردگار او را رهای کند و
راضی بسوگندش نشود خداوند هم روز قیامت مقامی را برای او راضی نشود مگر مقام
حضرت ابراهیم (ع) را.^۴

حضرت سجاد(ع) سوگند نخورد: در کافی روایت می‌کند که حضرت
سجاد(ع) از قبیله بنی حنیفه زنی داشتند یکی از دوستانشان با آن حضرت خبر داد که این
زن دشمن جدت حضرت امیر المؤمنین(ع) است حضرت او را طلاق داد. آن زن با اینکه
مهریه اش را دریافت کرده بود از روی دروغ ادعای مهریه کرد و بحاکم مدینه شکایت
نمود و مطالبه چهار صد دینار مهریه اش را از حضرت سجاد(ع) کرد حاکم مدینه

۱- نمر بالمال على العشار فيطلبون منا ان نتحلف لهم و يخلون سبينا ولا يرضون منا الا بذلك
قال(ع): فاحلف لهم فهو احلى من التمر والزبد. (وسائل کتاب الایمان باب ۱۳ حدیث ۶ ج ۶).
۲- قال رسول الله (ص) من اجل الله ان یحلف به اعطاء الله خيراً مما ذهب منه. (فروع
کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۴ حدیث ۲).

۳- اذا ادعى عليك مال ولم يكن له عليك فاراد ان یحلفك فان بلغ مقدار ثلثين درهماً فاعطه و
لا تحلف و ان كان اکثر من ذلك فاحلف ولا تعطه (فروع کافی ج ۷ ص ۴۳۵ حدیث ۶).
۴- من قدم غريماً الى السلطان يستحلقه و هو یعلم انه یحلف ثم تركه تعظيمأ لله تعالى لم
يرض الله تعالى له بمنزلة يوم القيمة الامتنانه ابراهيم خليل الرحمن. (وسائل الشيعه).

گناهان کبیره ج ۱

بان حضرت عرض کرد یا سوگند بخورید که این مبلغ را با و داده اید یا حقش را پردازید — حضرت سوگند نخورد و بفرزندش حضرت باقر(ع) فرمود چهار صد دینار به آن زن پردازد — حضرت باقر(ع) عرض کرد فدایت شوم مگر حق با شما نیست؟ فرمود چرا لیکن خدایرا بزرگتر از این میدانم که بنام مبارکش در مقام دعوی مال دنیا سوگند بخورم.

تأکید مطالب حق: و نیز جایز بلکه مستحب است سوگند نخوردن برای اثبات و تأکید مطلب حق و مهمی یا برای بیان تعظیم و بزرگی آن مانند فرمایش پیغمبر اکرم (ص) «بخدا سوگند که تا شما از توبه دست برنداشته اید خداوند هم مغفرت خود را از شما دریغ نمی فرماید»^۱.

یا مانند فرمایش امیر المؤمنین(ع) «بخدا سوگند اگر آنچه را که من میدانم شما می دانستید هر آینه کم می خندهید و زیاد گریه می کردید»^۲. و سوگنهایی که در قرآن مجید و کلمات ائمه (ع) دیده می شود راجع به همین قسم است.

شخصی بحضرت باقر(ع) نامه ای نوشته و از مطلبی که با آن حضرت نسبت داده شده بود پرسید حضرت در پاسخ نوشتن بخدا سوگند که مطلب اینطور نبوده است و جز این نیست که من دوست ندارم در هیچ حالی بخدا سوگند بخورم و اینجا که قسم خوردم چون چیزی که نبود گفته شده، مرا دلتنگ ساخت^۳.

سوگند مکروه: سوگنهای راست در غیر موارد وجوب و استجواب آن بتفصیلی که گذشت بطور کلی مکروه است خواه برگذشته باشد یا حال یا آینده مثلاً بگوید بخدا سوگند که دیروز چنان شد یا امروز چنین می شود یا فردا چنین خواهد شد اگر راست بگوید مکروه و اگر دروغ باشد حرام قطعی است چنانکه گذشت.

حضرت صادق(ع) می فرماید: بخدا سوگند نخورید نه برای خبر راست و نه دروغ بدرستی که خداوند می فرماید «خدا را در معرض سوگنهای خود قرار ندهید»^۴.

۱- فوالله لا يمل الله حتى تملوا. (مسائل کتاب الایمان).

۲- والله لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً ولبكيرتم كثيراً. (مسائل کتاب الایمان).

۳- فكتب (ع) اليه و الله ما كان ذلك و انى لا كره ان اقول والله على حال من الاحوال و لكنه غمضى ان يقال مالم يكمن. (مستدرلث الوسائل).

۴- لا تحلفوا بالله صادقين ولا كاذبين فإنه عزوجل يقول ولا تجعلوا الله عرضة لايمانكم.

سوگند دروغ

و نیز می فرماید کسیکه از روی دروغ، بخدا سوگند بخورد کافرشده است (یعنی مرتکب کبیره ای شده که بسبب آن از آن مرتبه ایمانی که شرطش ترک کبار است خارج شده است) و کسیکه سوگند راست بخورد گناه کرده است (چون مشهور فقهاء قسم راست را مکروه می دانند نه حرام لذا «اثم» یعنی گناه کرد در این حدیث بکراحت شدید حمل می شود).^۱

راهنمائی حضرت مسیح(ع): حضرت صادق(ع) می فرماید: حواریین بحضورت عیسی(ع) عرض کردند ای راهنمای خیر ما را راهنمائی فرما، فرمود موسی(ع) پیغمبر خدا شما را امر کرد سوگند دروغ نخورید و من شما را امر می کنم که اصلاً سوگند بخدا نخورید نه راست و نه دروغ.^۲

سوگند بساير محترمات: در مواردیکه بنام خداوند سوگند نخوردن مانعی ندارد بساير مقدسات و محترمات دينی هم قسم نخوردن جایز است مانند سوگند بحرمت قرآن مجید یا پیغمبر و ائمه عليهم السلام یا کعبه معظمه و همچنین آنچه بين مردم متداول است که بچيزیکه نزدشان گرامی است قسم می خورند مثلاً بجان یکدیگر یابجان پدر و فرزند و مانند اينها جایز است.

اخباری که از قسم نخوردن بغیر اسم خدا منع می کند در مورد اثبات حق است که البته منحصراً باید بنام خداوند سوگند یاد شود و بغیر آن صحیح نیست و قطع خصوصت و مرافعه نمی شود و همچنین در مورد قسم نخوردن بر کاریکه در آینده می خواهد انجام دهد یا ترک کند باید منحصراً بنام خدا باشد و بغیر آن لغو و بی اثر است.

سوگندی که همیشه حرام است: قسمی که در جمیع موارد همیشه لغو و حرام است سوگند به بیزاری و برائت از خدا و دین اسلام است مثل اینکه بگوید از خدا بیزارم یا از دین اسلام بیرونم اگر چنین کرده باشم یا چنین بکنم و در حکم همین است اگر بگوید

(فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۴ حدیث ۱).

۱- من حلف بالله كاذباً كفرو من حلف بالله صادقاً اثم ان الله عزوجل يقول ولا تجعلوا الله عرضة لايمانكم.

(فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۵ حدیث ۴).

۲- اجتماع الحواريون الى عیسی(ع) فقالوا له يا معلم الخیرارشنا، فقال (ع) لهم ان موسی(ع) نبی الله امرکم ان لا تحلفوا بالله كاذبین و انا امرکم ان لا تحلفوا بالله كاذبین ولا صادقین

(فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۴ حدیث ۳).

سوگند دروغ

آنحضرت در پاسخ نوشتند باید ده مسکین را طعام بدهد بهر نفری یک مد و از گناه خود استغفار نماید.

و چون سند این روایت مکتوب صحیح است باید احتیاط ترک نشود.

حضرت صادق(ع) و منصور دوایقی: شخصی نزد منصور دوایقی از حضرت صادق(ع) سعایت کرد و گفت می خواهد بر تو بشورد و از اطراف برایش پولها فرستاده می شود و او محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن را که بر تو شوریدند کمک می کرد.

منصور حضرت را از مدينه طلبید و پس از حضور در مجلس آنچه را که از آن شخص شنیده بود گفت و مشدیداً تعرض کرد حضرت فرمود بخدا پناه می برم که چنین باشد تمام دروغ و تهمت است منصور سعایت کننده را طلبید آن ملعون هم تمام آنچه را که گفته بود تکرار کرد.

حضرت به او فرمود آیا بر گفته خود سوگند می خوری پس آن ملعون شروع بقسم خوردن کرد که «والله الذى لا اله الا هو الطالب الغالب الحق القيوم» حضرت فرمود در قسم شتاب مکن آنطوری که من می گویم باید سوگند بخوری منصور گفت مگر قسمی که خورد نقصی داشت؟ فرمود خدای عالم دارای حیاء و کرم است وقتیکه بنده ای او را ستد از تعجیل در عقوبتش حیاء می فرماید باید اینطور قسم بخورد: «ابره من حول الله وقوته والجأ الى حولي وقوتي انى لصادق فيما اقول» یعنی از حول و قوه خداوند بیزار و بحول و قوه خودم متکی باشم اگر دروغ بگویم و جز این نیست آنچه را که نسبت داده ام راست گفته ام.

منصور هم او را امر کرد باید همین طور قسم بخوری هنوز سوگندش تمام نشده بود که زبانش مانند زبان سگ ازدهانش آویزان و در همانوقت هلاک شد و بدوزخ شتافت.^۱

آیا منافاتی با حرمت ندارد: ممکن است در نظرها باید پس از این روایت معلوم

گناهان کبیره ۱

پیغمبری محمد(ص) کافر باشم یا از ولایت علی(ع) بیرون باشم اگر چنین نکنم یا نکرده باشم یا یهودی و نصرانی باشم یا مشرک و کافر بمیرم اگر چنین و چنان باشد.

این نوع قسم خواه در مقام دعوی و اثبات حق باشد یا در مقام التزام و تعهد بر امور آتیه یا در صدد اخبار از گذشته، راست یا دروغ بطور کلی لغو باطل و حرام قطعی است.

رسول اکرم(ص) شنید مردی چنین سوگند خورد «از دین محمد(ص) بیزار باشم» پس رسول خدا(ص) فرمود وای بر تو هر گاه از دین محمد(ص) بیزار باشی بر چه دینی هستی؟ پس آن حضرت تا وقتیکه مرد با او سخن نفرمود.^۲

و حضرت صادق(ع) یونس بن ظیان فرمود هیچگاه ببرائت و بیزاری از ما اهل بیت(ع) سوگند مخور جز این نیست که هر کس چنین سوگند بخورد خواه راست باشد یا دروغ از ما جدا و بیزار خواهد بود.^۳

کفاره سوگند حرام: جمعی از فقهاء کفاره سوگند ببرائت را کفاره ظهار و بعضی کفاره نذر (که همان کفاره روزه ماه مبارک رمضان می باشد) فرموده اند.^۴

ولی شیخ مفید می فرماید اگر مخالفت سوگند ببرائت شد یعنی قسم به برائت خورد و مطابق قسمش رفتار نکرد سیر کردن ده نفر فقیر بر او واجب می شود و باید از گذان خود هم توبه کند.

محمد بن حسن صفار بحضرت امام حسن عسکری(ع) نوشت اگر کسی ببرائت از خدا و رسول(ص) سوگند یاد کند و مخالفت قسمش کند یعنی به آنچه بر آن سوگند خوردده عمل نکند توبه اش چگونه و کفاره اش چیست؟^۵.

۱- عن النبي (ص) انه سمع رجلا يقول انا برئ من دين محمد (ص) فقال رسول الله(ص) ويلك اذا برئت من دين محمد(ص) فعلى دين تكون قال فما كلمه رسول الله(ص) حتى مات. (فروع كافي كتاب الإيمان ج ۷ ص ۴۳۸ حدیث ۱)

۲- عن یونس بن ظیان عن الصادق(ع) انه قال يا یونس لا تحلف بالبرائة منافاته من حلف بالبرائة منا صادقاً او كاذباً فقد برء منا (فروع كافي كتاب الإيمان ج ۷ ص ۴۳۸ حدیث ۲).

۳- شرایع کتاب کفارات.

۴- روی محمد بن یحیی فی الصحیح قال کتب محمد بن حسن الصفار الی ایم محمد العسکری(ع) رجل حلف بالبرائة من الله و رسوله فحنث فماتوبته و کفارته فوقع(ع) یطعم عشرة مساکین لکل مسکین مدو یستغفرالله. (مسالک)

۱- مد ۱۵۴ متنalist که تقریباً ده سیر می شود و طعام در کفارات گندم و جو و برنج و مانند اینها از خواراک متداول مردم است.

۲- امامی شیخ - منهج الدعوات.

می شود که قسم ببرائت صحیح و مانع ندارد در حالیکه چنین نیست. محقق قمی علیه الرحمه در جواب از این اشکال می فرماید اولا سند این روایت ضعیف است و ثانیاً شاید در این موارد بخصوص برای امام جایز بوده که او را چنین قسم بدنهن چون می دانستند که قسم خورنده از اهل ایمان نیست و ضرورت اقتضاء می کرده که ببرائت او را سوگند دهند.^۱

و ممکن است منظور محقق از ضرورت این باشد که امام علیه السلام آن خبیث را مستحق هلاکت می دانستند و اثر فوری قسم و هلاکت او منحصر در سوگند ببرائت بوده تا اهانت بمقام امامت نشود.

چنانچه اگر قسم دروغش آشکار نمی شد منصور دروغش را می پذیرفت و امام را میکشت بلکه سبب کشن عده زیادی از سادات و مؤمنین می گردید و از همه مهمتر هتک مقام امامت می شد.

تبوه از قسم دروغ: در صورتیکه بر امر گذشته یا حال بدروغ سوگند خورده شود (یمین غموس) توبه اش باینست که اولا از گفته خود باید سخت پشیمان باشد و بداند گناه کبیره ای کرده که خدای عالم را کوچک گرفته و نام مبارکش را ملعوبه کرده است و هر چه پشیمانی بیشتر و گناهش را بزرگتر ببیند و زیادتر استغفار کند برحمت الهی و آمرزش پروردگار نزدیکتر خواهد بود. ثانیاً اگر بواسطه سوگند دروغش حق مسلمانی از جهت مال یا آبرو از بین رفته جبران کند یعنی حق را بصاحبش برگرداند و آنچه ضایع شده تدارک و تلافی کند.

قسم بر التزام در آینده: اگر برای انجام یا ترک کاری در آینده سوگند خورده شود با این شرایط صحیح و مخالفتش حرام و موجب کفاره می شود.

۱- متعلق قسم انجام واجبی باشد مانند اینکه قسم می خورد نماز صبح از او فوت نشد یا مستحبی از مستحبات مانند سوگند بر نماز جماعت یا نافله شب یا ترک حرام مثل اینکه قسم بخورد که دروغ نگوید یا ترک مکروه مانند اینکه سوگند بخورد هرگز آب دهان در مسجد نیاندازد یا مباحی که غرض عقلائی و دنیوی داشته باشد مانند سوگند بر ترک سیگار.

۲- در هر یک از این موارد پنجگانه وقتی قسم درست می شود که بنام خدا باشد. در این صورت اگر مخالفت کرد پس از پشیمانی و استغفار باید کفاره هم بدهد چنانچه پروردگار عالم می فرماید «خداؤند از سوگندهای بیهوده مؤاخذه نمی فرماید (که غرض از آنها عقد و پیمان و معاهده نیست و از روی عادت یا سبب دیگری برزبان جاری می شود مانند گفتن آری والله و یا نه والله که مخصوصاً در داد و ستد ها رواج دارد مورد مؤاخذه نیست و گزنه سوگندهاییکه بمنتظر عقد والتزام بعمل یا ترک کاری یاد کرده شود مثلاً گفته می شود والله فلاں کار نیک را انجام می دهم یا بخدا سوگند فلاں کار بد را ترک می کنم اگر مخالفت شد مؤاخذه می شود) ولیکن مؤاخذه می فرماید سوگندهایرا که بدان پیمان بستید و کفاره چنین گناهی یعنی عملی که زشتی این معصیت بزرگ را پوشاند و عقابش را ساقط کنید یکی از این سه کار است:

یا ده نفر فقیر را از طعامهای معمولی سیر کردن یا ده فقیر را پوشانیدن یا یک بندۀ در راه خدا آزاد کردن و برای کسیکه استطاعت مالی نداشته و نمی تواند یکی از این سه کار را بکند سه روزه روزه گرفتن است اینست کفاره سوگندهایتان هنگامیکه سوگند می خورید و مخالفت می کنید و حفظ کنید قسمهایتان را و مخالفت نکنید خداوند اینچنین احکام خود را بیان می فرماید تا شاید شما بیاد گرفتن و عمل کردن با آن خدای راسپاس گوئید.

قسم در امر مرجوح باطل است: از آنچه گذشت معلوم شد که مخالفت قسم و وجود کفاره در صورتی است که مورد قسم، رجحان شرعی یا عقلی داشته باشد یعنی از نظر شرع یا عرف انجام دادنش بهتر یا ترک کردنش اگر مورد قسم است خوبتر باشد و گزنه لغو است و در مخالفتش کفاره نیست مثلاً چیزیکه از نظر شرع واجب یا مستحب است یا از نظر عقلائی در آن منفعت دنیوی است اگر قسم بخورد که ترک کند یا چیزیکه حرام یا مکروه یا ترک آن مورد غرض عقلاء است سوگند بخورد که انجام دهد لغو است و اصلاً لازم نیست بسوگندش ترتیب اثر بدهد بلکه نباید بواسطه سوگند بیهوده ای که خورده،

۱- لا يؤاخذكم الله باللغوفي ايمانكم ولكن يؤاخذكم بما عقدتم اليمان فكفاره اطعم عشرة مساكين من اوسط ما تطعمون اهليكم او كسوتهم او تحرير رقبة فمن لم يجد فصيام ثلاثة ايام ذلك كفارة ايمانكم اذا خلقتم واحفظوا ايمانكم كذلك يبيّن الله لكم آياته لعلكم تشکرون. (سورة ۵ آية ۸۹)

واجب و مستحبی را ترک یا حرام و مکروهی را مرتکب گردد.

بنابراین اگر قسم بخورد که امسال با وجود استطاعت بحاج نرود یا بعیال خود نفقه ندهد یا با مادر خود حرف نزند یا بخانه رحم خود نرود یا از این بعد در مورد اصلاح بین دو نفر سخن نگوید یا طعام فلان مسلمان رانخورد و با او معامله نکند و نظائر آن تمام لغوبلکه باید از این قبیل سوگندها استفار کرد.

حضرت صادق(ع) می فرماید قسم خوردن برای انجام حرام یا ترک حلال (بر خود حلال را حرام کردن) جائز نیست^۱.

پس انسان نمی تواند واجبات و مستحبات را بلکه مباحثاتی که در آنها خیر دنیوی باشد بر خود حرام کند اما مباحثاتی که منفعت دنیوی هم ندارد و اصلاً مورد غرض عقلاء نیست هر چند مقتضای این حدیث و چند حدیث دیگر لغو بودن قسم بر ترک آنها است لیکن چون مشهور فقهاء فرموده اند سوگند در این قسم از مباحثات منعقد می شود و در صورت مخالفت کفاره واجب است لذا حتی الامکان رعایت احتیاط بشود بهتر است.

و نیز می فرماید اگر مردی بر ترک چیزی که کردنش بهتر است (شرعی یا عقلی) سوگند بخورد پس آنرا مرتکب شود کفاره بر او نیست و جز این نیست که این قسم سوگند از کارهای شیطان است که می خواهد انسان را از خیر محروم کند و به شر وادارد^۲.

سعید اعرج می گوید از حضرت صادق(ع) پرسیدم از کسی که بر کردن چیزی که می داند نکردنش بهتر است سوگند می خورد و از مخالفت قسم هم می ترسد فرمود آیا فرمایش رسول خدا(ص) را نشنیدی که فرمود «هر گاه بهتر از سوگندی که خورده دیدی پس رها کن و سوگند را ترک نما»^۳.

اقسام سوگند: در کافی است که حضرت صادق(ع) می فرماید سوگند بر سه قسم است:

۱- لا يجوز بيمين في تحليل حرام ولا تحريم حلال ولا قطعية رحم. (فروع كافي ج ۷ ص ۴۳۹). حدیث (۲).

۲- اذا حلف الرجل على شيء والذى حلف عليه اتيانه خيراً من تركه فليأت الذى هو خيراً ولا كفارة عليه وإنما ذلك من خعلوات الشيطان (فروع كافي كتاب الإيمان ج ۷ ص ۴۴۲ حدیث (۱)).

۳- أما سمعت قول رسول الله (ص) اذا رأيت خيراً من يمينك فدعها. (كافي ج ۷ ص ۴۴۴ حدیث (۳)).

۱- سوگندی که به سبب آن آتش واجب می شود.

۲- سوگندی که کفاره می آورد.

۳- سوگندی که لغو است یعنی نه سبب آتش و نه کفاره می شود.

سوگندی که تنها موجب آتش می شود سوگند دروغ است برای بردن مال دیگری یا بزحمت اندختن مسلمانی (یمین غموس).

سوگندی که کفاره واجب می شود سوگند بر بجا آوردن کاریکه خیر است یا ترک کاریکه شر است اگر مخالفت کرد پس از پیشمانی کفاره واجب می شود.

اما سوگندی که موجب کفاره نمی شود قسم برقطع رحم یا سوگندی که با جبار حاکم یا اکراه از طرف والدین یا همسر یاد شود یا سوگندی که بر بجا آوردن حرام یا ترک واجبی باشد.

و چون بیان تمام احکام قسم و فروعات راجع بکفاره طولانی و از وضع این کتاب خارج است کسانی که مورد لزومشان است بكتب فقهی مراجعه نمایند.

در مستدرک است که حضرت باقر(ع) می فرماید خداوند در قرآن مجید گواهی دروغ را با شرک مساوی قرار داده است.

روايات منافاتی ندارد: و این روایاتیکه قول زور را گواهی دروغ دانسته با روایاتیکه در باب غناء و کذب ذکر شد که قول زور را بغناه و کذب تفسیر نموده منافاتی ندارد زیرا ظاهراً برای بیان تطبيق و ذکر مصدق است باین بیان که ظاهر از معنی قول زور، قول باطل و گفتار نادرست است و دارای اقسامی است که بعضی گناه کبیره و برخی صغیره و پاره‌ای مکروه است و تعیین و تفصیل آنها باید بنص امام(ع) معلوم شود و باین روایات واضح می شود که غناء و دروغ و گواهی ناحق از قسم اول قول زور و گناه کبیره است.

و بالجمله پس از تصریح بکبیره بودن گناه گواهی دروغ در روایات مزبوره شکی در کبیره بودنش نیست و برای توضیح بیشتر و بیان آثار وخیم و عقاب آن چند روایت ذکر می شود.

وعده آتش بر گواهی دروغ: ۱— حضرت باقر(ع) می فرماید: هیچ مردی نیست که بدروغ بر مرد مسلمانی گواهی دهد برای مالیکه از او گرفته شود مگر اینکه خدای تعالی همانجا در عوض این گواهی آتش جهنم را برای او می نویسد.^۱

۲— حضرت صادق(ع) می فرماید گواهی دهنده بدروغ از جای خود حرکت نمیکند مگر اینکه برایش آتش دوزخ واجب می شود.^۲

۳— رسول‌خدا(ص) فرمود سخن گواهی دهنده بدروغ نزد حاکم تمام نمی شود مگر اینکه جایش در جهنم مهیا و ساخته می شود و همچنین کسیکه کتمان شهادت کند یعنی گواهی خود را پنهان کند.^۳

۴— و نیز فرمود کسیکه بر ضرر یکی از مردمان گواهی دروغ بدهد در پائین ترین درکات آتش جهنم بزبانش آویزان و با منافقین محشور است و کسیکه حق مسلمانی را

۱— ما من رجل يشهد بشهادة زور على مال رجل مسلم ليقطعه الا كتب الله له مكانه صكًا الى النار (فروع کافی ج ۷ ص ۳۸۳ حدیث ۱).

۲— شاهد الزور لا تزول قدماء حتى تجب له النار (کافی همان آدرس، حدیث ۲).

۳— قال رسول الله(ص) لا يقضى كلام شاهد الزور من بين يدي الحاكم حتى يتبعه مقتده من النار... (فروع کافی ج ۷ ص ۳۸۳ روایت ۳).



۱۹- گواهی دروغ

نوزدهم از گناهانیکه بکبیره بودنش تصریح شده شهادت دادن بچیزی است که دروغ و خلاف واقع است چنانچه در صحیحه حضرت عبدالعظیم از حضرت جواد(ع) و روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) و روایت اعمش از حضرت صادق(ع) بکبیره بودنش تصریح شده و در بحث دروغ ذکر شده که دروغ فی الجمله گناه کبیره است و از موارد قطعی کبیره بودن دروغ، شهادت کذب است.

در صحیحه حضرت عبدالعظیم امام(ع) برای کبیره بودن شهادت دروغ بآیه ۷۲ از سوره فرقان استشهاد میکند که می فرماید:

«والذين لا يشهدون الزور» و بند گان برگزیده خدا شهادت دروغ نمی دهد و زور بمعنی تمویه و باطل را بصورت حق جلوه دادن است چنانچه تزویر بمعنی وانمود کردن باطل بشکل حق است.. در جای دیگر می فرماید «از پلیدی که پرسشش بتها است دوری کنید و از گفتار دروغ (زور) پرهیزید».^۱

رسول‌خدا(ص) می فرماید گواهی به دروغ همپایه شرک است یعنی مساوی با بت پرسشی است و اینجمله را سه مرتبه روی منبر تکرار فرمود آنگاه آیه شریفه ای که ترجمه اش گذشت تذکر فرمود.^۲

۱— فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور (سوره حج آیه ۳۱).

۲— عدلت شهادة الزور الشرك بالله قالها ثلثا ثم قراء هذه الآية (تفسیر ابوالفتح رازی).

گناهان کبیره ج ۱

نگهداشته و با ونپردازد خداوند برکت را از روزیش بر میدارد مگر آنکه توبه کند.
۵- کسیکه گواهی خود را پنهان کند یا برای اینکه خون مسلمانی ریخته شود یا
مالش کم شود گواهی دهد روز قیامت تاریکیش بینهایت است و در صورتش خراشی
است و مردم او را بنام و نسبش میشناسند.

۶- رسول خدا(ص) می فرماید آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره بیا گاهانم؟
گفتم آری - فرمود شریک قرار دادن برای خدا و پدر و مادر جفا کردن، و آنحضرت
تکیه کرده بود پس نشست و فرمود آگاه باشد گواهی دروغ از بزرگترین کبائر است و
اینجمله را تکرار می فرمود - یعنی برای فهماندین بزرگی این گناه مکرر می فرمود «و قول
الزور» یعنی گفتار نادرست بمقداریکه گفتم، کاش آنحضرت اکتفاء می فرمود و دیگر
تکرار نمی کرد.

و سر اینکه در این روایت رسولخدا(ص) گواهی نا حق را اکبر کبائر دانسته
آنستکه گواهی دهنده بنا حق چند گناه کبیره مرتکب شده یکی کذب دیگر بهتان دیگر
ظلم در باره مظلومی که بضرر او گواهی داده و بدینوسیله مال یا عرض یا جان او را در خطر
انداخته و نیز ظلم کرده در باره ظائمه که بنفع او گواهی داده زیرا آن بدیخت را آلوه
بتجاوز در مال یا عرض یا جان مظلوم نموده است و نیز حرام خدا را حلال کرده زیرا
تصرف و تجاوز بمال یا عرض یا جان دیگری بناحق حرام کرده خدا است و این گواهی
دهنده آنرا حلال نموده است.

گواهی دروغ

گواهی باید از روی علم باشد: در شهادت دروغ و کبیره بودنش فرقی نیست
که گواهی دهنده بداند که بدروغ شهادت می دهد یا نداند یعنی چیزی را که درستی و
نادرستیش را نمی داند بر آن گواهی دهد و انشاء الله در بحث کتمان شهادت مفصلًا ذکر
می گردد که شخص تا چیزی را یقین نکند نمی تواند بر آن گواهی بدهد.

حضرت صادق(ع) می فرماید به چیزی گواهی مده مگر اینکه یقین کنی و آنرا
مانند کف دستت بشناسی.^۱

و رسول اکرم(ص) هم در پاسخ کسی که از چگونگی گواهی دادن پرسید فرمود
آیا آفتاب را می بینی؟ عرض کرد بلی فرمود هر چیزیکه مانند آفتاب بر توروشن و مسلم
باشد بر آن گواهی بده و اگر چنین نباشد گواهی را ترک کن.^۲

و حضرت باقر(ع) می فرماید کسیکه بر چیزی گواهی گرفته شد باید آنچه را
دانسته گواهی دهد و از خدا بترسد که برخلاف دانش گواهی دهد که از شهادت زور
گواهی دادن شخص است آنچه را نمی داند یا انکار آنچه را که می داند و بدرستیکه
خداآنده می فرماید از قول زور پرهیزید در حالیکه خالص باشد برای خدا و شریکی برایش
قرار ندهید پس خداوند شهادت زور را همدوش شرک قرار داده است.^۳

شهده دروغ باید رسوا شود: اگر از غیر راه افوار و بینه^۱ (شهادت دو مرد عادل)
ثابت شود که گواهی دهنده شاهد زور بوده یعنی حاکم شرع یقین کند که گواهی دهنده
نزویر کرده است حکمی را که بر طبق شهادتش کرده باطل است و آنچه زیان بر کسیکه

۱- لا تشهد بشهادة حتى تعرف كفك (وسائل الشيعه ج ۱۸ ص ۲۳۵ حدیث ۳).

۲- عن النبي (ص) وقد سئل عن الشهادة قال (ص) هل ترى الشمس؟ على مثناها فأشهد أعد (وسائل كتاب الشهادات باب ۲۰ ص ۲۵۰ حدیث ۳۰).

۳- ليؤ الشاهد ما يشهد عليه وليق الله رب من الزور إن يشهد الرجل بما لا يعلم أو ينكر ما
يعلم وقد قال الله عزوجل واجتبوا قول الزور حنفاء الله غير مشركين به فعدل تبارك اسمه شهادة الزور
بالشرك (مستدرک الوسائل).

۴- اگر گواهی دهنده افوار به دروغ خود نمود پس اگر ثابت شود که بعدم دروغ گفته حکم
بسق او می شود و اگر احتمال خطأ و اشتباه داده شود حکم بفسق اونمی شود و در هر دو صورت اگر
بسیب گواهی او ضرری بر مشهود عليه رسیده باید از غرامت آن برآید و اگر بینه بر کذب او باشد پس
آن با بینه بر عدالت او معارض می شود و تفصیل مسئله در کتاب شهادات گفته شده است.

۱- في حديث المناهى قال (ص) من شهد شهادة زور على أحد من الناس علق بلسانه مع المناقفين في الدرك الامساقي من النار ومن حبس من أخيه المسلم شيئاً من حقه حرم الله عليه بركة الرزق الا ان يتوب (وسائل الشيعه ج ۱۸ ص ۲۳۷ حدیث ۶).

۲- عن أبي جعفر(ع) قال قال رسول الله من كتم شهادة او شهد بها يهدى بهadam امرء مسلم أوليزي بها مال امرء مسلم اتنى يوم القيمة ولو جهه ظلمة مد البصر وفي وجهه كدوح تعرفة الخلاق
باسم و نسبه ... (وسائل الشيعه كتاب الشهادت باب ۲ ص ۲۲۷ ج ۱۸ حدیث ۲).

۳- قال (ص) الانبيكم بأكبر الكبائر قليلاً يا رسول الله (ص) قال (ص) الاشتراك بالله تعالى و عقوبة الوالدين و كان هكذا فجلس ثم قال الاوقول الزور فما زال يذكرها حتى قلنا ليمه سكت.
(مستدرک الوسائل).

۴— تقوی سبب یاری و تأیید خداوند در تمام امور است، میفرماید: بدرستی که خداوند با کسانی است که پرهیزگارند^۱.

۵— تقوی سبب رستگاری ورزق حلال است از راهی که خود شخص گمان ندارد می فرماید: «کسی که از خدا بترسد و مرتكب گناه نشود، خداوند راه بیرون شدنی برایش قرار میدهد یعنی از اندوه دنیا و آخرت او را رهانی میدهد و او را از جائی که گمان ندارد روزی میرساند»^۲.

۶— به سبب تقوی خداوند عمل بنده را از نقص و عیب پاک میفرماید. چنانچه میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید در ارتکاب گناه از خدا بترسید و سخن درست و استوار بگوئید تا خدا کارهای شما را اصلاح فرماید به اینکه گناهاتتان را بیامرزد و اعمال نیکتان را می پذیرد^۳.

۷— تقوی سبب آمرزش گناهان است، میفرماید: و گناهان شما را بیامرزد^۴.

۸— تقوی سبب محبت خداوند است، چنانچه می فرماید: خداوند پرهیزگاران را دوست میدارد^۵.

۹— تقوی سبب پذیرفته شدن اعمال است، می فرماید: تنها از پرهیزگاران پذیرفته می شود^۶.

۱۰— تقوی سبب زیادتی اکرام و اعزاز، نزد پروردگار عالمست. میفرماید: گرامی ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شما است^۷.

۱۱— تقوی سبب افاضه نور معرفت و علم است. میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر پرهیزگاری را شعار خودسازید خداوند برای شما نوری قرار میدهد تا بین حق و باطل را تمیز دهید، به اینکه خداوند یاریتان می کند که بدان یاری کسیکه برق حق است

۱— ان الله مع الذين اتقوا. (سوره ۱۶ آیه ۱۲۸).

۲— ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب. (سوره ۶۵ آیه ۲).

۳— يا يهـا الـذـين آـمـنـوا تـقـوا اللـهـ وـقـلـوا قـلـوا سـدـيـدـاـصـلـحـ لـكـمـ اـعـمـالـكـمـ. (سوره ۳۳ آیه ۷۱).

۴— وـيـفـرـلـكـمـ دـنـوـبـكـمـ. (سوره ۳۳ آیه ۷۱).

۵— فـانـ اللهـ يـحـبـ المـتـقـينـ. (سوره ۳ آیه ۷۶).

۶— اـنـماـيـقـبـلـ اللهـ مـنـ الـمـتـقـينـ. (سوره ۵ آیه ۲۷).

۷— انـاـكـرـمـكـمـ عـنـدـ اللهـ اـتـقـيـكـمـ. (سوره ۴۹ آیه ۱۳).

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

راه رستگاری تقوی است: تنها راه رسیدن بدرجات خوبی و تنها راه رستگاری از درکات هلاکت و بدختی، تقوی و پرهیزگاری است. هر چند این مطلب نزد اهل ایمان روشن است لیکن برای تذکر و یادآوری، بعضی از خواص و آثار عظیمه آن که در قرآن مجید و اخبار اهلیت(ع) رسیده بطور اختصار اشاره میشود.

قرآن مجید و تقوی: ۱- تقوی وصیت خداوند به بنی آدم در تمام کتابهای آسمانی است، چنانچه میفرماید: هر آینه کسانی را که پیش از شما کتاب آسمانی داده شده اند و شما را، وصیت میکنم که از مخالفت پروردگار پرهیزید^۱.

۲- تقوی مورد مدح و ثنای خداوند است، چنانچه میفرماید: اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید از استواری کارهای دین و درستی نشانه های ثبات بر آن و یا از حقایق ایمان است^۲.

۳- تقوی سبب حفظ و نگهداری از کیدهای شیاطین است چنانچه میفرماید: «اگر صبر داشته باشید و پرهیزگار باشید کید ایشان به شما ضرر نمی زند»^۳.

۱— ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب من قبلكم و اياكم ان اتقوا الله. (سوره ۴ آیه ۱۳۰).

۲— وان تصبروا وتقوا فان ذلك من عزم الامور. (سوره ۳ آیه ۱۸۶).

۳— وان تصبروا وتقوا لا يضركم كيدهم شيئاً. (سوره ۳ آیه ۱۲۰).

از کسیکه بر باطل است جدا شود.

۱۲— تقوی سبب بشارت دادن ملائکه است هنگام مرگ، چنانچه میفرماید: کسانیکه ایمان آورند و با تقوی بودند برایشان در زندگانی دنیا، یعنی هنگام مرگ و در آخرت بشارت است.^۲

۱۳— تقوی سبب خلاصی از عذاب است. میفرماید: نجات میدهیم کسانی را که پرهیزگار بودند.^۳

و بالجمله قرآن مجید از ذکر تقوی و امر به آن و بیان آثار آن پر است و به همین مقدار اکتفاء می شود.

تقوی در روایات اهلیت: اخبار و احادیثی که از رسول خدا(ص) و اهل بیت علیهم السلام رسیده نیز در این باره زیاد است و کمتر خطبه‌ای از حضرت امیرالمؤمنین(ع) است که در آن ذکر تقوی و متین نشده باشد و تبرکایک جمله از آن حضرت ترجمه می‌گردد: «تقوی کلید راستی در دین و استقامت بنده است بر طریق میبن و ذخیره قیامت و آزادی از هر ملکه بدو کردار رشت و رستگاری از هرتباہی و گمراہی است — به سبب تقوی حاجت طلب کننده روا می شود و گریزنه از عقاب، نجات می‌یابد و بعطای بسیار می‌رسد».^۴

دستان من پرهیزگاراند: از حضرت رسول(ص) مرویست که بخویشاوندان خود فرمود: مگوئید که محمد(ص) از ما است به خدا سوگند که اولیای من از شما و جز شما نیست مگر پرهیزگاران.^۵

چاره‌ای جز پرهیزگاری نیست: و از حضرت سیدالشهداء(ع) مرویست که فرمود: شما را به تقوی وصیت می‌نمایم به درستیکه خداوند برای پرهیزگار ضامن شده که

۱— یا ایها الذين آمنوا ان تقولوا الله يجعل لكم فرقاناً. (سورة آیه ۲۹).

۲— الذين آمنوا و كانوا يتقون لهم البشرى في الحياة الدنيا وفي الآخرة. (سورة آیه ۶۴ و ۶۵).

۳— ثم نجى الذين ألقوا. (سورة آیه ۷۱).

۴— فان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیرة معاد و عنق من كل ملکة ونجات من كل هلة بها ينبع الطالب وينجو الهارب وتثال الرغائب (نهج البلاغه صبحي خطبه ۲۳۰ ص ۳۵۱).

۵— لا تقولوا ان محمداً منافق والله ما اولیائی منكم ولا من غيركم الالمقون. (بخار الانوار).

او را از آنچه خوش ندارد با آنچه دوست دارد بگرداند و روزی دهد او را از جائیکه گمان ندارد به درستیکه خداوند در باره بهشتیش فریب نمی خورد، یعنی کسی نمی تواند به فریب و نیز نگ داخل بهشت گردد، و ثوابهاییکه نزد او است به کسی نمی رسد مگر بسبب بندگی و اطاعت او^۱. و چون در مقدمه کتاب بنابر اختصار است به همین مقدار اکتفامیشود. چیزی که مهم است دانستن معنی تقوی و حقیقت آن است.

حقیقت تقوی

تقوی از وقایة به معنای نگه داشتن و پرهیز است و شرعاً به معنای بازداشتن خود است از هر چه زیان آخرتی دارد به اینکه پرهیز کند، از مخالفت پروردگار در اوامر و نواهی او چنانچه از حضرت صادق(ع) پرسش شد از معنی تقوی؟ فرمود: هر جا امر خدا است حاضر باشی وجائیکه نهی خدا است حاضر نباشی^۲ یعنی امرهای خدا را بجا آورنده و نهی های او را ترک کننده باشی بنابراین تقوی را دووجه است: اول اکتساب طاعات و امثال اوامر الهی — باینکه سعی کند واجبی از او ترک نشود (و واجب عبارت است از امریکه در انجام ندادنش سخط و خشم پروردگار عالم است) و در مرتبه دوم سعی کند مستحبات را تا آنجا که بتواند ترک نکند (و مستحب عملی است که در بجا آوردنش ثواب است ولی در ترکش عقاب نیست).

جهت دوم تقوی اجتناب از محرامات و ترک نواهی پروردگار است باینکه در محرامات و نواهی او به اینکه از چیزهاییکه بجا آوردنش موجب خشم و سخط او است خودداری نماید. (حرام عملی است که در انجام ندادنش عقوبت است) و در مرتبه دوم سعی کند مکروهات را نیز ترک نماید. (مکروه کاری است که انجام ندادنش بهتر و ترک آن مطلوب شارع مقدس است ولی در فعل آن عقابی نیست).

۱— اوصیکم بتقوی الله تعالى فان الله قد ضمن لمن اتقاه ان يحوله عمایکره الى ما يحب و يرزقه من حيث لا يحتسب فايأك ان تكون ممن يخاف على العباد من ذنبه و يأمن العقوبة من ذنبه فان الله تبارك و تعالى لا يخدع عن جنته ولا ينال ما عندك الا بطاعته. (سفينة البحار جلد دوم ۶۷۸ و روضة کافی).

۲— سئل الصادق(ع) عن تفسیر التقوی فقال ان لا يفقدك حيث امرك ولا يراك حيث نهاك (سفينة البحار جلد ۲ صفحه ۶۷۸).

گناهان کبیره ج ۱

کسی که طالب سعادت و مقام شامخ تقوی است باید که جهت دوم تقوی را که پرهیز از محرمات و گناهان است بیشتر اهمیت دهد زیرا اگر از محرمات پرهیز کرد عمل خوبش بهر کمی و کوچکی که باشد پذیرفته و او را به خداوند نزدیک میگردداند. (جز این نیست که خداوند از پرهیز گاران می پذیرد).^۱

و امام صادق علیه السلام فرمود: کفایت می کند بانیکوکاری از دعا، آنچه طعام را از نمک کفایت می کند.^۲

یعنی چنانچه برای گوارا شدن طعام مقدار مختصری نمک بس است برای مستجاب شدن دعا هم اگر شخص متقدی باشد مختصر دعائی کافی است.

گناه، اعمال نیک را هدر می کند: و نیز پاره ای از گناهان کبیره باطل کننده اعمال صالحه است و در این کتاب در محل خودش ذکر خواهد شد و خلاصه پرهیز از گناه مهمتر از اعمال صالحه است و برای اثبات این مطلب (اهمیت بیشتر ترک گناه) پاره ای از روایات نقل می شود.

۱— رسول خدا(ص) فرمود: نخوردن لقمه حرامی نزد خداوند از دو هزار رکعت نماز مستحبی خواندن بهتر است.^۳

۲— امام صادق(ع) فرمود: رد کردن یک درهم بصاحب نزد خداوند با هفتاد حج قبول شده برابر است.^۴

۳— و نیز فرمود: سعی و کوشش کنید در بجا آوردن اعمال صالحه و اگر عمل صالح انجام نمی دهید پس معصیت نکنید، بدرستی که کسیکه بنا می کند و خراب نمی کند بنایش بالا می رود هر چند کم باشد و کسیکه بنا می کند و خراب می کند بنای ندارد.^۵

درخت بهشتی و آتش سوزنده: ۴— رسول خدا(ص) فرمود: کسیکه سبحان

۱— انما يقبل الله من المتقين. (سوره ۵ آیه ۲۷).

۲— عن ابي عبد الله(ع) يكفي من الدعاء مع البر ما يكفي الطعام من الملح (عدة الداعي ص ۲۹۳).

۳— ترك لقمة الحرام احب الى الله من صلاة الفى ركمة تطوعاً. (عدة الداعي ص ۱۲۸).

۴— قال الصادق عليه السلام ردائق حرام يعدل عند الله سبعين حجة مبرورة (عدة الداعي).

۵— جدوا واجتهدوا وان لم تعملوا فلا توصافان من يبني ولا يهدم يرتفع بنائه وان كان يسيرأ وان من يبني ويهدم يوشك ان لا يرتفع له بناء (عدة الداعي ص ۲۹۴).

الله بگوید خداوند درختی در بهشت برایش غرس می فرماید. مردی از قریش برخاست و عرض کرد: پس ما در بهشت درختان زیادی داریم؟ حضرت فرمود: «آری ولی بترسید از اینکه آتشی بسوی آنها بفرستید و همه را بسوزانید».^۱

۵— حسد ایمان را می خورد و نیست میکند چنانچه هیزم آتش را.^۲

۶— روز قیامت اقوامی هستند که با داشتن حسناتی مانند کوههای مکه، امر میشود، ایشان را به آتش ببرند گفته شد: یا رسول الله (ص) آیا نمازگزار بوده اند؟ فرمود آری نماز میخوانند و روزه می گرفتند و پاره ای از شب را به عبادت مشغول بودند، لیکن هر گاه بر اینان چیزی از دنیا پیدا می شد خود را بر آن می افکنند، یعنی رعایت جهت حلال و حرام را نمی کردن.^۳

حق الناس مانع قبولی است: ۷— رسول خدا(ص) فرمود: به من امر شد که قوم خود را بترسان و بگو: داخل مشوید در خانه ای از خانه های من (یعنی مساجد) و حال آنکه برای بنده ای از بنده گان من حق نزد شما باشد که با وظلم نموده اید، بدرستی که تا در محضر من به نماز ایستاده او را لعنت می کنم تا آن حق را به صاحب ش برسانید.^۴

۸— و نیز پیغمبر(ص) فرمود: خدای را ملکی است که هر شب بر بیت المقدس ندا در می دهد: هر کس حرامی بخورد خدا هیچ عملی را از او نمی پذیرد نه واجب و نه مستحب.^۵

۱— قال رسول الله (ص) من قال سبحانه الله غرس الله له بها شجرة في الجنة... فقال له رجل من قريش أذا شجرنا في الجنة لكثير قال (ص) نعم ولكن اياكم ان ترسلوا اليها نيراناً فتحرقوها. (عدة الداعي صفحه ۲۴۸).

۲— و ان الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النار الحطب (اصول کافی ص ۲۳۱ و عدة الداعي ص ۲۹۴ بامختصر اختلاف).

۳— ليجيئن اقوام يوم القيمة لهم من الحسنات كجبال تهامة فتأمر بهم الى النار فقيل يانبي الله امصلون قال : كانوا يصلون و يصومون و يؤخذون و هنأ من الليل لكنهم كانوا اذا لاح لهم شيء من الدنيا و تبوا عليهم عدة الداعي ص ۲۹۵ .

۴— اوحى الله الى ان انذر قومك لا يدخلوا بيتمان بيتوى ولا احد من عبادي عند احد منهم مظلمة فاني العنة مادام قائمآ يصلی بين يدي حتى يرد تلك المظلمة. (عدة الداعي ص ۱۲۹).

۵— ان لله ملکاً ينادي على بيت المقدس كل ليلة من اكل حراماً لم يقبل الله منه صرفاً ولا عدلا.

گناهان کبیره ج ۱

۹— اگر آنقدر نماز بخوانید و بر پا بایستید که مثل میخهای کوییده در زمین بشوید و آنقدر روزه بگیرید که در ضعف مانند چوبهای تراشیده شوید یا اینکه مانند کمانهای تیر خمیده گردید خدا این کارها را از شما نمیپذیرد مگر باور و تقواییکه شما را از گناه باز دارد^۱.

گناه مانع استجابت دعا است: ۱۰— گذر موسی (ع) به مردی از اصحابش افتاد که در سجده بود هنگامیکه بازگشت باز همان شخص را در سجده دید فرمود اگر حاجت به دست من بود هر آینه برآورده کرده بودم خداوند به او چنین وحی فرمود که اگر آن قدر برای من سجده کند که گردنش خورد شود از او نمیپذیرم تا اینکه از آنچه که ناخوشایند من است روی گرداند و به آنچه مطلوب من است روی آوردد^۲. یعنی از گناه پرهیز کند و عبادات را به جای آورده، و گرنه گناه جلو استجابت دعا را میگیرد.

عبادت حقیقی ترک گناه است: ۱۱— اصل دین پرهیز از گناه است، از گناه پرهیز، عابدترین مردم میشوی. با تقوی باش و اهتمام به عمل به تقوی داشته باش و جز آن پرهیز، بدرستیکه عملی که پذیرفته شود کم نیست^۳.

یعنی اگر از گناه دوری کرده هر چند کم باشد قبول است و عملی هم که قبول شد از این نظر که پذیرفته شده رب العالمین است کم و کوچک نیست. بنابراین اهل ایمان باید خیلی بترسند و زیاد مواظب خود باشند تا کار خیری که از آنها سر میزند و باید آنها را به درجات عالیه و مقام قرب و جوار آل محمد(ص) برساند مباداً با واسطه بجا آوردن گناهی، باطل و ضایع شود. زهی خسران و زیانکاری که انسان بدست خودش سرمایه اش را هدردهد.

(عدة الداعي ص ۱۴۰).

۱— لوصلیتم حتى تكونوا كاوتد و صتم حتى تكونوا كالحنایالم يقبل الله منكم الا بورع حاجز(عدة الداعي ص ۱۴۰).

۲— وعنه مرمومی ع برجل من اصحابه وهو ساجد و انصرف من حاجته وهو ساجد فقال لو كانت حاجتك بيدي لقضيتها لك فاوحى الله اليه يا موسى لمسجد حتى انقطع عنقه ما قبله او تحول عما اكره الي ما احب (عدة الداعي صفحة ۱۲۵).

۳— اصل الدين الورع كن ورعاً لكن اعبد الناس كن بالعمل بالتفوى اشد اهتماماً منك بالعمل بغیره فانه لا يقل عمل يتقبل لقول الله انما يتقبل الله من المتقين. (عدة الداعي).

مقدمه

کارهای نیک مانند غبار پراکنده میشود: از حضرت صادق(ع) از معنی آیه «قصد نمودیم از عملی که در صورت زیبا است، پس آن کردار را مانند ذره های پراکنده گردانیدیم، یا مانند حاکستر بر باد داده شده یعنی آنرا قبول نکرده ثوابی بر آن مترب نسازیم» پرسیدند حضرت فرمود: آگاه باش بخدا قسم هر چند اعمال اینان مفیدتر و با جلا تر از پارچه های سفید مصری بود لیکن هرگاه برایشان گناهی پیش می آمد آنرا ترک نمی کردند^۱.

یعنی اعمال پاکیزه ایشان بواسطه نداشتن ورع، و ارتکاب حرام مانند غبار در هوا پراکنده و قدر و ارزشی ندارد. علامه مجلسی در شرح این حدیث می فرماید، این حدیث دلالت میکند براینکه طاعات و عبادات بواسطه گناه حبط شده و از بین می رود.

خداآوند بموسى (ع) وحی فرمود: بدرستیکه بند گان، به من نزدیک نشندند به چیزی که پسندیده تر باشد از سه چیز— موسی (ع) عرض کرد پروردگارا آن سه چیز کدام است؟ فرمود زهد در دنیا و پرهیز از گناهان و گریه کردن از ترس من.

موسی (ع) گفت: پروردگارا برای کسی که اینها را به جای آورده، چیست؟ فرمود: اما زاهدین در دنیا پس جای ایشان در بهشت است اما گریه کنند گان از خوف من پس جایشان در محل بلندی است که با ایشان کسی در آن مقام نیست و اما صاحبان ورع و پرهیز از معصیت من، بدرستیکه اعمال خلائق را بازرسی می کنم ولی اعمال ایشان را فتیش نمی کنم^۲ یعنی بی حساب وارد بهشت می شوند.

اقسام گناه: اگر کسی از گناهان کبیره پرهیز نماید گناهان صغیره اش مورد مؤاخذه نخواهد بود و خدایتعالی بفضلش آنها را میآمرزد چنانچه در سوره نساء میفرماید:

۱— عن سليمان بن خالد قال سئلت ابا عبد الله ع عن قول الله عزوجل «وقلمنا الى ماعملوا من عمل فعلناه هباءً منثوراً». قال ع اما والله وان كان اعمالهم اشد بياضاً من القباطي ولكن كانوا اذا عرض لهم حرام لم يدعوه. (عدة الداعي — کافی).

۲— قال ابو عبد الله اوحى الله تعالى الى موسى ع ان عبادی لم يتقرروا الى بشيء احب الى من ثلاثة خصال قال موسى ع يارب وما هن قال تعالى يا موسى الزهد في الدنيا والورع عن معاصي والبكاء من خشیتی قال موسى ع يارب فما لمن صنع ذا فاوحى الله اليه يا موسى اما الزاهدون في الدنيا ففي الجنة واما البكاؤون من خشیتی ففي الرفع الاعلى لا يشارکهم فيه احد غيرهم واما الورعون عن معاصی فانی افتش الناس ولا افتتهم (عدة الداعي ص ۱۵۸).

گناهان کبیره ج ۱

بر ضررش گواهی داده شده وارد آمده باید شاهد زور غرامت بدهد و حاکم شرع او را تعزیر و تأدیب می کند یعنی هر مقداری که صلاح بداند تازیانه اش می زند و در شهر و اطراف آگهی می کند که این شخص شاهد زور است تا کسی بگواهیش مغور نشود و فریب نخورده بشهادتش در هیچ موردی اعتناء نکند. این تأدیب و استهار سبب می شود که کسی از ترس رسوانی گواهی بدروغ ندهد تا نظام اجتماع گسیخته نشود.

و فرقی در لزوم تعزیر و استهار نیست بین اینکه پیش از حکم کردن، دروغ شاهد آشکار شود یا پس از آن.

هرگز گواهیش پذیرفته نیست: حضرت صادق(ع) می فرماید باید گواهی دهنده گان بدروغ را تازیانه بزنند به مقداری که امام صلاح بداند و باید او را در اطراف شهر گردانده بمردم نشان دهند تا او را بشناسند و دیگر بشهادت او اعتناء نکنند آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود که می فرماید «هیچوقت گواهی ایشانرا نپذیرید و ایشان فاسقاند مگر آنهاهی که توبه کنند» که پس از توبه گواهیشان قابل پذیرفتن است.

سماعه از آنحضرت پرسید بچه چیز توبه شاهد زور شناخته می شود؟ فرمود باینکه در حضور مردم در همان مکانیکه تازیانه خورده اقرار کند که بدروغ شهادت دادم اینک از کرده خود پشماینم و از پروردگارش پوزش بطلب آنگاه معلوم می شود که راستی توبه کرده است^۱.

غرامت را باید پردازد: اگر بواسطه گواهی دروغ ضرری بمال یا آبرو یا جان مسلمانی که بر ضررش گواهی داده شده رسیده باید از شاهد زور مطالبه غرامت و قصاص شود.

حضرت صادق(ع) می فرماید اگر مالیکه بسبب گواهی دروغ از دست صاحبش بیرون رفته موجود باشد باید بصاحبش برگردانده شود و اگر از بین رفته گواهی دهنده

۱- ان شهود الزور يجلدون جلداً ليس له وقت ذلك الى الامام و يطاف بهم حتى تعرفهم الناس وتلاؤله تعالى «ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً و اولئك هم الفاسقون الا الذين تابوا» قلت: بم يعرف توبته قال: يكذب نفسه على رؤس الاشهاد حيث يضرب ويستغفر ربه عزوجل فإذا هو فعل ذلك فثم ظهرت توبته. (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۴۴ حدیث ۲).

گواهی دروغ

ضامن است مثل یا قیمتش را پردازد^۱.

برای مزید اطلاع بکتب فقهی مراجعه شود.

توبه از گناه: از آنچه گذشت چگونگی توبه از این گناه کبیره دانسته می گردد که باید اولا سخت از کرده خود پشماین باشد و هرچه پشماینتر و خجلتر باشد ببخشایش و رحمت الهی نزدیکتر است.

پس از ندامت از مخالفت امر پروردگار، استغفار و طلب آمرزش کند و پس از آن هرزیانی که بواسطه گواهی دروغش بمسلمانی رسیده تلافی نماید.

آنگاه مطمئن باشد که خداوند توبه اش را خواهد پذیرفت چنانچه خودش وعده داده کسانیکه پس از آن گناه، توبه کرده و گذشته ها را تلافی کنند خداوند زیاد آمرزنه و مهربان است^۲.

۱- عن صحیحة جمیل عن ابی عبد الله (ع) فی شاهد الزور قال (ع) ان كان الشيء قائماً بعينه رد على صاحبه و ان لم يكن قائماً ضمن بقدر ما اتلف من مال الرجل (مسائل).
۲- الا الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوها فإن الله غفور رحيم (سورة نور آیه ۵)

گواهی شما را می داند و بر آن مؤاخذه می فرماید.
و نیز می فرماید: «نباید گواهان وقتیکه برای گواهی خوانده می شوند دریغ
دارند».^۱

در جای دیگر می فرماید: «و کیست ستمگرتر از آنکس که گواهی خود را پوشد
و شهادتی را که نزد اوست از جانب خداوند آداء نکند».^۲
مانند اهل کتاب که اوصاف پیغمبر اسلام را که در تورات و انجیل بوده پنهان
می کردند.

شهادت بحق هر چند بضرر شاهد باشد: در سوره نساء می فرماید: «ای گروه
مؤمنین! قیام کنندگان بدادگری باشید (یعنی در بر پا داشتن مراسم عدالت کوشان
مواظب باشید) و از برای خدا گواهی دهنده باشید هر چند آن گواهی بر ضرر شخص شما
یا پدر و مادر و خویشان نزدیکتان تمام شود (یعنی در گواهی دادن جز ملاحظه حق و
احیای آن هیچ منظوری نداشته باشید و اجر خود را از خدا بخواهد و ملاحظه منفعت
شخصی یا خویشاوندی را نکنید و از حق گوئی در هیچ حالی دست برندارید) اگر آنچه بر علیه
او شهادت داده می شود ثروتمند یا تهیدست باشد پس خداوند سزاوارتر است به آنها (یعنی
مبادا ثروتمند را برای دارائیش احترام کنید و بملاحظه ثروتش بر ضررش گواهی بحق
ندهید و بر فقیر بسبب تهیدستیش براو ترحم کنید و بر علیه او هر چند حق باشد گواهی
ندهید) پس ملاحظه خدا را بکنید سزاوارتر است و برایشان رحیم تر از شماست (چنین
مصلحت میداند که نباید حق ضایع شود بلکه باید بر اظهار آن کوشید هر چند رعایت ثروت
ثروتمند و فقر تهیدست در ادای شهادت نشود) پس هوای نفس خود را پیروی نکنید برای
اینکه از حق روی برگردانید و اگر زبانهای خود را از گواهی بحق بپیچانید، (یعنی به دروغ
شهادت دهید) یا از شهادت رو بگردانید (یعنی کتمان شهادت کنید و آنچه را از حق
می دانید نگوئید) پس جز این نیست که خداوند باانچه می کنید داناست (و شما را
بکردارتان مجازات می فرماید).^۳

۱— ولا يأب الشهداء اذا ما دعوا (سوره ۲ آیه ۲۸۲).

۲— ومن اخللم من كتم شهادة عنده من الله (سوره ۲ آیه ۱۴۰).

۳— يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله ولو على انفسكم او انوالدين لا الاقربين

۲۰- گواهی ندادن

پیشتر از گناهان کثیره ایکه در صحیحه عبدالعظیم از حضرت جواد(ع) با آن
تصویح شده کتمان شهادت است یعنی پوشیده داشتن و گواهی ندادن آنچه را دانسته
است در موردیکه گواهیش برای اثبات حقی یا ابطال باطلی لازم باشد با شرائطی که ذکر
می گردد.

در صحیحه مزبور حضرت برای کثیره بودن این گناه با آیه ۲۸۴ از سوره بقره
استشهاد می فرماید «و نپوشید گواهی خود را و هر کس گواهیش را پوشد و ادای شهادت
نکند جز این نیست که داشت گنهکار است و خداوند باانچه میکنید دانا است».^۱

در نسبت دادن گناه بدل دونکته است یکی که کتمان شهادت از گناهان
قلبی است زیرا آنچه را که میداند در دل پنهان می کند و بزبان نمیآورد تا حق ظاهر شود
نکته دیگر اهمیت این گناه است زیرا بهمان اندازه که قلب از جسد اشرف و افضل است
و طاعتی هم که راجع بقلب است مانند ایمان از تمام طاعتها برتر است همچنین گناه
که مربوط بقلب است مانند شرک اشد و اکبر از جمیع گناهان می باشد و در بزرگی گناه
کتمان شهادت همین بس که خداوند در این آیه شریفه آنرا از گناهان قلبی دانسته و از
روی تهديد و تأکید می فرماید: «خداوند باانچه می کنید داناست» یعنی هر چند مردم این
گناه بزرگ قلبی را ندانند یکن خداوند بظاهر و باطن شما دانا است و از آنجلمه پوشانیدن

۱— ولا ينكروا الشهادة و من ينكحها فإنه آثم قلبه والله بما تعملون عليم. (سوره ۲ آیه ۲۸۴).

در این جمله تأکید و تهدید کسانی است که از گواهی دادن بحق خودداری می‌کنند و منفعت شخصی یا خویشاوندی و دوستی یا ثروت و تهیستی را رعایت می‌کنند.

دشمنی در گواهی نباید تأثیر کند: چنانچه دشمنی با کسی یا کسانی نباید مانع حق گوئی شود. در سوره نساء می‌فرماید: ای گروه گروندگان برای خداوند قیام کنندگان بحق و گواهی دهنده‌گان براستی باشید و نباید دشمنی با گروهی شما را بر ترک عدالت و دارد عدالت کنید که پر هیزگاری نزدیکتر است و از خداوند (در ترک عدل) بترسید بدروستیکه خداوند بآنچه می‌کنید (از عدل و ستم) دانا است (و بر طبق آن بشما پاداش خواهد داد)۱.

بالجمله مسلمان باید در مقام ادای شهادت فقط خدا را ملاحظه کند چنانچه در سوره طلاق نیز می‌فرماید که: «فقط گواهی را برای خدا بربا دارید»۲.

ظلمت بی پایان برای پوشیدگان گواهی: پغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: کسی که گواهی خود را پوشید یا اینکه گواهی (ناحقی) بدهد تا خون مسلمانی ریخته شود یا مال مسلمانی کم شود روز قیامت تا چشم کار می‌کند صورتش تاریک و خراشی در آن است مردم او را باسم و نسبش می‌شناسند و کسی که برای اظهار حق مسلمانی گواهی دهد روز قیامت تا چشم کار می‌کند صورتش نور افسانی می‌کند و مردم او را باسم و نسبش می‌شناسند. آنگاه فرمود: آیا نمی‌بینی که خداوند در قرآن مجید فرموده: و بر پا دارید گواهی دادن را برای خداوند۳.

ان یکن غنیا او فقیراً فالله اولی بهما فلا تتبعوا الھوی ان تعدلوا و ان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعاملون خبیراً (سوره ۴ آیه ۱۲۴).

۱- یا ایها الذین آمنوا کونوا قومین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شیان قوم على الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتفوق واتقوا الله ان الله خبیر بما تعاملون. (سوره ۵ آیه ۱۱).

۲- و اقيموا الشهادة لله (سوره ۶۵ آیه ۲).

۳- عن جابر بن ایوب عن ایوب (ع) قال (ع) قال رسول الله (ص) من کتم شهاده او شهد بها لیهدر لها بهادم امرء مسلم اولیزیوی بها مال امرء مسلم اتی یوم القيمة ولو جهه ظلمه مد البصر و فی وجهه کدوح تعرفه الخلاقه باسمه و نبه ثم قال (ع) الاتری ان الله تعالى يقول: واقیموا الشهادة لله. (فروع کافی ج ۷ ص ۳۸۰ حدیث ۱).

و نیز فرموده: کسیکه شهادتش را بپوشاند در قیامت خداوند از گوشت خود او بخودش می‌خوراند (یعنی گوشتش را از بدنش جدا می‌کنند و بخوردش می‌دهند) و خداوند می‌فرماید: پنهان نکنید گواهی خود را و کسیکه گواهیش را پنهان سازد پس جز این نیست که دلش گنھکار است و حضرت باقر(ع) در معنی «آثم قلبی» می‌فرماید: یعنی دلش کافر است۱.

و نیز می‌فرماید: کسیکه گواهی حقی داده و از آن برگردید یا گواهی خود را پنهان سازد خداوند در حضور خلائق گوشتش را بخودش می‌خوراند و بجهنم می‌رود در حائیکه زبانش را می‌گزد۲.

و حضرت موسی بن جعفر(ع) می‌فرماید: اگر از تو، به آنچه میدانی گواهی بخواهند پس گواهی بده بدرستی که خداوند می‌فرماید: «خداوند امر فرموده که امانتها را با هلش برگردانید» و گواهی هم امانتی است که در موقع لزوم باید اداء شود. و نیز فرموده: «و کیست ستمکارتر از کسیکه شهادتی را که از طرف خداوند نزد او است پنهان دارد»۳.

حضرت امیر المؤمنین می‌فرماید: کسیکه نزد او شهادتی بر امری باشد باید ظاهر سازد و وقتیکه از او بخواهند باید بگوید و از ملامت کسی نباید بترسد که از گواهی خودداری کند و باید امر بمعروف و نهی از منکر نماید۴.

تحمل شهادت: در صورتیکه مسلمانی از برادر دینیش خواهش کند تا حضور بهم رسانیده بر امری شاهد باشد و ببیند یا بشنود معامله یا کاری را تا در موقع لزوم گواهی

۱- من کتمها اطعمه الله لحمه على رؤوس الخلائق يوم القيمة و هو قول الله عزوجل «ولا تكتموا الشهادة و من يكتمها فانه آثم قلبی» و عن الباقر(ع) ای کافر قلبی. (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۲۸ حدیث ۴).

۲- من رجع عن شهادة او کتمها اطعمه الله لحمه على رؤوس الخلائق و يدخل النار و هو يلوك لسانه (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۲۸ حدیث ۶).

۳- و ان سلت عن الشهادة فادها فان الله عزوجل يقول «ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها» وقال تعالى «و من اظلم من کتم شهادة عنده من اله» (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۲۸ حدیث ۵).

۴- تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

چهارم: شخصی که مالی بدیگری قرض بدهد و بر آن گواه نگیرد و آن کس بذهی خود را منکر شود، در پاسخ دعايش گفته می شود: آیا ترا بگواه گرفتن امر نکردیم؟^۱.

بنابراین در صورت خواهش، واجب است انسان تحمل شهادت کند و نمی تواند از زیر بار گواه شدن شانه خالی کند و سزاوار است پس از حضور، تمام خصوصیات مورد گواهی را مشاهده کند و آنچه را دیده و شنیده در ذهن خود ثبت بلکه در جای محفوظی یادداشت کند تا در موقع لزوم و ادای گواهی بفراموشی و اشتباه مبتلا نشده، از روی علم و یقین گواهی بحق بدهد.

وجوب ادائی شهادت و حرمت کتمان آن: هر گاه پس از استدعای حضور و مشاهده مطلبی، از او مطالبه گواهی شود باید آنچه را دیده یا شنیده شهادت دهد و پوشیده داشتن آن گناه کبیره است چنانچه ذکر گردید.

و هر گاه بدون خواهش طرف، تھراً بر امری گواه شد. مثل اینکه در مجلسی بود و دید که بین دونفر معامله ای صورت گرفت، بدون اینکه طرفین معامله او را گواه بگیرند، یا در حال عبور، چیزی را از کسی دید، یا حرفی را شنید و بعد از او مطالبه گواهی دادن بشود، اینجا حکمکش مختلف است و دو صورت پیدا می کند:

۱— اگر بواسطه گواهی دادنش، از مسلمانی ضرری دفع می شود، یا بحقش می رسد و اگر گواهی ندهد بمسلمانی ضرری می رسد، یا حقش ضایع می شود، گواهی دادن آنچه را می داند واجب است، بلکه در صورتیکه صاحب حق هم نمی داند که این شخص شاهد قضیه بوده، یا فراموش کرده، واجب است، خود را معرفی کند و آنچه را دیده و شنیده گواهی بدهد و چنانچه سکوت کند و حق مسلمانی ضایع یا ضرری باو بر سد از کسانیست که کتمان شهادت کرده و کمک بمظلوم را ترک نموده و نهی از منکر عملی هم نکرده است.

۲— در صورتیکه سکوت شخص شاهد، بدون اینکه او را گواه گرفته باشند مسب ضایع شدن حقی یا رسیدن ضرری بمسلمانی نباشد شهادت دادن بر او واجب نیست و اگر از او مطالبه شهادت هم کنند باز می توانند گواهی ندهد چون او را گواه نگرفته بودند و

۱— عده الداعی.

دهد، آیا پذیرفتن خواهشش شرعاً واجب است یا نه؟ مشهور بین فقهاء و جو布ست چنانچه پروردگار عالم می فرماید: هنگام داد و ستد(به بدهی) دونفر مرد را بر آن گواه گیرید و اگر دو مرد یافت نشود یک مرد و دو زن. و پس از آن می فرماید: «ونباید خودداری کنند و حاضر نشوند گواهان وقتیکه برای گواه شدن خوانده شدند».^۱

در صحیحه هشام از حضرت صادق(ع) مرویستکه مراد از «ولایات الشهداء» تحمل شهادت است چنانچه مراد از آیه «ولا تكتموا الشهادة» لزوم ادائی شهادت می باشد^۲ و روایات زیادی در لزوم و وجوب تحمل شهادت رسیده از آنجمله صحیحه محمد بن فضیل از حضرت موسی بن جعفر(ع) است، که می فرماید: «هر گاه کسی ترا بخواند تا بر بدهی یا حقی گواه شوی نمی توانی مسامحه کنی و حاضر نشوی^۳».

و نیز لازمه امر پروردگار عالم با شهاد (گواه گرفتن دو نفر) در آیه شریفه، لزوم تحمل شهادت یعنی گواه شدن است چون معقول نیست واجب باشد دونفر را گواه بگیرند اما بر آن دونفر گواه شدن واجب نیاشد.

دعایشان مستجاب نیست: حضرت صادق(ع) می فرماید: دعای چهار کس مستجاب نمی شود.

اول: مردیکه در خانه خود نشته و دنبال کسب نمی رود، دعا می کند خدایا مرا روزی ده، در جوابش گفته می شود: آیا ترا بطلب رزق امر نکردیم؟.

دوم: مردیکه بزنش دعای بد و نفرین می کند، باو گفته می شود: آیا اختیار او را بتواند دیم؟ (یعنی اگر او را نمی خواهی رهایش کن).

سوم: شخصی که او را مالی بوده و اسراف کرده، همه را بیهوده صرف نموده است بعد از آن بگوید: خدایا مرا روزی ده، باو گفته می شود: آیا ترا باقتصاد و میانه روی امر نکردیم؟.

۱— واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكنوا رجلين فرجل و أمرأتان ممن ترضون من الشهداء ولا يأب الشهداء اذا ما دعوا (سورة ۲ آية ۲۸۲).

۲— ولا يأب الشهداء اذا ما دعوا قال (ع): قبل الشهادة (وسائل کتاب الشهادات باب ۱ ج ۱۸ ص ۲۲۵ حدیث ۱).

۳— في قول الله عزوجل ولا يأب الشهداء اذا ما دعوا فقال (ع) اذا دعاك الرجل لشهادته على دين اوحى الله ينفع لك ان تقاعس عنه (وسائل کتاب الشهادات باب ۱ ج ۶۸ ص ۲۲۶ حدیث ۷).

گواهی ندادن هم موجب تضییع حق یا مال کسی نمی‌گردد تا واجب شود.

حضرت باقر(ع) می‌فرماید: اگر مردی چیزی را بشنود در حالتیکه او را بر آن گواه نگرفته بودند اختیار با او است اگر بخواهد گواهی بدهد و اگر نخواهد می‌تواند ساكت باشد^۱.

و بالجمله اگر شاهدی که او را گواه نگرفته اند سکوت کند و از سکوتش ظلمی بمسلمانی نرسد، یا حقی ضایع نگردد، کتمان شهادت نیست.

از روی علم باید شهادت داد: گواه باید کاملاً دقت کند که بجز آنچه را یقین دارد و بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده، سخنی نگوید و آنچه می‌گوید: باید مثل آفتاب برایش روشن باشد. اخباری که در این باره رسیده بسیار و بعضی از آنها در بحث شهادت زور اشاره گردید و تکرارش لزومی ندارد.

گواهی نباید سبب ضرر گردد: ضمناً باید دانست که جواز و وجوب گواهی دادن در صورتهایکه ذکر شد مشروط بر اینستکه بواسطه گواهی دادن ضرری بمال یا جان یا آبروی خودش یا مسلمانی نرسد زیرا حکمت حرمت کتمان شهادت و وجوب ادای گواهی بسط عدل و پیچیده شدن دستگاه ظلم و تعدی و جلوگیری از ضرر است پس اگر در موردی امر بعکس باشد یعنی گواهی دادن سبب رسیدن ظلمی یا ضرری شود البته جایز نیست بلکه در چنین موردی کتمان شهادت لازم است مثلاً میداند وقتیکه گواهی بر علیه کسی دهد مالش را می‌برند یا شکنجه اش می‌دهند و مثل اینکه گواهی شخص سبب مسلط شدن ظالم بر مسلمانی می‌شود و گرفتار زندان و شکنجه می‌گردد یا شاهد یقین دارد که بدھکار نمی‌تواند بدھی خود را پردازد و نمی‌تواند مفلس بودنش را ثابت کند و طلبکار هم بهیچوجه او را مهلت نمی‌دهد در اینصورت نمی‌تواند برای اثبات بدھی او گواهی دهد.

حضرت موسی بن جعفر(ع) می‌فرماید: «برپادار گواهی بحق را هر چند بر ضرر خودت باشد (یعنی واقعاً طرف برتو حق دارد خودت بحق او گواهی ده) یا بر ضرر پدر و مادر و خویشانت در آنچه بین تو و ایشانست باشد پس اگر بترسی که از گواهی دادنت

ظلمی به برادر دینیت برسد نباید آنچه را می‌دانی گواهی دهی^۱.

حضرت صادق(ع) می‌فرماید: «پا دارید گواهی بحق را هر چند بر ضرر پدر و مادر و فرزند باشد لیکن گواهی خود را که ضیر باشد کتمان کنید یعنی در مورد ضیر بر ضرر برادر دینی ادای شهادت نکنید» راوی پرسید ضیر کدامست؟ فرمود: «هر گاه صاحب حق بخواهد بمشهود عليه ظلم کند و برخلاف دستور خدا و رسول (ص) با او رفتار نماید مثل اینکه از کسی طلبی دارد که فعلانمی تواند پردازد و خداوند در این مورد فرموده باید مهلت بدهد چنانچه می‌فرماید: «فنظرة الى ميسرة» و از تومی خواهد که بر طلبش از آنسخون گواهی بدھی تا پس از اثبات از او مطالبه کند و تومی دانی که نمی‌تواند پردازد بر تو گواهی دادن بر بدھی آن شخص با ناتوانیش از پرداخت حلال نیست^۲.

روایتی از امام کاظم(ع): محمد بن قاسم از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام پرسید مردی از دوستان شما دینی دارد بمردی از مخالفین و آن طلبکار می‌خواهد او را در فشار اندازد و زندانش کند و خدا می‌داند که آن بیچاره مالی ندارد و توانائی پرداخت دین ندارد و طلبکار هم گواهی بر طلب خود ندارد آیا آن بدھکار می‌تواند سوگند یاد کند بر نداشتن دین تا از شرط طلبکار خلاص شود تا وقتیکه خداوند برایش گشایش دهد و دین خود را پردازد و اگر آن طلبکار گواهانی از دوستان شما که می‌دانند ناتوانی مديون را داشته باشد آیا آن گواهان می‌توانند بر دین او گواهی دهند؟ امام فرمود: نمی‌توانند گواهی دهند و بدھکار هم نباید قصد ستم بر طلبکار داشته باشد یعنی باید قصد داشته باشد که هر وقت توانایی پیدا کرد طلب اورا پردازد^۳.

۱- فاقم الشهادة لله ولو على نفسك أوانو الدين والاقرئين فيما بينك وبينهم فإن خفت على أخبك ضيماً فلا. (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۲۹ حدیث ۱ باب ۳).

۲- عن داود بن الحصين قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول: اقيموا الشهادة على الوالدين والولدوا لا تقيموها على الاخ في الدين الضير قلت: وما الضير قال (ع): اذا تعدى فيه صاحب الحق الذي يدعى به خلاف ما امر الله به و رسوله و مثل ذلك ان يكون لآخر على آخردين و هو معسر وقد امر الله بانتظاره حتى ييسر فقال تعالى فنظرة الى ميسرة و يستلئك ان تقيم الشهادة و انت تعرفه بالعسر فلا يحل لك ان تقيم الشهادة في حال العسر (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۵۰ حدیث ۳).

۳- عن محمد بن القاسم بن الفضل عن ابي الحسن عليه السلام قال سئلته قلت له من مواليك عليه دين لرجل مخالف ي يريد ان يعسره ويحبسه وقد علم انه ليس عنده ولا يقدر عليه وليس لغريميه

۱- فـ صحیحة محمد بن مسلم عن ابی جعفر(ع) اذا سمع الرجل الشهادة و لم يشهد عليها فهو بالاختیار ان شاء شهد و ان شاء سكت. (وسائل کتاب الشهادات باب ۵ ج ۱۸ ص ۲۳۱).

ضرر بجا موجب کتمان نمی شود: اینکه می گوئیم اگر بسبب گواهی دادن ضرری متوجه شاهد یا مسلمانی بشود نباید شهادت داد در صورتیست که ضرر بیجا و بدون استحقاق باشد ولی اگر ضرر بمورد و مستحق باشد سبب ساقط شدن شهادت نمی گردد مثلاً کسی که بر ضررش شهادت داده می شود از شاهد طلبی دارد و باو ارفاق نموده طلبش را مطالبه نمی کند و چنانچه گواهی دهنده بر ضررش گواهی بدهد طلبش را می خواهد در اینصورت شاهد نمی تواند از گواهی دادن خودداری کند بعذر اینکه اگر گواهی بدهد ضرری متوجهش می شود و آن پرداخت دین خودش بمشهود عليه است زیرا مطالبه حق او ضرر بموردنی است که بشاهد می رسد بلی اگر چنین شاهدی از پرداخت بدھی خود راستی ناتوان باشد و ندارائی خودش را هم نمی تواند ثابت کند و بواسطه گواهی دادن در حرج و زحمت فوق العاده ای می افتد این ضرر عذر موجھی برای ترك شهادت است.

ضرر با عدم نفع فرق دارد: نا گفته نماند که ضرر غیر از نفع نبردن است، اگر گواهی دهنده منفعت مستمری از طرف مشهود عليه (کسیکه بر عليه او شهادت داده می شود) دارد که اگر بر ضررش شهادت بدهد مستمری را می برد و دیگر باو نفع نمی رساند در اینصورت شاهد نمی تواند از ادائی گواهی خودداری کند زیرا بمنفعت نرسیدن ضرر نیست.

بلی در صورتیکه معیشت روزانه اش منحصر بهمین مستمری باشد و در صورت قطع آن در حرج و مشقت شدیدی که قابل تحمل نیست واقع می شود در اینحال بریده شدن چنین نفعی برای این شخص ضرراست بنابراین مانع ندارد که از ادائی گواهی خودداری کند. پس خلاصه مطلب اینستکه قسم دروغ و گواهی دروغ و کتمان شهادت هر یک از این سه گناه کبیره در صورتیکه ضرری شد یعنی سبب توجه ضرر غیر مستحق بشاهد یا مسلمانی گردید حرام نیست بلکه جایز و در پاره ای از موارد واجب می شود و هر گاه موجب ضرر مستحق یا نرسیدن بمنفعت باشد حرام و گناه کبیره است.

بینة هل يجوز له ان يحلف له ليدفعه عن نفسه حتى يسرا الله له و ان كان عليه الشهود من مواليك قد عرقو انه لا يقدر هل يجوز ان يشهدوا عليه ؟ قال (ع) لا يجوز ان يشهدوا عليه ولا يأبتو ظلمه (كافى تهذيب - كتاب الشهادات فروع كافى ج ۷ ص ۳۸۸).

۱۲- پیمان شکنی

بیست و یکم از گناهانیکه به کبیره بودنش تصریح شده شکستن پیمان و وفا نکردن به عهد است چنانچه در صحیحه حضرت عبدالعظیم ذکر شد و حضرت صادق(ع) برای کبیره بودنش با آیه ۲۵ از سوره رعد استشهاد می فرماید «کسانیکه پیمان خدایرا پس از بسته شدنش میگسلند و می برنند آنچه خداوند امر به پیوند آن فرموده و در زمین فساد می کنند برای ایشان دوری از رحمت خداست و برایشان سرای بدی است که دوزخ است».^۱

در سوره آل عمران می فرماید: «کسی که بعهدش وفا کند و خود را از شکستن پیمان و خیانت نگهداشته در دین تقوا داشته باشد جز این نیست که خداوند صاحبان تقوا را دوست می دارد (پس محبت و کرامت خداوند بسته بوقایی بعهد و تقوا در دین است) بدرستیکه کسانیکه عهد خدائی و سوگندهای خود را در برابر قیمت ناچیزی از دست می دهند کرامتی ندارند و در قیامت نصیب و بهره ای برایشان نیست و در آنروز خدا با ایشان سخن نمی گوید و نظر رحمت نمیافکند و پاکشان نفرموده برایشان عذاب دردناکی است».^۲

۱- والذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به ان يصل و يفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار (سوره رعد آیه ۲۵).

۲- بلی من اوفی بعهده و اتقی فان الله يحب المتقين - ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم

گناهان کبیره ج ۱

در جای دیگر می فرماید: «بدترین جنبندهای روی زمین نزد خداوند کسانی هستند که کافر شدند و در کفر مصر و راسخ گردیدند، پس ایشان ایمان نمی آورند؛ کسانی که از ایشان پیمان گرفتی پس عهد خود را شکستند در هر باری که پیمان بستند و ایشان از شکستن پیمان نمی پرهیزنند یا از عقوبت آن نمی ترسند».^۱

این آیه در باره یهودیهای بنی قریظه نازل شده که با رسول خدا(ص) عهد کرده بودند بدشمنان اسلام کمک ندهند ولی نقض عهد کرده در جنگ بدر مشرکین را به سلاح یاری کردند و بعد از آن بررسول خدا(ص) گفتهند ما عهد را فراموش کرده بودیم برای بار دوم عهد بستند و باز در جنگ خندق پیمان را شکسته با ابوسفیان برای جنگ با پیغمبر متعدد شدند.

بالجمله بدترین موجودات روی زمین کسانی هستند که از باز خواست خدا نمی ترسند و در پیمان شکنی بی با کند مانند یهود بنی قریظه که با رسول خدا(ص) عهد کرdenد که خیانت نکنند و ضرری نرسانند و دشمنان آنحضرت را یاری نکنند و در عوض بردين خود ثابت و در امان مسلمانان باشند و چون چند مرتبه نقض عهد کردند پس خداوند در این آیات امر فرموده با آنها قتال کنند.

در چند جای قرآن مجید وفای عهده را واجب و روی آن تأکید فرموده می فرماید: «پیمان (پیمانی که خدا با شما بسته است از تکالیف شرعی و عهده) که با یکدیگر می بندید و عهده که با خدا می بندید) وفا کنید بدرستیکه پیمان مورد باز خواست خواهد ود».^۲

در جای دیگر می فرماید: «ای کسانیکه گرویده اید بتمام عقدهای خود وفاء کنید^۳ که از آنجمله پیمان با خدا یابند گان خداست و در باره اهل صدق و تقوا می فرماید: «آنانکه پیمانشان چون پیمان بستند وفا کنند گانند».^۴

ثمناً قليلاً اونئك لاخلاق لهم في الآخرة ولا يكلمهم الله ولا ينظر إليهم يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم (سوره ۳ آيه ۷۶ و ۷۷).

۱- ان شر الدواب عند الله الذين كفروا بهم لا يؤمنون الذين عاهدوا ثم ينقضون عهدهم في كل مرة وهم لا يلتقطون (سوره النفال آيه ۵۷).

۲- وافقوا بالعهد ان العهد كان مسؤولاً (سوره ۱۷ آيه ۳۶).

۳- يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعهود (سوره ۵ آيه ۱).

۴- والموفون بعهدهم اذا عاهدوا (سوره ۲ آيه ۱۷۷).

پیمان شکنی

در سوره صف در مقام توبیخ می فرماید: «ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا چیزی را که انجام نمی دهید می گوئید، بزرگست از روی شدت غصب و خشم نزد خدا آنچه را انجام نمیدهید بگوئید».^۱

در تفسیر این آیه شریفه از حضرت صادق(ع) مروی است که فرمود: «مؤمن ببرادر دینی خود که وعده میدهد مانند نذر است یعنی باید حتماً وفاء کرده شود لیکن در مخالفت آن کفاره نیست پس کسیکه با مؤمنی خلف وعده کند اول مخالفت خدا را کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده است چنانچه در آیه گذشته فرمود».^۲

و امیر المؤمنین(ع) می فرماید: «پیمان شکنی موجب خشم خدا و مردم است و خداوند می فرماید خشم خدا بزرگست در اینکه می گوئید آنچه را بجا نمی آورید».^۳

پیغمبر اکرم می فرماید: کسیکه پیمان شکن باشد دیندار نیست^۴.

و حضرت باقر(ع) می فرماید: چهار چیز است که عقوبتش زودتر از هر چیزی می رسد. ۱- کسیکه با احسان کنی و در عوض نیکی با توبه کند.

۲- کسیکه تو با و ستم نکنی و او بتو ستم کند.

۳- کسیکه در امری با او عهد کنی تو وفا کنی و او بتو مکرو خیانت کرده با آنچه عهد کرده وفاء نکند.

۴- کسیکه بر حم خود صله کند و آن رحم ازاو ببرد.^۵

۱- يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان تقولوا مالا تفعلون (سوره صف آیه ۲ و ۳).

۲- عبد المؤمن اخاه نذر لا كفاره له فمن اخلف بخلف الله بدء و لمقته تعرض و ذلك قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله. (وسائل کتاب الحج باب ۱۰۹ صفحه ۵۱۵ ج ۸).

۳- الخلف يوجب المقت عند الله و عند الناس قال الله تعالى كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون. (نهج البلاغه فی عهده (ع) الی مالک الاشت).

۴- قال(ص) لادين لمن لاعهد له (بحار الانوار).

۵- عن ابي جعفر(ع) قال(ع) اربعة اسرع شيء عقوبة رجل احسن ایه و يكافئه بالاحسان الي اسائه و رجل لا تبغى عليه و هو يبغى عليك و رجل عاهدته على امر فمن امرك الوفاء به ومن امره الغدر بك و رجل يصل قرابته و يقطعنونه (خصال).

گناهان کبیره ۱

ابو مالک بحضرت سجاد(ع) عرض کرد مرا از تمام آداب دین با خبر گردان.
حضرت فرمود: گفتار درست و حکم کردن بعدل و وفای بعهد.
آیات و روایات واردہ در اهمیت وفای بعهد بسیار است و همین، مقداری که ذکر شد کافی است.

اقسام نقض عهد و حکم آنها: عهد بر سه قسم است: عهديکه خدا با بندگانش فرموده، عهديکه مردم با خدا می کنند، پیمانیکه مردم با یکدیگر می بندند.

۱—**عهد خدا همانست** که در عالم ذرین پروردگار عالم و بنی آدم واقع شده چنانچه در قرآن مجید و اخبار کثیره رسیده و خلاصه اش اینستکه در عالم ذر که مقدم بر دنیا است خداوند ارواح بشر را آفرید بطوریکه دارای ادراک و شعور و قابل مخاطبه و مکالمه بودند و از آنها پروردگاری خویش اقرار گرفت و از ایشان پیمان گرفت که بر این اقرار ثابت قدم بوده برای او شریکی قرار ندهند و از دستورهای پیامبران سر پیچی نکرده شیطانرا پیروی نکنند و خداوند هم عهد فرمود که در مقابل پیمان ایشان، یاریشان بفرماید و رحمتش را شامل حالتان فرموده در بهشت جایشان دهد و اگر بعهد خود که در عالم ذر متعهد شده اند اینجا وفاء نکنند از آنچه خداوند وعده فرموده بی بهره باشند چنانچه می فرماید: «بآن عهديکه با من کردید وفا کنید تا من هم با آنچه بشما عهد کرده ام، وفا کنم»^۱ و نیز می فرماید: «آیا با شما ای فرزندان آدم پیمان نبستم که ابلیس را نپرسید»^۲.

از جمله پیمانهای پروردگار عالم در عالم ذر موضوع ولایت امیر المؤمنین و ائمه طاهرين است که از بشر پیمان گرفت چنانچه در روایات بسیاری بآن اشاره شده است و در تمام کتابهای آسمانی تذکر فرموده و جمیع انبیاء آنرا تبلیغ فرموده اند.

بعضی از علماء، عالم ذر را منکر شده اند و آیات و اخبار این موضوع را بعالمنظرت و آنچه خدا در عقول بشر بودیعه گذاشته و الهام فرموده تأویل می کنند و می گویند خداوند توسط انبیاء و کتب آسمانی بآن پیمانهای فطری اشاره می فرماید و تحقیق این

- ۱— عن ابی مالک قال قلت لعلی بن الحسین(ع) اخبرنی بجمع شرایع الدین قال(ع) قول الحق و الحكم بالعدل و الوفاه بالعهد (خصال).
- ۲— اوفوا بعهدي اوف بعهدكم (سوره ۲ آیه ۳۸).
- ۳— الم اعهد اليكم يا بنى آدم ان لا تعبدوا الشيطان (سوره ۳۶ آیه ۶۰).

پیمان شکنی

مطلوب از بحث کتاب خارج است.

بهر حال شکستن پیمان خدا چه ظرف وقوع آن عالم ذر باشد یا عالم فطرت، گناه بکیره بلکه اکبر کبائر است و بیشتر آیات و اخباریکه در تأکید وجوب وفای بعهد و حرام بودن شکستن آن رسیده و عقوباتی سخت بر آن مترب شده راجع باین قسم عهد است چنانچه پس از مراجعته با خبر روش می گردد^۱.

بنابراین هر کس می خواهد بوعده های خداوند برسد باید بتمام عهدهاییکه با او شده وفاء کند.

استجابت دعا وعده خداست: از جمله وعده های خدا اجابت دعوات است بنابراین شرط وفای باین وعده وفا کردن بندگان بعدهای اوست.

حضرت صادق(ع) می فرماید: هر گاه بندگان، خدا را بنتی درستی بخواند و دلش برای خدا خالص شده باشد پس از آنکه پیمانهای خدا وفا کرده دعایش مستجاب می شود و هر گاه بندگان خدا را بدون نیت و اخلاص بخواند دعایش مستجاب نمی شود آیا خدا نفرموده بعهد من وفا کنید تا من هم بعهدی که با شما کرده ام وفا کنم. پس کسیکه عهد خدا را وفا کند بوعده هاییکه با وداده شده وفا می شود^۲.

۲—**قسم دوم عهدهاییستکه شخص ابتداء با خداوند میکند و دارای احکامی است از آنجمله:**

گفتن در نذر و عهد لازمست: عهد با خدا مانند نذر بمجرد قصد و نیت بسته نمی شود مگر اینکه بآن تلفظ بشود وصیغه عهد یا نذر خوانده گردد و صیغه عهد اینستکه بگویید «عاهدت الله» یا «علی عهد الله» یا بفارسی بگویید با خدا عهد کردم یا بر عهده

۱— الذين ينقضون عهده الله قال (ع) ای عهد الله المأخوذ عليهم لله بالربوبية و لمحمد (ص) بالنبوة و لعلی (ع) بالامامة و لشيعتهم بالمحبة والكرامة من بعد میثاقه قال (ع) ای احکامه و تعلیمه. (تفسیر علی بن ابراهیم قمی).

و عن الباقر(ع) فی قوله تعالى و اوفوا بعهدي اوف بعهدکم قال(ع) اوفوا بولایة على بن ابيطالب عليه السلام اوف لكم بالجنة (تفسیر عیاشی).

۲— فی صحيحۃ القمی عن جمیل عن ابیعبد الله (ع) ان العبد اذا دعا الله تعالى بنیة صادقة و قلب مخلص استجیب له بعد وفاته بعهد الله عزوجل و اذا دعا الله بغیرینة و اخلاص لم يستجب له لیس الله يقول اوفوا بعهدي اوف بعهدکم فمن وفی وفی له (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۴۹۹).

منست عهد خدا که فلان کار را انجام دهم یا ترک کنم یا اگر مرضم خوب شد یا مسافرم بسلامت آمد فلان مبلغ را بفقیر بدhem بنابراین بدون انشاء صیغه نذر و عهد واجب نمی شود.

عهد و نذر بمرجوح نمی شود: چیزی را که با خدا عهد یا نذر می کند که بجا آورد باید مرجوح شرعی نباشد بتعییر دیگر مکروه و حرام نباشد و همچنین ترک آن از نظر امور دنیائی شخص بهتر نباشد پس اگر عهد کند حرام یا مکروهی را انجام بدهد یا واجب و مستحبی را ترک کند باطلست مثل اینکه عهد کند بخانه پدریا مادر خود نزود و صله رحم نکند یا فلان معامله را نکند در حالیکه بعد معلوم می شود کاملاً بضررش تمام می شود تمام لغو و بی اثر خواهد بود بلکه اگر هنگام انشای صیغه عهد مرجوح نبود و بعد مرجوح شد عهد منحل و از بین می روید و وفای بآن هم لازم نیست.

باید متعلق نذر راجح باشد: در این مسئله عهد با قسم یکی است یعنی چنانچه مورد قسم نباید مرجوح باشد مورد عهد هم همین شرط را باید داشته باشد ولی در نذر علاوه بر این شرط دیگری هم دارد و آن رجحان مورد نذر است که اگر مثلاً فعل مباحی را نذر می کند که انجام دهد باید از جهتی کردنش بهتر باشد و بهمان جهت هم نذر کند صحیح مباحی را ترک کند که از جهتی نکردنش بهتر باشد و بهمان جهت هم نذر کند صحیح است مثلاً نذر می کند سیگار را بجهت ضرر داشتنش ترک کند یا فلان طعام را بقصد قوت گرفتن برای عبادت بخورد.

بالجمله مورد نذر باید علاوه بر مرجوح نبودن معنوی یا دنیوی، رجحان شرعی یا عرفی هم داشته باشد تا بتواند بوسیله آن بخداؤند تقرب پیدا کند.

عهد مطلق یا مقید: عهد هم مانند نذر و قسم یا مطلق است یعنی ابتداء می گوید با خدا عهد کردم فلان کار خیر را انجام دهم در اینصورت پس از انشاء صیغه بعربي یا فارسي انجام آن کاربر او واجب می شود و ترک آن گناه کبیره و موجب کفاره است.

یا مقید بشرط است مثل اینکه با خدا عهد می کند اگر فرزندی باو بدهد یا فلان کار خیر موفق شود فلان مبلغ را بفقیر بدهد یا سه روز روزه بگیرد یا اگر فلان واجب و مستحب را ترک کرد یا فلان حرام و مکروه را مرتکب شد فلان مبلغ را صدقه دهد و نظائر اینها پس از انشای صیغه اگر آنچه را می خواسته واقع شود وفای بذر یا عهدهش واجب

می شود و نقض آن گناه کبیره و موجب کفاره است.

کفاره عهد و نذر: اگر بعهد وفا نشود کفاره واجبست و کفاره عهد سیر کردن شصت نفر فقیر یا شصت روز روزه گرفتن یا یک بندۀ آزاد کردن است (مانند کفاره افطار عمدى یک روز ماه رمضان) و اگر مخالفت نذر شود کفاره آن مانند کفاره یمین (قسم) است یعنی ده نفر فقیر را سیر کردن یا ده نفر بر همه را پوشانیدن یا یک بندۀ آزاد کردن. و در صورتیکه از عهده هیچیک نیاید سه روز روزه بگیرد^۱.

عهد خدا هم سه قسم است: عهد الله که در آیات و اخبار تأکید شده و وفای آن واجب و شکستش حرام است عام است و شامل هرسه قسم می شود و در حقیقت نذر و یمین هم عهد کردن با خداوند است بنابراین مؤمنین باید از مخالفت هرسه قسم بترسند و اگر احیاناً خدای نکرده مخالفتی شد مبادا از دادن کفاره شانه خالی کنند چون در حقیقت تعیین کفاره لطفی از طرف خدا است تا تلافی این گناه بزرگ شود و عقابش ساقط گردد.

پیمان شکنی نفاق می آورد: در بزرگی این گناه همین بس که نفاق را در قلب میرو یاند و ساعت مرگ با کفر مرده و در زمرة منافقین محشور می گردد چنانچه در قرآن مجید تذکر می فرماید «از منافقین کسانی هستند که با خدا عهد کردند اگر با آنها از فضلش مالی دهد هر آینه صدقه می دهیم و زکاتش را می پردازیم و از جمله نیکوکاران و شایستگان در اطاعت اوامر خدا می گردیم. پس چون خداوند از فضلش مال بسیاری با آنها داد بخل کردن و روی گردانیدن از عهده که با خدا کرده بودند در حائیکه از اطاعت خدا اعراض کنندگانند پس از پی در آورد (این بخل و پیمان شکنی) نفاقی را که در دلشان ممکن و راسخ است و از بین نمی رود تا روزی که جزای عمل خود را ببینند (ساعت مرگ یا روز قیامت) بسبب آنچه با خدا خلاف عهد کردن از تصدیق و نیکو کاری و بسبب آنکه دروغ می گفتند»^۲.

۱— نظر باینکه در کفاره نذر اختلافی بین فقهاء است آنهاییکه مورد احتیاجشان است می توانند برساله های عملیه مراجعه نمایند.

۲— و منهم من عاهده الله لئن اتینا من فضله لصدقهن و لتكونن من الصالحين فلما آتیهم من فضله بخلوا به و توروا و هم معرضون فاعقبهم نفاقاً في قلوبهم الى يوم يلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و

بنابراین پیمان شکنی و دروغگویی سبب نفاقی است که در دل می‌ماند و با آن

بما کانوا یکذبون (سورة توبه آیات ۷۶ تا ۷۸).

در شان نزول آیات مذکور در تفسیر منهج الصادقین می‌نویسد ثعلبة بن خاطب انصاری که بزهد و عبادت مشهور بود روزی خدمت پیغمبر اکرم (ص) آمده از تهیستی خود شکایت کرد و با حضور النماس کرد که از خدا توانگری او را بخواهد حضرت او را نصیحت فرمود که از این حاجت منصرف شود و بر قدر صبر کند که توانگری در معرض خطر است و اگر با تنه دارد قناعت کند و بر اندک، شکر گزاری کند بهتر است از بسیاری که شکرش را بجا نیاورد و فرمود بخدا قسم اگر بخواهم کوهها طلا و نقره شود و با من حرکت کند حق تعالی چنین می‌فرماید اما می‌دانم عاقبت فقر خیر است و غنا عاقبت در مظنة شر پس برسول خدا (ص) انداء کن ثعلبه نصیحت آنحضرت را نپذیرفت روز دیگر باز همان خواهش را از آنحضرت تکرار کرد و گفت یا رسول الله (ص) من عنده می‌کنم با خداوند که اگر مال فراوانی بمن دهد حقوق مستحقین را اداء کنم و با آن رعایت صله رحم نمایم چون زیاد اصرار کرد حضرت برایش دعا نمود و توانگریش را از خداوند خواست، خدا هم بگومند انش برکت داد بطوریکه برای محافظت آنها نتوانست. که پنج نماز را با پیغمبر (ص) بخواند و بنماز صبح و شام اکتماه کرد تا کارش رسید بجایی که بواسطه زیاد شدن گومند انش در حوالی مدینه جا کم بود رو ببادیه آورد و بواسطه کثیر مشاغل و بعد مسافت از خواندن نماز پنج وقت با رسول خدا (ص) محروم گردید و جزو روز جمعه نمی‌توانست بمدینه بیاید و فقط نماز جمعه را با پیغمبر می‌خواند بالآخره از آن وادی بالا تر رفت و از نماز جمعه هم محروم گردید روزی پیغمبر اکرم (ص) احوالش را پرسید که چه شده ثعلبه بنماز ما حاضر نمی‌شود گفته بقدری گومند دارد که در هیچ وادی نمی‌گنجد و در فلان وادی رفته و همانجا مانده است حضرت سه بار فرمود وای بر ثعلبه چون آیه زکات نازل شد حضرت آنرا بمردمی جهنى داد و یکنفر از بنی سليم را همراهش کرد و بجهنی امر فرمود چون از ثعلبه زکات گرفتید نزد فلان مرد سليمی بروید و زکات او را هم بگیرید — هر دو آمدند و آیه زکات را با نامه پیغمبر (ص) که در آن شرائط زکات نوشته بود بر ثعلبه خواندن و مطالبه زکات کردند دوستی مال او را واداشت که از فرمان خدا و رسول سرکشی کند گفت اینکه محمد (ص) از ما می‌طلبید جزیه (مالیات) است زکات نداد و گفت بجای دیگر روید تا من در این باب فکر کنم ایشان نزد آن مرد سليمی رفتند و آیه قرآن و نامه پیغمبر (ص) را بر او خوانند گفت «سمعاً و طاعة لامر الله و رسوله»، آنگاه بمعیان شتران رفت آنچه پیغمبر نوشته بود خوبتر و بهترش را جدا کرد و گفت اینها را بنزد پیغمبر (ص) ببرید گفته رسول خدا (ص) ما را امر نفرموده که بهترین مال را بستانیم گفت حاشا که من جز بهترین مالم را بخدا و رسول دهن ایشان گرفتند و باز نزد ثعلبه برگشتهند آن بد بخت همان حرف اول را زدو زکات نداد آن دونفر برگشتهند و صور تعالی ثعلبه را بعرض رسانیدند فرمود «وای بر ثعلبه» و سليمی را دعای خیر فرمود اصحاب متعجب شدند و حق تعالی این سه آیه که گذشت در باره ثعلبه نازل فرمود.

شخص می‌میرد.

پیمان با مردم: قسم سوم پیمانهایی است که مردم با یکدیگر می‌بندند. ظاهر از عموم آیات و اخبار بسیار و جوب وفاء باینقسم از عهد و حرمت شکستن آنست مانند آیه شریفه «پیمان وفا کنید جز این نیست که پیمان پرسیده شده است».^۱

و همچنین آیه «و اهل صدق و تقوی آنهاei هستند که پیمانهای خود زمانیکه می‌بندند وفا کننده اند»^۲ و از صفات رستگاران از دوزخ و داخل شوندگان به بهشت آنست که «امانتها و پیمانهای خود را رعایت می‌کنند و با آن وفا می‌نمایند».^۳

و در روایتی که از حضرت صادق (ع) گذشت فرمود: «عده دادن مؤمن ببرادر دینی خود نذر لازم است و اگر خلف و عده کرد کفاره ندارد (در بعضی موارد بواسطه بزرگی گناه کفاره ندارد مانند قسم دروغ چنانچه ذکر شد)» تا آخر روایت که معلوم می‌شود وفای پیمان مردم هم واجب است.

پیغمبر اکرم می‌فرماید کسیکه بخدا و روز جزا ایمان آورده وقتیکه وعده ای می‌دهد باید وفا کند^۴ پس وفای بعهد از لوازم ایمان بخدا و روز جزا است.

دلایل این دو حدیث بر وجوب وفای بعهد خوب واضح است خصوصاً حدیث اول که مشتمل تهدید شدید بر مخالفت عهد است و بیان اینکه مراد از آیات اول سوره صفحه خلف و عده است و مشتمل بودن آیات مزبور بر تأکید و مبالغه در تهدید پوشیده نیست بنابراین تفسیر آیه خود دلیلی مستقل بر حرمت خلف و عده بطور کلی است.

خلف و عده از صفات منافقین است: از جمله دلیلهاي حرمت خلف و عده با خلق احادیثی است که در باب صفات مؤمن و منافق رسیده از آنها حرمت مطلق مخالفت عهد دانسته می‌شود مانند حدیثی که از پیغمبر اکرم مرویست می‌فرماید «سه خصلت است در هر کس باشد منافق است هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند هر گاه او را امین بدانند و چیزی باو بسیارند در امانت خیانت می‌کند و هر گاه

۱— و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً. (سورة ۱۷ آیه ۳۶).

۲— والمؤمنون بعدهم اذا عاهدوا. (سورة ۲ آیه ۱۷۷)

۳— والذين هم لاما ناتهم و عهدهم راعون. (سورة ۲۳ آیه ۸)

۴— من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليف اذا وعد (اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۰ حدیث ۲).

حرف می زند دروغ می گوید و هر گاه وعده ای می دهد بوعده اش وفا نمی کند».^۱

حضرت صادق(ع) می فرماید: کسیکه در معاملاتش با مردم ستم نکند و در سخن گفتن دروغ نگوید و در وعده هائیکه بآنها می دهد خلف وعده نکند غیبت کردن از چنین شخصی حرام است و مروقش تمام و عدالتش هویداست باید او را برادر دینی دانست و حقوق برادری او را رعایت کرد.^۲

پس کسیکه ظالم یا دروغگویا پیمان شکن باشد جائز الغيبة و فاسق است. استثناء پذیر نیست: و نیز می فرماید: سه حکم از واجبات خداست که بکسی اجازه نداده آبرا ترک کند نیکی پدر و مادر نیکو کار باشند یا بدکردار و وفای بعهد با نیکوکار و بدکردار و امانت داری که باید بصاحبش رد نمود خواه خوب باشد یا بد^۳ و نظیر همین حدیث هم در کافی از حضرت سجاد(ع) روایت شده است.

حضرت امیر المؤمنین می فرماید: هر کس با همسر خود شرط و عهدی کرده باید آن وفا کند زیرا مسلمانان با هر عهديکه می کنند استوارند و آن وفادار مگر شرطی که حلال خدا را حرام یا حرامی را حلال کرده باشد.^۴

پیمان شکنان از چهار پایان بدترند: اخباریکه در وجوب وفای بعهد و حرمت پیمان شکنی است بسیار و برای اهمیت مقام همین بس که خداوند پیمان شکنانرا از مقام عالی انسانیت طرد و در زمرة حیوانات قرار داده است، می فرماید: «بدترین جانوران در نزد خدا آنهایی هستند که بکفر خو کرده ایمان آور نیستند کسانیکه از آنها پیمان گرفته ای و هر دفعه پیمان خود را می شکنند و از خدا نمی ترسند».^۵

۱- ثلث من کن فيه کان منافقاً و ان صام و صلی و زعم انه مسلم من اذا ائتمن خان واذا حدث كذب واذا وعد اخلف. (أصول کافی)

۲- من عامل الناس ولم يظلمهم و حدثهم فلم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم فهو من كملت مروءة و حرمت غيبة و ظهر عدله و وجبت اخوتة. (أصول کافی)

۳- ثلاثة لم يجعل الله تعالى لاحديها رخصة برالوالدين برین کانا او فاجرین و الوفاء بالعهد للبر والفاجر واداء الامانة للبر والفاجر. (حصال شیخ صدوق).

۴- من شرط لامرئه شرطاً فليف به فان المسلمين عند شروطهم الا شرطاً حرم حلا او احل حراما. (تهذیب)

۵- ان شرالدوااب عند الله الذين كفروا فهم لا يؤمنون الذين عاهدت منهم ثم يتقضون عهدهم

۳۳۷
باید دانست که خداوند پیمان شکنی را بهیچ وجه حتی در باره مشرکین و کفار اذن نفرموده ووفای به پیمان آنها را هم واجب فرموده است.

پیمان با مشرکین محترم است: پس از قدرت و شوکت اسلام در سورة برائت بجهاد با مشرکین امر فرمود که مکه معظمه را از لوث شرک و بت پرستی پاک کنند ولی از این حکم آن عده از مشرکینی که سابقه پیمان عدم تعرض با مسلمین دارند استثناء فرمود که باید به پیمان خود وفا کنند و متعرضان نشوند تا مدت پیمانشان پایان پذیرد آنگاه با آنها جهاد کنند چنانچه می فرماید «مگر کسانی از مشرکین که با ایشان پیمان بسته اید و چیزی از پیمانشان را نقص نکرده و با کسی بر علیه شما هم پشتی نکرده اند برای آنها پیمانشان را تا مدت شان کامل کنید بدرستیکه خدا پرهیز گارانرا دوست می دارد».^۱

وفای بعهد پیغمبر با مشرکین: شواهد بسیاری در دست است که چقدر پیغمبر اکرم ما (ص) بوفای بعهد اهتمام داشت از آنجلمه در صلح حدبیه بین آنحضرت و مشرکین مکه پیمانی بسته شد که اگر کسی از پیروان رسول خدا(ص) بسوی فریش آید فریش او را پذیرند و هر کس از فریش بسوی پیغمبر(ص) آمد او را نپذیرد رسول خدا(ص) همچنان برپیمان خود استوار بود و کسی از افراد فریش را در آن هنگام نمی پذیرفت.

ابورافع می گوید: فریش مرا بنزد پیغمبر(ص) فرستادند هنگامیکه آنحضرت را دیدم در دلم نور اسلام تایید بآنحضرت عرض کردم یا رسول الله(ص) من دیگر بسوی فریش برنمی گردم فرمود من برخلاف عهد عمل نمی کنم و پیام آوران را نگه نمی دارم تو بسوی آنها باز گرد و اگر دیدی باز اسلام را می خواهی از نوبسوی ما باز آی.^۲

پیمان با فریش محترم است: حذیفة الیمان می گوید: چیزیکه مانع آن گردید که من در «بدر» حاضر شوم جز این، چیز دیگر نبود که من و ابوالحسین خارج شدیم و بکفار فریش برخوردیم آنها بما گفتند: شما محمد(ص) را می خواهید گفتیم نه ما مدینه را می خواهیم، از ما عهد و پیمان خدائی گرفتند که شهر وارد شویم و با او همکاری در

۱- في كل مرة وهم لا يتقون. (سورة ۸ آیه ۵۷ و ۵۸).

۲- الا الذين عاهدتم من المشركين ثم لم ينتصوكم شيئاً ولم يظاهروا عليكم احداً فاتموا اليهم عهدهم الى مدتھم ان الله يحب المتفقين. (سورة ۹ آیه ۴)

۳- كتاب اسلام وصلح جهانی تأليف سید قطب صفحه ۲۶۴.

جنگ نکنیم. بسوی پیامبر آمده و جریان را گفتیم فرمود «منصرف شوید با پیمان شما مسئله منتفی شد ما از خدا یاری و کمک می طلبیم».^۱

پسر را پدر باز گردانید: هنگامیکه سهیل بن عمر در باره صلح حدیبیه با رسول‌خداد(ص) مذاکره می کرد هنگام نوشتن عهد نامه و پیش از امضاء شدن آن جندل فرزند سهیل که از کفار قریش فرار کرده بود در حالیکه پاهایش در زنجیر بود اظهار اسلام کرده خود را میان مسلمانان انداخت پدرش چون اینرا دید تزد پرسش آمده بر او طبیعه زد و گفت یا محمد(ص) این اولین چیزی است که با یکدیگر معااهده و مصالحه نموده ایم باید فرزندم را رد کنی پیغمبر(ص) بواسطه عهده که شده بود پذیرفت و جندل را بشرطیکه او را امان دهد و اذیت نکند حاضر شد که تحويل دهد پس از اصرار آنحضرت او را امان داد جندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده ام چگونه میان مشرکین روم رسول‌خداد فرمود برو صبر کن تا خدا برای تو فرج کند چه ما بر خلاف آنچه پیمان بسته ایم نمی توانیم کاری کنیم سهیل دست فرزندش را گرفت و برد ولی بعدهش وفا نکرده او را اذیت و آزار فراوان کرد.^۲

همینجا می‌ماندم تا بمیرم: پیغمبر اکرم(ص) یعنی فرمود که در مکان معینی نزد سنگی بماند تا او بیاید آنحضرت همانجا توقف فرمود آنسخن نیامد تا وقتیکه آفتاب سوزان بر بدن آنحضرت افتاد بعضی از اصحاب که آنحضرت را در آنحال دیدند عرض کردند از اینجا حرکت بفرمائید فرمود نمی توانم بجای دیگر روم تا وقتیکه آنسخن آمد حضرت فرمود اگر نیامده بود از اینجا حرکت نمی کردم تا مرگم برسد.^۳

اسماعیل صادق الوعد: در سوره مریم راجع باسماعیل صادق الوعد می فرماید: «ویاد کن در قرآن قصه اسماعیل را بدرستیکه راست وعده و فرستاده خداوند بخلق و خبر دهنده بود».^۴

این پیغمبر بکسی وعده داد که من در این مکانم تا توبیائی سه شبانه روز و بقول

۱- کتاب اسلام و صلح جهانی تألیف سید قطب صفحه ۲۶۴.

۲- تفسیر منهج الصادقین سوره الفتح.

۳- بحار الانوار.

۴- واذکر فی الكتاب اسماعیل انه كان صادق الوعد و كان رسولاً نبیاً. (سوره مریم آیه ۵۴)

پیمان شکنی
اکثر و اشهر یکسال در آنجا ماند تا او آمد و خداوند در آیه‌ای که ترجمه اش گذشت او را بصدق وعده می‌ستاید.

بیوفائی از کفر سرچشمہ می گیرد: حضرت امیر المؤمنین نقض عهد و خلف وعده را از شعبه‌های کفر می داند می فرماید «بخدا سوگند که معاویه از من زیرک تر نیست لیکن او پیمان مشکنده و از حق منحرف می شود و از عقوبت خدا نمی ترسد و اگر بدی پیمان شکنی نبود من از همه زیرک تر و بروش نیرنگ بازی داناتر بودم ولی هرنیز نگ و بیوفائی بیرون رفتن از فرمان خداست و هر نافرمانی خدا کافر شدن بمعبد مطلق است و هر نیرنگ باز و بیوفائی را پرچمی است که با آن در روز قیامت شناخته می شود».^۱

علامه مجلسی می فرماید: در روایات از صاحب کباش بکافر تعییر شده و محتمل است که چون غدر از گناهان کبیره است در این خطبه شریف از آن بکافر تعییر شده است.

مسلمان نیرنگ نمی زند: و نیز می فرماید: «بدرستیکه وفای بعهد همزاد راستی و درستی است و هیچ سپری را نگاهدارنده ترا از وفای بعهد برای نجات از عذاب نمی دانم و کسیکه بازگشتش را می شناسد (ایمان بروز جزا دارد) غدر نمی کند و پیمان نمی شکنند در زمانی هستیم که مردمان بیوفائی و نیرنگ را کیاست و زیرکی می گیرند و جاهلان آنها را بینیکی فراست نسبت می دهند چه می شود این گروه حیله گر و جاهل را خدا ایشان را بکشد بدرستیکه راههای حیله را می بیند کسیکه در استنباط آرای نیک ید طولانی دارد (اشارة بخود آنحضرت) یعنی راههای حیله را که از آنحمله پیمان شکنی است من خوب می دانم لیکن مرا امر و نهی خدا مانع است ولی کسیکه در دین ندارد و از هیچ گناهی پرهیز نمی کند (مانند معاویه و عمر و عاص) امر خدا را ندیده انگاشته و در موقع حیله فرصلت را غنمیت می شمارند، نیرنگ می زند و خلف وعده می کنند.^۲

۱- والله مامعویة بادھی منی و لکنه یغدر و یفجر ولو لا کراھیة الغدر لکنت من ادھی الناس و لکن کل غدر فجرا و کل فجرا کفرا و لکل غادر لواه یعرف به یوم القيمة. (نهج البلاھی صحیح صالح خطبه ۲۰۰ ص ۳۷۵).

۲- ان الوفاء تؤام الصدق ولا اعلم جنة اوقی منه - ولا يقدر من علم كيف المرجع ولقد اصبحنا فی زمان قد اتّخذ اکثر اهله الغدر کیاً و نبھم اهل الجهل فیه الى حسن الحیلة مالهم قال لهم

گناهان کیره ج ۱

نقض عهد و دروغ: بعضی از فقهاء نقض عهد و خلف وعده را از اقسام دروغ دانسته‌اند خصوصاً اگر در هنگام تعهد و وعده دادن تصمیم داشته باشد که بوعده اش وفاکند و عهدهش را بکشند بنابراین تمام آیات و روایات واردۀ در مذمت و حرمت و عقوبت دروغ که سابقاً ذکر گردید شامل نقض عهد هم می‌شود.

شرط ضمن عقد لازم: ظاهر کلمات اکثر فقهاء آنستکه عهد و وعده و هر شرطی اگر در ضمن عقد لازمی مانند خرید و فروش و صلح و اجاره واقع شود وفای آن واجب است و اگر ابتداء واقع شود وفای آن مستحب است.

و بعضی دیگر فرموده‌اند که عهدها و شرط‌هاییکه در ضمن عقد می‌شود علاوه بر اینکه وفای آن واجبست بر عهده شخص معهده حفظی برای طرف ثابت می‌شود بطوریکه می‌تواند مطالبه کند و اگر نداد بزور و قهر حق خود را بگیرد ولی اگر وعده ضمن عقد لازمی نباشد بلکه عهد و شرط ابتدائی باشد این حق ثابت نمی‌شود و فقط همان حکم تکلیفی بوفای عهد متوجه اوست.

باید همه جا و همیشه وفای عهد کرد: لیکن پس از دانستن آیات و روایات گذشته واضح می‌شود که احتیاط شدید در وفا کردن بهر وعده‌ایست و سزاوار است برای اینکه شخص به پیمان شکنی مبتلا نشود در هنگام عهد کردن و وعده دادن بطور جزم معهده نگردد بلکه بطور تعلیق («شاید و اگر») معهده شود و لااقل متعلق برخواست خدا کند و بگوید انشاء الله یعنی اگر خدا بخواهد چنین و چنان خواهم کرد.

تعليق بر مشیت متفاوتست: هر نذر و پیمان و وعده‌ای که بمشیت و خواست خداوند متعلق شود واجب الوفاء نیست چنانچه علامه حلی فرموده و مشهور فقهاء هم با ایشان موافقتند مگر در فعل واجب یا ترک حرام که تعلیق بر مشیت مؤثرا نیست.

باید دانست که اینحکم در صورتی است که گفتن انشاء الله از روی تعلیق باشد ولی اگر از روی جزم معهده شود و وعده بدهد و برای تبرک مثلاً بگوید انشاء الله (نه بطور تعلیق) آن نذر و عهد واجب الوفاء است.

وعده شر وفا ندارد: پوشیده نماند آنچه از لزوم وفابعهد ذکر شد در صورتی است که

الله قدیری الحول القلب وجه الحيلة و دونها مانع من امرالله و نهیه فید عها رأی عین بعد القدرة عليها و ينتهز فرصتها من لا جريحة له في الدين (نهج البلاغه خطبه ۴۳).

پیمان شکنی
مورد عهد و وعده امر شری نباشد پس اگر وعده بدی بکسی بدهد که از آن بوعید تعبیر می‌شود خلف چنین وعده‌ای قبیح نیست و ضرری ندارد بلکه از آیات شریف و اخبار واردۀ در نیکی عفو چنین استفاده می‌شود که بچنین وعده‌های عمل نکردن بسیار خوبست مثلاً از همسر یا فرزند خود یا دیگری خلافی دیده و عهد کرد که با او چنین و چنان می‌کنم یا احسان خود را از او می‌برم البته عمل نکردن بچنین عهد و وعده‌ای بسیار خوب و مطلوب و مورد امر خداوند است چنانچه می‌فرماید «باید که در گذرند و ببخشند آیا نمی‌خواهید که خدا شما را بیامر زد».^۱

اگر آن عهد و وعید را بقسم مؤکد کرده سزاوار است برای اینکه مخالفت قسم نشده باشد بطوریکه بطرف شری نرسد باآن عمل کند تا مخالفت قسم نشده باشد مانند آنچه را که خداوند بایوب یاد داد.

ایوب و دسته چوب: هنگامیکه از همسر خود خلافی دید قسم خورد یکصد تازیانه باو بزند چون از بیماری برخاست و خواست بسوگندش وفا کند باو دستور داده شد دسته چوبی که عدد آن یکصد دانه باشد (مانند جاروب) بدهست بگیرد و یکدفعه باو بزند تا صدق کند یکصد چوب باو زده و خلاف قسم هم رفتار نکرده باشد بعلاوه بزن هم صدمه‌ای نرسد چنانچه این قصه را در سوره ص بیان می‌فرماید که «بdestت یکدسته از چوب اذخر (یا از شاخهای باریک) بگیر و به زن خود بزن و سوگندت را مخالفت مکن».^۲

۱— ولیعفوا ولیصفحاوا الا تحبون ان یغفر الله لكم (سوره ۲۴ آیه ۲۲).

۲— وخذبیدك ضفتا فاضرب به ولا تحنث (سوره ۳۸ آیه ۴۳).

خشم خدا است و جایگاهش دوزخ است و بدجایگاهی است»^۱.

در سوره تحریر می فرماید: «زن نوح و زن لوط بآن دو خیانت کردند پس ایشان از آن دو زن چیزی را زعذاب خداوند دفع نکردند و با آنها گفته شد با آتش در آئید همراه داخل شوند گان»^۲.

و نیز می فرماید: «بدرستیکه خداوند خیانت کنند گان را دوست نمی دارد»^۳ و «ای کسانیکه گرویده اید با خدا و رسولش خیانت نکنید و نیز بامانتهای خود خیانت نور زید در حالیکه می دانید»^۴.

و آیات شریفی که در آن امر باداء و رد امانت که ضد خیانت است بسیار از آنجلمه می فرماید «اگر کسی از شما دیگری را امین دانست و چیزی نزدش بامانت گذاشت باید ادای امانت کند و از عذاب پروردگارش برتسد»^۵ (که مبادا در امانت خیانت کرده مستوجب عذاب خدا گردد) و تهدیداتی که در این آیه در اهمیت امانت داری و عذاب خیانت شده پوشیده نیست.

و نیز می فرماید: «بدرستیکه خدا بنما امر می کند امانتها را بصاحبانش برگردانید»^۶.

خیانت و اخبار اهلیت علیهم السلام: پیغمبر اکرم (ص) می فرماید کسیکه در دنیا در امانت خیانت کند و آنرا بصاحبیش ندهد تا بمیرد بر غیر دین اسلام مرده و خدا را ملاقات می کند در حالیکه براو خشمناک است^۷ و در حدیث دیگر است که امر کرده

۱— ومن يغلل يأت بماغل يوم القيمة ثم توفى كل نفس ما كسبت و هم لا يظلمون افمن اتبع رضوان الله كمن باع بسخط من الله و مأوى به جهنم وبئس المصير. (سوره ۳ آیات ۱۶۰ و ۱۶۱).

۲— فخانتا هما فلم يغنا عنهما من الله شيئاً وقيل ادخلوا النار مع الداخلين (سوره تحریر آیه ۱۰).

۳— ان الله لا يحب الخائبين (سوره انفال آیه ۶۰).

۴— يا ايها الذين آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتكم وانتم تعلمون (سوره انفال آیه ۲۷).

۵— فان امن بعضكم بعاصفاليود الذى اوتمن امانته (سوره ۲ آیه ۲۸۳).

۶— ان الله يأمركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها (سوره ۴ آیه ۶۱).

۷— من اخان امانة فى الديننا ولم يردها الى اهلها ثم ادركه الموت مات على غير ملتى ويلقى الله و هو عليه غضبان و من اشتري خيانة و هو يعلم فهو كالذى خانها. (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۳ صفحه ۲۲۵ ج ۱۳).

۲۲- خیانت باهانت

بیست و دوم از گناهانیکه در نص معتبر بکبیره بودنش تصریح شده غلوی یعنی خیانت است چنانچه در صحیحة حضرت عبدالعظیم (ع) از حضرت جواد و همچنین از حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام است.

بعضی از اهل لغت گفته اند غلوی خیانت در مالی است که از کفار گرفته اند و بتصرف مسلمانان آمده ولی هنور قسمت نکرده اند بعضی دیگر گفته اند غلوی مطلق خیانت است و از آنجلمه است خیانت در غنیمت پیش از تقسیم.

دلیل اینکه خیانت بطور کلی حرام است روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) است و در آن بجا کلمه غلوی فرموده «والخيانة» یعنی از جمله گناهان کبیره خیانت است^۱ و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق (ع) فرموده است «والخيانة».

وعده عذاب در قرآن: و نیز از گناهانی است که در قرآن مجید و روایات معتبره بر آن وعده عذاب داده شده می فرماید «هر کس خیانت کند روز قیامت با خیانت خود همراه است و همه در آنروز بجزای عملشان می رسند و به هیچکس ستم نمی شود آیا کسیکه در طریق رضایت و خوشنودی خدا گام بر می دارد مانند کسی است که مشمول

۱— این روایت را صدق در عیون اخبار الرضا بسم طریق نقل فرموده و شیخ انصاری در مکاسب می فرماید از حیث سند کمتر از صحیحه نیست.

گناهان کیره ج ۱

می شود او را در آتش بیندازند پس برای همیشه در گودال جهنم فرو می رود^۱ و کسیکه دانسته مال خیانت شده (مثل مال دزدی یا مغضوب) را می خرد دروزر و عذاب مانند خائن است.

و نیز می فرماید: مسلمان مکر و نیرنگ نمی زند چون شنیدم از جبرئیل که مکر و خدنه در آتش است سپس فرمود از ما نیست کسیکه در معامله اش مردم را فریب دهد و از ما نیست کسی که بمؤمنی خیانت کند.^۲

و نیز می فرماید: «سه خصلت است که در هر کس باشد دلیل بر نفاق اوست هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند دروغگوئی، خلف وعده و خیانت در امانت^۳.

امیر المؤمنین(ع) می فرماید: چهار خصلت است که هر گاه یکی از آنها در اهل خانه ای پیدا شود فقر و نکبت آنها را می گیرد و بیخانمانشان می سازد: خیانت، دزدی، شرابخواری و زنا^۴.

خیانت فقر می آورد: پغمبر اکرم(ص) می فرماید: «امانت داری موجب ثروت و خیانت موجب تهیستی است»^۵.

بحضرت صادق(ع) عرض کردند زنی در مدینه است که مردم دختران خود را برای تربیت نزد او می گذارند با این کسب ضعیف هیچکس را در بی نیازی مانند او ندیدیم حضرت فرمود او راستگو است و ادائی امانت می کند و اینها روزی را وسیع می کند^۶.

خیانت بامانت

حضرت صادق(ع) می فرماید: «بطول رکوع و سجود شخص منگرید چون ممکن است در اثر عادتش باشد که ترک عادت بر او سخت دشوار است لیکن براستگوئی و امانتداریش بنگیرد»^۱ یعنی این دو خصلت است که دلیل بر قوت ایمان و سعادتمندی شخص است.

امانت باید رد شود بهر که باشد: روایات زیادی داریم که باید امانت بصاحبیش برگردانده شود هر کس که باشد و واجب رد امانت و حرمت خیانت تنها نسبت بمسلمان نیست بلکه با جمیع افراد بشر است مسلمان یا کافر حتی نسبت بناصبی ها که بدترین کفارند.

حضرت صادق(ع) می فرماید: «از عذاب خدا بترسید و امانت را بصاحبیش برگردانید اگر کشته علی علیه السلام مرا بر چیزی امین قرار داد هر آینه امانتش را باو بر می گردانم»^۲.

«از خدا بترسید و امانت را بصاحبیش برگردانید سفید پوست باشد یا سیاه پوست هر چند از خوارج (دشمنان علی) یا اهل شام باشد»^۳.

شخصی از حضرت صادق(ع) پرسید آیا حال است از روی مکر و خیانت مال ناصبی (یعنی دشمن اهلیت(ع)) را تصرف کنیم؟ حضرت فرمود کسیکه ترا امین دانست و از تو امید خیرخواهی داشت امانتش را باو برگردان هر چند کشته حسین(ع) باشد»^۴.

الودیعه باب ۱ حدیث ۵ ص ۲۱۹ ج ۱۳).

صفحه ۱۵۴ و پاورقی آن مراجعته شود.

۱— وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۱ ص ۲۲۰ حدیث ۸ ج ۱۳

۲— اتقوا الله وادوا الامانة الى من ائتمنكم فلو ان قاتل على ائتمنى على ائتمانه لاديتها اليه (وسائل کتاب الودیعه باب ۲ ص ۲۲۱ ج ۱۳)

۳— فاقروا الله وادوا الامانة الى الاسود والبيض و ان كان حوروياً و ان كان شاميًّا (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۲ ص ۲۲۲ ج ۱۳ حدیث ۳).

۴— ان رجالا قال لا يعبد الله(ع) الناصب يحل لى اغتياله قال(ع) ادالامانة الى من ائتمنك و اراد منك النصيحة و نوى الى قاتل الحسين(ع). (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۲ ص ۲۲۲ ج ۱۳ حدیث ۴).

۱— فیرئر به الی الناز فیهوری به فی شفیر جهنم (وسائل کتاب الودیعه باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۶).

۲— من کان مسلماً فلایمکرو ولا يخدع فانی سمعت جبرئیل يقول ان المکر والخدیعة فی الناز ثم قال ليس منا من غش مسلماً وليس منا من خان مؤمنا . (وسائل کتاب الودیعه باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۶).

۳— اصول کافی (روایت در صفحه ۳۷۲ در بحث پیمان شکنی چاپ شده است).

۴— اربعه لا تدخل واحدة منها بيتا الاخر و لم يعمر بالبركة: الخيانة والسرقة و شرب الخمر و الزن (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۶).

۵— الامانة تجلب الغنى والخيانة تجلب الفقر (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۷).

۶— فلت لا يعبد الله(ع) امرأة بالمدینة کان الناس يضعون عندها الجواری فيصلحن و قلناما صب عليه من الرزق فقال(ع) انها صدقت الحديث وادت الامانة و ذلك يجلب الرزق . (وسائل کتاب

گناهان کبیره ج ۱

نظیر این روایت دیگری است که از همان حضرت می‌پرسد، مردی از دوستان شماست که بردن مال بنی امیه را حلال می‌داند و ریختن خونشان را جایز می‌شمارد و بعضی از بنی امیه نزدش امانتی گذاشته آیا می‌تواند آن امانت را تصرف کند و باور نکند؟ حضرت فرمود «امانت را بصاحبش رد کنید هر چند مجوسی باشد»^۱.

و نیز می‌فرماید: «جز این نیست خدا پیغمبری را نفرستاد مگر اینکه مردم را وادارد براستگوئی وادای امانت بتمام مردم، نیکوکار باشند یا بدکردار»^۲.

از محمد بن قاسم مرویستکه گفت بحضرت موسی بن جعفر علیهم السلام عرض کردم شخصی مال قیمتی را نزد دیگری بامانت سپرد که مردی است از عرب و می‌تواند مالش را تصرف کرده باو هیچ رد نکند و صاحب مال را توانائی پس گرفتن امانتش نیست و مردی است خیث و دشمن اهلیت^(ع) حضرت فرمود: با آن مرد عرب بگو امانتش را رد کند و باو خیانت نکند جز این نیست که صاحب مال او را بامانت خدائی برآنمایی قرار داده است (یعنی امانتی که خدا امر بادای آن فرموده است)^۳.

حضرت سجاد^(ع) بشیعیان خود می‌فرمود: بر شما باد بادای امانت، بخدائیکه محمد^(ص) را براستی پیغمبری برگزید اگر کشنده پدرم حسین بن علی^(ع) مرا بر شمشیریکه با آن پدرم را کشته امین قرار دهد شمشیرش را باوردمی کنم^۴.

و سوسم شیاطین زیاد می‌شود: هر عملی که مهمتر باشد شیاطین بیشتر در مقام

۱- عن الحسین الشبانی قال قلت لا يعبد الله^(ع) رجل من مواليك يستحل مال بنی امیه و دمائنه و انه وقع لهم عنده وديعة فقال^(ع) ادوا الامانة الى اهلهما و ان كانوا مجوسياً. (وسائل الشيعة كتاب الوديعة ج ۱۲ ص ۲۲۳ حدیث ۵).

۲- ان الله عزوجل لم يبعث نبياً الا بصدق الحديث واداء الامانة الى البرء الفاجر (وسائل الشيعة كتاب الوديعة ج ۱۲ ص ۲۲۲ حدیث ۷).

۳- عن محمد بن القاسم قال سئلت ابا الحسن عن رجل استودع رجلاً مالا له قيمة والرجل الذي عليه المال رجل من العرب يقدر على ان لا يعطيه شيئاً والرجل الذي استودعه خبيث خارجي فقال^(ع) لى قل له يرد عليه فانه اثمنه عليه بامانة الله (وسائل الشيعة كتاب الوديعة ج ۱۲ ص ۲۲۴ حدیث ۹).

۴- عن علي بن الحسين^(ع) يقول لشیعه علیکم باداء الامانة فوالذى بعث محمداً (ص) بالحق نبأً لو ان قاتل ابى الحسين بن علی^(ع) اثمنى على السيف الذى قتله به لاديته اليه (وسائل الشيعة كتاب الوديعة ج ۱۲ ص ۲۲۵ حدیث ۱۳).

خیانت بامانت

فریب بشر هستند حضرت صادق^(ع) می‌فرماید: «کسیکه امانتی نزدش سپرده شد و بصاحبش برگردانید هزار گره از گره‌های آتش را از گردن خود بازنموده است پس درادای امانت شتاب کنید جز این نیست کسی که امانتی نزدش سپرده شد ابلیس بر او یکصد شیطان از دستیارانش می‌گمارد تا او را وسوسه و گمراه سازند که در امانت خیانت کند و هلاکش کنند مگر کسیکه خدا او را از شرshan نگهدارد^۱.

محمد^(ص) امین: در حالات رسول‌خدا^(ص) همه نقل کرده‌اند که قریش پیش از اسلام آنحضرت را امین می‌خوانند و اموال و متعاهدی خود را پیش آنحضرت بامانت می‌گذاشتند و همچنین سایر طوایف عرب که در موسم حجج بمکه معظمه می‌آمدند امانتشان را با آن حضرت می‌سپردند و پس از اسلام هم حال آنها با آن حضرت چنین بود و چون آنحضرت عازم هجرت بمدینه شد امیر المؤمنین^(ع) را بر جای خود قرار داد و فرمود همه روز صبح و عصر در ابطح نداکن هر کس نزد محمد^(ص) امانتی گذاشته بیاید تا باو رد کنم.

اقسام خیانت: خیانت بر سه قسم است: خیانت بامانت خدا، خیانت بامانت رسول^(ص) و خیانت بامانت مردم.

۱- امانت خدا: در سوره احزاب می‌فرماید: «بدرستیکه ما امانت را بر آسمانها وزمینها و کوهها عرضه داشتیم، از برداشتن آن شانه خالی کردند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت بدرستیکه او بسیارستمگرونادانست»^۲.

در بیان مراد از امانت خدا در این آیه وجوهی ذکر شده از آنجمله گفته‌اند یعنی نعمت عقل و همچنین تکالیف پروردگار عالم یعنی واجبات و محرومایتیکه توسط پیغمبر خود بیان فرموده، و بندگان را با آن مکلف ساخته و اموری که اعتقاد آنها را واجب فرموده است بنابراین ترجمه آیه چنین می‌شود «بدرستیکه ما عرضه داشتیم پذیرفتن عقل و تکلیف را بر آسمانها و زمین و کوهها پس آنرا نپذیرفتند» (چون بحسب خلقت استعداد آنرا نداشتند)

۱- من اثمن علی امانة فادها فقد حل الف عقدة من عنقه من عقد النار فبادروا بالامانة فان من اثمن علی امانة وكل به ابلیس مأة شیطان من مردة اعوانه ليضلوه و يوسموا اليه حتى یهلكوه الامن عصم الله عزوجل.

۲- انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها و اشققن منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً. (سوره ۴۳ آیه ۷۲).

گاهان کیره ج ۱

و از پذیرفتنش ترسیدند (بواسطه سخت بودن امانت داری و شدت عذاب خیانت باآن) و انسان پذیرفت (چون استعدادش را داشت) جز این نیست که بسیار ستم کننده است باین امانت (قوه غضیه) را بر عقل ترجیح داده بامانت خدا خیانت می کند) و بسیار نادان است (چون از قوه شهو یه پیروی می کند و از شدت عقوبت خیانت بامانت خدا یخبر است).

امانتداری نسبت بعقل و تکلیف: امانتداری نسبت بعقل آنست که در جمیع حالات حاکم در وجودش را عقل قرار دهد هر کاری که می کند، هر حرفی که می زند باید با مر و اذن او باشد چنانچه اگر عقل را مغلوب کرد و از شهوت و غصب پیروی نمود بامانت خدا خیانت کرده است!

امانتداری نسبت بتکالیف خدا بایستکه اولاً باید سعی کند آنها را یاد بگیرد و بفهمد بطوریکه یک تکلیف ندانسته نداشته باشد و همه را از جان و دل پیزیرد و با کمال اهمیت و جدیت در صدد عمل کردن باانها باشد بطوریکه تکلیفی ازا و فوت نشود.

حضرت باقر(ع) می فرماید: خیانت با خدا و رسول(ص) مخالفت کردن اوامر آنها است و اما خیانت بامانت پس هر انسانی امین قرار داده شده بر آنچه خداوند بر او واجب فرموده^۱ یعنی واجبات خدا امانت است که باید از عهده اش بیرون آمد.

هر گاه وقت نماز می شد امیر المؤمنین(ع) برخود می پیچید و می لرزید و رنگش دگرگون می شد بایشان می گفتند شما را چه می شود؟ می فرمود هنگام نماز است و وقت ادا کردن امانت خداست همان امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه شد و نتوانستند قبول کنند و از ادای آن ترسیدند^۲ البته این معنی نسبت بساير تکالیف نيز هست و اختصاصی به نمازندارد.

احکام دین را برسانید: متأسفانه در دوره ما بیشتر مردم بامانت های خدا خیانت می کنند و بقدرتی سرگرم دنیا و مادیات و شهوت شده اند که کسی در صدد یاد گرفتن

۱- برای اطلاع بیشتر بكتب اخلاقی مانند معراج السعادة نراقي مراجعه شود.

۲- عن البارق(ع) فخيانة الله والرسول معصيتها و اما خيانة الامانة فكل انسان مأمون على ما افترض الله تعالى عليه. (تفسیر صافی).

۳- ان علياً (ع) اذا حضر وقت الصلوة يتملل و يتزلزل و يتلوذ. فيقال له مائك يا امير المؤمنين(ع) فيقول جاء وقت الصلوة وقت امانة عرضها الله على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها و اشققن منها (تفسیر صافی ج ۲ ذیل آیه ۷۲ سوره احزاب ص ۳۷۰).

خیانت بامانت

تکالیف دین نیست تا چه رسید بعمل کردن باآن و نزدیک است آثار دین محو و تکالیف خدا کهنه شود با اینکه بر اهل هر دوره ای چنانچه دانستن و عمل کردن باانها واجب است همچنین باید بدیگران و دوره های بعد برسانند باید احکام دین منتشر گردد هر چند فعلآ هم مورد لزوم و ابتلاء نباشد برای اینکه کهنه نشود و از بین نرود اما بدبختانه بیشتر مردم نه خود دانسته اند و نه بدیگران رسانده اند کسانیکه در دهات رفت و آمد دارند خوب می دانند که چقدر در انجام تکلیف تبلیغ دین مسامحه می شود.

۲- امانت پیغمبر: در حدیث مسلم بین شیعه و سنی است که رسول اکرم(ص) پیش از وفات فرمود: «بدرستیکه من و امیگذارم بین شما دو چیز سنگین و نفیس و پرارزش را یکی قرآن مجید و دیگری عترتم و در قیامت از شما سؤال می کنم با این دو چیز بزرگ چه کرده اید؟»^۱.

در مجمع می نویسد: تعبیر از قرآن و عترت به «شقین» بواسطه سنگینی پیروی از آنهاست و امانتداری نسبت بقرآن مجید اینست که در خواندن آن بمقداریکه می شود مداومت کند و معارف و حقایقی که در آن است یاد بگیرد و در اندرزها و پندهای آن متتبه و متاثر بشود و بدستورات آن عمل کند و خیانت باآن، ترک خواندن و تدبر در آیات و عمل نکردن بدستورات آنست و خیانت کننده بقرآن در روز قیامت مورد باز خواست پیغمبر اکرم(ص) واقع می شود چنانچه در قرآن مجید می فرماید «روز قیامت رسول خدا(ص) می گوید پروردگارا بدرستیکه قوم من این قرآن را رها نمودند»^۲.

ذریه پیغمبر امانتند: نسبت بعترت باید کمال محبت و مودت را داشت و راستی آنها را از جان و دل دوست بدارد دوازده نفر از ایشانرا که معمصومند امام و واجب الاطاعه و آنها را حجت و واسطه بین خود و خدا بشناسد و در جمیع اقوال و افعال پیرو و تابع دستورات آفایان باشد و نسبت بیقه سادات کمال خضوع و احترام را رعایت و از صمیم قلب بایشان مهر ورزیده در انجام کارها و احتیاجاتشان کوشنا باشد تا امانت جدشان را رعایت کرده باشد.

از جلسه امانتداری آل محمد علیهم السلام بر پا داشتن نام آنها و ذکر فضائل و

۱- اني تارك فيكم التقلين كتاب الله و عترتي (بحار الانوار جلد ۶)

۲- وقال الرسول يا رب ان قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً (سوره ۲۵ آیه ۳۲).

گناهان کبیره ج ۱

مناقب ایشانست، در اوقاتیکه ایشان شادند شاد و در ایام اندوهشان اندوهناک باشد هنگام زندگیشان بمحض شریفشان مشرف و در هنگام رحلتشان بزیارت قبول متبرکشان برود.

۳— اهانت مردم: باید دانست که امانت بر دو قسم است: امانت مالکی و امانت شرعی؛ امانت مالکی آنست که شخص مال خود را به منظور امانت بدیگری بسپارد خواه منظور اصلی همان امانتگذاری و نائب کردن بدیگری در حفظ آن مال باشد که آنرا ودیعه می‌گویند یا اینکه مقصود اصلی چیز بدیگری مثل بهره برداری است و بالتبغ مال در دست بدیگری امانت می‌شود مانند اجاره، چون کسیکه مالی را اجاره می‌کند منظور بهره برداری از منافع آنست و اصل مال در اینحال امانتی از طرف صاحبش در دست مستأجر است و مانند عاریه که مقصود انتفاع و بهره برداری مجانی است و اصل مال در دست عاریه کننده امانت است و مانند رهن (گرو) که منظور وثیقه بودن مال است نزد طلبکار در مقابل طلبی که از طرف دارد در اینصورت آنمال از طرف صاحبش نزد مرتهن امانت است یا مانند مال المضاربه در نزد عامل.

بالجمله مالی که نزد اشخاص مزبور از طرف صاحبانش قرار می‌گیرد امانت است و دارای احکامی است که ذکر می‌شود.

اهانت شرعی: امانت شرعی آنستکه مال از طرف صاحبش عنوان امانت نزد بدیگری قرار نگرفته بلکه بحکم شرع امانت است مثلاً مال شخص قهراء در دست بدیگری قرار می‌گیرد مانند اینکه باد می‌وزد و لباس بدیگری را بخانه همسایه میاندازد یا سیل می‌آید و متعاق بدیگری را بخانه غیر می‌ریزد یا حیوان گمراهی بمنزل کسی وارد می‌شود یا مشتری جنس سربسته ای می‌خرد و در آن مالی از فروشته می‌یابد یا فروشنه پول بیشتری را اشتباهاً از مشتری دریافت می‌کند زیادتی امانت است نزد فروشنه و همچنین نسبت بخریدار اگر جنس را اشتباهاً زیادتر گرفته و مانند مالی که انسان پیدا می‌کند امانتی است از طرف صاحبش که باید در نگهداری آن کوشید و بصاحبش برگرداند بشرحی که در رساله های عملیه مذکور شده اند یا گمراهی کسی را که می‌یابند یا عمال دزدیده شده را که بددست می‌آورند نمی‌توانند بذذیدیا غاصب برگردانند یا مالی را که از دست بچه یا دیوانه می‌گیرند برای اینکه ازین نزد امانت است و باید به ولی طفل یا دیوانه برگردانده شود یا مانند نامه شخصی که اشتباهاً بدیگری داده می‌شود باید بصاحبش برساند و باز کردن و خواندنش حرام است.

خیانت باامانت

خیانت باامانت مردم: اگر مال دیگری باامانت مالکی یا شرعی بددست کسی رسید خیانت کردن با آن حرام است و چنانچه گذشت از گناهان کبیره است و خیانت به یکی از این سه امر: تعدی، تغیریط و مسامحه در رد حاصل می‌شود.

۱— تعدی باامانت: دست درازی و تصرف کردن در آن است با آنچه صاحبش اجازه نداده مانند برداشتن پول امانتی هر چند بعنوان قرض باشد و تصمیم دارد که مثلاً را برگرداند بمجرد تصرف خائن در امانت است یا مثل پوشیدن لباس یا فرش کردن فرش امانتی یا سوار شدن بر مرکب امانتی بدون اذن صاحبش یا مانند گشودن صندوق یا کیسه امانتی یا خواندن کتاب امانتی بدون اذن صاحبش بلکه تغییر دادن جای امانت در صورتیکه صاحبش مکان معینی را برایش قرار داده بدون عذر شرعی صحیح نیست و در تمام این موارد هر گاه امانت تلف شود ضامن است و باید عوضش را بصاحبش بدهد چون پس از تعدی باامانت خیانتکار است نه امانت دار که ضمان نداشته باشد.^۱

۲— تغیریط باامانت: آنستکه در نگهداری آن کوتاهی کند و آن طوریکه عرفان سزاوار است مسامحه نماید مثلاً اگر مال نقد باشد باید در جای محفوظی آنرا بگذارد که در دسترس نباشد تا آن دستبرد زندگی یا اگر فرش و لباس و کتاب باشد در جای مرتبط قرار ندهد یا مواطن فرش و لباس پشمی یا کرکی باشد که جانور خرابش نکند اگر حیوان است در آب و علوه اش مسامحه نکند و جایش را مراقبات کند و نیز نمی‌تواند آنمال را نزد بدیگری بسپارد هر چند آن شخص را امین و درستکار بداند مگر صاحب مال اجازه بدهد و اگر بخواهد سفر کند نمی‌تواند امانت را همراه خود ببرد و نه بدیگری بسپارد (مگر با رضایت مالک).

بنابراین اگر آن مال در جایی است که معمولاً محفوظ است تا از مسافت برگردد و بودنش برای حفظ مال لزومی ندارد آن سفر جایز و مباح است و اگر در نبودنش مال امانتی در معرض خطر است باید آنرا بصاحبش یا وکیلش برگرداند یا اگر میسر نیست بحاکم شرع بسپارد یا ترک سفر کند و چنانچه سفر ضروری است باید آنرا بیکنفر امین موثق بسپارد یا همراه خود ببرد.

باید دانست کسیکه از عهده امانتداری بر نمی‌آید حق ندارد امانت را پیذیرد و در

۱— ما علی المحسنين من سبیل. (سوره ۹ آیه ۹۲).

صورتیکه بصاحب مال بفهماند که برای امانتداری حاضر نیست و او هم اعتنائی به ردش نکند و مال را بگذارد و ببرود و تلف شود آن شخص ضامن نیست ولی البته اخلاقاً سزاوار است حتی الامکان آنرا نگهداری کند هر چند چون نپذیرفته نگهداری براو واجب نیست و ضمانتی هم ندارد.

پوشیده نیست که وديعه از عقود جایزه است و هر وقت طرفین بخواهند می توانند فسخ کنند بنابراین هر وقت مالک بخواهد می تواند امانتش را پس بگیرد و برآمین واجبست برگرداند و همچنین هر وقت امین خواست می تواند امانت را بصاحبش برگرداند و مالک نمی تواند نپذیرد.

۳- مسامحه در رد گردن امانت: اگر مالی بعنوان امانت مالکی در دست کسی قرار گرفت اگر خود نگهداری مال منظور بوده هر گاه صاحب مال آنرا خواست باید فوراً آنرا برگرداند بطوريکه در عرف بگويند مسامحه نکرد هر چند صاحب آن مال، کافر حریقی و مالش مباح باشد بلی در صورتیکه امانت گذار دارد یا غاصب باشد در اینصورت نباید با آن شخص برگرداند بلکه واجبست بصاحبش برساند.

همچنین باید امانت را بصاحبش برگردانید وقتیکه از تلف شدنش بترسد و چنانچه بصاحب مال میسر نیست بترتیب بوکلیل یا حاکم شرع یا امین برساند و نیز اگر نشانه های مرگ را در خودش ببیند باید همین کار را بکند و در صورتیکه هیچیک میسر نباشد اگر وارثش را امین میداند باو بسپارد و گرنه واجبست وصیت کند و شاهد بگیرد و بوصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیاتش را بیان کند. و نیز هر گاه صاحب مال بمیرد بر امانتدار واجبست آنمال را بوارثش برساند مگر اینکه وارث را نشناسد و منتظر تعیین او باشد و اگر وارث متعدد است باید همه را جمع کرده بهمه برساند یا بوکلیل ایشان بدهد و اگر یکی بدهد ضامن سهم دیگران است.

اجاره، عاریه، رهن، و مضاربه: در صورتیکه مال بعنوان دیگری غیر از وديعه در دست کسی امانت مالکی باشد مثلًاً بعنوان اجاره، عاریه، رهن و مضاربه باشد وقتیکه این عنوانین برطرف شد (مثلًاً مدت اجاره تمام شد و...) و صاحب مال مطالبه کند باید فوراً باو تسليم کرد زیرا اجاره و رهن و مضاربه از عقود لازمه است و تا مدت اجاره تمام نشود مالک نمی تواند مال خود را مطالبه کند و تا بدھکار بدھی خود را نپردازد نمی تواند وثیقه ای که نزد طلبکار گذاشته بخواهد و تا مدت عقد مضاربه نگزرد حق استرداد مال را

ندارد و بعضی فرموده اند پس از گذشتن مدت اجاره و مضاربه و فک رهن بر مستأجر و عامل و مرتئن واجبست فوراً مال را بصاحبش برگردانند هر چند مطالبه نکرده باشد مگر اینکه خودش مهلت بدهد. اما عاریه (دادن مال بدیگری که، مجاناً از آن بهره ببرد) چون از عقود جایزه است هر وقت صاحبین مطالبه کرد باید فوراً باور دارد کرد مانند وديعه.

در جستجوی مالک و صدقه از طرف او؛ در امانت شرعی در صورتیکه صاحبین را می شناسد باید باور دکند هر چند آن شخص بی اطلاع باشد یا مطالبه نکند و اگر نمی شناسد واجبست تا یکسال در صدد جستجوی صاحبین باشد بتفصیلی که در رساله های عملیه است و پس از یکسال آنرا از طرف صاحبین صدقه دهد.

بلغ و عقل در طرفین وديعه: شرط صحت وديعه اینستکه هر یک از امانت گذارنده و امانت گیرنده عاقل و بالغ باشند بنابراین جایز نیست هیچ وقت بمالی که در دست بچه یا دیوانه است دست زد مگر باذن ولی و اگر مالی را از دست بچه یا دیوانه گرفت اگر تلف شد ضامن می شود و باید آنرا به ولی ایشان برگرداند و نمی تواند مجدداً بخود طفل یا دیوانه بدهد بلی اگر مالی را در دست بچه یا دیوانه ببیند و از تلف شدنش بترسد برای حفظ آن می تواند از آنها بگیرد و به ویشان برساند و اگر برفرض تلف شد ضمانتی ندارد.

آنچه ذکر شد احکام مهم امانتداری و اقسام خیانت بود و برای دانستن سایر احکام و فروعات بكتب وديعه و عاریه و رهن و وکالت وغیره از كتب فقهی مراجعه شود. چیزیکه مهم است دانستن اهمیت امانتداری و بزرگی گناه خیانت است که ذکر شد و برای مزید اطلاع و تذکر بترجمه يك آيه و چند روایت دیگر اکتفاء می شود:

خداآوند امانتداران را می ستاید: در سوره آل عمران می فرماید: «بعضی از اهل کتاب (نصارا) هستند که اگر مال بسیاری بآنها امانت بسپاری بتورد می کنند و بعضی دیگر (يهود) اگر چیز ناقابلی هم نزدشان بگذاری بتورب نمی گردانند مگر آنکه در مطالبه سخت گیری و اصرار داشته باشی سبیش آنستکه می گویند خوردن مال غیر اهل کتاب (يعنى غير یهود) بر ما حرام نیست با اینکه میدانند چنین حکمی در کتابشان نیست بخدا دروغ می بندند».^۱

۱- ومن اهل الكتاب من ان تأمنه بقطری يؤده اليك و منهم من ان تأمنه بدينار لا يؤده اليك الا

گناهان کبیره ج ۱

در این آیه خداوند نصارا را ستد که خیانت بامانت غیر همکیش خود را جایز نمی دانند و مال امانتی را هر چه باشد بصاحبش بر می گردانند لیکن یهود را مذمت می فرماید که مال امانتی را هر چند کم باشد اگر مال غیر همکیش آنها باشد با آن خیانت کرده بصاحبش بر نمی گردانند و خیانت را روا می دارند و بخداوند تهمت می زند و این عمل رشت را حکم خدای می دانند.

رسول خدا(ص) وقتیکه این آیه را خواند فرمود «دشمنان خدا دروغ گفتند هر چیزیکه در جاهلیت بوده (پیش از اسلام) محظوظ نموده مگر امانت را که باید بصاحبش برگردانده شود مسلمان باشد یا کافرا».

از اینجا معلوم می شود که خیانتکار باطایفه یهود در این جهت مساوی است و اگر آن حلال بداند از جمله دشمنان خدا بشمار می رود.

مقاصه از مال امانتی: چون روایات و آیاتی که رسیده عمومیت تمام دارد شیخ در نهایه و جماعتی از قدمای فقهاء فرموده اند مقاصه از مال امانتی جایز نیست چنانچه شیخ رهیت نموده در حدیث صحیح از سلیمان خالد که گفت از حضرت صادق(ع) پرسیدم از شخصی طلبی داشتم و بمن نداد و منکر شد و سوگند هم خورد که بدھی ندارم پس از آن ملتی از او بعنوان امانت نزد من آمد آیا می توانم امانتش را باور نکرده بابت طلب خودم تصرف کنم؟ فرمود اگر آن شخص بتو خیانت کرد تو نباید با او تلافی بمثل و خیانت بامانتش کنی و خود را با آنچه باو عیب گرفتی (خیانت) آلوه مساز؟

در این زمینه روایات دیگری هم رسیده لیکن مرحوم سید در کتاب قضاء از ملحقات عروة الوشقی می فرماید مشهور بین فقهاء اینستکه تقاض از مال و دیعه مانع ندارد و خود ایشان هم فتوا به جواز داده ولی احتیاط اینستکه این کار را نکنند.

از حضرت صادق(ع) پرسیدند که یکنفر را وکیل می کنند و پوش می دهند که

مادمت علیه قائما ذلك بانهم قالوايس علينا في الاميين سبيل و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون (سورة ۳ آیه ۷۵).

۱— کذب اعداء الله ما من شيء كان في الجاهلية الا وهو تحت قدمي الا الامانة فانها مؤداة ائي انبر و الفاجر (تفسیر مجتمع البیان).

۲— قال(ع) ان خانک فلا تخند ولا تدخل فيما عيشه عليه (نهایه).

خیانت بامانت

نیاسمی برای موکل بخود وقتیکه بازار می رود می بیند آنچه در بازار است خودش مثلش را دارد پس پارچه خودش را باو می دهد حضرت فرمودند بچنین کاری نباید ابته نزدیک شود و خود را آلوه بچنین خیانتی نکند پس آیه امانت را تلاوت نموده و فرمود: هر چند پارچه ای که مال وکیل است بهتر از آنچه در بازار است باشد اگر در بازار از آن قماش یافت می شود نباید از مال خودش بدهد!

و سبب خیانت بودن این معامله ظاهرآ وکالت این شخص اذن در خرید پارچه ایست که در بازار است و نظری این است وقتی که شخص بدیگری پولی می دهد و می گوید بسادات یا بفقراء برسان و خود گیرنده سید یا فقیر باشد نمی تواند از آن پول بعنوان سیادت یا فقر برای خود تصرف کند مگر اینکه صاحب مال اذن عامی داده باشد که شامل آنسخون هم بشود.

خیانت در امانت باری است در قیامت: پیغمبر اکرم(ص) می فرماید: زنهار که یکی از شما مسلمانان شتر دیگريرا خیانت نکند که در روز قیامت آن شتر بر پشت اوست و فریاد می زند زنهار کسی از شما اسب دیگريرا خیانت نکند و اگرچنین کر در روز قیامت آن اسب بر پشت اوست و صیحه می زند پس آن شخص خائن بمن متول می شود و فریاد رسی می کند من می گویم هر آینه بشما رساندم و از خطر خیانت در روز قیامت شما را آگاهایدم و امروز نمی توانم عذاب را از تو بردارم^۱ و ذکر شترو اسب در این حدیث از باب مثل و نمونه است و آنچه که خیانت شده هرچه باشد از شخص خائن در قیامت جدانمی شود و باری است بدش او.

علامه مجلسی پس از نقل حدیث مذکور در معنی غلول می فرماید: در روایت دیگر پیغمبر اکرم(ص) دستور فرموده یکنفر از طرف آنحضرت در بین خلق ندا کند ریسمان یا سوزنیکه بخیانت برده اید بر گردانید جز این نیست که خیانت در قیامت سبب رسائی و سر

۱— عن الصادق(ع) انه سئل عن الرجل يبعث الى الرجل يقول له اتبع لي ثوبأً فيطلب له في السوق فيكون عنده مثل ما يجدله في السوق فيعطيه من عنده قال(ع) لا يقربن هذا ولا يدنس نفسه ان الله عزوجل يقول انا عرضنا الامانة الى آخر الایه قال(ع) و ان كان عنده خير مما يجدله في السوق فلا يعطيه من عنده (تفسیر صافی نقل از تهذیب).

۲— قال(ص) الا لا یغلن احد بغيراً فيأتي به على ظهره يوم القيمة له رغاء الا لا یغلن احد فرساً فيأتي به يوم القيمة على ظهره له حمامة فيقول يا محمد(ص) يا محمد(ص) فاقول قد بلغت لا املك لك من الله شيئاً (کافی).

بزریر است^۱ شخصی آمد و دسته موئی را که برده بود آورد و گفت این دسته مورا بردم تا پلان شترم را با آن بدوزم حضرت فرمود سهم خود را از این دسته موبتو بخشم و نسبت بهم سایر مسلمانان باید قیمت آن معین شود تا جزء سایر اموال بین ایشان تقسیم گردد. مرد عرب گفت نمی دانستم کار باین سختی است حال که چنین است من این دسته مورا نمی خواهم آنرا داد و رفت.

«عرف المجرمون بسیماهم» مجلسی می فرماید: مال خیانت شده را که بدوش خائن می گذارند علامت و نشانه ایست که با آن گناهش شناخته می شود و این امری است کلی که فردای قیامت هر کس وارد محشر می شود با گناهی که از آن توبه نکرده و خدا بخواهد بعدل با او معامله کند نشانه ای از سنج گناه همراهش می کند تا اهل محشر سبب استحقاق عقوبتش را بدانند مثلاً شارب اخمر با ظرف شرابی که بوی گندش مردم را می آزاد و صاحب طنبور با آلات طرب و قمار باز با آلات قمارش و هکذا وارد محشر می شوند.

پیغمبر(ص) از ماندن امانت می ترسد: روزی فقیری در مسجد رسوانخدا(ص) اطهار فقر نمود بنشین خدا قادر است فقیر دیگری هم آمد باو هم همین را فرمود سومی هم همچنین تا مردی وارد شد و چهار صاع گندم بابت زکات با آن حضرت تسیم کرد حضرت بهریک از آن سه نفریک صاع گندم مرحمت فرمود یک صاع دیگر را پس از نماز مغرب و عشاء اعلام فرمود که هر کس مستحق است بباید بگیرد کسی نیامد ناچار آنرا منزل بردن. از عایشه منقول است که در آن شب حضرت ناراحت بود سبیش را پرسیدم فرمود می ترسم امشب بمیره و این امانت بعهده من بماند و باهلهش نرسد.

و نیز مروی است که در مرض موت شش یا هفت دینار مال فقراء نزد آنحضرت امانت بود آنرا طلبید و شمرد آنگاه فرمود چه گمانست محمد را که خدایرا دیدار کند و این دینارها با او باشد پس آنها را بدست حضرت امیرالمؤمنین سپرد تا بقراء برساند آنگاه فرمود اینک راحت شدم^۲.

راز دیگران امانت است: گاهی امانتداری نسبت بكلام یا مطلب سری از

طرف شخصی نزد دیگری است یا بطور اختیار مثل اینکه مطلبی را بکس بگوید و نزدش باهانت بسپارد که بدیگری نگوید و آنرا فاش ننماید یا اینکه قهراً و بدون اختیار طرف باشد مثلاً بدون اختیار مطلب سری را که دیگری می گوید می شنود یا از کسی چیزی می بیند که راضی نیست فاش شود در اینصورت هر گاه چیزی را که دیده یا شنیده نقل کرده فاش سازد باهانت خیانت کرده است چنانچه در کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین(ع) است «فash کردن رازی که بتلو سپرده شده خیانت و غدر است»^۱ و فرقی در حرمت فاش کردن رازین سر دشمن و دوست نیست خواه طرف خوب باشد یا بد.

مجالس امانت است: پیغمبر اکرم(ص) می فرماید کسی که با دیگری همنشین می شود آنچه در آن مجلس می گذرد امانتی نزد اهل آنمجلس است و برای مؤمن حلال نیست امر رشتی را از برادر دینی خود نقل کند^۲. و نیز بابوذرمی فرماید: «مجالس امانت و فاش کردن تو را ببرادرت را خیانت است پس از آن پرهیز»^۳.

و آنچه در مجلس می گذرد نزد اهل آنمجلس امانت است و نباید فاش شود مگر سه چیز: ریخته شدن خون مسلمانی که بناحق کشته شود و زنا و بردن مالی که بردنش حلال نیاشد^۴. در هر یک از این سه چیز حاضرین می توانند در موقع احراق حق نزد قاضی شهادت دهند و در بعضی مواردی که گذشت پوشیدن و فاش نکردنش حرام است. در سوره تحریم پروردگار عالم بعضی از زوجات پیغمبر (عایشه و حفصه) را توبیخ و سرزنش می کند که به آنحضرت خیانت نموده و سرش را فاش کردن و ایشانرا راهنمائی می فرماید از این گناه بزرگی که دلشاپرا تیره کرده توبه کنند^۵. در همین سوره خیانت زن لوط و زن نوح را تذکر می فرماید چون سر داخل خانه

۱— اذاعة سرا و دعنه غدر. (غیرالحكم تأییف آمدی).

۲— ائمدادی بالامانة ولا يحل لمؤمن ان يقول عن أخيه المؤمن قبيحا. (جلد ۱۶ بحار الانوار).

۳— عن النبي(ص) یا ایاذر المجالس بالامانة و افشاویک سرا خیک خیانة فاجتب ذلک (وسائل اشیعه).

۴— المجالس بالامانة الا ثلاثة مجالس مجلس سفّع فيه دم حرام و مجلس استحلل فيه فرج حرام و مجلس استحلل فيه مال حرام بغير حقه. (جلد ۱۶ بحار نقل از امامی مفید).

۵— ان تتبوا ای الله فقد صفت قلوبکما (سوره ۶۶ آیه ۴).

۱— ردوا الخیط والمخیط فان الغلو عار و شناسیم القيمة (شرح کافی).

۲— ناسخ التواریخ جلد ۳ حالات رسوانخدا(ص) صفحه ۵۴۴.

آنها را فاش می کردند عاقبت جزء هلاک شوند گان شدند.^۱

افشای سر خیانت بامانتست: عبدالله بن سنان می گوید از حضرت صادق(ع) پرسیدم آیا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: بلی، گفتم آیا از عورت، قبل و دبر را قصد فرمودید؟ فرمود نه چنین است که گمان کردی (هر چند نگاه کردن به عورت دیگری هم حرام است) بلکه منظورم فاش کردن راز اوست.^۲

و نیز می فرماید کسیکه مردہ مؤمنی راغسل بدھدو در غسل دادنش اmantداری کند آمرزیده شده است گفته شد اmantداری در غسل چیست؟ فرمود اگر نقص یا عیبی را در بدنش دید خبر ندهد.^۳

از آنچه گذشت دانسته می گردد که فاش نمودن سر بطور کلی خیانت است خواه آن راز را صاحبیش نزد آنسخون باشد یا همینطور از آن با خبر شود و این قسم هم دارای مراتب و اقسامی است که گاهی منطبق بر نمیمه و گاهی بر عنوان غیبت می شود که انشاء الله در محل خودش ذکر می گردد.

اسرار مسلمانان برای کفار: یکی از مراتب خیانت با خدا و پیغمبر و تمام مسلمانان حتی خود خیانت کننده، فاش کردن اسرار سیاسی و امور نظامی مسلمانان است برای کفاری که با مسلمین در جنگند تا سبب تقویت دشمن و شکست مسلمانان شود و شاید اشاره به همین مرتبه از خیانت است آیه شریفه ای که می فرماید: «ای مؤمنین خیانت نکنید با خدا و رسول و با مؤمنین در اظهار اسرار»^۴ و در شأن نزول آیه از جابر بن عبد الله منقول است که جبرئیل به پیغمبر(ص) خبر داد که ابوسفیان در فلان محل با جمعی از مشرکین فرود آمده و شما مهیای جنگ با او شوید و این خبر را پوشیده بدارید تا نگهان بر سرshan بتازید یکی از منافقین این خبر را نوشت و ابوسفیان را از آمدن مسلمانان خبر دار کرد این آیه نازل شد و نیز موضوع خیانت کردن ابولبابه و توبه اش در ذیل همین آیه مذکور است.

۱- فاختاتا فلم يغريا عنهم من الله شيئاً وقبل ادخلا النار مع الداخلين. (سورة تحریم آیه ۱۰).

۲- عن عبدالله بن منان قال قلت له(ع) عورة المؤمن على المؤمن حرام قال(ع) نعم قلت تعنى سفلية قال(ع) ليس حيث تذهب انما هو اذاعة سره (کافی ج ۲ ص ۲۶۷ حدیث ۲).

۳- من غسل ميتاً مؤمناً فأدي فيه الامانة غفر له قيل و كيف يؤدى فيه الامانة قال لا يخبر بسايری. (اماالی)

۴- يا ايها الذين آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتكم. (سورة ۸ آیه ۲۷).

امانتدار در سایه عرش خدا: از آنجائیکه جز برای صاحبان نفووس زکیه که دارای علو همت و فتوت و غیرت باشند راز داری مشکل است برای آن آثار بزرگی است که کمتر عمل خیری ممکن است این آثار را داشته باشد و آن در امان بودن از ترس بزرگ روز قیامت است که در آنروز اmantدار در این ترین و شریفترین جاها زیر سایه رحمت عرش خدادست. حضرت موسی بن جعفر(ع) می فرماید: سه طایفه اند که در زیر عرش خدا در روزیکه پناه و سایه رحمتی جز رحمت حق نیست جای می گیرند: کسیکه برادر مسلمان خود را تزویج کند یا خدمتگزاریش کند یا رازش را پوشیده دارد.^۱

راز خود را بکسی نگوئید: در روایات بما دستور داده اند که راز خود را بدیگری نگوئید هر چند نزدیکترین و دوستترین افراد با شما باشد چون ممکن است آن دوستی دوام نکند و روزی بدشمنی بگراید و ایمانیکه شخص را از افشا راز دشمنش باز دارد کمیابست. حضرت صادق یکی از اصحاب خود می فرماید: دوست را از رازت آگاه ممکن مگر آنچه را که اگر دشمنت از آن خبردار شود ضرری برای تو نداشته باشد زیرا ممکن است دوست روزی دشمنت شود^۲ و چه خوب سروده:

زنهار مکن تکیه کلی بریار	راز دل خود ز دوست پنهان میدار
روزی باشد که دوست دشمن گرد	برگردد و دشمنی کند آخر کار

۱- ثلاثة يستظلون بظل عرش الله يوم لاظل الاظله رجل زوج اخاه المسلم او اخدمه او كتم سره (خصال شیخ صدقون ص ۱۴۱ حدیث ۱۶۲).

۲- لا تطلع صديقك من مرک الاعلى مالو اطلع عدوک لم يضرك فان الصديق قد يكون عدوک يوماً (بحار الانوار نقل از امامی).

از بعضی از صالحین نقل شده وقتیکه خواست زش را طلاق بدهد از او پرسیدند چه عیبی از او دیده ای که می خواهی طلاقش دهی؟ فرمود عاقل هیچگاه پرده زن خود را نمی درد و رازش را فاش نمی کند چون عده اش گذشت و زن دیگری شد از او پرسیدند حالا دیگر زن تونیست چه عیبی داشت که طلاقش گفتی؟ فرمود مرا با زن مردم چکار؟ و لذا از جمله حقوق زن بر شوهر فاش نکردن راز اوست حتی بعد از طلاق و جدائی این حق باقیست.

و این قسم از خیانت نزد جمیع طبقات بشر مذموم و رشت است حتی نسبت بر جس پلیدی مانند این زیاد لعنة الله عليه که در کتاب عقد الفرید می نویسد عمرین سعد را برای افشا وصیت حضرت مسلم بن عقبی سرزنش کرد که چرا رازش را فاش کردی و همچنین خودت خبر آمدن حسن را دادی باید خودت نیز بجنگ او بروی.

گناهان کبیره ج ۱
سر مشق رازداری: سزاوار است در خاتمه این بحث از نمونه کامل امامتداری یاد شود وقتیکه حضرت سیدالشهداء به حاجزار بطن رمه رسید نامه‌ای بمسلم بن عقيل و شیعیان کوفه نوشت به این مضمون:

از حسین بن علی ببرادران مؤمن و مسلمان خود — سلام بر شما باد — من خدای را ستایش می‌کنم که جز او معبدی نیست و بعد؛ نامه مسلم بمن رسید و مرا از اندیشه نیک و اجتماع تمامی شما برای یاری ما و مطالبه حق ما خبر داد از خدا خواهانم که کارما را نیکو فرماید و شما را بر این اقدام جزای نیک دهد من هم در روز سه شنبه هشتم ذی-الحجه روز ترویه از مکه بسوی شما حرکت کردم چون فرستاده من نزد شما باید در کار خود سریع و جدی باشید من هم در این روزها انشاء الله بطرف شما خواهم آمد والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

نامه را بقیس بن مسهر صیداوی داد و او رو بکوفه آورد — حسین بن تمیم سردار لشکر پسر زیاد آنچنان را دستگیر کرد قیس فوراً نامه حضرت را پاره پاره کرد — چون او را نزد پسر زیاد آوردند نامه آقا را از او خواست فرمود آنرا پاره کردم گفت چرا؟ فرمود برای اینکه تو ندانی چه نوشته بود. گفت نامه برای کی بود فرمود برای مردمانی که اسم آنها را

در کتاب نفس المهموم وغیر آن از کتب مقاتل نقل شده که پس از گرفتاری حضرت مسلم بن عقيل بدست این زیاد، فرمود آیا مرا خواهی کشت؟ گفت آری فرمود پس بمن مجال بده تا بیکی رخویشان وصیتی کنم آن ملعون، اذن داد پس نظری باهل مجلس انداخت عمر بن سعد را دید فرمود ای عمر بین من و تو خویشاوندیست و بتوجهی دارم و برتو واجبست که حاجت مرا برآوری و این حاجت سر است و نتوانم آشکارا گفت.

عمر از پذیرفتن درین نمود این زیاد باو گفت درین مداربین پسرعمت چه حاجتی دارد پس در گوشه ای از مجلس با آن حضرت نشست و مسلم فرمود مرا در کوفه وامي است که چون وارد کوفه شدم هفتصد درهم بوم گرفته ام زره مرا بفروش و آنرا پرداز و چون مرا بکشند جنائزه مرا از پسر زیاد بگیر و آنرا بخاک بسپارو کس بسوی حضرت حسین(ع) فرست که او را از آمدن بکوفه بازدارد چه من باو نوشته ام که مردم با او همراهند و البته حرکت فرموده و بسوی این دیار رهسپار شده و او را از گرفتاری و کشته شدن باخبر سازتا بکوفه نیاید و مراجعت فرماید. عمر سعد بدیخت همان ساعت هر سه مطلب سری مسلم را برای پسر زیاد نقل کرد پسر زیلد باو گفت «ما خانک الامین ولكن اثنت الخائن» یعنی امین بتو خیانت نمی کند مگر اینکه خائن را امین خود قرار دهی کنایه از اینکه مسلم خائن را امین خود قرار داد.

نمی داشم گفت اگر مرا خبر نمی دهی پس بمنبر شو و دروغگو را (منظورش حسین بن علی(ع) بوده استغفرالله) دشنام ده — قیس بمنبر رفت و فرمود ای مردم حسین بن علی(ع) بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خدا(ص) است و من فرستاده اویم اورا در حاجز گذاشته و آمده ام که دعوت او را اجابت کنید و بسویش بشتابید پس پسر زیاد و پدرش را لعنت کرد و بر امیر المؤمنین درود فراوان فرستاد پسر زیاد فرمان داد که اورا بیام قصر ببرند و از آنجا بزر بیندازند چون او را پرتاپ کردند استخوانهایش شکست هنور رمی داشت که عبدالملک بن عمیر سرش را برید — چون گزارشات قیس و کشته شدنش بامام(ع) رسید چشمانش اشک آلود گشت و این آیه را خواند: «از ایشان کسانی هستند که قتلشان رسیده و از ایشان کسانی هستند که قتلشان می‌رسد»^۱ و دست بدعا بردشت و گفت «پروردگارا بهشت را فرودگاه ما و آنان قرار ده و ما و ایشان را در جایگاه رحمت و ثوابهای مطلوبت که ذخیره فرموده ای گرد آور». ^۲

۱- فمّنْهُمْ مِنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مِنْ يَنْتَظِرُ (سوره ۳۳ آیه ۲۳).

۲- در موضوع امامتداری و ترک خیانت حکایت اسطیعی در کتاب ریاض الحکایات نقل نموده که ذکر شد در اینجا خالی از مناسبت نیست.

وقتی شخصی هزار تومان همراه داشت و در کیسه‌ای بود در سحرگاهی عزم حمام کرد در اثنای راه بیکی از دوستان خود رسید او را تکلیف بحمام نمود آن دوست بهمراه او آمد تا بر سر دو راهی رسیدند رفیق بی آنکه آن شخص را خبر کند ازوی مفارقت کرد اتفاقاً دزدی همراه می‌آمد و در خیال کیسه زر بود چون بدر حمام رسیدند خواجه را گمان بود که همان رفیق اوست کیسه زر را باو داد و گفت این امانت نزد توابشد تا من از حمام بیرون آیم.

دزد کیسه زر را گرفت همانجا ایستاد تا خواجه از حمام بیرون آمد رفیقش را ندید گفت شاید بمنزل رفته باشد یا شغلی برایش پیدا شده خواست بمنزل رود دزد پیش آمد و کیسه زر را بیوی باز ماندم.

گفت چرا کیسه را نبردی؟ گفت بجهت آنکه تو آنرا نزد من امانت گذاشتی در امانت خیانت کردن خلاف جوانمردی است پس خواجه قدری از آن زربند داد و بمنزل مراجعت نمود. چنانچه ملاحظه می‌فرماید فوت و امامتداری اینمرد دزد در این واقعه او را از نکبت دزدی بازداشت و بزرگ حلال که هدیه خواجه باشد رسانید و یقیناً خداوند شکور چنین صاحب فتوی را موفق بتو به خواهد داشت و پاک از مظالم از دنیا خواهد رفت.

عقوبتیکه برای دزد معین فرموده معدب می‌فرماید) لیکن دستش بریده نمی‌شود مگر در وقتیکه دزدی او معادل ربع دینار یا بیشتر باشد و اگر دست دزد در کمتر از این مبلغ بریده شود همه را دست بریده می‌بینی^۱.

حد دزدی: در سورهٔ مائدہ می‌فرماید: «دستهای مرد و زن دزد را ببرید که جزای کارشان عقوبتی از جانب خداست (تا این عمل رشت ترک شود و برای دیگران عبرتی گردد و کسی جرأت دزدی نکند) و خداوند (در اراده‌اش) غالب و (در افعالش) دانست پس کسیکه بعد از گناهش پشیمان شود و نزدیک چنین گناهی نشود خداوند برحمت و مغفرتش باور گوی می‌فرماید زیرا خدا بسیار آمرزند و مهربان است»^۲.

در کتاب برهان قرآن صفحهٔ ۱۷۰ چنین می‌نگارد:

یکی از مواردیکه معاندین اسلام در بارهٔ آن جارو جنجحال و غوغای براه انداخته اند موضوع قوانین کیفری اسلام است. اینگروه قوانین کیفری اسلام را وحشیانه می‌خوانند و در قرن بیستم و عصر ترقی و تمدن شایسته اجراء و قابل اطباق نمی‌دانند و مخصوصاً در باره قطع دست در حد سرفت و رجم در حد زنا شور و غوغائی سخت بپا کرده‌اند و می‌گویند علم و فلسفه در حال حاضر ثابت کرده است که شخص مجرم را ببعد التیهای اجتماع و نظامات ظالمانه اقتصادی و ادار بارتکاب گناه می‌کند و در حقیقت وقوع جرم یکنوع بیماری روحی و انحراف اخلاقی است و بنا بر این وظیفه ما در بارهٔ شخص گناهکار اینستکه در مقام علاج و اصلاح حال او برآئیم نه آنکه او را در چنگال عقاب و کیفر قرار دهیم.^۳

۱- عن محمد بن مسلم قال قلت لا يعبد الله (ع) في كم يقطع يد السارق فقال (ع) في ربع دينار قال قلت له في در همین فقال (ع) في ربع دینار بلغ الدينار ما بلغ قال فقلت له ارأيتك من سرق اقل من ربع الدينار هل يقع عليه اسم السارق فقال (ع) كل من سرق من مسلم شيئاً قد حواه و احرزه فهو يقع عليه اسم السارق وهو عند الله سارق ولكن لاقطع الايفي ربع دينار او اكثر ولو قطعت يد السارق فيما هو اقل من ربع دينار للافيت عامه الناس مقطعين (تهذيب).

۲- والسارق والسرقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا كانوا من الله والله عزيز حكيم فمن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله يتوب عليه ان الله غفور رحيم. (سورهٔ ۵ آیه ۴۲ و ۴۳).

۳- این خلاصه شبهه و اعتراض معاندین اسلام است که ترقی و تمدن قرن بیست و بدهست همان طفداران ترقی و تمدن می‌کشند ولی از این نکته غفلت دارند که در همین قرن بیست و بدهست همان طفداران ترقی و تمدن



۲۳- دزدی

بیست و سوم از گناهانیکه به کبیره بودنش تصریح شده دزدی است چنانچه در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) ضمن شمارهٔ کبائر است و در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) نیز رسیده و پیغمبر(ص) می‌فرماید: «زن نمی‌کند زنا کننده در حالیکه بخدا و روز جزا ایمان داشته باشد و همچنین دزدی نمی‌کند شخص دزد در حالیکه ایمان داشته باشد»^۱ یعنی زانی و دزد در حال زنا و دزدی روح ایمان با آنها نیست بطوریکه اگر در آنحال بمیرند بی ایمان خواهند بود و بعضی از آیات و روایاتیکه در بارهٔ خیانت است شامل دزدی نیز می‌شود و از لحاظ کمی یا زیادی مقدار فرقی در حرمت دزدی نیست هر چند بمقدار سوزن یا ریسمانی باشد بلی اگر مالیکه دزدیده شده معادل ربع متقابل طلا یا بیشتر باشد با اجتماع شرایط دیگری که ذکر می‌شود دست دزد را باید برید.

محمد بن مسلم می‌گوید از حضرت صادق(ع) پرسیدم در چه مقدار دزدی دست دزد بریده می‌شود؟ فرمود: ربع دینار. گفتم در دو درهم چطور؟ فرمود نه، فقط در معادل ربع دینار دست دزد بریده می‌شود قیمت آن ربع دینار هر چه باشد گفتم اگر کسی کمتر از ربع دینار دزدی کرده آیا باو دزد گفته می‌شود؟ فرمود هر کس از مال مسلمان چیزی را که نگاهداشته بدرزد دزد نامیده می‌شود و نزد خداوند سارق است (یعنی او را بعذاب و

۱- لا يزني الزانى و هو مؤمن ولا يسرق السارق و هو مؤمن (وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۲۳۶). حدیث (۲۴).

ما منکر نیستیم که محیط تربیت و اوضاع اجتماع در تأسیس و تکوین شخصیت اخلاقی افراد اثر عمیقی دارد و همچنین انکار نمی کنیم که در بسیاری از موارد مظالم اجتماعی و حق شکنیها عقده های روحی بوجود می آورد و روح را بیمار و اخلاق را منحرف می سازد و شخص را با تکاب گناه و امیدار و بهمین مناسبت اسلام نیز کلیه اینجهات را در تشریع کیفرها رعایت کرده است ولی با وجود این نمی توانیم اراده افراد را نادیده فرض کنیم و انسان را موجودی فاقد قدرت و شعور و مسلوب الاراده بشماریم و بتقلید مکتب روان شناسی تحلیلی تنها جنبه مجرمه انسان یا باصطلاح (دینامو) را بحساب بیاوریم ولی نیروی ضبط و قوه کنترل (فرامل) را از نظر دور داریم آن نیرو و قدرتیکه کودک را پس از رسیدن بسن معینی از ادارار کردن در بستر خود باز می دارد همان نیرو یا نظیر آنست که دستگاه اعمال و تصرفات انسان را تحت کنترل و مراقبت قرار میدهد و او را از پیروی شهوت و تسليم شدن در برابر طغیان و طوفان هوی و هوس باز می دارد و بهمین مناسبت است که در کشورهای غربی یعنی در همان سرزمینهایی که «فلسفه روان شناسی تحلیلی» پدید آمده و نشوونما کرده هیچگاه مجرمی را بدون کیفر رها نمی کنند و جاسوس و خائنی را بعنوان اینکه عقده های روحی و سوء نظمات اجتماعی باعث خیانت و جنایت او شده مورد لطف و نوازش قرار نمی دهند بلکه او را بزندان و دار و شکنجه و مسلسل می سپارند همچنین ما منکر نیستیم که عوامل و شرائط اقتصادی در تکوین و تأسیس مشاعر و عواطف و مهندسی افکار و اعمال ما آثاری غیر

فجایع و جنایاتی صورت می گیرد که شدت و سختی کیفرهای اسلامی در برابر آن قابل بحث و در خور مناقشه نیست.

گویا معتبرضین بقوانین کیفری اسلام و طرفداران ترقی و تمدن توجه ندارند که در همین عصر ملت فرانسه که خود را علمدار آزادی و سبل بشر دوستی معرفی می کند چهل هزار نفر از مردم شمال افریقا را بدون هیچگونه جرم و گناهی بلکه بعلت مطالبه حقوق حقه خود بمسلسل می بندد و بخاک و خون می کشد (در کیهان ۳۹/۱/۲۵ می نویسد: در مبارزات دلیرانه که ملت مجاهد و آزادیخواه الجزایر برای استخلاص از چنگال اهربیانه دولت جبار و ستمگر فرانسه در این مدت شش سال از خود نشان داده اند یک میلیون از ده میلیون جمعیت رشید خود را بجرم دفاع از حدود و حقوق طبیعی خود از دست داده است) و هر گاه باین وحشیگری فاحش و این جنایات فجیع توجه داشتند اسلام را از جهمت کیفر دادن بعضی از افراد متجری و جنایتکار مورد اعتراض و در خور انتقاد نمی دانستند.

قابل انکار دارد و محرومیت مستمر و فقر و گرسنگی؛ کینه و بعض شدید از اجتماع در اعماق روح پدید می آورد و شخص را برای ارتکاب بیشتر جنایات آماده می سازد ولی باوجود این نمی توانیم قبول کنیم که عامل اقتصادی تنها عاملی باشد که سلوک و اعمال انسان را تحت تأثیر قرار دهد زیرا ما بسیاری از مردم فقیر و محروم را می شناسیم که در عین تحمل شدت فقر و مراتب محرومیت پرده تقوی و عصمت خود را نمیدرند و با کمال عفاف و پرهیزگاری و در منتهای راستی و درستی وظائف خود را انجام می دهند بعلاوه هر گاه عامل اقتصادی بتهائی متصرف در اعمال و سلوک افراد باشد می باید در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی که بنا بادعای مبلغین و هواداران نظام کمونیزم فقر و گرسنگی و بی عدالتیها و محرومیتهای اقتصادی از آنها رخت بر بسته هیچگونه اثری از جرائم و جنایات وجود نداشته باشد در صورتیکه واقع امر برخلاف اینست و در آنجا نیز انواع جرمها و جنایتها بوقوع می پیوندد.

با توجه باین حقایق وقتی سیاست اسلام را در باره کلیه حدود کیفرها مورد مطالعه قرار دهیم باین حقیقت می رسیم که اولاً این شریعت کوشش خود را مصروف در آن می دارد که اجتماع را از اسباب و موجبات ارتکاب گناه محفوظ دارد و ثانیاً پس از کوشش فراوانی که در این راه مبذول می دارد حدود و کیفرها را برای جلوگیری از شیوع گناه مقرر می سازد و روی این اصل اطمینان کامل دارد که آن حد و کیفر برآئین عدالت جریان خواهد یافت زیرا چنین حد و کیفری در باره کسی اجراء می شود که هیچگونه داعی و مجوزی برای ارتکاب گناه نداشته است اما در صورتیکه اجتماع به جهتی از جهات قادر نباشد که از موجبات ارتکاب گناه جلوگیری کند کیفر گناه نیز ساقط می شود و شخص گناهکار یا آزاد خواهد شد و یا بصرف تعزیر و گوشمالی در باره او اکتفا خواهد شد.

مثلاً وقتی در باره دزدی و حد آن دقت کنیم می بینیم که اسلام برای جلوگیری از دزدی پیش از هر چیز ثروت را از روی عدالت توزیع کرده و دولت را مسؤول تأمین معاش همگی افراد با صرفنظر از نژاد و زبان و رنگ و مقام اجتماعی قرار داده و همچنین مقرر داشته که دولت برای هر یک از افراد شغلی متناسب تهیه کند و در صورت نبودن کار معاش ایشان را از بیت المال تأمین کند و با این ترتیب موجبات و علل موجه و معقول دزدی را بکلی از میان برده است و با وجود این دستور داده است که در صورت وقوع سرقت

تحقیق کامل بعمل آید تا ثابت شد که مرتکب این گناه اجبار و اضطراری به ارتکاب آن داشته یا نه و پس از آنکه ثابت شد هیچگونه اجباری و اضطراری در کارنبوده اجرای حد را مقرر داشته است بنابراین مسلم است که اجرای حدود اسلامی در اجتماعی روا و مشروع است که سایر قوانین و مقررات این شریعت نیز مجری و مطاب باشد و گزنه محتاج بیان نیست که حدود اسلامی را در یک اجتماع غیر اسلامی نمی‌توان اجراء کرد.

۱- مؤید این ادعا روایتی است که علامه مجلسی در جلد دوازدهم بحارات الانوار نقل کرده و ما اکنون ترجمه آنرا در معرض مطالعه خوانندگان گرامی این کتاب قرار می‌دهیم:
محمد بن سنان گفت من در خراسان نزد مولای حضرت رضا(ع) بودم و مأمون آنحضرت را در سمت راست خود می‌نشانید اتفاقاً روزی بامؤمن خبر دادند که مردی از صوفیان دست بدزدی گشوده مأمون باحضور او فرمان داد پس چون در او بنگریست او را مردی در کسوت زهد یافت که آثار سجده در پیشانی داشت مأمون گفت اف بر این آثار زیبا و بر این کار را چنین آثاری زیبا که از تو می‌بینم ترا بدزدی نسبت می‌دهند مرد صوفی گفت من اینکار را از سر اضطرار کرده ام نه از روی اختیار و بهنگامی دست باینکار بدم که تحقق مرا از خمس و غنائم بازداشتی مأمون گفت تو در خمس و غنائم چه حق داری؟ مرد صوفی گفت خدای عزوجل خمس را بشش قسم تقسیم کرده و فرموده «و بدانید که هر غنیمت که بدست آورید خمس آن برای خدا و پیغمبر او و ذو القربی و یتیمان و بینوایان و درماندگان در سفر است» و همچنین غنیمت را بشش قسم تقسیم کرده و فرمود «غنیمتی که خدا از اهل قریه‌ها به پیغمبر خود بخشید برای خدا و پیغمبر او و ذو القربی و یتیمان و بینوایان و درماندگان در سفر است برای آنکه غنیمت تنها در دست و حوزه توانگران شما بگردش نباشد» آنگاه گفت پس تو مرا که برای سفر درمانده ام و بینوا و تهیستم و از جمله حملة قرآن از حق محروم ساخته ای.

مأمون گفت آیا من حدی از **خدا** و **خدا** و حکمی از احکام خدا را باین افسانه‌های تو ترک کنم؟!

مرد صوفی گفت: اول بکار خویش پرداز و خود را تطهیر کن و آنگاه بتطهیر دیگران پرداز و نخست حد خدا را بر نفس خود بران و آنگاه دیگران را حد بزن. مأمون از حجت فرومند و رو بحضور رضا(ع) کرد و گفت تو در این باره چه می‌گوئی آنسور فرمود مقصود این مرد آنست که چون تودزدی کرده‌ای او نیز دزدی کرده مأمون از این سخن سخت برآشت و آنگاه مرد صوفی گفت بخدا قسم دست ترا خواهم برید. صوفی گفت آیا تو دست مرا خواهی برید در صورتیکه تو خود بندۀ من هستی، مأمون گفت وای بر تو از کجا من بندۀ تو شده‌ام صوفی گفت از آنجا که مادر تو از مال مسلمانان خریده شده و از اینجهت تو بندۀ کلیه مسلمین مشرق و مغربی تا آنگاه که ترا آزاد کنند و من ترا آزاد

علت اینکه بعضی از معتبرین قانون کیفری اسلام و از آنجمله بریدن دست دزد را وحشتناک و قسوتبار می‌شمارند اینستکه از قوانین شرع و مقررات فقه اسلامی بی اطلاعند و در اثر همین بی اطلاعی وقتی این حکم را می‌شنوند پیش خود تصور می‌کنند که اسلام با تشریع این قانون سلاح خانه‌ای بوجود آورده که همه روزه دست عده‌ای در آن سلاح خانه بریده می‌شده غافل از اینکه این قانون آنقدر شروط و قیود دارد که بندرت ممکن است بمرحلة عمل در آید و بهمین جهت در آن روزگار که حدود و قوانین کیفری اسلام مجری بود در ظرف چهارصد سال فقط شش بار این حکم اجراء شده است.

و در آخر این بحث می‌گوید: بی مناسبت نیست که یک خبر کوچک و در عین حال پر معنی را با شیفتگان تمدن عصر اتم و نازک‌دلان قرن بیستم در میان گذاریم و فصلی در باره آن گفتگو کنیم.

در اواخر جنگ جهانی دوم ضمن اخبار روز خبری باضمون در جرائد منتشر شد: دولت شوروی از کارخانه‌های امریکا خواسته است که چهار میلیون پا برای سر بازاینکه پای خود را در جنگ از داده‌اند بسازد.

با اندکی تأمل در این خبر مختصر میزان اعصابیکه در اثر جنگ وحشتناک اخیر از میان رفته بخوبی معلوم می‌شود زیرا می‌توان فهمید که: ۱- این سفارش پس از آن داده شده که همگی کارخانه‌های شوروی باندازه توانائی خود پاها مصنوعی ساخته‌اند و دیگر فرصت برای ساختن پاها بیشتر نداشته‌اند و از اینجهت دولت شوروی خواسته

نکرده‌ام و دیگر آنکه تو خمس را فرو بلهیده‌ای پس نه حق آن رسول(ص) را اداء کرده‌ای و نه حق من و امثال مرا داده‌ای و دیگر آنکه شخص پلید نمی‌تواند پلیدی چون خود را پاک کند و کسیکه خود سزاوار حد باشد بر دیگری نمی‌تواند حد بزند مگر آنکه اول از خود شروع کند مگر نشینده‌ای که خدای عزوجل می‌فرماید (آیا مردم را بینیکی فرمان می‌دهید و خویش را فراموش می‌کنید و حال آنکه کتاب خدا را تلاوت می‌کنید) در این هنگام مأمون روبرو بحضرت رضا کرد و گفت رأی شما در باره این مرد چیست؟ حضرت رضا(ع) فرمود خدای تعالیٰ بمعمود(ص) فرمود خدای را حجت بالغه است و حجت بالغه حتی است که چون بشخص نادان بر سر همچون شخص دانا آنرا بفهمد و دنیا و آخرت قائم بر همین حجت است و اکنون اینمرد بر تو حجت آورد چون سخن باینجا پیوست مأمون فرمان داد تا مرد صوفی را رها کنند و خود روی از مردم پوشید و دل در کار حضرت رضا(ع) مشغول داشت تا آنسور را مسموم کرد و شهید ساخت.

گناهان کیره ج ۱ است بقیه احتیاج خود را بوسیله کارخانه های امریکا تأمین کند. ۲- سنجش سایر اعضاء با این عضو میزان تلفات سایر اعضاء را نشان می دهد (و بنابر نقل از روزنامه اطلاعات ۳۹/۹/۱۹ تعداد کسانیکه در پایان این جنگ فقط در انگلستان از چشم های مصنوعی شیشه ای استفاده کرده اند بالغ بریک میلیون نفر می باشد و از کتاب تاریخ جنگ جهانی دوم نقل شده که در این جنگ ۳۵ میلیون نفر کشته و بیست میلیون نفر از داشتن دست و پا محروم گردیدند و ۱۷ میلیون لیتر خون خالص برمیں ریخت و ۱۲ میلیون نفر از ضایعه سقط جنین بخانواده بشر آسیب وارد گشت.

۳- این تلفات اختصاصی بسر بازان شوروی نداشته بلکه سربازان سایر ممالک نیز بهمین نسبت اعضای خود را از دست داده اند.
ما از آقایان اروپائی و مقلدین و اذناب ایشان سوال می کیم چرا و به چه مناسب است شما از حد سرقت و قطع دست که آنهم از نظر فقه شیعه محدود بچهار انگشت است و انگشت ابهام و کف دست از آن مستثنی است و چنانچه گفته شد در ظرف مدت چهار صد سال شش بار اجراء شده انتقاد می کنید و تنفر و وحشت دارید ولی از اعمال وحشیانه ای که در ظرف مدتی کرتاه اینهمه اعضاء و نفوس بشری را بیاد فنا داده متصرف و متزر و وحشت زده نیستید؟ چرا قطع دست بعنوان حد سرقت چون از طرف اسلام است بعنوان یک عمل وحشیانه و نامناسب با تمدن و احوال قرن بیستم تلقی می شود ولی اینهمه فجایع و جنایات که از طرف ملل غرب سر میزند بعنوان یک عمل متمدنانه و متناسب با تمدن قرن بیستم بحساب می آید.

ممکن است بعضی پیش خود تصور کنند که این تلفات در راه بالا بردن سطح زندگی و مبارزه با فساد بوده ولی ما برای رفع این شبکه اولاً متذکر می شویم که این عناوین فریبینده تنها برای اغفال و گمراه ساختن اذهان مردم ساده و بصورت ماسکی برای پوشانیدن قیافه نازیبای مطامع و آزمندیهای دول بزرگ وضع شده و در کلیه این فجایع و مظالم جز اغراض مادی و مقاصد استعماری بر معادن و مخازن ملل ضعیف علت دیگری در کار نبوده و ثانیاً اضافه می کنیم که برفرض آنکه این تصور هم صحیح باشد مگر اسلام حدد و کیفرهای خود را جز برای بالا بردن سطح فضیلت و جلوگیری از فساد و تباہی وضع کرده است؟ با این تفاوت که اسلام تنها دست دزد را می برد ولی در این جنگها اعصابی بهترین و گزینه ترین جوانان آنهم بدون هیچگونه تقصیر و گناهی قطع شده و در

دزدی حقیقت گناه را زعماء و لیدرهای سیاسی مرتکب شده و اعضاء را جوانان برومند و بی گناه از دست داده اند. (پایان)

چنانچه ظاهر است آیه شریفه از حیث کیفیت سرقت و چگونگی بریدن دست دزد مجلمل است و در بیان آن باید باهلهیت(ع) مراجعه نمود و برای شرح و تفصیل هر یک روایات زیادی رسیده و خلاصه آنها این است:

شرط اجرای حد دزدی: چند چیز است که باید جمع باشد تا دست دزد بریده شود که اگر یکی نبود حد اجراء نمی شود:

۱- بلوغ - دزدی که در باره او می خواهد حد جاری شود باید هنگام دزدی بعد بلوغ شرعی رسیده باشد و آن در پسر به یکی از این سه چیز حاصل می شود روئیدن موی زبر بر عانه، محظم شدن، گذشن پانزده سال قمری از سنین و در دختر بتمام شدن نه سال قمری است بنابراین اگر طفل نابالغ دزدی کند حد بر او جاری نمی شود و حاکم شرع او را تأديب و تعزیر می کند با آنچه صلاح بداند.

در صحیحه عبدالله بن سنان از حضرت صادق(ع) مروی است که هر گاه طفل نابالغ دزدی کند در مرتبه اول و دوم باید او را بخشید و در مرتبه سوم باید تأديب بشود و اگر باز دزدی کرد اطراف انگشتانش باید بریده شود و در صورت تکرار پائین تر انگشتانش بریده می شود.

۲- عقل - پس اگر دیوانه دزدی کرد حد بر او جاری نمی شود و در صورتی که نافع و مؤثر باشد بهره چه صلاح بداند حاکم شرع تأديب می کند.

۳- اختیار - بنابراین اگر از روی اکراه و اجبار دزدی کرده حد نمی خورد.

۴- آنچه را دزدیده شرعاً مال و قابل تملک باشد پس اگر چیزی که مال نیست مثلاً طفل آزادی، را بذد داده حد نمی خورد.

۵- چیزی که دزدیده قیمت آن کمتر از ربع مثقال شرعی طلای خالص نباشد و مثقال شرعی هیجده نخود است و ربع آن چهار نخود و نیم می شود.

۶- آنمال، مال فرزند یا بندۀ سارق نباشد پس اگر پدری مال فرزند یا مولائی مال بندۀ خود را هر چند مکاتب باشد بذد دست او را نباید برید ولی در عکس آن یعنی اگر فرزند مال پدرش یا مادرش را دزدید حد جاری می شود و اگر بندۀ مال مولایش را بذد در اجرای حد اختلاف است.

بعضی از فقهاء فرموده‌اند اگر کارگری مال کارفرما را بذد داد بر او جاری نمی‌شود یکن مشهور فقهاء اینست که بین کارگر و دیگران فرقی نیست و در ذدی کردن مهمان از مال مهماندار دو قول است و اجرای حد صحیح تراست و بالجمله در اجرای حد فرقی بین کارگر و مهمان و غیر ایشان نیست.

۷— آنچه ذدیده طعام و خوراکی در سال قحط نباشد چنانچه از حضرت صادق(ع) مرویست که فرمود در سال قحط و مجاعه دست سارق بسبب ذدی خوراکی از قبیل زان و گوشت و امثال آن بریده نمی‌شود.

۸— هر گاه سر بازی از غنائم جنگ که خود در تحصیل آن شرکت داشته بذد از حد سرقت معافست.

۹— هر گاه شریکی از مال شریک دیگر بذد و ادعاء کند که آنمال را حق و قسمت خود می‌پنداشته حد نمی‌خورد.

۱۰— هر گاه متهم بسرقت پیش از آنکه بر حاکم شرع سرقت شد چیزی را که ذدیده از صاحبیش بخرد یا از طریق ارث و مانند آن مالیک شود از حد سرقت معافست.

۱۱— هر گاه متهم ادعا کند که مال را بقصد ذدی نبرده و این احتمال را در باره او بتوان داد حد بر او جاری نمی‌شود.

۱۲— اگر آن چیزی را که ذدیده از محترمات باشد حد نمی‌خورد پس ذدیدن شراب و گوشت خوک و امثال آن موجب حد نمی‌شود.

۱۳— ذدی در جائی شده باشد که داخل شدن با آن بسته با جازة صاحبیش باشد پس ذدی در مسجد و اماکن عمومی موجب حد نیست.

۱۴— مال را از حرز آن بذد و مراد بحرز جائی است که مال را برای محافظت در آن بگذارند چنانکه حرز جواهر و سیم و زر مثلاً صندوق سربسته است و حرز میوه باغ است نه درخت و حرز چهارپایان اصطبل است و حرز قماش و متابعها مغازه و انبار است و همچنین جیبی که در باطن بیاس است نه ظاهر حرز پول نقد و مانند قبر که حرز کفن است.

۱۵— سارق شخصاً مال را از حرز بیرون آورد و نیز شخصاً آنرا با خود برد پس اگر حرز را بشکند و دیگری مال را بیرون آورد و برد بر هیچ یک حد نیست زیرا آنکه حرز را شکسته ذدی نکرده و آنکه مال را برده از حرز نبرده و اگر آنکه مال را برده در

شکستن حرز هم شرکت داشته فقط حد بر او جاری می‌شود و اگر دو نفر یا بیشتر با هم در شکستن حرز و بردن مال شرکت کردن و هر یک باندازه ربع مثقال طلا برده باشد حد می‌خورد.

هر گاه حرز را شکست و مال را بر چهار پائی بار کرد و برد یا طفل غیر ممیز یا دیوانه‌ای را همراه برد که آنرا بردارد حد از او ساقط نمی‌شود زیرا چهار پا و بچه و دیوانه بمنزله آلت و وسیله حمل اند.

۱۶— ذد مال را بطور پنهانی ببرد بطوریکه پس از بردنش بفهمند پس اگر آشکارا و بقهر و غلبه یا غیر آن ببرد حد سرقت بر او جاری نمی‌شود بلکه اگر با اسلحه باشد حد محارب و گزنه تعزیر می‌شود.

۱۷— اگر ذد قبل از ثابت شدن سرقت شد حاکم شرع، توبه کند حدش ساقط می‌شود.

۱۸— برای اثبات ذدی باید دو نفر عادل شهادت بدهنند یا یکنفر عادل شهادت دهد و صاحب مال نیز قسم بخورد و یا اینکه خود سارق دو مرتبه اقرار بسرقت خود کند و اگر یکمرتبه اقرار کرد و دیگر حاضر باقرار نشد مالی را که ذدیده و اقرار کرده از او می‌گیرند ولی حدش نمی‌زنند.

۱۹— در اجرای حد سرقت شرط است که صاحب مال قضیه را تعقیب کند و مطالبه اجرای حد کند پس اگر صاحب مال پیش از مرافعه و اثبات سرقت آن مال را بسارق بخشند یا اینکه مالش را بگیرد و از اجرای حد بر او صرفنظر کند حد ساقط می‌شود.

۲۰— بعضی از فقهاء فرموده‌اند هر گاه سرقت باقرار سارق دو مرتبه ثابت شود نه از روی یینه (شهادت دو عادل) حاکم شرع می‌تواند ذد را بنا به مصلحتی که می‌داند از اجرای حد معاف دارد چنانچه شیخ در تهذیب روایت می‌کند که سارقی نزد حضرت امیر المؤمنین(ع) اقرار بذدی خود کرد حضرت فرمود آیا از قرآن چیزی می‌توانی خواند گفت بلی سوره بقره را — حضرت فرمود دستت را بسوره بقره بخشیدم اشعث گفت یا علی (ع) آیا حدود خدا را معطل می‌سازی؟ فرمود چه میدانی تو، لزوم اجرای حد در صورتی است که به یینه ثابت شده باشد و اگر باقرار ثابت شود امام می‌تواند او را عفو کند.

پس از اجتماع شرائط مزبور حاکم شرع منحصراً باید حد سرقت را جاری کند و غیر از حاکم شرع کسی حق اجرای حد را ندارد و علاوه بر اجرای حد باید اصل مال را از

گناهان کبیره ج

دزد بگیرد و بصاحب مال برگرداند و چنانچه تلف شده اگر مثل دارد مثلش و گرنه قیمتش را از دزد گرفته بصاحب مال می‌دهد.

اگر یکی از شرائط فوق نباشد فقط اصل مال را اگر باشد، و گرنه مثل یا قیمتش را از دزد گرفته و بصاحب مال می‌دهند و حد جاری نمی‌شود. بلی در بعضی از موارد تعزیر و تأديب سارق واجب می‌شود و مقدار و كيفيت آن بسته بنظر حاكم شرع است مانند مختصس يعني کسی که مال را پنهانی از غير حرز بدزد و مانند مستلب يعني کسی که آشکارا مال کسی را بدزد و فرار کند و مانند حيله گری که بتوسط جعل سند مثل چک و سفته تقلیبی مال مردم را ببرد در اینموارد پس از استرداد اصل مال و رد کردن بصاحب، حاكم شرع دزد را باید تعزیر و تأديب کند و همچنین کسیکه قبری را برای دزدیدن آنچه همراه مرده است بشکافد باید تعزیر شود و چنانچه کفن مرده را بدزد و قیمت آن برابر ربع مثقال طلا یا بیشتر باشد باید حد بخورد.

باید از مال و ناموس دفاع کرد: چون دزد در حکم محارب است صاحب مال می‌تواند از مال خود دفاع کند و چنانچه بکشته شدن دزد منجر شود خونش هدر است و ضماني ندارد و اگر دزد بخواهد بجان یا ناموس کسی تجاوز کند آنگاه دفاع واجب می‌شود با رعایت مراتب دفاع «الاسهل فالا سهل» و چنانچه بکشته شدن دزد بکشد ضمان ندارد.

پوشیده نباشد که احکام سرقت بسیار و اقوال فقهاء هم در شرائط بیستگانه گذشته مختلف است و چون نقل همه اقوال از وضع این کتاب بیرون و در عین حال بواسطه اجراء نشدن حدود کم نفع است بهمین مقدار اكتفاء می‌شود.

كيفيت اجرای حد: با اجتماع شرائط بیستگانه باید چهار آنگشت دست راست دزد را حاکم شرع ببرد و شست و کف دستش باقی بماند. و اگر چند مرتبه دزدی کرده و حد بر او جاری نشده است همین یکمرتبه اجرای حد کافیست و چنانچه پس از اجرای حد بر او باز دزدی کرد با اجتماع شرائط مزبور، پای چپش را از انگستان پا تا نصف قدم می‌برند و بقیه پا باید برای راه رفتنش باقی بماند و اگر مجدداً دزدی کرد باید محکوم بهبس ابد شود و چنانچه در مرتبه چهارم در زندان هم دزدی کند باید کشته شود.

بلی دستی که باید برای دعاء و اظهار بندگی بسوی خدا برداشته شود و از مشکلات خلق گره گشائی کند و گرد فقر و ذلت از روی و موی یتیمان و بینوایان بیفشاند

دزدی و بر سینه و دهان دشمنان دین نواخته گردد بجای کسب این افتخارات اگر بدزدی دراز و بجنایت آلوده شود و با اینهمه تسهیل و تسامح نتواند از کیفر برهد چنین دستی جز بریده شدن چاره‌ای ندارد و با قطع چنین دستی امنیت عمومی یک اجتماع تأمین خواهد شد.

دیه دست و حد سرقت: دستی که اگر بدون جرم بریده شود باید پانصد مثقال طلا از جانی گرفته و بمجنی علیه بدهنند چه شده که در برابر دزدیدن ربع مثقال طلا باید بریده شود؟.

عزت امانت آنرا گران کرد و ذلت خیانت آن را ارزان و بی‌بها ساخت پس حکمت خدای را بفهم.^۱



کم فروشی

(یعنی جایشان بواسطه کردار بدشان سجين است و آن چاهی است در جهنم یا آنکه اعمال ایشان در سجين نوشته می شود که آن دفتر اعمال کفار و فساق است) و تو نمی دانی که سجين چیست مکتوبی است رقم شده یا اینکه بودن اعمالشان در سجين، حکمی است مقرر و نوشته شده.^۱

و از قول شعیب چنین می فرماید «نکاهید و کم نکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات و ترازو را در سنجدن موزونات، بدرستیکه شما را در توانگری و فراوانی نعمت می بینم (یعنی محتاج نیستید که احتیاج شما را بخیانت وادرد بلکه توانگرید و رسم حق گذاری آئستکه مردم را از مال خود بهره مند کنید نه آنکه از حقوقشان بازگیرید) و بدرستیکه باین خیانتی که در مال یکدیگر می کنید من بر شما می ترسم عذاب روزی را که احاطه کننده است (یعنی کسی از شما نمی تواند از آن فرار کند) وای قوم من مکیل را تمام پیمائید و موزونات را تمام وزن کنید بعد و تساوی و چیزهای مردم را کم نکنید و در زمین فساد نکنید و تباہی مجوئید در حالیکه تبهکار باشد (زیرا کم فروشی نظم اجتماع و امنیت عمومی را بهم می زند).^۲

کم فروش ایمان ندارد: بنابراین از آیات قرآن استفاده می شود که کم فروش ایمان بروز جزا و حساب روز قیامت ندارد زیرا اگر یقین بلکه گمان مسؤولیت داشت که در روز قیامت از او بازخواست می شود و هر چه بمردم کم داده از او مطالبه خواهد شد هرگز بچنین خیانتی حاضر نمی شد و اگر ایمان داشت می دانست که هر چند صاحب حق غافل و بیخبر از خیانتش باشد اما پروردگار عالم حاضر و مراقب اعمال است.^۳

۱— ان کتاب الفجارتی سجين و ما ادریک ما سجين کتاب مرقوم. (سوره ۸۳ آیات ۷ تا ۹).

۲— ولا تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بخیروانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاء هم ولا تعثوا فی الارض مفسدین (سوره ۱۱ آیات ۸۶ و ۸۷).

۳— می گویند قصاب بت پرستی هنگام کشیدن گوشت بیشتر می داده سبیش را که پرسیدند بیالی سرش اشاره کرد بتی را دیدند گفت برای خاطر این بیشتر می دهم یا دیگری را نقل می کنند که هر گاه می خواسته وزن کند به بتش می نگریسته تا کم نفروشد زهی شرمساری از مسلمانانی که خدای عالم را حاضر و ناظر می دانند و در حضورش کم فروشی یا سایر گناهان را مرتکب می شوند. در وقتیکه حضرت یوسف و زلیخا در حجره تنها فرار گرفتند زلیخا مقتעה خود را بروی بتی که

۴- کم فروشی

بیست و چهارم از گناهانیکه بکثیره بودنش تصریح شده کم فروشی است و اصل حرمتش از روی قرآن و سنت و اجماع و عقل ثابت است و در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) و در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) جزء کبار شمرده شده و می فرمایند «البغس فی المکیال و المیزان» کم دادن در کیل و وزن یعنی هر گاه چیزی بفروشنده یا ادای دینی نمایند چیزی از پیمانه و ترازو کم کنند.

در قرآن مجید صریحاً وعده عذاب بشدیدترین بیانی داده شده و یک سوره از قرآن مجید (سوره مطففين) باین موضوع اختصاص داده و می فرماید «و بیل برای کم فروشانست (و بیل نام چاهی است در دوزخ و نیز کلمه جامع جمیع بدیها است یعنی انواع عذاب و عتاب و شدت و محنت برای کم فروشانست) آنانکه چون از مردم می ستانند و پیمانه را برای خود تمام و بزیادتی می گیرند و هر گاه برای مردم ترازو و پیمانه می کنند کم می کنند (و بایشان ضرر می زند) آیا کم فروشان گمان ندارند که پس از مردن برای روز بزرگی برانگیخته می شوند روزیکه مردم پیا خواهند ایستاد برای امر پروردگار عالمیان».^۱

نامه اعمالشان در سجين است: باید بترسند و منزجر شوند و از کم فروشی و نترسیدن از عذاب روز جزا دست بردارند. بدرستیکه نامه عمل فاجران در سجين است

۱— و بیل للطفین الذين اذا اكتالوا على الناس يستوفون و اذا كالوهم او وزنهم يخسرون الایضن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین. (سوره مطففين آیه ۱ تا ۵).

پنج صفت و پنج بلا: در تفسیر منهج الصادقین می نویسد: رسول خدا(ص) فرمود پنج خصلت ذمیمه است که با پنج مصیبت و بلا همراه است هیچ گروهی نیستند که پیمان شکنی کنند مگر خدا دشمن را برایشان مسلط می فرماید و هیچ گروهی نیستند که بغير حکم خدا حکم کنند مگر تهییدستی در میانشان آشکار شود و هیچ گروهی نباشد که در میانشان فاحشه (نابایست) پیدا شود مگر مرگ در آنها پیدا شود و هیچ فرقه ای نباشد که کم سنجیدن و کم پیمودن را پیشه کنند مگر از نباتات و قوتها محروم گردند و بقطط و غلا مواحده شوند و هیچ گروهی نباشد که زکات را بمستحقان نرسانند مگر باران از ایشان باز گرفته می شود.^۱

نصیحت امیر المؤمنین(ع): امیر المؤمنین وقتیکه از اداره حکومت فارغ می شد بیازار کوفه می آمد و می فرمود: «ای مردم از خدا بترسید و کیل و وزن را تمام بپیمائید و طریق داد را در آن ملاحظه کنید و چیزهای مکیل و موزون را بمردمان کم ندهید و در زمین فساد نکنید»^۲.

روزی مردیرا در بازار دید که زعفران می کشید و آن کفه ای که در آن زعفران بود می چربانید حضرت دانست که ترازو و یش درست نیست زعفران را از ترازو برداشت و فرمود اول ترازو را بعد راست کن بعد از آن اگر خواهی بیشتر ده^۳.

میان دو کوه از آتش: پیغمبر اکرم می فرماید: هر کس در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دونخ در می آورند و در میان دو کوه آتش جایش می دهند و باو می گویند این کوهها را وزن کن و او همیشه باین عمل مشغول است.

در آنجا بود انداخت و گفت از اوحیاء می کنم حضرت یوسف(ع) فرمود از بتی که شعور ندارد و ساخته شده دست بشر است حیاء می کنی پس چگونه من از خدای بینا و شناوا که حاضر و ناظر است حیاء نکنم از آنجا فرار کرد و آلوهه بگناه نگردید.

۱- ما نقض قوم العهد الاسلط الله عليهم عدوهم وما حکموا بغير ما انزل الله الا فشافیهم الفقر و ما ظهرت الفاحشة الا فشافیهم الموت ولا طفقو النکيل الامتنعوا النبات و اخذوا بالسنین ولا منعوا ازکوة الاحسیس عنهم القطر. (تفسیر منهج الصادقین).

۲- يا ایها الناس اتقوا الله: واوفوا المکیال و المیزان بالقسط ولا تبخسوا الناس اشیاء هم ولا تعثوا فی الارض مفسدين. (سوره ۱۱ آیات ۸۶ و ۸۷).

۳- اقم الوزن بالقسط ثم ارجح بعد ذلك ما شئت.

کم فروشی

مالک دینار می گوید: مرا همسایه ای بود بیمار شد بعیادتش رفتم در کار جان دادن بود بانگ می زد که دو کوه آتش قصد من می کنند گفتم ای مرد این محض خیال است که بتومی نماید گفت نه چنین است بلکه حق است زیرا که مراد و مکیال بود یکی ناقص و دیگری زائد بناقص میدادم و بزاده می گرفتم و این عقوبت آنست.^۱

کم دادن بشماره هم حرام است: در حکم کم دادن بکیل و وزن، کم دادن بشماره است چیزهای که مانند پارچه و زمین بذرع و متر داد و ستد می شود کم دادش هم بشماره است یک سانتیمتر هم که کم بدهد کم فروشی بر او صدق می کند و چیزهای که بشماره معامله می شود مانند تخم مرغ، اگر کمتر بدهد و صاحب نفهمد کم فروش است و آنچه در باره کم فروشان گفته شد شامل او هم می شود چنانچه شیخ انصاری در مکاسب محروم بیان فرموده است.

بطرف، بدھکار می شود: کم فروش نسبت بآن مقداری که کم داده ذمه اش مشغول و بطرف، بدھکار است و واجبست آن را در وجه مشتری پردازد و اگر مرده است باید بورثه اش بنسبت ارث بدهد و در صورتی که اصلا او را نمی شناسد (بنابر احتیاط با اجازه حاکم شرع) از طرف صاحب شدفه دهد.

در صورتی که مقداری را که کم داده اصلا نمی داند باید با مشتری بمبلغی مصالحه کند و در صورت وفاتش باورثه و اگر مجهول باشد، با حاکم شرع مصالحه را انجام دهد.

حقه بازی هم کم فروشی است: حقیقت کم فروشی چنانکه گذشت آنست که صاحب مال آنقدر جنسی که بر آن معامله واقع شده بمشتری ندهد بلکه کمتر بدهد خواه بحسب کیل و وزن، درست و مطابق باشد لیکن چیزی بی قیمتی را جزء آن جنس کرده باشد مثلا صدمون گندم فروخته و همان صدمون را تسليم مشتری می کند لیکن پنج من خاک جزئی کرده است که در اینصورت پنج من گندم کم داده است یا ده من شیر بمشتری فروخته و داده لیکن یک من آب داخلس کرده و در حقیقت نه من شیر داده است یا حلب روغنی بوزن پنج من فروخته در حالیکه سنگی بوزن نیم من در آن انداخته است یا قصاب یک من گوشت بفروشد بدون اینکه از یک من کمتر بدهد ولی استخوانش را از مقدار معمول بیشتر بدهد یا جنس خشکباری که باید بهمان حالت خشکی وزن شود و فروش

۱- پایان نقل از منهج الصادقین با تغییر مختصر.

رود آنرا جای مرتضوی بگذارد یا مقداری آب با آن مخلوط کند تا سنگین تر شود تمام این موارد کم فروشی و گناه کبیره است.

غش در معامله هم حرام است: در صورتیکه مقداری از جنس دیگر را که ارزش کمتر است جزء آن کند و بهمان وزن مورد نظر مشتری تحويل دهد غش در معامله کرده مثلاً صد من گندم اعلا را می فروشد در حالیکه هن من گندم متوسط با آن ضعیمه کرده یا یک من روغن حیوانی اعلا می فروشد در حالیکه مقداری روغن نباتی یا پیه با آن مخلوط کرده و نظائرش تمام حرام و غش در معامله است.

شیخ در مکاسب محروم می فرماید: اخباری که در حرمت غش رسیده متواتر است از آنجلمه صدق نقل نموده که رسولخدا(ص) فرمود «کسیکه با مسلمانی در خرید و فروش غش کند از مانیست و روز قیامت با طایفه یهود محشور می شود زیرا کسیکه با مردم غش میکند مسلمان نیست و سه مرتبه فرمود کسیکه با ما غش کند از ما نیست و کسیکه با برادر مسلمانش غش کند خداوند برکت را از روزیش بر می دارد و معیشت و زندگیش را خراب فرموده و بخودش و اگزارش می فرماید»^۱.

۱— من غش مسلمانًا في بيع أو شراء فليس منا ويحشر مع اليهود يوم القيمة لانه من غش الناس فليس بعلسم الى ان قال(ص) ومن غشنا فليس مناقالها ثلثاً ومن غش اخاه المسلم نزع الله بركة رزقه وافسد معیشه و و كله الى نفسه. (عقاب الاعمال):

در کتاب دارالسلام عراقی صفحه ۳۰۹ می نویسد خبر داد مراثة عادل ملا عبدالحسین خوانساری که شخصی از معتبرین عطارهای کربلا مريض شد بمرضی که جمیع اطباء از معالجه آن عاجز شدند هر چه داشت در راه معالجه گذاشت و مفید نیفتاد تا آنکه روزی بعیادت او رفت و حالت او را پریشان یافت و او را دیدم که بعض اولاد خود می گفت که فلان چیز را هم ببرید و بفروشید و خرج من کنید تا آنکه کارمن از مردن یا خوب شدن یکسره شود چون این سخن از او شنیدم باو گفتم معنی این کلام را نفهمیدم چگونه بفروختن آن مال حال تو معلوم می شود چون این بشنید آه سردی کشید و گفت بدانکه من در ابتدا سرمایه درستی نداشتم و سبب دارائی من آن شد که در فلان سال در کربلا تب غش یا مرض دیگری بسیار شد و معالجه آخرا اطباء با آب لیمو شیرازی می کردند لهذا آبلیمو در ولایت کربلا کم و گران شد و من دوغ را با آب لیمو داخل می کردم آنقدریکه عطر لیمو در آن ظاهر شود و بقیمت آبلیمو می فروختم تا اینکه آب لیمو در کربلا منحصر گردید بد کان من و هر کس آب لیمو می خواست بد کان من حواله اش می دادند پس طولی نکشید که از آبلیموی مصنوعی که در حقیقت آب دوغ بی قیمت بود دکان و سرمایه من معتبر گردید و در نزد همکاران ابوالالوف گشته

و از حضرت باقر(ع) روایت نموده که رسولخدا(ص) در بازار مدینه بگندم فروشی عبور کرد و فرمود خوب گندمی داری پس دست وسط آن نمود و مقداری بیرون آوردید و سطح گندم خرابی است پس بصاحب آن فرمود «خیانت کردی و با مسلمانان غش نمودی»^۲.

و در روایت حلی است که از حضرت صادق(ع) پرسید از شخصی که دونوع از یک جنس دارد یکی گران و خوب و دیگری پست و ارزان پس هر دو را مخلوط کند و بیک قیمت بفروشد فرمود «نباید با مسلمانان غش کند و اینطور معامله نکند مگر اینکه مخلوط بودن آنرا بمشتری بگوید»^۲.

داود بن سرحان از آنحضرت پرسید که دو قسم مسک داشتم یکی تر و دیگری خشک پس مسک تر را فروختم و مسک خشک را بهمان قیمت نمی خرند آیا جایز است که آنرا ترک کنم تا بمصرف فروش بر سر حضرت فرمود جایز نیست مگر آنکه مشتری را خبر دهی که آنرا تر کرده ای.

تطفیف با خدا و خلق: هر چند تطفیف که از گناهان کبیره و جای صاحبین در ویل که چاهی است در جهنم می باشد اینستکه شخص در مقام خرید جنسی زیادتر از حق خود بردارد و هنگام فروختن کمتر از حق مشتری باو بدهد چنانکه گذشت لیکن سزاوار است که شخص مسلمان در جمیع کارهایش با خدا و خلق مواظبت کند که

تا آنکه عاقبت کار باینجا کشید که ناخوش شده و هر چیزی که از آن اندوخته بودم خرج کردم تا آنکه چیز دیگری باقی نماند مگر فلان چیز که امروز ملنفت شدم که آنهم از فوائد آن می باشد گفتم آنهم برود شاید من خلاص شوم راوی گوید پس از آن طولی نکشید که دار دنیا را وداع کرد و بچنگال کسانیکه آب لیمو بآنها فروخته بود مبتلا گردید.

آب بسیار آن یکی در شیر کرد

تا که دم زد گاورا سیلا برد

چون بیامد سربسوی آب برد

حمله دریکبار آبش برده بود

جمع گشت و گاورا در پیش کرد

آب چون در شیر پیش از پیش کرد

هر چه جمع آری بظللم این جایگاه

۱— ما اریک الاوقد جمعت خيانه و غشاً (عقاب الاعمال).

۲— فقال (ع) لا يصلح له ان يغش المسلمين حتى يبينه (عقاب الاعمال).

نمی خواهی برای دیگران هم مخواه و بردیگران ستم مکن چنانچه دوست نداری که بر تو ستم کنند و بدیگران نیکی کن چنانچه دوست داری که با تونیکی نمایند و از رفتار خودت رشت بدان آنچه را از دیگران رشت می دانی (مثلاً دروغگوئی و عیجشوئی دیگران را رشت می دانی از خودت هم رشت بدان) و هرچه از خودت می پسندی از دیگران هم پسند»^۱ نه اینکه چون اینکار از تو سر زده پسندیده است اما چون همین کار را دیگران انجام داده اند ناپسند باشد — پس کسیکه در گفتار و کردارش با مردم از میزانی که امیرالمؤمنین(ع) بیان فرموده بیرون رود مطوف است و از جاده عدل و صراط مستقیم بیرون رفته، جزء ستمکاران بشمار می رود.

هر چیزبرای پیمانه ایست: برای جمیع امور اعتقادی و ملکات نفسانی و هر نوع قول و فعلی میزانی است که باید آن اعتقاد و صفت و قول و فعل با میزانش مطابق شود تا عدل حقیقی درست آید چنانچه در سوره حیدد می فرماید «فرستادیم پیغمبرانرا با معجزات و فرو فرستادیم با ایشان کتاب و میزانرا تا اینکه مردم عدل را بربپا دارند»^۲.

علی(ع) میزان اعمالست: میزان اشیائیکه بوزن معامله می شود ترازو و قپان و میزان استقامت و انحراف بنا شاقول و میزان کیفیت معاشرت با مردم نفس خود انسان است و میزان شناختن عقائد حق از باطل و صفات فاضل از ردیله و خیر را از شر قرآن مجید و عترت طاهرین علیهم السلام اند و بالاخص امیرالمؤمنین(ع) چنانچه در زیارت شم می خوانیم «سلام بر توای میزان اعمال» پس باید هر حال و رفتار و کرداری بحالات و رفتار و گفتار آنحضرت سنجیده گردد تا درستی آن هویدا شود و کسیکه اینجا رفتار و گفتارش را میزان کند فردای قیامت در میزان حساب معطلى ندارد و از صراط مثل برق می گذرد ولی خیلی مشکل است کسی از عهده برآید و از طریق صراط مستقیم و میزان عدل الهی منحرف نشود و بسمت افراط و تفریط نرود زیرا تشخیص و تطبیق موارد جزئی بامیزان عدل بسیار دقیق و از موباریکتر است و پس از تشخیص عمل بر طبق آن

۱— یا بنی اجعل نفسك میزانًا فيما بينك وبين غيرك فاحب لغيرك ما تحب لنفسك واكره له ما تكره لها ولا تظلم كما لا تحب ان تظلم و احسن كما تحب ان يحسن اليك واستبع من نفسك ما تستبعه من غيرك و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك (نهج البلاغه رساله ۳۱).

۲— اقْدَ ارْسَلْنَا رَسْلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعْهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقَسْطِ.

آید ۲۵). (سوره ۵۷)

دشوار مانند راه رفتن بروی شمشیر تیز بلکه سخت تر است ولذا همه در موقف حساب معطل و در عبور از صراط افتان و خیزان، گریان و لرزاند و از دو طرف مانند شب پره که بر اطراف چراغ می افتد در دوزخ خواهند افتاد چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «نیست هیچیک از شما مگر اینکه بآن وارد می شوند آنگاه اهل تقوانجات پیدا می کنند»^۱.

۱— وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتَّمَا مَقْضِيَا ثُمَّ نَجَّيَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرَ الظَّالِمِينَ فِيهَا جَيْشًا (سورة ۱۹ آیات ۷۲ و ۷۳).

آشامیدن و بالجمله شبهه‌ای در حرمت جمیع تصرفات در مال حرام نیست و سبب اینکه تعبیر از مال حرام به (سحت) شده آنست که سحت بمعنی بر طرف شدن و زائل شدن است و مال مسحوت بمعنی مال برده شده و از بیغ کنده شده است و چون مال حرام برکت ندارد و تصرف کننده در آن نفعی نخواهد برد لذا از حرام خوری به اکل سحت تعبیر فرموده‌اند و ظاهر لفظ سحت جمیع اقسام مال حرام را شامل می‌شود یعنی هر مالی را که شخص از راه نا مشروع و حرام تصرف کند اکل سحت است^۱ هر چند معصیت و عقوبت در بعضی از آنها زیادتر از بعض دیگر است بلکه بعضی از آنها در حکم جنگ با خدا و پیغمبر(ص) است مانند ربا و بعضی در حکم کفر بخداست مانند رشوه چنانچه صدوق از حضرت صادق(ع) روایت نموده که فرمود «هر چیزی که خیانت از امام شود پس آن سحت است و سحت انواع بسیار دارد از آنجلمه مالی است که از طرف حکم کنندگان بظلم وجور بشخص برسد و از آنجلمه حقوقی است که قاضی‌ها می‌گیرند و اجرت‌های زنان بدکار و قیمت شراب و نبیذی که مستی آور است و ربا یعنی سود خوردن پس از

۱— در کتاب اسلام و مشکلات اقتصادی تألیف سید ابوالاعلی مودودی می‌نویسد: (قانون تحريم) اسلام حق انسانرا در خواستن و بدبست آوردن متعاز زندگی قبول نموده و تثبیت می‌کند او اعدوان گناهی است در روشاهای کسب روزی و لوازم زندگی ولی اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که انسان در راه بدبست آوردن وسائل زندگی راهی را پیش گیرد که اخلاق را فاسد گرداند و او را در معرض سقوط قرار دهد یا بمنیت و تمدن انسانی ضرر رساند و موجب فساد در رژیم مدنیت گردد قانون اسلامی نه فقط مشروبات الکلی و مواد مخدره و همه منکرات و فواحش را تحریم می‌کند بلکه همه راههاییکه منجر آنها می‌شود: تولید و بوجود آوردن، واسطه شدن، خرید و فروش، استعمال و اقدام آنها بهر نحوی که باشد حرام می‌داند. اسلام بطور کلی زنا و فحشاء را شغل انسانی نمی‌داند رقص و رقصی را حرفة مشروع نمی‌شمارد غناه و آواز و خوانندگی را راه کسب صحیح نمی‌شناسد. اسلام همه کارهایرا که موجب سود و خوشبختی یکی و ضرر و بدیختی دیگری یا اجتماع بشری گردد جرم و گناه می‌شمارد و بر آنها کیفر سخت در دنیا و عذاب در دنیا کی را در آخرت وعده می‌دهد مانند رشوه خواری، دزدی (رسمی و غیررسمی) قمار، ربا و همه معاملات و داد و ستدهاییکه در یکطرف آن غش باشد همچنین احتکار مواد غذائی و کالاهاییکه انسان بآن احتیاج دارد بامید بالا رفتن قیمها که موجب فشار زندگی و تنگی معيشت می‌گردد و همچنین همه راههاییکه منجر بنزاع و جنگ و جدال می‌شود یا سود و ضرر بسته بشانس و اقبال می‌گردد و سعی و کوشش در آن دخالتی نمی‌یابد (مانند بلیط بخت آزمائی).

۲۵- حرامخواری

بیست و پنجم از گناهاییکه بکثیره بودنش تصریح شده حرامخواری است چنانچه در حدیث شرایع از حضرت رضا(ع) در کتاب عیون الاخبار و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق(ع) بآن تصریح شده و در دو جای سورة مائدہ حرامخواری را از صفات یهود شمرده و می‌فرماید: «و می‌بینی تو بسیاری از یهود را که در تحصیل گناه و ظلم شتاب می‌کنند و گفته شده که اثم هر گناهی است که ضرر آن فقط به بجا آورنده برسد و عدوان گناهی است که ضرر شدیدگران برسد) و در خوردن رشوه یا ربا، بدکاری است که می‌کنند، چرا علمای ربانی و زاهدانشان آنها را از دور غنکوئی و رشوه خواری نهی نمی‌کنند بدکاری می‌کنند که ایشانرا نهی نمی‌کنند».^۱

اکل سحت که از گناهان کبیره شمرده شده بمعنی خوردن مال حرام است و مراد از خوردن مال حرام مطلق تصرف است خواه بمصرف خوردن و آشامیدن برسد یا بمصرف لباس و مسکن و غیره یا اینکه آنرا مصرف نکند ولی متصرف شده بصاحبش نرساند در تمام اینموارد گفته می‌شود که مال حرام را خورده است چنانچه مراد از خوردن مال یتیم و مال ربوی حرام بودن تمام اقسام تصرفات در مال یتیم و ربوی است نه خصوص خوردن و

۱— و ترَ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَسَارُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعَدُوْنَ وَأَكْلُهُمُ السَّحْتَ لِبِسْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَوْلَا يَنْهِيهِمُ الرَّبَّانِيُونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمُ وَأَكْلُهُمُ السَّحْتَ لِبِسْ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (سورة مائدہ آیات ۶۷ و ۶۸).

آنکه حرمتش از شرع ظاهر شده اما رشوه در حکم پس آن کفر بخداوند بزرگ است».^۱ قریب بهمین مضمون هم در کتاب کافی از حضرت باقر (ع) نقل کرده است. و نیز از آنحضرت روایت نموده که فرمود «سحت قیمت مردار است و قیمت سگ (غیر از سگ شکاری و سگ گله و مثل آنها) و قیمت خمر و اجرت زانیه و رشوه در حکم و اجرت کاهن (کسیکه تسخیر جن کرده و بعضی اخباریکه می شنود بمردم می رساند)».^۲ از این احادیث و نظرائرش دانسته می شود که تمام اقسام مال حرام سحت است و حرمت و عقوبت در بعضی بیشتر است و از همه بدتر رشوه خواری است که در حکم کفرو لعن پیغمبر(ص) است.

اقسام رشوه: رشوه بر سه قسم است: رشوه در مقام حکم، رشوه برای رسیدن با مر حرام، رشوه برای رسیدن با مر مباح.

رشوه در حکم آنستکه بقاضی می دهنده حکم کند یا راه پیروزی بر طرف را یادش دهد هر چند حق با رشوه دهنده باشد و قاضی هم بحق حکم کند و چنانچه رشوه گرفتن و تصرف کردن در آن حرام و از گناهان کبیره است همچنین رشوه دادن هم حرام است و دهنده و گیرنده لعنت کرده شده خداوند. رسولخدا (ص) فرمود: «خدا رشوه دهنده و رشوه گیرنده و آنکه واسطه بین آنها است لعنت کند»^۳ و فرمود: از رشوه پرهیزید جز این نیست که آن حقیقت کفر است و صاحبیش بوی بهشت را نخواهد شنید».^۴

بعلاوه رشوده دادن کمک بر گناه است (اعانت براثم) بلی در صورتیکه ناچار و مجبور باشد مانع ندارد و همچنین هر گاه برای رسیدن بحق خود چاره ای جز رشوه دادن نباشد آنهم جایز است هر چند برای گیرنده گرفتنش حرام است چنانچه واسطه شدن در

۱- قال (ع) ای شئ غل من الامام فهو سحت والسحت انوع كثيرة منها ما اصيب من اعمال الولاة الظلمة و منها اجر القضاة و اجر الفواجر و ثمن الخمر والنبيذ المسكر و الربوا بعد البينة و اما الرشا في الاحكام فهو الكفر بالله العظيم. (حصال)

۲- عن ابيعبد الله عليه السلام قال السحت ثمن المينة و ثمن الكلب و ثمن الخمر و مهر البغى والرشوة في الحكم و اجر الكاهن (وسائل كتاب التجارة باب ۳۲).

۳- لعن الله الراشي والمرتشي والماشي بينهما. (سفينة البحار جلد ۱ ص ۵۲۳).

۴- اياكم والرشوة فانها محض الكفر ولا يشم صاحب الرشوة ريح الجنة (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۵۲۳).

گرفتن رشوه و رساندن به رشوه گیرنده یا واسطه شدن در کم یا زیاد دادن تمام حرام است و در اخبار واسطه «راش» نامیده شده است.

و نیز فرقی در رشوه نیست که مال باشد مانند وجه نقد و ملک یا منفعت خانه و مغازه و نظائرش یا اینکه عمل باشد مانند اینکه بعنوان رشوه برای قاضی خیاطی کند یا بنائی کند و گاهی رشوه از قبیل قول است مثل اینکه مدح و ثنای قاضی را می کند تا میلش را متوجه خودش کند و بنفعش حکم دهد و شباهه ای در حرمت تمام این اقسام نیست.

هدیه و خمس بعنوان رشوه: از موارد رشوه مالی است که بعنوان هبه یا هدیه یا صلح بقصد رشوه بدهد یا بعنوانین واجب مانند خمس یا زکات بقصد رشوه پردازد که البته حرام است و دین او نسبت بخمس و زکات اداء نشده و ذمه اش مشغول خواهد بود زیرا شرط صحت ادائی خمس و زکات قصد قربت است و در حدیث نبوی در بیان نشانه های نزدیکی قیامت می فرماید: «زمانی می آید که رشوه را بهدیه حلال خواهد ساخت» یعنی رشوه می گیرند و هدیه اش می خوانند.

قسم دوم از رشوه آنستکه بحاکم عرف یا ظالم یا رئیسی چیزی بدهد که بتواند بقوه او بکسی ظلمی کند یا معصیتی انجام دهد و شکی نیست که این قسم از رشوه هم مانند قسم اول حرام و اکل مال بباطل است چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «اموال انرا میان خود بنا حق نخورید و آنها را برای فرمانداران نفرستید که بخشی از اموال مردم را بناروا بخورید در حالیکه شما می دانید».^۱

در این آیه مسلمانانرا از دو چیز نهی فرموده یکی از خوردن مال بغیر راه مشروع مانند سرقت و خیانت و دیگر از دادن مال خود بحاکم و فرمانداران تا از آنان در خوردن مال مردم بنافق کمک بگیرند.

رشوة حلال: قسم سوم از رشوه آنستکه مال خود را بشخصی می دهد تا بحمایت او بتواند بحق خودش برسد یا ظلمی را دفع کند یا اینکه با مر مباحی برسد و این قسم از رشوه حلال است که در حدیث صحیع از امام(ع) می پرسند که شخصی بدیگری رشوه

۱- ولا تأكلوا اموالکم یعنیکم بالباطل وتدعوا بها الى الحکام لتأكلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون. (سوره ۲ آیه ۱۸۸).

می دهد که از مکانی برخیزد تا آنس شخص جایش قرار گیرد صریحاً می فرماید مانع ندارد^۱ و مراد از مکان در این روایت ملک شخصی نیست بلکه منزل مشترک و اوقاف عامه مانند مسجد و مدرسه و کوچه و بازار و نظائر آن است بنابراین اگر کسی در گوشه ای از مسجد یا مشاهد مشرف نشسته باشد یا طبله در حجره مدرسه مقیم باشد دیگری مبلغی باو بدهد تا از آنمحل صرفنظر کند ضرر ندارد.

حفص الاعور از حضرت ابی الحسن(ع) پرسید که عمال سلطان از ما اجتناسی می خرند و اشخاصی را تعیین می کنند برای تحويل گرفتن آیا برای ما جایز است بآنها رشوه دهیم تا مورد ظلم عمال سلطان واقع نشویم؟ فرمود: «ضرری ندارد که آنچه برای مصلحت تو لازم است بدھی» سپس فرمود: «هر گاه بآن وکیل رشوه دهی از آنچه باید بدھی کمتر از تو می گیرد؟» عرض کردم بلی فرمود: «رشوة خود را فاسد کردی»^۲ و خلاصه معنی حدیث اینستکه رشوه دادن برای دفع ظلم و رسیدن بحق خود صحیح و جایز است اما رشوه برای ندادن حق دیگری که بر عهده اوست حرام است».

گرفتن رشوة حلال، مکروهست: باید دانست که قسم سوم یعنی دادن مال بعنوان هدیه بهقصد رسیدن بمطلب مشروع و مقصد حلال هر چند حلال است لیکن گرفتن آن خالی از کراحت نیست چون هدیه ایست شبیه برشوه و چه بسا گرفتن آن سبب سهولت رشوه خواری در دو قسم دیگر که حرام قطعی است بشود ولی شخص پرهیزگار باید از قسم حلال پرهیز کند تا روزی گرفتار حرام آن نشود و محتمل است حدیثی که ذکر می شود ناظر باین مطلب باشد.

حضرت امیر المؤمنین(ع) می فرماید: «کسیکه حاجت برادر دینی خود را برآورد و در مقابل از او هدیه ای بگیرد از موارد اکل سخت (حرام خواری) است»^۳.

شیخ انصاری در مکاسب فرموده: توجیه هائی برای این حدیث شریف است از

۱— عن محمد بن مسلم قال مثلت ابا جعفر(ع) عن الرجل يرشوه الرجل على ان يتتحول من منزله فيسكنه قال(ع) لا يأس (وسائل کتاب التجارة باب ۱۱۴).

۲— فقال(ع) لا يأس ما تصلح به مالك ثم سكت ساعة ثم قال(ع) اذا انت رشوه يأخذ منك اقل من الشرط قلت نعم قال(ع) فسدت رشوتك (وسائل الشیعه کتاب التجارة باب ۳۷ ج ۱۲ ص ۴۱۰).

۳— في تفسير قوله تعالى أكالون للسخت قال(ع) هو الرجل يقضى لأخيه حاجته ثم يقبل هدیته (عيون اخبار الرضا(ع))

آنجلمه: از گرفتن هدیه از ارباب حاجت باید سخت پرهیز کرد تاروی گرفتار رشوة حرام نشد.
آثار حرامخواری: حرامخواری برکت را از مال می برد چنانچه از حضرت صادق(ع) مرویست کسی که مالی را از راه غیر مشروع بدست آورد مسلط می شود بر او ساختمان و آب و گل^۱ (تا مال او را تلف کند) یعنی بخيالش می اندازد ساختمان کند پس مال و عمر خود را در آب و گلی صرف می کند که نه برای دنیا ای او نافع است نه آخرتش و مثل اینکه این قطعه از زمین مأمور بوده مالش را ببلعد.

حرامخواری مانع قبولی عبادات می شود چنانچه در مقدمه کتاب ذکر شد^۲ و رسول خدا(ص) می فرماید: هر گاه کسی لقمه حرامی بخورد و جزء بدنش بشود تمام ملائکه آسمانها و زمین او را لعنت می کنند^۳ و نیز فرموده: که عبادت کردن با حرامخواری مانند بنا کردن روی رمل است^۴ یعنی چنانچه بنای بدون شالوده محکمی خراب می شود و بنا کننده از آن بی بهره است عبادت کسی هم که از حرام پرهیز نمی کند فایده ای نمی بخشد.

دعای خورنده حرام مستجاب نمی شود: رسول خدا(ص) می فرماید: «کسیکه لقمه حرامی بخورد تا چهل شب نمازش قبول نمی شود و تا چهل روز دعايش مستجاب نمی شود و هر گوشتی که در بدن او از حرام روئیده شود پس آتش بآن سزاوارتر است و جز این نیست که یک لقمه هم گوشت را در بدن می رویاند»^۵.
و نیز فرمود: کسیکه دوست می دارد دعايش مستجاب گردد پس باید پاکیزه کند خوراک و کسب خود را.^۶

۱— من كسب مالا من غير حله سلط عليه البناء والطين والماء. (جلد ۲۳ بحار الانوار—سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۲۹۸).

۲— بصفحات ۷ و ۹ همین کتاب مراجعه شود.

۳— اذا وقعت اللقمة من حرام في جوف العبد لعنه كل ملك في السموات والارض (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۲۴۴).

۴— العبادة مع أكل الحرام كالبناء على الرمل (سفينة البحار جلد ۱ ص ۲۹۹).

۵— من أكل لقمة حرام لم تقبل له صلوة اربعين ليلة ولم تستجب له دعوة اربعين صباحاً و كل لحم يتبه الحرام فالنار اولی به و ان اللقمة الواحدة تنبت اللحم. (سفينة البحار جلد ۱ ص ۲۴).

۶— من احب ان يستجاب دعائه فليطيب مطعمه ومكسبه (عدة الداعي ص ۱۲۸).

شخصی با نحضرت عرضکرد: دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود: خوراک خودت را پاک کن و حرام را بشکم خودت داخل مکن.^۱ و خداوند بعیسی بن مریم فرمود بظلم کنندگان از بنی اسرائیل بگومرا نخوانید در حالیکه مال حرام در تصرف شماست که اگر در آتحال مرا بخوانید شما را لعنت می کنم.^۲

حرامخواری قساوت قلب می آورد: خوراکی که انسان می خورد بمنزله بذری است که در زمین ریخته می شود پس اگر آن خوراک پاکیزه و حلال باشد اثرش در قلب که بمنزله سلطان بدن است از رقت و صفا ظاهر می شود و از اعضاء و جوارحش جز خیر و نیکی تراویش نمی کند و اگر آن خوراک پلید و حرام باشد قلب را کدرو تیره نموده، در اثر قساوت و ظلمت امید خیری باو نخواهد بود و پند و اندرز در او اثر نمی کند و سخت ترین مناظر رقت بار او را متأثر نمی کند چنانچه حضرت سیدالشهداء بشکریان پسر سعد ضمن خطبه اش فرمود: «شکمها ایمان از حرام پر شده و بر دلهایتان مهر خورده دیگر حق رانمی پذیرید و ای بر شما آیا انصاف نمی دهید آیا گوش فرانمی گیرید».^۳

بالجمله خوراک حرام قلب را سخت و تاریک نموده آنگاه از پذیرفتن و تسليم بهر حق خودداری می کند و از هیچ اندرزی متأثر نمی شود بلکه دیگر از هیچ جنایتی روگردان نیست.^۴

۱- عنده (ص) لمن قال له احب ان يستجاب دعائي قال (ص) طهر ما كلک ولا تدخل بطنك الحرام (عدة الداعي ۱۲۸).

۲- قل لظلمة بنی اسرائیل لا تدعوني و السحت تحت اقدامکم... (سفينة البحار ص ۴۸ ج ۱).

۳- فقد ملئت بطونکم من العرام و طبع على قلوبکم و يلکم الاتصفون الاتسمعون (نفس المهموم).

۴- در حالات شریک بن عبدالله قاضی نوشتند در ابتداء فقهی باور عی بود تا وقتیکه مهدی عباسی او را احضار کرد و او را مجبور نمود که یکی از این سه کار را بکنند یا منصب قضاوت را پذیرد یا معلم و مریب اطفال خلیفه شود یا یکمرتبه از طعام خلیفه بخورد شریک خوردن طعام را اختیار کرد و آنرا نسبت بدو کار دیگر سهل شمرد خلیفه باشپز مخصوص دستور داد انواع متعدد از خوراکیهای لذین تدارک کند - چون شریک از آن طعامها خورد آشپز مزبور گفت شریک پس از خوردن این طعام رستگار نخواهد شد و همانطور هم شد زیرا آن لقمه های حرام چنان در او تأثیر کرد که دو کار دیگر را

حلال خوری منشأ هر خیری است: چنانچه حرامخواری منشأ هر شر و فسادی است لقمه حلال هم منشأ خیرات و پیدایش نیکیها است و در روایات فضیلت زیادی برای طلب حلال رسیده از آنجلمله پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: عبادت هفتاد قسم است بهترین اقسامش طلب حلال کردن است^۱ و نیز می فرماید: کسیکه طعام حلالی بخورد ملکی بالای سرش ایستاده و برایش استغفار می کند تا از خوردن طعام فارغ شود^۲ و نیز می فرماید: هر کس شب کند در حالیکه از طلب رزق حلال خسته شده باشد آمرزیده شده است^۳ و نیز فرمود: هر کس از دسترنج خود بخورد خداوند درهای بهشت را برویش می گشاید، تا از هر دری که می خواهد وارد شود و در شمار پیغمبران خواهد بود و اجر ایشانرا خواهد گرفت و هر که در تحصیل مال بی باک باشد (رعایت حلال و حرام را نکند) خدا هم باک ندارد که از هر دری او را وارد جهنم کند^۴ و نیز فرمود هر که مالی را از حرام کسب کند پس اگر آنرا صدقه بدهد از او پذیرفته نمی شود و اگر آنرا بگذارد توشه دوزخش می شود.^۵

هم پذیرفت هم قاضی شد و هم مریب اطفال خلیفه. گویند وقتی حواله ای داشت و در گرفتن آن از بیت المال سخت گیری می کرد خزینه دار گفت تو بما گندمی نفوخته ای که در گرفتن آن چنین می کنی گفت بلی بزرگتر از گندم را فروختم و آن دین خودم هست.

چه شیرین گفته جناب بهلوان وقتیکه از طرف هارون خوان طعامی برایش آوردند و آنرا رد کرد و پذیرفت، گماشتنگان خلیفه گفتند هدیه خلیفه را نمی توان برگردانید پس بسگهانی که در آن نزدیکی بودند اشاره کرد فرمود جلو آنها بگذارید تا بخورند گماشتنگان خلیفه سخت برآشتند و گفتند بهدیه خلیفه توهین کردی بهلوان فرمود آهسته حرف بزنید که اگر سگها بفهمند این طعام خلیفه است آنها هم نخواهند خورد.

۱- العبادة سبعون جزء افضلها جزء طلب الحلال (سفينة البحار جلد ۱ ص ۲۹۸).

۲- من اكل الحلال قام على رأسه ملك يستغفر له حتى يفرغ من اكله. (سفينة البحار جلد ۱

ص ۲۹۹) بروایات شماره ۱ و ۲ در ص ۶ همین کتاب مراجعت شود.

۳- من بات کلا من طلب الحلال بات مغفروا (سفينة البحار جلد ۱ ص ۲۹۸).

۴- وقال النبي (ص) قال الله تعالى من لم يبال من اى باب اكتسب الدينار والدرهم لم ابال يوم القيمة من اى ابواب النار ادخلته (بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۶).

۵- وعن النبي (ص) لا يكتسب العبد مالا حراماً فيتصدق منه فيبور عليه ولا ينفق منه فيبارك له فيه ولا يترک خلف ظهره الا كان زاده الى النار. (بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۷).

گناهان کبیره ج ۱

خدا روزی حرام برای کسی نخواسته: غالباً کسانی که از کسب مال حرام پرهیز نمی کنند خیال می کنند که اگر از این مال حرام صرفنظر کنند امر معاشان لیگ می شود و خود را سخت محتاج و گرفتار می بینند لذا باید این نکته یادآوری شود که این خیالی است نفسانی و وسوسه ایست شیطانی و بحکم قطعی عقل و صریح وعده های خدا در قرآن مجید و روایات کثیره ای که از اهلیت(ع) رسیده، خداوند رزق هر مخلوقی را ضمانت فرموده است یعنی از طریق حلال اگر عجله نکند و صبر و قناعت را پیشه سازد رزق مقدرش قطعاً با خواهد رسید بلی گاه می شود انسان بسوء اختیار خود از طریق حرام امرار معاش می کند و خودش را از رزق حلالی که خداوند مقدرش فرموده محروم می سازد روایات واردہ در این زمینه بسیار است و فقط بذکر یکی اكتفاء می شود و به همین جا مطلب خاتمه می یابد.

تا تمام رزقش نرسد نمی میرد: رسول خدا(ص) در حجۃ الوداع در مسجد الحرام مسلمانانرا مخاطب ساخت و فرمود: «بدانید که جبرئیل بقلب من الهام کرد که هیچکس نمی میرد مگر وقتیکه تمام رزق مقدرش باو رسیده باشد پس از خدا بترسید و در طلب روزی حریص نباشید و طول کشیدن رزق حلالتان، شما را واندارد که عجله کنید و رزق خود را از راه حرام بخواهید جز این نیست که خداوند رزق حلال را بین مخلوقاتش تقسیم فرموده و حرام قسمت نکرده است پس کسیکه از خدا بترسد و صبر کند رزق حلالش که مقدر است با خواهد رسید و کسی که پرده عفت خود را پاره کند و شتاب کرده آنرا از طریق حرام کسب کند از رزق حلال مقدرش محروم گردیده و بهآنچه کسب کرده در قیامت مؤاخذه خواهد شد چنانچه خداوند در قرآن مجید از کسب حرام نهی نموده و فرموده است «و بدل نکنید پلید را پیاکی» باینکه شتاب کنید بکسب رزق حرام پیش از آنکه رزق حلال مقدرتان بشما برسد».^۱

۱- الا ان روح الامین نفت في روعي انه لا تموت نفس حتى يستكمل رزقها فاقروا الله واجملوا في الطلب ولا يحملنكم استبطاء شيء من الرزق ان تطلبوه بمعصية الله فان الله قسم الارزاق بين خلقه حلاً ولا يقسمها حراماً فمن اتقى و صبر اياه الله برزقه من حله ومن هتك حجاب السترو عجل وانخذل من غير حله قص به من رزقه الحال وحسب عليه يوم القيمة كما نهى الله عنه بقوله ولا تتبدلوا الخبيث بالطيب بان تعجلوا الحرام قبل ان يأتيكم الرزق الحال الذى قد لكم. (عدة الداعي)

دزد محروم از رزق حلال: حضرت امیرالمؤمنین(ع) روزی در مسجد از استر پیاده شدند و آن را بیکنفر سپرده وارد مسجد شدند آنسخن لجام استر را کشیده بیرون آورد و فرار نمود و استر را رها کرد پس امیرالمؤمنین(ع) از مسجد بیرون آمدند در حالیکه در دست خود دودرهم، گرفته تا آنسخن در مقابل نگهداری استر بدنهند، دیدند مرکب بدون لجام ایستاده است پس سوار شدند و رفته و دودرهم را بغلام خود داده که برای آنمرکب لجامی بخرد پس غلام ببازار رفت و همان لجام را در دست یکنفر دید و معلوم شد که سارق آنرا بدو درهم بآن شخص فروخته و دودرهم گرفته و رفته است چون غلام این مطلب را بآن حضرت گزارش داد فرمود: «جز این نیست که بنده بر خود رزق حلال را بواسطه صبر نکردن و شتاب کردن حرام می کند در حالیکه بیش از آنچه مقدرش بوده بدست نیاورده است.^۱

۱- ان العبد ليحرم نفسه الرزق الحال بترك الصبر ولا يزداد على ما قدرله. (لثالی الاخبار

فهرست مطالب

مقدمه

سرآغاز ۳ - مقدمه چاپ ششم ۶ - راه رستگاری تقوا است ۱۰ - قرآن مجید و تقوا ۱۰ - تقوا در روایات اهلیت ۱۲ - دوستان من پرهیزکارانند ۱۲ - چاره‌ای جز پرهیز کاری نیست ۱۲ - حقیقت تقوا ۱۳ - گناه، اعمال نیک را هدر می کند ۱۴ - درخت بهشتی و آتش سوزنده ۱۴ - حق الناس مانع قبولی است ۱۵ - گناه مانع استجابت دعا است ۱۶ - عبادت حقیقی ترک گناهست ۱۶ - کارهای نیک مانند غبار پراکنده می شود ۱۷ - اقسام گناه ۱۷ - درهای بهشت بروی پرهیزکاران باز است ۱۸ - شفاعت نباید موجب جرأت بر مقصیت شود ۱۸ - خودکشی بامید نجات ۱۹ - مرگ با یکی از سه چیز ۱۹ - فردا بجای اشگ خون می گیرند ۲۰ - شفاعت به سبک شمارندگان نمازنی رسد ۲۰ - گناه زیاد ایمان را می برد و دل را سیاه می کند ۲۱ - دیگر موعظه اثر نمی کند ۲۱ - ترس از گذشته‌ها ۲۲ - شفاعت موجب امید است نه غرور ۲۲ - شیعیان اهلیت ۲۲ - شیعیان حقیقی پیروان امامند ۲۲ - ادعای شیعه‌گری کافی نیست ۲۴ - شیعه از همه پرهیزکارتر و خدا ترس تر است ۲۴ - ولایت علی (ع) قلعه محکم خدا است ۲۵ - شیر درزنه و پناه به قلعه ۲۶ - آیا گفتار تنها کافی است ۲۶؟ - فرمایش مجلسی در اقسام تقوا ۲۷ - محبت ثبات قدم می دهد ۲۷ - استغفار ملائکه برای دوستان علی(ع) ۲۸ - بلاء گناهکاران را پاک می کند ۲۸ - بهره‌برداری به اندازه دوستی است ۲۸ - سودا چنان خوش است که یک جا کند کسی ۳۰ - تاریکی گناه و نور توبه ۳۱ - معنی کبیره و صغیره ۳۱ - گناه کبیره چیست؟ ۳۱ - حل

اشکال ۳۵ - حکمت‌های بسیار ۳۵ - اصرار بر صغیره هم کبیره است ۳۵ - وقوع در مفسدہ و محرومیت از ثواب ۳۶ - به اهلیت باید مراجعه کرد ۳۶ - چرا اهل الذکر اهل بیتند ۳۶ - جواب اشکال دوم ۳۷ - کبائری که بزرگتر است ۳۸ - گناه کبیره‌ای در عنوان دیگر ۳۸ - گناهانیکه کبیره شمرده شده ۴۰

۱- شرک به خدا ۴

۱ - توحید در مقام ذات ۴۱ - نصارا هم مشرکند ۴۲ - بت پرستی شرک به خدا است ۴۲ -
۲ - توحید در مقام صفات ۴۲ - صفات نیک خلق همه از خدا است ۴۲ - ترکیه نفس از غفلت است ۴۳ - پرهیز کاران از ستوده شدن می ترسند ۴۳ - خداوند در صفات هم شریک ندارد ۴۴ - فرمایش پیغمبر اکرم (ص) ۴۴ - قارون هم مشرک شد ۴۴ - توحید و شرک در افعال ۴۵ - زَآب بیزنگ صد هزاران رنگ ۴۵ - شیر لطیف از خون کثیف ۴۶ - روزی میدهد - اجابت میکنند ۴۶ - مؤثر خدا است ۴۶ - شوون ربوبیت بی انتها است ۴۶ - توانایی انسان ۴۷ - قدرت انسان مقید به مشیت خدا است ۴۷ - ترس از خدا - امید هم به خدا ۴۸ - سپاس منعم ۴۹ - ثنای وسائل هم لازم است ۴۹ - شرک پنهان در مقام مدح خلق ۴۹ - حضرت صادق(ع) و سائل شکور ۵۰ - توحید و توکل ۵۰ - اسباب بدست مسبب الاصباب ۵۰ - متوكل کیست و توکل چیست؟ ۵۱ - توحید و تسلیم ۵۱ - توحید و محبت ۵۲ - ۴ - توحید و شرک در اطاعت ۵۴ - فرماندهان الهی ۵۴ - اولی الامر کیست؟ ۵۵ - متعه به حکم پیغمبر حلال و به حکم عمر حرام شد ۵۵ - دوستی علی(ع) به امر پیغمبر یا به نظر معاویه ۵۵ - تخصیص در اولی الامر ۵۵ - آیا مراد از اولی الامر علمایند؟ ۵۵ - اولو الامر دوازده امام شیعه اند ۵۶ - پیغمبر اولو الامر را بیان می فرماید ۵۶ - اطاعت از مجتهد عادل ۵۷ - فقیه وارسته سزاوار پیروی است ۵۷ - اطاعت والدین هم اطاعت خدا است ۵۸ - امر به حرام و نهی از واجب مؤثر نیست ۵۸ - اذیت در مخالفت ۵۸ - اطاعت زن از شوهر ۵۸ - تمکین در امر زناشویی واجب است ۵۹ - باید انفاق مستحبی به اذن شوهر باشد ۵۹ - به حاکم جور نباید مراجعه کرد ۶۰ - عالم بی عمل سزاوار پیروی نیست ۶۰ - علمای دنیا پرست راهنمای راه خدایند ۶۰ - فقط برای خدا باید فقیه شد ۶۱ - عوام هم مقصربند ۶۱ - توحید و شرک در مقام عبادت ۶۱ - بشر خاکی کجا و قرب رب العالمین ۶۱ - خلوص در نست ۶۲ - ریا

فهرست مطالب

- ۳۹۷
کار مشرک است ۶۲ - ریا شرک اصغر است ۶۳ - ریا کار به خودش نیز نیگ می زند ۶۳ -
جهنم از آتش ریا کاران می نالد ۶۳ - عبادتی که صاحبیش را به آتش می کشد ۶۴ -
فضیلت اخلاص و پستی ریا ۶۴ - عمل خالص جلوه گرمی شود ۶۵ - ریا از نظر فقهی ۶۵ -
ریا در غیر عبادت ۶۶ - ریا مربوط به قصد است ۶۷

۶۹- یأس ۲

از هر گناهی بزرگتر ۶۹ - اسباب و مسبب الاسباب ۷۰ - سبب کار نمی کند ۷۰ - آتش
نمی سوزاند - کار دنیی برد ۷۰ - موسی و فرعون ۷۱ - ابرهه و خراب نشدن کعبه ۷۱ -
نگهداری حضرت خاتم الانبیاء(ص) ۷۲ - بی سبب پیدا می شود ۷۲ - دانش
محمدی(ص) و مكتب نرفتن ۷۲ - حاجتها روا می کند ۷۳ - عاقبت بشری ۷۳ - بلعم
با عور و بد بختی جاودانی ۷۴ - حسن خاتمت ۷۴ - سحره فرعون ۷۴ - آسیه از بهترین زنان
بود ۷۴ - اصحاب کهف ۷۵ - بیداری پیش از مرگ ۷۵ - مسلمان می شود و می میرد ۷۵ -
خوشبخت جاودانی ۷۵ - آیا عاقل نومید می شود؟ ۷۵ - پیری و ترقی در روحانیت ۷۶ -
بزرگی گناه یأس ۷۶ - نظری به نوزاد انسان ۷۶ - پس باید امیدوار بود ۷۶ - یأس از کفر یا
بی خبری است ۷۶ - فطرت هر کسی بر امید استوار است ۷۷ - اول چاره یأس در امور مادیه
دنیویه ۷۸ - قدرت خدا ۷۸ - تجربه‌های شخصی ۷۸ - نمونه‌های خارجی ۷۹ -
ابراهیم پیر و فرزندش یحیی ۷۹ - داستان لبیب عابد ۸۰ - ایوب پیغمبر و
بلاهای بسیار ۸۱ - فقر هم حکمتها دارد ۸۱ - ثروت پس از تهی دستی ۸۱ - چاره یأس در
مشکلات ۸۳ - دوم - چاره یأس نسبت به امور اخرویه معنویه ۸۴ - همه گناهان قابل
آمزش است ۸۵ - لطف در خطاب ۸۶ - نومیدی حرام است ۸۶ - توبه کشنه پیغمبر هم
پذیرفته می شود ۸۶ - یأس از استجابت دعا هم غلط است ۸۷ - گناه مانع استجابت دعا ۸۷ -
تا خیر استجابت موجب قربت است ۸۷

۳- القنوط من رحمة الله ۸۹

یأس نومیدی از دعا است ۸۹ - بدگمانی سبب عقوبت است ۹۰ - امید به آمزش و اجابت
دعا ۹۰ - نومیدی در امر دنیوی و اخروی ۹۰ - قنوط از یأس بدتر است ۹۱

۴-الأمن من مكر الله

مهلت دادن بدکاران به ضریشان است ۹۴ - استدرج هم مکر است ۹۵ - ترك استغفار استدرج است ۹۶ - امن از مکر به چه می شود ۹۷ - بیم و امید لازمه معرفت است ۹۶ - از ارتکاب گناه باید بترسید ۹۷ - همیشه باید بین خوف و رجا بود ۹۷ - ترس در روا شدن حاجت ۹۷ - درد فراق سخت تر است ۹۸ - تا آخر عمر چه باشد ۹۸ - همه آزمایش می شوند ۹۸ - حضرت ابراهیم و آتش ۹۸ - آزمایش نیکوئی داد ۹۸ - کمی ایمان و زیادی غفلت ۹۹ - جهل به عظمت و عجب در عمل ۹۹ - نیکی به توفیق خدا است ۹۹ - دانایان از خدا می ترسند ۹۹ - سخنان پیغمبر با ام السلمه ۱۰۰ - انبیا و ائمه از همه ترسناکترند ۱۰۰ - مؤمن بین بیم و امید است ۱۰۰ - بیم و امید در عمل ظاهر می شود ۱۰۱ - اندرز ۱۰۲ - همیشه بین دو ترس ۱۰۲ - برای آخرت باید کوشید ۱۰۳ - مدعای در کردار باید ظاهر باشد ۱۰۳ - از خدا بترس مثل اینکه او را می بینی ۱۰۳ - نمونه کامل خوف و رجا ۱۰۴ - امیر المؤمنین سر مشق است ۱۰۴ - قسمتی از وصیت نامه امیر المؤمنین (ع) ۱۰۵ - از علی پیروی کنیم ۱۰۵ - اعلان خطر ۱۰۶ - سالار قافله می ترسد ۱۰۶

۵-آدم کشی

عداب جاودانی و بیله کفار است ۱۰۸ - خون و مال مسلمان محترم است ۱۰۹ - انتحار هم قتل است ۱۰۹ - کشنن همه مردمان ۱۰۹ - زنده کردن همه مردمان ۱۱۰ - قاتل، مسلمان نمی میرد ۱۱۰ - تمام شرکا، قاتلنده ۱۱۰ - شرکت در قتل هر چند کم باشد ۱۱۱ - کشنن محلم، عامر را ۱۱۱ - زمین قاتل را نپذیرفت ۱۱۲ - خودکشی هم حرام است ۱۱۲ - خودکشی به هر وسیله که باشد حرام ۱۱۲ - مؤمن خودکشی نمی کند ۱۱۲ - آدمکشی کوچک و بزرگ ندارد ۱۱۳ - سقط جنین نیز حرام است ۱۱۳ - از بین بردن نطفه حرام است ۱۱۳ - بچه از شکم مادر مرده باید بیرون آورده شود ۱۱۴ - توبه آدمکشی ۱۱۴ - قتل غیر عمد ۱۱۴ - حکم قتل نفس ۱۱۵

۶- حقوق والدین

حقوق والدین و اخبار ۱۱۸ - عاق والدین آمرزیده شدنی نیست ۱۱۹ - نماز عاق پذیرفته نیست ۱۱۹ - جوان محترض و شفاعت پیامبر ۱۱۹ - حقوق چیست ۱۲۰ - وجوب نیکی به پدر و مادر ۱۲۰ - تفسیر آیه از حضرت صادق (ع) ۱۲۲ - نیکی به والدین کفاره گناهان است ۱۲۲ - نگاه شفقت به پدر و مادر ۱۲۳ - خشنودی والدین خشنودی خدا است ۱۲۳ - دعای ملائکه به نیکی کننده به پدر و مادر ۱۲۳ - اثر دنیوی عاق شدن ۱۲۳ - نیکی به والدین و طول عمر ۱۲۴ - زیادتی مال و آبرو ۱۲۴ - حقوق، گدائی و بد بختی می آورد ۱۲۴ - عاقبت به شری عاق ۱۲۵ - دعای والدین مستجاب است ۱۲۵ - جوان عاق و دعای مشلول ۱۲۶ - مادر به نیکی سزاوارتر است ۱۲۶ - ادای حق پدر و مادر ۱۲۶ - جوان و مادر زمینگیر ۱۲۶ - اجابت مادر در نماز مستحبی ۱۲۷ - نیکی به والدین، مسلمان و کافر ندارد ۱۲۷ - دعا برای پدر و مادر سنی ۱۲۷ - دستور حضرت صادق (ع) به زکریا بن ابراهیم ۱۲۸ - رفتار زکریا به مادرش ۱۲۸ - مسلمان می شود و می میرد ۱۲۸ - نیکی به والدین در زندگی و مرگ ۱۲۹ - حقوق والدین پس از مرگ ۱۲۹ - حقوق والدین پس از مرگ ۱۲۹ - یک عمل و ثوابهای متعدد ۱۲۹ - استغفار و دعا برای والدین ۱۳۰ - موارد وحجب اطاعت والدین ۱۳۰ - تعارض امر و نهی والدین ۱۳۱ - لزوم تحصیل اذن والدین ۱۳۲ - فرمایش شهید در سفر مباح و مستحب فرزند ۱۳۲ - منع از نماز جماعت ۱۳۲ - رعایت احترام والدین ۱۳۲ - رعایت اولاد هم بر والدین واجب است ۱۳۴ - نفقه فرزند بر پدر واجب است ۱۳۵ - سعی در ازدواج فرزند ۱۳۵ - آموزش و پرورش دینی ۱۳۵ - باید به فرزند مهر بانی کرد ۱۳۵ - نگاه شفقت و بوسیدن فرزند ۱۳۶ - نیکی بفرزند پس از والدین ۱۳۶ - دختر به نیکی سزاوارتر است ۱۳۶ - پدر روحانی به نیکی سزاوارتر است ۱۳۶ - ثواب زیادتر عقوبت شدیدتر ۱۳۶ - آیات عام است ۱۳۷ - مپاسگزاری از محمد (ص) و علی (ع) ۱۳۷ - هم والدین جسمانی و هم روحانی ۱۳۷ - حقوق والدین روحانی ۱۳۷ - محمد و علی دو پدر امت ۱۳۸ - نیکی به والدین روحانی ۱۳۸

۷-قطع رحم ۱۳۹

قطع رحم در روایات ۱۴۰ - بدترین اعمال نزد خدا ۱۴۰ - نیکی برحم در مقابل بدی او ۱۴۰
 - مرگ را نزدیک می کند ۱۴۱ - همه دستجمعی می میرند ۱۴۲ - رحمت خدا رامی برده ۱۴۲
 - صله رحم واجب است ۱۴۲ - نمازو زکات - تقوا و صله رحم ۱۴۳ - عطای برحم - آسانی
 حساب ۱۴۳ - بخشش حضرت صادق(ع) بحسن افطس ۱۴۴ - صله رحم در روایات ۱۴۴
 از صراط نخواهد گذاشت ۱۴۴ - آثار دنیوی صله رحم ۱۴۵ - سبب طول عمر ۱۴۶ آثار معنوی
 و اخروی صله رحم ۱۴۶ - قبول سایر اعمال ۱۴۷ - بهترین گام برداشتها ۱۴۷ - ثواب
 صله رحم ۱۴۷ - معنای صله رحم و قطع رحم ۱۴۸ - رحم فقیر و غنی ندارد ۱۴۸ - صله
 کدام است ۱۴۸ - مراتب صله رحم عرفی است ۱۴۹ - قطع رحم عرفی است ۱۴۹ - قطع نسبت بارحام
 مختلف است ۱۴۹ - تکبر برحم فقیر قطع است ۱۴۹ - حد وجوب صله رحم ۱۵۰ - میزان
 وصل و قطع عرف است ۱۵۰ - اگر واجب نشد مستحب است ۱۵۰ - قطع قاطع هم حرام
 است ۱۵۰ - فرمایش حضرت صادق(ع) ۱۵۱ - نیکی پیاداش بدی ۱۵۱ - قطع رحم مسلمان
 و کافر فرقی ندارد ۱۵۱ - صله داود رقی و مرگ رحم ۱۵۲ - رفتار حضرت صادق(ع) با
 حسن و عبدالله ۱۵۲ - گفتگوی حضرت صادق(ع) با عبدالله حسنی ۱۵۲ - تأثیر حضرت بر
 سادات حسنی(ع) ۱۵۳ - صله رحم با بعض کافر منافقی ندارد ۱۵۳ - اگر تأیید کفر
 نشود ۱۵۳ - دشمن دین باید طرد شود ۱۵۳ - اگر دشمنی نکند صله واجب است ۱۵۴ - سفر
 کردن برای صله رحم ۱۵۴ - دوری و دوستی ۱۵۴ - صله ارحام روحانیه ۱۵۵ - نعمت بعثت
 بالاترین نعمتها ۱۵۵ - ولایت قبل قیاس نیست ۱۵۵ - ارحام روحانی کیانند؟ ۱۵۶ -
 حقوق سادات ۱۵۶ - آنانکه به پیغمبر حق دارند ۱۵۷ - خدمت بسادات تلافی می شود ۱۵۷
 - حقوق برادران ایمانی ۱۵۷ - زیارت مؤمن صالح زیارت امام است ۱۵۸

۸-خوردن مال یتیم ۱۵۹

تلafi بمثل خواهد شد ۱۶۱ - وبال ظالم بر اولادش باعدل منافقی ندارد ۱۶۲ - اخبار در
 باره این گناه ۱۶۳ - مرگ طلبکار و بچه های کوچک ۱۶۴ - چشم درد
 امیر المؤمنین(ع) ۱۶۴ - خبر وحشتناک ۱۶۴ - احسان به یتیم ۱۶۴ - اولیای صغیر ۱۶۵ - باید

فهرست مطالب
 در کار یتیم دقت کرد ۱۶۶ - اگر قیم ثروتمند است مجاناً کار کند ۱۶۷ - اقل الامرین
 احوط و اولی است ۱۶۷ - تا بعد رشد نرسد نمی شود مالش را به او داد ۱۶۷ - نشانه های
 بلوغ از نظر شرع ۱۶۸ - رشد چیست ۱۶۸

۹-رباخواری ۱۶۹

انحراف از عقل و شرع ۱۷۰ - آیا ربا مانند داد و ستد است؟ ۱۷۰ - ربا اختلافات طبقاتی و
 انقلاب می سازد ۱۷۰ - قرض الحسنة بدون سود ۱۷۱ - رباخوار از خیرات محروم است ۱۷۱ -
 محرومیت از توکل بخدا ۱۷۲ - ثوابهای زیاد برای قرض الحسنة ۱۷۲ - عذاب در دنیا ک و
 جاودانی ۱۷۲ - مال ربوی بی برکت است ۱۷۳ - جنگ با خدا و پیغمبر ۱۷۴ - ربا و
 اخبار ۱۷۵ - تأکید در باره ربا در قرآن ۱۷۵ - دین را از بین می برد ۱۷۵ - رباخوار آتش
 می خورد ۱۷۶ - نمونه عذاب برزخی رباخوار ۱۷۶ - زیر دست و پای آل فرعون ۱۷۶ - ربا
 بمراتب بدتر از زنا است ۱۷۷ - ربا قرضی ۱۷۸ - چند نکته ۱۷۹ - ربا در معامله ۱۷۹ -
 سه نکته ۱۸۰ - اشخاصی که ربا ندارند ۱۸۱

۱۰-زنای ۱۸۲

معانی اثام وغی ۱۸۲ - بدترین راه دفع شهوت ۱۸۳ - آثار دنیوی و اخروی زنا ۱۸۵ - عذاب
 برزخی زنا کار ۱۸۵ - بیوی گند زنا کار در صحرای محشر ۱۸۵ - همه زنا کاران را در محشر
 لعنت می کنند ۱۸۵ - زنا مرگ ناگهانی و فقر می آورده ۱۸۶ - فساد نسب و تربیت
 طفل ۱۸۶ زنای محضنه ۱۸۶ - پیش بینی همه جانبه اسلام ۱۸۷ - هشیاری ۱۹۰ -
 ۱-حجاب از ضروریات قرآن است ۱۹۰ - ۲-نگاه بیگانه ۱۹۳ - تیرهای زهر آسود
 شیطان ۱۹۳ - زنای اعضای بدن ۱۹۴ - ابلیس قرین آتشین ۱۹۴ - ۳-تحریم خلوت با
 بیگانه ۱۹۵ - ۴-حدود شدید ۱۹۵ - شرعاً باید ثابت شود ۱۹۷ - دونکته قابل توجه ۱۹۷

۱۱-لواط ۲۰۳

لواط کفر است ۲۰۴ - سنگ عذاب بهنگام مرگ ۲۰۴ - عذابهای قوم لوط بر ظالمین ۲۰۴ -
 غلامی که مولایش را کشت ۲۰۵ - لاطی بقوم لوط ملحق می شود ۲۰۵ - لواط هم فاحشه و

گناهان کبیره ج ۱

زشت است ۲۰۵ - نگاه شهوتی به پسر حرام است ۲۰۶ - لجام آتشین برای بوسه شهوت ۲۰۶ - خوایدن دو مرد یا دوزن ۲۰۷ - حد لواط قتل است ۲۰۷ - توبه می کند و نمی سوزد ۲۱۰ - نکته ۲۱۱ - حکم وضعی ۲۱۱

۲۱۲-قذف

در دنیا مطرودند ۲۱۲ - شهادت بر علیه دوزخی است ۲۱۲ - حد رد شهادت - فسق ۲۱۳ - از مؤمنین بیرونست ۲۱۴ - حد قذف ۲۱۴ - هتك حرمات الهی نباید بشود ۲۱۵ - روز قیامت تلافی می شود ۲۱۶ - توبه از قذف ۲۱۶ - وظیفه مسلمانان در برابر قذف ۲۱۸ - با فقد شرایط باز هم حرام است ۲۲۰ - قذف کافر هم جایز نیست ۲۲۰ - دشنام هم حرام است ۲۲۱ - دشنام و روایات ۲۲۱ - پاسخ دشنام ۲۲۲ - بشرطی که از حد نگذرد ۲۲۲ - خاموشی بهتر است ۲۲۳ - دشنام دهنده را شکنجه می دهد ۲۲۳

۲۲۵-شرابخواری

می خواری و اخبار اهلیت(ع) ۲۳۲ - شراب مادر گناهانست ۲۳۳ - از خدا باکی ندارد ۲۳۴ - کم و زیاد و خالص و معزوج ندارد ۲۳۵ - مسکر مایع نجس هم هست ۲۳۶ - خورانیدنش هم حرام است ۲۳۷ - شرکت در سفره میگساری ۲۳۷ - شراب برای مداوا ۲۳۷ - استشفاء به سه شرط عیبی ندارد ۲۳۸ - در شراب شفا نیست ۲۳۸ - هنگام مرگ اثرش هویدا می شود ۲۳۸ - حد شرب خمر ۲۴۲ - از اجتماع باید رانده شود ۲۴۳ - به شرابخوار نباید دختر داد ۲۴۴ - نهی از منکر عملی ۲۴۴ - باید مبارزة همه جانبی و پی گیر کرد ۲۴۴

۲۴۷-قمار

میسر کدام است و ازلام کدام است ۲۴۸؟ - دشنمنی در می و قمار ۲۴۹ - قمار عیاشی و هرزگی می آورد ۲۴۹ - دوری از یاد خدا و نماز ۲۵۰ - بازی با آلات قمار و شرط بندی ۲۵۱ - سرگرمی به آلات قمار بدون شرط بندی ۲۵۳ - بازی با شرط بندی بغیر آلات قمار ۲۵۵ - اسب دوانی و تیراندازی ۲۵۶ - بازی بغیر آلات و غیر شرط جایز است ۲۵۷ - تذکر ۲۵۸

۱۵-اشغال بملاهی ۲۵۹

سرگرمی بالات موسیقی ۲۵۹ - موسیقی و اخبار اهلیت(ع) ۲۵۹ - موسیقی نفاق می آورد و غیرت را می برد ۲۶۰ - از آنچه شنیده شده پرسیده می شود ۲۶۰ - موسیقی برکت را می برد ۲۶۱ - باروی سیاه محشور می شود ۲۶۱ - چهل روز با آلات موسیقی ۲۶۲ - موسیقی علی در آخر زمان ۲۶۲ - کار اعصاب و تأثیر موسیقی در آن ۲۶۲

۱۶-غنا ۲۶۵

آوازه خوانی ۲۶۵ - غنا چیست؟ ۲۶۵؟ - نکاتی چند در باره غنا ۲۶۶ - ۱- غنا از کبائر است ۲۶۶ - ۲- لهو الحديث در قرآن غنا است ۲۶۶ - ۳- قول الزور به غناه تقسیر شده ۲۶۸ - ۴- غنا لغو است ۲۶۸ - ۵- غنا نفاق می آورد ۲۶۸ - ۶- مجلس غنا ۲۶۹ - ۷- غنا مورث فقر است ۲۶۹ - ۸- عذاب غنا ۲۶۹ - نظر رحمت به او نمی فرماید ۲۶۹ - استماع غنا پرستش شیطان است ۲۶۹ - درخت بهشتی و خوانندگی ۲۷۰ - خوانندگان بپشت ۲۷۰ - تهدیدات سخت ۲۷۰ - ۹- رابطه غنا وزنا و زنا ۲۷۱ - حرمت غنا از ضروریات است ۲۷۲ - گناه غنا در قرآن شدیدتر است ۲۷۲ - صدای خوب مانع ندارد ۲۷۲ - خوب خواندن و غنا دوتاست ۲۷۳ - غنا در مجلس عروسی زنانه ۲۷۳

۱۷-دروغ ۲۷۴

دروغ از بزرگترین کبائر ۲۷۴ - لعن ملک و بوی گند ۲۷۴ - قرآن مجید و دروغ ۲۷۵ - ۱- دروغ فرق است ۲۷۵ - ۲- دروغ قول زور است ۲۷۶ - ۳- دروغگویان ندارد ۲۷۶ - ۴- دروغ اثم و گناه است ۲۷۶ - ۵- دروغگو ملعون است ۲۷۶ - ۶- دروغگو رو سیاه است ۲۷۶ - ۷- دروغ از شراب بدتر است ۲۷۷ - ۸- بوی گند دروغ ۲۷۷ - فرار ملک ۲۷۷ - دروغ مورث کفر است ۲۷۹ - دروغ فراموشی می آورد ۲۷۹ - عذاب ویژه دروغگویان ۲۷۹ - مراتب دروغ ۲۸۱ - ۱- دروغ برخدا و پیغمبر و امام ۲۸۱ - دروغ بهرچه باشد ۲۸۱ - ترجمه بخلاف هم دروغ است ۲۸۲ - کار همه کس نیست ۲۸۲ - از موارد دروغ برخدا ۲۸۲ - دروغ بر پیغمبر و امام ۲۸۲ - نقل اخبار بشرط استاد ۲۸۳ - نقل بمضمون هم

گناهان کبیره ج ۱

بشرطی جایز است^۴ - ۲۸۴ - سوگند و شهادت و کتمان^۵ - ۲۸۴ - دروغ مفسدہ دار^۶ - ۲۸۴
 - دروغ از روی مزاح و شوخی^۷ - ۲۸۴ - باید از هر گونه دروغ پرهیز کرد^۸ - مبالغه گوئی
 دروغ نیست^۹ - دروغ کوچک و بزرگ ندارد^{۱۰} - رؤیای جعلی هم دروغ است^{۱۱}
 آیا امثال هم دروغ است^{۱۲}? - طعن و مثل زدن حضرت مجتبی(ع)^{۱۳} - ۲۸۸ - گوش دادن
 بدروغ هم حرام است^{۱۴} - توریه چیست^{۱۵}? - حکم توریه^{۱۶} - ۲۹۰ - جاهائیکه دروغ جایز
 است^{۱۷} - قسم دروغ برای رهایی مسلمان^{۱۸} - برای مال کم ارزش ندارد^{۱۹} - حتی
 الامکان توریه کند^{۲۰} - اصلاح ذات البین^{۲۱} - پیغام تند را ملایم کند^{۲۲} - اصلاح
 عبادتی بزرگ است^{۲۳} - آب قلیل و کر - تأثیر و تاثیر^{۲۴} - دروغ در جنگ^{۲۵} - وعده
 به اهل^{۲۶} - تجویز مشکل است^{۲۷} - دروغگوئی در مقام خوف و رجاء^{۲۸} - گفت و
 حال باید یکی باشد^{۲۹} - دروغگوئی در مقام اظهار بندگی^{۳۰} - دروغگوئی در دعا و
 مناجات^{۳۱} - دروغگوئی در اقرار به امامان^{۳۲} - آیا راست می گوید؟^{۳۳} - دروغ به
 امام(ع)^{۳۴} - پس در دعاها چه باید کرد؟^{۳۵} - مراتب نسبت بهر کس^{۳۶} - یقین
 صادق و کاذب^{۳۷}

۱۸- سوگند دروغ ۳۰۰

وعده عذاب در قرآن^{۳۸} - فرمایش رسول خدا(ص)^{۳۹} - آثار سوء قسم دروغ^{۳۰۱} - اقسام
 سوگند^{۳۰۲} - سوگند یا برای اثبات و تأکید است یا التزام امری در آینده^{۳۰۲} - سوگند
 واجب^{۳۰۳} - سوگند مستحب^{۳۰۴} - حضرت سجاد(ع) سوگند نخورد^{۳۰۳} - تأکید مطالب
 حق^{۳۰۴} - سوگند مکروه^{۳۰۴} - راهنمائی حضرت مسیح(ع)^{۳۰۵} - سوگند بسایر
 محترمات^{۳۰۵} - سوگندی که همیشه حرام است^{۳۰۵} - کفاره سوگند حرام^{۳۰۶} - حضرت
 صادق(ع) و منصور دوایقی^{۳۰۷} - آیا منافاتی با حرمت ندارد^{۳۰۷} - توبه از قسم دروغ^{۳۰۸}
 - قسم بر التزام در آینده^{۳۰۸} - قسم در امر مرجوح باطنست^{۳۰۹} - اقسام سوگند^{۳۰۹}

۱۹- گواهی دروغ ۳۱۲

روايات منافاتی ندارد^{۳۱۳} - وعده آتش بر گواهی دروغ^{۳۱۳} - گواهی باید از روی علم
 باشد^{۳۱۴} - شاهد دروغ باید رسوا شود^{۳۱۵} - هرگز گواهیش پذیرفته نیست^{۳۱۶} - غرامت را

باید پردازد^{۳۱۶} - توبه از گناه^{۳۱۷}

۲۰- گواهی ندادن^{۳۱۸}

شهادت بحق هر چند بضرر شاهد باشد^{۳۱۹} - دشمنی در گواهی باید تأثیر کند^{۳۲۰} -
 ظلمت بی پایان برای پوشندگان گواهی^{۳۲۰} - تحمل شهادت^{۳۲۱} - دعايشن مستجاب
 نیست^{۳۲۲} - وجوب ادائی شهادت و حرمت کتمان آن^{۳۲۳} - از روی علم باید شهادت
 داد^{۳۲۴} - گواهی باید سبب ضرر گردد^{۳۲۴} - روایتی از امام کاظم(ع)^{۳۲۵} - ضرر بجا
 موجب کتمان نمی شود^{۳۲۶} - ضرر با عدم نفع فرق دارد^{۳۲۶}

۲۱- پیمان شکنی^{۳۲۷}

اقسام نقض عهد و حکم آنها^{۳۳۰} - استجابت دعا و عده خداست^{۳۳۱} - گفتن در عهد و نذر
 لازم است^{۳۳۱} - عهد و نذر بمرجوح نمی شود^{۳۳۲} - باید متعلق نذر رجی^{۳۳۲} باشد^{۳۳۲} - عهد
 مطلق یا مقید^{۳۳۲} - کفاره عهد و نذر^{۳۳۳} - عهد خدا هم سه قسم است^{۳۳۳} - پیمان شکنی
 نفاق می آورد^{۳۳۳} - پیمان با مردم^{۳۳۵} - خلف عده از صفات منافقین است^{۳۳۵} - استثنای
 پذیر نیست^{۳۳۶} - پیمان شکنان از چهار پایان بدتر نند^{۳۳۶} - پیمان با مشرکین محترم است
 - وفای عهد پیغمبر با مشرکین^{۳۳۷} - پیمان با قریش محترم است^{۳۳۷} - پسر را به پدر باز
 گردانید^{۳۳۸} - همینجا میماندم تا بمیرم^{۳۳۸} - اسماعیل صادق الوعده^{۳۳۸} - بیوقایی از کفر
 سرچشم می گیرد^{۳۳۹} - مسلمان نیز نگ نمی زند^{۳۳۹} - نقض عهد و دروغ^{۳۴۰} - شرط
 ضمن عقد لازم^{۳۴۰} - باید همیشه و همه جا وفای عهد کرد^{۳۴۰} - تعنیق بر مشیت
 متفاوت است^{۳۴۰} - وعده شر وفا ندارد^{۳۴۰} - ایوب و دسته چوب^{۳۴۱}

۲۲- خیانت بامانت^{۳۴۲}

وعده عذاب در قرآن^{۳۴۲} - خیانت و اخبار اهلیت علیهم السلام^{۳۴۳} - خیانت فقر
 می آورد^{۳۴۴} - امانت باید رد شود بهر که باشد^{۳۴۴} - وسیله شیطین زیست^{۳۴۵} می شود^{۳۴۶}
 - محمد(ص) امین^{۳۴۷} - اقسام خیانت^{۳۴۷} - ۱ - امانت خدا^{۳۴۷} - امانت ری تسبت بعقل و
 تکلیف^{۳۴۸} - احکام دین را برسانید^{۳۴۸} - ۲ - امانت پیغمبر^{۳۴۹} - ذریة پیغمبر امانتند^{۳۴۹}

گناهان کبیره‌ج ۱

- ۳ - امانت مردم ۳۵۰ - امانت شرعی ۳۵۰ - خیانت بامانت مردم ۳۵۱ - تعدی بامانت ۳۵۱
- ۲ - تقریط بامانت ۳۵۱ - ۳ - مسامحه در رد کردن امانت ۳۵۲ - اجاره عاریه، رهن و مصاربه ۳۵۲ - در جستجوی مالک و صدقه از طرف او ۳۵۳ - بلوغ و عقل در طرفین و دیعه ۳۵۳ - خداوند امانتداران را می‌ستاید ۳۵۳ - مقاصه از مال امانتی ۳۵۴ - خیانت در امانت باری است در قیامت ۳۵۵ - پیغمبر(ص) از ماندن امانت می‌ترسد ۳۵۶ - راز دیگران امانت است ۳۵۶ - مجالس امانت است ۳۵۷ - افشاء سر خیانت بامانت است ۳۵۸ - اسرار مسلمانان برای کفار ۳۵۸ - امانتدار در سایه عرش خدا ۳۵۹ - راز خود را بکسی نگوئید ۳۵۹
- سرمشق رازداری ۳۶۰

۳۶۲ - دردی ۲۳

- حد دزدی ۳۶۳ - شرایط اجرای حد دزد ۳۶۹ - باید از مال و ناموس دفاع کرد ۳۷۲ - کیفیت اجرای حد ۳۷۲ - دیه دست و حد سرقت ۳۷۳

۳۷۴ - کم فروشی ۴

- نامه اعمالشان در سجين است ۳۷۴ - کم فروش ایمان ندارد ۳۷۵ - پنج صفت و پنج بلا ۳۷۶ - نصیحت امیر المؤمنین(ع) ۳۷۶ - میان دو کوه از آتش ۳۷۶ - کم دادن بشماره هم حرام است ۳۷۷ - بطرف، بدھکار می‌شود ۳۷۷ - حقه بازی هم کم فروشی است ۳۷۷ غشن در معامله هم حرام است ۳۷۸ - تطفیف با خدا و خلق ۳۷۹ - خودت را بجای دیگران قرار ده ۳۸۰ - انصاف بهترین کارها است ۳۸۱ - میزان عدل برای هر کس ۳۸۱ - هر چیزی را پیمانه است ۳۸۲ - علی(ع) میزان اعمال است ۳۸۲

۳۸۴ - حرام خواری ۲۵

- تسام رشوه ۳۸۶ - هدیه و خمس بعنوان رشوه ۳۸۷ - رشوه حلال ۳۸۷ - گرفتن رشوة حلال، مکروه است ۳۸۸ - دعای خورنده حرام مستجاب نمی‌شود ۳۸۹ - حرام خواری قساوت قلب می‌آورد ۳۹۰ - حلال خوری منشأ هر خیری است ۳۹۱ - خدا روزی حرام برای کسی نخواسته ۳۹۲ - تا تمام رزقش نرسد نمی‌میرد ۳۹۲ - دزد محروم از رزق حلال ۳۹۳



۲۳۵

گنہاں کبیر

جلد دوم

شیدھ راحب

ایت اے سید عبدالحسین تیغب

ڈفرا شارات اسلام

وابستہ بجا مفعہ مدرسین حوزہ علیہم

و نيز فرمود: روز قيامت منادي ندا می کند؛ کجايند اذيت کنندگان به دوستان خدا؟ پس جمعی بر می خيرزند که بر صورتشان گوشت نیست! گفته می شود که ايشان آنانند که به مؤمنین اذيت می کردن و با آنها دشمنی کرده و در دينشان سخت گيري می کردن. پس امر می شود آنها را به جهنم در اندازنده. سپس فرمود: به خدا سوگند ايشان با مؤمنين هم قول (يعني هم عقيده) بودند لیکن حقوق ايشان را حبس و رازشانرا فاش می کردن.^۱

ونيز می فرمود: «هر مؤمنی که مال مؤمنی را که با آن نيازمند است حبس کند، به خدا سوگند که از طعام بهشتی نخواهد چشید و از رحیق مختوم (نوعی از مشروبات بهشتی است) نخواهد آشامید».^۲

مطالعه حقوق در محشر: و حضرت سجاد عليه السلام می فرماید: «روز قيامت دست بnde را می گيرند و باهل محشر نشان می دهند و می گويند: هر کس نزد اين شخص حقی دارد، حق خود را بگيرد و هیچ چیز بر اهل محشر از اين دشوارتر نیست که آشنائی را بييتد، از ترس آنکه ميادا ادعای حقی کند».^۳

وشاید اشاره به اين موقف باشد آیه شریفه ای که می فرماید «روزی که شخص از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار می کند»^۴ یعنی از ترس مطالبه کردن هر يك حق خود را.

كمال قربش به خداوند یا به سبب آنکه خدا امر به آن حق یا ادائ آن حق فرموده است.
 ۱- عن ابيعبد الله عليه السلام اذا كان يوم القيمة نادى مناد اين الصدور لا ولائي فيقوم قوم ليس على وجوهم لحم فيقال هؤلاء الذين آذوا المؤمنين ونصبوا لهم عاندوهم وعنفهم في دينهم ثم يؤمر بهم الى جهنم ثم قال عليه السلام كانوا والله الذين يقولون بقولهم ولكنهم حبسوا حقوقهم و اذا عوا عليهم سرهم (وسائل الشيعه كتاب الحج باب ۱۴۵ جلد ۸ ص ۵۸۷).

۲- ايامؤمن حبس مؤمنا عن ماله و هو يحتاج اليه لم يذق والله من طعام الجنة ولا يشرب من الرحیق المختوم. (جلد ۱۵ بحار الانوار).

۳- يؤخذ بيد العبد يوم القيمة على رؤس الاشهاد الا من كان له قبل هذا حق فليأخذه ولا شيء اشد على اهل القيمة من ان برو ومن يعرفهم مخافه ان يدعى عليه شيئاً (ثلاثي الاخبارات ۵ صفحه ۸۵).

۴- يوم يفر المرء من أخيه و امه و ابيه و صاحبته و بنيه (سورة ۸۰ آية ۳۶ تا ۳۴).

۲۶- حبس الحقوق

بیست و ششم از کبائر منصوصه، حبس کردن حقوق است بدون سختی. یعنی اگر کسی حقی بر ذمہ دیگری داشته باشد و مطالبه حق خود کند و آنسchluss هم بتواند، ولی ادائی حق نکند، گناه کبیره مرتكب شده است. چنانچه در روایت، اعمش از حضرت صادق عليه السلام و در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا عليه السلام در شمار کبائر می فرماید: «و حبس الحقوق من غير عسر».

حضرت صادق عليه السلام می فرماید: «کسیکه حق مؤمنی را حبس کند و به او نرساند، خداوند روز قيامت او را روی دو پایش، پانصد سال نگه می دارد تا اینکه از او عرقش یا خونش جاری می شود و ندا کننده ای از طرف خداوند ندا می کند، این شخص ستمکاری است که حق خداوند را حبس نموده است. پس از آن، چهل روز سرزنش کرده می شود. پس امر می شود او را به آتش افکنند»^۱ (و سرزنش کننده، مؤمنین هستند یا

۱- من حبس حق المؤمن اقامه الله عزوجل يوم القيمة خمسماه عام على رجليه حتى يسل عرقه او دمه و ينادي مناد من عند الله هذا الظالم الذى حبس عن الله حقه قال عليه السلام فيوبلغ اربعين يوماً ثم يؤمر به الى النار. (كافی ج ۲ ص ۳۶۷).

مجلسي در معنای این حدیث می فرماید: اگر ظلمش کم بود عرقش جاری می گردد و اگر زیاد بوده خونش جریان می یابد (مراة العقول ص ۳۶۱).

ونيز مجلسی می فرماید: این جمله دلالت می کند که حق مؤمن حق خدا است به سبب

مفلس حقیقی: رسول خدا صلی الله به اصحاب خود فرمود: آیا می دانید مفلس کیست؟ گفتند: مفلس نزد ما کسی است که نه درهم دارد و نه مال و نه متعایض. حضرت فرمود: «جز این نیست که مفلس از امت من، کسی است که با داشتن نماز و روزه و زکات و حج، می آید روز قیامت کسی که به او فحش داده و دیگری می آید که آن شخص مالش را خورده و دیگری می آید که خونش را ریخته و دیگری می آید که او را زده است. پس از حسنات آنسخنوس گرفته و بهر یک از صاحبان حق باندازه حقشان داده می شود و اگر پیش از آنکه صاحبان حق به حق خود برسند، حسناتش تمام شود، از گناهان صاحبان حق برداشته می شود و بر او می اندازند، آنگاه او را بجهنم می افکنند»^۱.

موارد حبس حقوق

بدھی: دین مال کلی است که بر ذمہ شخص برای دیگری، به سببی از اسباب ثابت شده. مانند قرض گفتن که قرض گیرنده مبلغی را که گرفته بر ذمہ اش ثابت است که در وجه طلبکار پردازد. و مانند جنسی را که به معامله سلف (پیش فروش) فروخته که ذمہ فروشنده به آن جنس مشغول است که سرموعد به مشتری پردازد. و مانند ثمن (پول) در معامله نسیه ای که جنس را گرفته باید پولش را به فروشنده پردازد. یا مانند مال الاجاره که مستأجر به صاحب ملک مديون است. و مهر زن که بر عهده شوهر می باشد، و مانند نفقه زوجه دائمه، و انواع ضمانها که در کتب فقهی ذکر شده است. و فروعاتش بسیار است که به مناسبت بحث به بعضی از مسائل مهم آن اشاره می شود:

بدھی با مدت و بی مدت: بدھی دو قسم است: حالی یعنی دینی که مدت ندارد یا اگر داشته باشد تمام شده است. و مؤجل یعنی بدھی مدت دار. در دین مدت دار، بستانکار حق مطالبه بدھی خود را پیش از تمام شدن مدت ندارد. بلی هر گاه شخص

۱- قال النبي صلی الله عليه و آله لاصحابه اندرون من المفلس قالوا المفلس فينامن لا درهم ولا متعایض له قال ص ان المفلس من امتی من اتی يوم القيمة بصلوة و صيام وزکوة و حج و يائی قدشت هذا واكل مال هذا و هتك دم هذا و ضرب هذا فيوتی هذا من حسناته وهذا من حسناته فان فنيت حسناته قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطایاه فطرحت عليه ثم يطرح في النار (جلد ۳ بحار الانوار).

مديون بميرد، دين مؤجلش، معجل و حالی می شود. مثلا اگر شخصی به دیگری بدھی داشت که در رأس يکسال باید پردازد و پیش از رسیدن موعد بميرد، باید بدھیش را از مالش پیش از تقسيم ارث اداء کنند و ورثه نمی توانند بگويند مدت دين هنوز تمام نشده است. ولی اگر طلبکار بميرد و طلبش مدت داشته باشد، ورثه اش نمی توانند از مديون، پیش از رسیدن مدت، مطالبه بدھی کنند.

بدھی را باید پرداخت: در صورتی که بدھی مدت نداشته باشد یا مدت آن تمام شده باشد و طلبکار مطالبه کند، فوراً واجب می شود که سعی کند بدھی خود را پردازد، بهر وسیله ای که باشد، هر چند بفروختن بعضی چیزهایی که زائد بر مایحتاج زندگی او است. و هر چند به کمتر از قیمت آن جنس بخواهند بخرند. بهر قیمت که بخرند باید بفروشدو بدھی خودش را پردازد. مگر آنکه آنقدر کم بخرند که در عرف این معامله را تضییع و اتلاف بگویند. در اینصورت بعيد نیست که بر بدھکار فروش آن چیز واجب نباشد و چنانچه از مایحتاج خود چیزی مانند فرش یا لباس و اثنایه خانه و مغازه و غیره نداشته باشد تا بفروشد، باید از طریق کار، دین خودش را بدھد، یعنی برای طلبکار، در صورتی که بخواهد مثلا شاگردی کند، یا مشغول کسب دیگری شده که لایقش باشد و بخرج نیفتند و از آن راه بدھیش را پردازد. بطور کلی بر مديون، پرداخت دين واجب است و مسامحه کردنش بهر حال حرام و حبس حق از گناهان کبیره است.

ما يحتاج زندگی مانند خانه ای که در آن زندگی می کند، اگر از شأن و حال او زیاد نباشد و همچنین لباس و فرش و ظرف و سایر چیزهاییکه در زندگی کردن به آن نیازمند است، به طوری که اگر بخواهد آنها را بفروشد در مشقت و سختی می افتد و موجب منقصتش می گردد، این قبیل اشیاء را لازم نیست بفروشد و طلبکار نمی تواند اورا مجبور بفروش آنها نماید. بلی برای شخص مديون جایز است، مشقت را تحمل کرده و لوازم زندگی خود را بفروشد و بدھی خود را پردازد و طلبکار هم می تواند در این صورت که مديون خودش اقدام بفروش آنها کرده طلبش را بگیرد، لیکن سزاوار است راضی نشود بدھکار در حرج و زحمت بیفتند و لوازم زندگی خود را بفروشد سزاوار است که او را مهلت دهد تا خداوند فرج کند هر چند خود مديون راضی باشد.

از عثمان بن زیاد مرویست که به حضرت صادق عليه السلام عرض کرد: طلبی شخصی دارم و می خواهد خانه اش را بفروشد و طلب مرا بدھد. حضرت سه مرتبه فرمود:

گاهان کبیره ۲

«اعیذک بالله ان تخرجه من ظل رأسه» یعنی تورا در پناه خدا می سپارم از اینکه او را از خانه ای که در آن زندگی می کند بیرون کنی. و چند حدیث دیگر به همین مضمون نقل شده است^۱.

و نیز مرویست که جناب محمد بن ابی عمر که از خواص اصحاب حضرات موسی بن جعفر و رضا و جواد علیهم السلام و شغل وی بزاری بود، مالش از دستش خارج و فقیر می شود. از شخصی ده هزار درهم طلب داشت پس شخص بدھکار، خانه خود را فروخت به مبلغ ده هزار درهم و آنرا در خانه این ابی عمر آورد و گفت: این طلب تو است بگیر. فرمود: آیا این مبلغ از ارث به تورسیده؟ گفت نه: گفت: آیا کسی به توبخشیده؟ گفت نه. فرمود: آیا ملکی داشتی و فروختی؟ گفت نه، بلکه خانه ای که مسکن من بود فروختم تا دین خود را به توبیدام. آن جناب فرمود: از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد مرازیع المحارب که فرمود: «لایخرج الرجل من مسقط رأسه بالدين» نباید مديون را بواسطه بدھی که دارد از خانه اش بیرون کنند. پس فرمود: این مبلغ را برگردان که من در آن تصرف نمی کنم؛ با اینکه به خدا سوگند در این وقت به یک درهم آن محتاجم لیکن یک درهم از این مال را تصرف نمی کنم. و سبب فقر آن جناب با اینکه سرمایه اش پانصد هزار درهم بود این است که، بواسطه بستگی به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام او را گرفتند و تازیانه بسیار زدند و مدت چهار سال زندانش کردند و هر چه داشت از او گرفتند رضوان و رحمت بی پایان خداوند به روانش باد^۲.

چاره‌ای از پرداخت بدھی نیست: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که مسامحه کند و از رساندن حق به صاحبی درنگ نماید در حالی که توانائی دارد، هر روزی که می گذرد گناه عشاری بر او است (عشار کسی است که به امر ظالم زمردم ده یک می گیرد)^۳.

۱- عن ابن زیاد قال قلت لا يعبد الله عليه السلام ان لي على رجل ديناً وقد اراد ان يبيع داره فيقضيني فقال ابو عبدالله عليه السلام اعيذك بالله ان تخرجه من ظل رأسه (وسائل التجارة باب ۱۱ ج ۱۳ ص ۹۵).

۲- وسائل الشیعه (ج ۱۳ ص ۹۵ باب التجارة).

۳- عن جعفر بن محمد عليه السلام عن آباء عليهم السلام عن النبي صلی الله علیه و آله فی حدیث المناہی انه قال صلی الله علیه و آله و من مطل (یطلح ج.ل) علی ذی حق حقه و هو يقدر على ←

جس الخوف

۱۵

و حضرت باقر علیه السلام می فرماید: کسی که در راه خدا شهید شد از هر گناهی پاک می شود مگر بدھی که کفاره ندارد. یا باید دینش پرداخت شود یا طلبکار ببخشد و گرنه شهید هم گرفتار بدھیش هست^۱.

و نیز می فرماید: نخستین قطره خونی که از شهید ریخته می شود، تلافی تمام گناهانش می شود مگر بدھی که علاجش منحصر به پرداختش می باشد^۲.

وبرای اهمیت مطلب همین بس که مردی از انصار مرد و دو دینار بدھکار بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نماز نخواند تا اینکه بعضی از بستگانش ضامن شدند که بدھی او را پردازند. آنگاه آنحضرت بر او نماز گزارد^۳.

و مرویست که معاویة بن وهب، این حدیث را بر حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت فرمود: درست است و جز این نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود، برای آنکه مسلمانان اندر بگیرند و اهمیت دین را بدانند و آن را کوچک نشمرده و به صاحبیش رد کنند و گرنه هر یک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام زمانی که از دنیا رفتند، مديون بوده و به ادائی دین خود وصیت فرمودند و پس از فوت هر یک وصی او دینش را اداء کرد^۴. و خلاصه معنی حدیث آن است که، مديون بودن مذموم نیست و جایز است. چیزی که حرام است مسامحه کردن در ادائی دین می باشد.

ابو شمامه به حضرت جواد علیه السلام عرض کرد: می خواهم مجاور مکه و مدینه

اداء حقه فعلیه کل یوم خطیئة عشر، (كتاب التجارة وسائل الشیعه ابواب الدين باب ۸ ج ۱۳ ص ۸۹).

۱- کل ذنب یکفره القتل فی سبیل الله الا الدين لا کفارة له الا ادائه او يتقصى صاحبه او یغفو الذي له الحق (وسائل الشیعه باب ۴ ج ۱۲ ص ۸۳).

۲- اول قطرة من دم الشهید کفارة لذنبه الا الدين فان کفارته قضائه (وسائل الشیعه باب ۴ ج ۱۳ ص ۸۵).

۳- ان رجالا من الانصار مات وعليه دیناران دیناً فلم يصل عليه النبي صلی الله علیه و آله و قال صلوا على صاحبکم حتى ضمنهما عنه بعض قرابته وقال الصادق عليه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله انما فعل ذلك ليتعظوا وليرد بعضهم على بعض ولئلا يستخفوا بالدين ... (تجارت وسائل ابواب دین باب ۲ ج ۱۳ ص ۷۹).

۴- کافی ج ۵ ص ۹۳ باب الدين

منوره بگردم در حالی که بدھکارم. حضرت فرمود به محل خود برگرد تا بدھیت را پردازی و مبادا از دنیا بروی و خدای راملاقات کنی در حالی که بدھکار باشی زیرا موئن خیانت نمی کند.^۱

حبس الحقوق
وعده داده شده، چنانچه در ترک آن هم عذابهای شدید ذکر گردیده و در بعض موارد وام دادن واجب و ترک آن حرام و در پاره ای موارد قرض دادن مستحب و ترک آن مکروه است. ولی قرض گرفتن مکروه است در صورتی که احتیاج به گرفتن قرض نداشته باشد. و هر گاه محتاج به گرفتن قرض شود کراحت آن خفیف می شود و شدت و کمی کراحت تابع شدت و کمی احتیاج است. پس هر اندازه احتیاج کمتر باشد، کراحت قرض خواستن بیشتر می شود و هر اندازه احتیاج بقرض بیشتر شود، کراحت آن کمتر می گردد تا جائی که هیچ کراحت ندارد بلکه گاهی واجب می شود قرض بگیرد باینکه امر واجبی مثل حفظ جان یا عرض بسته به وام گرفتن باشد.

کسی که زمینه ادای دین ندارد، احتیاط آن است که قرض نگیرد و خود را مديون نسازد مگر در صورت ضرورت.

ثواب وام دادن و عقاب ترک آن: پغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که به مؤمنی وام دهد و اورا تا هنگام توانائیش مهلت دهد، برای مالی که به وام داده، ثواب زکات برایش خواهد بود و ملاٹکه برایش دعاء و طلب رحمت می نمایند تا هنگامی که طلب خود را دریافت نماید».^۱

و نیز فرمود: «کسی که وام دهد به برادر مسلمان خود، از برای او است بهر درهمی که به قرض داده، هم وزن کوه احده از کوههای مکه معظمه و طور سینا، حسنات. و اگر در مطالبه نمودن طلب خود از بدھکار، با او رفق و مدارا نماید، مانند برق جهنده روشن از صراط بگذرد بدون عذاب و معطلی حساب و کسی که برادر مسلمانش حال خودش رانزد او شکایت کند، پس به او وام ندهد، خداوند بهشت را بر او حرام می فرماید در روزی که به نیکوکاران پاداش می دهد».^۲

باید قصد پرداختن داشته باشد: بدھکاری که از پرداخت بدھی ناتوان است

۱- من اقرض مؤمناً قرضاً ينظر به ميسوره كان ماله في زكوة و كان هو في صلوة من الملائكة حتى يؤديه (وسائل الشيعه باب ۶ ج ۱۳ ص ۸۶).

۲- ومن اقرض اخاه المسلم كان له بكل درهم اقرضه وزن جل احمد من جبال رضوى و طور سيناء حسنات و ان رفق به فى طلبه تعدى به على الصراط كالبرق الخاطف اللامع بغير حساب ولا عذاب و من شكى اليه اخوه المسلم فلم يقرضه حرم الله عزوجل عليه الجنة يوم يجزى المحسنين (وسائل الشيعه باب ۶ ج ۱۳ ص ۸۸).

گناهان کبیره^۲
نپرداختن بدھی، خیانت و ظلم به همه است: از این حدیث شریف معلوم می شود که حبس حق و مسامحه در ادای دین، خیانت است. و بنابراین آنچه در باب خیانت گفته شد در اینجا هم می آید و در حدیث نبوی آنرا از مصاديق ظلم شمرده و می فرماید: «مسامحه کردن مسلمانی که بر پرداخت بدھیش توانائی دارد ظلمی است نسبت به مسلمین».^۳

ظلم بودنش نسبت به شخص طلبکار ظاهر است، ولی نسبت به سایر مسلمانان شاید از این جهت باشد که سبب می شود بدھگران به مسلمانان قرض ندهند، از ترس اینکه مبادا مثل این شخص در پرداخت بدھی سهل انگاری کنند یا مالش تلف شود. و به تعییر دیگر مسامحه کردن در پرداخت دین با توانائی، باب خیر و معروف را سد می کند که از این به بعد کسی جرأت نکند به دیگری قرض بدھد. در حالی که از بزرگترین خیرات است و سبب جلوگیریش همین شخص شده است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خدا لعنت کند بُزندگان راه خیر را. و ان کسی است که دیگری به او احسانی بکند و خیری برساند، پس او کفرانش کند و این امر سبب شود که آن شخص دیگر به کسی احسان ننماید».^۴ و ظاهر است که قرض دادن احسان است و مسامحه کردن در پرداخت آن کفران. و سبب می شود که دیگر آن شخص چنین احسانی به کسی نکند.

حكم قرض دادن و گرفتن: در روایات معتبره برای وام دادن ثوابهای بسیاری

۱- عن أبي ثمامه قال قلت لا يجعف عليه السلام أني اريد ان الزم مكة او المدينة وعلى دين فما تقول فقال عليه السلام ارجع الى مؤدى دينك و انظر ان تلقى الله تعالى وليس عليك دين ان المؤمن لا يخون (كافى ج ۵ ص ۹۴ باب الدين).

۲- عن على عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول مطل المسلم الموسر ظلم لل المسلمين... (وسائل باب الدين ج ۱۳ ص ۹۷).

۳- لعن الله قاطعى سبيل المعروف وهو الرجل يصنع اليه المعروف فيكرره فيمتنع صاحبه من ان يصنع ذلك الى غيره (بحار الانوار- وسائل ج ۱۱ كتاب امر بمعرفه باب ۸ ص ۵۳۹).

گناهان کبیره ج ۲

باید در قصدش باشد که در نخستین زمانی که توانائی پرداخت پیدا کرد، مسامحه نکند بلکه چنین نیتی را باید از همان ابتدا داشته باشد که اگر هنگام قرض گرفتن بخواهد ادائی دین نکند تصرف کردنش در آن مال، از همان اول حرام است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که قرض بگیرد و بخواهد که ندهد، «دزدی است ستمگر».^۱ و نیز می فرماید: «دزدها سه دسته‌اند؛ کسی که زکات مالش را ندهد و کسی که مهره زنش را بدھی واجب الاداء نداند و کسی که قرض بگیرد و بخواهد که نپردازد».^۲

و نیز می فرماید: «بدھکار هر گاه همش این باشد که بدھیش را بدھد، خداوند دو ملک را کمک و یار او می کند تا دینش پرداخت شود. و چنانچه قصدش سست شود، پس به همان مقدار از کمک و یاری خدا محروم است».^۳

باید بدھکار عاجز را مهلت داد؛ در صورتی که بدھکار نمی تواند بدھی خود را حتی با فروش زائد بر مایحتاج، ادا کند بر طلبکار واجب است اورا مهلت دهد تا وقتی که بتواند پردازد و مطالبه کردن و بدھکار را در مشقت و سختی انداختن حرام است. چنانچه در قرآن مجید - می فرماید «اگر تنگدستی پیدا شود پس (وظیفه) مهلت دادنی است تا هنگام گشادگی و فراخی. (یعنی اگر بدھکاری نتوانست وام خود را که هنگام پرداختش رسیده پردازد، او را مهلت دهد تا توانائی پیدا کند) و اگر از بدھکار تنگدست صرفنظر کنید و مبلغی را که از او طلبکارید ببخشید، برای شما بهتر است اگر بدانید. زیرا اگر طلب خود را بگیرید مثل سایر اموال از بین می رود، ولی اگر به او ببخشید، صدقه‌ای است که نزد خداوند بامانت است و از آن برای همیشه بهره می برد».

۱- من استدان دیناً فلم ينفعه قضائه كان بمنزلة السارق (تجارت وسائل باب ۵ ج ۱۳ ص ۸۶).

۲- السارق ثلاثة مانع الزكوة و مستحل مهور النساء و كذلك من استدان ديناً ولم ينفعه قضائه (حصلال ص ۱۵۳).

۳- من كان عليه دين ينوى قضائه كان معه من الله حافظان يعنيه على الاداء عن امامته فان قصرت نيته عن الاداء قصر عنه عن المعونة بقدر ما قصر من نيته (تجارت وسائل ابواب الدين باب ۵ ج ۱۳ ص ۸۶).

۴- و ان كان ذو عشرة فنظرة الى ميسرة و ان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون. (سورة ۲ آية ۲۸۰).

جنس الحقوق

از این آیه شریفه دو چیز استفاده می شود: یکی وجوب مهلت به بدھکاری که از پرداخت بدھی عاجز است و دیگری نیکوئی بخشش و صرفنظر کردن از طلب و در روایات کثیره بهردو موضوع اشاره شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «برای بدھکارت حلال نیست که در حال توانائی، در پرداخت بدھی مسامحه کند، همچنین بر توهم حلال نیست اورا در تنگدستی به زحمت بیندازی، وقتی که بدانی از پرداخت وام ناتوان است».^۱

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «پرهیزید از اینکه تنک بگیرید بر یکی از برادران مسلمان خود، وقتی که از پرداخت بدھی خود ناتوان است، بسبب طلبی که از او دارید. زیرا پدر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «جازیز نیست که هیچ مسلمانی بر مسلمانی تنک بگیرد و کسی که مسلمانی را مهلت بدھد، خدای تعالی او را در سایه خود جای می دهد، روزی که جز سایه خدا سایه‌ای نباشد»^۲ (یعنی در پناه رحمت و لطف خود روز قیامت او را جای می دهد).

و نیز فرمود: «کسی که بخواهد خدا زیر سایه عرش خود جایش دهد، در روزی که سایه‌ای جز سایه خدا نباشد، پس باید بدھکار تنگدست را مهلت بدھد و از او مطالبه نکند یا اینکه طلبش را به او ببخشد».^۳

و حضرت باقر علیه السلام می فرماید: روز قیامت جماعتی زیر سایه عرش خدا جای می گیرند، در حالی که صورت‌هایشان از نور و لباسشان از نور و بر کرسیهای از نور قرار دارند. پس منادی ندا می کند که اینها کسانی اند که در دنیا بر مؤمنین آسان می گرفتند و بدھکار تنگدست را مهلت می دادند، تا وقتی که بتواند بدھی خود را پردازد».^۴

۱- و كما لا يحل لغيريك ان يمطلق و هو موسر فكذلك لا يحل لك ان تعسره اذا علمت انه معسر. (تجارت وسائل الشیعه ابواب الدين باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳).

۲- وسائل الشیعه ابواب الدين باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳.

۳- من اراد ان يطله الله في ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله فلينظر معسراً اوليدع له من حقه (ابواب الدين وسائل الشیعه باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳).

۴- عن ابي جعفر(ع) قال يبعث يوم القيمة قوم تحت ظل العرش وجوههم من نور ورياشهم من نور جلوس على كراسى من نور الى ان قال فینادى مناد هؤلاء قوم كانوا يسرون على المؤمنين وينظرون المعسر حتى ييسر. (تجارت وسائل ابواب الدين باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳).

ثواب صدقه برای مهلت هر روزه کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که «رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بر منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبر فرمود: ای مردم باید که حاضران بآنهاشیکه نیستند برسانند؛ کسی که مهلت دهد مرد پریشانی را، بر خدا است که هر روز ثواب تصدق به آن مال را در نامه عملش بنویسد تا وقتی که مال خود را دریافت نماید».^۱

یعنی هر روزی که به او مهلت می دهد مثل این است که آنقدر طلب خود را گرفته و در راه خدا اتفاق کرده است. و در این زمینه اخبار واردہ بسیار است و آنچه گذشت کفایت است.

ضمیراً باید دانست که از جمله موارد حبس حقوق، ندادن خمس و زکات یا مسامحه کردن در پرداخت آن است و چون منع زکات از جمله گناهان کبیره‌ای است که بر آن نص خاص است، قریباً به طور استقلال ذکر می شود.

خداآوند تلافی می فرماید: مستفاد از روایات این است که بدھکار اگر پیش از پرداخت بدھی بمیرد و پس از از مالش بدھیش را نپردازند و صاحب حق او را نبخشد، در صورتی که هیچ تقصیری در پرداختن بدھی نداشته و قرض را برای امر حرامی هم نمی خواسته و در ادا هم مسامحه نکرده، بلکه در قصدش این بوده که آنرا پردازد و مالی هم نداشته که به آن وصیت کند. پس خداوند روز قیامت از فضل خود طلبکارش را راضی می فرماید.

چنانچه محمد بن بشر و شا بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و استدعا کرد که با شهاب که از جمله اصحاب آن حضرت بود در باره طلبی که از او داشت سخن بفرماید و دستور دهد با او سازش کند، تا وقتی که موسم حج بگذرد، و طلبش هزار دینار بود. آنحضرت شهاب را طلبیدند و فرمودند که تو حال محمد بن بشر را میدانی که از دوستان ماست و می گوید توهزار دینار از او طلب داری و آن مبلغ خرج بطن و فرج نشده بلکه دینی چند از او نزد مردم مانده و نقصانی چند کرده و من می خواهم تو او را حلal کنمی. بعد از آن فرمود: شاید تو گمان میکنی که در عوض طلبت، حسناتش را به تو

خواهند داد. شهاب گفت: ما پیش خود چنین می دانیم. حضرت فرمود: خدای تعالی کریمتر و عادلتر است از اینکه بنده ای به او تقرب جوید و در شب سرما برخیزد و روز گرما روزه بگیرد یا طوفان خانه خدا بجا آورد و بعد از آن خدای تعالی حسناتش را بگیرد و به تو دهد و لیکن فضل الهی بسیار است و از فضل خود به مؤمن عوض می دهد. شهاب گفت: من او را حلال کردم.

از حسنات به طلبکار می دهنده: در صورتی که در پرداخت وام مقصراً بوده به اینکه قرض را برای مصرف حرامی گرفته، یا در پرداخت آن کوتاهی کرده با اینکه می توانسته و پس از مردنش از مالش ادا نشده و طلبکار هم نبخشیده است. در قیامت معادل دین از حسناتش بر می دارند و به طلبکار می دهنده و اگر حسناتی نداشته باشد یا کم بیاورد، از گناهان طلبکار بر او می افکنند و در چند حدیث به این موضوع تصریح شده است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «سخت‌ترین حالات انسان در روز قیامت، وقتی است که مستحقین خمس و زکات برخیزند و به او بچسبند و بگویند پروردگارا، این شخص خمس ما یازکات ما را خورده و به ما نداده، پس خداوند از حسنات این شخص به آنها عوض می دهد».^۱

و نیز می فرماید: «روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت می کند. اگر بدھکار حسنات دارد برای طلبکار از او می گیرند و اگر ندارد گناهش را بر او می گذارند».

و در روایات زیادی تصریح شده، کسی که حق الناس بر عهده اش باشد نجات نمی یابد مگر پس از راضی شدن صاحبان حق که یا به برداشتن حسنات یا گذاشتن گناهان یا به شفاعت اهلیت علیه السلام خداوند به او پاداش دهد.

معاوضه به چقدر می شود؟: چگونگی معاوضه باینکه در مقابل حق چه مقدار حسنی واقع می شود، خداوند رسولش بهتر می دانند و راهی برای دانستن مانیست ولزومی هم

۱- أشدَّ الْإِنْسَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنْ يَقُومَ أَهْلُ الْخَمْسِ فَيَتَعَلَّقُونَ بِذَلِكَ الرَّجُلِ فَيَقُولُونَ رَبِّنَا إِنْ هَذَا الرَّجُلُ قَدْ أَكَلَ خَمْسَنَا وَ تَصْرِيفَ فِيهِ وَ لَمْ يَدْفَعْ إِلَيْنَا فِيدْعَ اللَّهَ إِلَيْهِمْ عَوْضَهُ عَنْ حَسَنَاتِ ذَلِكَ الرَّجُلِ وَ كَذَلِكَ أَهْلُ الزَّكْوَنَةِ. (لِلْأَخْبَارِ صَفْحَهُ ۵۴۹).

۱- قال رسول الله (ص) من انظر مسراً كان له على الله في كل يوم صدقة بمثل ماله عليه حتى يستوفي حقه (تجارت وسائل ابواب الدين باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۴ حدیث ۹).

ندارد.

بلی در بعضی روایات به پاره‌ای از مراتب آن اشاره شده چنانچه می‌فرماید: «در برابر هر درهمی، ششصد نماز از مدین گرفته شده، به طلبکار داده می‌شود»^۱ و نیز «در می‌گیرند و به صاحب حق می‌دهند»^۲.

بهر حال بدھکار از دنیا رفتن خیلی سخت است. باید هر کس بکوشد که پیش از مرگ بدھی نداشته باشد و چنانچه از هر راهی عاجز باشد، سخت به اهلیت علیه السلام متول شود تا خصمای او را راضی فرمایند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «گناهی بزرگتر (بعد از کبائری که خداوند از آنها نهی فرموده) از این نیست که شخصی بمیرد و بر او وامهائی از مردم باشد و چیزی نداشته باشد که با آن بدھیش را پردازند»^۳.

و روزی پس از نماز به اصحاب خود فرمود: «فلان شخص که شهید شده بیرون بھشت متوقف است و نمی‌تواند وارد شود، بواسطه سه درهمی که به فلان شخص یهودی بدھکار است»^۴.

شتاب کردن در ادای دین مستحب است: چنانچه حبس حق و نپرداختن قرض حرام و از گناهان کبیره است، ادای دین و شتاب کردن در پرداخت آن در صورت مطالبه و توانائی، از بهترین واجبات خدا است و بر آن ثوابهای بسیاری وعده داده شده است.

۲۶- لثالی الاخبار ص ۵۴۹

۲- لیس ذنب اعظم عند الله بعد الكبائر من رجل یموت و عليه دین لرجال و لیس له ما یقضی عنه (مستدرک ص ۴۸۹ باب الدین).

۴- مستدرک. در کتاب دار السلام نوری صفحه ۲۶۷ از کتاب نور العيون نقل کرده که جناب عالم زاهد سید هاشم حائری فرمود: مبلغ یکصد دینار (که در آن زمان معادل ده قران عجمی بوده) از یکنفر یهودی بعنوان قرض گرفتم که در مدت بیست روز باور دکنم، پس نصف آن را باورد کردم و دیگر اوراندیدم و گفتند به بغداد رفته است. پس شبی در خواب دیدم گویا قیامت بریا شده و مرا و دیگرانرا در موقف حساب حاضر کردن، پس خداوند بفضلش مرا اذن دخول بهشت داد. پس چون خواستم از صراط عبور کنم، زفیر و شهق جهنم مرا بفرع انداخت و چون بر صراط قرار گرفتم، ناگاه طلبکار یهودی مثل شعله آتش از جهنم خارج شد و راه عبور را بر من بست و گفت پنجاه دینار مرا بده و رد شو. پس تضع کرده گفت: من همیشه در جستجوی تو بودم که طلبت را بدھم گفت: راست

۴۳
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که طلبکاران خود را راضی کند، بھشت بر او واجب می‌شود بدون معطلی حساب و در بھشت همنشین حضرت

گفتی، لیکن تا طلب مرا ندهی از صراط نوانی عبور نمود پس گریه کردم و تضع نموده گفتم در اینجا چیزی ندارم که بتوبدهم. پس یهودی گفت: بگذاریک انگشت خودم را بریک عضو تو گذارم. پس آن راضی شدم تا از شرش خلاص شم و چون انگشت خود را بر سینه ام گذارد از شدت سوزش آن، از خواب بیدار شدم و دیدم سینه ام مجروح است. پس سینه خود را گشوده و نشانداد و شنوندگان هم دیدند که جراحت سختی بر سینه او است و فرمود تا کنون مشغول معالجه ام و هنوز خوب نشده. پس شنوندگان صدایها را بگریه و زاری بلند نمودند.

و نیز از جلد ۱۷ بحار الانوار نقل نموده از خط شهید اول از احمد بن ابی الجوزی که گفت: آرزو داشتم که در خواب ابو سلیمان دارانی که از عباد و زهاد بود بیینم. پس یکسال بعد از فتوش دیدمش و گفتم خداوند با توجه معامله فرمود؟ گفت: ای احمد، وقتی از باب صفیر می‌آمدم دیدم بار شتری از درمنه را، پس یک چوب از آن گرفتم نمی‌دانم که با آن خلال کردم یا دور افکندم، بدون آنکه در دهان نمایم. الحال مدت یکسال است که مبتلا بحساب آن هست. و تصدیق می‌کند این حکایت را آیه شریفه «یابنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتكن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأیت بها اللہ» یعنی لقمان بفرزندش فرمود، ای پسرک من اگر خصلتی از خوبی یا بدی که در خردی هموزن دانه خردلی باشد، پس در جوف سنگ بزرگی یا در آسمانها یا در زمین باشد خدا آنرا بیاورد و در موقف حساب بر آن حساب فرماید.

امیر المؤمنین علیه السلام در نامه‌ای که برای محمد بن ابی بکر فرستاد چنین نوشت: «و علموا عباد الله ان الله عزوجل سائلکم عن الصغير من عملکم و الکبیر» یعنی ای بندگان خدا بدانید خداوند از کوچک و بزرگ کارهایتان سؤال کننده است. و کافیست در این مقام آیه شریفه «من یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شرراً یره» یعنی کسی که هموزن ذره کار نیک کرده آنرا خواهد دید و کسیکه هموزن ذره کار بد کرده آنرا خواهد دید.

و در صفحه ۲۲۵ از جناب سید حسن بن سید علی اصفهانی نقل کرده است که فرمود: هنگام فوت پدرم در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم و کارهای پدرم بدست بعضی از برادرانم برگذار شده بود و مرا هیچ اطلاعی از گزارشات آنها نبود. چون هفت ماه از فوت پدرم گذشت مادرم در اصفهان در گذشت و جنازه‌اش را بنجف اشرف حمل نمودند. و در آن اوقات شبی پدرم را در خواب دیدم و گفتم شما در اصفهان فوت کردید و در نجف اشرف هستید. فرمود: بلی پس از فوت مرا اینجا جای دادند. پرسیدم مادرم نزد شما است؟ فرمود: در نجف است لیکن مکان دیگری است. دانستم که هم درجه پدرم نیست. پس گفتم حال شما چگونه است؟ فرمود در شدت و سختی بودم و الان بحمد الله راحتم. تعجب کردم و گفتم آیا شما گرفتار بودید؟ فرمود: بلی، حاج رضا پسر آقا با با مشهور

←

یعنی می داند مقداری از دارائیش متعلق به فلان شخص است ولی نمی داند ثلث مال یا نصفش متعلق به او است در این صورت واجب است طرف اقل که یقینی است، یعنی ثلث دارائیش را به آن شخص بدهدو احتیاط آن است که نسبت به مقدار زائد، اورا راضی و مصالحه نماید.

مقدار مال و مالک هر دو مجھول: ۴- مقدار حق و صاحب آن هر دو مجھول باشد. با اینکه اجمالاً یقین دارد مقداری از دارائیش که موجود است حرام و مال مردم است. ولی نه مقدار حرامش را می داند و نه صاحبان آنرا حتی در عدد مخصوصه در این صورت واجب است خمس (یک پنجم) تمام دارائی خود را به اهل خمس پردازد، آنگاه تمام مالش حلال می شود و مسائلش بكتاب خمس از رساله های عملیه مراجعه شود.

قسم دوم یعنی حق غیر در ذمه شخص است نه مال - آنهم دارای چهار صورت است:

حق غیر برذمه شخص: ۱- مقدار حق و صاحبیش هر دو معلوم باشد. شکی نیست که واجبست آن مقدار را در وجه صاحب حق پردازد.

۲- مقدار ذمه اش معلوم است لیکن صاحب آن معین نیست. پس اگرین چند نفر مخصوص، مردد باشد باید آنها را از خود راضی کند بتفصیلی که در قسم اول گذشت و اگر بین افراد زیادی که غیر مخصوص است مردد باشد یا اینکه اصلاً طلبکار را نشناسد باید آن مبلغی که در ذمه اش هست به حاکم شرع بدهد یا باذن او بقصد صاحب واقعی آن صدقه دهد.

۳- مقدار ذمه مجھول لیکن طلبکار معین است پس باید اقل آن را که یقینی است به آن شخص بدهد و نسبت بزیادتر با او مصالحه نماید.

۴- مقدار ذمه و صاحب آن هر دو مجھول باشد. در این صورت با حاکم شرع به مبلغی که حد وسط بین کمتر و بیشتر باشد صلح کرده و آن مبلغ را از طرف صاحب واقعی آن صدقه دهد.

۲۷- فرار از جهاد

بیست و هفتم از گناهان کبیره منصوصه، فرار از زحف است. یعنی گریختن از معركه جهاد شرعی در جایی که دشمن زیادتر از دو برابر نباشد. و به کبیره بودنش در احادیثی که در شماره کبائر رسیده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و صادق و کاظم و رضا و جواد علیهم السلام تصریح فرموده و برای کبیره بودنش به آیه ۱۶ از سوره انفال استدلال شده که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه به کفار برسید در حالی که برای جنگ با شما اجتماع نموده اند، پس به جانب ایشان پشت مگردانید (یعنی فرار نکنید) و هر کس در آنوقت به ایشان پشت کند، به غیر آنکه میل به طرفی کند برای مصلحت جنگ و درست کردن اسلحه یا پناه جوینده باشد به سوی گروهی از مسلمانان و کسی که به غیر این دو وجه هزیمت کند پس به تحقیق به خشمی بزرگ از خداوند باز می گردد و بازگشتش دوزخ است و بدجای بازگشتی است»^۱.

و امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «باید فرار کننده از میدان جهاد بداند، خدای خود را به خشم آورده و خود را هلاک نموده است. و اینکه در گریختن از جهاد خشم خدا است و خواری لازم و ثابت است و ننگ دائم است و اینکه به عمرش تریاد نمی شود و

۱- يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الدين كفروا زحفاً فلا تلوهم الا دبار و من يولهم يومئذ دره الامتحر فألقنال او متخيزاً الى فئة فقد باع بغضب من الله و مأويه جهنم وبئس المصير. (سوره انفال آیه ۱۶).

فرار بین او و روز مرگش حائل نمی شود، (یعنی اگر اجل او رسیده باشد فرار برایش نفعی ندارد و بسبب دیگری خواهد مرد و اگر اجلس نرسیده باشد در جهاد رشته عمرش گستته نخواهد شد) و هر آینه مردن شخص در حالی که حق با او باشد پیش از آنکه به این امور رشت (خشم خدا، ذلت، عار) مبتلا شود، البته بهتر است از راضی شدن به اینکه به این امور رشت مبتلا شده و بر آنها ثابت بماند»^۱.

جهاد ابتدائی و دفاعی: جهاد شرعی بر دو قسم است ابتدائی و دفاعی - جهاد ابتدائی آن است که برای دعوت به اسلام و بسط عدل مسلمانان شروع به جنگ با کفار کشند. و این قسم از جهاد مشروط به اذن پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام یا نایب خاص او است. پس در این زمان که غیبت کبری است این قسم از جهاد مشروع نیست.

جهاد دفاعی آن است که کفار بخواهند به بلاد اسلامی حمله کنند و اساس و آثار اسلام را محو نمایند یا اینکه بخواهند بر جمعی از مسلمین حمله نموده اموال آنانرا به غارت ببرند و اعراض و نفوس ایشان را مورد تجاوز قرار دهند، در این صورت بر تمام مسلمانان الاقرب فالاقرب واجب می شود به وجوب کفائی، از حمله کفار دفاع و از تجاوزات آنها جلوگیری و با آنها بجنگند و در این قسم از جهاد اذن امام یانایب او شرط نیست.

و فرار از میدان جهاد که مورد بحث ما است آیا مختص بقسم اول است یا در هر دو قسم می باشد؟ اینجا دو قول است: بعضی فرموده اند مختص به جهادی است که به اذن امام یا نایب خاص او باشد (مانند سقوط غسل و کفن از شهید که مختص به این قسم است) و بعضی هم فرموده اند شامل هر دو قسم است و کسانی که طالب تحقیق این مسأله و سایر مسائل جهادند به کتب فقهی مراجعه نمایند^۲.

١- ولعلم المنهم بانه مسخط ربه ومويق نفسه وان فى الفرار موجودة الله والذل اللازم والعار الباقى وان القار لغير مزيد فى عمره ولا محجور بينه وبين يومه ولا يرضى ربه ولموت الرجل محققاً قبل اتيان هذه الخصال خير من الرضا بالتبسيس بها والاقرار عليها (وسائل الشيعه ج ١١ ص ٦٥ بباب ٢٩ نقل از كافى).

۲- به مناسبت مسأله فرار از زحف سزاوار است ثبات قدم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در غزوات که یکی از فضائل و مناقب آن سرور است تذکر داده شود. در هیچ تاریخی از کتب شیعه و

۲۹ فرار از جهاد

سنی یافت نشده که آن حضرت، در غزوه‌ای از معركه جنگ فرار کرده باشد. بالخصوص در غزوه احمد کسی که فرار نکرد، منحصراً آن حضرت بود. چنانچه در جلد ۹ بحار الانوار در باب شجاعت آن بزرگوار این مطلب را از ابن مسعود از طریق عامه روایت نموده واینکه چهارده نفر از فراریان برگشته و به آنحضرت ملحق شدند که از آن جمله ابودجانه و مقداد و طلحه و مصعب بودند و بعد سایر انصار برگشته‌ند. «وقد تکوا المختاری في العرب مفردًا وفرج الجميع الصحب عنه واجمعوا و كان على عاصفًا في جموعهم لها ماتهم بالسيف يفرى ويقطع» یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میدان جنگ تنها گذاردند و تمام اصحاب فرار کردند. جز علی بن ابیطالب علیه السلام که در جمعیت‌های مشرکین فرو رفته بود و با شمشیر خود سرهایشان را جدا می‌کرد». رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه احزاب آن حضرت را به کرار غیر فرار ستد، یعنی علی علیه السلام کسی است که همیشه رجوع کننده و حمله آورنده به دشمن است و هیچگاه از دشمن فرار نکرده. وبالجمله در متصل بودن آقا به این صفت کمالی، جای هیچگونه شباهی نیست. چنانچه بودن ابوبکر و عثمان جزء فراریان غزوه احمد و همچنین غزوات خیبر و حنین و ذات السلاسل مورد اتفاق شیعه و سنی است و ابن ابی الحدید در قصه ۱۷ و شعبه ۲ خود به این موضع اشاره می‌کند:

لیس بنکر فی الحنین فراره و فی احمد قد فرخوفاً و خیراً
یعنی تعجبی نیست از گریختن ابوبکر در روز حنین که در روز احمد و خیر هم از ترس
گریخت.

در صدر اسلام، هجرت به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله برای یاد گرفتن آنچه از امور دینی لازم بوده واجب بود و در صورتی که از اقامه شعائر اسلامی مانع می شدند حرام بود که در بلاد کفار بمانند. مانند وقتی که نمی توانستند در بلاد کفر نماز بخوانند یا روزه ماه رمضان بگیرند وغیره، چنانچه خداوند در سوره نساء بیان می فرماید.^۱

چرا هجرت نکردید؟ : در تفسیر منهج الصادقین می نویسد: جمعی از مسلمانان که به حسب ظاهر لا اله الا الله می گفتند مانند قیس بن فاکه و قیس بن ولید و مانند آنها، با وجود قدرت، از مکه به سوی مدینه هجرت ننمودند و چون رؤسای قریش به جانب بدر می آمدند همراه کفار به حریگاه حاضر گشته و به شمشیر مسلمانان کشته شدند. خداوند در شأن ایشان این آیه را نازل فرمود: «آنکه جان ایشان را ملانکه می ستانند در حالی که ستمکاران بودند بر نفس خود به ترك هجرت. گفتند ملانکه از روی سرزنش به ایشان در چه چیز بودید از کار دین خود و با کدام طایفه بودید از مشرکان و کافران؟ ایشان از روی عذرخواهی گفتند که بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند و نتوانستیم هجرت کنیم یا نتوانستیم اعلای کلمه اسلام نمائیم فرشتگان گفتند از روی تکذیب ایشان آیا نبود زمین خدا گشاده و بسیار که هجرت کنید در طرفی دیگر از آن - چنانچه جمعی از مسلمانان به حبشه هجرت کردنده پس آن گروه تارک هجرت بدون عذر صحیح جایشان دوزخ است و بد بازگشتی است ایشانرا دوزخ». و در این آیه دلیل است بر وجوب هجرت از موضعی که ممکن نباشد در آن از اقامه دین با شعائر اسلام. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویستکه^۲: «هر که فرار کند بسبب دین خود از زمینی به زمین دیگر اگر چه به مقدار یک شبر باشد بهشت او را واجب شود و رفیق پدرش ابراهیم علیه السلام و پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود».

الامستضعفین... یعنی لیکن کسانی که واقعاً ضعیف و عاجزند از مردان و زنان

۱- ان الذين توفيق الملائكة ظالми انفسهم قالوا فيم كتم قالوا كما مستضعفين في الأرض قالوا إلم تكن أرض الله واسعة فتهاجروا فيها فاولئك مأويهم جهنم و ساعت مصيرا - الا المستضعفين من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يعيدون سبيلا - فاولئك عسى الله ان يغفو عنهم و كان الله عفوا غفورا (سوره ۴ آيات ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱).

۲- من فربدینه من ارض الى ارض وان كان شبرا من الارض استوجبت له العنة و كان رفيق ابيه ابراهيم ونبيه محمد صلی الله علیه و آله. (منهج الصادقین ج ۳ ص ۹۵).

۲۸- العرب بعد الهجرة

بیست و هشتم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، العرب بعد از هجرت است. چنانچه در اصول کافی در باب کبائر، صحیحه ابن محبوب را نقل کرده که در نامه اش به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از شماره کبائر پرسید و آنحضرت ضمن جواب در شماره کبائر نوشته شد «والعرب بعد الهجرة» و نیز محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که آنحضرت العرب بعد از هجرت راجزء کبائر بیان فرمودند و ضمن کبائری که در کتاب علی علیه السلام است، العرب بعد الهجره را یاد فرمودند و نیز می فرماید: «عرب بعد از هجرت و شرک یکی است».^۱

عرب بعد الهجرة چیست؟ اعرابی شدن پس از مهاجرت. اعرابی به کسانی می گویند که بادیه نشین هستند و از دین و آداب و رسوم آن بیخبر و بی اعتمایند و هجرت، ترک کردن بادیه نشینی و آمدن به مرکز اسلام و مشرف شدن خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا وصی او، برای متدين شدن به دین خدا و یاد گرفتن احکام و مسائل دینی است. - و العرب بعد از هجرت آن است که پیش از یاد گرفتن آنچه باید بفهمد، به حالت نخستین از جهالت و ندانی و بی اعتمایی به دیانت برگردد.

۱- قال الصادق علیه السلام العرب بعد الهجرة و الشرک واحد. (اصول کافی باب الكبائر ج ۲ ص ۲۷۸).

و صیبان که توانائی ندارند بر چاره سازی و نمی شناسند راه مدینه و طریق بیرون آمدن را، پس آن گروه بیچارگان شاید خداوند عفو فرماید از ایشان. و خداوند عفو کننده و آمرزنده است.

و از عکرمه روایت شده که در مکه بسیاری اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند. چون آیه تهدید ترک هجرت نازل و به آنها رسید، جندع بن ضمره پسران خود را گفت: هر چند من پیرو بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی استثنای ایشان نموده، چه چاره رفتن می توانم و راه مدینه می دام می ترسم ناگاه بمیرم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد. مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برد. فرزندانش اطاعت نموده او را حرکت دادند، چون به منزل تعییم رسید آثار مرک بر جندع ظاهر شد پس دست راست خود بر دست چپ گذاشت و گفت خدایا این دست تو است و این دست رسول، ترا بیعت می کنم با تو بر آنچه بیعت کرده با تور رسول تو. پس از دنیا رفت. چون خبر او به مدینه رسید بعضی از صحابه گفتند اگر جندع به مدینه رسیده بود برایش خانه خود بیرون آید در حالی که هجرت کننده باشد به میزدند. چون به ثواب مهاجرت می رسید حق تعالی این آیه را نازل فرمود: «و هر که از بمیرد پس ثابت باشد مزد او نزد خداوند و هست خداوند آمرزنده و مهر بان».^۱

تعرب پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ: به حکم آیات، هجرت به سوی پیغمبر صلی الله علیه وآلہ برای یاد گرفتن احکام واجب بوده و همچنین برای کسانی که در بلاد کفر نمی توانستند شعائر دینی خود مانند نماز و روزه را انجام دهند واجب بود که از محل خود هجرت نمایند و ترک هجرت از اول یا پس از هجرت، برگشتن به حال نخستین حرام و از گناهان کبیره و برآن وعده آتش جهنم داده شده چنانچه گذشت.

پس از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ هجرت به سوی ائمه علیهم السلام واجب بود، برای دانستن احکام و تدین خدا که اهم آن معرفت امام علیه السلام است و

۱- اللهم هذه لك وهذه لرسولك بایعتك على ما بایع عليه رسولك (منهج الصادقين ج ۳ ص ۹۶).

۲- و من يخرج من بيته مهاجراً إلى الله و رسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله و كان الله غفوراً رحيمـاـ (سورة ۴ آیه ۱۰۱).

۳- پایان نقل از قصیر منهج الصادقین.

تعرب، هجرت نکردن به سوی امام، برای تحصیل معرفت او و یادگرفتن وظائف دینی از او و تعرب بعد الهجرة عبارت بود از اعراض از امام علیه السلام پس از شناختش، چنانچه صدق از حذیفة بن منصور روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «اعرابی شونده پس از هجرت، ترک کننده ولایت و تبعیت از امام است پس از شناسائی او».^۱

و در این زمان که امام عصر عجل الله تعالی فرجه در پرده غیبت است، حکم وجوب هجرت و تعرب بعد الهجرة بتفصیل گذشته باقی است.

باید به سوی فقیه رفت: بر دو طایفه هجرت واجب است: یکی کسانی که از مسائل و احکام دین بی خبرند و در جائی که هستند عالم دین نیست که با ورجه کنند، باید به جائی روند که عالم دینی در دسترس باشد و بتوانند مسائل لازم‌شان را یاد بگیرند. دوم کسانی که در بلاد کفرند و بواسطه مزاحمت و جلوگیری آنها از انجام شعائر دینی ناتوان باشند. در این صورت واجب است به محلی هجرت کنند که آزادی دینی داشته باشند و فقهای شیعه به این مطلب تصریح فرموده اند.^۲

ضمنا همانطوری که در معنی آیه گذشته (الا المستضعفین) بیان گردید، وجوب هجرت در صورت توانائی و تمکن از هجرت است. بنابراین اگر به واسطه مرض یا تهیdestی یا پیری فوق العاده توانائی هجرت نداشته باشد واجب نیست.

وجوب هجرت همیشگی است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ: به حکم آیات، هجرت به سوی «وجوب هجرت باقی است تا زمانی که باب توبه بسته شود و باب توبه بسته نمی شود مگر وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند» (یعنی حکم هجرت تا قیامت باقی است)^۳ و امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «حکم هجرت بر همان حدی که در زمان رسول خدا

۱- قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول المتعرب بعد الهجرة التارك لهذا الامر بعد معرفته (معانی الاخبار صفحه ۷۷).

۲- علامه در کتاب قواعد و منتهی، شهید اول در کتاب لمعه، شهید ثانی در شرح لمعه و مسالک و محقق در کتاب جهاد از شرایع می فرماید و یحیی المهاجرة عن بلد الشرک علی من یضعف عن اظهار شرایع الاسلام مع المکنة والهجرة باقیه مادام الكفر باقیاً. (شرایع کتاب جهاد ص ۷۶).

۳- لایقطع الهجرة حتى تقطع التوبة ولا تقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها. (مسالک ج ۲ ص ۳۵۳).

صلی الله علیه و آله بود باقی است. مادامی که خداوند از اهل زمین، اطاعت و بندگی کردن بخواهد» (یعنی مادامی که تکلیف باقی است حکم هجرت هم هست)!

هجرت از مکه دیگر نیست: شهید ثانی در مسالک می فرماید: مراد از حدیث شریفی که از پیغمبر اکرم روایت شده (lahجّرة بعْد الفتح) پس از فتح مکه هجرت نیست، مراد هجرت از خصوص مکه معظمه است. یعنی پس از آنکه مکه از تصرف مشرکین خارج شد و مرکز اسلام گردید، دیگر از آن هجرت کردن وجهی ندارد. ولی سایر بلادی که در تصرف کفار است و مسلمانان نتوانند شعائر دینی خود را بر پا دارند، حکم هجرت از آنها به وجوب خود باقی است و بعضی دیگر فرموده اند: معنی حدیث نفی فضیلت هجرت از مکه است پس از فتح آن بالنسبة به زمان قبل مانند فضیلت اتفاق و جهاد پیش از فتح مکه^۱ که به نص قرآن مجید آنهاei که قبل اتفاق و قتال می کردند فضیلت دارند. برای زیادتی توضیح و تتمیم فائدہ به پاره‌ای از مطالبی که بعضی از علماء در اطراف مسائله تعریف فرموده اند اشاره می شود.

هجرت واجب، مستحب، مباح:

۱— علامه حلی در کتاب منتهی می فرماید: هجرت بر سه قسم است: واجب، مستحب، مباح. هجرت واجب نسبت به کسی است که مسلمان باشد و در بلاد کفر مقیم باشد و به واسطه مزاحمت کفار نتواند دین خود را ظاهر کرده، به وظائف دینی رفتار کند و عذری هم مانند مرض و غیره از هجرت کردن ندادسته باشد. چنانچه خداوند در قرآن مجید می فرماید (آیه ۹۹ و ۱۰۰ از سوره نساء چنانچه گذشت). و هجرت مستحب نسبت به مسلمانی است که در بلاد کفر است ولی می تواند اظهار دین خود کرده و به وظائف خویش عمل نماید و مانعی هم از هجرت ندارند و چنانچه از هجرت کردن عذر داشته باشد مستحب هم نیست، (مباح است).

۲— در شرح لمعه و جامع المقاصد، به شهید اول نسبت داده شده که فرموده: چنانچه بر مسلمانی که در بلاد کفر گرفتار است و ممکن از هجرت است، واجب است هجرت کند. همچنین بر شیعه‌ای که در بلاد مخالفین (سنی‌ها) گرفتار باشد و نتواند شعائر مذهبی خود را بر پا دارد چنانچه بتواند باید به بلاد

شیعه هجرت کند. لیکن فرمایش ایشان تمام نیست زیرا شیعه در بلاد مخالفین مانعی از اقامه شعائر اسلامی ندارد. اما نسبت به شعائر مختص به شیعه (مانند با دست باز نماز خواندن و مسح سر و پا دروضو) غالباً بودن در بلاد مخالفین مستلزم ترک این شعائر نیست و هرگاه هنگام عمل احتمال خطری پیش آید، تقیه باید کرد و مانند عame باید عمل کرد و عملش هم بنابر مذهب ماصحیح است و روایتی دیده نشده که مطابق فرمایش منسوب به شهید باشد بلکه روایات بسیاری از ائمه طاهرين علیهم السلام رسیده که باید تقیه کرد و با عame حسن معاشرت داشت و در جماعت آنها وارد شد.

استدلال بر فرمایش شهید: یعنی از علماء برای اثبات فرمایش شهید استدلال می کنند به حدیثی که شیخ از محمد بن مسلم روایت می کنده از حضرت صادق علیه السلام پرسید از شخصی که در مسافرتش به محلی وارد شده که خاک و سنگ نیست و تمام سطح آن محل برف و بیخ هست و جنب هم شده تکلیفش چیست؟ حضرت فرمود: «بهمان برف و بیخ تیمم کند و نماز بخواند و برای او صلاح نمی دانم که بار دیگر به چنین محلی که دینش را ازین می برد بروگردد»!^۲

چون امام در این حدیث از رفتن به محلی که نمی تواند وضویا غسل بگیرد، نهی می فرماید پس لازمه اش نهی از توقف در محلی است که نتواند بر طبق مذهب شیعه وضویا غسل بگیرد. لیکن این استدلال تمام نیست زیرا ظاهر حدیث نهی از رفتن به محلی است که یقین دارد واجبی از واجبات الهیه از او فوت می شود. ولی در موضوع توقف در بلاد مخالفین ابتلای به تقیه احتمالی است نه حتمی و در صورت ابتلا هم بدل دارد یعنی عمل کردن بر طبق مذهب عame از روی تقیه و به مقتضای ادله، تقیه صحیح و کافی است. بلی اگر در هجرت از بلاد مخالفین مصلحت زیادتری باشد، استحباب آن بعید نیست. مثلاً در آن محل نمی تواند اظهار ولایت ائمه بکند و در غیر آن محل می تواند.

تبليغ ولایت در بلاد کفر: صمام السنندی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من به بلاد شرک سفر می کنم و آنجا توقف می کنم و بعضی از مؤمنین به من می گویند این کار خوب نیست. زیرا اگر مرگ تو در آن محل کفر برسد با کفار محشور

۱— فقال بتیمم به ولاری ان یعود الى هذه الارض التي یوبق دینه. (وسائل الشیعه کتاب الطهاره فی التیمم ج ۲ باب ۹ صفحه ۹۷۳ حدیث ۹).

۲— والهجرة قائمة على حدتها الاول ما كان لله في اهل الارض من حاجه.

— لا ينتهي منكم من اتفق من قبل الفتح وقاتل (سوره ۵۷ آیه ۱۰).

می شوی حضرت فرمود: «ای صماد زمانی که به بلادغیر اسلامی میروی، ولایت ما اهلبیت را ذکر می کنی و مردم را به دین حق راهنمائی می نمائی؟» صماد گفت: بلی سروم آنجا کاملاً آزادی است و مردمش مستعد شنیدن و پذیرفتن حق هستند. امام علیه السلام فرمود: «آیا اگر در بلاد اسلامی باشی این آزادی را داری و می توانی امر را ظاهرسازی و مردم را به آن دعوت کنی؟» گفت: نه یا مولا. یعنی تقیه شدید است و کسی را جرأت بردن نام شما اهلبیت نیست. امام علیه السلام فرمود: «اگر به کشورهای خارجه بروی و در آنجا بمیری، پس در قیامت، امت واحده محشور می شوی (یعنی یکنفر به منزله امت کثیره مانند حضرت ابراهیم که امت واحده است) و در آن روز نور ایمانت پیش رویت جلوه گری می کند».^۱

^۲ علامه مجلسی در شرح کافی می فرماید: محتمل است که تعریب بعد الهجرة اختیار اعرابیت و ترک هجرت کردن باشد، پس از وجوب هجرت و نازل شدن حکم آن. مانند حکم حرمت ربا. پس از ظاهر شدن حکم آن و بر هر تقدیر ترک هجرت ابتداء یا بعد از آنکه هجرت کرده، به اعرابیت برگشتن از گناهانی است که خداوند در قرآن مجید بر آن وعده آتش داده چنانکه گذشت.

اعرابیت و موارد تعریب بعد الهجرة: در اول بحث ذکر شد که عربهای بدوى و صحرانشین را اعراب می گویند و چون در اثر دوری از مرکز اسلامی و نبودن در اجتماع مسلمین از دانستن معارف دینی و شنیدن و یاد گرفتن مسائل و احکام و عمل کردن به آنها محروم هستند، به اینجهت در قرآن آنها را مذمت و توبيخ فرموده می فرماید: «عربهای بادیه نشین سخت ترند از جهت کفر و نفاق و سزاوارترند به اینکه اندازه های آنچه خداوند بر پیغمبریش فرستاده است ندانند و خداوند دانا و حکیم است»^۲ و نیز می فرماید «از عربهای بادیه کسانی اند که صدقه که می دهنند، آنرا ضرر و توانان می گیرند و انتظار می برند به شما گردشهای روز را، برایشان باد گردشهای بدروزگار و خداوند شنوا و دانا است»^۳ و در جای دیگر می فرماید: «و از عربهای بادیه کسانی اند که ایمان آورده اند به

خدا و روز قیامت و آنچه صدقه می دهند اسباب تقرب به خدا و صلة پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانند زینهار که آن نفقات سبب قرب ایشان است زود باشد که خداوند آنها را داخل در رحمتش کند به درستی که خداوند آمرزنده و مهربان است»^۱.

نادانی احکام دین اعرابیت است: مستفاد از دو آیه ای که در مذمت اعراب است این است که اعرابیت (بادیه نشینی) به خودی خود ناپسند نیست بلکه مذمت آن به سبب نداشتن ایمان و ندانستن احکام خدا است و بی بهرگی از عمل به آنها است چنانچه در آیه سوم که گذشت، افرادی از اعراب که موفق به ایمان و عمل به احکام شده اند، مورد مدح و وعده رحمت خدا قرار داده است.

بنابراین، هر مسلمانی که از تحصیل معارف دینی و یاد گرفتن مسائل شرعی خودداری کندواز اجتماعات دینی که در آن حقائق و معارف و مسائل دینی یادآوری می شود، کناره گیری کند، در حقیقت متعریب شده و آنچه در مذمت اعرابی شدن رسیده، در باره او هم هست، هر چند شهر نشین باشد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «در مسائل دینی دانا شوید جز این نیست کسی که از شما در امور دینی دانا نباشد پس او اعرابی است. خداوند در قرآن مجید می فرماید: چرا کوچ نمی کنند از هر جمعیتی عده ای تا اینکه در مسائل دین دانا شوند و در هنگام برگشت، قوم خود را بترسانند شاید آنها هم بترسند. (از مخالفت احکام خدا)^۲ بنابراین اعرابی کسی است که در مقام تحصیل اصل ایمان و شناختن وظائف دینی نباشد.

و نیز به اصحاب خود می فرمود: بر شما باد به دانا شدن در دین خدا، و اعرابی نباشید زیرا جز این نیست کسی که در امر دین دانا نشد، خداوند در روز قیامت نظر رحمت به او نمی کند و عملش را پاکیزه نمی فرماید.^۳

علیم (سوره ۹ آیه ۹۹).

۱— و من الاعراب من يؤمن بالله واليوم الآخر و يتخد ما ينفق قربات عند الله و صنوات الرسل الا انها قربة لهم سید خلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحيم. (سوره ۹ آیه ۱۰۰).

۲— تفکهوا فی الدین فانه من لم یتفکه منکم فی الدین فهو اعرابی ان الله عزوجل يقول فی كتابه لیتفکهوا فی الدین و لینذر واقوهم اذا رجعوا اليهم لعلمهم یخذرون (بحار الانوار کتاب العقل).

۳— عليكم بالتفکه فی دین الله ولا تكونوا اعراباً فان من لم یتفکه فی الدين لم ینظر الله اليه يوم

۱— وسائل الشعیہ کتاب جهاد صفحه ۴۴۰.

۲— الاعراب اشد كفراً و نفاقاً واجدر الإيمانوا حدود ما انزل الله على رسوله و الله علیم حکیم (سوره توبه آیه ۹۶).

۳— و من الاعراب من يستخدمها ينفق مغرماً ويترbus بكم الدوائر عليهم دائرة السوء والله سبحانه

عمل نکردن پس از یاد گرفتن هم تعریب است: محدث فیض در کتاب وافی می‌نویسد: بعید نیست که اعرابی بر کسی که آداب و سنت شرعی را یاد گرفته ولی آنرا ترک کرده و عمل نکند، صدق کند، و تأیید این مطلب را حديثی که از حضرت صادق علیه السلام نقل شد (ص ۱۵۳ التاریخ لهذا الامر) می‌آورد. و مجلسی هم در شرح کافی می‌فرماید: بعضی از فقهاء شیعه فرموده‌اند تعریب بعد الهجرة در زمان ما آن است که شخص مشغول تحصیل علوم دینی شود و آنرا ترک کند، به طوری که از علم دین بر کنار باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «شخص می‌گوید هجرت کردم در حالی که هجرتی نکرده. جز این نیست که هجرت کنندگان کسانی هستند که گناهان راترک می‌کنند و نزدیک آنها نمی‌شوند و شخص می‌گوید جهاد در راه خدا کردم در حالی که جزء جهاد کنندگان نیست. به درستی که جهاد دوری کردن از محترمات خدا است و جنگ کردن با دشمن و گاهی اشخاص وارد معرکه جهاد می‌شوند، در حالی که قصدشان اطاعت امر خدا و رضای او نیست و فقط نظرشان شهرت نزد خلق است به اینکه آنها را به شجاعت بستایند».^۱

بیابان جهل و بیخبری: از آنچه از آیات و اخبار و کلمات فقهی که گذشت، دانسته می‌گردد که حقیقت تعریب عبارت است از ماندن در بیابان جهل و بی‌خبری و دوربودن از معارف الهی و کمالات انسانی و محرومیت از سعادت همیشگی و قانع شدن به زندگی فانی دنیا و دلخوشی به شهوت حیوانی و در مقام تحصیل معرفت و رسیدن به سعادت نبودن، از هیچ گناه و عمل رشتی که سبب عقوبت اخروی است پرهیز نکردن و به هر عمل خیری که موجب ثواب جاودانی است اعتنا نکردن و... چنانچه حقیقت هجرت ضد این حالت است و تعریب بعد الهجرة برگشتن به حالت اعرابی است پس از پیدایش تذکر و انتباه. و می‌توان گفت که از اقسام تعریب بعد الهجرة اعراض کردن و ترک نمودن

۴۹
هر عمل خیری است که مدتی به آن اشتغال داشته است. البته حرمت این قسم از تعریب در صورتی است که ترک آن کار خیر از روی اعراض و بی اعتمانی باشد نه از روی مسامحه و تنبیلی یا ابتلای به مواعن.

بلی سزاوار است که انسان هر کار خیری را که چندی به آن اشتغال داشته، حتی الامکان ترک نکند.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «دوست دارم ادامه دهم کار خیری را که نفسم بر آن عادت نموده است و اگر روز از من فوت شود پس در شب آن را قضا می‌کنم و اگر در شب از من فوت شود در روز قضایش را بجا می‌آورم و جز این نیست که محبوترین اعمال نزد خداوند عملی است که دوام داشته باشد. جز این نیست که اعمال هفته در هر پنجشنبه و اعمال هر ماه در آخر آن و اعمال سال در نیمه شعبان به امام علیه السلام عرضه می‌شود پس هرگاه کار خیری مشغول شدی، آنرا تا یکسال ادامه بده (یعنی اقلایاً یکسال استمرار داشته باشد)».^۱

رها کردن علوم دینی: نسبت به ترک ادامه تحصیل علوم دینی پس از اشتغال به آن، بعضی از بزرگان چنانچه گذشت، آنرا از اقسام تعریب بعد الهجرة دانسته‌اند. حرمت آن در صورتی است که تحصیل علوم دینی نسبت به آن شخص واجب عینی باشد. بتفصیلی که در محل خود ذکر شده و در غیر این صورت سزاوار است که انسان تا آخر عمر آنرا رها نکند^۲. و با نیت خالص و قصد قربت به بهترین کارها مشغول باشد تا از سعادتها عظیمی که بر آن مترب است در دنیا و آخرت محروم نشود.

۱- عن جابر الجعفی قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام کان يقول اني احب ان ادوم على العمل اذا عودته نفسي و ان فاتنى بالليل قضيته بالنهار و ان فاتنى بالنهار قضيته بالليل وان احب الاعمال الى الله ماديم عليها فان الاعمال تعرض كل خميس وكل رأس شهر و اعمال السنة تعرض في النصف من شعبان فإذا عودت نفسك عملاً فقم عليه سنة (بحار الانوار).

۲- اطلبوا العلم من المهد الى اللحد: زگهواره تا گور دانش بجوى.

القيمة ولم يزك له عملاً (منية المرید تأليف شهید ثانی ص ۳۰).

۱- يقول الرجل هاجر و لم يهاجر انما المهاجرون الذين يهجرون السيئات و لم يأتوا بها و يقول الرجل جاهدت و لم يجاهد انما الجهاد اجتناب المحارم و مواجهة العدو وقد يقاتل اقوام فيحبون القتال لا يريدون الا الذكر... (بحار الانوار جلد ۱۵ صفحه ۱۷۷) و جلد ۷۱ جديد باب ترك العجب صفحة (۲۳۲)

کمک به ستمگران

می خواهی داخل آتش نشوی ستمکاران را کمک نکن و نیز از گناهانی است که خداوند در قرآن مجید به آن وعده عذاب داده است. می فرماید «ومیل نکنید به سوی آنانکه ستم نمودند پس به شما آتش دوزخ برسد و شما را به جز خداوند دوستانی نیست که بتوانند عذاب را از شما دور سازند پس یاری کرده نشوید».^۱

در تفسیر منهج می نویسد: رکون که در این آیه شریفه نهی شده، به معنای میل یسیر است یعنی و میل اندکی مکنید به سوی آنانکه ستم کردند بر خود و بر غیر چون تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و اظهار محبت با ایشان و طمع در هدایای ایشان و مداهنه کردن و فرمانبرداری از ایشان، که تمام اینها رکون به ظالم و مورد نهی است. چه جای میل بسیار به ایشان مانند یاری کردن ایشان در ظلم و بیدادگری ایشان و راضی شدن به آن و شریک شدن در ظلم ایشان. در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود «هر که ظالمی را دعاء به بقای عمر کند، دوست داشته است نافرمانی خداوند را در زمین»^۲ (یادآوری نقل از منهج).

و در کتاب روضات الجنات ضمن حالات جناب سید محمد صاحب کتاب مدارک الاحکام می فرماید: ایشان با تفاوت حجاب شیخ صاحب معالم الاصول عازم شدند که از نجف اشرف با تفاوت حرکت کنند برای زیارت قبر شریف حضرت رضا علیه السلام و چون با خبر شدند که در آن وقت شاه عباس صفوی در مشهد متوقف است، از سفر زیارت منصرف شدند و نیز در حالات جناب سید بحرالعلوم است که چون والی شوشتر رای ایشان خضوع نمود، فرمود: میلی ازا در دل من پیدا شده و پیش از آنکه مصادق آیه شریفه واقع شوم باید فرار کنم. ولذا از دزفول حرکت نمود و در عراق ساکن شد تا آخر عمرش و از ملاحظه حالات بعضی از بزرگان دین معلوم می شود که چقدر سعی می کردند در مخاطبه و مکاتبه و معاشرت با ظلمه دچار خطر رکون به ظالم نشوند و مبتلا به مدح ایشان نگردند. در کتاب فوائد الرضویه صفحه ۲۳ از محدث جزائری نقل نموده که شخصی تقصیری بزرگ کرده بود در خدمت شاه عباس صفوی، از ترس سلطان، پناه به مشهد

لاتکن عنواناً للظالمين (وسائل الشیعه).

۱- ولا تركنا الى الذين ظلموا فتمسكوا النار وما لكم من دون الله من اولياء ثم لا تنتصرون (سورة هود آیه ۱۱۵).

۲- من دعا ظالماً بالبقاء فقد احب ان يعصي الله في ارضه (منهج الصادقین ج ۴ ص ۴۵۹).



۲۹- کمک به ستمگران

بیست و نهم از گناهانی که به کبیره یومنش تصریح شده، یاری کردن به ستمکاران است چنانچه در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام ضمن شماره کبائر می فرماید: «ومعونة الظالمين والرکون اليهم» از گناهان کبیره کمک کردن به ستمکاران و میل کردن به آنها است. و در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام چنین است: «و ترك اعنة المظلومين» یعنی یاری نکردن ستمدیده در رفع ستم از او، از گناهان کبیره است. پس یاری کردن ظالم کردنش به طریق اولی از گناهان کبیره خواهد بود.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «داخل شدن در کارهای سلاطین جو و یاری کردن آنها و سعی کردن در انجام مقاصدشان همپایه کفر است و نگاه کردن به آنها از روی عمد از گناهان کبیره ای است که سزاوار آتش می شود».^۱

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در لیلة المراج بر درهای جهنم دیدم که اموری نوشته است از آن جمله «از یاری کنندگان ستمگران مباش»^۲ یعنی اگر

۱- عن تفسیر العیاشی عن سلیمان الجعفری قال قلت لابی الحسن علیه السلام ما تقول في اعمال السلطان فقال عليه السلام يا سلیمان الدخول في اعمالهم و العون لهم و السعى في حوثجهم عذيل الكفر و النظر اليهم على العمد من الكبائر التي يستحق بها النار (وسائل الشیعه کتاب تجارت باب ۴۵ ج ۱۲ ص ۱۳۸).

۲- عنه صلی الله علیه و آله في حديث الاسراء و مارآه مكتوباً على ابواب النار و من جملته

گناهان کبیره ج ۲

امیرالمؤمنین علیه السلام برد و از مرحوم ملا احمد (قدس اردبیلی) استدعا کرد که نامه‌ای برای شاه بنویسد تا از تقصیر او بگذرد و او را اذیت ننماید. آن مرحوم برای شاه عباس چنین نوشت «بانی ملک عاریت عباس، بدانکه اگرچه این مرداول ظالم بوده ولی اکنون مظلوم می‌نماید، چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق تعالی از پاره‌ای از تقصیرات تویگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی» جواب شاه با آن مرحوم: «به عرض می‌رساند عباس: خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته به تقدیم رسانید. امید که این محب را زدعای خیر فراموش نکنند. کتبه کلب آستان علی علیه السلام عباس».

از تاریخ بحیره نقل گردیده که خواجه نظام الملک، وزیر ملکشاه سلجوقی زیاد اهتمام با مرآختر و حساب روز قیامت داشت و از این جهت پیوسته بیمناک بود. با اینکه در تمام مدت وزارت شسی او فریاد رسی از ضعیفان و پشتیبانی از دانشمندان و تعظیم شعائر دینی بوده بالجمله به این فکر افتاد که راجع به حسن سلوکش با مردم در مدت وزارت شسی گواهینامه‌ای تنظیم کند که بزرگان اهل اسلام گواهی دهند و امضا کنند و در کفن خود گذارد شاید به این وسیله رستگار شود. عده‌ای از بزرگان گواهی خود را بر حسن رفتار خواجه نوشتند. وقتی که ورقه گواهینامه را به دست شیخ ابواسحاق مدرس مدرسه نظامیه بغداد دادند چنین نوشت: «خیر الظلمة حسن - کتبه ابو اسحق» یعنی گواهی می‌دهم که حسن (خواجه نظام الملک) از ظالمهای خوب است - چون نوشه ابواسحاق بنظر خواجه رسید بسیار گریست و گفت راست و صحیح همین است که ابواسحاق نوشه است. (پایان نقل از تاریخ بحیره).

شکی نیست که یاری کردن به ستمگران، فی الجمله حرام و از گناهان کبیره است. چیزی که لازم است دانستن آن و بیان اقسام ظالم و انواع اعانت ظالم و حکم هریک است.

اقسام ستمگاران: ستم عبارت است از تجاوز کردن از حدود خدا و مخالفت کردن آنچه را که عقل و شرع تعیین نموده است و آن بردو قسم است:

۱- تجاوز کردن از حدود الهی نسبت بخود، مانند مشرک شدن چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: «بدرستی که شرک ستم بزرگی است»^۱. یا تکذیب آیات خدا را کردن

کمک به ستمگران

چنانچه می‌فرماید: «کافران، ایشانند ستمگران»^۱. و بطور کلی قبول نکردن و باور نداشتن امری که عقلاً و شرعاً اعتقاد به آن واجب باشد، ظلم است و نیز مانند نپذیرفتن و عمل نکردن به حکمی از احکام الهی و تجاوز نمودن به حدی از حدود الهی به اینکه واجبی را ترک کند یا حرامی را مرتکب شود. چنانچه می‌فرماید: «کسانی که از حدود خداوند تجاوز کنند، پس ایشانند گروه ستمگاران»^۲. وبالجمله در تمام این موارد شخص به خودش ظلم نموده چنانچه می‌فرماید: «بعضی از ایشان ظلم کنندگان بخودند»^۳.

۲- تجاوز کردن از حدود الهی نسبت بدیگری. و آن اذیت کردن و آزار رساندن به دیگری از جهت نفس، مانند زدن و کشتن و حبس کردن، یا از جهت آبرو مانند دشnam دادن، غیبت کردن، تهمت زدن، هتك نمودن، یا از جهت مال مانند اینکه مالی را به غیر حق از صاحبیش بگیرد یا حق ثابت او را ندهد، و سایر انواع غصب که اشد مراتب آن اشغال و تصرف مقام و منصب خلافت است که حق صریح اهلیت علیهم السلام بوده و خلفای جور و بنی امیه و بنی العباس آنرا غصب نمودند و نظیرش نشستن غیر مجتهد عادل بر کرسی قضاوت است. و این قسم از ظالم هم بردو قسم است: یکی آن است که ستم و بیدادگری حرفه و پیشه او است، مانند حکام جور و قطاع الطريق و دیگر آن است که بر سیل تصادف و اتفاق در موردی یا مواردی ظلمی از اوصادر شود و به دیگری ستمی نماید برای دانستن احکام هریک از اقسام مزبور ضمن چهار بخش توضیحاتی داده می‌شود:

۱- **کمک به ستمگر در ستم:** یاری کردن به ستمگری که ستم کردن پیش است (در جهت ظلمش) بدون شک از گناهان کبیره است. مثلاً تازیانه به دستش بددهد که مظلومی را بزنده یا قلمی باو بددهد تا حکم ظلمی را بنویسد یا امضا کند یا مظلومی را بگیرد تا ظالم او را بزنده یا بکشد یا حبس کند و نظایر اینها.

شیخ انصاری علیه الرحمه، در مکاسب محمره می‌فرماید: یاری کردن ستمگاران در ستمی که می‌کنند، به دلیلهای چهارگانه (که مدار اثبات احکام است یعنی قرآن و عقل و اجماع و سنت) ثبات و از گناهان کبیره است.

۱- والكافرون هم الظالمون (سورة ۲ آیه ۲۵۵).

۲- ومن يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون (سورة ۲ آیه ۲۲۹).

۳- فمنهم ظالم لنفسه (سورة ۳۵ آیه ۲۹).

۱- ان الشرک لظلم عظيم (سورة ۳۱ آیه ۱۲).

اما دلیلی عقلی: پس در صورتی که ظالم را اگر باری کننده نباشد نتواند ظلم بکند، عقل حکم می کند که باری کردن او حرام و اورا با ظالم درزشی کردار و مؤاخذه و مسؤولیت یکی می بیند و خلاصه عقل، بدون هیچ تردیدی به حرام بودن یاری ستمگر در ظلمی که می کند، حکم می کند.

اما اجماع — پس از مراجعه به کتب فقهی، معلوم می شود که حرمت کمک ستمگر در ستمش مورد اتفاق جمیع فقهاء و مسئله اجتماعی است.

از قرآن هم برای اثبات حرمت، آیه شریفه «ولا ترکنوا الى الذين ظلموا» که گذشت کافی است و پر ظاهر است جائی که کوچکترین میل به ظالم حرام باشد، یقیناً یاری کردنش در ظلمش بطريق اولی حرام خواهد بود. زیرا یاری کردن ستمگر از بالاترین مراتب رکون است و نیز در سوره مائدہ می فرماید: «یاری نکنید برگناه و پر ستمکاری و بترسید از عذاب خداوند، بدرستی که خداوند سخت عقاب کننده است».^۱

کمک ستمگر و اخبار اهلیت علیه السلام: اخبار واردۀ در این مقام هم بسیار است. از آن جمله شیخ انصاری از کتاب ورام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «کسی که نزد ستمکاری برود تا او را یاری کند در حالی که می داند ظالم است، به تحقیق از دین اسلام خارج شده است».^۲ و ظاهر است، چیزی که شخص را از ایمان و اسلام بیرون می برد از گناهان کبیره‌ای است که هلاک کننده است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «چون روز قیامت می شود منادی ندا می کند ستم کاران کجا بایند، یاری کنندگان به ستمکاران کجا بایند، شبیه‌های ستمکاران کجا بایند، حتی کسی که برای آنها قلمی تراشیده یادوتای آماده کرده باشد تا حکم ظلمی بنویسد. پس تمام آنها در تابوتی از آهن جمع شده و در آتش جهنم انداخته می شوند».^۳ و در حدیث نبی صلی الله علیه و آله است «کسی که تازیانه را در حضور سلطان ستمکاری آماده کند تا مظلومی را بزند، خداوند این تازیانه را ماری باندازه هفتاد هزار ذراع

۱— ولا تعاونوا على الاثم والعدوان و اتقوا الله ان الله شديد العقاب (سوره مائدہ آیه ۳).

۲— من مشی مع ظالم لیعنی و هو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام. (مجموعه و رام جزء اول ص ۴۵).

۳— اذا كان يوم القيمة نادى منادين الظلمة واعوان الظلمة و اشباه الظلمة حتى من برع لهم قلماً ولاق لهم دواتاً قال فيجتمعون في تابوت من حديد ثم يرمي بهم في جهنم (وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۱).

می کند. پس آن مارا براورد آتش جهنم برای همیشه مسلط می فرماید».^۱

و نیز فرمود: «کسی که مخاصمه ظالم را پیزدید و یا آن ستمگر را در آن مخاصمه یاری کند، ساعت مرگش، فرشته مرگ او را بلعنت خداو آتش دوزخ نوید می دهد و بد جایگاهی است دوزخ. و کسی که ستمکاری را بر جور و ظلمی راهنمائی کند با هامان (وزیر فرعون) محشور خواهد شد. و این شخص (دلالت کننده به ستم) و ستمگر، عذابشان از سایر دوزخیان سخت تر است، و کسی که از برادر دینی خود نزد سلطانی سخن چینی کند (چیزهایی از آن مسلمان به سلطان بگوید که او را بر آن شخص خشنمناک سازد) لیکن از طرف آن سلطان چیزی با آن مؤمن نرسد و او را اذیتی ننماید، خداوند عمل خیر آن سعایت کننده را باطل خواهد فرمود، و اگر از آن سلطان بلائی یا چیز ناراحت کننده‌ای (اذیت و آزاری) با آن مؤمن برسد، خداوند آن سخن چین را در طبقه‌ای از جهنم که هامان در آن است قرار می دهد».^۲

ستودن ستمگرنیز حرام است: از موارد این مسئله ستودن ظالم است بطوری که سبب تقویت و شوکتش شود تا بتواند بیشترست کند. یا اینکه او را به این ستایش جری تر کند و شاهد بر کبیره بودن این قسم کمک، علاوه بر دلیلهای گذشته، نیز دلیل بر نهی از منکر آن است و خصوصاً شیخ انصاری نقل می فرماید از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «کسی که تعظیم کند و بزرگ کند صاحب دنیا را و او را از روی طمع به دنیا ش دوست بدارد، خداوند بر او سخط می فرماید و او در یک محلی که قارون است، در تابوتی از آتش، در پست‌ترین طبقات دوزخ خواهد بود».^۳

۱— ومن علق سوطاً بين يدي سلطان جائز جعلها الله حية طولها سبعون الف ذراع في سلط الله عليه في نار جهنم خالداً فيها مخلداً (وسائل کتاب تجارت ج ۱۲ ص ۱۳۱).

۲— من تولى خصومة ظالم اوعان عليها ثم نزل به ملك الموت قال له ابشر بلعنة الله و النار جهنم وبش المصير (و من دل سلطاناً على الجور قرن مع هامان و كان هو و السلطان من اشد اهل النار عذاباً) ومن سعي باخیه الى سلطان ولم ينله منه سوء ومکروه احبط الله عمله وان وصل منه اليه سوء او مکروه او اذی جعله الله في طبقمع هامان في جهنم. (وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۲).

۳— فيما رواه الصدوق عن النبي صلی الله علیه و آله من عظم صاحب الدنيا و احبه لطبع دنیاه سخط الله علیه و کان في درجه مع قارون في التابت الاسفل من النار. (کتاب التجاره وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۱).

و پنهان نیست که این روایت اعم است از اینکه ستایش شده ظالم باشد یا صاحب دنیا. بنابراین اگر ممدوح ستمگر باشد، بطریق اولی مدح کننده سزاوار چنین عقوبتی است.

و نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «کسی که سلطان ظالمی را بستاید یا خود را برای او از روی طمع کوچک و پست کند با او در آتش جهنم همنشین خواهد بود»^۱. و نیز می فرماید: «هرگاه فاسقی ستوده شود، عرش خدا می لرزد و خشمش ستاینده را می گیرد»^۲.

از ستمگر نباید منصب پذیرفت: از بزرگترین موارد کمک به ستمگر، پذیرفتن منصب و مقامی از طرف او است هر چند در آن مقام و منصب جهت ظلمی نباشد. مانند حفظ نظم و آرامش و امنیت. چه رسید آنچه که لازمه آن مقام ستم کردن باشد. مانند اینکه مأمور شده از طرف ظالم برای گرفتن اموالی از مردم از روی ظلم و جور و شبهه‌ای نیست در اینکه قسم دوم گناهش شدیدتر و عقوبتش سخت تر است.

حضرت صادق علیه السلام در روایت معروف در تحف العقول می فرماید: «منصب حرام، منصب حاکم جور و منصب کسانی است که از طرف او بر سر کارنده پس کار برای ایشان به جهت آن مقام و منصب حرام است و آن شخص بر این کارش معدب خواهد شد، زیاد باشد یا کم. زیرا هر کاری که در او کمک به ستمگر باشد، گناهی است بزرگ و از گناهان کبیره است. زیرا در پذیرفتن حکومت از طرف ستمگر، حق ازین می رود و باطل روی کار می آید و ستم و فساد آشکار شود و سبب ازین رفتن کتب آسمانی و کشتن پیغمبران و خرابی مساجد و تغییر یافتن احکام خدا است و از این جهت حرام است کار کردن با آنها و یاری کردن آنها مگر در صورت ناچاری مانند ضرورت بخوردن خون و سقف خانه خود آویخته بود.

به داستان تحصیلدار دیوان و سید فقیر در همین کتاب مراجعه شود.

یکی از ثقات نقل کرد که چندی قبل از این، در کاشان مردی بود آقا محمد علی نام، مبادر صنف عطار و متوجه امور دیوانی ایشان و قدغن کرد که دیگر به هیچ وجه اجناس عطاری خرید و فروش نکند. شخص سید فقیری به قدریک من سیرشم تحصیل کرده بود و آنرا به شخصی فروخت آن مرد ظالم مطلع شد در بازار به او برخورد و دشنام بسیاری به او داد و چند سیلی به رویش زد آن بیچاره روانه شد و گفت جدم مزای ترا بدده. آن ظالم که اینرا شنید اعراضی شد ملازم خود را گفت: آن روز دیگر آن ظالم تسب کرد و در شب کتفهای او درد آمد و روز دوم ورم شدید کرد. ماده به کتفهای او ریخت. روز چهارم جراحان مجموع گوشتهای کتف او را تراشیده به نحوی که سرهای کتف او بیرون آمد و روز هفتم بمرد. «با آن علی هر که در افتاد و رافتاد» (خزان نراقی).

۱- من مدح سلطاناً جائراً و تخفف و تضعیف له طمعاً فیه کان قرینه فی النار. (وسائل ج ۱۲)

۲- اذا مدح الفاجر اهتز العرش و غضب الرب. (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۱۷۷).

۳- فی تحف العقول عن الصادق علیه السلام واما وجه الحرام من الولاية فولاية الوالی الجائز و ولاية ولاه و العمل لهم والکسب معهم بجهة الولاية لهم حرام محروم معدب من فعل ذلك على قليل من فعله او كثراً كل شيء من جهة المعونة معتبرة كبيرة من الكبائر وذلك ان في ولاية الوالی الجائز

ستمکاران پذیرفته اند آن است که مدد کاران ستمگران را روز قیامت در سر اپرده ای از آتش نگه میدارد تا حساب تمام مردم شود (آنگاه خداوند بین آنها حکم می فرماید)»^۱.

دروس الحق کله و احیاء الباطل کله و اظهار الظلم و الجور و الفساد و ابطال الكتب و قتل الانبياء و المؤمنین و هدم المساجد و تبدیل سنّة الله و شرایعه فلذک حرم العمل معهم و معونتهم و الکسب معهم الابجهة الضرورة نظریه الضرورة الى الدم و المیتة. (ص ۲۴۶)

۱- فی روایة ابی زیاد بن ابی سلمة اهون ما یصنع الله عزوجل بمن تولی لهم عملاً ان یضرب عليه مصادقاً من نار الى ان یفرغ الله من حساب الخلاائق.

در آخر دار السلام عراقی جزء مکاشفات بزرخی می نویسد: مکافته سید جلیل و عارف نبیل سید محمد علی عراقی است در عدداد کسانی که حضرت حجت علیه السلام را دیده اند مذکور گردید و بیان آن این است که؛ او گفت: در ایام جوانی که در عراق در وطن اصلی خود که قریه (کرهد) که از قرای معروف عراق (اراک) است بودم و شخصی که او را به نام و نسب می شناختم وفات کرد واورآ آورده بود در مقبره‌ای که در محاذی خانه ما بود دفن کردند و تا مدت چهل روز چون مغرب می شد آتشی از قبر او نمایان و آواز ناله جانسوزی از آن قبر مسمع می گردید. بلکه در اوائل یک شب چنان ناله و فزع آن شخص، شدت کرد که من خائف و هراسان شده برخود ترسیدم و از غایت دهشت برخود لرزیدم به طوری که نتوانستم خود را ضبط کنم و نزدیک بود غش عارض من شود. بعض کسان من اطلاع یافته، مرا برداشته به خانه بردنده. پس از زمانی به خود آمدم و از این حالت که از آن شخص دیده شد در تعجب بودم. زیرا که حالت زندگی او بر آن مساعدت نداشت تا آنکه معلوم شد که آن شخص در زمان حیاتش چندی مباشر عمل دیوانی محله خود بود و از شخص سیدی وجه تعاملی دیوانی می خواسته و آن سید بر دادن آن قادر نبود. او را حبس کرده بود و از برای دریافت آن او را مدتی به سقف خانه خود آویخته بود.

به داستان تحصیلدار دیوان و سید فقیر در همین کتاب مراجعه شود.

یکی از ثقات نقل کرد که چندی قبل از این، در کاشان مردی بود آقا محمد علی نام، مبادر صنف عطار و متوجه امور دیوانی ایشان و قدغن کرد که دیگر به هیچ وجه اجناس عطاری خرید و فروش نکند.

شخص سید فقیری به قدریک من سیرشم تحصیل کرده بود و آنرا به شخصی فروخت آن مرد ظالم مطلع شد در بازار به او برخورد و دشنام بسیاری به او داد و چند سیلی به رویش زد آن بیچاره روانه شد و گفت جدم مزای ترا بدده. آن ظالم که اینرا شنید اعراضی شد ملازم خود را گفت: آن روز دیگر آن ظالم تسب کرد و در شب کتفهای او درد آمد و روز دوم ورم شدید کرد. ماده به کتفهای او ریخت. روز چهارم جراحان مجموع گوشتهای کتف او را تراشیده به نحوی که سرهای کتف او بیرون آمد و روز هفتم بمرد. «با آن علی هر که در افتاد و رافتاد» (خزان نراقی).

گناهان کبیره ج ۲ و پذیرفتن حکومت از طرف ظالم علاوه بر اینکه از بزرگترین موارد اعانت به ظلم است، لازمه اش ستم کردن خواهد بود به طوری که نمی تواند آن مقام را داشته باشد و هیچ ظلم و معصیتی نکند. چنانچه در صحیحه داود بن زربی است که گفت: یکی از دوستان حضرت سجاد(ع) مرا خبر داد و گفت: به آنحضرت عرض کردم که نزد داود بن علی (حاکم مدینه) یا دیگری از اعیان حکومت واسطه شوید که حکومتی بمن بدھند. حضرت فرمود: چنین کاری نمی کنم. گوید پیش خود خیال کردم سبب اقدام نکردن امام علیه السلام در اینکار این است که می ترسند ظلم و ستمی از من سرزند. پس نزد آن حضرت رفتم و قسمهای شدید خوردم و متعدد شدم که ظلمی نکنم و غیر از دادگری کاری انجام ندهم. پس آنحضرت به سوی آسمان نگریست و فرمود «به آسمان بروی آسانتر از اینکار تمام حالات رعایت عدالت نمائی».

موارد جواز قبول حکومت: در دو مورد جایز است ولایت و حکومت از طرف ستمگر را پذیرد. بلکه در پاره‌ای موارد واجب می شود چنانچه می آید. مورد اول تقیه یا اضطرار و اکراه است باینکه اگر نپذیرد، جان و مال یا آبرو یش در خطر است و دلیلهای عام و خاصی که برای این قسم از ولایت (اضطراری) وارد شده بسیار است. مانند فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: «چیزی که امت من بر آن اکراه گردند یا ناچار شوند حرجی و مؤاخذه‌ای ندارند»^۱ و فرمایش حضرت صادق علیه السلام که می فرماید: «نیست چیزی مگر اینکه خداوند برای مضطر آنرا حلال فرموده»^۲.

و از حضرت رضا علیه السلام در وسائل الشیعه روایاتی نقل نموده که پذیرفتن ایشان ولایت عهدی مأمون را از روی اکراه و تقیه بوده است.

از حضرت صادق علیه السلام در باره کارکردن برای سلطان جور سوال نمودند. حضرت فرمود: «جایز نیست، مگر در صورتی که شخص هیچ توانائی برای تحصیل قوتی که بخورد و بیاشامد و نمیرد نداشته باشد، و هیچ چاره دیگری نداشته، راه تحصیل قوتش

۱— قوله صلی الله علیه و آله فی حدیث الرفع — و ما اکرھوا علیه و ما اضطروا علیه (خصال صدوق ص ۴۱۶).

۲— قوله علیه السلام ما من شیء الا وقد احله الله لمن اضطروا علیه (وسائل الشیعه).

کمک به ستمگران

منحصر به پذیرفتن عمل سلطان باشد جایز است (خلاصه در صورت اضطرار مانع ندارد) پس اگر چیزی از مال حاکم جور بدبستش رسید، باید خمسمش را به اهلیت برساند^۱.

قسم دوم از موارد جوان، پذیرفتن بعضی از مقامات و منصبهای است که هیچگونه تعدی و ستمی در آن نیفتداده. مانند بعضی مقامات لشکری و کشوری که وظیفه آنها حفظ نظام و آرامش و امنیت راهها و نگهداری مرزهای مسلمانان از حمله بیگانگان و نظیر آنها است که فقط به منظور قیام به صالح مسلمین و دادرسی از مظلومین و یاری کردن مؤمنین و رسانیدن حق به صاحبیش مانع ندارد. خلاصه، پذیرفتن این قسم منصبها از طرف ظالم بقصد بسط عدل و احسان به مؤمنین جایز، بلکه روجع و مستحب است.

زیادbin ابی سلمه گفت خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم. بمن فرمود: تو در دستگاه حکومتی اشتغال داری؟ گفتم آری. فرمود چرا؟ عرض کردم من مردی صاحب مروت هستم (صاحب احسان و مستمندانرا دستگیری می کنم به طوری که نمی توانم ترک کنم) و نیز عالمندم و وسیله‌ای که مخارجم را تأمین کند، ندارم، فرمود: زیاد، اگر مرا از قله کوهی بلند بیاندازند که پاره پاره شو مایل ترم تا اینکه متصدی کارهای چنین اشخاصی شو姆 یا بر فرش یکی از آنها پا گذارم، مگر در یک صورت. میدانی آن چه صورت است؟ گفتم نه فدایت شو姆. فرمود: مگر برای برطرف کردن گرفتاری و اندوهی از مؤمنین یا آزاد کردن مؤمنی از اسیری یا پرداختن بدھی مؤمنی، تا اینکه فرمود: ای زیاد، اگر عهده دار عملی از امور ستمکاران شدی به برادران دینی خود نیکی کن تا گناهی که به واسطه اشتغال به کارهای آنها مرتکب شده‌ای، این نیکی جبران کند^۲. فضل بن عبدالرحمن گوید: نوشتم به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که به من اذن دهد دخول در کارهای حکومتی را امام فرمود: ضرری ندارد مادامی که حکمی از احکام خدا را تغییر ندهی و حدی از حدود خدا را باطل نکنی و کفاره عملت، برآوردن حاجتهای برادران دینی شما است.^۳

۱— عن ابی عبدالله علیه السلام سئل عن اعمال السلطان یخرج فیه الرجل قال علیه السلام لا الا ان لا یقدر علی شیء یا کل ولا یشرب ولا یقدر علی حیله فان فعل فصار فی یده شیء فلیبعث بخمسة الى اهل الیت (تجارت وسائل باب ۴۸ ج ۱۲ ص ۱۴۶).

۲— وسائل الشیعه کتاب التجاره باب ۴۶ ج ۱۲ ص ۱۳۹.

۳— عن الفضل بن عبدالرحمن الهاشمي قال كتبت الى ابی الحسن علیه السلام اتساؤنه في

علی بن یقطین که رئیس وزرای هارون بود، به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نوشت: «که اجازه بفرمایید از این مقام و منصب استفاده دهم حضرت در جوابش فرمودند: برای توجیز نمی دانم از دستگاه خلافت بیرون شوی زیرا برای خداوند دربار ستمگران کسانی هستند که بسبب ایشان خداوند از دوستانش شر را می گردانند. و ایشان آزاد شدگان خدایند از آتش دوزخ. پس از عذاب خداوند پرهیز در مورد برادران دینیت»^۱.

محمد بن اسماعیل بزیع که از جمله وزرای هارون بود و حضرات کاظم و رضا و جواد علیهم السلام را درک کرد، پیراهن حضرت جواد علیه السلام را از آنحضرت گرفت که در آن کفن شود از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند را در دربارهای ستمکاران کسانی است که به سبب آنها، حجت خود را روشن می فرماید و آنها را در شهرها ممکن می سازد تا اینکه بسبب ایشان از دوستانش سختیها را بر طرف فرماید. و به وسیله ایشان کارهای مسلمانان را اصلاح فرماید. مؤمن از سختی، به ایشان پناهندۀ می شود و حاجتمندان از شیعیان ما به ایشان رو می آورد و خداوند به وسیله ایشان ترس و فزع مؤمن را در خانه ستمکاران تأمین می فرماید. ایشانند مؤمنین به حق، ایشانند امین‌های خداوند در زمین او. تا اینکه فرمود: گوارا باد برایشان چنین مقامات و درجاتی، پس فرمود: چه می شود یکی از شما را اگر بخواهد به تمام این مقامات برسد؟ محمد گوید: عرضکردم فدایت شوم به چه چیز به این درجات می رسد؟ فرمود: با ستمکاران باشد، پس ما را شاد کند به شاد کردن شیعیان ما، پس ای محمد از ایشان باش»^۲.

در یک صورت واجب است: گاهی قبول حکومت و پذیرفتن بعضی مناصب، برای پاره‌ای از اشخاص واجب می شود و آن در صورتی است که شخص یقین دارد، اگر فلان منصب یا حکومت را پذیرید می تواند مفسدة بزرگی از مفاسد دینی را بر طرف کند. یا منکری از منکرات شرعی را جلوگیری کند. لیکن پیدا شدن چنین موردی بسیار کم است زیرا شرط اساسی آن اطمینان به خودش هست که پس از پذیرفتن آن مقام، هیچگونه ستم و تعدی و جنایت از او سرنزند و برخلاف دادگری و وظيفة خدائی هیچکاری نکند و آشکار است احراز چنین امری در نهایت اشکال است. زیرا در ریاست خطرهای بزرگی نهفته است که نگهداری خود از آنها دشوار می باشد.

حضرت صادق علیه السلام در جواب نامه عبد الله نجاشی، حاکم اهواز، چنین مرقوم فرمودند: «شنیدم که توبه حکومت اهواز مبتلا شدی از این خبر هم شاد شدم و هم غمگین شادیم برای این است که گفتم امید است خداوند به سبب تو، از گرفتارترساناکی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله دستگیری و فریاد رسی فرماید. و به سبب توذیل آنها را عزیزو برهنة ایشان را پوشاند و ناتوان آنها را تقویت فرماید و به سبب تو آتش مخالفین را بر آنها خاموش کند. اما حزن من برای آن استکه، کمتر چیزی که بر تو می ترسم، آن است که سبب زحمت و ناراحتی یکی از دوستان ما شوی که بوی بهشت بتو نخواهد رسید»^۱.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسیکه ریاست قومی را عهده دار شود، روز قیامت وارد می شود، در حالی که دو دستش به گردنش غل شده، پس اگر در

السلام فهیئاً لهم ما على احدكم ان لو شاء ل تعال هذا كله قال قلت بما ذا جعلنى الله فداك قال عليه السلام يكون معهم فيسرنا بادخال السرور على المؤمنين من شيعتنا فكن منهم يا محمد (جلد ۱۵ بحار صفحه ۲۱۳ و جلد ۱ سفينة البحار صفحه ۳۱۶).

۱- اما بعد فقد جائني رسولك بكتابك فقرأته وفهمت جميع ما ذكرته وسألت عنه وذكرت انك بليت بولاية الاهواز وفسرت ذلك وسائلني وساخربك بما سألهي من ذلك وما سرني انشاء الله واما سروري بولايتك فقلت عسى ان يغيث الله بك ملهوفاً خائفاً من اولياء آل محمد صلی الله علیه و آله و يعذبك ذليلهم و يكسوبك عاريهم و يقوى بك ضعيفهم و يطفئ بك ملهمهم عنهم و اما الذي سألهي من ذلك فان ادنی ما اخاف عليك ان تعثر بولی لنا فلا تشم رائحة حظيرة القدس ... ت آخر حديث (تمام حديث در مکاسب محمرة شیخ انصاری نقل شده است).

اعمال السلطان فقال لا يأس به مالم تغير حکماً ولم تبطل حداً و كفارته قضاء حوائج اخوانکم (مستدرک الوسائل).

۱- كتب على بن یقطین الى ابی الحسن علیه السلام فى الخروج من عمل السلطان فاجابه انى لاري لك الخروج من عمل السلطان فان الله بابواه الجابرة من يدفع بهم عن اوليائه وهم عتقائه من النار فاتق الله فى اخوانك (تجارت مستدرک الوسائل باب ۳۹).

۲- عن رجال الكشى فى ترجمة محمد بن اسماعيل بن بزیع قال ابوالحسن الرضا عليه السلام ان الله ببابواه الظالمين من نور الله اخذله البرهان و مكن له فى البلاد ليدفع بهم عن اوليائه و يصلح الله به امور المسلمين اليهم يلجه المؤمن من الضروا لهم يفزع ذو الحاجة من شيعتنا و بهم يؤمن الله روعة المؤمن فى دار الظلمة و اولئك هم المؤمنون حقاً و اولئك امناء الله فى ارضه الى ان قال عليه ←

بین ایشان بفرمانهای خداوند رفتار کرده، خداوند او را آزاد می فرماید. و اگر ستم نموده در آتش دوزخ اندخته می شود و بدجایگاهی است.

و کسی که ریاست قومی را عهده دار باشد و به آنها به عدل و نیکی رفتار نکند، کنار جهنم در مقابل هر روزی از ایام ریاستش هزار سال نگهداشته می شود، در حالی که دو دستش به گردنش غل شده پس اگر به امر الهی در بین آنها رفتار کرده آزاد می شود و اگر ظالم بوده هفتاد خریف در دوزخ فرمی رود».^۱

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که عهده دار امری از امور مردم شود پس در بین آنها بعد رفتار کرده درب خانه خود را باز گذارد و از مراجعه کردن دادخواهان جلوگیری نکند و در کارهای مردم نظر داشته باشد، برخدا است که او را روز قیامت از فرع و ترس در امان قرار دهد و او را به بهشت داخل فرماید».^۲ ناگفته نماند که برای موارد استثناء، فروعات زیادی است که به جهت اختصار ذکر نگردد، طالبین به کتب فقهی مراجعه نمایند.

۲- کمک ستمگر در غیر ستم: یاری کردن ستمگر در غیر جهت ظلمش مانند خدمتگزاری یا خیاطی یا عمارت سازی جهت ظالم یا خزینه داری و نگهداشتن اموالش و نظائر اینها بر سه قسم است:

۱- گاهی این امور به سبب جهت حرامی است، مانند اینکه بناء را امر می کند در زمینی که غصب کرده عمارت بسازد. یا پارچه ای را که به زور از مردم گرفته، خیاط برایش بدوزد. یا اموالی که به زور از مردم گرفته نگهبان آنرا نگهداری کند و نظایر اینها. و شبیه ای در حرمت این قسم کمک کردن نیست. زیرا تصرف در غصب برای هر کس که غصب بودنش را بداند حرام است چه غاصب و چه دیگری.

۲- در صورتی که این قبیل کارها هیچ جهت حرمتی ندارد ولی جوری است که

۱- من تویی عرافه قوم اتی به یوم القيمة و یداه مغلولتان الی عنقه فان قام فيهم بامر الله عزوجل اطلقه الله و ان كان ظالماً هوی به فی نارجهنم وبئس المصير و من تویی عرافه قوم ولم يحسن فيهم حبس على شفیر جهنم بكل يوم الف سنة و حشر و یده مغلولة الی عنقه فان كان قام فيهم بامر الله اطلقها الله وان كان ظالماً هوی به فی نار جهنم سبعين خريفاً. (وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۷).

۲- من تویی امراً من امور الناس فعدل فيهم وفتح بابه ورفع ستره ونظر في امور الناس كان حقاً على الله ان يؤمن روته يوم القيمة ويدخل الجنة (تجارت وسائل باب ۴۶ صفحه ۱۴۰).

کمک به ستمگران

اگر از طرف ظالم پذیرد، در عرف جزء یاری کنندگان ستمگران شمرده می شود و سبب تقویت و شکوه ستمگر می شود و نامش در دفتر ظلمه ثبت و جزء حقوق گیران آنها به شمار می رود، از روایات زیادی استفاده می شود که این قسم هم حرام است.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است: «کسی که نام خود را در دیوان بنی عباس ثبت کند، خداوند او را به صورت خوک محشور می فرماید».^۱

و در روایت دیگر می فرماید: «با صورت سیاه وارد محشر می شود» و نیز می فرماید: «ستمکاران را یاری مکن در ساختمان مسجدی».^۲

ابن ابی یعقوب می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که یک نفر از شیعیان وارد شد و به امام علیه السلام عرض کرد فدایت شوم، گاهی به بعضی از ما تنگدستی و سختی معیشت می رسد. پس او را می طلبند (از طرف بنی عباس) که بنایی برایشان کند یا نهری بکند یا کار زراعی نماید در این باب چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: «دوست نمی دارم که یک گره برایشان بزنم یا سر مشک یا سر کیسه برایشان بیندم، هر چند در مقابل آن مدینه و آنچه در آن است به من بدهند و دوست ندارم که به یک مده قلم (پاره سیاهی که به نوک قلم چسبید) مددشان کنم. به درستی که ستمکاران روز قیامت در سرا پرده ای از آتش خواهند بود تاوقتی که خداوند میان بندگان خود حکم کند».^۳

محمد بن عذافر روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام به پدرم (عذافر) فرمود: «به من خبر رسیده که تو با ابوایوب و ابوالربيع معامله می کنی، پس حال توجیگونه است، وقتی که در زمرة یاری کنندگان ستمگران خوانده شوی؟ پس پدرم از شنیدن فرمایش امام علیه السلام محزون و اندوهناک شد. چون آن حضرت ناراحتی او را دید، فرمود: ای عذافر جز این نیست که نترسانیدم تورا مگر به آنچه خدای تعالی مرا ترسانده. پس

۱- من سود اسمه فی دیوان ولد سایع حشره الله یوم القيمة خنزیراً . (تجارت وسائل باب ۴۲ صفحه ۱۳۰ ج ۱۲).

۲- عنه عليه السلام لا تعنهم على بناء مسجد. (تجارت وسائل باب ۴۲ صفحه ۱۳۰ ج ۱۲).

۳- فقال عليه السلام ما احب اني عقدت لهم عقدة او وكيت لهم و كاء و ان لى ما بين لا بيها لا ولا مدة بقلم ان اعون الظلمة يوم القيمة في سرادق من نارحتي يحكم الله بين العباد (تجارت وسائل باب ۴۲ ج ۱۲ ص ۱۲۹).

پدرم همیشه اندوهناک بود تا مرد»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «بر خدا لازم است که شما را با آن جماعتی محشور کنند که از دنیا ایشان بهره می‌برید» و نیز می‌فرماید: «جمعی از آنهایی که به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، با خود گفتند که به لشکر فرعون می‌رویم و از دنیا ای او بهره می‌بریم و پس از اینکه حضرت موسی بر فرعون پیروز شد چنانچه ما امیدواریم، به طرف موسی علیه السلام می‌آییم. چون حضرت موسی علیه السلام با جمعی که به او ایمان آورده بودند، از فرعون گریختند، آن جماعت سوار شده به شتاب روانه شدند که به آنها برسند پس خداوند فرشته‌ای فرستاد تا بر روی چهار پایان آنها زده و ایشان را به لشکر فرعون برگرداند و با ایشان غرق شدند»^۲.

و نیز می‌فرماید: «از خدا بترسید و دین خود را بقیه و بی نیازی به فضل خدا تقویت کنید. از آنکه طلب حاجت از صاحب حکومتی کنید و کسی که پیش صاحب حکومت یا مخالف مذهبی فروتنی کند، برای چیزی که در دست او است، خداوند او را پست و گم می‌سازد و او را دشمن داشته، به خودش واگذارش می‌کند. پس اگر چیز دنیوی از آن شخص به او برسد برکت را از آن بر می‌دارد و تو را بر آنچه از حج و بنده آزاد کردن و سایر خیرات صرف کند ثواب نمی‌دهد»^۳.

علی بن ابی حمزة گفت: از نویسنده‌گان بنی امیه مرا دوستی بود، از من خواست که از حضرت صادق علیه السلام برایش اذن ملاقات بگیرم. چون به خدمت آن حضرت رسید سلام کرد و گفت فدایت شوم، من در دیوان بنی امیه بودم و از دنیا ایشان مال بسیاری به دست من آمده و در راه تحصیل آن اموال، ملاحظه حلال و حرام را نکرده‌ام — حضرت فرمود: اگر بنی امیه جمعی را نداشتند که به جهت ایشان نویسنده‌گی کنند و غیمت را جمع آوری نمایند و با دشمنانشان بجنگند و به جماعت‌شان حاضر گردند، هر

۱— عن محمد بن عذافرعن ایه قال قال ابو عبدالله علیه السلام یا عذافرنیث انک تعامل ابا ایوب والریبع فما حalk اذا نودی بك فی اعوان الظلمه قال فوجم ابی فقال له ابو عبدالله علیه السلام لمارأی ما اصحابه ای عذا فر انما خوقتك بما خوقتی الله عزوجل به قال محمد فقدم ابی فمازال معموماً مکروباً حتی مات (تجارت وسائل باب ۴۲ ج ۱۲ ص ۱۲۸).

۲— تجارت وسائل نقل از کافی باب ۴۴ ج ۱۲ ص ۱۳۴.

۳— کلینی و شیخ طوسی در کافی و تهذیب ج ۶ ص ۳۳.

آنینه نمی‌توانستند حق ما را غصب کنند. و اگر مردم ایشان را با آنچه داشتند وا می‌گذارند به غیر آنچه داشتند، چیزی دیگر به دستشان نمی‌آمد، پس آن مرد گفت: فدایت شوم آیا مرا از آنچه کرده ام راه خلاصی هست. حضرت فرمود: اگر برایت بگوییم به آن عمل می‌کنی؟ گفت آری. فرمود: آنچه را از دیوان ایشان گرفته‌ای کنار بگذار. هر کس از صاحبان حق را که می‌شناسی حقش را پرداز و هر کدام را که نشناشی آنچه گرفته‌ای تصدق کن (در راه خدا به قصد صاحبش صدقه بده) تا من ضامن شوم که خدای تعالیٰ تورا به بهشت برد — علی بن ابی حمزة گفت: که آن جوان مدتی سربزیر انداخت و بعد از آن گفت فدایت شوم، آنچه فرمودی می‌کنم. پس به همراه ما به کوفه آمد و هر چه داشت به نوعی که آنحضرت فرموده بود به صاحبانش رد کرد و بقیه را صدقه داد. حتی لباسهایی که پوشیده بود همه را داد. پس من از اصحاب خود چیزی گرفتم و برایش لباس خریدم و برایش خرجی فرستادم، چند ماهی گذشت و بیمار شد، روزی به عیادتش رفتم دیدم که در حال جان دادن است. چشم باز کرد و گفت: ای علی بن ابی حمزة، به خدا سوگند که صاحبت به آنچه شرط کرده بود وفا کرد — پس از آن درگذشت. پس او را تجهیز و تکفین و دفن کردیم. پس از اینکه به خدمت حضرت صادق علیه السلام در مدينه مشرف شدم، فرمود: ای علی والله که وفا کردیم به شرطی که با صاحب تو کرده بودیم. گفتتم فدایت شوم راست می‌فرمائی. خودش هنگام مردن به من چنین گفت^۱.

۳— اعانت بدون حرمت و تقویت و صدق اسم: قسم سوم، کارهایی است که هیچ جهت حرمتی در آن نبوده و موجب تقویت طالم نمی‌شود و بواسطه آن کار، جزء دستگاه ستمگر نیز عرفاً بشمار نمی‌رود. مثل اینکه اتومبیل خود را با آنها اجاره دهد یا از آنها کرایه بکند برای حمل اجتناس مباح، مانند خواربار از شهری به شهر دیگر و مانند آن و مثل عمله و کارگری که در ساختمان خانه ظالمی کار می‌کند و مزد می‌گیرد و حرمت این قسم سوم هر چند مسلم نیست چنانچه بعضی از بزرگان فرموده‌اند، لیکن احتیاط شدید نیز در ترک آن است. زیرا اولاً اطلاقات روایات سابقه و غیر آن شامل این قسم هم می‌شود و ثانیاً غالباً شخص در چنین موارد مبتلا به رکون (میل قلبی) بظالم می‌گردد و در معرض خطر بزرگی واقع می‌شود.

۱— از شیخ کلینی و طوسی در تجارت وسائل باب ۷۶ صفحه ۵۵۱.

فرمایش حضرت کاظم علیه السلام به صفوان جمال: صفوان بن مهران جمال کوفی، از جمله اصحاب حضرت صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود و مردی با تقوی و زندگی خود را از راه کرایه دادن شترهایش تأمین می کرد و شترهای بسیاری داشت، گفت: روزی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شدم. فرمود: ای صفوان تمام کارهای تو خوب است مگر یکی، گفتم فدایت شوم آن چیست؟ فرمود: شترهای خود را به این مرد (هارون الرشید علیه اللعنة) کرایه می دهی. عرض کردم این کرایه را نه از باب حرص و زیاد کردن ثروت و نه برای سفر صید و شکار و لهو و لعب می دهم، بخدا سوگند چون برای سفر حج می خواست دادم و خودم نیز مباشر خدمت او نمی شوم، بلکه غلامان خودم را همراهش روانه می کنم. حضرت فرمود: آیا وجه کرایه را نقد می گیری یا بر عهده او و بستگانش می ماند؟ عرض کردم آری مدیون می شوند تا پس از برگشتن پرداخت کنند. فرمود، آیا دوست می داری که هارون و بستگانش تا وقتی که کرایهات را می پردازند زنده بمانند؟ گفتم آری. فرمود: کسی که بقای ایشان را دوست دارد از جمله ایشان است و کسی که از ایشان محسوب شود در دوزخ خواهد بود^۱. صفوان گفت: پس از فرمایش امام علیه السلام همه شترهای خود را فروختم، این خبر به گوش هارون رسید مرا طلبید و گفت: به طوری که شنیده ام شترهای خود را فروخته ای گفتم بلی پیر و ضعیف و ناتوان شده ام، خودم نمی توانم متصدی شترها باشم و غلامان هم آنطوری که سزاوار است مواظبت نمی کنند، هارون گفت: نه چنین است، نه چنین است، من می دانم کی تورابه اینکار و ادار کرده، این امر به اشاره موسی بن جعفر علیه السلام است. گفتم مرا با موسی بن جعفر علیه السلام چکار؟ گفت دروغ می گوئی، اگر حق رفتار نیک تو در مصاحبت ما نبود تورامی کشتم.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که باقی بودن ستمکاران را دوست دارد، پس دوست داشته که در زمین معصیت خدا بشود»^۲.

۱- من احباب قائمهم فهو منهم ومن كان منهم كان وردا النار (تجارت وسائل الشیعه باب ۴ صفحه ۱۳۲ ج ۱۲).

۲- من احباب ظالمين فقد احب ان يعصي الله. (تجارت وسائل الشیعه باب ۴ ص ۱۳۴ ج ۱۲).

۵۷
و در معنی آیه شریفه «میل به ستمکاران نکنید که آتش به شما می رسد» فرمود: «آن است که شخصی نزد سلطانی می آید، پس دوست می دارد زنده ماندنش را به مقداری که دستش را به کیسه کرده مبلغی به او بدهد»^۱. خلاصه دوستی بقای ستمگر به همین مقدار کم هم رکون به ظالم است.

۴- کمک به ستمگر غیر حرفه ای: کمک کردن در ظلم ستم کننده ای که ستمگری حرفه و پیشه اش نباشد بلکه تصادفاً در موردی یا مواردی به کسی ظالمی بکند؛ دیگری را بنا حق بزند یا آبرویش را بریزد یا مالش را بناحق ببرد، حقش را ادا نکند، شبهه ای در حرمت کمک کردن چنین ظالمی در ظلمش نیست. یعنی کسیکه می داند این شخص در این مورد ظالم است و باوجود این او را یاری و مدد کند تا به مقصد ستمگریش برسد، البته حرام بلکه از گناهان کبیره است. زیرا خود ظلم کردن از کبائر و جزء گناهانی است که خداوند در قرآن مجید با آن وعده عذاب داده است و می فرماید «ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که اطرافش ایشان را احاطه می کند و اگر اظهار تشنجی کنند و آب بخواهند، آبیکه در نهایت گرمی و جوش باشد با آنها می دهنند که نزدیک دهان خود که می آورند گوشت صورت‌هایشان را بربیان می کند. بد آبی است که با آنها می دهند و بد جائی است که آنها را جای می دهند»^۲ و یاری کننده ظالم در ظالمی که می کند، با شخص ستمگر از جهت گناه مساوی است. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: « Stem کننده و یاری کننده اش و کسی که به ستمش راضی باشد هر سه شریک اند»^۳ یعنی در وزر و معصیت ستم، مساوی هستند و قریب به همین مضمون از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که بیعت با امام علیه السلام را

۱- عنه عليه السلام في قول الله تعالى ولا ترکعوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار فقال(ع) هو الرجل يأتي السطان فيحب بقائه الى ان يدخل يده في كيسه فيعطيه. (تجارت وسائل الشیعه باب ۴ ص ۱۳۳).

۲- انا اعتدنا للظالمين ناراً احاط بهم سرادقها و ان يستفيثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوی الوجه بش الشراب وسائل مرافقاً (سوره ۱۸ آیه ۲۸).

۳- العامل بالظلم و المعين له و الراضى به شركاء ثلاثة. (تجارت وسائل الشیعه باب ۴ ص ۱۳۴).

گناهان کبیره ج ۲

نقض کند، یا اینکه پرچم گمراهی را بلند کند، یادانشی که آشکار کردنش واجب باشد پنهان کند یا مالی را بناحق حبس کند یا ستمکاری را در ستمش کمک نماید، در حالی که می داند که او ستمکار است، پس از دین اسلام خارج شده است»^۱.

در حدیث معراج ضمن بیان کلماتی که بر درهای جهنم نوشته شده می فرماید: «بر در چهارم جهنم، این سه جمله نوشته شده: خدا ذلیل کند کسی را که اسلام را خوار کند و کسی که اهلیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوار کند و کسی که ستمکاری را برستمی که بر مردمان می کند یاری کند»^۲.

و بالجمله از آیات و روایات اینطور استفاده می شود که ظلم گناه کبیره و یاری کننده ستمگر در ظلمش نیز در معصیت با او یکی است بعلاوه یاری کننده ستمگریکی از بزرگترین واجبات خدا را که نهی از منکر باشد، ترک کرده بلکه در حقیقت منافق شده است. بواسطه اینکه عملاً امر به منکر نموده و این از صفات منافقین است. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «مردان و زنانی که منافقند بعضی از آنها بعضی را امر به منکر می کنند و از معروف باز می دارند»^۳.

باید از ستم جلوگیری کرد: اگر مسلمانی بینند ستمگری به دیگری ظلم می کند، واجب است او را باز دارد در صورتی که شرائط نهی از منکر جمع باشد. چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «یاری کن برادر مسلمانت را، ستمگر باشد یا ستمدیده گفته شد: یا رسول الله اگر ستمی بر او شود اور یاری می کنیم اما اگر ستم کند چگونه اور یاری کنیم؟ فرمود: دو دستش را بگیرید و نگذارید ستم کند. اگر چنین کردید در حقیقت اور یاری کرده اید»^۴. یعنی مانع آلوه شدنش بوزرو گناه ستم شده اید.

۱- من نکث بیعة اورفع لواء ضلالة او كتم علمًا او اعتقال ما لا ظلماً او اعان ظالماً على ظلمه و هو يعلم انه ظالم فقديره من الاسلام (تجارت مستدرک الوسائل ابواب ما يكتسب باب ۳۵).

۲- وعلى باب الرابع من ابواب النار مكتوب ثلث كلمات اذل الله من اهان الاسلام اذل الله من اهان اهل البيت اذل الله من اعان الظالمين على ظلمهم للمخلوقين. (تجارت مستدرک باب ۳۵).

۳- المتفقون والمنافقات بعضهم من بعض يأمرون بالمنكر وينهون عن المعروف (سورة برائة آیه ۶۶).

۴- انصر اخلاق ظالماً كان او مظلوماً فقيل يا رسول الله نصره مظلوماً فما بالنا ننصره ظالماً فقال صلی الله علیه و آله خذوا على يديه وامنعوا عن الظلم فهذا نصرتكم لاخيكم (انوار نعمانیه جلد ۳ صفحه ۴۴).

کمک به ستمگران

یاری کردن ستمگر غیر حرفه‌ای در غیر ستم: یاری کردن چنین ستمگری در سایر جهات مباح، وقتی حرام می شود که سبب جرأت آن شخص بر تکرار یا شدت ظلم بشود یا باعث پشیمان نشدن و توبه نکردن از ظلمی که کرده شود. خلاصه از باب وجوه نهی از منکر، کمک کردن به ظالم در سایر امور، حرام می شود. لیکن اگر کمک کردنش در غیر ظلم، کوچکترین اثری در ظلم کردنش ندارد (اباتاً و نفیاً – ابتداءً و استمراراً) حرام نیست. بنابراین کمک به ظالم در غیر جهت ظلم اگر از موارد نهی از منکر نباشد حرام نیست.

۵- کمک در گناه هم نباید کرد: یاری کردن گناهکاری که گناهش غیر از ظلم (به دیگری) باشد مانند ترک نماز و روزه و شرابخواری و زناکاری و قمار بازی و غیره. و در اول بحث ذکر شد که در آیات و اخبار هر گناهکاری را ظالم خوانده و ستمگر به خویش نامیده است. بنابراین هر کس دیگری را در گناه و معصیتی که می کند یاری کند کمک ظالم کرده و یقیناً حرام و در وزرو عقوبت آن گناهکار شریک است. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «مردان و زنانی که منافقند بعضی از آنها بعضی را امر به منکر می کنند و از معروف باز می دارند»^۱.

و تمام دلیل‌های وجوب نهی از منکر و تهدیدهایی که برترک آن رسیده و ذکر می شود نیز شامل اینمورد است.

یاری کردن در گناه دو قسم است: ۱- کسی که می خواهد گناهی کند، مقدمه‌ای از مقدمات آنرا برایش آماده کند مثلاً انگور خود را بسازنده شراب، برای شراب‌سازی بفروشد.

۲- شخص مقدمه حرام را فراهم می کند و قصدی هم ندارد که آن شخص حرام

۱- تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان و اتقوا الله ان الله شديد العقاب. (سوره مائدہ آیه ۲): به مناسبت سخت عقوبت بودن خداوند که ذکر شد در حدیث است که اگر اهل دوزخ را در میان آتش دنیا جا دهند از راحت خوابشان می برد و از آن آسایش پیدا می کنند.

را مرتکب شود. لیکن طوری است که اگر این مقدمه را فراهم نکند، آن حرام واقع نمی شود. مثلاً صاحب انگور به سازنده شراب انگورش را می فروشد و قصدی هم ندارد که آن را شراب کند لیکن چون فروشنده انگور مثلاً منحصر به این شخص است به طوری که اگر نفروشد سازنده شراب معطل می ماند (زیرا جای دیگری انگور نیست یا نمی فروشند یا در دسترس نیست) در این صورت هم قطعاً فروختن انگور حرام است. هر چند فروشنده قصد ندارد انگورش را برای شراب بدهد. زیرا فروش انگور در این صورت در عرف «اعانت به شرابسازی» است.

یاری کردن گناهکار در غیر گناه: کمک کردن گناهکار در غیر جهت گناهش، مثل اینکه به شرابخوار یا بی نماز قرض بدهد. یا در موقع ضرورت و لزوم فریاد رسی کند و زیاد هم برای مردم اتفاق می افتد و تشخیص تکلیف در این قبیل موارد بسیار مشکل است. زیرا از موارد تراحم حقوق است. چون از یک طرف امر شده که از اهل معصیت باید رو بر گرداند، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «پیغمبر صلی الله علیه و آله بما امر فرمود که باید در برخورد با گناهکاران ترشوئی کنیم»^۱ و حضرت صادق علیه السلام در توبیخ بعضی از اصحاب خود فرمود: «به شما می رسد که کسی از شما شیعیان گناهی مرتکب می شود پس او را بازنمی دارید و معاشرتان را از او نمی بردید و او رانمی آزارید تا آن گناه را رها کند».^۲

و نسبت به خصوص بعضی از گناهان روایات شدیدی رسیده مثلاً «کسی که بی نماز را به لقمه نانی یا پوششی یاری کند مثل این است که هفتاد پیغمبر را کشته که اولشان آدم و آخرشان محمد صلی الله علیه و آله است»^۳ و در خبر دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله است «کسی که نماز نخوان را به جرعه آبی یاری کند، مثل این است که با من و با تمام پیغمبران جنگیده است»^۴ و نیز فرمود: «کسی که به صورت نماز

۱- امرنا رسول الله ان نقی اهل المعاصی بسویه مکفهره (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱۳).

۲- و انتم بیلغکم عن الرجل منكم القبيح فلا تنكرون عليه ولا تهجرونه ولا تؤذونه حتى يترك (نهذیب ج ۶ ص ۱۸۲). بقیه روایاتی که در این زمینه رسیده درنهی از منکر ذکر می شود.

۳- من اعان تارک الصلوة بلقمة او كسوة فکأنما قتل سبعین نبیاً اولهم آدم و آخرهم محمد صلی الله علیه و آله (لثالی الاخبار باب ۸ ج ۴ ص ۵۱).

۴- من اعان تارک الصلوة بشربة ماء فکأنما حارب وجادل معی و مع جميع الانبياء (لثالی

نخوان بخندد، مثل این است که هفتاد مرتبه خانه کعبه را خراب کرده است»^۱. و روایات دیگری که به این مضمون است، و همچنین درباره معاشرت و مصاحبت با شرابخوار، قطع کننده رحم و دروغگو، تهدیدهای زیادی رسیده است.

از طرف دیگر روایات بسیاری در لزوم رعایت حق مؤمن و دوستان اهلیت عليهم السلام و رحم و سادات و همسایه و غیر اینها و وجوب محبت آنها و مصاحبت کردن با آنها رسیده و ظاهر این روایات اختصاص به اهل تقوا ندارد یعنی رعایت حق رحم واجب و قطع رحم حرام است به طور کلی هر چند اهل تقوا نباشد، چنانچه در قطع رحم و عقوق والدین گذشت که هر چند کافر یا فاجر باشند عقوق والدین و قطع رحم حرام است. و نسبت به سادات هم رسیده که «نیکانشان را برای خدا احسان کنید و بدانشان زا هم به خاطر من»^۲.

و در باره دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «دوست بدار آل محمد را هر چند فاسق باشی و دوست بدار دوستان ایشان را هر چند فاسق باشند»^۳ و در باره همسایه رسیده «اگر مسلمان باشد دو حق دارد و اگر رحم باشد سه حق پس اگر همسایه کافری باشد حق همسایگی او باقی است»^۴. بنابراین، باید دوستان اهلیت عليهم السلام را دوست داشت و آنها را یاری کرد و حاجتشان را برآورده، هر چند معصیتکار باشند. بنابراین تکلیف چیست؟ رعایت رحم را باید کرد، هر چند معصیتکار باشند. بنابراین تکلیف چیست؟

جمع و گرنه اهم: در صورت تراحم حقوق و توجه چند تکلیف مختلف، در مرتبه

الاخبار باب ۸ صفحه ۵۱ ج ۴).

۱- من تبسم فی وجه تارک الصلوة فکأنما هدم الكعبة سبعین مرة (لثالی الاخبار باب ۸ صفحه ۵۱ ج ۴).

۲- در کتاب کلمه طیبه مرحوم نوری صفحه ۳۳۰ از شهید اول در کتاب درة الباههه وغیر او نقل کرده و در کتاب فضائل السادات به این عبارت نقل شده: اکرموا اولادی الصالحون لله و الطالحون لی.

۳- عن الرضا علیه السلام فی مکتوبه کن محبأً لآل محمد صلی الله علیه و آله و ان کت فاسقاً و محبأً لمحبهم و ان کانوا فاسقین (دار السلام جلد ۲ صفحه ۲۰۳).

۴- کتاب حج مستدرک باب ۷۲ صفحه ۷۹).

اول اگر میسر است جمع باید کرد و همه را اطاعت و امثال نمود و در صورتی که جمع میسر نباشد و ناچار است که یکی را عمل کند و دیگری را ترک نماید، باید ملاحظه اهم و مهم را بکند. یعنی هر یک از آن دو تکلیف نزد شارع مقدس مهمتر است، آنرا بر تکلیف دیگر مقدم بدارد. مثلاً اگر در روزه واجب معین باشد و بچه در آب غرق شود، به طوری که منحصراً باید این شخص سرزیر آب کند و او را نجات دهد، در این صورت دو تکلیف مختلف که قابل جمع نیست، باین شخص متوجه شده: یکی حرمت سرزیر آب کردن چون روزه است و دیگر واجب نجات دادن نفس محترم که متوقف به سرزیر آب کردن است. پس یک عمل از جهتی واجب و از جهتی حرام است. شکی نیست که نجات یافتن نفسی از هلاکت، در نظر شارع مهمتر و مقدم بر شکستن روزه که قابل تدارک (قضايا گرفتن) است می باشد. بنابراین، باید سرزیر آب کند و بچه را نجات دهد و گناهی هم نکرده است بلکه به دستورش عمل کرده و اجر هم دارد.

نهی از منکر مهمتر و مقدم است: وقتی که این مطلب دانسته شد، معلوم می شود که امر به معروف و نهی از منکر بنص آیات و روایات از واجبات مهم خدا است که در صورت تزاحم با بعضی از حقوق واجب شکی در مقدم بودن آن نیست. مثلاً هرگاه پدر و مادر یا فرزند یا سایر اقارب، نماز نمی خواند یا گناهی می کند و حالشان جوری است که اگر نیکی بآنها نکند یا وقتی که نیازمندند کمکشان ننماید، از کردار زشت خود دست بر می دارند، یا نماز خوان می شوند در این صورت از جهت نهی از منکر واجب می شود که نیکی نکند و بر حم کمک ننماید.

و مثل اینکه سیدی شراب می خورد، اگر احسان باو را ترک کند، او هم شرابخواری را رها می کند. همچنین است حال همسایه و دوستان اهلیت علیهم السلام و بطور کلی در صورتی که ترک احسان نافع باشد واجب می شود ولی اگر به ترک نیکی و کمک هیچ متبه نشود و حاضر به ترک آن گناه نگردد، حرمت احسان و کمک معلوم نیست. زیرا وقتی کمک به معصیتکار حرام بود که اگر کمک نمی کرد، او هم گناه را رها می کرد (یعنی از جهت نهی از منکر بود) ولی اگر کمک کردن و نکردن، احسان کردن و نکردن در ترک نشدن گناه یکسان است، حرمت آن از باب نهی از منکر ساقط می شود و از جهت دیگر هم معلوم نیست. مثلاً حرمت کمک نماز خوان که ذکر شد در صورتی است که کمک نکردنش سبب نماز خواندنش بشود. پس اگر والدین یا اقارب شخص،

نماز نمی خوانند و به ترک احسان هم نماز خوان نمی شوند، در اینصورت حرمت قطع و عقوق آنها به حال خود باقیست.

رعایت مراتب باید بشود: ناگفته نماند آنچه از تقدیم ترک کمک و احسان، از باب نهی از منکر بر سایر حقوق «مانند حق رحم و سیادت و همسایگی وغیره» گذشت، در صورتی است که اولاً شرایط وجوه نهی از منکر «که از آن جمله احتمال تأثیر است» موجود باشد و ثانیاً مرتبه پائین تر از ترک کمک بی فایده باشد. چون در نهی از منکر به تفصیلی که می آید باید رعایت مراتب بشود یعنی تاممکن است مرتبه سهل تر را بگیرد و به مرتبه شدیدتر تجاوز نکند. بنابراین اگر در موردی، طوری باشد که به اعانت و احسان، زودتر از گناه پرهیز می کند شکی نیست که باید به اعانت و احسان، نهی از منکر کرد. مثلاً اگر پدر یا فرزند شخص نماز نمی خواند و از راه محبت و احسان «چنانچه بیشتر هم همینطور است چون الانسان عبید الاحسان» بیشتر احتمال داده می شود که نماز خوان بشود تا اینکه آنها را ترک کنند و کمکشان نکنند، واجب است در اینمورد کمک و احسان کند.

و خلاصه مطلب، در صورتی که احسان و کمک هیچ ربطی به گناه آن شخص نداشته باشد «وجوداً و عدماً و استمراراً» حرمت آن معلوم نیست. بلکه در بعضی از مواردی که از جهاتی حقوق مسلم شرعی باشد آن اعانت و احسان واجب و ترک آن حرام است.

یاری نکردن ستمدیدگان
می فرماید»^۱.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «نباید یکی از شما در محلی که سلطان ظالمی، مظلومی را می زند، یا بناحق می کشد، یا ستمی به او می کند، حاضر شود در حالی که او را (آن شخص حاضر) یاری نمی کند. زیرا یاری کردن مؤمن بر مؤمن حق واجبی است از واجبات الهی در صورتی که حاضر باشد و هر گاه حاضر نباشد چنین تکلیفی متوجه او نیست»^۲.

عمرو بن قیس می گوید: با پسر عمومیم در قصر بنی مقاتل، بر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام وارد شدیم بر آن حضرت سلام کردیم، به ما فرمود (پس از گفتگوی مختصری) آمده اید که یاری من کنید؟ من گفتم: مردی عیالوارم و نزد من اموال مردم است و نمی دانم عاقبت کارچه می شود و دوست ندارم امانت کسی را ضایع کنم و پسر عمومیم هم مثل همین را در پاسخ امام علیه السلام گفت. پس حضرت فرمود: «اینکه یاری من نمی کنید پس، از این بیابان دور شوید که مبادا ناله مرا بشنوید و مرا نبینید جزاً این نیست هر کس ناله بی کسی ما را بشنود یا ما را ببیند و یاریمان نکند حق است بر خدا که او را به روی در آتش اندازد»^۳.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «عالی از یهود را در قبرش تازیانه عذاب زند که قبرش را از آتش پر کرد. برای آنکه روزی بدون وضو نماز خوانده بود و بر ستمدیده ای گذشته و او را یاری نکرده بود»^۴.

۱- قال الصادق علیه السلام ایما مؤمن بخل بجاهه علی اخیه المؤمن و هو اوجه جاهأ منه الامسه قترو ذلة في الدنيا والآخرة واصابت وجهه يوم القيمة لنفحات النيران معدأً كأن اومغفراً له. (بحار الانوار جلد ۷۴ صفحه ۳۱۷ از امامی صدوق).

۲- عن الباقر علیه السلام لا يحضرن احدكم رجلاً يضر به سلطان جائز ظلماً وعدواناً ولا مقتولاً ولا مظلوماً اذا لم ينصره لان نصرة المؤمن على المؤمن فريضة واجبة اذا هو حضره والعافية اوسع مالم يلزمك الحجة الباهرة سفينة البحار ج ۲ ص ۵۹۰.

۳- فقال الحسين علیه السلام فلانطلق فلا تسمعوا لى واعية ولا ترى لى سواداً فانه من سمع واعيتا او راي سوادنا فلم يجينا ولم يفتنا كان حقاً على الله ان يکبه الله على منخرره في النار... (سفينة البحار ج ۲ ص ۵۹۰).

۴- انه جلد بعض الاحجار في قبره جلدة من عذاب الله فامتلى قبره ناراً لانه صلی يوماً بغير وضوء و مر على ضعيف فلم ينصره (سفينة البحار جلد ۲ ص ۵۹۰).

۳۰- یاری نکردن ستمدیدگان

سی ام از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، یاری نکردن مظلومین و جلوگیری نکردن از ستم به ایشان است، چنانچه در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام ضمن شماره کبائر می فرماید «و ترك معونة المظلومين» یعنی از جمله گناهان کبیره، یاری نکردن ستمدیدگان است.

در حقیقت یاری کردن مظلوم، نهی از منکر عملی است. پس کسی که ستمدیده را یاری نکند، یکی از بزرگترین واجب الهی را ترک کرده است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «کسی که یکی از برادران دینیش به او پناهنه شود، در پاره‌ای از حالاتش (مانند پناهنه شدن برای دفع مستمگری از او) پس او را پناه ندهد و با توانائی از او یاری نکند، پس یاری خدا را از خودش بریده است»^۱ یعنی خدای تعالی که ولی هر مؤمنی است به ترک کننده یاری مؤمن، خدا و لیش نیست و کارش را به خودش واگذار می فرماید.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هیچ مؤمنی نیست که کمک به مؤمن را ترک کند، در حالی که می تواند، مگر آنکه خدای تعالی او را در دنیا و آخرت ذلیل

۱- من قصد اليه رجل من انخوانه مستجيرأ به في بعض احواله فلم يجره بعد ان يقدر عليه فقد قطع ولایة الله عزوجل (كافی ج ۲ ص ۳۶۶ حدیث ۴).

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «باید مؤمن را چه ظالم و چه مظلوم یاری کرد پس اگر ظالم باشد او را از ستم کردن باز دارد و اگر ستمدیده است او را در گرفتن حقش از ستمگر یاری کند و اورا ترک نکند و وانگذارد»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نیست مؤمنی که یاری نکند برادر دینی خود را در حالی که بتواند مگر اینکه خداوند او را واگذارد و در دنیا و آخرت یاریش نکند»^۲.

و از حضرت باقر علیه السلام است: «کسی که نزد او عیب برادر مؤمنش ذکر شود پس اورا یاری نکند و از او عیب را دفع نکند، در حالی که می تواند خداوند او را در دنیا و آخرت رسوایی فرماید»^۳.

از این حدیث و روایتهای دیگر معلوم می شود که وجوب یاری کردن مظلوم اختصاص به مظلوم بودن از جهت مال و بدن ندارد. بلکه از جهت آبروهم هست زیرا آبروی مؤمن، مانند خون و مال او محترم است. چنانچه ریختن خونش و بدن ماش جایز نیست، ریختن آبرویش هم حرام است. و در روایات، تهدیدهای سخت بر این امر شده است^۴. و چنانچه یاری کردن مؤمن در جلوگیری از کشته شدنش و همچنین برده شدن ماش واجب است، همچنین یاری کردنش در حفظ آبرویش واجب می باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که عیب برادر دینی خود را

۱- و ينصره ظالماً و مظلوماً فاما نصرته ظالماً فيرده عن ظلمه و اما نصرته مظلوماً فيعنه على اخذته (دارالسلام نوری جلد ۲ صفحه ۱۹۷).

۲- ما من مؤمن يخذلك اخاه وهو يقدر على نصرته الاخذله الله في الدنيا والآخرة (بحار الانوار جلد ۷۴ جدید حص ۳۱۲).

۳- من عیب عنده اخوه المؤمن فلم ینصره ولم یدفع عنه وهو يقدر على نصرته و عنونه فضحه الله في الدنيا والآخرة.

۴- في الكافي عن أبي عبدالله عليه السلام من روی على مؤمن روایه بريديها شيئاً وهدم مروته ليسقطه من اعين الناس اخرجه الله من ولايته الى ولاية الشيطان فلا يقبله الشيطان. امام صادق عليه السلام فرمود: «کسی که نقل کند بر مؤمنی امری را که بخواهد به وسیله آن عیب دار نمودن آن مؤمن را، و ازین برد مروت او را، تا اینکه از چشم مردم بیفتند و نزد خلق بی اعتبار و بی آبرو شود، خداوند او را از ولایت و نصرت خود بپرداش می فرماید و اورا به شیطان و امی گذارد و شیطان هم او را نمی پذیرد». اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۸

بسنود پس آن عیب را از او رد کند، خدا هزار باب شر را در دنیا و آخرت ازاو رد می فرماید. و اگر رد نکند با اینکه می تواند، پس گناه او هفتاد برابر غیبت کننده است»^۱.

شیخ انصاری می فرماید: جهت اینکه هفتاد برابر گناه غیبت کننده است، شاید این باشد که رد نکردن و ساکت شدن شنونده، سبب جرأت غیبت کننده بر این گناه و گناهان دیگر می شود. و نیز می فرماید: مراد از رد غیبت نه تنها مجرد نهی از آن است بلکه باید او را یاری کند. یعنی آن عیبی که به مؤمن نسبت داده، جدا از او بردارد مثلاً اگر آن عیب از امور دنیوی باشد، بگویید: این که عیب نیست زیرا گناهی نکرده و آنچه را خدا حرام فرموده عیب است و اگر از امور دینی باشد، برای آن وجه صحیح پیدا کرده و حمل به صحبت نماید. مثلاً اگر بگویید فلانی نماز نخواند در جواب بگویید شاید فراموش کرده یا خوانده است و تو نفهمیده ای. یا می گویید فلان کس شراب خورد بگویید شاید شراب نبوده است و اگر نشود حمل به صحبت کرد، بگویید مؤمن که معصوم نیست گاهی به گناه مبتلا می شود. باید برایش استغفار کرد و دلسوزی نمود، نه اینکه در غیابش او را سرزنش کرد. و تفصیل این مطلب در بحث غیبت ذکر می شود.

اعانت منحصر باستصار کننده نیست: باید دانست که وجوب کمک مظلوم، منحصر به آن مظلومی نیست که از شخص طلب یاری می کند. بلکه هر کس خبردار شود و بتواند رفع ستم از مؤمن بکند، بر او واجب می شود. بلی اگر آن مظلوم استصار کرد (طلب کمک نمود) وجوب کمک مؤکد و شدید می شود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که بشنويد نالة شخصی را که می گوید ای مسلمانان به فریاد من برسید پس او را اجابت نکند (و او را فریاد رسی ننماید) مسلمان نیست»^۲.

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که برادر دینیش حاجتی از او

۱- من تطول على أخيه في غيبة سمعها فيه في المجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من الشر في الدنيا والآخرة فان هو لم يردها و هو قادر على ردها كان عليه كوزر من اغتابه سبعين مرة

(مکاسب محروم شیخ انصاری، شرح مکاسب کلاتر جلد ۴ ص ۶۹).

۲- من سمع رجلابنادي يا للمسلمين فلم يجده فليس بمسلم. (جهاد وسائل باب ۵۹ صفحه

بخواهد و با اینکه می‌تواند، آن را انجام ندهد، خداوند بر او در قبرش ماری بزرگ (از مارهای دونخ) مسلط می‌فرماید که او را می‌گزد»^۱ «و در حدیث دیگر است که تا قیامت به این عذاب گرفتار خواهد بود هر چند آمرزیده شده باشد.

و نیز می‌فرماید: «ترک نمی‌کند کسی یاری کردن و مواسات با برادر مسلمان خود را، مگر اینکه مبتلا می‌شود به یاری کردن و مواسات نمودن با کسی که از او هیچ اجری نداشته باشد بلکه برایش و زرو گناه است»^۲ و باین مضمون چندین روایت رسیده است.

حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: «گناهانی که سبب بلا آمدن می‌شود فریاد رسی از بیچاره نکردن است».^۳

و در دعای خود عرض می‌کند: «پروردگارا از توپوزش می‌خواهم از اینکه در نزد من بستمیده ای ستمی شده باشد پس من او را یاری نکرده باشم. خدایا بتوضیح می‌برم از یاری نکردن از شخص بیچاره و گرفتار».^۴

و اخباری که در این باره رسیده بسیار است و به همین مقدار اکتفا می‌شود.

یاری بستمیده اختصاص به مؤمن ندارد: وجوب یاری کردن بستمیده اختصاص به مؤمن ندارد. بلکه مقتضای اطلاق بعضی دلیلهایی که در مقام رسیده و عموم ادله و جوب نهی از منکر، وجوب یاری کردن از مظلوم در صورت توانائی است، هر چند آن بستمیده شیعه نباشد و از سایر فرقه‌های مسلمین بلکه اگر به کافر (غیر حربی) یا حیوانی ستم کنند از باب نهی از منکر واجب است جلوگیری کند و آن ستم را برطرف نماید.

و در منتهی الامال می‌نویسد: در سالی که منصور دوانیقی به مکه معظممه رفته بود روزی گوهر گرانبهائی برای فروش، نزد وی آوردند. منصور مدته گوهر را تماشا کرد

۱- ایما رجل سنه اخوه المؤمن حاجة فمنعه ایها و هو يقدر على قضائهما السلط الله عليه شجاعاً في قبره تنهشه (مستدرک).

۲- لم يدع رجل معونة أخيه المسلم حتى يسعى فيها و يواسيه الا ابتنى بمعونة من يائمه لا يوجر (کافی ج ۲ ص ۱۶۶).

۳- و الذنب التي تنزل البلاء ترك اعنة الملهوف (معانی الاخبار ص ۲۷۱).

۴- اللهم انی اعتذر اليك من مظلوم ظلم به حضرتی فلم انصره اونخذل ملهوفاً (دعای ۳۸ صحیفه سجادیه).

باری نکردن بستمیده گان
سپس گفت: این گوهر متعلق به هشام بن عبد‌الملک مروان است که می‌باید به من برسد. پسری به نام محمد از او باقی مانده و این گوهر را حتماً او در معرض فروش قرار داده است. پس به ربیع حاجب خود گفت: فردا بعد از نماز صبح دستور بده درهای مسجد الحرام را بینند بعد، یک در را باز کن و مردم را یک یک اجازه ده از در خارج شوند وقتی محمد بن هشام را شناختی او را گرفته نزد من بیاور.

صیح روز بعد، پس از نماز، وقتی درهای مسجد بسته شد و اعلام کردند مردم یک یک از فلان در خارج شوند، محمد دانست این نقشه برای دستگیری او است. پس وحشت زده و متوجه هرسونگران بود و نمی‌دانست چه بکند. در این موقع جناب محمد بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام (جد سادات دستغیب و سادات دشتکی است) به او رسید فرمود: تو کیستی و چرا چنین پریشان و نگران هستی؟ گفت اگر خود را معرفی کنم تأمین جانی دارم؟ فرمود: آری تعهد می‌کنم که توارا از خطر نجات دهم. گفت من محمد بن هشام بن عبد‌الملک مروان هستم، اکنون شما نیز خود را معرفی کنید تا بشناسم. فرمود: من محمد بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام هستم، هر چند پدر تو پدرم زید را شهید کرد ولی ای پسر عزم تو از جان خود اینم باش زیرا توقاتل پدر من نیستی و کشن تو خون بنناحق ریخته پدرم را تلافی نمی‌کند. اکنون باید به هر تدبیر شده توارا از این خطر برهانم برای تأمین این منظور فکری به نظرم رسیده می‌خواهم آن را عملی کنم. بشرط آنکه موافقت کنی و ترسی به خود راه ندهی پس دستوری با وداد و ردای خود را از تن در آورده و بر سر و روی محمد انداخت و کشان کشان او را با خود می‌برد و پی در پی سیلی به وی می‌زد و چون به در مسجد رسید و نزدیک ربیع حاجب شد با فریاد او را خطاب نموده و فرمود: این مرد خبیث شتربانی از اهل کوفه است، شتری به من کرایه داده که رفقن و آمدن در اختیار من باشد ولی بعد گریخته و شتر را به دیگری کرایه داده است. من دو شاهد عادل برای اثبات این مدعای دارم اکنون دو تن از ملازمان خود راه همراه من کن تا او را نزد قاضی برم. ربیع دونفر مأمور را به محمد بن زید سپرد و به اتفاق از مسجد بیرون آمدند در وسط راه محمد را کرد به محمد بن هشام و فرمود: ای خبیث اگر حق مرا ادا می‌کنی که دیگر زحمت نگهبان و قاضی ندهم.

محمد بن هشام که کاملاً متوجه کار بود گفت: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت می‌کنم پس محمد بن زید به مأمورین فرمود: چون متعهد شده که حق مرا

بدهد، دیگر رحمت نکشید چون مأمورین برگشتند، محمد بن هشام که به آسانی از خطر مرگ جسته بود سر و روی محمدبن زید را بوسید و گفت پدر و مادرم فدایت باد. خداوند بهتر می داند که رسالت را در خانواده شما قرار داد. سپس گوهري گرانها از جيپ بيرون آورد و گفت با قبول اين هديه مرا مفتخر فرما. محمد بن زيد فرمود: ما خانواده ای هستيم که در ازاي کار نيك چيزی نمي گيريم. من درباره تو از خون پدرم گذشتم، گوهر را براي چه می خواهم.

عبد به زمين فرومی رود: شيخ طوسی از حضرت صادق عليه السلام روایت می کند که مردی پیر از عابدهای بنی اسرائیل مشغول نماز بود که دید دو طفل خرسوسی را گرفتند و پرش را می کنند و آن خرسوس ناله و فریاد می کند. پس آن عبد همانطور مشغول نماز بود و آن حیوان را نجات نداد و از بچه ها جلوگیری نکرد. پس خداوند به زمين وحی فرمود آن عبد را فرو بır، و تا آخر دنيا فرومی رود.

آثار بزرگ ياري مؤمن در دنيا و آخرين: اخباری که در بزرگی ثواب و اهمیت ياري کردن ستمدیدگان و به طورکلی سعی در انجام حاجتهاي مؤمنين رسيده زیاد است. و برای زيادتی اطلاع به پاره ای از آنها اشاره می شود.

حضرت صادق عليه السلام می فرماید: «کسی که برادر مؤمن بیچاره اش را هنگام شدت گرفتاریش، فریاد رسی کند، غم او را برطرف سازد و در انجام حاجتش ياري کند، خداوند برای او به سبب این عمل، هفتاد و دو رحمت واجب می فرماید که يکی از آنها را به او عنایت می فرماید که به سبب آن امر معیشت دنیايش را اصلاح می فرماید و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای ترسها و سختیهای قیامتش ذخیره می فرماید».^۱

ونیز می فرماید: «کسی که در برآوردن حاجت برادر مؤمن خود بکوشد تا اینکه خدای تعالی آن حاجت را به دست او جاري فرماید، خداوند ثواب حج و عمره و روزه و

۱- عن زيد الشحام قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول من اغاث اخاه المؤمن اللھفان عند جهده فنفس کربته و اعاته على نجاح حاجته کتب الله عزوجل له بذلك ثنتين وسبعين رحمة من الله يجعل له منها واحدة يصلح بها امر معیشه ويدخر له احدی وسبعين رحمة لافزان يوم القيمة واهواله (وسائل الامر بالمعروف باب ۲۹ ج ۱۱ ص ۵۸۶).

اعتكاف دو ماه در مسجد الحرام را برايش می نويسد و اگر آن حاجت به دستش جاري نشد ثواب يك حج و عمره برايش می نويسد^۱. و نيز فرمود: «خدای تعالی به داود وحی فرمود که بنده اي از بندگان من با يك حسنة نزد من می آيد و من او را به بهشت می برم. گفت خداوندا آن حسنے کدام است؟ فرمود: دفع کند از مؤمنی غمی و بلیه اي را اگرچه به يك خرما باشد. داود عرض کرد: خداوندا سزاوار است کسی که توراشناخت از توانيمدش را نبرد».^۲.

در کتاب فقيه از ميمون بن مهران روایت کرده که گفت: نزد حضرت امام حسن عليه السلام نشسته بودم که مردی آمد و گفت: اى فرزند پغمبر صلی الله عليه و آله فلان شخص از من طلبی دارد و می خواهد مرا زندانی کند. حضرت فرمود: مالی حاضر ندارم که بهي تورابدhem. گفت: با او سخنی بفرمائيد، شاید مرا زندانی نکند. حضرت کفشهای خود را به پا کرد. من گفتم: اى فرزند پغمبر صلی الله عليه و آله مگر فراموش کرده ايد که اعتکاف داريد؟ (و نباید از مسجد بیرون روید) فرمود: فراموش نکرده ام، لیکن از پدرم شنیده ام که جدم رسول خدا صلی الله عليه و آله می فرمود: «کسی که در برآوردن حاجت برادر مسلمان خود بکوشد، چنان است که خدای رانه هزار سال عبادت کرده باشد که روز را به روزه و شب را به عبادت به سر برده باشد».

نامه حضرت صادق عليه السلام به حاکم اهواز وقتی که نجاشی، حاکم

۱- من سعى في حاجة أخيه المسلم فاجتهد فيها فاجری الله على يديه قضاها كتب الله عزوجل له حجۃ و عمرة و اعتکاف شهرین فی المسجد الحرام و صیامهما و ان اجتهد و لم یجر الله قضها على يديه كتب الله له حجۃ و عمرة (وسائل کتاب الامر بالمعروف باب ۲۸ ج ۱۱ ص ۵۸۵).

۲- يکی از بزرگان می فرماید: صورت برزنی محضری را دیدم درنهایت ظلمت و کثافت و تعفن، وحشت کردم که این بدبخت اگر به این حالت بمیرد چه بر او می گذرد؟ ناگاه صدائی بلند شد که ای ملك الموت تأمل کن که او را نزد ما حقی است که در این وقت باید ادا شود. ناگاه انواری بر او افاضه شد که ظلمتش به نور و درخشندگی، و تعفن و کثافت به عطر و زشی، صورتش به بهترین صورتها مبدل شد و بدن برزنی او مانند قطعه بلوری متلألی. پس در آن حال خوب جانش گرفته شد از خداوند مسئلت نمودم که به من بفهماند چه حقی نزد خدا داشت؟ شب در عالم خواب او را دیدم و از او پرسیدم. گفت: رشتنی کردارم همانبود که دیدی. لیکن روزی مظلومی را دیدم که بدون تقصیر می خواهند او را اعدام کنند چون در دستگاه حکومتی نفوذی داشتم سعی کردم تا او رانجات دادم. همان سبب شد که در سخت ترین حالات خداوند بفریاد رسید.

یاری نکردن متبدید گان
فلان شخص والی شده که می گویند از دوستان شما است و ترسیدم او را ملاقات کنم
شاید شیعه نباشد و در ملاقاتش، از بین رفتن تمام دارائیم باشد پس، از او به سوی خدای
تعالی و به سوی شما فرار کردم.

حضرت فرمود: با کی بر تو نیست. و رقمه کوچکی نوشت «به درستی که برادر خود را
خداد رسایه عرشش سایبانها است که مالک نمی شود آنها راجز کسی که برادر خود را
از غمی برهاند و برادر خود را از آن آسایش دهد یا خیری به او برساند هر چند به پاره‌ای یا
نصف خرمائی باشد و این شخص برادر تو است».^۱

پس آن رقمه را مهر فرموده و به من داد و فرمود: آنرا به او برسان. چون به شهر
برگشتم شب به منزلش رفتم و اذن خواستم گفت: فرستاده حضرت صادق. پس ناگاه او
را دیدم که با پای برهنه بیرون آمد و تا چشمش به من افتاد سلام کرد و میان دو چشم را
بوسید و گفت: ای آقای من، توفrstاده مولای منی؟ گفتم آری، گفت: فدای چشمانت
اگر راست گوشی پس دستم را گرفت و گفت ای سید به چه حال آقای مرا ترک کردی؟
گفتم به خوبی گفت والله؟ گفتم والله. تا آنکه سه مرتبه این سخن را بermen رد کرد. پس
رقمه امام علیه السلام را به او دادم خواند و آنرا بوسید و برچشمانت گذاشت. پس گفت ای
برادر امر خود را بفرما، گفتم؛ در دفتر برذمه من چند هزار درهم است و در اوتام شدن و
هلاکت من است. پس دفتر را طلبید و آنچه بر عهده من بود از آن پاک کرد و به من رسید
پرداخت وجه را داد. پس صندوقهای مال خود را طلبید و نصف آنرا به من داد. آنگاه
اسبهای خود را طلبید یکی را خودش بر می داشت و دیگری را به من می داد آنگاه
جامه‌های خود را طلبید یکی را خودش بر می داشت و یکی را به من می داد تا اینکه تمام
دارائی خود را با من نصف کرد و پیوسته می گفت: ای برادر آیا خوشنود شدی؟ من
می گفتم آری قسم به خدا.

چون موسوم حج شد گفتم اورا تلافی نمی کنم به چیزی که بهتر باشد نزد خدا و
رسولش از بیرون رفتن به سوی حج و دعا کردن برایش و رفتن خدمت سید و مولایم حضرت

۱- بسم الله الرحمن الرحيم ان الله في ظل عرشه ظللا لا يملكا الا من نفس عن اخيه المؤمن
كربه و اعاته بنفسه او صنع اليه معروفاً ولو بشق تمو هذا احوك و السلام (كلمة طيبة نقل از مجموع
الرائق وغيره).

گناهان کبیره ج
اهواز شد، یکی از کارمندانش به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: در دفتر نجاشی
خرابی بر عهده من است و او مردی است مؤمن و فرمانبردار شما. اگر صلاح می دانید
جهت من برایش نامه‌ای بنویسید. حضرت مرقوم فرمود: «برادرت را شاد کن تا خدا
شادت کند».^۱

گوید چون به دیدن نجاشی رفتم در مجلس کار خود بود و چون تنها شد نامه را به
او داد و گفت این نامه امام صادق علیه السلام است آنرا بوسید و بردو چشم نهاد و گفت
چه حاجت داری؟ گفت خراجی که در دفترت به عهده من است گفت چه مقدار
است؟ گفت ده هزار درهم. نجاشی دفتردار خود را طلبید و به او دستور داد تا از طرف او
بپردازد و آنرا از دفتر بیرون آورد و دستور داد برای سال آینده هم برابر همین مبلغ برای او
(Њاجاشی) بنویسد. سپس به او گفت: آیا تورا شاد کردم؟ پاسخ داد آری قربانت،
سپس فرمان داد یک مرکب سواری و یک کنیزو یک غلام با یک دست جامه به او دادند
و در عطای هر یک می گفت آیا تورا شاد کردم و او پاسخ می داد آری قربانت. و هر چه
می گفت آری، برایش می افزود تا از عطاء فراغت یافت. سپس به او گفت همه فرش این
اطاق را هم که من در آن نشسته ام با خود ببر، چون نامه آقای مرا در اینجا به من دادی و
هر حاجتی داری به من بگو پس آن مرد بیرون آمد و چون خدمت حضرت صادق علیه
السلام رسید همه را به آنحضرت خبر داد آنحضرت از کارهای نجاشی شاد شدند.

آن مرد گفت: ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله گویا کاری که با من،
نجاشی کرد شما را شاد نمود؟ فرمود: آری به خدا قسم خدا و رسولش را هم شاد کرد.
و از یقطین والدعی، چنین نقل شده که والی شد برما در اهواز مردی که از
منشیان یحیی بن خالد بود و بر من مقدار زیادی مالیات باقی مانده بود که در دادنش
ناتوان بودم به طوری که تمام دارائیم و ملکم از دستم می رفت. می گفتند که او قائل به
امامت و از شیعیان است و من ترسیدم اورا ملاقات کنم مبادا شیعه نباشد. چاره‌ای ندیدم
مگر اینکه از اهواز فرار کنم به سمت مکه. چون از حج خود فارغ شدم راه خود را از مدینه
قرار دادم. پس بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم ای آقای من، بر ما

۱- بسم الله الرحمن الرحيم سر اخاك يسرك الله (اصول کافی باب ادخال السرور على
المؤمن ص ۱۹۰).

صادق علیه السلام و تشکر از او نزد مولایم که از آنحضرت بخواهم در باره‌اش دعا فرمایند.

پس از مکه وقتی که بر حضرت صادق علیه السلام داخل شدم خوشحالی را در رخسار مبارکش دیدم. فرمود: ای یقطین کار توب آن مرد چه شد؟ پس شروع کردم به گزارش کارهایش با خودم و رخسار آنحضرت از خوشحالی می‌درخشید. پس گفتم: ای آقای من آیا معامله اش با من شما را خوشنود کرد (که خدا خشنودش کند)؟ فرمود: آری به خدا سوگند که پدرهای مرا خوشنود کرد. به خدا سوگند که امیرالمؤمنین علیه السلام را خوشنود کرد. به خدا سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوشنود کرد. به خدا سوگند که خدا را در عرش خوشنود کرد.

حضرت کاظم علیه السلام و علی بن یقطین: ابراهیم جمال اذن گرفت که بر علی بن یقطین (وزیر هارون الرشید) وارد شود. پس او را اذن نداده و او رامانع شدند. در همان سال علی بن یقطین بحج مشرف شد و وارد مدینه گردید. و اذن خواست که بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شود. حضرت او را اذن نداد. فردای آنروز آن حضرت را ملاقات نمود و عرض کرد: ای آقای من گناه من چه بود که شما مرا راه ندادید؟ حضرت فرمود: «چون تو برادرت را راه ندادی و خداوند سعی تورا نمی‌پنیرد تا وقتی که ابراهیم از تو بگذرد»^۱ عرض کرد: ای آقای من در این هنگام ابراهیم جمال کجا است تا او را از خود راضی و خوشنود کنم و من در مدینه و ابراهیم در کوفه است؟ حضرت فرمود: چون شب شد تنها به بقیع برو بدون آنکه کسی از رفاقت بهم و آنجا مركب نجیبی است، بر آن سوار شو. پس علی بن یقطین چنین کرد، قدری که گذشت خود را به در خانه ابراهیم دید در را کویید و گفت منم علی بن یقطین.

ابراهیم از میان خانه گفت: علی بن یقطین در خانه من چه می‌کند؟ علی فریاد زد کار من بزرگ است و او را سوگند داد که اذن داخل شدنش بدهد. چون داخل شد گفت: ای ابراهیم مولای من مرا پنذیرفت تا توازن بگزیری. ابراهیم گفت خدا تورا بیامزد. علی بن یقطین او را قسم داد که پایش را به صورت او بگذارد. ابراهیم پنذیرفت دو مرتبه او را قسم داد. ابراهیم چنین کرد و علی بن یقطین می‌گفت: خدایا گواه باش

۱- جلد ۱۱ بحار الانوار - دمعة الساکبة.

بعد سوار مرکب شد و خود را در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دید درزد حضرت او را اجازه فرمود که داخل شود.

از این حدیث، بزرگی حق برادران ایمانی خوب معلوم می‌شود. با اینکه علی بن یقطین از خواص اصحاب امام علیه السلام و به امر آنحضرت وزارت را پنذیرفت و به قدری مورد عنایت است که روز عید قربانی، آنحضرت فرمود: امروز در قلب من احدی نگذشت جز علی بن یقطین که برایش دعا کردم. مع الوصف امام با او چنین معامله فرمود که تا ابراهیم شتر بان از توارضی نشود سعی تو پنذیرفته نیست. تا باعجاز آنحضرت بطی الارض به کوفه رفت و ابراهیم را از خود راضی نمود. بنابراین باید در زندگی روزانه خیلی مواظب خودمان باشیم که مبادا حقوق برادران ایمانی را تضییع کنیم.

حاجت خود شخص هم بر آورده می‌شود: ناگفته نماند، کسی که در رفع ظلمی از ستمدیده یا برآوردن حاجت مؤمنین سعی کند، علاوه بر ثوابهای آخرتی، موجب زیادتی آبروی شخص و سبب برآورده شدن حاجتش نیز می‌گردد. و روایات و شواهد این مطلب زیاد است. فقط به ذکر داستانی که مشتمل بر حدیث نیز هست اکتفا می‌شود.

عالیم جلیل احمد بن محمد بن خالد البرقی، صاحب کتاب محاسن که زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده و در غیبت صغری هم بوده گفت: در ری فرود آمد و مهمان ابوالحسن مادرانی منشی کوتکین بودم و برای من نزد او وظیفه‌ای (مقرری) بود، هر سال ده هزار درهم. که آنرا از مالیات قریه‌ای که در کاشان داشتم محسوب می‌کردم. پس از من مطالبه مالیات کردند و او به جهت پاره‌ای کارها از من غفلت کرد. پس در روزیکه در سختی و اضطراب و اندوه بودم که ناگاه داخل شد بر من شیخی عفیف که سست شده بود از بس که خون از او رفته بود و او مرده‌ای بود در صورت زنده‌ها پس گفت: ای ابو عبدالله جمع کرد میان من و تو، عصمت دین و دوستی ائمه طاهرین علیهم السلام برخیز برای من در این ایام به جهت رضای خدا و دوستی سادات ما.

گفتم درد تو چیست؟ گفت: در حق من گفتند که من درنهانی نوشت به سلطان در امر کوتکین پس حلال کردند به این سبب مال مرا. پس او را وعده دادم که حاجت تورا بر می‌آورم و او رفت. پس اندیشه کردم و گفتم اگر طلب کنم حاجت خود و حاجت او را هر دو که با هم نمی‌شود و اگر حاجت او را طلب کنم حاجت خودم روانمی‌شود.

پس به کتابخانه خود رفتم و حدیثی را یافتم که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بود: هر کس خالص کند قصد خود را در حاجت برادر مؤمن خود، خداوند انعام آنرا بر دست او مقدار می‌فرماید و هر حاجتی که خود دارد بر می‌آورد. پس همان ساعت برخاستم و بر در خانه ابوالحسن مادرانی رفتم و چون پس از اذن بر او وارد شدم، دیدم بر چهار بالش خود نشسته و بر مسنده ملوکانه تکیه نموده و بر دستش چوبی بود. پس سلام کردم جوابم داد و گفت: بنشین. پس خداوند بر زبانم این آیه را جاری فرمود که باواز بلند خواندم «وابتغ فيما اتيك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبيك من الدنيا واحسن كما احسن الله اليك ولا تبغ الفساد في الأرض ان الله لا يحب المفسدين» یعنی طلب کن در آنچه خدا به توداده از نعمت مال و جاه و جواح سعادت آخرت را و فراموش نکن بهره‌ات را از دنیا (یعنی از حیات و صحت و فراغت و توانگری و جوانی به اینکه در راه خیر صرف کنی) و نیکی کن چنانچه خداوند به تونیکی کرده و نطلب فساد در زمین را، جز این نیست که خداوند دوست ندارد فساد کنندگانرا».

ابوالحسن گفت: خواندن این آیه دلیل است که تورا حاجتی است پس ذکر کن آنرا، با روی گشاده گفت: فلانکس در حقش چنین و چنان گفتند. گفت: آیا او از شیعیان است که می‌شناسی اورا؟ گفت: آری. پس از کرسی به زیر آمد و به غلام گفت آن دفتر را بیاور، پس دفتری آورد که در آن مال آن مرد ثبت بود و آن مالی بی حساب بود پس امر کرد همه را به اورد کنند و امر کرد برای او خلعتی و استری و برگرداند اورا به اهلش معزز و مکرم. پس گفت: ای ابو عبدالله کوتاهی نکردنی در نصیحت و تدارک کردی کار مرا پس برداشت رقه‌ای و دراونوشت به احمد بن محمد بن خالد البرقی داده شود و این حساب شود از مالیات مزرعه اوبه کاشان پس اندکی صبر کرد و گفت ای ابو عبدالله خدا جزای خیرت دهد به جهت آنکه اصلاح کردی خرابی کار مرا، نسبت به ظلمی که به آن بیچاره شده بود، پس رقعة دیگر نوشت، باید ده هزار درهم دیگر به او داده شود به سبب آنکه ما را دلالت به خیر کرد. احمد گفت: قصد کردم دستش را بیوسم. گفت: کار مرا مشوب مکن و الله اگر دستم را بیوسی من پای تورامی بوسم. این کم بود در حق او زیرا اوتمنسک به جبل آل محمد صلی الله علیه و آله است!

۱- کلمه طبیه حاجی نوری صفحه ۲۲۸ نقل از منهاج الصلاح علامه حلی.

۳۱- سحر

سی و یکم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده سحر است. چنانچه در وسائل، روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آنحضرت سحر را از کبائر شمرده‌اند. و در صحیحه عبدالعظيم از حضرت جواد علیه السلام و آنحضرت از حضرت رضا علیه السلام و آنحضرت از حضرت کاظم علیه السلام و آنحضرت از حضرت صادق علیه السلام ضمن شماره کبائر می‌فرماید «سحر از گناهان کبیره است، زیرا خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «ولقد علموا من اشتريه...» و این قسمتی از آیه ۹۷ سوره بقره است و تمام آیه شریفه چنین است «طایفه یهود پیروی کردند آنچه را که شیاطین بر مردم می‌خوانند (یعنی سحر) در زمان سلیمان در حالی که سلیمان کافر نشد (و سحر که موجب کفر است انجام نداد) و لیکن شیاطین کافر شدند. چه آنکه سحر را به مردم یاد دادند و آنها را گمراه نمودند و ازانچه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت از راه الهام نازل شده بود پیروی کردند، در حالی که آن دو فرشته، هر گاه می‌خواستند به کسی سحر یاد دهند قبلًاً اورا از عمل بآن زنگنه می‌دادند و می‌گفتند ما برای آزمایش آمده‌ایم و مواظب باش (و بآن عمل مکن که) کافر نشوی. پس از آن دو فرشته، قسمتهایی از سحر که به وسیله آن میان زن و شوهر جدائی می‌انداختند یاد گرفتند. گرچه مردم نمی‌توانستند بدون اذن خدا به کسی زیان برسانند و یاد می‌گرفتند آنچه به حالشان زیان داشت نه منفعت. و آنها (به وسیله عقل خود و فرمایش حضرت موسی) می‌دانستند که خریدار سحر در سرای

دیگر بهره‌ای نخواهد داشت و به بد چیزی خود را فروختند اگر بدانند»).

در تفسیر المیزان گوید: از این آیه دانسته می‌شود که مدتی سحر در میان یهود رواج داشته و منشأ آنرا از سلیمان علیه السلام می‌دانستند و به عقیده آنها سلطنت سلیمان و تسخیر جن و انس و حیوانات وحشی و پرنده‌گان و سایر کارهای خارق العاده او همه بر اثر سحر بوده که قسمتی از آن به دست آنها رسیده بود. یک قسمت دیگر سحر را هم منتسب به دو فرشته بابل، یعنی هاروت و ماروت می‌دانستند. لذا قرآن گفتار آنها را در مورد سلیمان رد می‌کند. زیرا سحر عبارت است از تصرف در موجودات جهان برخلاف وضعی که خدا عادتاً برای آنها قرار داده و به افکار و حواس موجودات زنده نشان داده است ولذا یک نوع کفر به خدا می‌باشد. سلیمان که یک پیغمبر معصوم می‌باشد ساحت مقدسش از کفر به خدا منزه است لذا می‌فرماید: «ومَا كَفَرَ سُلَيْمَانٌ وَلَكِنَ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السُّحْرَ» سلیمان هرگز کافر نشد و ساحر نبوده است.

و این یک داستان خرافی ابیت که شیاطین جعل کرده و به دوستان خود تلقین نموده‌اند، آنها بودند که با تعلیم سحر به دوستان خود و گمراه ساختن ایشان نسبت به خدا کافر شدند.

و در مورد هاروت و ماروت قرآن می‌گوید: اگرچه مطالبی راجع به سحر بر آنها نازل شد و مانع هم ندارد که برای آزمایش و امتحان افراد چنین شود، ولی آنها بهر کس می‌خواستند تعلم سحر کنند، قبلًاً اعلام می‌کردند که ما وسیله امتحان شما می‌باشد در غیر مواردی مانند ابطال سحر یا کشف خرابکاریهای ساحران از آن استفاده کنید زیرا باعث کفر شما خواهد شد. اما آنها گوش به این سخن ندادند و دنبال مطالبی رفتند که با آن مصالحی را که خداوند به حسب طبیعت و عادت قرار داده است، باطل کنند، مثلًاً به وسیله سحر میان زن و شوهر جدائی می‌افکرند و اسباب فساد را فراهم می‌ساختند. خلاصه چیزهای می‌آموختند که به زیان آنها بود نه به نفع آنها «وَيَعْلَمُونَ مَا يَضْرِبُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ».

۱— و اتبعوا مَا تتلوا الشَّيَاطِينَ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانٍ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانٌ وَلَكِنَ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السُّحْرَ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمُلْكِنَ يَبْأَلِ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يَعْلَمَنَ مِنْ احْدَحْتِي يَقُولَا انْعَنْ فَلَاتَكْفُرْ فَيَتَعْلَمُونَ مِنْهُمَا يَفْرُونَ بَيْنَ الْمَرْءَ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بَيْهِ مِنْ احْدَالَ بَذَنْ اللَّهُ وَيَتَعْلَمُونَ مَا يَضْرِبُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنْ اشْتَرِيَهُ مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقَ وَلِبَشَ مَا شَرَوَا بَهْ اَنْفَسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (سورة ۲ آیه ۱۰۲).

ناگفته نماند که در بعضی تفاسیر عامه، روایات مجمله ذکر شده و خرافاتی که دروغ بودنش آشکار است از قبیل اینکه عفریت انگشتی حضرت سلیمان را ربود و مدت چهل روز بر تخت آنحضرت نشست و سلطنت کرد و در این مدت شیاطین، سحر را در بین مردم رواج دادند. و مانند اینکه هاروت و ماروت دو فرشته بودند که شهوت در آنها غالب شد و پس از شرب خمر و قتل نفس با زنی زنا کردند و آن زن به آسمان رفت و ستاره زهره همان زن است. و حق مطلب در باره هاروت و ماروت حدیثی است که در کتاب عيون اخبار الرضا علیه السلام ضمن گفتگوی حضرت با مأمون چنین فرمود: «وَ امَا هَارُوتُ وَ مَارُوتُ دُوْ فَرِشْتَهِ بُودَنْدَ كَهْ بَهْ مَرْدَمْ سَحْرِيَادَ دَادَنْدَ تَاهْ وَ سَوْلِهِ آنَ اَزْ سَحْرِ سَاحَرَانَ جَلَوْگَرِيَ کَنْتَنَدَ وَ نَقْشَهِهِيَ آنَهَا رَاهَطَلَ نَمَائِنَدَ. آنَهَا چِيزِي اَزْ سَحْرِ بهْ كَسِيَ نِيَامُونَتَنَدَ مَكْرَهْ اِنْكَهْ قَبْلَاً بهْ اوْ يَادَ آُورِيَ کَرَدَنَدَ كَهْ ماَ سَوْلِهِ آَزْمَائِشَ تَوْهِسَتِيمَ كَافِرَ مَشَوَّ. ولی عَدَهَيَ بهْ وَاسْطَهَ بَهْ كَارَبَسْتَنَ چِيزِي کَهْ بَايدَ اَزَ آنَ دُورِيَ مَيِ کَرَدَنَدَ كَافِرَ شَدَنَدَ وَمَشَغُولَ تَفْرِقَهِ اَنْدَاخْتَنَ مَيَانَ مَرْدَمْ وَهَمَسْرِشَ بَهْ سَوْلِهِ اَعْمَالَ مَخْصُوصِيَ کَهْ اَنْجَامَ مَيِ دَادَنَدَ شَدَنَدَ».

ضمناً چون قضیه هاروت و ماروت از طریق شیعه هم نقل گردیده با جزئی اختلافی و نیز در تفسیر مجمع البیان هم مذکور است. عده‌ای از بزرگان فرموده‌اند: این قضیه از مرموزات است و برای آن تأویلی ذکر نموده‌اند از آن جمله در جلد ۱۴ بحار الانوار از بعضی از مفسرین چنین نقل شده که هاروت و ماروت اشاره به روح و قلب انسان است که از عالم روحانی به عالم جسمانی هبوط نمودند برای اقامه حق. پس امتحان شدند به زهره حیات دنیا و در دام شهوت افتادند. پس از شراب غفلت آشامیدند و به دنیا باغیه جمع شدند و بت هوا نفس را پرستیدند و نفس خود را کشتنده به اینکه خود را از نعمت‌های باقی محروم کردند پس سزاوار عذاب دردنگ گردیدند. و در این قبیل روایاتی که ظاهرش قابل قبول نیست، بنابر اینکه از معصوم رسیده باشد علم آنرا به خود ائمه باید برگزار نمود و شیخ صدقه می‌فرماید: زهره و سهیل که در روایات جزء مسوخات ذکر شده مراد دو نوع از حیوانات دریائی است که به این دونام خوانده می‌شوند نه دو ستاره آسمانی (که بعضی از عame آن دورا همان هاروت و ماروت می‌گیرند).

از آیه شریفه‌ای که گذشت به خوبی معلوم می‌شود که سحر در حد کفر است و ساحر در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد. چنانچه در آیه بعد می‌فرماید: «اگر آنها به جای پیروی از شیاطین و کفر ورزیدن به وسیله سحر، ایمان آورده بودند و تقوا پیشه می‌کردند،

برایشان بهتر بود زیرا مزدهائی که نزد خدا است از منافعی که به آنها از راه سحر و کفر می‌رسد بهتر است اگر بداند».^۱

سحر در روایات: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «سه طایفه اند که به بهشت داخل نمی‌شوند دائم الخمر و دائم السحر و قطع کننده رحم».^۲

و امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «سحر کننده مانند کافر به خدا است و کافر جایش در آتش دوزخ است»^۳ و نیز می‌فرماید: «کسی که چیزی از سحر را یاد بگیرد، کم یا زیاد، پس کافرشده است و آخرین عهدهش به خدا همان است (یعنی دیگر نصیبی از رحمت خدا ندارد) و حدش کشتن است مگر اینکه توبه کند».

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «زنی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت شوهرم به من بد اخلاقی و تنیدی می‌کند و من چیزی درست کرده‌ام تا اورا با خود مهربان کنم یعنی او را سحر کرده‌ام یا به قول عوام چیز خورش کرده‌ام تا مرا دوست بدارد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اف بر تو باد که دریاها و خاکها را تیره ساختی و ملائکه‌های آسمان و زمین تورا لعنت کردند آن زن رفت و روزها را روزه می‌گرفت و شبها را به عبادت به سر می‌برد و سرش را تراشید و پلاس پوشید حالاتش را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند فرمود: این اعمال از او پذیرفته نمی‌شود».^۴

محدث فیض در بیان این حدیث می‌فرماید: یعنی در ظاهر، این اعمال از او پذیرفته

۱— ولو انهم امنوا و اتقوا لمثوبة من عند الله خيرلو كانوا يعلمون (سوره ۲ آیه ۱۰۳).

۲— ثلاثة لا يدخلون الجنة ملمن خمر و ملمن سحر و قاطع رحم. الحديث (وسائل باب ۲۵ ص ۱۰۷).

۳— الساحر كالكافر في النار (وسائل باب ۲۴ ص ۱۰۴).

۴— من تعلم شيئاً من السحر قليلاً أو كثيراً فقد كفرو كان آخر عهده بربه و حده ان يقتل الا ان يتوب (وسائل باب ۲۵ ص ۱۰۷).

۵— عن جعفر بن محمد عليه السلام عن أبيه عليهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامرأة سأله ان لي زوجاً وبه على غلطة واني صنعت شيئاً لاعطفه على فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله اف لك كدرت البحار و كدرت الطين و لعنتك الملائكة الاخير و ملائكة السموات والارض قال عليه السلام فصامت المرة نهارها و قامت ليها و حلققت رأسها و لبست المسوح فبلغ ذلك النبي صلی الله علیه و آله فقال صلی الله علیه و آله ان ذلك لا يقبل منها. (فقیه ج ۳ ص ۲۸۲).

سحر
نمی‌شود و مانع از اجرای حد ساحرکه قتل است از او نمی‌شود و هر چند توبه اش در واقع پذیرفته شود.

و محتمل است که سبب پذیرفته نشدن توبه و اعمالش این باشد که چون شوهر خود را سحر نموده، با او ظلم کرده است و تا او را از خود راضی نسازد توبه اش پذیرفته نمی‌شود. و نیز محتمل است که این جمله اشاره به بزرگی گناه سحر باشد، به طوری که این همه اعمال آنرا تلافی نمی‌کند و به واسطه گناه سحر، اینقدر از رحمت خدا دور شده که این عبادات، او را تزدیک نمی‌کند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که نزد ساحر یا کاهن یا دروغگوئی برود در حالی که آنچه را که می‌گویند، تصدیق کننده باشد به تمام کتابهای آسمانی که خدا فرماده کافرشده است».^۱

حد سحر کشتن است: هر مسلمانی که به سحر عمل کند باید کشته شود، مگر اینکه توبه کند، و اگر کافری به سحر عمل کند، او را نباید کشت بلکه به مقداری که حاکم شرع صلاح بداند تأدیب شود. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «ساحر را یک ضربت شمشیر بر سرش می‌زنند (و او را می‌کشند)»^۲ و از رسول خدا صلی الله علیه و آله از حکم سحر پرسیده شده فرمود: «هر گاه دو گواه عادل بر سر حرش گواهی دهند خونش حلال است».^۳

و نیز می‌فرماید: «ساحر مسلمان باید کشته شود و ساحر کافر کشته نمی‌شود. کسی عرض کرد چرا ساحر کافر باید کشته شود؟ فرمود: برای اینکه کفر از سحر عظیم تر است و سحر و شرک با همند»^۴ یعنی جائی که کافر غیر حربی به سبب کفرش کشته

۱— سفينة البحار جلد اول صفحه ۶۰۵: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مشی الى ساحر او کاهن او کذاب يصدقه بما يقول فقد كفربما انزل الله من كتاب.

۲— الساحر يضرب بالسيف ضربة واحدة على - ام - رأسه (کافی ج ۷ ص ۲۶۰ باب حد السحر).

۳— اذاجاء رجال عن عدلان فشهدا عليه فقد حل دمه (تهذیب ج... ص ۱۴۷ در باب زیادات).

۴— عن ابيعبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ساحر المسلمين يقتل و ساحر الكفار لا يقتل قيل يا رسول الله صلی الله علیه و آله ولم لا يقتل ساحر الكفار قال لان الكفر اعظم من السحر ولان السحر و الشرك مقرئونان (کافی ج ۷ ص ۲۶۰ تهذیب).

نشود به طریق اولی برای سحر کشته نمی شود. چون کفر از سحر بزرگتر است و مسلمان ساحر کشته می شود چون به شرک نزدیک شده است.

حقیقت سحر و اقسام و ملحقات آن کهانت - شعبدہ - تسخیرات - قیافه - تنجم

۱- حقیقت سحر: مرحوم سید دروسیله النجاه میگوید: سحر عبارت است از نوشتن یا خواندن اوراد مخصوص یا سوزانیدن با آتش و دود کردن چیزهای مخصوص، یا نقش کردن صورت یا دمیدن یا گره زدن یا چند چیز را به وضع خاصی در جاهائی دفن کردن به طوری که در بدن یا قلب یا عقل شخص سحر شده اثر کند. مثل اینکه اگر غائب باشد او را حاضر کند یا بینکه او را خواب و بیهوش کند. یا ایجاد محبت یا دشمنی بین او و دیگری کند مثل بستن مرد از زن و جدائی بین آنها اندختن.

و در تفسیر المیزان ضمن تفسیر آیه ۱۰۲ از سوره بقره مطالب جالبی می نویسد که خلاصه ترجمه آن نقل می شود:

بحث فلسفی - شکی نیست که اشخاصی یافت می شوند که کارهای خارق العاده‌ای انجام می دهند و پس از دقت معلوم می شود که غالب آنها اسباب طبیعی دارد به این ترتیب که یک قسمت از این نوع کارها به وسیله عادت و تمرین زیاد صورت می گیرد. مثل اینکه دیده می شود بعضی از افراد سموم کشنه‌ای را می خورند و در آنها اثر نمی کند یا اشیای فوق العاده سنگینی را از زمین بر می دارند یا روی طناب در هوا راه می روند و مانند آن قسمت دیگر معلوم یک سلسله علل طبیعی مرموzات که مردم از آن بی خبرند مثل اینکه افرادی در وسط آتش می روند و نمی سوزند و علت این است که ماده نسوز مخصوصی روی بدن خود قیلاً مالیده‌اند. و یا اینکه مثلاً نامه می نویسند که روی صفحه کاغذ اثری از خطوط آن دیده نمی شود و چون روی آتش گرفته شد، خطوط آن که با مایع بی رنگی که به آتش ظاهر می شود نوشته شده آشکار می شود قسمت دیگری از آنها در اثر تردستی و سرعت و مهارت زیاد در عمل است که از نظر پنهان میماند. یعنی عملی را چنان به سرعت انجام می دهند که انسان خیال می کند با یک عمل غیر طبیعی ایجاد شده و اسباب و علل عادی آنرا نمی بینند. مانند شعبدہ بازیها و چشم بندهای که بعضی انجام می دهند.

ولی بعضی کارهای خارق العاده را نمی توان معلوم اسباب عادی دانست مانند خبرهای غیبی، مخصوصاً پیشگوییهایی که نسبت به آینده می شود یا ایجاد محبت و عداوت میان دو نفر، بستن و باز کردن، خواب نمودن، بیمار ساختن، احضار ارواح، حرکت دادن بعضی اشیا به نیروی اراده و امثال آنها که مرتضیان انجام می دهند، پس از دقت معلوم می شود که تمام آنها از نیروی اراده و اعتقاد بتاثیر سرچشمه می گیرد. یعنی قبلًا علم و اعتقاد قطعی به مطلبی پیدا می شود و اراده هم به دنبال آن. در بعضی موارد اراده بدون شرط خاصی موجود می شود و در بعضی دیگر شرائطی لازم دارد. مثل اینکه هنگام احضار ارواح آینه را جلوروی بجهه‌ای که واجد شرائط خاصی است قرار می دهند و یا جمله‌های مخصوص می خوانند یا اینکه در موارد ایجاد محبت و عداوت عبارت معینی را با مرکب مخصوصی روی چیز خاصی می نویسند ولی همه اینها شرائط حصول اراده مؤثر است، خلاصه هنگامی که علم قطعی به چیز پیدا شد، در حواس انسان تأثیر کرده و به آنچه قطع پیدا کرده، در مقابلش مجسم می شود. این موضوع را خودتان می توانید آزمایش کنید به این ترتیب که به خودتان تلقین کنید که شخص یا چیز معینی در برابر شما حاضر است و شما آنرا با چشم خود می بینید بعد آنرا کاملاً در خیال خود تصور کنید و چنان متوجه وجود آن شوید که توجه به عدم آن و هیچ چیز دیگر نداشته باشید در این صورت به خوبی خواهید دید که در مقابل شما حاضر است ولذا اطبای جدید و قدیم به واسطه همین تلقینات بیماریهای خطرناک را معالجه می کردند. به این معنی که شفا یافتن و صحبت را چنان به مریض تلقین می کردند که در فکر او یک صورت قطعی به خود گرفته و سپس به وجود می آمده است.

و اگر اراده خیلی قوی گردد ممکن است آنچه که در خود به وسیله آن ایجاد می کند، در دیگری نیز ایجاد کند. از آنچه گفتم چند موضوع روش می شود:

۱- برای حصول چنین تأثیراتی لازم است که شخص، علم قطعی به وجود آنچه مورد نظر او است داشته باشد اما مطابق بودن این علم با واقع لزومی ندارد. مثلاً افرادی که تسخیر کواکب می کنند، معتقدند ارواح مخصوصی به کواکب آسمانی مربوطند که به وسیله آنها می توان کارهایی انجام داد. اگرچه ممکن است در چنین تشخیصی بخطا رفته باشند لیکن چون علم قطعی دارند مؤثر می گردد شاید فرشتگان و شیاطین مخصوصی که عده‌ای از ارباب اوراد، اسمهایی برای آنها ترتیب داده‌اند و از آن با وضع خاصی استفاده

می‌کنند از همین قبیل باشد همچنین احضار ارواح ممکن است از همین نمونه باشد. زیرا آنها بیش از این دلیلی ندارند که روح در عالم خیال یا در عالم حس آنها ظاهر شده. اما اینکه واقعاً وجودی در خارج در برابر آنها پیدا کرده است صحیح نیست زیرا اگر چنین بود باید دیگران هم ببینند. از این راه اشکالات مختلفی که در این زمینه وجود دارد حل می‌شود. از جمله اینکه، در بعضی اوقات روح شخصی را که زنده و مشغول به کار خود است حاضر می‌کنند و با او سخنرانی می‌گویند وقتی که از خودش سوال می‌شود، کاملاً از چنین جریانی بی خبر است. یا اینکه ایراد می‌کنند که روح مجرد است و زمان و مکان ندارد و احضار او در مکان معینی چه معنا دارد. یا اینکه گاه می‌شود که روح یک شخص معین، نزد یکنفر به صورتی احضار می‌شود و نزد دیگری به صورت دیگر. یا اینکه گاه می‌شود بعضی ارواح که احضار می‌شوند دروغ می‌گویند یا یکی دیگری را تکذیب می‌کند. پاسخ تمام ایرادها یک چیز است و آن اینکه روح فقط در عالم حس و خیال شخص احضار کننده حضور پیدا می‌کند نه اینکه مانند اشیای طبیعی که در خارج با حواس خود ادراک می‌کنیم حاضر شود.

۲- کسی که دارای چنین اراده موثری است اگر متکی به قدرت روح و شخصیت خود باشد (چنانکه غالباً در مرتاضان دیده می‌شود)، طبعاً نیروی اراده و تأثیرش محدود و مقید است. اما اگر صاحب آن اراده به خدا متکی باشد (مانند انبیا و اولیا و صاحبان یقین که اراده‌ای جز برای خدا و به خدا نمی‌کنند)، چنین اراده مقدسی هیچگونه استقلالی از خود ندارد، طبعاً یک اراده نامحدود و ربانی است و تأثیرش حدود و قیودی ندارد. افرادی که دارای این نوع اراده (قسم دوم) هستند، اگر در مقام تهدی و دعوت مخالفین به معارضه و اثبات عجز آنها برآیند و دست به چنین کارهای بزنند، عمل آنها را معجزه می‌نامند و اگر در چنین موردی نباشند، کرامت یا اجابت دعا - اگر بادعا همراه باشد - می‌نامند، در قسم اول، یعنی اراده‌ای که متکی به خود است نه به خدا، اگر توأم با استمداد از روح یا جن و مانند آن باشد کهانت نام دارد و اگر با دعا و اوراد و مانند آن همراه باشد سحر نامیده می‌شود.

۳- چون همانطور که دانستیم اینگونه کارها معلوم تأثیر اراده است، بنابراین با تفاوت اراده از نظر قوت و ضعف، آثار آنها هم متفاوت است. لذا ممکن است یکی اثر دیگری را از کار بیندازد، چنانچه معجزه سحر را باطل می‌سازد. یا اینکه اراده بعضی افراد،

در افرادی که روح و اراده قوی دارند تأثیر نمی‌کند. چنانچه در عمل تنویم (خواب کردن - هیپنوتیزم) و احضار ارواح این موضوع دیده شده است.

بحث علمی - علمی که از تأثیرات غریبیه و خارق العاده بحث می‌کند بسیار است. از آن جمله:

۱- سیمیا، که در چگونگی ضمیمه کردن قوای ارادی با قوای مخصوص مادی، برای انجام تصرفات عجیب و غریب در موجودات طبیعی بحث می‌کند. یکی از شعب این علم همان چشم بندی است که به وسیله تصرف در قوه خیال بیننده، آثار عجیبی به نظرش مجسم می‌سازد این علم واضح‌ترین اقسام سحر است.

۲- لیمیا یا علم تسخیرات، که از کیفیت تأثیر قوای ارادی به وسیله ارتباط با ارواح قوی عالم بالا، مانند ارواح متعلق به کواكب با ارتباط و استمداد از جن و تسخیر آنها بحث می‌کند.

۳- هیمیا یا طلسماط که از کیفیت ترکیب و انصمام قوای عالم بالا با موجودات عالم پائین، برای انجام تأثیرات غریبیه بحث می‌کند.

۴- ریمیا یا شعبدۀ بازی که در بارۀ چگونگی استفاده از قوای مادی و خواص موجودات برای وانمود کردن آثار خارق العاده‌ای به حس، صحبت می‌کند.

و این چهار قسم را به ضمیمه فن کیمیا، علوم پنج گانه مخفی می‌نامند. ملحق به این علوم می‌شود علم اعداد و اوفاق، که در بارۀ ارتباط اعداد و حروف مطالب به یکدیگر و تشکیل جدولهای خاصی به صورت مثلث یا مریع و قرار دادن حروف یا اعداد مزبور را در خانه‌های آن به طرز مخصوصی برای رسیدن به مطالب مختلف بحث می‌کند.

از جمله آنهاست علم خافیه که در بارۀ چگونگی تغییر و تکسیر کردن حروف، اسم چیزی که مورد نظر است و استخراج نامهای ملائکه و شیاطین موكل بر آنها از آن و دعا کردن باورادی که از این نامها تشکیل یافته، برای وصول به آن منظور صحبت می‌کند. و از آن جمله است علم تنویم مغناطیسی (خواب مصنوعی - هیپنوتیزم) و علم احضار ارواح که امروز رایج است.

(پایان نقل از تفسیر المیزان)

۲- کهانت: کهانت، خبر دادن از امور آینده و پیشگوئی کردن است، به گمان اینکه

این اخبار از بعضی طوایف جن به او رسیده است یا به گمان اینکه از روی مقدمات و اسبابی که می شناسد از آنها امور آتیه رامی دانند. مثل اینکه از کلمات و حالات و رفتار سؤال کننده پی به بعضی از امور آتیه یا خفیه او می برد. و صاحب نهایه می گوید: این قسم ان کهانت را عرف می خوانند لیکن مشهور فقها بر آنند که کاهن، کسی است که برای او صاحب رأیی از طایفه جن باشد که به او امور مخفی را خبر می دهد. مثلاً فلان مال دزدیده شده کجا است یا دزد آن کیست یا گمشده کجا است یا قاتل فلان شخص کیست — یا از امور آتیه او را خبر دهد از انواع پیشگوئیها — و به اتفاق جمیع فقها، کهانت حرام است. و چنانچه یادگرفتن سحر و یاد دادن آن به دیگری و عمل کردن به آن و رفتن نزد ساحر برای عمل سحرش حرام است، همچنین تحصیل کهانت و عمل به آن و رفتن نزد کاهن برای کهانت نیز حرام است. بلکه بعضی از فقها فرموده اند کهانت از اقسام سحر است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که کهانت کند و کسی که نزد کاهن برود تا برایش کهانت کند از دین محمد صلی الله علیه و آله بیرون شده است».^۱

و هیشم از حضرت صادق علیه السلام می پرسد: نزد ما مردی است که هر گاه کسی نزد او می آید و از مال دزدیده شده یا چیز گمشده و مثل اینها می پرسد، او را خبر می دهد، آیا جایز است از او پرسیم؟ حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که نزد ساحری یا کاهنی یا دروغگوئی برود، در حالی که او را تصدیق کننده باشد پس به تمام کتابهای آسمانی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است کافر شده».^۲

شیخ می فرماید: ظاهر این صحیحه این است که به طور کلی بر سریل جزم، از امور پنهان خبر دادن حرام است. خواه به عنوان کهانت باشد یا به غیر آن. ولی اگر بر سریل

۱- من تکهن او تکهن له فقد بره من دین محمد صلی الله علیه و آله (خصال باب الواحد ص ۱۹).

۲- فی صحیحة الحسن بن محبوب عن الهیشم قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان عندنا بالجزیرة رجلا ربما اخبر من يأتيه یسئلته عن الشيء يسرق او شبه ذلك افسأله فقال علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مشی الى ساحر او کاهن او کذاب یصدقه فيما یقول فقد کفر بما انزل الله من کتاب (مکاسب محروم شیخ انصاری مفینۃ البخارج ۱ ص ۶۰۵).

احتمال از امور مخفی خبر دهد (شاید چنین باشد) جایز است.
حضرت صادق علیه السلام از جمله کسبهای حرام، کهانت را ذکرمی فرماید و اجرت بر آنرا حرام می داند^۱ و مثل همین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هم روایت شده است.

صلاح مردم در ندانستن آنیه است: باید دانست که در تحریم کهانت و نظائر آن، حکمتها و مصلحتها است. از آن جمله خداوند حکیم نخواسته است که بشر از غاییات و حوادث آینده با خبر شود. و صلاحش در ندانستن آنها است زیرا اگر خوب و موافق میل باشد بدانستن آن زودتر به او نمی رسد و نیز ممکن است که آن حادثه نیک مشروط به بجا آوردن کار خیری از قبیل دعا و صدقه باشد و شخص در اثر بجا نیاوردن، محروم گردد و آن امر خیر واقع نشود. اگر آن حادثه، بد و خلاف میل باشد از دانستن آن سخت ناراحت می شود. با اینکه محتمل است که از حوادث حتمی نباشد و در آن بداء^۲ واقع شود و چه بسیار حوادث متربه ای که به برکت دعا و صدقه و امور خیر بر طرف گردیده. مانند بر طرف شدن بلا از قوم یونس پس از نزدیک شدن آن به سبب توبه و دعا، چنانچه در قرآن مجید بیان فرموده است.^۳.

در کتاب احتجاج حدیثی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که خلاصه آن این است که «پس از آنکه شیاطین و اجنہ از صعود به آسمانها منع شدند (یعنی بعد از ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، دیگر از امور آسمانی نمی توانند کسب خبر کنند و فقط از امور جزئی زمینی (سفلیات)، آنهم به طور ناقص ممکن است خبر دهند. و چنانچه در بین بشر راستگو و دروغگو است، در بین طایفه جن هم هست. بنابراین هیچ اعتمادی به قول کاهن نیست».^۴.

ساحر و کاهن کیف است: کافی است در دانستن حرمت این شغل کشف، آنچه اهل اطلاع ذکر کرده اند. از اعمالی که مقدمه تحصیل سحر و کهانت است. از انواع

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام فی حديث انه عدمن السحت اجر الكاهن (مستدرک).

۲- برای مزید اطلاع از مسائله بداء به چاپ سوم ۸۲ پرسش مراجعه شود.

۳- سوره ۳۷ آیه ۱۴۰ تا ۱۴۹ و سوره ۲۱ آیه ۸۷ و ۸۸.

۴- جلد ۴ بحار الانوار ضمن احتجاج امام صادق علیه السلام با زندیق صفحه ۲۴۴ مکاسب محروم شیخ انصاری در بحث کهانه.

گناهان کبیره ج ۲

شروع و جنایتها و خیانتها که از آن جمله است ترک جمیع امور خیریه^۱ و ارتکاب افعال شنیع مانند زنا مخصوصه (با زن شوهر دان) و قتل نفس و خوردن خون انسانی با آداب مخصوص و هتك و اهانت به محترمات الهی مانند آیات قرآن مجید — خلاصه باید اعمالی بجرا او رد که به سبب آن به شیاطین نزدیک شود. بلکه از سخن آنها و بدتر بشود تا بتواند از آنها استفاده سحر و کهانت کند.

زهی بدینختی برای بشری که می‌تواند، ببرکت اعمال خیر و پیروی از دستورات شرع مقدس، از سخن ملائکه بلکه بالا ترشود، خود را از این درجات محروم ساخته و خود را به اسفل السافلین که از شیاطین پائین تر است برساند.

۳— شعبده: شعبده نشاندادن چیزی است که حقیقت و واقعیت ندارد به وسیله سرعت حرکت بطوری که بیننده آنرا در خارج می‌بیند، چنانچه آتشی که در آتش گردان است وقتی که بسرعت حرکت داده می‌شود چشم، یکدایره متصل آتشینی می‌بیند با اینکه واقعاً اینطور نیست و مانند کسی که سوار اتومبیل یا کشتی است خود را ساکن و زمین و دریا را متحرک

۱— در حالات ابو حفص حداد، نقل گردیده که در ابتدای جوانی عاشق زن صاحب جمالی گردید و قرار ازوی برفت و راهی به وصال او نداشت. به او گفته که در نیشاپور یک نفر یهودی است جادوگر، او می‌تواند به سحر مقصود توانجام دهد. ابو حفص نزد او رفت و حال خود را به او گفت. یهودی گفت: باید چهل روز ترک عبادت و نیت نیکو و جمیع اعمال خیریه کنی تا من به جادو تورا به مقصود برسانم ابو حفص قبول کرد و رفت و چنان کرد.

پس از چهل روز پیش یهودی آمد. هرچه سعی کرد جادوی او هیچ مؤثر نشد گفت: در این چهل روز بی شک از تو کار خیری بوجود آمده که جادو اثر نمی‌کند. نیک تأمل کن بین چه کار خیری کرده ای؟.

ابو حفص گفت: در این چهل روز هیچ کار خیری نکردم. بلی روزی در راه می‌رفتم سنگی از راه برداشتم و بر کناری انداشتم تا کسی بر آن نیفتند.

یهودی گفت: ای جوان، میازار آن خدائی را که چهل روز فرمان او ضایع کنی و او از کم این مقدار رنج تورا ضایع نکند. یعنی با اینکه چهل روز است بنا گذاشته ای بر مخالفت او چنین عمل قلیلی از توقیل فرمود، به طوری که مانع از تاثیر سحر گردید. سزاوار نیست دست از طاعت چنین خدائی کریمی برداری.

گویند این حرف در او مؤثر واقع شد، رو به اطاعت آورد تا اینکه صاحب مقامات و کرامات گردید.

سحر

می بیند شعبده هم، امور غیر واقع را حقیقت نشاندادن است.
به اتفاق جمیع فقهاء، شعبده (چشم بندی) حرام است و از اقسام سحر است، چنانچه در حدیث احتجاج از حضرت صادق علیه السلام شعبده را از اقسام سحر دانسته اند. و نیز تعریفها و تقسیمهایی که اهل فن برای سحر کرده اند، شامل شعبده نیز می‌شود.

چنانچه از محمد بن ابراهیم السنجری^۱ است که سحر بر دو قسم است: حقیقی و غیر حقیقی و آنرا چشم بندی می‌گویند. یعنی چیزی در خارج واقع نمی‌شود، فقط به چشم بیننده، امر غیر واقعی متصور می‌گردد و ساحران فرعون در مقابل حضرت موسی علیه السلام به هر دو قسم عمل نمودند. در مرتبه اول سحر غیر حقیقی (چشم بندی) را آورند.^۲ و بعد سحری که واقعیت داشت.^۳ و بعد کیفیت تحصیل انواع سحر را ذکر می‌کند که نقل آن در اینجا کم فائده و موجب طول کلام است.

قدرت ساحر محدود است: حضرت صادق علیه السلام پس از اینکه برای سوال کننده، انواع سحر را تشریع فرمود آنگاه از امام علیه السلام پرسید: آیا ساحر می‌تواند انسانی را سگ کند یا به صورت خر در آورد یا غیر اینها؟! امام علیه السلام فرمود: ساحر عاجزتر و ناتوان تر است که بتواند خلقت خدای را دگرگون سازد، زیرا کسی که بتواند آنچه را خدا ترکیب و تصویر فرموده باطل کند و دگرگون سازد، باید چنین شخصی شریک خدا در خلقش باشد. و بلند مرتبه است خداوند از اینکه برایش شریکی باشد. اگر ساحر بر چنین کاری توانائی دارد پس باید بتواند پیری و گرفتاری را از خودش دور کند و نگذارد موی سرش سفید شود و تهیdestی را از خود دور کند، جز این نیست که بزرگترین اقسام سحر نمیمه است که به سبب آن میان دوستان جدائی می‌افکند و میان اهل صفا و محبت دشمنی می‌اندازد (یعنی نمامی ملحق به سحر است حکماً نه موضوعاً، چنانچه ذکر خواهد شد).^۴

۱— متوفی سنه ۷۹۴ (سفينة البحار جلد اول صفحه ۶۰۵).

۲— سحروا اعین الناس (سوره ۷ آیه ۱۱۳).

۳— واسترهوهم وجاؤاً بسحر عظيم (سوره ۷ آیه ۱۱۳).

۴— فقال عليه السلام هو أعجز من ذلك وأضعف من أن يغير خلق الله إن من ابطل ماركها الله وصورة وغيره فهو شريك الله تعالى في خلقه تعالى عن ذلك علواً كبيراً لو قدر الساحر على ما

گناهان کبیره ج ۲

۴—تسخیرات: تسخیرات، استخدام و تسخیر کردن ملک یا جن یا ارواح بشریا سایر حیوانات وغیره است که تمام اینها حرام و از اقسام سحر شمرده شده. و شیخ در مکاسب می فرماید: تعریف هائی که برای سحر شده، شامل تمام انواع تسخیرات می شود. حتی شهید اول و شهید ثانی علیهم الرحمه با اینکه شرط حرام بودن سحر را، ضرر رسانیدن به غیر می دانند مع الوصف تصريح می فرمایند که استخدام ملک یا جن از سحر حرام است. و شاید وجه آن (به نظر شهیدین) این باشد که آن ملائکه یا جن که مسخر می شود، در حقیقت متضرر و اذیت می شود.

۵—قیافه: قیافه، ملحق ساختن کسی را به دیگری در نسب است بر خلاف آنچه شرع مقدس در اثبات نسب والحق یکی به دیگری میزان قرار داده است. مثل اینکه از روی علم قیافه شناسی حکم قطعی کند که فلاں پسر فلاں یا برادر بهمان است، در حالی که از روی میزان شرعاً پسر یا برادر او نیست. یا اینکه بگوید فلاں کس پسر فلاں نیست، در حالی که از روی قانون شرع فرزند او است. و این قسم از قیافه شناسی در سکم ملحق به سحر است و به اتفاق جمیع فقهاء حرام است. اما آنچه که صاحب علم و قیافه و فر است، از اعضای ظاهری و باطنی شخص استکشاف امور غریب و پنهان کرده و خبر می دهد، البته نه به طور قطع و جزم و نیز مستلزم حرام و خلاف شرعاً هم نباشد جایز است. و در این باب امور عجیبی از این قبیل اشخاص نقل شده است.

از آن جمله در کتاب کافی و بحار الانوار جلد ۱۱، حالات امام صادق علیه السلام است که علی بن هبیره از جمله حکام و امراء بنی عباس بود. غلامی داشت رفید نام و بر او خشم گرفت و قصد کشتنش را کرد. رفید به حضرت صادق علیه السلام پناه برد، آنحضرت فرمود: نزد او برگرد و سلام مرا به او برسان و بگو که جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله گفت که من غلام تو رفید را پناه دادم، او را آزار مکن. رفید عرض کرد: مولايم شامي بد اعتقادی است. حضرت فرمود: برو و به همین قسم که گفتم بگو، رفید گوید: روانه شدم در بیابان، عربی مرا دید گفت کجا می روی؟ صورت صورت

سحر

کشته شده است. پس گفت: دست خود را به من بنما چون نگاه کرد گفت: دست انسان مقتولی است و همچنین پایم را دید، گفت پای انسان کشته شده ای است و تمام جسد را دید، گفت جسد مقتولی است. پس از آن گفت: زبان خود را در آور، چون درآورد، گفت؛ بر تو ضرری نیست زیرا در این زبان رسالت و پیغامی است که اگر به کوههای بلند آن پیغام را ببری، آنها نرم و منقاد تو می گردند.

رفید گوید: چون بر مولایم علی بن هبیره وارد شدم، امر به کشتنم نمود. کتفهایم را بستند و جlad با شمشیر بر همه بالای سرم ایستاد. گفتم: ای امیر مرا به زور نگرفتی بلکه من به پای خود آدم، مطلبی است که با تو در خلوت دارم. خواهی بکش، خواهی ببخش. پس امر به خلوت نمود، گفتم: مولای من و تو، جعفر بن محمد علیهم السلام به تو سلام می رساند تا آخر. گفت، اللہ جعفر بن محمد علیهم السلام این سخن را به تو گفت و به من سلام رساند؟ گفتم: بلی. قسم خوردم تا سه مرتبه. پس با دست خود بازوی مرا گرفت و باز نمود و گفت دلم آرام نمی گیرد تا دستهای مرا به همین نسبت بیندی. گفتم: دست من پیش نمی رود و هرگز چنین کاری نمی کنم، گفت: قانع نمی شوم مگر به این کار— پس اصرار کرد تا دست او را بستم و زود گشودم. پس انگشتی خود را به من داد (مهر اسم) و گفت امور خود را به تو واگذاشتم و همگی در دست تو است هرچه خواهی بکن.

و صدق از هشام روایت می کند که به اتفاق حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام نزد برده فروشی که از مغرب آمده بود، آمدند و کنیزی را که امام علیه السلام پسندید نفرخوت. روز دوم هشام به امر امام علیه السلام تنها رفت و او را به قیمت بیشتری خرید. برده فروش پرسید: آقائی که دیروز با تو بود کیست؟ هشام تقهی کرد و گفت نمی شناسم ولی از بنی هاشم است. برده فروش گفت: چون این کنیز را از دورترین شهرهای مغرب خریدم، روزی زنی از اهل کتاب این کنیز را با من دید، پرسید: او را از کجا آورده ای؟ گفتم برای خودم خریدم او گفت: سزاوار نیست این کنیز نزد کسی مانند تو باشد. باید نزد بهترین اهل زمین باشد و چون به تصرف او درآید، پس از اندک زمانی پسری از او به وجود بیاید که اهل مشرق و مغرب او را اطاعت کنند. پس بعد از اندک زمانی، حضرت رضا علیه السلام از آن کنیز بوجود آمد.

۶—تجییم: تنجیم خبردادن از حوادث تکوینی، به طور قطع و جزم است. مانند

وصفت لدفع عن نفسه الهرم والآفة والأمراض ولتفى البياض عن رأسه والفقير عن ساحته و ان من اكبر السحر التنبية يفرق بها بين المتعاجلين ويحلب العداوة على المتصافين. (سفينة البحار جلد اول صفحه ۶۰۵)

گناهان کیرهج ۲

خبر دادن از گرانی و ارزانی اجناس و قحطی و فراوانی و زیاد آمدن باران و کمی آن و غیر اینها. از انواع خیر و شر و نفع و ضرر در حالی که این امور را مستقل^۱ از حرکات افلاک و ربط ستارگان بداند و آنها را مستقل در تأثیرات این عالم بداند — اما خبر دادن از این امور به طور احتمال و مستقل در تأثیر ندانستن حرکات افلاکی و اتصالات کوکبی، که خدا را مؤثر حقیقی بداند، جایز است. چنانچه خبر دادن از خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و منزلهای ماه و اتصال و انفال ستارگان از یکدیگر، مانعی ندارد زیرا این قبیل خبرها به وسیله حساب دقیقی است که به سبب دانستن حرکات افلاک و کواكب و مدارات و اوضاع آنها دانسته می شود و برای آن اصول و قواعد محکمی است که خطاب پذیر نیست و خطای اگر در خبر دادن منجم از این امور دیده شود، ناشی از اشتباہ او در حساب است. وبالجمله آنچه حرام است، خبر دادن به طور قطع و جزم از حوادث تکوینی است در حالی که آنها را مستقل^۲ از آثار افلاک و حرکات ستارگان بداند و این قسم از علم نجوم، ملحق به سحر است.

برای تتمیم بحث آنچه را شیخ انصاری در مکاسب محروم از اقسام و احکام تنجیم بیان فرموده، به طور خلاصه در چهار فرع بیان می شود:

۱— خبر دادن ازاوضاع فلکی که مبتی بر حرکات ستارگان است. مانند خبر دادن از کسوف که از قرار گرفتن زمین بین ماه و خورشید پیدا می شود و خبر دادن از خسوف که از قرار گرفتن ماه بین زمین و خورشید حاصل می شود. یا خبر دادن از منازل ماه که در فلان روز در فلان برج است. یا از منازل آفتاب که در فلان روز از فلان برج به چه برجی می رود، به طور کلی حرام نیست.

۲— جایز است خبر دادن به پیدا شدن امری نزد اتصال و حرکت کواكب، در حالی که آن حادثه را هیچ مربوط به حرکات فلکی نداند و فقط از اراده خدا دانسته و حرکات فلکی را از قبیل نشانه و علامت بیینند که از روی تجربه مثلاً فهمیده که هنگام اقتaran فلان ستاره با فلان ستاره، چنین حادثه ای به اراده خدا واقع می گردد. بدون اینکه آن اقتaran را در این حادثه مؤثر بداند، و هر گاه از روی تجربه برایش علم پیدا شد، خبر دادن با جزم و قطع هم با این ترتیب (بدون تأثیر اوضاع فلکی) مانعی ندارد زیرا اگر کسی از روی تجربه فهمیده که هر شبی که باید باران بیاید، سگ خانه اش از پشت بام پائین می آید و داخل خانه می شود. اگر شبی سگ یائین آمد می تواند خبر قطعی به نزول

باران دهد.^۱

۳— خبر دادن از وقوع حوادث به طور حکم قطعی، در حالی که سبب آنها را همان حرکات افلاکی و اتصالات کواكب بداند و تنجیم که فقها به حرمت آن فتواده اند و اخبار زیادی در نهی آن رسیده، همین قسم سوم است.

پغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که منجم یا کاهن را تصدیق کند پس به آنچه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است کافر شده»^۲ و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «منجم و کاهن و ساحر هر سه مورد لعنت خداوندند».^۳

وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می خواست برای جنگ نهروان بیرون رود، یکی از اصحاب آنحضرت که دارای علم نجوم بود گفت: اگر در این ساعت حرکت فرمائید می ترسم به مراد نرسید. حضرت فرمود: آیا گمان می کنی که ساعتی را می دانی که هر کس در آن ساعت حرکت کرد بدی از او دور می شود و می ترسانی از ساعتی که هر کس در آن حرکت کند متضرر می شود، کسی که تورا به این حرف تصدیق کند پس قرآن را تکذیب کرده (زیرا در قرآن مجید نفع و ضرر را فقط مستند به خدا دانسته است نه چیز دیگر) و در این حال بی نیاز می شود از کمک جستن از خدا، در رسیدن به آن مقصود و دور شدن از بلا^۴. زیرا هر گاه منجم حکم قطعی به وقوع

۱— چنانچه نسبت به خواجه نصیر الدین طوسی و آسیابان، داستانی به این مضمون نقل شده است. خواجه علیه الرحمه، در سفری بر آسیابانی که در بیرون شهر آسیانی داشت وارد شد و خواست شب را آنجا بماند چون هوا گرم بود، پشت بام رفت که بخوابند آسیابان گفت: پائین آید و در داخل بخوابید زیرا امشب باران خواهد آمد. خواجه در اوضاع فلکی نظر کرد چیزی که دلالت کند بر آمدن باران نیافت. آسیابان گفت: مرا سگی است که هر شبی که بارانی باشد پائین می آید و در داخل می خوابد و امشب آن سگ در داخل رفته است. خواجه نپذیرفت و در پشت بام خوابید. پس باران شدیدی آمد و این امر موجب حیرت و شکفتی خواجه شد.

۲— عن النبي صلی الله علیه و آله من صدق منجمًا او کاهنًا فهو کافر بما انزل على محمد صلی الله علیه و آله (وسائل ج ۱۲ ص ۱۰۴).

۳— عن الصادق علیه السلام المنجم ملعون و الكاهن ملعون و الساحر ملعون. (وسائل ج ۱۲ ص ۱۰۳).

۴— فمن صدقك بهذا فقد كذب القرآن واستغنى عن الاستعانة بالله في نيل المحبوب ودفع المكره (نهج البلاغه فيض خطبه ۷۸ ص ۱۷۷).

حادثه‌ای کرد و شخص او را تصدیق کرد، لازمه اش ترک دعا و طلب خیر و دفع شر، از خدا است. و نظیر آن از صدقه و دیگر اموری که برای دفع آفات رسیده. بنابراین اگر به طور قطع، منجم حکم نکند بلکه در خبرهای خوب به خدامیدوار باشد که به آن خوبی برسد و در خبرهای بد به خدا پناهنه شود و به دعا و صدقه در دفع آن ملتجمی گردد، ضرری ندارد و جایز است.

اعتقاد ربط حوادث به اوضاع فلکی بر چهار قسم است: اول — اوضاع فلکی را مستقل در تأثیر و علت تام دانستن به طوری که قابل تخلف نباشد. کلمات فقهاء آن است که این قسم اعتقاد، موجب کفر است. خواه منکر صانع عالم باشد یا نباشد بلکه کواكب را مدبر عالم بداند.

دوم — اعتقاد به تأثیر کواكب و اوضاع فلکی لیکن به اذن و خواست خداوند. یعنی خدا آنها را مؤثر قرارداده است و این قسم اعتقاد هر چند موجب کفر نمی‌شود، لیکن قولی است بدون علم و ادعائی است بدون دلیل — زیرا دلیلی نداریم که اجرام سماوی دارای حیات و شعور و اراده باشند، تا بتوانند مدبر این عالم باشند.

سوم — اعتقاد مزبور به اضافه سلب شعور از آنها، یعنی تأثیر علویات در سفليات مانند تأثیر آتش است در سوزانیدن. باین ترتیب که اراده خداوند بر این قرار گرفته که هر گاه فلان کوکب در فلان محل قرار گرفت، فلان امر واقع می‌شود. به تعییر دیگر ربط عادی است نه عقلی. مانند تأثیر غذا و دوا در سیر شدن و خوب شدن و این اعتقاد مانند قسم دوم موجب کفر نمی‌شود و در عین حال چنین ربط عادی نیز ثابت نشده است.

چهارم — اوضاع فلکی را کاشف (نشانه و علامت) از حوادث بداند. مثل اینکه قمر و زحل اگر مقارن یکدیگر بودند، نشانه آمدن بارانهای نافع است. این قسم اعتقاد را هیچکس از فقهاء موجب کفر ندانسته و این مطلب یعنی کاشف بودن اوضاع علویات فی الجمله از اخبار استفاده می‌شود. لیکن اطلاع تام در این موضوع برای بشری از پیغمبر و امام علیه السلام میسر نیست و آنچه را که منجمین دانسته‌اند، حد ناقصی از این علم است. حضرت صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «علم نجوم به طور کامل در دسترس نیست و به طور ناقص نفعی ندارد»^۱.

شیخ پس از نقل کلمات اصحاب و روایات، می‌فرماید: این اخبار دلالت دارد که آنچه را منجمین دانسته‌اند اقل قلیلی از نشانه‌های حوادث است، بدون اطلاع بر معارضات آنها . و کسی که در این اخبار دقت کند نسبت به احکامی که از علم نجوم استخراج می‌شود اطمینانی پیدا نمی‌کند. بلی ممکن است به واسطه تجربه مستمر اطمینان به مقارنة حادثه‌ای از حوادث با بعض اوضاع فلکی پیدا شود. پس بهتر پرهیز از احکام نجومی است و در صورت ارتکاب به طریق تقریب (شاید . متحتم است) حکم کند یعنی بگوید بعید نیست یا متحتم است که در فلان وقت فلان حادثه واقع شود.

آنچه می‌گوید نمی‌شود: بهترین دلیل برای ناقص بودن علم نجوم اشتباها و خطاهای منجمین است که پاره‌ای از آن در کتب تاریخ ثبت شده است. از آن جمله در جلد دوم تتمه المنتهی می‌نویسد: در سال ۵۸۲ هجری کواكب سبعه در میزان اجتماع کردند. ابوالفضل خوارزمی و دیگر منجمین، حکم به خراب شدن عالم نمودند به سبب طوفان باد. مردم شروع کردند به حفر مغاره در زیر زمین و آب و طعام آنجا برند، و تهیه و زیدن بادهای سخت نمودند و شب میعاد را منتظر بودند تا آن شب که لیله نهم جمادی الآخر بود برسید و ابدآ بادی بلکه نسیمی نوزید. به طریقی که شمعها افروختند و هوا آنقدر ساکن بود که شعله چراغ حرکت نمی‌کرد و شعرا در این باب شعرها گفتند.

چند سال قبل نظیر همین خبر را منجمین زمان ما دادند و مردم ترسناک بودند بلکه شنیده شد که پیش از ساعت معینی که خبر داده بودند، زمین متلاشی می‌شود بعضی از اروپائیان خود را در دریا غرق نمودند. اما آن ساعت رسید و خبری از برخورد زمین به کرات دیگر نشد.

سحر با معجزه دوتا است: هرگاه امر خارق العاده‌ای از کسی مشاهده شد اگر مدعی مقامی نباشد و دارای ایمان و ملکه تقوا و زهد است، آن امر خارق العاده، کرامت نامیده می‌شود. و نیز شاهد صدقی است که نزد خدا آبرومند است و اگر مدعی مقامی از مقامات الهی مانند پیغمبری، امامت یا نیابت خاصه باشد، با بودن سه شرط، آن امر خارق العاده معجزه نامیده شده و دلیل راستگوئی مدعی است:

۱— اصل ادعاء عقلاً قابل قبول باشد پس اگر ادعایش قابل پذیرفتن نیست آنچه آورده سحر است. خواه سبب آن دانسته شود یا نشود. مثلاً پس از آنکه بالضرورة بر هر مسلمانی ثابت شده که مقام پیغمبری بوجود مبارک حضرت محمد بن عبدالله صلی الله

۱— کثیره لا يدرك و قلیله لا ينتفع به (تجارت وسائل ابوات ما يكتسب جلد ۱۲ باب ۲۴ ص ۱۰۲).

علیه و آله ختم شده و شریعتش تا قیام قیامت باقی است و پیغمبری پس از آنحضرت نخواهد آمد بنابراین اگر کسی پیدا شود و بگوید من پیغمبرم، یقیناً دروغگو است هرچند امور خارق العاده‌ای از او سربزند که موجب حیرت گردد. از همان ادعایش معلوم می‌شود که جادوگر ماهری است.

یا مثلاً ادعای امامت کند با اینکه نزد شیعه دوازده امامی ثابت است که ائمه دوازده نفرند. اول ایشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهم السلام و آخر آنها حضرت حجۃ بن الحسن علیہما السلام که از انتظار پنهان است تا روزی که خداوند اذن در ظهورش دهد. بنابراین مدعی مقام امامت دروغگو است هر چند امور غریبیه از او دیده شود. و همچنین مقام نیابت خاصه - پس از آنکه بر ما مسلم شد که نیابت خاصه با فوت جناب علی بن محمد سمری، چهارمین نایب خاص امام، تمام گردید بدون شک ادعا کننده نیابت خاص دروغگو است.

۲- باید شرائط عقلی مدعای داشته باشد. مثلاً از جمله شرائط پیغمبر و امام، عصمت است. یعنی پیش از مقام پیغمبری و امامت و بعد از آن هیچوقت گناهی از او دیده نشده باشد نه کبیره و نه صغیره، و باید از جهت علم و عمل سرآمد اهل زمان خود باشد که یکی از آثارش طالب مال و جاه دنیا نبودن است. پس اگر شخصی که از او گناه دیده شده یا از معارف خدائی بی بهره است یا دنیا پرست است (یعنی طالب مال یا جاه می‌باشد) اگر ازا امور غریبیه‌ای دیده شود یقیناً جادوگر است.

۳- امر خارق العاده فقط به قدرت خداوند مستند باشد نه به تحصیل و کسب اسباب آن. پس اگر دانسته شد که آن امر مستند به کسب خود او است و از طریق سحر (چنانچه قبلًا اشاره شد) آنرا پیدا کرده، جادوگریش پر واضح است و اصلًاً ربطی به معجزه ندارد. وبالجمله معجزه فقط از خدا است و سحر از کسب و عمل ساحر و در علم کلام در این باره بحث مفصلی است و در آنچه گذشت کفایت است.^۱

۱- در کتاب قصص العلماء گوید: در زمان شاه عباس شخصی را پادشاه فرنگ فرستاد و به سلطان صفوی نوشت که شما با علمای مذهب خود بگوئید با او مناظره کنند. اگر او را مجبوب ساختند، ما داخل دین اسلام می‌شویم و اگر او ایشان را مجبوب نمود پس شما باید نصرانیت اختیار کنید و کار آن فرستاده این بود که چیزی که در دست پنهان می‌نمودند، خبر می‌داد که چیست (در اثر ریاضات باطله و تصفیه نفس این مقدار از اطلاع را داشته). پس سلطان، علما را جمع نمود از آن جمله مرحوم ←

چاره سحر: بسیاری از فقهاء فرموده‌اند جایز است به سحر، سحر دیگری را باطل کند مثلاً اگر جادوگری ادعای پیغمبری کند جایز است به سحر کردن او را رسوانماید یا اگر ساحری کسی را جادو کند یا مردی را بینند جایز است به سحر عمل او را باطل کرده و آن مرد را باز کند.

مرویست که عیسی بن سقفی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد و گفت فدایت شوم من مردی جادوگر و معیشت من از مزد جادوگریم تأمین می‌شود و از همان مال حج کرده ام و خداوند بر من منت گذاشت که به شرف زیارت شما رسیدم و از عمل خود پیشمان هستم آیا برای من راه چاره‌ئی هست؟ حضرت فرمود «حل ولا تعقد» و ظاهر کلام امام علیه السلام این است که به سحرت سحر دیگری را باز کن و هیچگاه کسی را ابتداء سحر مکن!^۱

لیکن بعضی از فقهاء جواز ابطال سحر را به سحر، منحصر به صورت ضرورت دانسته‌اند یعنی اگر از راه دیگری بشود آن سحر را باطل کرد، همان واجب است و نباید گرد سحر رفت. مانند دعاها و تمویذاتی که در شرع برای ابطال سحر رسیده است. برای نمونه از کتاب دعای بحار الانوار دو مورد ذکر می‌شود:

شخصی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و از سحر شکایت کرد

ملا محسن فیض بوده پس مرحوم فیض به ان فرنگی گفت: سلطان شما عالی می‌نداشت که مثل تو عوامی را برای مناظره با علما فرستاد. سفیر فرنگی گفت: شما از عهده من بر نمی‌آید اکنون چیزی در دست بگیرید تا من بگویم.

مرحوم فیض تسبیح تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام را در دست پنهان نمود فرنگی فکر بسیاری نمود و ساکت گردید. فیض فرمود: چرا عاجزماندی؟ فرنگی گفت عاجز نماندم ولی به قاعده خود چنان می‌بینم که در دست تو قطعه‌ای از خاک بهشت است و حیرانم که خاک بهشت کجا بوده و چگونه به دست تو رسیده؟ فیض فرمود: راست گفتی تربت خاک قبر حسین علیه السلام فرزند زاده پیغمبر اسلام است، اکنون به تصدیق خودت ظاهر شد حق بودن حسین علیه السلام که امام مسلمانان است و باید مسلمان شوی - فرنگی انصاف داد و مسلمان شد.

و در این مورد هر چند مرحوم فیض از خوب راهی وارد شد و سبب نجات و هدایت او گردید ولی باید دانست که در این قبیل موارد هر چند اطلاعات او بیش از این شخص فرنگی باشد اعتنای به او نیست و قطعاً جادوگر است زیرا شرایط سه گانه که ذکر گردید در او نیست.

۱- تجارت وسائل ابواب ما یکتب. (باب ۲۵ ج ۱۲ ص ۱۰۵)

حضرت فرمود: بر کاغذی که از پوست آهو باشد این دعا را بتویس و همراه خود قرار ده که آن سحر بتوضیری نمی‌رساند و کیدش در توازن نمی‌کند و آن دعا این است:

«بسم الله وبالله بسم الله وما شاء الله بسم الله لا حول ولا قوة الا بالله قال موسى ما جئتم به السحر ان الله سيطلعه ان الله لا يصلح عمل المفسدين فوق العق وبطل ما كانوا يعملون فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين».

و نیز از آن حضرت روایت نموده که فرمود: برای جلوگیری از سحر و شر سلطان هفت مرتبه بخوان «بسم الله وبالله ستشد عضد با خیک و نجعل لکما سلطانا فلا يصلون اليکما بآياتنا انتما ومن اتبعکما الغالبون» و نیز پس از فراغت از نماز شب و پیش از نماز صبح هفت مرتبه آنرا بخوان. جز این نیست که به تو ضرر نخواهد زد.

۳۲- اسراف

سی و دوم از گناهانی که بر کبیره بودنش، نص رسیده، اسراف و تبذیر است.

چنانچه در صحیحه فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام ضمن شماره کبائر، اسراف و تبذیر را ذکر فرموده‌اند و برای دانستن بزرگی این گناه مقداری از آیات و اخبار رسیده یاد آوری می‌شود و بعد معنا و اقسام آن ذکر می‌گردد.

در سوره اعراف می‌فرماید: «و بخورید و بیاشامید (از آنچه بر شما حلال شده) ولی از حد نگذرانید به درستی که خداوند دوست نمی‌دارد تجاوز کنندگان را»^۱ یعنی خدا مسرفین را دشمن می‌دارد^۲. و بعضی از مفسرین فرموده‌اند: هر که را خدا دوست ندارد اهل عذاب است زیرا محبت خدا به معنی رساندن ثواب است.

و در سوره انعام می‌فرماید: «از میوه هر یک از این میوه‌ها وقتی که میوه کرد

۱- وكلوا و اشربوا ولا تسرفو انه لا يحب المسرفين سوره ۷ آيه ۲۹.

۲- در تفسیر مجمع البيان می‌نویسد طبیب هارون الرشید مردمی نصرانی بنام بختیشور بود روزی به واقعی گفت آیا در قرآن شما چیزی از علم طب هست و اقدی گفت: بلی حق تعالی تمام طب را در نیم آیه جمع فرموده و آن « وكلوا شربوا ولا تسرفو» است گفت از پیغمبر شما چیزی در این باب رسیده گفت بلی جمله طب را در چند کلمه جمع فرموده و آن «المعدة بيت الداء والحمية راس كل دواء واعط كل ما اورته» یعنی معده خانه دردها و رنجها است و پرهیز کردن سر همه دواها و هر نفس را آنقدر باید داد که عادات کرده است طبیب نصرانی گفت کتاب شما و پیغمبر شما از طب فروگذار نکرده و برای جالینوس چیزی نگذاشته است.

بخورید و حق آنرا (که خدامعین فرموده از زکات و غیره) بدھید روز بربیدن و درویدن آن، واژ حد نگذرانید. زیرا خداوند دوست نمی دارد (و نمی پسندد اعمال) اسراف کنند گانرا».^۱

و در سوره مؤمن می فرماید: «اینچنین هدایت نمی فرماید و عقوبت می کند هر اسراف کننده و شک آورنده ای را»^۲. و نیز در همین سوره می فرماید: «به درستی که اسراف کنند گان اصحاب آتشند»^۳.

در سوره طه می فرماید: «همچنین جزا می دهیم کسی را که اسراف کند و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد و عذاب آخرت سخت تر و باقی تراست»^۴.

و در سوره بنی اسرائیل می فرماید: «اسراف مکن و مال خودت را پراکنده مساز، به درستی که اسراف کنند گان برادران شیاطینند (و در دوزخ با ایشان قرین اند) و شیطان به پروردگارش (ونعمتهای بی پایان او) سخت (منکرو) کفران کننده است»^۵.

در تفسیر منهج می نویسد: «کفار عرب معظم اموال خود را به ریا و سمعه خرج می کردند و جهت یک میهمان شتران متعدد ذبح می نمودند تا مردم ایشان را به سخاوت ستایش کنند. حق تعالی ایشان را نکوهش فرموده که در تضییع اموال مانند دیوانند».

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که خداوند اقتصاد (میانه روی) را دوست و اسراف را دشمن می دارد حتی دور انداختن تو هسته خرما را. زیرا آنهم به کار می آید (چنانچه در عربستان بذر نخل و خوراک شتر است). و همچنین ریختن تتمه آبی که خورده ای (زیرا آن هم در پاره ای از موقع به کار می آید)»^۶.

۱— کلوا من ثمره اذا اثمر واتوا حقة يوم حصاده ولا تسفروا انه لا يحب المسرفين (سوره ۶ آیه ۱۴۱).

۲— كذلك يضل الله من هو مسرف مرتاب (سوره غافر، آیه ۳۴).

۳— و ان المسرفين هم اصحاب النار (سوره ۴۰ آیه ۴۳).

۴— وكذلك نجزى من اسرف ولم يؤمن بآيات ربہ ولعذاب الآخرة اشد و باقى (سوره طه آیه ۱۲۶) ولا تبذر تبذيراً ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين و كان الشيطان لربه كفرواً (سوره بنی اسرائیل آیه ۲۷).

۵— ان القصد امر يحبه الله عزوجل و ان السرف يبغضه الله عزوجل حتى طرحك التوأة فانها

و نیز می فرماید: از خدا بترس و زیاده روی مکن و سخت گیری هم منما و همیشه در حد وسط باش. به درستی که اسراف از تبذیر است و خداوند فرموده است: تبذیر مکن جز این نیست که هیچگاه خداوند کسی را برمیانه روی عذاب نخواهد فرمود^۱. یعنی عذاب خدا راجع به اسراف و تغییر (زیاده روی و سخت گیری) است.

بشر بن عمر می گوید: بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم، آن حضرت رطب طلبید آوردن و مشغول خوردن شدیم. بعضی هسته خرما را دور می ریختند. حضرت از خوردن رطب دست برداشت و فرمود: «چنین مکن، اینکار تبذیر است و خدا فساد را دوست نمی دارد»^۲.

در فقهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیث مناهی روایت می کند: کسی که بنائی می کند برای ریاء و سمعه (دیدن و شنیدن مردم) خدای تعالی آن بناء را روز قیامت تا طبقه هفتم بر او بار کند و آن آتشی افروخته خواهد بود و بعد از آن بناء را طوقی بر گردنش کرده اورا به آتش می افکنند. کسی پرسید یا رسول الله بناء کردن برای ریاء و سمعه چگونه است؟ فرمود: «آن بنائی است که زیاده بر قدر احتیاج بسازد برای به خرج دادن زیادتی به همسایگان خود و برای مباهات بربرادران مؤمن خود».

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «هر گاه خداوند اراده خیری بینده ای بفرماید، او را ملهم می فرماید به میانه روی و حسن اداره زندگی و او را از اسراف و بدی تدبیر دور می فرماید»^۳.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «آیا گمان می کنی خدا به کسی که مال داده به سبب احترام او است، یا به کسی که نداده به واسطه پستی او است. نه چنین

تصلح لشیء و حتى صبك فضل شرابك (نکاح وسائل فی النفقات باب ۲۵ صفحه ۲۵۷ ج ۱۵).

۱— اتقن الله ولا تصرف ولا تقترون کن بين ذلك قواماً ان الاسراف من التبذير قال الله تعالى ولا تبذير ان الله لا يعذب على القصد (نکاح مستدرک الوسائل باب ۲۰).

۲— عن بشربن مروان قال دخلنا على أبي عبد الله علیه السلام فدعنا بربط فاقبل بعضهم يرمي

بالنوى قال وامسک ابو عبدالله علیه السلام یده فقال لاقفل ان هذامن التبذير والله لا يحب الفساد (نکاح مستدرک ابواب النفقات باب ۲۲).

۳— ان الله اذا اراد بعيد خيراً الهمه الاقتصاد و حسن التدبیر و جنبه سوء التدبیر والاسراف

است بلکه مال، مال خدا است آنرا به عنوان امانت نزد شخص قرار می دهد و اذن داده که به طور میانه روی از آن بخورد و بیاشامد و لباس پوشید و ازدواج کند و بر مرکب سوار شود و زیادتی آن مال را به فقرا برساند و رفع احتیاجشان کند. پس هر کس به این دستور رفتار کند، آنچه را بخورد و آشامیده و پوشیده و سوار شده و نکاح نموده تمام بر او حلال است و اگر چنین نکرده تمام بر او حرام است پس آیه شریفه راخواند که «اسراف نکنید زیرا خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد» سپس (برای زیادتی توضیح) فرمود: آیا گمان میکنی خدا مالی به عنوان امانت به کسی داد پس او اسبی بخرد برای سواری به مبلغ ده هزار درهم در حالی که می توانست اسبی به مبلغ بیست درهم بخرد و کاملاً کفایتش را می کرد. و کنیزی را به هزار دینار بخرد در حالی که می توانست کنیزی بیست دینار بگیرد و او را کافی بود در حالی که خداوند فرموده اسراف نکنید (پس چنین شخصی به امانت خدا که مال است خیانت کرده است)^۱.

عباسی می گوید از حضرت رضا علیه السلام در مخارج عائله ام طلب اذن نمودم. فرمود: حد وسط بین دو چیزی که ناپسند است. گفتم فدایت شوم به خدا سوگند که دو چیز مبغوض را نمی شناسم. فرمود «خدا تورا رحمت کند آیا نمی دانی که خدا دشمن می دارد زیاده روی و سخت گیری را. سپس آیه شریفه را تلاوت فرمود که «بندگان رحمان آنها بند که هر گاه مال خود را خرج می کنند اسراف نمی کنند و تنگ هم نمی گیرند (بخل نمی ورزند) و انفاقشان همیشه بین اسراف و بخل است»^۲.

۱— عن ابیان بن تغلب قال قال ابو عبدالله علیه السلام اتری الله تعالی اعطی من اعطی من کرامه علیه ومنع من منع من هو ان به عليه ولكن المال مال الله يضعه عند الرجل وداعی و جوزله ان يأكلوا قصداً و يشربوا قصداً و ينكحوا قصداً و يعودوا بما سوى ذلك على فقراء المؤمنين و يلموا به شعثهم فمن فعل ذلك كان ما يأكل حلالاً و يشرب حلالاً و يركب و ينکح حلالاً ومن عدا ذلك كان عليه حراماً ثم قال لا تصرفوا ان الله لا يحب المسرفين اتری الله اثنین رجالاً على مال خول له ان يشتري فرساً بعشرة آلاف درهم و يجزيه بعشرين درهماً و يشتري جارية بالف دینار و يجزيه بعشرين دیناراً و قال لا تصرفوا ان الله لا يحب المسرفين (نكاح مستدرک الوسائل ابواب النفقات باب ۲۲).

۲— عن العياشي قال استأذنت الرضا علیه السلام فی النفقة علی العیال فقال علیه السلام بین المکروهین قلت لا اعرف المکروهین قال علیه السلام ان الله تعالی کره الاسراف و کره الاقتراض قال و الذين اذا انفقوا ولم يقتروا و كان بين ذلك قواماً (نكاح وسائل فی النفقات باب ۲۷).

از حضرت صادق علیه السلام مروی است: «کسیکه مالش را به سبب اسراف تلف کرد و فقیر شد دعایش مستجاب نمی شود و چون بگوید خدایا به من مال ده حق تعالی می فرماید آیا تورا باقتصاد (میانه روی) امر نکردم».

معنی اسراف و انواع آن: اسراف، به معنای تجاوز از حد و زیاده روی کردن است و آن یا از جهت کمیت است که صرف کردن مال است در موردی که سزاوار نیست «شرعآ یا عقلآ» هر چند به مقدار درهمی باشد. و یا از جهت کیفیت است و آن صرف کردن مال است در موردی که سزاوار است لیکن بیشتر از آنچه شایسته است. مانند اینکه لباسی به قیمت پانصد تومان بخرد و آنرا پوشد در حالی که لباسی که لایق به حال و شأن او است باید معادل صد تومان باشد.

و بعضی صرف مال را در موردی که سزاوار نیست تبدیل گفته اند و صرف مال را در زیادتر از آنچه سزاوار است اسراف دانسته اند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «برای اسراف کننده سه نشانه است: یکی آنکه می خورد آنچه را که سزاوارش نیست بخورد. و می پوشد آنچه را که سزاوار و لایق به حال و شأن او نیست پوشد. و می خرد آنچه را که سزاوارش نیست بخرد»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «لباسی را که برای حفظ آبر و پوشیدن در انتظار خلق تهیه کرده ای، آنرا در موقع کار کردن یا جاییکه مناسب پوشیدن آن نیست به پوشی اسرافت»^۲.

اسراف به حسب اشخاص مختلف است: باید دانست که اسراف، به اعتبار اشخاص از جهت شأن و شرف و صحت و مرض وجوانی و پیری و از جهت غنا و فقر و زیادی در آمد و کمی آن فرق می کند. زیرا ممکن است صرف فلان مقدار از مال برای لباس مثلاً نسبت به شخصی که دارای فلان مقام و شخصیت در اجتماع است یا دارای فلان درآمد است، اسراف نباشد در حالی که نسبت به کسی که چنین نیست اسراف خواهد بود.

۱— للعرف ثلث علامات يأكل ما ليس له و يلبس ما ليس له و يشتري ما ليس له (بحار الانوار).

۲— إنما السرف ان تجعل ثوب صونك و ثوب بذلك. (نكاح مستدرک ابواب النفقات باب ۲۲).

گناهان کبیره ج ۲

کلیینی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «بسا تهیدستی که اسراف کننده تر از ثروتمند است. زیرا ثروتمند خرج می کند از آنچه خداوند به او داده و فقیر خرج می کند بی آنکه با وعطا نشده باشد».^۱

بنابراین بیشتر تکلفات وسائل زندگی و معیشت که اکثر مردم به آن مبتلا هستند و هیچ ملاحظه شان و مداخل خود را نمی کنند و غالباً مبتلا به قرض و پریشانی هستند اسراف است و سبب این است که هر کس همیشه به بالاتر از خودش می نگرد و می خواهد ازاو کمتر و پائین تر نباشد ولذا گرفتار اسراف شده و همیشه در سختی و رنج و ناراحتی و نارضایتی و پریشانی بسر می برد. در صورتی که اگر مطابق دستور شرع به زیر دست نگاه می کردند که از آنها در امور دنیا پائین ترند، هیچگاه مبتلا به اسراف و ناراحتی های فراوان نمی شدند. پس بیشتر این ورشکستگیها، از اسراف سرچشمه می گیرد که اگر به دستور شرع و به حکم فطرت و عقل سلیم خود این گناه کبیره را ترک می کردند و در جمیع حالات رعایت اقتصاد و میانه روی نموده، فناعت را پیش خود می کردند خوشبختی دنیا و آخرت را در می یافتند.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «حقیقت ایمان را کسی نمی چشد مگر در او سه خصلت باشد: دانستن احکام و مسائل دینی، شکیباتی در گرفتاریها، اندازه گیری نیکو در مخارج زندگی».^۲

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که در معیشت خود میانه روی کند، من ضمانت می کنم که هرگز تهیدست نشود».^۳

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «نجات دهنده ها سه چیز است: ترسیدن از خداوند در نهان و آشکار و میانه روی در هنگام دارائی و تهیدستی و حق گفتن در موقع خوشنودی و خشمناکی».^۴

۱- عن أبي عبدالله عليه السلام رب فقير هو اسراف من الغنى ان الغنى ينفق مما اوتى والفقير ينفق من غير ما اوتى (فروع كافي ج ۴ ص ۵۵ باب زكاة).

۲- لا يذوق المرء من حقيقة الايمان حتى يكون فيه ثلاثة خصال الفقه في الدين والصبر على المصائب وحسن التقدير في المعاش. (سفينة البحار جلد ۲ صفحه ۱۳۵).

۳- ضمنت لمن اقتصدان لا يفتقر (نكاح وسائل في النفقات باب ۲۵ ج ۱۵ ص ۲۵۹).

۴- واما المنجيات فخوف الله في السرو العلانية والقصد في الغنى والفتور وكلمة العدل في

و نیز حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که قانع و راضی شود به آنچه از دنیا روزیش شده، از غصه و زحمت و رنج بردن راحت می شود».^۱

و در تفسیر آیه شریفه «فلتحیته حیوة طبیه» یعنی عطا می کنم به او زندگانی خوش را، امام علیه السلام می فرماید: «حیات طبیه (زندگی خوش) فناعت است».^۲

ابوذر فرب نمی خورد: عثمان دوست اشرفی، به دو نفر غلام خود داد و گفت: نزد ابوذر بروید و بگوئید عثمان به شما سلام رساند و گفته این را برای معیشت خود بگیرید. ابوذر فرمود: آیا عثمان به مسلمانان دیگر این مقدار داده؟ گفتند: نه. ابوذر فرمود: من یکنفر از مسلمانانم و بر سایر مسلمین زیادتی ندارم که این مقدار مال به من بدهد گفتند: عثمان گفته که این از خالص مال خودم هست و به خدا سوگند حلال است. ابوذر فرمود: مرا به این نیازی نیست زیرا من از همه بی نیازتم. گفتند: ای ابوذر ما که چیزی در خانه تونمی بینیم که سبب بی نیازی توباشد. فرمود: بلی، در این ظرف دو قرص نان جو هست که مرا بی نیازمی کند.^۳

و در روایت دیگر است که نظیر این عمل را معاویه با ایشان کرد و پس از اینکه ابوذر نپذیرفت، آن دو غلام گفتند: ای ابوذر، معاویه به ما قول داده که اگر تو این مال را پذیری، ما را آزاد کند پس به خاطر آزادی ما پذیر. فرمود: اگر این مال را پذیریم شما از بندگی معاویه آزاد می شوید ولی من بندۀ او خواهم شد. یعنی از این به بعد باید مطابق میلش رفتار کنم (دینم را به دنیايش بفروشم).

در کتاب اسلام و مشکلات اقتصادی تأثیف سید ابوالاعلی مودودی، پس از اینکه مفاسد کنونی جهانی را تماماً از اسراف و تبذیر سرمایه داران می داند، می نویسد: این ثروتمندان زنا را یکی از لوازم زندگی خود قرار داده و گروهی از زنان را رقصه های زنا کار و عده ای از مردان را دلالهای بی همه چیز نمودند. آواز و خوانندگی هم یکنون سرگرمی اینان است و برای همین کار عده ای را بعنوان خواننده و رقص و هنر پیشه و

۱- الرضا والسطح (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۳۴).

۲- من قنع بالمقسم استراح من الهم والكدو التعب. (سفينة البحار جلد ۲ صفحه ۴۵۲).

۳- وسئل عن قوله صلى الله عليه وآله فلتحيته حيوة طبیة فقال هي القناعه (سفينة البحار جلد ۲ صفحه ۴۵۲).

۴- سفينه البحار جلد ۲ صفحه ۴۵۲.

گناهان کبیره ج ۲

موسیقی دان و آهنگساز، برای خود خریده و به کار واداشتند. ایشان شوق شدید و دیوانه واری به بازیها و سرگرمیهای ضد انسانی پیدا کردند و برای همین جهت عده‌ای از دیوانه‌ها، رقصه‌ها، رقصه‌ها، هنرمندان، هنرپیشگان و نقاشان را میدان دادند.

و از همین جا بود که فنون جدید هنرهای نوینی پیدا شد که هیچ لزومی برای زندگی شرافتمندانه انسانی نداشت بلکه پیدایش و توسعه آن بر ضرر انسانیت و اخلاق تمام شد — صید و شکار هم یکی دیگر از سرگرمی‌های مهم و در عین حال منبع ثروت اندوزی سرمایه‌داران شده و روی همین اصل، عده زیادی از توهه مردم را به عنوان اطرافی و اسکورت به خدمت آوردنده که برای آنان و سرگرمیشان به شکار و صید پردازند و اگر این شهوت سرمایه‌داری گل نکرده بود، آنان نیز صاحب شغل جدی انسانی بودند. این ثروتمندان از خدا بی خبر، گروه قابل توجهی را در راه فراهم ساختن انواع مسکرات از مشروبات الکلی و افیون و حشیش مشغول نمودند. سرمایه‌داران در به کار بردن ثروتهاي مادي، حداکثر سوء استفاده را نموده و آنرا در ساختن قصرها و آپارتمانها و کاخهای چند طبقه‌ای و ایجاد باغها و تفریحگاهها و کاباره‌ها و تئاترها و عیاشخانه‌ها از بین بردن. آنان در این اسراف کاری ضد اسلامی و انسانی به جائی رسیدند که ساختمانهای بزرگ و مجلل درست کردند که پس از مرگ در آن دفن شوند و مقبره‌های وسیعی ساختند که بسیار لازم و ضروری بود که به جای آنکه مقبره شود خانه کسانی گردد که خانه و کاشانه‌ای برای استراحت و زندگی ندارند — اسراف آنها به جائی رسیده که برای سگهای خود اطاقه‌های عالی ساخته و بر آن قلاده‌های طلا بسته و مریبانی استخدام نموده‌اند و در این راه ثروت هنگفتی را بیهوده به هدر داده‌اند (در مجله نیواستیتسمن در ۹ ژوئن ۱۹۶۲ می نویسد: آمریکائیها در هر سال در حدود سه میلیارد دلار که ۲۴ میلیارد تومان است برای سگها و توله‌هایشان خرج می کنند). در حالی که لازم بود این مال را در راه بر طرف ساختن نیازمندیهای همنوعان بیچاره خود خرج کنند. و ثروتمندان میل شدیدی به زیورهای گرانیها و لباسهای فاخر و ظروف طلا و نقره دارند. دیوارهای منازل را با نقاشی‌های گرانیها و عکسها پر قیمت و پرده‌های زرباف زینت داده‌اند... «پایان نقل از کتاب اسلام و مشکلات اقتصادی».

ضمناً این نکته هم یادآوری شود: اینکه می‌گوییم صرف فلان مقدار مال نسبت به فقیر اسراف و نسبت به ثروتمند اسراف نیست، اشتباه نشود که ثروتمند هر نوع مخارجی

اسراف

در هر راهی که خواست بکند مانع ندارد و صرف مال در عیاشی و هوسانی برای او جایز است و چون دارائی دارد برای او اسراف نیست بلکه حکم او شدیدتر و تکلیفش بیشتر است.

زیرا زیاده‌روی و صرف مال در مسکن و لباس و فرش و معیشت روزانه و لوازم زندگی، زیادتر از آنچه لازم دارد و سزاوار شائن ولایق به حال او است حرام است. و ثانیاً آنچه از مخارج ضروری ولایق به شائش زیاد بیاورد، حق ندراد آن را ذخیره کند بلکه باید خمس (یک پنجم) آنرا به موارد معین برساند و اگر مورد وجوب زکات بوده، زکاتش را خارج کند. اگر در ارحام و خوشبانتش فقیر و گرفتاری است واجب است به مقداری که ترک آن قطع رحم می‌شود، به آنها کمک مالی کند. مثلاً اگر رحم فقیرش سرمایه لازم دارد باید سرمایه‌اش بدهد. اگر بدھکار است باید بدھیش را پردازد. اگر مريض است دارو و وسائل سلامتیش را فراهم کند بلکه واجب است هر مسلمان مضطرب و بیچاره‌ای را که از حالش خبردار می‌شود فریاد رسی کند. و اگر به این تکاليف عمل نکرده از کسانی است که خداوند در باره ایشان می‌فرماید: «آنکه زرو سیم را اندوخته کرده و در راه خدا خرج نمی‌کنند به عذابی در دنیاک نویدشان ده — روزی که آنرا (سیم وزر را) در آتش دوزخ سرخ کرده و پیشانیها و پهلوها و پشتھایشان را بآن داغ کنند. این همان است که برای خود ذخیره نموده‌اید اکنون رنج آن گنج را که خود ذخیره کرده‌اید بچشید».^۱

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه چنین رسیده که فرمود: «هر کس درهم و دینار ذخیره کند و حق واجبش را نپردازد (در راه بدھکار و ضرر دیده و غیر آنها و در راه خدا اتفاق نکند) روز قیامت با آن داغ کرده می‌شود».^۲

آیات و اخبار واردۀ در لزوم اتفاق در راه خدا و ثوابهای بیشمار آن و تهدید و وعده عذاب برای بخل کردن از اتفاق و جمع کردن مال، بسیار است که ذکر آنها خارج از

۱— والذين يكترون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليوم يحمن عليهما في نار جهنم فنكوى بها جاههم و جنوبهم و ظهورهم هذاما كنترتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكترون (سورة براثة آیه ۳۳).

۲— قال رسول الله صلی الله علیه و آله مامن ذی كنز لا يؤدى حقه الاجيء به يوم القيمة تکوی به جیشه و ججهته و قیل له هذا كنزك الذي بخلت به (تفسیر الع Mizan جلد ۹ ص ۶۰).

بحث ما است^۱.

شنبده می شود که بعضی از ثروتمندانی که خود را مسلمان می دانند، میلیونها مال خود را در بانکهای خارج ذخیره می کنند که پس از مرگشان شایع و همه می فهمند اینها را نزد خدا چه عذری است؟ اگر بگویند نمی دانستیم، به آنها می گویند: چرا دستورات دینی خود را یاد نگرفتید؟ چرا در مجالس موعظه حاضر نشدید و اگر می دانستید چرا عمل نکردید؟ زهی حسرت ابدی و پشمیانی همیشگی که بهره چنین ثروتمندانی است.

دیدی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و دیگری زر
چه بسیار ثروتمندانی که نمی دانند غرض و فایده مال، انفاق در راه خدا است.

مال را کزیهر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتیش رسول
و گرن «برای نهادن چه سنگ و چه زر» از مال خدا داده که می توانستد در این عالم ذکر جمیل و در آن عالم ثوابها و بهره های همیشگی تحصیل کنند. در عوض لعنت در اینجا و حسرت و ندامت و محرومیت بلکه عذابی جاودانی در آنجا برای خود تحصیل می کنند.

باعتبار زمان هم مختلف است: چنانکه نسبت به اشخاص، اسراف فرق
می کند همچنین به اعتبار زمان هم مختلف است. زیرا ممکن است صرف مقداری از مال برای معیشت نسبت به شخصی اسراف نباشد، در حالی که اگر سال قحطی و فقر عمومی پیش آید، صرف چنین مقدار برای همین شخص اسراف باشد و بر او واجب می شود که به کمتر از آن معیشت کند و مازاد را به دیگران که گرفتارند بدهد.

معتب خادم امام صادق عليه السلام گوید: وقتی که در مدینه گرانی شده بود امام
علیه السلام از من پرسید چه مقدار خوارکی (گندم و جو) داریم؟ گفتم: به مقداری که
چندین ماه مصرف کنیم موجود است، فرمود: همه را بیرون ببرو بفروش. گفتم: در مدینه
گندم و جو نایاب است. فرمود: بفروش. چون فروختم امام عليه السلام فرمود: مانند سایر

مردم برای مصرف منزل روزبه روز خریداری کن و فرمود: برای خوارک اهل منزل نصف گندم و نصف جو قرار ده و خدا می داند که من توانایی دارم که خوارک همه را نان گندم خالص قرار دهم لیکن دوست دارم که خداوند ببیند مرا که در اداره کردن امور زندگی به نیکی رفتار کردم^۱

چنانچه نسبت به لباس هم همین است. بعضی از بی خردان به حضرت سجاد عليه السلام و حضرت صادق عليه السلام و حضرت رضا عليه السلام ایراد می گرفتند که چرا شما لباس فاخر می پوشید در حالی که اجداد شما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام چنین لباسهایی نمی پوشیدند امام علیه السلام در جواب می فرمود: زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فقر عمومی بود و پوشش مناسب آن زمان همان بود که جد ما می پوشید. ولی زمان ما زمان توسعه و گشادگی است و اگر بخواهیم مانند جد خود پوشیم، به ما توهین می کنند^۲.

در روایت دیگر است که حضرت صادق عليه السلام به سائل فرمود: نزدیک بیا پس لباس خود را باز کرد دید امام علیه السلام لباس زبر و کهنه ای که متصل به بدنش رشیف شود پوشیده است. حضرت فرمود: این را برای تواضع نزد خدا پوشیده ام و لباس فاخر را بر روی آن برای چشم تو و امثال تو^۳.

اسرافی که همیشه حرام است: باید دانست که سه قسم اسراف است که در همه و در جمیع حالات حرام و اختصاص به شخص یا زمان یا جائی ندارد.
اول، ضایع کردن مال و بی فایده کردن آن هر چند آن مال کم باشد مانند هسته خرما را دور انداختن، هنگامی که قابل استفاده باشد. یا بقیه ظرف آب را ریختن در جائی که آب نایاب باشد و به آن مقدار رفع نیازمندی می گردد. چنانچه در ضمن احادیث

۱- عن معتبر قال قال لی ابو عبدالله علیه السلام وقد تزید السعر بالمدینة کم عن دنامن طعام قال قلت عن دنا ما يكفيانا شهر كثيرة قال اخرجه وبعه قال قلت له وليس بالمدینة طعام قال بعه فلما بعثه قال اشترب من الناس يوماً بيوم وقال يامعتبر اجعل قوت عيالي نصفاً شعيراً ونصفاً حنطة فان الله يعلم اني واجدان اطعمهم الحنطة على وجهها ولكنني احب ان يراني الله قد احسنت تقدير المعیشه (فروع کافی کتاب المعیشه باب الحکرة ج ۵ ص ۱۶۶).

۲- صلوة وسائل ابوب ملابس باب .۲۲

۳- صلوة وسائل باب ملابس بباب ج ۸ ص ۳۵۱.

۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل ما یؤدی زکوته فلیس بکنزوان کان تحت سبع ارضین و کل ما لا یؤدی زکوته فهو کنزوان کان فوق الارض (تفسیر برهان ج ۲ ص ۱۲۱).

و قال صلی الله علیه و آله ما من عبدله مال لا یؤدی زکوته الاجمع يوم القيمة صفائح يحمى عليها في نار جهنم فتكوى به جهنه و جنبا و ظهره حتى يقضى الله بين عباده في يوم کان مقداره خمسين الف سنة مما تعدون ثم يرى سبله اما الى الجنة و اما الى النار (مجمع البيان ج ۵ ص ۲۶).

گذشته ذکر گردید. یا لباسی که قابل استفاده خود یا دیگری است پاره کردن و یا دور انداختن. یا خوراکی را نگهداشتن و به دیگری ندادن تا اینکه ضایع شود مانند روشن کردن چراغ در روشناهی آفتاب و مانند دادن مال به دست سفیه یا صغیری که قادر آنرا نمی داند و آن را تلف می کند و نظائر اینها.

حضرت صادق علیه السلام میوه نیم خورده ای را دیدند که از منزل ایشان بیرون انداخته شده بود (مانند اناری که تمام دانه هایش را نخورند و دور اندازنند یا خربزه و هندوانه را که مقداری از مغزش باقیست دور اندازند). پس آن حضرت خشمناک شد و فرمود: این چه کاری است که کردید اگر شما سیر شدید، بسیاری از مردم هستند که سیر نشدن پس به آنها که نیازمندند بدھید^۱

و نسبت به دور ریختن تتمه طعام خصوصاً خورده نان (مگر در صحرا برای حیوانات)، روایات تهدید آمیزی رسیده که ذکر آنها موجب طول کلام است. و مرویست که در زمان دانیال پیغمبر به واسطه بی حرمتی به نان و انداختن آن درزیر دست و پابه نفرین آن حضرت به قحطی مبتلا شدند به قسمی که به خوردن یکدیگر ناچار شدند.

در وسائل مرویست که حضرت باقر علیه السلام خواستند به مستراح بروند، خورده نانی افتداد بود. حضرت آنرا برداشتند و به غلام خود دادند و فرمودند: آنرا نگهدار. پس از برگشتن آن خورده نان را مطالبه فرمود غلام گفت: آنرا پاک کردم و خوردم. حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی. گفتند: این غلام کاری نکرده که مستحق آزادی شود. فرمود: چون از نعمت نان احترام کرد و آنرا خورد، بهشت بر او واجب شد. پس دوست نداشتم غلام من باشد کسی که خدا آورا بهشتی فرموده. ومثل همین روایت از حضرت سید الشهداء علیه السلام نقل شده است.^۲

۱- عن الصادق علیه السلام انه نظر الى فاكهة قدرمت من داره لم يستقص اكلها فغضب

فال ما هذا ان كنت شبعتم فان كثيراً من الناس لم يتبعوا فاطعهمه من يحتاج اليه. (مستدرک كتاب الاطعمه والاشره باب ۶۱ صفحه ۹۴).

۲- طهارت وسائل باب ۳۹: عن الحسين بن علي عليهما السلام انه دخل المستراح فوجد لقمة ملفقة دفعها الى غلام له وقال يا غلام اذكرني بهذه اللقمة اذا خرجت فاكلها الغلام فلما خرج - الحسين بن علي قال يا غلام اللقمة قال اكلتها يا مولاي قال انت حrolleye الله فقال رجل اعتقته قال نعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وآلله يقول من وجد لقمة ملفقة فمسح او غسل منها ثم اكلها لم ←

از همین قبیل است پوشیدن لباس فاخری که برای حفظ آبرو است در جائی که در معرض کثیف شدن و ضایع گردیدن است. چنانچه در حدیث گذشته از حضرت صادق علیه السلام ذکر گردید.

خوردن چیزهای مضر هم اسراف است: دوم، صرف کردن مال است در آنچه به بدن ضرر برساند، از خوردنی و آشامیدنی وغیر آنها. مانند خوردن چیزی پس از سیری هر گاه مضر باشد. چنانچه صرف مال در آنچه که برای بدن نافع وصلاح آن است اسراف نیست.

در کافی مرویست که شخصی از اصحاب امام صادق علیه السلام از آنحضرت پرسید: که در راه مکه گاه هست که می خواهیم احرام بیندیم و نوره بکشم. و سبوس آرد همراه نداریم که پس از نوره بر بدن بمالیم. به عوض سبوس بدن را با آرد پاکیزه می کنیم و از اینکار اینقدر متأثر می شوم که خدا بهتر می داند. حضرت فرمود: آیا از ترس اسراف ناراحت می شوی؟ گفت: آری. فرمود: در چیزی که سبب اصلاح بدن باشد اسراف نیست. بسیار شده که می گوییم آرد بیخته را باروغن زیست ممزوج می کنند و بر بدن می مالم. جز این نیست که اسراف در چیزی است که باعث تلف مال شود و به بدن ضرر رساند. گفتم: اقتار که ضد اسراف است کدام است؟ فرمود: آنکه نان و نمک بخوری در حالی که توانائی بر خوردن چیزی دیگری داشته باشی. گفتم: میانه روی کدام است؟ فرمود: آنکه نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن بخوری گاهی از این و گاهی از آن.

صرف کردن مال در محرومات اسراف است: سوم، صرف کردن مال در مصرفهایی که شرعاً حرام است مانند خریدن شراب و آلات قمار و اجرت فاحشه و خواننده و رشوه دادن به حکام و صرف نمودن مال در چیزی که ظلمی در بر دارد، یا ستمی به

تسترقی جوفه الا اعتقه الله من النار ولم اكن لاستبعد رجلاً اعتقه الله من النار.
۱- عن أبي عبد الله عليه السلام انه قال له بعض اصحابه انانكرون في طريق مكة فربد الاحرام فنظلوا فلابيكون معنا نخالة تدللك بها من النورة فتدللك بالدقائق وقددخلني من ذلك ما الله اعلم به قال عليه السلام امخافة الاسراف قلت نعم قال عليه السلام ليس فيما اصلح البدن اسراف انى ربما امرت بالنقى فقلت بالزريت فاتدللك به ائمما الاسراف فيها افسد المال واضر بالبدن قلت فما الاقتار قال اكل الخبز والملح وانت تقدر على غيره قلت فما القصد قال الخبز واللحم واللبن والخل والسمون مرة هذا ومرة هذا (نكاح وسائل في النعمات باب ۲۶).

گناهان کبیره ج ۲

مسلمانی می زند و نظری اینها. و در چنین مواردی از دو جهت مخالفت امر خدا و معصیت است: یکی گناه بودن اصل عمل و دیگر اسراف بودن صرف مال در آنها.

در تفسیر عیاشی از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام معنی آیه «لاتبذر تبذیرا» را پرسید. فرمود: کسی که در غیر طاعت خدا خرج می کند مبذر است و کسی که در راه خدا صرف می کند میانه رو است. آیا در خیر اسراف می آید: ظاهر بعضی از آیات شریفه و رویاتی که در مدح ایثار رسیده، آن است که اتفاق مال در راه خدا در هر حالی هر چند صاحب مال خودش سخت به آن نیازمند باشد و بهر مقداری که باشد هر چند تمام دارائیش را بدهد، اسراف نیست بلکه مطلوب و مستحب است. مانند آیه شریفه «ایثار می کنند انصار، مهاجران را بر نفسهای خویش (یعنی اموال و منازل را از خود باز می گیرند و به ایشان می دهند) هر چند خودشان فقیر و محتاج به آن اموالند. و هر کس نفس خود را از بخل نگاهدارد پس ایشان گروه رستگاراند».^۱

ایثار آن است که شخص به چیزی نیازمند است در عین حال، نیازمندی دیگری را با آن چیز می بیند، از خود می گیرد و به او می دهد.^۲

۱— و یوترون علی انفسهم ولو کان بهم خاصه ومن یوق شع نفسه فاولث هم المفلحون
 سوره ۵۹ آیه ۹).

۲— در تفسیر منهج الصادقین از عاصم بن کلیب که از راویان اهل سنت است نقل نموده که فقیری بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد و از فقر و گرسنگی شکایت کرد. آن حضرت به حجره های خود فرستاد که طعامی حاضر کنند. خبر آوردنده که هیچ نیست. پس آن حضرت به اصحاب فرمود: آیا کسی هست این مسکین را طعام دهد و راضیش نماید؟ امیر المؤمنین عرض کرد: این مسکین امشب میهمان من است پس او را به خانه برد و حضرت فاطمه علیه السلام را از جال او آگاه ساخت. فاطمه فرمود: یا علی طعام به مقدار یک فرخ موجود است و آنرا برای دخترم زینب گذاشته ام و اختیار باشما است. حضرت فرمود: مصلحت آن است بچه را بخوابانی و چراغ را خاموش نما، زیرا طعام اندک در نظر میهمان خالی از استخفاف نباشد. پس فاطمه علیه السلام چنان کرد و آن طعام رانزد مسکین گذاشت و از آن خورد تا سیر شد و هنوز از آن طعام چیزی مانده بود و گفت سیر شدم و خداوند به طعام شما برکت داد و خشنود از نزد آن حضرت بیرون رفت. و در روایت دیگر است که از تنه آن طعام آن حضرت و فاطمه و حسنین وزینب و فضه و همسایگان خوردنده و سیر شدند. و فردای آن شب رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام مطالب گذشته را خبر داد و خداوند این آیه را نازل فرمود

**اسراف**

در سوره هل اتی می فرماید: «می خورانند طعام را در راه دوستی خداوند (یا با دوست داشتن آن طعام) مسکین و یتیم و اسیر را»^۱. و به اتفاق مفسرین آیه شریفه در شان حضرات امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فضه خادمه است که سه روز روزه گرفتند و به آب افطار نمودند و نانهای خود را در راه خدا اتفاق کردند.

شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید کدام صدقه افضل است؟ فرمود: «مردی که تهی دست باشد و به مشقت تصدق کند. آیا نشینیده ای آیه شریفه «و ایثار می کنند بر خودشان هر چند به آن نیازمندند»؟^۲

و در کافی از سمعاء روایت نموده که از امام صادق علیه السلام پرسید از کسی که زیادتر از قوت یک روز نداشته باشد، آیا می باید به کسی که قوت آن روز را ندارد چیزی بدهد و کسی که قوت یک ماه خود را دارد، آیا به کسی که قوت یک ماه را ندارد باید چیزی بدهد و همچنین نسبت به یک سال — یا اینکه اینها همه از جمله کفاف است که اگر از آنها چیزی ندهد، نمی شود اورا ملامت کرد؟ حضرت فرمود: اینجا دو چیز است: یکی آنکه افضل و بهترین شما کسی است که در رغبت و میل به احسان و مقدم داشتن دیگران بر خود حرص تر باشد. زیرا خداوند می فرماید: «و یوترون علی انفسهم» و دیگری آن است که کسی را بر نگاه داشتن قدر کفاف نمی شود ملامت کرد. و دست دهنده بهتر است از دست گیرنده و ابتدا کن در اتفاق به کسانی که متکلف معیشت ایشان هستی.

و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که «مقدم داشتن دیگران بر خود بلندترین درجات ایمان است».^۳

پغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خیری در اسراف نیست و اسرافی در خیر و راه خدا نیست».^۴

باید همه جا میانه روی کرد: در مقابل این آیات و روایات، آیات و اخباری است که امر به اقتصاد و میانه روی در اتفاق می کند مانند این آیه شریفه «در عطا کردن

«و یوترون علی انفسهم ...»

۱— و یطعمون الطعام على جبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً (سوره ۷۶ آیه ۸).

۲— ای الصدقة افضل فقال عليه السلام جهد المقل (کافی ج ۴ ص ۱۸ باب الایثار).

۳— عن على عليه السلام الایثار اعلى الایمان (در رالکلم)

۴— لآخر في السرف ولا سرف في الخير (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۶۱۶).

امساک بسیار ممکن مانند کسی که دستش به گردنش بسته شده باشد. و هر چه داری به مردم مده مثل کسی که دست خود را می گشاید که هیچ در دستش نماند (تا به سبب امساک زیاد نزد عقلا سزاوار ملامت گردی و به سبب بخشش زیاد معموم و متغير بمانی) پس بنشینی ملامت و حسرت زده»!^۱

و در سوره فرقان می فرماید: «بندگان خدا کسانی هستند که هر گاه اتفاق کنند زیاده روی نمی کنند و امساک و بخل هم نمی ورزند بلکه به میانه روی اتفاق می کنند».^۲

^۳ در روایت ابن ابی عمیر است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام معنای آیه «و آتوا حقه یوم حصاده ولا تصرفوا انه لا يحب المسرفين» را پرسید. حضرت فرمودند: «لان شخص انصاری زراعتی داشت و چون محصولش به دست می آمد، تمامش را به فقرا می داد و خود و عیالش بی چیز می مانند. خداوند کار او را اسراف خواند و فرمود: حق زراعت را که خدا قرار داده، بدھید و لیکن اسراف نکنید. چون خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که شخص مالش را در راه حق اتفاق می کند در حالی که اسراف کننده است».^۳

جمع بین دو دسته آیات و اخبار: برای جمع این دو دسته از آیات و اخبار و رفع تعارض بین آنها، علما وجوهی ذکر کرده‌اند: از طبرسی در شرح کافی نقل شده که ممکن است گفته شود: ادلہ حسن ایثار، راجع به زمان فقر عمومی است مانند صدر اسلام. و ادلہ اقتصاد راجع به زمان توسعه است. یا اینکه به اعتبار اختلاف حالات گیرنده است. یعنی بعضی از افراد گیرنده به واسطه دارا بودن بعضی مقامات و حالات سزاوار ایثارند و بعضی دیگر سزاوار اقتصاد با آنها است و همچنین نسبت به اتفاق کنندگان. یعنی کسانی که دارای مقام یقین و درجه کامل ایمان و صاحب نفس مطمئن‌اند، سزاوار حال ایشان ایثار است و کسانی که اینطور نیستند و پس از ایثار ممکن است دچار اضطراب و

۱- ولا تجعل يدك مقوله الى عننك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملماً محصوراً (سوره ۱۷ آیه ۳۱).

۲- والذين اذا افقوه لم يسرعوا ولم يقتروا (سوره ۲۵ آیه ۶۷).

۳- ان الرجل ليغدق ماله في حق و انه لم يصرف (فقیه ج ۲ ص ۲۵).

پریشانی شوند، سزاوار حالتان اقتصاد کردن است. چنانچه حال عموم مؤمنین غیر از صدیقین چنین است و آیه «ولا تجعل يدك ...» هر چند خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است لیکن مراد تعلیم به مؤمنین است.^۱

و از شهید اول چنین نقل شده که، ادلہ حسن ایثار، راجع به ایثار برخود است یعنی چیزی که شخصاً به آن نیاز دارد به مستحق بدهد. و ادلہ اقتصاد راجع به کسی است که عیالمند است و نباید دیگری را بر عیالش ترجیح دهد. یعنی چیزی که مورد نیاز عیال است، به مستحق دیگری ندهد. خلاصه ایثار بر نفس مستحب است نه بر عیال و نیز فرموده: مکروه است شخص تمام دارائیش را صدقه دهد مگر اینکه اطمینان ببرد باری خودش داشته باشد و نیز عیالمند نباشد.^۲

مرحوم سید محمد کاظم یزدی هم می فرماید: «در حرمت اسراف به دلیل قرآن مجید و سنت و اجماع علماء، اشکالی نیست و مراد از اسراف صرف کردن مال است در جهتی که نزد عقلا لغو و بیفایده باشد. هر چند از جهت زیاد بودن بر مقدار حاجت یا بر مقدار لائق به حال او باشد و آیا اسراف در وجوده خیریه جاری است یا نه؟ پس از جماعتی که از آن جمله علامه در کتاب تذکره است، نقل شده که صرف مال در راه خیر اگر از اندازه‌ای که لائق به حال او باشد، زیادتر شد اسراف است. و از مشهور علماء چنانکه در کتاب مسالک است، اسراف در خیر نیست. چنانچه در حدیث مشهور است «السرف في الخير كما لا خير في السرف» و قول اول احوط است. چون از جمله‌ای از اخبار مستفاد می شود (سپس روایت ابن ابی عمیر و صحیحه بنزنطی، و چند روایت دیگر را نقل کرده و آنگاه می فرماید) این روایات و آیات که از اسراف منع می کند آیه ایثار را نسخ می کند به شهادت روایات مسعوده تا اینکه می فرماید: پس بعضی از میهمانیها و عطاها از بعضی اشخاص که لائق به حالتان نیست و نزد عقلا تجاوز از حد و لغو شمرده می شود و از جهت دهنده یا از جهت گیرنده، غرض عقلائی در آن نیست، محل اشکال است و همچنین مخارج دیگری که داخل در این عنوان باشد. اگرچه بالذات امر مطلوبی باشد. بلی در بعضی اخبار اسراف در نفقة حج و عمره استثنایش است و از پیغمبر اکرم صلی-

۱- دارالسلام نوری جلد ۲ صفحه ۱۴۹.

۲- دارالسلام نوری جلد ۲ صفحه ۱۴۹.

الله علیه و آله رسیده:^۱ «هیچ نفقه‌ای نزد خدا، دوست داشتنی تر از نفقه‌ای که از روی میانه روی باشد نیست و دشمن می‌دارد اسراف را مگر در حج!».

در خیر اسراف نیست: به نظر مؤلف قول مشهور اقوی است و در خیر اسراف نیست. یعنی اگر کسی برای خدا نه هوای نفس در موردی که دانسته شود رضای خداوند در اتفاق است هرچه بدهد اسراف نیست هرچند تمام دارائیش را بدهد و آیات و روایاتی که دلالت بر حرمت اسراف و لزوم اقتصاد دارد به آن معارضه ندارد.

چون بسط کلام در جواب از این ادله خارج از وضع این رساله است و بنا نیست که این کتاب به صورت استدلالی نوشته شود تا همه بتوانند از آن بهره ببرند. به طور اجمال اشاره می‌شود که آیه «ولا تجعل يدك» به قرینه کلمه «محسورة» نهی اشقاقی است نه تحريمی و نه کراحت به معنای اصطلاحی و آیه «والذين اذا انفقوا لم يصرفوا» محتمل است که مراد اتفاق در خصوص معيشت باشد نه اتفاق فی سبل الله. و برفرض عموم می‌توان گفت که شاید مراد این است که «کسانی که در اتفاق کردن بخل نمی‌کنند و زیاده از حد هم خرج نمی‌کنند عباد الرحمن اند» یعنی همین قدر در نیکی آنها و بندۀ مطیع بودنشان کافی است.

و آیه «وآتوا حقه يوم حصاده ولا تصرفوا» محتمل است جمله «ولا تصرفوا ان الله لا يحب المسرفين» جمله مستقل باشد و بنابر اینکه مربوط به قبل باشد به قرینه روایت وارد در تفسیر آن، مراد آن است که در هنگام رسیدن زراعت تمام آنرا اتفاق کنند و عیال خود را محروم و معطل نمایند و شکی در اسراف بودن این عمل نیست. زیرا اتفاق مستحب و تکفل عیال واجب است و کسی که واجب النفقه خود را معطل گذارد و هرچه دارد اتفاق کند البته معصیت کرده و خلاف رضای خدا را مرتکب شده است. بلی در صورتی که مطمئن باشد از طریق دیگر می‌تواند معيشت ایشان را تأمین نماید. یا اینکه عیال او حق خود را اسقاط نمایند. ایثار کردن و هرچه هست در راه خدا دادن صحیح است. چنانچه بر همین وجه عمل ائمه حمل می‌شود. مثلًا امیر المؤمنین علیه السلام که

۱- ما من نفقة احب الى الله من نفقة قصد ويفض الا سراف الا في حج و عمرة (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۶۱۶).

۲- جلد ۲ غایة القصوى - ضمن مسائل متفرقة.

مکرر ایثار فرموده و هرچه داشت اتفاق می‌کرد و باغی را که به دوازده هزار درهم فروخت، همه را به فقرا داد و چیزی برای عیال خود بر نداشت. و بالجمله هیچگاه آنحضرت و سایر بزرگان عائله خود را معطل نمی‌گذاشتند و اگر گاهی ایثار می‌فرمودند، مطمئن بودند که از راه دیگر، معيشت عیالشان تأمین می‌گردد. نظیر آنچه در باره آیات شریفه بیان گردید. در روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و مذمت می‌فرماید «کسی که پیش از مرگش تمام دارائیش را اتفاق کرد و اولاد صغار خود را بیچاره گذارد» نه اینکه اتفاق تمام دارائی بد است بلکه در این مورد خطأ است. زیرا کسی که صغاری دارد و می‌داند پس از او معطل و مضطر می‌شوند، باقی گذاردن مال برای ایشان خودش فی سبل الله است.

و نظیر همین است آنچه ازنهی از وصیت بیش از ثلث رسیده بلکه امر شده که کسانی که مال زیادی ندارند و ورثه‌شان ضعیفند کمتر از ثلث وصیت کنند.

خلاصه این روایات، ارشاد به مورد اهم است برای اتفاق نه نهی از اتفاق کلی و از آنچه در معنای آیه گفته شد جواب از روایت ابن ابی عمیر ظاهر می‌شود. اما جواب از صحیحه بزنطی محتمل است که در آن موردی که امام علیه السلام نهی اتفاق بیشتر را می‌فرماید، در آن مورد استحقاق بیش از این اتفاق نبوده است. و در روایت فقیه ممکن است اشاره به اشخاصی باشد که اتفاق مستحب می‌کنند در حالی که ترک اتفاق واجب کرده‌اند. و جواب روایت مسعوده ظاهرش این است که امام علیه السلام در جواب ادعا و ایراد صوفیه به آنحضرت نسبت به وجوب ایثار، بیاناتی برای عدم وجوب ایثار فرموده و اینکه اتفاق به عیال و ارحام از موارد اتفاق فی سبل الله است و جمله «لوکان نهی الله منه رحمة منه للمؤمنین» که در روایت مذکوره است شاهد است آیاتی که امر به اقتصاد و نهی از زیاده روی در اتفاق فرموده تماماً نهی ترحمی و اشقاقیست.

چگونه می‌توان گفت ایثار مذموم است در حالی که عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام چنین بود و آیاتی که در باره ایثار اهلیت علیهم السلام مانند سوره هل اتی و آیه ایثار و آیه نجوى وغیره^۱ رسیده بزرگترین شاهد این مطلب است و روایات وارده در حالات ائمه بسیار است. مانند اینکه حضرت مجتبی علیه السلام سه

۱- الذين ينفقون اموالهم في الليل والنهار سرًا وعلانية. (سوره بقره آیه ۲۷۴).

مرتبه تمام دارایی خود را با فقرا بالمناصفه تقسیم فرمود و اتفاقهای حضرت سید الشهداء علیه السلام و سایر ائمه مشهور است. از آنجمله حضرت رضا علیه السلام روز عرفه‌ای در خراسان تمام دارایی خود را اتفاق فرمود. فضل بن سهل گفت: آقا این چه ضرر و غرامتی است که متحمل شده‌اید؟ فرمود: بلکه این غنیمت بود که بهره‌من شد.

و در روز نوروزی که به خواهش مأمور، آن حضرت جمع شده بود، همه را به یک نفر مداعج که اشعاری در هدایای بسیاری نزد آن حضرت جمع شده بود، همه را به یک نفر مداعج که اشعاری در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده بود مرحمت فرمود.

از حضرت صادق علیه السلام مرویست که اگر تمام دنیا ملک من باشد و بمنزله لقمه‌ای شود و در دهان مؤمنی گذارم، خود را مسرف نمی‌بینم.

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که فرمود: «اگر دنیا و انچه در آن است لقمه شده و آن را به عالم با ایمانی دهم، ترسناکم از اینکه در ادای حق او کوتاهی کرده باشم و اگر نادان فاسقی را از تمام دنیا چیزی به او ندهم جز جرعه آبی که در حال تشنگی به او دهم، می‌ترسم از اینکه اسراف کرده باشم».^۱

و نیز فرمود: «اگر تمام دنیا لقمه‌ای شود و به کسی که خدای را از روی اخلاص عبادت می‌کند بدhem، خود را در ادای حق او مقصراً می‌بینم و اگر به کافر هیچ ندهم از دنیا تا از گرسنگی بمیرد پس جرعه آبی به او دهم خود را مسرف می‌بینم».^۲

و خلاصه دو حدیث شریف آن است که اگر تمام دنیا را به مؤمن دانای با اخلاصی دهنده هیچ اسرافی نیست چون با مورد است و اگر به کافری پس جرعه آبی داده شده خوف اسراف است چون احسان به او بی مورد است.

و از بسیاری از بزرگان علماء ایشاره‌ها نقل گردیده و بعضی هم باثار عظیمة دنیوی آن نیز رسیده اند مانند محقق اردبیلی. چنانچه در کتاب روضات الجنات می‌نویسد: در

۱- لو جملت الدنيا و ما فيها لقمة و اعطيتها عالماً مؤمناً لخفت ان اكون مقصراً في حقه ولو منعت الدنيا و ما فيها كلها من جاهل فامق الاجرعة ماء اعطيته في حال عطشه لخفت الاسراف (تفسیر على بن ابراهيم قمي).

۲- لو جملت الدنيا كلها لقمة واحدة ولقمنتها من بعد الله خالصاً لرأيتي انى مقصراً في حقه ولو منعت الكافر منها حتى يموت جوعاً ثم اذقتها شربة من الماء لرأيتي انى قد اسرفت (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۴۰۸).

سال قحطی و گرانی اجناس، ایشان هر چه داشت با فقرا تقسیم می‌فرمود و خود را به منزله یکی از آنها قرار می‌داد و در بعضی از سالها پس از آنکه هر چه بود داد، زوجه‌اش بر او خشم کرد و گفت: در چنین سال سختی، اولادت را به گدائی انداختی. پس آن مرحوم خانه را ترک کرد و به مسجد کوفه برای اعتکاف رفت. روز دوم شخصی در خانه آن مرحوم آمد و چند بار گندم بسیار خوب و چند بار از بهترین آردها تسليم اهل خانه کرد و گفت: اینها را آقای اردبیلی فرستادند و خودشان در مسجد کوفه معتکف هستند. و چون آن مرحوم پس از اعتکاف به منزل آمد زوجه‌اش گفت گندم و آردی که فرستادید بسیار خوب بود. محقق که از این واقعه بی خبر بود دانست لطف خاص الهی است. سجده شکر کرده و حمد و خدای را بجای آورد و مکرر واقع می‌شد که بر سرش عمامه بزرگ قیمتی بود و در راه سائلی می‌رسید، قطعه‌ای از آن را جدا می‌کرد و به او می‌داد و گاهی با سر برهنه به خانه بر می‌گشت.

و بالجمله حسن اتفاق در راه خدا هر چه و بهر اندازه باشد بدیهی است و در آن اسراف نیست مگر در صورتی که مستلزم ترک اتفاق واجب باشد یا مورد اهمی در بین باشد یا اینکه مورد اتفاق استحقاق آن مقدار را نداشته باشد. چنانچه مفصلآ در صفحات قبل ذکر شد.

اسراف در عقاید و اعمال: آنچه ذکر شد راجع به اسراف در مال بود و چون اسراف در لغت به معنی تجاوز از حد و زیاده روی است، بنابراین در امور اعتقادی و همچنین در تمام افعال و اعمال انسانی متصور است.

اسراف در عقیده آن استکه در باره خود یا دیگری چیزی را که دروغ و سزاوار نیست، معتقد شود. مانند اعتقاد فرعون به ربویت خودش که گفت: «برای شما غیر از خودم خدائی نمی‌شناسم».^۱ و پروردگار عالم او را از مسرفين خواند. چنانچه می‌فرماید: «فرعون در زمین علو کرد و به درستی که از اسراف کنندگان است».^۲

یا اینکه آنچه را که سزاوار تصدیق و اعتقاد آن است باور نکنند مانند اعتقاد به خدا و نبوت پیغمبران و امامت ائمه و معاد وغیره. چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید «و

۱- ما علمنت لكم من الله غيري (سورة ۲۸ آیه ۳۸).

۲- و ان فرعون لعال فى الارض و انه لم من المسرفين (سورة ۱۰ آیه ۸۳).

اینچنین جزامی دهیم کسی که از حد بگذراند و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد. و عذاب آخرت سخت تر و باقی تر است».^۱

اسراف در افعال آن است که آنچه را که سزاوار نباشد بعای آورد. یا آنچه سزاوار است بکند ترک نماید. چنانچه قوم لوط را که مرتکب عمل زشت و شنیع لواط می‌شدند مسرف خوانده و می‌فرماید: «جز این نیست که شما از روی شهوت نزد مردان می‌روید و زنان را ترک می‌کنید بلکه شما گروه اسراف کنندگانید».^۲ زیرا بذر را در غیر محل زرع قرار می‌دهید.

بلکه هر گناه فعلی یا قولی که از انسان سر زند اسراف است و هر گناهکاری مسرف است. چنانچه در سوره زمر می‌فرماید «بگوای بندگان من که اسراف کرده‌اند به انجام گناهان زیاد بر ضرر نفس‌های خودشان (یعنی افراط نمودن) و از حد معصیت را گذرانده‌اند) از رحمت خد انومید نشوید»^۳ یعنی رو به خدا آورند تا خدا آنها را رحمت فرموده بیامرزد.

سزاوار است که مؤمنین در امور مباح هم سعی کنند که اسرافی از آنها سر نزنند مانند اسراف در خواب و بیداری و حرف زدن و خوردن چنانچه در حدیث است خدا دشمن می‌دارد هر پر خور پر خوابی را^۴.

و به طور کلی هر کاری که به آن اشتغال دارند، سعی کنند از حد تعماز نکند و برای دانستن شرح و تفصیل این مطلب به کتاب معراج السعاده و حلیة المتقین و سراج الشیعه وغیره از کتابهایی که در باب آداب زندگی و معاشرت از نظر شرع مقدس رسیده مراجعه نمایند.

۱— و كذلك نجزی من اسرف و لم يؤمن بآيات ربه و لعذاب الآخرة اشد و ابقى (سوره ۲۰ آیه ۱۲۷).

۲— انكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون. (سوره اعراف آیه ۸۱).

۳— قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم. (سوره ۳۹ آیه ۵۳).

۴— ان الله يبغض كل اكول نائم.

۳۳- کبر و رزیدن

سی و سوم از کلائر منصوصه کبر است که در روایت فصل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام ذکر شده و شیخ انصاری هم در مکاسب اعتبار روایت مزبور راضمین نموده و فرموده است: اعتبار سند آن کمتر از صحیحه نیست. و نیز در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام ضمن شماره کلائر می‌فرماید «و استعمال التکبر والتجبر» و نیز از گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است. در سوره زمر می‌فرماید «آیا نیست در دوزخ آرامگاه تکبر کنندگان»^۱ یعنی بلی، جای ایشان دوزخ است و نیز می‌فرماید «در آئید بدرهای دوزخ در حالی که در آن همیشگی باشید پس بد جایگاهی است دوزخ برای تکبر کنندگان»^۲ و در سوره مؤمن می‌فرماید «اینچنین مهر می‌کند خداوند بر هر دل تکبر کننده سرکش»^۳ که خود را از دیگری برتر داند تا بدان مهر و نشانه شناخته شود و آیات واردہ در موضوع تکبر بسیار است و تذکر بآیاتی که در باره کبر و رزیدن شیطان رسیده کافی است، که به واسطه این عمل رجیم و ملعون و مبتلا به عذاب همیشگی گردید. چنانچه در سوره بقره می‌فرماید «شیطان بآدم سجد نکرد و تکبر نمود

۱— الیس فی جهنم مثوى للمتكبرین (سوره ۳۹ آیه ۶۱).

۲— قيل ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فيبس مثوى المتكبرين (سوره ۳۹ آیه ۷۲).

۳— كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار (سوره ۴۰ آیه ۳۷).

واز کافرین گردید».^۱

گناهان کبیره ج ۲

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید: «از آنچه از کار خدا در باره ابلیس شد عبرت بگیرید زمانی که باطل کرد عمل دراز و جد و جهد بی اندازه‌اش را، در حالی که خدا را در ظرف شاهزاد سال عبادت کرده بود و معلوم نیست آیا از سالهای دنیوی بوده یا از سالهای اخروی (که هر روزش هزار سال است) به سبب کبر یکساعت که با آدم نمود، پس کیست پس از ابلیس که از عذاب خدا سلامت بماند که به مثل معصیت او اقدام کرده باشد؟ اینطور نیست که خداوند آدمی را داخل بهشت کند به امری که به سبب آن از بهشت ملکی را بیرون کرد و جز این نیست که حکم خداوند در حق اهل آسمان و زمین یکی است و میان خدا و کسی از خلقش رخصتی نیست در مباح ساختن چیزی که خاصه او است که حرام گردانیده است آنرا بر تمام عالمیان» (یعنی کبریائی و بزرگواری) و پس از کلماتی چند می‌فرماید: «مانند قabil که بر برادر خود هابیل بدون آنکه خداوند مزیتی بر او قرار داده باشد، تکر کننده نباشد تنها بزرگ دانستن خود او را گرفت از عداوتی که از حسد ناشی می‌شد و از آتش غضب حمیت و عصیت در قلبش آتش زد و شیطان در دماغش از باد کبر و نخوت دمید چنان کبیری که به پشیمانی همیشگی مبتلاش کرد و گناه تمام قاتلهات را روز قیامت او را گرفت»^۲ خلاصه قabil به واسطه تکبری که به برادرش نمود، به بدختی همیشگی و سخت‌ترین عذابها مبتلا گردید.

پس از جملاتی چند می‌فرماید: «از آنچه به امتهایی که پیش از شما تکبر نمودند رسید عبرت بگیرید. از غضب و انتقام الهی و عقوبتها و عذابهای اوپنده بگیرید به جاهای صورتهایشان در قبرها و جاهای افتادن پهلوهایشان، و پناه به خدا ببرید از اسبابی که کبر

۱- ابی واستکبر و كان من الكافرين (سورة ۲ آیه ۳۴).

۲- الحمد لله الذى ليس العزو الكبارية و اختار هما لنفسه دون خلقة وجعلهما حمي و حرما على غيره و اصطفاهما لجلاله و جعل اللعنة على من نازعه فيهما من عباده الى ان قال فاعتبروا بما كان من فعل الله بابليس اذا احبط عمله الطويل و وجهه العجيد و كان قد عبد الله ستة آلاف سنة لا يدرى امن سني الدنيا ام من سني الاخرة على كبر ساعة واحدة فمن ذا بعد ابليس يسلم على الله بمثل معصيته كلما كان الله سبحانه ليدخل الجنة بشراً باسم اخرج منها ملكاً وما بين الله وبين احد من خلقه هوداء. في اباحة حمي حرمه الله على العالمين - الخ (نهج البلاغه خطبه قاسمه ۱۹۱).

می آورد چنانکه از حوادث روزگار به او پناه می‌برید».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «سه طایفه اند که خداوند در قیامت با آنها سخن نمی‌فرماید (یعنی مورد غضب خدایند) و به نظر رحمت به ایشان نمی‌نگرد و برایشان عذاب در دنیا کی است: پیر مرد زناکار، حاکم ظلم کننده، فقیر متکبر»^۱ یعنی عذاب این سه دسته از جوان زناکار و جبار غیرحاکم و متکبر غیر فقیر بیشتر است و جهت آنهم ظاهر است. زیرا مقتضی گناه در سه طایفه مزبور موجود نیست. پیری که آتش شهوت که در سن جوانی است در او نیست، هر گاه زنا کند معلوم می‌شود خیلی بی حیا است و اعتنایی به احکام خدا ندارد و لذا عقوبت پیرها در بیشتر گناهان بیش از جوانان است. اما نسبت به حاکم، چون قوه و سلطه‌ای که خداوند به او داده است برای بسط عدل است اگر ستم را پیشه کند، علاوه بر گناه، کفران نعمت خدا را که کرده در حقیقت منکر بندگی خود شده است. و اما گدای متکبر، چون یکی از اسباب بزرگی فروختن، مال است و کسی که ندارد و تکبر هم می‌کند، معلوم می‌شود خبیث و معاند با آفریدگار است.

شخصی از حضرت صادق علیه السلام می‌پرسد: کمترین درجات الحاد یعنی انحراف از حق چیست؟ حضرت فرمود: کمترین درجاتش کبر است^۲. و حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «اظهار عزت و بزرگی و کبریائی به منزله دو لباس و یزه خدا است. (یعنی چنانچه در لباس مخصوص سلطان کسی حق شرکت ندارد، در این دو صفت هم هیچ مخلوقی حق شرکت با خدا را ندارد) پس هر کس به یکی از این دو صفت دست اندازد خداوند او را در دوزخ سرنگون می‌فرماید»^۳.

و نیز فرمود: کبر و بزرگی به منزله لباس مخصوص خداوند است و کسی که تکبر می‌کند در صفت و یزه خداوند، با او سیزه نموده»^۴. زیرا شخص متکبر در حال تکبر کردن،

۱- ثلثة لا يكلمهم الله ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا يذكرهم ولهم عذاب اليم شيخ زان و ملك جبار و مقل مختار (کافی ج ص ۳۱۱)

۲- عن حکیم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ادنی الالحاد فقال علیه السلام ان الكبير ادنیه (کافی ج ۲ ص ۳۰۹).

۳- العز رداء الله والكبیر ازارة فمن تناول شيئاً منه اکبه الله في جهنم (کافی ج ۲ ص ۳۰۹)

۴- الكبر رداء الله والمتکبر ينزع الله ردائه (کافی ج ص ۳۰۹)

بندگی خود و اینکه همه چیزش از خدا است فراموش کرده و خود را مستقل می‌داند و فرعون وار می‌گوید من بزرگتر و بالاتر من چنین و چنانم پس در آن حال در مقابل حضرت احادیث قرار گرفته، دعوی ربویت می‌کند. و خلاصه کلام آن است که انسان می‌تواند به هر یک از صفات خدا که بشود، بشر دارا شود، متصف گردد. مانند عفو، رحم، جود، احسان، کرم، حلم، علم، محبت، رأفت، بلکه درجات قرب به مقدار شدت وضعف ظهور این صفات است. لیکن صفت عزت و عظمت و کبریائی از صفات مختص خدائی است و هیچ بنده را نمی‌رسد که خود را به این دو صفت متصف مازد. در قرآن مجید می‌فرماید: «بزرگی و بزرگواری و بیشه خداوند است در آسمانها و زمین».^۱

و حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «در دوزخ دره ایست و بیشه متکبران که آنرا سقر می‌گویند: از سختی گرمای خود به خداوند شکایت کرد و اجازه خواست دمی برزند پس دمی برکشید و دوزخ را سوخت».^۲

و نیز فرمود: «جز این نیست که متکبران به صورت مورچه‌های ریز محشور می‌شوند و مردم آنها را پایمال می‌کنند تا خداوند از حساب خلاائق فارغ شود».^۳ علامه مجلسی در مشرح این حدیث می‌فرماید: این خبر دلالت دارد که ممکن است انسان در روز رستاخیز خردتر از پیکرۀ دنیا خود باشد، با اینکه همه اجزای اصلی یا بخشی از آن در او باشد و سپس اجزای دیگر بدان اضافه شوند و درشت تر شود زیرا دور است تا این حد هم اجزای درهم کوبیده شوند و ممکن است مقصود این باشد که با پیکری بدینصورت خوار محشور شوند گرچه تنشان بزرگتر باشد. یا مقصود از صورت مورچه، بیان پستی و خواری آنها باشد. یعنی پایمال مردم محشور شوند در هر صورتی که هستند.

کبر و تکبر و اقسام آن: کبر حالتی است که در انسان از خود بینی پدید می‌آید که خود را بالاتر و بزرگتر از دیگری (یا دیگران) می‌داند و ظاهر ساختن این حالت را در

۱- آن فی صدورهم الاکبر ما هم ببالغیه (سوره ۴۰ آیه ۵۶).

۲- فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرا و هم مستكبرون. (سوره نحل آیه ۲۳).

۳- انا ربكم الاعلى (سوره ۷۹ آیه ۲۴).

۴- الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجري من تحتی (سوره ۴۳ آیه ۵۰).

۵- ما علمنت لكم من الله غيري (سوره ۲۸ آیه ۳۸).

۶- قال انا احبي و اميـت (سوره ۲ آیه ۲۶۰).

۱- و له الكبراء في السموات والارض (سوره ۴۵ آیه ۳۶).

۲- ان في جهنـم لـوادياً للـمتـكـبـرـين يـقال له سـقـرـشـكاـ الي الله عـزـوجـلـ شـدـهـ حـرـهـ وـسـأـلـهـ انـ يـأـذـنـ له انـ يـتـنـفـسـ فـاحـرـقـ جـهـنـمـ (كافـيـ حـ ۲ صـ ۳۱۰).

۳- انـ المـتـكـبـرـينـ يـجـعـلـونـ فيـ صـورـ الذـرـيـتوـأـهـ النـاسـ حتـىـ يـفـرـغـ اللهـ منـ الحـسـابـ (كافـيـ حـ ۳۱۱).

و دلیلش این بود که دو نفر مقصراً از زندان آورده بودند یکی را کشت و دیگری را زنده نگهداشت.

گاهی نیز در اثر جهل و غرور، از بندگی و اطاعت اوامر و نواهی خداوند تکبر می‌کند هر چند منکر خدا نیست. چنانچه در سوره نساء می‌فرماید اباء و امتناع ندارد مسیح علیه السلام و ملائکه مقربین که بنده خدا باشند و کسی که از بندگی خدا امتناع ورزیده و تکبر و سرکشی کند، پس به زودی همگی ایشان را بسوی خود جمع فرماید پس آنهاش که ایمان آورده و کارهای شایسته بجای آورده ایشان را به ایشان تمام می‌دهد و از فضل خود به آنها زیاده می‌دهد. اما آنهاش که زیر بار اطاعت و بندگی او نرفته تکبر و سرکشی کردند پس آنها را عذاب می‌فرماید عذاب در دنای کنی. ۱

در حقیقت ترک عبادت و اطاعت از روی کبیر و سرکشی کفر و انکار الوهیت و ربویت خداوند است که او را سزاوار ستایش و پرستش نمی‌داند. زیرا کسی که خود را به بندگی و خدا را به خدائی شناخت و خود و جمیع شوونش را مخلوق و مریوب او دانست محال است در برابر او گردن کشی کند و اگر گناهی از چنین کسی سرزند و امر خدای را مخالفت کند در اثر غفلت و غلبه شهوت و هوای نفس است نه انکار ربویت و کفر در مقابل خدا — چنانچه حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه عرض می‌کند: «خداوندا زمانی که تورا گناه کردم منکر خدائی توبه نمود و امر تورا خوار و کوچک نشمردم و عده عذاب تورا سبک نگرفتم و خود را از روی سرکشی در معرض قهر تو قرار ندادم لیکن گناهی بود که از من سرزد و نفس برایم جلوه داد و فریم داد و هوای بر من غالب شد».^۲

هر گناهی که از روی کبیر و سرکشی باشد قابل آمرزش نیست زیرا شاهد بر کفر صاحبش می‌باشد. و از اینجا کفر ابلیس ظاهر می‌گردد. چون امر خدای را که سجدۀ به آدم بود از روی سرکشی ترک کرد و گفت: «هرگز برای بشری که او را از خاک آفریدی

۱- لن یستکف المیسیح ان یکون عبداً لله ولا الملائکة المقربون ومن یستکف عن عبادته ويستکبر فییحشهم اليه جمیعاً فاما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فیو فیهم اجرهم و یزیدهم من فضله واما الذين استکفوا استکروا فیعذبهم عذاباً الیماً (سوره ۴ آیه ۱۷۲ و ۱۷۳).

۲- الهی لم اعصك حين عصيتك وانا بر بویتک جاحد ولا بامرک مستخف ولا لو عيدهك متھاون ولا لعقوبتك متعرض ولكن خطیئة عرضت و سولت لى نفسي وغلبني هوای و اعانتی عليها شقونی ... (دعای ابو حمزه ثمالي).

مسجده نمی‌کنم»^۱ و خداوند در پاسخش فرمود: «نمی‌رسد ترا که در عالم بالا تکبر کنی بیرون شوکه تو از پستهایی»^۲ و نیز می‌فرماید: «ابليس اطاعت امر خدا را نکرد و تکبر نمود و از کافرها بود».^۳.

ترک دعا از روی کبیر نیز کفر است: چنانچه دعا نکردن و ترک عبادت خدا اگر از روی کبیر باشد، یعنی خود را به او نیازمند نبیند نیز کفر و موجب خلود در آتش است. در قرآن مجید می‌فرماید: «و گفت پروردگارتان که مرا بخوانید تا شما را پاسخ گویم. جز این نیست آنانکه از پرستش من سرکشی کنند، زود باشد که در دوزخ درآیند در حالی که ذلیل و خوار شده گانند».^۴

در تفسیر کاشنی می‌نویسد: مراد از دعا سؤال است یعنی بخواهید که خزانه من مالامال است و کرم من بخشندۀ آمال — کدام گدائی است که نیاز پیش آورد و نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سؤال گشاد که رقۀ حاجتش را به توقع اجابت متوجه نساختم.

بر آستان ارادت که سرنهاد شبی

که لطف دوست برویش دریچه‌ای نگشود

و چون حقیقت دعا یعنی سؤال در حال احتیاج از روی عجز و انکسار از حضرت آفریدگار، همان عبودیت و پرستش خداوند است. پس کسی که از روی کبیر ترک دعا کند، یعنی خود رانیازمند او نداند، خدا را سزاوار پرستش ندانسته و آن کفر محض و موجب خلود در آتش است.

حضرت سجاد علیه السلام عرض می‌کند: «پروردگارا سؤال کردن از حضرت را عبادت نامیدی (زیرا عبادت آشکار کردن نهایت ذلت به درگاه خداوند و بالاترین اقسام آن سؤال کردن ازاو است از روی احتیاج و خضوع و دلشکستگی) و عبادت نکردن را استکبار نامیدی (زیرا ترک سؤال از خداوند ظاهر ساختن بی نیازی خود از خداوند و اقرار

۱- قال لم اکن لاسجد لبشر خلقه من صلصال من حماً مسنون (سوره ۱۵ آیه ۳۳).

۲- فما یکون لك آن تکبر فيها فاخرج انك من الصاغرين (سوره ۷ آیه ۱۳).

۳- ابی واستکبر و کان من الکافرین (سوره ۲ آیه ۳۲).

۴- وقال ربکم ادعوني استجب لكم ان الذين یستکبرون عن عبادتی سید خلون جهنم داخرين (سوره ۴۰ آیه ۶۲).

نکردن به اینکه همه چیز ازاو است و حل هر مشکلی به دست توانای او است)»^۱ و در جای دیگر می فرماید: «محبوب ترین بندگان نزد تو کسی است که تکبر را رها کند و از اصرار بر گناه دوری نماید واستغفار راملازم باشد و من به سوی تو بیزاری می جویم از اینکه تکبر کنم و تورانخوانم»^۲.

تکبر نسبت بحرمات خدا: از انواع تکبر، با خدا تکبر کردن در برابر اموری است که به خدا نسبت دارد و از حرمات الهی است. مانند اوامر و نواهی خدا و مانند ماههای حرام مخصوصاً ماه مبارک رمضان و مانند بیت الله الحرام و مشاهد مشرفه بلکه عموم مساجد، چون در قرآن مجید به طور کلی مساجد را به خودش منسوب فرموده است.^۳ پس تکبر در برابر هر یک از این امور اگر متضمن هتك آنها باشد قطعاً حرام و گناه کبیره است و در حقیقت تکبر با خداوند است.

در سوره مائدہ می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید حلال ندانید ترک حرمت و تعظیم شعائر خدای را»^۴ یعنی اموری که به خدا منسوب است و از نشانه های او است، احترامش را نگهادارید.

تکبر ذلت دنیا و آخرت می آورد: از آثار تکبر در برابر حرمات الهی بلکه جمیع اقسام تکبر، ذلت و خواری در دنیا و آخرت است. چنانچه از آثار تواضع زیاد شدن عزت و شرف در دنیا و آخرت است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس برای خدا فروتنی کند خداوند او را بلنده می کند و هر کس تکبر کند خدا او را پست می فرماید»^۵.

تکبر به خاک اندر اندازد

۱- فسمیت دعائیک عبادة و تركه استکباراً و توعدت على تركه دخول جهنم داخرين (دعای ۴ صحیفه سجادیه).

۲- و ان احب العباد اليك من ترك الاستكبار و جانب الاصرار و لزم الاستغفار و اناابره اليك ان استکبر (دعای ۱۲ صحیفه سجادیه).

۳- و ان المساجد لله (سوره ۷۲ آیه ۱۸).

۴- يا ايها الذين آمنوا لا تحملوا شعائر الله (سوره ۵ آیه ۲).

۵- في الصحيح عنه صلی الله علیه و آله من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر خفشه الله. (بحار الانوار جلد ۱۶ باب التواضع صفحه ۱۵۰).

در شرح صحیفه از عمر بن شیبہ نقل می کند که گفت: در مکه معظمه بین صفا و مروه بودم، مردیرا دیدم سوار بر اشتري است و غلامانش مردم را از اطرافش دور می کردند و مزاحمت می کردند. پس از چندی داخل بغداد شدم مرد پژمرده ای را با پای بر هنه و ژولیده با موهای دراز دیدم باو نگریستم. به من گفت: چرا اینطور به من می نگری؟ گفتم: تورا شیبیه می بینم بمرد متکبری که بین صفا و مروه متکبرانه سعی می کرد و چنین و چنان می نمود گفت: من همان مردم گفتم: چه شد که به این روزگار سیاه افتاده ای؟ گفت: در جاییکه همه مردم آنجا فروتنی می کنند، من تکبر کردم پس خداوند پست کرد مرا در جایی که همه مردم بلند پروازی می کنند (یعنی در بغداد).

کبیر در مقابل پیغمبر و امام: کبیر در مقابل پیغمبر و امام آن است که خود را برابر یا بالاتر از ایشان دانسته و حاضر برای تسلیم و افقیاد و فرمانبرداری از ایشان نباشد مانند فرعونیان که به حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام تکبر نموده و می گفتند: «آیا ایمان بیاوریم بهدو بشری که مثل ما هستند و بر ما برتری ندارند»^۱ و مانند دیگران که به پیغمبران می گفتند: «نیستید شما مگر بشری مثل ما و بر ما امتیازی ندارید»^۲ یا اینکه می گفتند: «چرا ملائکه بر ما نازل نشده» (یعنی چون ما از پیغمبر بالاتریم باید ملک بر ما نازل شود) یا اینکه «ما پروردگارمان را ببینیم به تحقیق سرکشی نمودند در نفشهای خود و از حد گذرانیدند تجاوز بزرگی»^۳.

واز قول حضرت نوح می فرماید: «پروردگارا هر گاه ایشان را می خوانم که رو به تو آورند تا آنها را بیامزی، انگشتان خود را در گوشهاشان فرو می کنند تا صدای مرانشوند و لباس هایشان را به خود می پیچند و اصرار می ورزند و تکبر می کنند، تکبری زیاد از حد»^۴.

و مانند تکبر کردن قریش در برابر حضرت محمد صلی الله علیه و آله که

۱- فقالوا نؤمن لبشرین مثلنا (سوره ۲۳ آیه ۴۹).

۲- ان انتم الا بشر مثلنا (سوره ۱۴ آیه ۹).

۳- لولا انزل علينا الملائكة او نرى ربنا لقد استکبروا في انفسهم و عتوا عنوا كبرا (سورة فرقان آیه ۲۳).

۴- و اني كلما دعوتهم لتفقر لهم جعلوا اصابعهم في آذانهم واستغشوا ثيابهم و اصرروا واستکبروا استکبارا (سوره ۷۱ آیه ۶).

می گفتند: جوانی یتیم است و چون مال و جاه ندارد سزاوار پیمبری نیست. چرا قرآن بر کسی که جلال ظاهری دارد (مانند ولید بن مغیره و ابو مسعود ثقیفی) نازل نگردید تا ما او را پیروی کنیم؟^۱.

و در حقیقت کبر با پیغمبر و امام، کبر با خدا است. چنانچه تکبر با نمایندگان پیغمبر و امام و اطاعت نکردن از ایشان در جهت نمایندگی آنها، تکبر در برابر پیغمبر و امام بلکه خدا است، بنابراین علمای عاملین و فقهای راشدین که در این زمان نواب عامه و نمایندگان حضرت حجۃ عجل الله تعالیٰ فرجه می باشند، اگر کسی با آنها تکبر کرد (در مقام اطاعت احکام) یا بایشان اهانت نمود و آنچه را از احکام الهیه بیان کردند اطاعت نکرد و به زبان حال و قال گفت شما کیستید که من از شما پیروی کنم، یقیناً با پیغمبر و امام تکبر نموده و بفرمایش حضرت صادق علیه السلام در حد شرک به خدا است.^۲

تکبره عالم، تکبره پیغمبر صلی الله علیه وآلہ است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «زنهار عالمی را تکذیب نکنید و بر اورد ننمائید و او را دشمن ندارید و دوستش بدارید. زیرا دوستی علما نشانه اخلاص و دشمنی ایشان نشانه نفاقست. آگاه باشید هر کس عالمی را خوار کند مرا خوار نموده و هر که مرا خوار کند خدای را خوار کرده و هر که خدا را خوار کند جایش در دوزخ است، آگاه باشید هر کس عالمی را گرامی بدارد مرا گرامی داشته و هر که مرا گرامی داشت خدای را گرامی داشته و هر که خدای را گرامی دارد رجوعش به بهشت است».^۳

متکبرینی که در آتشند: باید دانست که آیات و روایاتی که دلالت بر خلود متکبرین در جهنم دارد مراد این دو مرتبه از کبر است یعنی کبر با خدا و کبر با پیغمبر صلی الله علیه وآلہ و امام علیه السلام زیرا چنانچه ذکر شد این دو مرتبه از کبر برگشتش

۱- لولا نزل هذا القرآن على رجل من القرىتين عظيم (سورة زخرف آیه ۴۲).

۲- به پاورقی ۱ و ۲ صفحه ۵۱ و ۵۲ مراجعه شود.

۳- ان لا تكذبوا عالماً ولا تردوا عليه ولا تبغضوه واحبوا فان حبهم اخلاص وبغضهم نفاق الا ومن اهان عالماً فقد اهانني ومن اهانني فقد اهان الله ومن اهان الله فقصيده الى النار الا ومن اكرم عالماً فقد اكرمني ومن اكرمني فقد اكرمني فقد اكرمني فقصيده الى الجنة. (لثالي الاخبار ج ۲ ص ۲۶۸).

بانکار و نداشتن ایمان به خداوندی آفریدگار است و شکی نیست که هر کس بدون ایمان بمیرد همیشه در آتش است.

شهید در کتاب قواعد می فرماید: کبر معصیت است. و اخباری که در باره آن رسیده بسیار است. از آن جمله پیغمبر صلی الله علیه وآلہ می فرماید: «هرگز داخل بهشت نمی شود کسی که هموزن ذره ای از کبر در دلش باشد»^۱ سپس می فرماید: مراد کبری است که منتهی به کفر شود (یعنی کبر با خدا و پیغمبر صلی الله علیه وآلہ) و اگر مراد غیر از این باشد یعنی کبر با سایر مردم، پس معنی حدیث چنین است که هرگز متکبر همراه مؤمن متواضع به بهشت نمی رود بلکه پس از اینکه مدتی در آتش معدب شد. (پایان فرمایش شهید).

توجیه اولی بهتر است و شاهد آن حدیثی است که محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده: هر کس هم وزن دانه خردلی کبر در دلش باشد بهشت نمی رود. گوید من گفتم: «انا لله وانا اليه راجعون» امام علیه السلام فرمود: چرا آیه استرجاع خواندی؟ گفتم برای آنچه از شما شنیدم. فرمود: آنطوری که تو پنداشتی نیست همانا مقصود من جحود و انکار است. ثانیاً فرمود: همانا آن عبارت از جحود و انکار است (یعنی کبری که مانع دخول بهشت میشود)، کبری است که مشتمل بر جحود حق و انکار خدا و پیغمبر یا امام باشد اما کبر در برابر مردم با داشتن ایمان پس طوری نیست که هیچ وقت نجاتی از آتش برایش نباشد).^۲.

کبر با بندگان خدا: قسم سوم کبر با مردم است به اینکه خود را بزرگ و دیگران را کوچک شمرده بر آنها بزرگی بفروشد و خود را برتر از آنها قرار دهد و از مساوات با آنها بدش بباید، در راه رفتن بر آنها مقدم شود، در مجالس بالا دست همه بخواهد بشنید و توقع سلام و کوچکی کردن از همه دارد. اگر کسی او را نصیحت کند، متفرق می شود و نمی پذیرد. و اگر حرف باطلی بزند و بر اورد کنند خشمگان می شود و اگر چیزی یاد

۱- لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال ذرة من الكبر (قواعد شهید بحار جدید ج ۷۳ ص ۷۳).

۲- لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثال حبة من خردل قال فاسترجعت فقال عليه السلام مالک تسترجع قلت لما سمعت منك فقال ليس حيث تذهب انما اعني الجحود و انما هو الجحود (کافی ج ص ۳۱۰).

کسی بدهد رفق نمی کند و منت بر طرف می گذارد و توقع خدمتگزاری از او دارد. و بالجمله خود را فوق مردم بداند و قرار دهد چنانچه خود را از حیوانات بالاتر و برتر می بیند و اگر مال یا منصبه دارد حاضر نیست با فقرا وضعفا در نماز جماعت و اجتماعات دینی وغیره شرکت نماید. در حقیقت چنین شخصی خود را در صفت ویژه خدا یعنی عظمت و کبریائی شریک او قرار داده است. چنانچه ذکر شد مانند غلام سلطانی که تاج سلطنتی را بر سر بگذارد و بر تخت سلطنتی بنشیند چنین بندۀ بی حیائی سزاوار قهر و غضب است و جمیع عقلا او را سرزنش می کنند و چون تمام افراد پسر بندۀ خدایند و در این جهت همه مساوی و برابرند پس اگریکی از آنها دیگران را پائین تر از خود دانسته و بر آنها کبریائی کند با خداوند در چیزی که تنها سزاوار او است منازعه کرده است. و بعضی از روایاتی که در مذمت کبر بر بندگان خداو عقاب آن رسیده، در اول بحث ذکر شد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کبر آن است که مردم را کوچک بدانی و خوار شماری و حق را سفاهت بدانی»^۱ مجلسی می فرماید: یعنی در برابر حق، نادانی و سفاهت کند و آنرا نذیرد یا اینکه حق را سبک گیرد و قدر آنرا نداند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «بزرگترین مرتاب کبر، خوار شمردن خلق و سبک گرفتن حق است»^۲ یعنی حق را نادیده گرفته بر اهل آن طعنه زند.

عمر بن یزید به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من خوراک خوب می خورم و بوی خوش به کار می برم و بر مرکب خوب سوار می شوم و غلام هم دنبال سرم هست آیا این رویه تجرب و تکبر است تا آنرا ترک کنم؟ امام علیه السلام سر به زیر انداخت و سپس فرمود: همانا جبار ملعون کسیست که مردم را خوار شمارد و حق را نادیده انگار عمر گفت: اما حق را می فهمم ولی معنی نادیده گرفتن رانمی فهمم. فرمود: «هر کس مردم را پست شمارد و بر آنها بزرگی کند او جبار است»^۳.

و چون بعضی از انواع کبر با خلق را در قرآن مجید و روایات خصوصاً یادآوری

۱- الكبر ان تعمض الناس و تسفة الحق (کافی ج ۲ ص ۳۱۰).

۲- ان اعظم الكبر غمض الخلق و سفة الحق (کافی ج ۲ ص ۳۱۰).

۳- من حقر الناس و تجرب عليهم فذلك الجبار (کافی ج ۲ ص ۳۱۱).

فرموده اند برای تذکر به پاره ای از آنها اشاره می شود.

کبر با مردم در قرآن مجید: در سوره بقره می فرماید: «و چون باو (بکاف و منافق) گفته می شود از خدا بترس و ترک فساد و گناه کن عزت و حمیت جاھلیت او را بر آن می دارد که چون نام خدا و ترس از او می شنود بدتر کند و گفتار ناھنجار از او سرزند جز ای گناه و بدی او را دوزخ بس است که در عذاب آن جاودان باشد و بد جائی است دوزخ و بد بستری است آتش آن»^۱.

از عبدالله بن مسعود نقل شده که بزرگترین گناه آن است که به کسی بگویند از خدا بترس (اتق الله) و او در جواب بگوید (علیک نفسك) تو برو خود را باش. بنابراین اگر کسی از روی خیر خواهی به دیگری بگوید از خدا بترس و فلان گناه را ترک کن و او به جای فروتنی در برابر نام خداوند تکبر کند و سخنان رشتی بگوید، مثلًا بگوید مگر تو فضولی، تو را با این حرفها چکار، تو برو خود را اصلاح کن، حساب تو از من جدا است — یا اینکه در عوض ترک گناه، به آن اصرار ورزد یا بدتر کند، مورد آیه شریفه است. نظیر آن کسی است که در برابر هر حقی کبرش مانع پذیرفتن آن گردد و سعی در ابطال آن کند.

یا مانند کسی که در مقام مناظره کلمه حقی می شنود ولی کبرش مانع قبول کردنش می شود و دست از باطل خود بر نمی دارد و این از صفات و اخلاق منافقین است چنانچه می فرماید: «آنکه کافر شدند گفته این قرآن را نشنوید و در آن سخن بیهوده بگوئید تا شاید شما چیره شوید»^۲.

در سوره لقمان می فرماید: «و تکبر نکن بگردانیدن روی خود از مردم هنگامی که با تو سخن می گویند (یعنی با تواضع با مردم در گفتگو و سلام و بر خود ملاقات کن و روی از ایشان بر مگردان چنانکه متکبران با مردم می کنند از روی حقیر و خوار دانستن خلق خصوصاً با فقرا و باید با غنی و فقیر حالت یکسان باشد) و بر زمین مخرام از روی ناز (مانند جاھلان و دنیا پرستان که از روی ناز و فرح شدید روی زمین می خرامند) جز این نیست که خداوند هر خرامنده (که متکبرانه و بناز حرکت می کنند) و بسیار فخر و ناز

۱- و اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالا ثم فحسبه جهنم ولبس المهداد (سوره ۲ آیه ۴۰۵).

۲- وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فيه لعلكم تغلبون (سوره ۴۱ آیه ۲۵).

کننده را (که به اسباب تعم بر مردمان سرکشی می کنند) دوست نمی دارد»^۱.

و در سوره حجرات می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید سخایه نکند (کوچک کردن و خوار نمودن دیگری را) گروهی از مردان گروه دیگر را. شاید آن گروه استهزا کرده شده بهتر از ایشان (استهزا کنندگان) باشدند نزد خداوند. و سخایه نکنند گروه زنان از زنان دیگر را شاید آن زنان (مسخره شده) بهتر از (مسخره کنندگان) باشند و باید طعنه نزنید و عیب نکنید نفسهای خود را (یعنی اهل ملت خود را، زیرا مؤمنین به منزله نفس واحدند پس هر کس دیگری را عیب کند گویا خود را عیب کرده است) و باید به لقبهای زشت یکدیگر را نخوانید. بدنامی است لقبی که متضمن فسق باشد، پس از ایمان آوردن و هر کس از چیزهایی که نهی شده توبه نکند پس ایشان گروه ستمکارانند (که خود را در معرض خشم و عذاب خداوند قرار داده اند)»^۲.

و در حقیقت کسی که به نظر حقارت و کوچکی به مسلمانی بنگرد و خود را از او برتر قرار دهد، مانند ابلیس خواهد بود که به حضرت آدم به حقارت نگریست و خود را از او برتر گرفت و گفت من از آدم بهترم چون مرا از آتش آفریدی و او را از گل^۳. و عاقبت هم که به هلاکت ابدی رسید^۴.

به خرج دادن دارائی نیز کبر است: از کبر بر خلق، ثروت و مکنت و جاه را به خرج مردم دادن و بر آنها جلوه کردن و فخر و مبارات نمودن است. چنانچه در سوره قصص می فرماید: «به درستی که قارون از قوم موسی بود پس ستم کرد (و افزونی جست و تکبر کرد) برایشان - پس بیرون آمد بر قوم خودش (روز شنبه) در آرایش (بر استر سفیدی که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس به همین کیفیت همراه خود آورد و ثروت و جلال خود را در معرض نمایش بر قوم خویش قرار داد) تا آخر

۱- ولا تصغر خدك للناس ولا تمش فى الارض مرحأ ان الله لا يحب كل مختال فخور (سورة ۳۱ آیه ۱۷).

۲- يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسى ان يكونوا خيراً منهم ولا نساء من نساء عسى ان يكن خيراً منها ولا تلمزوا انفسكم ولا تنازروا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد اليمان ومن لم يتبع فاولئك هم الظالمون. (سورة ۴۹ آیه ۱۱).

۳- قال انا خير منه خلقتني من نار و خلقته من طين (سورة ۳۸ آیه ۷۷).
۴- لاملائن جهنم منك و منمن تبعك منهم اجمعين (سورة ۳۸ آیه ۸۵).

حکایت که به زمین فرومی روید»^۱.

در بحار مروی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی از روی خیلا و تکبر راه برود، و فرمود: هر که جامه ای پیوشد و در آن جامعه تکبر کند خدا او را از کنار آتش جهنم فرومی برد و قرین قارون در دوزخ است. زیرا او اول کسی است که خیلا و تکبر کرد و خدا به سبب آن خانه اش را به زمین فرومی برد و هر که اختیال کند در جبروت خدا، با او مجازعه کرده است. و فرموده: هر که بر فقیری بغی و تطاول کرده یا او را کوچک شمارد، حق تعالی او را به قدر مورچه های کوچک به صورت آدمی محشور می فرماید تا داخل دوزخ شود^۲.

متکبران دیوانگان حقیقی اند: و نیز در بحار نقل می کند روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر جماعتی گذشتند که در یکجا جمع شده بودند. حضرت پرسیدند: برای چه اینجا جمع شده اید عرض کردند دیوانه ای در اینجا هست و حرکاتی می کند. فرمود: این مجنون نیست بلکه به مرض مبتلا شده است. مجنونی که سزاوار است او را مجنون بگویند، کسی است که در راه رفتن خود تبختر کند و به سبب خودبینی به راست و چپ خود بنگرد و بر خود ببالد و دوش هاو پهلوهای خود را متکبرانه حرکت دهد و از خدا در خواست بهشت کند در حالی که مشغول معصیت خداوند باشد و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند، این است دیوانه^۳.

۱- ان قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم - فخرج على قومه في زيته (سورة ۲۸ آیه ۷۶ و ۷۹).

۲- و نهى رسول الله صلی الله علیه و آله ان يختار الرجل في مشه و قال من ليس ثوابا فاختال في خسف الله به من شفير جهنم و كان قرین قارون لانه اول من اختال فخسف الله به و بداره الارض ومن اختال فقد نازع الله في جبر وته وقال صلی الله علیه و آله في آخر خطبته صلی الله علیه و آله و من بغى على قغير او تطاول عليه او استحقره حشره الله يوم القيمة مثل الذرة في صورة رجل حتى يدخل النار (بحار الانوار جلد ۱۶ باب جوامع مناهي النبي صلی الله علیه و آله و ج ۷۶ جدید ص ۷۶).

۳- مر رسول الله صلی الله علیه و آله علی جماعة فقال ما اجتمعتم فقالوا يا رسول الله هذامجنون يصرع فاجتمعنا عليه فقال ليس هذا بمجنون ولكن المبتلى ثم قال الاخير کم بالمجنون حق المجنون قالوا بلى يا رسول الله قال المتبختر في مشه الناظر في عطفيه المحرك جنبيه بمنکریه يتمنى على الله جنته وهو يعصيه الذي لا يؤمّن شره ولا يرجي خیره فذلك المجنون وهذا المبتلى (بحار الانوار جلد ۱۵ باب الكبر صفحه ۱۲۵ ج ۷۳ جدید ص ۲۳۳).

گناهان کبیره ج ۲

ترزکیه نفس هم کبر است: از موارد کبر، خود را پاک و صاحب مقام و درجه ای دانستن و به خرج دیگران دادن است. در سوره نجم صریحاً از ترکیه نفس نهی می فرماید^۱. و در سوره نساء می فرماید: «آیا نمی نگری به کسانی که ترکیه نفس خویش می کنند (مانند گروهی از یهود که سوگند می خورند که ما از هر گناهی پاکیم) بلکه خداوند ترکیه و پاک می فرماید هر که را بخواهد و برایشان ظلم نکند و از حقشان نکاهد و زیادتر از استحقاقشان عقوبتشان نفرماید باندازه فتیلی (فیل رشته ضعیفی است که در میان هسته خرم است) بنگرای محمد که چگونه برخدا دروغ می بندند (چنانکه یهودی می گفتند ما پاکیم و اهل بهشتیم و نصارا ادعایی کردند ما دوستان خدائیم^۲ و اهل بهشت مائیم) و بس است این دروغ به خدا بستن از حیث اینکه گناه ظاهر و آشکاری است»^۳.

گاهی ترکیه نفس، بعلم است، مثل اینکه به خرج مردم می دهد و می گوید: من صاحب علوم کثیره ام، فلان استاد و فلان بزرگ را دیده ام. چندین سال زحمت در فلان علم کشیده ام — گاهی ترکیه نفس به عبادت است. مثلاً می گوید: چندین سال شبها را احیا داشته ام، روزها روزه گرفته ام، فلانی چندین برابر من مال دارد هنوز حج نرفته ولی من چند سفر حج و زیارت رفته ام و نظائر این جملات.

گاهی نیز ترکیه نفس به طور ضمنی می شود نه صریحاً — مثلاً می گوید: فلان شخص به من ستم کرد مرد، یا به فلان مرض مبتلا شد یا گذاشت. و غرضش اظهار کرامتی برای خودش هست. یا اینکه می گوید: فلان حاجت را از خدا خواستم فوراً مرحمت کرد و غرفش آن است که بگوید من مستجاب الدعوه ام و بالجمله انواع کبر در افعال و اقوال زیاد است. و بعضی از علمای اخلاق فرموده اند: رذیله ای نیست مگر اینکه صاحب کبر ناچار باید دارا باشد تا عز خودش را نگهدارد مانند حسد، حقد، غصب، عجب، ریا، کذب، غیبت و تهمت وغیره و نیست خلقی از اخلاق پستدیده مگر اینکه صاحب کبر از آن محروم است از ترس کم شدن عزش مانند تواضع، کظم غیظ، عفو، صدق، دوستی

و چون کمتر کسی از این مرض مهلك پاک است بلکه بربسیاری مشتبه گردیده و شاید خود را از این بیماری پاک می بینند، در حالی که به آن مبتلا شدند. علمای اخلاق نشانه هایی برای آن ذکر کرده اند که اگر کسی در خود دید بداند که از ریشه های این شجره خبیثه در قلب او است و باید در صدد اصلاح خود برآید.

نشانه های کبر: ۱- هنگامی که با امثال خود در مطلبی گفتگومی کند اگر حق بر زبانشان جاری شود در صورتی که پذیرفتن و اعتراف کردن به آن برایش گران باشد و اظهار بشاست و خرمی نتواند کند، معلوم است تکبر دارد.

۲- اگر در محافل و مجامع، پائین تر از محلی که سزاوار نشستن او است برایش گران باشد یا هنگام راه رفتن عقب همه قرار گرفتن برایش گران باشد، متکبر است.

۳- در صورتی که اول سلام کردن به زیر دستش برایش سخت باشد متکبر است.

۴- اگر اجابت دعوت فقیر بینوایی با انجام حاجتش یا نشستن پهلویش برایش سخت باشد، نشانه کبر است.

۵- ضروریات زندگی خانه را از بازار خریدن و به روی دست گرفتن و به خانه بردن اگر برایش مشکل باشد متکبر است. مگر در صورتی که به مقتضای زمان و مکان و حال و شائش این عمل برایش واقعاً عیب باشد و سبب غیبت کردن مردم بشود.

۶- پوشیدن جامه های کم بها و زبر و کهنه اگر برایش گران باشد و در بند پوشیدن لباس نفیس و فاخر بوده و آنرا شرف و بزرگی بداند متکبر است. مگر حقیقتاً این عمل سبب هتك آبرویش باشد چنانچه ذکر شد.

۷- نشستن با نوکر و کلفت و شاگرد بر سر یک سفره طعام اگر بر او گران باشد علامت کبر است.

پس از دانستن بزرگی گناه کبر و معنا و انواع آن اینک باید راه چاره آنرا هم بدانیم و علاج آن از راه علمی و عملی معلوم گردد.

چاره مرض کبر (علاج علمی): از جمله راههای علاج علمی کبر، تفکر در ابتدای خلقت خود است که متوجه باشد از نظره گندیده ای که نزد جمیع افراد بشر پلید است، آفریده شده. چنانچه در قرآن مجید امر می فرماید که «باید انسان بیندیشد و بیند از

۱- فلا ترکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقى (سوره ۵۳ آیه ۳۳).

۲- وقالت اليهود والنصارى نحن ابناء الله واجباً (سوره ۵ آیه ۱۷).

۳- الٰم تر الى الذين يزكُون افسهم بل الله يزكي من يشاء ولا يظلمون فتیلا انظر کیف یفترون على الله الكذب وكفى به اثماً مبيناً (سوره ۴ آیه ۵۰).

چه آفریده شده، از آب جهنده^۱ گندیده‌ای که هیچ نداشت^۲ یعنی نه چشم نه گوش نه دست و پا و نه زبان و اراده و غیره پس خداوند اینها را هم به طور عاریت به او داده است».

و از مجرای بول برای دومین مرتبه خارج شد، در حالی که از هر جهت ناتوان بود متدرجاً او را قوی فرمود. لیکن قوه و قدرت محدودی که به هزاران نوع ضعف و ناتوانی همراه است، چنانچه او را به گرسنگی و تشنگی و خواب مبتلا فرمود، به طوری که اگر خواهد بخورد و بیاشامد و بخوابد، نمی‌تواند زنده باشد و همچنین به لباس و مسکن او را نیازمند ساخت و در معرض انواع مرضها و آنها است که از شماره بیرون است و در طب قدیم عدد انواع مرضهای انسان را چهار هزار نوع شمرده‌اند.

همیشه در جوش بول و غائط است که اگر ستر الهی نبود از بوی عفونت خود نمی‌توانست زنگی کند.

۱- فلینظر الانسان مم خلق - خلق من ماء دافق.

۲- در کتاب عدد السنه می نویسد: چون ایاز نزد سلطان محمود بیش از همه مقرب گردید حاسدین او در مقام از بین بردنش شدند تا روزی دو نفر از وزرا آمدند نزد سلطان به او گفتند ایاز جواهر و نقد بیشماری دزدیده و در حجره پنهان نموده و قفلها بر او زده هر روز صبح اول آنچا می‌رود و کسی را راه نمی‌دهد. سلطان به شک افتاد گفت: فردا که ایاز نزد من می‌آید شما بروید در را باز کنید آنچه نقد و جواهر جمع کرده بیاورید.

فردا جمعی با بیل و کلنگ و جوال و حمالها روانه شدند قفلها را شکستند وارد حجره شدند چیزی نیافتند جز چارق پاره و پوستین کهنه‌ای، گفتند باید دفینه‌ای باشد والا برای چارق و پوستین کهنه این قفلها و هر روز تنها آمدن بر این حجره جهت ندارد. زمین را حفر کردند چیزی نیافتند آمدن به سلطان خبر دادند.

پس سلطان از ایاز پرسید: سبب اینکه در این حجره‌ای که جز چارق و پوستین چیزی نیست قفلها زدن و هر روز تنها رفتن در آن چیست؟

گفت این لباس پیش از غلام توشدن من است و چون من غلام توشدم صاحب همه چیز شدم و چون نفس سرکش و معجب است، هر روز می‌روم لباس اول خود را می‌بینم که نفس مغور نشود و بداند هر چه دارم از لطف سلطان است و عاریه می‌باشد و بعد به حضور سلطان مشرف می‌شوم.

از منی بودی منی را واگذار
ای ایاز آن پوستین را یاد آر
کرمکی و از قذر آگنده‌ای
طمطرافی در جهان افکنده‌ای

کبرورزیندن

اما ناتوانیش از نرسیدن به خواسته‌های خودش بیشمار است، چنانچه می‌خواهد بسیاری از چیزها را بداند ولی نمی‌تواند، می‌خواهد چیزی بیادش بیاید فراموش می‌کند، می‌خواهد چیزی مثل معصیت را فراموش کند ولی نمی‌تواند - می‌خواهد حواس خود را جمع کرده، خیالات و وسوسه‌ها را از خود دور کند نمی‌تواند. به چیزی میل می‌کند که هلاکش در آن است ولی در اثر عادت یا علاقه فوق العاده نمی‌تواند ترک کند با اینکه یقین دارد برایش مضر است و بدش می‌آید از چیزی که حیاتش در آن است.^۱

بعلاوه در هر لحظه از شبانه روز، در خطر از بین رفتن قوه‌ای از قوای بدنی است و در معرض زائل شدن آنچه مورد علاقه او است مانند مال و اولاد - خلاصه بنده‌ای است که بر هیچ چیز تواناثی ندارد، نه نفع و خیری به خودش برساند و نه ضرر و شری از خودش دور سازد یا به زنگی خودش ادامه دهد.^۲ این است مختصراً از حالات انسان در این مدت حیات دنیوی و از واضحات است که در هر لحظه مورد تهدید رسیدن مرگ است به طوری که هیچ نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید.

پس از مرگ چه می‌شود؟: اما حالات مردن و در قبر رفتن تا خاک شدن، پس کافی است آنچه از حالات محضرها دیده و شنیده و پس از آن حالات گذشتگان - اگر همینجا کار تمام می‌شد غصه‌ای نداشت. بدینختی اینجا است که او را به محکمة عدل الهی می‌برند و جمیع افعالش، کوچک و بزرگ بررسی می‌شود به تفصیلی که در قرآن مجید و روایات بیان گردیده است.^۳

چه بسیار عزیزان دنیوی که در آنچا خوار^۴، و چه بزرگانی که در آنچا از مورچه

۱- در جلد ۲ کتاب آداب النفس صفحه ۱۱۵ نقل می‌نماید از شعبی که دیدم عبدالملک بن مروان را در قصرش، مريض افتاده در بستر، اطلاع باو گفته بودند مادامی که از خوردن آب خودداری نمائی زنده‌ای و اگر سیراب نمودی خود را مرگ تودر آن است. پس از آب خودداری نمود تا اینکه عاجز شد و به مرگ راضی گردید و گفت اسقونی ریی و ان کان فهی نفسی یعنی مرا سیراب کنید هر چند مرگ من در آن است. پس جام آب آوردند و چون سیراب شد طولی نکشید که به جهنم واصل گردید.

۲- ولايملکون لانفسهم ضرآ ولا نفعآ ولا يملكون موتاولا حيوة ولا نشورا (سوره ۲۵ آیه ۳).

۳- شرح مختصراً در کتاب معاد از بیانات حضرت مؤلف به چاپ رسیده.

۴- خاصه رافقة (قيامت پست کننده و بالابرنده است) (سوره ۵۶ آیه ۳).

خوردن ترند. چه بسیار صورتهای زیبائی که آنچه به زشت ترین هیئت‌ها وارد می‌شوند به طوری که صورت سگ و خوک پیش آنها زیبا است و کسی هم عاقبت امر خود را نمی‌داند و سر انجام خود را نمی‌شناسد که از اشقیا است یا سعداً، از عزیزان است یا ذلیلان، از روسفیدان است یا سیاه رویان و در آنچه از حالات انسان ذکر شد جمیع افراد بشر هر کس و در هر مقامی باشد مساوی است. و هر عاقلی در آنچه از گزارشات حال و آینده اش دقت کند، یقین می‌کند که خود بینی و بزرگی و کبریائی و سرکشی، لایق سزاوار انسان نیست. کسی که عجز و ضعف سراسر شوونش را گرفته چگونه دعوی انانیت و برتری می‌تواند کند؟ آیا دروغی از این آشکارتر است؟

نسبت بالا ترا باید دید: بعضی از بزرگان برای چاره علمی کیر، تحقیق لطیفی بیان نموده و برای مزید فایده نقل می‌شود. می‌فرماید: تکبر، هیأتی است که در نفس پیدامی شود و از دوام ملاحظه نسبتی که با پست تراز خود دارد و غفلت از نسبتی که با بالا تراز خود دارد. و شرح این مطلب آن است که کسی رامثلاً بندۀ ای است اکنون آن شخص را با آن بندۀ نسبتی است و آن آن است که غالب است بر او و حاکم او است و آن بندۀ را بیرون شدن از اراده او می‌سرنیست و مسخر او است و این شخص را نسبتی با خداوند است که مغلوب و مقهور و مسخر و محکوم او است. اکنون اگر آن مولا ملاحظه نسبت اولی بر او غالب شدو همیشه آن نصب العینش گردید، حالتی در او پیدا می‌شود که تکبر است ولی در صورتی که نسبت دوم بیشتر مورد ملاحظه اش باشد و از ناتوانی و مقهوری خود نسبت به حق با ملاحظه قدرت و عظمت پرورد گار حالت خضوع و خشوع و نیازمندی در او پیدامی شود که آن تواضع (وضد تکبر) است.

گرچه ابتدا این حالت در شخص نسبت به خداوند است. اما چون در او رسخ کرد به سایر حدود وجود هم می‌رسد (یعنی کسی که برای خدا متواضع شد با تمام مخلوقات او نیز متواضع خواهد بود) مانند تجاوز غضب از مجرم به دیگران - شخص در هنگام خشم با مجرم تنها در غضب نیست بلکه با در و دیوار به جنگ است.

از این بیان واضح می‌گردد که خدای تعالی متكبر به حق است زیرا نسبت مغلوبی و مقهوری با کسی ندارد و غیر از نسبت غالبي و قاهری نسبتی دیگر نیست و غیر از او هیچکس سزاوار تکبر نیست. چه هر کس، هر چند حمله عرش و اسرافیل و جبرئیل باشد نسبت مغلوبیش با خدای تعالی شدیدتر است (به غیر متناهی) از نسبت غالیش بر دیگری. پس چگونه سزاوار است از این نسبت غفلت کرده تمام به نسبت دیگر متوجه شود

تا به کبر مبتلا گردد؟

و نیز می‌فرماید: هر کس که پیش هست حقیقی، نیست حقیقی نشود بر او استعلا (برتری) جسته است در قرآن مجید می‌فرماید: (بر خدا برتری نجوئید)^۱ باید چندان بزرگی خدا را بیابد که بزرگی آدمی (خودش) را فراموش کند.

حالات پیغمبر صلی الله علیه و آله مظہر تواضع: و این حالت را الوازم چندی است که در صفت عبدالله، سید الکوئین صلی الله علیه و آله گفته اند: هرگز برای خودش غضب نمی‌فرمود^۲. و بر روی خاک می‌نشست و بر زمین غذا می‌خورد.^۳ و گاه می‌شد کنیزی دست حضرتش را می‌گرفت و او را برای شفاعت به هرجا می‌خواست می‌برد^۴. و نیز گفته اند هر گاه داخل خانه می‌شد با اهل خانه همکاری می‌کرد^۵.

منشأ کبر را باید زدود: از موارد علاج علمی کبر، تفکر و تدبیر کردن در اشتباه انسان است، در چیزهایی که سبب کبر و غرور می‌گردد مانند علم، عمل، نسب، مال، جاه، منصب، اتباع، قوه، جمال و غیره - پس از دقت دانسته می‌شود که کبر و غرور به هر یک از آنها خلاف عقل است اما علم - اگر از دانش‌های دنیوی باشد که به مرگ برطرف می‌شود بلکه پیش از مرگ در اثر ترک ممارست یا فراموشی زائل می‌شود و چون نفع آن فقط برای چند روز زندگی دنیا است، سزاوار مغفور شدن نیست. خصوصاً با ملاحظه نسبت آنچه می‌داند با آنچه که نمی‌داند که نسبت محدود با نامحدود است.

اگر از علوم اخروی و دینی باشد، آنچه که راجع به معارف الهی است، اثرش تواضع و خشوع است نه کبر و غرور چون می‌فرماید: «تنها دانایان از خدا می‌ترسند»^۶ و اگر حالش غیر از این باشد، معلوم می‌شود، از نور و حقیقت علم بی‌بهره است فقط اصطلاحاتی یاد گرفته آن هم چیزی نیست که موجب فخر باشد.

علم به احکام دینی یعنی فقه هم وقتی نافع است که بر طبق آن عمل شود و

۱- و ان لا تعلو على الله (سورة ۴۴ آیه ۱۸).

۲- کان لا یغضب لنفسه (جلد ۶ بحار الانوار از مناقب صفحه ۲۰۲).

۳- کان یجلس علی الارض و یا کل علی الارض (بحار جلد ۶ صفحه ۲۰۲).

۴- کانت الامة من اماء المدينة تأخذ بيد رسول الله ص فتذهب به حيث شئت.

۵- کان صلی الله علیه و آله اذا دخل بيته في مهنة اهله (بحار جلد ۶ صفحه ۲۲).

۶- انما يخشى الله من عباده العلماء (سورة ۳۵ آیه ۲۵).

کسی که فقه بداند و عمل نکند، مانند کسی است که علم طب می‌داند ولی به آن عمل نمی‌کند و به فرمایش قرآن مجید مانند خری که کتابها را بار کند^۱. و بلعم باعور را که عالم بی‌عمل بود به سگ تشبیه می‌فرماید^۲. و اگر عالمی متوجه شود که حجت خدا بر او تمام شده و مسؤولیت‌ستگینی بر عهده او است به طوری که هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود و یکی هم از او عفونمی گردد یقیناً بر تواضع و انکسارش افزوده می‌گردد نه اینکه کبر می‌ورزد.

عمل مقبول ارزش دارد: اما عمل، باید دانست کار خیر اگر با خضوع و خشوع و نیاز و انکسار باشد که جان بندگی است عبادت و با ارزش است. و اگر با کبر و ناز باشد به مانند صورت بی‌جانی است که ارزشی ندارد و نیز باید دانست، کار خیر زمانی نافع است که مورد قبول حق تعالی واقع گردد و آن هم امری پنهان است و هیچکس نمی‌داند آیا عمل خیرش پذیرفته شده است یا در اثر نبودن صدق و اخلاص و تقواردن شده؟ بنابراین عمل خیر هم مانند علم است که موجب عجز و تواضع است نه غرور و کبر. چنانچه در صفات مؤمنین می‌فرماید: «و آنان که دهند آنچه دهند (از انواع طاعات و عبادات و خیرات) در حالی که دلشان ترسناک است از اینکه بازگشتشان به سوی پروردگارشان است»^۳

يعنى از پذيرفته نشدن اعمالشان نزد پروردگارشان ترسانند زيرا خداوند دانا است به آنچه برایشان پوشیده است.

شرافت نسب موجب کبر نباید بشود: اگر شرافت ظاهری دنیوی است مثل اینکه پدرش از حکام و اشراف بوده، پس اصل دنیا چیست تا امور اعتباری آن‌چه باشد جز زرق و برقی که چند روزی جولانی دارد و نیست و نابود می‌گردد و افتخار و غرور و کبر به آن دلیل کمال حماقت و سفاht است.

دیگر آنکه، چه بسا کسانی که به آنها افتخار می‌کند، الان در عالم بزرخ در سخت‌ترین حالات و پست‌ترین جایگاهها صدای ناله و حسرتشان بلند است و این احمق

۱- کمثل الحمار يحمل اسفاراً (سوره ۶۲ آیه ۵).

۲- به همین کتاب مراجعه شود.

۳- والذين يوتون ما اتوا و قلوبهم وجلة انهم الى ربهم راجعون (سوره ۲۳ آیه ۶۲).

به واسطه نسبت به آنها تکبر می‌کند.

اگر شرافت حقیقی و معنوی باشد مانند سلسله جلیله سادات باید دانست که شرافت اجداد طاهرين او به واسطه قرب ایشان به خدا و دارا بودن جمیع فضائل نفسانی است که از آن جمله کمال تواضع با خدا و خلق است و کسی که خود را به ایشان منسوب می‌داند، سزاوارتر از دیگران است که به واسطه نسب بیشتر با خدا و مردم فروتنی کند و از کبر و سایر صفات رذیله که از صفات دشمنان آنها است پاک و منزه باشد.

وابسته به علما هم باید بداند، اگر خود عالم متکبر باشد، از فضیلت علم محروم است. چنانچه ذکر شد. پس چگونه است حال کسی که بخواهد بداشتن نسبت به عالم خود را صاحب فضیلت ببیند و بر دیگری تکبر نماید؟

کبر به مال از حماقت است: اگر ثروتی به دست آورد و بر فقراء و مستمندان بزرگی فروخت و خود را از آنها بالاتر دانست، از حماقت است. مثل اینکه اگر فقیر مريض شود از او عيادت نکند (چون فقیر است) هر چند رحم یا همسایه باشد. یا اگر فقیری با او سخن گوید به حرفش توجهی نکند یا جواب سلامش را درست ندهد یا با او به تندي سخن بگوید و نظایر اينها.

باید بداند که مال بیرون از ذات انسان است و کم و زیاد آن ربطی به کمال انسانی ندارد چنانچه ممکن است پست‌ترین افراد بشر (از جهت کمالات معنوی) دارترین آنها باشد دیگر آنکه مال به مرگ شخص به دیگران منتقل می‌شود بلکه در هر لحظه‌ای ممکن است به واسطه حادثه‌ای از کفش بدر رود. چه بسیار ثروتمدان متکبر مغوری که به اندک زمانی فقیر و جزء مستمندان شدند.

اگر ثروتمند، ایمان و فهم داشته باشد، مال خود را فتنه و بلا و اسباب امتحان خود می‌بیند^۱، و خود را مورد مسؤولیت سختی می‌بیند که از عهده بیرون آمدنش خیلی سخت است ولازم‌آين فهم و دانش، انکسار و تواضع بافقرا است نه غرور و کبر.

و اگر ثروتمند بی‌خبری باشد و مال خود را خیر خدا داده بیند و خود را سزاوار آن بینند، باید این آیه شرife را متذکر شود که می‌فرماید: «آیا گمان می‌کنند آنچه ما به ایشان از مال و فرزندان داده ایم، خیرهایی است که به ایشان رسانده ایم؟ نه چنین است

۱- و اعلموا انما موالکم واولادکم فتنة (سوره ۸ آیه ۲۸).

بلکه نمی فهمند»^۱. زیرا عطای مال و فرزند هر گاه موجب کسب سعادت نباشد، از قبیل استدراج و غصب و از مصاديق مکر است^۲ نه لطف و رحمت.

و برای دانستن اینکه این مال رحمت و خیر است یا بلا و غصب الهی است، دو علامت در روایات ذکر شده یکی تواضع و دیگری توفیق انفاق. پس هر ثروتمندی که هر چند مالش زیادتر شود، تواضعش به فقرا و انفاقش به آنها بیشتر می گردد، آن مال خیر و رحمت الهی است و اگر بخل و کبرش بیشتر شود، و بال و سبب شقاوت و بدبهختی او است.

جاه، منصب، اتباع، امور اعتباری است: آنچه در باره مال گفته شد از زوال و بی اعتباری آن و اینکه گاه خیر و نعمت، و گاه شر و نقمت است، در جاه و منصب و اتباع هم جاری است بلکه شدیدتر و تکلیف سخت تر و خطر آن بزرگتر است. خصوصاً اگر با ثروتمندی و توانگری جمع شود در هر لحظه در خطر بزرگی است که آیا وظیفه مهم الهی که اکنون بر دوشش هست انجام می دهد یا نه بلکه وزر خود را بیشتر می سازد و گاه می شود در اثر فریاد رسی نکردن از مظلومی یا تکبر کردن و اهانت به مؤمنی (خصوصاً اگر سید و عالم یا پیری باشد) سزاوار انواع عقوبتها و عذابهای الهی می شود. بنابراین جاه و منصب و اتباع هم مانند مال در معرض زوال و بعلاوه خارج از ذات انسانی و از امور اعتباری است که عاقل به هیچوجه فریبیش را نمی خورد. تا چه رسد که به آن کبر و رزد.

شواهد بی اعتباری و زوال مال و جاه و مقام در تاریخ گذشتگان بسیار است از آن جمله از کتاب حبیب السیر نقل گردیده که چون عمرو بن لیث، با هفتاد هزار جوان با استعداد، مقابل امیر اسماعیل سامانی که باده هزار سوار بود قرار گرفت، چون آواز نفیر و صدای کوس جنگ بلند شد، اسب عمرو بن لیث تومنی کرده و او را بی اختیار به صف دشمن رسانید. امیر اسماعیل بدون جنگ کردن غالب گشته و عمرو را در خیمه ای محبوس گردانید.

نقل است که در آنروز نظر عمرو به یکی از شاگرد پیشگانش افتاد، او را طلبید و

۱- ایحیيون انمامد هم به من مال و بنین نساع لهم فی الخیرات بل لا يشعرون (سوره ۲۳ آیه ۵۷ و ۵۸).

۲- به همین کتاب مراجعه شود.

کبر و رزندن از گرسنگی شکایت کرد. شاگرد پیشه در حال قطعه گوشتنی به هم رسانید و چون دیگ نبود، آرا در سلط اسب انداخت و آتش افروخت و پی کار خود رفت. اتفاقاً سگی آمده سر در سلط کرد، دهانش از حرارت شور با بسوخت به تعجیل سر از سلط خواست که بدر آورد دسته سلط در گردش افتاد بدوید. عمر و از دیدن این حال بخندید یکی از نگهبانان پرسید: چه جای خنده است؟ گفت: امروز خوانسالار من شکایت می کرد که سیصد مرکب، اسباب مطبخ تورا به زحمت می برد و حال می بینم سگی به سهولت آرا می برد.

و نظیر این حکایت قصه مروان حمار است که آخرین سلاطین بنی امية است. در سال ۱۳۲ در کنار آب زاب بالشکر سفاح مقابل شد. در حین تصفیه صوف از اسب پیاده شد و برای بول کردن نشست. اسب گریخت و در میان لشکر افتاد، مردم گمان کردند مروان کشته شده و اسبش فرار کرده. تمام لشکر ترسناک شده و پراکنده شدند تا آخر قصه اش که به هلاکت رسید و گفته شده (ذهبت الدولة ببولة) سلطنتش به ادار کردنی از بین رفت.

و نیز حکایت گدائی کردن خلیفه عباسی، در صفویه جماعت مسجد جامع بغداد. مشهور است که در حال کوری می گشت و می گفت: ای مردم رحم کنید به کسی که تا دیروز برشما سلطان بوده و امروز دست گدائیش به سوی شما است.^۱

نیروی بدن هم وقت است: اما کبر به قوّه بدنی، باید بداند که در هر لحظه ای ممکن است به مرض یا بلائی دچار گردد که از هر ناتوانی، ناتوان تر شده و نیز حالات سکرات مرگ و قبر خود را متذکر شود.

در کبر به زیبائی ظاهری هم باید متوجه بود که جمال حقیقی اتصاف انسان به صفت کمالیه می باشد که از آن جمله تواضع است. و جمال ظاهری تنها، ارزشی ندارد زیرا عاریه است و ممکن است به حادثه مختصراً به کلی زائل شود. و متذکر حالات بدن خود در قبر باشد که همین جمال چه برسش می آید و همچنین الآن نیز حامل کثافت در

به نعمتی که مصون نیست از فنا و زوال چند منی ای دو سه من استخوان کز طلب جاه نیاسوده اند سود بداما بزیان شد چو سود غافلی از خود که زخود غافلی

۱- مکن به مال تفاخر مناز بسیاری چند غرور ای دغل خاکدان پیشتر از تودگران بوده اند حاصل آن جاه ببین تا چه بود این چه نشاط است کز آن خوشدلی

جوف خود است وزیر پوست چرک و خون و کثافت می باشد. دیگر چه جایی برای کبر ورزی و بزرگی فروختن به دیگران باقی می ماند؟.

چاره مرض کبر - (علاج عملی): هر صفتی که در نفس انسانی است، اگر در عمل از آن پیروی نکند بلکه به ضد مقتضای آن عمل نماید، متوجه آن صفت برطرف می شود و چون ضد صفت کبر، تواضع است، پس یگانه راه چاره قطعی مرض کبر، فروتنی در گفتار و کردار است. بنابراین لازم است اهمیت تواضع و حقیقت و اقسام آن به طور اجمالی یادآوری شود.

فضیلت تواضع: آیات و روایات در موضوع تواضع بسیار و نقل آنها منافی با وضع این کتاب است و برای اهمیت آن کافی است که پروردگار عالم، حبیب خود را که اشرف مخلوقات و علت ایجاد کائنات است، امریه تواضع می فرماید که: «بال فروتنی خود را برای مؤمنینی که ترا پیروی می کنند پهن کن».^۱ و بندگان مقرب خود را به این صفت کمالی ستوده و می فرماید: «بندگان رحمان آنها یا ند که روی زمین از روی تواضع راه پشتها از داشتن روزه به جهت رام شدن نفس سرکش».^۲

و در روایات شیعه در نشانه های امامت رسیده که امام از هر کس برای خدا باید متواضع تر باشد.^۳ امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «اگر خداوند اذن داده بود بر تکبر کردن کسی از بندگانش، البته به خواص بندگانش که پیغمبرانند اذن می داد. لیکن خداوند مکروه دانست برای ایشان کبر و گردن کشی را و برای ایشان فروتنی را پسندید پس چسبانیدند به زمین رخسارهای خود را به خاک مالیدند رویهای خود را و خود را برای مؤمنین پست کردند».^۴

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «محبوبترین و نزدیکترین شما روز قیامت به من، کسی است که اخلاقش نیکوتر و تواضعش بیشتر باشد و دورترین شما از

۱- و اخض جناحک للمؤمنین (سوره ۱۵ آیه ۸۸).

۲- و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا (سوره ۲۵ آیه ۶۴).

۳- و ان يكون اشد الناس تواضعًا لله تعالى (بحار الانوار جلد ۷).

۴- فلو رخص الله في الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصية انبائه و لكنه سبحانه كره اليهم التكابر و رضي لهم التواضع فالصقوا بالارض خذوههم و عفروا في التراب وجوههم و خفضوا اجنحتهم للمؤمنين الخ.

کبر ورزیدن من در قیامت تکبر کنند گانند».^۱

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «در آسمان، دو ملک است که موکل بر مردمانند. هر کس تواضع کند اورا عزیز و بلند مرتبه می نمایند و هر کس تکبر کند اورا ذلیل و خوار می کنند».^۲

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «از مرض کبر، خدای تعالی بندگان مؤمن خود را نگه می دارد به وسیله نمازها و زکاتها و کوشش در روزه روزهای که واجب گردیده، تا نفس های ایشان رام گردد و دلهایشان ساکن گردد و بیرون بردن کبر و تبختر از ایشان برای آنچه در اینها است از مالیدن رخسارهای کریمه به خاک مذلت از روی فروتنی و چسباندن اعضای شریف به زمین برای کوچکی واژفرا رسیدن شکمها به پشتها از داشتن روزه به جهت رام شدن نفس سرکش».^۳

عبادت کبرا می برد: از اینجا دانسته می شود، سبب مهم برای واجب شدن این عبادات بطرف شدن مرض کبر و متصف شدن به فضیلت تواضع است. بنابراین مهمترین معالجات عملی برای بطرف شدن کبر، سعی در بجا آوردن عبادات با رعایت شرائط صحت و قبول آن است که هرگز با کبر، عبادت پذیرفته نیست، چون عبادت یعنی بندگی نه آقائی.

معنی تواضع و اقسام آن: تواضع حالتی در نفس است که از آن به فروتنی و شکسته نفسی و پست شمردن و ذلیل داشتن خود تعبیر می شود چنانچه به حسب تکوین

۱- ان احکم و اقربکم منی یوم القيمة مجلساً احسنکم خلقاً و اشدکم تواضعاً و ان بعدكم يوم القيمة مني الشرارون و هم المتكبرون (بحار الانوار).

۲- ان فى السماء ملكين بالعباد فمن تواضع رفعاه ومن تكبر وضعاه (کافی ج ۲ باب کبر).

بلندیت باید تواضع گزین
تواضع سر رفعت افزادت
۳- وعن ذلك ما حرس الله عباده المؤمنين بالصلوات والزكوات ومجاهدة الصيام في الأيام المفروضات تسکیناً لاطرافهم وتغشیعاً لابصارهم وتذليلاً لنفسهم وتحفیضاً لقلوبهم و اذهاباً للخيلاء عنهم ولما في ذلك من تغير عთائق الوجوه بالتراب تواضعاً والتتصاق كرائم الجوارح بالارض تصاغراً ولحق البطن بالمتون من الصيام تذلا... (نهج البلاغة - خطبه قاصمه ۱۹۲).

و واقع امر چنین است یعنی انسان از خودش هیچ ندارد.

ما چه ایم اندر جهان پیچ پیچ

چون الف او خود ندارد هیچ هیچ

تواضع به حسب مورد سه قسم است: تواضع در برابر خداوند و در برابر پیغمبر و امام علیه السلام و در برابر مردم.

تواضع با پروردگار - هر گاه انسان یقین کند و بفهمد که اصل وجود و تمام متعلقات آن همگی از خدا است و بدون استحقاق و طلب او را مورد نعمتهاي بي اندازه و شماره قرار داده و هر چه هست و هر چه دارد همه از او است، حالت در نفس پيدا می شود که از آن تعبير به شکستگي و ذلت در برابر بزرگي حق می شود. و اين حالت لوازم چندی دارد از آن جمله اطاعت و انقياد در برابر او و سعي در فرمانبرداري او است از روی اخلاص و هميشه در مقام تحصيل رضای او است و خود را هميشه در انجام وظائف بندگي مقصري می بیند. چون او را آنطوری که سزاوار است نپرسنده است و خود را صاحب هیچ حقی نمی بیند.

از آن جمله تجدید شکر نزد نعمتهاي تازه اي است که به او می رسد و مستحب است در آنحال بلکه هر گاه ياد نعمت گذشته ها را که می کند سجده شکر کند.

تواضع برای نعمتهاي خدا: نعمت را بزرگ می بیند و گرامي می دارد و چون از طرف محبوب و منعم حقيقي او است خصوصاً انواع خوردنها و آشاميدنها - و مروي است که اگر طعامي خورديد و به شما صدمه اي زد، نگوئيد فلان طعام بد است و مرا مريض کرد، بلکه بگوئيد مزاج من مساعد و مناسب با فلان طعام نبود و بي مورد صرف کردم.

در هنگام طعام خوردن، باید بنده وار بنشيند و بنده وار چيز بخورد. نشستن رسول خدا صلي الله عليه و آله برسفره مانند نشستن او در تشهد نماز (متورکا) بود.

از آداب تواضع در غذا اين است که برخوان مرتفع غذا نخورد بلکه کفشهای خود را در آورد و با کمال ادب بر زمين بنشيند. خصوصاً نان را در سفره گرامي بدارد که اخبار زيادي در باره آن رسیده است و هر که در خانه است از زن و فرزند و نوکر و کلفت، همه بر سر يك سفره جمع شوند. نه اينکه بعضی را راه ندهند و برايش على حده معين کنند.

آداب غذا خوردن بسيار و اهم آنها حضور قلب و توجه به منعم حقيقي است و به نام او ابتداء کردن (بسم الله گفتن) و به شکر او ختم کردن (الحمد لله گفتن) است.

از تواضع با خداوند بزرگ داشتن شعائر و حرمات الهي است، چنانچه ذکر شد.

همچنین گرامي داشتن قرآن مجید و اسماء شريفه خداوند است بدون طهارت آنها را مس نبايد کرد و مخصوصاً در دست و پا نبايد بيفتد. پاها را به سوي آنها دراز نکند و به طور کلي بزرگ داشتن هر چه نسبت به خدا دارد، مانند مساجد. چنانچه خودش می فرماید: «مسجد مال خدا است» بنا بر این در مسجد نباید آب دهان بیاندازد و با بوی بد وارد شود یا صدای بلند بدهد یا حرف دنيا بزنده که تمام خلاف تواضع است.

تواضع با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام: از بالاترين آثار تواضع با خداوند، تواضع با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است زیرا ايشان آيات اعظم خدايند و نمایندگان و خلفای او يند و تواضع به آنها تواضع به خدا است. و آنچه پتواند از کوچکی نباید مضايقه کند. از تواضع با ايشان، مس نکردن اسمای آنها بدون طهارت است و مقدم نشدن بر قبورشان در نماز است. وقتی که نامشان برده می شود، باید با تجلیل و احترام اسمای مبارکشان را به زبان جاري ساخت و برايشان درود و سلام فرستاد.

بعضی از بزرگان اگر وضو نداشتند نام شريف معمصومین را به زبان جاري نمی کردند.

مروي است که حضرت صادق علیه السلام هنگام بردن نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله چنان خم می شد که صورت مبارکش نزدیک زانوهایش می رسید. و از تواضع با پیغمبر و امام است، تواضع در برابر علمای عاملین و سلسله جليله سادات چنانچه قبلًا اشاره گردید.

تواضع با مردم: مردم همه در عنوان اولی، در عرض و مساوی یکدیگرند و همگي مخلوق و مقهور و تحت تربیت رب العالمین اند. و چنانچه هر کس در هر مقامي که باشد، حق تکبر کردن و بزرگی فروختن به دیگری عقلًا و شرعاً ندارد. همچنین استحقاق تواضع و خضوع از دیگری نيز ندارد مانند غلامان سلطان که هیچیک حق تکبر کردن بر دیگری ندارد و استحقاق تواضع از دیگری نيز برای او نیست، چون همه مانند یکدیگرند. و چنانچه اگر غلامی به دیگری تکبر کند، مورد مذمت و ملامت عقلًا است. همچنین اگر توقع تواضع و فروتنی از دیگری داشته باشد، عقلًا او را مذمت و ملامت می کنند. چون همه مانند یکدیگرند.

لیکن به عنوان دوم، بعضی از افراد بشر عنوان ویژه‌ای می گیرند که عقل و شرع

آنرا تعظیم و امر به اکرام و احترام آن کرده است. در این صورت استحقاق فروتنی را پیدا می کنند و دیگران باید برایشان تواضع و خضوع نمایند، مانند عنوان پدر و مادری که عقلاً و شرعاً سزاور است، فرزندانشان برایشان فروتنی کنند. و در حقیقت تواضع برای والدین، تواضع برای خدا است، چون واسطه رو بیت پروردگارند و مورد امر خود او است.^۱ و مانند عنوان ایمان و تقوا که باید برای هر صاحب ایمان و تقوا فروتنی کرد، زیرا مؤمن وابسته به خدا است و مورد نظر و اکرام او است.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید «حرمت مؤمن نزد خداوند از حرمت کعبه بیشتر است».^۲

در حقیقت، خضوع برای مؤمن به جهت ایمانش، خضوع برای خدا است. مانند غلامی که از بین غلامان انتخاب شده و مورد نظر شخص سلطان است و به او بستگی پیدا کرده، اکرام او در این صورت اکرام سلطان و اهانت به او هانت به سلطان است. و مانند عنوان عالم و معلم که بر همه لازم است، احترام عالم را به واسطه مزیتی که دارد رعایت کنند.^۳ یاما نند عنوان پیری و بزرگ قوم و میهمان وغیره از عناوینی که به خصوص امر به اکرام آنها و تواضع در برابر آنها شده است.

تواضع به کافر و فاسق غلط است: در مقابل، عنوانهایی است که برای صاحبان آن نباید هیچگونه خضوع و فروتنی کرد بلکه باید برابر آنها ترفع جست، مانند کفر- در برابر کافر. نباید هیچگونه تواضع کرد زیرا مورد بعض خدا است و خود را از درجه انسانیت انداخته و از هر پستی پست تر کرده است. بلکه فردای قیامت آرزوی می کند که کاش خاک بودم.^۴

چنانچه برایر مؤمن باید خاضع شد و تذلل کرد، در برابر کافر باید ترفع و تعزز کرد. و اگر مؤمنی برایر کافری فروتنی کند، در حقیقت ایمان به خدا راخوار و کفر به او را عزیز داشته، برخلاف آنچه واقع امر است. زیرا عزت برای خداو پیغمبر صلی الله علیه و

کبر و رزیدن

الله و مؤمنین است.^۱

ونیز در برابر کسی که ستم را پیش خود قرار داده و یا متوجه به فسق شده، یعنی بی باک و بی پروا، آشکارا حرمت خدا را هتك می کند، باید فروتنی کرد، بلکه باید برای خدا بر آنها غضبناک بود و با روی ترش با ایشان مواجه شد. چنانچه امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما امر فرمود، با اهل معصیت، با چهره درهم کشیده مواجه شویم».^۲

تواضع برای متکبر نیز غلط است: در برابر آن احمقی که تکبر می کند و دیگران را کوچک و خوار می دارد، نباید متواضع بود. زیرا اولاً خضوع در برابر متکبر، یکنون مذلت است که عقلاً و شرعاً ناپسند است. ثانیاً تواضع برای متکبر، سبب جرأتش بر ادامه این حرکت نا شایست می گردد. چنانچه اگر از او نخرنده و برایش فروتنی نکنند، ممکن است متنبه شده تکبر را ترک نماید. پس از باب نهی از منکر باید به او تواضع نکرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر گاه به اهل تواضع از امت من رسیدید، با ایشان فروتنی کنید، هر گاه به تکبر کنندگان رسیدید، با ایشان تکبر نمائید. زیرا تکبرتان بر آنها سبب خواریشان می گردد».^۳

تواضع نکردن با کبر فرق می کند: آنچه گذشت که در برابر کافر و فاسق و متکبر نباید تواضع کرد، بلکه باید بر آنها فزونی جست و خشمناک بود چون مورد خشم خدایند، معنیش این نیست که خود را بالذات از آنها بالاتر بداند و آنها را از خود پست تر شمارد و توقع کوچکی کردن از ایشان داشته باشد و خود را نسبت به آنها صاحب شأن و مقامی بینند، بلکه باید خود و ایشان را بنده عاجزی بداند و هر کس اهل نجات شد، به توفیق خدا است و هر کس هلاک شد به خذلان او است. و ممکن است همان کافر یا فاسق موفق به توبه و عاقبت بخیر گردد، بلی فعلأً چون به ما چنین دستور داده شده، با ایشان سرسنگینی می کنیم نه اینکه خدای نکرده کبر می فروشیم و بالجمله، شخصیت

۱- ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين (سورة ۶۳ آیه ۸).

۲- امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان نلقی اهل المعاشر بوجوه مکفهره (وسائل الشیعه کتاب الامر بالمعروف ج ۱۱ ص ۴۱۳ ح ۱).

۳- اذا رأيتم المتواضعين من امتى فتواضعوا لهم و اذا رأيتم المتكبرين فتكبروا عليهم فان ذلك لهم مذلة و صغار (جامع السعادة).

۱- به صفحات ۴۸ تا ۵۰ و صفحه ۱۲۴ همین کتاب مراجعه شود.

۲- ان ابا جعفر الباقر علیه السلام اقبل الى الكعبة وقال و الله لحرمة المؤمن اعظم منك (مستدرک کتاب حج باب ۱۰۵ حدیث ۱۶).

۳- قل هل يسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (سورة ۳۹ آیه ۹).

۴- وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لِيْتَنِي كَنْتُ تَرَابًا (سورة ۷۸ آیه ۴۱).

گناهان کبیره ج ۲

اصلًا نباید ملاحظه شود و تنها برای فرمانبرداری و عمل کردن به وظائف ایمان، آنچه را که خدا دشمن می‌دارد او هم دشمن بدارد و برایش خصوص نکند.

برای واضح شدن مطلب که غصب کردن برای خدا با تکبر نکردن منافاتی ندارد، مثلى ذکر می‌شود: هر گاه سلطانی به نوکر خود امر کند، اگر از فرزندش بی ادبی سرد بر او خشم کرده او را بزند، پس اگر نوکر از فرزند سلطان خطائی دید باید بر او خشم کند و او را بزند. و گرنه امر سلطان را پیروی نکرده است. و در عین حال هرگز بر او تکبر نمی‌کند و خود را بالاتر از او نمی‌بیند (بلکه او را عزیزتر و بالاتر از خود نزد سلطان می‌بیند) و اگر حالت غصب کردن جمع شد، بداند که آن غصب برای خدا نیست بلکه برای هوا نفس است.

تکبر با بندگی سازگار نیست: چون تکبر عبارت از طغیان و سرکشی نفس و غفلت از بزرگی خدا و فراموشی حقارت و ذلت خود است، خودش را صاحب شأن مقامی می‌بیند و دیگران را نسبت به خود پست و حقیر می‌داند، این حالت خود پرستی، ضد خدا پرستی است. ولذا در جمیع حالات، مذموم و هیچگاه مورد امر و مرح خدا قرار نمی‌گیرد. پس مراد به کبر در برابر کافر و فاسق و ثروتمند متکبر، همانا عزیز داشتن جهت خدائی و آشکار کردن بزرگی آن است که در برابر کافر اصلًا خصوص نکند و عزت ایمان به خدا را که بزرگترین نعمت او است در نظرش ظاهر کند و در برابر اهل معصیت نیز عزت تقوا را که ملاک گرامی بودن نزد خدا است، آشکار سازد و در برابر ثروتمند، کوچکی مکنتش را که سبب ناز و کبرش شده و عزت و بزرگی خزانی الهی را ظاهر کند و هیچگونه فروتنی برای دارائیش ننماید و در برابر متکبر عملًا او را تحقیق و تجهیل کرده به او بفهماند که کبریائی مختص به حضرت آفریدگار است و غیر او هر کس تکبر کند احمق است.

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، اگر اینطور عمل شود هیچ خودیت و هوا نفس در کار نیست بلکه تمام عزیز داشتن و اظهار بزرگی، جهت الهی است نه قدری و نخوت و غرور نفس - لیکن باید سخت مواطن بود که هنگام عمل اشتباه نشود. چنانچه گاه می‌شود انسان در برابر منکری واقع می‌شود و چون می‌خواهد نهی کند، هوای نفس در کار می‌آید و به معصیت مبتلا می‌شود و به منکری نهی از منکری کرده و بیشتر دفع فاسد به افسد می‌گردد.

چه بسیار فرق است بین کاری که برای خدا باشد یا از روی هوای نفس - هر چند

کبر و رزیبدن

صورت عمل یکی است، لیکن اگر برای خدا باشد، عبادت و موجب قرب و غلبه بر شیطان است. و اگر هوا نفس باشد، معصیت و مبعد و مغلوب شیطان شدن است.

تواضع برای ثروت ثروتمند هلاک کننده است: تواضع برابر اغنيا و ثروتمندان اگر به ملاحظه ثروت و طمع به مال دنیا از آنها باشد بسیار مورد نهی قرآن مجید و روایات است. در قرآن می‌فرماید: «و چشمان خود را مینداز به آنچه داده ایم به اصناف ایشان از زینت زندگانی دنیا تا آزمایش کنیم ایشان را در آن»^۱ و در حقیقت تواضع به ثروتمندان به جهت ثروت‌شان، خصوص به مال دنیا است که آنرا موتّر دانسته و از خدا غافل شده است و این شرک به خدا است.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «کسی که نزد ثروتمندی رود و به جهت مالش برای او فروتنی کند، خداوند دو سوم دینش را می‌برد»^۲ و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نظری همین روایت شده است.^۳

و شاید علت اینکه دو سوم ایمانش می‌رود، این باشد که چون ایمان سه جهت دارد اعتقاد به قلب و اقرار به زبان (شهادتین) و عمل به ارکان (ادای واجبات و ترک محرمات) همچنین فروتنی در برابر ثروتمندان به طمع مال آنها گاهی به قلب تنها است. گاهی به زبان نیز می‌آورد و گاهی به قدری شدید است که به اعضاء هم سرایت می‌کند، چون غالباً طمعکاران برابر ثروتمندان، به قلب خاشع می‌شوند و به زبان هم به تملق و چاپلوسی بر ایشان کوچکی می‌کنند دو قسمت ایمانشان زائل می‌شود. و اگر به سایر اعضای بدن هم خشوع کند مثلاً دست و پایشان را بیوسد یا حرکات خشوع آمیز دیگری با بدنش کند تمام دین خود را در آن حال از کف داده چون هر چه داشته و می‌توانسته در برابر مخلوقی صرف کرده و دیگر چیزی برای خالقش باقی نگذارد است.

تواضع ثروتمند و تکبر فقیر برای رضای خدا: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «چه بسیار نیکو است تواضع کردن ثروتمندان برای فقرا و مستمندان برای رضای خدا».

۱— ولا تمن عينيك الى مامتنا به ازواجاً منهم زهرة الحياة الدنيا لافتتهم فيه (سوره ۲۰ آیه ۱۳۱).

۲— من اتي غنياً فتواضع لغناهه ذهب الله بثلثي دينه (نهج البلاغه حکم ۲۲۸).

۳— من اتي ذات ميسرة فتخشع له طلب مافي يديه ذهب ثلثادينه.

گناهان کبیره ج

(تواضع زگردن فرازان نکوست)

و بهتر از آن تکبر کردن تهیدستان است بر ثروتمندان از راه تکیه به خدا^۱. به این که مستمند در برابر ثروتمند، تملق‌های گدایانه و افتادگی‌های خسیسانه را ترک و در برابر مالش خصوع نکند نه اینکه خود را بالاتر و برتر بیند و کبر کند. چنانچه قریباً گذشت.
اگر ثروتمند به مال خود می‌نازد و می‌بالد، فقیر هم باید به خداوندی که خزینه‌های آسمان‌ها و زمین ازاو است تکیه داشته باشد و خود را بی‌نیاز بداند^۲.

ضمیماً باید متوجه بود که نهی از تواضع برای غنی، فقط به جهت مال است و گزنه اگر به عنوان دیگر مانند ایمان و تقوا و غیره باشد، باید متواضع بود و هیچ مانع ندارد بلکه مورد امر است. منتها باید متوجه باشد که به تواضع به مال نکشد. و نشانه اش آن است که تواضع او در برابر فقیر با ایمان و تقوا و ثروتمند با ایمان و تقوایک نواخت باشد.

تواضع نسبت به اشخاص فرق می‌کند: تواضع را حدی است که اگر از آن گذشت، گاه موجب ذلت و هتك حرمت شخص می‌شود. و مؤمن نباید کاری که موجب هتك او می‌شود مرتكب گردد. بنابراین باید در موارد تواضع و کیفیت آن کاملاً رعایت میانه روی را نمود. مثلاً تواضع برای والدین یارحه‌باید بیشتر از بیگانه باشد و تواضع برای علمای عاملین و سادات، باید بیش از دیگران باشد و تواضع برای بزرگ قوم، باید از تواضع برای آن قوم بیش باشد زیرا اگر تواضعی که مناسب والدین و علماء و سادات باشد مثلاً بوسیله‌دن دست آنها، گاه می‌شود برای دیگران موجب هتك و خواری شخص است.

۱- ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلباً لما عند الله و احسن منه تيه الفقراء على الاغنياء انکالا على الله (نهج البلاغه حکم ۴۰۶).

۲- در کتاب لثائی الاخبار نقل کرده که مرد ثروتمندی با لباس فاخر بررسول خدا صلی الله عليه و آله وارد شد و نشست. پس از آن مرد فقیری با لباس مندرس وارد شد و نزدش نشست. مرد ثروتمند لباس خود را جمع کرد و از او فاصله گرفت. رسول خدا صلی الله عليه و آله فرمود: آیا ترمیدی که از فقر او به تو چیزی برسد؟ گفت: نه. فرمود: آیا ترمیدی از ثروت کم شود و به او برسد گفت: نه فرمود: ترمیدی لباست چرکین شود؟ گفت نه. فرمود: پس چرا چنین کردی؟ گفت: نفس من هر کار خوبی را برایم نزشت و هر کار بدی را خوب جلوه می‌دهد و من به تلافی کردار نزشت خود نصف تمام ثروتم را به این فقیر بخشیدم. آن حضرت از فقیر پرمید: آیا مالش را می‌پذیری؟ گفت: نه، فرمود چرا؟ عرض کرد می‌ترسم مثل او مبتلا به تکبر شوم.

بنابراین در تواضع با اشخاص باید رعایت مقامات و حالات ایشان را کرد.

در سفينة البحار از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که فرمود: بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پدر و پسری از اهل ایمان وارد شدند، پس آن حضرت برای آنها برخاست و ایشان را گرامی داشت و بالای مجلس نشانید و نزدشان نشست. پس امر فرمود: طعام آوردن و هر دو خوردن. پس قبر طشت و ابريق و دستمال آورد حضرت ابريق را از قبر گرفتند و دست پدر را خواستند بشویند، آن مرد نمی‌پذیرفت. حضرت او را سوگند داد که با کمال اطمینان دستش را بشوید. مثل اینکه قبر بر دستش آب می‌ریزد آن مرد پذیرفت و چون حضرت از شستن دستش فارغ شدند، ابريق را به فرزند خود محمد بن الحنفیه داده و فرمودند فرزندم، اگر این پسر تنها نزد من آمده بود خودم بر دستش آب می‌ریختم. لیکن خداوند نخواسته در محلی که پدر و پسر با هم باشند مثل یکدیگر با آنها رفتار شود. اینک من دست پدر را شستم توهم که فرزند منی آب بر دست پسر بریز تا پدر دست پدر و پسر دست پسر را شسته باشد.

نشانه‌های تواضع: حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «از تواضع این است که شخص در نشستن به پائین مجلس راضی باشد و ابتدا به سلام کند با هر کس برابر شود و جدال را ترک کند. هر چند حق با او باشد و دوست نداشته باشد به تقوا ستوده شود^۱» یعنی هر کس به این چهار چیز مداومت کند از فضیلت تواضع بهره‌مند می‌شود یا اینکه از نشانه‌های تواضع این چهار چیز است.

و امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن وصیتش می‌فرماید: «بر توباد به فروتنی زیرا از بزرگترین عبادتها است»^۲.

در سفينة البحار مرویست که موسی بن عمران پس از هرنماز، طرف راست و چپ صورتش را برای تواضع نسبت به خداوند به خاک می‌مالید و به همین جهت خداوند اورا کلیم خود قرارداد.

۱- عن الصادق علیه السلام عن آبائه علیه السلام قال ان من التواضع ان يرضي الرجل بالمجلس دون المجلس و ان تسلم على من تلقى و ان تترك المساء و ان كان محقاً ولا تعب ان يحمد على التقوى (كافی ج ۲ ص ۱۲۳).

۲- عليك بالتواضع فانه من اعظم العبادة (سفينة البحار).

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «تواضع این است که به مردم بدھی آنچه دوست داری به توبدهند».^۱

حسن بن جهم از آن حضرت پرسید: اندازه تواضع چیست؟ در پاسخ فرمود: تواضع در جاتی دارد از آن جمله اینکه، مرد اندازه خود را بشناسد و آن را در جای شایسته آن فرود آورد و دلی سالم داشته باشد و نخواهد به کسی چیزی دهد، جز آنچه می خواهد که به خودش داده شود. و اگر از کسی بدی دید، به خوبی آنرا جلو گیرد. (در برابر بدی نیکی کند) و خشم خود را فرو خورد. از مردم گذشت کند و خداوند نیکی کنند گانرا دوست می دارد.^۲

پیشوایان ها از همه بیشتر فروتنی می کردند: در سفینه البحار مرویست که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به مردی سودانی که سیاه و زشت بود، عبور فرمود به او سلام کرد و نزدش رفت و مقدار زیادی با او سخن گفت. پس فرمود: هر کاری داری بگو تا انجام دهم. گفتند ای پسر پیغمبر آیا به چنین شخصی نازل می شوی و از حوانچش می پرسی، در حالی که او به شما محتاجتر است. امام علیه السلام فرمود: بنده ای است از بندگان خدا و برادر دینی ما است و ما و اورا بهترین پدرها که آدم ابوالبشر است و بهترین دینها که اسلام است، جمع می کند و شاید روزگار ما را به او محتاج کند. پس ما را که بر او تکبر می کردیم از جمله فروتنها مشاهده کند.

رشه کبر را به هر چه بشود باید برد: محمد بن مسلم مردی ثروتمند از اشراف کوفه و از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام است. روزی حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: ای محمد، باید تواضع کنی. چون محمد از مدینه به کوفه برگشت ظرف خرما و ترازو برداشت و در مسجد جامع کوفه نشست و صدا می زد هر که خرما می خواهد باید و از من بخرد. (این کار را برای از بین بردن کبر نفس می کرد) بستگانش آمدند و گفتند: ما را به این کار خود رسوا کردی گفت: مولایم مرالمر به چیزی فرمود که

۱- التواضع ان تعطی الناس ماتحب ان تعطاہ (کافی ج ۲ ص ۱۲۳).

۲- عن الحسن بن جهم قال قلت للرضا علیه السلام ماحد التواضع الذى اذا فعله العبد كان متواضعاً فقال عليه السلام التواضع درجات منها ان يعرف المرء قدر نفسه فينزلها منزلتها بقلب سليم لا يحب ان يأتي الى احد الامثل يوتى اليه ان رأى سيدة درئها بالحسنة كاظم الغيظ عاف عن الناس والله يحب المحسنين (کافی ج ۲ ص ۱۲۴).

مخالفتش را نخواهم کرد و این محل اجتماع حرکت نمی کنم تا تمام خرمائی که در این ظرف است بفروشم. بستگانش گفتند: حال که می خواهی حتماً خرید و فروش کنی پس در محلی که گندم آرد می کنند برو. آن جناب قبول کرد و شترو سنگ آسیائی خرید و مشغول آرد کردن گندم شد. (تا باین کار کبر نفس خود را از بین برد و خود را با یک فرد عادی برابر ببیند).^۱

خدا صلی الله علیه و آله را اختیار کردند و چون هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافق نداشت، بیمار شدند و صورت حال ایشان را به عرض رساندند و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را اذن داد که از مدینه بپرون روند و به میان شتران شیردار در آیند که نزدیک جبل العیر بود تا در آن موضع چند روزی به سر برند و از بول و شیر شتران بیاشامند تا مرض ایشان مبدل به صحبت شود. و ایشان به آن موضع رفتند و چون مدتی آنجا بودند صحبت یافتدند و صباحی با هم اتفاق کرده، پائزده شتر از شتران خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دزدیدند و مرتد شدند و روی به قبیله خود نهادند و چون خبر به مدینه رسید، یسار که مولی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود با چند نفر از عقب آنها رفتند و بدیشان رسیده، مقابله و مقاتله کردند و به آخر یسار را گرفته دست و پای او را بریدند و خار بر چشم و زبان او می زدند تا شهید شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از این حال وقوف یافت، کربز بن جابر را از عقب ایشان فرستاد و او همه ایشان را گرفته و دست و گردن بسته نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و حق تعالی این آیه را فرستاد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود؛ دست و پای ایشان را بریدند و به دار آویختند. (پایان گفتار منهج) و قریب به همین مضمون با جزئی اختلاف، در روایات اهلیت علیهم السلام وارد گردیده است.

محارب کیست؟: محارب نزد فقهاء کسی است که اسلحه، مانند شمشیر، نیزه، کارد، تفنگ، چوب، سنگ با خود بردارد برای اینکه مسلمانان را بترساند تا بتوانند مال یا ناموس آنها را ببرد یا خونشان را بریزد، خواه تنها باشد یا چند نفر همدست شوند و خواه غرضش حاصل شود یا نه. یعنی مردم بترسند و مالی را ببرد یا کسی را بکشد یا نه بلکه به مجردی که با اسلحه به این قصد حرکت کند، محارب است و نیز فرقی نیست که در دریا باشد، یا در خشکی، در شهر و آبادی باشد یا در صحراء و بیابان، مانند راهزنان حتی اگر اسلحه با خود بردارد و در خانه مسلمانی در شب یا روز وارد شود و به اهل خانه حمله کند محارب است.

در کتاب کافی مروی است که سوره بن کلیب از امام صادق علیه السلام پرسید از مردی که از منزل خود بپرون می رود، می خواهد به مسجد یا جای دیگر برود، مردی دنبال او را می گیرد و او را می زند و لباسش را می گیرد. حضرت فرمود: چنین شخصی محارب و مورد آیه «انما جزاء الذين يحاربون...» است.

۴-۳- جنگ با مسلمان

سی و چهارم از کبائری که در نص معتر، به کبیره بودنش تصریح شده، جنگ با دوستان خدا است. (یعنی مسلمانان) چنانچه در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام و روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام به آن تصریح شده و در قرآن مجید نیز بر آن وعده عذاب داده شده و عقوبت دنیوی که حد است بر آن مقرر فرموده است؛ در سوره مائدہ می فرماید: «پاداش کسانی که با خدا و پیغمبرش می جنگند و در زمین فساد می کنند این است که کشته شوند. یا به دار آویخته گردند. یا دستها و پاهاشان بر عکس بریده شود (مقداری از دست راست و پای چپ یا بر عکس) یا تبعید شوند این رسوائی ایشان در دنیا است و در آخرت برایشان عذاب بزرگی است. مگر کسانی که پیش از آنکه دستگیرشان کنید توبه کنند. پس بدانید که خداوند آمرزنه و مهربان است».^۱

در منهج می نویسد: در سال ششم از هجرت، جماعتی از عونیه و عکل به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و به شرف اسلام معزز گشته، ملازمت رسول

۱- انما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله ويسعون في الأرض فساداً إن يقتلوها أو يصلبوا أوقطع ايديهم وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض ذلك لهم خزي في الدنيا و لهم في الآخرة عذاب عظيم الا الذين تابوا من قبل ان تقدر وا عليهم فاعلموا ان الله غفور رحيم (سوره ۵ آيه ۳۳ و ۳۴).

گناهان کبیره ج ۲

و نیز فرقی نیست که محارب مسلمان باشد یا غیر مسلمان، مرد باشد یا زن، در بلاد اسلامی باشد یا در بلاد کفر و از جمله «یسعون فی الارض فساداً» که در آیه شریفه است معلوم می شود که منظور از محارب نه جنگ و محاربه با مسلمانان است، بلکه مراد هر فساد در زمین و اخلاق امنیت عمومی است با ایجاد ترس و هراس که عادتاً جز با بکار بردن اسلحه و تهدید به قتل نمی شود. و بالجمله محارب کسی است که با پوشیدن اسلحه و حمله به مسلمانان سلب آسایش و امنیت از حیث جان و مال یاناموس بنماید.

جنگ با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله: جهت اینکه در آیه شریفه از محارب با مسلمانان، تعبیر به محارب با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله شده، یا برای تعظیم و تشریف شأن مسلمین است به طوری که هر معامله ای با آنها شود مثل آن است که با خدا و رسول صلی الله علیه و آله شده، چون وابسته به خدا و پیغمبرند. یا به جهت این است که خدا و رسول صلی الله علیه و آله اذیت به مسلمانان و دست درازی به مال یا ناموس یا خون ایشان را حرام فرموده اند و کسی که مخالفت این حکم را بکند، محارب و جنگ کننده با خدا و رسول است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداؤند فرمود: باید به من اعلام جنگ کند هر که بندۀ مؤمن مرا آزار رساند و باید از خشم آسوده باشد هر که بندۀ مؤمن را گرامی بدارد».^۱

و نیز «هر که دوست مرا اهانت کند، آشکارا با من به جنگ برخاسته است».^۲

حد محارب: چنانچه در آیه شریفه گذشت، باید به یکی از چهار امر با او رفتار شود، کشن، به دار آویختن، دست و پا بریدن به طور عکس، تبعید.

در برهان قرآن صفحه ۱۸۸ چنین می نگارد: مقصود از محاربه در اصطلاح فقهها این است که شخص مسلح برای ترساندن مردم در شهر یا بیابان یا دریا، به هنگام شب یا روز متعرض ایشان شود. خواه ضعیف باشد، خواه قوی و خواه مرد باشد یا زن چنین کسی در اصطلاح فقه محارب نامیده می شود و قرآن مجید عمل او را در حکم جنگ با خدا و

۱- عن الصادق علیه السلام قال الله عزوجل لیاذن بحرب منی من أذى عبدي المؤمن ولیأمن غضبی من اکرم عبدي المؤمن (کافی ج ۲ ص ۳۵۰).

۲- من اهان لی ولیاً فقد بارزني بالمحاربة (کافی ج ۲ ص ۳۵۲).

جنگ با مسلمان

رسول می شمارد و در باره او می گوید: «انما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله» (پس از ترجمه آیه می نویسد):
خواننده عزیز، این یکی از مواردی است که طبع حساس و دل نازک بعض روشنفکران! را آزرده و متأثر کرده و کیفرهای اسلامی را در نظر ایشان وحشیانه و قسوتبار ساخته است. ولی ما نمی دانیم چرا این طبقه روشنفکر همیشه رقت قلب و مهر و عاطفه خود را به جانب جنایتکاران و راهزنان و خونخواران معطوف می دارند و در باره مردم بیگناه و زنان و کودکان معصومی که مال و ناموس و جانشان دستخوش مطامع و اغراض و هوی و هوس این گروه سرکش و متعذر می شود، اظهار رحم و شفقت نمی کنند؟ آیا مجازات و سرکوبی اینگونه افراد در راه تأمین امنیت و حفظ سلامت و مصلحت اجتماع، با کشتن میلیونها میکروب برای تأمین سلامت و نجات یک مریض از خطر بیماری و مرگ فرقی دارد؟ و آیا هیچ عاقلی، پژوهش حاذقی را به علت کشتن آن همه میکروب با تزریق یک آمپول مورد اعتراض قرار می دهد و عمل او را وحشیانه و قسوتبار می خواند؟ جای تردید نیست که هر شخص منصفی این حکم را حاکی از شفقت و رحم نسبت به اجتماع و دائره قانون‌گذار مهر بان اسلام حتی در اجرای این کیفر نیز رحم و رأفت را منظور داشته.

چنانکه در تفسیر مجمع البیان در ذیل همین آیه از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که: جزای محارب به اندازه استحقاق او است پس اگر قتلی مرتكب شده باشد جزايش قتل است و اگر علاوه بر قتل، مالی هم برده باشد جزايش قتل و برآوردن بر دار است. و اگر بدون قتل مالی برده باشد جزايش بریدن دست و پا است و اگر تنها گناهش نا امن ساختن راه باشد، کیفرش تبعید است ولاغیر. به طوری که در این روایت ملاحظه می شود، شارع اسلام حتی در کیفر دادن محارب تناسب کیفر را با گناه به وضع دقیقی رعایت کرده و این خود رأفتی است که در باره او معطوف داشته است. ولی اسلام به این حد از رأفت هم اکتفا نکرده بلکه تصریح کرده است که هر گاه شخص محارب قبل از دستگیر شدن توبه کند، از عقوبت مستثنی است و تنها حقوقی که از مردم تغیریت کرده بر ذمه اش باقی است چنانچه در آیه ۳۴ از سوره همائد می فرماید...

و در صفحه ۱۸۵ می نویسد: هدف کلیه شرایع آسمانی در اجتماع بشر این است که پنج اصل مقدس و موضوع مهم، یعنی جان و عقل و مال و نسل و عرض مردم را از

تجاوز و تباہی محفوظ بدارند زیرا تفريط و تعدی در باره هر یک از این پنج موضوع مهم، موجب پدید آمدن تنازع و خونریزی و انتشار مفاسد و شرور است و حکمت تشریع کیفر در برابر جرائم جلوگیری افراد متجری و جسوس از اینگونه افراط و تعدی است و جای تردید نیست که صرف امر و نهی نمی تواند این منظور را تأمین کند بلکه تنها بیام از کیفر است که می تواند ضامن اجرای اوامر و نواهی باشد.

فیلسوف عظیم اسلام ابو ریحان بیرونی، در کتاب «تحقيق مالله‌هند» ضمن شرح عقاید و افکار هنود، می نویسد: «مثال حال در میان ایشان به مانند حال نصرانیت است زیرا حال ایشان بر بنیاد خیر و خود داری از شر از قبل ترک کلی قتل و افکنند پیراهن به دنبال غاصب پوستین و تمکین سیلی زننده بر گونه ای نسبت به گونه دیگر و دعای خیر و نماز و طلب آمرزش برای دشمن است و این رفتار به جان خودم رفتار نیکو و پسندیده ای است، ولی اهل دنیا همگی از طبقه فلاسفه نیستند بلکه بیشتر ایشان نادان و گمراهن و جز شمشیر و تازیانه، ایشان را به استقامت نمی دارد و از آن زمان که قسطنطین فاتح نصرانی شده شمشیر و تازیانه از حرکت نیاسوده اند زیرا سیاست جز به آن دو تمام نمی شود».

بنابر همین اصل اساسی و نظر حکیمانه قرآن کریم در مقام بیان حکمت قصاص می فرماید: «ولکم فی القصاص حیوة يا اولی الالباب لعلکم تتفون» در این آیه، مردم خردمند را که در عاقب امور می اندیشند و ارزش حیات را می شناسند مخاطب می سازد و خاطرنشان می کند که حیات افراد و اجتماعات بشری وابستگی به قصاص دارد زیرا وقتی شخص بداند که در برابر کشتن، کشته می شود و قیافه سهمگین قصاص در کمین قاتل است از این فکر منصرف می شود و در نتیجه جان خود را از قصاص و جان آن دیگر را از هلاک محفوظ می دارد. با توجه به این حقایق معلوم می شود که چرا شریعت اسلام کیفر چند گناه از قبل قتل عمد و قذف و زنا و سرقت و محاربه و شرب خمر و ارتداد از دین را به نص صریح تعیین کرده و در سایر موارد کیفر خاصی مقرر نداشته و نوع و مقدار کیفر را به نظر حاکم شرع تقویض نموده، تا به اقتضای اوضاع زمان و مکان جرم و احوال مجرم، او را تعزیر کند. زیرا ارتکاب و انتشار اینگونه گناه موجب تزلزل پیوندهای اجتماع و علت بد بختی و پریشانی امتها است. (پایان نقل از برهان قرآن).

در کیفیت اجرای این حدود بیاناتی در روایات ذکر گردیده است:
از آن جمله در کافی به سند خود از عمرو بن عثمان مدائی نقل می کند که از

حضرت رضا علیه السلام از آیه «انما جزاء الذين يحاربون...» پرسیدند و اینکه چه کاری است که موجب یکی از این چهار حد می شود؟ فرمود: وقتی که با خدا و پیغمبرش جنگ کرد و در زمین فساد نمود و کسی را کشت و مالی را برد، کشته می شود و به دارآویخته می گردد و اگر مال مردم را گرفت و کسی رانکشت، دست و پایش به طور خلاف بریده می شود و اگر شمشیر کشیدو با خدا و پیغمبرش جنگ نمود و در زمین کوشش به فساد نمود، ولی کسی رانکشت و مالی نگرفت، تبعید می شود. پرسیدم: چگونه تبعید می شود و حد تبعیدش چیست؟ فرمود: از شهری که عامل جرم او بوده به شهری دیگر تبعید می شود و برای اهالی آن شهر نوشته می شود که این تبعیدی است، با او منشینید و معامله نکنید و وصلت ننمایید و نخورید و نیاشامید، تا یکسال با او چنین معامله می شود.
و چون در زمان ماجرای حدود الهی موقوف شده، از ذکر فروعات این موضوع و روایات و نقل اقوال و تحقیق در اطراف آن خودداری می گردد.

هر گاه شخص محارب، پیش از دست یافتن به او از کردار خود پشمیمان شده و توبه کند، حد مذکور از او ساقط می شود. ولی اگر مالی برده از او گرفته و به صاحبش داده می شود و اگر جنایتی کرده، قصاص می شود مگر آنکه صاحب حق او را بیخشد.
دفاع در برابر دزد: دزدی که با اسلحه برای بردن مال حمله می کند محارب است و صاحب مال اگر بتواند مقاومت کند جایز است دفاع کند. و اگر در این حال، دزد کشته شود خونش هدر است و ضمانت ندارد و اگر مال واجب الحفظ باشد یا دزد بخواهد به ناموس او حمله کند، در صورت توانایی واجب است دفاع کند. مگر اینکه گمان به هلاکت داشته باشد و اگر دزد قصد کشتن صاحب مال را داشته باشد، واجب است برای حفظ جان خود دفاع و مقاومت کند و گرنه فرار نماید یا پنهان شود یا غیر از آن از اموری که سبب حفظ جانش شود. و هر گاه دزد بدون اسلحه باشد پس در حکم محارب است. یعنی آنچه در دفاع از دزد با اسلحه ذکر شد اینجا هم می آید. مگر اینکه حد محارب بر او جاری نمی شود پس در صورتی که شرایط سرقت در او جمع باشد، حد سرقت در باره اش اجرا و گرنه تعزیر و تأديب می گردد و فرار می کند و مختص می است که پنهانی می رباید و فرار می کند و در هر دو صورت حاکم شرع او را به عقوبتی که بداند سبب ترکش می شود مانند زدن به مقداری که صلاح بداند یا حبس کردن، عقوبت است

می کند.

مردی که گوشواره‌ای را از گوش دخترکی بیرون آورده و ربوده بود، خدمت امیر المؤمنین علی علیه السلام آوردند، آنحضرت فرمود: کار اور بودن و دزدی آشکار است یعنی چون در سر و پنهانی نبود، حد سرقت که بریدن دست است بر او جاری نمی شود بلکه باید تعزیر شود. پس اورا زدند و حبس کردند.^۱

اما مختار یعنی کسی که کلاهبرداری کند و به حیله مال کسی را برد. مثل اینکه سند دروغی درست کند و بدین وسیله مال دیگران را برد باید تعزیر شود.

۳۵- خوردن مردار و خون و گوشت خوک

سی و پنجم از کتاب اثر منصوصه، خوردن مردار و خون و گوشت خوک و هر چه که هنگام کشتنش یاد خدا نکرده باشند. و در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام و فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام به کبیره بودن آن تصریح شده و در قرآن مجید در سوره بقره آیه ۱۷۳ و سوره انعام آیه ۱۴۵ و سوره نحل آیه ۱۱۶ به حرمت آن تصریح شده و در سوره مائده آیه ۴ می فرماید: «حرام شده بر شما مردار و خون و گوشت خوک و هر چه که هنگام کشتنش، یاد خدانشده باشد و حیوانی که خفه شده یا با سنگ و چوب کشته شده باشد و یا از بلندی، یا در چاه افتاده باشد و یا به وسیله شاخ زدن حیوان دیگری کشته شده و یا در زندگانی آنرا پاره کرده و از آن خورده باشد به استثنای آنچه تذکیه کنید و حیوانی که روی سنگهای مخصوص ذبح شده باشد و همچنین قسمت کردن باتیرهای قمار اینها همه برای شما حرام شده و فسق است»^۱.

و بالجمله شباهی در حرمت و کبیره بودن خوردن مذکورات نیست چیزی که لازم است، دانستن حقیقت و اقسام هریک و فروعات در مقام است.

۱- حرمت عليکم العيّة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به و المختنة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الاما ذكيم و ما ذبح على النصب و ان تستقسموا بالازلام ذلكم فرق. (سوره ۵ آیه ۴).

۱- قدری عن امیر المؤمنین علیه السلام انه اتی برجل قد اختلس درة من اذن جارية فقال عليه السلام هذه الدغارة المعلنة فضربه و حببه (مسالك).

مردار: هر حیوانی که بدون تذکیه شرعی بمیرد، مردار است و خوردنش حرام است و اگرخون جهنده داشته باشد نجس نیز می باشد. ولی اگر تذکیه شده باشد طاهر است (به جز سگ و خوک که همیشه نجس و قابل تطهیر نیستند) و اگر حلال گوشت باشد پس از تذکیه خوردنش حلال است. بنابراین شناختن حیوانات حلال گوشت و کیفیت تذکیه شرعی لازم است.

در مجموعه انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی می نویسد:

در فقه اسلامی با نهایت وضوح و دقت، حیوانات حلال گوشت معین شده وقتی یک نفر دانشمند طبیعی دان، بدان توجه کند، دقایق علمی بزرگی که در این تقسیم بندی به کار رفته، خواهد دید.

دین اسلام به طور عموم حیوانات گوشتخوار را حرام کرده زیرا گوشتخواران معده هایشان عفن و گوشتستان کثیف و بدبو است و تولید ناخوشی می کند، بر عکس بیشتر علفخواران را حلال می داند - تمام حیواناتی که ناخن دارند حرام شده و حیوانات سم دار حلال گردیده و برخی از آنها مکروه قلمداد شده، مانند اسب و قاطر - در پرنده گان و سیله تشخیص حرام و حلال آنها طرز بال زدن آنها - هر کدام موقع پرواز اغلب بال خود را صاف می گیرند حرامند و آنها که بیشتر بال می زنند حلالند ... و نیز می نویسد: دین اسلام شکار را آزاد نگاهداشته ولی فقط آنرا در موردی جائز کرده است که مراد از آن نفع رساندن به خانواده و تحصیل روزی باشد و شکاری که مراد از آن لهو و لعب و فقط اکتفا به کشن حیوانات باشد جائز نیست و در سفر آن نماز قصر نمی شود و روزه را باید گرفت. (پایان نقل از مجموعه تبلیغات اسلامی).

حیوانات از سه نوع بیرون نیستند: زمینی، آبی و هوائی.

حیوانات زمینی بر دو قسم است: اهلی، یعنی آنکه با انسان زندگی می کند و وحشی یعنی آنکه در بیابان ها بسر می برد.

حیوانات زمینی: از حیوانات اهلی فقط گوسفند و گاو و شتر حلال گوشت است و خوردن گوشت اسب والاغ و قاطر مکروه است و جز این شش دسته سایر حیوانات اهلی مانند گربه حرام گوشت است.

از حیوانات وحشی حلال نیست مگر انواع آهو و غزال و بزکوهی و گاو و وحشی و الاغ و وحشی و گورخر.

گوشت تمام حیوانات درنده، یعنی گوشتخوارانی که دارای نیش و چنگالند خواه قوی باشند مانند شیر و پلنگ و گرگ، یا ضعیف مانند رو باه و کفتار. و همچنین گوشت خرگوش هر چند جزء درنده گان نیست حرام است.

تمام انواع حشرات، خوردنشان حرام است مانند مار و موش خانگی و صحرائی و سوسک و کرم و خار پشت و جعل و شپش و نظیر اینها.

حیوانات هوائی و آبی: از حیوانات هوائی یعنی پرنده گان انواع کبوترها حلال است مانند قمری، کبک، تیهو، دراج، قطا و مرغابی و انواع مرغها و اقسام گنجشگ مانند بلبل و قبره (کلکلاتی) و صرد (پرنده ای است که سر و منقارش درشت و نصفش سفید و نصفش سیاه است و گنجشگ راصید می کند) و صوام (مرغی است خاکستری رنگ، گردن دراز و غالباً در درخت خرما جامی گیرد) و شفراق (مرغی است سبز رنگ ملیح به مقدار کبوترو در بالش سیاهی و خطوط قرمز و سبز و سیاه است).

خفاش و طاووس و هر پرنده گوشتخواری که دارای چنگال باشد خواه قوی باشد که بتواند حیوان را پاره کند، مانند باز شکاری و چرخ و عقاب و شاهین و باشق یا ضعیف باشد مانند کرکس و بنابر احتیاط باید از تمام اقسام کلاح پرهیز نمود حتی زاغ یعنی کلاح زراعت و ابلق که رنگش سیاه و سفید است و کلاحهای درشت و سیاه رنگ که لاشخورنده، چون محتمل است که از پرنده گان درنده باشند.

آنچه که ذکر شد، در روایات حکم شده به خصوصه معلوم شده و نسبت به سایر پرنده گانی که حکم خاصی در باره آنها نرسیده به طور کلی برای تمیز حلال گوشت از حرام گوشت آنها دو علامت در شرع رسیده است:

۱- بال زدن در هنگام پرواز بیش از بال نزدنش باشد.

۲- دارای سه چیز باشد صیصیه و آن انگشت زائدی در ساق پای پرنده است و حوصله (چینه گان) و قانصه (سنگدان) و تخم هر حیوانی در حکم همان حیوان است یعنی تخم حیوان حلال گوشت حلال، و تخم حرام گوشت حرام است. و اگر تخم حیوانی باشد که ندانیم از حلال گوشت است یا حرام گوشت - اگر سرو ته تخم مساوی نیست مانند تخم منغ و کبوتر، حلال است و اگر مساوی است حرام است.

ضمناً باید دانست که حیوان حلال گوشت، ممکن است به دو چیز حرام گوشت شود: به نجاست خواری و وطی انسان و برای این دو چیز احکامی است که در رسائل

عملیه ذکر شده است.

از حیواناتی که در آب زندگی می کنند تنها ماهی پولکدار، حلال گوشت است و مقصود پولک داشتن در اصل است هر چند پولکش ریخته شده باشد مانند کنعت (ماهی قبا) که گویند خیلی شریر است و به همه چیز خود را می زند و می مالد ولذا پولکش می ریزد و غالباً در اصل دمش پولکهای باقی است.

تذکیه به وسیله شکار: تذکیه حیوانی که دارای خون جهنده باشد، شرعاً به دو چیز حاصل می شود: یکی به وسیله شکار و دیگر به وسیله ذبح. شکار به دو امر حلال می شود: یکی به وسیله سگ تربیت شده که چون به او بگویند برو، برود، چون بگویند برگرد برگرد. و معتقد به خوردن گوشت شکار خود نباشد. فرستنده آن سگ هم مسلمان باشد و چون او را می فرستد بسم الله بگوید و سگ از نظر فرستنده پنهان نگردد.

دیگر از موجبات حلال شدن شکار، شمشیر و نیزه و هر پیکان آهینه حتی فشنگ در صورتی که بدن حیوان را بدرد، خواه از آهن باشد یا غیر آن موجب حلال شدن شکار است و باید تیر انداز مسلمان باشد و در هنگام تیر اندازی بسم الله بگوید و اگر با این شرائط سنگ یا تیر، شکار را بکشد و بمیرد خوردنش حلال است و اگر شکارچی رسید و هنوز شکار زنده بود، بایستی آنرا به تفصیلی که ذکرمی شود ذبح کند.

با بقیه آلات شکار مانند یوزپلنگ و دام و کمند وغیره، شکار جائز نیست مگر آنکه وقتی شکارچی برسد، شکار زنده باشد و آنرا ذبح کند.

و نیز حیوان حلال گوشت وحشی، وقتی با شکار کردن پاک و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید. بنابراین بچه آهو که نمی تواند فرار کند یا بچه کبک که نمی تواند پرواز نماید، با شکار کردن به وسیله سگ یا اسلحه پاک و حلال نمی شود.

گفتگوئی در باره خوردن گوشت: در تفسیر المیزان ضمن آیه ۳ از سوره مائدہ، مطالب سودمندی ضمن سه فصل بیان نموده که به طور خلاصه نقل می گردد:

۱- عقائد گوناگون در باره خوردن گوشت - شکی نیست که انسان مانند سایر حیوانات، جهاز تغذی دارد و هر چه از اجزای مادی که بتواند در آن کار کند و آنرا به بدن خود ضمیمه نماید، به طرف خود جذب می کند. و بنابر این بر حسب طبع مانعی نیست که انسان هر چیزی که قابل جوییدن و بلعیدن باشد بخورد. مگر آنکه در اثر ضرر داشتن یا تنفر طبع از آن پرهیز نماید. مثل آنکه بفهمد فلاں چیز خوردنی به واسطه مسمومیت و

امثال آن ضرر جسمانی به بدنش می زند یا اینکه دریابد که خوردن فلاں چیز، ضرر معنوی برایش دارد. مانند خوردنیهایی که در ادیان و شرایع مختلف حرام شده است.

تفر - همینکه طبع آدمی چیزی را پلید بداند، در نتیجه از نزدیک شدن به آن خودداری می کند. مثل اینکه انسان مدفوع خود رانمی خورد چون آنرا کثیف و قدر می داند و گاهی کراحت و تفر مستند به عوامل اعتقادی است. مثل اینکه مسلمانان گوشت خوک را قادر و پلید می دانند ولی نصرانیان پاک و طیب - غربی ها از بسیاری حیوانات مانند خرچنگ و قورباغه و موش تغذی می کنند، در حالی که شرقیها بدان می آید. پس واضح شد که آدمی در خصوص گوشتخواری طریقه های مختلف دارد، آئین بودا گوشت کلیه حیوانات را تحريم کرده و این تفریط در برابر افراطی است که سابقاً بین ملل وحشی آفریقا و سایر وحشیان دایر بوده و انواع گوشتها حتی گوشت انسان را نیز می خورند. عربها گوشت چهارپایان و سایر حیوانات، حتی امثال موش و چلپا سه را می خورند چه خودشان بمیرند یا خفه شوند یا با زدن یا به سبب دیگری آنها را می کشند و می گفتهند چطور شما حیوانی را که خودتان کشته اید می خورید ولی حیوانی را که خدا کشته نمی خورید؟.

بعضی از بست پرستان چین بنا بر آنچه نقل شده، اقسام حیوانات حتی سگ و گربه و حتی کرم و صدف و سایر حشرات را می خورند و اسلام راه میانه روی اتحاد کرده و آن گوشتهاشی که طبعهای معتدل انسانی از آن خوشش بیاید مباح ساخت و این اعمال را به تفصیل ذیل تفسیر کرد:

در بین چهارپایان از قبیل بزو میش و گاو و شتر را حلال کردو در پاره ای از آنها از قبیل اسب و الاغ، قائل به کراحت شد. در بین پرندگان غیر شکاری، آنهایی را حلال کرد که دارای حوصله (چینه دان) باشد و به هنگام پرواز بال زند مثل کبوتر و چنگال نداشته باشد. و در بین حیوانات دریائی پاره ای از ماهیها را که در کتب فقه ذکر شده حلال شمردو آنگاه خون و مردار حیوانات و هر حیوانی که با نام خداتذکریه نشود تحريم فرمود - غرض اسلام در این زمینه آن بود که آئین فطرت یعنی استقبال آدمیان را از اصل گوشت خواری زنده کند و در ضمن فکر صحیح و طبع سلیم را نیز احترام گذارد و فکر صحیح و طبع مستقیم چیزی را که نوعاً زیانبخش است و یا بدش می آید و از آن متفرق است تجویز نمی کند.

- ممکن است کسی سوال کند و بگوید: حیوان روح دارد و تلخی مرگ را

مثل انسان می فهمد. پس چگونه سزاوار است آنها را از نعمت حیات محروم سازیم و شیرینی حیات آنها را به تلخی مرگ تبدیل کنیم خدا ارحم الراحمین است چگونه در رحمت او می گنجد که دستور دهد حیوانی کشته شود تا انسانی از آن لذت برد و بهره مند شود؟.

جواب این سخن آن است که همه آنچه گفته شد از ناحیه حکومت دادن عواطف بر حقایق سرچشمde گرفته است تشریع و قانونگذاری تابع مصالح حقیقی است نه عواطف موهوم - توضیح مطلب آنکه عالم ماده، عالم تبدیل و تبدل یا بگو عالم آکل و مأکول است مرکبات زمینی از زمین می خورند و زمین را به خود منضم می کنند و آنرا به صورت خود در می آورند و آنگاه بار دیگر زمین آنها را می خورد و فانی می سازد و پیوسته زمین به نبات و نبات به زمین بازگشت می کند. باز حیوانات از آب و نباتات تغذی می کنند و پاره ای از حیوانات از پاره ای دیگر تغذی می کنند. مثلاً حیوانات درنده، حیوانات دیگر راشکار و گوشت آنها رامی خورند و جهاز تغذی آنها طوری است که نمی توانند چیز دیگری بخورند مثلاً مرغهای چنگال دارپرندگان دیگر از قبیل کبوتر و گنجشگ رامی گیرند و می خورند.

مرغهای کوچکتر هم از حبوبات و حشراتی از قبیل مگس و کیک و پشه تغذی می کنند. حشرات هم از خون انسان و سایر حیوانات و امثال آن تغذی می کنند و سر-انجام زمین همه اینها را می خورد. بنابراین، نظام تکوین و ناموس خلقت که حکومت مطلقه و متبع بر همه موجودات دارد حکم تغذی با گوشت و امثال آنرا وضع کرده و اجزای وجود را بدان رهبری کرده است و هم او انسان را طوری قرار داده که صلاحیت تغذی با گوشت و نبات را دارد نه مثل گوسفند است که نتواند بدنده بدرد و ببرد و نه مثل درنده گان است که نتواند نرم کند و بجود. از این گذشته قوه ذاتقه آدمی که در دهان او آماده شده و از طعم گوشت لذت می برد و در درجه بعد شهوتی که در سایر اعضای هضم او قرار داده اند، همه اینها هدایت تکوینی و فرمان اباخه و اجازه است و اسلام یک دین فطری است که هر چه خلقت بدان راهنمائی و حکم می کند مباح فرموده است.

و نیز احکام دیگری وضع فرموده که قانونگذار تکوین آنها را قرار داده است یعنی حکم به اجتناب از گوشت هایی که ضرر جسمی یا معنوی دارند و همچنین از خوردن آنچه طبع های مستقیم از آن متنفر است و بدشان می آید و خلاصه هر چه به نمو جسمانی یا روحانی و یا به مصالح جامعه انسانی ضرر بزند یا از راه قمار و قسمت با تیرهای مخصوص

خوردن مردار و خون و گوشت خوک
به دست آمده باشد و امثال این حرام ساخته و همچنین خبائث یعنی چیزهای پلیدی که طبع های مردم از آن بدش می آید، حرام فرموده است.
اما داستان مهر و رحم که مانع کشtar حیوانات است. شکی نیست که رحم یک موهبت تکوینی است که در فطرت انسان و بسیاری از حیوانات است. ولی تکوین این محبت را قرار نداده که در همه کارها از او اطاعت شود زیرا تکوین خودش مهر و رحم را به طور مطلق به کارنمی برد و اگر چنین بود در دار وجود، اثری از آلام و اسقام و مصائب و انواع عذابها و شکنجه ها نبود و بعلاوه رحم انسانی مثل عدل نیست که خود به خود از اخلاق فاضله باشد و اگر چنین بود خوب بود که ماز استمکاران مؤاخذه کنیم و یا مجرمی را مجازات نمائیم و یا با دشمنی دشمنی کنیم و اگر چنین کنیم زمین و اهل آن هلاک می شوند. و معدله اسلام امر رحمت را از آن نظر که یکی از موهبات تکوینی است اهمال نکرده و لذا به طور عموم دستور داده که نشر مهر و رحمت شود و از زجر و شکنجه حیوان به هنگام کشتنش و همچنین از بریدن اعضای حیوان مذبح و پوست کشتن پیش از آنکه روحش جدا شود نهی فرموده است. تحریم منخفته و موقوفه و نهی از کشتن حیوان در حالی که حیوان دیگری بدان می نگرد از همین باب است. اسلام دستور داده پیش از کشتن حیوان، آب را بر او عرضه بدارند و هر چه بیشتر باید به حیوان مذبح ارفاق شود و احکام دیگری که در کتب فقهه مذکور است.

و اما قصه رحمت الهی و اینکه خدا ارحم الراحمین است. رحم الهی به معنای رقت قلب و تأثیر شعوری نیست، بلکه به معنای افاضه خیر و رحمت است به مستحق آن به مقداری که سزاوار است و لذا بسا هست که چیزی را ما خیال می کنیم عذاب است در حالی که از طرف خدا رحمت و خیر است و همچنین بعکس. پس از نظر حکمت الهی جایز نیست که در قانونگذاری با پیروی از عاطفه و رحم دروغی ما یکی از مصالح تدبیر را ابطال کند و یا در جعل قانون بر طبق واقع مسامحه نماید. پس از مطالب گذشته واضح شد که اسلام در تجوییز خوردن گوشت و همچنین در قیود و شرایطی که برای اباحة آن قرار داده از این فطرت پیروی کرده است «فطرة الله التي فطر الناس عليها».

۳- سوال دیگر آنکه ما قبول کردیم که خوردن گوشت را فطرت و خلقت مباح دانسته، پس چرا در این زمینه به خوردن حیوانی که خود مرده باشد اکتفا نکرده تا رعایت حکم رحم هم شده باشد؟.

گناهان کبیره ج ۲

جواب این سؤال از مطالعات فصل ۲ معلوم شد. زیرا رحمت به این معنی پیروی کردنش لازم نیست زیرا لازمه آن ابطال احکام حقایق است. و این هم معلوم شد که اسلام به منظور حفظ این ملکه لطیفة رحم در بین نوع انسانی، دستور اعمال رحمت داده است و علاوه اگر تنها میته و امثال آنرا مباح کند، نتیجه‌ای ندارد، جز آنکه مزاج فاسد و ضررهای بدنی و روحانی به انسان برسد، و این خود خلاف رحمت است، و بعد از همه اینها باعث حرج و مشقت عمومی است. زیرا مردم باید صبر کنند تا حیوانی خودش بمیرد تا از آن بهره‌مند گردند. (پایان نقل از تفسیر المیزان).

ناگفته نماند که ذبح حیوان برای اینکه انسان او را بخورد، هیچ ظلمی نسبت به او نیست، بلکه لازمه سیر تکاملی او چنین است. زیرا حیوان پیش از ذبح صامت و بی شعور و لا یعقل بود و پس از ذبح و جزء انسان شدنش ناطق و صاحب ادرارک و شعور می‌شود. مثلاً از زبان در دهان گوسفند هیچ کمالی ظاهر نمی‌شود، ولی چون جزء انسان بشود حقایق را آشکار ساخته و حمد و ثنای خدا می‌کند. و همچنین سایر خیرات و کمالاتی که از سایر اعضا و جوارح انسانی ظاهر و آشکار می‌گردد.

تذکیه به وسیله ذبح شرعی: دوم از اسباب تذکیه، ذبح شرعی است و آن بریدن چهار رگ بزرگ گردن (مری، دورگ گلو، حلقوم) از پائین برآمدگی زیر گلو، بطور کامل است و برای آن پنج شرط است:

۱- کسی که ذبح می‌کند، باید مسلمان باشد، خواه مرد و خواه زن. و بچه معیز مسلمان نیز می‌تواند ذبح کند.

۲- سر حیوانرا با چیزی ببرند که از آهن باشد و اگر از آهن نباشد و طوری باشد که اگر سر حیوان را نبرند می‌میرد، با هر چیز تیزی که چهار رگ آنرا ببرد مانند شیشه و سنگ تیز می‌تواند سر او را ببرید.

۳- هنگام ذبح صورت و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و اگر فراموش شود یا قبله را نشناسد یا نشود حیوان را رو به قبله کرد، اشکالی ندارد.

۴- هنگام ذبح نام خدا را ببرد و گفتن نام خدا را ببرد و گفتن بسم الله کافی است و اگر فراموش شود اشکالی ندارد.

۵- پس از سر بریدن، آن حیوان حرکتی کند هر چند چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پایش را به زمین بزند. و احتیاط آن است که خون به اندازه معمول از بدنش بیرون

خوردن مردار و خون و گوشت خون بیاید.

در کشتن شتر علاوه بر پنج شرط مذکور، باید کارد یا چیز دیگری که از آهن و برنده است، درگودی بین سینه و گردنش فرو کنند. و اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آنرا به دستوری که در شرع معین شده بکشند، مثلاً در چاه بیفتند و احتمال بدنه که آنجا بمیرد، هر جای بدنش را که زخم بزند و در اثر زخم جان دهد، حلال می‌شود و رو به قبله بودن لازم نیست ولی سایر شرایط باید باشد.

تذکیه ماهی به این است که او را از آب زنده بگیرند. پس اگر ماهی فلس دارا زنده از آب بیرون آورند و در خارج از آب جان دهد، پاک و خوردنش حلال است. و اگر در آب بمیرد پاک است چون خون جهنه ندارد ولی خوردنش حرام است و صید کننده ماهی لازم نیست مسلمان باشد. بنابراین اگر کافری ماهی را صید کند، خوردنش حلال است به شرطی که بدانند بیرون آب مرده است.

تذکیه ملغ، زنده گرفتن او است. پس اگر ملغ را بآ دست و به وسیله دیگری زنده بگیرند پس از جان دادنش، خوردنش حلال است و لازم نیست کسی که آنرا می‌گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا را ببرد.

خوردن ملحخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند حرام است. حیوانی که تذکیه شرعی شده، اگر بچه مرده‌ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خلقش کامل باشد و مو و پشم در بدنش روئیده باشد پاک است. و چنانچه مادرش حلال گوشت بوده خوردن آنهم حلال است.

حرام گوشت به تذکیه پاک می‌شود: از آنچه گذشت دانسته می‌شود که جز سگ و خون، هر حیوان حرام گوشتی که تذکیه شرعی شود پاک است ولی خوردنش حرام است. و اگر تذکیه نشود مرده‌اش نجس نیز می‌باشد. بلی اگر خون جهنه نداشته باشد و بدون تذکیه مرده، خوردنش حرام ولی نجس نیست. مانند مار و کرم و هر حیوان حلال گوشتی که تذکیه شده پاک و خوردنش حلال است و اگر بدون تذکیه مرده نجس و حرام است مگر خون جهنه نداشته باشد که در این صورت خوردنش حرام ولی نجس نیست. مانند ماهی که در آب مرده باشد. بنابراین میته که خوردنش حرام است، مردار حیوانی است که بدون تذکیه شرعی مرده باشد خواه به وسیله مرض و رسیدن اجلش یا به سبب از اسباب خارجی، ناگهانی مرده باشد یا به تدریج و چون مردن حیوان به سبب

ناگهانی خارجی کم است و ممکن است خیال شود این قسم مردن حیوان از افراد میته نباشد. در آیه شریفه خصوصاً این قسم را در تحت پنج عنوان یادآوری می فرماید و همه را از افراد مردار می داند:

۱- منخفقه — حیوانی است که به وسیله خفه شدن بمیرد، خواه تصادف شود یا کسی از روی اختیار او را خفه کرده باشد و خواه به وسیله آلتی خفه اش کنند. مثل اینکه ریسمانی به گردش بینند و با فشار دادن گلو، او را خفه کنند یا سرش را بین دو چوب داخل کنند و این طریقه و امثال آن در جاهلیت (پیش از اسلام) مرسوم بوده است.

۲- موقوذة — و آن حیوانی است که او را بزنند تا بمیرد.

۳- متربدة — آن حیوانی است که از جای بلندی افتاده باشد. مثل آن بالای کوه یا چاه بینند و بمیرد.

۴- نطیحة — حیوانی است که به وسیله شاخ زدن حیوان دیگری به او بمیرد.

۵- مااكل السبع — حیوانی که درنده او را پاره کرده و قسمتی از آنرا خورده باشد و باقیمانده اش میته است.

و مراد از «ماذباع علی النصب» که در آیه شریفه است، منع از رفتار زمان جاهلیت است. چون پیش از اسلام مشرکین در اطراف کعبه سنگهای نصب می کردند و آنها را مقدس می شمردند و مورد پرستش خود قرار می دادند و روی آنها حیواناترا ذبح می کردند.

و مراد از «و ان تستقسموا بالازلام» نهی است که گوسفند قربانی یا چهار پای دیگری را برای سهم کردن بگیرند و آنگاه برای تشخیص کسی که سهم دارد و کسی که سهم ندارد و یا برای تشخیص مهام مختلف هر کس تیرهای مخصوصی در آورند و این یک نوع قمار است. چنانچه در بحث قمار ذکر شد.

چرا مردار حرام شده؟: در کتاب کافی و امالی از مفضل بن عمر روایت نموده که از حضرت صادق علیه السلام پرسید: خداوند چرا مردار و خون و گوشت خوک را حرام فرموده است؟ حضرت فرمود: از این نظر خدا اینها را بر بندگان خودش حرام و چیزهای دیگر را حلال کرده که نسبت به آنچه حرام کرده خودش رغبت داشته و نسبت به آنچه حلال کرده بی علاقگی نشان داده (تحلصه این تحلیل و تحریم به منظور منع خودش نبوده) بلکه خداوند خلق را آفرید و می دانست که بدنها یا بندهایشان به چه چیز قوام دارد و چه چیز به مصلحتشان است ولذا هر چه سبب قوام بدن و مصلحت آنان بوده، به حکم تفضل،

خوردن مردار و خون و گوشت خوک
برایشان حلال و مباح ساخته و باز می دانست که چه چیزهایی برای ایشان مضر است ولذا نهی کرد و آنها را حرام ساخت و آنگاه همین محترمات را برای کسی که بیچاره شود و به جز آنها وسیله ای برای قوام بدن خود نداشته باشد، حلال و مباح ساخت به قدری که او را نگهدارد نه بیشتر.

آنگاه فرمود: «کسی نیست که به مردار نزدیک شود و از آن بخورد، مگر آنکه بدنش ضعیف و جسمش لاغر و نیرویش سست و نسلش قطع شود، آدم مردار خور ناگهانی می میرد».^۱

شاید جهت این مفاسد آن باشد که اگر حیوان، خودش بمیرد یا خفه شود، یکمرتبه جریان خون در بدنش متوقف می شود، خونهای کثیف و فسادآور در رگهایش می ماند و گوشتش را فاسد و مسموم می کند و اگر ذبح شود خونها خارج و گوشت حیوان را از فساد و مسمومیت دور می دارد. چنانچه به این مطلب در حدیث احتجاج از حضرت صادق علیه السلام اشاره شده در پاسخ آن زندیق که پرسید: چرا خداوند میته را حرام فرموده است؟ حضرت فرمود: میته حرام شد تا فرق باشد بین آن و بین آنچه نام خدا بر او خوانده می شود، و نیز چون خون از میته بیرون نرفته و در بدنش برگشته و منجمد شده، پس گوشتش سنگین و ناگوار است. چون گوشتش با خونش خورده می شود. آن زندیق گفت: پس ماهی هم باید مردار و حرام باشد چون از او هم خون بیرون نیامده؟ حضرت فرمود: تذکیه ماهی به این است که از آب بیرون آورده شود و او را رها کنند تا خودش بمیرد و ذبح لازم ندارد چون خونی ندارد و همچنین ملخ.^۲

علامه مجلسی در جلد ۴ بحار، در ضمن شرح این حدیث فرموده: چون میته شدن حیوان و حرام بودن خوردنش دو سبب دارد: یکی رعایت نشدن شرایط ذبح و نحر مانند نام

۱- ثم قال عليه السلام و اما الميته فانه لا يدريها احد (لم يبل احمدتها - نسخه امالی)
الاضعف بدنها و نحل جسمه و ذهب قوته و انقطع نسله ولا يموت آكل الميته الافجأة (اماali) - كافي ج ۶
ص ۲۴۲).

۲- فقال عليه السلام فرقاً بينها وبين ما يذكر عليه اسم الله تعالى والميته قد جمد فيها الدم و تراجع الى بدنها فلحمها ثقيل غير مرئي لانها يوكل لحمها بدمها قال فالسمك ميته فقال عليه السلام ان السمك ذکاته اخراجه حياً من الماء ثم يترك حتى يموت من ذات نفسه وذلك انه ليس له دم وكذلك الجراد: (جلد ۴ بحار الانوار في احتجاج الصادق عليه السلام ج ۱۰ جدید ص ۱۸۱).

گناهان کبیره ج ۲

خدا نبردن (عدها) و رو به قبله نکردن و دیگری ذبح و نحر نکردن — پس امام علیه السلام جهت حرمت میته را در صورت اول امر روحانی دینی دانسته به اینکه اگر نام خدا برده شود، برکات دنیوی و اخروی، صوری و معنوی، راجع به بدن و روح نصیب انسان می گردد و اگر ترک شود از این برکات محروم خواهد شد.

در صورت دوم که حیوان بدون ذبح و نحر بمیرد، خونهایی که در رگها است باقی مانده و همراه گوشت خورده می شود و به آن مفاسد بزرگی که در خوردن خون است مبتلا می گردد و چون سائل اعتراض کرد و گفت بنابراین ماهی هم باید حرام و میته باشد چون ذبحی ندارد و خونی از او خارج نمی شود امام علیه السلام در جواب فرمود: چون ماهی خون زیادی ندارد که ذبحش لازم شود تا بدانوسیله از او بیرون رود و خون کمی که در او است مانند باقیمانده خونی که در بدن ذبیحه می ماند، بی ضرر و حلال است.

خون: خون بردو قسم است: نجس و ظاهر — خون انسان و هر حیوانی که دارای خون جهنده باشد، یعنی اگر رگش را ببرند، خون از آن جستن می کند، نجس است کم باشد یا زیاد بنابراین خونی که در شیر، هنگام دوشیدن آن دیده می شود، نجس و شیر را هم نجس می کند و خوردنش حرام می باشد و بنابر احتیاط از ذره خونی که در تخم دیده می شود باید اجتناب کرد.

خون ظاهر در دو مورد است: یکی خون هر حیوانی که خون جهنده نداشته باشد مانند ماهی و پشه، دوم باقیمانده خون حیوان حلال گوشتی که پس از ذبح در بدنش می ماند — پس اگر حیوان را به دستور یکه در شیع رسیده بکشند و خونش به مقدار معمول بیرون بسیارد، بقیه خونی که در بدنش می ماند پاک است. ولی اگر به سبب نفس کشیدن یا بلند بودن جای سر حیوان، خون خارج شده به بدن حیوان برگردد، تتمه خون ظاهر نیست.

خوردن خون به طور کلی، پاک یا نجس حرام است و خون ظاهری که جزء بدن ماهی یا گوشت حیوان ذبح شده است، اگر جوری است که جزء گوشت شمرده می شود خوردنش مانع ندارد و اگر هنوز به آن خون می گویند، خوردنش نیز حرام است.

سبب حرمت خوردن خون: در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خوردن خون باعث مرض کلب (عطش شدید یا شبیه جنون) و قساوت قلب و کمی رافت و رحمت می شود کسی که خون می خورد از کشتن پدریا مادر

خوردن مردار و خود و گوشت خوک
یا خویشاوندان و دوستان باکی ندارد».

و نیز از آن حضرت مرویست که خوردن خون در بدن تولید زرد آب می کند^۱ و بدن را بد بو و انسان را بد خلق کرده، موجب نوعی جنون در نسل می شود و قلب را بی رحم می سازد.

و نیز فرمود: «خوردن خون باعث قساوت و بیرون رفتن مهر و رحمت از دل است و بدن را بد بو می کند و رنگ را تغییر می دهد. و اغلب سبب بیماری خوره در انسان از خوردن خون است»^۲.

و از حضرت رضا علیه السلام مرویست که خوردن خون باعث پیدایش طاعون و زخم و دمل در اندرون انسان است که غالباً کشنده است.

خوک: خوک و سگ، دو حیوان نجس العین اند که تمام اجزای بدنشان حتی مو و ناخن که جان ندارد نجس است و ذبحشان لغو است. یعنی به هیچوجه قابل تطهیر نیستند و خوردنشان حرام و گناه کبیر است.

حضرت رضا علیه السلام در جهت تحريم خوردن گوشت خوک می فرماید: «خداآند خوردن خوک را حرام فرموده، چون حیوانی است مهیب و زشت صورت که خدا او را برای پند و عبرت گرفتن خلق، آفریده (یعنی از دیدنش بفهمند که خدا بر هر چیزی توانا است و خدای را بر زیبائی صورت بشری خود شکر کنند) و بترسند از شهورتانی و بی بند و باری که موجب این می شود که خدای تعالی صورت زیبای بشری را از ایشان گرفته و به صورت خوکشان کند و مسخ شوند (چنانچه با جماعتی از پیشینیان در دنیا چنین فرمود و سایرین در عالم بزرخ و قیامت در اثر داشتن خوی خوک به صورت او محسور می شوند) و نیز خوک را درین بشر گذارد تا دلیلی برای گذشتگانی که به این صورت در آمده بودند باشد. و جهت دیگر حرمت گوشت خوک آن است که خوراکش پلیدترین پلیدیها و کثیف ترین کثافتها است با مفاسد و زیانهای بسیاری که در خون او است»^۳.

۱— وما الدم فانه يورث أكثر الماء الاصفر... (کافی ج ۶ ص ۲۴۲).

۲— سأَلَ الزنديق أبا عبد الله عليه السلام لم حرم الدم المسفون قال عليه السلام لانه يورث القساوة و يسلب الفؤاد رحمته و يعنف البدن و يغير اللون و أكثر ما يصيب الإنسان الجذام يكون من أكل الدم (احتجاج و جلد ۱۰ جدید بحار صفحه ۱۸۰).

۳— حرم الخنزير لانه مشوه جعله الله عزوجل عظة للخلق و عبرة و تخويفاً و دليلاً على ما مسخ

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداؤند عده‌ای را به صورت‌های گوناگون مسخ کرد شیوه خوک، بوزینه، خرس و هرچه از مسوخات دیگر است و آنگاه از خوردن این نمونه‌ها نهی فرمود تا از این جور حیوانات بهره‌مند نگردد و عقوبت آنرا خوار و سبک نشمرند»!^۱

در کتاب اسلام و علم امروز، نشیوه انجمن تبلیغات اسلامی می‌نویسد: خوک یکی از حیواناتی است که طبیعی دانان آنرا جزء دسته ضخیم جلدان می‌دانند و گرازیا خوک وحشی و اسب آبی را از این فامیل می‌شمارند. خوردن گوشت خوک ضررهای بسیار دارد و با این حال به علت طعم ظاهری آن مورد استفاده قرار گرفته در صورتی که خداوند خوردن خوک را به قوم یهود نهی و بر مسلمانان حرام نموده عیسویان امروز گوشت خوک را می‌خورند و تعجب در اینجا است که امروزه با آنکه علت حرمت گوشت خوک را فهمیده‌اند باز از خوردن آن دست برنمی‌دارند.

علمای طبیعی، امروز با نهایت روشنی فهمیده‌اند که گوشت خوک چه مضراتی دارد و چه زیانهای در صحبت جامعه به وجود می‌آورد و ترتیبی جز حرام کردن آن در جهان نیست که از بدی آنجلو گیری نماید.

در فرهنگ لاروس مدیکال در لغت تنبیا یا کرم کدو می‌نویسد (در کشورهای که خوک زیاد مصرف می‌شود مرض لادری فراوان است و بر عکس در کشورهای اسلامی که اصلاً خوک نمی‌خورند این مرض ابدأ وجود ندارد).

تفصیل زیانهای گوشت خوک:

۱- زیانهای معنوی و اخلاقی – این موضوع در علوم طبیعی ثابت شده که انسان گوشت هر حیوانی را بیشتر بخورد متصنف به اخلاق بر جسته آن حیوان می‌گردد، مثلاً اگر دائمآ خوراکش گوشت گاو باشد، صفت گاوی و زورمندی بهیمی در او پیدا می‌شود و اگر شیر و گوشت گوسفند بخورد، خوی نرم و گوسفندی پیدا می‌کند. خوردن

علی خلقته ولان غذائه اقذر الاقدار مع علل کثيرة (وسائل ج ۱۶ ص ۳۷۸ باب اطعمة).
۱- واما لعزم الخنزير فان الله تبارك وتعالى مسخ قوماً في صورشتى مثل شبه الخنزير والدب وما كان من المسوخ ثم نهى عن اكله لمثله لكيلا ينفع الناس به ولا يستخفوا بعقوبته (تفسیر عیاشی و کتاب الاطعمة و الاشربة وسائل باب ۱ صفحه ۳۷۷).

خوردن مردار و خوک و گوشت خوک
گوشت خوک نیز در انسان شبیه اخلاق خوک تولید می‌کند. خوکها در بی غیرتی و بی ناموسی مشهورند و هیچ‌گونه ادبی در زناشوئی ندارند. هیچ حیائی از خود بروز نمی‌دهند و عصبیت جنسی در وجودشان پیدا نمی‌شود. تعجب اینجا است که اروپائیان خود متوجه نقص این حیوان شده هر کس را می‌خواهند به بی غیرتی و نقص حیمت سب کنند، اورا به نام خوک می‌خوانند و یکی از بزرگترین فحش‌های آنهاست. یکی دیگر از زیانهای معنوی خوک این است که این حیوان هر گونه کنافی را پیدا کند می‌خورد و از هیچ چیز باک ندارد در نتیجه وجودش سراپا کثافت است.

این حیوان رشت که انسان از دیدن آن منجر می‌شود و کثیف و مزبله و کثافت خوار، همان است که اروپائیان نادان با وجود دانستن زیانهای آن گوشت‌ش را به قیمت‌های گزارف خریده و می‌خورند روده‌اش را ازخون و چربیهای خود آن پر کرده با کمال میل و لذت میل می‌کنند. و به جای اینکه به قیمت ارزانتر از گوشت سالم گوسفند استفاده کنند پول بسیاری می‌دهند و ناخوشی برای خود می‌خrend.

معروف است که خوک مظهر شیطان است و این فکر را بیشتر خود اروپائیها که مرید حیوان مزبورند، دارند، چنانکه در قصه‌های مذهبی خود هر وقت شیطان را جسمیت داده‌اند به صورت خوکی جلوه‌گرش می‌سازند. در انجیل برنابا که به علت حقایقی که در آن نوشته، می‌توان بدان اطمینان کرد، خوک را مظهر شیطان معرفی کرده و می‌گوید که در بدن این حیوان روح شیطانی وجود دارد، در انجیل‌هایی که فعلًا در دست عیسویان است نیز این موضوع را تأیید کرده چنانچه در متی ۸-۲۳ و مرقس ۵-۱ تا ۲۰ و لوقا ۲۶-۸ تا ۳۹ داستان داخل کردن حضرت عیسی علیه السلام شیطان رامیان بدنها گله خوک و فرستادن این گله را ببرود خانه شرح داده است. بنابراین از لحاظ روحی نیز عیسویان بدی خوردن خوک را می‌دانند و بازار خوردن آن دست برنمی‌دارند.

۲- زیانهای جسمی – زیانهای جسمی خوک بسیار است که دو قسمت آنها مهمتر از همه می‌باشد: یکی تریکین یا تریشین و دیگری کرم کدو که ذیلا به تفصیل شرح داده می‌شود:

۱- تریکین، حیوان کوچکی است که در میان گوشت خوک لانه می‌کند. تریکین کرم کوچکی است که نر آن تا یک میلیمتر و نیم و ماده آن تا سه میلیمتر قطر دارد. در عرض یک ماه می‌تواند از ده تا پانزده هزار تخم گذارد. به محض اینکه در اثر

خوردن گوشت خوک تریکین وارد بدن انسان شود، گلbulهای سرخ خون، ابتدا شروع به زیادی کرده و بعد از بین می روند و کار به جائی می رسد که گلbul خون، خیلی کم می شود و انسان دچار مرض کم خونی می گردد و ممکن است این حالت او را به مرگ بکشد.

هنگامی که تریکین ها وارد معده شدند، جدار آهکی خود را در اثر دخالت عصیرهای معده از دست می دهند و به سرعت تولید مثل نموده، از راه معده و خون داخل بدن می شوند.

اولین اثر آن سرگیجه و تب های مخصوص، منجمله تب های مربوط به دستگاه هضم می باشد. در مرحله بعد اسهال دست می دهد. تب حاصله از این حالت، ابتدا ضعیف است ولی رفته رفته سخت و مزمن می گردد.

دردهای دیگری از قبیل روماتیسم مختلف، کشش اعصاب، خارش داخل بدن، تراکم پی ها، کوفتگی و خستگی سخت در تمام کالبد، جمع شدن عضلات صورت و بالآخره دردهای ناشی اضعف فوق العاده بدن به وجود آمده پس از چهارپنج روز مرگ فرا می رسد.

آثار دیگری هم در مریض به وجود می آید از قبیل سختی عمل مضغ و بلع و تنفس ممکن است مرگ در اثر عوامل دیگری نیز تولید گردد. زیرا کرمها در هفته سوم اقامتشان در معده، شروع به حمله به عضلات می کنند و در هفته هفتم به ریه هجوم نموده، تولید مرض ضعف قوا نموده، مریض رامی کشد.

مرضی که از کرم تریکین حاصل می گردد، به نام تریکیور مشهور است. این مرض در کشورهایی که گوشت خوک زیاد مصرف می شود، زیاد است و در کشورهای اسلامی که خوک حرام است، اصلاً دیده نمی شود.

تریکین که داخل معده می شود، هیچ دوای کرم کش یا ورمیفوژی قادر به دفع آن نیست. هنگامی که نوزادهای تریکین در عضلات نفوذ کنند، چاره ای نیست و مریض باید تن به مرگ دهد.

برای نشان دادن اهمیت این مرض و سرایت آن، کافی است بگوئیم که در یک کیلو گوشت خوک ممکن است ۴۰۰ میلیون نوزاد تریکین باشد.

۲- مرض لادرری - یکی از خطروناکترین امراض که به وسیله خوردن گوشت

خوک به انسان عارض می شود، مرض لادرری است که عامل مولده آن تنیا یا کرم کدو است. بدن این کرم مرکب از یک سر است که دو ردیف قلب و چهار بادکش دارد و به وسیله آن خود را به جدار معده انسان می چسباند. بعد از سر، زنجیر خیلی طولانی از حلقه است که بدن او را تشکیل می دهد و گاهی مجموع این حلقه ها چندین متر می شود. حلقه نزدیک سر، خیلی کوچک است و هر چه از آنجا دور شود، حلقه ها متدرجاً درشتتر می شود و دائماً حلقه های جدید بین سر و آخرین حلقه تشکیل شده، طول حیوان را بیشتر می کند ولی حلقه هائی از انتهای بدن که پر از تخم اند جدا شده با مدفوع خارج می گردند. هر حلقه تنیا دارای دو جنس نرم ماده، و جفت گیری در خود آن انجام می گیرد. خوکها، تخمها که بدین وسیله دفع و جزء زباله ها می شود می خورند. به محض اینکه تخمها مزبور داخل معده خوک شد، تخم باز شده تولید نوزاد می کند. اگر گوشت این خوک را انسان بخورد (خیلی کم اتفاق می افتد که گوشت خوک فاقد نوزاد تنیا باشد) نوزادها به محض داخل شدن در روده انسان، نمو کرده و تبدیل به تنیا خواهند شد. برخلاف مشهور که می گویند کرم کدو بیش از یکی نیست، ممکن است چندین کرم وارد بدن انسان گردد. وجود کرم کدو در بدن انسان موجب اختلالهای بسیار خواهد شد و بهترین طرز مصنون بودن از آن به عقیده علمای امروز نخوردن گوشت خوک است.

مرض لادرری در کشورهایی که گوشت خوک زیاد مصرف می شود مانند آلمان فراوان است.

زیانهای گوشت خوک منحصر به این دو که گفتیم نیست. گوشت خوک اصولاً ثقلی الهضم است و معده را سخت در زحمت می اندازد. در اثر خوردن گوشت خوک، اغلب سمی بوجود می آید که در اصطلاح علمی آنرا بوتولیسم می نامند.

حقیقتاً باید به حال کسانی که از روی تجربیات علمی، زیانهای خوک را فهمیده اند و باز در خوردن آن اصرار دارند، افسوس خورد و ضمناً نسبت به بزرگی دین اسلام که در هزار و سیصد سال پیش، در وقتی که دنیا از این گونه مسائل خیلی دور بوده زیانهای خوک را در نظرداشته آنرا حرام نموده، اقرار باید نمود.

چنانچه در باره سگ که دین اسلام آنرا نجس العین دانسته و حکم به نجس العین بودنش فرموده و نهی از جا دادن او در داخل خانه نموده، اخیراً کشف شده که

ناخوشی های بسیاره ممکن است از سگ به انسان منتقل شود که از آن جمله این امراض است:

جرب، کچلی و امراض جلدی که در اثر قارچ ها به وجود می آید - هاری، و بالاتر از همه، مرض کرم کدوی سگ، انتقال انواع شیشه از سگ به انسان، سرایت سل وغیره.

و تفصیل هریک از این امراض و ابتلای به آنها را در کتاب مزبور ذکر نموده و نیز می نویسد: دانسته شده میکروبی که از زبان سگ در هنگام لیسیدن ظرف به آن می رسد، چیزی جز خاک، آنرا برطرف نمی سازد. چنانچه در اسلام طاهر شدن آنرا موقوف به خاک مالی دانسته است.

۳۶- ترک نماز عمدأ

سی و ششم از کبار منصوصه، ترک نماز از روی عمد است. چنانچه در صحیحه عبدالعظيم علیه السلام از حضرت جواد و حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام به آن تصریح شده. و همچنین در روایت منقوله از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به کبیره بودنش تصریح گردیده است. و چون وجوب نماز، از احکام بدیهی و ضروری اسلام است پس کسی که از روی انکار نماز نخواهد کافرو از دین اسلام بیرون است. زیرا انکار نماز، انکار رسالت و قبول نداشتن قرآن مجید است و البته چنین کسی کافر است. و اگر منکر وجوب نماز نباشد و حق بودن قرآن و رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را قبول دارد و معتقد است که نماز از طرف خدا واجب شده لیکن از روی تنبی و مسامحه کاری ترک کند، چنین شخصی فاسق است.

خبری که در کافر بودن ترک کننده نماز رسیده، ناظر به صورت اول و این قسم اخبار، زیاد و مضمون همه یکی است.^۱

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «مردی در خدمت رسول خدا صلی الله

۱- عن النبي صلی الله علیه و آله - من ترك الصلوة معمداً فقد كفر (الثالثي الأخبارج ۴ ص ۴۸ عن ابی جعفر علیه السلام ان تارک الفريضة کافر (صلات وسائل الشیعه) عن ابی عبد الله علیه السلام ان تارک الصلوة کافر یعنی من غير علة (وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۹).

عليه و آله عرض کرد، مرا وصیتی فرما. حضرت فرمود: نماز را از روی عمد ترک مکن. زیرا کسی که از روی عمد نماز را ترک کند از ملت اسلام بیرون است».^۱

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «چیزی که مسلمان را کافر می کند، ترک نماز واجبی است عمدآ یا خوار و سبک گرفتن نماز است که آرا نخواند^۲. و نیست فاصله بین ایمان و کفر مگر ترک نماز^۳».

مجلسی در شرح کافی می فرماید: بعضی از این اخبار دلالت دارد که ترک همه واجبات یا برخی از آنها از روی عمد کفر است و این خود یکی از معانی کفر است که در آیات و اخبار وارد شده چنانکه رسیده است که تارک نماز عمدآ کافر است یا تارک زکات کافر است و هر که حج را ترک کند کافر است.

و همین است سر اینکه ترک واجبات بالخصوص جزء گناهان کبیره در روایات واردہ ذکر نگردیده است. و شاید جهت آن این است که در بجا آوردن محramات غالباً شهوت بر انسان غالب شده و او را به گناه وا می دارد. مانند زنا یا اینکه غصب بر او مستولی می شود و او را به گناهانی مانند ظلم و فحش و زدن و کشنن و امی دارد، در ترک واجباتی مثل نماز هیچ جهت شهوت و غصبی در کار نیست که او را به ترک نماز و دارد و سبب منحصر آن سبک و خوار گرفتن و سستی نمودن در امر دین است. و بنابراین ترک واجبات، داخل عنوان کفر به خدا است و چون استخفاف به دین، در ترک نماز ظاهر و روشن تر است در این حدیث خصوصاً ترک نماز را کفر دانسته است. زیرا در ترک زکات و حج گاهی حرص به مال باعث آن می شود و در ترک روز شهوت شکم، ممکن است مانع روزه گرفتن بشود ولی در ترک نماز هیچ باعثی جز سبک گرفتن دین نیست.

صدق در علل الشرایع نقل می کند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیده شد

۱- قال عليه السلام: جاء رجل الى النبي صلی الله علیه و آله فقال يا رسول الله صلی الله علیه و آله اوصنی فقال صلی الله علیه و آله لا تدع الصلوة متعمداً فان من تركها متعمداً فقد برئت منه ذمة الاسلام. (صلات وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۹).

۲- عن أبي جعفر عليه السلام قال عليه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما بين المسلم وبين أن يكفر ان يترك الصلوة الفريضة متعمداً او يتهاون بها فلا يصلحها (وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۹).

۳- عن جابر قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما بين الكفر والإيمان إلا ترك الصلوة (وسائل ج ۳ ص ۲۹) لطفاً به صفحه ۳۲ وپاروچی آن مراجعة شود.

ترک نماز عمدأ

که چرا زناکار و شرابخوار کافر خوانده‌نمی شوند، ولی تارک نماز کافر نامیده می شود؟ امام علیه السلام فرمود: «برای اینکه زنا و مثل آن، بر اثر غلبه شهوت می شود، ولی نماز ترک نمی شود مگر به سبب استخفاف به آن، زیرا زناکار از این عمل لذت می برد و به قصد بردن لذت زنا می کند و تارک نماز از ترک آن لذتی نمی برد». از این حدیث آشکار می شود که ترک واجبات، اگر از روی سبک گرفتن دین باشد کفر است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «از ما نیست کسی که نماز را خوار شمارد». و در حدیث دیگر است که «به شفاعت من نمی رسد و نیست از من کسی که مسکری بخورد. بر حوض کوثر وارد نخواهد شد کسی که شراب بخورد، نه به خدا قسم».^۱ و حضرت صادق علیه السلام هنگام وفاتش فرمود: «به شفاعت ما اهلیست نمی رسد کسی که نماز را سبک شمارد».^۲.

مغالطه برخی از بی خردان: بعضی از تارک الصلوٰه هنگامی که به آنها اندرز داده می شود و می گویند چرا نماز نمی خوانید؟ در پاسخ می گویند: خدا را نیازی به نماز و روزه ما نیست. البته این پاسخ، مغالطه شیطانی است یعنی سبب ترک نماز آنها بی نیازی پروردگار عالم نیست بلکه تنها سبب آن، جهالت این افراد است از حقیقت امر. یعنی خود را بینه و نیازمند به پروردگار عالم نمی دانند و از اینروی قطع رابطه بند گی با او را کرده اند و تیز خود را غرق احسان و انعام او نمی دانند. ولذا ترک شکرگزاری و ادائی وظیفه بندگی را کرده اند و به عبارت دیگر سبب ترک نماز، سختی و سنگدلی و قلندری و گردن کلفتی است و مقتضای عدل الهی که جای دادن هر چیز است به محل مناسب او، آن است که نفوس غلیظه که از سنگ و آهن سخت ترند، در دوزخ جای دهند. چنانچه در آیات و روایات خبر داده شده و در برابر نفوس لینه که برای پروردگار خود خاشund باید در دارالسلام جای دهند.

وعده عذاب، در قرآن مجید: ترک نماز از گناهانی است که در قرآن مجید بر

۱- فروع کافی. ج ۳ ص ۲۶۹.

۲- قال ابو الحسن علیه السلام: لما حضرا بی الوفاة قال لی یا بنی انه لاتزال شفاعتنا من استخف بالصلوٰه (فروع کافی ج ۳ ص ۲۷۱).

گناهان کبیره ج ۲

آن وعده عذاب داده شده. چنانچه در سورة مدثر می فرماید: «بهشتیان از دوزخیان می پرسند: چه چیز شما را به دوزخ کشانید، جهنمیان در پاسخ گویند: ما از نماز گزاران نبودیم و بیچارگانرا طعام نمی دادیم (صدقات واجب را ادا نمی کردیم) و با اهل باطل مصاحبیت داشتیم و با آنها در باطل داخل می شدیم و روز جزا را انکار می کردیم»^۱

و در سوره قیامت می فرماید: «کافر گمان می کند هرگز مبعوث نمی شود، این است که نه تصدیق پیغمبران می کند که زیر بار تکلیف رود (یا صدقه واجب را نمی دهد و نه در مقام بندگی و عبادت بر می آید) و نه نماز می گزارد. بلکه سفرای خدا را تکذیب و از اهل حق اعراض می کند و در حال نخوت و کبریه سوی اهلش روان می گردد»^۲. در این آیات چند صفت از صفات نکوهیه منکرین معاد و کافران را بیان می فرماید:

۱- تصدیق پیغمبران را نمی کنند و به وجود خدای یگانه اعتراف نمی نمایند.

۲- نماز نمی خوانند - چون یکی از شاهنه های مهم ایمان نماز، و ترک آن کفر است.

۳- نسبت دروغ به پیغمبران می دهند.

۴- از کلام حق رو می گردانند.

پس از آن در مقام تهدید و خبردادن از هلاکتش فرموده می فرماید: «اولی لک» و بعضی از مفسرین فرموده اند: این کلمه به معنی «ویل لک» می باشد و تکرار آن چهار مرتبه یا برای تأکید است یا اشاره به چهار مرتبه از هلاکت است، هلاکت در دنیا، عذاب قبر، هولهای قیامت، خلود در دوزخ.

در سوره ماعون می فرماید: «سختی عذاب برای نماز گزاران ریائی است. آنانکه از نماز خود غافل و بی خبر اند و آنرا وقوع نمی نهند و حسابی برنمی گیرند (چون به ثواب آن اعتقاد ندارند و از عقاب برترک آن نمی ترسند. و اینکه در ظاهر نماز می خوانند برای این است که از مسلمین صدمه ای به ایشان نرسد. لذا در پنهانی آنرا ترک می کنند) و زکات

۱- فی جنات يتسللون عن المجرمين ما سلکم فی سقر قالوا لم نک من المصليين ولم نک نطعم المسکین و کنا نخوض مع الخائضین و کنا نکذب بیوم الدین. (مدثر آیات ۴۰-۴۶).

۲- فلا صدق ولا اصلی ولكن کذب وتولی (سوره ۷۵ آیه ۲۱ و ۳۲).

ترک نماز عمداً

رامنع می کنند از مستحقین آن، یعنی زکات را نمی دهند»^۱.

ویل، (شدت عذاب) برای غفلت کنندگان از نماز است که ستون دین و فارق میان اسلام و کفر است.

ویل، نام در که ای از درکات دوزخ است، یا نام چاهی است در آن، یا کلمه عذاب است و تنوین آن برای تعظیم است یعنی عذاب بزرگ.

در سوره مریم می فرماید: «پس ازانیبا و صالحین امتها، جماعتی در رسیدند که از فرط غفلت و جهالت، نماز را ضایع و آنرا ترک کردند و شهوات را پیروی کردند. پس زود است که این جماعت برسند به غی (آن نام وادی ای است در جهنم که عذابش شدیدتر از سایر طبقات دوزخ است و اهل جهنم از عذاب آن به خدا پناه می بزنند. و از این عباس منقول است که در آن ماری است طولش شصت سال و عرضش سی سال راه و از وقتی که آفریده شده دهان باز ننموده و نمی کند مگر برای بلعیدن تارک الصلوة و شارب الخمر)»^۲.

در سوره زمر می فرماید: «نماز را بر پا دارید و از شرک آورندگان نباشید»^۳. در این آیه اشاره است به اینکه، ترک کننده نماز با بت پرست و مشرک برابر است.

آیات قرآن درباره اهمیت نماز بسیار و آنچه گذشت کافی است.
پانزده اثر دنیوی و اخروی بر ترک نماز: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که نماز خود را سبک گیرد و در بجا آوردنش سستی نماید، خداوند او را به پانزده بلا مبتلا می فرماید: شش بلا در دنیا و سه تا در موقع مردنش و سه در قبر و سه در قیامت و هنگامی که از قبر بیرون می آید.

اما شش بلا دنیوی: ۱- خداوند برکت را از عمرش کم می کند^۴- و برکت را از روزیش بر می داد^۵- از صورتش نشانه نیکوکاران را بر می دارد^۶- هر کار خیری کند پذیرفته نمی شود و برای آن اجری ندارد^۷- دعايش مستجاب نمی شود^۸- از دعای نیکوکاران

۱- فویل للصلیلِ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَوةِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يَرَوْنَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ. (سوره ۱۰۷ آیات ۵ تا ۷).

۲- فَلَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفَ أَخْبَاعِ الْأَصْلُوْةِ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيَّاً. (سوره ۱۹ آیه ۶۰).

۳- وَاقِمُوا الصَّلُوْةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. (سوره ۳۰ آیه ۳۰).

بهره‌ای ندارد.

و سه بلائی که هنگام مردنش برای اوست: اول آنکه با ذلت و خواری می‌میرد. دوم با گرسنگی. سوم با تشنگی. و حالت عطش او طوری است که اگر از نهرهای دنیا پیشامد سیراب نمی‌شود.

سه بلائی که در قبر به او می‌رسد: یکی آنکه، ملکی در قبر او گماشته می‌شود که او را فشار دهد و زجر نماید. دیگر، قبرش برایش تنگ می‌گردد. سوم آنکه قبرش تاریک و در ظلمت است.

و سه بلای قیامتش: یکی آنکه ملکی او را بر صورتش می‌کشاند برای حساب در موقف حساب و مردمان به او می‌نگرنند. دیگر آنکه در حسابش سخت گیری می‌شود. سوم آنکه خداوند نظر رحمت به او نمی‌فرماید و او را پاکیزه نمی‌کند و برایش عذاب در دنیا است».^۱

مهجتبین واجب الهی: حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «نخستین عملی که در قیامت از آن بازخواست می‌شود از بنده، نماز است اگر پذیرفته شد، اعمال دیگر هم پذیرفته می‌شود و اگر قبول نشد، کارهای دیگرش هم رد می‌شود»^۲.

و نیز از آن حضرت پرسیدند: بزرگترین عملی که بندگان به پروردگار خود به سبب آن نزدیک می‌شوند چیست؟

حضرت فرمود: «پس از شناسائی خدا و پیغمبر و امام علیه السلام با فضیلت تراز نماز نمی‌شناسم. آیا نمی‌بینی که بندۀ نیکوکار، حضرت مسیح علیه السلام گفت: خداوند به من وصیت و سفارش فرموده به نماز خواندن و زکات دادن تا زنده هستم». و افضل اعمال را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: فرمود: «نمازی است که در اول وقت آن بجا آورده شود»^۳.

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «نماز ستون دین است، مثل نماز مانند چوب وسط خیمه است که تا آن برقرار است، طنابها و میخهای خیمه ثابت است. و هر وقت آن چوب کچ و شکسته شود، میخ و طناب هم از جای خود کنده خواهد شد و خیمه می‌افتد»^۱. همچنین ایمان و تمام اعمال و عبادات وابسته به نماز است که اگر ترك شود سایر اعمال هم ضایع است.

حضرت صادق علیه السلام در شرح آیه «و هر کس به ایمان خود کافر شود عملش باطل است» فرموده: از مورد این آیه ترك کردن نماز بدون مرض و گرفتاری است^۲. یعنی مرض و گرفتاری که موجب فراموشی گردد.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «دین اسلام بر پنج چیز بنا گذارده شده: نماز، زکات، حج، روزه، ولایت - زاره پرسید کدامیک افضل است؟ فرمود: ولایت، زیرا ولایت آل محمد علیهم السلام به منزلة کلید ما بقی است و پس از ولایت، نماز از همه افضل است زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نماز ستون دین شما است...»^۳.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هنگامی که قیامت بر پا شود، موجودی از جنس عقرب از دوزخ بیرون می‌آید که سرش در آسمان هفتم و دمش زیر زمین و دهانش از مشرق تا غرب است و می‌گوید کجا یند کسانی که با خدا و رسولش جنگ کننده بودند؟ پس جبرئیل نازل می‌شود و می‌گوید: چه کسانی را می‌خواهی؟ گوید: پنج طایفه را، ترك کننده نماز، معن کننده زکات، و خورنده ربا و شرابخوار و کسانی که در مسجد حدیث دنیا می‌کنند (یعنی تکلم کنندگان به حرام مانند غیبت و تهمت به مسلمان و مانند ترویج باطل و ثنای ظالم و مدح کسی که سزاوار ستایش نیست و مذمت

الله علیه و آله الصلوٰة لاول وقتها (فروع کافی ج ۳ ص ۲۶۴).

۱- عن ابی جعفر علیه السلام قال علیه السلام الصلوٰة عمود الدين مثلها كمثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود ثبتت الاوتاد والأطناب اذا مال العمود و انكسر لم يثبت و تدو لاطناب (جلد ۱۸ بحار الانوار باب فضل الصلوٰة صفحه ۹ ج جدید ۸۲ ص ۲۱۸).

۲- عن الصادق علیه السلام في قوله تعالى و من يكفر بالاعیان فقد حبط عمله... قال علیه السلام من ذلك ان يترك الصلوٰة من غير سقم ولا شغل (جلد ۱۸ بحار الانوار جدید ج ۸۲).
۳- بنی الاسلام على خمسة اشياء على الصلوٰة والزكوة والحج و الصوم و الولاية... (جلد ۱۸ بحار الانوار آخر باب فضل الصلوٰة و عقاب تارکها صفحه ۱۴).

۱- كتاب صلوٰت مستدرک نقل از فلاح السائل سید بن طاووس.

۲- اول ما يحاسب به العبد الصلوٰة فان قبلت قبل سائر عمله وان ردت عليه رد عليه سائر عمله (جلد ۱۸ بحار الانوار صفحه ۵۲).

۳- سئل معاوية بن وهب ابا عبد الله علیه السلام عن افضل ما يتقرب به العباد الى الله فقال عليه السلام ما اعلم شيئاً بعد المعرفة افضل من هذه الصلوٰة الا ترى ان العبد الصالح عيسى بن مريم قال و اوصاني بالصلوٰة والزكوة مادمت حياً و سئل النبي صلی الله علیه و آله عن افضل الاعمال فقال صلی ←

کسی که سزاوار مذمت نیست و غیر اینها)^۱.
و نیز می‌فرماید: در جهنم یک وادی‌ای است که از شدت عذاب آن، جهنمیان هر

روز هفتاد هزار مرتبه از آن می‌نالند و در آن خانه‌ای از آتش است و در آن خانه چاهی از آتش و در آن چاه تابوتی است که در آن ماری است که هزار سر دارد و در هر سری هزار دهان و در هر دهانی هزار نیش و طول هرنیش هزار ذرع است.

انس گفت: یا رسول الله این عذاب برای کیست؟ فرمود: «برای شراب خوار و ترک کننده نماز».^۲

و روایات زیادی، در شدت عقوبت ترک کننده نماز رسیده و همین مقدار بسیاست.

کمک به تارک نماز: روایات بسیاری در شدت عقوبت کمک به ترک کننده نماز رسیده است از آن جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که ترک کننده نماز را به دادن طعامی یا بالاسی یاری کند، مثل این است که هفتاد پیغمبر را کشته که اول آنها آدم و آخر آنها محمد صلی الله علیه و آله است».^۳

و نیز فرمود: «کسی که جرعة آبی به تارک الصلة بدهد، مثل این است که با من و جمیع پیغمبران طرف شده و جنگ کرده است».^۴ و نیز فرمود: «کسی که به روی تارک الصلة بخندد، مثل این است که هفتاد مرتبه خانه کعبه را خراب کرده باشد».^۵

ظاهرآ مراد ازین قبیل اخبار، موردی است که اعانت و احسان سبب جرأت بر ترک نماز شود. و شکی نیست در اینکه احسان به معصیت کار، هرگاه موجب تجری و استمرارش بر گنایه گردد حرام است و از باب نهی از منکر ترک آن واجب است.

بنابراین، اگر کمک به تارک الصلة موجب جرأتش بر ترک نماز نشود به طوری که اعانت کردن و نکردن در ترک نمازش تأثیری نداشته باشد، معلوم نیست مصدق این روایات باشد. و گاه می‌شود که اعانت و احسان سبب ترک گناه و موجب نماز خواندنش

۱- لثائی الاخبار.

۲- لثائی الاخبار صفحه ۳۹۵.

۳- من اعانت تارک الصلة بلقمة او کسوة فکانمقتل سبعین نیاً اولهم آدم و آخر هم محمد صلی الله علیه و آله (لثائی الاخبار).

۴ و ۵- لثائی الاخبار صفحه ۳۹۵.

ترک نماز عمداً^۱
می‌شود و شکی نیست که در این صورت اعانتش بسیار خوب بلکه در پاره‌ای موارد واجب نیز می‌باشد.

ترک نماز چند قسم است: ۱- ترک نماز به طور کلی از روی انکار- یعنی نماز را واجب خدائی نمیداند و به جا آوردنش را بر خود حتم نمی‌بیند و چنانکه گذشت، چون منکر ضروری دین است، کافر شده و در حقیقت انکار خدائی حضرت آفریدگار و رسالت خاتم الانبیاء و قرآن مجید کرده است. چنین شخصی است که به عذاب ابدی دچار و راه نجاتی برایش نیست.

۲- ترک نماز به طور کلی اما نه از روی انکار است، بلکه به واسطه مسامحه کاری و کم اعتنایی به امور اخروی و اشتغال به شهوات و امور دنیوی است. و این قسم از ترک نماز موجب فسق است و گناه کبیره‌ای مرتکب شده و بعضی از روایات و آیاتی که در شدت عقوبتش رسیده ذکر شد. چنین شخصی اگر با ایمان از دنیا برود پس از معذب شدنش به عذابهایی که بر ترک نماز رسیده نجات می‌یابد. لیکن با ایمان رفتن تارک الصلة بسیار بعید و مشکل است زیرا ظرف ایمان، قلب است و آن به سبب گناهان تاریک و سخت میگردد و تدریجاً نور ایمان رامحومی کند. مگر آنکه فضل خدا اورا یاری کرده، به برکت دوستی اهلیت علیهم السلام ساعت مرگ به فریادش برسند و با ایمان بمیرد. چنانکه ممکن است به شفاعت ایشان، عذابش تخفیف پیدا کند یا بر طرف شود لیکن از خودشان چنین رسیده که به شفاعت ما اهل بیت نمی‌رسد کسی که نماز خود را سبک گیرد و آنرا ضایع سازد، چنانچه ذکر گردید.

۳- ترک نماز در بعض اوقات - در اثر ضعف ایمان و کم اعتنایی به امر آخرت گاهی نماز می‌خواند و گاهی ترک می‌کند. یا در اثر اهمیت ندادن به اوقات نماز آنرا در وقت فضیلت ترک می‌کند، به خیال آنکه در خارج وقت آنرا قضا نماید.

این قسم از ترک نماز هر چند مانند دو قسم ذکر شده نیست، لیکن چنین شخصی از ضایع کنندگان نماز و سبک شمارندگان آن است و آنچه راجع به ضایع کنندگان نماز و خوارکنندگان آن رسیده، در باره او است و بالخصوص روایاتی در باره چنین شخصی رسیده است. از آن جمله حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که نماز واجبی را پس از گذشتن وقتی بخواند، آن نماز بالا می‌رود در حالی که تاریک و وحشت‌آور است. و بخواننده خود می‌گوید: مرا ضایع

ساختی خدا تورا ضایع سازد چنانچه مرا ضایع کردی» و فرمود: «نخستین چیزی که در قیامت از بنده سؤال می شود، نماز است پس اگر نمازش پاکیزه باشد تمام اعمالش پاکیزه است و اگر نمازش خراب باشد سایر اعمالش هم قابل قبول نیست».^۱

کسی که نماز واجبی را پس از داخل شدن وقتی تأخیر بیاندازد تا وقت آن بگذرد».^۲

و نیز فرمود: «تا وقتی که شخص مواطی باشد، نمازهای پنجگانه شبانه روزی را در وقت خود بجا آورد، شیطان از او ترسناک است و تزدیکش نمی شود. و هر گاه آنها را ضایع ساخت شیطان بر او جرأت می کند تا او را داخل در گناهان بزرگ کند».^۳

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «کسی که نماز واجب را در وقتی بخواند در حالیکه حق آنرا بشناسد و چیزی را بر آن مقدم ندارد، خداوند برایش خلاصی از عذاب را می نویسد (یعنی او را عذاب نمی فرماید) و کسی که در غیر وقت نماز آنرا بخواند و کار دینا را بر نماز مقدم بدارد، پس امر او با خدا است اگر خواست او را می آمزد و اگر خواست او را عذاب می فرماید (یعنی نجات قطعی برایش نیست)^۴.

تأکید در باره نماز اول وقت: روایات واردہ در باره لزوم مواطبت اوقات نماز و بجا آوردن در وقت، بسیار است. و زیاد سفارش شده که در اول وقت بجا آورده شود و بدون عذر از اول وقت تأخیر انداخته نشود و پیشوایان ما در سخت ترین حالات، نماز اول وقت را ترک نمی فرمودند.

چنانچه در ارشاد القلوب مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی الصلوة لنیز و قهرا رفعت له سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعک الله کما ضیعتنی وقال صلی الله علیه و آله اول ما یسیئ العبد اذا وقف بین يدی الله عزوجل عن الصلوة فان زکت صلوته زکی سائر عمله و ان لم تزک صلوته لم یزک سائر عمله (وسائل الشیعه کتاب الصلوة - ابواب المواقیت باب ۱ ج ۳ ص ۸۰).

۲- لاینال شفاعتی غدأ من اخر الصلوة المفروضة بعد وقتها. (صلوة وسائل الشیعه ابواب

موقیت حدیث ۱۳ ج ۲ ص ۸۱).

۳- لایزال الشیطان هایبالا بن آدم ذعراً منه ما صلی الصلوات الخمس لوقتهن فإذا ضیعهن اجترء عليه فادخله فی العظام. (صلوت وسائل الشیعه ابواب المواقیت باب ۱ حدیث ۱۲ ج ۳ ص ۸۱).

۴- صلوت وسائل الشیعه ابواب موقیت حدیث ۲۲ ج ۳ ص ۸۳.

صفین، یک روز مشغول جنگ بودند و در آن حال بین دو صفت به آفتاب می نگریستند ابن عباس پرسید: چرا به آفتاب می نگرید؟ فرمود: می خواهم زوال را (که اول وقت نماز ظهر است) بشناسم تا نماز بخوانم. ابن عباس گفت: آیا در این گیر و دار اشتغال به جنگ هنگام نماز خواندن است؟ آن حضرت فرمود: «ما برای چه با این قوم می جنگیم؟ جنگ ما با آنها برای این است که نماز بر پا شود».^۱

ابن عباس می گوید آن حضرت هیچگاه نماز شب را ترك نفرمود، حتی در لیلة الهریر (سخترین شباهی جنگ صفين).

۴- ترك کردن واجبی از واجبات نماز - یعنی نماز می خواند نه آن طوری که از او خواسته اند و رعایت شرایط صحبت را نمی کند و به آن اهمیت نمی دهد. مانند اینکه نماز را در لباس یا مکان غصیبی یا در نجس بخواند، یا قرائت و اذکار واجب رانخواند یا غلط بخواند و در صدد تصحیح آن بر نیاید یا آرامش بدن را هنگام قرائت و ذکر واجب ترك کند. و ظاهر است که چنین شخصی جزء ضایع کنندگان نماز و خوار کنندگان آن

۱- در جلد عاشر بحار و مقتل ابو مخفف و لهوف سید علیه الرحمة مرویست که روز عاشورا هنگام زوال، ابوثاممه صیداوی خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام عرض کرد یا مولای انسنا مقتولون لامحالة وقد حضرت الصلوة فصل بنا فانی اظنها آخر صلوة نصلیها لعلنا نلقی الله تعالی علی اداء فريضه من فرائضه في هذا الموضوع العظيم: ای مولای من، ما همه کشته خواهیم شد وقت نماز ظهر داخل شده، پس نماز را بخوان یعنی با جماعت و گمان می کنم این آخرین نماز ما باشد. اميد است خدای راملقات کنیم با ادائی فریضه ای از فرائض او در چنین موقف بزرگی.

امام علیه السلام سر به آسمان بلند کرد و فرمود: ذکرت الصلوة جعلک الله من المصلين نعم هذا

اول وقتها. یعنی یاد نماز کردی، خداوند تورا از نمازگزاران قرار دهد بلی اینک وقت نماز است.

و فرمود: اذان بگو خدا تورا رحمت کند. و چون از اذان فارغ شد، امام علیه السلام فرمود:

یاعمر بن سعد انسیت شرایع الاسلام الاقتف عنا الحرب حتی نصلی و نعود الى الحرب؟.

ای پسر سعد، آیا فراموش کردی شرایع اسلام را؟ آیا دست از جنگ بر نمی داری تا نماز گزاریم آنگاه مشغول جنگ شویم؟.

پس آن حضرت با اصحاب، نماز خوف بجا آوردن در حالی که زهیر بن القین و سعید بن عبد الله حنفی، مقابل آن حضرت ایستادند و از هر طرف تیر با نیزه به آن حضرت می رسید خود را سپر قرار داده تا اینکه سیزده زخم به بدن سعید سوای زخمها نیزه و شمشیر رسید و به زمین افتاد و از دنیا رفت.

است و آنچه درباره سبک شمارندگان نماز رسیده شامل اونیز می شود.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که مردی وارد شد و مشغول نماز شدو رکوع و سجود نمازش را تمام نکرد (ذکر واجب را در آنها ترک یا درست نخواند، یا طمأنیه و آرامش بدن را ترک کرد) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سر خود را بر زمین می گذارد مانند کlag غ که منقارش را به زمین می زند و بر می دارد اگر این شخص بمیرد در حالی که نمازش این باشد، بردين من نمرده است^۱. و نیز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «دزدترین دزدها کسی است که از نمازش بذدد. گفته شد: یا رسول الله چگونه از نمازش می دزد؟ فرمود: رکوع و سجود نمازرا تمام انجام نمی دهد»^۲.

و می فرماید: «کسی که رکوع و سجود نمازش را درست انجام ندهد مثل این است که نماز نخوانده است»^۳.

ونیز می فرماید: «کسی که رکوع و سجود و سایر واجبات نمازش را صحیح انجام دهد، آن نماز بالا می رود در حالیکه نورانی است و درخشندگی دارد و درهای آسمان برایش باز می شود و می گوید محافظت بر من کردی خدا تورا حفظ کند. پس ملائکه می گویند: صلوات و رحمت خداوند بر صاحب این نماز باد — و اگر واجبات نماز را درست انجام ندهد، نماز بالا می رود در حالی که تاریک است و درهای آسمان بر او بسته می شود و می گوید: مرا ضایع ساختی خدا تورا ضایع کند و آن نماز بر صورتش زده می شود»^۴. و نیز فرمود: «هر چیز بر اصواتی است که اعظم و اشرف اجزای او است و صورت دین شما نماز است. پس نباید یکی از شما نماز خود را زشت سازد که به منزله صورت بدن دیانت است»^۵.

۱- صلوت وسائل باب ۸ از کافی و تهذیب و محاسن - اربعین شهید ثانی.

۲- اسرق السراق من سرق من صلوته قبل یا رسول الله صلی الله علیه و آله کیف یسرق من صلوته قال صلی الله علیه و آله لا يتم رکوعها و سجودها (صلوت مستدرک الوسائل باب ۸ حدیث ۱۸).

۳- لاصوة لمن لم يتم رکوعها و سجودها (صلوت مستدرک الوسائل باب ۸).

۴- صلوت مستدرک الوسائل باب ۸ حدیث ۱۵.

۵- لكل شيء وجه وجه دين کم الصلاة فلا يشين احدكم وجه دينكم. (صلوة مستدرک الوسائل باب ۶ حدیث ۵).

روايات این باب هم زیاد است و برای اثبات مطلب، یعنی کسی که عمداً واجبی از واجبات نماز را که شرط صحبت آن است ترک کند، با کسی که اصلاً نماز را ترک می کند مساوی است همین مقدار کافی است.

قبولي نماز شرایط ديگري هم دارد: کسی که نماز را به طور صحیح خواند، تارک نماز نیست و تکلیف ازاو ساقط شده و عقابی هم ندارد. لیکن برای پذیرفته شدن آن در درگاه حضرت ربوبی و رسیدن به آثار و ثوابهای بزرگی که برای آن است، شرایط دیگری است که از همه مهمتر حضور قلب است که اگر بتواند شخص نماز گزار، شرایط قبول را هم رعایت کند، به درجات و مقامات عالیه‌ای می‌رسد که از هیچ عمل دیگری به چنین مقامات و درجاتی نمی‌رسد^۱.

در اینجا به ذکر چند روایت اکتفا می‌شود و امید است که نافع واقع شود:
حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که دو رکعت نماز بخواند در حالی که بداند چه می گوید: از نماز فارغ می شود در حالی که بین او و پروردگارش نیست گناهی مگر اینکه آمرزیده شده است»^۲.

و نیز می فرماید: «آنچه از نمازت با حضور قلب بجای آورده، همانرا داری پس اگر در تمام نماز غافل باشد یا اینکه آداب آنرا ترک کند، پیچیده می شود و بر صورت صاحب‌ش زده می شود»^۳.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «نباید یکی از شما از روی کسالت و خستگی و در حال چرت زدن مشغول نماز شود. و نباید در حال نماز حدیث نفس کند و به غیر نماز سرگرم گردد. زیرا در حال نماز در حضور پروردگارش قرار گرفته و برای بنده از نمازش به مقداری است که در آن حضور قلب داشته است»^۴.

۱- برای دانستن تفصیل شرایط قبولی نماز و کیفیت تحصیل آنها به کتاب اسرار الصلة شهید ثانی و مرحوم حاج میرزا جواد تبریزی مراجعه شود. در کتاب صلوة الخاسعین که به قلم مؤلف نوشته شده و در سال ۱۳۵۷ هجری قمری به طبع رسیده مختصرآذکر شده است.

۲- من صلی رکعتین یعلم ما یقول فيما انصرف وليس بينه وبين الله ذنب الاغفرله (کافی صلوت وسائل ابواب افعال الصلة باب ۲ ج ۴ ص ۶۸۷).

۳- صلوت وسائل الشیعه ابواب افعال الصلة باب ۳ حدیث ۱.

۴- لا يقونن احدكم في الصلة متکمالا ولا ناعسا ولا يفكرون في نفسه فانه بين يدي ربه

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «دور رکعت نماز که به طور اختصار بحا آورده شود در حالی که با حضور قلب باشد و در معانی نماز فکر کند، بهتر از این است که تمام شب را به عبادت بسر برد»^۱.

و نیز فرمود: «خداآوند نماز کسی را که قلبش حاضر نباشد نمی پنیرد»^۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید «وقتی که به نماز می ایستی دلت را برای آن آماده کن زیرا هر گاه برای نماز روی آوری، خداهم به رحمت به تورومی فرماید و اگر رو برگردانی، خدا هم نظر رحمتش را از تو می گیرد، پس گاه می شود که از نماز پذیرفته نمی شود مگر ثلث یا ربیع یا سدس آن به مقدار حضور قلب نماز گزار و کسی که در تمام نمازش غافل باشد خداوند چیزی به او مرحمت نمی فرماید»^۳.

مرحوم نراقی در معراج السعاده می فرماید: نماز معجونی است الهی که مرکب است از اجزای بسیار که بعضی از آنها به منزله روح و بعضی به مثابه اعضای رئیسه بدن و بعضی به منزله سایر اعضا ، و توضیح این مطلب آن است که مثلاً انسان که حقیقت آن مرکب است از اجزای معینه، انسان موجود کامل نمی باشد مگر به معنی باطنی که روح او است و اعضای محسوسه که در اندرون او و بعضی دیگر در ظاهرند و این اعضا مختلفند. بعضی از آنها چیزی است که به نبود آنها انسان نیز معدوم و به زوال آنها زندگی نیز زائل می شود مثل دل و جگر و سر و امثال آنها. و بعضی دیگر از این قبیل است که آدمی به نبود آنها نمی میرد ولیکن ناقص می گردد و تمامی انسانیت از او زائل می گردد مثل دست و پا و چشم و زبان و نحو اینها. و بعض دیگر چیزی است که از برطرف شدن آنها حسن برطرف می شود و آدمی قبیح منظر می گردد چون ابرو و مژه و ریش و گوش و بعض

عزوجل و انما للعبد من صلوته ما قبل عليه منها بقلبه(صلوت وسائل ابواب افعال الصلوة باب ۳ حدیث ۴ ص ۶۸۷).

۱- رکعتان مقتضیتان فی تفکر خیر من قیام لیلة و القلب لاہ (صلوت وسائل باب ۱۷ حدیث ۱۳ ج ۳ ص ۵۴).

۲- لا يقبل الله صلوة امرء لا يحضر قبله فيها مع بدنها (صلات مستدرک باب ۱۶).

۳- اذا احرمت في الصلوة فا قبل عليها فانك اذا اقبلت اقبل الله عليك و اذا اعرضت اعرض الله عنك فربما لم يرفع من الصلوة الا الثالث او الرابع او السادس على قدر اقبال المصلى على صلوته لا يعطي الله الغافل شيئاً. (صلات وسائل و مستدرک الوسائل باب ۱۷ حدیث ۴).

دیگر چیزی است که تمامیت حسن به نبودن آن بر طرف می گردد، مثل گشادی چشم و سیاهی مو و سرخی رو، و نحو اینها. پس همچنان نماز حقیقتی است مرکب که شریعت مقدسه آنرا از امور مختلفه مصور کرده و ما را به فعل آن مأمور نموده و روح آن نیت قرب و اخلاص و حضور قلب است و ارکان آن که تکبیره الاحرام و رکوع و سجود و تشهد و قیام باشد به منزله اعضای رئیسه است که به ترك آنها نماز فوت می شود و سایر اعمال واجبه آن از قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و طمأنینه از واجبات که نماز به ترك آنها عمداً باطل می شود، به منزله دست و پا و چشم و زبان و امثال اینها است که گاهی انسان به تلف آنها تلف می شود و گاهی نمی شود و اعمال مستحبة آن مانند قوت و تکبیرات و اذکار مستحبه، به منزله ابرو و مژه و سیاهی حدقه است که فوات بعضی از آنها حسن را بر طرف می کند و فوات بعضی کمال، حسن را (تا آخر آنچه ذکر فرموده است).

از این بیان دانسته شد که حضور قلب و شرائط قبول به منزله روح نماز است و نمازی که از آنها خالی باشد، مثل بدن بی جان است و چنانچه پیکر بی روان از تمام خواص و آثار حیوانی خالی است، نمازی که تمام آن از حضور قلب خالی باشد صاحبش از تمام آثار و خواص نماز محروم است مثلاً از جمله خواص نماز آن است که به نص قرآن مجید نمازگزار را از هر عمل رشت و منکری باز می دارد^۱. پس اگر از نمازگزاری منکری سرزد، معلوم می شود نمازش صورت خالی از روح بوده است.

حضور و اقبال قلب چیست؟: معنی اقبال قلب آن است که متوجه باشد و بفهمد که چه می گوید و چه می کند، و بزرگی خدا را باید نماید و متذکر باشد که مانند سایر مخاطب‌ها از افراد بشر نیست. به طوری که در دلش هیبت و ترسی از بزرگی او از دیدن تقصیر خود در انجام حق بندگی پیدا شود و حالت حیا و شرم‌ساری از خداوند به ملاحظه تقصیرات و خطاهای خود پیدا کند و از ملاحظه رحمت و سعة فضل و کرم بی پایانش امیدوار گردد، خلاصه خوف و رجا داشته باشد.

حضور قلب مراتب و درجاتی دارد و بالاترین آن در امیر المؤمنین علیه السلام است که پیکان از بدن مبارکش بیرون می آورند و متوجه نمی شود.

در جنگ صفين تیری بران مقدس آن حضرت رسید که هر چه کردنده، در موقع

۱- ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر (سوره ۲۹ آیه ۴۴).

عادی آنرا بیرون آورند، از شدت درد و ناراحتی آن حضرت نمی‌شد. خدمت امام حسن علیه السلام جریان را عرض کردند فرمود: صبر کنید تا پدرم به نماز بایستد، زیرا در آنحال چنان از خود بی خود می‌شود که متوجه نمی‌گردد. پس به دستور امام حسن علیه السلام در آنحال تیر را بیرون آورند. پس از نماز حضرت متوجه شد که خون از پای مبارکش جاری است. پرسید: چه شده؟ گفتند: تیر را در حال نماز از پایتان بیرون آوردیم.

در جلد ۲ سفینه البحار صفحه ۱۴۵ نقل کرده در یکی از غزووات که رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه لشکر بودند، در شبی که پاسبانی لشکر اسلام بر عهده عبادین بشر و عمار یاسر بود، نصف اول شب نصیب عباد گردید و نصف دوم نصیب عمار، پس عمار خواهد و تنها بشر بیدار بود و مشغول نماز گردید. در آن حال یکی از کفار به قصد شبیخون زدن به لشکر اسلام برآمد به خیال اینکه پاسبانی نیست و همه خوابید از دور عباد را دید ایستاده و تشخیص نمی‌داد که انسان است، یا حیوان، یا درخت. برای اینکه از طرف او نیز مطمئن شود، تیری به سویش انداخت. تیر بر پیکر عباد نشست و او ابدأ اعتنای نکرد. تیر دیگری به او زد و او را سخت مجرح و خونین نمود، باز حرکت نکرد. تیر سوم زد پس نماز را کوتاه نمود و تمام کرد و عمار را بیدار نمود، عمار دید سه تیر بر بدنه عباد نشسته و او را غرق در خون کرده. گفت: چرا در تیر اول مرا بیدار نکردی؟ عباد گفت: مشغول خواندن سوره کهف در نماز بودم و میل نداشتم آنرا ناتمام بگذارم و اگر نمی‌ترسیدم که دشمن بر سرم برسد و صدمه‌ای به پیغمبر صلی الله علیه و آله برساند و کوتاهی در این نگهبانی که به من واگذار شده کرده باشم، هرگز نماز را کوتاه نمی‌کرم. اگر چه جانم را از دست می‌دادم.

و نیز سزاوار است نمازگزار با خضوع و خشوع و وقار و سکینه باشد و هر گاه مشغول نماز می‌شود، مثل کسی که نماز آخر عمر او است، با نماز وداع کند و توبه و استغفار را تازه کند و در گفتارش راستگو باشد، مثل گفتن «ایاک نعبد و ایاک نستعين».

باید موانع بر طرف شود: سزاوار است از کیدهای شیطان دوری جسته و از آنچه مانع قبولی عبادت است پرهیز کند که از آن جمله، عجب است یعنی عمل خود را بزرگ دیدن و خوب دانستن و خود رامستحق مقام دیدن و نماز کردن.

از جمله موانع قبولی نماز، ندادن زکات و حقوق واجب است. و همچنین حسد ورزیدن و تکبر کردن و غیبت نمودن و حرام خوردن و شراب آشامیدن است. مخصوصاً

برای زنها نشوز یعنی از اطاعت واجب شوهر بیرون رفتن، مانع بزرگی برای قبول نماز است. بلکه مقتضای فرمایش پروردگار که «خداؤند تنها از پرهیز گاران می‌پذیرد».^۱ این است که از هر فاسق و معصیت کاری نماز پذیرفته نمی‌شود.

و نیز سزاوار است انسان از هر چیزی که اجر و ثواب نماز را کم می‌کند پرهیزد مثلاً در حال کسالت و سنگینی از جهت خواب یا غفلت نماز نخواند، شتاب نداشته باشد در حال دفاع از بول و غائط و باد نباشد چشم به آسمان یا جای دیگر ندوزد بلکه به چشم خاشع باشد مثل کسی که چشم روی هم می‌گذارد و از هر چه منافی خشوع است پرهیز کند. و سزاوار است آنچه که سبب زیاد شدن اجر و بلندی درجه است، انجام دهد. مانند به کار بردن بوی خوش و پوشیدن پاکیزه‌ترین لباس و درست کردن انگشت‌عقیق و درست کردن و شانه نمودن موها و مساوک کردن دندانها و غیره.

نمازهای واجب: شش است:

۱— نمازهای پنجگانه شبانه روزی و آن هفده رکعت است: نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر چهار رکعت، نماز عصر چهار رکعت، نماز مغرب سه رکعت، و نماز عشا چهار رکعت.

۲— نماز آیات — هر گاه زلزله باید، یا آفتاب یا ماه بگیرد، یا هر ترسانندۀ آسمانی یا زمینی که موجب ترس بیشتر مردم واقع شود، خواندن دور رکعت نماز واجب می‌گردد که در هر رکعتی پنج رکوع بجا آورده می‌شود. به تفصیلی که در رساله‌های عملیه ذکر گردیده است.

۳— نماز طوف، یعنی کسی که طوف واجب کرد، باید دور رکعت نماز در مقام ابراهیم علیه السلام بجا آورد.

۴— نمازی که به نذر یاعهد یا قسم یا اجیر شدن، بر انسان واجب شده باشد.

۵— نمازهایی که از پدر (ومادر بنابر احوط) فوت شده و از دنیا رفته باشند بر عهده پسر بزرگتر آنها است که قضای آنها را از طرف والدین بجا آورد.

۶— نماز میت، یعنی هر مسلمانی که از دنیا برود پس از غسل دادن و کفن کردنش واجب است بر او نماز بخوانند. و همچنین بر جنازه اطفال مسلمین اگر شش ساله

۱— انما يقبل الله من المتقين (سوره ۵ آیه ۳۰).

شده باشد هر گاه نمازی از نمازهای یومیه از مکلف ترک شود، واجب است قضاى آنرا بجا آورد. خواه عمداً خوانده یا فراموش کرده یا در تمام وقت نماز، خواب بوده باشد. و همچنین واجب است قضاى نمازی که خوانده در حالی که واقعاً باطل بوده. مثل اینکه طهارت نداشته یا رکنی را فراموش کرده یا جزء واجبی را عمداً ترک کرده.

البته نمازهایی که در حال دیوانگی یا بیهوشی ترک شده، واجب نیست قضاى کند. و همچنین نمازهایی که در حال کفر اصلی ترک شده، پس از مسلمان شدن قضاى ندارد چنانچه نمازهایی که از زن در حال حیض و نفاس که نمی خواند، لازم نیست قضاى کند ولی نمازی که در حال مستی شراب ترک شده قضاى آن واجب است. غیر از نماز یومیه، سایر نمازهای واجب، هر گاه ترک شود، قضاى آنها به تفصیلی که در رساله‌های عملیه ذکر شده واجب می‌باشد.

نماز فوت شده را باید قضا کرد: سسی کردن در قضاى نمازهای واجبی که از انسان ترک شده، جایز نیست و چنانچه چیزی از نماز قضا بر ذمه اش باقی بماند، واجب است وصیت کند که پس از مردنش بجا آورند و هر گاه وصیت کرد، بروصی او واجب می‌شود که از بابت ثلث مالش آنچه را گفته از نماز و روزه استیجار نماید و اگر وصیت نکرد یا مالی نداشت تا وصیت کند، بر پسر بزرگش واجب است نمازهای فوت شده اش را بخواند یا اجیر بگیرد و اگر پسر نداشته باشد، هر چند در صورت وصیت نکردن بر سایر ورثه واجب نیست لیکن احتیاط آن است که سایر ورثه یا بجا آورند یا هر یک به قدر سهم خود استیجار نمایند.

در موضوع بهره‌مندی اموات از اعمال خیر که زنده‌ها به نیابت آنها بجا می‌آورند و همچنین برطرف شدن عذاب از ایشان به سبب اینکه زنده‌ها واجباتی که از ایشان فوت شده بجا می‌آورند، در روایات معتبره از اهلیت علیهم السلام وارد گردیده و در حقیقت این امر بابی است از ابواب فضل الهی در باره کسی که با ایمان از دنیا رفته باشد — ناگفته نماند که اثر این نیابت فقط سقوط عذاب و رسیدن بعضی از مراتب ثواب است. لیکن آثار بزرگی که بر عباداتی مانند نماز و روزه و حج است و طی مراتب قرب به وسیله آنها موقوف به مباشرت و بجا آوردن خود شخص است بلکه این آثار نصیب شخص نائب می‌شود در صورتی که قصد قربت داشته باشد و بالجمله شخص عاقل نباید در ادای واجبات مسامحه کند به خیال اینکه پس ازاو برایش بجا آورند. زیرا اولاً معلوم نیست که

ترک نماز عمداً پس از او وارث دلسوی داشته باشد و عمل را صحیحاً آنطوری که تکلیف راساقط کند انجام دهد. ثانیاً از ثوابهایی که در بجا آوردن خود شخص است، محروم می‌باشد. و در روایت است که یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد، پس از مرگش انبیار خرمائی که داشت در راه خدا اتفاق کنند. چون مرد، آنحضرت همه را از طرف او صدقه داد، دانه‌ای از آن خرمابه زمین افتاده بود، حضرت آنرا برداشت و فرمود اگر خودش این دانه خرما را اتفاق کرده بود، برای او بهتر بود از این انبیار خرمائی که من از طرفش دادم. برای تأیید مطلب، یعنی بهره‌بردن اموات از عمل زنده‌ها مؤیدات بسیار و رؤیاها صادق بیشماری است و در اینجا برای نمونه یکی از آنها که در دار السلام مرحوم نوری است ذکر می‌شود:

نقل نموده از شیخ اجل و اورع حاج ملا علی تهرانی از والد ماجدش مرحوم حاج میرزا خلیل که فرموده بود: در تهران، در یکی از حمامها، در سر حمام آن خادمی بود که او را پادو می‌گوئیم و او نماز و روزه بجا نمی‌آورد. روزی نزدیکی از معمارها آمد و گفت: می‌خواهم برایم حمامی بنا کنم. معمار گفت: تو از کجا پول می‌آوری؟ گفت: تو چکار داری، پول بگیر و حمام بساز. پس آن معمار حمامی برای او ساخت معروف به اسم او و اسمش علی طالب بود.

مرحوم حاج میرزا خلیل فرمود: که وقتی در نجف اشرف بودم در خواب دیدم که علی طالب به نجف اشرف در وادی السلام آمد. من تعجب کردم و گفتم: تو چگونه به این مکان شریف آمدی و حال آنکه تو نه نماز می‌کردی و نه روزه می‌گرفتی؟ گفت: فلانی، من مردم و مرا گرفتند با غل و زنجیرها به سوی عذاب ببرند که حاج ملا محمد کرمانشاهی (ایشان از علمای تهران بودند) جزاه الله خیراً فلانی رانایب گرفت برای من که حیج بجا آورد و فلانی را اجیر کرد برای نماز و روزه من و از برای من زکات و مظالم داد به فلان و فلان چیزی بر ذمه من نگذاشت مگر اینکه ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود. خداوند جزای خیرش دهد.

پس من ترسان از خواب بیدار شدم و از آن خواب تعجب داشتم، تا اینکه بعد از مدتی جماعتی از تهران آمدند، احوال علی طالب را از ایشان پرسیدم؛ پس مرا خبر دادند بهمان نحو که در خواب دیده بودم. حتی اشخاصی که نایب شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بودند با آنچه در خواب به من خبر داده بود. پس از صدق رؤیای خود تعجب کردم.

زکات ندادن

و سایر حقوق واجب ان ادا نگردیده باشد.

در سوره آل عمران می فرماید: «گمان نکنند و نپندازند آنانکه از روی پست همتی بخل می کنند به آنچه خداوند از مالهای دنیا به ایشان از فضل و کرم خود داده که بخل برایشان بهتر باشد. نه چنین است، بلکه آن بخل برایشان بدتر است (هم در دنیا، چون برکت را از مالشان بر میدارد و هم در آخرت، چون سزاوار عذابها و عقوباتها بی پایان می شود) زود باشد که مالهایی که با آن بخل نمودند، بر گردنهایشان طوق کرده شود روز قیامت و برای خدا است میراث آسمانها و زمین و خداوند به آنچه می کنید (از انفاق و بخل) بسیار دانا است».^۱

یعنی کسانی که چند روزی به طور عاریت، مالهایی در تصرف آنها است، خواهند مرد و خدا می ماند و بس. بنابراین پیش از اینکه این اموال از شما گرفته شود و دستان از آنها کوتاه گردد، انفاق کنید و بهره مند گردید.

در تفسیر منهج الصادقین می گوید: در حدیث آمده که هر که را خداوند مالی عطا فرمود و آن کس از روی بخل زکات آنرا ادا ننمود، روز قیامت مال او به صورت ماری بزرگ ممثل شود که از بسیاری زهر وحدت او موی بر سرش نمانده باشد و دونقطه سیاه زیر چشمهاش آشکار شود و چنین ماری، موذی ترین اقسام مارها است. پس آن مار طویقی بر گردن او شده هر دو کناره روی وی و دهن او را بگیرد و به نقط آید و از روی سر زنش گوید که من مال توام که در دنیا به آن بر دیگران فخر می کردی.

گنج را از دل بروون کن مال را بفکن زچشم

مال تو مارست در معنی و گنجت از ده است
و نیز از حضرت باقر علیه السلام مروی است که: «هیچ بنده ای نباشد که منع زکات از مال خود کند، مگر آن مال به صورت از دهائی از آتش شود در گردن او روز قیامت و می جود گوشت او را حسابش تمام شود»^۲ بعد این آیه راتلاوت فرمود.

۱- ولا يحسِّنُ الَّذِينَ يَخْلُونَ بِمَا أَتَيْهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيْطُونُ مَا بَخْلُوْهُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ وَاللَّهُ مِنْ الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ (سوره ۳ آیه ۱۸۰ و ۱۷۹).

۲- عن أبي جعفر علیه السلام قال ما من عبد منع من زكوة ماله شيئاً الا جعل الله ذلك يوم القيمة ثعباناً من نار مطوقاً في عنقه ينهش من لحمه حتى يفرغ من الحساب وهو قول الله عزوجل سيطوون ما بخلوا به يوم القيمة. (زکات وسائل باب ۳ حدیث ۷ ج ۶ ص ۱۱).

۳۷- زکات ندادن

سی و هفتم از کبائر منصوصه، ندادن زکات واجبی است. چنانچه در صحیحه حضرت عبدالعظیم از حضرت جواد و حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام ذکر گردیده است. و از گناهانی است که در چند جای قرآن، وعده صریح آتش جهنم بر آن داده شده است. چنانچه در صحیحه مزبور، امام علیه السلام برای کبیره بودنش به آیه ۳۳ از سوره توبه استدلال می فرماید «و کسانی که گنج می نهند و طلا و نقره را ذخیره می کنند و آنرا در راه خدا انفاق نمی کنند، پس ایشان را به عذاب در دنیا کی بشارت ده. روزی که حرارت داده می شود به آن مالها و در آتش جهنم سرخ کرده می شود پس پیشانیها (که در وقت دیدن فقرا گره زده و روتresh می کردند) و پهلوها (که از اهل فقر تھی کردند) و پشت هایشان (که بر درویشان گردانیده اند) به آن داغ کرده می شود و به آنها گویند: این همان مالهایی است که برای خود ذخیره کرده اید. پس بچشید و بال گنجهای را که اندوخته اید».^۱

و در روایات، ذکر شده که مراد به کنز در این آیه شریفه، هر مالی است که زکات

۱- وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الْذَّهَبَ وَالْفَضْلَةَ وَلَا يَنْفَقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِشَرْهُمْ بَعْذَابُ الْيَمَى يَوْمَ يَحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكُوِي بِهَا جَبَاهُهُمْ وَجَنُوبُهُمْ وَظَهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزَتُمْ لَأَنْفُسْكُمْ فَذَوْقُوا مَا كَنْتُمْ تَكْنِزُونَ (سوره توبه آیه ۳۳ و ۳۴).

گناهان کبیره ج ۲
و نیز از آنحضرت مروی است: «هیچ خویشی نباشد که یکی از اقرباً نزد او آید و از او طلب کند از زیادی آن چیزی که خداوند به او عطا کرده و او بخیلی کند و چیزی به او ندهد، مگر حق تعالی ازدهای از دوزخ بیرون آورد و آن ازدها زبان را گرد دهان خود گرداند تا اینکه باید و برگردان او طوق زند»^۱ (پایان نقل از منهج الصادقین).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نیست صاحب طلا و نقره‌ای که زکات واجش (یا خمس واجش چنانکه در تفسیر قمی است) را ندهد مگر اینکه خداوند روز قیامت او را در بیابان مسطح و صافی حبس می فرماید و ازدهای را بر او مسلط می فرماید که از زیادتی سم، موهای سرش ریخته و قصد اورامی کند و او فرار می کند و چون عاجز می شود و می داند که نمی تواند فرار کند، دستش را نزدیکش می آورد. پس دستش را می جود مانند جویدن فعل (شتر نر) پس در گردنش طوقی می شود. چنانچه خداوند می فرماید، و نیست هیچ صاحب گوسفند و گاو و شتر که زکات مال خود را ندهد مگر اینکه خداوند روز قیامت او را در بیابان صافی حبس می کند و او را هر صاحب سمی پامال می کند و هر حیوان صاحب نیشی او را پاره می کند و نیست هیچ صاحب درخت نخل یا انگور یا زراعت که زکات آنها را ندهد مگر اینکه آن قطعه زمین تا هفت طبقه طوقی به گردنش می شود تا روز قیامت»^۲.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «خداوند زکات راهنمراه با نماز قرار داده و فرمود: نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید. پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد، مثل این است که نماز نخوانده است زیرا هر دو با هم هستند»^۳.

و نیز فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بودند پس پنج نفر را به اسم خواند و فرمود: برخیزید و از مسجد ما بیرون روید و در آن نماز نخوانید زیرا شما زکات نمی دهید»^۴.

۱- ما من ذی رحم یائی ذارحه سائله من فضل اعطاء الله ایاه فیدخل به عنده الانخرج الله له من جهنم شجاعاً یلتزم بلسانه حتى یطوفه (تفسیر منهج الصادقین).

۲- زکات وسائل الشیعه باب ۳ حدیث ۱ ج ۶ ص ۱۱ - کافی - معانی الاخبار.

۳- ان الله تبارك و تعالى قرن الزکوة بالصلوة فقاتل اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة فمن اقام الصلوة ولم يؤت الزکوة فكانه لم یقم الصلوة (زکات وسائل باب ۳ حدیث ۵ و ۱۴ ج ۶ ص ۱۱).

۴- زکات وسائل الشیعه باب ۳ حدیث ۱۳.

زکات ندادن

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که زکات مالش را ندهد، هنگام مرگش طلب می کند که او را بدنبیا برگرداند تا زکات بدهد. و این است فرمایش خداوند در قرآن که «پروردگارا مرا برگردان ...»^۱.

یعنی هنگام مرگ می گوید پروردگارا مرا به دنیا بازگردان تا کارتیکی درمالی که گذاشتم انجام دهم. پس به او می گویند: نه چنین است، یعنی برگشتی نیست. و نیز آن حضرت در تفسیر آیه «خداوند اعمالشانرا چنین حسرتیار نشانشان می دهد و از آتش بیرون آینده نیستند»، می فرماید:

«کسی است که مال خود را نگه می دارد و از اتفاق کردن در راه خدا بخل می ورزد و سپس می میرد و برای کسانی می گذارد که یاد راه خداو اطاعت او صرف می کنند یا در راه معصیت، اگر در راه اطاعت خدا مصرف شود که آنرا در میزان عمل خیر دیگری می بیند و حضرت می برد چه اینکه مال او بود. و اگر در راه معصیت خدا صرف شود، معصیت کننده را به وسیله آن مال تقویت کرده است. اینهم مایه حضرت او است»^۲.

و مضمون این روایت را عیاشی و مفید و صدق و طبرسی در کتابهای خود، از حضرت باقر و صادق علیهم السلام نیز نقل کرده‌اند.

آنگاه می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چیزی مانند بخل اسلام را از بین نمی برد» سپس فرمود: «برای بخل راههایی است که در پنهانی، مانند راه رفتن مورچه است و دارای شعبه‌هایی است که در کثرت، مانند رشته‌های شرک است»^۳.

۱- من منع الزکوة سئل ارجعة عند الموت وهو قول الله تعالى عزوجل رب ارجعون لعلى اعمل صالح فيما تركت (وسائل الشیعه باب ۲ حدیث ۲۴ ج ۶ ص ۱۴).

۲- قال الصادق عليه السلام في قول الله تعالى: كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم قال عليه السلام: هو الرجل يدع ما لا ينفقه في طاعة الله بخلاف ثم يموت فيدعه لمن يعمل فيه بطاعة الله او بمعصية الله فان عمل فيه بطاعة الله رأه في ميزان غيره فراء حسنة وقد كان المال له وان كان عمل به في معصية الله قوله بذلك المال حتى عمل به في معصية الله عزوجل (زکات وسائل الشیعه باب ۵ حدیث ۵ ج ۶ ص ۲۱).

۳- وقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما معنی الاسلام محق الشع شیء ثم قال ان لهذا الشع دیباً کدبیب النمل و شعباً کشعب الشرک (زکات وسائل الشیعه باب ۵ حدیث ۵ ج ۶ ص ۲۱).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که خداوند برای فقرا در مال ثروتمندان واجب فرمود واجبی را که ستد نمی شوند مالداران، مگر به پرداختن آن. و آن زکات است که به دادنش ریختن خونشان حرام می شود و مسلمان نامیده می شوند»^۱. یعنی اگر مالداران (از روی انکار) زکات واجب را ندهند، مسلمان نیستند و خونشان حرمتی ندارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که به مقدار یک قیراط (یک بیست دینار) از زکات واجب راندهد پس نه مؤمن است و نه مسلمان. و همان است که خداوند حالت را هنگام مردنش خبر داده که می گوید: پروردگارا مرا برگردان به دنیا، تا کار نیکی در ترکه خود انجام دهم»^۲.

و نیز فرموده: «کسی که به مقدار قیراطی از زکات را ندهد پس (بی ایمان می میرد) یابدین یهود یا به دین نصارا باید بمیرد»^۳. و همچنین می فرماید: «دوخون در اسلام است که ریختن از طرف خداوند حلال شده و کسی حکم خدا را در باره آن دو جاری نمی کند، تا اینکه خداوند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را ظاهر فرماید. پس چون ظاهرش فرمود، حکم خدای را در باره آن دو اجرا می کند و آن دو: یکی زنا کننده ای است که با داشتن همسر، زنا کرده باشد پس اورا به رجم (سنگسار کردن) خواهد کشت و دیگری مانع الزکوة است که گردنش را می زند»^۴.

و نیز می فرماید: «تلف نمی شود هیچ مالی نه در صحراء و نه در دریا، مگر به سبب ندادن زکات. و چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام نماید، مانع الزکوة را

۱- عن أبي عبدالله عليه السلام إن الله فرض للقراء في أموال الأغنياء فريضة لا يحملون إلا بادانها وهي الزكوة بها حفظوا مدائهم وبها سموا مسلمين (زکات وسائل باب ۴ حدیث ۲ ج ۶ ص ۱۸).

۲- من منع قيراطاً من الزكوة فليس بمؤمن ولا مسلم وهو قول الله رب ارجعون لعلى اعمل صالحًا فيما تركت (وسائل الشیعه ج ۶ ص ۱۸).

۳- من منع قيراطاً من الزكوة فليمت ان شاء یهودياً و ان شاء نصرانياً (زکات وسائل الشیعه باب ۴ حدیث ۴ ج ۶ ص ۱۸).

۴- دمان في الإسلام حلال من الله عزوجل لا يقضى فيهما أحد حتى يبعث الله قائمنا أهل البيت فإذا بعث الله قائمنا أهل البيت حكم فيهما بحكم الله تعالى ذكره الزانى المحسن يرجمه و مانع الزكوة يضرب عنقه (زکات وسائل ج ۶ ص ۱۹ و كافى).

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «زمانی که مردم زکات ندهند، برکت از زراعت‌ها و میوه‌ها و معدنها برداشته می شود»^۱. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به وسیله صدقه دادن، بیماران خود را درمان کنید و درهای بلا را به وسیله دعا کردن بیندید، و مالهای خود را به وسیله زکات دادن نگهدارید»^۲.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خدای را در زمین بقعه‌هایی است که انتقام کشنه نامیده می شود. پس هر گاه خدا به بندهای مالی داد و آن بنده حقی را که خدا واجب فرموده از آن مال ندهد، بقعه‌ای از این بقعه‌ها را بر او مسلط می فرماید. (یعنی می می کند آنرا آباد کند) پس آن مالرا در آن صرف می کند پس می میرد و آنرا برای دیگران می گذارد»^۳.

و در چند روایت ذکر شده: کسی که از خرج کردن مال در راه خیر، بخل ورزد، مبتلا می شود به چند برابر آن که در راه شر صرف کند. و روایاتی که در باب زکات رسیده بسیار است و ذکر همین مقدار کافی است.

مانع الزکوة کافر است: آنچه از عقوباتی ترک زکات ذکر شده که از گناهان کبیره و موجب فسق است، در صورتی است که اعتقاد به وجوبش داشته باشد و به واسطه بخل داشتن زکات ندهد. ولی اگر ندادن زکات به سبب نداشتن اعتقاد به وجوب آن باشد، پس کافر و نجس است. زیرا وجوب زکات مانند نماز از ضروریات دین اسلام است و هر کس منکر یکی از ضروریات دین بشود، از اسلام خارج است. و اشاره به همین صورت استحلال و انکار وجوب زکات است روایاتی که در آنها به کفر مانع الزکوة تصریح شده است. از آن جمله:

۱- وعن علي عليه السلام اذا منعوا الزكوة منعت الارض بركتها من الزروع والشمار والمعادن كلها (سفينة البحار جلد ۱ ص ۵۵۱).

۲- وعن النبي صلی الله علیه و آله داو و امرضا کم بالصدقة و ادفعوا امواج البلاء بالدعاء و ايضاً و حصنوا اموالکم بالزکوة (زکات وسائل باب ۱ حدیث ۱۳).

۳- عن الصادق علیه السلام: ان الله بقاعاً تسمى المنتقمه فإذا اعطي الله عبداً مالا لم يخرج حق الله منه سلط الله عليه بقعة من تلك البقاع فاتلف ذلك المال فيها ثم مات و تركها (زکات وسائل باب ۵ حدیث ۱۰ ج ۶ ص ۲۳).

می گیرد و گردنش را می زند»^۱.

در سوره فصلت می فرماید: «و عذاب شدید برای مشرکین است، آنان که زکات نمی دهند و به آخرت کافرند»^۲.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «سوگند به خدائی که جانم در دست او است، خیانت نمی کند کسی با خداوند در ندادن چیزی از زکات مالش، مگر کسی که به خدا مشرک باشد»^۳.

و نیز می فرماید: «یا علی، ده طایفه از این امت به خدای بزرگ کافرند: سخن چین، ساحر، دیوث (کسی که بداند زنش زنا می دهد و غیرت نکند) و کسی که با زن بیگانه در دبر وطی کند، و کسی که با حیوانی وطی کند، و کسی که با محروم خود زنا کند، و کسی که در روشن کردن آتش فتنه بکوشد و کسی که به کفاری که با مسلمانان جنگ دارند اسلحه بفروشد، و کسی که زکات ندهد و کسی که مستطیع باشد و حج نکند تا بمیرد»^۴.

واز این قبیل روایات، دانسته می شود که مانع الزکوة و همچنین تارک الصلة و تارک حج، هر گاه از روی انکار باشد کافرند، یعنی چنانکه در آخرت از برکات اسلام که نجات از آتش است محرومند، در دنیا هم از احکام ظاهریه اسلام که طهارت و جواز نکاح و توارث و نظیر آنها است محرومند. و هر گاه از روی انکار باشد بلکه به سبب بخل و مسامحه کاری باشد هر چند کافرنبوده و ظاهراً مسلمانند، لیکن در حقیقت و به حسب

۱- ما ضاع مال فی بر او بحر الابیمع الزکوة و اذا قام القائم اخذ مانع الزکوة فضرب عنقه (زکات وسائل الشیعه باب ۵ حدیث ۸ ج ۶ ص ۲۰).

۲- وobil للمشرکین الذين لا يتوتون الزکوة و هم بالآخرة هم کافرون. (سوره ۴۱ فصلت آیه ۶ و ۷).

۳- والذى نفس محمد صلی الله علیه و آله بیده ما خان الله احد شيئاً من زکوة ماله الامشرك بالله (مستدرک).

۴- قال صلی الله علیه و آله یا علی کفر بالله العظیم من هذه الامه عشرة الفتنات والساحر و الديوث وناکح المرأة حراماً في دبرها وناکح البهيمة ومن نکح ذات محروم منه و الساعي في الفتنة و بايع السلاح من اهل الحرب و مانع الزکوة و من وجد سعة فمات ولم يتعج (نصال ص ۴۵۰ باب عشره).

باطن دارای مرتبه ای از مراتب شرک و کفرند، و اگر با ایمان از اینجا بروند، به عقوباتی شدیدی که وعده داده شده اند معذب خواهند بود.

سبب وجوب زکات: برای وجوب زکات و همچنین سایر صدقات واجب، حکمتنهایی است که به پاره‌ای از آنها در روایات اشاره شده است. از آن جمله، امتحان ثروتمندان است که آیا خدا نزد ایشان عزیزتر و محبوب‌تر است یا مال فانی دنیا؟ و آیا ایمان و تصدیق به ثواب و بهشت جزاهای الهی از روی صدق دارند یانه؟ و آیا در ادعای بندگی پروردگار، راستگویند یا نه؟.

از آن جمله، منظم شدن امر معیشت پریشان حلال و تهیستان است. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که زکات برای امتحان ثروتمندان و رفع حاجت تهیستان واجب شد. و اگر مردم زکات مال خود را می دادند، مسلمان فقیر و محتاج پیدا نمی شد و به وسیله حقی که خدا برایش قرار داده بی نیاز می شد و جز این نیست که مردم، فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی شوند مگر به سبب گناهکاری ثروتمندان و نرساندن حقوق واجب به ایشان. و سزاوار است که خداوند رحمت خودش را به کسی که حق خدا را از مالش نمی دهد نرساند. و به خدا سوگند می خورم هیچ مالی در صحراء و دریا تلف نمی شود مگر به واسطه ندادن زکات»^۱.

از آن جمله، پاک شدن نفس از رذیله بخل و شفا یافتن از این بیماری خانمان سوز است. چنانچه در قرآن مجید به پیغمبر می فرماید: «از مالهای ایشان بگیر صدقه را تا پاک گردانی و پاکیزه کنی ایشان را به وسیله آن صدقه»^۲.

و در سوره حديد می فرماید: «و کسی که بخلش نگاه داشته شود پس ایشان گروه رستگارانند»^۳.

۱- انماوضعت الزکوة اختباراً للاغنياء و معونة للفقراء و لوان الناس ادوا زکوة اموالهم ما يقى مسلم فقيراً محتاجاً ولاستغنى بما فرض الله له و ان الناس ما افترق واولاً احتاجوا ولا جاعوا ولا عروا الا بنوبي الاغنياء وحقيقة على الله تبارك و تعالى ان يمنع رحمته من منع حق الله في ماله و اقسام بالذى خلق الخلق و بسط الرزق انه ما ضاع مال فى برولا بحر الابترك الزکوة... (وافي - فقيه و زکات وسائل باب ۱ حدیث ۹).

۲- خذمن اموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها (سوره ۹ آیه ۱۰۴).

۳- ومن يوق شع نفسه فاولئك هم المفلعون (سوره ۵۹ آیه ۹).

گناهان کبیره ج ۲

و علاج بخل به بذل مال است، به طور تکرار تا عادت به سخاوت کند و به مقدار سعی در ادای صدقات با رعایت آداب آن، از این مرض مهلک نجات می یابد.

زکات و صدقه مال را زیاد می کند: از آثار دنیوی زکات، زیاد شدن مال است که اگر انفاق، در راه خدا و با شرایط آن واقع شود، وعده حتمی الهی است که برکت می یابد بر خلاف خیال شیطانی بخیلها که گمان می کنند به اتفاق مالشان کم می شود و فقیر می شوند، و به وسوسه شیطان اتفاق را رها می کنند. با اینکه صریحاً در قرآن می فرماید: «صدقات را زیاد و افرون می فرماید»^۱ یعنی، در دنیا آنرا برکت می دهد و در آخرت اجر جزیل عنایت می فرماید. و در جای دیگر می گوید: «و چیزی را که شما در راه خدا اتفاق می کنید پس خدا آنرا عوض می دهد (در دنیا به زیادتی نعمت و در آخرت به زیادتی اجر)»^۲ و در سوره روم می فرماید: «و آنچه از زکات می دهید (صدقات واجب و مستحب) که در دادن آن ثواب و رضای خدا را می خواهید (بدون غرض دیگر از ریا و سمعه و پاداش صوری وغیره) پس ایشانند صاحبان افزونی و زیادتی»^۳ و زیادتی در این آیات شریفه، شامل برکت در مال و زیادی اجر و ثواب هر دو می باشد. مؤید این مطلب روایات کثیره است.

از آن جمله، در خطبه فدکیه حضرت زهراء عليها السلام است که: «خداؤند واجب فرمود تحصیل ایمان را تا از نجاست شرک پاک شوید و نماز را واجب فرمود، تا از مردم کبر پاکیزه گردید. و زکات را واجب فرمود، تا از مرض بخل نجات یابید (و به فضیلت سخاوت متصف شوید و از آلدگی گناهان پاکیزه گردید) و نیز سبب زیاد شدن رزقتان گردد»^۴.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست: «کسی که در راه خیر، وقتی که پیش

۱- برای دانستن مراتب تزکیه و تطهیر و اقسام آن که در آیه شریفه ذکر شده به کتاب کلمه طيبة مرحوم حاجی نوری مراجعه شود.

۲- ویربی الصدقات (سوره ۲ آیه ۲۷۷).

۳- وما انفقتم من شیء فهويخلقه وهو خير الرازقين. (سوره ۳۴ آیه ۳۸).

۴- وما آتیتم من زکوة تربیدون وجه الله فاویلک هم المضعفون (سوره ۳۰ آیه ۳۸).

۵- فجعل الله الایمان تطهیراً لكم من الشرك و الصلوة تنزیهاً لكم عن الكبر والزکوة تزکية للنفس ونماء في الرزق (جلد ۸ بحار الانوار صفحه ۹۰۹).

زکات ندادن

باید، اتفاق کند خداوند عوضش را در دنیا به او می دهد. پس در آخرت اجرش را زیاد می فرماید»^۱. و نیز فرمود: «روزی را به صدقه دادن طلب کنید»^۲. در عده الداعی است

که حضرت صادق علیه السلام به فرزندش فرمود: چه مقدار وجه برای مخارج موجود است؟ گفت: چهل دینار فرمود: همه را صدقه بده. عرض کرد: غیر آن چیز دیگر نیست. فرمود: همه را صدقه بده، زیرا خداوند عوض آنرا می دهد. آیا ندانستی که هر چیزی را کلیدی است و کلید رزق صدقه است؟ پس محمد همه را صدقه داد و بیش از ده روز طول نکشید که از محلی، چهار هزار دینار به آنحضرت رسید. پس فرمود: ای فرزند، چهل دینار دادیم خداوند چهار هزار دینار به ما عوض داد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهیج البلاعه می فرماید: «هر گاه فقیر و بی چیز شدید پس با خداوند تجارت کنید در صدقه دادن».

حضرت رضا علیه السلام به غلام خود فرمود: «امروز چیزی در راه خدا داده ای؟ گفت: نه به خدا. فرمود: پس از کجا خداوند به ما عوض دهد؟»^۳.

حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی در باره آیه (فهو يخلفه) یعنی آنچه که در راه خدا اتفاق می کنید، خدا عوضش را می دهد، می فرماید: آیا خلف وعده می کند؟ راوی گوید: نه فرمود: پس چرا عوض اتفاقات را نمی بینی؟ گوید: نمی دانم - فرمود: اگر یکی از شما از طریق حلال به دست آورد و در راه حلال صرف کند، اتفاق نمی کند در همی را مگر عوضش به او می رسد^۴. یعنی اگر عوضش نرسید، یا آن مال از حرام به دست آمده، یا بی مورد مصرف شده است. آیات و اخبار در این باره نیز بسیار و به همین مقدار اکتفا می شود.

۱- من بسط يده بالمعروف اذا وجده يخلف الله له ما اتفق في دنياه فيضاعف له في آخرته (كافی).

۲- استنزلوا الرزق بالصدقة (وسائل ابواب الصدقه باب ۱ حدیث ۱۹ ج ۶ ص ۲۵۹).

۳- عن الرضا عليه السلام انه قال لمولى له هل انفقت اليوم شيئاً فقال لا والله فقال عليه السلام فعن این يخلف الله عينا.

۴- قال عليه السلام افترى الله اخلف وعده قلت لا قال فمَ قلت لادرى قال عليه السلام لو ان احدكم اكتسب المال من حله وانفقه في حله لم ينفق درهماً الا اخلف عليه (کتاب دعاء کافی ج ۲ ص ۵۹۵).

گناهان کبیره ج ۲
مرحوم نوری در کتاب کلمه طبیه، چهل حکایت در باره دیدن برکات صدقه و انفاق در راه خدا نقل کرده است. از آن جمله، از عالم ربانی، آخوند ملا فتحعلی نقل نموده که ایشان از یکی از ثقات ارحام خود نقل نمودند که گفت: در یکی از سالهای گرانی مرا قطعه زمینی بود که در آن جوزع نموده بودم. انفاق پیش از سایر مزارع خرم شد و دانه بست و به خوردن رسید. مردم از هر طبقه، در سختی و گرسنگی بودند، دلم سوخت دست ازفع آن برداشتم پس به مسجد آمدم و فریاد کردم که جو آن زمین را واگذاشت به شرط آنکه غیر فقیر از آن نبرد و فقیر هم زیاده از قوت خود و عیالش از آن نگیرد تا سایر زرعها به دست آید. پس فقرا رو به آنجا آوردند و از آن هر روزه بردند و خوردن و مرا از آن خبر نبود چون از آن چشم پوشیده بودم و دیگر امیدی به آن نداشتم تا آنگاه که همه زرع رسید و مردم در رفاهیت افتادند و از حصاد سایر زرعهای خود فارع شدم به مباشرين حصاد گفتم که به سمت آن قطعه بروند و درو کنند شاید از کاه آن چیزی عاید شود و در میان خوشها چیزی مانده باشد، پس رفتند و درو کردند، پس از کوییدن و پاک کردن، آنچه به دست آمد از جو، دو برابر سایر زمینها بود. و علاوه بر آنکه بردن فقرا تأثیری در آن نگردد بر آنچه متعارف بود افزود. و به حسب عادت محال بود یک خوشه در آن باقی مانده باشد. عجیب تر از آن اینکه، چون پائیز شد، حسب مرسوم، که هر زمین زرع شده باید یک سال از او دست کشید و زرع نکرد، آن قطعه معهوده رابه حال خود گذاشته نه شخمنی زده و نه تخمی در آن ریخته گردید تا آنکه اول بهار شد و برفها از بین رفت، دیدیم که آن قطعه بی شخم و تخم سبز و خرم و از همه زرعها بیشتر و قویتر است.

چنان متغیر شدم که احتمال اشتباه در مکان آن دارد. چون زرعها رسید حاصل آن چند برابر سایر زرعها بود. «والله يضاعف لمن يشاء».

و نیز از آن مرحوم نقل نموده که او از بستان انگوری در کنار شارع عام بود. چون خوشة انگور در اول مرتبه خوردن رسید، به مستحفظ بستان امر نمود که از آن قسمتی که متصل به شارع است، دست بردارند و به عبور کنندگان واگذارند و از آن وقت تا موقع چیدن تمام انگور، هر عابری از آن خورد و برد کسی به او کاری نداشت. چون در آخر پائیز از چیدن انگور فارغ شدند، به احتمال آنکه در آن قسمت شارع چیزی از نظر عابرین پوشیده و در میان برگها مخفی شده، آنجا رفتند، چون چیده شده آنرا آوردن چندین برابر انگور سایر قسمتها بود و خوردن آن همه متعددین، علاوه بر کم نشدن آن چیزی بر آن افزود.

و نیز نقل فرمود: که هر سال چون گندم را پاک و صاف نموده و به خانه می آورد، زکات آنرا می داد. در سالی پس از تصفیه و پیش از نقل به خانه به فکر افتاد که تأخیر زکات از محلش حسنی ندارد، گندم حاضر و فقرا موجود، پس فقرا را که می شناخت خبر کرد و گندم را به حساب آورده، حق فقرا را جدا نمود و در میانشان تقسیم کرد، و باقی را به خانه بردند و در میان کندها که در خانه بود ریختند و مقدار وسعت هر یک معلوم بود. چون حساب کرد معلوم شد که آنچه از آن به فقرا داده، از آن گندم کم نشده و مقدار آن همان مقدار پیش از دادن زکات است.

در کتاب مزبور از مرحوم حاجی مهدی سلطان آبادی نقل نموده، که در سالی چون از خرمن فارغ شدیم، گندم را کیل کردیم و زکات آنرا از همانجا دادیم. بعد از آن به قدر یک ماه آن خرمن در محل خود بود و حیوانات و موشها از آن بردند و خوردن آنگاه آنرا کیل کردیم، با کیل روز اول موافق بود و از آنچه به زکات رفته بود و حیوانات تلف کردند کسری نکرده بود.

اقسام زکات و موارد و مقدار آن: زکات بر دو قسم است: واجب و مستحب. و زکات واجب هم بر دو قسم است: زکات مال و زکات بدن (زکات فطره).

زکات مال، به نه چیزی تعلق می گیرد: غلات چهار گانه، (گندم، جو، خرما، کشمش)، و انعام سه گانه (گوسفند، گاو، شتر)، و نقدین (طلاء و نقره).

نصاب غلات چهار گانه، دو یست و هشتاد من تبریز و ۵۵ مئتال کم است که آن ۸۴۷/۲۰۷ کیلوگرم می شود. یعنی اگر غله به این مقدار برسد، باید زکاتش را بدهد و زکات آن اگر از آب باران یا نهر مشروب شود، یا از رطوبت زمین (مانند بعضی از زمین های مصیر) استفاده کرده باشد، ده یک (یک دهم) و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود بیست یک (یک بیست) است.

گوسفند پنج نصاب دارد: اول، چهل و زکاتش یک گوسفند است و تا به چهل نرسد زکات ندارد. دوم، صد و بیست و یک، و زکاتش دو گوسفند است. سوم، دو یست و یک گوسفند است و زکاتش سه گوسفند است. چهارم، سیصد و یک و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم، چهارصد و بالاتر که باید آنها را صد صد حساب کند و برای هر صد عدد یک گوسفند بدهد.
گاو دو نصاب دارد: نصاب اولش، سی عدد است که باید یک گوساله که داخل

گناهان کبیره ج ۲

سال دوم شده بدهد، واز سی کمتر زکات ندارد. نصاب دوم آن، چهل است که یک گوساله ماده که داخل سال سوم شده باید بدهد و به شصت که رسید دو گوساله دو ساله و به هفتاد اگر رسید یک گوساله دو ساله و یک گوساله سه ساله و همچنین هرچه بالا رود سی سی یا چهل چهل باید حساب کند و زکات آنرا بدهد.

شتر دوازده نصاب دارد: اول، پنج شتر است و زکات آن یک گوسفند است و در کمتر از آن زکات نیست، دوم، ده شتر و زکاتش دو گوسفند است. سوم، پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است چهارم، بیست شتر و زکاتش چهار گوسفند است. پنجم بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است. ششم، بیست و شش شتر و زکاتش یک شتر دو ساله است. هفتم، سی و شش و زکاتش یک شتر سه ساله است. هشتم، چهل و شش شتر و زکاتش یک شتر چهار ساله است. نهم، شصت و یک شتر و زکاتش یک شتر پنج ساله است. دهم، هفتاد و پنج شتر و زکات آن دو شتر سه ساله است. یازدهم، نود و یک شتر و زکاتش دو شتر چهار ساله است. دوازدهم، صد و بیست و یک و بالاتر از آن است که برای هر چهل شتری یک شتر سه ساله، یا برای هر پنجاه شتری یک شتر چهار ساله باید بدهد.

نصاب نقدین: نقره مسکوک دو نصاب دارد: نصاب اول، یکصد و پنج مثقال است که اگر یکسال نگهداشته شود و هیچ معامله‌ای با آن نشود، واجب است چهل یک (یک چهل) آنرا که دو مثقال و پانزده نخود است، بدهد. و نصاب دوم، بیست و یک است که اگر بر نصاب اول اضافه شد، چهل یک همه را باید بدهد. و اگر چند سال بماند هر سال واجب است، چهل یکش را به عنوان زکات پردازد مگر اینکه از نصاب اول نیز کمتر شود.

طلا هم دو نصاب دارد: اول، بیست مثقال شرعی است که هر مثقالی ۱۸ نخود است و معادل با پانزده مثقال معمولی است. و هر گاه بیست مثقال شرعی طلای مسکوک یکسال بماند، واجب است چهل یک آنرا که نه نخود می‌شود، بابت زکات بدهد.

نصاب دوم، چهار مثقال شرعی است. یعنی اگر به بیست مثقال، چهار مثقال دیگر اضافه شود، باید چهل یک تمام را پردازد. و اگر کمتر اضافه شود، همان نه نخود نصاب اول کافی است. همچنین هرچه بالا رود، یعنی چهار چهار اضافه شود، زکات همه را باید

زکات ندادن

بدهد. و اگر کمتر از چهار اضافه شود زیادی زکات ندارد. به طور کلی هرگاه نقره از ۱۰۵ مثقال و طلا از ۱۵ مثقال معمولی بالاتر باشد، اگر چهل یک تمام آنرا بدهد، ادائی واجب شده، بلکه گاهی هم زیادتر داده است.

آنچه ذکر شد، مجملی از احکام زکات بود و مسائل و فروعات مفصلی که دارد، در رساله‌های عملیه موجود و کسانی که مورد ابتلاءشان است، می‌تواند به آنها رجوع نمایند.
زکات فطره: کسی که هنگام غروب آفتاب شب عید فطر، (اول ماه شوال)، بالغ و عاقل و غنی (کسی که دارای او کفاف مخارج سالیانه اش را می‌دهد بالفعل و بالقوه) باشد، واجب است برای خودش و کسانی که نان خور اویند حتی طفل شیر خوار و مهمان، هر نفر یک صاع که تقریباً سه کیلو است، گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر قیمتش را هم پردازد کافی است.
 باید دانست از فوائد عاجل زکات فطره، سلامتی از مردن در آن سال است (یعنی از اجل متعلق نه حتمی).

حضرت صادق علیه السلام به وکیل خرج خود فرمود: «زکات فطره تمام عائله‌مرا پرداز و یکی از آنها را هم از قلم نیندان، زیرا اگر زکاتش را ندهی، بر او از مرگ می‌ترسم».^۱

وازفوایتش قبول شدن روزه یک ماه رمضان است که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «متمم روزه ماه رمضان زکات فطره است».^۲

صرف زکات: انسان می‌تواند زکات را در هشت مورد صرف کند:^۳ اول فقیر و آن کسی است که مخارج سالیانه خود و عیالش را ندارد نه بالفعل و نه بالقوه، یا اینکه کسر خرج دارد. پس کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود و عائله‌اش را بگذراند، فقیر نیست. دوم، مسکین، و آن کسی است که از فقیر، سخترتر می‌گذراند. سوم، کسی که از طرف امام یا نائب او مأمور است زکات جمع آوری کند و آنرا

۱— انه قال عليه السلام لو كيله اذهب فاعط من عيالي الفطرة اجمعهم ولا تدع منهم احداً فانك ان تركت منهم احداً تخوفت عليه الفتول قلت وما الفتول قال عليه السلام الموت.

۲— ان من تمام الصوم اعطاء الزكوة.

۳— انما الصدقات للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المؤلفة قلوبهم و في الرقاب و الغارمين وفي سبيل الله و ابن السبيل فريضة من الله والله علیم حکیم. (سوره توبه آیه ۶۰).

گناهان کبیره ج ۲

به امام یا نائب او یا مستحق برساند (العاملین علیها). چهارم، به مسلمانانی که ایمانشان ضعیف است زکات داده می شود، تا سبب تقویت و ثباتشان گردد. پنجم، بنده هائی که مکاتب هستند و نمی توانند مال الکتابه خود را پردازند (به مصرف آزادی بنده ها). ششم، بدھکاری که نتواند بدھی خود را پردازد. هفتم، در راه خدا، یعنی کارهائی که منفعت عمومی دینی دارد، مانند: ساختن و تعمیر مساجد و مدرسه ای که در آن علوم دینی خوانده می شود و ساختن پلها و اصلاح ذات البین و کمک بر عبادات وغیره. هشتم، مسافری که در سفر، درمانده شده و نمی تواند به وسیله قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند هر چند در وطن خود فقیر باشد.

زکات مستحب: در هفت چیز، زکات مستحب است:

۱- سرمایه؛ یعنی مالی که انسان می خواهد با آن داد و ستد کند.

۲- انواع حبوبات؛ مانند: برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن. ولی در سبزیجات و بقولات، مانند بادمجان و خیار و هندوانه و خربزه زکات نیست.

۳- اسب ماده.

۴- مال الاجاره مغازه، خانه، بستان، حمام و مانند اینها.

۵- حلی و زیور آلات و زکات آن عاریه دادن به اهل ایمان است.

۶- مال پنهان یا مدفعونی که مالک نمی تواند در آن تصرف کند. پس از توانانی مستحب است زکات یک سالش را پردازد.

۷- هرگاه برای فرار از زکات، در نصاب تصرف کند (نصاب زکات را از حدش بیندازد، مثلاً پیش از یک سال شدن قسمتی از آن را بفروشد)، مستحب است پس از رسیدن سر سال زکات آن مال را بدهد.

سایر اتفاقهای واجب: پس از زکات، مهمترین واجب الهی، خمس است که خدای تعالی آنرا برای پیغمبر و ذریه اش، در عوض زکات که بر آنها حرام فرموده، قرارداده است. و کسی که یک درهم یا کمتر از آن از خمس را ندهد از ستم کنندگان و غصب کنندگان حق آن محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود. بلکه اگر آنرا حلال بداند و منکر وجوش گردد، از جمله کافرین است و وجوب آن فی الجمله مورد اجمع مسلمین و صریح قرآن مجید است بلکه در قرآن، آنرا شرط ایمان به خدا دانسته است. چنانچه می فرماید: «و بدانید ای مؤمنین، آنچه به غنیمت یافتید از هر چیزی پس پنج یک آن از

زکات ندادن

۲۱۷

برای خدا است و رسول او و خویشان رسول و برای یتیمان و بیچارگان و درماندگان در سفر (از آل رسول، صلی الله علیه و آله) اگر ایمان آورده اید به خداوبه آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله فرستادیم از آیات قرآن یا نصرت ملک وفتح وغیره در روز بدر که جدا شدن حق از باطل بود، روزی که به هم رسیدند دو گروه (یعنی کافران و مسلمانان) و خداوند بر همه چیز توانا است»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید «چون خداوند بر ما اهل بیت زکات را حرام فرمود، خمس را برای ما فرستاد. پس صدقه بر ما حرام و خمس برای ما واجب و هدیه برای ما حلال است»^۲.

و حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «برای کسی حلال نیست از مالی که خمس آنرا نداده، چیزی بخرد تا خمسش را به ما برساند»^۳.

و نیز می فرماید: «سخت ترین حالات مردم در روز قیامت وقتی است که مستحقین خمس برخیزند و حق خود را مطالبه کنند از کسانی که به آنها نپرداخته اند»^۴.

توسعه رزق - پاکیزگی مال - ذخیره فردا: مردی از تجار فارس از دوستان حضرت رضا علیه السلام به آن حضرت نامه نوشت و اذن خواست، در مالی که خمسش را نداده، تصرف کند. حضرت در جواب نوشتند: «جز این نیست که خداوند واسع و کریم است و ثواب و جزای خیر را ضامن شده برای کسی که به آنچه فرموده عمل کند، و عذاب را برای کسی که مخالفت ورزد. حلال نیست مالی مگر از راهی که خدا فرموده است. جز این نیست که خمس مورد نیاز ما است برای امردین ما و اداره معيشت نان خورهای ما و دوستان ما و برای صرف کردن جهت حفظ آبرو یمان از کسانی که از آزارشان ترسانیم.

۱- و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذى القربي و اليتامي و المساكين و ابن السبيل ان كنتم آمنت بالله وما نزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان والله على كل شیء قدیر (سوره انفال آیه ۴۲).

۲- ان الله لاما حرم علينا الصدقة انزل لنا الخمس فالصادقة علينا حرام والخمس لنا فريضة والكرامة لنا حلال (فقیه ج ۲ ص ۴۱).

۳- لا يحل لاحدان يشترى من الخمس شيئاً حتى يصل اليها حقها (کافی ج ۱ ص ۵۴۵).

۴- ان اشد ما فيه الناس يوم القيمة ان يقوم صاحب الخمس فيقول يا رب خمسی (کافی ج ۱ ص ۵۴۶- تهذیب ج ۴ ص ۱۳۶- فقیه).

گناهان کبیرهای ۲

پس خمس را از ما دریغ ندارید و خودتان راتا بتوانید از دعای مامحروم نسازید^۱. جز این نیست که خمس دادن سبب توسعه رزق شما و پاک کردن گناهاتتان و ذخیره روز بیچارگی و پریشانی شما است. (یعنی قیامت) و مسلمان کسی است که به آنچه با خدا از اطاعت و بندگی عهد نموده وفا کننده باشد و کسی که به زبان اجابت خدا کند و به قلب مخالفت نماید مسلمان نیست^۲.

توسط نایاب خاص حضرت حجت علیه السلام محمد بن عثمان نامه‌ای به ابوالحسن اسدی رسید که حضرت در آن نوشته بودند: «لعت خدا و ملائکه و تمام مردمان بر آن کسی باد که در همی از مال ما را حلال بداند» ابوالحسن گوید: پیش خودم خیال کردم این لעת برای کسی است که خوردن مال امام را حلال بداند. نه کسی که آنرا بخورد بدون اینکه حلال بداند. و این امر در تمام محرمات الهی است. یعنی هر کس حرام خدا را حلال بداند مورد لעת او است. بنابراین خصوصیت و مزینتی در خوردن مال امام از سایر محرمات نیست. پس، سوگند به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برگزید دیدم فوراً آنچه در نامه بود محو شد و به جایش چنین ثبت شد، «لعت خدا و ملائکه و تمام مردم بر کسی که از مال ما در همی بدون اذن ما بخورد»^۳ یعنی هر چند آنرا حلال نداند، و اخبار واردہ در تشدید امر خمس نیز بسیار است.

موارد وجوب خمس و مصرف آن: خمس، در هفت چیز واجب می‌شود: آنچه در جنگ به غنیمت گرفته می‌شود، آنچه از دریا به وسیله غواصان بیرون می‌آید، گنجی که به دست می‌آید، آنچه از معدن استخراج می‌شود، آنچه پس از مخارج سالیانه از کسب

۱- از جمله شواهد بر اینکه دهنگان خمس، مورد لطف و عنایت و دعای امامت، حکایت حاجی علی بغدادی و تشریف خدمت حضرت حجت علیه السلام است در کتاب نجم الثاقب نوشته شده و در کتاب مفاتیح هم در باب زیارت کاظمین نقل کرده، به کتابهای مزبور مراجعه شود.

۲- وافی نقل از کافی و تهذیب.

۳- فی التوقيع المبارك: بسم الله الرحمن الرحيم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على من استحل من مالنا درهماً. قال ابوالحسن الاسدی فوقع في نفسى ان ذلك في جميع من استحل محرماً فاي فضل للحججه عليه السلام في ذلك. قال: فو الذى بعث محمداً صلی الله علیه و آله بالحق بشيراً لقد نظرت بعد ذلك في التوقيع فوجده قد انقلب الى ما في نفسى: لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على من اكل من مالنا درهماً حراماً (اكمال الدين صدوق باب توقعات ص ۵۲۳).

زکات ندادن

به دست می‌آید، مال حلالی که با حرام آمیخته شده و مقدارش معلوم نیست، زمینی که از مسلمان به کفار ذمی منتقل می‌گردد.
و برای هر یک از این موارد، شرایط و احکامی است که در رساله‌های عملیه ذکر شده است.

خمس را باید دو قسمت کرد: یک قسمت آن، سهم سادات است که باید به سید فقیر یا یتیم یا سیدی که در سفر درمانه است رسانید. و نصف دیگر، سهم امام علیه السلام است که در این زمان به مجتهد جامع الشرائط که نایت عام آنحضرت است، باید رسانید، یا در مواردی که اذن می‌دهد صرف کرد.
در کتاب کلمه طیبه، چهل حکایت در باب آثار عظیمه‌ای که در احسان به سلسله جلیله سادات است ذکر نموده و به نقل یکی از آنها اکتفا می‌کنیم: از کتاب اربعین منتخب الدین و کتاب فضائل شاذان و کتاب تحفة الازهرار وسیلة المآل، به سندهای متعدد نقل کرده‌اند از ابراهیم بن مهران که گفت: در همسایگی من در کوفه، مردی بود به نام ابو جعفر او خوش معامله بود و هر گاه شخص علوی نزد او می‌رفت و چیزی می‌خواست، به او می‌داد. اگر قیمت آنرا داشت ازاومی گرفت و گرنه به غلامش می‌گفت بنویس: این مبلغی است که گرفته آنرا علی بن ابیطالب علیه السلام و برای نحال مدتی طولانی باقی ماند تا اینکه فقیر و مضطر شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر می‌کرد. پس اگر یکی از بدھکاران خود را می‌یافت که زنده است، کسی نزد او می‌فرستاد که آن مال را از او بگیرد و اگر می‌دید مرده است و چیزی ندارد، خطی بر اسمش می‌کشید. پس در این ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر نظر می‌کرد که مردی از ناصیب‌ها بر او گذشت پس به طریق استهزا و طعنه به او گفت: بدھکار بزرگ توعلی بن ابیطالب علیه السلام چه کرد؟ پس ابو جعفر به جهت سخن او غمگین شد و برخاست داخل خانه شد، چون شب در آمد در خواب دید حضرت رسول صلی الله علیه و آله راء که با او بودند حضرت حسن و حسین علیهم السلام، پس حضرت به ایشان فرمود: کجا است پدر شما؟ پس امیر المؤمنین جواب داد که اینک حاضرم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و در پشت سر آن حضرت بود. پس حضرت به او فرمود: چه شده که حق این مرد را نمی‌دهی؟ گفت: یا رسول الله این حق او است که آورده‌ام. فرمود: به او بده. پس کیسه‌ای را از صوف سفید به او داد و فرمود: این حق تو است. پس رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود: بگیر اینرا و رد مکن. هر کس که باید نزد تو از فرزندان او و بخواهد خیری را که نزد تو است برو که بعد از این بر توقفی نیست. آن مرد گفت: بیدار شدم در حالی که آن کیسه در دستم بود و زوجه خود را بیدار کردم و گفتم: چراغ را روشن کن. چون در آن کیسه نظر کردم هزار اشرفی در آن بود. زن گفت: ای مردان خدا بترس؛ فقرت تو را و نداشته باشد که فریب داده باشی بعض تجار را و مالش را گرفته باشی؟ گفتم نه والله لیکن قصه چنین است، پس خواست دفتری را که حساب در آن بود پس دید در آن آنچه داده بود به عنوان علی بن ابی طالب به فرزندان آن حضرت مجموعاً هزار اشرفی است نه کمتر از آن نه زیادتر.

عیال واجب النفقة: از انفاقهای واجب، نفقه زوجه دائمه مطیعه و نفقه اولاد و اولاد اولاد هر چه پائین رود در صورت احتیاج آنها و نفقه پدر و مادر و پدر پدر و مادر مادر هر چه بالا رود، آن هم در صورت احتیاج ایشان و توانائی شخص به مقدار واجب که اگر ندهد، در نظر مردم قطع رحم کرده است، به تفصیلی که در قطع رحم گذشت.

انفاقهای مستحب: انفاقهای مستحب انواعی دارد:

۱- صدقه مستحب - آیات و اخبار متواتره، در تأکید آن بسیار است. خصوصاً در اوقات مخصوص؛ مانند: جمعه و عرفه و ماه رمضان و بر طائف مخصوص؛ مانند: همسایگان و ارحام، صدقه دوای مرض و برطرف کننده بلا و نازل کننده رزق و زیاد کننده مال^۱ و تأخیر اندازنده مردن بد و سوختن و غرق شدن و جنون تا هفتاد باب از شر

۱- از حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام مرویست که در بنی اسرائیل مرد صالحی بود و زن صالحه ای داشت. در خواب به او گفتند: خداوند، عمر تو را بلان مقدار قرار داده و مقدر فرموده که نصف عمرت در فراخی و نصف دیگر در تنگی باشی و تو را میخیر فرموده در اینکه نصف اول عمرت در فراخی و نصف دوم در تنگی باشی یا بعکس. آن مرد در پاسخ گفت: زن صالحه ام د رعاش شریک من است باید از او مشورت کنم. چون صبح شد و از زن خود مشورت کرد، آن زن گفت: نصف اول را برای فراخی اختیار کن و تعجیل کن در ک عافیت را، شاید خداوند بر ما رحم نماید و نعمت را بر ما تمام فرماید. شب دوم که در خواب از او پرسیدند: چه اختیار کردی؟ در جواب گفت: نصف اول عمر را در فراخی باشم. گفتند: این برای تو باشد. پس دنیا از هر طرف رو به او آورد، چون نعمت او فراوان شد، زن گفت: ای مرد خویشاوند و پریشانها را صله ده و نیکی کن و همسایه و بلان برادرت را چیز بخش. مرد پذیرفت و در بدل مال کوتاهی نکرد، تا نصف عمر او گذشت. همان

زکات ندادن
است و هر چه بیشتر دهد اثرش زیادتر است و در طرف کمی هم حدی ندارد هر چند به مقدار دانه خرمائی باشد.

۲- هدیه، و آن چیزی است که شخص به برادر دینی خود، ثروتمند یا تهید است می دهد برای زیاد شدن دوستی و اگر با قصد قربت باشد از عبادات بزرگ است. از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که: «اگر چیزی به عنوان هدیه به برادر دینی ام بدهم دوست تر دارم که مثل آنرا صدقه بدهم».^۱

۳- ضیافت - اخبار در فضیلت میهمانی مؤمن بسیار است و از اخلاق انبیاء است و مرویست که هفت روز بر امیر المؤمنین علیه السلام گذشت و بر آن حضرت میهمانی نرسید پس گریه می کرد و می فرمود: می ترسم شاید خدا مرا از نظر لطف انداده باشد.

۴- حق معلوم - و آن مقداری است از مال که شخص مسلمان، به اندازه دارائی و تملک برخود قرار می گذارد که هر روز یا هر هفته یا هر ماه به طور استمرار به محتاج و ارحم خود پردازد. چنانچه در قرآن مجید می فرمایند. «اهل تقوا آناند که در اموالشان حقی قرار داده اند برای محتاجی که سؤال می کند و محتاجی که سؤال نمی کند و مردم گمان می کنند تهید است نیست».^۲

۵- حق حصاد - و آن مقداری از زراعت است که زارع هنگام برداشت خود مشت مشت بهره‌گذران می دهد، بدون اینکه بابت زکات محسوب کند. چنانچه می فرماید «حقش را در روز خرمن کردن بدھید».^۳. و این دو قسم از انواع صدقه مستحب است و چون بالخصوص در آیات و اخبار ذکر شده به واسطه اهمیت هر دو علی حده ذکر شد.

۶- قرض الحسن دادن به مسلمانی که احتیاج به قرض پیدا کرده است - حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «بر در بهشت نوشته شده است: صدقه دادن ده

شخص را در خواب دید و به او گفت چون تو در اتفاق در راه خدا مسامحه نکردی، خداوند ترا شکر کرد و نصف دوم عمرت مانند نصف اول در فراخی خواهی بود (کلمه طیبه نوری).

۱- لان اهدی لاخی المسلم هدیه تنفعه احب الی من ان اتصدق بمثلاها. (کافی ج ۵ ص ۱۴۴).

۲- والذین فی اموالہم حق معلوم للسائل والمحموم (سورة معارج ۷۰ آیه ۲۴).

۳- واتواحده يوم حصاده (سورة ۶ آیه ۱۴۱).

حسن و قرض دادن هیجده حسن دارد»^۱. و «نیست مؤمنی که به مؤمنی قرض دهد، در حالی که منظورش رضای خدای باشد مگر اینکه خداوند آن مال را برایش صدقه حساب می فرماید تا زمانی که مالش به او رد شود»^۲ یعنی در هر لحظه ای که او را برای خدا مهلت می دهد، مثل این است که تمام آن مال را صدقه داده زیرا هر لحظه حق مطالبه دارد و چون مطالبه نکرد مثل این است که دو مرتبه مال را قرض داده. پس اجر دیگر صدقه دادن آن مال را سزاوار می شود.

و نیز می فرماید: «ماعون» که در قرآن مجید، وعده عذاب بر ترک آن داده شده زکات نیست بلکه مراد قرض دادن به محتاجان و عاریه دادن اثاث البیت به طلب کنندگان است.

ابو بصیر به آنحضرت عرض کرد: همسایه های ما چون چیزی را بعاریه از ما می گیرند، می شکنند و فاسد می کنند. اگر ایشان را از آن منع کنیم ما را گناهی است؟ حضرت فرمود: بر تو گناهی نیست اگر آنها چنین باشند.

۷- مهلت دادن یا حلال کردن بدهی کاری که نتواند بدهی خود را پردازد. حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که بخواهد در پناه خدا باشد در روزی که جزپناه او پناهی نیست، پس باید بدھکار بیچاره و عاجز را مهلت دهد یا اینکه حق خود را بر او حلال کند»^۳.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که بدھکار درمانده را مهلت دهد، برای او است نزد خداوند در هر روزی ثواب صدقه دادن مثل آن مال، تا زمانی که آن مال به او برسد»^۴.

و به حضرت صادق علیه السلام عرض کردند عبدالرحمن بن سبابه، طلبی از شخص مرده ای دارد و به او گفته ایم او را حلال کند، نپذیرفته است. حضرت فرمود:

۱- عن الصادق علیه السلام مكتوب على باب الجنة الصدقة بعشرة و القرض بثمانية عشر (وافی).

۲- ما من مؤمن اقرض مؤمناً يلتزم به وجه الله الا حسب الله له اجره بحساب الصدقة حتى يرجع ماله اليه (وافی).

۳- من اراد ان يظلله الله يوم لا ظل الا ظله فلينظر معسراً او يدع له من حقه.

۴- من انظر معسراً كان له على الله في كل يوم ثواب صدقه بمثل ماله حتى يستوفيه.

وای بر او، آیا نمی داند که هر گاه آن میت راحلال کند در برابر هر درهمی ده درهم نزد خداوند دارد و اگر حلال نکند در برابر درهمی فقط یک درهم از او طلبکار است.^۱

۸- بذل لباس و مسکن به محتاجان - حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که برادر دینی خود را لباس پوشاند، زمستانی یا تابستانی، حق است بر خداوند که بر او لباسی از لباسهای بهشتی پوشاند و سختیهای مردن را بر او آسان فرماید و قبرش را برایش گشاد فرماید و در قیامت ملائکه را با بشارت ملاقات کند هنگامی که از قبر بیرون می آید»^۲.

و همچین می فرماید: «کسی که فقیری از مسلمانان را پوشاند که از برهنگی برهد یا اینکه او را در معيشتش یاری کند (مانند خانه و سرمهایه وغیره)، خداوند هفت هزار ملک را مأمور می فرماید تا برای گناهانش تا روز قیامت استغفار کنند»^۳.

۹- بذل مال برای حفظ آبرو و احترام خود و رفع شر اشرار و ظالمین - و مروی است که بهترین اتفاقها، اتفاقی است که به آن، آبرونگه داشته شود.

۱۰- خیرات جاریه و صرف مال در منافع عامه است مانند مسجد و مدرسه و پل و کاروانسرا و حمام و چشمۀ آب جاری، حفر کردن و کتابهای دینی منتشر نمودن و امثال اینها، از اموری که سالهای دراز اثرش باقی است و صاحبیش از ثواب مستمر آن برخوردار است.

مرحوم حاجی نوری در دار السلام از شیخ اجل عالم رباني شیخ عبدالحسین - تهرانی نقل می کند که فرمود: چون میرزانی خان که از جمله خواص محمد شاه قاجار بود، وفات کرد و او در حال حیات به انواع فسق و فجور، متظاهر و مشهور بود، شبی در

۱- فتال علیه السلام و یحه اما یعلم ان له بكل درهم عشرة اذا حلله و ان لم يحلله فانما هو درهم بدرهم.

۲- من كسا انجاه كسوة شتا اوصيفاً كان حقاً على الله ان يكسوه من ثياب الجنة وان يهون عليه من سكريات الموت وان يوسع عليه في قبره وان يلقى الملائكة اذا خرج من قبره بالبشرى (كافی ج ۲ ص ۲۰۴).

۳- من كسا احداً من فقراء المسلمين ثواباً من عري او اعانه بشيء مما يقويه على معيشته وكل الله به سبعة آلاف ملك من الملائكة يستغفرون لكل ذنب عمله الى ان ينفح في الصور (كافی ج ۲ ص ۲۰۵).

خواب دیدم که گویا در باغات و عمارت‌بهشتی تفرج می‌کنم و کسی با من است که منازل و قصور را می‌شناسد. پس رسیدم به جائی، آن شخص گفت: اینجا منزل میرزا نبی-خان است و اگر می‌خواهی خودش را ببینی، آنجا نشسته. اشاره کرد به جائی من ملتفت شده دیدم که او تنها در تالاری نشسته است و چون مرا دید اشاره کرد، بیا بالا. من نزد او رفتم. پس برخاست و سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشانید و خودش به همان عادت و هیأتی که در دنیا داشت نشست و من در حال او منکر بودم. او از روی من تفس نمود و گفت: یا شیع، گویا از مقام من تعجب می‌کنی، اعمال من که در دنیا مرتکب بودم مقتضی عذاب الیم بود. بلی همانطور بود ولی من معدن نمکی داشتم در زمین طالقان و هر سال وجه اجراء آنرا از طالقان به نجف اشرف می‌فرستادم که صرف اقامه عزای حضرت حسین علیه السلام بشود. خداوند این مکان و این بستان را در عوض به من عطا کرد. شیخ مرحوم گفت که من متوجه از خواب بیدار شدم و رؤیا را در مجلس درس گفتم. پس یکی از اولاد عالم فاضل ملا مطیع طالقانی، گفت: این رؤیا صادقه است و او در طالقان معدن نمکی داشت و وجه اجراء آنرا که قریب یکصد تومان بود، به نجف می‌فرستاد و والد من مباشر مصارف آن بود در اقامه عزای حسین علیه السلام - مرحوم شیخ استاد فرمود: تا آنوقت نفهمیده بودم که او در طالقان علاقه دارد و هرسال در نجف اقامه عزا می‌نماید. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «پس از مردن شخص، بهره‌ای به او نمی‌رسد مگر از سه چیز، صدقه‌ای که در حال زندگی آنرا جاری ساخته و پس از مرگش هم جاری است. دیگر، سنت خیری که آنرا تأسیس کرده (مانند اذان گفتن) و پس از مرگش به آن سنت عمل کرده شود. سوم، فرزند صالحی که برای او دعا واستغفار کند^۱. (و به نیابت‌ش اعمال خیر بجا آورد، چنانچه در روایت دیگر است).

۳۸- استخفاف حج

سی و هشتم از گناهان کبیره منصوبه، کوچک گرفتن حج و اهمیت ندادن به آن است. چنانچه در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام و روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام به کبیره بودنش تصریح شده است. و چون وجوب حج مانند نماز از احکام ضروری اسلام است، پس کسی که حج را از روی انکار ترک کند، کافر است. (ظاهرآ و باطنآ) و اگر از روی عقیده به وجوب آن در عمل مسامحه می‌کند و به آن اهمیت نمی‌دهد و در اثر اشتغالات دنیوی آنرا ترک می‌کند، استخفاف عملی به چنین واجب بزرگ الهی که این همه تأکید در باره آن شده از گناهان کبیره است.

تأخیر از سال استطاعت حرام است: نه تنها ترک حج به طور کلی گناه کبیره است، بلکه تأخیر آن از سال استطاعت نیز گناه کبیره است، هر چند در سال بعد بجا آورد. زیرا حج واجب فوری است یعنی کسی که دارای شرایط استطاعت در موسم حج باشد، باید همان سال برود و تأخیرش برای سال دیگر حرام است.

محقق در شرایع می‌فرماید: «تأخیر حج از سنه استطاعت گناه کبیره هلاک کننده است» و شهید ثانی در مقالک فرموده! «در این مسئله اختلافی بین علمای امامی نیست و ادله بر کبیره بودن تأخیر حج از سنه استطاعت از کتاب و سنت بسیار است» و ظاهر است که تأخیر حج یک نوع استخفاف عملی به آن است.

و کافی است در کبیره بودنش که خداوند در قرآن مجید، از ترک حج، به کفر

۱- لیس یتعی الرجل بعد موتہ من الاجر الا ثلاث خصال صدقة اجراها فی حیاته فھی تجرى بعد موتہ و سنته هدی سنه فھی یعمل بها بعد موتہ او ولد صالح یدعوله (وافی نقل از کافی و تهدیب).

گناهان کبیره حج

تعییر نموده است. اشاره به اینکه ترک حج در حد کفر و شرک به خداوند است. چنانچه شرک و کفر آمرزیده شدنی نیست، ترک حج هم چنین است. در سوره آل عمران می فرماید: «از مردم هر کس توائی رسانیدن به مکه معظمه را داشته باشد، حج و زیارت خانه خدا بر او واجب است. و هر کس آنرا ترک کند (کافر؛ شده به خود زیان زده) زیرا خداوند از جهانیان بی نیاز است».^۱

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کفر در این آیه به معنی ترک است»^۲ یعنی کسی که حج نکند. و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که خداوند حج را واجب فرموده بر صاحبان استطاعت در هر سال (یعنی بر سیل بدلت که اگر در سال استطاعت بسجا نیاورد، هر سال وجوب آن بر عهده او است تا آخر عمر، و وجوده دیگری در معنی این جمله ذکر شده و برای اطلاع به رسالت عروة الوثقی رجوع شود)

و این است فرمایش خداوند که می فرماید: «از برای خدا است، بر ذمه مردمی که استطاعت دارند، حج خانه خدا را و کسی که کافر شود و ترک کند، پس خداوند بی نیاز از جهانیان است» علی بن جعفر گوید: به آنحضرت عرض کردم؛ پس کسی که از ما حج نکند کافر شده؟ فرمود: نه، لیکن کسی که بگوید حج چنین نیست کافر شده (یعنی منکر و جوب آن شود)^۳.

و نیز حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که بمیرد و حج واجب را بسجا نیاورد در حالی که مانع نداشته از عمل حج یعنی احتیاج و پریشانی بر او مسلط نشده باشد، یا بیماری ای که با آن قدرت به رفتن حج نداشته، عارضش نشده باشد، یا صاحب قدرتی او را مانع نباشد، می میرد در حالی که خداوند او را در قیامت، یهودی یا نصرانی محشور

۱— ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و من كفر فان الله غنى عن العالمين (سورة ۳ آیه ۹۶ و ۹۷).

۲— في صحيحه معاوية بن عمارة عليه السلام ومن كفر يعني من ترك (وسائل الشيعة ج ۸ ص ۲۰).

۳— في صحيح على بن جعفر عليه السلام عن أخيه موسى عليه السلام قال إن اللهفرض الحج على أهل الجدة في كل عام وذلك قوله عزوجل ولله على الناس الآية قال قلت فمن لم يحج من فقد كفر قال عليه السلام لا ولكن من قال ليس هذا هكذا فقد كفر. (وسائل الشيعة ج ۸ ص ۱۰).

استخفاف حج
خواهد فرمود».^۱

و در حدیث دیگر فرمود: «کسی که بمیرد و حج واجب را بسجا نیاورد (در حالی که مانع نداشته باشد)، پس میمیرد در حالی که جزء یهود و نصارا است». و در روایت دیگر می فرماید: «در قیامت جزء یهود و نصارا محشور می شود».^۲

محدث فیض در واپی می فرماید: معنی جمله « حاجه تجھف » که در حدیث مزبور است، به معنی احتیاجی است که فقیر کننده یا نزدیک به فقیر شدن شخص است. و اینکه امام علیه السلام فرموده: تارک حج بدون عذر، یهودی یا نصرانی می میرد، برای آن است که در حقیقت ایمان و اعتقاد به آن نداشته است. زیرا اگر اعتقاد به حج داشت و مانع هم در بین نبود، حج می کرد. شاید سال دیگر زنده نباشد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که بمیرد در حالیکه سالم و مالدار بوده (یعنی می توانسته حج کند) و حج نکند تا بمیرد، پس از کسانی است که خداوند می فرماید: او را در قیامت کور محشور می کنیم. ابو بصیر تعجب کرد و گفت: آیا چنین کسی کور محشور می شود؟ فرمود: بلی، خدای تعالی چنین کسی را از دیدن راه حق، نایبنا ساخته است».^۳ و در روایت دیگر می فرماید: «از راه بهشت او را نایبنا فرموده است».^۴.

محمد بن فضیل می گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: معنی آیه شریفه که خداوند می فرماید «کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت کور و گمراحتر است» امام علیه السلام فرمود: «این شخص، کسی است که حج واجب را تأخیر

۱— فی صحيح ذریع المحاربی عن ابی عبد الله علیه السلام من مات ولم یحج حجۃ الاسلام لم یمنعه من ذلك حاجة تجھف به او مرض لا يطيق فيه الحج او سلطان یمنعه فلیمت یهودیا او نصرانیا. در کتاب داستانهای شگفت دو قضیه برای تأیید این حدیث شریف ضمن حکایات منبهه ذکر گردیده مراجعه شود. (وسائل الشیعہ ج ۸ ص ۲۰).

۲— من سوف الحج حتى یموت بعثة الله يوم القيمة یهودیا او نصرانیا. (وسائل الشیعہ ج ۸ ص ۲۱).

۳— وسائل الشیعہ.

۴— عن اسحاق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام من مات وهو صحيح موسى لم تتعجب قال علیه السلام فهو من قال الله تعالى و نحشره يوم القيمة اعمی قال قلت سبحان الله اعمی قال علیه السلام ان الله اعمد اه عن طريق الجنۃ. (وسائل الشیعہ ج ۸ ص ۱۸).

می اندازد در حالی که مالیکه به آن می تواند حج کند نزد او است. لیکن می گوید سال آینده بجا می آورم تا ینکه پیش از حج کردن می میرد».^۱

آیاتی که به تارک حج تفسیر شده: در سوره منافقون می فرماید: «در راه خدا اتفاق کنید از آنچه به شما داده ایم پیش از آنکه یکی از شما را مرگ برسد. پس بگویید: پروردگارا، چرا مرگ مرا تأخیر نیندازی و زمان اندکی مرا مهلت ندهی که در آن صدقه دهم (زکات و سایر حقوق واجب) و از نیکوکاران باشم (حج کنندگان). و هرگز خداوند هیچ نفسی را از مرگ تأخیر نیندازد زمانی که مرگش برسد و خداوند به کردارهایتان دانا است».^۲

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که «مراد از «فاصدق» صدقه واجب و مراد از «اکن من الصالحين» حج کردن است».^۳

و نیز در آیه شریفه «بگو آیا آگاه کنیم شما را به زیانکارترین مردمان؟ آنان کسانی اند که سعیشان در دنیا در گمراهی است در حالی که گمان می کنند از نیکوکارانند».^۴ از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست «اینها کسانی اند که در انجام وظیفه حج مسامحه می کنند و آنرا به تأخیر می اندازد و هر سال می گویند سال دیگر».^۵

وروایات در بزرگی گناه تأخیر حج و ترک آن بسیار است و به همین مقدار اکتفا می شود.

استخفاف حج

آثار دنیوی تأخیر حج: باید دانست که از آثار دنیوی تأخیر حج، امور چندی است که در اخبار به آن اشاره شده است. از آن جمله نرسیدن به چیزی است که برای آن حج را به تأخیر انداخته است.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «نیست بندۀ ای که برای رسیدن به امری و کاری از کارهای دنیا، حج را ترک کند مگر اینکه خواهد دید کسانی را که حج کردند و برگشتند در حالی که کار او انجام نگرفته و به مقصدش نرسیده است».^۱

از آن جمله ترک حج، موجب فقر است. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن خطبه غدیریه چنین فرمود: «ای مردم حج خانه خدا کنید. پس خانواده‌ای که حج کنند ثروتمند می شوند و خانواده‌ای که حج را ترک کنند تهیدست خواهند شد».^۲. بنابراین حج سبب غنا است، چنانچه می فرماید: «ای مردم حج کنندگان یاری شدگان اند از طرف خداوند و آنچه خرج کرده اند عوضش به آنها می رسد (یعنی در همین دنیا) و خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد (یعنی در آخرت)».^۳.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «سه چیز است که علاوه بر ثوابهای اخروی، در همین دنیا آثاری دارد، حج که اثرش برطرف شدن فقر است؛ صدقه که جلوگیرنده بلا است، نیکی و احسان که زیاد کننده عمر است».^۴.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «اگر مردم حج را ترک کنند، مهلت داده نمی شوند از نزول عذاب یا اینکه فرمود: برایشان عذاب نازل می شود».^۵

۱— عن أبي جعفر عليه السلام ما من عبد يوثر على الحج حاجة من حوائج الدنيا الانتظر إلى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلا فقال عليه السلام نزلت فيمن سوف الحج حجة الإسلام وعنه ما يصح به فقال العام حاج العام حاج حتى يموت قبل أن يحج. (فقیه ج ۱ صفحه ۲۲۰).

۲— معاشر الناس حجواً البيت فما ورده أهل بيته الاستغنوا ولا تختلفوا عنه الا افتقروا (احتجاج طبرسی).

۳— معاشر الناس الحاج معانون و نفقاتهم مختلفة و الله لا يضيع اجر المحسنين. (احتجاج طبرسی).

۴— ثلاثة مع ثوابهن في الآخرة الحج ينفي الفقر و الصدقة تدفع البليه والبر يزيد في العمر (مستدرک باب ۲۴ حدیث ۳۱).

۵— لو ترك الناس الحج لما نظروا العذاب او قال عليه السلام انزل عليهم العذاب (کافی ج

۴ ص ۲۷۱.

گناهان کبیره حج

می اندازد در حالی که مالیکه به آن می تواند حج کند نزد او است. لیکن می گوید سال آینده بجا می آورم تا ینکه پیش از حج کردن می میرد».^۱

آیاتی که به تارک حج تفسیر شده: در سوره منافقون می فرماید: «در راه خدا اتفاق کنید از آنچه به شما داده ایم پیش از آنکه یکی از شما را مرگ برسد. پس بگویید: پروردگارا، چرا مرگ مرا تأخیر نیندازی و زمان اندکی مرا مهلت ندهی که در آن صدقه دهم (زکات و سایر حقوق واجب) و از نیکوکاران باشم (حج کنندگان). و هرگز خداوند هیچ نفسی را از مرگ تأخیر نیندازد زمانی که مرگش برسد و خداوند به کردارهایتان دانا است».^۲

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که «مراد از «فاصدق» صدقه واجب و مراد از «اکن من الصالحين» حج کردن است».^۳

و نیز در آیه شریفه «بگو آیا آگاه کنیم شما را به زیانکارترین مردمان؟ آنان کسانی اند که سعیشان در دنیا در گمراهی است در حالی که گمان می کنند از نیکوکارانند».^۴ از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست «اینها کسانی اند که در انجام وظیفه حج مسامحه می کنند و آنرا به تأخیر می اندازد و هر سال می گویند سال دیگر».^۵

وروایات در بزرگی گناه تأخیر حج و ترک آن بسیار است و به همین مقدار اکتفا می شود.

۱— عن محمد بن الفضيل قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن قول الله تعالى من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى وأضل سبيلا فقال عليه السلام نزلت فيمن سوف الحج حجة الإسلام وعنه ما يصح به فقال العام حاج العام حاج حتى يموت قبل أن يحج. (وسائل الشيعة ج ۸ ص ۱۸).

۲— و انفقوا مما رزقاكم من قبل ان ياتي احدكم الموت فيقول رب لولا اخرتني الى اجل قريب فاصدق واكن من الصالحين ولن يؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها والله خبير بما تعملون (سوره منافقون آية ۱۰ و ۱۱).

۳— قال عليه السلام اصدق من الصدقة واكن من الصالحين يعني حاج (فقیه ج ۲ ص ۲۲۰).

۴— قل هل ننسكم بالاخرين اعمالا الذين ضل عليهم في الحياة الدنيا و هم يحسبون انهم يحسنون صنعا (سوره ۱۸ آية ۱۰۴ و ۱۰۳).

۵— قال عليه السلام انهم الذين يتсадون عن الحج و يموتونه.

سماعه می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چه شد که امسال حج نکردی؟ گفتم: به واسطه معامله‌ای که با جمیع نموده‌ام و کارهای دیگر. و امید است که این کارهایی که مانع از حج شده، خیر باشد. فرمود: بخدا سوگند، خدا خیری در این کارهاییت که مانع حج رفتت شده، قرار نداده است. کسی از حج محروم نمی شود مگر به سبب گناهی که نموده و آنچه را که خداوند عفو می فرماید از گناهان بیشتر است».^۱

اسحاق بن عمار به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: مردی با من، در رفتن حج مشورت کرد و چون او را ضعیف الحال دیدم (یعنی قدرت مالی و بدنی او کم بود) اورا از حج رفتن باز داشتم. امام علیه السلام فرمود: «چقدر سزاواری که برای این کاری که کردی یک سال مريض شوی».

اسحاق می گوید: همانطوری که امام علیه السلام فرموده بود، یک سال مريض شدم.^۲

از این حدیث معلوم می شود که شخص نباید کسی را که قصد خیری دارد خصوصاً حج، اورا منصرف کند و اگر چنین کرد از کسانی است که راه خدا را جلوگیری کرده (صد عن سبیل الله)، بلکه باید برعکس اورا تشویق به سرعت در خیر کند که مبادا از او فوت گردد. و همچنین نباید او را از آن خیری که در نظر دارد منصرف و به خیر دیگری که به نظرش بهتر است، راهنمائی کند. زیرا ممکن است آن خیر را ترک کرده و به خیر بهترهم موفق نشود و اگر کسی اراده کننده خیر را تشویق کرده؛ وادر به سرعت در خیرش کرد، از جمله امر کنندگان به معروف است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «باید بترسید و پرهیز کنید از اینکه برادر دینی خود را از حج باز دارید که اگر کسی چنین کرد علاوه بر عذاب آخرت که برایش آماده می شود در همین دنیا هم به بلای دنیوی مبتلا می شود».^۳

۱- کافی

۲- عن ابی عبدالله علیه السلام قلت لابی عبدالله علیه السلام ان رجلا استشارني فی الحج و كان ضعيف الحال فاشرت عليه ان لا يحج فقال عليه السلام ما اخلفك ان تمرض سنة قال فمضت سنة (کافی ج ۴ ص ۲۷۱).

۳- ليحذر أحدكم أن يعوق أخاه عن الحج فتصيبه فتنة في دنياه مع ما يدخله في الآخرة (وافي).

فضیلت حج: چنانچه برای ترک حج، عقوباتی شدیدی است، برای بجا آوردنش نیز پادشاهی بزرگ و فضیلتهای فراوان و آثار دنیوی و اخروی است که در روایات زیادی به آنها اشاره شده است و برای تذکر به پاره‌ای از آنها اشاره می شود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «حج کنندگان سه صنفند: صنف اول، که نصیبیان بیش از دیگران است کسی است که گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده شده و خداوند او را از عذاب قبر در امان نگه می دارد. صنف دوم، کسی است که نصیبیش فقط آمرزش گناهان گذشته اش می باشد. و اما صنف سوم، کسی است که مال واهلش در حفظ الهی هستند تا از حج برگردد».^۱

و در حدیث دیگر است، که این کسی است که به واسطه نداشتن شرایط قبولی حج، اجر اخروی ندارد و فقط سرپرستی از اهل و مالش می شود تا برگردد.

شخصی در مسجد الحرام از حضرت صادق علیه السلام پرسید: کسی که از همه وزر و بدبختیش بیشتر است کیست؟ فرمود: «کسی که می ایستد در: دو موقف (یعنی عرفات و مشعر الحرام) و سعی می کند بین صفا و مروه و طواف می کند دور خانه خدا و در مقام ابراهیم نماز می خواند و پس از آن گمان می کند خدا اورا نیامرزیده است. پس چنین شخصی وزرش از همه بزرگتر است» (زیرا از رحمت خدا مأیوس است و قبلًا گفتیم که یأس از بزرگترین گناهان کبیره است).^۲

حضرت صادق علیه السلام از پدران خود روایت می فرماید که یک نفر اعرابی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت برای حج حرکت کردم و نرسیدم و من مرد مالداری هستم، امر بفرمائید تا مقداری از مالم را اتفاق کنم تا مثل ثواب حج نصیبم گردد. حضرت فرمود: به کوه ابوقبیس بنگر، اگر طلای سرخ شود و مال تو باشد و همه را در راه خدا اتفاق کنی، به آنچه به شخص حج کننده می رسد نخواهی رسید. پس

.۱- کافی ج ۴ ص ۲۶۲.

.۲- عن ابی عبدالله علیه السلام سأله رجل فی المسجد الحرام من اعظم الناس وزراً فقال عليه السلام من يقف بهذين الموقفين عرفة و مزدلفة و سعى بين هذين الجبلين ثم طاف بهذا البيت و صلي خلف مقام ابراهيم ثم قال في نفسه اوظن ان الله لم يغفر له فهو من اعظم الناس وزراً (وافي). و اعظم الناس جرماً من اهل العرفات الذي ينصرف من عرفات و هو يظن انه لم يغفر له يعني الذي يقطن من رحمة الله تعالى (فقیه).

گناهان کبیره ج ۲

از آن فرمود: شخص حج کننده هنگامی که مشغول تهیه سفر حج می شود، چیزی را بر نمی دارد و نمی گذارد مگر اینکه ده حسنه برایش ثبت می شود و ده درجه برایش بلند می شود. و چون سوار شترش می شود، بهر گامی که بر می دارد برایش چنین خواهد بود. و چون طواف خانه خدا کرد، از گناهانش پاک می شود. و چون بین صفا و مرده سعی کرد، بازار گناهانش بیرون می رود. و چون به عرفات وقوف کرد، بازار گناهانش پاک می شود و چون به مشعر وقوف کرد بازار گناهانش پاک می گردد و چون رمی کرد از گناهانش پاک می گردد پس آنحضرت هریک از مواقف را بیان نموده و فرمود: از گناهان پاک می گردد. آنگاه به اعرابی فرمود: کی به تو آثاریکه برای حج کننده است می رسد؟.

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «بر حج کننده گناهانش تا چهار ماه نوشته نمی گردد بلکه در این مدت برایش حسنات ثبت می شود مگر اینکه گناه کبیره کند».

محمدث فیض در شرح این حدیث فرموده: برای گناهان انواع مختلفی است در تأثیر و سیاه کردن قلب و از لحاظ بزرگی و کوچکی مراتب دارد. شاید مراد از حدیث این باشد که در هر موقعی از مواقف، حج کننده از نوعی از گناهان پاک می گردد یا مرتبه ای از مراتب گناهانش پاک می شود تا اینکه از تمام انواع گناهان پاک گردد. و در حدیث است که بعضی از گناهان است که پاک نمی کنند آنرا مگر وقوف به عرفات در روز عرفه؟.

۱- ان رسول الله صلى الله عليه و آله لقیه اعرابی فقال له يا رسول الله صلى الله عليه و آله ان خرجت اريد الحج ففاتني و ان ارجل ممیل فمرنی ان اصنع في مالي ما ابلغ به مثل اجر الحاج قال فالتفت اليه رسول الله صلى الله عليه و آله فقال له انظر الى ابي فييس فلوان ابا قبیس لك ذهبة حمراء اتفقته في سبيل الله ما بلغت به ما يبلغ الحاج ثم قال ان الحاج اذا اخذ في جهازه لم يرفع شيئاً ولم يضعه الا كتب الله له عشر حسنات و معي عنه عشر سیئات و رفع له عشر درجات فإذا ركب عيشه لم يرفع خفاً ولم يضعه الا كتب الله له مثل ذلك فإذا طاف بالبيت خرج من ذنبه فإذا سعى بين الصفا و المروة خرج من ذنبه فإذا وقف بعرفات خرج من ذنبه فإذا وقف بالمشعر الحرام خرج من ذنبه فإذا رمى الجمار خرج من ذنبه فإذا وقف بالمشعر الحرام خرج من ذنبه فإذا و كما موقعاً إذا وقفها الحاج خرج من ذنبه ثم قال انى لك ان تبلغ ما يبلغ الحاج قال ابو عبد الله عليه السلام ولا تكتب عليه الذنوب اربعة اشهر و تكتب له الحسنات الا ان يأتی بکبریة. (تهذیب ج ۵ ص ۱۹ باب ثواب الحج).

۲- گناهان اقسام مختلف دارد: مالی، قلبی، بدنی و بدنی هم قولی و فعلی دارد. و فعلی



استخفاف حج

و همچنین می فرماید: حج و عمره کنندگان، مهمانان و واردان بر خدایند. اگر از او چیزی بخواهند به ایشان می دهد و اگر او را بخوانند اجابت می فرماید و اگر درباره کسی شفاعت کنند می پذیرد و اگر ساکت باشند، بدون سؤال به ایشان عنایت خواهد فرمود و در برابر هر درهمی که در این راه صرف کنند هزار هزار برابر عرض خواهد داد.

و نیز می فرماید: هنگامی که حاجی وارد مکه می شود، خداوند دو ملک را بر او موکل می فرماید که طوف و نماز و سعی او را نگهدارند. و چون در روز عرفه وقوف کرد برشانه راست او می زند و می گویند: گذشته هایت را خدا آمرزید، آنیه خود را مواظب باش.

خبرای که در فضیلت حج رسیده بسیار و همین مقدار کافی است.

شرط وحجب حج: اول: بلوغ است، بنابراین اگر طفل پیش از بالغ شدن حج کند، هر چند مانند سایر عباداتش صحیح و مستحب است، لیکن از حج واجب کفایت نمی کند که اگر بعد از بلوغ سایر شرایط برایش جمع شده حج بر او واجب می شود. دوم: عقل، سوم: آزاد بودن (بنده نبودن)، چهارم: به واسطه حج کردن ناچار نشود کار حرامی را انجام دهد یا عمل واجبی را ترک کند (و بعضی برآنند که در این مورد باید رعایت اهم و مهم را کرد). پنجم: آنچه مستطیع باشد.

شرط استطاعت: مستطیع بودن به چند چیز است: اول، داشتن توشه و مرکب برای رفتن حج و برگشتن یا دارا بودن مقدار مالی که توشه و مرکب این سفر را به مقداری

هم بحسب آلاتی که با آن گناه کرده می شود اقسامی دارد و برای هر قسم هم تأثیری است بعضی باعث نزول بلا و برخی مانع استجابت دعاء و آمند باران و پاره ای حبس رزق و بعضی باعث تعجیل فسا و در دعای کمیل به آنها اشاره می فرماید: و چنانچه برای علاج هر مرض داروی خاصی است که آن تأثیر در غیر آن یافت نمی شود برای علاج هریک از اعمال حج نسبت به کفاره نوعی از گناهان اثری است که آنرا جز صاحب شرع نمی داند. و شاید مراد از گناهی که در عرفات بخشیده شود کبیرا قساوت یا غفلت یا وقوف در مجلس معصیت یا مانند اینها بوده باشد.

۱- الحاج والمعتمر وفد الله ان سلّوه اعطاهم و ان دعوه اجا بهم و ان شفعوا شفعهم و ان سکتوا ابتدئهم و یعوضون بالدرهم الف الف درهم (وافی).

۲- ان الحاج اذا دخل مکة و كل الله به ملکین يحفظان عليه طوفه و صلوته و سعیه فإذا وقف بعرفة ضر با منکبه الایمن ثم قالا اماما مصی فقد کفیته فانتظر کیف نکون فيما یستقبل (وافی).

که لایق به حال و شأن او است بتواند تهیه کند.

دوم - سلامت مزاج و توانائی که بتواند حج کند و برگردد.

سوم - در راه مانع از رفتن به حج نداشته باشد پس اگر می ترسد که در راه جان یا آبرو یا مالش را ببرند، حج بر او واجب نیست.

چهارم - به مقدار حج کردن وقت داشته باشد.

پنجم - مخارج عائله اش را در مدت رفتن و برگشتنش، بتواند تأمین کند. و عائله شخص کسانی هستند که تحت سرپرستی و تکفل او هستند خواه واجب النفقة باشند مانند زوجه و اولاد یا نباشند مانند برادر صغیر یا کبیری که فقیر و نان خور اویند و مانند یتیمی که اورانزد خودش آورده و متکفل او شده یا مانند نوکر و کلفت.

ششم - پس از برگشتن از حج در معیشتش به مشقت و زحمت نیفتد، یعنی رشته کسب یا عایدی ملکی یا راه دیگری برای معاش خود و عائله اش داشته باشد که به زحمت نیفتند.

باید دانست که حج واجب در عمر یک مرتبه بیشتر نیست و پس از ادا در صورت تمکن همه ساله مستحب است و پس از اجتماع شرایط ششگانه مذکور، واجب است در همان سال حج کند و تأخیرش به سال آینده حرام و گناه کبیره است، چنانچه گذشت. و هر گاه مسامحه کرد و در آن سال، بجا نیاورد واجب می شود که سال آینده بجا آورد، هر چند استطاعت نداشته باشد و به زحمت و مشقت بیفتند. و اگر در سالهای بعد استطاعت مالی دارد لیکن به مرضی مبتلا شده که نمی تواند حج کند و امید خوب شدن از آن مرض را هم ندارد، واجب است نایب بگیرد. یعنی یک نفر را اجیر کند که به نیابت او حج واجب را بجا آورد و مخارج اجیر راهم بدهد و چنانچه نایب نگرفت تا مرد واجب است، مخارج حج را از اصل مالش جدا کنند و برای ادائی حج واجب نایب بگیرند خواه وصیت کرده باشد یا نه و خواه غیر از این مقدار، مالی برای ورثه باشد یا نه، هر چند وارث صغیر باشد. زیرا نیابت حج واجب بر میت، مانند سایر دیوون مالی است که بر ارث مقدم است، یعنی اول باید بدھیش را پرداخت، آنگاه اگر چیزی باقی ماند بین ورثه تقسیم کرد.

در صورتی که میت وصیت به حج کرده باشد، باید مخارج حجش را از ثلث مالش محسوب کنند.

نایب گرفتن برای زنده یا مرده مستحب است: نایب گرفتن برای حج

مستحبی، از طرف زنده یا مرده مستحب است. چنانچه در وسائل، روایت کرده که محمد بن عیسی یقطینی می گوید: حضرت رضا علیه السلام مالی نزد من فرستاد که از طرف آن حضرت خودم و برادرم موسی و یونس بن عبد الرحمن حج کنیم.

عبدالله بن سنان می گوید: نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که شخصی بر آن حضرت وارد شد. امام علیه السلام سی دینار به او دادند که به نیابت فرزند آن حضرت، اسماعیل، که مرده بود حج کند و حضرت تمام افعال عمره و حج را بر او شرط کردند که به نیابت اسماعیل بجا آورد. پس از آن فرمود: اگر چنین کنی برای اسماعیل ثواب یک حج مستحبی است که از مالش خرج شده و برای توثاب نه حج است که بدن خود را به زحمت انداختی^۱.

باید پرهیزگار نایب امام شود: در وسائل الشیعه است که ابو محمد دعلجی دو پسر داشت، یکی اهل ورع و تقوی و دیگری فاسق. بعضی از شیعیان مبلغی به او دادند که از طرف حضرت حجۃ بن الحسن علیه السلام برای حج نایب بگیرد و این امر عبادت حسنی شیعیان بوده است. پس ابو محمد آن مبلغ را به فرزند فاسق خود داده و با او حج کرد. ابو محمد گوید: روز عرفه جوانی گندم گون و خوش روی و خوش لباسی را دیدم که بیش از همه به دعا و تضرع مشغول بود، چون وقت روانه شدن مردم از عرفات به سوی مشعر شد به من توجه کرد و فرمود: ای شیخ، از خدا شرم نداری؟ گفتم: از چه باب؟ فرمود: حجی به تو دادند به نیابت کسی که می دانی و تو آنرا به کسی می دهی که شراب می خورد و صرف فسق می کند و نمی ترسی که چشمت کور شود. و اشاره به چشم من فرمود و من خجل شدم و چون به خود آمدم، هر چند نظر کردم او را نیافتم و پیش از تمام شدن چهل روز در همان چشممش قرجه پیدا شد و نایبنا گردید.

در کتاب کافی از موسی بن قاسم روایت کرده که گفت: به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم: من خواستم از طرف شما و پدرانتان طواف کنم، بعضی گفتند: برای

۱- عن عبدالله بن سنان قال كنت عند ابي عبدالله عليه السلام اذ دخل عليه رجل فاعطاه ثلاثين ديناراً يحج بها عن اسماعيل ولم يترك شيئاً من العمرة والحج الا اشترط عليه ثم قال عليه السلام يا هذا ان انت فعلت هذا كان لاسماعيل حججاً بما اتفق من ماله ولك تسع بما اتعبت من بدنك (کافی ج ۴ ص ۲۴۸).

امام طواف کردن جایز نیست. حضرت فرمود، بلکه طواف کن آنچه می‌توانی. همانا این کار جایز است. راوی گفت: پس از سه سال دیگر، خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: چند سال قبل از شما رخصت طلبیدم که برای شما و پدرانتان طواف کنم، شما اذن دادید، پس من طواف کردم آنچه خدا خواسته بود. پس طواف کردم روزی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و روزی برای امیرالمؤمنین علیه السلام تا روز آخر که برای شما طواف کردم. ای آقای من، این جماعتی که ذکر کردم (محمد و آل محمد، صلی الله علیه و آله) کسانیند که ولایتشان را دین خود قرار داده‌اند. حضرت فرمود: در این حال متدين شدی به دینی که خدا از بندگانش جز آنرا نمی‌پذیرد.

پس گفتم: بسا باشد که برای مادرت حضرت فاطمه علیها السلام طواف کردم و بسا هم نکردم حضرت فرمود: بسیار کن این کار را، همانا، این کار افضل کارهایی است که تو، به آن عمل می‌کنی.

اسرار و جوب حج: در چند روایت از طریق اهلیت علیهم السلام اشاراتی به اسرار و جوب حج و حکمت‌های مناسک آن شده است. از آن جمله در وسائل الشیعه از حضرت رضا علیه السلام روایتی نقل نموده که خلاصه مضمون آن نقل می‌شود:

می‌فرماید: این است و جز این نیست که مردم به حج امر کرده شدند تا بهره‌هایی (مادی و معنوی) نصبیشان گردد.

- ۱— وارد شدن بر بساط قرب حضرت آفریدگار.
- ۲— رسیدن به پادشاهی زیاد.

۳— پاک شدن از گناهانی که بجا آورده، در حالیکه از گذشته‌هایش پشیمان است و در آتیه می‌خواهد بندگی و اطاعت خدا نماید.

- ۴— خرج کردن اموال در راه خدا و به زحمت انداختن بدنها برای خدا.
- ۵— جدا شدن از خانواده و ترک علاقه آنها.

۶— بازداشت نفس از خوشیها و واقع شدن در سرما و گرما با خضوع و شکستگی و ذلت به درگاه خداوند و خلاصه، قطع تمام علاوه‌ها و توجه تام به پروردگار.

- ۷— رسیدن بهره‌های بسیاری به تمام مسلمانان جهان، چه آنهایی که در مکه اند و چه آنهایی که در شهرهای دیگر. یعنی چه بسیار اشخاصی که به وسیله تجارت و حمل جنس و خرید و فروش و کسب و کرایه دادن، بهره‌های سرشار می‌برند و چه بسیار

تهییدستانی که بهره‌مند می‌شوند و چه بسیار حاجتها مسلمانان که به وسیله اجتماعاتش در یک محل اصلاح می‌شود.

۸— به وسیله اجتماع در حج، عقائد حقه و احکام دینی به مردم بی خبر ابلاغ می‌شود و اخبار اهلیت علیهم السلام به همه می‌رسد.

بندگی خدا - تشبیه به ملائکه: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه نهج البلاغه می‌فرماید: «خداؤند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانید و آنرا قبله مردم قرار داد، حج گزاران در آنجا وارد می‌شوند مانند ورود چهار پایان (ازدحام ایشان در آن خانه برای درک ثواب مانند ازدحام چهار پایان تشنیه است بر سر آب) و اشتیاق دارند آمدن به آنجا را مانند اشتیاق کبوتران (باشیانه خود) خداوند سبحان آن خانه را برای فروتنی مردم در مقابل عظمت و بزرگیش و برای تصدیق آنان به عزت و سلطنتش علامت و نشانه قرار داد و برگزید از بندگان خود شنوندگانی را که اجابت کردن دعوت او را (برای رفقن به آنجا). و فرمان او را تصدیق کرده، انجام دادند و در جای پیغمبران ایستاده، خود را به ملائکه که عرش خدای تعالی را طواف می‌کنند تشبیه نمودند. سود بسیاری در بازرگانی بندگی پرستش حق تعالی (بوسیله سرمایه ایمانی) به دست می‌آورند و می‌شتابند و از هم پیشی می‌گیرند (برای رسیدن) نزد وعده گاه آمرزش او، خداوند سبحان آن خانه را علامت و نشانه اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد و حج آنرا واجب کرد و احترامش را لازم داشت و رفتن به آنجا را امر کرد پس (در سوره ۳ آیه ۹۷) فرمود حج بیت الحرام، حق خدای تعالی است بر مردم (و ادای آن حق واجب است)، بر کسی که رفتن به آنجا را توانایی داشته باشد و هر که کافر شود (در صورت استطاعت امر الهی را انجام ندهد) به خدای تعالی زیانی وارد نیاورده چون خداوند بی نیاز است از همه جهانیان (به ایمان و عبادت بندگان حاجت ندارد، پس زیانرا کسی برد که نافرمانی کند!)».

نراقی در معراج السعاده، اسرار باطنی و معنوی حج را به عباراتی شیرین و مضامین زیباشی مذکور شده که به پاره‌ای از جملاتش در اینجا اشاره می‌شود: حج، اعظم ارکان دین و عمده چیزهایی است که آدمی را به حضرت رب العالمین نزدیک می‌سازد و آن اهم تکالیف الهی و اصعب عبادات بدینه است. تارک آن از خیل یهود و نصارا

گناهان کبیره ج ۲

محسوب و از بهشت برین محبوب است. و اخبار در قضیلت آن و ذم تارک آن مشهور و در کتب اخبار مسطور است.

غرض اصلی از خلقت انسان، شناختن خدا و وصول به مرتبه محبت و انس با او است و آن موقوف است بر صفاتی نفس. و تجرد آن موقوف است بر دوری از شهوت طبیعیه و بازداشت نفس از لذات شهویه و ترک متاع و زخارف دنیویه و صرف جوارح و اعضا به جهت خدا در اعمال شاقه و مداومت به یاد خدا و متوجه ساختن دل به او. از این جهت خدای تعالی قرار عباداتی را فرمود که متنضم این امور هستند. چه، بعضی از عبادات بذل مال است در راه خدا که باعث دل کندگی از متاع دنیوی می گردد چون زکات و خمس و صدقات. و بعضی متنضم ترک شهوت و لذات است چون روزه. و بعضی مشتمل بر یاد خدا و متوجه ساختن دل به او و صرف اعضا در عبادت او است چون نماز. و از میان عبادات، حج مشتمل بر همه این امور است با زیادتی. چه در آن است ترک وطن و مشقت بدن و بذل مال و قطع آمال و تحمل مشقت و تجدید میثاق الهی و طواف و دعا و نماز با اشتمال اموری که مردم به آنها انس نگرفته اند و عقول سر آنها را نمی فهمد مثل سنگریزه زدن و هروله کردن میان صفا و مروه. چه، به امثال این اعمال کمال بندگی و غایت دلت و خواری ظاهر می شود. زیرا که سایر عبادات، اعمالی هستند که بسیاری از عقول علت آنرا می فهمند و به اینجهت طبع را به آنها انس و نفس را میل حاصل می گردد. و اما بعضی اعمال حج اموری است که عقول امثال ما را راهی بفهمیدن سر آنها نیست. پس بجا آوردن آنها نیست، مگر به جهت اطاعت امر و بندگی مولای خود و در چنین عملی اظهار بندگی بیشتر است. چه، بندگی حقیقی در آن است که در فعل آن سببی به جز اطاعت مولا نباشد و از این جهت بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خصوص حج فرموده: «لیک بحجۃ حقاً تبیداً ورقاً» یعنی، خداوندا، اجابت ترابه حج کردم از راه بندگی و رقیت. و در عبادات دیگر چنین نفرمود. پس چنین عبادتی که عقل کسی به جهت آن نرسد، در اظهار بندگی کاملتر است. پس تعجب بعضی مردمان از این افعال عجیبه، ناشی از جهل ایشان است به اسرار عبودیت و بندگی و این سر درقرار حج است.

با وجود اینکه در هر عملی از اعمال آن نمونه حالی از حالات آخرت یا متنضم اسرار دیگر است، چنانچه به آن اشاره خواهد شد، علاوه بر اینها اینکه، عبادت، حج لازم دارد. اجتماع اهل عالم را در موضعی که ملائکه نزول وحی در آنجا آمد و شد نموده و به

استخفاف حج

خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده اند و سابق بر آن منزل خلیل رب جلیل بوده و ملائکه در آنجا بر او نزول کرده اند بلکه آن مکان مقدس سر زمینی است که پیوسته منزلگاه جل انبیا از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله و همیشه مهبط وحی و محل نزول کرو بیان بوده و در آنجا سید انبیا صلی الله علیه و آله متولد گشته و قدم همایون او و سایر انبیا به اکثر این سر زمین رسیده و خداوند ذوالجلال آنرا خانه خود نامیده و به جهت عبادت بندگان خود برپا داشته و اطراف و حوالی حرم خانه خود را حرمگاه آن قرار داده و عرفات را مثل میدانی در ابتدای حرمخانه خود کرده و اذیت حیوانات و کندن درختان و نباتات را به جهت اکرام خانه خود در آنجا حرام نموده و مقرر فرموده که زیارت کنندگان از راههای دور و ولایات بعیده ژولیده مو و غبار آلوده قصد آنجا کنند، تا تواضع از برای صاحب خانه نموده باشند. با اعتراف ایشان که اومزه از زمان و مکان است.

و شکی نیست که اجتماع در چنین موضعی مکرم، با وجود اینکه باعث حصول الفت و مصاحبت مردمان و رسیدن به خدمت خوبان که از اطراف عالم به حج می آیند و سرعت اجابت دعوات است و موجب یاد آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و بزرگی او و سعی و اهتمام او در ترویج دین الهی و نشر احکام خدائی می شود و این سبب رقت قلب و صفاتی نفس می گردد^۱.

۱- برای دانستن اسرار و آداب باطنی مناسک حج به کتاب مزبور مراجعه شود.

ترک یکی از واجبات

جز رسوائی در دنیا و عذاب سخت تر در آخرت^۱.

و خلاصه معنی حدیث شریف این است که: ترک کردن واجبی از واجبات الهی، مرتبه‌ای از مراتب کفر است چنانچه در آیه مزبور می‌فرماید: «و به پاره‌ای از دستورات، کفر می‌ورزید». از این حدیث معلوم می‌شود که ترک واجب از گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است. چنانچه در آخر آیه می‌فرماید «و سزای چنین کسی نیست چیزی، مگر رسوائی در دنیا و عذاب سخت تر در آخرت...».

و نیز آن حضرت می‌فرماید: بنده‌ای که یکی از واجبات الهی را ترک کند یا یکی از گناهان کبیره را بجا آورد، خداوند به نظر رحمت به او نمی‌نگرد و او را پاک نمی‌فرماید. راوی تعجب کرده، گفت: آیا خدا به چنین کسی نظر رحمت نمی‌فرماید؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، زیرا چنین شخصی مشارک شده و برای خدا شریکی قرار داده است. باز تعجب می‌کند و می‌گوید: آیا مشارک شده؟ امام علیه السلام فرمود: آری زیرا خداوند امر به چیزی فرموده و شیطان هم او را به چیزی امر کرده (یعنی ترک آنچه خدا به او امر فرموده است) پس آنچه را خدا امر فرموده بود، ترک کرده و به امر شیطان رو آورده (از ترک واجب و فعل حرام). پس چنین شخصی در اثر اطاعت‌ش از شیطان در درکه هفتم دوزخ (که جای منافقین است) با شیطان خواهد بود^۲.

از بیان امام علیه السلام ظاهر می‌شود که مراد به شرک در اینجا، شرک در مقام اطاعت است به تفصیلی که در بحث شرک گذشت.

۱- والوجه الرابع من الكفر ترك ما امر الله عزوجل به وهو قول الله عزوجل «و اذ اخذنا ميثاقكم لاتسفكون دمائكم ولا تغرون افسكم من دياركم ثم اقرتم و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقولون افسكم وتخرجون فريقاً منكم من ديارهم تظاهرون عليهم بالاثم والمدعون وان يأتوكم اسارى تقادوهم وهو محروم عليكم اخراجهم افؤمنون بعض الكتاب وتكفرون بعض فما جاء من يفعل ذلك منكم» فكفرهم بترك ما امر الله عزوجل به ونسبهم الى الایمان ولم يقبله منهم ولم ينفعهم عنده فقال «فاما جزاء من يفعل ذلك منكم الاخرى في الحياة الدنيا ويوم القیامۃ يردون الى اشد العذاب وما الله بعافل عما تعملون» (اصول کافی باب وجوه الكفرج ۲ الوجه الرابع من وجوه الكفر).

۲- ولا ينظر الله الى عبده ولا يزكيه لترك فريضة من فرائض الله او ارتكب كبيرة من الكبائر قلت لا ينظر الله اليه قال عليه السلام نعم قد اشرك بالله قلت اشرك بالله قال عليه السلام نعم ان الله امره باامر امره ابليس بامر فترك ما امر الله عزوجل وبه صار الى ما امر به ابليس فهذا مع ابليس في الدرک السابع من النار (وسائل الشیعه ج ۱ ص ۲۵).

۳۹- ترک یکی از واجبات

سی و نهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، ترک کردن چیزی از واجبات الهی است. چنانچه در صحیحه عبدالعظیم علیه السلام از حضرت جواد و حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام است که می‌فرماید: «ترک کردن چیزی از آنچه خدا واجب فرموده گناه کبیره است». زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس نماز را عمدتاً ترک کند پس از ذمه و امان خدا و رسول او بیرون است». «او شیئاً ما فرض الله» لان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من ترك الصلة متعمداً فقد بریء من ذمة الله و ذمة رسوله.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ترک کردن چیزی را که خداوند به آن امر فرموده، از کفر است». چنانچه خداوند فرموده: (افتئمون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض تا آخر آیه، سورة بقرة، آیه ۸۴) آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی و فرمان الهی می‌گروید و به بعضی دیگر کافر می‌شوید؟ چیست سزای هر که از شما این کار را کند جز خواری در زندگی دنیا و در قیامت به سخت ترین عذاب دچار شود و خداوند از آنچه شما می‌کنید غافل نیست. امام علیه السلام فرمود: خدا آنها را کافر دانسته به واسطه ترک آنچه خدا به آنها فرمان داده است و نسبت ایمان بدانها داده ولی از آنها نپذیرفته و ایمانشان را سودمند برای آنها در نزد خودش ندانسته و فرموده است: نیست جزای ایشان

فتنه و عذاب در دنایک: از جمله آیاتی که در آن سخت تهدید شده و وعده عذاب بر مخالفت امر وجویی خداوند شده، در سوره نور است که می فرماید: «باید بترسند کسانی که از اطاعت امر خدا مخالفت می ورزند که به ایشان بلائی برسد یا عذاب در دنایکی».^۱ بعضی از مفسرین گفته اند ممکن است مراد از فتنه، بلای دنیوی باشد و عذاب الیم در آخرت و ممکن است فتنه و عذاب هر دو اخروی باشد.

در باب اهمیت ادائی واجبات، روایات بسیار رسیده از آن جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ می فرماید: «خداؤند شب معراج به من فرمود: نزدیک نمی شود بنده ای از بندگانم به من به چیزی مانند عمل کردن به آنچه بر او واجب کرده ام».^۲ و نیز فرمود: «به واجبات عمل کن تا با تقواترین مردم باشی»^۳ و در روایت دیگر فرموده بهترین مردم خواهی بود.

واجبات چیست؟: هر چیزی که خداوند به آن امر فرموده، به طوری که در بجا آوردنش ثواب و در ترکش وعده عذاب داده باشد، آنرا فرضیه و واجب می گویند. و فرضیه های الهی بسیار است، ولی مهمترین آنها که اساس و بنای دین اسلام بر آنها است، پنج چیز است: نماز، روزه، حج، زکات، ولایت. درباره ای از روایات، از این پنج چیز، به ارکان دین و شرایع اسلام تعبیر شده است. صاحب وسائل پس از نقل چندین روایت به این مضمون می فرماید: که امر به معروف و نهی از منکر یکی از اقسام جهاد است و جهاد هم از توابع ولایت است. چنانچه در روایت به این مطلب اشاره شده است و چون خمس به تفصیلی که گذشت برای سادات بدل زکات است و تبری هم جزء مهم ولایت می باشد. پس فروع دین و ارکان آن ده تا است: نماز، روزه، حج، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی و تبری. و ترک نمازو حج و زکات و خمس گناه کبیره است و قبلًا ذکر شد.

اینک به بقیه به طور اجمال اشاره می شود:

روزه ماه رمضان: وجوب روزه رمضان از ضروریات دین اسلام و منکر آن مرتد و واجب القتل است و اگر کسی از روی علم و عدم، بدون عندر آنرا ترک کند در حالی که منکر و جوبش نباشد باید او را تعزیر کرد، یعنی بیست و پنج تازیانه یا هر مقدار که حاکم شرع صلاح بداند او را بزند و اگر تکرار نمود، برای بار دوم نیز تعزیر و در مرتبه سوم باید کشته شود.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که یک روز از ماه مبارک رمضان را بودن عندر افطار کند، حقیقت ایمان از او بیرون می رود».^۱ و نیز فرمود: «کسی که سه مرتبه روزه ماه رمضان را بدون عندر افطار کند و او را در هر سه مرتبه نزد امام حاضر کرده باشند، در مرتبه سوم باید کشته شود».^۲

جهاد در راه خدا: جهاد هم مانند نماز و روزه از ارکان و دعائیم اسلام است. چنانچه در روایت به آن تصریح شده و آیات و اخبار در اهمیت و فضیلت آن و تهدید بر ترک آن بسیار است.

جهاد بر چند قسم است: اول؛ جنگ کردن با کفار ابتداء برای دعوت کردن ایشان به اسلام و این قسم از جهاد را شروطی است که از آن جمله اذن امام علیه السلام یانائب خاص او است و چون در زمان ما امام علیه السلام غائب و نائب خاص نیز ندارد، جهاد ابتدائی ساقط است.

قسم دوم، جنگ کردن با کفاری که به مسلمین هجوم کرده اند تا اسلام و آثار آنرا از بین ببرند. در این قسم جهاد، اذن امام علیه السلام یا نائب او شرط نیست بلکه بر عموم مسلمین حتی زنها در صورت توائی واجب است (به وجوب کفایی) جنگ کنند و از حریم اسلام دفاع نمایند و شر اجانب و کفار را از بین ببرند.

قسم سوم؛ جنگ کردن با جمیع از کفار که برای کشتن و غارت کردن اموال جمیع از مسلمین هجوم می آورند هر چند غرضشان تغییر دین و بر انداختن اسلام نباشد در

۱- من افطربو ما من شهر رمضان خرج روح الایمان منه (ثواب الاعمال صدقه فقهیه ج ۲ ص ۱۱۸).

۲- فی موئة سماحة قال سأله عن رجل اخذ فی شهر رمضان وقد افترث لثلاث مرات وقد رفع الى الامام ثلث مرات قال عليه السلام يقتل في الثالثة وفي صحيحه يونس عن أبي الحسن الماضي عليه السلام اصحاب الكبائر اذا اقيم عليهم الحد مرتين قتلوا في الثالثة (فقیه ج ۲ ص ۱۱۷).

۱- فليحذر الذين يخالفون عن أمره ان تصييم فتنه او يصييم عذاب اليم. (سوره نور آيه ۶۳).

۲- قال صلی الله علیه وآلہ قال الله تعالیٰ ليلة المعراج وما يتقرب الى عبد من عبادي بشيء احب الى مما افترضت عليه (کافی ج ۲ ص ۸۲).

۳- قال صلی الله علیه وآلہ اعمل بغير افسد الله تکن اتقى الناس (کافی ج ۲ ص ۸۳).

این قسم هم اذن امام یا نائبش شرط نیست.

قسم چهارم، جهاد در مقام دفاع از جان و ناموس و مال است بر هر مسلمانی واجب است نسبت به کسی که می خواهد او یا مسلمان دیگری را بکشد، یا بخواهد به ناموس او یا مسلمان دیگری تجاوز کند، یا بخواهد مال واجب الحفظ او، یا مسلمان دیگری را ببرد، در صورت توانائی و امن از خطر باید از خودش و دیگری دفاع کند، با رعایت شرایط دفاع و برای هریک از این چهار قسم، احکام و فروعات زیادی است که در کتب فقهی ذکر شده است.

مرحوم کافش الغطا در کتاب اصل الشیعه چنین می نویسد:

جهاد، سنگ پی و بن هیکل اسلام و ستون سراپرده آن است که به وسیله جهاد سرادق اسلامیت برپا و مناطق دیانت گشاده و طرائق شریعت کشیده شده و هر گاه جهاد نبود اسلام رحمت عالمیان و برکت آدمیان نمی گردید.

جهاد، بذل جان و مال و دادن فدائی و قربانی در راه حق است تا دشمن مغلوب، و ستم و تباہی در زمین به وسیله آن مرتفع گردد.

جهاد، به عقیده ما بر دو قسم است: یکی جهاد اکبر که مقاومت با دشمن داخلی یعنی نفس است تا با این جدال، صفات ناپسند نفس که جهل و تعدی و ستم و کبر و غرور و حسد و بخل و سایر رذائل می باشد از آن زائل گردد، چنانچه فرمود: «اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک» یعنی دشمن ترین دشمنان تونفس تو است که بین دو پهلویت قرار گرفته است. دیگری، جهاد اصغر و آن مقاومت در مقابل دشمن خارجی است که دشمن حق و دشمن صلاح و فضیلت و دشمن دین باشد.

دشواری معالجه نفس و برکنندن صفات رذیله و غرائز ذمیمه ای که در نهاد آن جایگیر و مستحکم گردیده و حکم طبیعت ثانویه پیدا نموده است، موجب آن گردیده که نبی اکرم صلی الله علیه و آله این نوع مجاهده را در پاره ای از کلمات خود به جهاد اکبر نامبرده و خود آن بزرگوار و اصحاب کبارش رضوان الله علیهم نیز در تمام طول مدت زندگیشان به هر دو جهاد، اشتغال داشته و به همین جهت، اسلام را به منتها درجه عزو جلال و مجد و کمال رسانیدند و ما هر گاه عنان قلم رارها کرده، بتوانیم جهاد مسلمین را در دیروز (صدر اسلام) و حالی که امروز پیدا کرده، تصور نمائیم جای آن دارد که از دیدگان به جای اشک، خون و در عوض ناله، دلها پاره واز سینه بیرون آید. عبرات بر

عبارات و کلمه بر کلمات پیشی جوید. تو خود بفراست دریاب که خامه مرا چه چیز بسته و جلوگیر بیان من گشته و چه چیز دل مرا گداخته و اندوه مرا به هیجان آورده و حتی آزادی گفتار و اظهار راز درون را از من سلب نموده.

امر به معروف و نهی از منکر: امر به معروف، یعنی وا داشتن دیگری را بر اطاعت، و نهی از منکر، یعنی باز داشتن دیگری را از معصیت، هر دو مانند شش واجب گذشته، ازارکان و اهم فرائض اسلام می باشد و شعبه ای از جهاد است. چنانچه در روایات کثیره تصریح گردیده و امر اکید بر آن و تهدید شدید بر ترکش در آیات و روایات بسیار رسیده و اینجا به پاره ای از آنها اشاره می شود:

در سوره آل عمران می فرماید: «باید برخی از شما، مسلمانان را بخیر و صلاح دعوت کنند و ایشان را به نیکی، امر و از بدی، نهی نمایند. این گروه به حقیقت رستگارانند».^۱

در این آیه خداوند باتاکید، تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر را واجب فرموده و در جای دیگر همین سوره می فرماید: «شما مسلمانان بهترین امتی هستید (یا بودید) که خدا برای مردم جهان نمایان فرمود، زیرا شما امر به معروف و نهی از منکر می کنید و ایمان به خدا دارید».^۲

در سوره مائدہ، در مقام توبیخ و سرزنش کسانی که نهی از منکر را ترک کردند می فرماید: «چرا علمای یهود و نصارا، ملت خود را از گفتارهای گناه (مانند تحریف کتاب و گفتار برخلاف حق) و رشوه خواری و حرام خواری باز نمی دارند؟ راستی چه رفتار بدی است که می کنند».^۳

در قصه اصحاب بست^۴، چنین می فرماید: «آنها قومی بودند که به آنچه خداوند

۱— ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون. (سوره ۳ آیه ۱۰۳).

۲— كنتم خيراما اخرجت للناس تأمورن بالمعروف و تنهون عن المنكر و تؤمنون بالله (سوره ۳ آیه ۱۰۹).

۳— لولا ينهيهم الربانيون والاحبار عن قولهم الاثم و اكلهم السحت لبس ما كانوا يصنعون (سوره ۵ آیه ۶۶).

۴— سوره ۶ آیات ۱۶۲ و ۱۶۶.

گناهان کبیره ج ۲

بر آنها حرام فرموده بود، از صید کردن ماهی در روز شنبه، مخالفت کردن و جمعی از ایشان، آنها را اندرز داده و نهی از منکر می کردند و جمیع دیگر ساکت بوده و نهی از منکر نمی کردند بلکه به نهی کنندگان می گفتند: ساکت شوید و با ایشان کاری نداشته باشید زیرا اینها باید هلاک شوند.

چون آن قوم در معصیت فرو رفته، عذاب الهی بر آنها نازل شد و تنها نهی کنندگان از منکر نجات یافتند و بقیه یعنی گنه کاران و کسانی که نهی از منکر نکردند همه به صورت میمون، مسخ شده و هلاک شدند^۱.

از این آیات شریف، به خوبی دانسته می شود که ترک امر به معروف و نهی از منکر از گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده و ترک کننده نهی از منکر، با بجا آورنده آن در استحقاق عذاب برابرند. زیرا اگر فاعل منکر حرامی بجا آورده، ترک کننده نهی از منکر، اهم واجب الهی را که نهی از منکر است، ترک کرده و فاسق شده است^۲.

و نیز می فرماید: «لعنت کرده شدند آنان که کافر شدند از یهودان بربان داد و علیه السلام (چون امر او را در صید ماهی نکردن روز شنبه اطاعت نکردند) و بربان عیسی بن مریم (که اصحاب مائده را لعن و نفرین کرد) این لعن شنیع که سبب مسخ شدن آنها شده به سبب آن بود که در مخالفت از حد گذشتند و بعضی از ایشان بعضی را از کارزشی که می کردند بازنمی داشتند. هر آینه بدکاری می کردند»^۳.

در این آیه، تهدید بزرگی برای ترک کننده گان نهی از منکر است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «این جماعتی که در اثر نهی از منکر نکردن، مورد لعن پیغمبران شدند و مسخ گردیدند، هیچگاه با اهل معصیت شرکت نمی کردند و در مجالس ایشان حاضر نمی شدند. لیکن هر گاه آنها را می دیدند در

۱- انجینا الذين ينهون عن السوء و اخذنا الذين ظلموا بعذاب بئس بما كانوا يفسقون (سوره ۷ آیه ۱۶۵).

۲- در تفسیر المیزان روایاتی از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیات مطابق آنچه ذکر شد نقل کرده است به آنچه رجوع شود. (المیزان ج ۳ ص ۳۷۲).

۳- لعن الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان داود و عیسی بن مریم ذلك بما عصوا و کانوا يعتدون کانوا لا يتناهون عن منکر فعلوه لبیس ما کانوا يفعلون (سوره ۵ آیه ۷۸ - ۷۹).

ترک یکی از واجبات

رویشان می خندهیدند و با آنها انس می گرفتند^۱.

امر به معروف و نهی از منکر در اخبار: حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و اگر نکنید بدھاتان بر شما مسلط می شوند پس خوبانتان هر چه دعا کنند، مستجاب نمی شود»^۲.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر گاه امت من، امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، پس رسیدن عذاب و قهر الهی رامنتظر باشند»^۳. و نیز

۱- وسائل کتاب امر به معروف صفحه ۵۱۰.

۲- وسائل الشیعه.

۳- اذا امته تواكلت الامر بالمعروف و نهی عن المنکر فليأذنوا بوقوع من الله. (وسائل الشیعه).

مرحوم آیة الله کاشف الغطا، در کتاب اصل الشیعه چنین مرقوم داشته: امر به معروف و نهی از منکر شرعاً و عقلاً از مهمترین واجبات است و اساسی است از اساسهایی که دین اسلام بر آن نهاده است این دو موضوع از افضل عبادات و اکمل طاعات و دری از درهای جهاد و دعوت به سوی حق و راهی برای هدایت خلق و مقاومت در برابر ضلالت و باطل است و آن چیزی است که هیچ قومی آنرا ترک ننموده مگر اینکه خداوندش به ذلت گرفتار و به لباس بدختی ملبس فرموده تا فریسه هر درنده و طمعه هر ستمکار گردید.

احادیث و اخباری که از صاحب شریعت اسلامی و ائمه معصومین علیهم السلام در تحریص و ترغیب بر اجرای این و تحذیر و تهدید از ترک آن رسیده و بیان مفاسد و مضار در اهمال آنها وارد گردیده است، پشتها را می شکند و کمرها را خم می کنند. بلکه بیان آنچه ما را از سستی و بی علاقگی در عمل به این واجب ترسانیده و نتایج آنرا به ما گوشزد فرموده اند، محتاج به دلیل و برهان نیست و ثمر ترک آنرا برآی العین ملاحظه می نمائیم. ایکاش به همان ترک امر به معروف و نهی از منکر اکتفا می شدواز آن تجاوز ننموده، منکر را به معروف و معروف را به منکر تبدیل نمی نمودیم، امر کننده به معروف، خود تارک آن نمی شد و نهی کننده از منکر، خود فاعل آن نمی گردید. ظهر الفساد فی البر و البحر یما کسبت ایدی الناس.

سپس در پاورقی چنین مرقوم داشته: خدای تعالی در دین اسلام، تمام قوانین سیاست دینی و مدنی و امهات و اسباب سعادت و ترقی را گرد آورده است و چون شارع آن برای بشر جعل احکام و وضع حدود و قیود فرموده، اوامر و نواهی را به منزله قوه تشریعیه و مقنه قرارداد این قوه طبعاً محتاج به قوه تنظیمی است اجرا و تنفيذ آنرا به عهده تمام مسلمین واگذار و بر هر مسلمی امر به معروف و نهی از منکر را واجب ساخته تا هر فردی خود را قوه اجرائیه این احکام بداند و به مصدق «کلکم راء و

می فرماید: «خداوند دشمن می دارد مؤمن ناتوانی را که دین ندارد. گفته شد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله چنین شخصی کیست؟ فرمود کسی است که نهی از منکر نمی کند»^۱.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «خداوند به شعیب وحی فرمود که یکصد هزار نفر از قوم ترا هلاک خواهم کرد؛ چهل هزار نفر از اشرار و شصت هزار نفر از خوبان آنها را. شعیب گفت: پروردگارا، اشار سزاوار عذابند، نیکان چرا؟ فرمود: چون با اهل معصیت سازش کردند و برای غصب من بر آنها غصب نکردند و آنها را نهی ننمودند»^۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «عذاب سخت برای قومی است که امر به معروف و نهی از منکر را ترک می کنند»^۳.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که خداوند لعنت نفرموده جماعت پیشینیان از شما را، مگر به واسطه ترک امر به معروف و نهی از منکر. پس نادانان را از گناه کردن و دانایان را به سبب ترک نهی از منکر لعنت فرمود»^۴.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر: با بودن چهار شرط، امر به معروف و نهی از منکر واجب می شود:

۱- علم به معروف و منکر - چیزی را که می خواهد به دیگری امر کند و واردارد که بجا آورد، باید یقین به واجب بودنش داشته باشد. مثل اینکه از ضروریات دین یا موارد اتفاق تمام علماء و مجتهدین باشد و اگر مسئله اختلافی باشد، امر به آن واجب نیست.

«کلکم مسئول عن رعیته» یعنی هر فردی به منزله شبان، و هر شبانی مسئول گوسفندان خود است. تمام افراد را مراقب اعمال یکدیگر قرار داده و بر هر نفری ۳ امر واجب فرموده: هم خود بیاموزد و بدان عمل کند و هم به دیگری بیاموزد و هم غیر خود را وادار به علم و عمل نماید.

۱- ان الله عزوجل ليغض المؤمن الضعيف الذى لا دين له فقيل وما المؤمن الضعيف الذى لا دين له قال صلی الله علیه و آله الذى لا ينهى عن المنكر (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۹۷).

۲- وسائل الشیعه.

۳- ويل لقوم لا يدينون الله بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر (وسائل ج ۱۱ ص ۳۹۳).

۴- فان الله لم يلعن القرن الماضي بين ايديكم الا لتركهم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فلعن الله السفهاء لركوب المعااصي و الحلماء لترك التناهى (نهج البلاغه صبحي الصالح خطبه ۱۹۲ ص ۲۹۹).

زیرا ممکن است کسی که آنرا ترک می کند، از کسی که آنرا واجب نمی داند تقليد کند.

و نیز در صورتی که احتمال دهد ترک کننده واجب، عذر شرعی یا عقلی داشته واجب نیست به آن امر کند. و همچنین در نهی از منکر، باید حرام بودن چیزی که می خواهد از آن نهی کند، مسلم باشد. مثلاً اگر بیند کسی غیبت مسلمانی را می کند و احتمال دهد این غیبت نزد او از مواردی است که شرعاً اذن داده شده، نهی کردنش واجب نیست، بلکه اگر موجب هتك او شود، جائز نیست. بالجمله چیزی را که می خواهد به آن امر کند باید معروف بودنش را (حکماً و موضوعاً) بداند. و چیزی را که می خواهد از آن نهی کند، منکر بودنش (حکماً و موضوعاً) مسلم و قطعی باشد.

۲- احتمال فایده و اثر بر امر و نهی باشد. پس اگر یقین دارد که امر و نهیش فایده ندارد واجب نیست.

از حضرت صادق علیه السلام پرسیده شد؟ از معنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که برترین اقسام جهاد، گفتن کلمه حقی نزد پیشوای ستمکار است. امام علیه السلام فرمود: «در مردمی است که امر کند او را بعد از شناسائی و از او هم پذیرد و اگر می داند نمی پذیرد پس نگوید»^۱.

و ظاهر این حدیث آن است که گمان به تأثیر داشته باشد.

ونیز می فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر باید نسبت به مؤمن پذیرد و نیز می داند گیرد، یا جاهل دانش طلبی باشد تا دانا شود. اما صاحب قدرتی که حاضر به پند شنیدن و یادگرفتن نیست پس لازم نیست او را امر و نهی کرد (چون فایده ندارد)»^۲.

۳- کسی که معروف را ترک کرده یا منکر را مرتکب شده، در ترک واجب یا فعل حرام مصر و مستمر باشد پس اگر از کار خود پشیمان شده و از آن معصیت دست

۱- قال مسعده سمعت ابا عبد الله علیه السلام و سئل عن الحديث الذى جاء عن النبي صلی الله علیه و آله ان افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جعائر قال علیه السلام هذا على أن يأمره بعد معرفته و هو مع ذلك يقبل منه ولا فلا (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۰۰).

۲- وسائل الشیعه کتاب امر به معروف: قال ابو عبد الله علیه السلام انما يؤمر بالمعروف و ينهى عن المنكر مؤمن فيتعظ او جاهل فيتعلم فاما صاحب سوط او سيف فلا. (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۰۱).

برداشته، امر و نهی اوساقط است و جمعی از فقهاء فرموده‌اند: در صورتی که نشانه پیشمانی از او ظاهر باشد و عزم بر ترک آن گناه هویدا گردد، باز هم ساقط است. هرچند ترک حرام یا فعل واجب از آن شخص معلوم نباشد.

۴- مفسده و ضرری بر امر و نهی نباشد. بنابراین اگر در امر به معروف یا نهی از منکری گمان ضرری بر جان، یا آبرو، یا مال خود، یا مسلمانی داده شود، وجود بش ساقط می‌شود. اما حدیثی که رسیده: «گرامی ترین شهیدان کسی است که سخن حقیقی نزد ظالمی بگوید و آن ظالم او را بکشد» حمل شده در صورتی که ابتدا، ظن ضرر و مفسده نداشته بلکه گمانش این است که ضرری متوجهش نیست پس حق را می‌گوید و کشته می‌شود.

ضرر موهوم یا جزئی قابل اعتنا نیست: اما احادیثی که در مذمت ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر از جهت ضرر رسیده مانند حدیث طولانی که جابر از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که در آخر الزمان جمعی ریاکار و کم عقل می‌آیند. تا اینکه می‌فرماید: واجب نمی‌دانند امر به معروف و نهی از منکر را، مگر هنگامی که از ضرر در امان باشند و برای خودشان رخصتها و عذرها می‌طلبند. یعنی برای فرار از نهی از منکر، عذر تراشی می‌کنند. آنگاه می‌فرماید: نمازو روزه و چیزهایی که هیچ ضرری نه در نفس و نه در مال آنها ندارد، بجا می‌آورند و اگر این اعمال ضرری به حالشان داشت، آنرا نیز ترک می‌کردن، چنانچه بزرگترین واجب الهی را که امر به معروف و نهی از منکر است ترک کردن برای ترس رسیدن ضرر به آنها^۱. این قبیل اخبار، به دو وجه ممکن است حمل شود:

۱- مراد از ضرر در این روایات، ضرر موهوم یا مشکوک باشد، یعنی بدون داشتن علم باطن به ضرر، بلکه به مجرد احتمال اینکه شاید از جهت امر و نهی به او ضرری برسد، آنرا ترک می‌کنند و ظاهر است که چنین حالی دلیل بر ضعف ایمان و سنتی دینداری است و لذا مورد توبیخ واقع شده است.

۲- وجه دیگر آنکه مراد، ضرر جزئی و کمی است که نزد عاقل دیندار قابل اعتنا

نیست. و گاه می‌شود به توهمند محروم شدن از نفعی که از مرتکب حرام طمع دارد، اورانهی نمی‌کند در حالی که اورانزد خداوند عذری در ترک نهی از منکر نیست.

خلاصه، هر گاه مفسده و ضرری که مورد اعتنای عقلاً است، معلوم یا مظنون باشد که اگر امر به معروف یانهی از منکری کرد به امری رسد، در این حال وجوب امر و نهی ساقط می‌شود.

اهم و مهم را باید رعایت کرد: باید دانست که سقوط وجوب در صورتی است که در ترک امر و نهی هم ضرری نباشد و گرنه باید رعایت مراتب ضرر شود. یعنی اگر ضرر ترک امر به معروف و نهی از منکر بیشتر از بجا آوردنش باشد، باید ترک نکند و اگر ضرر این بیشتر از ترک باشد، باید ترک بکند. مثلاً اگر بینند مسلمانی را بناحق می‌خواهد بکشند یا به ناموس یا عرض او تجاوز کنند و او می‌تواند جلوگیری کند و مانع شود و اثر هم می‌کند - لیکن پس از دشنام شنیدن و قدری ناراحتی و آزار کشیدن - در اینجا باید نهی از منکر کند زیرا ضرری که به او از ناحیه نهی از منکر می‌رسد، نسبت به ضرری که به مسلمان دیگر از ناحیه ترک نهی او وارد می‌شود، ناچیز است.

و چون بنابر اختصار است، از بسط مقال خودداری می‌شود.

مراتب نهی از منکر: نهی از منکر مرتبه دارد: انکار به قلب و زبان و دست و هر یک از این سه مرتبه را درجاتی است که رعایت آنها واجب، یعنی تا مرتبه سهل تر و درجه آسانتر ممکن است اثر کند. انکار به مرتبه و درجه سخت تر جایز نیست به شرحی که ذکر می‌شود:

۱- انکار قلبی - لازمه ایمان، آن است که شخص از هر منکر و حرامی بدش باید و متصرف باشد و هر معروف و کارنیکی را دوست بدارد. هر گاه مقابل حرامی واقع شد باید کراحت قلبی خودش را آشکار کند و از آن حرام رو برگرداند و به مرتکب آن رو را ترش کند و سخن نگوید. یا اگر مجبور است، هنگام تکلم رو را برگرداند.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر فرمود که با روهای ترش و درهم کشیده با اهل معصیت برخورد نمائیم»^۱. و حضرت

۱- امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان نلقی اهل المعاصی بوجوہ مکفهرة (وسائل ج ۱۱ ص ۴۱۳).

۱- لا يوجبون امراً بمعرفة ولا نهياً عن المنكر الا اذا آمنوا بالضرر و يطلبون لتفهم الرخص والمعاذير... (كافی ج ۵ ص ۵۵).

صادق علیه السلام می فرماید: «خداؤند دو ملک را برای هلاک کردن اهل شهری فرستاد. چون وارد آن شهر شدند، عابدی را دیدند که مشغول عبادت است. گفتند: پروردگارا فلاں بندۀ تو مشغول عبادت تو است، چگونه این شهر را عذاب کنیم؟ ندا رسید: به این شخص اعتنای نیست، زیرا هیچگاه برای ما غصب نکرد و روی خود را برابر گهکاران ترش و درهم کشیده ننمود»^۱.

حضرت صادق علیه السلام جمعی از اصحاب خود را برای ترک نهی از منکر سرزنش فرمود. راوی گفت: نهی می کنیم، ولی نمی پذیرند و ترک از منکر نمی کنند. فرمود: «از مصاحبتشان خود داری کرده و در مجالسشان حاضر نشوید»^۲.

در حدیث دیگر فرمود: «به فاعل منکر بگوئید: یا از ما برکنار باش یا منکر را ترک کن و اگر قبول نکرد از او پرهیز کنید و برکنار باشید».

تا می شود به این مرتبه نهی از منکر کرد، نباید به مراتب بعد نهی کرد. چنانچه در همین مرتبه هم تا درجه آسان میسر است و اثر دارد، به درجه سخت تر نباید عمل کرد. مثل اینکه رو ترش کردن را مقدم بر اعراض و آنرا مقدم بر ترک صحبت باید قرار دهد و خلاصه ملاحظه الاسهل فالاسهل باید بشود.

گاه می شود که نسبت به بعضی اشخاص، درجه اول نهی که فقط انکار قلبی است، دشوارتر است از مرتبه دوم که انکار زبانی است. مثل اینکه کلام نرم آسانتر از اعراض و ترک صحبت است. در این صورت باید مرتبه دوم را مقدم بدارد.

۲— انکار به زبان — در آن نیز ملاحظه الاسهل فالاسهل باید بشود. در ابتدا باید به ملایمت و سخن نرم و موعظه و نصیحت اکتفا شود. چنانچه خداوند به موسی و هارون فرمود که با فرعون به نرمی سخن بگوئید شاید متذکر شود و یا بترسد^۳.

و اگر اثر نکرد، سخن درشت بگوید و در درشتی و نرمی سخن هم ملاحظه درجات آنها را باید نمود.

۳— در صورتی که انکار به زبان اثر نکند، انکار به دست (جوارح) است خواه

۱— وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱۶.

۲— قال علیه السلام اهجر وهم واجتنبوا مجالسهم (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱۵).

۳— قوله له قوله ليناً لعله يتذکر او يخشى (سورة ۲۰ آیه ۴۴).

۲۵۳
به زدن، خواه گوشمالی دادن یا غیر آن باشد. و تا اثر کردن به آسان ممکن است، به زدن سخت نباید اقدام کرد و اگر زدن مختصر فایده نداد، سخت زدن به شرطی که تأثیر داشته باشد، مانع ندارد.

بلکه هر گاه یقین شود که منکری را که می خواهد نهی کند، سخت مورد خشم شارع است (مانند زنای محضنه و لواط) و احتمال می دهد، به زدنی که موجب جرح (زخم شدن) است اثر می کند و ترک می شود و ضرر فوق العاده ای هم به طرف نمی رسد (ضرر مختصراً است که قابل جبران است) در این صورت، ازباب نهی از منکر، زدن سخت نیز واجب است.

در صورتی که به هیچ وجه تأثیری ندارد، تکلیف نیز ساقط است.

مرده‌ای بین زنده‌ها: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «بعضی از مؤمنین با دل و زبان و دست نهی از منکر می کنند، اینها تمام جهات خیر را دارا هستند. بعضی با دل و زبان نهی می کنند پس دو خصلت خیر در آنها است و خصلت دیگر را فاقدند. و برخی تنها به دل انکار می کنند پس یک خصلت خیر در ایشان است و دو خصلت دیگر را که اشرف است فاقدند. اما کسی که هر سه را فاقد است، پس او به منزله مرده‌ای است در بین زنده‌ها. تمام اعمال خیر و جهاد در راه خدا نسبت به امر به معروف و نهی از منکر نیست، مگر نسبت قطه به دریا و امر به معروف و نهی از منکر مرگ کسی رانزدیک و رزق کسی را کم نمی کند»^۱.

تولی و تبری: از جمله واجبات، دوست داشتن خداوند و کسانی که امر به دوستیان فرموده که در رأس ایشان چهارده معصومند و بعد شیعیان و دوستان ایشان و ذریه طاهره و سلسله جلیله سادات از جهت انتسابشان. چنانچه در قرآن مجید، این دوستی را مزد رسالت پیغمبریش قرار داده است.^۲

منظور از تبری و برائت، دشمن داشتن تمام دشمنان خدا و دشمنان دوستان خدا است که در رأس آنها غاصبین و ظالمین آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند. و خلاصه دشمن داشتن هر کسی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله از آن بیزارند.

۱— وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۰۴.

۲— قل لَا إِسْلَامُ كُلُّهُ أَجْرٌ إِلَّا الْمُوْدَةُ فِي الْقُرْبَى. (شوری آیه ۲۲۳).

از آن جمله، دشمن داشتن معصیت و اهل آن است. چنانچه دوست داشتن عبادت و طاعت و اهل آن داخل تولی است. آیات قرآن^۱ و روایات متواتر در بزرگی و اهمیت این دو فریضه الهی که اهم ارکان دین است، بسیار است. و چون از ضروریات مذهب است احتیاجی به ذکر آنها نیست و فقط تبرکاً به چند حدیث اکتفا می شود:

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «اساس اسلام، بر پنج چیز بنا شده است: نماز، روزه، زکات، حج و ولایت و خوانده نشده به چیزی مانند خوانده شدن (وامر شدن) به ولایت»^۲.

در حدیث دیگر می فرماید: «از اساس دین، دوستی با دوستان اهلیت علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان و پیروی و متابعت آنها است»^۳.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اصحاب خود پرسید: محکمترین رشته های ایمان (که صاحبش را نجات می دهد و به سعادت همیشگی می رساند) چیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می داند. و بعضی گفتند: نماز، و برخی، روزه، و پاره ای زکات، و گروهی حج و عمره، و عده ای جهاد را گفتند. آنحضرت فرمود: برای آنچه گفتید، فضیلت است. لیکن محکمترین وسائل اینها نیست، بلکه آن دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و دوستی کردن با دوستان خدا و بیزاری جستن از دشمنان خدا است»^۴.

۱- قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانؤکم و ازواجؤکم و عشیرتکم و اموال اقتربنوها وتجارة تخشنون کسادها و مساكن ترضونها احب اليکم من الله و رسوله وجهاد في سبله فتر بوصوا حتى يائى الله بامره و الله لايهدى القوم الفاسقين (سورة برائة آیه ۲۴).

۲- بنى الاسلام على خمس: على الصلة و الزكوة و الصوم و الحج و الولاية و لم يناد بشيء كما نودى بالولاية (کافی ج ۲ ص ۱۸).

الولاية بالفتح المحبة والنصرة وبالكسر الامارة والسلطنة (مجمع البحرين).

۳- ولاية ولینا وعداؤنا والدخول مع الصادقین (کافی ج ۲ ص ۱۸).

۴- عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لاصحابه ای عرى الایمان اوثق فقالوا الله و رسوله اعلم وقال بعضهم الصلة وقال بعضهم الزکرة وقال بعضهم الصیام وقال بعضهم الحج و العمرة وقال بعضهم الجهاد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لکل ما قلتم فضل وليس به ولكن اوثق عرى الایمان الحب في الله والبغض في الله و توالی اولیاء الله والتبری من اعداء الله (کافی ج ۲ ص ۱۲۵).

در مکتوب حضرت رضا علیه السلام در ضمن بیان شرایع اسلام می فرماید: «واجب است برائت و بیزاری از کسانی که به آل محمد صلی الله علیه و آله ظلم نمودند. و بیزاری از ناکشین و قاسطین و مارقین (اصحاب جمل و جنگ کنندگان در صفين در رکاب معاو یه ملعون و خوارج نهروان) و بیزاری از کسانی که منکر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شدند اولشان و آخرشان.

و واجب است دوستی علی علیه السلام و تابعین او مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و ابوالهیثم و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابوایوب الانصاری و خزیمه بن ثابت و ابوسعید خدری و نظایر ایشان از کسانی مثل آنها بودند»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که می خواهد لقای خدارا با ایمان دریابد، باید خدا و رسول و مؤمنین را (که در رأس ایشان ائمه هدی هستند) دوست بدارد و باید از دشمنان ایشان بیزار باشد»^۲.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «به خدا اگرستنگی ما را دوست بدارد، خداوند آنرا با ما ممحشور خواهد فرمود. و آیا حقیقت دین جز دوستی و دشمنی (به تفصیلی که گذشت) چیزی هست؟»^۳.

انکار حق اهل بیت (علیهم السلام): در کتاب وسائل، در باب تعیین کبائر، ضمن حدیثی که در شماره کبائر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده می فرماید: وانکار حقنا یعنی از جمله گناهان کبیره، منکر حق اهل بیت علیهم السلام شدن است. و در حدیث دیگر می فرماید: وانکار ما انزل الله یعنی از بزرگترین کبائر، منکر شدن چیزی است که خداوند در قرآن مجید نازل فرموده.

و ظاهر است که مراد از انکار حق اهلیت علیهم السلام، همان ولایت است که ذکر شد. و همچنین مراد از انکار ما انزل الله؛ حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و ولایت ایشان است.

۱- عيون اخبار الرضا علیه السلام صفحه ۲۶۸.

۲- من سره ان يلقى الله و هو مؤمن فليتول الله و رسوله و الذين آمنوا و ليبرء الى الله من عدوهم (روضه کافی).

۳- والله لواحينا حجر حشره الله معنا و هل الدين الا الحب والبغض (بحار).

ترک بکی از واجبات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج، از جمله وحی های خداوند به من این بود که هر کس دوستی از دوستان مرا خوار کند، هر آینه به نبرد با من کمین گرفته است. و هر کس با من بجنگد، من با او می جنگم: گفتم پروردگارا، این دوست تو کیست؟ من دانستم که هر کس با توبه بجنگد با او می جنگی. فرمود: آن کسی است که از او پیمان گرفتم بر دوستی و پیروی از تزوی از وصی تو (علی علیه السلام) و از ذریه و نزاد تو وصی تو (یعنی ائمه اثنی عشر علیهم السلام)^۱».

بعضی از علماء احتمال داده اند که مراد از والمحاربة لا ولیاء الله که در روایت دیگر از کبائر شمرده شده، مخالفت با آل محمد صلی الله علیه و آله و دشمنی کردن با آنها است.

بنابراین، مراد از این سه عبارت که در سه حدیث است، همان ولایت است. لیکن تحقیق آن است که انکار حق اهلیت علیهم السلام مراد ولایت و ولایت (بکسر وفتح واو) هر دو است. اما حق ولایت و حکومت ایشان واولو الامر دانستن آنها، پس اقرار به آن نزد امامیه جزء اصول مذهب و منکر آن قطعاً از ایمان خارج است. اما حق ولایت (فتح واو) یعنی نصرت و محبت ایشان به تفصیلی که گذشت، فی الجمله از ضروریات دین اسلام، و منکرش مانند ناصبی ها از دین اسلام قطعاً بیرون و از هر نجسی هم نجس ترمی باشد.

واما انکار ما انزل الله، پس ظاهر آن تمام آنچه خداوند نازل فرموده است، در موضوعات مختلفه می باشد. بنابراین، منکر شدن یکی از آنچه خداوند (یقیناً) نازل فرموده گناه کبیره، و در پاره ای موارد موجب کفر است. و چون مهمترین چیزی که خداوند با تأکید شدید نازل فرموده، موضوع ولایت است، پس انکار آن اشد مراتب این گناه کبیره، بلکه برخی از مراتب آن (مانند دشمنی با ایشان) موجب کفر قطعی است چنانچه اشاره شد.

اما محاربه با اولیای خدا، ظاهر آن مطلق دوستان خدا است. یعنی هر کس در مقام دشمنی و ستیزه با یکی از دوستان خدا باشد، مرتكب کبیره شده است. و چون آل محمد صلی الله علیه و آله در رأس تمام دوستان خدایند، پس محاربه و دشمنی با ایشان، اشد مراتب کفر است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «روز قیامت منادی ندا می کند: کجا باید کسانی که متعرض و مزاحم دوستان من شدند؟ پس مردمی برخیزند که چهره ایشان گوشت ندارد. گفته می شود: ایشان کسانی هستند که مؤمنین را آزرند و در برابر ایشان ایستادند و با آنها دشمنی ورزیدند و در دینشان سخت گرفتند. پس امر می شود که ایشان را به دوزخ بزند».^۱

هؤلاء الذين آذوا المؤمنين ونصبوا لهم وعائدوهم وعنفهم في دينهم كم يؤمر بهم إلى جهنم (کافی ج ۲ ص ۳۵۱).

۱- عنه صلی الله علیه و آله فی حدیث المعراج قال الله تعالیٰ یا محمد صلی الله علیه و آله من اذل لی ولیاً فقد ارصنی بالمحاربة ومن حاربئی حاربته قلت یا رب و من ولیک هذا فقد علمت ان من حاربک حاربته قال تعالیٰ لی ذلك من اخذت میثاقک لک ولوصیک ولذریتکما بالولاية (کافی ج ۲ ص ۳۵۳).

۱- اذا كان يوم القيمة نادى مناداين الصدور لا ولائي فیقوم قوم ليس على وجوههم لحم فيقال

آمرزیده شده است^۱، چگونه مانع پذیرفته شدن طاعات و عبادات می‌گردد؟ پس معلوم می‌شود اصرار بر گناه، خود کبیره است که سبب پذیرفته نشدن سایر عبادات است. در حدیث دیگر در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: «از جمله نشانه‌های شقاوت اصرار بر گناه است».

آمرزش به شرطی که اصرار نباشد: از جمله شواهد کبیره بودن اصرار بر گناه، آن است که خداوند ترک آنرا شرط آمرزش گناهان و رسیدن به درجات بهشت قرار داده و در سوره آل عمران می‌فرماید: «وَكُسَانِيْ كَهْ هَرَّ گَاهَ عَمَلَ زِشْتِيْ بِجَا مِيْ آورِنْد (يعني گناه کبیره) يَا بِنَفْسِ خَوْدِ سَتْمِيْ كَنْنَدْ، (يعني گناهان صغیره را مرتکب می‌شوند) خَدَا رَا يَادِ مِيْ نَمَائِنَدْ وَ آمَرْزِشْ گَناهَانِ خَوْدِ رَا اَزْ خَدَا مِيْ خَوَاهِنْدْ وَ جَزْ خَدَا كِيْسْتْ آمَرْزِنْدَه گَناهَانْ؛ وَ اِيشَانْ دَانِسْتَه اصرار بر گناهی که بِجَا آورَدَه اند ندارند، پاداششان، آمرزش خداوند و جاودان بودن در بهشت‌هایی است که دارای جویهای روان است و چه نیکو است مزد عمل کنندگان»^۲.

در تفسیر المیزان می‌نویسد: فاحشه، به معنی عمل قبیح و زشت است و استعمال آن در زنا شایع است. بنابراین، اگر مراد از آن در این آیه شریفه، خصوص زنا باشد ناچار مراد از کلمه ظلم خصوص گناهان صغیره است. و از جمله «ذَكْرُوا اللَّهُ» که در آیه شریفه است استفاده می‌گردد که شرط اساسی استغفار و توبه این است که انسان خدای را به یادآورد و از صمیم قلب بسوی او بازگشت نماید و گرنه صرف لفظة زبان که از روی عادت و یا به جهات دیگر گفته شود فایده ندارد. و جمله «وَلَمْ يَصْرُوْ عَلَى مَا فَعَلُوا» استغفار و توبه را به اصرار نداشتن بر گناه مقید ساخته است، چه آنکه اصرار بر گناه و تکرار آن حالتی در روح انسان به وجود می‌آورد که با آن حالت، دیگر یاد خدا هم مفید فایده نخواهد بود و آن حالت عبارت است از سبک شمردن امر الهی، و بی پروا بودن در هتک حرمت او، و خود را در پیشگاه مقدسش بزرگ شمردن. و بدیهی است که با پدید

۱- ان تجتبوها كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيلاتكم... (کافی ج ۲ ص ۲۷۶).

۲- والذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنبهم و من يغفر الذنب الا الله و لم يصرروا على مافعلوا و هم يعلمون اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم و جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها و نعم اجر العاملين. (سوره ۳ آیه ۱۲۵).

۴- اصرار بر گناه

چهلم از گناهان کبیره منصوصه، اصرار بر گناهان است که در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «والاَصْرَارُ عَلَى صَفَّائِ الرَّذْنُوبِ؛ وَ از جمله کبائر اصرار کردن بر گناهان صغیره است».

و همچنین صدق از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که جزء کبائر می‌فرماید: «الاَصْرَارُ عَلَى الرَّذْنُوبِ». و همچنین از حضرت صادق علیه السلام چنین رسیده است «گناه صغیره ای که بر آن اصرار شود، دیگر صغیره نیست بلکه کبیره است. چنانچه گناه کبیره ای که از آن پشمیمانی حاصل شود و عزم بر ترک آن داشته باشد، دیگر کبیره نیست، یعنی عقاب از آن ساقط می‌شود»^۳. دلالت این حدیث بر کبیره بودن اصرار، ظاهر است.

ابو بصیر می‌گوید: حضرت صادق می‌فرماید: «بِهِ خَدَا قَسْمٌ كَهْ خَداونَدْ چِيزِي رَا از عبادت و طاعت بنده نمی‌پذیرد، در حالی که آن بنده مصر باشد بر چیزی از گناهان»^۴. دلالت این حدیث هم بر کبیره بودن اصرار پر واضح است. زیرا گناه صغیره ای که به واسطه ترک کبائر و انجام واجبات، خود به خود برطرف می‌شود و

۳- لاصغيرة مع الاصرار ولاكبيرة مع الاستغفار (کافی ج ۲ ص ۲۸۸).

۴- عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول لا والله لا يقبل الله شيئاً من طاعته على الاصرار على شيء من معاصيه (کافی ج ۲ ص ۲۸۸).

امدن این حالت در انسان، دیگر روح بندگی باقی نمانده، درنتیجه یاد خدا هم دارای اثرو نتیجه‌ای نمی‌تواند باشد. و باید دانست که این جریان در صورتی است که تکرار گناه و اصرار بر آن، از روی علم و عمد باشد ولذا فرمود: «وهم یعلمون».

از بزرگترین کبائر: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «بترس و دوری کن از اصرار بر گناه، زیرا اصرار از بزرگترین گناهان کبیره و عظیم ترین جرائم است»^۱. و «بزرگترین گناهان نزد خداوند گناهی است که بجا آورنده‌اش بر آن اصرار داشته باشد»^۲ و همچنین می‌فرماید «الاصرار اعظم حوبه = اصرار بر گناهان بزرگترین گناهان است».

محقق خوانساری در شرح و ترجمه این جمله از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اصرار بر گناه عظیم‌تر است به حسب گناه، یعنی اصرار از گناهان دیگر بزرگتر است. بنابراین، حوبه ممکن است به نصب خوانده شود و ممکن است به جرخوانده شود اصرار عظیم‌تر گناهی است. و بر هر تقدیر، مراد این است که اصرار، از گناهان کبیره است. هر چند اصرار بر صغیره باشد. و ممکن است مراد این باشد که گناه اصرار، از سایر گناهان کبیره نیز عظیم‌تر است. و مؤید این است آنچه‌از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «والله قبول نمی‌کند خدا چیزی را از اطاعت او با اصرار برچیزی از معاصی او».

اصرار بر گناه چیست؟ کبیره بودن اصرار بر گناه صغیره، مورد اتفاق فقها بلکه اجتماعی است لیکن در معنی اصرار، اختلاف نموده‌اند و بر چند قولند. قدر مسلم یعنی آنچه که به اتفاق اصرار و کبیره است آن است که شخص پس از گناه صغیره‌ای که انجام داده، از آن پشیمان نشود بلکه باز هم بجا آورد و بر آن مداومت نماید. مثلاً اینکه پوشیدن لباس حریر یا در دست کردن انگشتی طلا که بر مردان حرام است، کبیره بودنش اگر ثابت نشده باشد، در صورتی که شخص از پوشیدنش دست برندارد و بر آن مداومت نماید، قطعاً گناه کبیره می‌شود. و نیز مانند کسی که در نظر کردن به نامحرم یا داخل خانه مردم

۱- ایاک والاصرار فانه من اکبر الكبائر و اعظم الجرائم. (كتاب الغرر للآمدي ج ۱ ص ۱۵۱).

۲- اعظم الذنوب ذنب اصر عليه صاحبه (كتاب الغرر للآمدي ج ۱ ص ۲۰۳).

اصرار بر گناه

۶۶۱ مداومت دارد، بدون اینکه پس از هر نظری پشیمان شود و استغفار نماید. البته چنین مداومتی اصرار و از گناهان کبیره است به اتفاق فقها.

در صورتی که چند نوع گناه صغیره مرتکب شود بدون اینکه بین آنها پشیمان شود و استغفار نماید، مثل اینکه لباس حریر پوشید و انگشتی طلا به دست کند و به نامحرم بنگرد و با او مصافحه و ملامسه نماید. شهید علیه الرحمه در کتاب قواعد و جمعی دیگر از فقها فرموده‌اند: اینهم اصرار بر صغیره و در حکم کبیره است و فرقی نیست بین مداومت بریک نوع از گناهان صغیره یا چند نوع لفتأً و عرفأً.

بعضی از فقها فرموده‌اند: بجا آوردن گناه صغیره یک مرتبه با عزم به انجام دو مرتبه آن اصرار است. یعنی مجرد تصمیم به تکرار آن گناه، اصرار است و شهید در قواعد این صورت را اصرار حکمی می‌نامد.

بعض دیگر فرموده‌اند: ترک توبه از گناهی که کرده اصرار است هر چند آنرا تکرار نکند و تصمیم بر تکرارش نیز نداشته باشد. ولی آنچه به نظر می‌رسد این است که صدق اصرار در این دو صورت اخیر از حیث لفت و عرف مشکل است بلکه خلاف ظهور عرفی کلمه اصرار است.

آنچه ممکن است مدرک این دو صورت اخیر باشد دور روایت است: یکی روایت جابر از حضرت باقر علیه السلام است که در تفسیر «ولم يصرروا» از آیه سابقه می‌فرماید: «اصرار آن است که شخص گناهی کند و از آن استغفار ننماید و عزم بر ترک آن نداشته باشد»^۱.

پس محتمل است که منظور امام علیه السلام، بیان مراد از اصراری است که در آیه شریفه است نه اصراری که از گناهان کبیره می‌باشد. روایت دیگر حسنۃ ابن ابی عمير از حضرت باقر علیه السلام است و قسمتی از آن که محل شاهد است این است که می‌فرماید: «نيست مؤمنی که گناه کبیره از او سر زند، در حالی که می‌داند به سبب آن عقاب خواهد شد مگر اینکه از کردار خود پشیمان خواهد شد و هر گاه پشیمان شد، پس تائب و سزاوار شفاعت است. و کسی که از گناه خود پشیمان نشود مضر است و مضر هم

۱- الاصرار ان يذنب الذنب فلا يستغفر الله ولا يحدث نفسه بعوبة فذلك الاصرار. (أصول

کافی ج ۲ ص ۲۸۸).

آمرزیده شدنی نیست. زیرا در حقیقت به آنچه وعده داده شده، ایمان ندارد و اگر وعده‌های الهی باورش بود حتماً پشیمان می‌شد^۱. در این حدیث مانند حدیث جابر، حضرت پشیمان نشدن و ترک توبه واستغفار از گناهی را که مرتکب شده، اصرار دانسته، هر چند آن گناه راتکرار نکند و تصمیم بر تکرار هم نداشته باشد.

لیکن چنانچه ملاحظه می‌فرمائید؛ اولاً: مورد کلام امام علیه السلام گناه کبیره است و محتمل است که ترک توبه از گناه کبیره اصرار باشد. ولی در گناه صغیره تکرار عملی آن گناه اصرار باشد. و ثانیاً: کلام امام علیه السلام در موردی است که ترک توبه از روی بی مبالغی و بی اعتنایی به وعده‌های الهی و امن از قهر خدا باشد و ظاهر است که ترک توبه در چنین حالی خود امن از مکر خدا است که از گناهان کبیره است. و ممکن است که چنین ترک ندامت و توبه‌ای را مجازاً اصرار بنامند چنانچه از حضرت باقر علیه السلام چنین رسیده «اصرار برب گناه امن از مکر خدا است و از مکر خدا این نمی‌شود مگر گروه زیانکاران».^۲

بالجمله قدر مسلم از معنی اصرار، تکرار عملی گناه است بدون پیدا شدن پشیمانی و توبه پس از آن گناه، به طوری که عرفاً گفته شود مداومت بر آن گناه نموده یا زیاد گناه می‌کند.

۱- کوچک شمردن گناه: بعضی از علماء فرموده‌اند: چنانچه هر گناه صغیره‌ای به واسطه اصرار، کبیره می‌شود و چند عنوان است که با هر گناه صغیره‌ای صادق شود، آنرا کبیره می‌کند از آن جمله: ۱- استصغار گناه است یعنی کسی که گناه صغیره‌ای ازاو سرزد، هر گاه گناه خود را کوچک و ناچیز بشمارد و خود را سزاوار عقوبت الهی نداند، گناهان کبیره و مستحق قهر خدا است. زیرا در این حال، نهی خدارا خوار دانسته و از راه بندگی بیرون رفته است و به تصریح روایات چنین گناهی آمرزیده شدنی نیست^۳. و سر مطلب آن

۱- ما من احدي تكب كبيرة من المعاصي و هو يعلم انه سيعاقب عليها الا ندم على ما ارتكب و متى ندم كان تائياً مستحقاً للشفاعة و متى لم يندم عليهم كان مصراً أو المصر لا يغفر له لانه غير مؤمن بعقوبة ما ارتكب ولو كان مؤمناً بالعقوبة لندم. (كتاب جهاد وسائل ج ۱۱ ص ۲۶۶ پاورقی).

۲- ان الاصرار على الذنب امن من مكر الله ولا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون (تحف العقول).

۳- به پاروقی ۲ صفحه ۱۱ و پاروقی ۱ صفحه ۸۹ همین کتاب مراجعه شود.

۲۶۳
است که مؤاخذه نشدن از گناهان صغیره پس از دوری کردن از تمام گناهان کبیره، فضل و رحمتی از طرف خدا است و گرنه برای هر یک از نواهی الهی؛ کبیره و صغیره، استحقاق عقوبت، عقلای ثابت است و ظاهر است که مورد فضل خدا کسی است که از جاده بندگیش بیرون نرود و کسی که اهل عجب و ناز است و خود را به حقارت و خدای را به عظمت نشناخته و به همین جهت گناه خود را هیچ می‌بیند، مورد فضل خدا قرار نمی‌گیرد بلکه چنین کسی سزاوار خذلان و انتقام است.

بالجمله خدای تعالیٰ به فضلش گناه صغیره کسی را (پس از ترک کبائر) می‌بخشد که گناهش را کوچک و ناچیز نمیند. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «سخت‌ترین گناه آن است که بجا آورنده‌اش آنرا خوار شمارد».^۱

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «از گناهانی که آمرزیده نمی‌شود، گفتن شخص است که کاش مؤاخذه نمی‌شدم مگر به این گناهی که کرده‌ام»^۲ یعنی این گناه که چیزی نیست و از آن حضرت است که «بترسید از گناهانی که کوچک و خوار گرفته شده، جز این نیست که از طرف خداوند از آنها سؤال خواهد شد و بر شخص جمع کرده می‌شود تا او را هلاک می‌کند».^۳.

حضرت صادق علیه السلام فرموده: «بترسید و پرهیز کنید از گناهانی که حقیر و کوچک گرفته شده است. روای گفت: محقرات ذنوب کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: شخص گناهی می‌کند پس می‌گوید خوشابه حال من اگر جز این گناهی نداشته باشم پس این گناه کوچک و ناچیز است».^۴

۲- خوشحالی بر گناه: از چیزهایی که گناه صغیره را کبیره می‌کند، مسرت و

۱- قال على عليه السلام اشد الذنوب ما استهان به صاحبه (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۴۶).

۲- عن أبي جعفر عليه السلام من الذنوب التي لا تغفر قول الرجل ليتنى لم أؤخذ الإبهادا. (وسائل ج ۱۱ ص ۲۴۷).

۳- اياكم ومحقرات الذنوب فان لها من الله طالباً و انها لتجتمع على المرء حتى تهلكه. (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۴۷).

۴- قال ابو عبدالله عليه السلام اقوا المحقرات من الذنوب فانها لا تغفر قلت وما المحقرات قال عليه السلام الرجل يذنب الذنب فيقول طوبى لى لولم يكن لى غير ذلك(كافي باب استصغار الذنب ج ۲ ص ۲۸۷).

خوشحالی از گناهی است که کرده. زیرا لازمه ایمان به خدا و روز جزا، اندوهناک شدن و پشیمان گردیدن از گناهی است که کرده، هر چند صغیره باشد. چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که کارهای نیکش او راشاد و اعمال زشتش او را اندوهناک سازد او مؤمن است».^۱

همانطوری که خداوند بزرگ است، مخالفت امرونهی او هم بزرگ است.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که: «در موقع گناه، به گناهی که بنظر خودت کوچک است منگر، بلکه به بزرگی خداوندی بنگر که مخالفت او را می‌کنی».^۲ و چنانچه پشیمانی و حسرت از گناه، آنرا برطرف می‌کند و صاحبیش را پاک می‌نماید، خوشحالی بر گناه آنرا بزرگ کرده و ثابت می‌دارد و در حقیقت مسرت از گناه، امن از مکر الهی است که بزرگی گناهش ذکر شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که گناهی کند در حالی که خندان باشد، داخل در آتش می‌شود در حالی که گریان است»^۳ و همچنین فرمود «چهار چیز در گناه بدتر از خود گناه است. کوچک شمردن گناه، افتخار کردن به آن، خوشحالی از آن و اصرار کردن به آن».^۴

۳- آشکار کردن گناه: از آن جمله اظهار کردن و نقل نمودن گناه خود برای دیگران است و نیز اظهار گناه، هتك حرمات الهی است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که حسن و کار خیری بجا آورد و آنرا از غیر خدا پنهان دارد، هفتاد برابر می‌شود. (نسبت به حسن‌های که آشکار باشد) و کسی که گناهی مرتکب می‌شود، پس اگر آنرا (از روی بی حیائی و بی اعتنای به شرع) فاش و اشکار نمود مورد خذلان خدا واقع می‌شود (یعنی موفق به توبه نمی‌شود و از نظر لطف می‌افتد) و اگر آنرا (از روی حیانه نفاق) پنهان داشت آمرزیده خواهد شد».^۵

۱- من سرته حسته و سائنه سیئه فهو مؤمن (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۶۶).

۲- وسائل الشیعه کتاب جهاد ج ۱۱ ص ۲۴۷.

۳- من اذنب ذنبأو هو ضاحك دخل النار و هو ياكى (جهاد وسائل ج ۱۱ ص ۲۴۰).

۴- اربعة في الذنب شر من الذنب الاستحقار والافتخار والاشتبهار والاصرار. (مستدرک)

۵- المستتر بالحسنة يعدل سبعين حسنة و المذيع بأسبيته مخذول و المستتر بها مغفور له (كافی ج ۲ ص ۴۲۸).

باید دانست که اظهار گناه در دو صورت ضرری ندارد! یکی جائی که غرض عقلائی بر آن باشد، مانند: اظهار آن نزد طبیب اگر برای معالجه اظهار آن لازم شود یا نزد عالمی برای دانستن حکم آن ضرورت اقتضا کند. دوم اظهار گناهکاری به طور عموم نه به ذکر گناه خاصی، آن هم ضرری ندارد بلکه هنگام اظهار عبودیت و مسکنت بسیار ممدوح است مثل اینکه بگوید من به درگاه الهی گنه کارم، رو سیاهم گناهان بزرگی از من سرزده است.

بلکه اقرار به گنه کاری نزد پروردگار، از بزرگترین اقسام مناجات و عبادات است و در پذیرفته شدن توبه و نورانیت قلب و ارتفاع درجه اثرات بزرگی دارد. وبالجمله اعتراف به گناه به طور عموم و اقرار به تقصیر، ضد عجب و ادلal است و طریقه پسندیده بزرگان دین بوده حتی در نامه‌ها و کتابها لقب خود را عاصی، مذنب، خاطی، اقل، احقر العباد و نظایر اینها می‌نامیدند.

۴- موقعیت اجتماعی شخص و گناه: در صورتی که شخص در اجتماع، مورد نظر باشد، به طوری که گفتار و کردارش در حالات مردم موثر باشد، مانند اهل علم و مشهورین به قدس و تقوا که جهت پیشوائی معنوی خلق را دارا هستند، در صورتی که گناه صغیره‌ای از ایشان سر زد، سبب جرأت و اقدام خلق به گناهان کبیره می‌شود. بلکه گاه سبب تزلزل اصل ایمان و عقیده آنها می‌گردد. می‌توان گفت: گناه صغیره چنین شخصی، امر به منکر است. یعنی عملًا و نیز به حکم عقل و شرع، علم و دانش او اهمیت گناهش را زیاد می‌کند و صغیره‌اش را در حکم کبیره می‌سازد. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «برای جاهم هفتاد گناه آمرزیده می‌شود، پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشیده شود».^۱

زله العالم تفسد العوالم: محقق خوانساری در شرح و ترجمة این جملة امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می‌فرماید: لغزش عالم، عالمی را فاسد می‌کند مراد به لغزش عالم، گناهی است که بکند، یا غلط و خطای است که از او در حکم شرعی واقع شود، و فاسد کردن هر یک از این دو، عالمی چند را، به اعتبار این است که هر گاه، عالم با وجود علم و دانشمندی گناه بکند، قبح آن از نظر اکثر مردم زائل شود و مرتکب آن

گناهان کبیره ج ۴

گردند و آنرا سهل شمارند. و خطأ و غلطی که در حکمی بکند، گاه باشد که آن حکم مدت‌ها جاری شود، میان جمعی کثیر و بنای بسیاری از امور ایشان بر آن گذاشته شود. پس باید که اهتمام عالم در اجتناب از گناه و حفظ خود از خطأ و غلط، از دیگران بسیار زیاد باشد.^۱ و نیز از همان حضرت است که: «لغزش عالم، مانند شکستن کشتی است که غرق می‌شود و دیگران را نیز با خود غرق می‌سازد».^۲

در حکم کبیره واقعی است: آنچه گفته شد. که گناه صغیره با یکی از این عنوان‌ین: استحقار، استصغر، مسرت برگناه، اصرار، علم، کبیره می‌شود، ظاهراً مراد کبیره واقعی و شدت استحقاق عقوبت است. یعنی گناه صغیره با یکی از این عنوان‌ین، در استحقاق عذاب، مانند گناه کبیره است. و اما کبیره شدن اصطلاحی صغیره، با یکی از این عنوان‌ین، به طوری که صاحب آن محکوم به فسق و عدم عدالت شود، معلوم نیست، بلکه خلاف آن ظاهر است. وقد مسلم از کبیره اصطلاحی شدن گناه صغیره، اصراریه آن است. تعیین اصرار، عرفی است: چنانچه گذشت، اصرار آن است که گناه معینی رامکرر بسجا آورد، بدون اینکه بعد از هر مرتبه پشیمان شود و توبه کند. یا گناه ازاوبه طور کلی زیاد سر زند، هر چند از انواع متعدد باشد.

اما تکرار و زیادی گناه به چند مرتبه حاصل می‌شود، تعیین آن به نظر عرف است و میزان معینی برای آن نیست زیرا به اختلاف گناهان صغیره و قرب و بعد آنها از کبائر، مختلف می‌شود. بعضی به سه بار کبیره است و بعضی به بیشتر و برخی به کمتر، و به هر حال تعیین آن به نظر عرف است.

قابل توجه: گناهانی که ضمن چهل عنوان ذکر گردید، آنهایی است که در نص معتبر، به کبیره بودنش تصریح شده. چنانچه به تفصیل ذکر شد، در کتاب وسائل الشیعه باب تعیین الكبائر از کتاب جهاد، دور روایت مرسله نقل نموده که در یکی استحلال الیت ضمن کبائر غیر منصوصه ذکر می‌گردد. اینک به طور اجمال، حیف در وصیت یادآوری می‌شود، تا از گناهان منصوص، چیزی فروگذار نشده باشد.

الحیف فی الوصیة: حیف در وصیت به معنی ستم و تعدی کردن در باره تمام

ورثه یا بعض آنها است که از ارث محروم شان سازد. در تفسیر قمی ضمن شرح آیه ۱۸۱ سوره بقره^۱، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که جنف آن است که به بعضی از ورثه میل کند و از بعضی صرف نظر نماید. و ائم آن است که دستور دهد، آتشکده‌ها را آباد کنند و مسکرات تهیه نمایند (خلاصه وصیت کند که مالش را در حرام صرف نمایند) در هر دو صورت بروصی است که به هیچ یک از اینها عمل نکند.

رعایت وارت فقیر لازم است: اگر وارت غنی باشد، موصی می‌تواند تا ثلث مال خود را وصیت کند، و بیشتر از آن، موقوف بر اذن وارت است. و چنانچه بعضی وارت‌هایش فقیر یا صاحب صارخ و تقوای بیشتری باشند، موصی می‌تواند از ثلث مالش چیزی برای او وصیت کند که زیادتر از حق ارث به او پردازد.

اگر وارت فقیر باشد، بهتر آن است که وصیت نکند، یا بیش از سدس (یک ششم) یا خمس (یک پنجم) وصیت ننماید زیرا بی نیاز شدن وارت فقیر، خود از بهترین مصارف خیر است. زیرا صلة رحم است، مخصوصاً اگر صغیر باشد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وصیت کردن به خمس دارائی نزد من، بهتر است که به ربع وصیت کنم و وصیت به ربع نزد من از ثلث بهتر است، و کسی که به ثلث دارائی خود وصیت کند، چیزی را ترک نکرده است».^۲ یعنی آنچه را که می‌توانسته وصیت کند و به ورثه نرساند کرده است.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «مستحب است شخص وصیت کند، مقداری از مالش را به خویشاوندانش که جزء ورثه او نیستند، بدهنند. و کسی که چنین وصیت نکند، هنگام مردنش عملش به نافرمانی خداوند تمام شده است».^۳

و شاید جهت معصیت بودنش این باشد که، در آن ساعت، صله ارحم را که یکی از واجبات مهم الهی است، اطاعت نکرده است. و در صورتی که ترک چنین وصیتی پیش مردم، قطع رحم باشد، مثلاً شخص ثروتمندی است و رحم فقیر غیر وارثی نیز دارد،

۱- فمن خاف من من موص جنفا او اثما... (سوره ۲ آیه ۱۸۱).

۲- لان اوصی بالخمس احب الى من ان اوصی بالربع ولا ان اوصی بالربع احب الى من ان اوصی بالثلث ومن اوصی بالثلث فلم يترك شيئاً. (جلد ۲۳ بحار صفحه ۴۶ ج ۱۰۳ ص ۱۹۷).

۳- ويستحب ان يوصي الرجل لقرباته من لا يرث شيئاً من ماله قل او كثروا ان لم يفعل فقد ختم عمله بمعصية نقل از فقه الرضا. (بحار الانوار جدید ج ۱۰۳ ص ۱۹۹).

۱- الغررو الدر للآمدي جلد ۴ ص ۱۰۹

۲- قال عليه السلام زلة العالم كان كسار السفيه تفرق و تفرق معها غيرها (الغررو الدر).

پس حرام قطعی و از گناهان کبیره است، چنانچه گذشت.

وارث بر دیگران مقدم است: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «مردی از انصار مرد، در حالی که چند کودک خرد سال داشت و از مال دنیا فقط شش بنده داشت. هنگام مرگش همه را آزاد کرد. چون کار او را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گزارش دادند، فرمود: با او چه کردید؟ گفتند: او را دفن کردیم. فرمود: اگر دانسته بودم، او را نزد مسلمانان دفن نمی کردیم، زیرا فرزندان خود را به گدائی انداخت»^۱.

تقسیم ترکه مطابق دستور: بالجمله برای شخص، وصیت کردن بیش از ثلث دارائیش جایز نیست. و اگر چنین کرد، بروصی لازم است که فقط به مقدار ثلث به وصیتش عمل کند. مگر آنچه را که وارث اذن دهد.

و نیز وصیت کردن در امور حرام، جایز نیست، و بروصی واجب است که اگر موصی وصیت کرده، آنرا ترک کند و در امور خیریه صرف نماید.

و نیز محروم کردن بعضی از ورثه از ارث، جایز نیست، و بروصی واجب است که ارث اورا مطابق آنچه خدا معین فرموده به او بدهد^۲.

و نیز ثروتمندی که، وارث از طبقه اول ارث (مانند اولاد و والدین) دارد، هرگاه از طبقه دوم(مانند برادر و خواهر)، یا از طبقه سوم ارث (مانند عم و عمه و خال و خاله)، رحم تهیدستی داشته باشد، باید وصیت کند که مقداری از مال او را به آن رحم فقیر بدهند. و اگر این وصیت را ترک کند و عرفانقطع رحم باشد، گنه کار مرده است. چنانچه گفته شد. حضرت صادق علیه السلام وصیت فرمود: که به حسن افطس که پسر عم آنحضرت بود، هفتاد اشرفی از مال آنحضرت به او بدهند. و نیز در باره چند نفر دیگر از ارحام، وصیت فرمود که مقداری از مال آنحضرت به آنها دهنند. یکنفر گفت: ای آقا، عطا می کنی به کسی که حمله بر تو کرد و می خواست با کارد تورا بکشد. امام فرمود: می خواهی من از آن کسان نباشم که خدا مدح کرده ایشان را به صله کردن رحم، و در وصف ایشان فرموده: «والذین يصلون ما امر الله به ان يوصل وبخسون ربهم ويغافون سوء الحساب» و تمام حدیث در بحث قطع رحم نقل شده است.

۱- لوعلمت ما دفناهم اهل الاسلام ترك ولده يتکفون الناس (وافي ج ۷ ص ۹).

۲- برای دانستن مسائل وصیت، به رسائل عملیه و کتب فقهی مراجعه شود.

«باب دوم»

کبائر غير منصوصه

فصل اول

چنانچه در اول کتاب ذکر شد، کبیره بودن گناهان، به یکی از چهار راه ثابت می شود: اول، در نص معتبر به کبیره بودن آن تصريح شده باشد. دوم، در قرآن مجید یا روایت معتبر، وعده صريح یا ضمنی به آتش و عذاب بر آن داده شده باشد. سوم، در کتاب یا سنت تصريح شده باشد به اینکه از یکی از کبائری که کبیره بودنش به یکی از دوراه فوق ثابت شده باشد، بزرگتر است. چهارم، آن گناه نزد متدينین بزرگ باشد.

قسم اول در باب اول، ضمن چهل گناه، مفصلًاً ذکر گردید. و سه قسم دیگر در باب دوم، ضمن سه فصل بیان می شود. پیش از شروع به شماره آنهاي که وعده آتش بر آن داده شده، باید دانست که مدرک این حکم، روایات کثیرهای است که در آنها به این مطلب تصريح شده، از آن جمله، در صحیحه ابن ابی یعقوب، از حضرت صادق علیه السلام که: «عدالت شخص شناخته می شود به ترک گناهان کبیرهای که خداوند بر آن وعده آتش داده است»^۱.

از این فرمایش، به خوبی ظاهر می شود، هر گناهی که بر آن وعده آتش داده شده، کبیره است. ومثل همین است، صحیحه علی بن جعفر علیه السلام که از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از کبائری که خداوند در قرآن می فرماید:

۱- ويعرف باجتناب الكبائر التي أوعد الله عليها النار. (وسائل)

ان تجتبوا کبائر ... می پرسد. امام علیه السلام می فرماید: «کبائر، گناهانی است که خداوند بر آنها آتش را لازم فرموده است»^۱ و نظیر آنرا در کافی، از حلبي، از امام صادق علیه السلام نقل نموده است.

ابو بصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که این آیه راتلاوت فرمود «کسی که حکمت به او داده شده، پس خیر بسیاری به او عطا شده است»^۲ پس حضرت در معنی حکمت فرمود: «شناختن امام علیه السلام و بر کاری از گناهان کبیره‌ای است که خداوند آتش را سرای آن فرموده است»^۳.

محمد بن مسلم از آن حضرت روایت می کند: «هر گناهی که خداوند، آتش را سزايش قرار داده کبیره است»^۴.

و بالجمله از مجموع نصوص کثیره، خصوصاً صحیحه عبدالعظیم علیه السلام، دانسته می شود، هر گناهی که درقرآن مجید یا سنت معتبر ازرسول خدا (صلی الله علیه وآلہ وبا ائمه علیهم السلام وعده آتش بر آن گناه بالخصوص داده شده، کبیره است. خواه صریحاً وبدون واسطه، مانند درآتش بودن تارک الصلوٰه^۵، یا بواسطه، مثل این که بفرماید: «تارک الصلوٰه مشرک است»^۶. وبعد هم بفرماید: «مشرک درآتش جهنم است»^۷ وهمچنین، خواه وعده صریح به آتش، بر عمل به آن داده شده باشد^۸، یا وعده‌ضمنی مانند فرمایش پغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ. «کسی که نماز را عدمد آترک کند ازیناه خدا ورسولش بیرون است»^۹ وظاهر است که این

۱- سئله عن الكبائر التي قال الله تعالى ان تجتبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم... قال عليه السلام الكبائر التي اوجب الله عزوجل عليها النار. (کافی ج ۲ ص ۲۷۶).

۲- ومن يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً کافی ج ۲ ص ۲۸۴.

۳- قال عليه السلام معرفة الامام واجتتاب الكبائر التي اوجب الله علیها النار (کافی ج ۲ ص ۲۸۴).

۴- عن محمد بن مسلم انه (ع) كل ما وجب الله علیها النار (کافی ج ۲ ص ۲۷۷).

۵- فخلف من بعدهم خلف اضعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيّاً (سورة ۱۹ آیه ۶۰).

۶- واقيموا الصلوة ولا تكونوا من المشركين (سورة ۳۰ آیه ۳۱).

۷- ان الذين كفروا من اهل الكتاب والمرشكين في نار جهنم... (سورة بینه آیه ۵).

۸- فويل للمصلين الذين هم عن صلوٰتهم ساهون (سورة ۱۰۷ آیه ۴ تا ۶).

۹- من ترك الصلوة متعذماً فقد برع من ذمة الله وذمة رسوله صلی الله علیه وآلہ (وسائل الشیعه

ج ۲ ص ۲۹).

جمله، کنایه از عذاب و هلاکت همیشگی تارک الصلوة است. چنانچه در صحیحه عبدالعظیم، همین حدیث را شاهد بر کبیره بودن ترک نماز قرارداده است.

ازینجا ظاهر می شود، صحت آنچه به ابن عباس نسبت می دهند که فرمود: گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است تا به هفت زیرا گناهانی که در کتاب یا سنت معتبر، وعده صریح با ضمنی به عذاب بر آن داده شده، بسیار است و اگر به طور تفصیل و جداگانه جمع آوری شود، از هفتصد هم می گذرد و جمع آوری آنها با ضيق مجال، در نهايٰت سختی و اشکال است. بنابراین، در اینجا به پاره‌ای از آنها که بیشتر مورد ابتلای عمومی است اشاره می گردد.

ضمناً متنذکر می شود که آنچه در باب اول گذشت، تمام از کبائری است که علاوه بر اینکه تصریح به کبیره بودنش شده، وعده عذاب هم بر آنها داده شده است.

مرده باشد. البته بد می دارید آنرا»^۱.

در این آیه شریفه احتمالاتی است: یکی اینکه، بیان کیفیت عذاب آخرتی غیبت کننده باشد. به این ترتیب که غیبت، در آخرت، به صورت خوردن گوشت مرده غیبت شده مجسم می‌شود. و شاهد این احتمال هم، روایت شریفی از پیغمبر اکرم صلی اللہ علیه و آله است که می‌فرماید: «در شب معراج، گروهی را در آتش دیدم در حالی که مردار می‌خوردند. از جبرئیل پرسیدم: اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها کسانی هستند که در ذرا، گوشت مردم را می‌خورند»^۲ یعنی غیبت مردم را می‌گردند.

احتمال دیگر آن است که مراد تنزیل حکمی باشد، یعنی غیبت کردن به منزله خوردن گوشت مرده غیبت کرده است در حکم، و چنانچه در باب اول ذکر شده، اکل میته، از گناهان کبیره است.

حضرت اما حسن عسکری علیه السلام می فرماد: «غیبت کردن شما از برادر مؤمنتان بزرگتر است، در حرام بودن از خوردن مردار»^۳ بنابراین، از هر یک از این دو احتمال، استفاده کمیره بودن گناه غیبت از آیه شریفه ظاهر است.

در سوره همزه می فرماید: «ویل لکل همزه لمزة» در تفسیر مجتمع الیان
می نویسد: این جمله، وعده عذابی است از طرف خداوند برای هر غیبیت کننده و نمامی
کننده که بن دوستان را حداثه می، اندازد.

بعضی گفته اند: همزه، طعن زننده، و لمزه، غیبت کننده است. و بعضی بر عکس گفته اند. و بعضی هم فرموده اند: همزه، کسی است که رو بروید گوئی کند. و لمزه، کسی است که در غیاب شخص از او غیبت کند.

ویل هم، نام درکه‌ای است از درگات جهنم، یا چاهی در آن است. و به معنی شدت عذاب هم استعمال شده است. بنابراین غیبت، گناهی است که در قرآن مجید، در چاهاء، متعدد، وعده عذاب بر آن داده شده و کمیره است.

غیت و روایات اهلیت علیهم السلام: روایاتی که در آنها وعده عذاب بر

۱- ولا يغتب بعضكم بعضاً ایحباب احمد کم ان یاکل لحم اخیه میتا فکر هتموہ (سوره حجرات آیه ۱۲).

۲- مستدرک کتاب حجہ یا ب ۱۳۲

٣- اعلموا ان غيركم لا خيم المؤمن من شيعة آل محمد صلى الله عليه وآلہ اعظم فی التحریم من المیتہ قال الله تعالیٰ ولا یغتب بعضاً ... (مستدرک نقل از تفسیر عسکری).

۱-غیت

اول از گناهانی که، کبیره بودنش به واسطه وعده عذابی است که در قرآن مجید و اخبار کثیره بر آن داده شده، غایبت کردن است. چنانچه در سوره نور می فرماید: «و کسانی که دوست می دارند، خصلت ناشایسته فاش شود (مانند زنا و انواع قبائح و زشتیها) در باره کسانی که ایمان آورده اند، برای ایشان است عذابی در دنیا و آخرت».^۱

در روایت ابن ابی عمیر، از حضرت صادق علیه السلام است: «هر کس در باره مؤمنی بگوید آنچه دو چشمش از او دیده و دو گوشش از او شنیده، پس از کسانی است که خداوند در باره آنها فرموده: به راستی کسانی که دوست دارند فاش شود کار زشت در باره مؤمنین، برایشان عذاب دردناک است».^۲

پس به شهادت این روایت صحیحه، به غیبت، بر طبق این آیه شریفه صریحاً وعده عذاب داده شده است. در سوره حجرات می فرماید: «نباید بعض شما دیگری را غیبت کند. آیا دوست می دارد یکی از شما که گوشت برادر خود را بخورد در حالی که

١- ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا بهم عذاب أليم... (سورة نور آية ١٩).

٢- من قال في مؤمن مارأته عيناه وسمعته اذناه فهو من الذين قال الله عزوجل ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة... (أصول كافي ج ٢ ص ٣٥٧).

غیبت کردن داده شده، بسیار بلکه متواتر اجمالی است. و در اینجا آنچه را که شیخ علیه الرحمه در مکاسب محمره فرموده متذکرمی شود: به چندین طریق از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که: «گناه غیبت، از زنا بدتر است. زیرا زنا کننده اگر توبه کند، خداوند او را می آمرزد. لیکن غیبت کننده را نمی آمرزد، مگر شخص غیبت شده او را بیخشد».^۱

روزی آنحضرت در اثنای خطبه، بزرگی گناه را یاد نمود و فرمود: «گناه یک درهم ربا، بزرگتر از سی و شش مرتبه زنا کردن است». آنگاه فرمود: «جز این نیست که بدترین مراتب ربانخواری، ریختن و از بین بردن آبروی مرد مسلمان است»^۲ (و بنابراین دو حدیث، کبیره بودن گناه غیبت از این جهت نیز ثابت است که زنا و ربا بدتر است و کبیره بودن این دو در باب اول ذکر شد).

و نیز می فرماید: «کسی که از مؤمنی غیبت کند به آنچه در او است، خداوند بین این شخص و آن مؤمن در بهشت، جمع نخواهد فرمود. و کسی که غیبت کند از مؤمنی به چیزی که در او نیست، عصمت دینی بین هر دو پاره می شود. پس غیبت کننده از آن مؤمن جدا می شود و همیشه در جهنم است و بد جایگاهی است»^۳.

دروغ گفت هر کس خیال کرد حلال زاده است، در حالی که گوشت مردمان را به غیبت کردنشان می خورد، از غیبت پرهیز زیرا خوش سگهای دونخ است^۴. کسی که حرکت کند که غیبت برادر دینیش را بکند و عیب پنهان او را فاش سازد، نخستین گامی که بر می دارد، آنرا در دونخ می گذارد.^۵

۱- الغيبة اشد من الزنا و ان الرجل يزني فيتوب ويتب الله عليه و ان صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه (مکاسب محمره کلانترج ۳ ص ۳۱۰).

۲- مکاسب محمره

۳- من اعتاب مؤمناً بما فيه لم يجمع الله بينهما في الجنة ومن اعتاب مؤمناً بما ليس فيه انقطعت العصمة بينهما و كان المفتاح خالداً في النار وبئس المصير (مکاسب محمره ص ۳۱۸).

۴- كذب من زعم انه ولد من حلال وهو يأكل لحوم الناس بالغيبة فاجتنب الغيبة فانها ادام كلاب النار (مکاسب محمره باب الغيبة).

۵- من مشى في غيبة أخيه و كشف عورته كانت اول خطوة خطأها وضعها في جهنم (مکاسب محمره).

روایت شده که غیبت کننده اگر توبه کند، آخرین کسی است که به بهشت وارد می شود و اگر بدون توبه بمیرد، نخستین کسی است که به دونخ می رود.^۱

شهید ثانی از حضرت صادق علیه السلام و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که: «نژدیکترین حالات به کفر، آن است که شخص از دیگری کلمه‌ای بشنود و آنرا ضبط کند تا او را با آن رسوا نماید، چنین اشخاصی در آخرت بهره‌ای ندارند».^۲

و قریب به همین مضمون چندین روایت در اصول کافی نقل شده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «غیبت کردن، زودتر در دین شخص، کارگر می شود و آنرا از بین می برد، از بیماری خوره در درون او».^۳ حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «غیبت بر هر مسلمانی حرام است و جز این نیست که غیبت می خورد و از بین می برد حسنات را، مانند از بین بردن آتش، هیزم را».^۴

شیخ می فرماید: مراد از جمله خوردن غیبت، حسنات را؛ یا این است که غیبت، کارهای خیری را که (انسان) بجا آورده است، همه را باطل می سازد. یا این است که عقابش بیشتر از ثوابهای گذشته اش می شود. یا اینکه حسناتش، در نama عمل کسی که غیبیش را کرده ثبت می شود. چنانچه این مطلب در چند حدیث وارد است، از آنجمله از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود: «بنده ای را در موقف حساب قیامت می آورند، و ناما عملش را به او می دهند، کارهای خیری را که در دنیا انجام داده در آن نمی بینند، می گوید: خدایا این ناما عمل من نیست، زیرا حسنات خود را در آن نمی بینم. به او گفته می شود: خدای تو اشتباه نمی کند و فراموش نمی نماید، کارهای نیکت به واسطه غیبت کردنت از مردم، از بین رفت. پس دیگری را می آورند و ناما عملش

۱- ان المفتاح اذا تاب فهو آخر من يدخل الجنة و ان لم يتتب فهو اول من يدخل النار

(مکاسب محمره باب الغيبة).

۲- كشف الريبة تاليف شهید ثانی.

۳- النية اسرع في دين الرجل من الآكلة في جوفه (اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۷).

به روایت صفحه ۱۰۰ و پاورقی ۱ همان صفحه مراجعه شود.

۴- ان الغيبة حرام على كل مسلم وان الغيبة تأكل الحسنات كما تأكل النار الخطب (اصول

کافی مصباح الشریعه مکاسب محمره باب الغيبة).

را به او می دهند و در آن، حسناتی را که بجانایاوردہ می بیند، می گوید: پروردگارا: این نامه عمل من نیست، چون این همه حسنات که در آن ثبت است، من بجا نیاوردہ ام. به او می گویند: اینها حسنات فلان شخص است که از تو غیبت کرده در عوض، حسناتش به تو داده شده است».

شیخ پس از نقل روایات مذکور می فرماید: ظاهر این اخبار آن است که غیبت، گناه کبیره است. چنانچه عده‌ای از فقهاء فرموده‌اند؛ بلکه از پاره‌ای کبائر اشد است (از ربا و زنا) چنانچه صریح روایات مزبور است.

و نیز، از جمله کبائر منصوصه، خیانت است (چنانچه گذشت) و می توان غیبت را از اقسام خیانت دانست. زیرا کدام خیانت بالاتر از خوردن گوشت برادر دینی است در حالی که بی خبر و غافل است؟ کدام خیانت بالاتر است از اینکه سرش را آشکار و عیب نهانش را فاش سازد؟.

باید دانست که حرمت غیبت، مختص به مؤمن است. یعنی کسی که معتقد به عقائد حقه باشد، و از آن جمله اعتقاد به امامت ائمه اثناعشر علیهم السلام است. بنابراین غیبت مخالفین، حرام نیست.

لیکن احتیاط در ترک غیبت جمیع فرق اسلام است. خصوصاً آنهایی که با حق معاند نباشند و در ترک عقائد حقه قاصر باشند.

و نیز باید دانست که حرمت غیبت، اختصاصی به مؤمن مکلف ندارد. بلکه بچه نابالغی که از شنیدن غیبتش متأثر و ناراحت می شود، غیبت کردن از او نیز حرام است. و بعضی از فقهاء فرموده‌اند: غیبت کردن از بچه‌های مؤمنین مطلقاً حرام است. خواه معیز باشد یا غیر معیز.

معنی غیبت و موارد آن: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «غیبت آن است که برادر دینیت را به آنچه کراحت دارد، یاد کنی»^۱ و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «غیبت آن است که در باره برادر دینیت عیبی را که خداوند بر او پوشیده است، بگوئی»^۲ و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «هر که بگوید در باره

کسی که، حاضر نیست چیزی را که در او هست و مردم هم آنرا می دانند غیبت نیست، و اگر چیزی را که در او است و مردم نمی دانند، بگوید، غیبتش را کرده و اگر چیزی را که در او است و مردم نمی دانند، بگوید، غیبتش را کرده و اگر چیزی که در او نیست بگوید، او را بهتان زده است».^۱

بنابراین دور روایت و روایات دیگر، هرگاه چیزی را که در باره مؤمنی نقل می کند، عیبی از او باشد که بر شنونده و دیگران پوشیده نیست، داخل در عنوان غیبت نیست. هر چند در عنوان مذمت و سرزنش و ایذا واستخفاف به مؤمن باشد و به واسطه این عنوان یعنی حرام باشد چنانچه ذکر می شود.

شیخ پس از نقل کلمات اهل لغت، و روایات واردہ در معنی غیبت، و تحقیق در اطراف آن، بیاناتی فرموده که خلاصه اش این استکه: مصادیق غیبت بر سه قسم است: یا غیبت بودنش مسلم یا ظاهر، غیبت نبودنش هست. قسم اول، یعنی موردی که قطعاً غیبت است، ذکر کردن چیزی است که نقص شرعی یا عرفی نسبت به حال شخص غیبت شده باشد و آن چیز هم بر شنونده پوشیده باشد. به طوری که فاش شدنش را راضی نیست و غیبت کننده هم در مقام کوچک کردن آن شخص و عیب گذاری بر او است و خلاصه هر گاه در مقام انتقاد مؤمنی، عیب پنهانش را نقل کند، مسلماً غیبت و گناه کبیره است.

قسم دوم، که ظاهراً از موارد غیبت است، نقل عیب پنهان دیگری است. لیکن نه به قصد مذمت کردن و عیب گذاردن و پست کردن او، بلکه به غرض دیگری مانند سرگرمی یا نقل شاهد و نظری، یا از روی دلسوزی، عیب پنهان دیگری را نقل کند و شکی در حرام بودنش نیست و ظاهر روایات آن است که از موارد غیبت، و داخل در همین عنوان است.

قسم سوم، نقل کردن عیب کسی نزد دیگری است، که آنرا می داند. و ظاهر بعضی از روایات آن است که از عنوان غیبت بیرون است. هر چند از پاره‌ای روایات استفاده می شود که این مورد نیز غیبت است.

در صورتی که گوینده، در مقام سرزنش و منبعت کردن طرف باشد، قطعاً حرام

۱- من ذکر رجلا من خلفه بما هو فيه مما عرفه الناس لم يفتحه ومن ذكره من خلفه بما هو فيه مما لم يعرفه الناس فقد اغتابه ومن ذكره بما ليس فيه فقد بهته. (اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۸).

۲- الغيبة ذکر که اخاک بما یکرده (مکاسب محروم).

۲- الغيبة ان تقول في اخيك ماستره الله عليه (مکاسب اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۸).

است. هر چند غیبت بودنش مشکوک است. زیرا این نقل موجب اذیت و اهانت به مؤمن است و شکی در حرمت آن نیست.

اگر در مقام مذمت و اهانت نیست لیکن قهرآ مذمت می شود، مثلاً شخصی را به القاب و اوصافی که مذمت را می رساند یاد کند، مانند اینکه بگوید: فلانی که یهودی زاده است فلان شخص که مادرش بد عمل بوده است این هم حرام است. چنانچه در سوره حجرات صریح‌اً لقب زشت گذاردن به دیگران نهی فرموده است.^۱

أنواع غيبيت: صريح روایات و کلمات فقها آن است که در ذکر نقص و عیب دیگری، فرقی نیست که نقص بدنی باشد یا نسب یا خلق، در گفتار و کردار، در دین یا دنیا، یا در امور راجع به او، مانند لباس و خانه و مرکب و مانند اینها. و بعضی برای هر یک مثالهایی ذکر کرده‌اند. اما غيبيت راجع به بدن، مثل اينکه بگويد: فلانی اعمش (کسی که همیشه در چشم آب جمع می‌شود) یا احول (چشم چپ)، یا اعور (یک چشمی)، یا قرع (کچل)، یا کوتاه قد، دراز، سیاه یا زرد و نظائرش، از وصفهای که صاحبش از شنیدنش ناراضی و ناراحت می‌شود.

غیبت در نسب، مثل اینکه بگوید: فلانی پدرش فاسق، یا خبیث، یا خسیس، یا جولاء بوده. یا بگوید: نانجیب و مثل اینها. و غیبت در خلق، مثل اینکه بگوید: فلانی بد خلاق، بخیل، متکبر، یا ترسو، یا ضعیف و ریاکار، یا دند و ظالله است.

غیبت در کارهای مربوط به دین، مثل این است که بگوید: فلانی دروغگو، یا شراب خوار، یا در نماز مسامحه کننده است. در کارهای دنیوی، مانند اینکه بگوید: فلانی ادب ندارد، حق نشناس است، جای خود را نمی‌شناسد، پرگو و پرخور و پرخواب است. و لباس، مانند اینکه بگوید: لباسش کثیف، پاره، کنه، دراز، کوتاه است. و همچنین سایر اموری که راجع به او است، اگر به بدی یاد شود، به طوری که او را خوش نیاید و کراحت داشته باشد.

باید دانست که فرقی در حکم غیبت نیست که عیب دیگری را، به وسیله زبان
فاش کند یا به فعل و اشاره، به طور صریح بگوید یا به کنایه، به طوری که دانسته گردد.
و گاهی غیبت به کنایه بدتر است، مثل اینکه بگوید: الحمد لله که خدا ما را به حب

ریاست، یا مجالست با ظلمه، یا حب مال، دچار نکرد. یا بگوید؛ پناه بر خدا از حرص، یا از بخل، یا بیشرمی، خدا ما را از شر شیطان نگهدارد. و غرض از این عبارات، کنایه از شخصی، باشد که مرتکب این اعمال است.

و بسا باشد که بعضی اشخاص نیرنگ باز، وقتی که می خواهند از کسی غیبت کنند، اول شروع به مدهش می کنند و می گویند: فلانی چقدر خوب شخصی است، ولی چه حیف که گرفتار شیطان شده و فلان جور است. و گاهی از راه نفاق، اظهار غم و غصه برای طرف می کند و می گوید: آه چقدر غصه خوردم و برای فلانی دلم سوخت که فلان عمل از او سرزد.

اگر به راستی دوست او باشد و غصه اش را دارد، نباید رازش را فاش کند و نام او را به بدی ببرد.

غیبت شخص غیر معین و مردد؛ غیبت در صورتی است که از شخص معین باشد. پس اگر از شخص، بدون نام و نشان غیبت کند، مانع ندارد. مثل اینکه بگوید: یک نفر را دیدم که چنین و چنان بود. و هرگاه از یکنفر مردد بین چند نفر، غیبت کند، مثل اینکه بگوید: یکی از پسران فلانی چنین و چنان است، حرام است. زیرا همه آنها را ناراحت و اذیت کرده است. و اگر از یکنفر مردد بین افراد زیاد، غیبت کند، مثل اینکه بگوید؛ یکنفر اصفهانی یا شیرازی چنین و چنان بود، جایز است. و نیز جایز است اگر بگوید؛ بعض اصفهانیها یا شیرازیها فلان عیب را دارند. ولی اگر بگوید؛ تمام شیرازیها یا اصفهانیها فلان عیب را دارند، پس شکی در حرمت آن نیست بلکه ظاهر این است که، در این صورت غیبت تمام اها آن شفه را کرده است.

و اگر بگوید، بیشتر اهالی فلان شهر، فلان عیب را دارند، خلاف احتیاط، بلکه حتمتی، خالی از قوت نیست.

کفاره غیبت و توبه آن: چون غیبت کردن از گناهان کبیره است، اگر کسی به آن مبتلا شد، واجب است فوراً از آن پشمیمان شود. از حیث اینکه مخالفت پروردگار خود کرده و پس از پشمیمانی قلبی به زبان نیز استغفار نماید، و عازم باشد که دیگر گرد چنین گناهی نرود. و چون ظاهر بعضی روایات آن است که، شخص غیبت کرده شده بر غیبت کننده حقی پیدا می کند، باید در صورتی که ممکن است از او طلب عفو نماید، و او را از خود، خوشنود کند. و جنانچه در مقابل غیبیتی که کرده، او را به نیکی یاد کند بهتر است،

در صورتی که غیبت شده، مرده یا دسترسی به او نیست، یا طلب عفو ازاو مستلزم محدودی است. مثل اینکه از موضوع غیبت بی خبر است، و به واسطه شنیدن آن غضبناک و ناراحت می شود و نقض غرض می گردد، در این موارد برایش طلب مغفرت و دعا کند، و از خدا بخواهد که اورا خوشنود فرماید. چنانچه در دعای ۳۹ صحیفه سجادیه، و دعای روز دوشنبه، این مطلب بیان شده است.

موارد جواز غیبت: در چند مورد است که فقها، غیبت کردن را جایز شمرده‌اند. و در اینجا به آنچه شیخ در مکاسب فرموده اکتفا می‌شود.

۱- غیبت کردن از کسی که فشقش، آشکار باشد نه پنهانی، مثل اینکه ظرف شراب را آشکارا در خیابان و بازار به دست گرفته بیاشامد. چنانچه در روایت است «هر گاه فاسقی، گناه را آشکارا بجا آورد، احترامی ندارد و غیبت او حرام نیست»^۱. و همچنین کسی که پرده حیا را انداخت، یعنی در حضور مردم از گناه کردن حیا نکرد، پس غیبت ندارد. یعنی غیبت کردن حرام نیست.^۲

باید دانست که قدر مسلم، جواز غیبت، همان گناهی است که در آشکارا بجا آورد. اما جواز غیبت نسبت به گناهانی که در پنهانی بجا آورده، معلوم نیست. هر چند شیخ می فرماید: اگر گناه آشکارش شدیدتر از گناه پنهانش باشد، ذکر آن هم مانع ندارد؛ لیکن احتیاط شدید در ترک آن است.

و نیز باید دانست که غیبت متوجه به فسق، در صورتی جایز است که خودش اقرار به گناه داشته باشد. بنابراین اگر برای عمل خود، عذر صحیحی اظهار کند، غیبتش جایز نیست. مثلاً شراب را برای مداوا و علاج مرض ادعا می کند که می خورم، و مقلد کسی هستم که آنرا در این صورت جایز می داند. و مثل اینکه در روز ماه رمضان افطار می کند به عذر اینکه مريض یا مسافر یا عذرهاي ديگري که قابل پذيرفتن است دارد. و مثل کسی که از اعوان ظلمه است و برای عملش عذری می تراشد، به شرطی که آن عذر ظاهر الفساد نباشد و احتیاط در ترک غیبت او است در غير شهر و محلی که آن گناه را در آن آشکارا بجا می آورد.

۲- در مقام شکایت مظلوم از ظالمی که به او ستم کرده، و بیان ظلمی که به او شده، غیبت دیگر، مانع ندارد. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «کسی که از ستمکار انتقام کشد پس از ستم شدنش، پس بر این ستم شدگانی که انتصار می کنند و تلافی ستمی که برایشان شده می نمایند، عقاب و عتابی نیست (و گناهی در انتقام کشیدن از آنها نیست) جز این نیست که گناه و عقاب، بر کسانی است که بر مردمان ستم می کنند و از حد بیرون می روند بدون جهت و حجتی، برای ایشان است عذاب در دنکی»^۱.

و در سوره نساء می فرماید: «خداؤند آشکار کردن گفتار به بدی را، دوست نمی دارد مگر آشکار کردن کسی که بر او ستم کرده باشد»^۲.

و احتیاط آن استکه، اظهار تظلم نزد کسی کند که امید داد خواهی از او داشته باشد. اما کسی که می داند دادخواهی از او نخواهد کرد، یا نمی تواند بکند، نزد او شکایت از ظالم نکند و ذکر ظلمش را ننماید.

۳- نصوح مستشیر- هر گاه مسلمانی از کسی مشورت کرد در باب معامله‌ای که با شخص معینی می خواهد انجام بدهد، و طرف مشورت، عیبی از آن شخص می داند که اگر نگوید معامله صورت می گیرد و آن مسلمان به زحمت و در ضرر می افتد، و در حقیقت به واسطه اظهار نکردن، مسلمانی را در ضرر اندخته و به او خیانت کرده است، در این صورت ذکر آن عیب برای چنین شخصی باین خصوصیات مانع ندارد.

باید دانست که احتیاط در این مسأله، رعایت کردن دو چیز است: یکی آنکه در صورتی عیب آن شخص را بگوید، که ضرر مفسدۀ نگفتن، بیشتر باشد. بنابراین اگر به عکس شد، یعنی ضرری که از ریخته شدن آبروی او و رسوا شدنش، به آن شخص می رسد بیشتر از ضرری است که به شخص مشورت کشیده در معامله اش می رسد، باید از گفتن عیب طرف خودداری کرد. و دیگر آنکه ذکر عیب آن شخص، در صورتی جایز است که از ذکر آن برای جلوگیری از مفسدۀ معامله با او، ناچار باشد. پس اگر بدون ذکر عیب کفایت می کند، مثلاً همین قدر که بگوید صلاحت را در این معامله نمی دانم و او هم

۱- ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل انما السبيل على الذين يظلمون الناس و يبغون في الأرض بغير الحق اولئك لهم عذاب اليم (سوره شوری آیه ۳۹).

۲- لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم ... (سوره آیه ۱۴۸).

۱- اذا جاهر الفاسق بفسقه فلا حرمة له ولا غيبة (مکاسب محروم ص ۲۷ ج ۴).

۲- من القى جلباب الحباء فلاغيبة له (مکاسب محروم ص ۲۷ ج ۴).

می پذیرد، باید به همان اکتفا کرد.

۴- غیبت کردن به قصد نهی از منکر، با اجتماع شرایط آن مانع ندارد. به این معنی که هر گاه منکری را از مسلمانی ببیند و بداند که اگر غیبتش را بکند، آنرا ترک می کند. لیکن در صورتی که اصرار آن شخص را بر آن منکر بداند، ولی اگر احتمال بدده که ترک کرده، ذکر آن جایز نیست. و همچنین مانند مورد سابق، باید ملاحظه مفسدة غیبت کردن و مفسدة آن منکر را نمود. پس اگر مفسدة هنک آبروی آن مسلمان، بیشتر از مفسدة آن منکری که مشغول است باشد، غیبت کردنش جایز نیست. هر چند یقین داشته باشد که به واسطه غیبت کردن، آن گناه را ترک خواهد کرد.

و خلاصه، مسئله آنکه، هر گاه گناهی از مسلمانی دیده شود، باید تا بشود آنرا حمل به صحت کرد. و اگر گناه بودنش قطعی و غیرقابل حمل به صحت باشد، پس اگر آن مسلمان، آن گناه را ترک نموده و تکرار نکرد، نقل کردن آن گناه از او حرام است. و همچنین نهی و زجر کردن او جایز نیست. زیرا غرض از نهی از منکر، ترک گناه است و کسی که خودش ترک گناه کرده، دیگر موردی برای نهی از او نیست. و اگر ترک آن گناه را نکرده و بر آن مصر باشد، پس اگر آن گناه نهانی است، نقل آن برای دیگران و فاش کردن آن حرام است. و با اجتماع شرایط نهی از منکر، باید او را از آن گناه باز دارد و اگر باز داشته نشود، و بداند که اگر گناه او را برای دیگران نقل کند، ترک خواهد کرد، در این صورت، نقل گناه او جایز است؛ لیکن به شرط اینکه ترک آن گناه، از ریخته شدن آبروی آن مسلمان مهمتر باشد. و از آنچه گفته شد، دانسته گردید که جواز غیبت مسلمان از باب نهی از منکر، در صورتی است که آن مسلمان مصر بر آن گناه باشد و به نهی کردن هم باز داشته نشود، و مفسده آن گناه، از ریخته شدن آبروی او بیشتر باشد. و نیز بداند که اگر از او غیبت شود ترک خواهد کرد. و با نبودن یکی از این چهار شرط، غیبت کردن از او حرام است.

۵- غیبت نمودن و ظاهر کردن عیب کسی که گمراه و کمراه کننده است، و در دین خدا بدععت گذاشته، به قصد اینکه مردم فریبیش را نخورند و در دامش نیفتند!

۶- غیبت کردن از فاسقی که روایتی نقل کرده یا بر امری شهادت داده، به قصد

۱- معنی بدععت و اهل آن در فصل دوم همین باب ذکر می شود.

اینکه فسق او را بشناسند و به قولش ترتیب اثر ندهند.

۷- ذکر کردن کسی به عیب و نقصی که به آن مشهور و نشانه اش شده، مانند اعمش (کسی که مبتلا به ضعف بینائی و آب چشم است) و احوال (چشم چپ) و اعراض (شل) و نظائرش. لیکن در صورتی که قصد عیب گزاری نداشته و فقط به منظور معرفی و شناسانیدن آن شخص باشد و طرف هم به ذکر این القاب ناراحت نباشد. و گرنه باید خودداری کرد و به جهت دیگری او را شناسانید.

۸- رد کردن کسی که به دروغ ادعای نسبی کند، زیرا مصلحت حفظ انساب و خانواده ها، مقدم بر مفسدة هنک ادعا کننده است.

۹- در کتاب کشف الربیه، از بعض فقهاء نقل کرده که هر گاه دونفر، گناهی از شخصی ببینند و در غیابش با یکدیگر نقل کنند، جایز است. زیرا گوینده چیز پنهانی از نظر شنونده برایش نگفته، بلکه چیزی را که خودش دیده برایش بازگومی کند. و شهید فرموده ترک چنین گفتاری بهتر است، خصوصاً در صورت احتمال فراموش کردن شنونده یا ترس مشهور شدن اصل قضیه.

و شیخ انصاری می فرماید: نقل کردن آن دونفر، آن گناه را برای یکدیگر، هر گاه از روی سرزنش و بدگوئی از آن شخص باشد، حرام و گرنه جایز است.

۱۰- به طور کلی هر موردی که مصلحت غیبت کردن، از مفسدة هنک احترام مؤمن بیشتر باشد. مانند شهادت دادن در موارد خودش، غیبت جایز است.

استماع غیبت نیز حرام است: چنانچه غیبت کردن حرام و گناه کبیره است، گوش دادن به آن هم به اتفاق جمیع فقهاء حرام است، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «شنونده غیبت، در حکم غیبت کننده است^۱ و گوش دهنده به غیبت یکی از غیبت کنندگان است»^۲. و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «غیبت کردن از مسلمانی به منزله کفر، و شنیدن آن و راضی بودن به آن به منزله شرک است»^۳.

پس از مراجعته به روایاتی که در شأن مؤمن رسیده، و حرمت او را بالاتر از کعبه،

۱- الساعي للغيبة أحد المغتابين (مستدرک الوسائل کتاب حجج باب ۱۳۶).

۲- الغيبة كفر و المستمع لها والراضي بها مشرك (مستدرک کتاب حجج باب ۱۳۶).

۳- المستمع أحد المغتابين (کشف الربیه).

و از بین بردن آبرویش را با ریختن خونش، برابر دانسته و کشف رازش را موجب عذاب دردناک شمرده است. و بدیهی است که رکن اعظم غیبت و سبب هنگام مؤمن، شخص شنونده است. زیرا اگر شنونده نباشد یا گوش ندهد، غیبت واقع نمی شود. پس بر هر مسلمانی واجب است، هر گاه ببیند کسی در مقام نقل عیب مؤمنی است، استماع نکند بلکه باید آن را رد کند و آن مؤمن را نصرت نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که از برادر دینیش نزد او غیبت شود در حالی که بتواند او را یاری کند، پس یاریش کند، خدای تعالی او را در دنیا و آخرت یاری می فرماید. و چنانچه در صورت توانائی یاریش نکرد، خداوند او را به خودش واگذار فرموده در دنیا و آخرت یاریش نمی فرماید».^۱

و نیز می فرماید: «کسی که به برادر دینی خود نیکی کند در موضوع غیبی که از او شده، در مجلسی که آنرا شنیده پس آن غیبت را رد کند، خداوند هزار نوع شرهای دنیوی و اخروی را از اورد می فرماید: و اگر رد نکند در حالی که می توانست، گناهش هتفاد برابر شخص غیبت کننده است».^۲

شیخ پس از نقل این حدیث می فرماید: شاید جهت اینکه وزر شخص شنونده، که غیبت را رد نکرده، از خود غیبت کننده بیشتر است، برای این است که سبب جرأت غیبت کننده بر تکرار غیبت آن مؤمن و دیگران می شود. و ظاهراً رد غیبت، غیر از نهی از غیبت است و مراد، یاری کردن از شخص غیبت شده است.

پس اگر عیب دنیوی باشد، بگوید؛ اینها که عیب نیست، بلکه عیب چیزهای است که خداوند آنها را عیب دانسته و از آنها نهی فرموده است، یعنی گناهان، و از آن جمله است یاد کردن برادرت را به چیزی که خداوند آنرا عیب ندانسته است، یعنی غیبت کردن توعیب است، و اگر آن عیب دینی باشد، مثلاً نقل گناهی از مؤمنی می کند، باید

۱- من أغتیب عنده اتحوه المؤمن و هو يستطيع نصره فنصره الله في الدنيا والآخرة ومن خذله و هو يستطيع نصره خذله في الدنيا والآخرة (المجالس).

۲- من تقول على أخيه في غيبة سمعها في مجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من الشرف الدنيا والآخرة فان هولم يردها وهو قادر على ردها كان عليه كوزر من اغتابه مبعين مرة.

برای آن وجه صحیحی ذکر کند و اگر حمل به صحت نمی شود کرد، بگوید، مؤمن که معصوم نیست ممکن است از او گناهی سرزند، و باید برایش طلب مغفرت کرد، نه اینکه اورا سرزنش و رسوانمود، و شاید گناه توبیخ و سرزنش تو، از گناه آن مؤمن بیشتر باشد. رد غیبت در موارد استثنای نیست: باید دانست که حرمت استماع غیبت و وجوب رد آن و یاری کردن مؤمن، در صورتی است که آن غیبت از موارد دهگانه که جواز غیبت را در آنها ذکر کردیم، نباشد. بنابراین حکم غیبت بر سه قسم می شود: اول آنکه، بداند آن غیبت از موارد دهگانه است، در این صورت استماعش جائز و ردش واجب نیست. دوم آنکه، یقین کنند که آن غیبت، از موارد مزبور نیست، پس قطعاً استماعش حرام و ردش در صورت توانائی، واجب است. سوم، احتمال دهد از موارد جواز غیبت باشد، در این صورت باید جمع کند بین ترک استماع و رد آن غیبت، بلکه انتصار مؤمن و بین حفظ احترام غیبت کننده، چون محتمل است که از موارد جائز باشد و معصیت نباشد. مثل اینکه به غیبت کننده بگوید، شاید بر شما مشتبه شده است و برای آن عیب، وجه صحیحی ذکر کند.

دو رو و دو زبان: شیخ انصاری در آخر بحث غیبت مکاسب می فرماید: اگر غیبت کننده از کسانی باشد که در حضور آن شخص که غیبیش را می کند، زبان به مدح و ستایش می گشاید و در غیابش عیش را می گوید، عذاب چنین شخصی دو برابر است. و در شرع، ذواللسانین (دو زبان) خوانده می شود، و حرمت غیبت در چنین حالی شدیدتر است. و در اخبار رسیده که در قیامت می آید در حالی که برایش دوزبان از آتش است!^۱

۱- يجيء ذو اللسانين يوم القيمة وله لسانان من النار (مکاسب محروم).

روشن می‌سازد. در سوره نون، ضمن صفات کفار که سزاوار دخول آتشند، می‌فرماید «شاء بنمیم» حرکت کنندگان برای سخن‌چینی کردن.

حضرت صادق علیه السلام پس از بیان اقسام سحر می‌فرماید: «جز این نیست که بزرگترین اقسام سحر، نمامی است که به واسطه آن بین دوستان جدائی می‌اندازد و دشمنی را به جای صفا در بین کسانی که با یکدیگر یکزنگ بودند قرار می‌دهد و به سبب نمیمه خونها ریخته می‌شود و خانه‌ها خراب می‌گردد و پرده‌ها کشف می‌شود و نعام بدترین کسانی است که روی زمین راه می‌رود»^۱. کبیره بودن سحر قبلًا ثابت شد. بنابراین نمیمه که از بزرگترین اقسام آن است قطعاً گناه کبیره است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «شما را به بدترین خودتان آگاه نکنم؟ گفتند: بلی ای پیغمبر گرامی. فرمود: آنها که به سخن‌چینی روند و در میان دوستان جدائی افکند و برای پاکان عیوب‌ها جویند»^۲.

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «بهشت بر دروغ تراشانی که برای سخن‌چینی می‌روند حرام است»^۳.

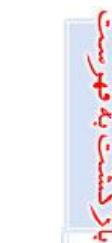
و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که: «کسی که برای سخن‌چینی بین دو نفر حرکت کند، خداوند بر او در قبرش، آتشی را مسلط می‌فرماید که او را می‌سوزاند. و چون از قبرش بیرون می‌آید، ماری بزرگ و سیاه را بر او مسلط می‌فرماید که گوشت او را می‌خورد تا داخل جهنم شود»^۴.

۱— عن الصادق علیه السلام و ان من اکبر السحر النمیمه يفرق بها بين المحتابین ويجلب العداوة على المتصافین ويسفك بها الدماء ويهدم بها الدور ويكتشف بها السطور والخاتم شرم وطىء الارض ... احتجاج ج ۲ ص ۸۲.

۲— عن النبي صلی الله علیه و آله الا انبئكم بشارکم قالوا بلی يا رسول الله قال صلی الله علیه و آله المشاؤن بالنمیمة المفترقون بين الاجة الباغون للبراء المعایب (کافی ج ۲ ص ۳۶۹).

۳— محمرة الجنة على القتائين المشائین بالنمیمة (کافی ج ۲ ص ۳۶۹).

۴— عن النبي صلی الله علیه و آله من مشی فی نمیمة بین الاثنین مسلط الله علیه فی قبره نار اتحرقه الى يوم القيمة واذا خرج من قبره سلط الله علیه تبیناً اسود ينهش لحمه حتى يدخل النار. (ثواب الاعمال ص ۳۳۵).



۲- نمیمه

دوم از گناهانی که کبیره بودنش، به واسطه وعده عذاب در قرآن و اخبار مسلم شده، نمیمه است. چنانچه شهید ثانی در کشف الریبه و شیخ انصاری در مکاسب محربه، به کبیره بودنش تصریح و به آیاتی چند از قرآن مجید استدلال نموده‌اند. از جمله در سوره رعد می‌فرماید: «وَ كَسَانِي كَهْ قَطْعَ مِنْ كَنْتَنَدْ آنْجَهْ رَا خَداونَدْ امْرَ بِهِ وَصَلَ آنْ فَرَمَوْدَهْ وَدر زمِينَ فَسَادَ مِنْ كَنْتَنَدْ، بِرَأْيِ ايشَانَ اسْتَدْرَجَتْ خَداونَدْ وَ بِرَأْيَشَانَ بَدَى سَرَى آخَرَتْ اسْتَ يَعْنِي عَذَابَ اخْرُوِيْ»^۱ و ظاهر است که نمام یعنی سخن‌چین، و کسی که حرفی از یک نفر در باره کسی شنیده و برای آن کس نقل می‌کند قطع کرده آنچه خدا امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد کرده. زیرا عوض اینکه بین مؤمنین، ایجاد علاقه و الفت و محبت کرده و اتحادشان را محکم سازد، نفرت و تفرقه و دشمنی ایجاد کرده است پس برای او است لعنت خدا و عذاب آخرت.

و در سوره بقره می‌فرماید: «فَتَتَهْ از قَتْلَ شَدِيدَتِرْ» و در آیه دیگر می‌فرماید «بزرگتر است»^۲ و ظاهر است که شخص نمام، به واسطه سخن‌چینی، آتش فتنه‌ها را

۱— و يقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض او لئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار (سوره رعد آیه ۲۵).

۲— والفتنة اشد من القتل - و الفتنة اكبر من القتل (سوره ۲ آیه ۱۹۱ و ۱۹۶).

و نیز فرمود: «چون به معراج رفتم، زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ بود، و بر او هزار هزار جور عذاب بود، پس از آن حضرت پرسیده شد که کار آن زن چه بود؟ فرمود: سخن چینی و خبر بری و دروغگوئی»^۱.

در کتاب حج وسائل الشیعه دوازده حدیث نقل می کند در حرمت نمیمه و در تمام آنها تصریح شده که بهشت برنام حرام است.

در سوره همزه می فرماید: «ویل لکل همزه لمزة» ویل، نام در که ای از درکات جهنم، یا نام چاهی است، یا به معنی عذاب شدید است. و همزه، به معنی نمام است. چنانچه شهید ثانی در کشف الربیه به آن تصریح می فرماید. و نیز از بعض علماء در آیه شریفه «هماز مشاء بنمیم عتل بعد ذلك زنیم» نقل فرموده که این آیه دلالت دارد، براینکه، کسی که راز دیگری رانگاه نمی دارد و سخن چینی می کند، حرامزاده است. زیرا زنیم به معنی به خود بسته است، یعنی حرامزاده ای که پدر او معلوم نیست و او را به زور به خود بینند.

به واسطه نمام باران نبارید: بنی اسرائیل را قحطی گرفت، موسی عليه السلام از خداوند باران خواست و حی رسید دعای تورا و کسانی که با تو هستند، مستجاب نمی کنم. زیرا در بین شما، نمامی است که از سخن چینی دست بر نمی دارد. موسی عليه السلام گفت: خدایا آن شخص کیست، تا او را از بین خود بپرونsh کنیم؟ فرمود: من خود شما را از نمیمه نهی می کنم، چگونه راز دیگری را آشکار می سازم. پس توبه اجتماعی کردند و آن نمام هم داخل آنها توبه کرد پس برایشان باران بارید.^۲

معنی نمیمه: شیخ انصاری در مکاسب فرموده: نمیمه از روی قرآن و سنت و اجماع و عقل، حرام و از گناهان کبیره است، و آن نقل سخنی است که کسی در باره شخصی گفته پس شنونده برای آن شخص خبر ببرد و برایش نقل کند. و نیز فرمود: هر گاه صاحب سخن راضی نباشد که گفتارش را به آن شخص برساند، علاوه بر نمیمه، غیبت نیز هست

۱- لما اسری بی رأیت امرئه رأسها رأس خنزیر و بدنها بدن الحمار و عليه الف الف لون من العذاب فسئل ما كان عملها فقال صلى الله عليه و آله انها كانت نمامه كذابة. (عيون الاخبار ج ۲ ص ۱۰).

۲- وسائل الشیعه کتاب حج.

نمیمه
و مستحق عقوبت آن نیز می باشد. و هر چه مفسدہ نمیمه بیشتر باشد، عقوبتش نیز زیادتر است.

شهید ثانی در کشف الربیه می فرماید: نمیمه، کشف آن رازی است که فاش شدنش از نظر صاحب سخن، بد باشد. یا از نظر آنکه در باره او گفته شده و برایش نقل می کند. یا از نظر شخص ثالث باشدو خواه، آن کشف به گفتار باشد یا به نوشتن یا رمز یا اشاره، و خواه آنچه نقل شود از کردار باشد یا گفتار، عیب و نقص باشد یا نباشد. زیرا در حقیقت نمامی، کشف راز نهان و هتک نهفته هائی است که فاش شدنش به دو نتایج سوئی به بار می آورد بلکه هر چه از حال مردم دیده می شود شایسته است از آن دم نزد، مگر آنچه که نقل آن برای مسلمانی سودمند باشد، یا دفع گناهی به آن بشود. چنانچه اگر بیند که کسی مال دیگری را ربود، اگر از او مطالبه شهادت شود، نباید پوشیده بدارد. اما اگر بیند کسی مال خود را جائی پنهان کرد، نقل آن برای دیگری نمیمه و کشف راز است. و اگر نقل او مشتمل بر ذکر نقص یا عیب صاحب راز باشد، غیبت نیز هست.

و نیز می فرماید: سبب سخن چینی چند چیز است؛ اول، قصد بد کردن و زیان رسانیدن به کسی که از او سخن می گوید. دوم، اظهار دوستی و خیر خواهی نسبت به کسی که با او این سخن را می گوید. سوم، خوش صحبتی و ورود در سخن زیادی و فضولی. پس از آن وظیفه کسی را که نزد او سخن چینی می شود شش چیز دانسته است و می فرماید: کسی که به توبگوید، فلانی در باره ات چنین و چنان گفت، یا چنین و چنان کرد، یا در مقام خراب کردن کار و تباہی حال توانست، پس بر توده بر ابریش شش چیز لازم است: اول آنکه، سخشن را باور نکنی و حرفش را نپذیری. زیرا سخن چین فاسق است و خداوند می فرماید: «اگر فاسقی برای شما خبری آورد نباید پذیرید بلکه باید در اطرافش تحقیق و بررسی نمائید»^۱. دوم، او را از سخن چینی نهی و اندرزش دهی و کارش را زشت شماری. چون خداوند می فرماید: «به معروف امر کن و از منکر نهی نما»^۲. سوم، برای خدا اورا از جهت گفتارش دشمن دارد. زیرا خدا سخن چین را دشمن

۱- ان جائزکم فاسق بنأ فتبینوا... (سوره ۴۹ آیه ۵).

۲- وأمر بالمعروف و انه عن المنكر (سوره ۳۱ آیه ۱۷).

می دارد و دشمنی با دشمن خدا واجب است. چهارم، به مجرد گفته سخن چین، به برادر دینی خود بدگمان نشوی. زیرا خداوند می فرماید: «از بسیاری گمانها بپرهیزید، جز این نیست که بعض گمانها گناه است»^۱. پنجم، سخن او موجب تجسس و بازرسی نگردد. زیرا خداوند می فرماید: «ولا تجسسوا» یعنی به مجرد گمان تجسس نکنید، بلکه آنرا نشنیده قرار دهید. ششم، کارنام و سخن چین را برای خود نپسندی و گفتارش را برای دیگری نقل ننمائی تا خود همچون او نمام و غبیت کن نشوی.

و در کتاب کشف الریبه می فرماید: دانشمندی را دوستی بود که روزی به زیارت رفت، و ضمناً چیزی را که دیگری در باره آن دانشمند گفته بود، برایش نقل کرد. پس آن دانشمند گفت: پس از مدتی که به ملاقات من آمدی، با سه خیانت آمدی: یکی آنکه بین من و آن شخص ایجاد دشمنی کردی. دیگر آنکه، دل فارغ مرا مشغول به سخن او نمودی، و علاوه، خودت را نزد من متهم به خیانت کردی. و نیز فرموده: کسی که نزد تو از دیگری سخن چینی کرد، البته از تو هم نزد دیگری سخن چینی خواهد نمود. پس نباید به او اعتماد پیدا کنی.

هر که عیب دگران نزد تو آورد و شمرد

بسیگمان عیب ترا نزد کسی خواهد برد

و باید از او سخت در حذر بود. سپس این حکایت را نقل می فرماید:

شخصی غلامی می فروخت، می گفت در او هیچ عیبی نیست جز آنکه نمام است. مشتری گفت: با کی نیست، و او را خرید. غلام به زن خواجه گفت: خواجه تورا دوست نمی دارد، می خواهد کنیزکی بخرد، چون خوابید تبغ برگیر و چند مواز زیر گلویش به من بده تا جادو کنم که عاشق تو شود. و به خواجه گفت: این زن عاشق کسی شده و توراخواهد کشت، خود را به خواب بزن تا بینی با توجه خواهد کرد؟ مرد خود را به خواب زد، دید زن آمد و تیغی به دست دارد. چون رسید و ریش او را گرفت، مرد یقین کرد، اورا خواهد کشت. جست وزن را با آن تبغ کشت خویشان زن آمدند و مرد را کشتند. خویشان مرد نیز آمدند و بین ایشان جنگ پیوست و خون بسیار ریخته شد.

۱— الله ولی الذين آمنوا (سوره ۲ آیه ۲۵۷).

۲— ذلك بان الله مولى الذين آمنوا (سوره محمد آیه ۱۱).

۳— و كان حقاً علينا نصر المؤمنين (سوره ۳۰ آیه ۴۵).

۴— والله العزة ولرسوله وللمؤمنين ... (سوره ۶۳ آیه ۸).

۱— اجتبوا كثيراً من الظن إن بعض الظن اثم. (حجرات آیه ۱۲).

بهترین و بالاترین افراد بشر می داند^۱ و اشرف مخلوقات خود، یعنی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را امر به فروتنی و کوچکی برای ایشان می فرماید^۲. و رحمت خود را در باره آنها واجب فرموده است^۳ و خود را مشتری مال و جان ایشان خوانده^۴، ایشان را دوست می دارد و آنها هم خدا را از هر چیزی بیشتر دوست می دارند^۵.

بالجمله نسبت و بستگی مؤمن با خداوند، ظاهر است. و بدیهی است که هتك آبروی وابسته به بزرگی، در حقیقت هتك آن بزرگ خواهد بود. چنانچه در روایت نبوی صلی الله علیه و آله طعن بر خدا و رد گفته اش را رد بر خدا می داند^۶. و امام کاظم علیه السلام فرمود: «به خدا قسم حق مؤمن، بزرگتر از حق کعبه است»^۷.

از اینجا دانسته می شود که چقدر ریختن آبروی مؤمن گناه بزرگی است. و برای تأکید و اطلاع خوانندگان عزیز، بعضی از آیات و روایات واردہ در خصوص هر یک از عنوانین مذکوره یادآوری می شود:

۱- استهزرا و سخریه : بیان کردن گفتار یا کردار یا وصف یا خلقت کسی، بر وجہی که سبب خنده دیگران شود، به گفتار باشد یا به عمل، به ایماء و اشاره باشد یا به کنایه، شبھه ای در گناه کبیره بودنش نیست. زیرا در قرآن مجید و روایات مستفیضه بر آن وعده عذاب داده شده. چنانچه در سوره توبه می فرماید: «کسانی که از روی استهزرا و سخریه، اتفاق کنندگان از اهل ایمان را در اتفاقهای ایشان عیب می کنند و نیز آنان را عیب می کنند که مال زیادی ندارند که در راه خدا اتفاق کنند مگر به مقدار طاقت و کوشش

۱- ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات أولئك هم خير البرية (سوره ۹۸ آیه ۷).

۲- و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين (سوره ۲۶ آیه ۲۱۵).

و اذا جائكم الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم... (سوره ۶ آیه ۵۴).

۳- كتب ربكم على نفسه الرحمة... (سوره ۶ آیه ۵). أولئك سير حمهم الله... (سوره ۹ آیه ۷۱).

۴- ان الله اشتري من المؤمنين انفسهم و اموالهم... (سوره ۹ آیه ۱۱۱).

۵- يحبهم ويحبونه (سوره ۵ آیه ۵۴) والذين آمنوا اشد حب الله (سوره ۲ آیه ۱۶۵).

۶- ان الله خلق المؤمن من عظمة جلاله وقدره فمن طعن عليه اورد عليه قوله فقد رد على الله (صحیح وسائل باب ۱۵۹ ج ۸ ص ۶۱۲).

۷- عن العالم عليه السلام انه وقف حمال الكعبة ثم قال ما اعظم حقك يا كعبه والله ان حق المؤمن لا عظم من حقك (سفیة البحار جلد ۱ صفحه ۲۹۰).

خود، خداوند این استهزرا کنندگان را سخریه می فرماید (یعنی پاداش سخریه شان را به آنها می دهد) و برایشان عذابی رنجاننده و دردناک است^۱.

در شأن نزول این آیه شریفه، روایاتی است و خلاصه آنها این است که در غزوه تبوك، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مخارج لشکر اسلام، امر فرمود: هر کس هر چه بتواند، بیاورد. بعضی از مالداران، مال فراوانی آورده و بعضی از فقرا مقدار کمی که داشتند دادند. چنانچه ابو عقیل انصاری نصف صاع خرما آورده و گفت: شب گذشته تا صبح، کار کردم و دست مزدم یک صاع خرما بود، نصف آنرا برای عیالم گذاشتم و نصف دیگر را در راه خدادادم. منافقین هر دو را مسخره کردند و به هر دو عیب گرفتند. با آنکه مال فراوان داده بود، می گفتند: ریا کرده و برای نمایش به مردم این همه مال بخشیده. و با آنکه مال کمی داده بود می گفتند: خواسته، خود را جزء اتفاق کنندگان جلوه دهد و یا خود را به یاد مردم آورد تا از صدقات چیزی به او بدهند.

جزای استهزرا کنندگان به مؤمنین، یکی سخریه الهی به ایشان است، و دیگر آتش دوزخ جایگاهشان خواهد بود. در بیان مراد از سخریه الهی، وجوهی گفته شده، از آن جمله، خداوند استهزرا کنندگان را در دنیا مهلت می دهد و در ناز و نعمت سرگرم می دارد و چون طغیان آنها به نهایت رسید، ناگاه ایشان را هلاک می سازد و سخریه بودن این امر برای آن است که این مهلت و ناز و نعمت، ظاهراً نعمت است، لیکن در حقیقت استدراج و هلاکت است. اما در آخرت به این است که چون مؤمنان در بیهشت بر تخت های خود نشینند و کافران در دوزخ جای گیرند، به امر خداوند دری از دوزخ به جانب بهشت گشوده می شود. منافقان چون بهشت را ببینند، به سرعت تمام، خود را به سختی به در بهشت می رسانند و بهشتیان را با مقامات عالیه شان می بینند و چون می خواهند وارد بهشت شوند، فوراً در بسته می شود و مؤمنین بر آنها می خندند و این امر جزای سخریه آنها در دنیا است.

امروز مؤمنین بر کفار می خندند: در سوره مطففين می فرماید: «جز این نیست که گنهکاران از مؤمنین می خندند یا نیشخند می زند و چون به آنها بر می خورند بی درنگ

۱- الذين يلمزون المطوعين من المؤمنين في الصدقات والذين لا يجدون الا جهدهم فيسخرون منهم سخر الله منهم و لهم عذاب اليم... (سوره توبه آیه ۷۹).

میگریزند و با هم آهسته و با اشاره، به عیب جویی میپردازند. تاینکه میفرماید: پس در قیامت، مؤمنین در حالی که در بهشت جای گرفته و بر تختها تکیه زده اند بر کفار میخندند^۱. یعنی در برابر استهزائی که در دنیا از مؤمنین میکردند در آخرت به سخریه مؤمنین مبتلا میشوند.

در این آیات، استهزا کننده به مؤمن را گناه کار خوانده است و مجرم، به معنی الوده به گناه، روی آورنده به کفر، بریده از حق و خیر، و در قیامت جایشان را در مقابل مؤمنین که در بهشتندقرارداده و ظاهر است که مقابل بهشت دوزخ است.

شاید آنها بهتر باشند: در سوره حجرات میفرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، باید مسخره نکنند گروهی از شما، از گروهی دیگر. شاید ایشان بهتر از مسخره کنندگان باشند. (از جهت رفت درجه و مزیت مرتبه نزد خداوند) و نه زنها از زنها مسخره کنند، شاید ایشان بهتر باشند. و باید طعنه نزنید و عیب نکنید نفسهای خود را. (یعنی همکیشان خود را مسخره نکنید چون مؤمنین به منزله نفس واحدند. پس عیب دیگری کردن عیب خود کردن است) و باید به لقبهای زشت یکدیگر را نخوانید...»^۲.

در تفسیر مجمع البيان نقل میکند که ثابت بن قیس هر گاه به مجلس پیغمبر وارد میشد، اصحاب او را به واسطه سنگینی گوشش نزدیک رسول خدا صلی الله علیه وآل‌الجای میدادند تا سخنان آن حضرت را بشنو و روزی برای نماز صبح، آخر صفحه واقع شد و پس از نماز برخاست و پای بر مردم مینهاد و میرفت تا میان او و پیغمبر یک نفر فاصله بود. به او گفت: دور شوتا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشینم. آن مرد گفت: جای خود بنشین ثابت خشمگین شد و همانجا نشست، چون هوا روشن شد، ثابت در او نگریست و گفت تو کیستی؟ گفت: فلان. ثابت گفت: فلان پسر فلانه. و نام مادرش را که پیش از اسلام به زنا و فجور مشهور بود ذکر کرد.

آن مرد از این سرزنش خجل و شرمنده گردید و سر بر زیر انداخت، پس این آیه شریفه

۱- ان الذين اجرموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون و اذا مروا بهم يتغامرون ... فال يوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون. (سوره مطففين آیه ۲۹).

۲- يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسى ان يكونوا خيراً منهم ولا نساء من نساء عسى ان يكن خيراً منها ولا تلمزوا انفسكم ولا تابوا بالألقاب... (سوره حجرات آیه ۱۱).

و در باره «ول النساء من نساء» میفرماید: انس روایت میکند که روزی ام السلمه ازاری سفید در میان بسته بود و گوشة آنرا بر پیش پشت فرو گذاشت، به زمین میکشید. و عایشه زبان به سخریه او گشود و به حفصه گفت: آن گوشه ازاری که ام السلمه از پیش خود میکشد، مانند زبان سگ است که از دهان بیرون میکند.

و نیز به صفيه دختر حی بن اخطب همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله سرزنش کرده و میگفتند ای یهودی زاده، خداوند نازل فرمود، که عیب بر یکدیگر نگذارید و به لقبهای زشت یکدیگر رانخوانید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرماید: «در قیامت، اهل سخریه واستهزا را میآورند و برای یکی از ایشان دری از بهشت میگشایند و به او میگویند، بشتاب و داخل شو. او با غم و اندوه میآید که داخل شود، در را میبنند، و از طرف دیگر دری میگشایند و به او میگویند، زود داخل شو. چون نزد آن در میرسد، در را میبنند. همچنین به این بلیه گرفتار است و از هیچ دری داخل نمیتواند بشود، به طوری که مأیوس میشود. چنانچه باز به او میگویند بیا ونمی آید»^۱.

۲- سب و طعن: نسبتهای زشت به مؤمن دادن و کلمات ناروا به او گفتند، در اصطلاح فقهها نسبت زنا و حرامزادگی را قذف میگویند، که در باب اول ذکر شد. و نسبتهای زشت دیگر را سب میگویند. مانند، ای ربانخوار، شرابخوار، ملعون، خائن، الاغ، سگ، ای خوک، فاسق، فاجر و مانند اینها که متضمن خوار کردن و سبک نمودن مخاطب است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرماید: «دشنام دادن به مؤمن، مانند نزدیک شدن به هلاکت است»^۲ و شاید مراد چنین باشد که دشنام به مؤمن، نزدیک شدن به کفر و خروج از دین است. زیرا عاقبت اصرار بر کبار کفر است.

همچنین میفرماید: «دشنام دادن به مؤمن فسق است، و جنگیدن با او کفر، و خوردن گوشتش (بد گوئی پشت سرش) گناه است، و حرمت مالش چون حرمت خونش

۱- محجۃ البیضاء جلد ۵ صفحه ۳۲۶.

۲- سباب المؤمن کالمشرف علی الہلکۃ (کافی ج ۲ ص ۳۵۹).

محفوظ است»^۱.

مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: فسق در اینجا، به معنی گناه کبیره ای است که نزدیک به کفر باشد. و از این حدیث دانسته می شود که گناه سب، بزرگتر از غیبت است. خصوصاً با ملاحظه اینکه مؤمن از سب بیشتر اذیت می شود تا غیبت. زیرا در سب، اذیت در روی، و در غیبت، اذیت پشت سراست.

و در شرح قاتله کفر می فرماید: مقصود کفری است که به مرتكب کبیره گفته می شود، یا به اعتبار موردي است که کشن او را حلال شمارد، یا به جهت ایمانش با او بجنگد، یا اینکه جنگیدن با مؤمن از اسباب کفر است.

مردن به بدترین مردنها: حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «هیچ بشری در چشم مؤمن (یعنی روبرو) به او طعن نزند، جز اینکه به بدترین مردنها بمیرد و سزاوار باشد که به خیر بر نگردد»^۲.

مجلسی در شرح حدیث می فرماید: بدترین مردن یا به حسب دنیا است، مانند غرق شدن، یاسوختن، یا عمارت بر او خراب شدن، یا خوارک جانور شدن و مثل اینها. یا به حسب آخرت است، مانند اینکه با کفر بمیرد، یا بدون توبه از این عالم برود و مراد از خیر، توبه و عمل صالح با ایمان است.

گاهی مظلوم هم ظالم می شود: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در باره دو نفری که به هم دشنام دهنده، فرمود: «آنکه آغاز به دشنام کرده، ستمکارتر است و گناه خوش و طرش به گردن او است، تا آنجا که ستم شده» یعنی طرش از حد نگذراند»^۳.

یعنی اگر آن طرف، در مقام جواب از حد تجاوز کرد، گناهش به گردن خودش می باشد.

۱- سباب المؤمن فسوق و قاتله کفرو اکل لحمه معصية و حرمة ماله کحرمه دمه (کافی ج ۲ ص ۳۶۰).

۲- ما من انسان یطعن فی عین مؤمن الامات بشرمیة و کان قمنا ان لا يرجع إلی خير. (کافی ج ۲ ص ۳۶۱).

۳- عن ابی الحسن موسی علیه السلام فی رجلین یتسابان قال (علیه السلام) البادی منها اظلم و وزره و رز صاحبه علیه مالم یعتذر الى المظلوم (کافی ج ۲ ص ۳۶۰).

خلاصه بیان مجلسی علیه الرحمة در شرح این حدیث آن است که، گناه دو طرف دشنام، بر آن است که آغاز دشنام کرده است. زیرا نخست فعل حرام از او سرزده و نیز باعث ارتکاب طرف هم شده است. اگر او دشنام نمی داد، طرف هم ساكت بود و دشنام طرف در مقام جواب وتلافی، هر چند گناه است، لیکن شارع آن گناه را بر عهده ابتدا کننده قرار داده، به شرطی که تعدی نکند و چنانچه تعدی کند، در حکم ابتدا کننده دشنام می شود نسبت به آن زیاده روی.

تعدي به تکرار یا سخت تر گفتن: زیاده روی در جواب، گاهی به تکرار است؛ مثل اینکه ابتدا کننده به دشنام یک دفعه بگوید ای سگ او هم در جواب، دو مرتبه بگوید ای سگ. و گاهی تعدی در جواب، دشنام سخت تر گفتن است؛ مثل اینکه در پاسخ کسی که به او گفته ای خر بگوید ای سگ.

و آنچه گفته شد از اینکه هر گاه جواب به مثل گوید، گناهش به گردن ابتدا کننده است، دور نیست که در صورتی باشد که اصل دشنام قذف یا کذب نباشد. پس اگر بگوید ای زناکار یا سارق، در جواب نمی تواند بگوید ای سارق هنگامی که دشنام دهنده سارق نیست. وبالجمله در مقام جواب در دشنام، باید به دشنام هائی که در مقام تأدیب و متعارف است اکتفا شود مثل گفتن ای احمق، جاهم، ظالم غافل و امثال اینها.

بهشت بر بدزبان حرام است: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «به راستی خداوند بهشت را حرام فرموده است بر هر فحش دهنده بی آبرو و کم شرم که با کندارد چه بگوید و چه به او گفته شود. زیرا به راستی اگر از او بازرسی کنی، یا از زنا است، یا از شرک شیطان». عرض شد یا رسول الله در میان مردم شرک شیطان هم هست؟ فرمود: مگر نخواندی فرمایش خداوند را که: «و تو ای شیطان، شریک ایشان باش در دارائی و اولاد»^۱.

مجلسی از شیخ بهائی نقل کرده: که شاید مقصود این است که، تا مدتی بهشت

۱- قال النبي (صلی الله علیه و آله) ان الله حرم الجنة على کل فحاش بذئه قليل العياء لا يبال ما قال ولا ما قيل له فانك ان فتشته لم تجده الالغية او شرك شيطان فقيل يا رسول الله افي الناس شرك شيطان فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله) اما تقرئ قول الله تعالى وشارکهم في الاموال والابلاد (اصول کافی باب البداء - ج ۲ ص ۳۲۳).

بر او حرام است. یا مقصود، بهشت مخصوصی است که از آن محروم است و آماده شده برای مؤمن غیر فحاش.

سماعه می گوید؛ نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم، وبا من آغاز سخن فرمود که ای سماعه این چه جنجالی بود که میان تو و شتردارت پدید گشت. مبادا دشنام گو و بد زبان و لعنت فرست باشی. در پاسخ گفتم: به خدا چنین بود. زیرا او به من ستم کرده. فرمود: اگر او به تو ستم کرد، توبه او سرفرازی و بیشتر ستم کردی. به راستی این کردار، از کردارهای من نیست و من به شیعیانم چنین دستوری نمی دهم. از پروردگارت آمرزش جو و بدان باز نگرد!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که به مؤمنی، به پاره ای از کلمه طعن زند (بدگوئی کند)، خداوند بتو بھشت را بر او حرام می فرماید، و حال آنکه بتو بھشت از پانصد سال راه یافت می شود»^۱.

روایات در این مقام بسیار و آنچه گفته شد کفایت است.

دو مطلب را اینجا باید تذکر داد: یکی آنکه، هر گاه کسی، مؤمنی را سب کرد چون او را آزربده، علاوه بر عقوبت اخروی، آن مؤمن حق دارد ازاو به حاکم شرع شکایت کند تا او را به آنچه صلاح می داند، تعزیر نماید، چنانچه در بحث قذف اشاره شد. و چنانچه از کسی که دشنامش داده عذر خواهی کند و او را از خود راضی نماید، تعزیر ساقط می شود. دیگر آنکه اگر از این گناه پشیمان شود و از خداوند پوزش بخواهد، عذاب آخرتی هم از او برداشته می گردد.

دشنام به هر کس که باشد: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هرزه گوئی و بذبانی از جفاکاری است و جفاکار در آتش است»^۲.

۱- عن سماعه قال دخلت على ابي عبدالله عليه السلام فقال لى مبتدئاً يا سماعه ما هذا الذى كان يبيك وبين جمالك ايالك ان تكون فحشاً او سخاباً او لعاناً قلت و الله لقد كان ذلك انه ظلمنى فقال ان كان ظلمك لقدر بيته عليه ان هذا ليس من فعالى ولا أمر به شيعتي استغفر ربك و لا تعد (كافى باب البداء ج ۲ ص ۳۲۶).

۲- من طعن فى مؤمن بشرط كلمة حرم الله عليه ريح الجنة و ان ريحها ليوجد من مسيرة خمسماة عام (مستدرک كتاب حج باب ۱۳۹).

البداء من الجفاء والجفاء فى النار (كافى ج ۲ ص ۳۲۵).

محقق بزرگوار، مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی در حاشیه مکاسب می فرماید: مقتضای اطلاق روایات، حرام بودن فحش است با هر کس که باشد خواه مسلمان و مؤمن باشد، یا کافر و فاسق، کوچک یا بزرگ. بلکه می توان گفت؛ هر چند بچه و غیر ممیز باشد بلکه در بعضی روایات از سب و لعن حیوانات نیز نهی شده است.

حرمت دشنام در صورت عکس العمل: دشنام به مخالف (سنی) یا کافر اگر سبب شود که برگردد و باو یا مؤمن دیگری دشنام دهد، جایز نیست. چنانچه دشنام به مقدسات دینی هر ملتی از ملل عالم، جایز نیست. زیرا شنونده آن دشنام، از آن ملت بر می گردد و به مقدسات دین الهی دشنام می دهد آنگاه وزرش به عهده ابتدا کننده به دشنام است. چنانچه در سوره انعام صریحاً از این موضوع نهی می فرماید^۱.

در تفسیر المیزان می نویسد: این یکی از ادبیات دینی را خاطرنشان می سازد که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعه دینی محفوظ مانده، دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی شود. چون این معنی غریزه انسانی است که از حریم مقدسات خود دفاع نموده، با کسانی که به آنها تجاوز کنند، به مقابله برخیزد. و چه بساشدت خشم، اورا به فحش و ناسزا به مقدسات آنان وا دارد و چون ممکن بود، مسلمین به منظور دفاع از پروردگار، بتها را هدف دشنام خود قرار دهند و در نتیجه مشرکین را وادرسانزد که حریم مقدس خدای تعالی را مورد هتک سازند، لذا به آنان دستور می دهد که به خدایان مشرکین ناسزا نگوئید. چون اگر ناسزا بگوئید و آنان هم در مقام معارضه به مثل، به ساحت قدس ربوی توهین کنند، در حقیقت خود مؤمنین باعث هتک حرمت و جسارت به مقام خداوندی شده اند^۲.

۱- ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدواً بغير علم... (سوره انعام آیه ۱۰۷).

۲- و از عموم تعليلى که جمله «کذلک زینا لکل امة عملهم» آنرا افاده می کند، نهی از هر کلام رشتی نسبت به مقدسات دینی استفاده می شود و نیز در همین تفسیر المیزان می نویسد: اگر در پاره ای از روایات، وارد شده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعضی از بزرگان قریش را لعنت فرمود، یا در قرآن کریم می فرماید: «لعنهم الله بکفرهم - اف لكم ولما تبعدون من دون الله» امثال این کلمات، ناسزا و توهین نیست بلکه نفرین است. چنانچه امثال «منع للخير معتداثیم عتل بعد ذلك زنیم» یعنی مانع خیر و ستمگر و گنهکار و با اینهمه پررو و بی اصل است اینها از قبیل بیان واقع است نه ناسزا.

۳- ذلیل و سبک کردن مؤمن: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر که مؤمنی را برای نداری و تهیدستیش کوچک شمارد، خداوند، روز رستاخیز او را در برابر خلائق بر سوای شهره سازد».^۱

و نیز می فرماید: «هر کس مؤمن مستمد یا غیر مستمدی را خوار شمارد، خدای تعالی او را خوار و دشمن دارد تا از خوار شمردن آن مؤمن برگردد»^۲ و همچنین می فرماید: «چون روز رستاخیز شود، منادی ندا می دهد کجا یند رو گردانان از دوستانم؟ پس مردمی بر پا می شوند که چهره ایشان گوشت ندارد. و گفته می شود: اینها کسانی هستند که مؤمنان را آزردند و در برآرشان ایستادند و به آنها دشمنی و لجبازی کردند و با آنها در دنیاشان سخت گرفتند. سپس فرمان داده می شود که آنها را به دوزخ بزنند».^۳

و همچنین فرمود: خدای تعالی می فرماید: «هر کس یک دوست مرا اهانت کند، هر آینه به نبرد با من کمین گرفته است و من به یاری کردن دوستم از هر چیزی شتابان ترم».^۴

ابوهارون می گوید: در مجلس حضرت صادق علیه السلام حاضر بودم و حضرت به حاضرین فرمود: چرا شما، ما را خوار می کنید؟ پس مردی خراسانی ایستاد و گفت: پناه به خدا از این که ما شما را یا چیزی که راجع به شما باشد، خوار کنیم. امام علیه السلام فرمود: بلی، جز این نیست که تو خود یکی از استخفاف کنندگان منی. خراسانی گفت: پناه به خدا که من شما را خوار کرده باشم. امام علیه السلام فرمود: وای بر تو، آیا در وقتی که ما نزدیک جفه بودیم، فلان شخص از تو خواهش کرد که او را به مقدار یک میل راه سوار کنی و گفت: به خدا از پیاده روی خسته

۱- من استدل مؤمناً و استحقره لقلة ذات يده و لفقره شهره الله يوم القيمة على رؤس الخلاق
(کافی باب الایمان و الكفر ص ۳۵۳).

روایت جالبی در این باره در آخر بحث تولی و تبری نقل گردیده است.

۲- من حقر مؤمناً مسکيناً وغير مسکين لم يزل الله عزوجل حاقراً له ماقناً حتى يرجع عن محقرته ایا (کافی ج ۲ ص ۳۵۱).

۳- کافی ج ۲ ص ۳۵۲

۴- ان الله تعالى يقول من اهان لي وليا فقد ارصد لمحاربتي و انا اسرع شيء الى نصرة اولیائی (کافی ج ۲ ص ۳۵۱).

و عاجز شده ام، و تو سر بلند نکردی و اعتنایی به او ننمودی، هر آینه او را سبک شمردی، و سبک شمارنده مؤمن ما را سبک کرده و حرمت خداوند را ضایع نموده است. (حج وسائل باب ۱۴۸).

۴- سرزنش کردن و رسوا نمودن مؤمن: حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «نژدیکترین وضعی که بنده به کفر دارد این است که با مردی برادر دینی باشد، و لعنهها و خطاهای اوراشماره کند، تا روزی او را بدانها سرزنش کند».^۱

پغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای گروه کسانی که به زبان اسلام آورده اید و ایمان در دل شما جای نگرفته، مسلمانان را نکوهش نکنید و عیبهای آنها را دنبال نکنید. زیرا هر کس از عیوب آنها پی گیری کند، خدا، عیب او را دنباله گیری می فرماید و هر که خدا دنبال عیش برآید، رسواش سازد گرچه در خانه اش باشد».^۲

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که مؤمنی را سرزنش کند، خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش می فرماید».^۳

و همچنین پغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر که کارزشی را فاش کند، مانند کسی است که آنرا بجا آورده و هر که مؤمنی را به چیزی سرزنش کند، نمی میرد تا آنرا مرتکب شود».^۴

ناگفته نماند که حرمت سرزنش کردن، منافاتی با نهی از منکر ندارد. زیرا در حقیقت نهی از منکر، نصیحت و دلسوزی و خیر خواهی است، به تفصیلی که گذشت و آن غیر از توبیخ و سرزنش است.

۱- اقرب ما يكون العبد الى الكفر ان يواخي الرجل على الدين فيحصل عليه عشراته وزلاته ليعنفه بها يوماً ما. (کافی ج ۲ ص ۳۵۴).

۲- کافی کتاب الایمان و الكفر: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) يا معاشر من اسلم بلسانه ولم يخلص الایمان الى قلبه لا تندموا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم ومن تتبع الله عورته يفصحه ولو في بيته. (کافی ج ۲ ص ۳۳۵).

۳- من اتب مؤمناً انبه الله في الدنيا والآخرة (کافی ج ۲ ص ۳۵۶).

۴- من اذاع فاحشة كان كمبئتها و من غير مؤمناً بشيء لم يتمت حتى يركبه (کافی ج ۲ ص ۳۵۶).

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که حکایتی نقل کند بر ضرر مؤمنی نقل مقصودش این باشد که او را چرکین کند و آبرویش را بریزد تا از چشم مردم بیفتد، خدا او را از بستگی خود براند و به بستگی با شیطان کشاند و شیطان هم او را پنذیرد»^۱.

مجلسی علیه الرحمة در شرح حدیث گوید: یعنی حکایتی گوید که دلالت بر ضعف عقل و سنتی رأی او دارد، و محتمل است حکایت کردار هم در آن داخل باشد. و مراد از دلالت در اینجا، محبت و یاری کردن است. و شاید مقصود از نپذیرفتن شیطان او را، این باشد که غرض شیطان گمراهی و هلاکت انسان و جدا شدنش از پروردگار است. و چون این مقصود حاصل شد، دیگر کاری به او ندارد واز او بیزاری می‌جوید.

محمد بن فضیل به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، به من از برادر دینیم چیزی می‌رسد که رشت است و مردان را خوشایند نیست. پس از آن از برادرم می‌پرسم که چنین از تونقل شده، و منکر می‌شود در حالی که جمعی که مورد اطمینان هستند به من خبر داده بودند. امام علیه السلام فرمود: ای محمد، تکذیب کن چشم و گوش را از برادرت. یعنی بگوچشم و گوش اشتباه دیده و شنیده، پس اگر پنجاه نفر چیزی را در باره برادرت بگویند و او منکر شود، تصدیق برادرت کن و آنها را تکذیب نما. یعنی بگو بر آنها مشتبه شده، و فاش مکن چیزی را که به وسیله آن، اورازشت و لکه داروبی آبرو کنی، که اگر چنین کنی از کسانی خواهی بود که خداوند در قرآن مجید فرموده: «کسانی که دوست دارند کارزشت درین مؤمنین فاش شود، برای ایشان عذاب در دنیا و آخرت است»^۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که راه رود برای عیب برادرش، و فاش کردن عیب پنهانش، نخستین گامی که در این راه بر می‌دارد، در آتش دوزخ می‌گذارد و خدا او را در قیامت نزد تمام مردم رسوا می‌فرماید، و عیبهای پنهانش را آشکار می‌سازد»^۳.

۱- من روی علی مؤمن روایة یزید بها شیوه و هدم مرؤته لیقطعه من اعین الناس اخرجه الله من ولایته الى ولاية الشیطان فلا یقبله الشیطان (کافی باب الروایة علی المؤمن ج ۲ ص ۳۵۹).

۲- وسائل کتاب حج باب ۱۵۷ حج ۸ ص ۶۰۹.

۳- عن النبي (صلی الله علیه و آله) و من مشی فی عیب اخیه و کشف عورته کانت اول

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: هر کس حکایتی را بر ضرر مؤمنی نقل کند، تا او را چرکین کرده آبرویش را بریزد، خداوند او را در محلی که صدید جهنم است جای دهد (چنانی که چرکهای عورت زناکاران در آن جمع می‌شود)^۱.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که از گناه مؤمنی آگاه شود، پس آن را فاش کرده پنهانش نسازد، و برای آن مؤمن طلب آمرزش ننماید، آن شخص نزد خدا مانند همان گناهکار است و عقاب آن گناه بر عهده اش قرار می‌گیرد و بجا آورنده گناه آمرزیده می‌شود. و همان رسوا شدنش در دنیا کفاره او است و دیگر در آخرت، رسوانی ندارد. چون خدا کریم ترا از آن است که دو مرتبه بنده را بر گناه عقوبت کند و دو مرتبه رسوا فرماید»^۲.

و بالجمله عقاب آخرت آن گناه، بر عهده افشا کننده است.

در این مقام نیز روایات فراوان و همین مقدار کافی است.

۵- هجو مؤمن به شعر یا نثر: شیخ انصاری علیه الرحمه می‌فرماید: هجو کردن مؤمن، از روی قرآن و سنت و اجماع و عقل حرام است. زیرا در هجو مؤمن، عیب جوئی و طعنه زدن و غیبت کردن و سرزنش نمودن و سرفاش کردن است. و هر یک از این امور، گناه کبیره هلاک کننده است. پس تمام آنچه در امور مذکور ذکر شد، شامل آن نیز می‌شود. و اگر هجویه چیزی کند که در او نباشد، بهتان نیز هست.

فرقی در حرمت هجو مؤمن بین فاسق و غیر آن نیست. و خبری که در آن، امری به مذمت کردن از فاسقین شده، مراد بی ایمانها، یا آنهاشی که فسق آشکار دارند می‌باشد. و اما هجو غیر مؤمن حرام نیست، چون احترامی ندارد. چنانچه جایز است هجو کردن هر صاحب بدعتی را به آنچه در او است به قصد اینکه شناخته شود و کسی در دامش نیفتد.

۶- اذیت به مؤمن: در سوره احزاب می‌فرماید: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن

خطوة خطأها و ضعها في جهنم و كشف الله عورته على رؤس الخلاق. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۶۰۲).

۱- من روی روایة علی اخیه یزید بها شیوه و هدم مرؤته اوقفه الله فی طینة خجال (مستدرک کتاب حج باب ۱۳۷).

۲- مستدرک کتاب حج باب ۱۳۷.

گاهان گیرهج ۲

را می رنجانند به غیر آنچه کرده اند (یعنی جنایتی که سزاوار ایدا شوند، از آنها اسرنزده)، پس هر آئینه این اذیت کنندگان، وزرو دروغ بزرگی را برداشته (یعنی مستحق عذاب بهتان و سزاوار عقوبی ظاهر و نمایانند)^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداؤند می فرماید: باید به جنگ با من اعلام کند هر کس بنده مؤمن مرا بیازارد. و از خشم من آسوده باشد، هر کس بنده مؤمن را گرامی دارد»^۲.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس مؤمنی را بیازارد، مرا آزرسد و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرسد و هر کس خدا را بیازارد، در تورات و انجیل و زبور و قرآن ملعون است. (و در خبر دیگر) برا او است لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم»^۳.

و همچنین فرمود: «هر کس مؤمنی را محزون کند سپس تمام دنیا را به او بدهد، تلافی گناه شکستن دلش نمی شود و دهنده هم اجری ندارد»^۴.

همچنین می فرماید: «هر که مؤمنی را بناحق اذیت کند، مثل این است که ده مرتبه مکه معظمه و بیت المعمور را خراب کرده و هزار ملک مقرب را کشته باشد»^۵. از این حدیث معلوم می شود که حرمت مؤمن ده برابر مکه و بیت المعمور و هزار برابر ملائکه است.

عقوبت آزار به همسایه شدیدتر است: در چندین مورد، شارع مقدس آزار رساندن به غیر را با تأکید بیشتری تحریم فرموده و برایش عقوبتهای شدید دنیوی و اخروی معین فرموده است. از آن جمله همسایه است.

مردی از انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: در فلان محله

۱— والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بعثاناً وأثماً مبيناً (سورة الحزب آیة ۵۸).

۲— ليأذن بعرب مني من اذى عبدى المؤمن و ليأمن غضى من اكيم عبدى المؤمن ... (کافی ص ۳۵۰).

۳— مستدرک کتاب حجج باب ۱۲۵.

۴— من احزن مؤمناً ثم اعطاء الدنيا لم يكن ذلك كفارته ولم يوجز عليه.

۵— من آذى مؤمناً بغير حق فكاناماً هدم مكة و بيت المعمور عشر مرات و كاناماً قتل الف ملك من المقربين (مستدرک کتاب حجج باب ۱۳۵).

ریختن آبروی مؤمن

خانه خریده ام و نزدیکترین همسایه ام کسی است که امید به خیرش ندارم و از شرش آسودگی ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقداد فرمود تا در مسجد به صدای بلند جارزنند؛ هر که همسایه اش از آزار او آسوده نباشد، ایمان ندارد. و سه بار این جار را زدند. سپس آن حضرت با دست خود به هر چهل باب خانه که در برایرش بود سمت راست و چپ اشاره فرمود (یعنی تا چهل خانه از چهار طرف همسایه است و باید حق آنها را رعایت کرد)^۱.

در مصحف حضرت زهرا علیها السلام است: «کسی که ایمان به خدا و روز جزا دارد، همسایه خود رانمی آزاد و میهمانش را گرامی می دارد، و خوب می گوید یا خاموش است»^۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «از مانیست کسی که با همسایه خود به خوبی رفتار نکند»^۳.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین رسیده: «هر که همسایه خود را آزار رساند، خدا بُوی بهشت را بُر او حرام می فرماید و جایش دوزخ است و بدجایگاهی است. و از ما نیست کسی که حق همسایه خود را ضایع سازد. و همیشه جریل به من سفارش همسایه را می کرد تا اینکه گمان کردم، همسایه از اirth برندگان خواهد شد»^۴.

و نیز فرمود: «کسی که همسایه اش را بیازارد و کسی که همسایه اش از آزارش در امان نباشد، به بهشت نخواهد رفت»^۵. و در غزوه تبوک فرمود: «هر کس همسایه خود را آزار رسانده، با ما نیاید»^۶.

روزی اصحاب، به آنحضرت عرض کردند: فلان زن، روزها روزه و شبها را به عبادت می گذراند و صدقه می دهد لیکن همسایه اش را به زبان می آزادد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خیری در آن زن نیست، او اهل جهنم است. گفتد: فلان زن

۱— کافی - کتاب العشرة باب حسن الجوار (ج ۲ ص ۶۶۶).

۲— من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یؤذی جاره و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکم ضیفه و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیراً او لیسکت. (اصول کافی ج ۲ ص ۶۶۷).

۳— لیس منامن لم یحسن مجاوہة من جاوه (کافی ج ۲ ص ۶۶۸).

۴— (وسائل کتاب حجج باب ۸۶ ج ۸ ص ۴۸۸).

۵— (وسائل کتاب حجج باب ۷۲).

گناهان کبیره ج ۲

فقط نماز واجبی و روزه ماه رمضان را بجا می آورد و آزاری به همسایه نمی رساند. فرمود: او اهل بهشت است!

و نیز فرمود: «همسایه برسه قسم است: اول، همسایه‌ای که سه حمل دارد. و آن همسایه‌ای است که مسلمان و رحم باشد. دوم، آنکه دو حق دارد و آن همسایه مسلمان است. سوم، همسایه کافر که فقط حق همسایگی دارد».^۲

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «ملعون است ملعون است کسی که همسایه‌اش را بیازارد».^۳

و نیز فرمود: «چون بنیامین از نزد یعقوب رفت فریاد کشید: خدایا به من رحم نمی کنی، فرزندم را بردى و چشم را گرفتی. خدا به او وحی کرد: اگر من آنها را میرانده باشم، زنده‌شان می کنم تا آنها را به تورسانم. لیکن یادت می آید آن گوسفندی را که سر بریدی و بریان کردی خورده و فلان و فلان در همسایگی توبودند و روزه داشتند و چیزی از آن رابه آنها ندادی».^۴

در روایت دیگر است که پس از آن، شیوه یعقوب چنین شد که هر صبح جارچی از منزل او تا یک فرسخ راه جاری می کشید که هر کس چاشت می خواهد، به منزل یعقوب بیاید و در شامگاه هم جاری می زد هر کس شام می خواهد، به منزل یعقوب بیاید.

از این حدیث، خوب آشکار می شود که چقدر حق همسایه مهم است و در اخبار بسیاری حقوق همسایه ذکر شده و به جهت اختصار خلاصه آنها یاد داشت می شود:

حقوق همسایه: باید با همسایه با مهربانی و ملاحظت سلوک کرد و احسان خود را از او دریغ نداشت، آنچه به آن نیازمند است، از او مضایقه نکرد و او را مانند شریک در

۱— قالوا له صلی الله عليه و آله فلانة تصوم النهار و تقوم الليل وتصدق وتؤذى جارها بمسانها قال صلی الله عليه و آله لا خير فيها هي من اهل النار و فلانة تصلى المكتوبة و تصوم شهر رمضان ولا تؤذى جارها فقال صلی الله عليه و آله هي من اهل الجنة (حج مستدرک باب ۷۲).

۲— قال رسول الله صلی الله عليه و آله الجيران ثلاثة فمنهم من له ثلاثة حقوق حق الاسلام و حق الجوار و حق القرابة ومنهم من له حقان حق الاسلام و حق الجوار و منهم من له حق واحد الكافر له حق الجوار (مستدرک كتاب حج باب ۷۲).

۳— (كافی)

۴— مستدرک كتاب حج باب ۷۲.

۳۰۷ ریختن آبروی مؤمن
مال خود دانست، بر او سلام کرد و از چیزهایی که می خواهد پنهان باشد، تفتیش نکرد. هنگام مرض از او عیادت و به هنگام مصیبت تعزیت و در عزا، همراهی و در شادی، به او تهنیت گفت. اگر به عیبی از او آگاهی یافت پوشانید و اگر خطای از او سرزد عفو کرد و اگر بخواهد بر دیوار، عملی کند مانع نشد. اگر ناودانی خواست به فضای همسایه اش گذارد مانع نشد. از اسباب خانه که مورد لزومش هست، دریغ نداشت. باید چشم خود را از اهل و عیال همسایه پوشانید و چون در خانه نباشد، از خانه‌اش غافل نشد با اولادش ملاحظت و مهربانی کرد و به آنچه مصلحت دین و دنیايش باشد، راهنمائیش نمود. اگر یاری خواست، باید یاریش کرد و اگر قرض خواست، باید قرضش داد. بنای خانه خود را نباید بدون اجازه‌اش بالابری، که هوای خانه‌اش حبس گردد. از غذاهای لذیندی که به خانه آورده می شود، باید برای همسایه فرستاد یا در صورتی که میسر نیست، باید پنهان داشت تا اطفال همسایه بویش را نشنوند و او را ناراحت کنند، شاید نتواند برایشان تهیه نماید.

آزار به همسر: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس زنی دارد که او را می آزادد، خداوند نمازها و کارهای نیک آن زن را نمی پذیرد، تا وقتی که حق شوهرش را ادا کند واورا از خود خشنود سازد. هر چند تمام روزها روزه باشد و بنده‌ها را آزاد کند و مال فراوان صدقه دهد. و اول کسی است که داخل جهنم می شود». سپس فرمود: «هر مردی که زن خود را آزار رساند برای او است، آنچه در باره زن گفته شد. و هر کسی بد رفتاری زنش را تحمل کند و مزد صیر خود را از خدا بخواهد، برای او است در هر مرتبه‌ای که صیر می کند، مثل آنچه به حضرت ایوب برای صبرش داده شده. و برای آن زن است ازو زر، در هر شب‌انه روزی مانند ریگهای بیابان. و اگر بیمید، پیش از آنکه شوهر را از خود راضی سازد، سرنگون وارد جهنم می شود. با منافقین در پائین ترین در کات جهنم - و هر که زنی دارد که با او موافقت نمی کند، و بر آنچه را که شوهر نفقه می کند، صیر نمی نماید و بر شوهرش سخت می گیرد و او را وادار به آنچه طاقت ندارد می کند، خداوند از او کار خیری که آتش را از او دور سازد نمی پذیرد و تا وقتی که چنین است بر او غصب می فرماید».^۱

گناهان^۲ کبیره ح ۲

آزار به فقیر: در سوره بقره می فرماید: «صدقه هایتان را به سبب منت، گذاردن و آزار رساندن بگیرنده باطل نکنید»^۱ و نیز می فرماید: «گفتار نیک با فقیر، و بخشش، بهتر از صدقه دادنی است که پس از آن آزار باشد»^۲ مثل اینکه را از او برگرداند، یا با او ترش روئی کنند، یا در مقابل صدقه، او را به کاری وا دارد.

مروی است: «کسی که بر کارهای نیکی که می کند، منت گذارنده باشد، داخل بهشت نمی شود»^۳ و در حدیث دیگر می فرماید: «بهشت بر او حرام است».

و نیز می فرماید: منت گذارنده بر فقرا ملعون است در دنیا و آخرت و منت گذارنده بر پدر و مادر و برادران و خواهرانش، از رحمت خداو ملائکه اش دور است و به آتش نزدیک است و دعایش مستجاب نمی شود و حاجتش روانی گردد و خداوند به نظر رحمت در دنیا و آخرت به او نمی نگرد»^۴.

۴- مکرونیرنگ

چهارم از کبائری که وعده آتش بر آن داده شده، مکر و غدر، یعنی پیمان شکنی، وخدعه یعنی فریب دادن است. چنانچه در روایات مستفیضه، بر هرسه وعده آتش داده شده است. از آن جمله در کتاب ایمان و کفر اصول کافی باب مکر و غدر و خدیعه شش حدیث در این باره نقل نموده است که برای نمونه، دو تای آن یاد آوری می شود:

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «اگر نبود که مکر و فریبکاری در آتش است، من از همه مردم مکارتر بودم»^۱.

و نیز می فرماید: «به درستی که دغل گری و هرزگی و خیانت در آتش است»^۲. در وسائل است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مسلمان نباید مکر و خدعا کند، زیرا از جبرئیل شنیدم که مکر و خدعا در آتش است». پس فرمود: «کسی که مسلمانی را فریب دهد یا به او خیانت کند، از ما نیست»^۳. و فریب به این مضمون چند حدیث دیگر نقل کرده است. و همچنین در مستدرک روایاتی به این مضمون نقل نموده از آن جمله:

۱- لولا ان المكر والخدعه في النار لكتت امكر الناس (کافی ج ۲ ص ۳۳۶).

۲- الا و ان الفدر و الفجور و الخيانة في النار (کافی ج ۲ ص ۳۳۸).

۳- وسائل كتاب حج باب ۱۳۷ ج ۸ ص ۵۷۰.

۱- لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى (سوره ۲ آیه ۲۶۳).

۲- قول معروف و مغفرة خیر من صدقة يتبعها اذى (سوره ۲ آیه ۲۶۲).

۳- لا يدخل الجنة منان بالفعال الخير اذا عمله (ثلاثی الاخبار ص ۲۷۷).

۴- المنان على القراء ملعون في الدنيا والآخرة والمنان على ابويه و اخوته و اخواته بعيد من الرحمة بعيد من الملائكة قریب من النار لا يستجاب له دعوه ولا يقضى له حاجته ولا ينظر الله اليه في الدنيا والآخرة.

مردم به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفتند: کسی که مخالف شما است (معاویه علیه الهاویه) او را بر حکومتی که دارد (شام) برقرار دارو او را عزل مفرما، تا وقتی که حکومت و خلافت تو مستقر شود، آنگاه عزلش کن. حضرت فرمود: مکروه فریب کاری و پیمانشکنی همه در آتش است^۱.

معنى مکروه خدوع: غدر به معنی پیمان شکنی، در باب اول ضمن گناه ۲۱ مفصلًا ذکر گردید. اما مکروه خدوع، هر دو به معنی قصد سوء و آهنگ بدی کردن بدیگری است، از راهی که نمی داند. مثل اینکه در ظاهر به او احسان، و در باطن با او بدی کند. یا در ظاهر با او محبت و موافقت، و در باطن دشمنی و مخالفت نماید. یا اینکه در ظاهر بفهماند که با او کاری ندارد، و در باطن در کمین باشد تا به او تعرض نموده و آزار برساند. و خلاصه مکروه خدوع با خدا و پیغمبر و امام و دیگر مکروه خدوع با مردم.

نیرنگ با خدا: بدترین مراتب نیرنگ با خدا، خدوع منافقین است. یعنی کسانی که کفر خود را پنهان می دارند و در ظاهر، اظهار اسلام و ایمان می نمایند. چنانچه در سوره بقره می فرماید: «با خدا و اهل ایمان نیرنگ می زند در حالی که نیرنگ نمی زند مگر به خودشان، در حالی که نمی فهمند»^۲.

و اگر گفته شود که خدوع در موردی است که نیرنگ زده شده بی خبر باشد و خدوع را نفهمد، بنابراین خدوع با خدا چگونه است؟

جواب آن است که ایشان چون با پیغمبر و مؤمنین، خدوع می کردند، در حکم نیرنگ با خدا است. یا اینکه منافقین با خداوند معامله خدوع و نیرنگی و فریبکاری می کردند، چون کفر خود را پنهان و اظهار ایمان می کردند.

معنی اینکه به خودشان نیرنگ می زند این است که، از خدوع ایشان به پیغمبر و مؤمنین ضرری نمی رسد، بلکه ضررش به خودشان می خورد. چون خود را از هر خیر و سعادتی محروم می کردند و خود را در دنیا به بلا رسوائی و در آخرت به عذابهای الهی گرفتار می کردند.

از جمله موارد نیرنگ با خدا، ریای در عبادت است به تفصیلی که در آخر بحث شرک مفصلًا ذکر شد^۱.

ادعای مقامات روحانی: از جمله مراتب خدوع با خدا، ادعای کردن بعضی از مقامات عالیه دینی است، در حالیکه حقیقتاً فاقد آن است؛ مانند مقام صبر و شکر و توکل و محبت و رضا و تسلیم و اخلاص. مثلاً ادعایی که معبودش تنها خدا است ولا غير. و می گوید: ایاک نعبد، در حالیکه شیطان را می پرستد، یا می گوید الله اکبر، خدا نزد من از هر چیز بزرگتر و برتراست، در حالی که مال و جاه و شوون دنیوی در قلبش ریشه دوانیده بیشتر مورد اهمیت و اعتنا است چنانچه اگر به او بگویند فلاں گناه را برای خداترک کن، حاضر نیست. ولی اگر بداند ضرر مالی یا آبروئی یا سایر شوون دنیوی برایش دارد ترک می کند.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «وقتی که تکبیر نماز می گوشی، باید تمام موجودات را نزد عظمت خدای تعالی کوچک بدانی. زیرا هر گاه بنده ای تکبیر بگوید و خدا بداند که در قلبش چیزی برخلاف تکبیر او است، یعنی غیر خدا را بزرگتر می داند، به او می فرماید: ای دروغگو آیا با من خدوع می کنی؟ به عزت و جلال م سوگند البته تورا از شریینی ذکر و از رسیدن به جواه و از لذت مناجاتم محروم می سازم»^۲.

خدوع با بزرگان دین: نیرنگ با بزرگان دین؛ مثل اینکه با ایشان می گوید: موال لكم ولا ولیائكم یعنی شما و دوستان شما را دوست می دارم. در حالی که به دوستان علاقه ای ندارد. و ملاحظه نسبتان را با اهل بیت علیهم السلام نمی نماید. یا می گوید: التارک للخلاف عليکم آنچه که مخالفت شما در آن است، آنرا رها کننده ام. در حالی که هزاران مرتبه مخالفتشان را کرده و می کند و نظیر اینها، چنانچه در بحث کذب اشاره شد. نیرنگ با بندگان خدا: انواع حیله گری و کلاهبرداری و حقه بازی و فریبکاریهایی که در بین بی خبران از آخرت متداول است، از این دسته است. و تمام حرام و گناه کبیره است و هر چه مفسده اش بیشتر باشد، حرمت و عقوبتش نیز شدیدتر است. در سوره فاطر می فرماید: «در بر نمی گیرد مکر بد مگر به اهلش»^۳ یعنی نیرنگ هر

۱— مخصوصاً به صفحه ۶۱ جلد اول و پاورقی آن مراجعه شود.

۲— مستدرک کتاب صلات باب^۲.

۳— ولا يحق المكر السيء الا باهله (سوره فاطر آیه ۴۲).

۱— فقل علیه السلام المکروه الخدیعة و الشدر فی النار (مستدرک).

۲— يخاد عن الله والذين آمنوا وما يخدعون الا انفسهم وما يشعرون (سوره ۲ آیه ۹).

نیرنگ بازی به خودش بر می‌گردد، و هر چه در باره کسی اندیشه باشد در باره خودش مشاهده می‌نماید. زیرا هر مکری سبب دلت و تنزل مکر کننده و عزت و ارتفاع درجه طرف مکر شده خواهد بود. یا در آخرت، مکر کننده به سبب کردار زشش، در درکات جهنم پائین می‌رود و مکر شده به سبب ستمی که به او شده در درجات بهشت مقامش می‌دهند. یا در دنیا و آخرت هر دو. چنانچه غالباً در دنیا مکر کننده رسوای شود و ضرر مکر شده خودش می‌رسد. به قدری مطلب واضح است که در منهج الصادقین می‌نویسد این جمله در عرب ضرب المثل است «هر که برای برادر خود چاهی کند که در او افتاد، خودش در آن سرنگون گردد» و همچنین از ضرب المثل عجم است «بدمکن که بدینی - چه مکن که خود افتی» و نیز گویند: «هر که چاهی کند بهر کسی اول خودش دوم چه مکن که خود افتی»!

۱- در قصیر منهج الصادقین گوید: در کتب تواریخ مسطور است که دو نفر زری فراهم آورده، از جهت خوف دزد، هر دو بااتفاق، آنرا میان درختی که تهی شده بود پنهان کردند. و یکی از این دو، پنهان در شب آمد، آن زر را برداشت. روز دیگر که هر دو به اتفاق آمدند که آن زر را تصرف کنند نیافتد آنکه زر را در شب دزدیده بود، گریبان آن دیگری را گرفت که موقع پنهان کردن زر، جز تو کسی خبر نداشت، یقیناً تو برداشته ای بیچاره هر چند سوگند خورد، دزد بیشتر اصرار می‌کرد. تا آنکه گفتگوی ایشان به حاکم افداد. حاکم از مردم دزد، شاهد طلب کرد. او گفت: خود آن درخت شهادت می‌دهد که زر را او برده پس در پنهانی، برادر خود را گفت که شب در میان آن درخت رفته، صحیح که حاکم از درخت شهادت طلبید، او شهادت دهد که زر را آن بیچاره برده.

چون صحیح حاکم با جماعتی نزد درخت حاضر شدند، حاکم گفت: ای درخت به آن خدای که توان衡 کرده، بگو آن زر را که در جوف توپنهان کردن، که دزدیده؟ برادر دزد از جوف درخت فریاد زد: زر را فلانکس یعنی ریق دزد برده. حاکم بفراسط یافت که چون این خلاف عادت، یعنی نطق از این درخت واقع شده، باید او را سوتخت تا موجب فسادی نشود. امر کرد درخت را آتش زدند. آن مرد از ترس فریاد نکرد تا آتش در روی افتاده آنرا بیچاره شد و ناله و فریاد کرد مردم خبر شده و او را نیم مرده از میان آتش بیرون آوردند و احوال از او پرسیدند و او به تمامی مکر برادر را به حاکم گفت:

حاکم مال را گرفت و به آن بیچاره داده و ماکر را تأذیب سخت نمود.

محدث جائزی در زهرالربع نقل کرده، که در اصفهان مردی خواست زن خود را بزند. پس چند عصا بر او زده تصادفاً زن مرد، در حالی که مرد قصد کشتن اورا نداشت، بلکه غرض او تنبیه زن بود، پس از خوبی شاوندان زن، سخت ترسناک گردید و راه چاره از شر آنها نیافت. پس از خانه بیرون

←

مکر و نیرنگ

دوروثی و دوزبانی هم نیرنگ است: حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر کس با مسلمانان، دور و دوزبان برخورد کند، روز قیامت می‌آید در حالی که دو زبان از آتش دارد».^۱

از حضرت باقر علیه السلام است: «چه بد بنده ای است کسی که دارای دور و دوزبان است. در حضور برادرش او را تمجید و ستایش کند و پشت سرش او را بد بگوید و گوشتش را بخورد (غیبیش را کند) اگر نعمتی به او رسد، حسدهش برد و اگر گرفتار شود، او را واگذار و یاریش نکند».^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس دو رو باشد، در قیامت می‌آید در حالی که دوزبان دارد: یکی از عقب و دیگری از جلو و هر دو آویزان، و شعله آتش از آنها بیرون می‌آید، به طوری که تمام بدنش را آتش می‌گیرد. پس گفته می‌شود

آمده و به یکی از آشنايان قصه خود را گفت. آن مرد راه خلاص از شر خویشان آن زن را گفت به این است که مرد نیکو صورتی را پیدا کرده به عنوان میهمانی به خانه بزی و سر او را بریده، پهلوی جنازه زن گذاری که در جواب خویشان زن بگوئی که من این جوان را دیدم که با او زنا می‌کرد من هم طاقت نیاوردم و هر دو را کشتم.

پس این مرد حیله ای که او گفت، پسندیده، در خانه خود آمده و نشست. ناگاه جوانی زیبا از درخانه عبور کرد، او را به اصرار در خانه آورد، سپس او را کشت.

چون خویشان آمدند و جنازه هر دو را دیدند و آن مرد ماجرا را خبر داد، آنها راضی شدند و رفتهند. قضا را آن مرد که این حیله را تعلیم شوهر آن زن نموده بود، پسری داشت، آنرا زبه خانه نیامد. پس مضطرب شده به خانه شوهر آن زن رفت و گفت: آن حیله ای که به تو آموختم به جا آوردي؟ گفت بلى گفت: آن جوان کشته را به من نشان ده. چون به بالین جنازه جوان آمد، دید پسرش می‌باشد که به امر و پیشنهاد آن بدیخت کشته شده و مصدق من حفر بثرا لاخیه اوقعه الله فيه، ظاهر گردید و نظیر این دوقصیه در کتب تواریخ بسیار است.

و نیز در کتاب معجمة الیضا حکایتی ذکر کرده که مناسب بحث مکروه دو است و در بحث حسد ذکر می‌شود.

۱- من لقى المسلمين بوجهين ولسانين جاء يوم القيمة و له لسانان من نار (کافی ج ۲ ص ۳۴۳).

۲- بش عبد عبد يكون ذا وجهين و ذاتين يطرى اخاه شاهداً و يأكله غائبًا ان اعطي حسد و ان ابنتي خذله (اصول کافی ج ۲ ص ۳۴۳).

گناهان کبیره ج ۲

این است آنکه در دنیا دور و دوزبان بوده و به این کیفیت عذاب شناخته می‌شود^۱. و همچنین فرمود: «هر کس در دنیا، دور و دوزبان باشد، در قیامت دور و دوزبان از آتش دارد»^۲.

دور و دوزبانی چیست؟ ۱- آدم دوزبان، یعنی کسی که اظهارات ضد و نقیض دارد و بر حسب هر حالی برای جلب نفع دنیوی و بدون ضرورت، سخنهای مختلف می‌گوید. مثلاً به چیزی اقرار می‌کند و بعد آنرا انکار می‌نماید، و یا به چیزی گواهی می‌دهد و بعد خلافش را اظهار می‌دارد، یا در حضور کسی از او تمجید و ستایش می‌کند و پشت سرش از او بدگوئی می‌نماید.

۲- آدم دور و دوزبان، یعنی کسی که میان دو دشمن رفت و آمد کند، و با هر کدام به زبان موافق او سخن گوید و این عین نفاق است.

۳- دونفری که با هم دشمنی دارند و پشت سر یکدیگر سخنان ناهنجاری می‌گویند. کسی که سخن هر یک را برای دیگری نقل کند دوزبانی است و این از نمیمه بدتر است. چون نمیمه تنها نقل کلام شخصی است به کسی که در باره اوسخن گفته. و اگر کلام آن دیگر را هم برای طرف نقل کند دوزبانی می‌شود.

۴- هنگام برخورد با هر یک از دونفری که با یکدیگر دشمنند تمجید کند و او را نسبت به دیگری تحسین نماید، این هم دوزبانی است.

۵- به هر یک از آن دو نفر، وعده مساعدت و یاری کردن نسبت به دیگری بدهد. خلاصه در تمام این موارد، شخص را دوزبان و دورومی گویند.

ناگفته نماند که رفاقت و اظهار دوستی با هر یک از دونفری که با هم دشمنند بدون نقل کلام هر یک برای دیگری و تحسین و وعده یاری، ضرری ندارد و دوزبانی نیست.

غش هم نیرنگ با مردم است: از اقسام خدعاً با مردم، غش در معامله است. و آن مخلوط کردن جنسی است که می‌فروشند یا چیز دیگر به طوری که آشکار نباشد. مانند مخلوط کردن شیر با آب یا خوب و بد یک جنس را یکی کردن و به عنوان خوب فروختن^۳.

۱- وسائل کتاب حجج باب ۱۴۳ ج ۸ ص ۵۸۱.

۲- غش در معامله هر چند حرام است، لیکن در بعضی صورتها اصل معامله صحیح است و

مکرونیرنگ

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازار مدینه به طعامی (گندم یا جو) گذشت، به صاحبش فرمود: خوب طعامی است، قیمتش چیست؟ پس ملهم شد که دست در وسطش کند و مشتی بیرون آورد، معلوم شد وسطش خراب است و ظاهرش خوب، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: جمع کردی بین خیانت کردن و غش نمودن با مسلمانان»^۱.

و نیز فرمود: «کسی که با مسلمانی در خریدن یا فروختن غش کند، پس از مسلمانان نیست، و در قیامت با یهود محشور می‌شود زیرا یهود بیش از همه با مسلمانان غش می‌کنند»^۲.

و همچنین فرمود: «کسی که بخوابد، در حالی که در دلش غش کردن با برادر مسلمانش باشد، در سخط خدا خوابیده، و صبع می‌کند در غصب خدا. و همین طور در سخط خدا است تا وقتی که توبه کند و دست از غش کردن بردارد. و اگر در این حال بمیرد بر دین اسلام نمرده است». پس سه مرتبه فرمود: «بدانید هر که با مسلمانان غش کند از آنان نیست و هر که با برادر مسلمانش غش کند، خداوند برکت را ارزقش بر می‌دارد و راه معيشتش را می‌بند و به خودش واگذارش می‌فرماید»^۳.

حضرت صادق علیه السلام به مردی که آرد فروش بود، فرمود: «از غش کردن پرهیز. زیرا هر کس با دیگری غش کند، در مالش غش کرده خواهد شد و اگر مالی ندارد با اهلش غش کرده خواهد شد»^۴.

روایات واردہ در این مقام بسیار و پاره‌ای از آنها در ضمن بحث کم فروشی یاف گردید.

گرانفروشی نیز نیرنگ است: مانند غش کردن در معامله، غبن است و آن فربی دادن فروشنه است در قیمت. یعنی جنس را به زیادتر ازارزشی که دارد، به کسی که از

برای روشن شدن مسائل آن می‌توانید به رساله توضیح المسائل شماره‌های ۲۰۶۳ و ۲۰۷۹ و ۲۱۳۲ و

۲۱۳۳ مراجعه فرمائید.

۱- وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

۲- وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

۳- وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

۴- وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

قیمت آن بی خبر است بفروشد^۱.

گناهان کبیره ج ۲

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «فریب دادن و به زیادتر از قیمتش فروختن به کسی که بی خبر است (و به صاحب جنس اطمینان و وثوق دارد)، سحت است»^۲. و در بحث اکل سحت (گناه ۲۵) معنی آن ذکر گردید.

ونیز می فرماید: «فریب دادن مؤمن در معامله حرام است». و در روایت دیگر فرمود «کسی را که به تو وثوق دارد، فریب مده، زیرا فریب دادنش حلال نیست»^۳.

۵-احتکار

احتکار، جمع آوری و نگهداری قوت مردم است؛ مانند: گندم و جو و برنج و روغن به انتظار گران شدن، و در صورتی که مورد احتیاج مردم باشد و دیگری هم یافت نشود که نیازشان را برطرف کند، حرام واز گناهان کبیره ای است که بر آن وعده آتش داده شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «جبرئیل به من خبر داد که در جهنم یک وادی را دیدم که در آن، آتش افروزان و جوشان است. از مالک جهنم پرسیدم اینجا جای کیست؟ گفت: سه طایفه: احتکارکنندگان و شرابخواران و قوادان»^۱. و نیز می فرماید: «احتکار نمی کند مگر شخص گنه کار»^۲.

و نیز می فرماید: «هر مردی که قوت مردم را بخرد و تا چهل روز آنرا نگاه دارد، به انتظار اینکه مسلمانان در گرانی واقع شوند، گناهی کرده که اگر تمام آن قوت را بفروشد و پولش را صدقه بدده کفاره آن گناهی که کرده نمی شود»^۳.

و نیز در چند روایت احتکارکنندگان را ملعون نامیده است.

می فرماید: «در یک شب بر جمعی از بنی اسرائیل عذابی نازل شد و صبح کردند در حالی که چهار صنف از ایشان هلاک شده بودند: طبل زنندگان و آوازه خوانان و احتکار

۱- وسائل کتاب تجارت باب ۱۲۷ ج ۱۲ ص ۳۱۴.

۲- غش در معامله هر چند حرام است، لیکن اصل معامله صحیح است با خیار یعنی طرف معامله ای که به او غش شده حق فسخ دارد یعنی می تواند معامله را بر هم زند و آنچه داده پس بگیرد بلی اگر جنسی که به او داده، غیر از جنسی باشد که معامله به عنوان آن واقع شده، مثل اینکه طلا بخرد و بعد معلوم شود مس بوده، اصل معامله باطل است. و در این مقام چند مسئله مربوط به غش و غبن از رساله توضیح المسائل برای استفاده عموم نقل می شود:

۳- اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آنرا معین کند مثلاً بگوید این یک من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیه که در آن است باطل می باشد و پولی که فروشنده برای آن پیه گرفته، مال مشتری و پیه مال فروشنده است. و مشتری می تواند معامله روغن خالصی که در آن است بهم بزند. ولی اگر آنرا معین نکند بلکه یک من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدده، مشتری می تواند آن روغن را پس دهد و روغن خالص مطالبه کند.

۴- اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزان تر از قیمت آن بفروشد به مقداری که مردم به آن اهمیت می دهند، می تواند معامله را بهم بزند.

۵- چهارم فروشنده یا خریدار (هرگاه) مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (آن دیگری می تواند معامله را بهم بزند و این را خیار تدلیس گویند).

برای خیار تدلیس و عیب و غبن احکام و مسائل بسیاری در کتب فقهی مسطور است.

۶- غبن المسترس مسحت (وسائل کتاب تجارت- خیار باب ۱۲ جلد ۱ ص ۳۶۳).

۷- غبن المؤمن حرام - و فی روایة اخرى - لاتغبن المسترس فان غبته لا يحل (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۳۶۴).

کندگان و صرافانی که ربا خوار بودند».^۱

و نیز می فرماید: «کسی که بیش از چهل روز احتکار کند، بُوی بهشت رانخواهد یافت با اینکه بُوی بهشت از پانصد سال راه یافت می شود. و جز این نیست که بُوی بهشت بر او حرام است چه رسد به خود بهشت».^۲

و نیز می فرماید: هر کس قوت مردم را به انتظار گرانی، تا چهل روز نگهدارد، از خداوند بیزار و بریده شده و خدا هم از او بیزار است».^۳

باید دانست، هر گاه کسی طعام رانگهداری کند، در صورتی که مورد ضرورت و احتیاج مردم نباشد یا اگر باشد، کس دیگری یافت می شود که به آنها بفروشد و رفع احتیاجشان می شود، یا اینکه برای مصرف خانواده اش نگه داشته نه برای گرانفروشی، در هر یک از این سه صورت، احتکار حرام نیست و در غیر آن حرام و گناه کبیره است، و حاکم شرع باید او را به فروختن آن، به قیمتی که راضی شود مجبور نماید. و اگر خواست اجحاف کند، باز حاکم شرع نرخ عادلانه قیمت را به او پرداخته و گندمش را به نیازمندان می فروشد.

۶- حسد

ششم از گناهانی که در نصوص معتبره بر آن وعده عذاب داده شده است، حسد است.

شخص حسود نمی تواند نعمتی را به دیگری ببیند و دوست می دارد و آرزو می کند که ازاو گرفته شود.

صاحب شرایع می فرماید: حسد و دشمنی با مؤمن گناه است و ظاهر کردن آن با عدالت منافات دارد، یعنی گناه کبیره است. و شهید ثانی هم در ممالک فرموده که حسد و دشمنی با مومن نزد تمام فقهاء حرام است و وعده عذاب بر هر دو در روایات بسیار رسیده، و هر دو از گناهان کبیره می باشد. پس منافی با عدالت است. و اینکه اظهار حسد و بعض را منافی با عدالت دانسته اند، نه برای این است که حسد و بعض قلبي حرام نیست و تنها اظهار آن حرام است، بلکه برای آن است که تا آنها را آشکار نکند، نمی توان نفی عدالت از او کرد چون امر قلبي است و طریق اثباتش اظهار او است، هر چند بدون اظهار همان حسد و بعض حرام است. (پایان فرمایش شهید).

روایات در باره حسد زیاد و در اینجا به پاره ای از آنها اشاره می شود:

حسد چون آتش، ایمان را می خورد: حضرت باقر علیه السلام می فرماید. «مرد هر گونه (سخن) شتاب زدگی از خود هنگام خشم نشان می دهد و خود را کافر می کند و

۱- مستدرک کتاب تجارت باب ۲۱

۲- مستدرک کتاب تجارت باب ۲۱

گناهان کبیره ج ۲

به راستی حسد است که ایمان را می خورد چنانچه آتش هیزم را^۱.

و حضرت صادق علیه السلام هم می فرماید: «که حسد، چون آتش که هیزم را می خورد، ایمان را از بین می برد». و همچنین می فرماید: آفت دین، حسد و خودبینی و به خود بالیدن است^۲ «مؤمن به هر چیز رشک می برد اما حسادت ندارد و منافق حسد می برد و غبطه نمی خورد»^۳.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خداؤند به موسی بن عمران فرمود: مبادا به مردم حسد بری، در باره آنچه من به آنها داده ام از فضل خودم. و چشمانت را به دنبال آن دراز مکن و دل خود را به دنبال آن روانه مساز، زیرا آنکه حسد برد، نعمت مرا بد داشته واز آن قسمتی که من میان بندۀ هایم کردم، جلو گرفته و هر که چنین باشد من از او نیستم و او هم از من نیست»^۴.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «اساس کفر سه چیز است: حرص، تکبر، حسد»^۵.

روشة کفر: حسد از ریشه های کفر بودنش، چنانچه در این روایت است و نفاق بودنش چنانچه در حدیث گذشته بود، پر ظاهر است. زیرا شخص حسود، نعمتی که به محسود رسیده اگر از خدا نبیند، مشرک به خدا شده به تفصیلی که در باب شرک گذشت. و اگر از خدا بداند پس خدای را عادل و حکیم ندانسته و بر فعلش خشمگین گردیده است.

آیا کفری بدتر از دشمنی و خشم به پروردگار عالم می شود؟ و آیا اظهار ایمان یا چنین حالی عین نفاق نیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «به راستی همان درد و بلائی که در امتهای پیش بود، به شما رسیده و آن حسد است که بر طرف کننده و از بین برندۀ دین است. و نجات در این است که انسان زبان و دست خود را از حسد و رزی نگاهدارد و با

۱- ان الرجل ليأتى باى بادرة فيكفرون الحسد ليأكل الإيمان كما تأكل النار الحطب كافى ج ۲ ص ۳۰۶.

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۳۰۷.

۳- اصول الکفر ثلاثة الحرص والاستکبار والحسد... (کافی ج ۲ ص ۲۸۹).

برادر مؤمن خود دشمنی نداشته باشد»^۱.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «خداؤند شش طایفه را به شش گناه عذاب می فرماید: عرب را به سبب تعصب باطل، و کشاورزان را به تکبر، و حکمرانان را به ستم کردن، و علماء را به حسد ورزیدن، و معامله گران را به خیانت کردن، و روستایان را به نادانی»^۲.

شهید در کشف الریبه می فرماید: حسد بزرگترین گناهان، و پر شرترین آنها و خراب کننده ترین آنها است قلب انسانی را، و دردی از آن بدتر نیست. و اولین گناهی است که در زمین واقع شد. هنگامی که شیطان به آدم حسد ورزید و او را وادار به گناه کرد. و نیز قabil به برادرش هابیل حسد ورزید و او را کشت. و خداوند به پیغمبرش امر می فرماید که از شر حسود به خدا پناه برد^۳. پس از آنکه از شر شیطان و ساحر به خدا پناه برد، حسد را ردیف شیطان و ساحر قرار داده است. و احادیث نبوی در باره حسد بیشمار است... (پایان فرمایش شهید).

و راستی شخص حسود، نه دنیا دارد نه آخرت. زیرا در دنیا همیشه در هم و غم و ناراحتی و ناکامی است. زیرا به حسدش که نعمت از طرف گرفته نمی شود بلکه ممکن است نعمتش زیادتر گردد و برای برطرف شدن نعمت از او چقدر زحمت که می کشد و چه ناراحتیهایی که می بیند و به نتیجه هم آن طوری که می خواهد غالباً نمی رسد.

نسبت به آخرت هم شکی نیست که عباداتی که با حضور قلب باشد، حسود ندارد و از پاره‌ای عبادات بزرگ، مانند احسان و اکرام به مؤمنین بی نصیب است. و علاوه، اگر عمل خیری هم داشته باشد، به محسود هدیه داده و کفه حسناتش را سنگین و مال خود را سبک ساخته است. آیا زیانی از این بدتر می شود؟

ظاهر کردن حسد: مشهور فقهاء فرموده‌اند: حسد گناه کبیره است و طریق اثبات آن، حسد ورزی به زبان و دست و سایر اعضا است، چنانچه ذکر گردید. و

۱- وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۵۴.

۲- ان الله عزوجل يعذب ستة العرب بالعصبية و الدهاقنة بالكبر والامراء بالجحود والفقهاء بالحسد والتجار بالخيانة و اهل الرستاق بالجهل (خصال صفحه ۳۲۵ باب ستة).

۳- ومن شرح اسد اذا حسد (سوره فلق آیه ۵).

بعضی از علما فرموده‌اند: حسد تا ظاهر نشود حرام نیست. آنچه حرام است اظهار آن است، یعنی حسد ورزی با اعضا است. زیرا اولاً حسد قلبی اختیاری نیست یعنی به واسطه خبث ذاتی یا سابقه دشمنی که با کسی دارد، اگر او را در ناز و نعمتی ببیند، بی اختیار بدهش می‌آید و دوست دارد از او گرفته شود. و هر چه اختیاری نباشد تکلیف بر آن نیست. و ثانیاً در چند روایت تصریح شده که بر حسد قلبی تا اظهار نشود، مؤاخذه نیست از آن جمله حدیث رفع از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد که می‌فرماید: «نه حصلت از امتن برداشته شده: خطأ ، فراموشی آنچه را که ندانند، آنچه را که نتوانند، آنچه بدان بیچاره باشند، آنچه به زور بر آن وادر شوند، طیره، وسوسه در باره اندیشه در آفرینش، حسد تا به زبان یا دست آشکار نشود».^۱

حسد اختیاری است: جواب از اختیاری نبودن حسد این است که آنچه را می‌توان گفت اختیاری نیست، همان خاطرات قلبی است. یعنی در آن لحظه‌ای که با خبر شد، فلاں نعمت به کسی که با او سابقه دشمنی دارد، رسیده است، قهرآ و بدون اختیار بدهش می‌آید و دوست می‌دارد آن نعمت از طرف زائل شود. اما باقی ماندن بر آن حال و مشغول داشتن دل به چنین خاطره‌زشتی، اختیاری و از گناهان قلبی است. چون می‌تواند دل خود را از چنین گناهی به طریق علمی و عملی بازدارد.

راه علمی و عملی جلوگیری حسد: راه علمی به مراجعه کردن و تفکر در آنچه از مفاسد حسد ذکر شد بلکه در مذمت دنیا و فنای آن است تا درخت خبیث دوستی دنیا که ریشه هر گناهی است از دل بیرون رود و آزاد گردد.

طریق عملی پیروی نکردن و عملی ننمودن چنین خاطره‌زشتی است. زیرا هر خاطره‌ای که از آن پیروی نشده، به خودی خود از بین می‌رود. چنانچه در روایت چنین رسیده که «وسوسه مانند حمله کردن سگ است. اگر به او اعتنا شود ستیزه‌تر می‌گردد و اگر بی انتنای شود دور می‌شود».^۲

۱- اصول کافی باب ما رفع عن الامة ج ۲ ص ۴۶۳.

۲- راه علمی و عملی چاره حسد در کتابهای محجۃ البیضاء، محدث فیض و جامع السعاده و معراج السعادة نراقی مفصلًا نوشته شده است و اخیراً در کتاب قلب سلیم به قلم مؤلف به تفصیل ذکر شده است.

توجیه حدیث رفع: ظاهر ادله حسد که پاره‌ای از آن ذکر گردید، حرمت حسد قلبی است. یعنی حسود دوست بدارد، بر طرف شدن نعمت را از محسود. و اگر به زبان و دست، حسد ورزی کرد مانند دشنام و غیبت و اینداء، پس هر یک گناه علی حده‌ای است. بنابراین باید حدیث رفع را به بعض مراتب حسد، حمل نمود تا با آن ادله منافاتی نداشته باشد. و بیان آن مرتبه این است که شخص از شنیدن و اطلاع یافتن از رسیدن نعمت به کسی که سابقه عداوت با او دارد، بدهش می‌آید، و در خاطره اش دوستی برطرف شدن آن نعمت می‌گذرد. هر گاه در این حال به واسطه نور عقل و ایمان از این حال بدهش آمد و آرزو کرد که چنین خاطره‌زشتی عارضش نگردد، این مرتبه از حسد (که خطور تنها است) مورد عفو است و عقاب و مؤاخذه‌ای ندارد. اما کسی که از چنین خطور زشتی باک ندارد و آنرا در قلب خود نگه می‌دارد و استمراش می‌دهد، هر چند به جوارح خود کاری نکند معصیت کار و خلاف تکلیف کرده است. زیرا در حقیقت پیروی از آن خاطره‌زشت کرده با آنکه در حدیث دیگر می‌فرماید: «وقتی که حسد عارضت شد ستم مکن».^۱

علامه مجلسی در شرح حسد از اصول کافی می‌فرماید:

حال توانست به دشمنانست سه جور است: اولاً آنکه، طبعاً ناراحتی و گرفتاری دشمنت را دوست می‌داری لیکن خودت از این حالت بدت می‌آید، و برخودت خشم‌ناک می‌شوی که چرا چنین باشی، یعنی ناراحتی دیگری را چرا دوست داری. هر چند دشمنت باشد و آرزومندی که این حال خراب از تو گرفته شود. شکی نیست که این حالت مورد عفو است، چون بیش از این از اختیارت بیرون است.

دوم — آنکه گرفتاری دشمنت را دوست می‌داری و از ناراحتی او به زبان یا اعضایت اظهار شادمانی و خوشحالی می‌کنی، از همان حسد حرام است.

سوم — حد وسط این دو است یعنی گرفتاری دشمن خود را دوست می‌داری بدون اینکه از این حالت بدت بیاید، لیکن اظهار فرح و شادمانی نمی‌کنی و حسد باطنی خود را آشکار نمی‌سازی، این قسم مورد اختلاف فقهاء است و بعضی فرموده‌اند: این قسم به مقدار ضعف و قوت آن محبت قلبی، از گناه خالی نیست.

با سایر روایات منافاتی ندارد: روایاتی رسیده که هر مؤمنی قصد گناهی کند،

۱- واذا حسدت فلاتیخ (تحصال صدق).

تاوقتی که آنرا به جا نیاورد، چیزی بر او نیست و گناهی برایش نوشته نمی‌گردد. بنابراین حسد هم تاوقتی کاری نکند نباید گناهی داشته باشد.

جواب آن است که این روایات، درباره گناهانی است که از اعضاء و جوارح سر میزند و تا بجا آورده نشود، گناه نکرده است. اما گناهانی که جای آنها قلب است؛ مانند ریاء، عجب، بعض مؤمن، حسد و مانند اینها از گناهان قلبي، تماماً از مردم روایات عفو خارج است. از آنچه گفته شد، دانسته می‌شود که هرگاه میل و دوستی زوال نعمت از مسلمانی، در دل انسان پیدا شد، واجب است از آن حال کراحت داشته باشد. و اگر بر آن حال مستمر شود بداند که در گناه کبیره واقع شده و در هر لحظه واجب است پیشمان باشد و از گناه خود توبه کند.

غبطه حرام نیست: حسد یعنی خشمگین شدن از رسیدن نعمتی به کسی و آزو و کردن سلب آن نعمت از او است، چنانچه گذشت. غبطه به معنی آرزو کردن دارا شدن مثل نعمتی است که به دیگری رسیده است، بدون اینکه از رسیدن نعمت به آن شخص بدش بباید و میل بر طرف شدنش را داشته باشد. خلاصه، غبطه آرزوی دارا شدن مثل همان نعمت است و حسد آرزوی بر طرف شدن آن از صاحبش.

و می‌توان گفت غبطه به اعتبار مواردش چنانچه علامه مجلسی در مرآت العقول فرموده، به احکام پنج گانه تکلیفی منقسم می‌شود: گاهی واجب است و آن غبطه بر واجبات است، مثلاً رفیقش حج واجب را به جا آورده و او مسامحه کرده پس باید آرزو کند که کاش مانند او اداء واجب کرده بود. زیرا اگر دوست ندارد که مانند آن شخص واجب الهی را به جا آورده باشد، معلوم می‌شود که راضی به ترک آن واجب است و این خود حرام است (به دلیل وجوب توبه و پشیمانی از ترک واجب و فعل حرام).

و در مستحبات، غبطه مستحب است مثل غبطه خوردن از حال رفیقش که موفق به زیارت و یا مستحب دیگری شده است. و گاهی حرام و گاهی مکروه است. مثل غبطه خوردن از حال کسی که منصب حرام یا مال حرامی به او رسیده، یا غبطه کسی که مکروهی ازاو صادر شده است و غبطه در مباحثات، مباح است.

ناگفته نماند که غبطه چیزی که حرام است، هر چند خود حرام است لیکن تا عملی انجام نداده، این گناه از اهل ایمان مورد عفو است. چنانچه روایاتی در این باره وارد شده است.

صاحب جواهر الكلام فرموده:

چنانچه حسد خودش معصیت و اظهارش منافی با اعدالت است، همچنین دشمنی با مؤمن و آشکار کردنش به زبان و جوارح، موجب فسق است. زیرا در روایات بیشماری از دشمنی و ترک برادر مؤمن نهی شده، و نیز به دوستی و مهربانی با او امر شده است و آنچه را که انسان در دل خود می‌بیند از سینگینی با برادر مؤمنش در برخورد به پاره‌ای از رفتار و کردار آن مؤمن، ظاهر آن است که از بعض حرام ذکر شده نیست. زیرا کسی از پیدا شدن چنین حالی در این موقع آزاد نیست.^۱

در این مقام چند روایت به طور اختصار نقل می‌گردد:

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: «هر کس شیعیان ما را دشمن بدارد، ما را دشمن داشته و هر که به آنها دوستی کند، با ما دوستی کرده. زیرا ایشان از ما هستند و از طینت ما آفریده شده‌اند. هر کس دوستشان دارد از ما است و هر کس دشمنشان دارد از ما نیست»؛ تا اینکه فرمود: «هر که بر آنها رد کند، بر خدا رد کرده و هر که به آنها بد گوید، به خدا بد گفته است».^۲

۱— پایان ترجمه جواهر کتاب شهادت شرح فرمایش محقق «و کذا بغضا المؤمن».

۲— وسائل کتاب الامر بالمعروف باب ۱۷ ج ۱۱ ص ۴۱ عن ابی الحسن علیه السلام من

و در این مورد هیجده روایت در وسائل نقل کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر دو نفر مسلمانی که از یکدیگر قهر کنند و سه روز بر آن حال مانده و صلح نکنند، هردو از اسلام بیرونند و میانشان پیوند دینی نیست. و هر کدام به سخن گفتن با برادر مسلمان خود پیشی بگیرد، روز حساب در رفتن به بهشت پیشی خواهد گرفت».^۱

در این باب نیز در وسائل یازده حدیث دیگر نقل کرده است.

حضرت صادق علیه السلام به یارانش می فرمود: «در راه خدا با یکدیگر برادر باشید و به یکدیگر دوستی کنید و پیوند کننده و مهر بان باشید».^۲

در این باب و باب حق مؤمن و حب و بعض فی الله، روایات بیشمار است و برای نمونه، به همین چند روایت اکتفاء گردید.

۸- مساحقه

هشتم از کبائری که در نصوص معتبر بر آن وعده عذاب داده شده و علاوه برای آن حد معین شده، مساحقه است.

زنی به حضرت صادق علیه السلام گفت: زنانی که با یکدیگر مساحقه می کنند (فرج خود را به فرج یکدیگر می مالند) حدشان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «حد زنا است (یکصد تازیانه) به راستی چون قیامت شود آنها را می آورند و لباسهایی که از آتش بریده شده بر آنها می پوشانند، و مقتنه های آتشین بر سرشاران می بندند و زیر جامه های آتشین به بدنشان می پوشانند، و عمودهای آتشین در جوفشان فرو می کنند و آنها را در جهنم می اندازند. ای زن! اولین قومی که مساحقه بینشان رواج یافت، قوم لوط بودند که مرد ها به عمل لواط سرگرم شدند و زنان بی شوهر ماندند. پس به یکدیگر مشغول شدند چنانچه مردان با هم مشغول بودند».^۱ (و هنگام نزول عذاب، همگی به هلاکت رسیدند).

و در حدیث دیگر فرمود: «به خدا سوگند، مساحقه زنای بزرگ است».^۲

و نیز حضرت در پاسخ زنی که از مساحقه زنان با یکدیگر پرسید، فرمود: «در جهنم اند. چون قیامت شود، چادرهایی از آتش بر آنها پوشیده می گردد و عمودهای

عادی شیعتنا فقد عادانا و من والاهم فقد والان لانهم منا، خلقوا من طینتا من احباهم فهومنا و من ابغضهم فليس منا الخ.

۱- حج وسائل باب ۱۴۴ ح ۸ ص ۵۸۵: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ایما مسلمین تهاجر فمکثا ثلثا لا يصطلحان الا كانا خارجين من الاسلام ولم يكن بينهما ولاية فايهما سبق الى كلام اخيه كان السابق الى الجنة يوم الحساب.

۲- كونوا اخوة بربة متحابين في الله متواصلين مترحمين... (حج وسائل باب ۱۲۴ ح ۸ ص ۵۵۲).

۱- وسائل کتاب نکاح باب ۲۴ ح ۱۴ ص ۲۶۱.

۲- وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۲۴ ح ۱۴ ص ۲۶۲.

آتشین در باطن و عورتهاشان داخل می‌کنند و آنها را در جهنم می‌اندازند» زن گفت: از این عمل، در قرآن مجید یادی نشده؟ فرمود: بلی عرض کرد: کجا؟ فرمود: «و اصحاب الرس» (سوره فرقان آیه ۴۰)»^۱.

در تفسیر صافی، روایت مفصلی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در باره اصحاب رس نقل کرده است. و همچنین مرحوم مجلسی هم آنرا در جلد ۳ حیوة القلوب ذکر فرموده است. برای اطلاع از سرگذشت ایشان و گناهانی که مرتکب می‌شدند که از آن جمله مساقمه زنان بوده، به کتب مزبور مراجعه شود.

کیفیت هلاکتshan را اینطور بیان می‌فرماید: که خداوند باد سرخ سختی بر آنها فرستاد و زمین آنها هم آتش فشانی کرد و ابر سیاهی بالای سرشان نمودار شد و بر آن صاعقه بارید، به طوری که همه را آب کرده هلاک ساخت.

حد سحق: هر گاه زن، چهار مرتبه به این عمل حرام افوار کرد، یا چهار مرد عادل شهادت دادند، باید هر یک از آن دو زن را یکصد تازیانه بزنند. و در صورتی که پیش از اقرار یاشاهادت عدول توبه کرده باشند، حد ساقط می‌شود.

همانطوری که قبل اشاره شد، خواهیدن دو مرد یا دو زن عربیان با هم زیر یک لحاف به طوری که حائلی بینشان نباشد حرام است. و اگر نزد حاکم شرع ثابت شود، باید آنها را به کمتر از یکصد تازیانه (بهر اندازه که صلاح بداند) تعزیر و تأدیب کند و در چند روایت حدشان را یکصد تازیانه ذکر کرده است.

۹- قیادت و دیاثت

قیادت: قیادت، رسانیدن مرد و زنی برای زنا، یا دو مرد برای لواط است. و شبهه‌ای در حرام بودن بلکه کبیره بودن آن نیست. زیرا از گناهانی است که در نصوص معتبر بر آن وعده عذاب داده شده و در شرع مقدس برای آن حد معین شده است.

پغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس برای وقوع زنای مرد و زنی واسطه شود، خداوند بهشت را بر او حرام می‌فرماید و جایش دوزخ است و بد جایگاهی است جهنم و همیشه مورد خشم خدا است تا بمیرد»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت فرمود زن زنا کار و زنی که واسطه کار است»^۲.

علاوه، شخصی که قیادت می‌کند، نه تنها نهی از منکر را ترک کرده بلکه سعی در وقوع منکر نموده و در آخر باب اول، کبیره بودن ترک نهی از منکر ثابت گردید چه رسد به امر به منکر یا سعی در وقوع آن.

۱- وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۲۷ ج ۱۴ ص ۲۶۶: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و من قادیین امرة و رجل حراماً حرم الله علیه الجنة و مأواه جهنم و سائیت مصیراً و لم یزل فی سخط الله حتی یموت. و عن ابی عبد الله علیه السلام لعن رسول الله الواصلة والمستوصله یعنی الزانية و القواده.

۲- وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۲۴ ج ۱۴ ص ۲۶۲.

گناهان کبیره ج ۲

ونیز قیادت از گناهانی است که نزد هر دین داری کبیره و عظیم است. و در فصل سوم ذکر می شود که بزرگ بودن گناه نزد متشرعنین، خود دلیل بر کبیره بودنش می باشد. شیخ انصاری در مکاسب محمره می فرماید: قیادت حرام است و آن سعی کردن در رسیدن دو نفر به وطی حرام می باشد. و از گناهان کبیره است و واصله که مورد لعنت است به معنی قیادت تفسیر شده است.

^۸ از حضرت صادق علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار دسته را لعنت فرموده است: «اول، کننده موی زنان و زنی که حاضر می شود مویش را بکنند. دوم، زنی که دندان زنان را می تراشد و زنی که حاضر می شود. سوم، واصله و مستوصله (زانیه و قواده). چهارم زن خال کوب و زنی که خال بر بدنش می کوبند».^۱

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «واصله که مورد لعنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، زنی است که در سن جوانی زانیه بوده و در پیری زنان را برای زنا به مردان می رساند».^۲

حد قیادت: به دو مرتبه اقرار خود شخص یا شهادت دو نفر عادل، قیادت ثابت می شود. و پس از ثبوت، باید او را هفتاد و پنج تازیانه بزنند چه مرد باشد و چه زن. و بعضی از فقهاء فرموده اند: اگر مرد باشد، علاوه باید سرش را بتراشند و رسوایش کنند و از شهر بیرون شن نمایند. و بعضی فرموده اند: در مرتبه دوم نفی بلد شود. و تفسیرش در کتاب حدود ذکر شده است.

دیاثت: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «سه دسته هستند که در قیامت، خداوند با آنها سخن نمی فرماید و نظر رحمت به ایشان نفرموده و ایشان را پاکیزه نمی فرماید و برایشان عذاب در دنیا کی است: پیر زن‌کار، دیوث، زن شوهر داری که با او زنا شود».^۳

۱- عن الصادق علیه السلام قال لعن رسول الله صلی الله علیه و آله النامضة و المتنصمة والواشرة والمستوشرة والواصلة والمستوصلة والواشمة والمستوشمة (معانی الاخبار ص ۲۵۰).

۲- قال الرضا علیه السلام الواصلة التي تزنى في شباهها فلما كبرت قاتلت النساء الى الرجال (معانی الاخبار).

۳- عن أبي عبدالله علیه السلام قال ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا ينظر اليهم ولا يزكيهم ←

قیادت و دیاثت

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «بُوی بھشت به مسافت پانصد سال راه می رسد ولی عاق والدین و دیوث از او محرومند. گفته شد: یا رسول الله، دیوث کیست؟ فرمود: مردی که زنش زنا بدھد و او بداند».^۱

و نیز فرمود: «خداؤند به عزت و جلالش قسم یاد فرموده که داخل بھشت نشود شرابخوار و نمام و دیوث».^۲

و حضرت صادق علیه السلام نیز می فرماید: «بھشت بر دیوث حرام است».^۳

لهم عذاب اليم الشیعی الزانی والدیوث والمرثة توطی فراش زوجها (وسائل کتاب النکاح باب ۱۶ ج ۱۴ ص ۲۴۷).

۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الجنة لتجدریحها من مسیره خمسماة عام ولا يجدها عاق ولادیوث قيل يا رسول الله صلی الله علیه و آله و مالدیوث قال الذی تزنى امرئه وهو يعلم (وسائل الشیعیه ج ۱۴ ص ۲۴۸).

۲- قال صلی الله علیه و آله قال الله تعالی وعزتی و جلالی لا يدخلها مدين خمر و لانعام و لادیوث (وسائل الشیعیه ج ۱۴ ص ۲۴۸).

۳- حرمت الجنة على الدیوث (وسائل کتاب نکاح باب ۱۲۲ صفحه ۳۰ ج ۱۴ ص ۱۷۵).

از امام علیه السلام حکم استمناء را می‌پرسند، می‌فرماید: «از گناهان بزرگ و بسیار رشت است»^۱ و از حکم کسی که با حیوانی جمع شود، یا به وسیله مالیدن، شهوتش را دفع کند، پرسیدند. فرمود: «هر کس شهوت خود را به این وسیله و مانند آن دفع کند در حکم زنا کردن است. یعنی با گناه زنا برابر می‌باشد»^۲.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «سه دسته اند که خداوند با ایشان سخن نمی‌گوید و به نظر رحمت به ایشان نمی‌نگرد و پاکشان نفرموده و برایشان عذاب دردناکی است: کسی که موی سفیدش را بکند (تا نمایش دهد که جوان است)، و کسی که به وسیله عضو خودش شهوتش را خارج کند، و کسی که با او لواط کرده شود»^۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس، که با دست شهوتش را بیرون کند ملعون است»^۴.

صاحب جواهر می‌فرماید: مستفاد از ادله، جواز استمناء با زوجه و کنیز است لیکن اولی ترک آن است و در مسالک نیز قریب به همین را ذکر فرموده، لیکن طریق احتیاط ترک آن است.

شیوع استمناء: متأسفانه به واسطه مشکلات بیحد و حساب ازدواج و تجرد جوانان، به قرار مسموع، این مرض خانمان سوز و گناه کبیره شیوع فوق العاده پیدا کرده و دانسته یا ندانسته بسیاری از جوانان عزیز را به انواع و اقسام بیماریها مبتلا می‌سازد. صرفنظر از عقوباتی‌های اخروی که دارد، وظیفة پدرها و مادرها است که فرزندان خود را بیاگاهانند و مواطن جوانان خود باشند. و همچنین در مرتبه دوم، وظیفه دیران و آموزگاران

بین لی یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله من کتاب الله فیه فقال قول الله تعالى ومن ابتلي وراء ذلك فاوئثك هم العادون وهو فما وراء ذلك فقال الرجل اي اكبر الزنا او هي فقال عليه السلام هو ذنب عظيم (جوهريج ۴۱ ص ۵۴۷ وسائل ج ۱۸ ص ۵۷۵).

۱- سأله عن الخصخصة فقال هي من الفواحش (وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۶۷).
۲- وفي المؤتمن في الرجل ينكح البهيمة او يدلك فقال عليه السلام كل ما انزل الرجل منه من هذا وشبهه فهو زنا (وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۶۵).

۳- ثلاثة لا يكلمهم الله تعالى ولا ينظر اليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم الناف شيبة والنافع نفسه والمنكر في دربه. (وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۶۸).
۴- قال صلی الله علیه و آله ناكح الكف ملعون (نكاح مستدرک صفحه ۵۷۰).

۱۰- استمناء

دهم از گناهان کبیره‌ای که بر آن وعده عذاب داده شده، استمناء است و آن بیرون کردن منی خود است از راه غیر طبیعی، مانند مالیدن به دست یا سایر اعضاء خود یا به اعضاء دیگری غیر از همسر.

در آخر کتاب حدود جواهر می‌نویسد: هر کس به دستش یا عضو دیگر ش استمناء کند، باید تعزیر شود. چون کار حرامی بلکه کبیره‌ای را مرتکب شده است. چنانچه از حضرت صادق علیه السلام از حکم آن می‌پرسند. آن حضرت می‌فرماید: «گناه بزرگی است که خداوند در قرآن مجید از آن نهی فرموده است و استمناء کننده مثل این است که به خودش نکاح کرده و اگر کسی را که چنین کاری می‌کند، بشناسم، با او هم خوراک نخواهم شد».

راوی حدیث می‌پرسد: از کجا قرآن حکم آن فهمیده می‌شود؟ فرمود: از آیه «هر کس با غیر از همسر و کنیزش شهوتش را دفع کند، ایشان تجاوز کاراند» راوی پرسید: گناه زنا بزرگتر است یا استمناء؟ حضرت فرمود: استمناء گناه بزرگی است^۱.

۱- جواهر اللاحکام کتاب الحدود المسندة الثانية من استمنى بيه او بغيرها من اعضائه عزز لانه فعل محظياً بل كبيرة ففي خبر احمد بن عيسى سئل الصادق علیه السلام عن الشخصنة فقال اثم عظيم قدنهی الله عنه في كتابه و فاعله كناح نفسه ولو علمت بمن فعله ما اكلت معه فقال السائل ←

تعلیمات دینی و بهداشت است که جوانان را به عواقب وخیم روحی و جسمی این بليه با خبر سازند.

در اينجا مقداری از مضرات استمناء را از کتاب «ناتوانیهای جنسی» که مجموعه‌ای از نوشته‌های متخصصین فن است نقل می‌کنيم.^۱

مضرات جسمی و روحی استمناء: اين عمل، مبتلایان را به ضعف قوای شهواني دچار می‌کند، جبن و بي حال بار می‌آيند، شهامت و درستی از آنان سلب می‌شود. چه بسا اشخاص هستند که در عنفوان جوانی در اثر مبتلا شدن به جلق، چنان دچار ضعف قوای روحی و جسمی می‌شوند که معتادین به تریاک و شیره، در مقابل آنان شير نري به شمار می‌آيند. عمل غير طبیعی جنسی يعني استمناء یا جلق، از لحاظ روابط نزدیکی به حواس پنج گانه دارد در درجه اول، در چشم و گوش اثر می‌گذارد. بدین معنی که «(دید) چشم را ضعیف کرده و حس سامعه را نیز تا اندازه قابل توجهی از کار می‌اندازد. مبتلایان به جلق مخصوصاً آنهائی که از لحاظ جسمانی ضعیف می‌باشد، غالباً مگسی جلو چشم خود می‌بینند که به شدت آنها را ناراحت می‌کند. و حتی وقتی چشمهاي خود را می‌بندند باز نمی‌توانند از آسیب مگس در امان باشند و چون اين عمل هربار چندین دقیقه ادامه پيدا می‌کند چشمشان سیاهی رفته و دچار سرگیجه می‌شوند و به زمين می‌افتدند. همچنین به طور مداوم صدای ناهنجاري در گوش خود احساس می‌کنند که بسیار ناراحت کننده است. علاوه بر اينها تحلیل رفتن قوای جسمانی و روحانی، کم شدن خون، پریدگی رنگ، نقصان قوای حافظه، لاغری، ضعف و سستی زياده از حد، بي اشتهاي، کج خلقی، عصبانیت، دوران سر، و هزاران آفت دیگر، از بیماری هائی است که گریبان مبتلایان به جلق را خواهد گرفت.

البته آنهائی که از لحاظ جسمی قوی هستند، ممکن است قدری دیرتریه این بیماریها دچار شوند. ولی به هر حال عدم ابتلاء به آنها از محالات است و خواه ناخواه همه باید به چنین مصائبی گرفتار شوند.

از بدختی های مبتلایان به جلق یکی این است که قوی اراده آنان به کلی مختل

۱- مجموعه‌ای از نوشته‌های دکتر استون - دکتر کینسی - دکتر هوفمان - پروفسور گوسولن پروفسور باژه - دکتر پوردولسکی (کارشناسان امور جنسی).

مي گردد و لذا وقتی به عمل خود پی می‌برند، آنقدر اراده ندارند که به ترک کردن ان اقدام نمایند. پس اينکه می‌گوئیم استمناء از لحاظ روحی نيز قوای انسان را فرسوده می‌کند، بي علت نیست. عمل استمناء، علاوه بر مضار جسمی، از لحاظ جنسی نيز شخص را فرسوده می‌کند. يعني عدد مترشحة داخلی را از کارمی اندازد از جمله اين عدد، غده سازنده منی است که بر اثر جلق رفته کوچک شده و به صورت نخودی درمی‌آيد و چون در آن صورت قادر به فاعلیت و ساختن منی يا به قول عربها (ماء العیات) يعني آب زندگانی نیست، شخص مبتلا برای همیشه از لذایذ جنسی محروم می‌گردد و اگر به این صورت از مردی نیفتاد، به طور قطع به صورت دیگری مانند سرعت انزال، کندی انزال، سیلان منی، عدم نعط، نعط بی دوام و امثال اينها به ناتوانی جنسی مبتلا خواهد شد. چه بسا دیده يا شنیده شده که جوانان معتاد به جلق، در اندک مدتی دچار چنان حالتی گردید که به جای ادرار، خون از آنها خارج می‌شد.

باید دانست که اشخاصی که به این حالت دچار می‌شوند ولو در سنین جوانی باشند، خطر مرگ در انتظار آنها است. زیرا بدون احساس شهواني و بدون اينکه لذتی ببرند بلطفاً اقطاع منی از آنها دفع می‌گردد و همین امر باعث می‌شود که در حین راه رفتن دفعه به زمین بخورند و از هوش بروند.

سری به تیمارستان تهران بزیید، از هر ده نفر دیوانه ای که در آنجا سکونت دارند نه نفر معتاد به جلق می‌باشند. يعني بر اثر ابتلاء به استمناء کارشان به جنون کشیده و به گوشة تیمارستان افتاده اند. زیرا عمل مذموم و ناپسند جلق، در قوای دماغی تأثیر زیادی دارد و وقتی قوای دماغی شخص مختل شد، مسلم است که کارش به دیوانگی خواهد کشید بدون اغراق از هر ده نفر بیمار مسلولی که در آسایشگاه خوابیده اند، چهار نفر به علت ابتلاء به جلق، به این بیماری خطرناک دچار گردیده اند. اينها ادعای نیست بلکه حقیقتی است که علماء و دانشمندان با دهه‌الحال تجربه، به درک آن موفق شده‌اند.^۱

دنيای امروز می‌گوید: خوب بخور، در هیچ امری افراط نکن، قوی باش تا بیمار نشوی. ولی معتادین به جلق، چون اشتهاي خوب خوردن ندارند و در امور جنسی آنهم از راه غير طبیعی افراط می‌کنند، ناچار ضعیفند. «و چون ضعیف هستند برای ابتلاء به هر

نوع بیماری مستعد می باشد».

گناهان کبیره ج ۲

به کرات دیده شده که بعضی از مبتلایان به جلق، بر اثر افراط در این عمل به یک نوع بیماری به نام جنون استمناء که شیاهت زیادی به سادیسم دارد، مبتلا می شوند و آنوقت حتی با دیدن سگ و گربه هم به فکر استمناء می افتد و بلا فاصله مشغول عمل می شوند. و چون هیچ مردی حتی پرشهود ترین اشخاص نمی توانند بیش از پنج یا شش ماه از نیروی جنسی خود آنهم به صورتی که مورد بحث ما است بهره برداری کنند، لذا قوای تناسلی آنان به کلی از کار می افتد و یا به وضع دلخراشی به آغوش مرگ پناه می بینند^۱.

ممکن است بعضی از اشخاص مبتلای به جلق که به علت قوى الجبه بودن و یا از لحاظ مبتدی بودن در این امر، تاکنون بیمارانشده و به مضار عمل ناپسند خود بی نیزه باشند، مطالسی را که ما در مضرات جلق نوشیم، اغراق پنداشته و با خود بگویند اگر اینطور است چرا ما تاکنون به این بیماریها مبتلا نشده ایم؟.

در جواب این عده باید گفت: اگر امروز مضار جلق، گریبان شما را نگرفته علتش این است که قوى الجبه هستید و یا تازه شروع به کار کرده اید. والا چندی دیگر خواهناخواه به سراغ شما نیز خواهد آمد. وانگهی ماداعانکرده ایم که هر کس یک هفته مبادرت به استمناء کرد، تمام بیماریهای یکباره او را احاطه خواهند کرد. زیرا حالات اندرونی در اشخاص فرق می کند. مثلاً ممکن است یکنفر که برای مدتی مبادرت به جلق کرد، در وهله اول فقط به مستی اعصاب، یا اختلال حس سامعه، یا ضعیف شدن حس باصره، یا سرگیجه مبتلا شود ولی بعداً سایر بیماریها یک یک به سراغ او بیاند. پس جلق، هم از نظر شرعی و هم از نظر عرفی و بطور خلاصه من جمع الجهات، حرام و ناپسند است...

۱۱- بدعت

یازدهم، بدعت است و حرمت آن از ضروریات مذهب و کبیره بودنش، برای آن است که در روایات متواتره بر آن وعده عذاب داده شده است و چون اصل مطلب مسلم و ظاهر است، به ذکر چند روایت اکتفاء می شود:

پغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر بدعتی گمراحتی است و هر گمراحتی در آتش است».^۱

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «کسی که نزد بدعت گذارنده ای رود و احترامش کند، هر آینه در خراب کردن دین اسلام کوشیده است».^۲

حضرت صادق علیه السلام بدعت را از گناهان کبیره شمرده. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در صورت بدعت گذارنده ای بخندد، هر آینه دین خود را خراب کرده است».^۳

۱- وسائل کتاب امر به معروف باب ۴۰: قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل بدعة ضلالة وكل ضلالة سبیلها الى النار (وسائل ج ۱۱ ص ۵۱).

۲- قال على عليه السلام من مشى الى صاحب بدعة فوره فقد سعى في هدم الاسلام (وسائل کتاب امر به معروف ج ۱۱ ص ۵۱).

۳- عَدَ الصادق علیه السلام مِنَ الْكُبَا ثُرَ البدعَة لقوله علیه السلام مِنْ تَبَسِّمٍ فِي وِجْهِ مُبْتَدِعٍ فَقَد اعانَ علی هدم دینه (مفہیمۃ البخار جلد ۱ صفحه ۶۳). در جلد اول بخار الانوار باب البدعة قریب سی

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «پس از من هر گاه اهل ریب و بدعت را دیدید، از آنها بیزاری جوئید و به آنها زیاد دشنام دهید و درباره آنها بد بگوئید و طعن زنید و آنها را وامانده کنید، تا نتوانند جواب دهند و به آن فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آنها بر حذر باشند و بدعتهای آنها را نیاموزند تا خداوند برای شما در برابر این کار، حسنات نوشته و درجات آخرت را برای شما بالا برد».^۱

مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: گویا مقصود از اهل ریب، آنهائی هستند که در دین خود شک دارند و مردم را به واسطه القای شبهه به شک می اندازند. و بعضی گفته اند مقصود از آنها کسانی اند که دینشان بر پایه گمان و توهمند است، چون علمای اهل خلاف. و ممکن است مقصود از آنها فاسقان و متظاهران به فسق و بی باکی نسبت به دین باشد. زیرا این مایه این نیست که مردم در دین داشتن آنها شک کنند و نشانه سنتی عقیده آنها است.

بدعه چیست؟: علامه مجلسی می فرماید: بدعت همان است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شده و نصی درباره آن نرسیده، نه به طور خصوص و نه عموم، یا بطور خصوص یا عموم از آن نهی شده است. و آنچه در عمومات وارد است، بدعت نیست. مانند؛ ساختن مدرسه و امثال آن که در عمومات سکنی دادن به مؤمن و کمک به او وارد است. و نظری انشاء بعض کتب علمی و تأییفات که کمک به علوم شرعی است. یا مانند لباسهایی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده و خوراکهای تازه که همه در عموم استحباب زینت وارد واز آن هم نهی نشده است.

بلی آنچه به عنوان عموم لباس یا غذا باشد، اگر خصوصیتی به آن بدهند و بگویند با نحو خاص مورد امر و مطلوب شارع است، بدعت می شود. چنانچه نماز که بهترین اعمال است و در هر حال انجامش مستحب است، اگر چند رکعت مخصوص بر وجه

روایت و در باب مزبور از وسائل یازده حدیث در باب ۲۸ (تحريم المجالسة لاهل المعاصي و اهل البعد) بیست و یک روایت و در باب ۳۹ هفت حدیث نقل نموده است.

۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رأیتم اهل الریب والبعد من بعدی فاظهروا البراءة منهم واکثروا من سیهم والقول فیهم والواقعه وباهتهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام ویحذرهم الناس ولا یتعلمون من بدعهم یكتب الله لكم بذلك الحسنات و یرفع لكم به الدرجات فی الآخرة (وسائل باب ۳۹ وجوب البراءة من اهل البعد ج ۱۱ ص ۵۰۸).

خصوص یا در وقت مخصوصی معین شود، بدعت است. (مانند اینکه عمر امر کرد شباهی ماه رمضان بیست رکعت نماز به جماعت بخوانند) و چنانچه کسی بگویند در فلان وقت به خصوص، هفتاد بار لا اله الا الله گفتن مستحب یا واجب است، بدون اینکه دلیل معتبری داشته باشد بدعت است. و به هر حال پدید آوردن چیزی در دین پیش خود که در اصل یا خصوصیات آن دلیلی نباشد بدعت است.^۱

اقسام بدعت از نظر شهید: شهید اول علیه الرحمه می فرماید: آنچه پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله پدیدار گشته، بر پنج قسم است: واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح. و بدعت امور تازه‌ای است که حرام باشد به این شرح:

- ۱- واجب، چون تدوین قرآن و اخبار، هر گاه بیم تلف آنها برود. (از حافظة مردم) زیرا تبلیغ دیانت به آینده‌ها واجب است به اجماع و آیه قرآن. و این وظیفه انجام نمی‌شود، مگر به حفظ قرآن و سنت در زمان غیبت امام علیه السلام، و اگر امام علیه السلام حاضر باشد او خودش حافظ است و خطری نیست.

- ۲- حرام و آن بدعتی است که دلیل تحريم آنرا بگیرد، چون تقدیم غیر امام معصوم بر امام معصوم، و غصب مناصب ویژه ایشان، و دست اندازی و ایان جور به اموال مسلمانان، و جلوگیری آنها از مستحق، و جنگ با اهل حق، و تبعید ایشان، و کشتار بر پایه بدگمانی، و واداشتن مسلمانان بر بیعت با فاسق، و اقامت بر آن، و تحريم مخالفت آن، و غمل درجای مسح، و مسح بر غیرپوست بدن، و نوشیدن بسیاری از نوشابه‌های مسکر، و جماعت در نماز نافله، و اذان دوم روز جمعه، و حرام کردن متعه حج، و متعه زن، و شورش بر امام علیه السلام، و دادن ارت به دوران و ندادن به نزدیکان، و منع خمس از اهل آن، و افطار در غیر وقت آن و غیره از بدعتهای مشهور، به اجماع شیعه و سنی و از این باب است: اخذ گمرک و دادن منصب و مقام بمناصحه، به بخشش یا به وراحت یا از راه دیگر.
- ۳- مستحب و آن هر عملی است که ادله استحباب آنرا بگیرد، چون ساختن مدارس و خانه‌ها. و از این باب نیست آنچه شاهان موکب ترساننده برای خود می‌گیرند، مگر اینکه موجب ترس دشمن اسلام باشد.

- ۴- مکروه و آن چیزی است که دلیل کراحت آنرا بگیرد. مانند زیادی در تسبیح

۱- جلد ۲ مرات العقول ص ۳۶۶ و قریب به همین معنی در جلد ۸ بحار الانوار صفحه ۳۰۰.

گناهان کبیره ج ۲

حضرت زهرا علیها السلام و کاستن از آن و هم نسبت به وظائف دیگر و تنعم در لباس و خوراک به اندازه‌ای که به اسراف نرسد و اگر زیان بخش باشد، برای خود یا خاندانش حرام می‌گردد.

۵— مباح و آن در مورد ادلہ اباحه است. مانند غربال کردن آرد که گفته‌اند! اول تازه در آمد، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که غربال آرد بیزی برگرفته برای آنکه خوشی و رفاه از مباحثات است پس وسیله آنهم از مباحثات است.^۱

فرهایش مجلسی: علامه مجلسی پس از بیان مقدمه‌ای می‌فرماید: بدعت عبارت از این است که امری را که خداوند حرام فرموده حلال کنند، یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نفرموده، یا امری را واجب کنند که خداوند واجب نفرموده، یا امری را مستحب کنند که خدا مستحب نفرموده، گرچه به اعتبار خصوصیتی باشد. مثل آنکه خدا فرموده است: نماز در همه وقت مستحب است و اگر کسی به این عنوان نماز بخواند که چون همه وقت سنت است و این هم یک وقتی است از آن وقت‌ها، پس من در این وقت نماز میگذارم، ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب آفتاب بخواند به عنوان اینکه در خصوص این وقت، خدا این نماز را زمان خواسته است بدعت می‌شود و حرام است. چنانچه عمر در خصوص چاشت شش رکعت مقرر داشت که در این هنگام می‌باشد خواند به عنوان سنت، و به این جهت بدعت و حرام شد و ائمه ما از آن نهی فرمودند.

همچنین اگر کسی نماز نافله را سه رکعت به یک سلام بخواند، چون این هیأت در نماز سنت از پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما نرسیده، بدعت و حرام است. یا اگر کسی در هر رکعتی دور کوع بجا آورد حرام است.

همچنین کلمه طبیه «لا اله الا الله» را همه وقت گفتن سنت و بهترین ذکرها است. اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح، هزار و پانصد مرتبه مثلاً^۲ سنت است و خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شرع مقرر بداند، یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت بداند، بدعت است در دین، و بدترین معاصی است...^۳

بدعت یعنی تغییر حکم الهی: بنابراین خلاصه معنی بدعت، تغییر دادن دین

۱— کتاب قواعد صفحه ۲۵۶.

۲— عین الحیوة صفحه ۲۳۳.

بدعت

الهی و به رأی و عقل ناقص خود چیزی بر آن افزودن یا کم کردن است، چه در اصول و چه در فروع.^۱.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «حلال محمد صلی الله علیه و آله همیشه حلال است تاروز قیامت، و حرام او همیشه تاروز قیامت حرام است. جزا پیغمبر دیگری نباشد و جز اونیاید (تاروز قیامت)» و علی علیه السلام می‌فرماید: «کسی نیست که بدعتی نهد، جز اینکه سنتی را با آن از میان می‌برد».^۲.

و نیز حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که مردم را به خودش بخواند و حال آنکه در بین ایشان از او داناتری است، پس او بدعت گذارنده گمراه کننده است».^۳.

۱— در کتاب اصول کافی کتاب فضل العلم باب ۲۰ البیع و الری و المقايس ۲۲ حدیث نقل می‌کند.

۲— اصول کافی - ج ۱ ص ۵۸ کتاب فضل العلم باب ۲۰ قال الصادق علیه السلام حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال ابدأ الى یوم القيمة و حرامه حرام ابدأ الى یوم القيمة لا يكون غيره ولا يجيئ غيره.

۳— قال الصادق علیه السلام من دعى الناس الى نفسه وفيهم من هو اعلم منه فهو مبتدع ضال (سفينة البحارج ۲ ص ۲۲۰).

البته این یک مسئله فقهی است و تحقیق، این است که مخالف با یک حاکم شرعی و یا هر امری که در دین ثابت است اگر با علم به ثبوتش در دین بوده و آنرا رد نموده، موجب کفر است. و اگر آنرا رد نکند و تنها در عمل مخالفت کند، موجب فسق است. و در صورتی که نمی داند در شرع ثابت است یا نه، گرچه آنرا رد کند، نه باعث کفر است و نه فسق. زیرا آن قصوری بوده که در آن معذور است. مگر اینکه در مقدمات تحصیل علم، تقصیر و تغیریط کرده باشد (به کتابهای فقهی رجوع شود) انتهی.

روایات در مقام بسیار است.^۱

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس در باره دو درهم، بر خلاف فرموده خدا حکم کند، به خدای بزرگ کافر شده است».^۲ به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس بر خلاف فرموده خدا حکم کند، مانند کسی است که شهادت دروغ دهد، و در آتش جهنم اندخته می شود و عذابش مانند عذاب شاهد به دروغ است».^۳

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «هر کس برای مردم فتوا دهد به چیزی که از طرف خداوند ندانسته و به آن راه نیافته، ملانکه رحمت و عذاب، همه او را لعنت می کنند. و گناه کسی که به فتوایش عمل کرده به عهده او است».^۴

روایات بسیاری رسیده در این که، رجوع کردن به کسی که صلاحیت حکم کردن را ندارد، مانند رجوع کردن به طاغوت است. و اگر به وسیله حکم او، مالی به دستش بیاید هر چند حق با او باشد، سخت است چنانچه گذشت.^۵

۱— به کتاب قضاء وسائل از باب ۱ تا باب ۷ رجوع شود.

۲— قال الصادق علیه السلام من حکم فی در همین بغیر ما انزل الله فهو کافر بالله العظیم (وسائل کتاب قضاء باب ۵ ج ۱۸ ص ۱۸).

۳— قال رسول الله صلی الله علیه و آله و من حکم بمالی يحکم به الله کان کمن شهد بشهادة زور و يقذف به فی النار يعذب شاهد الزور (وسائل کتاب قضاء باب ۵ ج ۱۸ ص ۱۶).

۴— من افتی الناس بغیر علم ولا هدی من الله تعالى لعنته ملاکة الرحمة و ملاکة العذاب و له وزر من عمل بفتیاه (وسائل کتاب قضاء باب ۴ ج ۱۸ ص ۹).

۵— به صفحات ۵۸ و ۵۹ جلد اول همین کتاب مراجعه شود.

۱۲- حکم ناچق

دوازدهم، حکم کردن بر خلاف آنچه خدا فرموده است. و در بزرگی این گناه کافی است که خداوند چنین کسانی را کافرو ظالم و فاسق خوانده و در آخر آیه ۴۳ و ۴۶ از سوره مائدہ می فرماید: «و کسانی که به آنچه خداوند فرستاده حکم نکنند، پس ایشان کافرانند، آنان ستمگرانند، آنان فاسقانند»^۱. و با این جملات، کفر و ستم و گناه را بر ایشان تثبیت می فرماید.

در تفسیر المیزان می گوید: این سه آیه که، در باره کسانی که به آنچه خدا فرستاده حکم نکنند، نازل شده و فرموده «آنان همان کافران، ستمگران و فاسقانند، آیات مطلقی است که اختصاص به قبیله و گروه خاصی ندارد گرچه اینجا بر اهل کتاب (يهود و نصارا) منطبق شده است.

تفسرین در معنی «کفر کسی که به آنچه خدا فرستاده حکم نکند»، اختلاف کرده‌اند. قاضی که قضاوتش به غیر ما انزل الله است و حاکمی که بر خلاف ما انزل الله حکم می کند و بدعت‌گذاری که دنبال قوانین غیر الهی می رود حکم‌شان چیست؟

۱— ومن لم يحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون (سوره ۵ آیه ۴۳) و من لم يحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون (سوره ۵ آیه ۴۴) و من لم يحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون (سوره ۵ آیه ۴۶).

می‌گردد. چنانچه در فصل سوم ذکر می‌شود.

و آن چهار گناه عبارت است از: بازداشت از راه خدا، کفر به خدا، بازداشت مردم از مسجد الحرام و بیرون کردن اهل مسجد الحرام را از آن، این چهار چیز از کارزار در ماههای حرام نزد خدا بزرگتر است.

در شان نزول آیه و تحقیق در اطراف آن، تفصیلی است. برای اطلاع، به تفسیر مجمع و منهج و نظریش مراجعه شود. چیزی که دانستن در اینجا لازم است، معنی و مراد از «صد عن سبیل الله» است که کبیره بودنش مسلم، و در چند مورد از قرآن مجید آنرا از کارهای کفار و منافقین شمرده، از آن جمله در سوره ابراهیم می‌فرماید: «وَإِنْ بَرَّ كَافِرَانَ از عذاب سخت، آنان که زندگی دنیا را دوست داشته و آنرا بر آخرت اختیار کردند و مردم را از راه خدا بازمی‌دارند».^۱

مراتب صد عن سبیل الله: ۱— سخت ترین مراتب آن، بازداشت دیگری است از ایمان آوردن به خدا و سایر عقائد حق مانند علمای یهود و نصارا که نمی‌گذارند، حقانیت و نبوت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، بر قوم ایشان ظاهر شود و به آن معتقد گردند. و مانند علمای سنی که نمی‌گذارند مسلمانان سنی، امامت و خلافت بالفصل علی بن ابی طالب و همچنین امامت یازده فرزندانش را بدانند.

۲— بازداشت دیگری را از اطاعت کردن و عمل نمودن به واجبات و ترک محرمات الهی. مانند آنکه، شخصی که حج برا او واجب شده و می‌خواهد برود، دیگری مانعش شود و به وسیله‌ای او را باز دارد. و همچنین نماز^۲ و روزه و سایر واجبات و جائی که ترک امر به معروف و نهی از منکر گناه کبیره است و بر آن عذابهای شدیدی و عده داده شده، چنانچه گذشت. پس چگونه است حال کسی که، از معروف نهی کند یا به منکر امر نماید.

۳— بازداشت دیگری را از کار خیری که نزد خداوند پسندیده و موجب قرب بجا آورنده می‌گردد. مانند بازداشت دیگری را از اتفاق در راه خدا و سایر امور مستحبه.^۳

۱— ويل للكافرين من عذاب شديد الذين يستحبون الحياة الدنيا على الآخرة و يصدون عن سبیل الله و يبغونها عوجا... (سوره ۱۴ آیه ۲).

۲— أرأيتم الذي ينهى عبداً إذا صلي. (سوره علق آیه ۱۰).

۳— مناع للخير معتداثم. (سوره قلم آیه ۱۲).

۱۴۱- کارزار در ماههای حرام و بازداشت از راه خدا

«القتال في أشهر الحرم والصد عن سبیل الله»

سیزدهم از گناهان کبیره، جنگ کردن در ماههای حرام است. و آن چهار ماه می‌باشد: ذی القعده، ذی الحجه، محرم، رجب، و مراد ابتداء به جنگ کردن مسلمانان است که در این چهار ماه حرام می‌باشد. بنابراین اگر از طرف کفار، یا کسانی که حرمتی برای این چهار ماه قائل نیستند، ابتداء به جنگ شود، بر مسلمین جایز است که با آنها در این چهار ماه کارزار نمایند.

برای کبیره بودش، تصریح قرآن مجید کافی است که می‌فرماید: «اَز تو کارزار کردن و جنگ کردن در ماه حرام را می‌پرسد، بگو کارزار در ماه حرام گناه بزرگی است».^۱ و بدین جهت ذکر آن در باب اول ضمن کبائر منصوصه مناسب تر بود.

و چون کبیره بودن جنگ در ماههای حرام را تصریح فرمود، آنگاه در بقیه آیه چهار گناه دیگر را از آن بزرگتر می‌داند. و بنابراین کبیره بودن آن چهار گناه دیگر هم ثابت

۱— يسئلونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير و صدع عن سبیل الله و كفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اكبر عند الله (سوره ۲ آیه ۲۱۳).

هر چند قسم سوم را نمی توان گفت حرام است، لیکن احتیاط در ترک آن است. زیرا شخص باز داشته شده از خیر، در قیامت می تواند از او مؤاخذه کند و بگوید: به من ظلم کردی و مرا ازسعادت و موجبات قرب باز داشتی. و در مذمت آن روایاتی که در کتاب امر به معروف وسائل باب ۸ ذکر شده کافی است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خدا لعنت کند، برندگان راه خیر را. پرسیدند: اینها چه کسانی اند؟ فرمود: کسی است که به او از دیگری احسانی و خیری برسد و او کفران کند و به این جهت، دیگر صاحب خیر به دیگران احسان نکند و خیری نرساند».^۱

۱۵- کفران نعمت

پانزدهم، کفران نعمت کردن است. چنانچه در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است. و نیز در چند جا از آن به کفر تعبیر فرموده و آنرا سبب نزول عذاب بر اقوام پیشین بیان فرموده است.

در سوره ابراهیم می فرماید: «و ياد کنيد اي بنى اسرائیل، آنرا که پروردگارتان شما را آگاهانید که اگر بر نعمتهاي من (نجات از شر فرعون و غير آن از توفيق ايمان و عمل صالح) سپاس گوئيد، هر آينه نعمت را بر شما افزوون کنم. و اگر ناسپاسی کنيد هر آينه عذاب من (بر ناسپasan) سخت است».^۱

و در سوره البقره می فرماید: «پس مرا ياد کنيد تا شما را ياد کنم و نعمتهاي مرا سپاسگزاری کنيد و کافر نشويد».^۲

قوم سبا کفران می کنند و معذب می شوند: و در سوره سبا در باره اهالی سبا چنین می فرماید:

«برای قبیله سباء (که در یمن بودند) از مسکن های ایشان نشانه ای بود (برای داشتن قدرت و زیادتی نعمت خداو شدت عقوبت و مجازاتش بر کفران آن) و آن نشانه

۱- و اذ تأذن ربکم لعن شکرتم لازم نکم ولعن کفرتم ان عذابی لشید (سوره ابراهیم آیه ۷).

۲- و اذ کروني اذ کر کم واشکروا لی ولا تکفرون (سوره ۲ آیه ۱۵۲)

۱- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۳۹.

چنین است که آن قبیله را دو بوستان بود از طرف راست و چپ رونده. یا دو طرف خانه‌های ایشان (و گفته‌اند در بین ایشان هیچ موزی از مار و کژدم و پشه و کیک و شپش نبود و اگر کسی سبدی به دست می‌گرفت و در زیر درختان می‌گذاشت آن سبد پر از میوه می‌شد). پیغمبران به ایشان گفتند: از روزی خدا بخورید و شکر نعمت او کنید. شهر شما شهری خوش است و خدای شما آمرزنده و مهر بان است — ایشان رو برگردانیدند و کفران نعمت کردند (و گفته‌اند ما از خدا نعمتی بر خود نمی‌شناسیم. اگر اینها از او است بگویید تا باز گیرد) پس فرستادیم برایشان سیل عمر را (و گفته شده که عمر، نام سدی است که بلقیس ملکه سبا درست کرده بود در میان دو کوه با سنگ و قیر، تا آب باران جمع می‌شد. و آنرا سه در کرد یکی از بالای دیگری و در زیر آن برکه بزرگی بود و آنرا دوازده راه کرده بود به عدد جویهای ایشان. چون باران می‌آمد، سیلاب در پشت آن بند جمع می‌شود. آنگاه در بالا را می‌گشودند تا آب در آن برکه بیاید. اگر آب کمتر بود در وسط را می‌گشودند و اگر کمتر بود در پائین را — و چون آب در برکه جمع می‌شود آنرا در جویها قسمت می‌کردند. چنین بود تا بلقیس در گذشت و ایشان طاغی شدند و از حد گذراندند. خداوند موهای بزرگی را برایشان مسلط ساخت و آن بند را سوراخ کردند آب طفیان کرد و آن سد را خراب نمود و ایشان بعضی هلاک شدند و برخی در عالم متفرق شدند و پرا کندگی و بیچارگی ایشان در عرب مثل شد) و آن دو بوستان ذکر شده را به دو بوستانی که میوه آن تلخ و بد طعم و درخت شوره گز و اندکی از درخت سدر بود، تبدیل نمودیم — این مجازات در برابر کفران و ناسپاسی ایشان بود و آیا جز کفران کنندگان نعمت راما عقوبت می‌کنیم؟^۱.

نعمت، نعمت می‌شود: در سورة نحل می‌فرماید: «خداوند مثل زده است حال کفران کنندگان نعمت را به قریه و شهری که اهل آن ایمن و آرمیده بودند و روزی فروان و بسیار از هر جائی به آنها می‌رسید (چه از دریا و چه از بیابان). پس آنها به نعمتهای خدا کافر شدند، پس خداوند لباس گرسنگی و ترس را بر آنها چشانید. به سبب کردار

زشتستان^۱. و ذکر لباس به مناسبت احاطه و اشتغال عذاب برایشان است. چنانچه لباس محیط و مشتمل بر پوششده است. و بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مراد از فرقیه در این آیه، شهر مکه است که هفت سال مبتلا به قحط و گرسنگی شدند تا کار ایشان از تنگی و گرسنگی به جائی رسید که استخوان سوخته و مردار و خون می‌خوردند.

کفران نعمت از اقسام کفر است: حضرت صادق علیه السلام از وجوه کفر، کفر به نعمت را می‌شمارد. در آنجا که خدای تعالی قول سلیمان را نقل می‌فرماید که گفت: «آنچه را خدا به من مرحمت فرموده از فضل او است تا مرا بیازماید که سپاسگزارم یا ناسپاس. هر که سپاسگزاری کند، همانا برای خود سپاسگزاری کرده (چون موجب زیاد شدن نعمت او است) و هر که ناسپاسی کند براستی که پروردگار من بی نیاز و کریم است».

و نیز فرموده است: «اگر سپاسگزاری کنید، نعمت را بر شما زیاد کنم و اگر ناسپاسی کنید هر آینه عذاب من سخت است». و فرموده: «مرا یاد کنید تا شما را باید کنم و مرا شکر کنید و به من ناسپاسی ننمایید».^۲

خلاصه فرمایش امام آن است که: خداوند در این سه آیه: ناسپاسی نعمت را کفر نامیده است. و نیز از این آیات، دانسته می‌شود که کفران نعمت، سه اثر بد دارد از این قرار: موجب برطرف شدن نعمت می‌شود، عذاب سخت و دردناک در پی دارد و خداوند کفران کننده را به خودش وا می‌گذارد.

کفران نعمت و اخبار اهلیت علیهم السلام: روایات در مقام بسیار است و به ذکر چند روایت اکتفا می‌شود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «عقوبت کفران نعمت، از هر

۱—وضرب الله مثلاً قرية كانت آمنة مطمئنة يأتيها رزقها رغدان من كل مكان فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون (سورة ۱۶ آیه ۱۱۱).

۲—عن أبي عبد الله عليه السلام قال الكفر في كتاب الله على خمسة أوجه إلى أن قال عليه السلام والوجه الثالث من الكفر كفر النعم وذلك قوله تعالى يبحكي قول سلیمان هذامن فضل رب لبیلونی أشکرام اکفر و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم (سورة ۲۷ آیه ۴۰) وقال تعالى فاذکرونی اذکر کرم و اشکروا لی ولا تکفرون (سورة ۲ آیه ۱۵۲) (اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب وجوه الکفرج ۲ ص ۳۹۰).

۱—لقد كان لسبأ في مسكنهم آية جتنا عن يمين وشمال كلها من رزق ربكم واشкро الله بلدة طيبة ورب غفور ۱۵ فاعرضوا فارسلنا عليهم سيل العزم وبدلناهم بجنتهم جنتين ذاتي اكل خمط واثلٌ وهي من مدر قليل ۱۶ ذلك جزيناهم بما كفروا وهل نجاري الا الكفور (۱۷ سورة السباء).

گناهی زودتر به صاحبیش می‌رسد»^۱.

و نیز می‌فرماید: «سه گناه است که پیش از آخرت، بجا آورند گان آنها به عقوبتش می‌رسند: عقوق والدین، ظلم بر مردم و کفران احسان»^۲.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن وصیتش می‌فرماید: «هیچ نعمتی را کفران مکن. زیرا راستی کفر نعمت پست‌ترین و بدترین اقسام کفر است»^۳.

و نیز می‌فرماید: «محبوبترین مردم نزد خداوند، کسی است که سپاسگزار نعمتهایی که خدا به او داده است باشد. و دشمنترین مردم نزد خداوند ناسپاس کنندگان به نعمتهای او بیند»^۴.

معنی کفران نعمت: کفران، به معنی پوشانیدن نعمت است و سه مرتبه دارد:

۱- جهل به نعمت — که سخت تر و بدتر از سایر مراتب است و دو صورت دارد: یا جهل به اصل نعمت است. یعنی به واسطه نافهمی، نعمت را نمی‌شناسد و آنرا نادیده می‌گیرد و بود و نبودش را برابر می‌داند. یا اینکه جهل به منع است که اصلاً پروردگار خود را نشناخته یا او را به وصف منعی ندانسته و آن نعمت را از او نمی‌بیند، بلکه از جزو او می‌داند. و خلاصه، جهل به نعمت یا به منع هر دو، کفر به نعمت و مورد قطعی عقوبتهایی است که برای کفران نعمت و عده‌عذاب داده شده و گناه کبیره است.

۲- کفر به حسب حال است. به این بیان که انسان عاقلی که نعمت خدا به او می‌رسد، باید دلشاد و فرحنانک شود که مورد انعام و عنایت خداوند واقع شده و او را باد فرموده و به فضل و ادامه لطف حضرتش امیدوار و دلگرم باشد^۵. حالاً اگر بر عکس، به پروردگارش بدگمان باشد و به فضلش امیدی نداشته باشد و به او دلخوش نبوده بلکه از او جدا و بريده و مأیوس باشد، این حال، کفر به نعمتهای خداوندی است.

۱- اسرع الذنوب عقوبة کفران النعمة (امریه معروف وسائل باب ۸ ص ۵۴۱ ج ۱۱).

۲- قال رسول الله صلى الله عليه و آله ثلث من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخر إلى الآخرة عقوق

الوالدين والبغى على الناس وكفر الإحسان (وسائل کتاب امریه معروف باب ۸ ص ۵۴۱ ج ۱۱).

۳- ولا تکفر نعمة فان کفر النعمة من الام الكفر (مستدرک صفحه ۳۹۶).

۴- احب الناس الى الله العامل في ما انعم به عليه بالشكرو ابغضهم اليه العامل في نعمة بکفرها (مستدرک صفحه ۳۱۶).

۵- قل به فضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا (سورة ۱۰ آیه ۵۹).

۳- کفر به اعضا و جوارح — یعنی کفر عملی به اینکه، به قلب قصد گناه کند و به زبان شکایت و مذمت نماید. یعنی در عوض ذکر نعمتها و شکر آن به زبانش^۱، همه را نادیده گرفته و از نرسیدن به آرزوهای موهم خود شکایت کرده، از افعال الهی مذمت نماید. و نیز نعمت خدا را در غیر آنچه برای آن آفریده شده، صرف نمایدو اعضای خود را در آنچه مورد نهی خدا و موجب بعد از رحمت او است بکار اندازد.

حضرت سجاد علیه السلام در شرح «گناهانی که نعمت‌ها را دگرگون می‌کنند» می‌فرماید: «از آن جمله کفران نعمت است»^۲.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «فشار قبر برای مؤمن، کفاره آنچه از نعمتها را هدر داده می‌باشد»^۳.

آیات و اخبار واردہ در وجوب شکر بسیار است و بیان حقیقت و مراتب آنرا تفصیلی است که اینجا گنجایش ذکر آنرا ندارد. طالبین به کتاب اصول کافی و کتب اخلاقی مراجعه نمایند.

اگر شکر نباشد از حیوان پست‌تر است: حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: «حمد و ثنا خاص خداوندی است که اگر به بندگانش شناسائی شکرش را عطا نمی‌کرد، بر آنچه از بخشش‌های پی در پی و نعمتهای آشکار عنایت فرموده است، هر آینه در نعمتهای او تصرف می‌کردن، بدون اینکه او را بستایند و سپاسش را بجا آورند. و اگر چنین می‌شدند، از حد انسانی بیرون و به حد بهائم و چهار پایان می‌رسیدند. چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: «نیستند کفار مگر مانند حیوانات بلکه پست‌ترو گمراحته»^۴.

خلاصه، کفران کننده نعمت، اصلاً از آدمیت خارج است، چه رسد به سعادت‌های انسانی از ایمان و معارف حقه و اعمال صالح که برای زندگانی جاودانی او است.

کفران وسائل: چون خداوند متعال به حکمت بالغه اش دنیا را دار اسباب قرار

۱- واما بنعمة ربک فحدث (سورة الضحى آیه ۱۱).

۲- فی تفسیر الذنوب التي تغير النعم قال عليه السلام و کفران النعم (معانی الاخبار ص ۲۶۹).

۳- ضغطة القبر للمؤمن کفارة لما كان منه من تضييع النعم (جلد ۳ بحار الانوار ج ۶ جدید ص ۲۲۱).

۴- دعای اول صحیفه سجادیه.

داده، و برای رساندن هر نعمتی به بندگانش واسطه و سبی معین فرموده که به وسیله آن، نعمت به بنده برسد، به حکم عقل و شرع، نباید وسائل را نادیده گرفت بلکه باید از آنها هم سپاسگزاری نمود. البته نه به طور استقلال که آن واسطه را منع خودش بداند بلکه باید او را گرامی داشت، چون واسطه نعمت است. و به زبان حال وقال خدای را سپاسگزار باشد که به توسط فلان شخص، فلان نعمت را به من مرحمت فرموده. و در اینجا به چند روایت اکتفا می شود.

امام سجاد عليه السلام می فرماید: «به راستی خدا هر بندۀ سپاسگزاری را دوست می دارد و در قیامت به بندۀ ای از بندگانش می فرماید: آیا (در دنیا) از فلان شخص (که واسطه نعمت بود) سپاسگزاری کردی؟ پس می گوید: پروردگارا بس تورا شکر کردم. خداوند می فرماید: چون شکر او را نکردی، شکر مرا هم نکرده ای». آنگاه امام عليه السلام فرمود: «سپاسگزارترین شما از خداوند، سپاسگزارترین شماست برای مردم (که واسطه نعمت الهی هستند)».^۱

حضرت صادق عليه السلام می فرماید: «از حقیقت شکر خدا، شکر کردن از کسی است که نعمت بر دستش جاری شده و به تورسیده است».^۲

حضرت رضا عليه السلام می فرماید: «هر کس سپاسگزاری از کسانی که واسطه نعمتند نکند، از خدا سپاسگزاری نکرده است».^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «در قیامت بندۀ ای را در موقف حساب می آورند و خداوند امر می فرماید: او را به دوزخ بزند. می گوید: پروردگارا چگونه امر می فرمائی مرا به آتش بزند، در حالی که من خواننده قرآن بودم. می فرماید: چون بتونمعتم دادم و شکر نکردی. می گوید: خدایا فلان نعمت را دادی و چنین شکر کردم و فلان

۱— وسائل الشیعه باب ۸ ص ۵۱۶.
۲— در باب ۸ از کتاب امر به معروف وسائل در این مورد ۱۶ حدیث در باب ۷ یازده حدیث و در مستدرک ۱۴ حدیث و در باب ۷ نه حدیث نقل شده در استحباب دعا کردن در باره واسطه نعمت و تلافی نمودن احسان او به مثل آن.

۳— قال رسول الله صلی الله علیه و آله کفاك بثنائک علی اخیك اذا اسدی اليك معروفاً ان تقول له جزاک الله خیراً و اذا ذکرو لیس هو فی المجلس ان تقول جزاء الله خیراً فاذأ انت قد کافیته و قال صلی الله علیه و آله ايضاً من سلکكم بالله فاعطوه و من اتاکم معروفاً فکافوه و ان لم تجدوا ما تکافونه فادعوا الله له حتى تظنوا انکم قد کافیتموه (وسائل ج ۱۱ ص ۵۳۷ مستدرک).

۴— هل جزاء الاحسان الا الاحسان (سوره ۵۵ آية ۶۰).
۵— عن الرضا عليه السلام من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عزوجل (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۴۰).
۶— عن الرضا عليه السلام من لم يشكر المنعم من المخلوقين لم يشكر الله عزوجل (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۴۲).

نعمت را دادی و چنان سپاسگزاری نمودم. و همچنین نعمتهاي الهی و سپاسگزاریهاي خودش را می شمارد. خداوند می فرماید: همه را راست گفتی مگر اینکه از کسانی که به توسط آنها به تو نعمت رساندم، سپاسگزاری نکردی، و جز این نیست که بر ذات خودم سوگند یاد کرده ام که سپاسگزاری بنده ام را از نعمتی که به او داده ام نپذیرم تا از کسی که به توسطش نعمت به او رسیده سپاسگزاری نماید».^۱

و در بحث قبل، از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل شد که می فرماید: «لعت خدا بر کسی که احسانی به او شود و آنرا کفران کند و کفرانش سبب شود که صاحب خیر به دیگران احسان ننماید».^۲

چگونگی شکر واسطه خیر: پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر گاه از برادر مؤمنت خیری و نعمتی به تورسید، کافی است که بگوئی خداتورا جزای خیر دهد. و اگر نامش در مجلسی که نباشد بردۀ شود، اگر بگوئی خدا او را جزای خیر دهد، پس در اینحال تلافی کرده ای».^۳

و نیز فرمود: «هر کس شما را به خدا سوگند داد و چیزی خواست، به او بدهید، و هر کس به شما خیری و نعمتی رسانید، تلافی کنید. یعنی شما هم مثل آن خیر را به او برسانید و اگر چیزی را که به آن تلافی کنید، نداشته باشید، برایش دعا کنید. به اندازه ای که بدانید تلافی کرده اید».^۴

و بالجمله باید در برابر هر احسانی احسان کرد چنانچه در سوره الرحمن می فرماید «آیا پاداش احسان چیزی جزا احسانست»^۵ با التفات باینکه ابتدا کننده به احسان افضل است.

۱— وسائل الشیعه باب ۸ ص ۵۱۶.

۲— در باب ۸ از کتاب امر به معروف وسائل در این مورد ۱۶ حدیث در باب ۷ یازده حدیث و در مستدرک ۱۴ حدیث و در باب ۷ نه حدیث نقل شده در استحباب دعا کردن در باره واسطه نعمت و تلافی نمودن احسان او به مثل آن.

۳— قال رسول الله صلی الله علیه و آله کفاك بثنائک علی اخیك اذا اسدی اليك معروفاً ان تقول له جزاک الله خیراً و اذا ذکرو لیس هو فی المجلس ان تقول جزاء الله خیراً فاذأ انت قد کافیته و قال صلی الله علیه و آله ايضاً من سلکكم بالله فاعطوه و من اتاکم معروفاً فکافوه و ان لم تجدوا ما تکافونه فادعوا الله له حتى تظنوا انکم قد کافیتموه (وسائل ج ۱۱ ص ۵۳۷ مستدرک).

۴— هل جزاء الاحسان الا الاحسان (سوره ۵۵ آية ۶۰).

گناهان کبیره ج ۲

و صریح روایات است که در این حکم، فرقی بین احسان کنندگان نیست. یعنی مؤمن باشد یا کافر، مطیع باشد یا فاسق، خلاصه هر که باشد و احسانش هرچه باشد باید تلافی کرد.

ولایت بالاترین نعمتها است: شکی نیست که نعمتهاي الهي از دنيوي و اخروي، صوري و معنوی در باره هر فردی قابل شماره نیست. چنانچه در قرآن مجید تذکر می فرماید که: «اگر نعمتهاي خدا را بشماريد، بشماره نخواهد آمد»^۱. کفران هریک از آن نعمتها، به معنائي که ذكر شد، گناه کبیره و مستحق عقوبت است. لیکن باید دانست که هر اندازه نعمت مهمتر و بزرگتر و اثرش بیشتر باشد، عقوبت کفران آن سخت تر و بیشتر است و گناهش بزرگتر می باشد.

از هر نعمتي بالاتر و مهمتر، ولایت آل محمد عليهم السلام است^۲. و کفران اين نعمت، از هر گناهی سخت تر است و کفرانش به انکار ولایت ایشان، یا فراموش کردن، و یاد آن حضرات ننمودن و در پی دوستی ایشان نبودن و از پیروی فرمایشات و اوامر و نواهي آقایان سر بر تافتan و خلاصه، به شأن ایشان اعتناء نکردن و از نعمت ولایت ایشان بهره مند نشدن است.

با مراجعه به تفسیر صافی و برهان و نظائرش، دانسته می شود که بیشتر آياتی که در قرآن مجید، در مورد ایمان است اشاره به ایمان به ولایت است. و همچنین آیاتی که در مورد کفر است، بیشتر راجع به کفر به ولایت می باشد. برای نمونه یکی دو مورد تذکر داده می شود:

در سوره ابراهیم می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردن و قوم خود را به جهنم کشانند»^۳. در اخبار کثیری وارد شده که نعمت، اهلیت عصمت و طهارتند. و کفر، بنی امیه و دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند.

و در سوره تکاثر می فرماید: «در قیامت از نعمت سؤال کرده خواهید شد»^۴. روایات بسیاری رسیده که مراد از نعمیم در این آیه که مورد باز پرسی است، ولایت آل

۱- و ان تعدوا نعمة الله لا تتصوها سورة ۱۴ آیه ۳۴.

۲- برای اثبات این مطلب بجلد ۷ بحار الانوار مراجعه شود.

۳- الم ترالى الذين بدلوا نعمة الله كفراً وأحلوا م لهم دار البوار. (سورة ۱۴ آیه ۲۸).

۴- ثم لتشئن يومئذ عن النعيم (سورة ۱۰۲ آیه ۸).

کفران نعمت

محمد صلی الله علیه و آله می باشد.
و خلاصه اصل و حقیقت نعمت، همان نعمت ولایت است. زیرا برخورداری از هر نعمتی متوقف بر آن است^۱.

کفران وجود علماء: از کفران نعمت ولایت، کفران وجود علماء ربانی و فقهای روحانی که در زمان غیبت حضرت حجۃ ابن الحسن ارواحنا فداء، نواب عامه آن بزرگوارند و پر ظاهر است که کفر نائب، کفر منوب عنه است چنانچه شکر او شکر منوب عنه است. و چون ذکر ادله و روایات در این مقام و بیان فضیلت علماء، موجب طول کلام و خروج از وضع کتاب می شود فقط به مراد از نائب اعام و معنی کفران نعمت او به طور اختصار اکتفا می شود.

نائب امام کیست؟: نائب امام علیه السلام کسی است که از جهت علم از علوم آل محمد صلی الله علیه و آله برخوردار شده و بتواند احکام شرعی و حلال و حرام خدا را از روی دلیل (کتاب، سنت، اجماع، عقل) استنباط نماید. و از جهت معرفت، از معارف حقه آل محمد صلی الله علیه و آله بهره مند گردیده و به مقام یقین و اطمینان رسیده باشد. و از جهت کمالات نفسانی، از قید هوا و هوس آزاد و بر نفس و شیطان غالب شده ودارای ملکه عدالت باشد.

خلاصه، نمونه ای از خود امام علیه السلام باشد و ازانوار آن بزرگوار کسب فیض کرده تا خلق از نور گفتار و کردارش، بلکه از نفس وجود شریفش، بهره مند شوند و از پیروی کردنش رستگار گردند.

بر اهل اطلاع پوشیده نیست که رسیدن به چنین مقام شامخی (نیابت امام، علیه السلام) بسی سخت و دشوار، و موقوف بر رنج فراوان و مجاهدت بسیار است.

و چون وجود چنین عالم روحانی از بزرگترین نعمتهاي الهي است، پس شکر از او نیز بالاترین شکرها است. چنانچه کفرانش از بزرگترین گناهان است.

کفران وجود عالم روحانی: کفران وجود عالم روحانی به این است که وجودش را نعمت ندانسته واعتنایی به شائش نشود و اطاعتیش را لازم ندانسته، یا خدای نکرده حکممش را رد کنند، که خود گناه کبیره و به منزله رد بر امام علیه السلام و آن در

۱- در نظر است بیاری خداوند متعال در این باره کتاب مستقلی نوشته شود.

حد شرک به خدا است و خلاصه از امام بریدن است.

ابوحمزه گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «عالیم باش، یا طالب علم باش، یا دوستدار اهل علم باش، و از قسم چهارم (نه عالم و نه متعلم و نه دوستدار ایشان) نباش که به دشمن داشتن ایشان هلاک می شوی».^۱

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: «خداؤند به دانیال وحی فرمود که دشمن ترین بندگانم نزد من، نادانی است که حق اهل علم را سبک شمارد و از آنان پیروی نکند. و دوست ترین بندگانم نزد من، پرهیزگار طالب ثواب شایان و ملازم علماء و پیرو بردباران و پذیرای حکمت شماران است».^۲

عقوبتهای شدید بر کفران وجود علماء: برای کفران این نعمت، عقوبتهای شدیدی و عده داده شده. از آن جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «زمانی بباید که مردم از علماء فرار می کنند مانند فرار کردن گوسفند از گرگ، پس خداوند آنها را به سه بلا مبتلا می فرماید: برکت را از دارائیشان بر می دارد، سلطان جور کننده ای بر آنها مسلط می فرماید، بی ایمان از دنیا می روند».^۳

ناگفته نماند که طلاب علوم دینی چون در طریق رسیدن به مقام شامخ نیابت اند، وجودشان نیز نعمت، و گرامی داشتنشان بر همه لازم است. و کفران وجود ایشان به هتک و بی اعتنایی نیز حرام می باشد.

ما هو اعظم من احدى الكبائر الثابتة فصل دوم

۱- فتنه

در این فصل به پاره‌ای از گناهانی که از روی فحوی و اولویت قطعی، بزرگتر از یکی از گناهان کبیره مذکور (که در باب اول و فصل اول از باب دوم ذکر شد) باشد، یا اینکه در قرآن مجید یا نص معتبر، بزرگتر بودنش از یکی از کبائر مسلمه ثابت باشد، مانند فتنه که در قرآن مجید آنرا صریحاً سخت تر و بزرگتر از کشنن می داند^۱. و چون کشنن انسانی را به ناحق مسلمان کبیره است چنانچه گذشت پس کبیره بودن فتنه هم مسلم است چون از کشنن بزرگتر می باشد.

در شدت مبغوضیت فتنه، کافی است که خداوند برای برطرف شدن آن در قرآن مجید امر به جهاد فرموده و می فرماید: «بامشرکین به جنگید تا فتنه برطرف شود».^۲

در کتاب اسلام و صلح جهانی، تأثیف سید قطب صفحه ۵۶ می نویسد: تنها جنگی را که اسلام مشروع دانسته و آنرا لازم می داند، جنگی است که برای اعلای کلمه خدا باشد. و مقصود از کلمه خدا، حقیقتی است که با ناموس و سنت خلل ناپذیری که

۱— والفتنة اشد من القتل — والفتنة اکبر من القتل (سوره ۲ آیه ۱۸۷ و ۲۱۴).

۲— وقاتلواهم حتى لا تكون فتنة (سوره ۲ آیه ۱۹۱).

۱— اغد عالماً او متعلمًا او احب اهل العلم ولا تكن رابعاً فتهلك ببعضهم (اصول کافی کتاب فضل العلم بباب اصناف الناس حدیث ۳۴ ص ۱).

۲— اصول کافی بباب ثواب العلم والتعلم حدیث ۵: عن السجاد علیه السلام اوحی الله تعالى الى دانیال ان امقت عبیدی الجاهل المستخف بحق اهل العلم التارک لللاقتداء بهم و ان احب عبیدی الى التقى الطالب للثواب الجزيل اللازم للعلماء التابع للعلماء القابل عن الحکماء. (کافی ج ۱ ص ۳۵).

۳— سفينة البحار جلد ۲ صفحه ۲۲۰: قال رسول الله صلی الله علیه و آله سیائی زمان علی الناس یفرون من العلماء كما یفر الغنم من الذئب ابتلهم الله بثلثة اشياء الاول یرفع البركة من اموالهم و الثاني سلط الله علیهم سلطاناً جائراً و الثالث یخرجون من الدنيا بلا ایمان.

برای جهان آفرینش و انسان قرار داده شده موافقت دارد.

سابقاً گفتم همبستگی در طبیعت جهان آفرینش و همکاری در زندگی افراد بشر، دو قانونی هستند که خداوند آنها را برای ادامه زندگی می‌خواهد. آن نظم متناسبی که در ساختمان جهان آفرینش به کار برده شده و مانع از فساد واژ هم گستگی عالم است، و بزندگی نیرویی بخشیده که همواره به طرف ترقی و تکامل پیش می‌رود، و تعاون و همکاری را که موجب برقراری خیر عمومی برای جمیع افراد بشر در طول تاریخ است برقرار می‌سازد.

اسلام برای هدایت تمام این مردم آمده است. بنابراین از آثار «کلمه خدا» و «اراده خدا» این استکه این خیر عمومی را که اسلام آورده، به جمیع مردم برساندو از هر گونه عواملی که بین مردم و آن حائل شود، جلوگیری نماید. از این جهت چنانچه کسی بخواهد، سنگ راه وصول این خیر عمومی نسبت به مردم شود، و با نیرو و قدرت بین مردم و آن حائل گردد، چنین کسی دشمن خدا و متجاوز به کلمه خدا و اراده عمومی او است و بایستی از راه دعوت و تبلیغ این خار سر راه را برداشت و دوباره کلمه خدا را تحقق بخشید. البته منظور این نیست که اسلام را به آنها بقولانیم، بلکه منظور این است که آزادی فکر و وسعت اطلاعات که موجب هدایت و رسیدن به خیر عمومی است به آنها داده شود تا درنتیجه آنها هم هدایت شوند. و گزنه اسلام هیچکس را مجبور نمی‌کند که در مقابل او سر تسلیم فرود آورد و جبراً به آن معقد شود. (لا اکراه فی الدین) بلکه کسانی را که در سر راهش قرار دارند. و مردم را از طریق حق منحروف می‌کنند، مانند خار از سر راه دور می‌کند (وقاتلهم حتی لا تكون فتنة ويكون الدين كله للله) یعنی با آنها کارزار کنید تا فتنه نماند و دین یکسره خاص خدا شود.

اسلام برای این آمده که عدالت را در سراسر روی زمین بگستراند. وعدالت اجتماعی، عدالت قانونگذاری و عدالت بین المللی در میان جامعه بشریت بر پا دارد. بنابراین هرگاه کسی راه ظلم را پیش گیرد و از داد گری دوری گزیند، بر مسلمانها لازم است با او برای اعلای کلمه توحید بجنگند، هر چند او مسلمان باشد...

(پایان نقل از کتاب اسلام و صلح جهانی)

در سوره البروج می‌فرماید: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را در فتنه می‌اندازند واز این گناه هم توبه نمی‌کنند، پس برایشان عذاب دوزخ و آتش سوزان

است»^۱.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «سعی کننده در فتنه (فتنه انگیز)، به خدای بزرگ کافر شده، هر چند مسلمان باشد»^۲

معنی فتنه: هر چند اهل لغت برای فتنه به اعتبار موارد استعمال آن، بیش از ده معنی ذکر کرده‌اند. لیکن مراد از فتنه در اینجا، همان معنای عرفی است که از اطلاق آن متبار می‌شود و آن آشوب کردن و سلب آسایش و آزادی و امنیت از فرد یا جمیعیت نمودن و دو نفر یا بیشتر را به هم انداختن و ایجاد دوستگی کردن و مردم را در شکنجه و آزار قرار دادن است.

فتنه، یا در امور دینی است یا دنیوی - فتنه دینی هم چند قسم است: گاهی شخص سعی می‌کند که مردم را گمراه سازد و نگذارد دین حق را پذیرند و به القای شباهت و شکوک در این راه به وسیله زبان و قلم می‌کوشد. و گاهی به وسیله اذیت کردن و شکنجه کسانی که دین پذیرفته‌اند، مانع قبول کردن دیگران می‌شوند. مانند معامله مشرکین مکه با مسلمانان صدر اسلام. و مانند معامله معاویه (علیه الهاویه) با شیعیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام.

بنی امية بدترین فتنه‌ها: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه نهج البلاغه می‌فرماید: «جز این نیست که ترسناکترین فتنه‌ها نزد من بر شما، فتنه بنی امية است (به جهت شدت و طول مدت آن و از بین رفتن قوانین دینی به سبب آن) به درستی که آن فتنه‌ای است تاریک و کور (که هدایتی در آن بر جاده شرع نیست مانند کور در طریق خود) تاریک کننده بر اهل دنیا که بهره آن عام است یعنی شرش به همه می‌رسد و بلیه آن خاص است) بر خواص اهل تقوا و ایمان خصوصاً بر اهلیت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه بزرگتر از آن فتنه‌ای نمی‌تواند بود که هتک حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله کردن. حسن و حسین علیهم السلام را با یارانشان شهید و کعبه را خراب و مهاجر و انصار را در مدینه کشتار کردن. و قریب هشتاد سال بر منبرها و مناره‌ها به امیر المؤمنین ناسرا

۱- ان الذين فتوا المؤمنين والمؤمنات ثم لم يتوبوا فلهم عذاب جهنم... (سوره بروم آیه ۱۰).

۲- كفر بالله العظيم من هذه الامة عشرة الى ان قال (ص) وال ساعي في الفتنة (جهاد وسائل باب ۴۸ حدیث ۱۴).

گناهان کبیره ج ۲

گفتند و تسلط حاجاج لعین به ریختن خون مظلومان...) و هر کس به دیده بصیرت و عبرت در آن نگریست و آنرا فتنه دانست و از آن فرار کرد، گرفتار شد. و هر کس از دیدن فتنه بودنش کور شد و به آنها نزدیک گردید، از آزارشان در امان شد...».^۱

به شهادت تاریخ از صدر اسلام تا این زمان که قرن چهاردهم است، در هر قرنی فتنه‌هایی در عالم اسلام بر پا شده و البته پیدایش این فتنه‌ها برای آزمایش خلق و ظاهر شدن صدق و کذب ادعا کنندگان اسلام و جدا شدن خبیث از طیب و پیدایش سعادت نیکبختان و شقاوت بدبخنان است. و این موضوع در چند جای قرآن مجید یادآوری شده، از آن جمله در سوره عنكبوت می‌فرماید: «احسب الناس ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون» «آیا مردم گمان کردند همینکه بگویند ایمان آوردم رها کرده می‌شوند و امتحان نمی‌شوند».

در قرن اخیر در بین فتنه‌هایی که واقع شده، از همه سخت‌تر فتنه شیوعیه (توده‌گری) و فتنه طرفداران مادیگری و شهوترانی و انکار دیانت و روحانیت است که سیل آسا از اروپا و آمریکا به سوی ممالک اسلامی سرازیر و بنیان عقیده به مبدع و معاد را از دلها کنده و به جایش نهال خبیث مادیگری و شهوترانی و خود پرسنی و دنیا طلبی را غرس کردند و مسلمانان این دوره را مصدق حقیقی آیه شریفه: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌٖ وَ اضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيَّاً» قرار دادند. یعنی به جای مردمان با ایمان سابق، مردمانی آمدند که نماز را ترک کردند و شهوترانی را پیشنهاد ساختند و زود است که آثار گمراهی وهلاکت خود را بینند.

و بالجمله انسانیت و معنویت را از بین جامعه بشری برداشته و همه را ازیاد خدا و آخرت باز داشتند و به انواع شهوت و فسق و فجور سرگرم کردند. به طوری که از اسلام تنها اسمی باقی مانده، چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد و پس از بررسی حال اجتماع کنونی دانسته می‌شد که صفات کمالیه انسانی از میانشان برداشته شده و خوبی حیوانی و شیطانی در آنها جای گرفته. مثلاً صفت حیاء که یکی از صفات عالی انسانی است و جلوگیری کننده از هزاران مفاسد و تأمین کننده عفت عمومی است، از

فتنه

بینشان برداشته شده و بی‌حیائی و هتاکی جای آنرا گرفته است. و همچنین رعایت حقوق و مخصوصاً حق والدین که از لوازم اجتماع بشری است و فوق العاده مورد عنایت دیانت است، از بین رفته و در برابر، تضییع حق و کفران نعمت و نادیده گرفتن احسان و خدمت دیگری جای گرفته است.

تعاون و همکاری و همبستگی و حس عاطفه و رحم و مهر ورزی و خیر خواهی و گذشت و مانند اینها که نظام حیات دنیا و سعادت عقبی، بستگی تمام به آنها دارد، از بین رفته و در برابر، خود بینی و خود خواهی و سخت دلی و بی‌مهری و راحت خود و زحمت دیگر طلبی و مانند اینها جایگزین شده. و همچنین صدق در گفتار و کردار از تمام طبقات برداشته شده و به جایش دروغ و خدشه و غش و کلاهبرادری و حقه بازی جا گرفته است. چنانچه می‌بینید، صاحبان هر جنسی چه تقلیبهای در جنس خود می‌کنند و آنرا به عنوان صحیح در معرض فروش می‌گذارند. و برای رسیدن به مال و تأمین وسائل تشریفاتی مادی خود ازهیچ خیانت و جنایتی باکی ندارند. چنانچه مکرر واقع شده که خوراک مسموم را در معرض فروش آورده و جان همنوع خود را به خطر انداخته است.

خلاصه مانند حیوانات که هر یک از دیگری جدا است و با هم به تناکر و تنافر و قهر و غلبه تلاقی و زندگی می‌کنند شده‌اند. و آنچه ذکر شد نمونه‌ای از مفاسد فتنه مادیگری است و اگر بنا به تفصیل شود، از شرح کتابها پر می‌شود.

ناگفته نماند که از دامهای مؤسین و مروجین این فتنه، تضییع و از بین بردن روحانیت اجتماع است. و بزرگترین وسیله ایشان، ایجاد، حس بدینی و سخریه نسبت به دیانت در بین اجتماع خصوصاً نسل جوان و سعی در ایجاد فاصله بین اجتماع و آنها است، تا از مقامات عالیه دیانت و صفات کمالیه انسانیت و نشانه‌ها و آثار آدمیت چیزی نشنوند و حقایق را درک نکنند و آنها راکور و کر وارد منجلاب فساد کرده به انواع کثافات شهوت‌سرگرم نمایند. و بزرگترین حربه آنها در این هدف، حربه اتهام است. گاهی آنها را بی‌خبر از اوضاع جهان و از تمدن می‌خوانند. و زمانی ایشان را مانع ترقی اجتماع می‌نامند. گاهی می‌گویند دنیا طلب و ریاست خواهند، چون ترقی اجتماع مانع ریاستشان است جلوگیری می‌کنند. و غیر اینها از انواع اتهامات. و بر هیچ مسلمان فهمیده‌ای پوشیده نیست که تمام اینها صرف اتهام و از واقع و حقیقت عاری است.

بدعت و جاسوسی: از جمله فتنه‌های دینی، بدعت گذاردن در دین است.

۱- الاون اخوف الفتن عندی عليکم فتنه بني اميء فانها فتنه عمیاء مظلمة عمت حظتها و خصت بليتها و اصاب البلاء من ابصريها و اخطأ البلاء من عمی عنها (نهج البلاغه خطبة ۹۲).

کسانی که طریقۀ تازه در اسلام احداث نموده و مسلمانانرا متفرق ساختند و سبب پدایش هزاران فتنه و فساد در عالم اسلام گردیدند، بدترین فتنه انگیزانند.

ازجملة فتنه دینی، جاسوسی برای کفار است نسبت به چیزهائی که باید بین مسلمانان پنهان باشد. چنانچه در سوره نساء در بارۀ منافقین می‌فرماید: «هر گاه به آنها مطلبی راجع به امنیت و نا امنی بر سر آنرا فاش می‌کنند»^۱.

مجلسی از بیضاوی در معنی آیه نقل کرده: یعنی چیزهائی که مایه امن یاخوف باشد آنرا فاش می‌کنند. برخی از مسلمانان سست نهاد شیوه‌شان چنین بود که چون خبری از قشون اعزامی رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها می‌رسید، یا پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را از وحی الهی نسبت به پیروزی یا شکست خبر می‌داد، آنرا فاش می‌کردند و این خود باعث ناراحتی و مفسده بود، و این آیه فاش کردن آنچه را که در افشاء آن مفسده است، مذمت می‌فرماید.

فash کردن اسرار شیعیان و احادیث مشکله: همچین است نقل کردن اسرار شیعیان که از ائمه به ایشان رسیده برای مخالفان که موجب رسیدن زیان و آزار به مؤمنین می‌گردد. و خلاصه تقدیم نکردن در جائی که تقویه واجب باشد.

علامه مجلسی می‌فرماید: شاید فاش کردن بعضی از مشکلات علوم برای مردمی که عقلشان به آن نمی‌رسد در حکم افشاء اسرار باشد^۲.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر کس حدیث ما را فاش کند، خدا اینماش را می‌برد^۳ و ما را به خطأ نکشته، بلکه از روی عمد کشته است»^۴.

و نیز در معنی آیه «پیغمبران را به نا حق می‌کشند» فرمود: «به خدا که آنها را به شمشیر خود نکشند ولی سر آنها را فاش کردن و شهرت دادن تا کشته شندن»^۵.

پراکندگی جماعات دینی: ازجمله فتنه دینی است، جمعی را که با هم یکدل

۱- واذا جانهم امرمن الامن او الخوف اذعوا به (سوره ۴ آیه ۸۳).

۲- در اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب الاذاعه ۱۲ حدیث نقل شده (ج ۲ ص ۳۷۲).

۳- من اذاع علينا حديثنا سبله الله الایمان (اصول کافی ج ۲ ص ۳۷۰).

۴- ما قتلنا من اذاع حديثنا قتل خطباء ولكن قتلنا قتل عمد (اصول کافی ج ۲ ص ۳۷۰).

۵- وقال عليه السلام في قوله تعالى و يقتلون الانبياء بغير حق فقال عليه السلام اما والله

ما قاتلهم بأسافهم ولكن اذا عواسرهم و افشو عليهم فقتلوا (اصول کافی ج ۲ ص ۳۷۱).

و یک جهت متوجه خدا و به یاد پیغمبر و امام خود هستند، بین آنها جدائی انداختن و ایشان رامتشتت و متفرق ساختن یا به قوۀ قهریه یا به القای شبهه و بدینی بین مأمورین نسبت به امام جماعت و پیشوای دینی، یا مأمورین را نسبت به یکدیگر، و خلاصه اتحاد قلوب را که موجب هر خیری است و مقصود شارع مقدس است مبدل کردن به تناکر و جدائی که موجب هر شری است و مبغوض شارع مقدس است.

گناه فتنه از قتل بزرگتر است: چنانچه اشاره شد گناه فتنه دینی از قتل نفس، به نص قرآن مجید، بزرگتر است. زیرا قتل نفس تنها از بین بردن حیات موقت و عاریه دنیوی و در حقیقت خلاصی از شرور و آفات این عالم است. ولی فتنه دینی سبب قطع حیات ابدی و بی بهره شدن از نعمتهای جاودانی است و همان اندازه که عالم آخرت از دنیا بزرگتر و مهمتر است بلکه قابل قیاس نیست، همچنین فتنه دینی هم از قتل نفس بزرگتر و مهمتر می‌باشد.

قتلی که از سر بریدن بدتر است: حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: «آیا شما را از کشتنی که از سر بریدن بدتر است خبر بدhem؟ گفتند بلی. فرمود: آنکه کسی را بکشد و هلاک کند به هلاکت همیشگی. گفتند: آن چیست؟ فرمود: اورا گمراه کند از اعتقاد به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و او را وارد اراده به راه غیر خداو پیروی از طریقۀ دشمنان علی علیه السلام به طوری که آنها را (دشمنان علی علیه السلام را) امام خود بداند و منکر امامت و فضیلت آن حضرت شود. پس این است همان کشتنی که مقتول بدبخت راهمیشه در دوزخ قرار می‌دهد و جزای کشنده او هم جاودان بودن در آتش است»^۱.

بعلاوه فتنه‌های دینی غالباً منجر به کشتارها می‌گردد.

فتنه دنیوی: فتنه دنیوی از قتل بدتر است. زیرا اولاً کسی که آتش فتنه را بر می‌افروزد و عده‌ای را به آن آتش می‌سوزاند، به طوری آنها را ناراحت و در شکنجه می‌اندازد که هر روز برایشان قتل است و خلاصه اگر آنها را یکدفعه کشته بود راحت‌تر بودند. و ثانیاً غالب فتنه‌ها منجر به قتل ها و ملحقات آن یعنی زخم زدن و ناقص کردن اعضا می‌گردد. و شهید می‌فرماید: کشنن ناحق، گناه کبیره است و در حکم قتل نفس

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

است جنایت رساندن به اعضای بدن (مانند دست، پا، چشم وغیره) ^۱.

باید دانست که هر فتنه‌ای که مفسده و ضرریش بیشتر باشد، گناهش نیز بزرگتر است.

فتنه به کفر و شرک نیز تفسیر شده: ناگفته نماند که بیشتر مفسرین، فتنه را در آیات مذکور، به کفر و شرک تفسیر کرده‌اند. و در روایتی که از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه «حتی لاتکون فتنة» رسیده، فتنه را شرک معنا فرموده است. و این معنا با آنچه در معنی متبدار و ظاهر از فتنه که گذشت منافاتی ندارد. چون ظاهراً مراد از روایات و کلمات مفسرین، بیان سبب فتنه است. زیرا هیچ فتنه‌ای نه دینی و نه دنیوی از مؤمن حقیقی صادر نخواهد شد. چنانچه حضرت امیر المؤمنین در صفات متفقین می‌فرماید: «خوبی ازایشان امید داشته و بدی از آنها ایمن است»^۲.

یعنی کسی که نور ایمان در قلبش داخل شده، مردم همه از شرش در امانند. پس فتنه انگیز یا کافر و مشرک باطنی و ظاهری است، یا اگر مسلمان باشد، هنوز از ظلمات کفر و مراتب شرک خلاص نشده ودلش به نور ایمان منور نگردیده است.

جاسوسی برای ظالم: از موارد مسلم فتنه، جاسوسی کردن برای حکام و ظلمه است و بزرگی مفسده و خطر آن و اکبر بودنش از قتل پر ظاهر است که یک جاسوسی و فتنه انگیزی ممکن است، سبب چه قتلها و جنایتها که بشود. مانند معقل، جاسوس ابن زیاد لعین که سبب گرفتاری و کشته شدن حضرت مسلم و هانی بن عروه گردید. بلکه فجایع کربلا و پس از آن، مستند به فتنه این جاسوس ملعون است.

۲- فروختن اسلحه به کفار

گناهانی که از روی فحوا و اولویت قطعی، کبیره بودنش ثابت می‌شود. مانند نهی از معروف وامر به منکر یعنی بازداشت دیگری را ز آنچه خدابه آن امر فرموده یا واداشتن دیگری به آنچه خدا از آن نهی فرموده است و کبیره بودنش از کبیره بودن ترک امر به معروف ونهی از منکر ثابت می‌شود. چنانچه در باب اول گذشت یعنی جائی که امر به معروف نکردن با شرائطش گناه کبیره است، نهی از معروف به حکم قطعی عقل، کبیره خواهد بود. و نیز مانند اعلام کردن و جاسوسی برای کفار به آنچه که وسیله غلبه آنها شود. و نیز مانند فروختن اسلحه جنگی به کفار در زمانی که با مسلمانان جنگ دارند و کبیره بودن این دو گناه، از کبیره بودن فرار از میدان جنگ با کفار واضح می‌شود، چنانچه در باب اول گذشت. پس جائی که فرار کردن از میدان جنگ، گناه کبیره است با اینکه ضررشن برای اسلام و مسلمین احتمالی است، چگونه است حال فروختن اسلحه جنگی یا جاسوسی کردن برای کفار که ضرر هر دو برای مسلمانان قطعی است، بنابراین گناه این دو از فرار از جنگ بزرگتر است. حضرت باقر علیه السلام میرفاید: «کسی که اسلحه به دشمنان مسلمان برساند تا غالب شوند، مشرک است»^۱. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وساتھی از این امت را کافرنامیده: «یکی از آنها فروشنده اسلحه است به کفاری که با مسلمانان در جنگند»^۲. ناگفته نماند که در حکم فروختن اسلحه به کفار است، فروختن اسلحه به قطاع الطريق یعنی راهزنان و کسانی که به وسیله اسلحه امنیت عمومی مسلمانان را به هم می‌زنند، چنانچه گذشت.

۱- من حمل الى عدونا سلاحاً يسمعون به علينا فهو مشرك (مکاسب محمره).

۲- في وصية النبي صلی الله علیه وآلہ وساتھی کفر بالله العظیم من هذه الامة عشرة اصناف و عدمها بایع السلاح من اهل الحرب (وسائل کتاب جهاد باب ۴۸ ج ۱۱ ص ۲۷۳).

۱- والقتل بغیر حق وتدخل فيه جنابة الطرف (قواعد ص ۱۰۰).

۲- الخير منهم مأمور والشر منه مأمون (نهج البلاغه خطبه همام).

منزلی افروز آمدیم. در نیمه شب من به اتفاق زنی دیگر برای قضای حاجت، از لشکر گاه دور شدیم. چون باز آمدیم گردنبند خود را که از مهره یمانی بود و بر گردن داشتم نیافتم گمان کردم آنجائی که برای قضای حاجت رفته بودم ضایع شده است. در تاریکی شب تنها برخاستم و به آنجا رفتم و جستجوی زیادی کردم و نیافتم پیغمبر خدا از رفتن من بی خبر بود، بفرمود تا آواز رحیل کردن. لشکر رفت و آنانکه مأمور هودج من بودند آمدند و هودج را بر شتر نهادند به خیال آنکه من در هودج هستم و رفتند

چون باز آدم، در آن منزل هیچکس را ندیدم آنجائی که شترم بود دست مالیدم گردنبند را پیدا کردم و همانجا نشیستم. خواب بر من غلبه کرد و خوابیدم و اندیشه ام آن بود که از پیوستگان من وقتی که خبر بیابند کسی به طلب من می آید ناگاه صفوان بن المuttle که در منزل پیش خفته و از لشکر بازمانده بود، بر شتری سوار رسید چون مرا دید و شناخت هیچ نگفت شتر را خوابانید تا من بر آن سوار شدم. زمام شتر به دست گرفت و آمد تا هنگام گرمگاه به آن منزلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمده بود رسیدم و پیغمبر صلی الله علیه و آله از کار من بی خبر بود.

چون شتر من از دور پدید آمد، عبدالله بن ابی سلول و جماعتی از منافقان از روی طعنه گفتند: زن پیغمبر بامری بیگانه از راه بیابان می آیند. پس آن مرد منافق گفت به خدا که بین آنها کار ناشایست واقع شده است و این بهتان را سایر منافقان نیز گفتند و بعد در بین مسلمانان مورد گفتگو شد. بعضی نهی و نفی می کردند و برخی ساخت بودند. این قضیه چون به سمع مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، سخت ناراحت و رنجیده خاطر گردید و عایشه هم بیمار و بستری شد.

چون یک ماه و هفت روز از این قضیه گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره عایشه بودند و زنی از انصارهم در حجره بود و به روایتی پدر و مادر عایشه هم بودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: اگر از این مطلب مبرائی، خداتورا عوض دهد (یعنی در برابر افترائی که بتوبستند) و اگر خطا کاری توبه کن که خدا توبه ات را می پنیرد.

عایشه گفت: خدا می داند که من از این موضوع میرایم و از من چیزی صادر نشده که مرا از خدا شرم آید و لیکن دشمنان چیزی در میان افکنده اند و من هر چه بگویم از من باور نمی کنند پس چیز دیگر نمی گویم مگر آنچه یعقوب گفت فصیر جمیل. این بگفت و

۳- بهتان

از جمله گناهان کبیره‌ای که کبیره بودنش از طریق اولویت قطعی ثابت است، بهتان می باشد. یعنی به دیگری چیزی یاعیی که در او نیست نسبت دهد. زیرا جائی که غیبت کردن که یاد کردن عیب دیگری که در او است گناه کبیره باشد، پس بهتان که ذکر عیی است که در او نیست، به طریق اولی و حکم قطعی عقل، کبیره خواهد بود بلکه بهتان مشتمل بر دو کبیره است: غیبت و دروغ چون بهتان مورد ابتلای عمومی است و مفسدة آن بسیار است. و در قرآن مجید و روایات، به سختی از آن نهی شده و عقوباتی شدیدی بر آن وعده داده شده. سزاوار است به بعضی از آیات و پاره‌ای از اخبار در این مقام اشاره شود.

آیات افک در سوره نور: در سوره نور هیجده آیه یعنی از آیه ۲۱ تا ۲۱ موضوع افک تذکر داده شده و هر چند مورد آیات و شأن نزول آن خصوص بهتان به زنا است، لیکن در ضمن آنها از بهتان به طور کلی، تهدید سخت فرموده چنانکه ذکر می شود.

خلاصه آنچه مفسرین در شأن نزول آیه افک بیان کرده اند، آن است که این آیات در باره جمعی از منافقین نازل شده است که عایشه همسر پیغمبر را مورد تهمت قراردادند. باین تفصیل که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه بنی المصطفیان، عایشه را به اتفاق خود حرکت داد و او را در هود جی پوشیده سوار کرده بود.

عایشه می گوید: هنگام برگشتن، وقتی که به نزدیکی مدینه رسیدیم، در شب به

گاهان که به

روی را به دیوار نموده شروع به گریه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچا نشسته بود که بر آن حضرت وحی آمد و آیات مزبور را آورد. چون آن حضرت از وحی فارغ شد به عایشه فرمود: تورا بشارت باد که خداوند تبرئه ات فرموده می فرماید:

«کسانی که از شما بهتان زند، آنرا برای خود شر (بدن) نپندارید. بلکه برای شما خیر (بهتر) است (زیرا شما برایشان حق عوض پیدا می کنید و چون بر آن صبر کنید سزاوار ثواب می شوید) هر مردی را از ایشان است آنچه را که از گناه کسب کرد (یعنی جزای آن و بال و عقوبتش تنها به او می رسد) و آنکس که بکار بزرگترین این بهتان قیام کرد او را عذاب بزرگی است»!

و آنکس عبدالله بن ابی سلوک بوده و بعضی گفته اند حسان بن ثابت بوده است. آنگاه می فرماید: «چرا چون این سخن شنیدند، مردان مؤمن و زنان مؤمنه به خودشان گمان نیک نبرند و نگفته این دروغی آشکار است»^۱، یعنی مؤمنین باید هنگام شنیدن بهتانی در باره مؤمنی ساكت نشوند، بلکه واجب است آنرا رد نمایند و تکذیب کنند و کار مسلمانان را حمل به صحبت نمایند و از گمان بد و حمل به فساد پرهیزنند.

آنگاه می فرماید: «چرا بر این امر چهار گواه عادل نیاوردن (چنانچه در شرع مقدس است: کسی که قذف کند باید چهار شاهد عادل بر صدق مدعای خود بیاورد چنانچه در باب اول گذشت) چون چهار گواه نیاوردن ایشان نزد خدا دروغگو یانند» هر آنکه اگر نه فضل و کرم و مهربانی خدا بر شما بود در دنیا (به توفیق توبه) و در آخرت (به عفو و بخشش) از آنچه می گویند و شروع می کنید از این سخنان افک و دروغ عذاب بزرگ به شما می رسد — هنگامی که فرا گرفتید آن دروغ را به زبانهای خودتان و می گفتید چیزی را که به آن علم نداشtid و آن دروغ را خوار و کوچک پنداشتید در حالی که نزد خداوند بزرگ است»^۲.

۱— ان الذين جاؤ بال欺 عصبة منكم لا تحسبوه شرًا لكم بل هو خير لكم لکل امرء منهم ما اكتسب من الا ش والذى تولى كبره منهم له عذاب عظيم (سورة ۲۴ آية ۱۱).

۲— لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خيراً و قالوا هذا افك مبين (سورة ۲۴ آية ۱۲).

۳— لولا جاؤا عليه باربعه شهداء فاذلم يأتوا بالشهداء فاولئك عنده الله هم الكاذبون ولولا فضل الله عليكم ورحمته في الدنيا والآخرة لم سکم في ما افضتم فيه عذاب عظيم اذتقونه بالاستکم وقولون بافو اهکم ما ليس لكم به علم وتحسبونه هيناً و هو عند الله عظيم (سورة ۲۴ آية ۱۵ تا ۱۶).

بهتان

و حاصل آیات شریفه این استکه، شما سه گناه مرتکب شدید: یکی آنکه به چنین دروغی تفوه و تکلم نمودید، با یکدیگر آنرا گفتگو و فاش نمودید. دوم قول به غیر علم، یعنی چیزی را که تحقیق نکرده و ندانستید بیان کردید. سوم آنکه آنرا آسان و خوار پنداشتید (در آخر باب اول گفتیم که کوچک گرفتن هر گناهی خود کبیره است).

آنگاه می فرماید: «چرا چون این سخن را شنیدید، نگفته اید که ما را نسزد و روا نباشد که چنین سخنی بگوئیم و از بزرگی و رشتی این سخن تعجبی ننمودید و نگفته اید خداوندا توپاک و متزهی، این سخن که می گویند بهتانی بزرگ است (ودروغی سخت که صاحبش چون بشنود مبهوت و متغير ماند) شما را خداوند موعظه و اندرز می دهد که هرگز مانند چنین گناهی از شما سر نزنند، اگر ایمان آورند گانید»^۳.

از این آیات و آیات دیگری که برای اختصار ذکر نگردید، کبیره بودن بهتان بلکه بزرگتر بودنش از پاره ای از کباتر به خوبی آشکار می شود.

بهتان و اخبار اهلیت علیهم السلام: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس مرد یا زن مؤمنی را تهمت بزند، یا چیزی که در او نیست بگوید، خدا او را روز قیامت بر محلی از آتش نگه می دارد تا از عهده آنچه گفته است برآید»^۴.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس به مرد یا زن با ایمانی بهتان زند، به آنچه در آنها نباشد، خداوند او را در روز قیامت، در طینه خجال جس می فرماید، تا از عهده آنچه گفته است برآید راوی (ابن ابی یعفور) پرسید طینه خجال یعنی چه؟

حضرت فرمود: چرکی است که از عورت زناکاران در جهنم جاری می گردد»^۵.

و نیز می فرماید: «هر کس برادر مؤمنش را تهمت زند، ایمان در دلش ضایع می شود و از بین می رود چنانچه نمک در آب حل می شود»^۶. و خلاصه آنکه، تهمت موجب فساد قلب و زوال ایمان است.

۱— ولولا اذ سمعته قلت ما يکون لنا ان نتكلم بهذا سبعانکه هذا بهتان عظيم يعظكم الله ان تعودوا لمثله ابداً ان كنتم مؤمنين (سورة ۲۴ آية ۱۶ و ۱۷).

۲— من بهت مؤمناً او مؤمنة او قال فيه ما ليس فيه اقامه الله تعالى يوم القيمة على كل من نار حتى يخرج مما قال فيه (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۱۷۰).

۳— جلد ۱۶ بحار الانوار

۴— اذا اتهم المؤمن اخاه ائماث الایمان من قلبه كما ينما مالملح في الماء(کافی ج...ص ۳۶۱).

أنواع بہتان

بہتان به خدا: سخت ترین بہتان‌ها، بہتان به حضرت آفریدگار است. چنانچه در سوره صف می فرماید «کیست مستکارتر از آنکه به خدا افترای کذب بینند»^۱. مانند کسانی که منکر عدالت یا حکمت خدا شوند — چنانچه منکرین نبوت پغمبران، در حقیقت، منکر حکمت خداوند هستند. و همچنین منکرین معاد — و نیز مانند کسانی که برای خداوند شریک قرار دادند. و همچنین انواع شرکهایی که برای خداوند قائل شده‌اند که تمام قول بدون علم و افتراض محض است. و در آیات قرآن مجید تهدید شدید و وعده آتش بر آن داده شده، بلکه بہتان به خداوند را از لوازم کفر خوانده است. و در سوره نحل می فرماید: «جز این نیست که دروغ می بندند کسانی که به آیات خدا ایمان نیاورده‌اند، و ایشانند دروغگویان»^۲.

بہتان به پیغمبر و امامان علیهم السلام: در حکم بہتان به خدا است؛ بہتان به پیغمبر و امامان علیهم السلام. مانند اینکه ایشان را ساحر و دیوانه و شاعر و دروغگو و خواه خود پرست می خوانند. و تفصیل اتهامات بشر، به سلسله جلیله انبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین، کتاب مستقلی احتیاج دارد و مقام را گنجایش آن نیست.

بہتان به مردم: اتهام به سایر مردم بر دو قسم است: گاهی قول بدون علم است، یعنی عیبی را که ثابت نشده و یقینی نگردیده بلکه به مجرد سوء ظن آنرا به دیگری نسبت بدهد.

گاهی افترا است، یعنی عیبی را که می داند در آن شخص نیست یا کاری را که یقین دارد از او سرنزد، از روی عناد به آن بیچاره نسبت می دهد. و بدتر از این آن است که آن عیب راجع به شخص تهمت زننده باشد و برای رهائی خود، آنرا به دیگری نسبت می دهد و آلدگی خود را به آنکه پاکدامن بوده می چسباند.

پر ظاهر است که این قسم بدترین نوع بہتان به بندگان خدا است چنانچه در سوره نساء می فرماید: «هر کس از روی خطأ، گناهی صغیره بجا آورد، یا اینکه از روی

عمد گناهی کند یا گناه کبیره‌ای بجا آورد سپس آنرا بر بیگناهی بیندازد، پس برداشته است بہتان را (دروغی که بیگناه از آن متحرر و مبهوت می شود) و گناه آشکاریرا»^۱.

بہتان به کافرهم حرام است: در تفسیر منهج نقل نموده است که طمعه بن بیرق سه پسر داشت به نام بشر و مبشر و بشیر. از این سه، بشر مرد منافقی بود، شی خانه قنادة بن نعمان را سوراخ کرد و داخل آن شده، زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بودند، دزدید. از قضا انبان شکافی داشت و در راه از آن آرد می ریخت، تا بشر به خانه اش رسید. پس انبان را در خانه زید بن السمین که یهودی بود، برده و به امانت نزد او سپرد. با مداد قنادة بر اثر آرد به خانه بشر رفت و بعد از طلب زره، او انکار کرد و سوگند به دروغ یاد کرد که این کار را نکرده و خبر ندارد و قنادة بر همان سمت که بشر به خانه زید یهودی رفته بود بی بردووی را به خیانت بگرفت. زید گفت: دوش بشر، زرهی در انبانی به امانت به من سپرد و جمعی بر آن گواهی دادند. و قنادة صورت حال را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض نمود و بنی ظفر که قوم بشر بودند، از ترس رسوایی نخواستند که بشر تهمت زده شود، و یهودی پاکدامن بیرون آید آغاز جدال و خصوصت کردند و بر برائت بشر گواهی دادند. پس خداوند در این باره ^۹ آیه یعنی از آیه ۱۰۵ تا ۱۱۳ از سوره نساء را نازل فرمود.^۲

و خلاصه آنها حکم به تحریم بہتان و افتقاء است هر چند نسبت به کافری باشد و چند مرتبه بہتان زننده را خیانتکار نامیده و پیغمبرش را از طرفداری آنها نهی فرموده هر چند ظاهراً از مسلمانها باشند.

عاقبت خیانتکار: در تفسیر المیزان نقل کرده که سر انجام کاربشر، این شد که از پذیرفتن توبه‌ای که خداوند به او عرضه داشته بود، امتناع کرد و به طرف مشرکین، به مکه رفت و در آنجا به قصد دزدی، خانه‌ای را سوراخ نمود و خدا خانه را بر سرش خراب کرده و او را کشت.

چاره‌اش تحصیل ایمان است: و به راستی برای این نوع بہتان، سببی جز بی ایمانی و شقاوت و رذالت و بی باکی و هتاکی و بی حیائی، چیز دیگر نیست. و علاج آن منحصر در تحصیل ایمان و تقویت آن و تفکر در آثار وخیمه دنیوی و عقوبات‌های اخروی

۱- و من یکسب خطیئة او شمائیم برم به بریئاً فقد احتمل بہتانًا و اثماً مبيناً. (سوره ۴ آیه ۱۱۰).

۲- برای دانستن معنی آیات به تفسیر مراجعه شود.

۱- و من اظلم ممن افتري على الله الکذب. (سوره صف آیه ۷).

۲- انما يفتري الکذب الذين لا يؤمنون بآيات الله واولئک هم الکاذبون (سوره ۱۶ آیه ۱۰۴).

مترب بر آن است.

گناهان کبیره ح ۲

سوءظن: قسم دیگر از بهتان که ندانسته چیزی را به کسی بیند، پس سبب آن غالباً سوء ظن است یعنی چیزی را که از کسی دیده یا شنیده، حمل بر فساد کند و گمان خود را پیروی نماید و به احتمال صحیح وجهت صلاح در آن کار اعتنای نکند.

لذا در قرآن مجید و اخبار کثیره، مسلمانان را از بد گمانی به دیگران سخت نهی فرموده، و امر فرموده‌اند که عمل مسلمان را باید حمل به صحت کرد. و برای مزید اطلاع به پاره‌ای از آیات و روایات واردۀ در مقام اشاره می‌شود.

بعضی از گمانها گناه است: در سوره حجرات می‌فرماید: ای کسانی که به خدا ایمان آوردید، دور شوید و واگذارید بسیاری از گمانها را (که آن گمان بد در باره برادر مؤمن است) جز این نیست که بعضی از گمانها گناه است. و تجسس نکنید چیزهایی را که از عیوب مردم بر شما مخفی است».^۱

و خلاصه آیه شریفه نهی از پیروی کردن از گمان بد است در حق برادر مؤمن. در سوره بنی اسرائیل می‌فرماید: «پیروی نکن آنچه را که علم به آن نداری به درستی که گوش و چشم و دل، همه مورد پرسش واقع خواهدند گردید».^۲

حمل بر بهتر باید کرد: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «کار برادر دینی خود را حمل بر بهترین وجه مقرر دار، تا آنکه دلیلی به دستت بیاید که بر تو غالب شود و راه توجیه (و حمل به صحت) را بر تو بیند. و به هیچ سخنی که از برادرت برآید، بد گمان مباش تا محمل خوبی می‌توانی برای آن بیابی».^۳

علامه مجلسی علیه الرحمه در شرح این حدیث می‌فرماید: یعنی هر گفتار و کرداری که از برادرت سرزد، آنرا بر وجه بهتر حمل کن، گرچه به ظاهر خوب نباشد و از آن بازرسی نکن تا دلیل قطعی و مانع تأویل به دستت بیاید. زیرا چه بسا گمان، خطأ

۱- یا ایها الذين آمنوا اجتبوا كثیراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا (سورة ۴۹ آیه ۱۲).

۲- ولا تقف ما ليس لك به علم ان السمع والبصر والقواعد كل اولئك كان عنده مسئولا (سورة بنی اسرائیل آیه ۳۸).

۳- ضع امر أخيك على احسنه حتى يأتيك ما يغلبك منه ولا تظنن بكلمة خرجت من أخيك سوء وانت تجدلها في الخير محملة (کشف الریبه شهید ثانی).

باشد و فارسی هم قدغن است چنانچه خداوند فرموده «ولا تجسسوا».

اين جمله حدیث در نهیج البلاعه از آن حضرت نقل شده و حاصلش این است که هرگاه کلمه‌ای که دو توجیه و معنا دارد، ازمؤمنی صادر شود، بر تو لازم است آنرا به خوبی تفسیر کنی گرچه معنی مجازی باشد یا به کنایه و توریه بر آن دلالت کنند و قرینه‌ای هم نباشد. خصوصاً اگر خودش مدعی شود که همان معنای صحیح و نیک راقصد کرده است.

وقتی حجاج لعین قبعتری را تهدید کرد و گفت: لاحملنک علی الادهم ، یعنی البه تو را برادهم (قید و زنجیر) حمل خواهم کرد. قبعتری گفت: مثل الامیر يحمل علی الادهم والاشهب، یعنی مثل امیر هم باید برادهم، (اسب سیاه رنگ که بهترین اقسام اسب است) سوار کند. حجاج گفت: اردت العدید یعنی مقصودم از ادهم، آهن بود نه اسب قبعتری گفت: لان یکون حديثاً خیرمن ان یکون بلیدا ، یعنی اسب تندیین و تیز هوش بهتر از کودن است. پایان نقل از مجلسی.^۱

۱- چلبی در حاشیه مطول گوید: قبعتری مردی شاعر و ادیب بوده، روزی با جمعی از ادباء و هم مسلکهای خود در بستانی بودند و زمان چیدن خرما از نخل بوده. پس نامی از حجاج خونخوار برده شد. قبعتری گفت: اللهم سود وجهه و اقطع عنقه و اسقني من دمه. یعنی خدای روش را سیاه کن و گردنش را قطع نما و مرا از خونش سیراب نما. نفرین های قبعتری بگوش حجاج رسید. او را احضار نمود و سخت مورد مؤاخذه و عقاب قرار داد. قبعتری گفت (اردت بذلك الحصرم) غرض از این کلمات خرمابوده که گفتم خدای رنگ او را سیاه کن و او را از درخت جداناً موده خوراک من قرار ده. حجاج این توجیه را نپذیرفت و او را ترسانید گفت: لاحملنک علی الادهم) حتماً تورا بر قید و زنجیر حمل خواهم کرد و چون کلمه ادهم در عربی جز قید و زنجیر معانی دیگری هم دارد و آن اسب سیاه رنگ است که ارزش آن بیشتر می‌باشد. قبعتری کلمه ادهم در کلام حجاج را بر آن حمل نموده و گفت (مثل الامیر يحمل علی الادهم والاشهب) یعنی مانند امیر که دارای مکنت و قدرت و کرم است بر اسب سیاه خالص یا سفید خالص سوار می‌کند.

حجاج گفت (اردت العدید) یعنی غرض من از ادهم، زنجیر آهنه بود نه اسب. و چون کلمه حديد جز آهن در معانی دیگر هم استعمال می‌شود و آن تندیین و تیز هوشی است. قبعتری کلمه حديد در کلام حجاج را بر معانی دوم حمل نموده و گفت (لأن یکون حديثاً خیرمن ان یکون بلیدا) البه اسب تیز هوش بهتر از کودن است.

حجاج چون حسن انتقال و حمل به صحت قبعتری را دید خشم خود را فرو نشاند و او را عفو

در این حکایت، چنانچه ملاحظه می فرمائید قبعتری، وعید و تهدید حاجاج را حمل بر وعده و لطف نموده و کلمه ادھم و حدید را که ظاهر در معنی قید و آهن است بر معنی مجازی آنها که اسب و تیز هوشی است حمل نموده است. و باید این رویه در تمام اقوال و افعال مسلمانان رعایت شود و تا بشود حمل به صحت و خوبی کرد، هیچگاه نباید بر فساد و بدی نمود.

بدگمانی به مؤمن حرام است: شهید ثانی علیه الرحمه در کشف الربیعی می فرماید: چنانچه بدگوئی دز باره مؤمن و زبان درازی به بدگوئی مؤمن حرام است، همچنین بدگمانی و حدیث نفس به آن نیز حرام می باشد.

مقصود از بدگمانی حرام این است که، پیش خود او را بدون دلیل قطعی بدبانی اما مجرد خطوط و گذشتگان بدل، چون اختیاری نیست حرام نیست و از آن عفو شده است. (در حدیث شریف نبوی مشهور به حدیث رفع) خدا فرموده است: از بسیاری گمانه‌داری کنید به راستی برخی گمانها گناه است.

و نباید در باره دیگری معتقد به بدی باشی، مگر آنکه به طور عیان بدی او بر تو کشف شود و قابل تأویل نباشد. و چیزی که بر تو کشف نشده و به دلت جایگزین شود پس شیطان آن گمان بد را به دلت انداخته و باید او را تکذیب کنی که فاسق ترین فاسقان است.

و از اینجا است که در شرع رسیده، هر گاه از دهان کسی بوی شراب استشمام کردی نباید بدگوئی فلانی شراب خورده است و نمی شود او را حسد. زیرا محتمل است که مضمضه کرده و آنرا از دهان ریخته است. یا اینکه دیگری او را به زور آنرا در دهنش ریخته و یا اینکه از روی اشتباه یعنی به خیال اینکه آب است آشامیده. و نظیر این احتمالات که امری ممکن است. بنابراین جایز نیست بدگمانی به مسلمان.

کرد و مورد احسان وجایزه قرار داد.

و غرض علامه مجلسی از نقل این داستان، دانستن راه حمل به صحت است و اینکه در شنیدن هر گفتاری که ظاهر آن نادرست یا ناراحت کننده است، باید آنرا بر معنای درست و راحت کننده حمل کرد و چنانچه قبعتری به واسطه حمل به صحت کردنش، از شر حاجاج نجات یافت و مورد مهر او شد، همچنین انسانی که گفتار یا کردار دیگران را بر درستی حمل کند، از شرور دنیویه واخرویه حمل بر فساد محفوظ خواهد شد و به خیرات مترتبه بر حمل به صحت خواهد رسید.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ریختن خون مسلمان و بردن مالش و بدگمانی به او حرام است»^۱.

تا آنکه می فرماید: «آنچه به دل وارد می شود از بدگمانی به مسلمانی، هر گاه ندانی که آیا مجرد خطوط و گذشتگان بدل و بی اختیاری است تا مورد عفو باشد یا اینکه سوء ظن و جای گرفتن در دل است، تا اختیاری و مورد عقوبت باشد. پس هر گاه حالت نسبت به آن مسلمان تغییر کرد و از او بد دل شدی و بر تو گران شد و در رعایت احترامش سست شدی و در اهتمام به حالش غمگین شدی، در گرفتاریش، مانند پیش از این خیال نباشی اینها نشانه سوء ظن حرام و عقد قلب بر آن است».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه مؤمن به سوء ظن به مسلمانی مبتلا شود، برایش راه فرار از آن است به اینکه آنرا در دلش جای ندهد و آن را پروری نکند»^۲.

یعنی در گفتار و کردارش مطابق سوء ظن با او عمل نکند، بلکه سزاوار است برای غالب شدن بر شیطان پس از این خیال شیطانی با آن مسلمان، سلوکش بهتر شود و به کوری چشم شیطان، احترام و سایر حقوقش را بیشتر ملاحظه کند. (تا آخر آنچه در کشف الربیعی بیان می فرماید).

۱— ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و ان يظن به ظن السوء (کشف الربیعی تألیف شهید ثانی).

۲— وقد قال صلی الله علیه و آله ثلث فی المؤمن لا یستحسن و لہ منها مخرج فمخرجہ من سوء الظن ان لا تتحققہ (کشف الربیعی تألیف شهید ثانی).

بهترین ثوابها: ضمن حديث طولانی در باب عظمت شأن قرآن، حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «روز قیامت قرآن می گوید: خدا یا بعضی از بندگانت حرمت مرا نگهداشته و مرا حفظ نمود و چیزی از مرا ضایع نکرد. و بعضی دیگر مرا ضایع کرد و حق مرا خوار شمرد و مرا تکذیب نمود».

خدای یتعالی می فرماید: «به عزت و جلال و رفت مقام سوگند، امروز بهترین ثواب را برای توبدهم و دردناکترین کیفر را به خاطر توبکنم».^۱

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خدای جبار می فرماید: بمعزت و جلال و بلند مقام سوگند، هر آینه امروز گرامی می دارم کسی را که تورا گرامی داشته و خوار می کنم کسی را که تورا خوار کرده است».^۲

بالجمله، بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست که اهانت کردن به قرآن مجید، گناه کبیره است و اهانت به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من نخستین کسی هستم که بر خدای عزیز جبار روز قیامت وارد می شود با کتاب او و خاندانم. سپس امت من وارد می شوند، من از امت می پرسم شما با کتاب خداو باخاندانم چه کردید».^۳

معنى اهانت به قرآن و حکم آن: تشخیص اهانت، با عرف است. هر گفتار و کرداری در باره قرآن مجید که در عرف خوار کردن آن خوانده شود و آن گفتار یا کردار را موجب هتك قرآن بدانند، حرام و گناه کبیره است.

البته این در صورتی است که اهانت به قرآن از روی استخفاف و اهانت به اصل دین و شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نباشد. و همچنین اهانت به قرآن را نیز حلال نداند و گرنه عملش موجب کفر و ارتداد از دین می شود. زیرا حرمت اهانت به

۱- فيقول الله تعالى وعزتي وجلالي وارتفاع مكانى لا ثين عليك اليوم احسن الثواب ولاعاقين عليك اليوم العقاب. (أصول کافی ج ۲ ص ۵۹۷).

۲- فيقول الجبار وعزتي وجلالي وارتفاع مكانى لا كرمن اليوم من اكرمك ولا هين من اهانك (أصول کافی كتاب فضل قرآن حديث ۱۴ ج ۲ ص ۶۰۲).

۳- قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا اول و افاد على العزيز الجبار يوم القيمة وكتابه و اهل بيته ثم امتى ثم اسئلتهم مافعلتم بكتاب الله وباهل بيته (أصول کافی - كتاب فضل القرآن حديث ۴ ج ۶۰۰ ص ۶۰۰).

فصل سوم فی ما کان عظیماً فی انفس اهل الشع

هـنـكـ قـرـآن

طريق چهارم برای تعیین گناه کبیره، هر گناهی است که دینداران آنرا بزرگ می دانند به طوری که ثابت شود که در تمام دوره‌ها تا زمان ائمه و پیغمبر علیهم السلام، نزد هر دینداری بزرگ بوده است. پس آن گناه کبیره خواهد بود؛ مانند هتك احترام و اهانت کردن به مقدسات و محترمات دینی – یعنی آنچه لزوم احترامش در دین امر بدیهی باشد. مانند قرآن مجید، کعبه معظمه، مکه مکرمه، مساجد، مشاهد مشرفه حتی تربت حسینی علیه السلام و در اینجا به حرمت اهانت و وجوب تعظیم هر یک از امور مزبور و احکام آنها به طور اختصار اشاره می شود.

احترام قرآن ضروری مذهب است: نزد هر مسلمانی بدیهی است که از قرآن کلام حضرت آفریدگار است، عزیزتر و شریفتر و لازم الاحترام تر در عالم اسلام، چیزی نیست. و رسول خدا صلی الله علیه آنرا ثقل اکبر یاد فرموده که دو چیز پر بها بین شما مسلمانان پس از خود می گذارم: آنکه بزرگتر است قرآن است، کوچکتر اهل بیت من^۱ (علی و حسن و حسین و اولاد طاهرین ایشان و سلسلة جلیله سادات).

۱- ان القرآن هو الثقل الاكبر و ان وصيى هذا و ابنيه ومن خلفهم من اصلاحهم هم الثقل الاصغر (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۱۳۲).

قرآن از ضروریات دین است.

بنابراین، اگر کسی قرآن مجید را لگد مال کند، یا آنرا در نجاست اندازد، چون ظاهر عملش اهانت به اصل دین و انکار حرمت قرآن مجید است، کافر و ریختن خونش مباح می شود. مگر اینکه بگوید در حال غصب و بی اختیاری بودم و در باره اش احتمال هم داده شود که از حال طبیعی بیرون بوده است.

در اینجا مناسب است به پاره ای نکات مهم در باره حرمت اهانت و وجوب احترام قرآن مجید تذکر داده شود:

۱- جلد قرآن و غلاف آن و همچنین ورقه ای آن (یعنی جاهائی که خطوط قرآنی بر آن نیست مانند حواشی) مانند خطوط قرآن در حرمت هتک است. بنابراین نجس کردن آنها نیز حرام است اگر موجب هتک باشد، و در این صورت پاک کردن آن واجب می شود.

۲- نوشتن قرآن با مرکب نجس حرام است و اگر با مرکب نجس نوشته گردد یا پس از نوشته شدن نجس گردد، ظاهر کردن آن واجب می شود. و اگر نشود باید آنرا محو کرد.

۳- دادن قرآن به دست کافر حرام است. اگر موجب هتک قرآن یا مس کردن خطوط آن بشود. و بعضی از علماء فرموده اند: مطلقاً جایز نیست و گرفتن آن از دست کافر واجب است.

۴- هر گاه قرآن مجید، یا ورقی از آن، یا دعائی که از معصوم رسیده، یا انگشتی که بر آن اسم خدا نقش است، یا تربت حسینی علیه السلام و مانند اینها از محترمات دینی و مذهبی که هتک آنها حرام و احترامش واجب است. اگر خدای نکرده در مستراح بیفتند واجب است فوراً بیرون آورده شود و ظاهر گردد. هر چند مستلزم مخارج زیادی بشود و تا بیرون آورده نشده، تخلیه کردن در آن مستراح حرام است. و چنانچه بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید آنرا مسدود کنند تا در آن تخلیه نشود.

آنچه از وجوب اخراج و تطهیر وغیره ذکر شد، اختصاص به صاحب آن یا نجس کننده آن ندارد بلکه بر هر مسلمانی که خبر شد، واجب است به وجوب کفایی. (اگر هر کس انجام دهد از دیگران ساقط می شود) و اگر هیچ کس انجام ندهد، همه کسانی که آگاه شدند مسؤول و مؤاخذند.

۵- مس کردن خط قرآن برای شخص محدث، (یعنی کسی که برای نماز خواندن باید وضو و غسل داشته باشد) حرام است. خواه به دست مس کنند یا به اعضای دیگر یا به لب.^۱

و چون فروعات این حکم زیاد است برای دانستن آنها به رساله عروة الوثقى مراجعه شود.^۲

۶- شیخ انصاری علیه الرحمه در خاتمه مکاسب محمره می فرماید: جماعتی از فقهاء تصريح کرده اند: خرید و فروش قرآن مجید حرام است و برای مدرک این حکم، روایتی نقل نموده که مقام را گنجایش آن و بحث در باره آنها نیست. و بنابراین باید فقط به عنوان جلد و اوراق قرآن را مورد خرید و فروش قرار داد نه خطوط مبارکه را. و بهتر این است که پولی که مشتری می دهد، به عنوان هدیه بدهد، نه بهای قرآن. و فروشنده هم قرآن را که می دهد، به عنوان هدیه بدهد نه فروش.

تذکر لازم: هر چه شخص از عالم معرفت بیشتر بهره برده و عظمت حضرت آفریدگار را بیشتر درک نماید، قرآن مجید که کلام او است، نزدش عظیمتر است. و آنچه بتواند در رعایت ادب و احترام و تعظیم آن کوشش خواهد کرد. با اینکه خود را هم از ادائی حق قرآن مقصراً می بیند.

چنین شخصی هیچگاه دست بی وضویه قرآن نمی زند. یعنی در حال حدث حتی جلد و حواشی قرآن را هم مس نمی کند، و با دست متوجه هر چند خشک هم باشد، آنرا مس نمی کند، و در حال حدث آنرا با خود حمل نمی کند. و اگر قرآن مجید با او است همیشه با طهارت است. و هنگام نشستن پشت به آن نمی کند پاها را رو به آن دراز نمی نماید. و چیزی روی آن قرار نمی دهد و هنگام خواندن رو به قبله با ادب نشسته، و با حضور قلب و تائی و تأثر از مواضع آن تلاوت می کند و چون فرمان پروردگار او است^۳، اگر دیگری آنرا تلاوت کند گوش می دهد و رعایت ادب می کند. اگر در مجلسی است

۱- برای دانستن مدارک و روایات این احکام به کتاب طهارت وسائل الشیعه ابواب الوضوء باب ۱۲ مراجعه شود.

۲- عروة الوثقى - فصل فی غایات الوضوء مسئله ۳ تا ۱۹.

۳- واذا قرأ القرآن فاستمعوا له و انصتوا (سوره ۷ آیه ۴) ۲۰۴.

که اهل آن رعایت ادب نمی کنند و استماع قرآن نمی نمایند نمی خواند.

در کتاب گلزار اکبری، گلشن ۵۱ نقل نموده از ابوالوفاء هروی که گفت: من در مجلس پادشاه قرآن می خواندم و ایشان استماع نمی نمودند و سخن می گفتند. پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم که رنگ مبارکش متغیر بود، فرمود: «انقشع القرآن بین یدی قوم و هم بتحدثون ولا يستمعون و انك لا تقراء بعد هذا الاماشاء الله» یعنی آیا قرآن را برای کسانی می خوانی که با هم سخن می گویند و آنرا استماع نمی کنند و توبه مسبب رعایت ادب نکردنت بعد از این نتوانی خواند مگر آنچه خدا بخواهد.

بعد از آن بیدار شدم و گنج شده بودم، اما چون فرموده بود الا ماشاء الله اميد داشتم که زبانم آخر خواهد گشود تا مدت چهار ماه در همان محلی که آن خواب را دیده بودم باز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، فرمود «قد تبت» حتماً توبه کرده ای. گفتم: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله. فرمود: من تاب الله علیه هر که رجوع به خدا کند خدا هم به مفترت به او رجوع خواهد فرمود. بعد از آن فرمود: زبان بیرون آور. و به انگشت مسبحه خود زبان مرا مسح فرمود و فرمود: اذا كنت بين يدي قوم تقراء كلام الله فاقطع قرائتك حتى يسمعوا كلام رب العزة يعني هر گاه نزد قومی قرآن می خوانی، پس ترک کن قرائت را تا هنگامی که گوش دهنده کلام خداوند را. و چون بیدار شدم زبانم گشوده بود. (و در گلشن ۸۰، حکایاتی از آثار احترام و اهانت به مقدسات دینی ذکر نموده، به کتاب مزبور مراجعه شود).

ناگفته نماند چنانچه هتك قرآن مجید حرام و گناه کبیره است، همچنین دعاهائی که از معصومین علیهم السلام رسیده مانند صحیفه سجادیه و احادیث و روایت وارد از آن بزرگواران، هتك آنها نیز حرام است. مثل اینکه اینها را به زمین زند یا پا بر آنها گذارد و نظائرش که در عرف هتك دانسته شده.

هتك کعبه

پس از قرآن، هیچ چیز در عالم اسلام، عزیزتر و شریفتر از کعبه معظمه نیست. و

۱- پاره ای از این امور جزء مکروهات در رساله های عملیه ذکر شده.

این مطلب نزد هر مسلمانی بدیهی است به طوری که بدون تردید هتك آنرا گناه کبیره بلکه بعض مراتب آنرا موجب ارتداد و کفر می دانند. چنانچه در باره قرآن مجید ذکر شد. صدقوق علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام نقل می فرماید: «جز این نیست که برای خداوند سه چیز محترم است که در حرمت و شرافت و لزوم رعایت مثل آنها چیزی نیست: اول، قرآن مجید است که حکمت خداوند و نور او است. دوم، خانه او است که آنرا برای مردم قبله قرار داده است. سوم، عترت پیغمبر صلوات الله علیهم یعنی آن محمد صلی الله علیه و آله».^۱

و نیز فرمود: «خدا در زمین بقعه ای نیافرید که گرامی ترباشد نزد او از کعبه».^۲ وبالجمله نزد هر مسلمان دینداری، ضروری و بدیهی است که اهانت به کعبه گناهی بس بزرگ است بلکه لزوم و وجوب رعایت احترام تمام شهر مکه بلکه تمام حرم (که فرقگاه الهی است) ظاهر و روشن است.

سفارش کعبه: علاوه بر این، بر کبیره بودن این گناه نص وارد شده و صریحاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «از گناهان کبیره، حلال و مباح دانستن ترک رعایت و حرمت بیت الله الحرام است و می فرماید: واستحلال البيت الحرام».^۳ و در سوره مائدہ می فرماید: «يا ايها الذين آمنوا لا تحلوا شعائر الله» (سوره ۵ آیه ۲). در تفسیر المیزان می نویسد: احلال یعنی مباح دانستن که ملازم است با بی مبالاتی نسبت به حرمت و منزلت هر چیز، و معنی احلال شعائر الله محترم نشمردن شعائر الهی و ترک آنها است.

وشکی نیست که کعبه معظمه، اعظم شعائر الهی است. در سوره حج می فرماید. «و هر کس حرمتهای خدا را بزرگ دارد، او را بهتر و نیکوتر باشد نزد پروردگارش».^۴

۱- ان لله عزوجل حرمات ثلث ليس مثلكن شيء كتابه وهو حكمته فنوره و بيته الذي جعله قبلة للناس وعترة نبيكم. (خصال صدقوق علیه الرحمه ص ۱۴۶).

۲- ما خلق الله في الأرض بقعة أحب اليه من الكعبة ولا اكرم عليه منها (فقیه ج ۲ ص ۱۷۵).

۳- وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۴۵ تعیین الكباش حدیث ۳۷ ج ۱۱ ص ۲۶۳.

۴- ومن يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه ... (سوره ۲۲ آیه ۲۹).

گناهان کبیره ج ۴

بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مراد از حرمات الله در این آیه شریفه، کعبه معظمه که بیت الله الحرام است و مسجد الحرام و مکه معظمه که بلد حرام است و شهر حرام و تمام حرم است.

مراتب اهانت: چنانچه اشاره شد، بعض مراتب هتك آن، موجب ارتداد و کفر است. مانند خراب کردن یا ملوث نمودن آن عمدآ به نجاست. و مانند آنچه در بحث هتك قرآن ذکر شد، اما در اینجا به پاره‌ای از مراتب هتك، در ضمن چند فرع اشاره می‌شود:

۱- الحاد در حرم: هر نوع گناه و خلاف شرعی که در مکه معظمه واقع شود، اهانت و هتكی نسبت به بیت الله حرام و بلد حرام است. زیرا خلاف حکم خدا، در خانه او کمال بی ادبی و بی مبالاتی و بی اعتنای است. ولذا در بعض روایات است که ثواب حسنی در حرم دو چندان است، چنانچه عذاب گناه در آن دو برابر است نسبت به مکان دیگر.

و نیز مستفاد از روایات آن است که اگر کسی گناهی در حرم مرتکب شود که برای آن حد یاتعزیر معین شده است، باید زیادتر از آنچه مقرر شده، معاقب شود. چون هتك حرم خدا را کرده است. و بنابراین هر گناهی در حرم خدا کبیره خواهد بود.

و بعضی از فقهاء^۱ فرموده است: دلیل بر کبیره بودن هر گناهی در حرم خدا (علاوه بر اینکه هتك است) آن است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است^۲ چنانچه در سوره حج می‌فرماید: «وهر که در حرم الحاد را خواهد، یعنی انحراف از حق و قانون الهی به ظلم و عدوان، به چشانیم اوراعذاب دردناک».^۳

و از روایات فهمیده می‌شود که مراد، الحاد در تمام حرم است و معنی الحاد، هر گناه و خلاف شرعی است.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر ظلمی که شخص به خودش کند در مکه معظمه مانند دزدی یا ظلم به کسی یا هر تجاوزی از قانون شرع الهی، پس من آنرا

۱- شیخ احمد جزائری در آیات الاحکام کتاب الحج صفحه ۱۶۱.

۲- در باب اول ثابت شد که هر گناهی که در قرآن وعده آتش بر آن داده شده کبیره است.

۳- و من يرد فيه بالحاد بظلم نفعه من عذاب اليم. (سوره ۲۲ آیه ۲۵).

هتك کعبه

الحاد می‌دانم و به همین جهت اهل تقوا از اقامت در حرم پرهیز می‌کردن».^۱.
یعنی برای اینکه به گناه در حرم مبتلا نشوند، تا مورد عقوبت الهی قرار گیرند.
و مانند این روایت در وافي چند روایت ذکر شده است.

علامه مجلسی علیه الرحمه در شرح این حدیث می‌فرماید: از این حدیث دانسته می‌شود؛ کسی که بتواند خود را از ارتکاب گناه نگهدارد، مجاورت مکه برایش کراحت ندارد.

به حضرت صادق علیه السلام گفتند: «پرنده درنده‌ای است که کبوترهای حرم را هر چه ببیند آزار می‌رساند. امام علیه السلام فرمود: او را بگیرید و بکشید زیرا در حرم الحاد کرده است».^۲.

ناگفته نماند که حد حرم چهار فرسخ از چهار طرف می‌باشد که مجموعاً شانزده فرسخ می‌شود؟

۲- حرم محل امن است: هر گاه کسی در بیرون حرم، جرمی یا خیانتی کند و به حرم پناهنده شود، کسی نمی‌تواند متعرضش شود. بلکه باید مجالست و معاشرت با اورا ترک کنند و در داد و ستد به او سخت بگیرند تا هنگامی که به اختیار از حرم خارج شود، آنگاه او را مجازات نمایند. ولی اگر کسی در داخل حرم کاری که موجب قصاص است یا حد یا تعزیز باشد انجام داد، باید در همان حرم قصاص شود و حد الهی جاری گردد.

از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد، نسبت به مردی که کسی را در بیرون حرم بکشد و پس از آن داخل حرم شود. امام علیه السلام فرمود: نباید کشته شود، او را اطعام و سیراب نکنند و با او معامله ننمایند و او را جای ندهند تا هنگامی که از حرم بیرون رود، آنگاه حد بر او جاری می‌شود. پرسید، چه می‌فرماید، در باره مردی که داخل حرم کسی را بکشد یا دزدی کند. امام علیه السلام می‌فرماید: در همان حرم، حد بر او جاری می‌شود. زیرا این شخص برای حرم حرمتی نمی‌داند^۳. سماعه از حضرت صادق علیه السلام پرسید که مال من نزد مردی بود که مدتی از من پنهان شده، پس اورا در حال

۱- کافی - کتاب الحج باب ۱۴۱.

۲- مسالك - کتاب الحج - صفحه ۱۴۲

۳- کافی - کتاب الحج - باب ۱۴۱

ہٹک مساجد

هر مکانی که به نام مسجد به وسیله مسلمانی بنا شود، شیعه باشد یا از سایر فرقه‌های اسلامی، رعایت حرمت آن واجب و اهانت و هتك آن، مانند خراب کردن یا آلوده ساختن آن به نجامت، گناه کبیره‌ای است. نزد هر دینداری به طوری که نزدش بدیهی است که مسجد به حضرت آفریدگار نسبت دارد و ان المساجد لله و اهانت به آن اهانت به خدا است.

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید: «چرا امر شده به بزرگداشت مساجد؟ حضرت فرمود: چون مساجد خانه‌های خداوند است در روی زمین^۱ مرویست که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «خانه‌های من در زمین، مساجد است. خوشا به بنده‌ای که در خانه‌اش وضو بگیرد و با طهارت مرا در خانه‌ام زیارت کند و جز این نیست که بر صاحب خانه لازم است، گرامی داشتن کسی که به زیارت او آمده. بشارت ده حرکت کنندگان در تاریکیهای شب به سوی مساجد را به نور روشنی، که به آنها در قیامت داده می‌شود»^۲.

علاوه بر اینکه بزرگی گناه هتک مساجد، نزد هر دینداری ارتکازی است، در قرآن مجید یکی از اقسام هتک که خراب کردن باشد، از بزرگترین مراتب ظلم شمرده شده است.^۳

در اینجا به ذکر چند حکم راجع به مسجد، بدون ذکر مدارک برای اختصار نقل شود.

۱- تنجیس مسجد حرام است: نجس کردن مسجد حرام است و نیز داخل

١- عن أبي بصير قال سئلَ أبا عبد الله عليه السلام عن العلة في تعظيم المساجد فقال (عليه السلام) إنما أمر بتعظيم المساجد لأنها بيوت الله في الأرض (وسائل كتاب الصلة باب ٧ ج ٣ ص ٥٥٧).

وسائل الشيعة كتاب الصلة باب ٢٩

٢- ومن اظلم من مساجد الله ان يذكر فيها اسمه و سعي في خرابها (سورة ٢ آية ١١٤).

۲۸۶ گناهان کبیره ج ۲ طوف اطراف کعبه معظمه دیدم. آیا طلب خود را از او مطالبه کنم؟ فرمود: نه و بر او سلام ممکن (تا تورابشناسد) و او را ترسناک نکن تا هنگامی که از حرم خارج شود!

۳- کشن حیوان و کندن گیاه: جز شتر و گاو و گوسفند و مرغ، کشن هر حیوانی در حرم حرام است مگر افعی و مار و عقرب و موش و شپش و پشه، و هر حیوان مودی که برای دفع شرش باید کشته شود جائز است^۲.

و نیز کندن درخت و گیاهی که در حرم روئیده شده حرام است.^۲

دخول حرم بدون احرام: جایز نیست دخول به مکه معظمه بلکه حرم، بدون احرام. یعنی در ایام سال هر وقت کسی بخواهد وارد حرم و مکه معظمه بشود، واجب است از میقات حرم شود و با احرام وارد گردد. و پس از طواف وسیعی و تقصیر، از احرام بیرون می‌رود، مگر کسی که زیاد در تردد بین حرم و بیرون است مانند هیزم کش و قاصد، و مگر کسی که بین احرام سابق و داخل شدنش کمتر از یک ماه باشد.

و بعضی از فقهاء استحلال الیت (که تصریح به کبیره بودنش شده چنانچه ذکر گردید) را راجع به این مسأله دانسته اند یعنی داخل شدن به مکه معظمه محلّاً (بدون احرام).

تحلیله روبرو به قبله و پشت به قبله: در حال بول یا غائط کردن، روبرو به قبله یا پشت به قبله بودن، حرام است. خواه در صحراء باشد یا در آبادی و عمارت. و احتیاطاً بچه را رو به قبله یا پشت به آن نشانند. بلی اگر خودش چنین کرد جلوگیریش واجب نیست، اما اگر عاقل بالغ چنین کرد، اگر مساله را نمی داند باید به او فهمانید و اگر می داند و عمداً چنین کرد، واجب است از باب نهی از منکر اورا باز داشت (به شرحی که در باب نهی ز منکر گذشت)

در صورتی که کمی از قبله به سمت راست یا چپ منحرف شود، دیگر حرام نیست هر چند کاملاً به سمت شرق یا غرب هم نیاشد و برای اختصار، مدارک این حکم هم مانند مسائل سابقه ذکر نگردید.

۱۷ - وافی نقل از کافی صفحه

^۲- برای دانستن روایات این حکم و فروعات آن به کتاب مستند الشعه صفحه ۱۸۳ هـ ارجو شد.

۲- برای اطلاع به روایات و فروعات این مسئله به کتاب حجت مستند صفحه ۲۱۴ مراجعه شود

گناهان کبیره ۲

کردن عین نجس در مسجد اگر مستلزم نجس شدن مسجد شود نیز حرام است. و اگر مسجد را نجس نکند، در صورتی که موجب هتك حرمت باشد نیز حرام است. چنانچه چیز متنجس هم همین است. هر چند خشک باشد و موجب نجاست مسجد نشود. بلی در صورتی که موجب نجس شدن یا هتك مسجد نشود جائز است.

و بنابر احتیاط، عین نجس را مطلقاً داخل مسجد نکند.

۲- تطهیر مسجد واجب است: بر طرف نمودن نجاست از مسجد و ظاهر کردن آن فوراً واجب است. به طوری که در عرف گفته شود در ظاهر کردن مسجد مسامحه نشده. و معنی وجوب فوری آن است که مثلاً^۱ اگر وقت نمازنگ نباشد باید اول مسجد را تطهیر کرد.

در این حکم فرقی نیست بین زمین و دیوار و سقف و پشت بام و پشت دیوار. و همچنین تطهیر فرش مسجد نیز واجب است. ضمناً باید دانست که وجود تطهیر مسجد اختصاص به کسی که آنرا نجس کرده است ندارد، بلکه وجود کفائی بر تمام مسلمانان واجب است. و اگر احتیاج به صرف مال شود واجب است، پول خرج کنند و مسجد یا فرش آنرا ظاهر سازند. و اگر به تنهائی نمی‌توانند، واجب است کمکی بگیرد به همین ترتیبی که ذکر شد.

۳- توقف جنب و حائض و نفسماء: بر شخص جنب و زن حائض و نفسماء، توقف در مسجد حرام است. چنانچه در قرآن می‌فرماید: «در حال جنابت نباید داخل مسجد شد مگر برای عبود»^۲. یعنی از دری وارد شود و از در دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله که عبور از آنها هم برای جنب و حائض و نفسماء جائز نیست.

۴- مستحبات مسجد: مستحب است در مسجد، چراغ روشن کنند و مسجد را پاکیزه نگاهدارند. در هنگام داخل شدن، نخست پای راست را بگذارند و هنگام بیرون شدن، نخست پای چپ را. و هنگام داخل شدن کفش خود را موازنیت کنند که نجس نباشد تا مبادا سبب نجاست مسجد شود. دیگر آنکه، با طهارت (با وضو و غسل) وارد مسجد شود و بهترین لباس خود را پوشید و با استعمال بوی خوش به مسجد در آید و پس از

۱- ولا جنباً الاعباري مليل حتى تفتقلا (سوره ۴ آیه ۴۲).

ورود دور گفت نماز تعیت مسجد بجا آورد.

۵- مکروهات مسجد: عبور کردن از مساجد مکروه است. مگر اینکه نماز تعیت بخواند و بیرون رود و اگر نمازهای دیگر را هم بخواهد بخواند، مانع ندارد، در مسجد نباید آب بینی یا دهان انداخت و نباید در مسجد خوابید و صدا را به غیر اذان و مانند آن بلند کرد. و تعریف گمشده یا طلب آنرا نباید کرد. و اشعاری که مشتمل بر موعظه و مانند آن نباشد در آن نباید خواند. در مسجد نباید حرف دنیا زده شود. و خرید و فروش در مسجد مکروه است. کسی که پیاز یا سیر یا هر چیزی که بوی دهان را متعفن کرده، خورده باشد، نباید به مسجد بیاید، بچه و دیوانه را نباید در مسجد جای داد.

مراتب مساجد در فضیلت: افضل و اشرف تمام مساجد، مسجد الحرام است که نماز در آن معادل هزار هزار نماز در مکان دیگر است. پس از آن، مسجد النبی صلی الله علیه و آله است که نماز در آن معادل با ده هزار نماز جای دیگر است. پس از آن مسجد کوفه و مسجد اقصی است که نماز در آنها معادل با هزار نماز است. بعد از آن، مسجد جامع در هر شهری است که نماز در آن معادل با صد نماز است. پس از آن، مسجد محله است که نماز در آن معادل با بیست و پنج نماز جای دیگر است. پس از آن مسجد بازار است که نماز در آن دوازده برابر نماز جای دیگر است.

هتك مشاهد مشرفه



رعایت حرمت قبور رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام، نزد هر مسلمانی ضروری است. به طوری که اهانت و هتك آنها نزد هر دیندای گناه بزرگی است. روایات در باره لزوم احترام مشاهد مشرفه بسیار است و در اینجا به روایتی که از تهذیب شیخ نقل شده است اکتفاء می‌شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی علیه السلام خداوند قبر تو و فرزندات را بقعه هایی از بقعه های بهشت و قطعه هایی از قطعه های آن قرار داده است و دلهای پاکان از خلقش و برگزیدگان از بندگانش را به سوی شما مایل ساخته که در راه شما هر آزار و خواری را تحمل می کنند. پس قبرهای شما را آباد می نمایند و آنها را برای قرب به خداو دوستی پیغمبریش زیارت می کنند.

گناهان کبیره ح ۲

یا علی علیه السلام ایشانند اختصاص یافتگان به شفاعت من و وارد شوندگان بر حوض من و همسایگان متنند در قیامت. یا علی علیه السلام هر کس قبور ایشان را تعمیر کند و نزدشان حاضر شود، مثل این است که سلیمان علیه السلام را در بنای بیت المقدس یاری کرده است. و هر که قبور ایشان را زیارت کند مطابق ثواب هفت حج غیرواجبی برای او است. و از گناهانش پاک می شود به طوری که هنگام برگشت مثل روزی می شود که از مادر زائیده شده است.

بشارت باد تورا یا علی علیه السلام و بشارت ده دوستانت را به نعمتهائی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل بشری نگذشته لیکن جمعی از مردمان پست و رذل هستند که زوار قبرهای شما را سرزنش و توهین می کنند، چنانچه زن بدکار را سرزنش می نمایند. ایشان شریرهای امت متنند، شفاعتم به ایشان نمی رسد و بر حوض وارد نمی شوند^۱.

هتك قبر معصوم کفر است: هتك و اهانت به قبور متبرکه پیغمبر و ائمه علیهم السلام، به ضرورت مذهب گناهی بزرگ است بلکه اکبر کبائر و در حد شرک و کفر است. مانند خراب کردن و نجس نمودن آنها و بنابر احتیاط، هنگام نجس شدن باید آنها را تطهیر نمود هر چند بقاء نجس بودن موجب هتك نباشد.

مشهور فقهاء فرموده اند: توقف جنب و حائض و نفسياء در مشاهد مشرفه چون موجب هتك است، مانند مساجد حرام است. وبعضی فرموده اند: دخول در حرمهای مطهر به قصد عبور هم مانند مسجد الحرام جائز نیست.

نماز در کنار قبر معصوم: هنگام نماز خواندن در مشاهد مشرفه، باید قبر پیغمبر و امام علیهم السلام را پشت سر خود قرار داد. زیرا این عمل هتك و موجب بطلان نماز است بلکه باید پشت قبر به طوری که قبر سمت قبله نماز گزار باشد، نماز خواند. اما سمت راست و چپ قبر شریف بتابر احتیاط، باید مساوی قبر یا مقدم بر آن ایستاد بلکه

۱- کتاب وافي ابواب الزیارات باب ۱۷۱ صفحه ۱۹۶ - برای اطلاع به روایات وارد درباره فضیلت مشاهد مشرفه خصوصاً مدینه متوره و نجف اشرف و کربلا معلا به کتاب مزار وافي و وسائل الشیعه و مجلد ۲۲ بحار الانوار مراجعه شود و نیز برای دانستن کیفیت رعایت احترام مشاهد و آداب زیارت آنها به موارد مذکور مراجعه گردد.

هتك ترتیب حسینی



هتك ترتیب حسینی
مقداری عقبتر از قبر شریف بایستد.
حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «جازیز نیست در هیچ نمازی، واجب یا مستحب، بر قبر امام علیه السلام سجده شود بلکه طرف راست صورت را بر قبر شریف بگذارد. اما نماز خواندن نزد قبر شریف، پس باید پشت سر قبر بایستد و قبر را جلو قرار دهد و جائز نیست جلو قبر بایستد و نماز بخواند. زیرا کسی نباید بر امام علیه السلام مقدم شود و طرف راست و چپ، نماز خواندن مانع ندارد (به طوری که مقدم و مساوی قبر شریف نباشد)^۱.

واز حضرت حجه بن الحسن عجل الله تعالیٰ فرجه مرویست که: «جازیز نیست جلو و سمت راست و چپ قبر معصوم نماز خواند، زیرا کسی نباید جلو و مساوی امام علیه السلام باشد». صاحب کتاب وسائل حديث دوم را که از طرف راست و چپ نهی می فرماید، حمل بر کراحت نموده است.

بعضی از فقهاء فرموده اند: میزان، صدق عنوان هتك است و آن در جلو ایستادن مسلم است ولی در سمت راست و چپ، صدق هتك نمی کند ولی رعایت احتیاط بهتر است.

هتك ترتیب حسینی

آنچه از خواک اطراف قبر شریف حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام تا یک میل یا چهار میل یا چهار فرسنگ، به عنوان تبرک یعنی به قصد استشفاء به آن یا سجده کردن بر آن و غیر این از سایر خواص و آثار آن برداشته می شود، لزوم احترام و حرمت هتك آن نزد جمیع شیعیان از بدیهیات است و بزرگ بودن گناه اهانت و هتك آن، ارتکازی همه است به طوری که یقین می شود که زمان حضرت سجاد علیه السلام تا این زمان چنین بوده است.

ونیز هتك ترتیب، هتك صاحب قبر است و کبیره بودن گناه هتك امام علیه السلام ضروری است.

بنابراین اندختن ترتیب از روی اهانت به آن یا لگدمال کردن یا نجس کردن آن و مانند اینها گناه کبیره است.

در صورتی که هنگام تخلیه همراه شخص، تربت باشد و در مستراح بیفتد واجب است آنرا بیرون بیاورد و پاک کند. و تا بیرون نیامده، تخلیه در آنجا حرام است. و چنانچه بیرون آوردن ممکن نشود، باید در آنرا بست تا در آن تخلیه نشود چنانچه در حرمت هنگ قرآن گذشت.

فضیلت تربت حسینی علیه السلام: روایات درباره فضیلت و شرافت رمین کربلا و آثار عظیم تربت حسینی علیه السلام بسیار است و اینجا به نقل دو روایت از باب فضیلت و شرافت آن و دو حکایت درباره سوء اثر اهانت به آن اکتفاء می شود.

شیخ اجل ابن قولویه استاد شیخ مفید، در کتاب کامل الزیارت به اسناد خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: به مدینه رفت و بیمار شدم. حضرت امام محمد باقر علیه السلام مقداری آشامیدنی دز ظرفی که دستمالی بالای آن بود، به وسیله غلام خود برایم فرستاد و گفت: این را بخور که امام علیه السلام به من امر فرموده است که برنگردم، تا این دارو را بیاشامی. چون گرفتم و خوردم، شربت سردی بود در نهایت خوش طعمی و بوی مشک از آن بلند بود.

پس غلام گفت: حضرت فرمود: چون بیاشامی، به خدمتش بروی. من تعجب کردم که قادر به حرکت نیستم و برپای نمی توانم بایستم، ولی چون آن شربت در جوف من قرار گرفت گویا ازیندی رها شدم. برخاستم به درخانه آنحضرت رفته و رخصت طلبیدم حضرت فرمود: صح الجسم فادخل بدن سالم شده داخل شو.

گریه کنان داخل شدم و سلام کرده، دست و سرش را بوسیدم. فرمود: ای محمد چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: قربات گردم، می گریم بر غربت و دوری راه از خدمت شما و کمی توانائی درماندن در ملازمت شما که بیوسته به شما بنگرم. فرمود: اما کمی قدرت، خداوند تمام شیعیان و دوستان ما را چنین ساخته و بلا به سوی ایشان گردانیده اما غربت تو، پس مؤمن در این دنیا در میان این خلق منکوس، غریب است تا از این دارفنا به رحمت خداوند برود. و در بعد مکان، به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام تأسی کن که در زمینی دور از ما در کنار فرات است. و اما آنچه از محبت قرب و شوق دیدار ما گفتی و براین آرزو توانائی نداری، پس خداوند بر دلت آگاه است و تورابر

هنگ تربت حسینی

این نیت پاداش خواهد داد.

بعد فرمود: آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی؟ گفت: بله، با بیم و ترس بسیار، فرمود: هر قدر ترس بیشتر است ثوابش بزرگتر است.^۱ و هر کس در این سفر خوف بینداز ترس روز قیامت اینم باشد و با آمرزش از زیارت برگردد.

بعد فرمود: آن شربت را چگونه یافته؟ گفت: گواهی می دهم که شما اهل بیت رحتمتید و توصی اوصیائی. هنگامی که غلام شربت را آورد توانائی نداشت که بر پا بایستم و از خودم ناامید بودم و چون آن شربت را نوشیدم، چیزی را از آن خوش بوت و خوش مزه تر و خنک تر نیافتم.

غلام گفت: مولایم فرمود: بیا، گفت: با اینحال می روم هر چند جانم برود و چون روانه شدم گویا از بندی رها شدم. پس سپاس خدای را که شما را برای شیعیان رحمت گردانیده است.

frmود: ای محمد، آن شربت را که خوردی از خاک قبر حسین علیه السلام بود و بهتر چیزی است که من به آن استشفاء می نمایم و هیچ چیزی را با آن برابر ممکن که ما به اطفال وزنان خود می خورانیم و از آن خیر بسیار می بینیم.^۲

عرض کردم؛ قربانت گردم ما بر می داریم و طلب شفا از آن می کنیم. فرمود: شخصی آنرا بر می دارد و از حائر بیرون می رود، آنرا در چیزی نمی پیچد. پس هیچ جن و جانوری و چیزی که درد و بلائی داشته باشد نیست، مگر آنکه آنرا استشمام می کند و برکتش برطرف می شود و برکتش را دیگران می بزند و آن تربت که به آن معالجه می کنند نباید چنین باشد و اگر این علت که گفتمن نباشد، هر که آنرا به خود بمالد، یا از آن بخورد البته در همان ساعت شفا می یابد و نیست آن، مگر مانند حجر الاسود که نخست مانند یاقوتی در نهایت سفیدی بود و هر بیماری و دردناکی خود را بر آن می مالید در ساعت شفا می یافت. و چون صاحب آن دردها و اهل کفر و جاھلیت، خود را بر آن مالیدند سیاه شد و اثرش کم گردید.

۱- ما کان فی هذا اشد فالثواب فيه على قدر الخوف (نفس المهموم صفحه ۲۹۴ - خصائص

تألیف شیخ شوستری).

۲- ان الشراب الذى شربته من طين قبر الحسين عليه السلام وهو افضل ما استشفى (کامل

الزيارة تألف ابن قولویه).

عرض کردم: فدایت شوم، آن تربت مبارک را من چگونه برمی دارم؟

فرمود: توهم مانند دیگران آن تربت را بر می داری ظاهر و گشوده و در میان خورجین در جاهای چرکین می افکنی پس برکتش می رود.

گفتم: راست فرمودی

فرمود: قدری از آن به تو می دهم، چطور می برسی؟ عرض کردم: در میان لباس خود می گذارم. فرمود: به همان قراری که می کردی برگشتی نزد ما از آن هر قدر که می خواهی بیاشام و همراه مبر که برای تو سالم نمی ماند. آن حضرت دو مرتبه از آن به من نوشانید و دیگر آن درد به من عارض نشد^۱.

ترقب همراه جنازه: زن زنای کاری بود که هر گاه بچه ای از زنا می زائید، آنرا از ترس خانواده اش در تنور آتش می سوزانید و جز مادرش کسی از کارش آگاهی نداشت. چون مرد، او را که دفن کردند زمین او را پنذیرفت و بیرون ش افکند. در جای دیگر خاکش کردند باز چنین شد. خانواده اش به حضرت صادق علیه السلام خبر دادند، حضرت به مادرش فرمود: دخترت چه گناهانی در زندگانیش داشت؟ پس مادر، کار زشت دخترش را خبر داد. امام علیه السلام فرمود: زمین او را نمی پنذیرد، زیرا مخلوق خدا را به عذاب خدائی معذب می کرده (چون سوزانیدن به آتش در جهنم مختص به خدا است و مخلوق حق ندارد مخلوقی را به آتش بسوزاند) پس فرمود: قدری تربت حسین علیه السلام در قبرش بگذاردید. چون چنین کردند زمین قرار گرفت و او را پنذیرفت^۲.

تجهیز میت با تربت: مستحب است مقداری از تربت حسینی علیه السلام در قبر، مقابل صورت میت گذاشته شود. و نیز مستحب است هنگام حنوط کردن میت، مقداری تربت داخل کافور نمایند ولی فقط پیشانی و دو دستش را با آن مسح کنند و دوسر زانو و دو انگشت بزرگ پاها را فقط با کافور مسح نمایند. زیرا مسح این دو عضو با تربت منافي با احترام آن است.

۱- برای برداشتن تربت مقدسه جهت استشفاء و کیفیت خوردن آن آدابی است که در حاشیه مفاتیح الجنان و همچنین کتاب سراج الشیعه مذکور است.

۲- مستند الشیعه - کتاب الطهاره صفحه ۲۰۲ و لئالی الاخبار صفحه ۴۲۵ نقل از وسائل الشیعه ازعلامه در کتاب منتهی المطلب.

شفای از هر درد: شیخ طوسی علیه الرحمه در امالی از مشایخ خود روایت کرده که محمد ازدی گفت: در مسجد جامع مدینه نماز می گزاردم و پهلوی من دونفر بودند، بر تن یکی از آنها جامه سفر بود. یکی از آنها به دیگری گفت: که در ترتیب حسین علیه السلام شفا از هر دردی است و من مرضی داشتم و بهر دوا که معالجه کردم، عافیت نیافت تا آنکه خوف هلاکت بر من مستولی شد و از خود نا امید شدم و نزد ما پیره زالی از اهل کوفه بود که به نزد من آمد، در وقتی که دردم نهایت شدت داشت و گفت: درد تواره روز در زیادتی می بینم. گفتم: بلی. گفت: می خواهی تورا معالجه کنم که از این مرض نجات یابی؟ گفتم: من به چنین چیزی بسی محتاجم. پس آبی در قدحی کرده و به نزد من آورد. چون آن آب را آشامیدم، صحیح شدم که گویا هرگز آزاری نداشت. بعد از چند ماه آن زن نزد من آمد و او سلمه نام داشت. گفت: تورا به خدا قسم می دهم، آن دوا چه بود که به من دادی و خوب شدم؟ گفت: به یک دانه از این تسییح که در دست دارم نورا دوا کردم. گفت: این تسییح چیست؟ گفت: خاک قبر امام حسین علیه السلام است.

من به او گفتم: ای راضیه مرا به خاک قبر حسین مداوای کنی؟

آن زن خشنمانک شد از پیش من رفت و در همان ساعت، آزار من عود کرد و چندان شدت به همساند که خوف هلاکت بر خود دارم.

خیلی عجیب است پس از دیدن این معجزه با هر که باید موجب هدایت و بصیرتش گردد و حق را بشناسد و پیروی کند، چگونه به گفتار خود هتك تربت مقدسه کرد و به حمد الله از برکات آن محروم و به همان درد سابق مبتلا گردید. آری، «ونتل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا».

اهانت به تربت هلاک می کند: و نیز شیخ علیه الرحمه در همان کتاب نقل کرده است که موسی بن عبدالعزیز گفت: یوحنای طیب نصرانی مرا ملاقات کرد و گفت: به حق پیغمبرت و دینت تورا سوگند می دهم، بگو کیست آن کسی که مردم به زیارت ش در ناحیه قصر ابن هبیره (کربلا) می روند؟ آیا از اصحاب پیغمبر شما است؟ گفت: نه، او امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر ما است. به من بگو چرا این سؤال را کردی؟ گفت: در این باره خبر غریبی دارم.

شاپور خادم هارون الرشید (اعین) شبی مرا طلبید. چون به نزد او رفتم، مرا برداشت و به خانه موسی بن عیسی که از خویشان خلیفه بود برد. دیدم بیهوش بر رختخواب

هنگ تربت حسینی شکسته گردد. برادرم گفت: تا به حال دومهر تربت در زیر رانهای من واقع شده و شکسته گردیده. پس متعهد شد که بعد از این مهر تربت را در جیب پائین نگذارد.

پس والد علامه ام بعد از چند روز دیگر، در حالی که از این قضیه اطلاعی نداشت در عالم واقعه چنین دیده بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام در کتابخانه ایشان وارد شد و در نزد او نشسته و اظهار مهر بانی بسیاری با ایشان نمود و فرمود: که پسران خود را بطلب تا ایشان را جایزه و خلعت دهم. و والد را پنج پسر بود، پس همه را خواند و در جلوی آن حجره‌ای که حضرت تشریف داشتند ایستادند. و در نزد آن حضرت پارچه‌ها گذاشته شده، پس یک یک راحضرت می‌طلبید و پارچه‌ای به عنوان خلعت به او می‌داد چون نوبت به آن برادرم که مهر تربت در جیب پائین قبایش گذارده بود رسید، آنحضرت نظری غصب آلود به او نموده رو به جانب والد فرمود: که این پسر، دو مهر از تربت قبر مرا در زیر رانش گذارده و شکسته، پس آنحضرت او را مانند برادران دیگر در اندرون حجره نظرلید و خلعتش رانیز به خوبی آنها نداد، بلکه قاب شانه‌ای از ترمه در بیرون حجره از برای او انداخت. پس والد خواب رابرای والدهام نقل نمود.

والده قضیه خود را با آن برادرم، از برای ایشان ذکر کرد پس والد، از صدق رؤیای خود تعجب بسیار نمود.

و چون ختم مباحثت این کتاب به نام مقدس سید الشهداء عليه السلام که رحمت واسعه خدا است، واقع شده، امید است از برکات آن حضرت، خداوند توفیق توبه از گناهان گذشته و حفظ خود از تکرار آنها در آتیه عنایت فرماید.

اللهم اغفرلناما سلف من دونينا واعصمنا في ما بقى من عمرنا بحق الحسين واخيه
وجده وابيه وامه وبنيه صلوات الله عليهم اجمعين ولعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين.

پرسش وپاسخ: پس از چاپ نخستین این کتاب، بعضی پرسیدند: آیا گناهان دیگری که در این کتاب شمره نشده صغیره هستند، یا باز محتمل است کبیره باشند؟ و برخی دیگر پرسیدند: آیا جز آنچه در این کتاب از گناهان ذکر شده، در اسلام گناهان دیگری هم هست یا نه؟

و چون ممکن است عده دیگری نیز خواهان دانستن این دو مطلب باشند، اینکه سرگرم چاپ سوم این کتاب می باشند، جواب این دو پرسش مشروحا گفته می شود:

افتاده است و در پیش رویش طشتی بود که تمام احشایش در آن ریخته بود و هارون در آن ایام او را از کوفه طلبیده بود. شاپور از خادم مخصوص موسی پرسید و گفت: این چه حالت است که در او می بینم؟ گفت: یک ساعت پیش از این درنهایت صحت و خوشحالی بود و با ندیمان خود صحبت می داشت و شخصی از بنی هاشم حاضر بود و گفت من علت شدیدی داشتم و به هر چه معالجه کردم، فایده ندادتا آنکه کاتب من گفت: از تربت حسین علیه السلام بردار و مداوا کن. چنین کردم و عافیت یافتم.

موسی گفت: هیچ از آن تربت پیش توانده است؟ گفت: بلی. پس فرستاد و قدری از آن تربت آوردند. موسی گرفت و آنرا از روی اهانت درنشیمنگاه خود استعمال کرد^۱. پس در همان ساعت فریاد کرد: النار، النار، آتش گرفتم طشت بیاورید چون طشت آوردند، اینها که در طشت است ازاو جدا شد. پس ندیمان پراکنده شدن و مجلس به ماتم مبدل گشت.

شاپور به من گفت: بیا ملاحظه کن، آیا چاره‌ای در علاج این مرد سی توانی کرد؟ من چراغی طلبیدم و چون در طشت نظر کردم، دیدم که جگر و سپرزو دلش همه در طشت افتاده است. بسیار تعجب کردم و گفتم: هیچکس چاره این نمی‌تواند کرد جز عیسیٰ علیه السلام که مرده زنده می‌کرد.

شاپور گفت: راست می گوئی لیکن اینجا باش تا معلوم شود که حالش به کجا
منتهی می گردد. من شب نزد ایشان بماندم و در سحر به جهنم واصل شد.
راوی گفت: یوحنای بادین نصرانیت مدتی می آمد و قبر حضرت سید الشهداء علیه
السلام را زیارت می کرد و بعد از آن مسلمان شد و اسلامش نیکو گردید.
و این حکایت را در آخر جلد عاشر بحار نیز نقایق نموده است.

رؤیای صادقه: مرحوم حاج میرزا حسین نوری، در کتاب دارالسلام نقل فرموده که یکی از برادران من وارد منزل والده شده بود در حالی که در جیب پائین او مهری از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام بود. پس والدهام او را زجر نمود و گفت تربت را در این جیب گذاری بی ادبی است و موجب استخفاف است و شاید در زیر رانت واقع شود و

١- فاستد خلها دره استهزاء بمن تداوى بها واحتقاراً وتصغيراً لهذا الرجل الذى هي تربته
يعنى الحسين عليه السلام ...

باز هم گناهانی داریم: باید دانست که فقهای اسلام رضوان الله علیہم، تمام واجبات و محرمات (علاوه بر مستحبات و مکروهات) را در کتابهای عبادات (یعنی طهارت، صلات، صوم، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد)، و در ابواب معاملات (مانند بیع و اجاره...)، و در ایقاعات مانند طلاق تاحد و دیات به تفصیل ذکر کرده اند.

شیخ حر عاملی علیه الرحمه در کتاب بدایه النهاية، واجبات و محرمات کتاب طهارت تادیات را بیان نموده و در آخر کتاب گوید: مجموع واجبات جمع آوری شده در این کتاب، یک هزار و پانصد و سی و پنج، و محرمات یک هزار و چهارصد و چهل و هشت است.

از اینجا دانسته می شود که نسبت گناهانی که در این کتاب ذکر شده در برابر آنهایی که ذکر نشده کمتر از عشر است.

کبیره بودن دیگر گناهان محتمل است: راجع به انحصار کبائر به آنچه در این کتاب گفته شده، در اول کتاب گفتیم که مقصود شرح گناهانی است که کبیره بودنش مسلم و قطعی است، نه اینکه کبائر منحصر به آنها باشد. بنابراین گناهان دیگری که در این کتاب گفته نشده، به همان حالت ابهام و تردید باقی است یعنی محتمل است کبیره باشد چنانچه صغیره بودنش نیز محتمل است.

و با این بیان منظور شارع مقدس اسلام از ابهام کبائر یعنی ترک هر گناهی به احتمال کبیره بودنش، تأمین می شود.

و نیز بعضی از کبائر قطعی، تمام مراتب آن کبیره مسلم است، مانند شرك. و بعضی دیگر، پاره ای از مراتب آن کبیره قطعی و پاره ای دیگر مردد است. مانند دروغ، به شرحی که در این کتاب ذکر شد.

و چون دانستن گناهان کبیره، بر هر مسلمانی واجب است تا از آنها پرهیز نماید، و همچنین دانستن سایر محرمات که ممکن است مورد ابتلا واقع شود، ضروری است. بنابراین گناهانی که کبیره بودنش مسلم و در این کتاب مشروحأ بیان شده، فهرست وار ذکرمی گردد و سپس محرمات دیگر که مورد ابتلای عمومی است یادآوری می شود:

فهرست کبائر قطعی

- ۱- شرك و ریا، ۲- یأس از رحمت الهی، ۳- قنوط و بد گمانی به خدا، ۴- نترسیدن از قهر نهانی خداوند، ۵- آدم کشی، ۶- عقوق والدین، ۷- قطع رحم، ۸- خوردن مال یتیم، ۹- ربانخواری، ۱۰- لواط، ۱۲- قذف، ۱۳- شربخواری، ۱۴- قمار، ۱۵- سرگرمی به آلات موسیقی، ۱۶- آوازه خوانی، ۱۷- دروغ، ۱۸- سوگند دروغ، ۱۹- گواهی دروغ، ۲۰- گواهی ندادن، ۲۱- پیمان شکنی، ۲۲- خیانت به امانت، ۲۳- دزدی، ۲۴- کمفروشی، ۲۵- حرامخواری، ۲۶- حبس حقوق، ۲۷- فرار از جهاد، ۲۸- تعریب بعدالجهة، ۲۹- کمک به ستمگران، ۳۰- یاری نکردن ستمدیدگان، ۳۱- سحر، ۳۲- اسراف، ۳۳- کبر ورزیدن، ۳۴- جنگ با مسلمان، ۳۵- خوردن مردار و خوردن گوشت خوک، ۳۶- ترک نماز عمداً، ۳۷- زکات ندادن، ۳۸- استخفاف به حج، ۳۹- ترک یکی از واجبات (مانند روزه ماه رمضان و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری)، ۴۰- اصرار بر گناه و کوچک شمردن گناه، ۴۱- حیف در صیت، ۴۲- غیبت کردن، ۴۳- نمیمه، ۴۴- استهزاء به مؤمن، ۴۵- سب و طعن، ۴۶- خوار کردن مؤمن، ۴۷- سرزنش و رسوا نمودن مؤمن، ۴۸- هجو مؤمن به شعر یا نثر، ۴۹- اذیت به مؤمن، ۵۰- همسایه آزاری، ۵۱- مکرو و نیز نگ، ۵۲- دو روئی، ۵۳- احتکار، ۵۴- حسد، ۵۵- دشمنی با مومن، ۵۶- مساحقه، ۵۷- قیادت و دیاثت، ۵۸- استمناء، ۵۹- بدعت، ۶۰- حکم ناحق، ۶۱- جنگ در ماه حرام، ۶۲- بازداشت از راه خدا، ۶۳- کفران نعمت، ۶۴- فتنه انگیزی، ۶۵- فروختن اسلحه به کفار، ۶۶- بهتان و سوء ظن، ۶۷- هتك قرآن، ۶۸- هتك کعبه، ۶۹- هتك مساجد، ۷۰- هتك مشاهد و تربت حسینی علیه السلام.

فهرست گناهانی که محتمل است کبیره باشد:

- ۱- خوردن و آشامیدن چیزی که نجس شده باشد، ۲- کشف عورت جائیکه نگاه کننده ای که تمیز می دهد باشد ۳- نگاه کردن به عورت دیگری هم جنس یا غیر هم جنس (زن به زن یا مرد و مرد به مرد یا به زن جز زن و شوهر)، ۴- رو به قبله یا پشت به قبله ادرار یا قضای حاجت نمودن، ۵- توقف در مساجد در حال حیض یا نفاس یا جنابت، ۶- لباس ابریشمین خالص و طلا، هر چند انگشتی باشد نسبت به مردان ۷- تشهیه مردان به زنان و زنان به مردان یعنی مرد خود را به شکل زن یا زن، خود را به شکل مرد در آورد، ۸- نظر کردن

گناهان کبیره ج ۲

به ریبه و شهوت به دیگری، خواه مرد باشد یا زن (به جز زن و شوهر)، ۹- نظر کردن در نامه دیگری بدون رضایتش، ۱۰- نظر کردن در خانه دیگری بدون رضایتش، ۱۱- نگاه داری کتابها و مجله‌های گمراه کننده (و از بین بردن آنها واجب است)، ۱۲- محسمه سازی، ۱۳- مس کردن بدن اجنبی، ۱۴- ستایش ستمنگر مگر برای تقيه، و به طور کلی مدح کسی که سزاوار مدح نیست و ذم کسی که سزاوار سرزنش نیست، ۱۵- توقف در مجلس معصیت، ۱۶- استعمال ظروف طلا و نقره، ۱۷- حاضر نشدن به نماز جماعت مسلمانان از روی اعراض و رو گردانی (بلکه برخی از فقهاء تصريح به کبیره بودنش فرموده‌اند، به دلیل پذیرفته نشدن گواهی او)، ۱۸- محترماتی که در ابواب طهارت و صلوة و صوم و رساله‌های عملیه ذکر شده، باید ترک شود. چنانچه مسامحه کردن در انجام واجبات از وضوء و غسلها و تیم و واجبات نمازو روزه و حج و خمس و زکات حرام است.

و نیز محترماتی که در ابواب معاملات از خرید و فروش و اجاره و هبه و غصب و غیر آنها ذکر شده، باید دانست و ترک کرد. تا جائی که اگر چیزی را از کسی بگیرد و صاحبش از روی حیا و ناچاری اذن دهد، تصرف در آن بر او حرام است، زیرا در حکم غصب است.

و نیز باید دانست که غصب، از گناهان مستمره است. یعنی در هر لحظه که می‌تواند، آنرا به صاحبش برگرداند و رنکند گناهی تازه برای او است. و همچین محramات ابواب نکاح و طلاق را باید دانست و ترک نمود و همچنین محramات در باب خوردن و آشامیدن نیز دانستش ضروری است تا ترک شود. و چون مشروحًا در رساله‌های عملیه ذکر شده از یادآوری آنها خود داری می‌شود.

خاتمه

بخش اول - توبه

يا ايها الذين آمنوا تو بوا الى الله توبه نصوحًا

بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که توبه، شعبه‌ای است از فضل عظیم الهی و دری است از رحمت رحیمی خداوند که به روی بندگان خود باز فرموده است. اگر این در بسته بود، رستگاری برای کسی نبود. زیرا سرشت بشر با آلدگی و خطکاری و گناه پیوسته است به طوری که هر بشری به حسب اعمال جارحه و جانعه (اعضاء و قلب) خود را به انواع آلدگیها مبتلا خواهد ساخت، مگر آن مقداری که خداوند او را حفظ فرموده باشد.

خلاصه بشری که بتواند خودش را از انواع خطأ و گناه نگهدارد و پاکی فطرت نخستینش را حفظ کند، یافت خواهد شد، حتی بسیاری از پیغمبران (البته خطای پیغمبران غیر از خطای دیگران است چنانچه ذکر می‌شود). و بنابراین خدای حکیم و رحیم، توبه را دوای دردهای معنوی و علاج امراض قلبی و پاک کننده انواع آلدگیها قرار داده است تا انسان پس از گرفتاری به گناه، به برکت توبه پاک شود و اهل نجات گردد. خوشبخت کسی است که از این باب رحمت قدر دانی کرده و از آن استفاده نموده و از این موهبت الهی سپاسگزاری نماید. چنانچه بدمعت کسی است که این باب رحمت برایش فقط اتمام حجت شده باشد. یعنی روز قیامت در موقف حساب و پرسش از

گناهان کبیره ج ۲

اعمال هر گاه در مقام عذرخواهی بگوید: پروردگارا نادان و بیخبر بودم، اسیر شهوت و غصب بودم، گرفتار هوا و هوس بودم، در مقاومت باوسوس شیطان عاجز بودم، جواب تمام عذرهاش گفته شود: مگر نه باب توبه را برتو گشوده بودیم؟ آیا ساخت گیری شده بود؟ آیا بالاتر از طاقت به تو تکلیفی کرده بودم؟ آیا برای توبه شرائط سخت و بیرون از قدرت قرار داده بودیم؟^۱.

در این مقام به چند مطلب مهم راجع به توبه اشاره می‌شود:

حقیقت توبه: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پشیمانی از گناه، توبه است».^۲

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «در توبه پشیمانی کفایت است».^۳

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «نیست بنده ای که گناهی کند پس پشیمان گردد، مگر اینکه خداوند او را می‌آمرزد پیش از آنکه از او طلب آمرزش کند».^۴

بنابراین، حقیقت توبه همان پشیمانی از گناه است از جهت رشتی آن نزد خداوند و اینکه خلاف رضای او است. مانند غلامی که کاری را برخلاف رضای مولا پیش انجام دهد و غافل باشد که مولا او را می‌بیند. چون فهمید که او را می‌دیده البته سخت از کردار خود پشیمان می‌شود.

و مانند تاجری که معامله‌ای بکند و در آن سرمایه خود را از دست بدهد و مقدار زیادی بدھکار گردد. چقدر از آن معامله پشیمان می‌شود، خصوصاً اگر دوست دانائی قبل او را از آن معامله نهی کرده بود.

و نیز مانند کسی که طبیب او را از خطر خوردن طعامی باخبر کرده بود و پس از خوردن و گرفتار شدن از کار خود چقدر پشیمان خواهد بود.

پشیمانی سبب ترک گناه است: البته هر چه ایمان به خدا و روز جزا و تصدیق خبرهای پیغمبر و امام بیشتر باشد، پشیمانی از گناه کرده شده بیشتر، و آتش درونی آن

۱- الهی ارحمنی اذا انقطعت حجتی وكل عن جوابك لسانی و طاش عند سؤالك ايای لبی (دعای ابو حمزه ثمالی).

۲- من الفاظ رسول الله الندامة توبه (جهاد وسائل باب ۸۱ ج ۱۱ ص ۳۴۹).

۳- کفى بالندم توبه (کافی ج ۲ ص ۴۲۶).

۴- مامن عبد اذنب ذنبأ فندم عليه الاغفار لله له قبل ان يستغفار (کافی ج ۲ ص ۴۲۷).

سخت تر خواهد بود. چنانچه لازمه حسرت و ندامت بر گناه، عزم بر ترک آن در آینده است. به طوری که اگر بر ترک آن گناه تصمیم نداشته باشد، معلوم می‌شود حقیقتاً از آن گناه پشیمانی ندارد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «جز این نیست که پشیمانی بر گناه سبب ترک آن می‌شود».^۱

و نیز از لوازم حسرت و ندامت بر گناه، سعی در تدارک آن است یعنی اگر آن گناه حق الله بوده، مانند ترک نماز و روزه، زکات و حج، پس قضای آنها را بجا آورد و اگر حق الناس بوده، اگر حق مالی است، آنرا به صاحبش برگرداند. اگر مرده است به ورثه اش بدهد و اگر نمی‌شناسد از طرفش صدقه دهد^۲. و اگر حق عرضی است، حلال بودی بطلب و طرف را از خودش راضی کند و اگر حق قصاص یادیه است، خود را تسليم او کند تا قصاص کند یادیه بگیرد یا ببخشد، و اگر حق حد باشد، مانند قذف، باید تسليم صاحب حق شود تا بر او اقامه حد شود یا عفو شود کند.

اما گناهانی که خداوند حد بر آنها مقرر داشته، مانند زنا، واجب نیست که به آن نزد حاکم شرع اقرار کند تا بر او حد جاری نماید و همان پشیمانی از گناه و عزم بر ترک در آینده و سعی در استغفار کافی است. مانند گناهان کبیره‌ای که حدی برایش معین نشده، مانند استماع غناء و موسیقی.

ناگفته نماند؛ اگر در دنیا حد بر او جاری شود، در آخرت قطعاً عقابی ندارد و اگر بهمان توبه تنها قناعت کند، باید در قبولی توبه و سقوط عقاب، بین خوف و رجاء باشد.

و ظاهر آیات و روایات، پس از ندامت استغفار واجب است. یعنی از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کند.^۳

۱- ان الندم على الشريعة عالى تركه (وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۳۴۹).

۲- شارح صیحه در شرح دعای ۳۱ عند قوله عليه السلام اللهم وعلى التبعات ... می گوید هر گاه کسی دین خود را اداء نکند آیا در قیامت مستحق همان طلبکار است یا ورثه او سه قول است: طلبکار، آخرين وارث او ولو بالعموم كالامام عليه السلام، خداوند تعالی واصح قول اول است للرواية الصحيحة عن الصادق عليه السلام.

۳- و استغفروا الله (سوره ۲ آیه ۱۹۶) و قوله عليه السلام (لاكبيرة مع الاستغفار و قوله صلی

گناهان کبیرهای ۲

توبه کامله: شخصی در حضور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت: حضرت فرمود: مادرت عزا دارت گردد، آیا می دانی استغفار چیست؟ (چون استغفارش به زبان تنها بود و دلش از حقیقت آن خالی بود). پس فرمود: استغفار، درجه بلند مقامات و صدرنشیان عالم اعلی است و در معنی استغفار شش چیز لازم است:

- ۱- پشمیمانی و حسرت از کردار گذشته، ۲- عزم بر ترک آن برای همیشه، ۳- ادا کردن حقوق مردمان به طوری که هنگام مردن پاک باشد و (رحمت) خدا را ملاقات کند، در حالی که حق کسی بر عهده اش نباشد ۴- هر واجبی که ضایع کرده تدارک نماید ۵- آنچه گوشت بدنش از حرام روئیده، با حزن بر آخرت آ بش کند تا پوست به استخوان بچسبد و گوشت نور بدنش پیدا شود ۶- زحمت عبادت را به بدن خود بچشاند چنانچه خوشی و شیرینی گناه را چشانیده است.

و هر گاه این شش چیز در توپیدا شود آنگاه بگو استغفار الله.^۱

وجوب توبه و فضیلت آن: توبه از گناهان چه کبیره و چه صغیره، به اتفاق جمیع علماء و به حکم عقل واجب است. چنانچه محقق طوسی در تحریر الکلام و علامه حلی در شرح آن فرموده اند که: به توبه دفع ضرر می شود و دفع ضرر هم عقلآ واجب است. پس توبه به حکم عقل واجب است و در قرآن مجید می فرماید «توبه کنید و به سوی خداوند رجوع کنید همه شما، باشد که رستگار شوید»^۲ و نیزمی فرماید: «ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید توبه کنید و به خدا رجوع نمایید، توبه خالص (تنها برای رضای خدا)، امید است پروردگار شما گناهانتان را تلافی فرماید»^۳.

توبه نصوح کدام است؟: مجلسی علیه الرحمه در شرح کافی در معنی توبه نصوح، چند وجه از مفسرین نقل نموده است:

الله عليه و آله دواء الذنوب الاستغفار و قوله عليه السلام ما اصر من استغفر و عن على عليه السلام)
العجب من يقظن و معه الممحاة قيل وما الممحاة قال عليه السلام الاستغفار (وسائل كتاب الجهاد
باب ۸۳ ج ۱۱ ص ۳۵۶).

۱- نهج البلاغه - وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۸۵ ج ۱۱ ص ۳۶۱.

۲- وتبوا الى الله جميعاً ايه المؤمنون لعلمک تفلحون (سورة نور آیه ۳۱).

۳- يا ايها الذين آمنوا تبوا الى الله توبه نصوحأ عسى ربکم ان يکفر عنکم سیئاتکم (سورة تحریم آیه ۸).

خاتمه

۱- توبه خالص و پاک برای رضای خدا. یعنی فقط به منظور مخالفت امر خدا از گناه پشمیان شده باشد نه از ترس دوزخ و طمع بهشت. و محقق طوسی (دربرجرد الکلام) فرموده است: پشمیمانی از گناهی برای ترس از دوزخ توبه نیست.

۲- توبه اندرز بخش که مردم را بمانند خود تشویق کند. یعنی طوری توبه کند و گذشتۀ خود را اصلاح نماید که هر گناهکاری آثار توبه اورا ببیند، به توبه مایل شود و اهالی توبه بشود که در این حال به عمل خود دیگران را نصیحت کرده و به توبه کردن دلالت و راهنمائی نموده است. یا اینکه توبه اندرز کننده صاحبیش باشد به اینکه از هر گناهی کنده شود و تا آخر عمر پیرامون هیچ گناهی نگردد.

۳- توبه رفو کننده (از نصاحت به معنی خیاطت باشد). یعنی توبه ای که به وسیله آن هر چه از پرده دیانت پاره شده است، دوخته شود و توبه کننده را با اولیای خدا و دوستان او بهم گردآورد.

۴- نصوح، صفت توبه کننده باشد. یعنی توبه شخصی که نصیحت کننده خودش باشد به آن توبه. به این معنا که بر وجه کامل توبه کند که تمام آثار گناه را از دل ریشه کن سازد. به وسیله اینکه خود را در بوتۀ ریاضت آب کند و تیرگی گناهان را از آن بزداید و به پرتو حسناتش بیاراید.

تا اینکه می فرماید: یکی از اکابر گفته در جلا دادن آینه تنها قطع نفس و دود سیاه بس نیست. بلکه باید آنرا صیقل داد تا آنچه سیاهی بر جرمش نشسته، پاک گردد. و دل هم به مانند آینه است به مجرد ترک گناه پاک نمی شود بلکه جرم گناهان گذشته را هم که بر آن نشسته، باید پاک کرد و به نور طاعتش روشن ساخت. زیرا چنانچه از هر گناهی که کرده می شود- تاریکی و تیرگی به دل می رسد. همچنین در هر عبادتی روشناشی و درخشندگی بدل می رسد. و بنابراین باید تاریکی هر گناهی را که به دل رسیده به نور عبادتی که ضد آن است پاک کرد.

شخص توبه کننده باید گناهان خود را مفصلآ در نظر گیرد و در برابر هر شری که از او سرزده، خیری که در برابر آن است به همان مقدار بجا آورد. مثلاً در برابر گناه گوش دادن به غنا و آلات لهو، استماع قرآن و حدیث و موعظه و مسائل دینی کند و در برابر مس خط قرآن مجید بدون طهارت، سعی در اکرام آن و تلاوتش نماید و در برابر مکث در حال جنابت، در مساجد اعتکاف کند و در برابر نظر کردن به حرام سعی در نظر کردن

گناهان کبیره‌ج

به چیزهایی که نگر پستن به آنها عبادت است نماید. مانند نظر کردن به خط قرآن مجید، و نظر به والدین از روی شفقت، و نظر به صلحاء از سلسله جلیله سادات و نظر به عترت و مانند اینها.

در حقوق مردم، پس از توبه، زیاد از مال خود صدقه بدهد و اگر غیبت بود پس از توبه، مدح و ثنای آن مؤمن را زیاد بگوید و صفات نیکش را آشکار سازد و خلاصه هر گناهی پس از توبه از آن، عبادتی که ضد آن است بجا آورد چنانچه طبیعت جسمانی مرضها را به ضدش معالجه می‌کند. (پایان فرمایش مجلسی).

فضیلت توبه: ۱— محبویت نزد خداوند — در سورة بقره می‌فرماید: «به درستی که خداوند بسیار توبه کنندگان را دوست می‌دارد».^۱

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند به توبه بندۀ مؤمن خود شاد می‌شود. چنانچه یکی از شما هنگام یافتن گمشده خود شاد می‌گردد».^۲

۲— تبدیل گناه به حسن — به واسطه توبه نه تنها تاریکی گناه برطرف می‌شود، بلکه به جایش نور طاعت جایگزین می‌شود. چنانچه در سورة فرقان می‌فرماید: «و کسانی که با خدا معبد دیگری نخواندند و نفسی را که خداوند حرام فرموده نکشند جز به حق، و ذردی و زنا نکنند و هر که چنین کند گرفتار گناه باشد و عذابش دو چندان است در روز قیامت، و به خواری در آن جاودان بماند. جز آنکه توبه کند و بگرود و کار شایسته کند و آناند که خدا بد کرداری‌هایشان را به خوش کرداری بدل کند و خدا آمرزنده و مهر بان است».^۳

۳— مورد ثنا و دعای ملک — در سورة مؤمن می‌فرماید: «ملائکه‌ای که عرش خدای را به دوش بر می‌دارد و ملائکه‌ای که در گرد عرشند، همه به حمد و ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گویند و برای کسانی که گرویده‌اند آمرزنش می‌جویند و می‌گویند: پروردگارا رحمت و علمت همه چیز را فرا گرفته است، کسانی را که توبه کردنند و از راه توپری کردنند بیامز و آنها را از عذاب دوزخ نگهدار — پروردگارا و

۱— ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين (سورة ۲ آیه ۲۲۲).

۲— ان الله يفرح بتوبة عبده المؤمن اذا تاب كما يفرح احدكم بضالته اذا وجدها (اصول کافی).

۳— سورة فرقان آیه ۶۸.

ایشان را به بهشت عدنی که بدانها وعده فرموده‌ای در آور باهر که شایسته باشد، از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان زیرا تعزیز و حکیمی. و ایشان را از بد کرداری‌ها بر کنار دار و هر که را از بد کرداری‌ها در آنروز نگهداری به او مهر ورزیده‌ای و این است آن کامروائی بزرگ».^۱.

۴— توبه کننده بهشتی است — در سورة آل عمران می‌فرماید: «آن کسانی که گناه رشتی بجا آورند یا به خود ستم کنند، پس خدای را یاد کنند و طلب آمرزنش نمایند از او برای گناهانشان و کیست آمرزنده گناهان مگر خدا، و اصراری بر گناهی که کرده‌اند نداشته باشند در حالی که دانا باشند، ایشان جز ایشان آمرزشی است از طرف پروردگارشان و بوستانهایی است که از زیر عمارت آنها جویها جاری است، درحالی که همیشه و جاویدان در آنها خواهند بود و خوب است جزای کسانی که برای خدا کار کنند».^۲.

۵— توبه سبب طول عمر و سعادت عیش و رفاهیت است.
در آیه ۳ سوره هود می‌فرماید: «و طلب آمرزنش کنید از پروردگار خودتان. پس به سوی او رجوع کنید که اگر به سوی او توبه نمودید، بر خودار کند شما را برخوداری نیک تا آخر عمرهایی که برای شما مقدرشده است».^۳.
از حضرت صادق علیه السلام مروی است: «کسانی که به سبب گناهان، عمرشان کوتاه شده و می‌میرند، بیشترند از کسانی که با جل مقدرشان می‌میرند».^۴.

و خلاصه چنانچه گناه عمر را کوتاه می‌کند، توبه عمر را دراز می‌نماید.
و در سوره نوح می‌فرماید: «آمرزنش طلبید از پروردگار تان، به درستی که او بسیار آمرزنده است. از آسمان برای شما ابر بسیار بارنده و پی در پی ریزنده بفرستد، و شما را به مالها و پسران مدد دهد»^۵ یعنی اموال واولادتان را زیاد می‌گرداند.

۱— سوره مؤمن آیات ۷ و ۸ و ۹.

۲— سوره ۳ آیه ۱۴.

۳— و ان استغفروا ربکم ثم توبوا اليه يمتعكم متابعاً حسناً الى اجل مسمى ... (سورة هود آیه ۳).

۴— من يموت بالذنب اكثراً من يموت بالاجمال (جلد ۱ سفينة البحار ص ۴۸۸).

۵— فقلت استغروا ربکم انه كان غفاراً يرسل السماء عليكم مداراً و يمددكم باموال و بنين...
(سوره ۷۱ آیه ۹ تا ۱۲).

۶- توبه سبب استجابت دعا است.

از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که فرمود: مردی خاندان خود را به کشته سوار کرد و به دریا رفت کشتی آنها شکست و از کسانی که در کشتی بودند، جز همسر آن مرد، کسی نجات نیافت. آن زن بر تخته پاره‌ای از کشتی نشست و امواج اورا به یکی از جزیره‌ها برد. در آن جزیره، مردی راههن بود که همه کارهای ناشایسته را مرتکب شده بود و همه محرومات الهی را انجام داده بود چیزی ندانست جز آنکه آن زن را بالای سر خود ایستاده دید. سر به سوی او برداشت و گفت: آدمیزاده هستی یا پری؟ گفت: آدمیزاده‌ام. با او سخنی نگفت و میان دورانش نشست به مانند شوهری با زن خود و چون قصد زنا با او کرد، آن زن به خود لرزید. راههن گفت: چرا به خود می‌لرزی در پاسخش گفت: از خدا می‌ترسم و اشاره به آسمان کرد. آن مرد گفت: تاکنون چنین کاری کرده‌ای؟ گفت: نه به عزت خدا سوگند.

مرد راههن گفت: تاکنون چنین از خدا می‌ترسم با اینکه از این کار هیچ نکرده‌ای و من اکنون تورا به زور بر آن داشتم. به خدا که من سزاوارتم بدین ترس و هراس. پس پشیمان شد و آن زن را بدون اینکه مس کند، ترک کرد و به نزد خاندانش روانه شد و همیشه جز توبه از گناهانش و بازگشت به سوی خدا نداشت. در این میان که می‌رفت راهبی رهگذر با او برخورد و با هم می‌رفتند و گرمی آفتاب آنها را داغ کرده، راهب به آن جوان گفت: دعا کن تا خدا بر ما سایه اندارد، آفتاب ما را می‌سوزاند. جوان گفت: من برای خود نزد خدا حسن‌ای نمی‌بینم تا دلیری کنم و ازاو چیزی بخواهم. راهب گفت: پس من دعا می‌کنم و تو آمین بگو. گفت: بسیار خوب. و راهب شروع به دعا کرد و جوان آمین گفت. در آن حال ابری بر آنها سایه انداخت و زیر سایه آن، مقدار زیادی روز راه رفتند تا راهشان جدا شد. آن جوان از یک راه رفت و راهب از راه دیگر به ناگاه آن ابر بالای سر جوان رفت. راهب گفت: توازن من بهتری برای تودعا اجابت شد و برای من اجابت نشده داستان خود را به من بگو. او خبر آن زن را گزارش داد. به او گفت: آنچه گناه در گذشته کرده‌ای آمرزیده شده برای ترسی که در دلت افتاده باید بنگری که در آینده چونی! ۱.

۷- توبه مورد قبول و بشارت خداوند است.

در سوره شوری می‌فرماید: «و او است خدائی که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و از کارهای زشت در می‌گذرد و می‌داند آنچه را می‌کنید».^۱

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند عزوجل به داوود علیه السلام فرمود: ای داوود گناه کاران را مژده ده و صدیقان را بیم ده. عرض کرد: چگونه به گنه کاران مژده و به صدیقان بیم دهم؟ فرمود: به گنه کاران مژده ده که من توبه را می‌پذیرم و از گناه در می‌گذرم و صدیقان را بیم ده که مبادا به کردار خود عجب کنند و خود بین شوند. زیرا هیچ بنده‌ای را من پای حساب نکشم جز آنکه هلاک باشد».^۲

۸- گناه هر چه و هر قدر باشد به توبه پاک می‌شود.

در سوره زمر می‌فرماید: «بگو ای محمد صلی الله علیه و آله خدای تعالی می‌فرماید: ای بندگان من، آنانکه بر نفسهای خود اسراف کرده‌اند یعنی گناهان را از حد گذرانیده‌اند از بخشش خدا نومید مشوید، به راستیکه خدا می‌آمرزد گناهان را همه آنرا گذرانیده‌اند از چه صغیره اگرچه از حد گذشته باشد). بدروستی که خدای تعالی آمرزند گناهان (چه کبیره چه صغیره اگرچه از حد گذشته باشد). بدروستی که خدای تعالی آمرزند گناهان و مهر بان بر بندگان است و رجوع نمائید از گناهان و بعد تمام به سوی پروردگارتان متوجه شوید (به وسیله اطاعت) و گردن نهید و منقاد شوید در آنچه به شما امر کند پیش از آنکه عذاب الهی شما را بیابد پس یاری داده نشوید».^۳ یعنی هیچکس نباشد که شما را در دفع آن عذاب یاری کند و در این آیه سخت تأکید در توبه و اتابه شده است.

حضرت رضا علیه السلام از بعضی از اصحاب خود شنیدند که می‌گفت: خدا لعنت کند کسی را که با علی علیه السلام جنگید حضرت فرمود بگو مگر کسی که توبه کرد و اصلاح نمود حال خود را، پس فرمود: گناه کسی که علی علیه السلام را یاری نکرد و پشیمان هم نشد، بزرگتر از گناه کسی که با علی علیه السلام جنگید و پشیمان شد و توبه و اتابه نمود.

از این حدیث دانسته می‌شود که اعظم گناهان، یعنی جنگ با امام و وصی

۱- وهوالذى يقبل التوبة عن عباده و يغفون عن السيئات ويعلم ما تفعلون (سوره شوری آیه ۲۵).

۲- اصول کافی باب العجب حدیث ۸ ص ۳۱۴.

۳- سوره زمر آیه ۵۳.

۴- وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۳۶ حدیث ۱۰ ج ۱۱ ص ۲۹۵.

پیغمبر هم به توبه قابل بخشش است^۱.

۹- توبه به شکستن آن باطل نمی شود.

اگر شخص تائب عهد خود را با خدا شکست و باز گناه کرد، توبه سابقش باطل نمی شود بلکه واجب است از گناه تازه اش توبه کند. و خلاصه هر اندازه بر اثر غلبه هوا و شیطان توبه را بشکند، باز باید توبه نماید و آمرزیده خواهد شد.

محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ای محمد بن مسلم گناهان مؤمن که از آن توبه کرده، آمرزیده شده است. و باید برای آینده پس از توبه و آمرزش کار خوب کند. به خدا این فضیلت نیست مگر برای آنها که ایمان دارند.

من گفتم: اگر پس از توبه واستغفار از گناهان باز گناه کرد و باز توبه نمود؟ در پاسخ فرمود: ای محمد بن مسلم توپنداش که بندۀ مؤمن از گناه خود پیشمان گردد و از آن آمرزش خواهد و توبه کند، سپس خدا توبه اش رانپذیرد؟ گفتم: چند بار اینکار را کرده است گناه می کند و از خدا آمرزش می خواهد. فرمود: «آنچه مؤمن به آمرزش خواهی و توبه باز گردد، خدا هم به آمرزش او بر می گردد و به راستی که خداوند زیاد آمرزنه و مهر بان است. توبه را می پذیرد و از بد کرداریها در می گذرد. مبادا تو مؤمنین را از رحمت خدا نماید سازی»^۲.

ابو بصیر می گوید، به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم؛ معنی توبه نصوح چیست که خدا به آن امر فرموده است؟ فرمود: آن توبه از گناهی است که هرگز به آن باز نگردد. گفتم: کدام یک از ما است که باز نمی گردد؟ فرمود: «ای ابا محمد، به درستی که خدا از بندگانش آنرا دوست می دارد که زیاد فریب خورده و زیاد توبه کارند»^۳. و در حدیث دیگر فرمود: «و آنکه گناه از او سر نزدیه از آنکه گناه نموده و توبه

- ۱- کسی روز محسن نگردد خجل
اگر هوشمندی زدایر بخواه
شب توبه تقصیر روز گناه
و گر شرم‌سار آب حسرت ببار
نیامد بدین در کسی عذر خواه
۲- اصول کافی باب التوبه حدیث ۶.
۳- هو الذنب الذي لا يعود فيه ابداً قلت و ایتالم بعد فقال يا ابا محمد ان الله يحب من عباده

المحفن التواب. (کافی ج ۲ ص ۴۳۲).

کرده برتر است»^۱.

۱۰- باب توبه تا آخرین دم باز است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: آدم عرض کرد، پروردگارا، شیطان را بر من چیره ساختی و چون خون بر من روانش کردی. برای من هم چیزی مقرر فرما. در پاسخ فرمود: ای آدم برای تو مقرر کردم که هر کدام از فرزندانت قصد گناهی کند، بر اونوشه نگردد و اگر کرد بر او یک گناه نوشته شود. و هر گاه قصد حسنے کند، برایش یک حسنے نوشته شود و اگر آنرا بکند برایش ده حسنے نوشته شود. عرض کرد: پروردگارا برایم بیفزا. فرمود: برای تو مقرر کردم که هر کدامشان گناهی کرد و سپس آمرزش خواست، او را بیامزرم. عرض کرد: پروردگارا؛ برایم بیفزا. فرمود: برای آنها توبه را مقرر داشتم تا آنکه نفس به اینجا (گلوگاه) برسد. عرض کرد: پروردگارا، برای من بس است^۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس یک سال پیش از مرگ خود توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد. سپس فرمود: یک سال بسیار است هر که یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد: سپس فرمود: یک ماه بسیار است هر که یک هفته پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد. سپس فرمود: یک هفته بسیار است هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد. سپس فرمود: یک روز بسیار است هر کس پیش از دیدار آخرت (وملک الموت) توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد»^۳.

مجلسی علیه الرحمه در این حدیث احتمال داده که بیان مراتب توبه از جهت قبول و کمال باشد. زیرا توبه کامله که تیرگیهای گناه را از قلب پاک کرده و آنرا تدارک نماید و آینه قلب را به انواع تضعه و حسنات روشن سازد، غالباً در کمتر از یک سال حاصل نمی شود. و اگر یک سال نشد پس لاقل یک ماه و اگر آن هم نشد لاقل یک هفته و هکذا. و اما مراد از وقت معاینه که در اخبار ذکر شده به اینکه توبه در آنوقت

۱- وفي حدیث آخر ومن لم يكن ذلك منه كان افضل (أصول کافی باب التوبه حدیث ۹ ج ۲ ص ۴۳۵).

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۴۴۰.

۳- اصول کافی باب التوبه ج ۲ ص ۴۴۰.

گناهان کبیره‌ج

فایده ندارد، شیخ بهائی در اربعین می فرماید: مراد دیدن ملک الموت است و ممکن است مراد علم به مرگ خود و قطع طمع از حیات باشد. مثل اینکه مرگ را می بیند. و یا اینکه مراد دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است. وبالجمله توبه هنگام یقین به مرگ، به اجماع علماء باطل و بی فایده و صریح قرآن مجید است که «و نیست توبه برای کسانی که گناهانی بجا می آورند و از آنها توبه نمی کنند تا هنگامی که مرگشان برسد. آنگاه می گویند اینک توبه کردم و نیست توبه برای کسانی که با کفر می میرند. ایشاند که برایشان عذاب دردناکی آماده کرده ایم».^۱

جز این نیست که بر خدا حتم است قبول توبه و رجوع به مغفرت برای کسانی که گناه می کنند و بهزادی توبه می نمایند و به اطاعت خدا بر می گردند. پس ایشاند که خداوند به مغفرت به ایشان رجوع می نماید و خداوند دانا و حکیم است^۲.

توبه واجب فوری است: شیخ بهائی علیه الرحمه در شرح اربعین فرمود: شکی در وجوب فوری توبه نیست. زیرا گناهان مانند سمهای ضرر رساننده به بدن است. و چنانچه برخورنده سم واجب است در معالجه شتاب کند تا بدنش هلاک نشود و از بین نرود، همچنین بر گنه کار واجب است ترک گناه و سرعت در توبه از آن، تا دینش ضایع نگردد، و گنه کاری که در توبه مسامحه کند و به وقت دیگر تأخیر اندازد، بین دو خطر بزرگ خود را فرار داده است که اگر از یکی سالم بماند، به دیگری مبتلا خواهد شد.

اول — رسیدن مرگ ناگهانی به طوری که از خواب غفلت بیدار نشود، مگر مرگ خود را ناگهان بینند، چنانچه در قرآن مجید می فرماید:^۳ «آیا در امانند اهل قریه‌ها که

۱— سوره ۴ آیه ۲۲.

۲— سوره ۴ آیه ۲۱. شیخ سعدی گوید:

کنون باید ای خفته بیدار بود
چو مرگ اندر آرد ز خوفت چه سود
که همواره گردد زبان در دهن
نه پیوسته باشد روان در بدن
کنون باید عذر تقصیر گفت
غذیمت شمر این گرامی نفس
مکن عمر ضایع بافسوس و حیف
۳— افمن اهل القری ان یائیهم بأسنا بیانًا و هم ناثمون (سوره ۷ آیه ۹۵).

مرگ ایشان را بگیرد، در حالی که خواهید اند» که در آن حال باب توبه مسدود و یک ساعت مهلت می خواهد ولی اجابت نمی شود. چنانچه در قرآن مجید می فرماید «اتفاق کنید از دارائی خود پیش از اینکه مرگ یکی از شما برسد و بگوید پروردگارا مرگ مرا به تأخیر انداز به مدت کمی تادرارک گذشته کنم. و هیچگاه خداوند مرگ کسی را هنگام رسیدنش به تأخیر نخواهد انداخت».^۱

در تفسیر این آیه شریفه، گفته شده که شخص محضر به ملک الموت می گوید: یک روز مراهله ده تا از گناهان خود توبه کنم و برای سفر آخرتم توشه‌ای تدارک کنم. می گوید: روزهای عمرت به سر آمد. گوید: یک ساعت مراهله ده. می گوید: ساعتهای عمرت تمام شد. پس باب توبه بر او بسته می شود و روح از بدنش خارج می گردد، با هزاران حسرت و ندامت بر عمر گذشته اش. و گاهی می شود که در آن حال، اصل ایمان هم به خطر می افتد^۲.

دوم — آنکه به واسطه پاک نکردن آلوگی خود به گناه به وسیله توبه؛ تاریکی و تیرگی گناهان بر دل زیاد می شود، تا به حد رین و طبع می رسد که دیگر قابل پاک شدن نیست. زیر هر گناهی که شخص می کند، ظلمتی در دلش پیدا می شود، مانند نفسی که به آینه دمیده می شود. هر گاه ظلمت گناهان بر قلب زیاد شد رین (چرک) می شود. چنانچه بر اثر زیادتی بخار نفس بر آینه، آنرا زنگ می گیرد. و هر گاه رین قلب زیاد شد «طبع» می شود (یعنی مهر شده و بسته می گردد به طوری که هیچ حقی را نمی فهمد و نمی پذیرد) چنانچه بر اثر زیاد شدن زنگ آینه، آنرا جرم می گیرد به طوری که دیگر قابل صیقلی شدن نخواهد بود^۳.

چنین قلبي در روایات، قلب منکوس و قلب اسود نامیده شده است.

شفیعی برانگیز و عذری بگوی
چو پیمانه پرشد بدور زمان
که ناگه در توبه گردد فراز
که ناگه زبالا بینندند جوی
شود روشن آئینه دل ز آه
که روز قیامت نترسی ز کس

۱— سوره ۶۳ آیه ۱۰ و ۱۱.
۲— طریقی بدست آرو صلحی بجوي
بیک لحظه صورت نبندد امان
فراشو چوبینی در صلح باز
برو گرد ذلت ز دامن بشوی
۳— گر آئینه از آه گردد سیاه
بترس از گناهان خویش این نفس

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «هیچ چیز برای قلب زیانبخش تر از گناه نیست. هر آینه قلب در ظلمت گناهی واقع می شود، پس آن ظلمت با او است تا آن تاریکی تمام قلبش را می گیرد تا اینکه بالایش پائین می شود (و ارونه واژ حق منحرف می گردد)».^۱

و در روایت دیگر^۲ که می فرماید: لم يرجع صاحبه الى خيراً بدأ، صاحبیش دیگر به خیر بر نمی گردد، دلالت می کند که صاحب چنین قلبی از گناهان خود دست بر نمی دارد و از آن توبه نمی کند، و اگر به زبانش بگوید توبه کردم، حرفی است که به زبانش جاری می شود و دلش با آن همراه نیست و حقیقتی در کار نیست و اثری برای آن نخواهد بود. چنانچه اگر شخصی به زبان بگوید لباسم راشتم، هیچگاه با این حرف لباسش پاک نمی گردد. و گاهی چنین شخصی به قدری در امر دین بی مبالغات می شود که اصل ایمانش در خطر و بالأخره عاقبت به شر می گردد.^۳

هراتب توبه: توبه که به معنی بازگشت به پروردگار است، به حسب توبه کاران، چند قسم است:

۱- بازگشت از کفر به ایمان و از شک و تردید به یقین و اطمینان، و همچنین رجوع از هر عقیده باطلی به سوی حق.

۲- بازگشت از معصیت، چه صغیره و چه کبیره به سوی اطاعت و از مخالفت به موافقت.

۳- بازگشت از قصور یا تقسیر از معرفت حضرت آفریدگار و انجام وظائف بندگی آنطوری که سزاوار او است، به سوی سعی در آنها و بازگشت از غفلت ازیاد او، به سوی کثرت ذکر او، و بازگشت از بعد به قرب، و از جفاکاری به وفاداری، و باید دانست که توبه معصومین یعنی پیغمبران و امامان علیهم الصلوٰة و السلام از قسم سوم و چهارم است.

۱- ما من شيء أفسد للقلب من خطية إن القلب لي الواقع الخطية فلا تزال به حتى تغلب عليه فيصير أعلاه أسله.

۲- تمام روایت و ترجمه آن در صفحه ۱۶ جلد اول همین کتاب چاپ شده است.

۳- ثم كان عاقبة الذين اساؤالسؤالـ ان كذبواـ بآيات الله... (سورة روم آیه ۹).

۴- از این بیان، لزوم توبه برای تمام افراد بشر حتی خوبان دانسته می شود. زیرا آنهایی که هیچ آنودگی به گناه نداشته باشند، در همان مقام معرفت و حال عبادت که هستند، یقیناً بالا تراز آن، مقام وحالی خواهد بود که مقام وحال فعلی نسبت به آن ذنب (گناه) است و همچنین در هر حالی از ذکر و حدی از قرب هم که باشند، باز بالا تراز آن، مقامی است که باید خود را به آن برسانند.

بالجمله هر کس در هر حدی از معرفت و عبودیت و شکر گزاری که باشد، یقیناً آنطوری که سزاوار حضرت رب العالمین است نخواهد بود. چنانچه سور کائنات و نخستین شخص عالم آفرینش یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «آنطوری که سزاوار شناختنی، توانشناختیم و آنطوری که سزاوار پرستشی توان پرستیدم».^۱

بنده همان به که زنگی خویش عذر به درگاه خدای آورد
ورنے سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد
لذا باید از حال خود و عبادت و شکر خود شرمدار بود و در مقام کوشش به رسیدن به حال و مقام بالا تری بود. خصوصاً پس از اشتغال به ضروریات عالم طبیعت و التذاذ به لذات مباحه مادی که در آن حال، حالت استغراق در ذکر، میسر نیست.

غرض از بیان این مطلب، توجیه استغفار و توبه معصومین بود که مبادا در نظر بعضی ها موجب شبهه گردد. وقتی که می شنوند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من هر روز هفتاد مرتبه استغفار می کنم^۲، توبه از قسم چهارم است نه از خطأ و ترك اولی. چون وجود مقدسش از هر پلیدی پاک و به تعبیر دیگر پاک شده خدائی است.

كيفیت توبه کامله و مستحبات آن: چنانچه قبل^۳ گفته شد؛ حقیقت توبه، همان حسرت و پیشمانی قلبی و به درد آمدن دل است از گناهی که کرده. و هر اندازه، اندوه دل بیشتر باشد، توبه اش به قبول نزدیکتر است و آن هم تابع بزرگ دانستن گناه است. زیرا گناه را هر چه بزرگتر ببیند بر پیشمانیش افزوده می شود. مانند کسی که در اثر مسامحه، زندگی و سرمایه اش آتش بگیرد. بدیهی است هر چه دارائیش در خطر سوختن بیشتر باشد، اندوه بر مسامحه اش زیادتر خواهد بود. خصوصاً اگر آتشی باشد که خاموش

۱- ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك.

۲- و انى لاستغفر الله فى كل يوم سبعين مرة (اصول کافی ج ۲ ص ۴۳۸).

کردنش دشوار باشد و اگر خودش را هم در خطر سوختن ببیند. به طوری که راه فراری نباشد و فریدارسی نیابد حالش معلوم است.

همچنین شخص گنهکار باید بداند که آتشی برای خود افروخته که از آن فرار نتوان کرد، و هیچ آفریده‌ای هم خاموش نتواند کرد. زیرا آتشی است که از قهر و غصب خداوند قهار پیدا شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید: «این عقوبهایی است که آسمانها و زمین در برابرش نمی‌توانند پایداری کنند»^۱ و سوزش آن هم مانند سوزش آتش دنیا نیست.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که: هر گاه یک نفر را از دوزخ بیرون آورند و در آتش تور دنیا افکنند، خواب راحتی می‌کند.

فریاد از آتشی که تور آتشین دنیوی نسبت به آن آسایشگاه است.

شکنجه‌های طاقت‌فرسا: دیگر آنکه گنهکار نباید بکوچکی گناه خود بنگرد، بلکه باید به بزرگی خدایی که معصیتش را کرده است، نظر کند و بداند که قهر او شدید^۲ و عذاب او سخت است به طوری که آسمانها و زمین طاقت آنرا ندارند.

در سوره مزمول می‌فرماید:^۳ «به درستی که نزد ما است در آخرت برای دشمنان، بندۀ‌های گران و غلها از آتش نیران که بدان مقید شوند و هرگز از ایشان منفک نشود. و آتش بزرگ افروخته که در آن بسوزند و خوردنی با صفت گلوگرفتن که در حلق ایشان گرفته شود، نه فرو رود و نه بیرون آید به جهت خشونت و شدت کراحت و آن ضریع و زقوم و غسلین و غساق است که در آیات دیگر بیان شده و عذابی دردناک غیر از این عذابها که آنرا جز خدا کسی نداند»^۴.

آیات قرآن در بیان شدت و سختی قهر خداوند بسیار است. و خلاصه شخص گنهکار باید سخت پشمیمان و پریشان باشد و نالان و گریان بسوزد و بگدازد و تا به پاک شدن خود یقین نکند، آرام و قرار نگیرد و آن یقین هم پیدا نمی‌شود، مگر هنگام مرگ که

ملائکه رحمت او را بشارت دهند.

عجب آن است که همان سوز و گداز و ناله و فریادش خاموش کننده آتشها و پاک کننده چرکها و روشن کننده تاریکیهای گناهانش می‌شود. به طوری که حاش مانند پیش از گناهش می‌شود. چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «توبه کننده از گناه، مثل کسی است که گناه نکرده است»^۱ بلکه گاهی بهتر از پیش می‌شود. یعنی در اثر ادامه آن سوزش دل و سعی در اصلاح حال، چنان با پروردگارش نزدیک می‌شود که محبوب او می‌گردد^۲. ازینجا است که امام سجاد علیه السلام عرض می‌کند: «خدایا توفیق توبه‌ای ده که مرا به مقام محبت تورساند^۳. و مرا به درجه توبه به سوی خودت برسان»^۴.

زيادتی پشمیمانی – توبه انبیاء: پس از اینکه دانسته شد که حقیقت توبه، همان پشمیمانی قلبی است و اثر توبه در ازین بردن گناه به اعتبار کمی و زيادتی نdamت است. باید در زياد شدن آن کوشيد و بهترین وسیله برای زيادتی آن، تدبیر در آيات قرآن مجید است. خصوصاً آياتی که در باره پیغمبران گذشته، مانند حضرت داود علیه السلام و یونس علیه السلام و ایوب علیه السلام وارد گردیده است. با التفات اینجهت که گناه ایشان مانند گناه سایرین نیست، بلکه مناسب مقام خودشان می‌باشد. چنانچه در پیش اشاره شد و همچنین یادآور شدن داستانهایی که از بعضی از توبه کنندگان نقل گردیده است و در خاتمه کتاب به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

تکمیل توبه – روزه، غسل، نماز: پس از پیدا شدن حالت توبه، چند عمل سزاوار است:

۱- سه روز روزه گرفتن - حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «توبه نصوح که خداوند به آن امر فرموده، روزه گرفتن روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است»^۵.

۱- التائب من الذنب كمن لاذنب له. (اصول کافی ج ۲ ص ۴۳۵).

۲- ان الله يحب التوابين (سورة ۲ آیه ۲۲۲).

۳- و اوجب لی توبه توجب لی محبتک (صحیفة سجادیه).

۴- وانقلنى الى درجة التوبة اليك (دعای ابو حمزة ثمالی).

۵- عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزوجل توبوا الى الله توبة نصوحًا قال عليه السلام هو صوم الأربعاء والخميس والجمعه (جهاد وسائل باب ۸۶ ج ۱۱ ص ۳۶۲).

۱- وهذا ما لا تقوم له السموات والارض ... (دعای کمیل).

۲- ان بطش ربک لشید (سورة البروج آیه ۱۲).

۳- ان لدینا انکالا و جحیما و طعاماً ذا غصنة و عذاباً الیماً (سورة المزمول آیه ۱۲ و ۱۳).

۴- تفسیر منهج الصادقین.

۲— غسل توبه، چنانچه در سرگرمی به آلات موسیقی ذکر شد که حضرت رضا علیه السلام به کسی که می‌خواست از گناه استماع غناء توبه کند، فرمود: «برخیز و غسل کن»!^۱.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «نیست بنده ای که گناهی کند هر چه و هر اندازه که باشد سپس پشیمان شود و توبه کند، مگر اینکه خداوند به مغفرت و آمرزش به او رجوع می‌فرماید». سپس فرمود (به آن شخصی که می‌خواست توبه کند) «برخیز و غسل کن و برای خدا سجده نما».^۲

۳— خواندن دو یا چهار رکعت نماز حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر بنده ای که گناهی کرد، پس برخیزد و تحصیل طهارت کند (وضوبگیرد) و دو رکعت نماز بخواند و از خداوند طلب آمرزش نماید، بر خدا است که توبه اش را پذیرد. چون خودش فرموده است: هر کس که کار زشتی کند یا به خودش ستم نماید، پس استغفار کند، خدای را آمرزنه و رحمت کننده می‌یابد».^۳

در کتاب اقبال در باب اعمال ماه ذیقعده نقل نموده که در روز یکشنبه ماه ذیقعده، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: «ای مردم کیست از شما که بخواهد توبه کند؟ گفتند: همه ما می‌خواهیم توبه کنیم. پس فرمود: غسل بکنید و وضو بگیرید و چهار رکعت نماز بخوانید، در هر رکعت پس از حمد، سوره قل هو الله را سه مرتبه و معوذین را یکمرتبه بخوانید. پس هفتاد مرتبه استغفار کنید و آخرش بگوئید: لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم و دعای مختصری هم پس از آن یادشان داد که بخواند».^۴

سپس فرمود: «هر کس از امت من این عمل را بجا آورد از آسمان ندا کرده می‌شود که توبه ات پذیرفته و گناهانت آمرزیده شد. وملکی از عرش می‌گوید: برکت خدا بر تو و اهل و اولادت باد. و ملک دیگری گوید: خصماء تو در قیامت از توراضی

۱— به صفحه ۲۹۸ جلد اول و پاورقی آن مراجعه شود.

۲— انهليس من عبد عمل ذنبأ کائناً ما كان وبالغاً ما بلغ ثم تاب الا تاب الله عليه فقم الساعة واغسل وخر لله ساجداً (طهارت مستدرک الوسائل باب ۱۲).

۳— وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۸۸ ج ۱۱ ص ۳۶۳.

۴— يا عزيز يا غفار اغفرلي ذنبوي وذنوب جميع المؤمنين والمؤمنات فإنه لا يغفر الذنوب الا

انت.

خاتمه خواهند شد. ملک دیگر گوید: ای بندۀ با ایمان، قبرت فراخ و روشن خواهد بود. ملک دیگر گوید: پدر و مادرت از توراضی شدند و به واسطه عمل تورحمت و مغفرت الهی شامل آنها و ذریهات گردید و خودت در فراخی روزی در دنیا و آخرت خواهی بود. وجبرئیل گوید: هنگام مرگت با عزراشیل می‌آیم و سفارشت را خواهم کرد که جانت به آسانی گرفته شود».

اصحاب گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله اگر کسی این عمل را در غیر این ماه (یعنی اوقات دیگر) بجا آورد، چگونه است؟ فرمود: مثل همان است که بیان کردم و جز این نیست که این کلمات را جبرئیل در شب معراج به من یاد داد». استغفار، تکرار توبه، سحر خیزی:^۴ ۴— استغفار و خواندن دعاهاي توبه ای که از ائمه طاهرین علیهم السلام وارد گردیده است. خصوصاً دعاهاي صحيفه سجادیه، بالأخص دعای ۳۱ که در توبه است و همچنین مناجات خمسه عشر، بالأخص مناجات یک که مناجات تائیین است. و باید هنگام خواندن، معانی آنها را متذکر باشد و سعی کنند که حالش با گفتارش یکی باشد.

۵— تکرار توبه و استغفار - حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز یک صدمتریه به سوی خداوند توبه می‌کرد و از او آمرزش می‌خواست، بدون اینکه گناهی از او سرزده باشد».^۱ و نیز می‌فرماید: «هر گاه بندۀ ای زیاد آمرزش جوید، نامه عملش بالا می‌رود در حالی که می‌درخشد».^۲

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «مثل استغفار چون برگی است بر درختی که بجنبد و پیاپی فرو ریزد. و کسی که از گناهی استغفار کند در حالی که از آن دست بر نداشته و آنرا بجا بیاورد چون مسخره کننده پروردگار خود باشد».^۳

امام صادق علیه السلام فرمود: «که رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچ مجلسی

۱— کان ص يتوب الى الله و يستغفره في كل يوم وليلة مأة مرة من غير ذنب (جهاد وسائل باب ۹۲ ج ۱۱ ص ۳۶۸).

۲— کافی کتاب دعاء باب استغفار ج ۲ ص ۴۰۵.

۳— کافی کتاب دعاء باب استغفار ج ۲ ص ۴۰۴.

بر نمی خاست، گرچه کوتاه بود، تا بیست و پنج بار استغفار نکند»^۱. و در حدیث دیگر است: آن حضرت هر روز هفتاد مرتبه می گفت: استغفارالله. وهفتاد بار می گفت: اتوب الى الله. سید بن طاووس در کتاب مهج الدعوات از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «هر که را زحمتی یا فشاری یا تنگی روی دهد، پس سی هزار بار بکوید: استغفارالله و اتوب الیه، حتیماً خداوند برایش فرج خواهد فرمود. راوی گوید: این خبر صحیح و تجربه شده است.

۶- اختیار کردن وقت سحر برای استغفار- هر چند در هر وقتی که حالت توبه و دعا باشد، استغفار در آن وقت مطلوب و نافع است. لیکن سحر که ثلث آخر شب است تا طلوع فجر، اثر خاصی در پاک شدن از گناهان دارد. و در چند جای قرآن مجید به آن امر فرموده است. و استغفار کنندگان در سحر را مورد ثنای خود قرار داده و آن اصفات اهل تقاو، و بهشتیان می شمارد. از آن جمله می فرماید: «در دنیا اندکی از شب را می خواهیدند و در سحرها استغفار می کردند»^۲. و همچنین می فرماید: «استغفار کنندگان در سحر گناهان بودند»^۳.

شو قلیل النوم مما یهبعون

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «هر گاه خداوند بخواهد بر اهل زمین بلائی بفرستد، می فرماید: اگر نبودند آنهاشی که برای جلال من دوستی می کنند و مساجد مرا آباد می کنند و در سحرها استغفار می کنند، هر آینه عذاب را نازل می کردم»^۴. لقمان به فرزندش فرمود: «فرزنندم، خروس از تو داناتر نباشد که سحر را بر می خیزد و آمرزش می جوید و تو خواب باشی»^۵.

بانک برداشته مرغ سحری
کرده بر خفته دلان پرده دری
هیچ از جای نمی خیزی تو
الله الله چه گران خیزی تو

۱- کافی کتاب دعاء باب استغفار ج ۲ ص ۵۰۴.

۲- كانوا قليلاً من الليل ما یهبعون وبالاسحارهم یستغفرون (سورة ۵۱ آیه ۱۸).

۳- والمستغفرين بالاسحار (سورة ۳ آیه ۱۵)

۴- وسائل الشیعه کتاب الجهاد ب ۹۲ ج ۱۱ ص ۳۷۵.

۵- يابنى لا يكون الذيك اكيى منك يقوم فى وقت السحر و يستغفر و انت نائم (مستدرک وسائل فی وصایا لقمان علیه السلام).

و اخبار در فضیلت سحر و اعمال آن بسیار است.

در قنوت وتر، هفتاد بار گفتن استغفارالله، و سیصد باز گفتن العفو، مستحب است. مقام محمود که خداوند به رسولش داده و آرزوی هر مؤمنی رسیدن به آن است، به واسطه سحر خیزی آن حضرت بود. چنانچه در قرآن مجید می فرماید^۱. و خلاصه هر کس به هر مقام و درجه ای رسیده است، عادت به سحر خیزی داشته:

هر آنکو کز حقیقت بوی دارد
بر آر از سینه پر خون دمی پاک
بگیر آن حلقه را در وقت شبگیر
و یا بند از دل دیوانه برگیر
چنین شب گر کند یزدان میسر
به بیداری شب او خوی دارد
که بسیاری دمد صبح و تورخاک
دل شوریده را برکش به زنجیر
خوشی فریاد مشتقانه برگیر
ز دنیا و آنچه در دنیا است بهتر

بخش دوم

حکایت‌های بیدارکننده

از آنجائی که در نقل داستانهای اهل ایمان و تقوا در بیداری و آگاهی دل تأثیر خاصی است، به طوری که شنونده را به عمل و امی دارد، در این مقام چند داستان از اهل توبه و سپس داستانهایی که مؤید و شاهد است بر بعضی مطالب مندرجه در این کتاب، نقل می گردد. امید است خوانندگان عزیز از خواندن آنها بهره مند شوند.

(۱)

در کتاب مصابیع القلوب سبزواری است که چون آیه تحریم خمر فرود آمد، منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا داد: کسی نباید خمر خورد. روزی اتفاق افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به کوچه ای مرور می فرمود و مرد مسلمانی که شیشه شراب به دست داشت، وارد آن کوچه شد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که می آید، سخت ترسید، گفت: خدایا توبه کردم که دیگر خمر نخورم، مرا رسوای نکن. چون نزدیک به آن حضرت شد، فرمود: در این شیشه چیست؟ گفت: سرکه است. آن حضرت دست پیش داشت فرمود: قدری در دست من بریز. پس ریخت، دید سرکه است. آن مرد

۱- ومن الليل فتهجد به نافلة لک عسى ان یبعثك ربک مقاماً مموداً (سورة ۱۷ آیه ۸۷)

گریست و گفت: یا رسول الله، قسم به خدا که سرکه نبود بلکه خمر بود ولی توبه کرد و از خدا خواستم که مرا رسوانکند، چنین شد. آنحضرت فرمود: چنین است هر که توبه کند، خداوند سیئات او را به حسنات مبدل می‌فرماید «اولئک بیدالله سیئاتهم حسنات». «۲»

و در کافی باب وقت التوبه، حدیث ۴ روایت نموده از معاویة بن وهب که گفت: ما به مکه می‌رفتیم و به همراه ما شیخی بود خدا پرست. لیکن مذهب شیعه را فرا نگرفته بود و در راه، نماز راتمام می‌خواند (به مذهب سنیها که تمام خواندن نماز را برای مسافر روا می‌دانند) و برادرزاده اش که همراهش بود شیعی مذهب بود. آن شیخ بیمار شد و من به برادرزاده گفتم: کاش مذهب شیعه را به عمومی خود پیشنهاد می‌کردی شاید خدا او را نجات دهد. و همه همراهان گفتند بگذارید این شیخ به حال خود بمیرد که وضع خوبی دارد. برادرزاده اش تاب نیاورد و به او گفت: عموجان راستی که مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله همه مرتد شدند به جز چند نفر، و علی بن ایطالب علیه السلام، مانند خود رسول خدا حق اطاعت داشت و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، حق اطاعت از آن او بود. گوید: آن شیخ آهی کشید و ناله‌ای زد و گفت: من هم بر همین عقیده ام و جانش برآمد و ما شرفیاب خدمت امام صادق علیه السلام شدیم و علی بن سری این گزارش را به امام صادق علیه السلام داد. در پاسخ فرمود: او مردی است از اهل بهشت. علی بن سری گفت: چگونه بهشتی است و حال آنکه از مذهب شیعه هیچ سابقه نداشت جز در همان ساعت مرگش. فرمود: دیگر از او چه می‌خواهید، به خدا سوگند به بهشت در آمده است. از این داستان دانسته شد که وقت توبه و رجوع به حق تا نفس آخر باقی است (البته پیش از آنکه یقین به مرگ کند چنانچه گذشت). «۳»

در جلد ۱۵ بحار الانوار، باب الخوف والرجاء، صفحه ۱۱۷، از حضرت علی بن الحسین زین العابدین روایت کرده که فرمود: در بنی اسرائیل مردی بود کفن دزد، همسایه‌اش مريض شد و ترسید بمیرد. کفن دزد را طلبید و به او گفت: چگونه همسایه‌ای بودم؟ کفن دزد گفت: نیکو همسایه‌ای بودی. گفت: مرا بتوجهی است. گفت: انجام خواهم داد. پس دو کفن حاضر کرد و گفت هر کدام که بهتر باشد، بردار برای خودت تا مرا در کفن دیگر پوشاند و چون مرا دفن کردند، قبر مرا نشکاف و مرا

۴۲
حکایتها بیدار کننده
برهنه مساز. کفن دزد نپذیرفت تا اینکه به سبب اصرار همسایه کفن نیکوترا برداشت و رفت و چون همسایه مرد و دفسن کردند، کفن دزد گفت: مرده که شعوری ندارد تا بهم می‌من خلف و عده با او کرده‌ام، می‌روم و کفن او را می‌دزدم، پس قبرش راشکافت و چون خواست او را برهنه کند صیحة سختی شنید که می‌گوید: نکن. پس ترسید و او را برهنه نکرد و قبرش را پوشانید تا هنگام مردنش به فرزندانش گفت: چگونه پدری بودم برای شما؟ گفتند: نیکو پدری بودی. گفت: مرا به شما حاجتی است. گفتند: انجام خواهیم داد. گفت: هرگاه مردم بدنش را آتش زنید و چون خاکستر شدم، خاکسترم را به باد دهید، نصفی به سمت دریا و نصفی به سمت صحراء. قبول کردند و چون مرد، چنین کردند. پس خدای تعالی خاکسترها متفرقه بدن او را جمع نمود و زنده‌اش کرد و فرمود: چه سبب شد که چنین وصیتی کردی؟ عرض کرد: به عزت قسم ترس از عذاب تو مرا براین وصیت داشت. پس فرمود: من هم تورا بخشیدم و ترس تورا به امن مبدل کردم و طلبکارانت را راضی خواهم کرد. از این حکایت دانسته می‌شود که هرگاه گنه کاراز گناهش پشیمان شود و از عذاب خداوند ترسناک باشد، خداوند هم اوراخواهد آمرزید و خصماء اورا راضی خواهد فرمود.

«۴»

در کتاب الروضة من الكافی، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مردی بود که گرد دنیا نگشته بود، و به هیچ چیز آن دست نیالوده بود. شیطان صدائی داد که همه لشگریانش گردش جمع شدند، گفت: کیست از شما که بتواند این مرد را فربیض دهد؟ یکی گفت: او را به من واگذار. شیطان گفت: از چه راهی او را گمراه می‌کنی؟ گفت: از راه زنها شیطان گفت: تو مرد او نیستی، او زنها رانیازموده و مزه آنها را نچشیده. شیطانک دیگری گفت: او را از راه می‌خواری و خوشگذرانی گمراه می‌کنم. شیطان گفت: تو هم مرد آن نیستی. زیرا او توجهی به این امور ندارد. شیطانک دیگر گفت: از راه کردار نیک و عمل خیر او را گمراه می‌سازم. شیطان گفت: تو مرد او هستی. آن شیطانک به جائی که آن مرد عابد مشغول عبادت بود، رفت و در برابر او ایستاد و نماز خواند. عابد خواب می‌رفت، شیطانک خواب نمی‌رفت و مشغول نماز بود. آن مرد خسته می‌شد و استراحت می‌کرد، آن شیطان آسودگی نداشت و پیاپی عبادت می‌کرد. آن مرد عابد، نزد او رفت، خود را نزد او کم ارزش دید و کار خود را کوچک شمرد و به او گفت: ای بنده خدا، با کدام چیز براین همه نماز خواندن نیرو گرفتی؟ شیطانک به او

پاسخی نداد. سپس پرسش خود را باز گفت و باز هم پاسخی نداد. بار سوم از او پرسید، این بار در پاسخ او گفت: ای بنده خدا راستی که من یک گناهی کردم و از آن توبه نمودم و هر گاه آن گناه به یادم آید، بر نماز نیرومند شوم. گفت: به من بگو، چه گناهی کرده ای تا من هم بکنم تا بر نماز نیرومند شوم؟ گفت: به شهر برو و از فاحشه معروفه ای به نام فلان پرسش کن و دو درهم به او بده و از او کام بگیر. گفت: من از کجا دو درهم بیاورم، من نمی دانم دو درهم چیست؟ شیطانک از زیر پای خود، دو درهم برگرفت و به او داد و او هم برخاست با همان رداییکه برسرداشت، به شهر درآمد و از خانه فلان فاحشه پرسش می کرد. مردم او را به خانه اورهبری کردند و پنداشتند که آمده او را پند بدهد. عابد نزد آن فاحشه رسید و دو درهم را بر او انداخت و گفت برخیز و آماده باش. او برخاست و به خانه اندر شد و به عابد گفت: بفرمائید. و به او گفت: تو سرو وضعی داری که به این وضع تو، کسی نزد فاحشه ای مانند من نمی آید. گزارش حال خود را به من بده. او منظور خود را به او گزارش داد و آن زن گفت: ای بنده خدا راستی ترک گناه، از توبه کردن آسانتر است و چنان نیست که هر کس گناه کرد و دنبال توبه رفت، آنرا دریابد و بدآن موفق شود. همانا سزا است که این رهنمای تو شیطانی باشد که برای تو مسجم شده، توبه جای خود برگرد که چیزی در آنجا نبینی.

آن عابد برگشت و آن زن هم همان شب مرد. چون بامداد شد، بر در خانه اش نوشته شده بود: «بر سر جنازه فلانه حاضر شوید که او از اهل بهشت است» مردم همه در شک افتادند و تا سه روز درنگ کردند و او را به خاک نسپردند، برای آنکه در باره او تردید داشتند. و خدای عزوجل به یکی از پیغمبران خود که من آنرا جزم‌وسی بن عمران علیه السلام نمی دانم، وحی کرد که برو بالای سرفلانه و بر او نماز بخوان و به مردم بفرما تا بر او نماز بخوانند زیرا من او را آمرزیدم و بهشت را بر او واجب کردم. برای اینکه فلان بنده مرا از گناه کردن من باز داشت.

«۵»

در تفسیر صافی، سوره آل عمران، روایت کرده از معاذین جبل که وارد شد بر رسول خدا در حالی که گریان بود. و سلام کرد و رسول خدا او را جواب داد و فرمود: چه چیز تورا به گریه آورده؟ گفت: یا رسول الله، بیرون خانه جوانی است خوش صورت که بر جوانی خود مانند زن بچه مرده می گرید و می خواهد بر حضرت وارد شود. پس رسول-

خدا فرمود: او را حاضر کن. پس معاذ جوان را وارد کرد و سلام نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جواب داد و فرمود: ای جوان چه چیز تورا به گریه آورده؟ گفت: چکونه نگریم و حال آنکه گناهان زیادی بجا آورده ام که اگر خدای من را به پاره‌ئی از آنها مؤاخذه کند، مرا به آتش جهنم می سوزاند. و می دانم که مرا مؤاخذه خواهد کرد به آنها و مرا نخواهد آمرزید.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شریک برای خدا قرار داده ای؟ گفت: پناه به خدا می برم از اینکه شریک برای او قائل شده باشم. پس فرمود: آیا کسی را بدون حق کشته ای؟ گفت: نه. پس آنحضرت فرمود: خدامی آمرزد گناهان تو راه را چند مانند کوههای محکم باشد.

جوان گفت: گناهانم بزرگتر از کوههای سخت است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می آمرزد گناهان تو را، هر چند در سنگینی مانند زمینهای هفتگانه و دریاها و رملها و درختها و آنچه در آنها است از خلق بوده باشد.

جوان گفت: گناهانم از همه اینها بزرگتر است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می آمرزد خدا گناهانت را هر چند به مانند آسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد.

جوان گفت: از اینها هم بزرگتر است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند شخص غضبناکی به اونظر کرد و فرمود: وای بر تو ای جوان، گناهان تو بزرگتر است یا پروردگارست؟ پس جوان به سجده افتاد و گفت: منزه است پروردگار من، چیزی از خدای من بزرگتر نیست و خدای من از هر بزرگی بزرگتر است.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می آمرزد گناهان بزرگ رامگر خدای بزرگ؟ جوان گفت: نه به خدا قسم یا رسول الله. پس ساکت شد.

پس رسول خدا فرمود: وای بر تو ای جوان آیا خبر می دهی مرا به یکی از گناهانت؟

جوان گفت: بلی من هفت سال نیش قبر می کردم و مردگان را بر هنره می ساختم و کفنهای آنها را بیرون می آوردم و می فروختم. پس دختر کی از بعض انصار مردو چون اورا در قبرش دفن کردند، در شب، قبر او را شکافت و کفنهای او را بیرون آوردم و چون خواستم برگردم شیطان مرا فریب داد و بدین آن دختر را برایم جلوه داد، تا اینکه با او زنا کردم. و چون خواستم برگردم ناله ای از پشت سرم شنیدم که می گفت: ای جوان وای بر تو از مجازات

روز قیامت، مرا عریان ساختی و جنب کردی، پس وای بر تواز آتش الهی. پس گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) گمان نمی کنم بوی بهشت را بشنوم شما مرا چکونه می بینید؟.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاسق دور شواز من، می‌ترسم از آتش تو بسوزم چقدر نزدیک به آتشی. و این جمله را تکرار فرمود تا جوان ازنزد آنحضرت خارج شد. پس توشه‌ای از شهر برداشت و به کوههای مدینه رفت و دستهای خود را به گردش غل نموده و در ناله‌هایش می‌گفت: بنده ذلیل تقام گناهکارم واز کردار خود پشیمانم و نزد پیغمبرت رفتم و مرا رد کرد و ترسم را زیادتر ساخت. تو را به بزرگیت قسم می‌دهم مرا رد مفرما و از رحمت محروم مساز. و در این حال چهل شبانه روز بود به طوری که جانوران برایش گریان می‌شدند. پس از چهل روز گفت: خدا یا با من چه کردی؟ اگر مرا آمرزیدی پس به رسولت خبر ده و اگر نیامرزیدی و می‌خواهی مرا عذاب کنی، پس زودتر مرا به آتش بسوزان یا به عقوبت دیگری مبتلا فرما و مرا از رسوائی قیامت نجات ده. پس خداوند بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله این آیات را نازل فرمود:

«و آنانکه هر گاه گناه بسیار زشتی کنند، یا به خود ستم کنند به اینکه گناه بزرگتری بجا آورند، یاد کنند خدا را یا عذاب او را. پس پشیمان از گناهان خود شده توبه کنند و از خدا طلب آمرزش کنند و کیست که گناهان را بیامرزد جز خدا و بر گناه خود هم مصر نباشد در حالی که به آن دانا باشند. ایشان، جزايشان آمرزش است از پروردگارشان و بوستان‌هایی که جاری می‌شود از زیر آنها جویها، در حالی که همیشه در آنها هستند و چه نیکو است جزای کسانی که با خدا معامله می‌کنند».^۱

و چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه در آمد و این آیه را می‌خواند و تسم می‌نمود و به اصحاب فرمود: کیست که مرا از جای آن جوان تائب خبر دهد؟ گفتند یا رسول الله، در فلان کوه است. پس حضرت با اصحاب بدان جا رفته و جوان را دیدند که بین دو سنگ ایستاده، دستهایش را به گردن غل کرده، صورتش از

۱- والذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكره الله فاستغفرون الذنوب لهم ومن يغفر الذنوب الا الله و لم يصرروا على ما فعلوا هم يعلمون اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم و جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها و نعم اجر العاملين. آل عمران آیه ۱۳۵

حکایتهای بیدار کننده

تابش آفتاب سیاه شده، مژگان چشمش از گریه زیاد ریخته و می‌گوید: خدایا توبه من خیلی نعمت دادی و احسان کردی کاش می‌دانستم آخر کارم مرا به بهشت می‌فرستی یا به جهنم؟ خدایا گناه از آسمانها و زمینها و عرش و کرسی عظیم‌تر است و کاش می‌دانستم مرا می‌آمزی یا در قیامت رسوایم می‌کنی و این کلمات راتکرار می‌کرد و گریه می‌نمود و خاک بر سر می‌ریخت و جانوران اطرافش و پرندگان بالای سرش با او هم ناله شده بودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد، غل را از گردنش باز کرد، خاکها را از سرشن پاک نمود و فرمود: بشارت بادت که خداوند آمرزیدت. پس به اصحاب فرمود: اینطور گناهان را جبران کنید، چنانچه این جوان کرد. پس آیه قرآن را بر او خواند و او را به بهشت بشارت داد.

ناگفته نماند اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جوان را زخود دور کرد، شاید برای این بوده که چون گناهش بزرگ و سخت بوده، قصد فرمود که آتش خوفش زیادتر گردد بلکه ریشه گناهش ساخته گردد و به اشک چشمش تاریکیهای گناهش برطرف شود و مستحق رحمت حق تعالی گردد. چنانچه همین قسم هم شد و در پیش گفته شد که هر چه حالت ندامت و سوختگی دل بیشتر باشد، به رحمت و مغفرت نزدیک تراست. و خلاصه رد کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله لطفی بود در باره آن جوان و به نفع او تمام شد.

۶۶

در جلد ۱ سفينة البحار، صفحه ۱۲۷، روایت کرده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قلعه بنی قریظه را محاصره نمود، و آنها جماعتی از یهود بودند نزدیکی مدینه که سخت در مقام اذیت و آزار آنحضرت و مسلمانان بودند، و در این مرتبه نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چاره آن جز جنگ و کشتار آنها نیست. پس فرستادند نزد آن حضرت که ابوالبابه را نزد ما فرست تا با او در کار خود مشورت کنیم و ابوالبابه سابقه آشناشی به آنها داشت. آن حضرت به ابوالبابه فرمود: نزد آنها برو. و چون رفت، به او گفتند: صلاح ما را، چه می‌دانی، آیا قبول کنیم حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله را؟.

ابوالبابه گفت: بلى قبول کنید و بدانید که نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره شما کشتن است و اشاره به گلوب خود نمود. پس از گفتار خود پشیمان شده و به خود

گناهان کبیره‌ج^۲

گفت: به خدا و رسولش خیانت کردم و راز پیغمبر صلی الله علیه و آله را آشکار نمودم. پس از قلعه یهود خارج شد و نیامد از خجلتیش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و به مسجد رفت و بنده به گردن خود بست و خود را به ستون مسجد بست (و جای آن ستون نزدیک قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ستون دوم و مشهور به اسطوانه التوبه است) و گفت از این ستون باز نشوم تا بمیرم یا خدا مرا بیامرزد. خبرش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند. فرمود: اگر آمده بود نزد خودم برایش ازخداوند طلب آمرزش می‌نمودم والحال که خود رو به خدا کرده، خداوند به او سزاوارتر است. و ابو لبابه روزها روزه بود و در شب، دخترش مقدار خوراکی که نمیرد به او می‌داد و هنگام ضرورت و قصای حاجت او را باز می‌کرد و بعد او را می‌بست. و پس از چندی که حال او چنین بود هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره ام سلمه بود، قبولی توبه او از طرف خداوند بر آنحضرت وحی شد و آن حضرت به ام سلمه فرمود که خداوند ابولبابه را آمرزید. ام سلمه گفت: اذن می‌دهید او را به قبول توبه اش بیاگاهانم؟ فرمود: آگاهش کن. پس ام سلمه سرخود را از حجره بیرون کرد و او را به آمرزش خداوند بشارت داد.

ابولبابه گفت: الحمد لله. مسلمانان آمدند که او را ازستون باز کنند، گفت: نه به خدا جز اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستش مرا باز کند. پس آن حضرت آمد و فرمود خداوند تورا آمرزید و مانند روزی شدی که از مادرت به دنیا آمدی. پس گفت: به شکرانه نعمت قبولی توبه ام اذن می‌دهید تمام دارائیم راصدقه دهم؟ فرمود: نه. گفت: دو ثلث دارائیم را صدقه دهم؟ فرمود: نه، گفت پس ثلث دارائیم. فرمود: بجا آور. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه راتلاوت فرمود.

«و دیگران که اقرار کردند به گناهان خود آمیخته کردند کردار نیک و دیگر کردار بد را، شاید خدا به رحمت به آنها رجوع فرماید. جز این نیست که خدا آمرزند و مهربان است، بگیر از مالهایشان صدقه را تا پاک کنند ایشان را وزیاد کند حسناتشان را به آن. و دعا کن برایشان زیرا دعای تو آرامش ایشان است و خدا شنواز دانا است. آیا نمی‌دانید که خداوند قبول می‌کند توبه را از بندگانش و می‌گیرد (قبول می‌کند) صدقه‌های ایشان را و اینکه خداوند بسیار آمرزند و مهربان است».^۱.

۱- و آخرین اعترفوا بذنبوهم خلطوا عملاً صالحًا و آخر سیئًا عسى الله ان يتب علیهم ان الله



حکایتهای بیدار کننده

این دو داستان به ما می‌آموزد که توبه کننده، اولاً^۱ باید گناه خود را بزرگ دانسته و سخت شرمسار باشد، و رحمت و مغفرت پروردگارا نعمت عظیمی داند و در طلب آن جدی باشد و خود راساخت محتاج آن بیند. و ثانیاً، تا یقین به قبولی توبه اش و پاک شدن از گناهش نکند، دست از تضع و طلب مغفرت برندارد. و غالباً این یقین حاصل نمی‌شود مگر ساعت مرگ.

و خلاصه تا ساعت مرگ که ندای ملک به گوش رسد به اینکه نترس و آمرزیده شده‌ای و اهل بهشتی^۱ باید در سوز و گداز باشد، و بین حالت حوف و رجاء باشد از قبولی توبه اش، چنانچه در مقدمه کتاب مفصل‌آذ کر شد.

(۷)

فخر المحققین سید محمد اشرف، سبط سیدالحكماء میرداماد، در کتاب فضائل السادات از خط شهید ثانی علیه الرحمه و ایشان از کتاب مدھش ابن جوزی نقل کرده که یکی از صالحین وارد مصر شد، آهنگری را ملاقات کرد که با دست خود آهن سرخ کرده را از کوره بیرون می‌آورد و حرارت آهن به او صدمه نمی‌رساند. با خود گفت: این مرد البته یکی از اوتاد است. پیش آمد، سلام کرد و گفت: ای بندۀ خدا به حق آن کسی که این کرامت را به توداده، دعائی درباره من بنما. آهنگرچون بشنید بگریست و گفت: ای مرد آن گمان که به من بردى خطای است، من خود را از صالحین نمی‌دانم. آن مرد گفت: این عمل تورا کسی قادر نیست مگر بندگان خالص صالح. آهنگر گفت: این را سببی است. آن مرد گفت: بر من منت گذار و آن سبب را برایم بگو. گفت: روزی در همین دکان مشغول کار بودم، زنی صاحب جمال که مانندش ندیده بودم بر من وارد شد و از حواچ تورا انجام خواهم داد. گفت: ای مرد از خدا بترس، من اهل این عمل نیستم. من هم

غفور رحیم خذمن اموالهم صدقه تپه‌هم و تزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم و الله سمع علیهم الـمـ يعلـمـوا انـ اللـهـ هوـ يـقـبـلـ التـوـبـةـ عنـ عـبـادـهـ وـ يـأـخـذـ الصـدـقـاتـ وـ انـ اللـهـ هوـ التـوـابـ الرـحـيمـ (سورة التوبه آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶).

۱- ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون. (سوره فصلت آیه ۳۰).

گفتم: از پی کار خود رو. آن زن با حال پریشانی رفت. بعد از چندی برگشت و گفت: ضرورت مرا به اینجا کشانید که تورا اجابت کنم. در آن حال آن زن را برداشته به خانه رفتم و در خانه را قفل کردم. زن گفت: چرا در خانه را قفل کردی؟ گفتم: ترسیدم مردم از حالم با خبر شوند. گفت: چرا از خدا نمی ترسی؟ گفتم: خدا غفور و رحیم است. و چون نزدیکش رفتم، دیدمش چون شاخه ریحان که از باد تند مضطرب شود در قلق و اضطراب افتاد و سیلاب اشک از چشمش جاری شد. گفتم: تورا چه می شود؟ گفت: از خدای خود خائف و ترسناکم که حاضر و ناظر به ما است. گفت: ای مرد اگر دست از من برداری، ضمانت می کنم که خداوند آتش دنیا و آخرت را بر تو حرام کند. کلام آن زن در من اثر کرد دست از مقصود خود کشیدم و آنچه داشتم به او دادم و گفتم: ای زن برو به سلامت که تورا از ترس خدا رها کردم. آن زن خوشحال و مسروت به خانه اش برگشت. آن شب در خواب دیدم مخدره ای که تاجی از یاقوت بر سر داشت و به من فرمود: خدا جزای خیرت دهد. گفتم شما کیستید؟ فرمود: مادر آن زنی که نزد تو آمد و او را از ترس خدا ترک کردی، خدا تورا به آتش دنیا و آخرت نسوزاند. گفتم: آن زن از کدام فامیل بود؟ گفت: از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن حمد خدا بجا آوردم. از آنروز آتش به من ضرر نمی رساند و امیدوارم که در آخرت هم مرا نسوزاند.

از این داستان روشن می گردد که هر که آتش شهوت خود را از حرام نگهدارد و هنگام فراهم شدن اسباب و هیجان شهوت، خودداری کند، خداوند آتش را بر او برد و سلامت قرار خواهد داد و در جوار رحمت خود جایش می دهد.^۱

«۸»

و نیز در کتاب مزبور، نقل فرموده که اسحاق بن ابراهیم طاهری در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده که به او فرمود: قاتل را رها کن. با ترس از خواب بیدار شد، ملا زمان خود را طلبید و گفت: این قاتل کیست و در کجا است؟ گفتند: حاضر است، مردی که خودش اقرار به قتل کرده است. او را حاضر کردند، اسحاق به او گفت: اگر راست بگوئی تورا رها خواهم کرد. گفت من و جماعتی از اهل فساد، هر حرامی را

۱- و اما من خاف مقام رب و نهى النفس عن الهوى فان الجنة هي المأوى. (سوره نازعات آیه ۴۰).

حکایتهای بیدارکننده

۴۲۹
مرتکب می شدیم و در بغداد به هر عمل رشتی دست می زدیم و پیره زالی برای ما زن می آورد. روزی آن پیره زال بر ما وارد شد و با او دختری در غایت جمال بود. آن دختر چون ما را دید و مطلب را دانست صحیه ای زد و غش کرده بر زمین افتاد. چون او را به هوش آورند، فریاد زد و گفت: الله الله از خدا بترسید و دست از من بردارید. این عجوزه غداره مرا فریب داده و گفت: در فلان محله تماسائی است که قابل دیدن می باشد. و چنان افسانه گفت که مرا راغب گردانید به همراه او آمد، مرا به اینجا کشانید.

از خدا بترسید من علویه از نسل زهرا علیها السلام هستم. رفقای من به این سخنان اعتنای نکردند و به دختر در آویختند. من به جهت حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله غیرت نمودم و از آنها جلوگیری کردم. جراحات بسیار بر من وارد کردند چنانچه می بینی پس ضربتی سخت بر بزرگترین ایشان زدم و او را کشتم و دختر را سالم‌خالص نمودم و او را مرخص کردم. دختر در باره ام دعا کرد و گفت: خدا پوشاند عیب تورا چنانچه مرا پوشاندی و یار تو باشد، چنانچه یاری من کردی. در آن حال از صدای صیحه و صرخه، همسایگان به خانه ریختند، در حالی که خنجر خون آلود در دست من بود و مقتول در خون می غلتید. مرا گرفتند و اینجا آوردند. اسحاق گفت: من تورا به خداو رسول خدا بخشیدم. آن مرد گفت: من هم از جمیع گناهان توبه کردم و به حق آن کسی که مرا به او بخشیدی دیگر به معصیت بر نمی گردم.

در این داستان می بینید که آن مرد قاتل، به واسطه ترک حرام و جلوگیری از آن و یاری کردن از مظلوم برای خداو حرمت رسول صلی الله علیه و آله با آن همه آلدگهایش چگونه مورد لطف خدا و رسول شد به طوری که او را از کشته شدن نجات دادند و به توبه از گناهان موفق شدند.^۲

«۹»

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب منازل الآخره، نقل فرموده: که شخصی به نام ابن صمد، بیشتر اوقات شب و روز، نفس خود را حساب می کرد. پس روزی ایام گذشته عمر خود را که حساب می کرد، دید شصت سال از عمرش گذشته است. پس حساب کرد ایام آنرا، یافت که بیست و یک هزار و پانصد روز می شود. گفت: وای بر من اگر روزی یک گناه بیشتر نکرده باشم. پس ملاقات می کنم خدای را با بیست و یک هزار و پانصد گناه. این را بگفت و بی هوش افتاد و در همان بیهودی وفات کرد.

روایت شده که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به زمین بی گیاهی فرود آمد، به اصحاب خود فرمود: برو ید هیزم بیاورید. عرض کردند: ما در زمین بی گیاهیم و هیزم در آن یافت نمی شود. فرمود: هر کس هر چه ممکنش می شود بیاورد پس هیزم آوردن و مقابل آن حضرت روی هم ریختند. چون هیزمها جمع شد، فرمود: همینطور جمع می شوند گناهان. معلوم شد که مقصود آن حضرت از مردم فرمودن به آوردن هیزم، این بود که اصحاب ملتفت شوند همینطور که در آن بیابان خالی از گیاه، هیزم به نظر نمی آمد، وقتی که از آن جستجو کردند و روی هم ریختند مقدار کثیری هیزم جمع شد و مانند تلی گردید. به همین نحو گناه به نظر نمی آید، چون جستجو و حساب شود، گناهان بسیاری جمع می شود. چنانچه ابن صمد برای هر روز عمر خود یک گناه فرض کرد که بیست و یکهزار و پانصد گناه شد.

«۱۰»

فاضل نراقی در معراج السعاده نقل فرموده که: در بصره زنی بود شعوانه نام که مجلسی در بصره از فسوق و فجور منعقد نمی شد که از وی خالی باشد. روزی با جمعی از کنیزان خود در کوچه های بصره می گذشت به در خانه ای رسید که از آن خروش بلند بود گفت: سبحان الله در اینجا عجب خروش و غوغائی است کنیزی را به اندرون آن خانه فرستاد برای استعلام حقیقت حال، آن کنیز رفت و برنگشت. کنیز دیگر فرستاد، او هم رفت و برنگشت. دیگری را فرستاد و به او سفارش کرد که زود برگردد، کنیز رفت و برگشت، گفت: ای خاتون، این غوغای مردگان نیست، بلکه ماتم زندگان است. این ماتم بدکاران و عاصیان و نامه سیاهان است شعوانه که این را شنید، گفت: آه بروم ببینم که در این خانه چه خبر است. چون به اندرون رفت، دید واعظی در آنجا نشسته و جمعی دور او فراهم آمده ایشان را موعلنه می کند و از عذاب خدا می ترساند و ایشان همگی در گریه وزاری مشغولند و در حینی رسید که واعظ تفسیر این آیه را می کرد:

«اذا رأيتم من مكان بعيد سمعوا الها تقليطاً و زفيراً و اذا القوا منها مكاناً ضيقاً مقرنين
دعوا هنالك ثبوراً» پس در روز قیامت چون دوزخ عاصیان را ببیند در غریدن آید و عاصیان در لرزیدن آیند. و چون عاصیان را در دوزخ افکنند، در مقامی تنگ و تاریک و به زنجیرهای آتشین به یکدیگر باز بسته فریاد و اویلا برآورند. مالک جهنم به ایشان گوید: زود بفریاد آمدید. بسا فریاد و فغان که بعد از این از شما صادر خواهد شد. شعوانه چون

این آیات را شنید، سخت در او ای کرد و گفت: ای شیخ، من یکی از روسیاهان درگاهم، آیا اگر توبه کنم، خداوند مرا می آمرزد؟ واعظ گفت: البته اگر توبه کنی خدا تورامی آمرزد اگر چه گناه تمثیل گناه شعوانه باشد. گفت ای شیخ شعوانه منم که بعد از این گناه نکنم. واعظ گفت: خدا ارحم الراحمین است، والبته اگر توبه کنی، آمرزیده می شوی، پس شعوانه توبه کرد، بندگان و کنیزان خود را آزاد کرد و مشغول عبادت شد و تلافی گذشته های خود را می نمود به نحوی که بدنش گذاخته شد و به نهایت ضعف و ناتوانی رسید. روزی در بدن خود نگریست، خود را بسیار ضعیف و نحیف دید گفت: آه آه در دنیا به این نحو گذاخته شدم، نمی دانم در آخرت حالم چگونه است؟ ندانی از غیب به گوش او رسید که دل خوش دار ملازم درگاه ما باش تا روز قیامت بیینی جزای ما را.

که سیل ندامت نشستش گناه

نیامد در این درکسی عذر خواه

۴۳۳

(ص) ۳۲ - باید بسوی فقیه رفت ۳۳ - وجوب هجرت همیشگی است ۳۳ - هجرت از مکه دیگر نیست ۳۴ - هجرت واجب، مستحب، مباح ۳۴ - هجرت از بلاد عame نیست ۳۴ - استدلال بر فرمایش شهید ۳۵ - تبلیغ ولایت در بلاد کفر ۳۵ - اعرابیت و موارد تعرب بعد الهجرة ۳۶ - نادانی احکام دین اعرابیت است ۳۷ - عمل نکردن پس از یادگرفتن هم - تعرب است ۳۸ - بیان جهل و بی خبری ۳۸ - رها کردن علوم دینی ۳۹

۴۰- کمک به ستمگران

اقسام ستمکاران ۴۲ - ۱- کمک ستمگر در ستم ۴۳ - اما دلیل عقلی ۴۴ - کمک ستمگر و اخبار اهلیت (ع) ۴۴ - ستودن ستمگر نیز حرام است ۴۵ - از ستمگر نباید منصب پذیرفت ۴۶ - موارد جواز قبول حکومت ۴۸ - در یک صورت واجب است ۵۱ - ۲- کمک ستمگر در غیر ستم ۵۲ - ۳- اعانت بدون حرمت و تقویت و صدق اسم ۵۵ - فرمایش حضرت کاظم (ع) به صفوان جمال ۵۶ - ۴- کمک به ستمگر غیر حرفه ای ۵۷ - باید از ستم جلوگیری کرد ۵۸ - یاری کردن ستمگر غیر حرفه ای در غیر ستم ۵۹ - ۵- کمک در گناه هم نباید کرد ۵۹ - یاری کردن در گناه دو قسم است ۵۹ - یاری کردن گناهکار در غیر گناه ۶۰ - جمع و گرنه اهم ۶۱ - نهی از منکر مهمتر و مقدم است ۵۹ - رعایت مراتب باید بشود ۶۳

۶۴- یاری نکردن ستمدیدگان

اعانت منحصر به استنصران کننده نیست ۶۷ - یاری ستمدیده اختصاص به مؤمن ندارد ۶۸ - عابد به زمین فرو میروند ۷۰ - آثار بزرگ یاری مؤمن در دنیا و آخرت ۷۰ - نامه حضرت صادق به حاکم اهواز ۷۱ - حضرت کاظم (ع) وعلی بن یقطین ۷۴ - حاجت خود شخص هم برآورده می شود ۷۵

۷۶- سحر

سحر در روایات ۸۰ - حد سحر کشتن است ۸۱ - حقیقت سحر و اقسام و ملحقات آن ۸۲ - ۱- حقیقت سحر ۸۲ - بحث فلسفی ۸۲ - بحث علمی ۸۵ - ۲- کهانت ۸۵ - صلاح مردم

فهرست مطالب

سرآغاز ۳

مقدمه چاپ ششم ۶

۱۰- حبس الحقوق ۲۶

مطالعه حقوق در محشر ۱۱ - مفلس حقیقی ۱۲ - موارد حبس حقوق ۱۲ - بدھی ۱۲ - بدھی با مدت و بی مدت ۱۲ - بدھی را باید پرداخت ۱۳ - چاره ای از پرداخت بدھی نیست ۱۴ - نپرداختن بدھی خیانت و ظلم به همه است ۱۶ - حکم قرض دادن و گرفتن ۱۶ - ثواب وام دادن و عقاب ترک آن ۱۷ - باید قصد پرداختن داشته باشد ۱۷ - باید بدھکار عاجز را مهلت داد ۱۸ - ثواب صدقه برای مهلت هر روز ۲۰ - خداوند تلافی میفرماید ۲۰ - از حسنهات به طلبکار میدهدن ۲۱ - معاوضه به چقدر میشود؟ ۲۱ - شتاب کردن در ادای دین مستحب است ۲۲ - پرداخت حق الناس ۲۵ - مقدار مال و صاحبش معلوم است ۲۵ - مقدار مال معلوم و مالک مجهول ۲۵ - مال مجهول و مالک معلوم ۲۵ - مقدار مال و مالک هر دو مجهول ۲۶ - حق غیر بر ذمہ شخص ۲۶

۲۷- فرار از جهاد

۲۸- جهاد ابتدائی و دفاعی

۲۸- تعرب بعد الهجرة ۲۹

تعرب بعد الهجرة چیست؟ ۳۰ - چرا هجرت نکردید؟ ۳۱! - تعرب پس از پیغمبر اکرم

گناهان کبیرهای ۲

درندانستن آتیه است ۸۷ - ساحر و کاهن کشیف است ۸۷ - شعبد ۸۸ - قدرت ساحر محدود است ۸۹ - تسخیرات ۹۰ - قیافه ۹۰ - تنجیم ۹۱

اعتقاد ربط حوادث به اوضاع فلکی برچهار قسم است:

اول ۹۴ - دوم ۹۴ - سوم ۹۴ - چهارم ۹۴ - آنچه میگوید نمی شود ۹۵ - سحر با معجزه دوست است ۹۵ - چاره سحر ۹۶

۳۲- اسراف ۹۷

معنی اسراف و انواع آن ۱۰۳ - اسراف به حسب اشخاص مختلف است ۱۰۳ - ابوذر فریب نمی خورد ۱۰۵ - به اعتبار زمان هم مختلف است ۱۰۸ - اسرافی که همیشه حرام است ۱۰۹ - خوردن چیزهای مضر هم اسراف است ۱۱۱ - صرف کردن مال در محرمات اسراف است ۱۱۱ - آیا در خیر اسراف می آید ۱۱۲ - باید همه جا میانه روی کرد ۱۱۳ - جمع بین دو دسته آیات و اخبار ۱۱ - در خیر اسراف نیست ۱۱۶ - اسراف در عقاید و اعمال ۱۱۹

۳۳- کبر و زیدن ۱۲۰

کبر و تکبر و اقسام آن ۱۲۴ - ترک دعا از روی کبر نیز کفر است ۱۲۷ - تکبر نسبت به حرمتات خدا ۱۲۸ - تکبر ذلت دنیا و آخرت می آورد ۱۲۸ - کبر در مقابل پیغمبر و امام (ع) ۱۲۹ - تکبر به عالم تکبر به پیغمبر است ۱۳۰ - متکبرینی که در آتش اند ۱۳۰ - کبر با بندگان خدا ۱۳۱ - کبر با مردم در قرآن مجید ۱۳۳ - به خرج دادن دارائی نیز کبر است ۱۳۴ - متکبران دیوانگان حقیقی اند ۱۳۵ - ترکیه نفس هم کبر است ۱۳۶ - نشانه های کبر ۱۳۷ - چاره مرض کبر (علاج علمی) ۱۳۷ - پس از مرگ چه می شود ۱۳۹ - نسبت بالا تر را باید دید ۱۴۰ - حالات پیغمبر (ص) مظهر تواضع ۱۴۱ - منشأ کبر را باید زدود ۱۴۱ - عمل مقبول ارزش دارد ۱۴۲ - شرافت نسب موجب کبر نباید بشود ۱۴۲ - کبر به مال از حماقت است ۱۴۳ - جاه، منصب، اتباع، امور اعتباری است ۱۴۴ - نیروی بدن هم وقت است ۱۴۵ - چاره مرض کبر (علاج علمی) ۱۴۶ - فضیلت تواضع ۱۴۶ - عبادت کبر را می برد ۱۴۷ - معنی تواضع و اقسام آن ۱۴۷ - تواضع برای نعمتهای خدا ۱۴۸ - تواضع با

فهرست مطالب

۴۳۵
پیغمبر (ص) و امام (ع) ۱۴۹ - تواضع با مردم ۱۴۹ - تواضع به کافر و فاسق غلط است ۱۵۰ -
تواضع برای متکبر نیز غلط است ۱۵۱ - تواضع نکردن با کبر فرق می کند ۱۵۱ - تکبر
بابندهای سازگار نیست ۱۵۲ - تواضع برای ثروت ثروتمند هلاک کننده است ۱۵۳ - تواضع
ثروتمند و تکبر فقیر برای رضای خدا ۱۵۳ - تواضع نسبت به اشخاص فرق می کند ۱۵۴ -
نشانه های تواضع ۱۵۵ - پیشوایان ما از همه بیشتر فروتنی می کرند ۱۵۶ - ریشه کبر را به
هر چه بشود باید برید ۱۵۶.

۳۴- جنگ با مسلمانان ۱۵۷

محارب کیست ۱۵۹ - جنگ با خدا و پیغمبر (ص) ۱۶۰ - حد محارب ۱۶۰ - دفاع در
برابر دزد ۱۶۳

۳۵- خوردن مردار و خون و گوشت خوک ۱۶۴

مردار ۱۶۶ - حیوانات زمینی ۱۶۶ - حیوانات هوایی و آبی ۱۶۷ - تذکیه بوسیله شکار ۱۶۸ -
گفتگوئی در باره خوردن گوشت ۱۶۸ - تذکیه بوسیله ذبح شرعی ۱۷۲ - حرام گوشت به
تذکیه پاک می شود ۱۷۳ - چرا مردار حرام شده ۱۷۴ - خون ۱۷۶ - سبب حرمت خوردن
خون ۱۷۶ - خوک ۱۷۷ - ۱- زیانهای معنوی و اخلاقی ۱۷۸ - ۲- زیانهای جسمی ۱۷۹

۳۶- ترک نماز عمدآ ۱۸۰

مغالطه برخی از بی خردان ۱۸۵ - وعده عذاب در قرآن مجید ۱۸۵ - پانزده اثر دنیوی و اخروی
بر ترک نماز ۱۸۷ - مهمترین واجب الهی ۱۸۸ - کمک به تارک نماز ۱۹۰ - ترک نماز
چند قسم است ۱۹۱ - تأکید در باره نماز اول وقت ۱۹۲ - قبولی نماز شرایط دیگری هم
دارد ۱۹۵ - حضور واقبال قلب چیست ۱۹۷ - باید موانع برطرف شود ۱۹۸ - نمازهای
واجب ۱۹۹ - نمازهای فوت شده را باید قضا کرد ۲۰۰

۳۷- زکات ندادن ۲۰۱

مانع الزکات کافر است ۲۱۸ - سبب وجوب زکات ۲۰۹ - زکات و صدقه مال را زیاد

گناهان کبیرهای ۲

- می کند ۲۱۰ - اقسام زکات و موارد و مقدار آن ۲۱۳ - نصاب نقدین ۲۱۴ - زکات فطر ۲۱۵ -
صرف زکات ۲۱۵ - زکات مستحب ۲۱۶ - سایر اتفاقهای واجب ۲۱۶ - توسعه رزق -
پاکیزگی مال - ذخیره فرد ۲۱۷ - موارد وجوب خمس و صرف آن ۲۱۸ - عیال واجب
النفقة ۲۲۰ - اتفاقهای مستحب ۲۲۰

۲۲۱-استخفاف حج

- تأخیر از سال استطاعت حرام است ۲۲۵ - آیاتی که به تارک حج تفسیر شده ۲۲۸ - آثار
دنیوی تأخیر حج: ۲۲۹ - فضیلت حج ۲۳۱ - شرایط وجوب حج ۲۳۳ - شرایط استطاعت ۲۳۳ -
نایب گرفتن برای زنده یا مرده مستحب است ۲۳۴ - باید پرهیزگار نایب امام شود ۲۳۵ -
امرار وجوب حج: ۲۳۶ - بندگی خدا - تشبیه به ملانکه ۲۳۷ - بندگی خدا - تشبیه به ملانکه

۲۲۸-ترک یکی از واجبات

- فتنه و عذاب در دنیا ۲۴۲ - واجبات چیست؟ ۲۴۲ - روزه ماه رمضان ۲۴۳ - جهاد در راه
خدای ۲۴۳ - امر به معروف و نهی از منکر ۲۴۵ - امر به معروف و نهی از منکر در اخبار ۲۴۷ -
شرایط امر به معروف و نهی از منکر ۲۴۸ - ضرر موهوم یا جزئی قابل اعتنا نیست ۲۵۰ - اهم
و مهم را باید رعایت کرد ۲۵۱ - مراتب نهی از منکر ۲۵۱ - مرده‌ای بین زنده‌ها ۲۵۳ - تولی و
تبری ۲۵۳ - انکار حق اهلیت (ع) ۲۵۵

۲۵۶-اصرار بر گناه

- آمرزش بشرطی که اصرار نباشد ۲۷۹ - از بزرگترین کبائر ۲۶۰ - اصرار بر گناه چیست ۲۶۰ -
۱ - کوچک شمردن گناه ۲۶۲ - ۲ - خوشحالی بر گناه ۲۶۳ - ۳ - آشکار کردن گناه ۲۶۴ -
۴ - موقعیت اجتماعی شخص و گناه ۲۶۵ - زلزله العالم قفسه العالم ۲۶۵ - در حکم کبیره
واقعی است ۲۶۶ - تعیین اصرار، عرفی است ۲۶۶ - قابل توجه ۲۶۶ - الحیف فی
الوصیه ۲۶۶ - رعایت وارث فقیر لازم است ۲۶۷ - وارث بر دیگران مقدم است ۲۶۸ - تقسیم
ترکه مطابق دستور ۲۶۸

(باب دوم)

(کبائر غیر منصوصه) ۲۶۹

(فصل اول)

۱-غیبت ۲۷۲

غیبت و روایات اهلیت ۲۷۳ - معنی غیبت و موارد آن ۲۷۶ - انواع غیبت ۲۷۸ - غیبت
شخص غیر معین و مردد ۲۷۹ - کفاره غیبت و توبه آن ۲۷۹ - موارد جواز غیبت ۲۸۰ -
استماع غیبت نیز حرام است ۲۸۳ - رد غیبت در موارد استشای نیست ۲۸۵ - دورو و دو
زبان ۲۸۵

۲-نمیمه ۲۸۶

بواسطه نام باران نبارید ۲۸۸ - معنی نمیمه ۲۸۸

۳-ریختن آبروی مؤمن ۲۹۱

مؤمن عزیز است ۲۹۱ - استهزاء و سخریه: ۲۹۲ - امروز مؤمنین به کفار می خندند ۲۹۳ -
شاید آنها بهتر باشند ۲۹۴ - سب و طعن: ۲۹۵ - مردن به بدترین مردنها ۲۹۶ - گاهی
مظلوم هم ظالم می شود ۲۹۶ - تعدی به تکرار یا سخت تر گفتن ۲۹۷ - بهشت بر بد زبان
حرام است ۲۹۷ - دشنام به هر کس که باشد ۲۹۸ - حرمت دشنام در صورت عکس
العمل ۲۹۹ - ۳ - ذلیل و سبک کردن مؤمن ۳۰۰ - ۴ - سرزنش کردن و رسوا نمودن
مؤمن ۳۰۱ - ۵ - هجو مؤمن به شعر یا نثر ۳۰۳ - ۶ - اذیت به مؤمن ۳۰۳ - عقوبت آزار به
همسایه شدیدتر است ۳۰۴ - حقوق همسایه ۳۰۶ - آزار به همسر ۳۰۷ - آزار به فقیر ۳۰۸

۴-مکرونیزگ ۳۰۹

معنای مکرو و غدر و خدعاً ۳۱۰ - نیزنگ با خدا ۳۱۰ - ادعای مقامات روحانی ۳۱۱ - خدعاً
با بزرگان دین ۳۱۱ - نیزنگ با بندگان خدا ۳۱۱ - دو روئی و دو زبانی هم نیزنگ
است ۳۱۳ - دو روئی و دو زبانی چیست؟ ۳۱۴ - غش هم نیزنگ با مردم است ۳۱۴ -

گرانفروشی نیز نیز نیز است ۳۱۵

۳۱۷- احتکار

۳۱۹- حسد

حسد چون آتش ایمان را میخورد ۳۱۹ - ریشه کفر ۳۲۰ - ظاهر کردن حسد ۳۲۱ - حسد اختیاری است ۳۲۲ - راه عملی و علمی جلوگیری حسد ۳۲۲ - توجیه حدیث رفع ۳۲۳ - با سایر روایات منافاتی ندارد ۳۲۳ - غبطه حرام نیست ۳۲۴

۳۲۵- دشمنی کردن با مومن

۳۲۷- مساحقه

۳۲۸- حدسحق

۳۲۹- قیادت و دیاثت

قیادت ۳۲۹ - حد قیادت ۳۳۰ - دیاثت ۳۳۰

۳۳۲- استمناء

شیوع استمناء ۳۳۳ - مضرات جسمی و روحی استمناء ۳۳۴

۳۳۷- بدعت

بدعت چیست؟ ۳۳۸؟ - اقسام بدعت از نظر شهید ۳۳۹ - فرمایش مجلسی ۳۴۰ - بدعت یعنی

تغییر حکم الهی ۳۴۰

۳۴۲- حکم نا حق

۳۴۴- کارزار در ماههای حرام و بازداشت از راه خدا ۳۴۴

مراتب صد عن سبیل الله ۳۴۵

۳۴۷- کفران نعمت

قوم سبا کفران می کنند و معذب می شوند ۳۴۷ - نعمت نعمت می شود ۳۴۸ - کفر نعمت از اقسام کفر است ۳۴۹ - کفران نعمت و اخبار اهلیت ۳۴۹ - معنای کفران نعمت ۳۵۰ - اگر شکر نباشد از حیوان پست تر است ۳۵۱ - کفران وسایط ۳۵۱ - چگونگی شکر واسطه خیر ۳۵۳ - ولایت بالاترین نعمتها است ۳۵۴ - کفران وجود علماء ۳۵۵ - نائب امام کیست ۳۵۵؟ - کفران وجود عالم روحانی ۳۵۵ - عقوباتی شدید بر کفران وجود علماء ۳۵۶

«فصل دوم»

۳۵۷- فتنه

معنای فتنه ۳۵۹ - بنی امیه بدترین فتنه ها ۳۵۹ - بدعت و جاسوسی ۳۶۱ - فاش کردن امنیت شیعیان و احادیث مشکله ۳۶۲ - پراکندگی جماعت دینی ۳۶۲ - گناه فتنه از قتل بزرگتر است ۳۶۳ - قتلی که از سر بریدن بدتر است ۳۶۳ - فتنه دنیوی ۳۶۳ - فتنه به کفر و شرک ۳۶۴ - نیز تفسیر شده ۳۶۴ - جاسوسی برای ظالم ۳۶۴

۳۶۵- کفار اسلحه به فروختن

۳۶۶- بهتان

آیات افک در سوره نور ۳۶۶ - بهتان و اخبار اهلیت (ع) ۳۶۹ - انواع بهتان: - بهتان به خدا ۳۷۰ - بهتان به پیغمبر و امام (ع) ۳۷۰ - بهتان به مردم ۳۷۰ - بهتان به کافر هم حرام است ۳۷۱ - عاقبت خیانتکار ۳۷۱ - چاره اش تحصیل ایمان است ۳۷۱ - سوء ظن ۳۷۲ - بعضی از گمانها گناه است ۳۷۲ - حمل بر بهتر باید کرد ۳۷۲ - بدگمانی به مؤمن حرام است ۳۷۴

«فصل سوم»

۳۷۶- هتك قرآن

احترام قرآن ضروری مذهب است ۳۷۶ - بهترین ثوابها ۳۷۷ - معنای اهانت بقرآن و حکم آن ۳۷۷ - تذکر لازم ۳۷۹